الی آخر القصیدة محرر سطور در حین تسوید این شرح حضرت ایشان را بخواب دید طویل القامه نحیف الجثه طویل اللحیه محلوق الراس گویا قصیدهٔ در نعت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نشان می دهند و التفاتی عظیم بجانب فقیر دارند سیدانم که این خواب دلیل قبول این شرح ست و لله الحمد اکنون وقت آن آمد که شروع در شرح کتاب کنیم و بزبان حال و لسان قال گوییم الحمد لله تمام افراد حمد از هر حامد بر هر محمود یکه باشد در برابر هر نعمت بر هر صفت کمال بهر معنی و بهر وجه در هر وقت و هر مکان از ازل تا ابد بر وجه دوام و اتصال ثابت ست مر خدای را و راجع و آئل باوست و مخصوص ست بذات اقدس وی شعر حمد را با تو نسبتی ست درست ٭ بر در هر که رفت بر در تست ٭ و کیف که بخشندهٔ جمیع نعم و رب تمام عالم و خالق همه کائنات و متصف بجمیع کمالات و مفیض کل خیرات و خالق افعال جملهٔ عباد و توفیق دهندهٔ ایشان و اقتدار بخشندهٔ همگنان اوست پس همه ازوست بلکه همه اوست ع الا کل شیء ما خلا الله باطل شعر عقل در اثبات وحدت خیره میگردد چرا ٭ آنچه جز هستی ست هیچ و آنچه جز حق باطل ست ٭ تو با قطع نظر از وجود حمد گویان و ستایش کنندگان حمد وی سبحانه بر ذات کامل الصفات خودش در کلام قدیم به بث آیات و اظهار کمالات و افاضهٔ آلاء و اسباغ نعمای عظیم باقی و ثابت ست و با وجود آن چون امر کرد عباد را به ثنا و تحمید ذات مجید و شکر نعم غیر عدید خود واجب شد امتثال این امر نمودن و زبان بشکر احسان حضرت وی کشودن پس گفت مصنف علی نعمه الظاهرة والباطنة بر نعمتهای او که آشکار و پنهان ست ماخوذ ست از کریمهٔ وَاَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهٗ ظَاهِرَةً وَّبَاطِنَةً بیهقی در شعب الایمان از عطا آورده که گفت پرسیدم ابن عباس را ازین آیت گفت این آیت از کنوز علم من ست پرسیدم آنحضرت را صلعم ازان پس فرمود نعمت ظاهر تسویهٔ خلق تست و باطن پوشیدن عیب تو و اگر ظاهر کند آنرا دشمن گیرند ترا کسان تو و سن سواهم شعر پس پرده بیند عملهای بد ٭ همون پرده پوشد بآلای خود ٭ و نعم ما قیل همسایه نمی بیند و میخروشد خدای بیند و می پوشد و دیلمی و ابن النجار از ابن عباس باین لفظ روایت کرده اند که پرسیدم رسول خدا را صلعم ازین آیت فرمود نعمت ظاهر اسلام ست و برابر کردن آفرینش تو و آنچه اسباغ کرده بر تو از رزق خود و باطن آنچه پوشید از عمل تو و در لفظی موقوفا آمده که ظاهر اسلام ست و باطن آنچه پوشید از ذنوب و عیوب و حدود اخرجه ابن مردویه عنه و مجاهد گفت نعمت ظاهر لا اله الا الله ست که بر زبان ست و باطن در دل ست اخرجه عنه سعید بن منصور و ابن جریر و شراح تفسیرهای دیگر نیز کرده اند اما تفسیر مرفوع و تفسیر سلف اولی تر باعتماد ست قدیما وحدیثا در زمان قدیم و حدیث یا بر جنس نعمت که قدیم و حدیث ست چه نعمتهای باری بر آبا گویا بر ابناست و در هر آن از آنات بالخصوص بر هر کس هم مشهود ست از حین نفخ روح در وی تا وقت تکلم وی بدان بل تا انقضای حیات در ابدان بل تا ابد بعد دخول جنان و شمار این نعم خارج از مقدور بشر ست کما قال تعالی وَاِنْ تَعُدُّوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوْهَا یکی از جملهٔ نعم نعمت انفاس ست یعنی هر نفسی که فرو میرود ممد حیات ست و چون بر می آید مفرح ذات هر نفسی که فرو رفت اگر بیرون نیاید آدمی هلاک شود و آنکه بیرون آمد اگر فرو نرود نیز هلاک گردد پس در هر نفسی دو نعمت موجود ست و بر هر نعمتی شکری واجب گویند آدمی در هر روز و شب بست و چهار هزار نفس میکشد باین حساب هر روز و شب چهل و هشت هزار بار شکر باید گفت تا از عهدهٔ شکر نعمت انفاس بر آید و تعب این ظاهر ست لیکن چون یکبار بگوید الحمد لله رب العلمین علی جمیع نعمائه امید ست که این غرض حاصل شود و از آنجمله نعمت وجود ست که از ظلمت عدم بنور وجود آورد و بعد از ایجاد منجمله بشر عقلا آفرید تا لائق محبت و معرفت وی شویم و بلذائذ اخروی از دیدار و غیر ذلک مستحق گردیم و از جملهٔ حیوانات و جمادات که مآل آنها بفنا و عدم ست نگردانید باز از میان بشر ما را بنعمت اسلام ممتاز کرد و از جملهٔ کفار هالکین و مبتدعهٔ ضالین نگردانید الحمد لله علی نعمة الاسلام باز از جملهٔ مردان گردانید نه زنان که ناقصات عقل و دین اند و از مرتبهٔ نبوت و امامت کبری و صغری و تسویهٔ میراث محروم اگرچه در باقی نعم شرکت دارند و سببی اعظم اند از برای عمارت عالم و تکثیر امم و نسل بنی آدم باز ما را از جملهٔ آزادان که اهل تصرف و حکومت اند گردانید نه از جملهٔ مملوکان که مقهور و عاجز از تصرف اند باز چون از جملهٔ ذکور گردانید فحول گردانید نه از جملهٔ عنینان و مخنثان و خنثی و خواجه سرایان باز چشم سلامت از نابینائی و احولی و شب کوری و گوش سلامت از کری و زبان سلامت از گنگی و فساد حاسهٔ ذوق و پا سلامت از لنگی و دست سلامت

از شلل و رعده و خدر و بدنی سلامت از جذام و برص و دیگر امراض و در مبلغ سلامت از جنون و مالیخولیا و ذهنی سلامت از خشونت لطف فرموده بار از فقر ای
عاجز و مظلوم گردانیده نه از جملهٔ اغنیا و ظلمه و اعوان ایشان که یاری می دهند ایشان را بر ظلم **فرد** کجا خود شکر این نعمت گذارم ✤ که زور مردم آزاری ندارم ✤
و چون حال اعوان ایشان این باشد خود حال آن ظلمه چه خواهد بود احشروا الذین ظلموا و ازواجهم در فتاوی حمیدی از کتب حنفیه آورده که حائک و حجام
و دباغ و کناس یکدیگر را کفو اند اما جنسے خاص ست که کمینه ترین قوم اند یعنی آنها که خدمت ظالمان کنند و اعانت ایشان بر ظلم نمایند و در ظلم صفت خساست
ست که ظالم مال و خون مسلمان میخورد و باک ندارد **فرد** گفتم اهل ستم چه طائفه اند ✤ گفت گرگ و سگ و شغالی چند ✤ بار بار ما را رزق داد و محض
توکل یا بسعی از اسباب حرفت و صنعت پاک چون کتابت و تجارت و زراعت و خیاطت و قصارت و مانند آن نه بکسب ناپاک و محقر چون دباغت
و حجامت و کناسی و قصابی و نه بکسب متعب که در وی مشقت بسیار باشد چون آهنگری و جامه کوبی و هیزم کشی و سنگ تراشی و درودگری و گلکاری و جز آن
بالجمله نعمتهای او در شمار نیست قدیم باشد یا حدیث **قطعه** اگر ز اول و آخر تمام جمع آیند ✤ که راه شکر خدا عز اسمه بپویند ✤ باتفاق در جستجوی آن بزنند ✤ باجتماع ره گفتگوی
آن جویند ✤ بصد هزار زبان گر کنند ممکن نیست ✤ که حمد و شکر کمین نعمت خدا گویند ✤ **والصلوٰة والسلام علی نبیه و رسوله** و رحمت
خدا و سلامت او نازل باد بر پیغمبر و فرستادهٔ او که اسم سامی و نام نامی او محمد مصطفی احمد مجتبی ست صلی الله علیه و آله و سلم مشتق از حمد مجهول مشدد العین
یعنی کثیر الخصال التی یحمد علیها ما یحمده غیره من البشر پس این ابلغ ست از محمود زیرا که این ماخوذ ست از مزید و آن ماخوذ ست از ثلاثی و ابلغ ست از احمد که افعل
تفضیل ست از حمد و در معنی احمد دو قول ست یکی آنکه بمعنی احمد الحامدین لله ست دیگر آنکه بمعنی اکثر المحمودین من الله ست و در مسئله خلاف و جدال ست و مختار ما آنست
که ذکر کردیم و قرره المحققون حافظ ابن القیم رح در اوائل زاد المعاد در بیان وی اطالت کرده و منصب نبوت و رسالت منصب سفارت عهده و وکالت ست از طرف
خدای عز و جل که یکی از بندگان ذوی العقول خود بی سابقهٔ خدمت و کسب می بخشد و باین تشریف شریفش در بنی نوع وی می نوازد تا بواسطهٔ این تکرمت ازالهٔ
علل ملل و ازاحهٔ خلل نحل نموده باصلاح معاش و معاد جملهٔ عباد کوشد و ایشان را از وادی ضلالت و هلاک بساحل هدایت و نجات برد و بسعادت
دارین و فلاح کونین فائز گرداند و لهذا مستحق شد این گروه با شکوه بصلوٰة و سلام بعد حمد ملک علام و در حدیث ضعیف آمده که هر کلام که در وی ذکر نکنند
خدا را و درود نفرستند بر پیغمبر آن کلام اقطع و ممحوق البرکت ست اخرجه الدیلمی و الحافظ عبد القادر الرهاوی فی الاربعین عن ابی هریرة رضی الله عنه **و آله**
و صحبه و رحمت و سلام خدا باد بر اولاد و یاران او مراد بآل بنی هاشم اند که صدقه بر ایشان حرام ست خصوصا بنی فاطمه و در صیغ صلوات هر جا که لفظ آل
آمده مراد بدان همین ایشانند نه عامهٔ صلحای امت چنانکه بعضے گمان کرده اند و حدیثی که درین باب حجت آرند نزد اهل معرفت بحدیث در صحت وی سخن ست
و به ثبوت نرسیده و آوردن آل درینجا برای امتثال امر حدیث تعلیم ست چنانکه در کتاب الصلوٰة بیاید و از وی معلوم میشود که تا صلوٰة بر آل نفرستند اتیان
بمامور به حاصل نیست **فرد** الٰهی بحق بنی فاطمه ✤ که بر قول ایمان کنم خاتمه ✤ و در مراد بصحب که اسم جمع صاحب ست اقوال ست مختار مصنف در نخبة الفکر
آنست که صحابی کسی ست که ملاقات کرد آنحضرت را و مومن بود و مرد بر اسلام و وجه ثنا بر ایشان بودن ایشان ست واسطه در ابلاغ شرائع بسوی عباد
الذین ساروا فی نصرة دینه سیرا حثیثا آنانکه رفتند در یاری دادن دین او رفتن شتاب این صفت آل و اصحاب هر دو راست و مراد بسیر جد و
اجتهاد و بنصر عون ست و درین نام وضع الٰهی ست که داعی اصحاب عقول لیسوی قبول ما جاء به الرسول ست و در وصف کردن ایشان باین صفت اشارت ست
باینکه استحقاق ایشان بذکر و دعا ازینجاست **و علی اتباعهم الذین ورثوا العلم** و رحمت و سلام خدا باد بر پیروان ایشان آنانکه وارث
شدند علم ایشان را و آن علم کتاب و سنت ست مراد باتباع تابعین اند بلکه جملهٔ علمای متبعین کثر الله سوادهم و جعلنا منهم **والعلماء ورثة الانبیاء**
و عالمان وارثان پیغمبران اند اقتباس ست از حدیث شریف که علما ورثهٔ انبیا اند و تحقیق انبیا نگذاشتند درهم و دینار را جز این نیست که گذاشتند علم را پس هر که

گرفت آنرا گرفت بهرهٔ بزرگ رواه احمد وابو داؤد والترمذی و ابن ماجة والدارمی و ابن حبان من حدیث ابی الدرداء منذری گفته این حدیث مضطرب
الاسناد ست و ابن حبان و دارقطنی در علل تضعیف وی کرده اند و ذکر کرد آنرا بخاری در صحیح خود بطریق تعلیق یعنی بغیر اسناد و بالجمله معنی وی صحیح ست و الیه
اشار السید محمد الامیر الیمنی رح بقوله نظم العلم میراث النبی کما ÷ فی النص والعلماء هم ورّاثه ÷ ما خلّف المختار غیر حدیثه
فینا فذاك متاعه واثاثه ÷ فلنا الحدیث وراثة نبویة ÷ ولکل محدث بدعة احداثه ÷ فاذا اردت حقیقة تدری
لمن ÷ ورّاثه فکرت ما میراثه ÷ اکرم بهم وارثا و موروثا چه بزرگ اند این وارث و موروث فرد وزیرے چنین شهریاری چنان
جهان چون نگیرد قرارے چنان ÷ وارث ناظر ست بسوی اتباع و موروث بسوی من تقدم و در وی از اقسام بدیع لف و نشر مشوش ست و یحتمل
که عائد باشند هر دو صفت بسوی هر یکے از آل و اصحاب و اتباع زیرا که آل و اصحاب وارث علم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اند و اتباع وارث علم ایشان فهم
وارثون و موروثون و همچنین اتباع وارث علم من تقدم اند و اتباع اتباع وارث علم ایشان و این اولی ست بنا بر عموم اما بعد کلمه ایست که چون
شخصے کلامی بر سلوبی راند و خواهد که اسلوبے دیگر بیارد گوید اما بعد و علما اختلاف دارند در کسیکه اول باین کلمه تکلم کرد مصنف در فتح الباری گفته طبرانی
در حدیث مرفوع از ابی موسی اشعری آورده که اول کسی که تکلم کرد باین کلمه داؤد پیغمبر ست علیه السلام و گفته اسنادش ضعیف ست و در حدیث موقوف از
شعبی آمده فصل خطابی که داؤد علیه السلام را داده بودند و در قرآن مذکور ست وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصْلَ الْخِطَابِ همین کلمه است و بعضے
گفته اند که اول متکلم بدان یعرب بن قحطان ست و قیل کعب بن لؤی و قیل سحبان بن وائل و قیل قس بن ساعده و قول اول اشبه و اثبت ست و جمع
کرده اند میان این اقوال باینکه اولیت در اول حقیقی ست و در بواقی اضافی انتهی فهذا مختصر بعد حمد و صلوة پس این الفاظ و معانی که در ذهن ست
مختصری ست یشتمل محتوی علی اصول بر اصلها و اصل شئ اسفل شئ باشد کما فی القاموس الادلة جمع دلیل ست و آن در عرف اصولیین
چیزی ست که ممکن شود توصل بنظر صحیح در ان بسوی مطلوب خبری و نزد اهل میزان انچه لازم آید از علم بدان علم بچیز دیگر و اضافت اصول بسوی ادله اضافت
بیانی ست ای اصولیکه آن دلیلها ست و آن چهار ست کتاب و سنت و اجماع و قیاس الحدیثیة صفت اصول ست مخصص وے از غیر حدیث و این نسبت
بسوی حدیث رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم للاحکام جمع حکم ست و آن نزد اهل اصول خطاب خدا ست که متعلق باشد بافعال مکلف من حیث
انه مکلف و آن پنج قسم ست وجوب و تحریم و ندب و کراهت و اباحت الشرعیة صفت احکام ست و مخصص اوست از عقلیه و شرع چیزے
ست که مشروع کرد آنرا خدای تعالی برای بندگان خود کما فی القاموس و دریافت این احکام موقوف ست بر بیان پیغمبر و بیان پیغمبر وحی ست اگرچه متلو نیست
و هرچه جزاوست متفرع بروست و صحت فرع وقتی ست که مطابق اصل باشد و ازینجا معلوم میشود که امت را در هیچ وقتے از اوقات چاره نیست از عرض
مجتهدات بر سنت و قبول کردن انچه موافق اوست و رد کردن انچه خلاف اوست و لهذا در سلف هیچ یکے بعد حفظ کتاب الله صاحب شرف نمیشد مگر باندازهٔ
حفظ احادیث و معظم در نفوس نمی گردید مگر بقدر سماعت اخبار و همیشه این علم از زمان نبوت خلفا بعد سلف اجل و اشرف علوم ماند و رغبتهای مردم
دران متوافر شد و همتها بر تعلم و تعلیم آن منعطف گردید تا آنکه در طلب وی مرحلها طی کردند و بلاد دور دست را شرقا و غربا در تحصیلش بقدم سیر
و سیاحت پیمودند و احادیث را از رجال وی بلا واسطه گوش کردند و چنانکه شنیدند همچنان بے تفاوت حرفے به پسینیان رسانیدند تا آنکه مشایخ
و دواوین این علم بهم رسید و باین حکمت و تدبیر دین مرضی حق بے تحریف غالین و تاویل جاهلین و انتحال مبطلین تا امروز محفوظ ماند و در هر قرن تدوین
و ترویج وی بانحای متنوعه از تدریس و تالیف و تحقیق جاری و ساری ماند و لله الحمد حررته تحریرا بالغا نوشتم این مختصر را نوشتنی رسنده در قاموس
گفته تحریر کلام تقویم اوست و بالغ جید و جودت وی در چند چیز ست یکی آنکه حدیث را نسبت کرد بسوے مخرج وی و گفت اخرجه فلان دوم آنکه تکثیر

کرد در اخراج و قناعت نکرد بر بعض تا ثابت شود که این حدیث در دواوین اسلام ثابت ست سوم آنکه نام برد کسی را که تصحیح یا تحسین یا تضعیف وی کرده
از ائمهٔ اهل حدیث تا ثابت شود که تداول کرده اند آنرا ائمهٔ اعلام چهارم آنکه تتبع کرد طرق حدیث را و بیان کرد صحت و علت وی در هر طریق پنجم آنکه اخراج کرد حدیث
را از معادن وی و قناعت نکرد بر صحاح ستّه تنها ششم آنکه اختیار کرد در هر حکم حدیثی را که اصح و اثبت احادیث بود دران باب و ترک داد بقیهٔ احادیث را
که تکلم کرده بودند اهل حدیث دران و این در احادیث غیر صحیحین ست از مسانید و سنن و جوامع و غیرها زیرا که احادیث بخاری و مسلم مجمع علیه صحت ست و نیست
شرط در عمل کردن بران بحث از احوال احادیث آن هفتم آنکه احادیث طویلة الذیل را بر نهجی اختصار کرده که در اصل متن تفاوتی و خللی رو نداده و تقدیمی و تاخیری
دران راه نیافته بلکه من حیث هو هو باقی مانده هشتم آنکه بنای کتاب بر طریقهٔ کتب فقه نهاده و ابواب را بر ترتیب فقها نوشته پس این مختصر هم کتاب حدیث
ست و هم کتاب فقه نهم آنکه بعض احادیث را در بعض مواضع مکرر آورده و در ایرادش تفقه دقیق و نظر عمیق بکار برده اما این نوع بس قلیل ست از دو سه جا
بیش نیست دهم آنکه زیادات احادیث را که در طرق و روایات دیگر ثابت شده بود و هر یکی از ان دلیل حکمی تواند شد با بیان تخریج و تجریح و تعدیل ایراد نموده
و گفته زاد فلان کذا و فیه کذا یازدهم آنکه بعد کتب عبادات و معاملات کتاب جامع آداب هم افزوده تا طالب راغب از اخلاق ظاهر و اعمال باطن هم محروم نماند دوازدهم
آنکه ادلهٔ هر مذهب را از مذاهب اربعه که بصحت و ثبوت رسیده بود بی جنبهٔ هیچ یکی ایراد کرده سیزدهم آنکه در ذکر جرح و تعدیل اختصار فائق و ایجاز لائق بکار برده
و معانی کثیره را در الفاظ یسیر آورده و این همه اول دلیل ست بر غایت فضل و کمال او درین علم و اگر کسی امعان توجه نماید وجوه دیگر هم پیدا میتواند کرد
وبالله التوفیق لیصیر من یحفظه من بین اقرانه نابغاً تا شود هر که یاد گیرد این مختصر را در میان همسران خود عظیم الشان اقران جمع قرن بکسر
قاف و سکون را بمعنی کفو و مثل و نابغ بنون و موحده و معجمه از نبغ بالفتح بمعنی ظاهر شدن و شعر نیکو گفتن کسی بی آنکه در اصل شاعر بوده باشد و همچنین نبوغ
بالضم در قاموس گفته نابغه مرد بزرگ شان یعنی حافظ این مختصر بسبب آنکه ادلهٔ احکام یاد دارد بزرگ عصر و ممتاز دهر ست چه مدار ردّ و قبول فروع احکام بر
دریافت و حفظ اصول اسلام ست امّا درین زمان همتها بحدی کوتاهی کرده که اینقسم مختصرات را هم یاد نمی گیرند تا بکتب مبسوطهٔ علم حدیث چه رسد ویستعین
به الطالب المبتدي و مدد جوید بدان طالب ادلهٔ احکام شرعیهٔ حدیثیه ابتدا کننده در علم حدیث زیرا که مصنف قریب کرد برای وی ادله را و مهذب
ساخت آنها را درین مختصر و اهل حدیث را مرتبه هاست یکی ازان طالب ست که عبارت ست از راغب مبتدی در علم حدیث دوم محدث که متحمل روایت و معتنی
درایت ست و شیخ و امام در معنی اوست سوم حافظ که یک لک حدیث را با متن و سند یاد داشته باشد چهارم حجه که حافظ باشد سه لک حدیث را با متن و سند
و جرح و تعدیل رُوات و تاریخ وفات آنها پنجم حاکم که علم او محیط جملهٔ احادیث مرویه باشد بر صفت مذکوره شیخ ابراهیم بیجوری رح در مواهب لدنیه شرح شمائل محمدیه
نقل کرده که ابن ابی حاتم در کتاب الجرح والتعدیل از زهری نقل نموده که پیدا نمیشود حاکم مگر در هر چهل سال انتهی گفت کاتب حروف عفا الله عنه این مگر در زمانهٔ زهری
و پیش از وی بوده باشد ورنه استقرا شاهد ست که در هر چهل سال حافظی هم بر نخاسته تا بحاکم چه رسد بلکه درین زمانه محدث هم مفقود شده تا بحافظ چه رسد
الا ما شاء الله بلکه درینوقت که ما درانیم طالب راغب هم عزیز الوجود ست تا به محدث چه رسد آری در صد دوازدهم از هجرت و اوائل این صد و در بعض اقطار
عرب از یمن و حرمین شریفین بعضی محدثان بوده اند امروز از امثال آنها هم نشانی پیدا نیست الا من علمه الله امروز در عرف مردم محدث کسی ست که مشکوة
المصابیح و مشارق الانوار را بطریق تهجی خوانده نه بر وجه ضبط و اتقان و از علوم آلیه صرف و نحو جز ان محروم تحت افتاده و هر که صحاح ستّه را خوانده اگرچه پی بمقصود و مشرب
نبرده باشد وی گویا بدرجهٔ حجه رسیده و اگر یکی از صد هزار چنان براید که این هر شش کتاب را بر وجه اتقان ضبط کرده باشد و با جرح و تعدیل اخبار آشنا بود
و این علم را بر طریقهٔ اهل این علم استعمال کند او را حاکم وقت باید تصور کرد و لیس هذا باول قارورة کسرت فی الاسلام ولا یستغني عنه الراغب المنتهي
و بی نیاز نشود ازان راغب در علوم منتهی بالغ بمطلوب زیرا که رغبت وی باعث خواهد شد او را بر عدم استغنا ازین مختصر مهذب چنانچه وی بعد کدّ و جدّ تمام و صرف وقت در مطالعهٔ دواوین اسلام و مزاو

تصحیح بمستدرکش تنقیح آن حاصل خواهد کرد ودرین مختصر نقد وقت و دولت مفت ست وازینجاست که می بینی علامه شوکانی وامثال ایشان را که در تصحیح اخبار
استفاده ازین مختصر در کتب خود می نمایند وبر تحسین واعلال وی اعتماد کنند وقد بیّنت عقب کل حدیث من اخرجه من الائمة وتحقیق بیان
کردم در آخر هر حدیث نام کسی که روایت کرد آنرا از امامان عالیشان علم حدیث چه اصحاب کتب سته وچه جز ایشان زیراکه اعتبار حدیث از تخریج ست وحدیث
بے تخریج چون شتر بے مهار باشد خطیب در دیباچه مشکوة گفته چون من نسبت کردم حدیث را بسوی این ائمه گویا که اسناد کردم وبرداشتم آنرا بسوے
رسول خدا صلی الله علیه وسلم زیراکه ایشان بتحقیق آورده اند اسناد را وفارغ شده اند ازان وبے نیاز گردانیده اند ما را از آوردن اسناد انتهی لارادة
نصح الامة این بیان مخرج احادیث بقصد خیرخواهی ونصیحت امت ست تا متحیر نشوند که این حدیث از کجاست وچون ست وراوی وی کیست
ومخرج کدام ودرینجا اشارتست بحدیث شریف که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دین نصیحت وخیرخواهی ست گفتند برائے کدام فرمود برائے
خدا وکتاب خدا ورسول خدا وائمه مسلمانان وعامه ایشان رواه مسلم عن تمیم الداری وجریر گفته بیعت کردم برسول خدا براقامت نماز وایتاے زکوة
وکردن خیرخواهی هر مسلمان متفق علیه شعر نصیحت گوش کن جانان که از جان دوست تر دارند + جوانان سعادتمند پند پیر دانا را + مصنف را
می بایست که بعد قول خود من اخرجه من الائمة این هم مے گفت وما قیل فی الحدیث من تصحیح وتحسین وتضعیف زیراکه وی بعد ذکر مخرج حدیث در
غالب احادیث این هم ذکر کرده ونصح امت بهر دو امر متعلق ست فالمراد پس مراد من نه مراد هر مصنف زیراکه لام عوض مضاف الیه ست بالسبعة
بلفظ سبعه که بمعنی هفت ست بطریق رمز وکنایه بغرض اختصار عبارت وافادهٔ اشارت هفت کس از ائمه علم حدیث اند یکے ازانها که سر حلقه ومقدمة
الجیش اهل حدیث ست امام همام عالیمقام ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل بن اسد بن ادریس بن عبدالله بن حیان بن اسد بن ربیعه
بن نزار بن معد بن عدنان ست که در حدیث وفقه وورع وزهد وعبادت مقتدای عالم بوده ولادت وی در ماه ربیع الاول سنه یکصد وشصت
وچهار هجری ست ودر اوان صغر برای طلب علم رحلت کرده ودر بصره وکوفه ومدینه ومکه ویمن وشام وجزیره وبغداد رفته از مشایخ آنجا سند حدیث کتابةً
وسماعةً وقراءةً نموده امام شافعی ویزید بن یحیی القطان وسفیان بن عیینه وامثال ایشان اساتذهٔ وی بوده اند ومحمد بن اسمعیل بخاری ومسلم بن حجاج
قشیری وابو داود سجستانی وابو زرعه رازی وغیر ایشان تلامذهٔ اویند وبر وے ثناها کرده مسندش ام الکتب احادیث ست ودر طبقهٔ اول معدود در
حجة الله البالغه گفته کاد مسند احمد یکون من جملة هذه الطبقة ای الصحاح فان الامام احمد جعله اصلا یعرف به الصحیح
والسقیم وقال مالیس فیه فلا تقبلوه انتهی وشاه عبدالعزیز دهلوی گفته حدیث ضعیفے که در مسند احمد ست بهتر ست از بسیاری
ازان احادیث که تصحیح کرده اند آنرا متاخران وگردانیده اند علمائے فقه وحدیث مسند اورا اسوهٔ خود درین علم وفی الحقیقت مسندش رکن عظیم ست درین
فن انتهی گویم سی هزار حدیث دران فراهم نموده وبازیادات پسرش عبدالله بن احمد قریب چهل هزار میرسد وامروز این مسند حکم کیمیا وعنقا دارد
ابوزرعه گفته کتب احمد بار دوازده شتر بود وهمه را بر نوک زبان داشت وکان یحفظ الف الف حدیث وشافعی گفته برامدم از بغداد ونگذاشتم آنجا متقی تر
وزاهدتر وعالم تر وورع تر از وی شیخ عبدالحق دهلوی در اشعة اللمعات گفته از اقوی حجج واکمل براهین وعلو مقام ورفعت مکان وقوت مذهب
واجتهاد این امام اجل واکرم آنست که شیخ شیوخ وقدوهٔ اولیا وقطب اقطاب وفرد احباب غوث اعظم شیخ محی الدین عبدالقادر رضی الله تعالی عنه
وارضاه حامل مذهب وتابع اقوال اوست ودر بهجة الاسرار نوشته کان یفتی علی مذهب الشافعی واحمد بن حنبل ومشهور ومقرر آنست که ایشان حنبلی
مذهب اند وذکر ایشان در حنابله واقع ست انتهی گویم وهمچنین بودن شیخ الاسلام احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام بن تیمیه حرانی وحافظ محمد بن ابی بکر
بن القیم جوزی رضی الله عنهم از اتباع وی وحملهٔ علوم وی ادل دلیل ست برترجیح مذهب وی بر دیگر مذاهب اگرچه مذهب وی امروز نسبت بمذاهب دیگر

عزیز الوجود ست و قلیل من عبادی الشکور و وفات وی رح در بغداد در سنه دو صد و چهل و یک هجری روز جمعه وقت چاشت اتفاق افتاد و بعد عصر مدفون شد ابن خلکان در وفیات الاعیان گفته اندازه کردند حاضران جنازهٔ او را از مردان پس هشت لک بر آمدند و از زنان شصت هزار و گفته اند که اسلام آوردند روز مرگ وی بست هزار از نصاری یهود و مجوس انتهی و در ترجمهٔ وی کتب مستقله بسیط تالیف شده اند پارهٔ از ان در حطه و اتحاف النبلاء ذکر کرده ایم والبخاری دوم ابو عبد الله محمد بن اسمعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه جعفی و او را بخاری از ان گویند که تولد او در بخارا بوده و بخاری بمنزلهٔ علم وی و کتاب وی شده و کاتب حروف نیز بخاری الاصل و الموطن ست و عشیرهٔ وی هنوز بسادات بخاری مشهور ست و هم کتاب بخاری را بتمامه سند کرده حق تعالی از فیوض این نسبت ما محروم نگرداند شعر فی الجمله نسبتی بتو کافی بود مرا بلبل همین که قافیهٔ گل شود بس ست ۝ بالجمله بخاری مقتدای فن حدیث و امام اهل حدیث بوده و او را در میان محدثان ناصر الاحادیث المصطفویه و ناشر المواریث المحمدیه و امیر المومنین فی الحدیث لقب ست و علمای زمان مدح و تعظیم او بیحد کرده اند مسلم صاحب صحیح چون نزد وی می آمد میگفت بگذار تا هر دو پای ترا ببوسم ای طبیب الاحادیث و ای استاذ الاستاذین و ای سید المحدثین و وی در زمان خود در حفظ احادیث و اتقان آن و فهم کتاب و سنت و حدت ذهن و جودت قریحه و قوت اجتهاد و استنباط فروع از اصول و وفور فقه و کمال زهد و غایت ورع و کثرت اطلاع بر طرق حدیث و علل آن و دقت نظر نظیر خود نداشت و مستجاب الدعوة بوده و در شان قاری صحیح خود دعای خیر کرده افاض الله علینا من برکات عمائه روایت حدیث از اصحاب مالک و طبقهٔ ایشان کرده و برای سماعت و قرارت حدیث رحلات متعدده نموده و کتابهای متعدد تصنیف کرده و این کتاب صحیح او اصح الکتب بعد کتاب الله ست و متواتر ست تا مصنف رح در حجة الله البالغه گفته قد اتفق المحدثون علی ان جمیع ما فیهما من المتصل المرفوع صحیح بالقطع و انهما متواتران الی مصنفیهما و انه کل من یهون امرهما مبتدع متبع غیر سبیل المومنین انتهی احادیث مرفوعهٔ این کتاب باسقاط مکرر دو هزار و ششصد و بست و سه حدیث ست و اقرب احادیث او آنست که میان او و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سه واسطه باشد و شانزده حدیث بعد حذف مکرر از ین قبیل ست محرر سطور ترجمهٔ آن با فوائد در اردوی ریخته نوشته و ترجمهٔ حافظ وی رح در هدی الساری و ارشاد الساری و رسالهٔ حطه و اتحاف النبلاء و غیرها مذکور ست و سید علامه محمد بن اسمعیل امیر یمنی رح ترجمهٔ وی در تالیف مفرد جمع نموده و ولادت وی روز جمعه بعد از نماز عصر سیزدهم یا شانزدهم شوال سنه یکصد و نود و چهار در بخارا بود و وفات شب شنبه غرهٔ شوال سنه دو صد و پنجاه و شش در قریهٔ خرتنگ اتفاق افتاده چون وی را دفن کردند بوی مشک از تربت او می وزید شعر هر جا که تو بگذری و برو آری پای گل روید و لاله روید اندر پی وی ۝ گویند مدتی این رایحه از تربت او استشمام میکردند و خاک آنجا را به تبرک می بردند شعر جمال همنشین در من اثر کرد ۝ و گرنه من همان خاکم که هستم ۝ و مسلم سوم ابو الحسین مسلم بن حجاج بن مسلم بن ورد بن کوشاد القشیری نسبا و النیسابوری وطنا یکی از اعلام است و حفاظ ملت و مقتدای مسلم فن حدیث ست در طلب حدیث باقطار عالم رفته سماع حاصل نمود ابو حاتم رازی و موسی بن هارون و احمد بن سلمه و ترمذی و ابن خزیمه و غیرهم روایت دارند از وی و تلقی کرده اند صحیح او را بالقبول بلکه ترجیح داده اند او را بر صحیح بخاری در جودت وضع و حسن سیاق و قلت تکرار و متانت تلخیص و رزانت تهذیب نووی گفته اصح مصنف فی الحدیث بل فی العلم مطلقا الصحیحان لم یوجد لهما نظیر فی المولفات انتهی و بالجمله کتاب وی تالی کتاب بخاری ست و مسلم شاگرد بخاری ست و اعلی اسانید وی آنست که میان وی و آنحضرت چهار واسطه باشد و هشتاد و چند حدیث در صحیح وی این حال دارد و او را تالیفات دیگر بسیار ست که ذکر آن در اتحاف النبلاء و حطه کرده ایم ولادتش در سنه دو صد و چهار و بقولی دو صد و شش هجری بوده و وفات در نیشاپور شب یکشنبه بست و چهارم رجب سنه دو صد و شصت و یک و مدفن او در ظاهر بلده واقع شده و ابو داود چهارم سلیمان بن اشعث بن اسحق بن بشیر سجستانی در طلب علم حدیث حلها کرد و اطراف عالم را بقدم سیر پیمود مشایخ عراق و شام و خراسان و مصر و جزیره را دریافت و از ایشان تحمل حدیث کرده

شاگرد امام احمد و یحیی بن معین و سلیمان بن حرب ست و ترمذی و نسائی شاگرد او یند امام احمد کتاب او را بسیار پسندید و استحسان نمود سکونت در بصره داشت خطابی گفته در علم دین کتابے مثل کتاب وی نوشته نشده و هو احسن وضعا و اکثر فقها من الصحیحین و ابو داؤد گفته نیاورده ام در کتاب خود حدیثے که اجماع کرده باشند علمائے حدیث بر ترک آن و در احکام مجرد جزوی کسی تصنیف نکرده غزالی گفته انه یکفی المجتهد فی الاحکام و ابن الاعرابی گفته اگر نزد یکے جز مصحف و سنن او هیچ نباشد حاجت نمی افتد او را بچیزی دیگر ابو حاتم گوید وے در فقه و علم و حفظ حدیث و نسک و ورع و اتقان مقتدای زمان بود ولادتش در سنه دو صد و دو هجری ست و وفات در سنه دو صد و هفتاد و پنج بوده رح والنسائی پنجم ابو عبد الرحمن بن احمد بن شعیب بن بحر بن سنان النسائی یکے از ائمه علم حدیث و حفاظش بود و در جرح و تعدیل رُوات مقدم بود بر اهل عصر خود و با اهل بیت محبت تمام داشت ساکن مصر بود و متصف بغایت ورع و در کتاب خود جائے که از حارث بن مسکین روایت میکند میگوید قرئ علیه و انا اسمع و نگوید حدثنا او اخبرنا زیرا که میان وے و حارث خشونتی واقع شده بود بعده در مجلس وے ظاهر شدن نتوانست در گوشه خانه او پنهان شده استماع حدیث میکرد بنحوے که حارث او را نمی دید و وی آواز حارث می شنید قتیبه بن سعید و اسحق بن راهویه و علی بن خشرم و محمود بن غیلان و غیرهم مشایخ او یند ولادتش در سنه دو صد و پانزده و وفات در سنه سیصد و سه هجری بوده والترمذی ششم ابو عیسی بن سوره بن موسی بن ضحاک سلمی از ثقات حفاظ مجمع علیه بود در فقه و حدیث ید صالحه دارد و کتاب جامع او دلالت دارد بر عظم قدر و اتساع حفظ و کثرت اطلاع و غایت تبحر او درین فن گفته اند این کتاب وی کافی ست مجتهد را و مغنی ست مقلد را شاگرد بخاری و سفیان بن وکیع و محمود بن غیلان و غیرهم ست و خلائق بسیار از وے اخذ و روایت کرده در کتاب او یک حدیث ثلاثی ست یاتی علی الناس زمان الصابر فیهم علی دینه کالقابض علی الجمر علمائے عراق و خراسان کتاب او را بسیار پسندیدند و ثنا ها گفتند ولادتش در سنه دو صد و نه هجری و وفات در سنه دو صد و هفتاد و نه بوده رح وابن ماجة هفتم ابو عبد الله محمد بن یزید بن ماجة الربعی القزوینی از حفاظ معتمدین محتج بهم بوده شاگرد بخاری ست سماع حدیث از اصحاب مالک و لیث دارد و در طلب حدیث ببلاد دور دست رفته کتاب او نزد ابو الفضل بن طاهر و حافظ عبد الغنی مصری داخل صحاح سته است چون گویند رواه الجماعة وے نیز مراد باشد او را چند حدیث ثلاثی ست و نزد بعضے ششم صحاح سته موطائے امام مالک ست یا مسند دارمی نه سنن ابن ماجه زیرا که در وی احادیث ضعیف و منکر ست بلکه موضوع چنانکه حدیث فضیلت قزوین و جز آن حافظ مزی گفته غالب ما انفرد به الضعیف ولادتش در سنه دو صد و نه هجری و وفاتش در سنه دو صد و هفتاد و سه هجری ست رح و بالستة من عدا احمد و مراد من بلفظ سته جز احمد اند یعنے بخاری و مسلم و ابو داؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و کتاب حطه فی ذکر الصحاح الستة تالیف محرر سطور مخصوص ست بذکر احوال ایشان و تراجم کتب ایشان با ذکر فروع علم حدیث و ما یتصل بذلک و این هر شش کتاب را اصول سته و صحاح سته و کتب سته و امهات ست خوانند شیخ عبد الحق محدث دهلوی رح در اشعة اللمعات گفته کتب سته که مشهور اند در اسلام گفته اند صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع ترمذی و سنن ابی داؤد و سنن نسائی و سنن ابن ماجه ست و نزد بعضے موطاست بدل ابن ماجه و صاحب جامع الاصول موطا را اختیار کرده و درین کتب آنچه اقسام حدیث ست از صحاح و حسان و ضعاف همه موجود ست و تسمیه آن بصحاح بطریق تغلیب ست و صاحب مصابیح که غیر مرویات بخاری و مسلم را حسان نام کرده قریب باین وجه ست و در حقیقت این اصطلاح جدید ست و بعضے گفته اند کتاب دارمی سزاوار تر ست بگردانیدن وی سادس کتب زیرا که رجال وی در ضعف کمتر اند و وجود احادیث منکر و شاذ در وی نادر ست این مذکورات مشاهیر کتب اند و سیوطی در جمع الجوامع احادیث از کتب کثیره آورده از پنجاه کتب متجاوز مشتمل بر صحاح و حسان و ضعاف و گفته که در وے حدیثی نیاورده ام که موسوم بوضع باشد و باتفاق محدثین متروک و مردود بود والله اعلم انتهی محرر سطور کتابی نوشته در ضبط جماعه از کتب محدثین از متون و شروح و جز آن با تراجم جمیع از ائمه فقه و حدیث در آن قریب دوازده صد کتاب الصغیر و کبیر ترجمه سه نیم صد کس از اهل علم ذکر کرده و نامش اتحاف النبلاء نهاده و چون مراتب صحیح متفاوت ست

وبعض صحاح اصح ست از بعض پس مقرر نزد جمهور آنست که صحیح بخاری مقدم ست بر سائر کتب مصنفه درین فن تا آنکه گفته اند اصح الکتب بعد کتاب
الله صحیح البخاری وبعضے مغاربه ترجیح کرده اند صحیح مسلم را بر صحیح بخاری وگفته اند که این ترجیح باعتبار حسن سیاق احادیث وجودت وضع وترتیب
ست وعدم اختلاط بغیر حدیث از آثار صحابه وتابعین واقوال علما ومانند آن وگفته اند که هیچ کتابے در حدیث مثل صحیح مسلم در حسن وضع وترتیب نیست
وحافظ ابو علی شیخ حاکم گفته ما تحت ادیم السماء اصح من کتاب مسلم غرض که محصل اقوال درین باب سه قول ست ترجیح مسلم بر بخاری وبالعکس وتساوی سخاوی گفته
قول رابع توقف ست ومشهور نزد اهل حدیث قول اول ست بدلیل کمال صفاتی که معتبر اند در صحت وی کما بیّنوا ونزد شاه ولی الله محدث دهلوی ومن قال قوله
اصح کتب در حدیث وفقه موطا ست پستر بخاری پستر مسلم در اوائل مصفی شرح موطا در ترجیح وی بر سائر کتب روی زمین اطالت بسیار کرده وهو الصواب
دیگر صحاح منحصر نیست در صحیح بخاری ومسلم والیشان استیعاب نکرده اند از آنکه بعض صحاح که نزد ایشان بر شرط ایشان بود آنرا هم نیاورده بخاری گفته ترک کردم
بسے از صحاح را بخوف اطالت کتاب ومسلم گفته نمیگویم آنچه نیاوردم درین کتاب ضعیف ست ونووی گفته فائت از بخاری ومسلم بسیار ست اما از ترمذی
وابوداود ونسائی کم ست وحاکم بر صحیحین مستدرک نوشته وآنچه از احادیث در انها فوت شده بود استدراکش کرده بعضے از انها بر شرط شیخین ست وبعضے
بر شرط یکے وبعضے بر غیر شرط ایشان گویند درین کتاب از وی تساهل در تصحیح رفته وگفته اند متفردات حاکم در صحت از مرتبه حسن خود نازل نیست وابن خزیمه
که او را امام الائمه لقب ست نیز صحیح دارد وابن حبان گفته ندیدم بر روی زمین هیچکس که نیک اند صناعت سنن را ویاد دارد الفاظ صحیحه را وزیادات آنها را
غیر وی گویا سنن واخبار پیش چشم اوست وهمچنین صحیح ابن حبان شاگرد ابن خزیمه حاکم گفته بود از اوعیه علم در فقه ولغت وحدیث ووعظ وبود از عقلاء
رجال ثقه ثبت فاضل در این هر دو امکن واقوی اند از حاکم وبهتر ولطیف تر اند از وے اسنادا ومتنا ومختاره حافظ ضیاء مقدسی وی نیز صحاحی که در صحیحین
نبود آورده واین احسن ست از مستدرک وکذلک صحیح ابی عوانه وابن السکن ومنتقی ابن جارود واین همه کتب مخصوص ست باخبار صحاح وجماعه دیگر بر بهنها
انتقاد کرده اند تعصبا او انصافا **وبالخمسة من عدا البخاري ومسلم** ومراد بلفظ خمسه جز بخاری ومسلم اند یعنی احمد وابوداود وترمذی ونسائی
وابن ماجه **وقد اقول الاربعة واحمد** وگاهے میگویم اربعه واحمد واین گفتن بطریق تفنن عبارت ست والا مآل هر دو عبارت یکے ست ومراد
بالاربعة من عدا الثلاثة الاول باربعه جز سه کس اول اند یعنی ابوداود وترمذی ونسائی وابن ماجه **وبالثلاثة من عداهم والاخير**
ومراد بثلثه جز هر سه اول واخیر ست یعنی ابوداود وترمذی ونسائی **وبالمتفق البخاري ومسلم** ومراد بمتفق علیه بخاری ومسلم اند زیرا
که حدیثے که جمع شوند بخاری ومسلم بتخریج وے آنرا متفق علیه خوانند وما اخرجه الشیخان گویند اما وقتے که متن را از یک صحابی روایت کرده باشند
سخاوی از مصنف آورده که در اطلاق متفق علیه بر طریقه محدثین شرطے که هر یکے از ایشان از صحابی دیگر تخریج کرده باشد نظر ست انتهی ومجموع احادیث متفق علیه دو هزار
وسه صد وبست وشش ست واعلی مراتب صحیح نزد جمهور اهل حدیث متفق علیه ست پستر ما تفرد به البخاری پستر ما تفرد به مسلم پستر ما کان علی شرطهما جمیعا پستر آنچه بر شرط بخاری بود پستر
آنچه بر شرط مسلم بود پستر آنچه بر شرط غیر بخاری ومسلم باشد از ائمه حدیث که التزام کرده اند صحت را پس مجموع اقسام باین ترتیب هفت آمد ومراد بشرط بخاری ومسلم آنست
که رجال حدیث متصف باشند بصفاتے که رعایت کرده اند آنرا ایشان از ضبط وعدالت وعدم شذوذ ونکارت وعلت وتفصیل معنی شرط در اصول حدیث مذکور ست
وقد لا اذكر معهما غيرهما وگاهی ذکر نمیکنم همراه این هر دو بزرگ که بخاری ومسلم اند غیر این هر دو را با وجودیکه آنها نیز روایت آن حدیث کرده اند از آن
الصحاح یعنی عن الصحاح **وما عدا ذلك فهو مبين** وحدیثی که روایت کرده اند آنرا جز کسان مذکور پس آن بیان کرده شده ست باضافت
بسوی مخرج وی بصراحت مثل ابن ابی شیبه وابن خزیمه وابوحاتم وبیهقی وابن حبان وحاکم ودارقطنی وابن المدینی ومالک وطبرانی وبزار وابن السکن و
ابن القطان وشافعی وابونعیم وغیرهم ووجه بیان نام ایشان صراحة جز این نیست که مثل صحاح سته برای کتب ایشان لفظے معروف نیست عند الاطلاق از ان فهم تمام این کتب توان کرد پس ضرور شد که هر یکی را بالفراد ذکر کرده آید

وعجب ست از مصنف رحمه الله که ازین جماعه مذکوره اخراج حدیث کرده ونام دارمی با وجودیکه درجنب اصحاب صحاح ستهٔ ست وغالب روایات شریک جزء ایشا بر زبان خامه نبرده و مشیخت وی ونام نهادم این مختصر را بلوغ المرام مشتق ست از بلغ المکان بلوغا ای وصل الیه کما فی القاموس ومرام بمعنی طلب ست پس معنی اضافی وی وصول الطلب باشد بمعنی مطلوب یعنی رسیدن من مطلوب مراهمن از جمع ادلة الاحکام ولیلها حکمها وآین را نام مختصر مقرر کرده ومحتمل که اضافت بسوی مفعول مصدر باشد یعنی بلوغ الطالب مطلوبه من ادلة الاحکام والله اسال ان لا یجعل ما علمناه علینا وبالا ومیخواهم از خدا اینکه نگرداند چیزی را که دانسته ایم ما آنرا وبال بر ما تقدیم مفعول بر فعل برای افادهٔ حصرست ای از غیر وی سوال نکنیم ووبال بفتح واو بمعنی شدت وثقل ست کما فی القاموس یعنی نگرداند آنرا شدت در حساب وبار منجملهٔ اوزار چه اعمال صالحه اگر خالص برای ذات خدا نباشد منقلب میشوند باوزار وآثام وان یرزقنا العمل بما یرضاه سبحانه وتعالی واینکه روزی کند مارا عمل کردن بچیزی که می پسندد آنرا آن پاک برتر یعنی سبحانه وتعالی اینست که تنزیه میکنیم اورا از هر قبیح وثابت میکنیم اورا علو بر هر عالی در جمیع صفات وی ومقارنت تسبیح با علو بسیار آمده کسبحان ربی الاعلی وسبح اسم ربک الاعلی وتنزیه وی سبحانه از مانا بودن با مخلوق وعلو او تعالی بر خلق چیزی ست که اجماع کرده اند بران سلف صلحا وناطق ست بدان کتاب خدا وسنت رسول وی صلے الله علیه وآله وسلم ودر تحقیق آن تالیفهای مستقله نوشته اند نوشته حافظ ابن القیم رح درین باب مشهور ست ومحرر سطور رساله دارد در اردو موسوم باحتوار علی مسئلة الاستوار ودر الانتقاد الرجیح فی شرح الاعتقاد الصحیح نیز سخن درین مسئله کرده وبالله التوفیق این ست ترجمهٔ دیباجهٔ کتاب ودرین جا فصلی چند بقلم می آید که دانستن آن پیش از شروع در کتاب ناظر این ترجمه را ضرور ست ودر وی بصیرت ست برای دریافت حدیث

فصل علم حدیث علمی ست که شناخته میشود بدان اقوال وافعال واحوال آنحضرت صلے الله علیه وسلم وداخل ست درین تعریف موضوع آن که ذات کامل الصفات آنحضرت ست صلے الله علیه وآله وسلم وغایت وی فوز ست بسعادت دارین وواضع آن اصحاب رسول اند رضی الله عنهم که متصدی شدند ضبط قول وفعل وتقریر وصفت نبوی را ومسائلش آن قضایا ست که مذکور میشود در ضمن وی کقولک قال رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم انما الاعمال بالنیات ونسبت وی آنست که منجملهٔ علوم شرعیه است وفضلش آن ست که معلوم میشود از وی کیفیت اقتدا بآنحضرت ودست میدهد مزاول اورا معنی صحابیت کما قال قائل شعر اهل الحدیث هم اهل النبی وان لم یصحبوا نفسه انفاسه صحبوا وشرح این فصل از رساله حطه باید جست وحکمش وجوب عینی ست بر منفرد وکفائی بر متعدد واستمدادش از قول وفعل وتقریر وصفت وهم آنحضرت ست وخاصیت مجربهٔ وی طول عمر مشتغل باین علم ست

فصل حدیث در اصطلاح مشهور قول وفعل وتقریر رسول ست علیه الصلوة والسلام قول فعل ظاهر ست وتقریر آنکه یکی در حضرت وی کاری کرد یا سخنی گفت ووی بران آگاه شد ونهی نکرد بلکه خاموش ماند وآنرا مقرر داشت ونزد بعض حدیث عام تر ست از قول وفعل وتقریر صحابه وتابعین وصواب اول ست وبعضی فرق کنند در هر دو واول را خبر وثانی را اثر نامند پس هرچه منتهی ست بآنحضرت آنرا مرفوع گویند چنانکه گفت یا کرد یا تقریر نمود آنحضرت یا از ابن عباس آمده مرفوعا یا رفع کرد آنرا وی مثلا وآنچه منتهی ست بصحابه آنرا موقوف نامند چنانکه کرد یا گفت یا تقریر نمود فلان صحابی یا از وی موقوفا آمده یا موقوف ست بر وی وآنچه منتهی ست بتابعین آنرا مقطوع گویند ومشهور آنست که مقطوع وموقوف اثر ست ورفع گاهی صریح بود چون شنیدم رسول خدا را که چنین گفت یا حدیث کرد مارا یا قال رسول الله یا عن رسول الله واین رفع قولی ست وچنانکه رأیت رسول الله فعل کذا او کان یفعل کذا واین رفع فعلی ست وگاهی در حکم صریح بود چنانکه صحابی سخنی گوید که دخل اجتهاد دران نبود یا فعلی کند که جز از سماع پیغمبر یا رویت از آنحضرت نتوان کرد یا گفت در زمان وی صلے الله علیه وسلم چنین میکردند چه ظاهر درین همه اطلاع آنحضرت ست بران وقول صحابی که سنت چنین یا امر کرده شدیم یا نهی کرده شدیم ازین نیز در حکم مرفوع ست وکذلک حکم کردن صحابی بر فعلی بطاعت یا عصیان مرفوع ست حکما مثل قول عمار بر کسی که روزه دارد یوم شک وی عصیان کرد ابو القاسم را وتفسیر صحابی

و حکم یہود نیست مگر آنچہ متعلق ہست بشان ورود چنانکہ گویند یہود چنان کردند یا گفتند پس نازل شد این آیت **فصل** اسناد حدیث اگر پیوستہ است ہیچ راوی از میان ساقط نشدہ متصلش خوانند واین عدم سقوط را اتصال گویند واگر پیوستہ نیست وساقط یکی یا زیادہ است منقطعش نامند واین سقوط را انقطاع خوانند وسقوط اگر از مبادی سند است نامش معلق باشد واین اسقاط تعلیق بود خواہ ساقط یکے باشد یا زیادہ وگاہی تمام سند ہم حذف کنند وگویند قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم واین قسم تعلیق در تراجم صحیح بخاری بسیارست وتعلیقات بخاری ہمہ صحیح متصل ست واگر ساقط در آخر سندست بعد از تابعی آنرا مرسل خوانند واین فعل را ارسال گویند کقول التابعی قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ونزد بعض مرسل مرادف منقطع ست وحکم مرسل توقف ست نزد جمہور ونزد امام ابوحنیفہ وامام مالک مقبول ست مطلقًا ونزد امام شافعی بر تقدیر معتضد بودن بوجہ دیگر مقبول ست ونزد امام احمد دو قول ست توقف وقبول واین ہمہ بر تقدیر ارسال تابعی از ثقات ست واگر از ثقہ وغیر ثقہ ہر دو ارسال میکند حکمش توقف ست بالاتفاق واگر سقوط از اثنای سند ست وساقط دو کس اند پیہم معضلش نامند واگر پیہم نیند بلکہ از دو جا یا سہ جا اند منقطع نامند وہر حدیثے کہ مرفوع ومتصل بود آنرا مسند گویند وگاہی اعم گیرند از مقطوع وموقوف والمعتمد ہو الاول وقسمی از منقطع ہست کہ آنرا مدلس خوانند بفتح لام وفاعلش را مدلس گویند بالکسر از تدلیس وآن چنان باشد کہ راوی نام شیخ خود نبرد واز شیخی کہ فوق اوست روایت کند بلفظے موہم سماع بیارد حال آنکہ از وی سماعش نیست کقولک سمعت عن فلان وقال فلان وتدلیس مکروہ ومذموم ست مگر آنکہ از ثقہ باشد **فصل** در سند یا متن حدیث اگر از راوی اختلافی رود ہر بتقدیم یا تاخیر یا زیادت یا نقصان یا ابدال راوی براوی یا متنی بمتنی وامثال آن مضطربش گویند واگر راوی کلام خود با حدیث بیامیزد برائے غرضے یا مصلحتے آن مدرج باشد وروایت بلفظ فلان عن فلان وہکذا عنعنہ ہست وعنعنہ از مدلس معتبر نیست بجہت التباس واشتباہ وشاذ حدیثی ست مخالف مروی ثقات پس اگر راویش غیر ثقہ است حدیث مردود باشد واگر ثقہ است ترجیح بمزید حفظ وضبط وکثرت عدد وجز آن از وجوہ ترجیح کنند وارجح را محفوظ گویند ومرجوح را شاذ ومنکر حدیثی ست کہ راوی ضعیف آنرا مخالف روایت قلیل الضعف روایت کند ومقابل منکر معروف ست اگرچہ راوی ہر دو ضعیف ست اما یکی اضعف ودر راوی شاذ ومحفوظ ہر دو قوی ست اما یکی اقوی وشاذ ومنکر مرجوح اند ومحفوظ ومعروف راجح ومعلل حدیثے باشد کہ در وی قوادح صحت باشند واہل حذق ومہارت آنرا دریابند وحدیثی را کہ راوی دیگر نیز موافق آن روایت کند متابع خوانند بکسر موحدہ کقولہم تابعہ فلان ولہ متابع او متابعات وفائدۂ این متابعت تقویت وتایید ست وشرط نیست مساوات متابع با اصل در مرتبہ بلکہ کمتر از وہم صالح متابعت ست واگر بلفظ ومعنی متابع مساوی اصل ست مثلہ گویند واگر صرف در معنی ست لفظ نحوہ خوانند ودر متابعت شرط است کہ ہر دو حدیث از یک صحابی باشد واگر از دو صحابی ست شاہدش نامند کقولہم لہ شواہد ویشہد لہ حدیث فلان وتتبع طرق واسانید را بقصد معرفت متابع وشاہد اعتبار گویند **فصل** راوی حدیث اگر یکی ست آن حدیث غریب ست واگر دو اند عزیز ست واگر سہ اند مشہور ومستفیض ست واگر آنقدر اند کہ اتفاق آنہا بر کذب محمول نتواند شد متواتر ست وغریب را فرد گویند وہم بمعنی شاذ آید وحدیثے کہ بنقل عدل تام الضبط متصل السند تا منتہی رسیدہ است صحیح ست واین صفات در وی اگر بر وجہ کمال وتمام پیداست صحیح لذاتہ است واگر نوعے از قصور در آن راہ یافتہ است وکثرت طرق جبر آن نقصان نمودہ صحیح لغیرہ است واگر جبر نقصان نشدہ است حسن لذاتہ است وحدیث ضعیف کہ نقصانش بتعدد طرق منجبر گردیدہ حسن لغیرہ است ومراتب این ہر چہار متفاوت ست وظاہر کلام قوم آنست کہ در حسن نقصان در ہمہ صفتہا بودہ است اما تحقیق آنست کہ در حسن لذاتہ خفت در ضبط ست صرف نہ در باقی صفات ودر حسن لغیرہ وضعیف ہمہ صفات ناقص اند وحدیثے کہ در وی شرائط صحیح وحسن نیست وراویش متہم ست بعدم عدالت یا ضبط یا انقطاع ضعیف ست واقسام وی نیز بسیارست پس مرتبۂ اعلی صحیح ست ومرتبۂ متوسط حسن ومرتبۂ ادنی ضعیف ودر جمع ترمذی میان صحت وحسن مشکل نیست احتمال کہ حسن لذاتہ وصحیح لغیرہ باشد وہمچنین اجتماع غرابت وحسن باعتبار تعدد طرق ست کہ در طریقے غریب ودر طریقے حسن ست **فصل** ارفع مراتب تعدیل وصف ست بصیغۂ مبالغہ ہمچو اوثق الناس اثبت الناس الیہ المنتہی فی التثبیت ومکرر ہمچو ثقہ ثبت او ثقہ حافظ او ثقہ حجۃ او ثقۃ

متقن ونحو ذلک ونزدیک باوست لیس به باس لا باس به صدوق مامون خیار ونزدیک باوست محله الصدق روی عنه شیخ یروی حدیثه یعتبر به وسط صالح الحدیث مقارب الحدیث جید الحدیث حسن الحدیث ونزدیک باوست صویلح صدوق ان شاء الله تعالی ارجو انه لا باس به واسوء مراتب تجریح ارکن الکذب کذاب وضاع دجال یکذب یضع ونزدیک باوست متهم بالکذب او بالوضع ساقط هالک ذاهب متروک ترکوه فیه نظر سکتوا عنه لا یعتبر به لیس بثقة ولا مامون ومتصل باوست مردود الحدیث ضعیف جدا واه بمرة مطروح ارم به لیس بشیء لا یساوی شیئا ونزدیک باوست ضعیف منکر الحدیث مضطرب الحدیث ضعفوه لا یحتج به ونزدیک باوست فیه مقال لیس بذاک لیس بالقوی لیس بعمدة فیه خلف مطعون فیه سیئ الحفظ لین تکلموا فیه فیه ادنی مقال وثبوت جرح وتعدیل بقول واحد ست علی الصحیح واگر در شخصی هر دو جمع شوند جرح مقدم باشد بشرطی اگرچه معدل متعدد باشد کذا فی بلغة الغریب فی مصطلح آثار الحبیب

فصل احتجاج در احکام بصحیح لذاته وحسن لذاته مجمع علیه است اگرچه حسن در رتبه کمتر است از صحیح وحدیث ضعیف که بتعدد طرق بمرتبه حسن رسید نیز محتج به است خصوصا در فضائل اعمال نه در صفات ذو الجلال وحرام وحلال شوکانی رح در نیل الاوطار من اسرار منتقی الاخبار گفته احادیثی که در صحیحین یا در احدهما ست جائز ست احتجاج بدان بدون بحث زیرا که بخاری ومسلم التزام کرده اند صحت را وامت تلقی کرده است آنرا بالقبول ابن صلاح گفته علم یقینی نظری واقع ست بانچه مسند کرده اند آنرا این هر دو بزرگ زیرا که ظن معصوم خطا نمی کند وسبقه الی مثل ذلک محمد بن طاهر المقدسی وابو نصر عبد الرحیم بن عبد الخالق بن یوسف واختاره ابن کثیر وحکاه ابن تیمیة رضی الله عنه عن اهل الحدیث والسلف والجماعة الکثیرة من الشافعیة والحنابلة والاشاعرة والحنفیة وغیرهم نووی گفته محققین واکثر علما خلاف کرده اند ابن الصلاح را وگفته اند که افاده میکند ظن را چیزیکه متواتر نشده ست وحکایت کرد این را زین الدین از محققین وگفت نووی واستثنا کرده است ابن الصلاح حرفی چند را که تکلم کرده اند بران بعض اهل نقد همچو دارقطنی وغیره واین مواضع معروف اند نزد اهل این شان وهمچنین جائز ست احتجاج بانچه تصحیحش کرده اند ائمه معتبرین از غیر صحیحین وهمچنین آنچه تصریح کرده اند بحسن وی وچه عمل بر حسن جائز ست نزد جمهور خلافا للبخاری وابن العربی وحق مذهب جمهور ست چه ادله وجوب عمل بر آحاد وقبول وی شامل ست مر حسن را نیز واز این قبیل ست مسکوت عنه ابو داود ونزد ابن صلاح ونووی زیرا که وی گفته بیان کردم وهن شدید را که در حدیث کتاب من ست وحدیثی که بران سکوت کردم صالح ست وبعض وی اصح از بعض ست وآوردم درین کتاب صحیح وشبه صحیح ومقارب او ومنذری احادیث سنن او را تنقید کرده بسیاری را ازان ضعیف گردانیده پس آن خارج ست از عمل وحدیثی که منذری وابو داود وهر دو ازان سکوت کردند شک نیست که آن صالح احتجاج ست مگر مواضع یسیره وهمچنین مسکوت عنه امام احمد در مسند وی صالح ست برای احتجاج ومسند وی منتقی ست از هفت لک وهفتاد هزار حدیث ودنیا ور دوران مگر حدیثی که محتج به است وبعضی اطلاق کرده اند صحت را بر همه آنچه در وی ست مبالغة وابن جوزی بسیاری از احادیث وی را در موضوعات شمرده ودیگران تعقب وی کرده اند حافظ ابن حجر گفت هیچ حدیث در وی موضوع نیست ومسندش در انتقا بهتر ست از موطا وسنن اربعه که مصنفین اینها التزام نکرده اند صحت همه احادیث آنها را واحادیثی که در مسند وی زائد از صحیحین ست نیست ضعیف تر از احادیث زائده ابو داود وترمذی وعراقی گفته در وی نه حدیث ست وجواب داد ابن جوزی را از پانزده حدیث که آنرا موضوع گفته بود وگفت سیوطی فوت شد از عراقی احادیث دیگر که آنرا ابن جوزی موضوع گفته وآنرا در جزوی جمع کرده الذیل الممهد علی مسند احمد نام نهاد واز هر یکی جواب گفت وآن چهارده حدیث ست حافظ ابن حجر در تعجیل المنفعة فی رجال الاربعة گفته هیچ حدیث در مسند وی نیست که برای او اصل نباشد مگر سه یا چهار حدیث از انجمله یکی در زوائد مسند ست ومسند وی اصح ایشان ست نسبت بغیر خود ودر هیچ مسند در کثرت وحسن سیاق بوی نمی رسد وسیوطی در خطبه کتاب جامع گفته هرچه در مسند او ست مقبول ست وحدیث ضعیف وی قریب بحسن ست انتهی ملخصا چون این هفت فصل ممهد شد اکنون شروع در ترجمه کتاب میرود وبالله التوفیق گفت مصنف رح

کتاب الطهارة

کتاب مصدر کتب کتابًا وکتابةً است واستعمال کرده اند آنرا در چیزی که جمع کند ابواب وفصول را و در وی دلالت ست بر معنی ضم وجمع ومنه
الکتیبة واطلاق وی بر مکتوب قلم حقیقةً است بنا بر انضمام بعض حروف وکلمات مکتوبه بسوی بعض وبر معانی مجازاست وجمع وی کتب ست بضمتین وبضم
وسکون ومشتهر در زبان فقها اشتقاق کتابت از کتب ست اما ابو حیان بران اعتراض کرده وگفته که مشتق نمیشود مصدر از مصدر وطهارت یا مصدر طهر
لازم ست پس برای وصف قائم بالفاعل باشد یا مصدر طهّر متعدیست پس برای اثر قائم بالمفعول بود وجائز ست که اسم مصدر طهّر تطهیرًا باشد همچو کلّم تکلیمًا وکلامًا و
طهارت در لغت بمعنی نظافت وپاکی از اقذارست ضد نجاست ودر اصطلاح فقها عبارت ست از نظافت از نجاست حکمی که آنرا حدث گویند واز نجاست
حقیقی که آنرا خبث خوانند وچون طهارت مفتاح صلوة ست که عماد دین باشد مؤلفین مؤلفات خود را بدان افتتاح کردند ودرین کتاب ده باب ست

باب المیاه

باب حقیقةً برای چیزی ست که حسًّا باشد داخل شوند از وی بسوی غیر وی ومجازًا برای عنوان جمله از مسائل متناسبه است ومیاه جمع ماءست بمعنی
آب وجمع وی با وجود بودن جنس برای دلالت ست بر اختلاف انواع یعنی باب در بیان حکمهای انواع آب چنانکه آب دریا وچاه وایستاده وروان وقلیل
وکثیر ومستعمل وغیر مستعمل عَنْ اَبِي هُرَيْرَةَ روایت ست از ابی هریره وی صحابی جلیل حافظ مکثر مجتهد ست ودر نام وی وپدر وی اختلاف بسیار ست
قریب سی اقوال ابن عبد البر گفته چیزی که ساکن میشود نفس بسوی وی در نام او عبد الرحمن یا عبد الله ست ودر جاهلیت نام او عبد الشمس بود یا عبد عمرو
وغالب آمد بر وی کنیت بجهت نگاه داشتن وی گربهٔ صغیره را از بلاد اندلس ست اسلام آورد در سال خیبر که سال هفتم ست از هجرت وحاضر شد آنرا
با آنحضرت صلے الله علیه وسلم ومواظبت نمود بر طلب علم وقانع شد بر سیری شکم وبود احفظ صحابه وبود مثبت فی فقیه متین صاحب قیام وصیام وذکر وتسبیح وتهلیل
محمد بن اسحق وحاکم ابو احمد گفته اند که او را پنج هزار وسه صد وهفتاد وچهار حدیث ست در مسندات وبود اکثر صحابه از روی حدیث ونیست هیچ یکی را
از صحابه اینقدر حدیث ونه قریب باین مُرد در مدینه در سنه پنجاه ونه بعمر هفتاد وهشت سالگی ودفن شد در بقیع وگفته اند که مرد در عقیق ونماز گذارد بر وی
ولید بن عقبه بن ابی سفیان ووی آنروز امیر مدینه بود قاله ابن عبد البر رضی الله عنه قال گفت ابو هریره پرسید مردی پیغمبر خدا را صلے الله علیه وآله وسلم
ونام این مرد در بعض طرق این حدیث نزد بیهقی عبد الله مدلجی واقع شده وهمچنین حافظ ابو موسی ابن بشکوال اصفهانی در کتاب معرفة الصحابه باسناد خود در روایت
این نام کرده وذکر کرد آنرا طبرانی در کسانیکه نام آنها عبد ست وتبعه ابو موسی وگفت عبد ابو زمعه البلوی کسی ست که پرسید رسول خدا را از آب دریا وگفت
ابن منیع رسیده است مرا که نامش عبد بود وگفته عبید بود بتصغیر وسمعانی در کتاب الانساب نام وی عرکی بتشدید را آورده وغلط کرده زیرا که عرکی نام او نیست
بلکه وصف اوست چه عرکی ملّاح سفینه را گویند ابو موسی گفت وارد کرده است آنرا ابن منده در ذکر کسانیکه نام آنها عرکی ست وعرکی ملّاح را گویند ونام
نیست ودر نهایه گفته عرکی شکار کننده ماهی را گویند ومعنی هر دو قریب یکدیگر ست وبالجمله پس گفت آن مرد ای رسول خدا بدرستیکه ما سوار می شویم دریا را
وبر میداریم با خود اندکی از آب پس اگر وضو کنیم بآن آب که برداشته ایم تشنه می مانیم آیا پس نگیریم از ان آب پس وضو کنیم بآب دریا گویا استبعاد ایشان
توضی بآب دریا ناشی از فهم تخصیص بود از کریمهٔ وَاَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُوْرًا یا مخالفت وی آب آسمان را در اوصاف فقال پس
گفت رسول الله صلے الله علیه وسلم فی البحر در بارهٔ آب دریا هو الطهور ماؤه دریا پاک کننده است آب او وطهور بضم طا مصدر ست
وبفتح طا هم بمعنی مصدر آمده وهم بمعنی آنچه تطهیر کرده شود بوی چنانکه آب وخاک هکذا نقله ابن الانباری وجماعات من اهل اللغة عن الجمهور وبمعنی مطهر نیز آید
وبه قال احمد والشافعیة ومحکی ست از امام مالک وبعض اصحاب ابی حنیفه که طهور بمعنی طاهر ست وتوجیه این خفائی هست که در لمعات شرح مشکوة ذکر کرده
وخلیل واصمعی وابو حاتم سجستانی وازهری وجماعتی وسیبویه گفته برای هر دو معنی یعنی وضو کردن وآبی که بدان وضو کنند بالفتح ست وقال صاحب المطالع

وحکی فیهما الضم والحل میتته و حلال ست خود مرده او میتة بفتح میم چیزی که او را ذبح نکنند مراد اینجا ماهی ست و ذبح ماهی همین شکار کردن
و برآوردن اوست از آب و نزد حنفیه خود مرده دریاب حلال نیست و ظاهر حدیث حل هر حیوان ست که مرده دروی اگرچه سگ و خوک باشد کما یجیئ بیانه
در نیل الاوطار گفته و از فوائد این حدیث ست مشروعیت زیادت در جواب بر سوال سائل بقصد فائده و عدم لزوم اقتصار و بخاری برای آن بابی
عقد کرده و گفته باب من اجاب السائل باکثر مما سأله و ذکر کرد حدیث ابن عمر که پرسیده شد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ما یلبس المحرم پس گفت لا یلبس القمیص
ولا العمامة الحدیث و این حدیث در کتاب الحج بیاید پس گویا سائل از حالت اختیار پرسیده بود و آنحضرت در جواب وی حالت اضطرار هم بیفزود و خطابی
گفته درین حدیث دلیل ست بر آنکه مفتی چون پرسیده شود از چیزی و بداند که سائل را حاجت ست بسوی ذکر چیزی که متصل ست بمسئله مستحب ست او را تعلیم
آن چیز بسائل پس نیست ذکر طعام درین حدیث از قبیل تکلف لا یعنی زیرا که سوال آنها از آب بود و آنحضرت والسنت که ایشان را حاجت بزاد در بحر هم
می افتد پس حکم طعام نیز بیان کرد و آنکه در کلام اصولیین آمده که واجب ست مطابقت جواب با سوال پس مراد بآن عدم زیادت جواب نیست بلکه مراد آن ست
که جواب مفید حکم مسئول عنه باشد انتهی و حافظ ابن القیم رح در اعلام الموقعین نیز زیادت جواب را بر سوال سائل در آداب مفتیان مقرر ساخته و بحدیث ما یلبس المحرم
وغیره استدلال کرده و اطالت بیان نموده و این حدیث را فوائد دیگر بسیار ست که در کتب مبسوطه از شروح حدیث ذکر کرده اند ابن ملقن گفت این حدیث عظیم
اصلی ست از اصول طهارت مشتمل بر احکام کثیره و قواعد مهمه اخرجه الاربعة برآورده اند و روایت کرده اند این حدیث را ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه
و رواه مالک والشافعی و ابن خزیمة و ابن حبان فی صحیحهما و ابن الجارود فی المنتقی والحاکم فی المستدرک والدارقطنی والبیهقی فی سننهما و ابن ابی شیبة کنیت
وی ابوبکر ست و نام عبد الله بن محمد بن ابی شیبه ابراهیم بن عثمان العبسی مولی بنی عبس از اهل کوفه صاحب مسند و مصنف شیخ بخاری و مسلم و ابو داود
و ابن ماجه ست روایت دارد از شریک بن عبد الله و ابو الاحوص و ابن مبارک و سفیان بن عیینه و اقران اینها و فاتش در سنه دو صد و سی و پنج بود ذهبی
در حق وی گفته الحافظ العدیم النظیر الثبت النحریر انتهی بقیه ترجمه او در اتحاف النبلاء ذکر کرده ایم واللفظ له و لفظ این حدیث از ابن ابی شیبه راست و
مخرجان دیگر بمعنی وی روایت کرده اند وصححه و صحیح گفت این حدیث را بیهقی و ابن منده و ابن منذر و ابن عبد البر و ابو محمد البغوی و گفت بغوی هذا
الحدیث صحیح متفق علی صحته و گفت ابن الاثیر در شرح مسند هذا حدیث صحیح مشهور اخرجه الائمة فی کتبهم واحتجوا به و رجاله ثقات و ابن خزیمة بضم خای
و زای معجمتین و تحتیه کنیت وی ابو عبد الله ست و نام محمد بن اسحق بن خزیمه نیسابوری صاحب صحیح وفات یافت در سنه سه صد و یازده هجری ذهبی در حق
وی گفته الحافظ الکبیر امام الائمة شیخ الاسلام انتهت الیه الامامة والحفظ فی عصره بخراسان انتهی والترمذی و گفت ترمذی بعد سند وی هذا حدیث
حسن صحیح و گفت پرسیدم محمد بن اسمعیل بخاری را ازین حدیث پس گفت هذا حدیث صحیح این لفظ ترمذی ست کما فی مختصر السنن للحافظ المنذری و مصنف در تلخیص
این حدیث را بنه طریق از نه صحابی روایت کرده هیچ طریقی از آنها خالی از مقال نیست لیکن ائمه مذکورین تصحیح وی کرده اند مصنف گوید و حکم کرده اند
بصحت بسیاری از حدیثی که نمی رسند بدرجه این حدیث و نه قریب بوی و زرقانی در شرح موطا گفته این حدیث اصلی ست از اصول اسلام تلقی کرده است
آن را امت بقبول و تداول کرده اند آن را فقهای امصار در سائر اعصار در جمیع اقطار و روایت کرده اند آن را ائمه کبار بعده نام راویان و مصححان برشمرده و ماوردی
در کتاب حاوی از حمیدی از شافعی آورده که این حدیث نصف علم طهارت ست وعن ابی سعید سعد بن مالک بن سنان الخزرجی صحابی مشهور ست
از اصحاب شجره اول مشاهد او خندق ست دوازده غزوه با آنحضرت کرد مشهور ست بکنیت خود و پدر وی نیز صحابی ست از حفاظ مکثرین و عقلا و علما
و فضلا بود جماعتی از صحابه و تابعین از وی روایت دارد ذهبی گفته روی حدیثا کثیرا و افتی مدة وعاش ستا و ثمانین سنة له فی الصحیحین اربعة و ثمانون حدیثا مات
فی اول سنة اربع و سبعین انتهی مدفون وی بقیع ست الخدری بضم خای معجمه و دال مهمله ساکنه نسبت بسوی خدره که حی ست از انصار کما فی القاموس

قال گفت ابوسعید بارگاه پرسیده شد رسول خدا آیا طهارت کنیم از چاه بضاعه که در مدینه است و آن چاهی ست که انداخته میشود دران لتهای خون
آلوده و گوشت سگها گی قال فرمود رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان الماء طهور لا ینجسه شیء بدرستیکه آب
پاک ست پلید نمیگرداند او را چیزے زیرا که بسیار ست و چشمه دارست در اشعة اللمعات گفته این چاه درانوقت جاری بود و در راه بساتین داشت مثل
جوے روان اگرچه ده درده نبود و آنقدر نبود که آب وسے بتحریک منفصل گردد انتهی و در حجة الله البالغه نوشته حدیث بیر بضاعه اگرچه بحسب
ظاهر مطلق ست در آب قلیل و کثیر و متغیر و غیر متغیره لیکن بدلالت حال ناظر ست در کثرت بلکه مخصوص ست بکثیر و بدلالت احادیث دیگر خاص ست
بغیر متغیر وجه قسم گمان کرده شود که نجاسات در وی مستقر سے مانند حال آنکه عادت بنی آدم جاری ست بر اجتناب از اینچنین امور چه قسم سے نوشید آنحضرت
ازان چاه بلکه حقیقت حال وی اینست که نجاست دران چاه سبے قصد حی افتاد و بدر میرفت چنانچه امروز حال چاهہاے دیار ماست پس وقتے که اسلام آمد
مردم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پرسیدند از طهارت شرعی که زائد بر طهارت مقررهٔ نزد شان باشد پس فرمود که آب پاک ست نجس نکند او را
چیزی یعنے نجاستے که نزد شما مقرر ست علاوه آن بچیز دیگر نجس نمے شود اینست قول فصل درین مسئله انتهی گویم در حکم میاه چند حدیث آمده یکے همین
حدیث باب دیگر حدیث قلتین دیگر حدیث بول اعرابی دیگر حدیث استیقاظ دیگر حدیث ماء دائم دیگر حدیث ولوغ کلب این همه احادیث ثابت ست
چنانکه در کلام مصنف خواهد آمد و ازینجا اختلاف پیدا شد در علما در بارهٔ آبی که نجاست افتاد در وی یکی از سه وصف او که رنگ و بو و مزه باشد و گرگون
نشده مالک و ظاهریه تمسک کردند بحدیث باب و گفتند که آب پاک ست قلیل باشد یا کثیر مذهب مشهور مالک همین ست اما این خلاف قول مالک ست
در موطا کما فی المصفی و حنفیه و شافعیه گفتند که اگر قلیل ست نجس شد و اگر کثیر ست نجس نشود مگر وقتی که بعض اوصاف وی متغیر شود باز اختلاف شد در تحدید
قلیل و کثیر حنفیه گفتند کثیر آنست که اگر یکطرف وی بجنبانند طرف دیگر نجنبد و ماعداے این قلیل ست اما البغوی گفته که این نهایت در جهالت ست بجهت
اختلاف احوال جنبش دهندگان در قوت و ضعف کذا فی المصفی و بعضے تقدیر کرده اند کثیر را بده در ده و جز آن از مساحت اما البغوی گفته این تحدیدی
ست که با صلے از اصول شرع رجوع نمیکند انتهی و شافعیه گفتند کثیر آنست که مقدار دو قله باشد از قلال هجر و آن پانصد رطل ست و ماعدای او قلیل ست
اما در مصفی گفته این تقدیر نیز تخمینی ست زیرا که قله گاہے کلان مے باشد و گاہے خرد پس اصح اقوال همان قول اول ست و آن اشبه ست بمذاهب
سلف در تفویض بمفاهیم الفاظ از عرف و لغت و حدیث قلتین تقریب آن مفهوم ست باذهان نه تحدید زیرا که هرچه دون قلتین باشد در حد اوانی
و حفره داخل ست و هرچه فوق قلتین باشد چون در زمین معتدل الانخفاض بود حوض و جابیه بتوان گفت انتهی و نیز گفته بیقین معلوم ست که حیاض حجاز
غدیر کبیر نمی باشد و نه عشر در عشر و نیز معلوم ست که حفره و سبو را حوض نمے گویند و نیز معلوم ست که وقوع نجاستے که تغیر نکند طعم یا بو یا رنگ آب را حکم و مانند
حکم دخول قوائم سباع ست پس حاصل شد ازین حدیث که وقوع نجاست غیر مغیرهٔ احد الاوصاف در آب نجس نمے گرداند آن آب را انتهی و وجه این اختلاف
تعارض احادیث مذکوره است زیرا که حدیث استیقاظ و حدیث ماء دائم مقتضے تنجیس قلیل بنجاست ست مر قلیل آب را و همچنین حدیث ولوغ و حدیث بول اعرابی
معارض اوست زیرا که مقتضے عدم تنجیس آب قلیل ست بنجاست قلیل و همچنین حدیث باب پس اهل مذهب اول جمع کردند میان این احادیث باینطریق که حدیث
استیقاظ و ماء دائم و ولوغ براے حکم نجاست آب نیامده اند بلکه امر باجتناب ازان تعبدی ست نه بغرض نجاست و گفته اند که نهی درین احادیث برای کراهت
ست ورنه آن طاهر مطهر ست و شافعیه باین طریق جمع کرده اند که حدیث باب محمول ست بر قلتین و برانچه فوق او باشد که آن کثیر ست و حدیث استیقاظ و حدیث
ماء دائم محمول ست بر قلیل و حنفیه گویند که مراد بلا ینجسه شیء کثیر ست که تحدیدش گذشته و در حدیث قلتین قدح کرده اند باضطراب و بقیهٔ احادیث در قلیل ست
ولیکن حدیث بول اعرابی وارد ست بر ایشان زیرا که در وی دلیل ست برینکه قلیل نجاست مضر قلیل ما نیست زیرا که آن موضع که اعرابی بروی بول کرده بیک دلو آب پاک شد

وشافعیه این را دفع کرده اند بفرق کردن درمیان ورود آب بر نجاست و ورود نجاست بر آب وگفتند که نجاست چون بر آب افتد آب را نجس سازد کما فی
حدیث الاستیقاظ و چون آب بر نجاست افتد نجاست او را ضرر نکند کما فی خبر بول الاعرابی و درینجا بحث ست که سید علامه محمد بن اسمٰعیل امیر رحمه در شرح عمده و
و حواشی ضوء النهار تحقیقش نموده و حاصل وی اینست که شافعیه ورود علی النجاسة را علت عدم تنجیس آب قرار داده اند حال آنکه چنین نیست بلکه تحقیق اینست
که علت در عدم تنجیس آب کثرت آب ست که شیئاً فشیئاً بر وی میگذرد و عین او را منتفی میسازد تا آنکه فانی میشود نجاست قبل فنای وی نه ورود آن بر نجاست چه
تفرقه میان هر دو ورود معقول نیست و ازینجا معلوم شد که در تحدید قلیل و کثیر آب دلیلی ناهض نیست پس اقرب اقاویل بنظر بسوی دلیل چنانکه در سبل السلام
گفته همان قول مالک ست و ابن دقیق العید گفته و قولیست مر احمد را و بعض اتباع او و از متاخرین نصرت وی کرده اند درین قول و ترجیح داد آنرا از اصحاب
شافعی قاضی ابو المحسن رویانی صاحب بحر المذاهب قاله فی الالمام و ابن حزم در محلی گفته همین ست مروی از عائشه و عمر بن الخطاب و ابن مسعود و ابن عباس و علی
بن ابی طالب و میمونه و ابی هریره و حذیفة بن الیمان و اسود بن یزید و عبد الرحمن بن یزید و ابن ابی لیلی و سعید بن جبیر و ابن مسیب و مجاهد و عکرمه و قاسم
بن محمد و حسن بصری و غیر هؤلاء انتهی والله اعلم اخرجه الثلاثة روایت کرده اند این حدیث را ابو داود و ترمذی و نسائی و گفت ترمذی هذا حدیث
حسن غریب و جید گفت آنرا ابو اسامه و مروی نشد حدیث ابی سعید در بئر بضاعه بهتر از روایت ابو اسامه و مروی ست از ابو سعید بچند طریق و ابن ماجه
و دار قطنی و بیهقی هم آنرا روایت کرده اند وصححه احمد و صحیح گفت این حدیث را احمد و نیز حاکم و یحیی بن معین و ابو محمد بن حزم و منذری در مختصر سنن گفته
تکلم فیه بعضهم انتهی گویم ابن القطان در وی تکلم کرده و گفته که رواة در نام راوی وی از ابو سعید و نام پدر وی اختلاف کرده اند پس حدیث معلول شد باین اختلاف
و شوکانی در جوابش گفته که این در حقیقت علت قادحه نیست زیرا که در اسمای بسیاری از صحابه و تابعین علی الاقوال اختلاف کرده اند و این اختلاف موجب جهالت نیست
با آنکه خود ابن القطان بعد این اعلال گفته که این حدیث را طریق دیگر نیز هست احسن ازین طریق اما نه از ابو سعید بلکه از دیگری و قاسم بن اصبغ گفته هذا من
احسن شیء فی بئر بضاعة و ائمه مذکورین تصحیح وی نموده اند و تصحیح ایشان حجت ست انتهی و این حدیث را شواهد ست که در شرح فارسی درر بهیه ذکر کرده ایم
وبالله التوفیق وعن ابی امامة نام او صُدَیّ ست بضم صاد مهمله و فتح دال مهمله و تشدید یای تحتیه صحابی ست اختلاف کرده اند در نسب وی با اتفاق
بر کنیت وی ساکن شد مصر را بعد از ان نقل کرد بحمص و وفات یافت در ان کثیر الروایت ست و اکثر حدیث وی نزد شامیین ست مات سنة ست و ثمانین او احدی
و ثمانین وله احد و تسعون سنة وهو آخر من مات من الصحابة بالشام علی قول الاکثر و بود مکثر در روایت از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم الباهلی بموحده نسبت ست
بسوی باهله در قاموس گفته باهله قومی ست و نام پدرش عجلان ست ابن عبد البر گفته اختلاف نکرده اند درین یعنی در نام وی و پدر وی قال گفت قال
فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الماء لا ینجسه شیء بدرستیکه آب پلید نمی گرداند او را هیچ چیز الا ما غلب علی ریحه وطعمه
ولونه مگر آنچه غالب شد بر بوی و مزه و رنگ او از نجاست و ازغیر آن امام مالک گفته اگر لون یا ریح یا طعم آب متغیر گردد پس آن قلیل ست و اگر تغیر
نیاید پس آن کثیر ست پس نزد وی همین تغیر و عدم تغیر معیار قلت و کثرت ست و امام شافعی و احمد گفته اند که مقدار دو قله کثیر ست و احتمال خبث ندارد
و نجس نگردد و الا قلیل ست و نجس گردد و حنفیه گویند اگر آب بحالی ست که بعض وی خالص جدا گردد از بعض قلیل ست و اگر خالص نگردد کثیر و همین حدیث
دلیل مالک ست شوکانی گفته این مذهب ارجح و اقوای مذاهب ست از روی دلیل و رفته اند بدان اصحاب ظاهر و مالک و دلیل وی حدیث ابی سعید خدری ست
انتهی اخرجه ابن ماجة روایت کرد این را ابن ماجه و ابن رفعه گفته رواه ابو داود و این غلط ست چه در سنن وی موجود نیست وضعفه
ابو حاتم و تضعیف کرد آنرا ابو حاتم زیرا که در اسنادش ابو سفیان طریف بن شهاب ست و او ضعیف و متروک ست و اختلاف کرده اند
در وصل وی بر شریک که راوی ست از وی و در سبل گفته ضعف حدیث از جهت رشدین بن سعد ست که راوی حدیث ست و او متروک ست

ونام ابوحاتم محمد بن ادریس بن منذر حنظلی رازی ست ذهبی گفته وے امام حافظ کبیر یکے از اعلام ست متولد شد در سنه یکصد و نود و پنج هجری و وفات یافت در ماه شعبان سنه دوصد و هفتاد و هفت و بود هشتاد و دو ساله نسائی گفت ثقه است ولِلْبَیْهَقِیِّ و در روایت بیهقی ست ونام وی احمد بن حسین ست وکنیت ابوبکر حافظ علامه شیخ خراسان بود تولد او در شعبان سنه سه صد و هشتاد و چهار هجری ست به بغداد و کوفه و حجاز وجز آن گردیده علم حدیث سماع کرد حاکم و ابوطاهر وابن فورک استاذ او یند در علم حدیث وفقه تبحر تمام داشت اما جامع ترمذی وسنن نسائی وابن ماجه نزد وی نبود و بر احادیث این هر سه کتاب ورا اطلاع کما ینبغی دست بهم نداده گفته اند که هیچ شافعی در عالم نیست مگر امام شافعی را بر وی منت ست مگر بیهقی که منت او بر شافعی ست زیرا که وی را نصرت مذهب او در کتب خود چنانکه باید نموده و بسبب وی مذهبش رواج و بالا گرفته از وی تصانیف عمده یادگارست ذهبی گفته تالیفه تقارب الف جزء انتهی وفات وی دهم جمادی الاولی سنه چهار صد و پنجاه و هشت هجری در نیشاپور اتفاق آمده مدفن وی بیهق ست بموحده مفتوحه ومثناة تحتیه ساکنه بلده الیست قریب نیشاپور گفته اند که نام چند قصبه است که نسبت بهر یکے بیهقی گویند چنانکه بار بهه در هندوستان و کبود جامع در میان فقه و حدیث و زهد و علل حدیث وحق تعالی در علم و قوت فهم وے برکت عظیم بخشیده بود از آشعار اوست نظم من اعتز بالمولی فذاك جلیل + ومن رام عزا عن سواه ذلیل + ولو ان نفسی مذ براها ملیکها + مضی عمرها فی سجدة لقلیل + احب مناجاة الحبیب باوجه + ولکن لسان المذنبین کلیل + وبالجمله لفظ وی رح درین حدیث اینست ان الماء طهور بدرستیکه آب پاک ست ناپاک نمی کند او را هیچ چیز از نجاسات کما قال تعالی ماءً طهوراً پس چنانکه سنت وکتاب باین معنا ناطق ست و دلیل دال و اجماع قائم همچنین دلالت میکند اصل و ظاهر و براءت نیز برین چه اصل عنصر آب طاهر و مطهر ست بے نزاع و طهور هم افاده همین معنی میکند و براءت اصلیه از مخالطت نجاست مستصحب اوست الا ان تغیر ریحه او طعمه او لونه بنجاسة تحدث فیه مگر آنکه برگردد بو یا مزه یا رنگ او بنجاستے که حادث شود در وے شوکانی در دراری مضیئه گفته در سند این حدیث کسی ست که احتجاج کرده نمیشود بدو یعنی رشدین بن سعد و هو متروک و متفق اند اهل حدیث بر ضعف این زیادت ولیکن اجماع واقع ست بر مضمونش چنانکه ابن منذر و ابن ملقن در بدر منیر ذکر کرده اند پس هر که قائل ست بحجیت اجماع نزد وی انچه ازین زیادت مفاد شده همان اجماع ست و هر که اجماع را حجت نمی گوید نزد وی این اجماع مفید صحت این زیادت ست زیرا که بر معنی این زیادت اجماع کرده اند و تلقی بقبول نموده پس این استدلال بزیادت ست نه باجماع انتهی و دارقطنی گفته این حدیث ثابت نیست و شافعی گفته مروی ست از آنحضرت از وجهی که ثابت نمی کنند اهل حدیث مثل آن را و نووی گفته اتفاق کردند محدثان بر تضعیف وے و مراد بدان تضعیف روایت استثنا ست نه اصل حدیث که ثابت ست در حدیث بیر بضاعه ولیکن اجماع کردند علما بر قول بحکم این زیادت ابن منذر گفته اجماع کرده اند علما بر آنکه آب قلیل و کثیر چون واقع شد در وی نجاست و متغیر گردانید طعم یا لون یا ریح او را پس آن نجس ست و همین اجماع دلیل ست بر نجاست آبی که متغیر ست یکے از اوصاف ثلثه او نه این زیادت انتهی وعن عبد الله ولادت او پیش از وحی بیک سال بود اسلام آورد همراه پدر بزرگوار خود در صغر سن که هفت ساله بود و بعضے گفته اند پیش از وے و این صحیح نشده حاضر نشد بدر را از جهت صغر سن و در حضور وے مر احد را اختلاف ست و بود وی رضی الله عنه از اهل ورع و زهد و احتیاط و تحری و تقوی در فتوی و قوی و مستقیم در اتباع سنت جابر گوید نبود هیچ یکے از ما مگر آنکه میل کرد بدنیا یا میل کرد دنیا بوے الا ابن عمر و عائشه گفت ندیدم لازم گیرنده تر امر اول را یعنی سنت آنحضرت را از عبد الله بن عمر و محمد بن حنفیه گفته کان ابن عمر خیر هذه الامة و سعد بن جبیر گفت دیدم ابن عمر و ابو هریره و ابو سعید و غیر ایشان را می دیدند اینها که نیست هیچ کس از ایشان بر آن حال که مفارقت کرده بود آنحضرت را از ان غیر ابن عمر و گفت نافع لو رایت ابن عمر یتتبع آثار رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لقلت هذا مجنون در اول مصفی شرح موطا آثار

بسیار از صحابه و تابعین و غیرهم در ثنا و مدح بروی نقل کرده وفات وی در مکه در سنه هفتاد و سه هجری اتفاق افتاد و در مقبره مهاجرین مدفون شد یکی از اوعیه علم بود خلائق بسیار از وی روایت دارد بن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال گفت عبد الله ﷺ پرسیده شد پیغمبر خدا از آبی که می باشد در بیابانها از زمین ... و زمینی که می چرند چارپایها و درندها آنجا و وارد میشوند بران آب نوبت بنوبت قال فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم در جواب سوال مذکور اذا کان الماء قلتین هرگاه باشد آب دو قله بضم قاف و تشدید لام بمعنی جره عظیمه یعنی کوزه کلان سفالین که در وی آب انداز ند و تسمیه وی بقله بجهت علو و ارتفاع اوست یا بجهت آنکه مرد عظیم او را بر میدارد و مرتفع میگرداند و قله نام هر چیز که عالی و مرتفع باشد و ازینجاست قله جبل و جمع وی قلال ست بکسر قاف و مراد درینجا قلهای هجر ست بفتح ها و جیم چنانکه در بعض روایات تصریح آمده و نیز معروف در الوقت همین قلهای هجر بود پس ظاهر وقوع تحدید بوی باشد و هجر نام قریه ایست قریب مدینه که نسبت کرده میشود بوی قلها و نام شهری از شهرهای یمن نیز هست و نسبت بوی نیز احتمال دارد کذا فی القاموس و مقدار قله بقول مشهور دو نیم قربه است و بعض دو قربه داشته اند ابن جریج گفته دیدم قلال هجر را هر قله از دو قربه بود و چیزی و شافعی گفته آن چیز مبهم بود و ما آنرا نصف گرفتیم احتیاطا و بعض دو قربه و ثلث آن داشته اند و بقول مختار دو قربه باشد و قربه بحساب شرع پنجاه من آب ست پس قلتین دویست و پنجاه من آب بود و نیز گفته اند که مقدار قله صد رطل عراقی ست و رطل عراقی صد و بست و هشت درهم در مسوی گفت شافعی تقدیر کرده است به پنج قربه و یاران او گفتند پنج قربه پانصد رطل میباشد مترجم گوید از چیزی لازم نیست که نصف قربه اخذ کرده شود مگر بنا بر احتیاط و قربه نیز متفاوت می باشد آنرا بر صد رطل حمل کردن خالی از تکلف نیست انتهی لم یحمل الخبث برنمیدارد پلیدی را یعنی پلید نمیگردد و دفع میکند پلیدی را از خود در حجة الله البالغة گفته معنی وی آنست که حامل نمیشود خبث معنوی را که حکم میکند بآن شرع نه عرف و عادت و هرگاه یکی از اوصاف ثلثه او متغیر گردد و نجاست کیفا و کما فاحش شود ازین باب نباشد و قلتین را که حد فاصل میان قلیل و کثیر مقرر کرده اند بنا بر امر ضرورت که چاره نیست ازان نه آنکه تحکم و جزاف ست و همین ست حال جمیع مقادیر شرعیه و چون آب مقدار دو قلتین در زمین مستوی باشد غالبا هفت شبر در پنج شبر بود و اینقدر ادنای حوض ست و اعلی در اوانی قله است و هیچ آوند اعلی تر از قله نزد ایشان معروف نبود و قلال هجر هم غالبا برابر نبودند پس این حدیست فاصل میان قلیل و کثیر و هر که قائل نشده بقلتین مضطر گردیده است بسوی مثل وی در ضبطهای کثیر هیچو مالکیه یا بسوی رخصت در آبار صحرا باخذ پشک های شتران و بالجمله درین باب آنچه معتمد تواند شد و عمل بران واجب گردد موجود نیست و حدیث قلتین اثبت احادیث این باب ست بی شبهه انتهی ملخصا گویم ترمذی گفته که مذهب شافعی و احمد و اسحق همین ست که چون آب مقدار قلتین بود بوقوع نجاست در وی نجس نمیگردد و مادام که تغیر ندهد رنگ یا بوی یا مزه او را انتهی و همین حدیث دلیل ایشانست و در مصفی گفته تحقیق درین مسئله آنست که درین باب سه حدیث مروی شده یکی حدیث قلتین که در مسئله حیاض فلوات وارد شده است و این حدیث بمفهوم مخالف خود دلالت میکند برانکه مادون قلتین حمل خبث مینماید دیگر حدیثی که در بیر بضاعه وارد شده است و آن بعموم خود دلالت میکند بر طهارت جمیع میاه اگرچه مورد آن فوق قلتین ست سوم حدیث ماء دائم و این حدیث دلالت میکند باقتضا برانکه ماء راکد نجس میشود ببول و لهذا از غسل در ان منع کرده اند و بمفهوم مخالف برآنکه حکم ماء جاری خلاف حکم ماء راکد ست پس مالک در قول مشهور قائل ست بآنکه ماء قلیل نجس نمی شود بوقوع نجاست در وی تا وقتی که متغیر نشده است بجهت عموم حدیث و شافعی حدیث قلتین پیش گرفت بغوی گفته که حدیث بیر بضاعه مخالف حدیث قلتین نیست زیرا که بیر بضاعه ماء کثیر بود که وقوع این اشیا او را متغیر نمی ساخت مترجم گوید فیه نظر زیرا که استدلال بعموم لفظ ست نه بخصوص واقعه و اگر گویند این عموم خاص ست بقلتین و ما فوق آن گوییم تقدیر که مفهوم مخالف بران دلالت می کند آنست که حکم مادون قلتین غیر حکم قلتین ست اگرچه آن مغایرت بکراهت یکی و عدم کراهت آخر باشد یا بمقید بودن یکی بقیدی دون الآخر ابو حنیفه

مای جاری را خاصیتی میدهد که بمخالطت نجس نجس نمی شود مترجم گوید بنای فهم آن از حدیث مای راکد بر آنست که علت نهی تنجیس باشد بقرینهٔ ثم یغتسل به ونهی متعلق باشد بجمع این دو فعل و درین هردو مقدمه بحث ست بلکه حق آنست که علت ایذای بنی آدم و استحقاق لعن ست بسبب تنجیس بالفعل اگر فی الحال متغیر گردد یا بسبب تنجس بعد حینی اگر فی الحال متغیر نکند زیرا که چون این شخص فتح باب نماید دیگران اقتدا کنند باو و امر منجر گردد بتغیر و تنجیس و تحقیق نهی از مجموع بول و غسل نیست بلکه از هر واحد بدلیل حدیث ابوداود ولا یبولن احدکم فی الماء الدائم ولا یغتسل فیه من الجنابة و در روایت دیگر منع از وضو نیز آمده و حکمت نهی تکدیر ماء ست و او را در معرض نفرت طبائع سلیمه ساختن لیکن آنچه اقرب بتحقیق می نماید آنست که اینجا دو علت ست و هر دو مؤثر تغییر نجاست و مخالطت نجاست پس تغیر او را انجس میسازد قطعا و مخالطت مکروه میسازد بکراهت شدیده که جز بضرورت نباید مرتکب آن شدن آب قلیل را بخلاف کثیر و هو قول ابن حاجب یعنی مای قلیل که مخلوط باشد بنجاست مشهور از مذهب مالک آنست که مکروه ست و بعضی گفته اند نجس ست و اینجا مفهوم مخالف حدیث قلتین و مفهوم مخالف قول مالک با عموم حدیث ان الماء طهور آشتی پیدا کرده والله اعلم انتهی کلام المصفی

وفی لفظ و در روایتی از ابوداود و ابن حبان و غیرهما بجای لم یحمل الخبث لم ینجس آمده یعنی چون باشد آب مقدار دو قله پلید نمی گردد و در لفظی بجای لم ینجس لا ینجس نیز آمده و ینجس بفتح جیم و ضم هر دو ست کما فی القاموس شیخ عبدالحق دهلوی رح گفته و باین روایت اگر صحیح باشد ظاهر شود که تاویل لم یحمل خبثا بآنکه بر نمی دارد خبث را و بر نمی تابد آنرا یعنی پلید میگردد از جهت ضعف خود و طاقت برداشت آن ندارد چنانکه بعض کرده اند صحیح نیست و نیز تعلیق این معنی بشرط بودن آب قلتین خالی از بعدی نیست اگرچه توجیه آن کرده اند که بلوغ گاهی از جانب قلت بکثرت معتبر بود و گاهی از کثرت بقلت و مراد اینجا ثانی ست انتهی اخرجه الاربعة روایت کرد این را ابوداود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و در مشکوة گفته رواه احمد والدارمی و در جمع الجوامع گفته رواه ابن حبان والحاکم والبیهقی عن ابن عمر و جابر و ابی هریرة انتهی و رواه الشافعی و ابن خزیمة و معهذا در صحت این حدیث اختلاف ست ابوداود تضعیف وی کرده و همچنین ابن عبدالبر و قاضی اسمعیل بن ابی اسحق و ابوبکر بن العربی و غیرهم و بیهقی گفته غیر قوی ست و ترک کرده آنرا غزالی و رویانی بنابر ضعف وی باوجود شدت اتباع ایشان برای شافعی و در سفر السعادت گفته در باب اذا بلغ الماء قلتین الخ جمعی میگویند حدیثی صحیح نشده و جمعی میگویند این حدیث صحیح ست و اکابر اهل حدیث در مصنفات خود ایراد کرده اند انتهی شیخ در شرح وی گفته این حدیث در صحیحین نیست و گفته اند مخالف اجماع صحابه است و خبر واحد چون مخالف اجماع افتد مردود ست و لهذا علی بن مدینی که از اقران امام احمد و از شیوخ بخاری و امام ائمهٔ فن حدیث ست گفته است که ثابت نیست این حدیث از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و گفته که هیچ یکی از فریقین را حدیثی در تقدیر و تحدید آب از انحضرت صحیح نشده و لیکن زرکشی در شرح خرقی که در مذهب امام احمد ست گفته که تصحیح کرده است آنرا ابن خزیمه و ابن حبان و دارقطنی و حاکم گفته بر شرط شیخین ست انتهی گوییم ابن منده گفته اسناد این حدیث بر شرط مسلم ست و نیز جماعتی دیگر تصحیح وی کرده و دعوی اجماع صحابه بر خلاف وی منظور فیه ست و این حدیث اگرچه در صحیحین نیست اما بخاری و مسلم احتجاج کرده اند بجمیع رواتش و لیس بر شرط ایشان باشد و در مقدمه معلوم شد که ایشان استیعاب نکرده اند صحاح را بلکه بسیاری از صحاح ست که بر شرط ایشان بود و معهذا اخراج آن نکردند و لهذا ابن دقیق العید گفته که این حدیثی ست که تصحیح کرده اند آنرا بعض ایشان و صحیح ست بر طریقهٔ فقها نیز اگرچه در سندش اضطرابی و در بعض الفاظ وی اختلافی هست اما جواب داده اند از آن بوجهی که ممکن ست جمع در میان روایات و ترک کردم آنرا بسبب عدم ثبوت وی نزد من بطریق استقلال که موجب رجوع شود بسوی تعیین مقدار قلتین شرعا انتهی و بیهقی گفته این اسناد صحیح موصول ست و طحاوی گفته خبر قلتین صحیح ست و اسنادش ثابت و حافظ ابن القیم در شرح سنن ابوداود گفته اما صحت سند او پس یافته شد زیرا که رواتِ وی ثقات اند نیست در ایشان کسی مجروح و متهم و بعض ایشان آنرا از بعض شنیده اند انتهی و تمام بحث در تلخیص ست

وصححه ابن خزیمه وصحیح گفت آنرا ابن خزیمه وشوکانی گفته این حدیثی ست که واقع شده است اضطراب در سند ومتن وی چنانکه در مواطن آن مبین ست وجواب داده است جواب دهنده از اضطراب وی وبهر حال در حدیث دلالت ست برانکه چون برسد آب بقلتین برنمیدارد پلیدی را وچون باشد کمتر از قلتین پس حامل میشود خبث را گاهے اما چنانکه حدیث الماء طهور لا ینجسه شیء مقید ست بزیادت مجمع علیها همچنان این حدیث نیز مقید ست بآن یعنی مقدار قلتین حامل خبث نمی شود در هیچ حال مگر بحالت تغیر بعض اوصاف بنجاست که درینوقت البته بضرورت حس ومشاهده حامل خبث ست پس نیست هیچ منافات درمیان حدیث قلتین ودرمیان این زیادت مجمع علیها وما دون قلتین مظنه حمل ست اما دران قطعا ویقینا دلالت بر حمل خبث نیست ونه برینکه انچه از خبث حمل کرده آن خبث اورا از طهوریت براورده چه خبث مخرج از طهوریت خبث خاص ست که موجب تغیر جمله یا بعض اوصاف ثلثه اوست نه خبث غیر مغیر حاصل آنکه از حدیث قلتین دلالت برین مفهوم که ما دون وی حامل خبث ست غیر مستفاد ست مگر اینقدر که گاهے درین مقدار اگر نجاست افتد حامل خبث می تواند شد اما این دعوی که آن آب نجس وخارج شد از طهوریت پس خود دروی ازین مفهوم چیزے نیست ونه هیچ مناسبت ست درمیان خبث ودرمیان نجاست مخرجه از طهوریت چه شارع چنانکه نفی نجاست از آب مطلق کرده ودر حدیث ابو سعید خدری گذشت همچنین نفی نجاست از آب مقید بقلتین هم کرده چنانکه در حدیث ابن عمر گذشت واین نفی بلفظے کرد که اعم صیغ عام ست یعنی در اول گفت لا ینجسه شیء ودر ثانی لم ینجسه شیء پس مستفاد شد که هر آب که برروے زمین یافته شود پاک ست مگر آبی که وارد شد دران تصریح بتخصیص این عام بایں طور که این آب نجس ست چنانکه واقع شد در زیادت مجمع علیها زیراکه وارد ست بصیغه استثنا پس این زیادت از مخصصات متصله ست نسبت بحدیث ابی سعید واز مخصصات منفصله است نسبت بحدیث ابن عمر بر قول راجح در اصول که مبنی میشود عام بر خاص مطلقا وازینجا عدم منافات درمیان مفهوم حدیث قلتین ودیگر احادیث ثابت شد بلکه گفته میشود که اگر ما دون قلتین حامل خبث شود بروجهی که مستلزم تغیر ریح یا لون یا طعم باشد درینصورت البته موجب نجاست ومخرج از طهوریت ست واگر بروجهے حامل شود که احد الاوصاف او متغیر نگردد پس این حمل مستلزم نجاست نیست ورفته است بتقدیر قلیل بما دون القلتین وکثیر بقلتین شافعی واصحاب او وبتقدیر قلیل بانچه دران گمان استعمال نجاست باشد باستعمال آب وکثیر بانچه دران این گمان نباشد ابن عمر ومجاهد ونیز مروی ست از شافعیه وحنفیه واحمد اما معلوم نیست که این روایت صحیح ست یانه واهل این مذهب احتجاج کرده اند بمثل قوله تعالی وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ وخبر استیقاظ وخبر ولوغ واحادیث نهی از بول در مای دائم واین همه احادیث اگرچه در صحیح اند اما دلالت بر مطلوب ندارند واگر فرض کنیم که بعض ازینها بوجهی دلالت دارند پس این دلالت مقید باشد بانچه گذشت چه تعبد بظنون نیست مگر وقتی که مطابق شرع باشد وهیچ عاقل گمان استعمال نجاست نمیکند مگر همانوقت که مخلوط شود در آب جرم یا ریح یا لون وے ودر ظاهر وشک نیست که هر چه آب مخلوط بنجاست نجس ست زیراکه اگر بجرم ست پس متوضی مستعمل عین نجاست ست واگر بریح یا لون یا طعم ست پس خود هیچ مخالفت درمیان این مذهب ومذهب راجح نیست مگر بهمین جهت که ایشان اعتبار مظنه کرده اند واهل مذهب اول اعتبار مئنه ولیکن مخفی نیست که صدور این مظنه از غیر اهل وسوسه وشکوک ست پس این خود مخالف مئنه نشد واگر مراد استعمال عین نجاست فقط یا عدم استعمال عین فقط است پس این مذهب مستقل ست غیر مذهب مذکور ولیکن ظاهر همین ست که مراد معنی اول ست ودلالت دارد بران وقوع اجماع بر تنجیس آبے که نجاست یکی از احد الاوصاف اورا بگردانیده باشد پس اهل این مذهب نیز منجمله قائلین اند باین قول بسبب آنکه داخل این اجماع اند پس مقرر شد که مراد ایشان معنی اول ست اعم از عین وریح ولون وطعم ثبوتا وانتفاء ودرین حال هیچ مخالفت نشد درمیان هر دو مذهب زیراکه اصحاب مذهب اول خلاف نمے کنند درین که استعمال متطهر بالکسر عین نجاست را همراه آب موجب خروج آب ست از طهوریت زائد بران خروج که نزد استعمال آب مغیر باحد الاوصاف بود واین مجموع چیزی ست که مبحث آب بران مشتمل بوده است در جمع بین المذاهب المختلفة وبین ادله داله بران وبعض اهل علم استدلال کرده اند برین مذهب بمثل حدیث استیقاظ

قلتین وحدیث ورع تمایز نیک وستفاد نمیشود ازین احادیث مگر همین قدر که تورع نزد ظن اولی ست از اقدام بران و آهل این مذهب عمل برین ظن حتما وجزما واجب میگویند حال آنکه دلالت اوله مذهب اول بر وجهی که تخصیص رفت بر مذهب ثانی ست پس ابعاد نجعه بامثال این احادیث چرا و اگر گویند مقصود و مستدل تنها استدلال بر مجرد عمل بالظن ست نه نظر بخصوص این مسئله گوییم اوله عمل بالظن هر چند در کتاب و سنت بسیارست اما دلالت اکثر ازانها بر نهی از عمل بالظن ست و همچنین بتعویل حدیث استیقاظ و ولوغ و امثال آن غیر مفیدست و در تحدید آب اقوال بسیار حکایت کرده اند مثل آنکه کثیر آنست که مستبحر باشد یا آنکه از تحریک یک طرف وی طرف دیگر متحرک نشود یا آنکه در مساحت اینقدر و انقدر باشد و برین همه اقوال اثارت از علم نیست بلکه خارج ست ازباب روایت مقبوله و درایت معقوله و حق اینست که مسئله آب از مضایق ست محقق در ساحاتش متحیر میشود و مدقق نزد تشعب طرق وی متبلد میگردد و بر صورتی که تلخیص کردیم هیچ یکے را از اهل علم واقف نشدیم انتهی کلام الشوکانی گوییم انصاف درین مسئله نظر بادله مختلفه و صور جمع و تطبیق آن و ترجیح خبر و نقد آن با شوکانی و من قال بقوله ست والله اعلم و صحیح گفت حدیث قلتین را ابن حبان بکسر حای مهمله و تشدید موحده نام وی محمد بن حبان بن احمد بن حبان بن سعید ست نسب او بزید مناة بن تمیم میرسد پس وی تمیمی ست و بستی نیز گویند نسبت به بست که شهریست در سیستان و وی آنجا ساکن بود شاگرد نسائی ست و به ابویعلی موصلی و حسن بن سفیان و ابوبکر بن خزیمه هم تلمذ کرده و از خراسان تا مصر سیر نموده و از هر عالم فیض گرفته حاکم از تلامذه اوست وی در کتاب الانواع گفته لعلنا کتبنا عن الفی شیخ صاحب تصانیف عدیده مفیده ست ذهبی در حق وی گفته الحافظ العلامة کان من فقهاء الدین و حفاظ الاثار عالما بالطب والنجوم و فنون العلم صنف المسند الصحیح والتاریخ وکتاب الضعفاء وفقه الناس بسمرقند وکتاب اللغة والوعظ و کان من عقلاء الرجال حاکم گفته کان من اوعیة العلم توفی سنة اربع وخمسین وثلث مائة وهو فی عشر الثمانین و صحیح گفت آنرا الحاکم محمد بن عبدالله بن محمد بن حمدویه بن نعیم الضبی الطهمانی النیسابوری المکنی بابی عبدالله المعروف بابن البیع و بیع بیوپاری را گویند چه یکے از اجداد او بیع بود تولدش در سنه سه صد و بست و یک بماه ربیع الآخر ست در صغر سن طلب علم حدیث نمود و خراسان و ماوراء النهر و دیگر بلاد را طواف کرد و از دو هزار شیخ روایت نمود پدرش مسلم صاحب صحیح را دیده بود از پدر خود هم روایت دارد دارقطنی و ابوذر هروی و ابویعلی و بیهقی و ابوالقاسم قشیری و دیگر اساتذه این فن از وے روایت دارند مستدرک و تاریخ نیسابور و غیر ذلک تالیف اوست حج گذارده و قاضی شده بود باین جهت او را حاکم گویند روزے بحمام در آمد و غسل کرد و چون ازانجا بر آمد آہے کشید و جان داد و هنوز لنگ بسته بود و جامه نپوشیده و این ماجرا در سنه چهار صد و پنج رو داد بعد وفاتش بخواب دیدند میگفت نجات یافتم پرسیدند بچه چیز گفت در نوشتن حدیث والله اعلم گوییم همین قسم خواب از دیگر اهل حدیث هم در تراجم شان ذکر کرده اند فطوبی لاهل الحدیث و لمن کتب الحدیث و اشاعه جعلنا الله تعالی منهم آمین وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یغتسل احدکم فی الماء الدائم وهو جنب گفت ابوهریره فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم غسل نکند یکے از شما در آب استاده و حال آنکه وی جنب ست گفتند چون در آب غسل نکند چگونه کند ای ابوهریره گفت بگیرد آب را گرفتنی یعنی آب را بدست بردارد و بیرون آب غسل کند ازینجا معلوم شد که اگر جنب دست در آب درارد تا آب بگیرد و غسل کند آب مستعمل نگردد اما اگر دست در آب برای شستن دست از جنابت درارد مستعمل گردد قاله التمنی اخرجه ابن ماجة و مسلم بهذا اللفظ و للبخاری بلفظ لا یبولن احدکم فی الماء الدائم الذی لا یجری بول نکند یکے از شما در آب استاده که نمی رود و روان نیست مراد آب قلیل ست چه اگر کثیر باشد حکم جاری دارد و نجس نمیگردد و غسل در وے جائز و بول کردن خوب نیست شاید که او را دیده دیگران هم بول کنند و عادت گردد و رفته رفته آب تغیر یابد و قید لا یجری برائے آنست که آب جاری بوقوع نجاست پلید نمیگردد و نزد بعض شافعیه آب اگر قلیل باشد هر چند جاری بود مکروه ست و گفته اند که این همه تفصیل در روز ست و در شب قضاے حاجت در آب مطلقا مکروه و ممنوع ست از جهت

ترس لیداے جن کہ میگویند جاے ایشان در شب ہر جاکہ آب ست می باشد ثم يغتسل فيه پس غسل کند در ان آب و این گویا علت
نہی از بول کردن ست یعنی دورست از عاقل کہ بول کند در آب و حال آنکہ غسل مے کند در وے و قید غسل اتفاقی ست در وضو نیز حکم بول
ہمین ست بلکہ سخت تر و بدتر ازان و در یک روایت لمسلم منه آمده بجای فيه و مفاد فیه عدم غسل ست دران بانغماس مثلاً و مفاد منه
عدم تناول ست ازوے و غسل کردن خارج آن و نزد ترمذی در روایتی عوض لفظ غسل وضو آمده ولابي داؤد و در لفظے نزد ابوداؤد و احمد
عوض ثم يغتسل ولا يغتسل فيه آمده یعنی غسل نکند دران آب و عوض وهو جنب من الجنابة آمده یعنی از جنابت و جز این روایات
دیگر نیز آمده و مجموع آن دلالت میکند بر نہی از بول در آب دائم بالانفراد و بر نہی از غسل بالانفراد و بر نہی از مجموع غسل و بول در آب شوکانی گفته منیوان
گفت کہ ہر دو روایت انفراد مقید اند باجتماع چہ بول بالانفراد ہم در آب جائز نیست پس اغتسال یا وضو ہم در آب استاده بدون بول جائز نباشد
و ہر کہ جز آب بستہ نیابد و خواہد کہ بہمین آب طہارت کند باید کہ پیش از طہارت حیلہ نماید و آب را حرکت دہد تا از وصف سکون برآید آنوقت وضو کند
و ابو ہریرہ نہی را بر انغماس حمل کرده و لہذا گفت تناول کند و غسل نماید اما این حمل در وضو تمام نیست زیراکہ در وی انغماس نمی باشد بلکہ آب بدست
گرفته بکار می برند پس اولی ہمانست کہ پیش از طہارت آب را بجنبانند و جمہور برخلاف این مدلول فرق نکرده اند در استاده و روان و بعض گفتند این
روایات محمول ست بر کراہت فقط حال آنکہ ہیچ وجہ براے آن پیدا نیست و گفته اند کہ مستبحر ازین اجماع مخصوص ست و بالجملہ راجح ہمین ست کہ
طہارت بآب ساکن مادامیکہ استاده ست روا نیست و چون او را جنبانیدند وصف اصلیش کہ مطہر بودن ست عود کرد انتہی و در حجة الله البالغة
گفته مگر آنکہ مستبحر باشد یا جاری و عفاف در ہر حال افضل ست انتہی وعن رجل صحب النبي روایت ست از مردی کہ صحبت داشته پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم را چہار سال چنانکہ صحبت داشته آنحضرت را ابو ہریرہ و در غزوہ خیبر کہ در سال ہفتم از ہجرت بود ایمان آورده و حمید
حمیری کہ تابعی جلیل القدر از ثقات بصریین و قدمای تابعین ست از وے راوی ست قال نهى گفت نہی کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان تغتسل المرأة بفضل الرجل او الرجل بفضل المرأة از غسل کردن زن بزیادتی و بقیه آبے کہ غسل کرده است بدان مرد یا
غسل کند مرد ببقیه آبے کہ غسل کرده ست بدان زن و زیاده کرد مسدد بروزن معظم کہ از کبار اتباع تابعین ست در مسند احمد بن حنبل این عبارت را
وليغترفا جميعا و باید کہ آب بگیرند از ظرف ہر دو از زن و مرد یکبارگی نہ بنوبت اگرچہ در اغتراف جمیعا نیز در کرت دوم غسل ہر یکے از فضل دیگرے
لازم مے آید اما اینقدر عفو ست و نہی عنه غسل ست بفضلے کہ بعد از غسل در ظرف بگذارند و در روایتی از ابوداؤد و ابن ماجہ و ترمذی از حکم بن عمرو
آمده کہ نہی کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم ازینکہ وضو کند مرد بزیادتی طہور زن ترمذی گفته این حدیث حسن صحیح ست و ازینجا معلوم گردد کہ وضو و غسل
ہر دو از فضل زن روا نیست اخرجه ابوداؤد والنسائي شیخ در ترجمہ مشکوۃ گفته نزد اہل حدیث در طرق اسانید این ہر دو حدیث سخن ست اگرچہ ترمذی
آنرا حسن صحیح گفته و لیکن بیہقی تضعیف آن نموده و زہری گفته کہ خطابی گفته اہل حدیث راضی نیستند بطرق اسانید نہی از اغتسال رجل بفضل مرأة و اغتسال
مرأة بفضل رجل و اگر ثابت شود محمول ست بر نسخ و شیخ ابن حجر گفته کہ ہیچ یکے از امت بآن نرفته و محال ست کہ صحیح باشد و ہیچ کسے بآن عمل نکرده و کسے
آن نرفته و درین قول شیخ نظر ست چہ بعضے از ائمہ مذہب امام احمد بدان رفته اند و بطریق تعبد بدان قائل شده اند چنانکہ در شرح مفصل بیان کرده ایم انتہی
گویم مراد بشرح لمعات ست و مراد با بن حجر مکی ہیتمی ست نہ مصنف این کتاب زیراکہ وی تصحیح این روایت کرده و گفته اسناده صحیح نہ تضعیف وے
و در فتح الباری گفته رجاله ثقات ولم نقف له على علة انتہی و بیہقی در سنن گفته هذا الحديث رواته ثقات الا انه لم يسم الصحابي الذي حدثه هو عنه الا انه مرسل
جيد لولا مخالفته للاحاديث الموصولة و داود بن عبد الله الاودي لم يحتج به الشيخان البخاري ومسلم انتہی در سبل گفته قول مصنف اسناده صحیح اشارت ست کسوی

قول بیهقی یا قول ابن حزم که یکی از رواتِ وی ضعیف ست اما اول پس باین جهت که ابهام صحابی مضر نیست بسبب آنکه صحابه همه عدول اند و اما ثانی پس
باین جهت که مراد ابن حزم بضعیف داؤد اودی ست و هو ثقة آری این حدیث معارض ست بحدیث آینده انتهی و آن اینست که روایت ست **عن** از
ابن عباس رضی الله عنه مناقب ایشان بسیار اند احتیاج بیان نیست تولد وی پیش از هجرت بسه سال بود و در وقت رحلت آنحضرت سیزده ساله
یا پانزده ساله بود با اختلافی که دران ست جبریل علیه السلام را دوبار دیده در صورت اجمل الناس و در گفتار افصح الناس و در حدیث اعلم الناس بود و لقب وی ترجمان
القرآن و سلطان المفسرین ست و وی تلمیذ امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه ست و بود عاقل حلیم صبور طویل القامة در مردم چنان می نمود که گویا بر
مرکبی سوار ست و عباس از وی دراز تر بود و عبد المطلب از وی دراز تر و بود ابیض مشرب جسیم وسیم صبیح الوجه وافر العلم مات بالطائف سنة ثمان وستین
و بود عمر وی هفتاد و یکسال آزاد بلگرامی نیز گوید قطعه ای صبا رو بمزار پسر عم نبی ✤ خاک آن بقعه کم از عنبر تر نشناسی ✤ کرده ام خوب تماشا چمن طائف را
نرسد هیچ گل او بگل عباسی ✤ اِنَّ النبيّ صلّى الله عليه وسلّم كان يغتسل بفضل ميمونة بدرستیکه بود رسول خدا غسل میکرد ببقیه
آبی که از غسل میمونه می ماند و در حدیث متفق علیه از عائشه آمده که بودم من که غسل میکردم من و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از یک آوند که میان ما و او بود
چنانکه هر یکی از ما در وی دست می انداخت و آب میگرفت پس مبادرت میفرمود آنحضرت مرا یعنی در آب گرفتن تا آنکه میگفتم بگذار برای من بگذار برای
من یعنی مکرر میگفتم تا من هم آب بگیرم معاذه که راوی این حدیث ست گفت و آن هر دو یعنی عایشه و آنحضرت جنب بودند و غسل جنابت میکردند اخرجه
مسلم و وجه جمع میان این احادیث آنست که احادیث نهی محمول ست بر آبیکه ساقط شود از اعضا و احادیث جواز محمول ست بر انچه باقی مانده است از آب
و بهمین وجه جمع کرده ست خطابی یا حمل کرده شود نهی بر تنزیه جمعا بین الادلة و شیخ در ترجمه حدیث جواز را بر رخصت و حدیث نهی را بر عزیمت فرود
آورده و لاصحاب السنن و اصحاب سنن راست از حدیث ابن عباس کما اخرجه البیهقی فی السنن و لنسبه الی ابی داود و نیز روایت کرد آنرا ترمذی
و ابن ماجه و روی الدارمی نحوه اغتسل بعض ازواج النبيّ صلّى الله عليه وسلّم في جفنة غسل کردند بعض زنان آنحضرت در کاسه بزرگ
که آنرا تغار گویند فجاء النبيّ پس آمد آنحضرت صلّى الله عليه وسلّم ليغتسل منها تا غسل کند از ان آوند آبی که فاضل مانده بود از غسل وی فقالت
إني كنت جنبا پس گفت بدرستی که بودم من جنب و این آب بقیه آبی ست که از غسل جنابت من مانده فقال ان الماء لا يجنب فرمود آب جنب
نمیشود یعنی نجس نمیگردد بغسل کردن جنب با آن و رسیدن دست و بدن او بدان جنب کفرح و کرم کذا فی القاموس و در موطای امام محمد ست که بودند مردان
و زنان بزمانه آنحضرت صلی الله علیه وسلم که غسل میکردند معا و آن درست ست خواه مرد پیشتر آب گیرد یا زن و اینست قول ابی حنیفه انتهی و صححه الترمذی
و ابن خزيمة و صحیح گفت آنرا ترمذی و ابن خزیمه در سبل گفته اظهر جواز هر دو امر ست یعنی غسل مرد بفضل زن و بالعکس و نهی محمول بر تنزیه ست و عن
ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم طهور اناء احدكم اذا ولغ فيه الكلب پاک
شدن ظرف یکی از شما چون آب خورد سگ دران و ولوغ خوردن سگ آب را با طراف زبان و در آوردن زبان خود در آوند کذا فی القاموس و این مخصوص ست
بدرندگان ان يغسله سبع مرات شستن آن ظرف ست هفت بار و همین ست مذهب اکثر محدثین و ائمه ثلثه و نزد ابو حنیفه حکم سائر نجاسات
دارد و این حدیث محمول ست بر احتیاط نه وجوب یا این حکم در ابتدای اسلام بود پس از ان منسوخ گشت گوئیم نسخ بمجرد احتمال بی استدلال منظور فیه
ست و بعضی استدلال کرده اند که گفت ابو هریره راوی این حدیث که بشوید از ولوغ وی سه بار کما اخرجه الطحاوی والدارقطنی و جواب داده اند از ین که
عمل مروی از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم باید نه برای و فتوای راوی و نیز معارض ست بفتوای خودش که بغسل هفت بار داده و هو ارجح سندا و نیز
این فتوای او موافق روایت مرفوع ست و حدیث يغسل ثلثا او خمسا او سبعا ضعیف ست لا يقوم به الحجة زیرا که راوی وی عبد الوهاب بن ضحاک

یکی از ضعفاست پس راجح همان مدلول حدیث باب باشد ولفظ حدیث متفق علیه اینست که چون آب خورد سگ در آوند یکی از شما پس باید که
بشوید آنرا هفت بار اُولٰهن بالتراب بار نخستین ازان هفت بار شستن بخاک ست ودر روایتی نزد مسلم آمده که بار هشتم بخاک شوید ابن
دقیق العید گفته قائل ست باین حسن بصری وقائل نشده بدان غیر او یعنی از متقدمین وحدیث قوی ست وهرکه قائل نیست بآن محتاج ست بسوی
تاویل بوجهی که در وی استکراه ست انتهی گویم مراد بمأول نووی ست که گفت هفت بار بشویند یکبار ازان بخاک وآب معا باشد پس خاک را قائم مقام
آب داشت وآنرا بار هشتم نام نهاد ومثله قال الدمیری فی شرح المنهاج وزیاده کرد که اطلاق غسل بر تعفیر مجاز ست وبالجمله در حدیث دلیل ست
بر تعیین تراب وشستن بدان در اول بار ونیست فرق درانکه آب را بر خاک ریزند یا خاک را بر آب أخرجه مسلم گویند روایت تراب مضطرب ست
زیراکه در لفظی اُولٰهن آمده ودر لفظی أخراهن ودر لفظی احداهن ودر لفظی سابعه ودر لفظی ثامنه واضطراب قادح ست پس اطراح وی واجب باشد وجواب
داده اند که اضطراب وقتی قادح ست که همه روایات برابر باشند ودرینجا روایت اُولٰهن ارجح ست بنابر کثرت رواة واخراج احد الشیخین آنرا در صحیح خود واین
از وجوه ترجیح ست نزد تعارض و الفاظ آن روایات که معارض اُولٰهن بوده اند مقاوم این لفظ نیستند وبیان عدم مقاومت اینست که روایت اُخراهن
منفرد ست یافته نمیشود در هیچ کتاب حدیث مسند وروایت سابعه بالتراب مختلف فیه ست وروایت احداهن در امهات نیست وفي لفظ له ودر
روایتی از مسلم آمده فليرقه پس باید که بریزد آنرا واین عام ست از آب وطعام ودروی دلیل ست بر نجاست لعاب سگ واین اقوای ادله است بر نجاست
زیراکه اگر طاهر بودی حکم باراقت نمی فرمود مگر مصنف در فتح الباری عدم صحت این لفظ از حفاظ نقل کرده ابن عبد البر گفت نقل نکرد آنرا هیچ یکی
از حفاظ از اصحاب اعمش وابن منده گفته شناخته نمیشود از آنحضرت بوجهی از وجوه انتهی در سبل السلام گفته ازین حدیث نجاست فم کلب معلوم شد وملحق کرده
شد بفم سائر بدن وی قیاسا علیه زیراکه چون نجاست لعاب ثابت شد ولعاب جزوی از فم ست زیراکه عرق اوست وفم او نجس ست پس بقیه بدن او نیز همچنین
باشد وابن دقیق العید گفته نیست غسل مگر از حدث یا نجس آیا درینجا میتوان گفت که این حصر ممنوع ست بجهت آنکه بطریق تعبد باشد چه احکام تعبدیه ثابت
اند بالاتفاق ودرینجا حدث نیست پس متعین شد نجس بودن وهرکه گفت غسل بجهت نجاست کلب نیست گفت محتمل ست که نجاست در فم ولعاب باشد
زیراکه این محل استعمال نجاست ست بحسب اغلب بنظر بغالب احوال او که نجاسات را می خورد ومباشر آن می باشد حکم داده بنجاست وی واین دال نیست بر نجاست
عین او وجمهور قائل اند بنجاست ومالک وداود وزهری خلاف جمهور اند ودلیل کسانیکه می گویند غسل برای تعبد ست نه نجاست اینست که اگر برای نجاست
می بود کم از هفت بار هم کفایت میکرد زیراکه نجاستش زیاده از نجاست عذره نیست وجواب داده اند که اصل حکم که امر بغسل ست معقول المعنی ممکن التعلیل
یعنی برای نجاست ست واصل در احکام تعلیل ست پس محمول شود بر اعم اغلب وتعبد صرف در عدد ست نه در غسل واین ماخوذ ست از شرح عمده ودر حواشی
وی تحقیق کرده ایم که اغلبیت تعلیل احکام چیزی نیست وراجح در وسے طهارت اوست وغسل تعبد ست انتهی کلام السبل وللترمذي ومر ترمذی
راست این لفظ أخراهن او أُولٰهن بالتراب واو درینجا برای شک ست از بعض رواة وگفته اند صحیح آنست که برای تنویع ست
واحداهن در روایت بزار آمده وبر تقدیر صحت مطلق باشد ومحمول شود بر مقید وأخراهن روایت ابو داود ست والثامنة بالتراب روایت احمد ست
وارجح از همه همان روایت اولٰهن ست که نزد احد الشیخین ست کما تقدم والله اعلم نووی گفته خنزیر در مذهب شافعی حکم سگ دارد از ولوغ وے
نیز هفت بار می باید شست ونزد اکثر علما حاجت هفت بار شستن نیست واین نیز یک قول ست مر شافعی را وعن ابي قتادة بفتح قاف نامش
حارث بن ربعی انصاری ست بکسر را وسکون با فارس آنحضرت ست در احد وما بعد او حاضر شده ووفاتش در مدینه سنه پنجاه وچهار بوده وگفته اند که در کوفه
در خلافت امیر المومنین علی بن ابی طالب مرد ودر جمیع حروب همراه وے بود وعمرش هفتاد وپنج سال ووے نیز از انهاست که کنیت بر انها غالب شده

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في الهرة فرمود آنحضرت درباره گربه واین روایت ابوقتاده وقتی کرد که درآمد بر زن خود کبشه بنت کعب بن
مالک و کبشه برای وی آب وضو را در ظرفی ریخت پس آمد گربه تا بنوشد از آن آب و کج گردانید ابوقتاده ظرف آب را برای گربه تا بآسانی بخورد گفت کبشه دید مرا
ابوقتاده که نگاه میکنم بسوی وی از تعجب پس گفت عجب داری ای دختر برادر من گفتم آری گفت فرمود آنحضرت انها ليست بنجس بدرستیکه نیست گربه پلید که
آب بدهان انداختن وی پلید گردد نجس بکسر جیم بمعنی پلید و بفتح وضم نیز آمده بمعنی پلیدی وحدیث دلیل ست بر طهارت هره و سؤر وی اگرچه مباشر نجاست
باشد و مقید نیست طهارت دهان وی بزمانی و گفته اند پاک میشود فم او بگذشتن یکروز یا یک شب یا یکساعت یا بخوردن آب یا بغائب شدن وی آنقدر
که گمان طهارت حاصل شود یا بزوال عین نجاست از فم و این اخیر اوضح اقوال ست زیرا که در صورت بقای عین در فم او حکم بنجاست آن عین ست نه
بنجاست فم وچون عین زائل شد شارع حکم کرد که آن نجس نیست و نزد امام ابوحنیفه سؤر هره مکروه ست اگر آب دیگر یافته نشود وضو کند بدان و تیمم نکند
واگر با وجود آب پاک وضو کند جائز بود ولیکن مکروه ست و نزد ابویوسف و ائمه دیگر طاهر بموجب همین حدیث و قول ابوحنیفه رح بکراهت بجهت آنست
که در حدیث دیگر هره را از سباع خوانده اند و سؤر سباع نجس ست ولیکن این حدیث که انها من الطوافين نجاست را بکراهت آورده انما هي من
الطوافين عليكم جزین نیست که این گربه از طواف کنندگان ست و بر ایندگان ابن الاثیر گفته طائف خادم را گویند که خدمت میکند ترا برفق و عنایت
تشبیه داد هره را بخادمی که میگردد بر مولای خود و دوران میکند حوالی او و ماخوذ ست از قوله تعالى طوافون عليكم و در روایت مالک و احمد
وابن حبان وحاکم وغیرهم زیادت لفظ او الطوافات هم آمده جمع اول مذکر سالم ست نظر بسوی ذکور هره و جمع ثانی مؤنث ست نظر بإناث وی و
کلمه او برای شک راوی نیست بلکه لفظ آنحضرت ست و تواند که برای شک باشد که آنحضرت طوافین گفته یا طوافات و طواف صیغه مبالغه ست افاده
غلبه و کثرت میکند یعنی چون وی بسیار میگردد اگر حکم بنجاست پس خورده او کنیم امت در حرج و مشقت افتد بنابران رخصت کردیم یا آنکه وی دائم گرد
شما میگردد چنانکه سائلان و محتاجان میگردند و مهربانی با وی لازم باشد و بر هر تقدیر باعث مساهله و مسامحه آمد اخرجه الاربعة یعنی ابوداود
وترمذی ونسائی وابن ماجه وصححه الترمذي وابن خزيمة وصححه ايضا البخاري والعقيلي والدارقطني ورواه ايضا مالک واحمد والدارمي والشافعي
وابن خزيمة والحاكم والدارقطني والبيهقي **وعن انس بن مالك** بن نضر الانصاری الخزرجی خادم رسول الله صلى الله عليه وسلم خدمت کرد آنحضرت را
ده سال و درآمد در خدمت و وی هشت ساله یا نه ساله بود انتقال کرد ببصره در خلافت عمر رضي الله عنه تا تفقه کنند مردم بروی و وی آخر صحابی ست
که مرد ببصره سنه احدی او ثلث و تسعین مناقب او بسیارست و آنحضرت او را با التماس والده اش دعا کرد در دنیا و دین در دین چگویم اما در دنیا عمر
او بصد و سه سال یا کم ازین رسید و اولاد او از صد متجاوز شد و نخلستان او در سال دو بار میوه میداد ابن عبد البر گفته اصح ما قيل في عمره تسعة وتسعون سنة
انتهى کنیت وی ابوحمزه ست قال گفت جاء اعرابي آمد یک اعرابی بفتح همزه نسبت ست بسوی اعراب که بادیه نشینان عرب را گویند و نزد بعضی عام ست
از عرب و عجم و در نام وی اختلاف ست گفته اند ذو الخویصره یمانی ست وقیل اقرع بن حابس وقیل عیینه بن حصن الفزاری والله اعلم فبال في طائفة المسجد
پس بول کرد در ناحیه مسجد و طائفه پاره از چیز را گویند فزجره الناس پس زجر کردند او را مردم و در روایتی باین لفظ ست پس استادند مردم بسوی
وی تا منع کردند او را و در روایت دیگر ست پس گفتند صحابه مه مه فنهاهم پس نهی فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم مردم را از زجر
نمودن وی و گفت بگذارید او را و در لفظی قطع نکنید بروی بول را فلما قضى بوله پس هرگاه که تمام کرد بول خود را و فارغ شد از شاشیدن
امر النبي حکم فرمود نبی صلى الله عليه وسلم بذنوب من ماء بدلوی از آب ذنوب بفتح ذال معجمه دلو بزرگ که نزدیک پر باشد
و در روایتی عوض ذنوب سجل آمده بفتح سین مهمله و سکون جیم بمعنی ذنوب فاهريق عليه پس ریخته شد آن دلو بران قطعه مسجد که بران بول

کرده بود درین حدیث دلالت ست بر نجاست بول آدمی و هو اجماع و بر اینکه زمین ناپاک پاک میشود بریختن آب همچو سائر متنجسات و بر اینکه غساله نجاست و ترشاشه پاک ست اگر بر جائے دیگر افتد از جامه و بدن و زمین یا از حصیر بر زمین چکید علما را درینجا اختلاف ست مختار آنست که اگر بعد از پاک شدن محل جدا گردد پاک ست و اگر پیش از پاک شدن جدا گردد پلید ست و اگر جدا گردد و رنگ و بوئے آن متغیر باشد پلید میگردد باتفاق کذا فی مجمع البحار طیبی گفته این حدیث دلالت دارد بر انکه زمین چون پلید گردد بخشک شدن پاک نگردد و کندن زمین و برداشتن خاک ازان واجب نیست و نزد ابی حنیفه زمین بخشک شدن پاک گردد و اگر تا خشک شدن نگذارند زمین می باید کند و خاک ازان برداشت تا پاک گردد انتهی شیخ در ترجمه گفته معلوم نیست که اصحاب ما در جواب این سخن چه گفته اند و من گفتم بخدا التوفیق که حدیث دلالت نکرد بران که قوم در انجا نماز گذارد و تا پیش از خشک شدن شاید که ریختن آب بالفعل برائے آن بوده باشد که تا نجاست سبک گردد و بوئے و رنگ بول بجهت غلبهٔ آب بر طرف شود و پاک بخشک شدن شده باشد و حدیث ازین ساکت ست والله اعلم انتهی گویم دلیل حنفیه در تطهیر ارض بشمس و ریح این حدیث ست ذکاة الارض یبسها ذکره ابن ابی شیبة ولیکن جواب داده اند ازان که این حدیث موقوف ست بر محمد بن علی باقر و نیست از کلام آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نیز این حدیث ست جفوف الماء طهورها ذکره عبد الرزاق اما این نیز موقوف ست بر ابن قلابه پس حجت بدان قائم نمیتواند شد و حدیث ظاهر ست در ریختن آب بر زمین نرم باشد یا سخت و گفته اند که سخت را بشویند همچو دیگر نجاسات و زمین مسجد آنحضرت نرم بود و ریختن آب بران کفایت کرد و گفته اند که سخت را باید کند و خاک آنرا باید افگند چه آب شامل اعلی و اسفل وے نمیتواند شد و در بعض طرق این حدیث آمده خذوا ما بال علیه من التراب فالقوه واهریقوا علی مکانه ماء مصنف در تلخیص گفته این حدیث را دو اسناد موصول ست یکے از ابن مسعود دیگر از واثله بن الاسقع و در هر دو مقال ست و اگر این زیادت ثابت شود قول قائل که زمین مسجد آنحضرت نرم بود باطل گردد انتهی شوکانی در شرح در بهیه گفته انچه شستن آن ممکن نیست همچو زمین و چاه پاک کردن آن بریختن آب ست بران یا بکشیدن آب ازان تا آنکه اثر نجاست نماند چه اگر نجاست باقی ماند تعبد با ذهاب نجاست هم باقی ماند و این در نجاستے ست که جرم و لون دارد اما بول پس وارد ست از شارع دران که تطهیرش بریختن دلوے از آب ست بران و زمین نجس ببول پاک می شود باین ریختن انتهی متفق علیه و درین حدیث فائدها ست از انجمله احترام مساجد ست زیرا که آنحضرت اعرابی را بعد از فراغ بول طلبید و فرمود این مسجدها صالح چیزی ازین بول و قذر نیست جز این نیست که برائے ذکر خدا و خواندن قرآن ست و چون صحابه مبادرت کردند بانکار بروے مقرر داشت آنحضرت ایشان را و امر کرد برفق چنانکه در روایت جماعت آمده که فرمود انما بعثتم میسرین ولم تبعثوا معسرین و از انجمله رفق ست بجاهل و عدم تعنیف و از انجمله حسن خلق و لطف آنحضرت ست در تعلیم و از انجمله آنکه ابعاد وقت قضائے حاجت برای کسی ست که غائط کردن میخواهد نه برائے بول چه عرف عرب همین بود و بول کرد آنحضرت و یکے را بر پشت خود استاده کرد تا ستر کند او را و از انجمله دفع کردن اعظم المضرتین ست باخف آنها زیرا که در قطع کردن بول بر وے اندیشه ضرر و تنجیس اکثر مواضع مسجد و تلوث بدن و جامه وی بود

وعن ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم احلت لنا ميتتان فرمود آنحضرت حلال کرده شده ست برائے ما دو چیز مرده بے ذبح و دو خون فاما الميتتان فالجراد والحوت پس دو مرده ماهی و ملخ اند و در صحیحین و غیر هماست از حدیث ابی اوفی که گفت غزا کردیم همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم هفت غزوات میخوردیم ملخ را واما الدمان فالطحال والكبد واما دو خون پس جگر و سپرز ست که مشابه اند بخون در رنگ گویا خون بسته اند و درین حدیث دلیل ست بر حلت ملخ بر هر حال که یافته شود خواه بموت خود مرده یا بسبب آدمی و مالک گفته وقتی حلال ست که بسبب آدمی یا قطع راس بمیرد ورنه حرام و این حدیث حجت ست بروے و همچنین حلال ست ماهی بهر وجه که یافته شود طافی بود یا غیر آن باین حدیث و بحدیث الحل میتته و باین رفته اند جمهور که میتهٔ بحر حلال ست برابر ست که بنفس خود مرده یا بصید و رفته اند حنفیه بعدم حلت مگر چیزے که مرد بسبب آدمی یا بافگندن دریا یا جزر وی

واما چیزیکه مرده گشت ورا حیوانیکه غیر آدمی پس آن حلال نیست و دلیل ایشان حدیث جابر ست نزد ابو داؤد واحمد ولفظ وی اینست که هرچه را انداخت دریا یا جزر کرد از وی آب پس بخورید آنرا وانچه مرد در دریا بطفو پس مخورید آنرا واین حدیث خاص ست پس مخصوص شود بآن عموم شیخ در ترجمه گفته این حدیث حجت ست مر ابی حنیفه را در تحریم طافی و همچنین منقول ست از جماعتی از صحابه انتهی گویم در مشکوة ست روایت کرده ابن ماجه و گفت محی السنه اکثر برانند که این حدیث موقوف ست بر جابر یعنی قول او و مذهب اوست نه حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم انتهی و در سبل گفته ضعیف ست باتفاق ائمة الحدیث انتهی نووی گوید حدیث جابر ضعیف ست باتفاق اماماں حدیث جائز نیست احتجاج بدان اگر معارض نشود او را چیزی فکیف که حدیث دیگر معارض اوست انتهی پس مخصوص نشود عام باو و خورد آنحضرت از عنبر که انداخت دریا برای اصحاب سریة و نپرسید که بکدام سبب مرده بود و تضعیف حدیث جابر از یحیی بن سلیم ست و او ضعیف الحفظ ست و مرویست این حدیث بغیر وجه و در وی نیز ضعفی ست و حدیث جابر در صحیحین باین لفظ ست که انداخت دریا ماهی مرده را پس خوردند از وی لشکر و چون آمدند گفتند برسول خدا فرمود بخورید روزی را که بیرون آورده است خدای تعالی بسوی شما و بخورانید ما را اگر باشد با شما پس دادند آنحضرت را بعض ایشان چیزی یعنی ابو عبیده قدری از ان ماهی بخدمت حضرت فرستاد و آنحضرت آنرا بخورد و در بخاری ست از عمر در قوله تعالی أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ گفت صید دریا چیزی ست که شکار کرده شد و طعام دریا چیزی ست که انداخت آنرا و در وی ست از ابن عباس که گفت طعام دریا میته است مگر چیزیکه قادر شدی از ان و در وی ست که گفت ابن عباس بخور از شکار دریا که صید یهودی یا نصرانی ست انتهی و همین ست مذهب جمهور و در هدایه گفته مالک و شافعی گفته اند لا باس به است از جهت اطلاق احل لکم المیتتان پس میته بحر موصوف ست بحل و ما میگوییم که میته بحر آنست که بیندازد آنرا دریا تا مضاف باشد موت بدریا نه انچه خود مرده است در وی بی آفت و نزد امام احمد نیز حلال ست طافی و گفته که طافی خورده شود و آنکه منتفخ شده است از وی آب نیک ترست و بعضی از اصحاب احمد مکروه پنداشته اند انتهی گویم وجهی که در هدایه برای عدم حلت طافی ذکر کرده مدخول ست بآنکه اضافت موت بسوی دریا عام ترست از آنکه باندا ختن دریا میرد یا بطول مکث در ان بلکه طفو ابلغ ست از قذف در صحت اضافت و نیز این تعلیل بعید ورود نص عام غیر ناهض باشد برای تخصیص والله اعلم اخرجه احمد وابن ماجة والدارقطني والشافعي والبيهقي وفيه ضعف زیرا که در اسنادش عبد الرحمن بن زید بن اسلم ست و او ضعیف ست امام احمد گفته حدیثش منکر و دارقطنی آنرا از روایت سلیمان بن بلال از زید بن اسلم موقوف بر ابن عمر آورده و گفته هو اصح و همچنین تصحیح کرده اند وقف او را ابو زرعه و ابو حاتم و گفت بیهقی که رفع کرده اند این حدیث را اولاد زید بن اسلم عبد الله و عبد الرحمن و اسامه و ابن معین بتضعیف آنها کرده و احمد بن حنبل توثیق میکرد و عبد الله را مصنف در تلخیص گفته بلی روایت موقوف اینجا در حکم مرفوع ست زیرا که قول صحابی احل لنا کذا و حرم علینا کذا مثل قول اوست امرنا بکذا و نهینا عن کذا پس حاصل میشود استدلال بوی بجهت بودنش در حکم مرفوع انتهی

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وقع الذباب في شراب احدكم هرگاه بیفتد مگس در نوشیدنی یکی از شما و در روایتی در طعام یکی از شما فليغمسه پس باید که غوطه دهد مگس را و در روایت بخاری تمام آنرا و در لفظ ابو داؤد فامقلوه و در لفظ ابن السکن فلیمقله ثم لينزعه پس تر دور کند وی بیندازد و بکشد آنرا از ان طعام و شراب فان في احد جناحيه داء وفي الآخر شفاء زیرا که در یکی از دو بازوی او علت و بیماری ست و در دیگر صحت و تندرستی اخرجه البخاري وابو داؤد وابن خزيمة وابن حبان وابن ماجة والدارمي وابن السكن واحمد من حديث ابي سعيد الخدري والنسائي والبيهقي نحوه و زاد و زیاده کرد ابو داؤد در روایت خود انه يتقي بجناحه الذي فيه الداء والبته پرهیز میکند وی بآن بازوی خود که در وی بیماری ست بخوف لحوق ضرر و در روایت احمد وابن ماجه این ست که وی مقدم میکند سم را و مؤخر میکند شفا را و درین حدیث دلیل ست بر جواز قتل مگس برای دفع ضرر و بر انگندن وی و بخوردن آن و بر آنکه اگر در چیزی سائل افتد نجس نمیکند آنرا زیرا که امر کرد آنحضرت بغوطه دادن وی در طعام و شراب و معلوم ست که مگس گاهی بغمس میمیرد

سیّما وقتی که طعام گرم باشد پس اگر بجنس منکر در امر میفرمود بفساد طعام حال آنکه آنحضرت امر باصلاح وی فرموده واین حکم متعدی ست بهر آنچه نفس سائله ندارد مثل مگس شهد وزنبور وعنکبوت واشباه ذلک زیراکه حکم عام میشود بعموم علت ومنتفی میشود بانتفای سبب وآمر بغمس برای شفاست ومعلوم ست که در مگس قوت سمیه هست چنانکه ورم وخارش که از گزیدن وی حاصل میشود ودلالت دارد بران پس غوطه دادن وی موجب دفع ضرر اوست واطبا گفته اند که اگر موضع لسع مگس را هم بمگس دلک کنند در دم نفع وتسکین حاصل شود زیراکه در یکی از دو بازوی او شفاست وآن جبر میکند نقصان بازوی دیگر را که در وی داء ست

وعن ابي واقدٍ بقاف مکسوره نام وی حارث بن عوف ست حاضر شد بدر را وبود با وی لوای بنی لیث وگفته اند که از مسلمهٔ فتح ست قول اول صحیح تر ست معدود ست در اہل مدینه مجاورت کرد بمکه ومرد در انجا در سنه شصت وهشت بعمر هفتاد وچهار سال ومدفون شد در موضع فید اللیثی نسبت بسوی لیث زیراکه از بنی عامر بن لیث ست قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما قُطِعَ من البهيمة فهو ميتٌ عضوی که بریده شد از چارپایه وحال آنکه وی زنده است پس آن پاره بریده شده مردار ست خورده نمی شود واین وقتی فرمود که در مدینه قدم آورد ویافت ایشان را که کوهان شتر ودنبهای گوسفندان می برند ومیخورند پس منع فرمود ازان اخرجه ابوداود والترمذي وحسنه واللفظ له ورواه احمد والدارمي والحاكم ووصله وابن ماجة والبزار وگفت دارقطنی اصح واشبه مرسل ست ورواه الطبراني في الاوسط من حديث هشام بن سعدة وابن عدي في الكامل وابو نعيم في الحلية نحوه من طريق تميم الداري وسنده ضعيف ودر سبل گفته این حدیث مروی ست بچهار طریق از چهار صحابه ابی سعید وابی واقد وابن عمر وتمیم داری وروایت ابی واقد همین باشد که در کتاب ست

باب الآنية

جمع اناء ست بمعنی آوند چون شارع نهی کرده است از بعض آن لهذا احکام وی درین باب آورده عن حذيفة بن اليمان رضي الله عنه صحابی کبیر عظیم الشان ست صاحب سرّ رسول الله صلی الله علیه وسلم وبود نزد او علم بمنافقین کنیت او ابو عبد الله ست ونام پدرش حُسَیل بتصغیر ویمان لقب اوست عبسی ست پسر وپدر هر دو صحابی اند حاضر شدند احد را جماعتی از صحابه وتابعین مثل عمر وعلی وابو الدرداء وغیرهم راوی اند از وے مرد در مداین سنه سی وشش هجری بعد قتل عثمان باربعین لیلة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تشربوا في آنية الذهب والفضة ولا تاكلوا في صحافها منوشید در آوندهاے طلا ونقره ومخورید در کاسهای زر وسیم صحاف جمع صحفه است کسائی گفته صحفه آنست که سیر شوند ازوی پنج کس وقصعه آنکه سیر شوند ازان ده کس وضمیر صحافها راجع ست باین مذکورات یا این اشیا یا اجناس که ذهب وفضه اند وبعضی گویند راجع بفضه است وذهب در حکم اوست بطریق اولی واین عبارت بطریق قوله تعالی ست والذين يكنزون الذهب والفضة ولا ينفقونها واجماع ست ائمه را بر تحریم اکل وشرب در اناء زر وسیم بر مرد وزن وهیچ یکے را دران خلاف نیست مگر آنکه بعضے شافعیه گفته که شافعی را قول قدیم ست که مکروه ست نه حرام قاله الطيبي گوییم اگر این قول ثابت شود مراد بکراهت حرمت خواهد بود زیراکه در محاورهٔ سلف استعمال لفظ کراهت بجاے حرمت بسیار آمده خلف چون باین معنی پی نبردند کراهت را بر تنزیه فرود می آرند واختلاف کرده اند در الحاق مطلّی باین هر دو در تحریم بعضے گفتند اگر ممکن الانفصال نیست حرام ست اجماعا زیراکه درین صورت استعمال ذهب وفضه ست واگر فصل وی ممکن نیست درست ست واقرب اینست که اگر بروی اطلاق آوند زر وسیم کنند لفظ حدیث شامل آن باشد والا فلا وجائز ست اکل وشرب در اناء مضبّب بالاجماع واختلاف کرده اند در آنکه همین اکل وشرب در آنای ذهب وفضه حرام ست یا همه استعمالات او بعضے گفته اند که سائر استعمالات نیز حرام ست بالاجماع وبعض دیگر نزاع کردند دران وگفتند که نص در اکل وشرب وارد ست نه در غیر والحاق سائر استعمالات بدان از روے قیاس غیر تمام ست در سبل گفته حق عدم تحریم غیر اکل وشرب ست زیراکه ثابت از نص

ہمین قدرست و دعواے اجماع صحیح نیست و این از شوم تبدیل لفظ نبوی ست بغیر وی زیراکه آنچه در حدیث وارد شده ہمین تحریم اکل
و شرب ست نه چیزے دیگر پس از ان عدول کرده و عبارت نبویه را گذاشته لفظ استعمال که عبارت عام ست از پیش نفس خود تراشیدند و نظائر این
تبدیل در عبارات قوم بسیارست و مصنف این حدیث را مگر بغرض تحریم وضو در اوانی زر و سیم آورده ورنه محل ذکر وی باب الاطعمه والاشربه بود و در الحاق
احجار نفیسه مثل یواقیت و غیر آن بذہب و فضه اختلاف ست و اظہر عدم الحاق ست و ابقاے آن بر اصل اباحت بسبب عدم دلیل که نقل کند آنرا از اباحت
مذکور انتہی فانها لهم فی الدنیا ولکم فی الآخرة زیراکه این اشیاء و امثال آن مر کافران راست در دنیا و مر شماراست در آخرت و ذکر کافران
اگرچه درینجا نیست اما از سیاق عبارت معلوم ست و گفت براء بن عازب نہی کرد مارا رسول خدا از آب خوردن در سیم پس ہر که نوشید در وے در دنیا نوشد
در وے در آخرت متفق علیه ابن سنده گفته اجماع ست بر صحت این حدیث وعن ام المومنین ام سلمة نامش ہند بنت ابی امیه ست
از مہاجرات بود ہجرت کرد بسوی حبشه با زوج خود پستر بمدینه آمد چون زوجش ابو سلمه بن عبد الاسد بمرد در ہمان سال آخر ماه شوال سنه سه یا چہار بزنی
آنحضرت در آمد و فاتش در سنه چہل و ہشت ہجری ست و عمرش ہشتاد و چہار سال مدفون شد در بقیع روایت کرد از وے زینب و عمر دختر و پسر وی و ابن عباس
و عائشه و ابن المسیب و خلقی از صحابه و تابعین رضی الله عنها قالت گفت قال فرمود رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الذی یشرب
فی اناء الفضة انما یجرجر فی بطنه نار جہنم آنکس که مے نوشد در اوانی نقره گویا که می نوشد جرعه جرعه با آواز در شکم خود آتش دوزخ را جرجره
در اصل لغت آواز شتر را گویند که میگرداند آنرا در حنجره خود و استعمال میکنند در آواز آب که نزد افتادن در جوف میکند پس از ان خوردن آب جرعه جرعه باین
صفت مراد دارند و برین تقدیر نار جہنم منصوب ست و برفع نیز خوانده اند و معنی آن میشود که آواز میکند در بطن او آتش دوزخ و چون آب خوردن باین صفت
سبب استحقاق عذاب و در آمدن در دوزخ ست گویا آتش را می نوشد و گویا آواز آب در بطن او آواز آتش ست و یجرجر بر تقدیر اول بمعنی یشرب ست و بر تقدیر
ثانی بمعنی یصوت و صحیح و مختار نزد جمہور نصب ست و روایات دیگر معاضد اوست و زمخشری قائل برفع ست و لفظ مسلم درین حدیث اینست که ہر که می خورد
و می نوشد در اوانی سیم و زر الخ متفق علیه و درین باب ست از عائشه رواه الدارقطنی فی العلل من طریق شعبة والثوری عن سعد بن ابراہیم عن نافع
عن امراة ابن عمر سماه الثوری صفیة عنه وعن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دبغ الاهاب
فقد طهر چون دباغت داده شد چرم را پس بتحقیق پاک شد و دباغت پیراستن پوست با نچه گندگی و تباہی آنرا ببرد خواه بادویه و خواه بآفتاب دادن
بمجرد خشک شدن و در باد گذاشتن و اہاب بکسر ہمزه بر وزن کتاب چرم مطلقا یا پیش از دباغت و بعد از دباغت ادیم گویند و طہر بفتح ہا و کسر و ضم آن ہر سه
لغت ست حکاه ابن مالک فی مثلثه و یفیده القاموس و طہارت چرم بدباغت ثابت ست باتفاق ائمه اربعه خواه میته باشد خواه مذبوح ماکول اللحم بود یا غیر آن
الا آنکه بعض اصحاب امام احمد را در اہاب میته کلام ست و محققان ایشان بر طہارت اند و پوست خنزیر و آدمی ازان مستثنی ست آدمی از جہت کرامت
و خنزیر بسبب اہانت و در کلب اختلاف ست و صواب آنست که وی نجس العین نیست مثل خنزیر و نزد امام محمد فیل حکم خنزیر دارد و نزد ابو حنیفه و ابو یوسف
و دیگر ائمه ہمچنین ست و از سلف منقول ست که باستخوان سوختی مانند فیل و جز آن انتفاع میکردند و او ہان می نمودند و شانه میگرفتند و بیہقی از انس آورده
که آنحضرت را شانه بود از عاج و آورده اند که برای فاطمه رضی الله عنها دو دستانه خرید از عاج و مشہور آنست که عاج نام دندان فیل ست و بعضے محدثان
گفته اند که نام حیوانی دیگرست دریائی که آنرا ذبل خوانند و بعضے گویند نام سلحفاة ست کذا فی اشعة اللمعات رواه مسلم بهذا اللفظ وعند
الا ربعة و نزد ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه باین لفظ ست ایما اہاب دبغ ہر کدام چرم که دباغت داده شد پس بتحقیق پاک شد و رواه الشافعی
و ابن حبان و رواه الدارقطنی باسناد علی شرط الصحة و قال حسن و گفت ترمذی حسن صحیح و رواه الخطیب فی تلخیص المتشابه من حدیث جابر وعن سلمة بن

المحبق بضم میم وفتح حای مهمله وتشدید بای موحدهٔ مکسوره وقاف واهل حدیث بارا مفتوح خوانند نام محبق صخر بن عتبة الهذلی صحبت سعد وو ست
در بصریین وکنیت سلمه ابو سنان ست روایت کرد از وی پسرش سنان وغیره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دباغ جلود
الميتة طهورها دباغت دادن پوستهای مردار پاک کنندهٔ اوست ولفظ احمد وابو داؤد اینست که آمد آنحضرت در غزوهٔ تبوک بر اهل خانه پس
ناگاه دید مشکی آویخته پس طلبید آب گفتند که این مشک از پوستِ میته ست که دباغت داده شده ست فرمود دباغت دادن او پاک کننده است او را
ودر حدیث ابن عباس ست که گذشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگوسفندی مرده پس گفت چرا انتفاع نگرفتید با اهاب او گفتند مردار ست فرمود چنین
نیست که حرام ست خوردنِ آن وآیا نیست در آب وقرظ آنچه پاک گرداند او را رواه الدارقطني والبيهقي وصححه ابن حبان وغیر وے نیز آن را روایت
کرده بالفاظ چند نزد احمد وابی داؤد ونسائی وبیهقی وابن حبان از سلمه باین لفظ آورده دباغ الادیم ذکاته ودر لفظی دباغها ذکاتها ودر لفظی
دباغها طهورها ودر لفظی ذکوة الادیم دباغه وفی الباب احادیث بمعناه ودرین حدیث دلالت ست بر آنکه دباغ مطهر جلد میته هر حیوان ست که طاهر
میشود بآن ظاهر وباطن وے ودرین مسئله هفت قول ست اول آنکه دباغ مطهر پوست هر مردار ست در ظاهر وباطن خاص نیست بچیزی از آن موافق
ظاهر حدیث ابن عباس وابن مرویست از علی کرم الله وجهه وابن مسعود وهو اظهر الاقوال ولیلاً دوم آنکه دباغ مطهر هیچ شیئی نیست واین مرویست از جماعتی
از صحابه ودلیل ایشان حدیث عبد الله بن عکیم ست که روایت کرد آن را شافعی واحمد وبخاری در تاریخ وابو داؤد ونسائی وترمذی وابن ماجه ودارقطنی وبیهقی
وابن حبان ولفظ وی اینست که آمد ما را کتاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پیش از موت وے که سود مند نشوید از خود مرده بپوست ونه بپی وترمذی گفته
حسن ست ومذهب امام احمد همین بود ومیگفت که آخر الامرین همین ست بعده این مذهب را ترک داد وابن حدیث را ناسخ حدیث ابن عباس گویند
وجوابش بچند وجه ست یکی آنکه حدیث مضطرب ست در سند که گاهی از کتاب آنحضرت صلعم وگاهی از مشایخ جهینه وگاهی از کسیکه آن کتاب را خوانده روایت
کرده وهم در متن که مروی ست بغیر تقیید واین روایت اکثر ست ومروی ست بتقیید یکماه یا دو ماه یا چهل روز یا سه روز پیش از انتقال آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ونیز معلل ست بارسال زیراکه ابن عکیم از آنحضرت نشنیده ونیز بانقطاع زیراکه عبد الرحمن بن ابی لیلی از ابن عکیم سماعت ندارد ولهذا امام احمد ترک
کرده قول بآن کما قال عنه الترمذی دوم آنکه قوت نسخ ندارد زیراکه حدیث دباغ اصح ست از آن وراوی وی مسلم ست ومرویست بطرق متعدده
از جماعتی از صحابه ولابد ست که ناسخ متاخر باشد ونیست دلیل بر تاخر حدیث ابن عکیم وچون نسخ تمام نشد متعارض شدند حدیث ابن عکیم وحدیث ابن
عباس ومن معه ووقت تعارض رجوع بترجیح کنند یا وقوف نمایند لیکن اینجا خود تعارض نیست زیراکه تعارض هنگام استوا میباشد ومساوات ادله
درینجا مفقود ست بسبب آنکه این حدیث ضعیف ست وحدیث ابن عباس صحیح وبا ابن عباس راویان دیگر بسیار اند سوم آنکه اهاب نام چرم غیر مدبوغ ست
کما فی القاموس والنهایة وبعد دباغ نامش قربه وشن باشد وبه جزم الجوهری وچون هر دو امر محتمل شد هر دو حدیث در صورت تعارض وارد شد پس جمع کرده شد
میان هر دو باین طریق که نهی از انتفاع با اهاب تا وقتی ست که مدبوغ نشده ست وچون دباغت داده شد نامش اهاب نماند پس داخل تحت نهی هم نخواهد شد
وهو جمع حسن قول سوم آنکه جلدی که بدباغت طاهر میشود جلد میتهٔ ماکول ست لا غیر وعموم ایما اهاب دبغ را دو ست چهارم آنکه دباغ مطهر جمله جلود ست
جز خنزیر که او را جلد نیست واین مذهب حنفیه ست پنجم آنکه مطهر ست الا خوک را لقوله تعالی فانه رجس زیراکه ضمیر راجع ست بسوی خوک ودر آیه حکم
ست بر جسیت تمام وے ودر وی مقیس علیه سگ ست در نجاست واین قول شافعی ست ششم آنکه مطهر همه است لیکن تطهیر ظاهر نه باطن پس مستعمل
شود در یابسات نه مائعات ونماز گذارند بروی نه در وی واین قول مرویست از مالک جمعاً بین الاحادیث عند التعارض هفتم آنکه جائز ست انتفاع
بجلود میته اگرچه غیر مدبوغ باشد ظاهراً وباطناً بدلیل حدیث بخاری از روایت ابن عباس که گذشت آنحضرت بگوسفندی مردار وفرمود چرا منتفع نشدید

با باب او گفتند که مردار ست فرمود انما حرم اکلها و هو رای الزهری و جواب داده اند که این حدیث مطلق ست پس مقید باشد بحدیث دباغ
وعن میمونة ام المؤمنین رضی الله عنها بنت حارث هلالیه عامریه نامش برّه بود آنحضرت میمونه نام کرد در جاهلیت زیر مسعود
بن عمرو ثقفی بود چون او را بگذاشت ابورهم بزنی گرفت وی بمرد پس بعقد آنحضرت آمد بماه ذیقعده سنه هفتم در عمرة قضیه بموضع سرف که برده
میل از مکه معظمه ست و وفات وی نیز در موضع سرف در سنه شصت و یک یا سنه چهل و یک اتفاق افتاد و قیل غیر ذلک حضرت ابن عباس رضی الله عنه
بر وی نماز گذارد و وی خواهر ام الفضل زن عباس و خواهر اسماء بنت عمیس ست و آخر ازواج رسول خداست صلی الله علیه و آله و سلم که بعد وے
زنی دیگر نخواست و روایت کرد از وی جماعتی منهم عبدالله بن عباس رضی الله عنه **قالت مرّ رسول الله صلی الله علیه و سلم بشاة یجرونها**
گفت میمونه گذشت آنحضرت بگوسفند مرده که میکشیدند آنرا چند مرد از قریش **فقال لو اخذتم اهابها** پس فرمود کاش میگرفتید شما پوست
او را **فقالوا انها میتة** گفتند این شاة خود مرده ست پوست او را چگونه گیریم **فقال یطهرها الماء و القرظ** فرمود پاک میگردانند
آنرا آب و قرظ بفتحتین برگ درخت سلم که بوی پوست پیراسته نووی در شرح مسلم گفته جائز ست دباغ بهر شئ که خشک کند فضلات جلد را و طیب گرداند آنرا و باز دارد
از فساد همچو شب و قرظ و قشر رمان و جز آن از ادویه طاهره و حاصل نمیشود دباغت بآفتاب مگر نزد حنفیه و بخاک و خاکستر و نمک علی الاصح انتهی گوئیم از هری گفته
شب بشین معجمه و موحده جوهریست مشابه بزجاج و غیر وی گفته بمثلثه ست جوهری گوید و آن گیاهی ست خوشبو از طعم انتهی و مالک و ابوداؤد از حدیث عائشه
آورده اند که امر کرد رسول خدا بتمتع گرفتن از چرمهای مردار وقتی که دباغت داده شوند یعنی بطریق اباحت شیخ در ترجمه گفته و اگر بملاحظه منع از اضاعت
مال و اسراف امر استحباب مراد دارند نیز صورتے دارد انتهی **اخرجه ابوداؤد و النسائی** مصنف در تخلیص طرق این حدیث تکلم بسیار کرده و در طریقی
حسن و در طریقے ضعیف و در طریقے مضطرب و در طریقے منقطع و در طریقے مرسل گفته و نسبت تخریج وی بسوے شافعی و بخاری در تاریخ و ابوداؤد و
نسائی و ابن ماجه و دارقطنی و بیهقی و ابن حبان کرده و گفته که ترجیح درینجا بمعارضه ست باینکه احادیث داله بر دباغ اصح اند و قول بموجب آنها باین جهت
ست که اهاب نام چرم ست قبل دباغ و بعد دباغ نامش شن و قربه است حمل کرده است برین ابن عبدالبر و بیهقی و هم منقول ست از نضر بن شمیل و جزم
کرده است بدان جوهری و ابن شاهین گفته که چون احتمال هر دو امر شد و قول آنحضرت این ست که هر اهاب که مدبوغ شد طاهر گردید حمل کردیم آنرا بر اول
جمعا بین الحدیثین و جمع میان هر دو بتخصیص ست باینکه منهی عنه جلد خوک و سگ ست زیرا که چرم این هر دو دباغت کرده نمیشود گفته اند که محمول ست
بر باطن جلد در نهی و بر ظاهر آن در اباحت و الله اعلم انتهی **وعن ابی ثعلبة** بفتح مثلثه و لام مفتوحه نام وی جرهم بن ناشب ست مشهور ست
بکنیت بیعت کرد در شجره و فرستاد او را رسول خدا بسوی قوم او پس مسلمان شدند قوم وی و سهم برادر برای وے آنحضرت روز خیبر نزول کرد
شام را و مرد در سنه خمس و سبعین و بعضے گفته اند در زمان معاویه **الخشنی** بضم خا و فتح شین معجمتین نسبت ست بسوی خشین بن النمر که قبیله معروف ست
قال قلت یا رسول الله انا بارض قوم اهل الکتاب افنأکل فی آنیتهم گفت ابوثعلبه گفتم ای رسول خدا بدرستیکه ما در زمین گروهی
هستیم که اهل کتاب اند آیا جائز ست که بخوریم در آوندهای ایشان **قال لا تاکلوا فیها** فرمود نخورید در آوندهاے ایشان اگر یابید جز آن ظروف را درینجا
دلالت ست بر نجاست آنیه اهل کتاب این نجاست بنا بر رطوبت ایشانست و نصره ابن حزم و نیز استدلال کرده اند بقوله تعالی **انما المشرکون نجس**
و کتابی را مشرک نامند زیرا که مسیح و عزیر را ابن الله گویند و نزد دیگران رطوبت ایشان پاک ست و ربیل گفته و هو الحق لقوله تعالی **وطعام الذین
اوتوا الکتاب حل لکم و طعامکم حل لهم** و وضو کرد آنحضرت از مزاده مشرکه و در حدیث جابر ست که غزا میکردیم همراه آنحضرت و می رسیدیم
بآوندهای مشرکان و اسقیه ایشان و عیب نمی کرد آنحضرت بر ما انتهی **الا ان لا تجدوا غیرها فاغسلوها و کلوا فیها** مگر آنکه نیابید غیر آن

آوندها پس بشوئید آنرا و بخورید دران ظاهر حدیث دران است که اگر ظروف دیگر جز ظروف ایشان یابد در ظروف ایشان بغسل نیز نخورد و از جهت عدم ضرورت لیکن فقها گفته اند که جائز ست استعمال آنیهٔ ایشان بعد از غسل بے کراهت خواه ظروف دیگر یافته شوند یا خیر پس حمل کرده شود کراهت در حدیث بر آنکه مراد ظروفی ست که می پزند درو سے گوشتهاے خوک و می نوشند دران شراب و معتاد اند برای نجاست از جهت استقذار طبیعی برشسته شود و مراد فقها آن اوانی ست که مستعمل نیست بنجاسات غالباً ذکره ابو داؤد فی سننه صریحاً نقله الرازی و لفظ ابو داؤد اینست که او شان می پزند در دیگهاے خود گوشت خوک و می نوشند در آوندهاے خود شراب را و رواه احمد ایضاً متفق علیه در سبل گفته این حدیث مطلق ست و حدیث ابو داؤد مقید بآنیهٔ مطبوخ فیه پس محمول شود بر مقید و نجس در لغت مستقذر و آن عام ست از معنی شرعی و قیل معناه ذو نجس زیرا که اهل کتاب مشرک اند و شرک ایشان بمنزلهٔ نجاست ست چه طهارت نمی کنند و نه غسل و نه اجتناب از نجاسات پس گویا نجاست ملابس ایشان ست و باین تمام میشود جمع میان این حدیث و آیت مائده و احادیثے که موافق حکم مائده است و آیت مائده اصرح ست در مراد انتهی و عن عمران بن حصین بضم حا و فتح صاد مهملتین و سکون تحتیه از صحابهٔ مشهورین ست اسلام آورد در خیبر همراه ابو هریره و تا سی سال بر بستر بیماری افتاده ماند ملائکه سلام میکردند بروے یکبار داغ کرد باز ملائکه راندید چون به شد باز آمدند ابن سیرین گفت نبود در بصره هیچ یکے از اصحاب رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم اقدم و افضل از وی کنیت عمران ابا نجید خزاعی کعبی ست مرد در بصره سنه پنجاه و دو یا سه روایت کرد از وی ابو رجا و مطرف و زراره بن ابی اوفی رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم واصحابه توضؤا من مزادة امرأة مشرکة بدرستیکه آنحضرت و یاران او وضو کردند از پکهال زن مشرکه و درینجا دلیل ست بر طهارت آوندهاے مشرکان و بر طهور جلد میته بدباغ زیرا که پکهال وی از جلود دباغ مشرکین بود و ذبائح ایشان بے شبهه مردارست و نیز دلیل ست بر طهارت رطوبت مشرک زیرا که زن مشرکه مذکوره مباشر آب مذکور بود و آن کمتر بود از دو قله زیرا که ایشان تصریح کرده اند باینکه شتر مقدار دو قلتی بردارد و هر که میگوید که رطوبت ایشان نجس ست این حدیث دلیل ست بروی متفق علیه فی حدیث طویل و نیست درین حدیث دراز تصریح باینکه وضو کردند از پکهال آن مشرکه زیرا که صحابه زنے را با دو پکهال آب نزد آنحضرت آوردند و آنحضرت آب ازان هر دو در آوندها گرفت و آنچه خدا خواست گفت باز واپس داد پس مردم ازان نوشیدند و آوندهای خود پر کردند و هر که جنب بود بحکم آنحضرت ازان آب غسل نمود و زن که مزادهاے خود را باز گرفت و آن هر دو زیاده از پیشتر پر آب گردیدند انتهی پس درین حدیث اگرچه تصریح بوضو نیست لیکن کافی ست در دلالت عطا نمودن آنحضرت جنب را آب او تا غسل کند بدان فافهم و عن انس بن مالك رضی اللہ عنہ ان قدح النبی صلی اللہ علیہ وسلم انکسر بدرستیکه ساغر آب نوا آنحضرت بشکست فاتخذ مکان الشعب سلسلة من فضة پس گرفت بجای شکست وی زنجیری از نقره شعب بفتح شین معجمه و سکون مهمله لفظے ست مشترک در چند معنے مراد درینجا صدع و شق او ست و سلسله بفتح سین اول و سکون لام و فتح سین ثانی بمعنی رسانیدن چیزی بچیزی ست یا بکسر اول بمعنے زنجیر آهنی و مانند آن در سبل گفته ظاهر آنست که مراد اول باشد پس بفتح اول باید خواند و در حدیث دلیل ست بر جواز تضبیب انا بفضه و نیست خلاف در جواز وی لیکن اختلاف کرده اند در واضع سلسله بیهقی از موسی بن هارون یا غیر وی حکایت کرده که جاعل سلسله انس ست نه آنحضرت و جزم به ابن الصلاح زیرا که لفظ روایت وی جعلت ست اما مصنف در تلخیص گفته که در وی نظر ست زیرا که در بخاری از حدیث عاصم احول آمده که دیدم قدح آنحضرت را نزد انس بن مالك که شق شده بود پس بست آنرا بسیم و ابن سیرین گفته در وی حلقه از آهن بود پس خواست انس که بجای وی حلقه از زر یا سیم گرداند ابو طلحه گفت متغیر مکن چیزے را که ساخت آنرا رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم پس گذاشت انس آنرا این لفظ بخاری ست و محتمل که ضمیر در قول وی بست آنرا بسیم عائد باشد بطرف آنحضرت و محتمل که بسوی انس کما قال البیهقی مگر آنکه آخر حدیث دلیل ست مر اول را و قدح متغیر نشد از حال اول خود که بر عهد آنحضرت بود انتهی

در سبل گفته این سلسله که انس تغییر وی خواست غیر حلقه مذکور ست لیس ظاهر آنست که ضمیر عائد ست بسوی آنحضرت و هو حجة لما ذکر انتهی اخرجه البخاری و دارقطنی از حدیث ابن عمر آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر که بخورد آب در ظرفی از طلا و نقره یا بخورد در ظرفی که دران چیزی از طلا و نقره است پس می نوشد میکشد جرعه جرعه در شکم خود آتش دوزخ را یا آواز میکند در شکم وی آتش دوزخ مراد از قول آنحضرت که در وی چیزی از طلا و نقره ست ظروفی ست که در وی میخهای طلا و نقره زده باشند طیبی از نووی نقل کرده که اگر میخها خرد باشد بحاجت حرام و مکروه نبود و اگر کثیر و عریض بود حرام ست انتهی و در هدایه گفته که آب نوشیدن در اناء مفضض جائز ست و حقیکه در موضع دهان نبود و همچنین در اناء مضبب بذهب و فضه زیرا که ضباب بر فضه برای سزاواری ست نه برای زینت و اگر بر موضع ضباب وضع فم کند نیز لاباس ست و این بر تقدیر یست که از کاسه نخورد و اما اگر طعام از کاسه بگیرد و بر جای دیگر یا بریزد بخورد لاباس ست انتهی

باب ازالة النجاسة

باب در بیان دور کردن نجاست و پلیدی با وجود انواع نجاست لفظ مفرد آوردن برای آنست که اصل در مصدر عدم تثنیه و جمع ست یا اعتبار جنس نموده و نجس از باب سمع یسمع و کرم یکرم هر دو آمده عن انس بن مالک رضی الله عنه قال سئل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عن الخمر گفت انس پرسیده شد رسول خدا از خمر بعد تحریم وی تتخذ خلا که ساخته بشود سرکه قال لا فرمود نه یعنی جائز و حلال نیست سرکه ساختن شراب با انداختن نمک یا پیاز یا جز آن از آنچه تباه گرداند آنرا این حدیث متمسک شافعی و احمد و مالک ست در تحریم و تخلیل سرکه خمر و نزد حنفیه جائز و حلال ست و این حدیث حجت ست بر ایشان و نیز در مسند آمده از حدیث انس که گفت آمد مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و در کنار او یتیمان بودند و بود نزد آن مرد خمر وقتیکه حرام شد خمر پس گفت ای رسول خدا نسازم این خمر را سرکه فرمود مساز پس ریخت آن مرد خمر را تا آنکه روان شد وادی و بلفظ حاکم و بیهقی از حدیث انس اینست که بودند در کنار ابی طلحه یتیمان پس خرید کرد برای آنها خمر پس فرود آورد خدای تعالی تحریم وی و آمد ابو طلحه نزد آنحضرت و ذکر کرد این ماجرا را و گفت آیا گردانم آنرا سرکه فرمود نه پس بریخت آنرا و بلفظ احمد و ابوداؤد از حدیث انس اینست که پرسید ابو طلحه آنحضرت را از حال یتیمانی که وارث شدند خمر را فرمود بریز آنرا گفت ابو طلحه آیا نسازم آنرا سرکه فرمود نه و در مختصر السنن این حدیث را نسبت کرده است بمسلم و در احادیث دیگر ست مانند آن اخرجه الدارقطنی و احمد من حدیث ابی سعید نحوه و درین باب ست از جابر و صح عن عمر بن الخطاب و معلوم نمی شود برای وی مخالفی از صحابه شیخ در ترجمه گفته دلیل حنفیه اطلاق قول پیغمبر ست صلی الله علیه وسلم نعم الادام الخل و از جهت زوال وصف مفسد و اثبات صفت صلاح و اصلاح مباح ست و نهی از ان اگر بود در ابتدای امر بود بجهت قمع آثار خمر اما بعد طول عهد حرام نباشد و روایت کنند که خیر خلکم خل خمرکم یعنی بهترین سرکه شما سرکه خمر شماست انتهی گفت کاتب حروف عفا الله عنه استدلال بحدیث نعم الادام الخل ناتمام ست زیرا که اصل حدیث بروایت جابر رضی الله عنه اینست که بدرستیکه آنحضرت درخواست کرد از اهل خود ادم یعنی نانخورش را پس گفتند که نیست نزد ما مگر سرکه پس طلبید آنرا و خوردن گرفت و گفت خوش نانخورش سرکه است خوش نانخورش سرکه است رواه مسلم پس ورود این حدیث در مدح سرکه است و کفایت کردن وی عوض نانخورش دیگر اگر موجود نباشد نه در آنکه سرکه هر چیز خمر باشد یا غیر آن حلال ست و همچنین تعلیل بزوال وصف مفسد منظور فیه ست زیرا که حرمت خمر قطعی ست و صفت سکر در وی موجود باشد یا نباشد حکم وی تحریم ست و لهذا تصریح فرمود به نهی از سرکه ساختن خمر با وجود علم بزوال وصف مفسد و بودن نهی در اول امر و نماندن آن بعد طول عهد محتاج سند ست احتمال صرف در حلت و حرمت چیزی کافی نیست و روایت خیر خلکم خل خمرکم حدیث واهی ست از روایت مغیره بن زیاد از ابی الزبیر از جابر مرفوعا و این مغیره همانست که او را هشام مکفوف خوانند و وی صاحب مناکیر ست نزد اهل حدیث گویند مناکیر بسیار از عطا بن ابی رباح و ابی الزبیر روایت کرده و از عباده بن نسی حدیثی غریب موضوع آورده و نیز دلیل حنفیه حدیث فرج بن فضاله است از یحیی بن سعید

از عمرو از ام سلمه و در وی اینست کما یحل خل الخمر حاکم گفته متفرد ست بدان فرج از یحیی و وی از کسانی ست که حجت گرفته نمی شود بحدیث وی و صحیح نشده است تخلیل خمر بهیچ وجه و تفسیر کرده است آنرا فرج باینکه متغیر شود خمر و سرکه گردد پس حلال شود و مرتفع نشود خلاف باین تفسیر و دارقطنی گفته بود عبد الرحمن بن مهدی که حدیث منکر دارد از فرج بن فضاله و میگفت که وی روایت کرده است از یحیی بن سعید انصاری احادیث مقلوبه منکره و گفت بخاری فرج بن فضاله منکر الحدیث ست حافظ ابن القیم رح در اعلام الموقعین بعد ایراد این روایتها گفته که اهل مدینه همیشه انکار میکردند این را حاکم از قتیبه بن سعید آورده که گفت آمدم بمدینه بایام امام مالک و رفتم نزد قاضی و گفتم هست نزد تو سرکه خمر گفت سبحان الله فی حرم رسول الله بعده گفت آمدم بعد موت مالک و ذکر کردم این معنی را با اهل مدینه پس انکار نکرد بر من هیچ یکے و آنچه مروی ست از علی بن ابی طالب رضی الله عنه از ساختن وی سرکه خمر و از عایشه رض که لا باس به است پس آن خل خمری ست که خود بخود بے اتخاذ سرکه گردید پس روایت مغیره و فرج هر دو قسم معارض این احادیث و آثار صحیحه محفوظه از رسول خدا و تابعین خواهد شد انتهی و در هدایه گفته چون خمر سرکه گردد حلال ست خواه بچیزے انداختن درو سرکه گردد یا بے آن بجهت دیر پائی در آفتاب نهادن مثلاً و شافعی گفته حلال ست اگر بچیزے انداختن شود در یک قول و اگر بے انداختن شود در یک قول انتهی گویم اتخاذ را در حدیث تفسیر کرده اند بعلاج و ظاهر حدیث اینست که اگر آنرا بعلاج سرکه سازند غیر حلال و غیر طاهر باشد بهر علاج که باشد اگرچه بنقل وے از سایه بآفتاب بود یا عکس آن و اما شرابے که بنفس خود سرکه گردد بدون علاج پس آن طاهر حلال ست و در سبل گفته که علما را در خل خمر سه قول ست یکے آنکه چون خمر بے قصد سرکه گردد حلال ست و چون بقصد گردد حرام دوم آنکه حرام ست هر سرکه که متولد است از خمر مطلقاً سوم آنکه سرکه سرکه است اگرچه متولد باشد از خمر بقصد بود یا بے آن مگر آنکه فاعل وے آثم ست زیراکه چرا گذاشت آنرا تا آنجا که خمر شد سپس سرکه گردانید آنرا و اما دلیل بر حلت خل خمر پس اینست که این خل ست شرعاً و لغةً و گفته اند که چون شراب را سرکه کردن خواهد آب از انگور افشرده پیش از خمر شدن وی در برابر آن سرکه خالص درو بے بیندازد که درین صورت آب مذکور سرکه شود و هرگز خمر نگردد انتهی گویم این قسم سرکه را سرکه خمر نتوان گفت بلکه سرکه انگور ست و سرکه خمر همانست که خمر را گرفته بعلاج یا بغیر آن سرکه سازند و هرچند لغةً و شرعاً اطلاق خل بر خل خمر صحیح باشد اما اینجا نص صریح مانع ست از اجرای حکم خل بران آرے شرابے که بے قصد سرکه شود وجهی برای حلت دارد والله اعلم

اخرجه مسلم و الترمذی و قال حدیث حسن صحیح گویم ایراد این حدیث در باب ازاله نجاسات مشعر ست باینکه خمر نجس ست اما علما را اختلاف ست در نجاست و طهارت وی شوکانی رح در مختصر گفته نجاست غائط آدمی و بول او ست مطلقاً مگر بول رضیع و لعاب کلب و سرگین و خون حیض و گوشت خوک و آنچه سوای اینست دران خلاف ست و اصل طهارت ست بر نمی آرد از طهارت مگر ناقل صحیح که معارض نشود او را مساوی یا مقدم بر وے انتهی و در شرح مختصر گفته زیراکه اصل بودن طهارت معلوم ست از کلیات و جزئیات شریعت و شک نیست که حکم بنجاست چیزے مستلزم تکلیف عباد ست و اصل برائت ست خاصةً در امور عامة البلوی و آنحضرت ارشاد کرده اند ما را بسکوت در آنچه سکوت کرد از ان خدا عز فرمود که آن عفو ست پس در اشیائیکه هیچ دلیل بر نجاست وارد نیست هیچ یکی را از عباد الله نمی رسد که از پیش خود حکم بنجاست وی کند بمجرد رائے فاسد یا بغلط در استدلال چنانکه بعض اهل علم کرده اند که هرچه را حق تعالی حرام فرموده نجس ست و گمان کردند تلازم حرمت و نجاست باهم و این زعم شان ابطل باطلات ست زیراکه هرگز تحریم چیزے دلالت بر نجاست آن چیز نمیدارد نه بمطابقت و نه بتضمن و نه بالتزام پس تحریم خمر و میته و دم مسفوح دلالت نمیکند بر نجس بودن اینها و آنچه نجاست که چون شارع دانست که بعض امت درین غلط کنند فرمود حرام نیست از میته مگر خوردن او برائے دفع ظن مذکور و اگر مجرد تحریم مستلزم تنجیس باشد باید که مثل قوله تعالی حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ الخ دال باشد بر نجس بودن این زنان حال آنکه مسلمان زنده باشد یا مرده نجس نیست چنانکه در صحیح از آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثابت شده است و همین ست حکم اعیان محرمه همچو ازلام و انصاب و نبات و شراب مسکره باصل خلقت که بالاتفاق طاهر اند اگر گویند که تصریح بنجاست و رجسیت و رکسیت شی دال بر نجس بودن

اوست چنانکه نجاست سرگین و لحم خنزیر پس در قوله تعالے إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ چرا
حکم بنجاست خمر نتوان کرد گوییم خمر درین کریمه مقترن بانصاب و ازلام واقع شده واین قرینه صارفه است معنی رجسیت را بسوے غیر نجاست شرعیه وهکذا
قوله تعالی إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ زیراکه ادلهٔ صحیحه مقتضے عدم نجاست ذات مشرکین اند چنانکه وارد شده استعمال [illegible] آنها و اکل ذبائح و اطعمهٔ ایشان و توضی
از آوندهای ایشان و خوردن دران و فرود آمدن ایشان بمسجد پس این دلیل ست برانکه مراد بنجاست درین آیت غیر نجاست شرعی ست بلکه از شارع بیان این معنی
بر وجهے وارد ست که محتاج زیادت نیست چنانکه فرمود در حق وفد ثقیف وقت نزول ایشان در مسجد که نیست بر زمین از انجاس قوم چیزے بلکه انجاس
ایشان بر نفس ایشان ست و درینجا دلالت ست برینکه این نجاست حکمی ست نه حسی و تعبد بنجاسات حسیه است نه حکمیه و انچه وارد ست در نجاست معارض ست
با صحیح از وے و شک نیست که عمل متعین ست براجح بان اگر تعارض بمساوی ست پس بحسب آن اصل عدم تعبد باشد تا ورود مورد خالص از شوب معارضه
یا راجح بر معارض و بهر حال واجب ست منصف را قیام بمقام منع و عدم ترحرج ازان مگر بحجت شرعیه انتهی **وعنه** وهم روایت ست از انس بن مالک رضی الله
عنه قال گفت انس لما كان يوم خيبر امر رسول الله صلى الله عليه وسلم ابا طلحة هرگاه بود روز خیبر حکم فرمود رسول خدا ابو طلحه را که ندا
کند فنادى ان الله ورسوله ينهيانكم پس ندا کرد بدرستی که خدا و رسول او نهی می کنند شما را ينهيان بصیغهٔ تثنیه است و ثابت شده که آنحضرت
خطیب را که در خطبهٔ خود و من يعصهما گفته بود بئس خطيب القوم فرمود و نیز این جمع در کلام آنحضرت آمده که احب اليه مما سواهما پس تعارض شد میان روایات
و جواب داده اند که نهی خطیب برای آنست که مقام خطابت مقتضے بسط و ایضاح ست می بایست که بجای ضمیر اسم ظاهر می آورد نه جمع بین الضمیرین و دیگر آنکه
آنحضرت را جمع بین الضمیرین می رسد نه غیر وی را بنا بر علم وے صلعم بجلالت و عظمت وی تعالی عن لحوم الحمر الاهلية فانها رجس از خوردن
گوشت خران خانگی و در حدیث ابو ثعلبه خشنی ست که گفت حرام گردانیده است رسول خدا گوشتهای خران خانگی را و درینجا احتراز ست از خران وحشی که آنرا گورخر گویند و آن حلال ست
باتفاق و هم در صحیحین ست از حدیث جابر که نهی فرمود آنحضرت روز خیبر از لحوم حمر اهلیه و اذن داد در لحوم خیل و هم در بخاری و مسلم ست از حدیث ابن عمر و در ترمذی از حدیث جابر مثل آن
و نیز در صحیحین ست از حدیث براء بن عازب که نهی فرمود رسول خدا روز خیبر از گوشتهای خران انسیه بکسر همزه منسوب بانس یعنی انسان و بضم همزه نیز خوانده اند ضد وحشت و بفتحتین نیز آمده
بمعنی انسان و گفت زاهر سلمی که من درین حال که می افروزم آتش را زیر دیگها گوشتهای خران که ناگاه آواز داد آواز دهندهٔ پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که
رسول خدا نهی میفرماید شما را از خوردن گوشتهای خران رواه البخاری وفي الباب غير ذلك متفق عليه و درین احادیث دلیل ست بر تحریم لحوم حمر اهلیه
و باین قائل اند جمهور صحابه و تابعین و من بعدهم و ابن عباس رضی الله عنه بعدم تحریم رفته در بخاری از وے آورده که گفت نمیدانم که نهی کرد آنحضرت ازان بسبب
بار برداری مردم یا حرام کرده شد ند در سبل گفته ضعف این قول غیر مخفی ست زیراکه اصل در نهی تحریم ست اگرچه علت وی ما را معلوم نباشد و استدلال کرد ابن عباس
بقوله تعالی قُل لَّا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا در جواب سائل از تحریم وے و بحدیث غالب بن ابجر که نزد ابوداؤد ست و در وی اینست که أَطْعِمْ أَهْلَكَ
مِنْ سَمِينِ حُمُرِكَ و جواب داده ازان باضطراب حدیث بیهقی در سنن خود گفته که این حدیث مختلف الاسناد ست و مثل وی معارض احادیث صحیحه نتواند شد
انتهی و نیز در سبل گفته ذکر کردن مصنف این هر دو حدیث را در باب نجاسات مبنی برین ست که تحریم را تنجیس لازم ست و هو قول الاکثر و در وے خلاف ست
و حق آنست که اصل در اعیان طهارت ست و تحریم را نجاست غیر لازم چه حشیشه محرم ست و طاهر و همچنین جمله مخدرات و سمومات قاتله نیست دلیل بر نجاست
آنها آری نجاست را تحریم لازم ست ولا عکس زیراکه حکم نجاست منع ملامست اوست در هر حال پس حکم بنجاست عین حکم بتحریم اوست بخلاف حکم بتحریم زیراکه
لبس حریر و ذهب حرام ست و حال آنکه این هر دو طاهر اند بضرورت شرعیه و باجماع و چون این معنی معلوم شد پس تحریم خمر و حمر که منصوص علیه ست مستلزم
نیست برائے نجاست آنها بلکه لابد ست از دلیلے دیگر بران ورنه بر اصل طهارت که متفق علیه ست باقی خواهد ماند و هر که مدعی خلاف این باشد بروی ست

که دلیل بیارد وهمچنین آوردن مصنف حدیث ابن خارجه را دلیل بر طهارت لعاب احلی ضرورت نبود واگر دباغ الادیم طهوره وارد نمی شد قائل میشدیم بطهارت
مردار زیرا که وارد در قرآن تحریم اکل اوست ولیکن حکم کردیم بنجاست وے بجهت قیام دلیل بر نجاست وی غیر دلیل تحریم انتهی **وعن عمرو بن**
خارجة انصاری ست وعداد او در اهل شام ولبود حلیف ابی سفیان بن حرب وروایت کرده است ازوے عبدالرحمن بن غنم این حدیث را که وی شنید
آنحضرت صلی الله علیه وسلم را که میفرمود در خطبه ان الله قد اعطی کل ذی حق حقه فلا وصیة لوارث **رضي الله عنه قال خطبنا رسول الله صلى الله**
عليه وسلم بمنى وهو على راحلته ولعابها يسيل على كتفي گفت عمرو خطبه کرد مارا رسول خدا در منی روز اضحی وبود آنحضرت
بر سوارے خود که نام وی عضبا یا صهبا بود ولعاب دهن آن ناقه روان میگردید بر دوش من پس درینجا دلالت ست بر طهارت لعاب ماکول اللحم قیل
وهو اجماع واین مبنی بر علم آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم بسیلان لعاب بروی پس تقریر آنحضرت باشد **اخرجه احمد والترمذي وصححه وعن**
عائشة رضي الله عنها ام المومنین بنت ابی بکر صدیق مادرش ام رومان ست بنت عامر خطبه کرد او را آنحضرت بمکه وتزوج نمود در شوال
سنه عشر ووی دختر شش ساله یا زیاده بود ودر آمد بروے در مدینه در شوال سنه اثنین وقیل غیر ذلک وماند با آنحضرت نه سال ووفات یافت
آنحضرت ووے هیزده ساله بود بدون اعتبار کسر در سال وفاتش وتزوج نکرد آنحضرت هیچ بکر را جز وی وطلب کرد از آنحضرت کنیت پس فرمود
کنیت کن بخواهرزاده خود عبدالله بن الزبیر وبود فقیهه عالمه فصیحه فاضله کثیرة الحدیث عارفه بایام عرب واشعار ایشان روایت کرده است ازوی جماعتی
از صحابه وتابعین ونازل شد در برائت وی ده آیت از سورهٔ نور ووفات فرمود آنحضرت در خانهٔ وے ودفن کرده شد در انجا ومرد در مدینه سنه سبع وخمسین
وقیل ثمان وخمسین شب شنبه هفدهم رمضان ومدفون شد در بقیع ونماز گذارد بروے ابوهریره وبود خلیفه مروان از طرف معاویه **قالت كان رسول**
الله صلى الله عليه وسلم يغسل المني گفت عائشه بود آنحضرت که می شست منی را با آب **ثم يخرج الى الصلوة في ذلك الثوب** بیرون می آمد
برائے نماز در ان جامه از منی شسته **وانا انظر الى اثر الغسل فيه** ومن میدیدم اثر غسل را در ان جامه واین حدیث دلیل مالک وابوحنیفه واحمد ست
در قولی از وے بر نجاست منی ونزد شافعی واحمد طاهر ست **متفق عليه** وبخاری این حدیث را از عائشه مرفوعا بالفاظ مختلفه آورده در لفظی یقع
[illegible] ان یقع الماء فی ثوبه ودر لفظی فیه بقع الماء ودر لفظی ثم اراه فیه بقعة او بقعا است مگر بزار گفته که مدار این حدیث عائشه بر سلیمان
بن یسار ست ووی از عائشه سماعت ندارد [illegible] الی هذا الشافعی فی الام حکایة عن غیره وجواب داده اند ازان که تصحیح بخاری این حدیث را وموافقت
مسلم مر او را برین تصحیح مفید صحت سماع سلیمان از عائشه وصحت رفع اوست **ولمسلم** ومسلم راست از حدیث عائشه **لقد كنت افركه من ثوب**
رسول الله صلى الله عليه وسلم فركا بدرستیکه بودم من که میمالیدم منی یعنی خشک را از جامهٔ آنحضرت مالیدنی سخت **فيصلي فيه** پس نماز
میگذارد در ان مصنف در تلخیص گفته وارد شده است امر بفرک منی بطرق صحیحه روایت کرده است آن را ابن الجارود در منتقی از حدیث همام بن حارث که
گفت بود نزد عائشه مهمانی پس جنب شد وشستن گرفت جامه را که رسیده بود او را منی پس گفت عائشه بود آنحضرت که حکم میکرد مارا بحت منی واما امر
بغسل منی پس لا اصل له است انتهی حنفیه وغیره گویند مراد بمالیدن مجرد فرک مع الغسل است وشافعیه گویند احادیث غسل محمول بر ندب ست ونیست دلیل آنجا
چه غسل برائے نظافت وازالهٔ درن ونحو آن نیز می باشد **وفي لفظ له** ودر لفظی مر مسلم راست **لقد كنت احكه يابسا بظفري من ثوبه** بودم
من که حک میکردم منی را در حالیکه خشک می بود بناخن خود از جامهٔ آنحضرت این حدیث دلیل شافعی واحمد ست بر طهارت منی ونزد ابن خزیمه ودارقطنی وبیهقی
وابن حبان باین لفظ آمده که بودم من که می مالیدم منی را از ثوب آنحضرت وحال آنکه وی نماز میگذارد نووی در شرح مهذب استغراب این روایت کرده وبسوے
صحیح بیک نسبت نموده اما در سبل گفته رجاله رجال الصحیح ودارقطنی وطبرانی از ابن عباس آورده اند که پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از منی که میرسد

جامه را پس فرمود بمثابهٔ آب بینی ست و آب حلق کفایت میکند که بمالی آنرا بخرقه یا اذخر و این حدیث را بیهقی و طحاوی از حدیث سعید بن جبیر مرفوعاً آورده و از ابن عباس موقوفاً و گفت الموقوف هو الصحیح و نیز دلیل شافعیه اینست که منی اصل ماده و پیدایش دوستان خداست پس چه قسم نجس باشد و ضعف این دلیل عقلی مخفی نیست چه منی چنانکه اصل آفرینش اولیاست اصل اعدای خدا نیز هست پس چه قسم پاک باشد و حنفیه گویند غسل منی باشد مگر از نجس و قیاس کرده اند منی را بر دیگر فضلات متقذرهٔ بدن از بول و غائط بنا بر انصباب این همه بمقر خود و انحلال آنها از غذا و بنا بر آنکه احداث موجبهٔ طهارت نجس اند و منی منجمله احداث ست و جاری ست مجرای بول پس متعین باشد غسل وی باب همچو غیر وی از نجاسات و فرک آن برای التسهیل امر ست بجهت شدت ابتلا بدان و حمل غسل بر ندب و نظافت خلاف ظاهر حدیث ست و در هدایه حدیثی آورده که شسته میشود ثوب از پنج چیز بول و غائط و خون و منی و قی و شیخ در ترجمه گفته این تمام دلیل ست که منی را با اشیای نجسه جمع کرده اند انتهی گوییم این حدیث را ابو یعلی موصلی و بزار در مسند خود و ابن عدی در کامل و دارقطنی و بیهقی و عقیلی در ضعفا و ابو نعیم در معرفه از حدیث عمار بن یاسر آورده اند و در سندش ثابت بن حماد ست و جماعهٔ مذکوره او را تضعیف کرده مگر ابو یعلی و بعضی او را متهم بوضع کرده اند لالکائی گفته اجماع ست بر ترک حدیث وی و بزار گفته معلوم نیست برای ثابت مگر این حدیث و طبرانی گفت متفرد ست بدان ثابت و روایت نمیکند از حماد مگر همین اسناد و بیهقی گفته این حدیث باطل ست روایت نکرده است او را مگر ثابت بن حماد و او متهم ست بوضع و گفت ابن ملقن حلال نیست احتجاج کردن بوی پس حجت باین حدیث بر نجاست منی تمام نیست و شافعیه گویند حمل فرک بر فرک مع الغسل بعید است و تشبیه آن با فضلات قیاس مع النص ست و نیز گفته اند که این احادیث در حق فرک منی آنحضرت ست و فضلات وی صلعم پاک ست فلا یلحق به غیره و جواب داده اند که اخبار عایشه رضی الله عنها از فرک منی از ثوب آنحضرت صلعم احتمال دارد که از جماع باشد و منی زن با وی مخلوط بود پس متعین نشود که تنها منی آنحضرت بود و احتلام بر انبیا جائز نیست و اگر فرض کنند که منی آنحضرت بود بغیر خلط منی دیگر تاهم محتمل ست و نیست دلیل با احتمال و گاهی میگویند که احتمال مشترک ست پس استدلال بدان بر طهارت منی تمام نیست و بالجمله میان فریقین درین مسئله مجادلات و مناظرات و استدلالات طویله است صاحب سبل السلام در حواشی شرح عمده استیفای آن کرده و در سبل گفته حق اینست که اصل طهارت ست و بر قائل بنجاست دلیل آوردن ست ما باقی ایم بر اصل و حنفیه بنجاست وی رفته اند مثل غیر خود و لکن گفته اند که پاک میکند آنرا غسل یا فرک یا ازاله بخرقه یا اذخر عملاً بالحدیثین انتهی گوییم و بالله التوفیق که آنچه در بارهٔ منی در احادیث صحیحین یا احدهما آمده سه چیز ست یکی غسل دوم فرک سوم حک و حت در معنی اوست و این هر سه چیز امارت نجاست ست بی شبهه چه اگر طاهر بودی بایدی که در بعض اوقات آنرا بی غسل و فرک و حک میگذاشتند حال آنکه این امر منقول نشده و هر که دعوی کند دلیل آرد غایت ما فی الباب آنکه طهارت این نجاست از شارع بدو طریق یا سه طریق آمده و این در اصل نجاست قادح نیست چه از شریعت حقه معلوم است که انواع نجاسات را انواع طهارات مقرر کرده اند طهارت نعل نجس مسح بارض ست و طهارت بول رضیع رش ست و طهارت ارض نجسه ببول ریختن یک دلو آب ست و علی هذا القیاس همچنین طهارت منی اگر رقیق ست غسل ست و اگر غلیظ است حک و فرک و حت ست مقصود در هر نوع ازاله جرم اوست و ازالهٔ جرم جائیست که آن جرم نجس باشد گاهی شنیده یا دیده که در ازالهٔ طاهر این همه تنویع طهارت کرده باشند و آنرا بی ازاله نگذاشته پس حمل غسل بر ندب و نظافت احتمال ست در برابر استدلال و آن پسندیده نیست پس هر که قائل ست بطهارت آوردن دلیل بر وی لازم ست نه بر قائل بنجاست و اخباریکه دلالت میکنند بر طهارت کحدیث ابن عباس و غیره اول از صحاح نیستند و دیگر همه ضعیف پس معارض حدیث صحیحین نتوانند شد تا بترجیح چه رسد و اطالت کلام در تدقیق این مسئله و دور دور رفتن در آن از باب تعمق ست و دل از آن در نهایت قلق و اگر فرض کنیم که طاهر ست پس اتباع مقتضی آنست که با این طاهر نیز همان معامله باید کرد که از آنحضرت ثابت شده از غسل و فرک و جز آن نه آنکه طاهر فهمیده علی حاله بگذارند و اعتنا بتلوث جامه و جز آن بدان ننمایند و همدران جامه نماز گذارند و چون هیچ یکی باین قائل نیست مآل نزاع بنزاع لفظی میماند

والله اعلم ولکنه او مصنف گفته منی آدمی طاهر ست نزدیک شافعی بحدیث شیخین عن عائشة انها کانت تحک المنی عن ثوب رسول الله صلی الله علیه وسلم
ثم یصلی فیه ونجس ست نزدیک ابی حنیفه ومالک غیر آنکه ابوحنیفه میگوید فرک یابس کفایت میکند ومالک میگوید کفایت نمی کند وآقوی نزدیک مثیر قول
مالک ست زیراکه شستن عمر ثوب را در یبوقت باین اهتمام دلالت میکند بنجاست او واما حدیث کانت تحک منیش نزدیک مثیر حک فی اثناء الغسل مثل
قرص وحت در حدیث غسل دم زیراکه اکثر طرق این حدیث مشتمل اند بر غسل وطرق شاذه را بر همان معنی حمل باید کرد والله اعلم انتهی **وعن** ابی السمح رض
او یست صحابی خادم رسول خدا است وقیل مولاه واورا همین یک حدیث ست وموضع وفاتش معلوم نیست قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم یغسل من بول الجاریة شسته میشود از بول دختر ویرش من بول الغلام وآب زده میشود از بول پسر وباین رفته است جمعی
از سلف وازیشان اند علی وام سلمه وثوری واوزاعی ونخعی وداؤد وابن وهب وعطاء وحسن وزهری واحمد واسحق ومالک در یک روایت شوکانی گفته
وهمین ست آن حق که نیست محیص از آن ورفته اند بعضی اهل علم وحکایت کرد آنرا از مالک وشافعی واوزاعی که کافی ست آب پاشیدن در ذکر وانثی هر دو
واین قول مخالف احادیث صحیحه است چه در حدیث تفرقه کرده اند میان هر دو ماده ورفته اند حنفیه وسائر اهل کوفه بوجوب غسل بول غلام وجاریه هر دو واین مذهب
نیز مخالف احادیث ست استدلال کرده اند ایشان باحادیث وارده در نجاست بول مطلق وظاهر ست که بول جاریه وغلام از حکم مطلق بول باد آن
خاصه بتصریح مخصوص بوده است وقیاس بول غلام بر بول جاریه در مقابله نص فاسد الاعتبار ست وابن حزم گفته که بول ذکر را هر ذکر که باشد آب زنند
واین قول شاذ ست ودر وی اهمال قید مذکور ست وواجب آنست که مطلق را حمل کنند بر مقید انتهی ودر حجة الله البالغة ذکر کرده که در جاهلیت نیز
همین مقرر بود که بول غلام را آب زنند وبول جاریه را بشویند پس آنحضرت هم همین معنی را مقرر داشت واهل مدینه وابراهیم نخعی بهمین حدیث اخذ کرده اند وجمعی
دران اجماع قول نموده پس معتبر نباید شد بآنچه مشهور ست میان مردم یعنی از وجوب غسل هر دو بول بالتسویه آن انتهی وشیخ در ترجمه تقریر مسئله باین وجه کرده
که مذهب شافعی آنست که در بول صبی که هنوز طعام نخورده است پاشیدن آب کفایت دارد وحاجت بغسل نیست وظاهر حدیث دلالت دارد بران وبعضی
از شافعیه فرق کرده اند میان صبی وصبیه وکفایت نضح در اول ست نه در ثانی ونزد امام ابوحنیفه ومالک لابد غسل می باید ومراد بنضح در حدیث نزد ایشان
غسل ست ولم یغسل باین معنی ست که مبالغه در غسل نکرد واز جهت عموم دلائل که دلالت دارند بر غسل بول وشمنی از طحاوی نقل کرده که مراد بنضح اینجا صب
یعنی ریختن آب از غیر مالیدن وبیفشردن ودر حدیث آمده از عائشه رض که خردی را نزد آنحضرت آوردند پس بول کرد فرمود بریزند بروی آب ریختنی
وبر بول صبی این کفایت ست ولیکن در بول صبیه مبالغه وتاکید بیشتر ست انتهی وبالجمله ملخص اینست که در سبل گفته که علما را درین مسئله سه مذهب ست
اول مذهب حنفیه ومالکیه که غسل هر دو واجب ست همچو سائر نجاسات بقیاس کردن بول هر دو را بر سائر نجاسات واحادیث باب را تاویل کرده اند وهو
تقدیم القیاس علی النص دوم وجهی ست مر شافعیه را وهو اصح الاوجه عندهم وآن کفایت نضح ست در بول غلام نه جاریه همچو غیر وی از نجاسات عملاً
بالاحادیث الواردة بالتفرقة بینهما سوم کفایت نضح در هر دو وهو کلام الاوزاعی انتهی وآنچه ما قدمناه من کلام الشوکانی واکثر بر انند که بول صبی نجس ست
وجز این نیست که تخفیفی در طهارت وی کرده اند وحافظ ابن القیم رح در اعلام الموقعین گفته که در غسل ثوب از بول صبیه ونضح آن از بول صبی وقتی
که این هر دو طعام خوار نباشند فقهارا سه قول ست یکی غسل از هر دو دوم نضح هر دو سوم تفرقه وسنت همین را آورده واین حکم از محاسن شریعت وتمام
حکمت ومصلحت اوست وفرق در میان صبی وصبیه بسه وجه است یکی بسیار برداشتن مردان وزنان ذکر را پس بلوی ببول وی عام ست ودرین صورت
غسل وی شاق باشد دوم آنکه بول صبی یکجا نمی ریزد بلکه متفرق ومنتشر میگردد اینجا وآنجا پس غسل هر آنجا که بول وی بآن رسیده خیلی دشواری دارد
بخلاف بول انثی که مجتمع می باشد سوم آنکه بول انثی اخبث وانتن ست نسبت ببول ذکر وسبب حرارت ذکر ورطوبت انثی ست پس حرارت نتن بول را

راسبک میگرداند وانچه از رطوبت حاصل میشود اینجا بسبب حرارت میگدازد واین معانی مؤثره است واعتبارش در فرق مستحسن انتهى وهمین تفرقه فرق را در شرح مصابیح ولمعات شرح مشکوة وحجة الله البالغة ذکر کرده اند ونیز حافظ ابن القیم رح در مثال پنجاه وچهارم از کتاب مذکور نوشته که پنجاه وچهارم رد سنت صریحه صحیحه محکمه است در اکتفا در بول غلام که چیزی نخورده بنضح نه بغسل چنانکه در احادیث صحیحین وغیرهما است وصحیح شده است افتا بدان از علی وام سلمه وتمیدانم هیچ صحابی خلاف فتوای این هردو پس رد کردند این همه سنن را بقیاس متشابه بر بول شیخ وبعموم که رد کرده نمیشود بدان این حکم خاص ونیز بقوله انما یغسل الثوب من خمس من البول والغائط والمني والدم والقيء حال آنکه این حدیث ثابت نیست زیرا که از روایت علی بن زید بن جدعان از ثابت بن حماد است واحادیثش مناکیر ومعلولات است واگر صحیح شود واجب گردد جمع میان دو حدیث ورده نمیشود یک حدیث بحدیث دیگر وباشد بول دران حدیث مخصوص ببول صبی چنانکه مخصوص شده است نزد وی بول ماکول اللحم باحادیثی که کمتر است ازین احادیث در صحت وشهرت انتهى أخرجه ابو داود والنسائي وابن ماجة والبزار والحاكم وابن خزيمة وصححه الحاكم وحسنه البخاري ودرین باب حدیثهاست از انجمله حدیث علی که گفت فرمود آنحضرت بول غلام شیرخوار را آب پاشیده شود وشاشه دختر را شسته آید رواه احمد وابو داود والترمذي وابن ماجة وابن خزيمة والحاكم وابن حبان واسنادش صحیح است ترجیح کرده بخاری ودارقطنی صحت ارسال او را از رفعش ووقفا ووصلا وارسالا وحدیث ام الفضل لبابه بنت حارث که گفت شاشید حسین بن علی در کنار رسول خدا پس گفتم ای رسول خدا بدهید این جامه خود بمن وبپوشید جامه دیگر که این را بشویم فرمود جزین نیست که آب پاشیده میشود از شاشه پسر وشسته میشود از بول دختر رواه احمد وابو داود وابن ماجة وابن خزيمة وابن حبان والطبراني والحاكم ودر صحیحین وغیرهماست از حدیث ام قیس بنت محصن ونامش آمنه یا جذامه است که وی آورد پسر خردسال را که چیزی نخورده بود نزدیک رسول خدا پس شاشید آن طفل بر جامه وی پس طلبید آب وپاشید بران ونه شست آنرا ودر صحیح بخاری از عایشه است که گفت آورده شد طفلی نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تحنیک پس بول کرد بروی پس تابع کرد آب را ببول یعنی آب پاشید بروی ودر صحیح مسلم است از حدیث عایشه که آورده میشدند کودکان نزد آنحضرت پس دعا برکت می کرد در حق ایشان وتحنیک میکرد پس آورده شد طفلی که شاشید بروی پس طلبید آب را ودر پس بول کرد یعنی نه شست آنرا واین تصریح است بعدم غسل بول ومراد از تابع کردن آب ببول یا مجرد آب پاشیدن است چنانکه در دو حدیث دیگر آمده یا مجرد ریختن آب است بر بول بدون غسل بیهقی گفته احادیث مسنده در فرق میان بول غلام وجاریه چون منضم کرده میشود بعض وی با بعض قوی میشوند وگویا که نزد شافعی این تفرقه ثابت نشده که گفت مراد در بول جاریه وصبی از سنت ثابته فرقی ثابت نشده انتهى گویم ابن ماجه از شافعی من حيث المعنى نقل کرده واشاره کرده است در ام بسوی آن وبالجمله تصریح فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بواجب درین باب بقول خود اولی بالاتباع است زیرا که این کلام با امت است معارض نشود او را فعل وی بر تقدیر وقوع آن مخالف قول والله التوفیق

وعن اسماء بنت ابي بكر الصديق رضي الله عنها مادر عبد الله بن الزبیر است ملقب بذات النطاقین اسلام آورد بمکه بعد هفده کس وکلان است از خواهر خود عایشه صدیقه بده سال ومرد بعد قتل پسر خود بده روز وگفته اند بیست روز وعمرش صد سال بود در سنه هفتاد وسه هجری وفات یافت در آخر عمر نابینا شده بود اما تغیری در عقل او راه نیافته ودندانی نیفتاده خلقی کثیر از وی روایت دارد وذات النطاقین ازان گویند که کمر بند خود را دو پاره کرده بود شب هجرت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیک پاره سفره بست وبیک پاره قربه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال في دم الحيض يصيب الثوب تحته بدرستیکه فرمود آنحضرت در بارهٔ خون حیض وقتیکه برسید او را از زنی که خبر ده ما را که یکی را از ما چون برسد جامه او را خون حیض چه کند وچگونه پاک کند جامه را ازان گفت چون برسد یکی از شما را خون حیض پس باید که حک کند آنرا یعنی بتراشد مراد ازاله عین است تحته بفتح تای فوقیه وضم حای مهمله بمعنی تحکه است ثم تقرصه بالماء پس تر باید که بمالد آنرا بسر انگشتان وناخنان بآب تقرص بفتح فوقیه واسکان قاف وضم رای

وصاد مهملتین بمعنی تدلک ست ثم تنضحه پس تر پاشد آنرا بآب یا بشوید آنرا بآب نضح در لغت بمعنی پاشیدن آب ست ولیکن نزد حنفیه محمول بر شستن ست زیرا که در احادیث دیگر بلفظ غسل وارد شده ثم تصلی فیه پس نماز گذارد در ان جامه و درین حدیث دلیل ست بر نجاست خون حیض بر وجوب غسل و مبالغه در ازالهٔ آن بحت و قرص و نضح برای اذهاب اثر وی و ظاهر حدیث در انست که جز این واجب نیست اگرچه از عین چیزی باقی ماند و حکم بشستن خون حیض و حک او باستخوان یا ناخن افادهٔ نجاست او کرده و خون نفاس در حکم خون حیض ست و در بقیه خونها اختلاف ست و روایات مضطرب آمده و برائت اصلیه مستصحب او ست تا آنکه دلیلی خالص از معارضه یا مساوی بیاید و اگر قائم شود دلیل درین آیت فانه رجس بر رجوع ضمیر طرف میته و دم مسفوح و لحم خنزیر افادهٔ نجاست کند ولیکن دلیلی مفید این معنی وارد نیست بلکه نزاع باقی ست در ینکه ضمیر عائد بجمله چیزهای مذکور ست یا صرف طرف اخیر و ظاهر همین ست که راجع باقرب ست یعنی بلحم خنزیر زیرا که ضمیر مفرد ست نه جمع و مرجع مفرد باشد و لهذا بنجاست گوشت خوک جزم کرده شد نه بنجاست مردار و خون غیر حیض با آنکه در صحیح باین لفظ آمده که حرام نیست در میته مگر خوردن او و هر که طالب مزید تحقیق باشد وی رجوع کند باصول فقه و دریابد که اهل اصول در بارهٔ آن قید که بعد جملهٔ مشتمله بر امور متعدده آید چه گفته اند متفق علیه و روایت کرده است آن را ابن ماجه باین لفظ اقرصیه و اغسلیه و صلی فیه و ابن ابی شیبه باین لفظ اقرصیه بالماء و احمد و ابو داؤد و نسائی و ابن ماجه و ابن خزیمه و ابن حبان از حدیث ام قیس بنت محصن باین لفظ آورده اند که دور کن آنرا بسنگ و بشوی آنرا بآب و کنار ابن القطان گفته اسناد این حدیث در غایت صحت ست لا اعلم برای او علتی و عن ابی هریرة قال قالت خولة گفت ابو هریره گفت خوله بخای معجمه مفتوحه و سکون واو بنت یسار کما افاده ابن عبد البر فی الاستیعاب یا رسول الله ای پیغمبر خدا نیست مرا مگر یک جامه و من حیض میکنم در ان فرمود چون طاهر شوی موضع خون را بشوی و در ان نماز بگذار گفت فان لم یذهب الدم اگر نرود اثر خون قال یکفیک الماء فرمود کفایت میکند ترا شستن بآب ولا یضرک اثره و ضرر نمی کند ترا باقی ماندن اثر آن اخرجه الترمذی واحمد و ابو داؤد و البیهقی و سنده ضعیف زیرا که در وی ابن لهیعه است ابراهیم حربی گفته وی سماعت ندارد از خوله مگر این حدیث و روایت کرد آنرا طبرانی در معجم کبیر از حدیث خوله بنت حکیم باسنادی که ضعیف تر ست از سند اول و دارمی از حدیث عایشه موقوفا آورده که چون شست زن خون را پس نرفت باید که تغییر دهد آنرا بصفرت یا زعفران و رواه ابو داؤد عنها موقوفا ایضا در سبل گفته تغییر بصفرت و زعفران برای قلع عین نیست بلکه برای پوشیدن رنگ وی ست انتهی مصنف درین باب احادیثی آورده که مشتمل ست بر نجاست خمر و لحوم حمر اهلیه و منی و بول جاریه و غلام و دم حیض و اگر بول اعرابی در مسجد و دباغ ادیم و نحوه را نیز درین باب داخل میکرد اجود می بود

باب الوضوء

بضم واو بمعنی مصدر و بفتح بمعنی آب که بدان وضو کرده شود مشهور اینست و تحقیق آنکه بفتح بمعنی مصدر نیز آید و وضو از اعظم شروط نماز ست و اصل در وی غسل اطراف ست و ضبط روی و هر دو دست تا آرنج زیرا که درون او اثر محسوس نمی شود و هر دو پا تا شتالنگ که درون او عضوی تمام نیست در حدیث ابو هریره است مرفوعا که قبول نمیکند خدا نماز یکی را از شما چون حدث کرد تا آنکه وضو کند رواه الشیخان و آمده که وضو نصف ایمان ست و فرضیت وی در قرآن نازل شده اذا قمتم الی الصلوة الخ و این آیت مدنیه است لهذا محققین بر انند که فرضیت وی در مدینه است و نیست نصی ناهض بر خلاف آن و در فضائل وضو احادیث بسیار آمده و اختلاف ست در انکه وضو از خصائص این امت ست یا نه محققین بر عدم خصوصیت وی باین امت اند آری غره و تحجیل از خصائص این امت ست عن ابی هریرة رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال لولا ان اشق علی امتی لامرتهم بالسواک مع کل وضوء فرمود اگر نمی بودم آنکه در مشقت اندازم من امت خود را هر اینه واجب

میکردانیدم برایشان وامر میکردم بمسواک کردن نزد ہر وضو و در روایتے نزد بخاری و مسلم عوض وضو نماز آمدہ یعنی نزد ہر نماز و سوق کلام دال ست برانکہ مقصود از نفی ایجاب تاکید استحباب ست و نزد شافعی این حدیث محمول بر ظاہر ست کہ برائے ہر نماز مسواک مستحب دارند شوکانی نیز تقدیم سواک در مستحبات وضو ذکر کردہ و گفتہ بنا بر ورود احادیث صحیحہ متواترہ درین باب از قول و فعل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بلا خلاف انتہی گوئیم در حدیث آمدہ کہ سواک از سنن مرسلین ست و از خصال فطرت و از طاہرات و فضل نمازی کہ در روے مسواک نمایند بر نمازے کہ برای وی مسواک نکنند ہفتاد و چند ست اخرجہ احمد وابن خزیمۃ والحاکم والدارقطنی وغیرہم و لفظ سواک بکسر سین ست در لغت بمعنی فعل و برآلہ ہر دو اطلاق کنند و بمؤنث و مذکر در روے یکسان ست و جمع وی سُوک ست چون کتاب و کتب و مراد بدان در اصطلاح علما استعمال چوب درختی ست کہ آنرا اراک گویند و جز آن در دندان برای اذہاب صفرت و غیر آن و نزد رفتن دندان ہم مشروع ست بحدیث عائشہؓ کہ گفت گفتم ای رسول خدا مردے کہ برود دندان وی مسواک کند فرمود آرے گفتم چگونہ گفت در آرد انگشت خود در دہان اخرجہ الطبرانی فی الاوسط و در وی ضعف ست اما در مصفی گفتہ تنقیح کردہ اند سواک را بہر خشنی کہ ازالہ وسخ دندان کند اگرچہ خرقہ از ثوب باشد الا الاصبع خود زیراکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم واصحاب او باوجود اصبع طلب مسواک میکردند و بہتر سواک سواک اراک ست از جہت اتباع انتہی گوئیم اصبع برائے بی دندان ست نہ برای صاحب دندان فافہم و حکم وے سنت ست نزد جمہور علما خصوصاً نزد وضو و نزد نماز و نزد شافعی در فجر و ظہر مؤکد تر ست و منافع وی در بدن و دہن بسیار ست و استعمال وی در ہمہ حال مستحب و مستحسن ست و نزد وضو و قرارت قرآن و زردی دندان و تغیر دہان بسبب بی خوابی یا خواب یا سکوت یا گرسنگی یا خوردن طعام بدبوی و مانند آن مستحب تر ست و مسواک از درخت تلخ باید و از اراک بہتر ست و احادیث نیز دران واقع شدہ و در سطبری ہمچو خنصر باید و در درازی مقدار شبر و بر عرض کنند نہ بر طول کہ موجب سودہ گشتن گوشت دندان ست در بعضے روایات عرضاً و طولاً ہر دو واقع شدہ و باید کہ در حال مضمضہ باشد و اگر مسواک پیدا نشود انگشت دست راست کفایت میکند و بیہقی از انس درین باب حدیثے نیز آوردہ و بجامہ کہ درشت باشد نیز درست ست گویند چہل حدیث در فضائل مسواک آمدہ و در بدر منیر گفتہ قد ذکر فی السواک زیادۃ علی مائۃ حدیث فوا عجبا لسنۃ یأتی فیہا الاحادیث الکثیرۃ ثم یہملہا کثیر من الناس بل کثیر من الفقہاء فہذہ خیبۃ عظیمۃ انتہی اخرجہ مالک روایت کرد این حدیث را امام مالک بن انس بن مالک بن ابی عامر الاصبحی الحمیری از اتباع تابعین ست و مقتدائے فقہائے محدثین و امام دار الہجرہ یحیی بن سعید و زہری باآنکہ از تابعین اند و از شیوخ وی از وے روایت دارند و شافعی و اوزاعی و سفیان ثوری وابن المبارک وغیرہم از وے سماعت دارند کتاب وی مؤطا کتاب مبارک قدیم ست و در شہرت و صحت و قبول بدرجۂ علیا رسیدہ شاہ ولی اللہ محدث دہلوی در تفہیمات نوشتہ اند کہ درین دور مراد عمل کردن بر مؤطاست و بیکار ساختن تخریجات و اکتفا نمودن بانچہ از ظاہر حدیث نزدیک عالم لغت عرب می تراود انتہی و لہذا وے رح دو شرح بر مؤطا نوشتہ یکے مصفی و این فارسی ست و در وی مدح امام مالک و کتاب وی بسیار کردہ و بترجیح وے بر ائمہ ثلثہ و ترجیح کتاب وے بر کتب روی زمین رفتہ و حق با اوست زیراکہ امروز از تصانیف ائمہ اربع ہیچ کتابے در دست مردم غیر از کتاب مؤطا نیست و مسانید دیگر کہ منسوب اند بہ بقیہ ائمہ ایشان خود تالیف آن نکردہ اند بلکہ دیگران مرویات آنہا را کیفما اتفق فراہم نمودہ منسوب بایشان نمودہ اند دوم مسوّی و این عربی ست و در وے اکتفا بذکر فقہ حنفیہ و شافعیہ کردہ اما متن این ہر دو شرح بر ترتیب کتب فقہ ست نہ بر ترتیب کتاب مؤطا و بالجملہ فضائل و مناقب امام مالک کہ تعلق دارد بعلم و زہد و سخا و شمائل حسنہ و ادب حرم مدینہ و خضوع نزد قرارت و سماع حدیث و ہیبت و جلال صورت و تہذیب مجلس و خلوص نیت در تالیف مؤطا و احتیاط عظیم در روایت حدیث بیش ازان ست کہ درین ترجمہ گنجد و در مناقب ایشان کتب مستقلہ تصنیف کردہ اند منہا زے ازان رحلہ و اتحاف النبلا و ریاض الجنۃ فی تراجم اہل السنۃ ذکر کردہ ایم و نیز ترجمہ ایشان در ابجد العلوم و بستان المحدثین و غیرہما مفصل

مسطورست از کلام ایشان ست لا ینبغی للعالم ان یتکلم بالعلم عند من لا یلیقه فانه ذل واهانة قرارت علی الشیخ را از وجوه تحمل حدیث می دانستند و سماع را
از لفظ شیخ شرط میکردند درین قطعه تاریخ تولد و وفات و مدت عمر ایشان مذکورست قطعه فخر الائمة مالك + نعم الامام السالك + مولده
نجم هدی + وفاته فاز مالك + واحمد والنسائي وصححه ابن خزيمة وذكره البخاري تعليقا این حدیث متفق علیه ست نزد شیخین
بهمین لفظ ابن منده گفته اسنادش مجمع علیه صحت ست نووی گفته بعض کبار غلط کردند درین زعم که بخاری این حدیث را روایت نکرده و دمیری در شرح
منهاج گفته اخرجه البخاری تعلیقا فی کتاب الصیام لا اسنادا و وهم فیه عبد الحق فی الجمع بین الصحیحین و مصنف در فتح الباری گفته این حدیث در صحیحین ست
از ابی هریره بغیر این لفظ از غیر این وجه و در سبل گفته ظاهر صنیع مصنف مقتضی آنست که یکے از شیخین این حدیث را اخراج نکرده چه آنرا منسوب
بسوے شیخین نموده و نسبت بغیر ایشان کرده چه معروف از قاعده محدثین آنست که چون شیخین حدیثے را اخراج میکنند آن حدیث را بسوے
ایشان نسبت می نمایند و بروایت غیر این هر دو اکتفا نمی کنند مگر وقت عدم اخراج ایشان آن حدیث را و این حدیث از آن احادیث احکام ست که در و
جز تخریج شیخین ذکر نباید کرد مگر بلفظ عند کل صلوة ست و در معنی وی چند حدیث دیگر ست از چند صحابی انتهی مصنف در تلخیص گفته درین باب ست از زید بن
خالد نزد ترمذی و ابو داؤد و از علی بن ابی طالب نزد احمد و از ام حبیبه نزد احمد و از ابن عمر و سهل بن سعد و جابر و انس نزد ابو نعیم در کتاب السواک و اسناد بعض
وی حسن ست و از ابن الزبیر نزد طبرانی و از ابن عمر و جعفر بن ابی طالب نزد طبرانی و از ابن ایوب نزد احمد و ترمذی و از ابن عباس و عائشه نزد مسلم وعن
حمران بضم حاے مهمله و سکون میم و راے مهمله ابن ابان بفتح همزه و تخفیف موحده مولاے عثمان بن عفان ست خالد بن الولید او را از بعض سبایای
مغازی خود برای عثمان فرستاده بود حضرت ایشان او را آزاد فرمودند رضي الله عنه ان عثمان بن عفان رضي الله عنه ترجمه وے
خواهد آمد دعا بوضوء فغسل كفيه ثلث مرات طلبید آبے را که بدان وضو کند پس شست هر دو کف دست خود را سه بار و این از
سنن وضوست باتفاق علما ثم تمضمض پستر آب در دهن انداخت در قاموس گفته مضمضه جنبانیدن آب ست در دهن پستر انداختن آن
واستنشق و آب در بینی کرد و استنشاق آب رسانیدن اندرون بینی و کشیدن آن بنفس تا اقصاے بینی واستنثر و بیفشاند بینی را
استنثار نزدیک جمهور اهل لغت و محدثین و فقها اخراج ماست از انف بعد استنشاق ثم غسل وجهه ثلث مرات پستر شست روی خود را
سه بار ثم غسل يده اليمنى الى المرفق ثلث مرات پستر شست دست راست خود را تا آرنج سه بار و درین بیان چیزی ست که مجمل
مانده در آیه وايديكم الى المرافق و تقدیم یمنی ست بر یسری مرفق بکسر میم و فتح فا و بفتح هر دو ست و الی براے انتهاست و گاہے بمعنے مع
آید و از احادیث معلوم شد که مراد همان معنی مع ست چنانکه در حدیث جابر آمده که بود آنحضرت میگردانید آب را بر هر دو آرنج خود اخرجه الدارقطنی باسناد ضعیف
و باسناد حسن در صفت وضوی عثمان آورده که شست هر دو دست با مرفقین تا آنکه مسح کرد هر دو عضد را و نزد بزار و طبرانی و دارقطنی از حدیث وائل بن حجر
در صفت وضو باین لفظ است که شست هر دو ذراع را تا آنکه تجاوز کرد مرفقین را و در طحاوی و طبرانی ست از حدیث ثعلبه بن عباده عن ابیه پستر شست
هر دو ذراع را تا آنکه سائل شد آب بر هر دو مرفق وے پس بعض این احادیث مقوی بعض ست اسحق بن راهویه گفته الی در آیت محتمل ست که
بمعنی غایت باشد یا بمعنے مع و سنت بیان کرد که بمعنی مع ست شافعی گفته نمیدانم خلافی در وجوب دخول مرفقین در وضو و باین شناختی
که دلیل قائم ست بر دخول مرافق زمخشری گوید لفظ الی مفید معنی غایت ست مطلقا و دخول و خروج مرفقین امری ست دائر مع الدلیل بعد ازاں
آن ذکر کرده ولیکن درینجا دلیل بر دخول وی قائم ست کما عرفت ثم اليسرى مثل ذلك پستر دست چپ را همچنین یعنے سه بار مع آرنج
در معمولات مظهریه در ذکر کیفیت وضوی میرزا مظهر جانجانان رحمه الله نوشته که آب را در شستن ذراعین از جانب آرنج ریختند و بطرف سر انگشتان فرو می شستند

وسے فرمودند کہ حضرت شاہ ولی اللہ صاحب نیز درین معاملہ با فقیر مشارکت دارند انتہی ثم مسح برأسه پس مسح کرد بسر خود و این موافقت آیہ
ست در آوردن بای جار [illegible] لفظ مسح متعدی بنفسه و با هر دو آید قرطبی گفته با درینجا برای تعدیه است حذف و اثبات وی هر دو جائز و علما را
اختلاف ست در مسح راس که بر تمام سر کند یا بر بعض و آیت مقتضی هیچ یکے از دو امر علی التعیین نیست چه وامسحوا برؤسکم هر دو احتمال دارد مسح
کل راس و مسح بعض و نیست در وی دلالت بر استیعاب و نه بر عدم استیعاب ولیکن هر که قائل ست باجزای بعض مسح میگوید که سنت مبین یکے از دو
احتمال آیت ست ثم غسل رجله الیمنی الی الکعبین ثلث مرات پس شست پای راست خود را تا شتالنگ سه بار مشهور آن ست
که کعب آن استخوانی ست ناشز نزد ملتقای ساق و هو قول الاکثر و محکی ست از ابو حنیفه که آن استخوانی ست در پشت قدم نزدیک معقد شراک و درین مسئله مناظرات
و تاویلات دراز ست و در شرح مشرق گفته از اوضح ادله بر قول جمهور حدیث نعمان بن بشیر ست در صفت نماز که دیدم مردی را از ما که می چسپید کعب او بکعب صاحب وی
در سبل گفته اند نا فی حواشی ضوء النهار حجة مذهب الجمهور بادلة هذا الک انتهی ثم الیسری مثل ذلک پس شست پای چپ را همچنین یعنی سه بار تا شتالنگ
در مصفی گفته وظیفه رجلین غسل ست نه مسح چنانکه شیعه میگویند بدلیل آنکه وضو امر کثیر الوقوع ست هر مسلمانی آنرا پنج بار هر روز میکند و از امور حسیه است که اجتهاد را
در دانستن آن مدخل نیست پس صحابه از آنحضرت غسل رجلین آموختند و تابعین از صحابه و تبع تابعین از تابعین و هکذا الی یومنا هذا و تشکیک در مثل این امور
انکار ضروریات ست و در آیه وارجلکم بنصب و جر هر دو خوانده اند در صورت نصب ظاهر ست و در صورت جر جمعی جواب داده اند که اعراب مجاور گرفته است
مانند عذاب یوم الیم و حجر ضب خرب و جمعی دیگر گفته اند که المسح فی کلام العرب یکون غسلا و یکون مسحا و فی مواهب الرحمن لو ضره غسل شقوق رجلیه اجری الماء
علی ظاهر الدواء قلت و به اقول انتهی غرض آنکه غسل پا در هیچ حالت ترک نمیشود و ملا عبد العلی رح در ارکان اربعه گفته قطع نظر از آیه احادیث صحیحه دلالت دارند برین معنی
از انجمله حدیث ویل للاعقاب من النار ست و این در حق کسے فرمود که قصر کند در غسل رجلین تا آنکه غسل مسح گردد و آب بر اعقاب جاری نشود این حدیث
مروی ست در صحیحین و در سنن و مسانید بطرق مختلفه کثیره و راویان آن بحد کثرت رسیده اند که افاده علم میکنند و سیوطی راویان او را از صحابه زیاده بر ده کس شمرده
پس لحوق این وعید بکسی که سیلان آب نکند بر اعقاب معلوم شد بعلم قطعی که غسل رجلین بلا شبهه فرض ست و نیز در حدیث دیگر آمده که وضو کرد آنحضرت مرة مرة و شست
پاها را نیز یک بار و فرمود هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به و این حدیث مشهور ست در میان محدثین و مروی ست در صحاح و هو یدل دلالة واضحة علی ان الصلوة
لا تقبل بدون غسل الرجلین پس اجماع و اتفاق ست بر شستن هر دو پا و هرگز مروی نیست از آنحضرت مسح رجلین نه در سفر و نه در حضر نه در برد و نه در حر و لو کان
مشروعا لفعله صلی الله علیه وسلم احیانا ابانة للجواز کما هو دابه الشریف و همچنین منقول نشد از هیچ یکی از صحابه مسح رجل در شبهای شدید البرد و نیز طحاوی از عبد الملک
بن سلیمان آورده که انه قال قلت لعطاء هل بلغک عن احد من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم انه مسح علی القدمین فقال لا انتهی ملخصا ثم قال رأیت
پس گفت عثمان دیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم را توضأ نحو وضوئی هذا وضو کرد همچو وضوی من که اینست و تمام حدیث این ست
که پس گفت رسول خدا هر که وضو کند مثل وضوی من که اینست پس بگذارد دو رکعت نکند دران حدیث نفس بخشیده شود او را آنچه گذشت از گناه او و در سبل گفته
مراد بحدیث نفس حدیث با مور دنیا و چیزیست که تعلق بنماز ندارد و اگر حدیثی عارض شد و بمجرد عروض ازان اعراض کرد عفو ست و در حدیث نفس معدود نیست
متفق علیه و ازین حدیث ترتیب در اعضای معطوفه بحرف ثم و تثلیث وی مستفاد شد لیکن دلالت نکرد بر وجوب زیرا که این صفت فعلی ست که بروی
فضیلت مرتب ست و عدم اجزای صلوة بروی مترتب نیست و لفظی که دلالت کند بر ایجاب نیامده و باین رفته اند حنفیه و تثلیث بالاجماع واجب نیست
و در وی خلافی ست شاذ و دلیل عدم وجوب بصریح احادیث اینست که وضو کرد آنحضرت دو دو بار و یکیک بار و بعض اعضا را سه بار شست و بعض را خلاف آن
و در وضوئیکه دران یکبار شسته فرمود که این وضوئی ست که قبول نیست نماز مگر بدان و اما مضمضه و استنشاق پس نزد بعض واجب ست باین دلیل که در حدیث ابو داود

بسند صحیح امر بدان ثابت شده وهم آنحضرت در جمله وضوهای خود بران مواظبت کرده ونزد بعضی سنت ست بدلیل حدیث دارقطنی وابوداود که دران حکم باسباغ
وضو فرموده اند اما ذکر مضمضه واستنشاق نکرده پس معلوم شد که امر برای ندب ست وحق اول ست ودر حجة الله البالغة گفته که صفت وضو چنانکه ذکر کرده اند
عثمان وعلی وعبد الله بن الزبیر وغیرهم از آنحضرت ومتواتر شده است وامت بران اطباق کرده این ست که بشوید هر دو دست [1] قبل از ادخال در اوند ومضمضه کند
واستنشاق نماید واستنثار کند وروی بشوید وذراعین را با مرفقین غسل وبعد مسح کند بر سر بعد هر دو پا تا کعبین بشوید انتهی **وعن علي بن ابي طالب**
امیر المؤمنین ابو الحسن ابن عم رسول خدا وبرادر وختن وی وزوج فاطمه زهرا واول کسیکه ایمان آورد واز ذکور در اکثر اقوال با اختلافی که در عمر اوست وبهر حال
بود متردد در میان هشت وشانزده سال حاضر شد جمله مشاهد را مگر تبوک که خلیفه کرد اورا آنحضرت در مدینه بجای خود وفرمود آیا راضی نمیشوی بآنکه باشی
از من بجای هارون از موسی خلیفه شد روز قتل عثمان روز جمعه هجدهم ذی حجه سنه سی وپنج وشهید شد صبح جمعه بکوفه شب هفتدهم رمضان سنه اربعین ومرد
بعد سه روز از ضرب شقی ابن ملجم وقیل غیر ذلک مدت خلافت او چهار سال ونه ماه وچند روز بود در بیان احوال وصفات وی کتب جمه تالیف شده اند ودر کل اسلام
گفته استوفینا شطراً صالحاً من ذلک فی الروضة الندیة شرح التحفة العلویة انتهی **في صفة وضوء النبي صلى الله عليه وسلم** روایت ست
از علی در صفت وضوی آنحضرت واین پاره ایست از حدیث طویل که در وی صفت وضو از اول تا آخر مذکور ست ومفاد وی مفاد حدیث عثمان ست
ولیکن بلفظی خاص که در ان نبود بجهت وی مصنف این حدیث را درینجا آورده وآن اینست که **قال** گفت علی **ومسح برأسه واحدة** ومسح کرد آنحضرت
سر خود را یکبار ودیگر اعضا را سه بار شسته شیخ در ترجمه گفته احادیث در مسح سر یا مطلق آمده است یا مقید بیکبار واین احادیث صحیح ست ودر بعضی
احادیث مرتین نیز آمده وآنرا موسوم بضعف داشته اند اما تثلیث مسح در هیچ حدیثی صحیح نیامده آنچه آمده همین ست که وضو کرد یکبار ودو بار وسه بار
ووضو شامل غسل ومسح هر دو ست وقول شافعی بتثلیث باین حدیث ست وبقیاس مسح بر غسل وجوابش آنست که این حدیث محتمل ست واحادیث دیگر
صحیح ودر محتمل بر تعیین لازم وبنای مسح بر تخفیف ست قیاس وی بر غسل نتوان کرد انتهی گویم تثلیث مسح در حدیث عثمان آمده نزد ابو داود بدو وجه ویکی از ان
دو وجه را ابن خزیمه صحیح گفته وتصحیح وی در ثبوت این سنت کافی ست وقول ببنای مسح بر تخفیف قیاس ست در مقابله نص وقول بگردیدن او بصورت غسل
بعد ثبوتش از شارع لا یبالی به است ودر روایت ترک معارض روایت فعل نتواند شد اگرچه روایت ترک بسیار باشد زیرا که کلام در وجوب وی نیست بلکه در سنیت
اوست وشان سنت همین ست که گاهی آنرا کنند وگاهی نکنند کذا فی السبل اما مصنف در فتح الباری گفته که ذکر عدد در مسح در هیچ طریق از صحیحین نیامده واکثر
علما برانند مگر شافعی که میگوید که تثلیث سنت ست وابو داود گفت که احادیث عثمان همه صحاح اند ودلالت دارند برانکه مسح یکبار بوده است وشیخ ابن همام
گفته که تکرار مسح بوجوه غریبه آمده ولیکن در انها مخالفت احادیث صحیحه نیست نزد اهل علم انتهی وانچه ازین قبیل آمده محمول ست بر تکرار بیک آب نه بآب جدید
شمنی گفته تثلیث مسح بآب جدید بدعت ست ودر روایت غریب از امام ابو حنیفه آمده اما تثلیث بیک آب پس در هدایه گفته که حسن روایت کرده است
آنرا از ابو حنیفه که اگر بیک آب سه بار مسح کند مسنون باشد انتهی **اخرجه ابوداود واخرج النسائي والترمذي باسناد صحيح بل قال**
الترمذي انه اصح شيء في الباب بلکه گفت ترمذی که یکبار مسح نمودن سر اصح چیزی ست که درین باب آمده وابوداود این حدیث را
بشش طریق آورده ودر بعض وی ذکر مضمضه واستنشاق نیست ودر بعض وی اینست که مسح کرد بر سر خود وآب نچکید ودر روایت ابن ماجه از علی کرم الله وجهه
بجای واحدة مرة آمده وروی عن سلمة بن الاکوع مثله وعن ابن ابی اوفی مثله ورواه الطبرانی فی الاوسط من حدیث انس واسناده صالح ورواه ابو علی بن السکن
من حدیث رزیق بن حکیم عن رجل من الانصار مثله **وعن عبد الله بن زيد بن عاصم** مدنی انصاری مازنی ست از بنی مازن بن النجار راوی
حدیث استسقا ونیست آن عبد الله بن زید که راوی اذان ست چه وی زید بن عبد ربه ست نه زید بن عاصم وحدیث این عبد الله حجت ست در باب وضو

و وی راحاکی وضوی رسول خدا گویند صلی الله علیه وسلم قاتل مسیلمه کذاب ست بشرکت وحشی بن حرب قتل یوم الحرة سنة ثلث وستین ۶۳ حاضر شده احد را نه بدر را
روایت کرد ازوی عباد بن تمیم و وی برادرزاده اوست و ابن مسیب فی صفة الوضوء در صفت وضوی آنحضرت و مصنف پاره مقصود از آن در اینجا
ذکر کرده باقی را بوجهیکه داده قال گفت عبدالله ومسح رسول الله صلی الله علیه وسلم برأسه فاقبل بیدیه وادبر مسح کرد
آنحضرت سر خود را پس برد هر دو دست خود را از جانب پیش و ادبر از جانب پس متفق علیه وفی لفظ لهما و در لفظی از بخاری و مسلم
اینست بدأ بمقدم رأسه حتی ذهب بهما الی قفاه ثم ردهما حتی رجع الی المکان الذی بدأ منه آغاز کرد مسح را به پیش سر خود
پستر برد هر دو دست را بجانب قفای خود معنی اقبال اینست پستر باز گردانید هر دو دست را تا آنکه باز آمد بجائی که آغاز کرده بود از آنجا این معنی ادبار
ورواه مالک والنسائی ایضا ولابی داؤد نحوه و این حدیث مفید صفت مسح راس ست و علما را در آن سه قول ست یکی موافق این حدیث دوم آنکه آغاز کنند
بمؤخر راس و آرد دست را طرف وجه پستر برگردد بسوی مؤخر و این موافق ظاهر حدیث ست که اقبل وادبر زیرا که اقبال بسوی مقدم وجه ست و ادبار بسوی
ناحیه مؤخر و این صفت در حدیث صحیح وارد شده که بدأ بمؤخر راسه و اختلاف الفاظ محمول بر تعدد حالات ست سوم آنکه شروع کنند بناصیه و برد و بسوی ناحیه وجه
پستر برد و بسوی مؤخر راس پستر عود کند بناصیه و درین نوع محافظت ست بر لفظ حدیث بدأ بمقدم راسه با قول وی اقبل و ادبر و ابوداؤد از حدیث مقدام
آورده که چون رسید آنحضرت بمسح سر نهاد هر دو کف خود بر مقدم راس وگذرانید آنها را تا آنکه رسید بقفا پستر باز گردانید آنها را بسوی مقدم راس و این
عبارت واضح ست در مراد و ظاهر آنست که مسح از اعمال مخیر فیه است و مقصود از آن تعمیم راس ست بمسح وعن عبدالله بن عمرو بن العاص بن وائل
السهمی منسوب بسهم بن عمرو بطنی ست از قریش عالم عابد صائم قائم بود و از پدر دوازده سال خردتر بود کاتب احادیث نبوی ست ابوهریره گفت فرق
میان من و او همین بود که وی احادیث می نوشت و من نمی نوشتم و محب اهل بیت بود اگرچه بجهت رضای پدر که آنحضرت او را وصیت کرده بود بدان در صحبت
معاویه و پدر می بود نامش در اصل نام جد وی بود عاص آنحضرت عبدالله نام کرد ملتقی میشود با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در کعب بن لوی و اسلام آورد
پیش از پدر و خلقی کثیر از وی روایت دارد یعلی بن عطا از مادر وی روایت میکند که وی برای عبدالله سرمه میساخت عبدالله شب هنگام برخاسته چراغ می کشت
ومیگریست تا آنکه در مژگان وی فسادی راه یافت و در وفاتش اختلاف ست که کجا اتفاق افتاد گویند در لیالی حره بذی حجه سنه شصت و سه بود و قیل سنه
سبعین و ثلث و قیل مات بمکه سنه ستین و سبع و قیل بالطائف سنه خمس وخمسین و قیل بمصر سنه ستین وخمس رضی الله عنه فی صفة الوضوء در صفت
وضوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این حدیث نیز مثل احادیث اول ست لیکن مصنف برای افاده مسح گوش که در احادیث سابقه مذکور نبود در اینجا آورد
و بر قدر ماخذ اکتفا کرد قال گفت عبدالله ثم مسح پستر مسح کرد صلی الله علیه وسلم برأسه سر خود را در مصفّی گفته اقل فرض مسح نزدیک
شافعی مسمای مسح ست بشعره راس را یا بشره که متصل اوست بمعنی آنکه مسترسل نباشد زیرا که المسح طلب مسح ست و مسح مصدر ست صادق می آید
بر هر قلیلی که اسم مسح بر آن جاری ست و مالک مسح تمام سر را فرض گفته است و نظر بر مسمای راس کرده و حنفیان بقدر ثلث اصابع یا ربع راس تقدیر کرده اند
و ازین همه اقوال قول شافعی اقوی می نماید و در مسح بیده الحائط تفصیلن استیعاب حائط شاهد اوست بر مالک و قول حنفیان مدخول ست که ثلاث اصابع
تقدیر ست برای کردن تکثیر هیچ اصل شرعی ندارد و مقدم راس و لفظ ناصیه که در فعل آنحضرت آمده دلالت بر ربع راس نمیکند و اگر کند ثبوت فعل مستلزم نفی جواز
اقل نیست و حکایت اجمال آیت و بیان حدیث مغیره آنرا مدخول ست بعدم صدق حد اجمال بر آن بلکه مطلق ست و عام باطلاق خود خاص ست بخصوص
نوع و خاص مبین ست احتیاج بیان ندارد انتهی وادخل اصبعیه السباحتین فی اذنیه و درآورد دو سر هر دو انگشت خود را که نام آنها سباحتین
در هر دو گوش خود و مشهور مسبحتین ست بجهت اشارت بدان نزد تسبیح با وحدت حق سبحانه و تعالی و آن انگشتی ست که متصل انگشت نر ست و آنرا انگشت

شهادت نیز گویند و این نام اسلامی ست و در جاهلیت آنرا سبابه نام بود از سب بمعنی دشنام زیراکه عرب بدان مردم را سب میکردند و در وقت سب بدان اشارت می‌نمودند و ازین جهت هم ذکر این نام مکروه پنداشت و گاهی در بعض مواضع این لفظ نیز اطلاق می یابد و مسح بابهامیه ظاهر اذنیه و مسح کرد بهر دو انگشت نر خود ظاهر هر دو گوش خود را و مسح اذنین در چند حدیث آمده یکی حدیث مقدام بن معدیکرب نزد ابوداؤد و طحاوی باسناد حسن و دیگر حدیث ربیع اخرجه ابوداؤد و دیگر حدیث انس نزد دارقطنی و حاکم و دیگر حدیث عبدالله بن زید و در وی این ست که مسح کرد هر دو گوش خود را بآب جز آن آب که بدان مسح سر کرده و بیهقی گفته اسنادش صحیح ست و تعقب کرده او را ابن دقیق العید و گفت لفظ حدیث اینست مسح رأسه بماء غیر فضل یدیه و ذکر نکرد در ان هر دو گوش را و تصنیف گفته نزد ابن حبان و ترمذی همچنین ست و اختلاف ست در انکه برای گوش آب جدید گیرد یا بآب سر بکند در سبل گفته احادیث در هر دو واقع شده اخرجه ابوداؤد والنسائي وصححه ابن خزيمة و مسح گوش سنت ست نزد ائمه اربعه و نزد ابوحنیفه و در روایتی نزد احمد ببقیه آب مسح سر و نزد ائمه ثلثه بآب جدید و در سفر السعادت گفته و مسح گوش کردی ظاهرا و باطنا یعنی هم بیرون گوش مسح کردی و هم درون و از برای مسح درون گوش سر انگشتان در سوراخ گوش در آوردی انتهی و عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا استيقظ احدكم من نومه فليستنثر ثلثا چون بیدار شود یکی از شما از خواب خود پس باید که بیفشاند بینی خود را سه بار ظاهر حدیث عام ست در بیداری شب و روز و بعضی استنثار را بمعنی استنشاق گفته و در بعض احادیث هر دو آمده پس در صورت جمع هر دو مراد باستنثار رفع آب از بینی و از استنشاق جذب آب به بینی خواهد بود و حدیث دلیل ست بر وجوب استنثار نزد قیام از نوم مطلقا مگر آنکه در روایت بخاری تقیید امر باراده وضو آمده و تقیید نوم بشب و گفته اند که حدیث وارد ست بر غالب ورنه هیچ فرقی در نوم لیل و نوم نهار نیست و این حدیث دلیل قائل وجوب استنثار ست نه مضمضه و هو مذهب احمد و جماعة و نزد جمهور برای ندب ست و دلیل ایشان حدیث اعرابی ست که فرمود او را وضو کن چنانکه امر کرده است ترا خدای تعالی فان الشيطان يبيت على خيشومه زیراکه شیطان شب میکند وجای باشد در بن بینی وی خیشوم بمعنی اعلای انف ست و قیل الانف کله و گفته اند استخوانهای باریک و نرم که میان بینی و دماغ ست متفق عليه قاضی عیاض گفته جای ساختن شیطان در بینی محتمل ست که برای حقیقت باشد زیراکه بینی یکی از منافذ جسم ست که توصل کرده میشود از وی بسوی دل و هیچ منفذ جسم نیست که بروی غلق نباشد جز بینی و هر دو گوش و در حدیث آمده که شیطان نمی گشاید غلق را و در تثاوب امر بکظم آمده بجهت دخول شیطان در فم و کیفیت آن موکول بعلم شارع ست و افهام و عقول ما از احاطه و ادراک امثال این اسرار قاصر طریق اسلم در امثال این امور که شارع بدان خبر داده همین ست که ایمان بدان باید آورد و از بیان کیفیت آن سکوت باید کرد و محتمل که استعاره باشد زیراکه آدمی را در خواب اخلاط و مخاط و غبار و اقذار در بینی که همسایه و تجاویف دماغ و محل ایداع قوای زاکیه است جمع گردد و مانع آید از ادای حق تلاوت و فهم معانی آن و باعث گردد برفترت و کسل از رعایت خشوع و خضوع و اینها همه اضیاف شیطان اند پس گویا شیطان در انجا نشسته است چنانکه فرمود بترک تسمیه بر طعام شیطان همراه میخورد و بترک کردن ذکر نزد خواب بول میکرد در سبل گفته وجه اول اظهر ست و شیخ در ترجمه گفته طریق اول اسلم و احکم ست والله اعلم و عنه و هم روایت ست از ابوهریره رضی الله عنه نزد بخاری و مسلم که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذا استيقظ احدكم من نومه فلا يغمس يده في الاناء حتى يغسلها ثلثا چون بیدار گردد یکی از شما از خواب خود پس باید که فرو نبرد دست خود را در اوند آب تا آنکه بشوید دست را سه بار که دست شستن پیش از وضو سنت ست و بیرون رفت از قید آوند برکها و حوضها و حدیث دلیل ست بر ایجاب غسل دست وقت قیام از نوم بشب باشد یا روز بنا بر اطلاق حدیث که چون بیدار گردد یکی از شما قاله ابن دقیق العید و ظاهر حدیث وجوب وی بر مستیقظ ست اگرچه اراده وضو نکند و لیکن نزد ابوداؤد و ترمذی باین لفظ آمده که چون برخیزد یکی از شما از شب اما درینجا میتوان گفت که تعلیل مقتضی الحاق نوم نهار بنوم لیل ست و نزد شافعی و مالک امر بغسل برای ندب ست و نهی برای کراهت فانه لا يدري

اَیْنَ بَاتَتْ یَدُهٗ زیراکه وی نمی دریابد که کجا شب کرده یعنی کجا بوده و کجا افتاده دست وی پس فرمود که نخست دستها را بشوید سه بار تا آنکه لطیف گردد
پس از ان آب از ظرف بگیرد و وضو سازد متفق علیه وهذا لفظ مسلم واین امر نزد جمهور مسنون و مستحب ست که بطریق احتیاط بآن حکم کرده
نه فرض و واجب واگر نشسته دست پاک ست وآبی که در وی دست فرو برد نیز پاک ست زیراکه پلید شدن دست در وقت خواب بیقین معلوم نیست
ومجرد توهم واحتمال ست ونزد امام احمد که دست شستن بعد از برخاستن از خواب واجب گوید اگر ناشسته دست در آب انداز و آب نجس گردد وعن
لقیط بفتح لام وکسر قاف بن عامر بن صَبِرة بفتح صاد وکسر بای موحده العقیلی صحابی مشهورست معدود در اهل طائف کنیت او ابو رزین ست
کما قاله ابن عبد البر روایت کرده اند از وی پسرش عاصم وابن عمر وغیرهما قال گفت گفتم ای رسول خدا خبر ده مرا از وضو که حسن وکمال وی چیست
قال فرمود اَسْبِغِ الْوُضُوْءَ تمام وکمال وتر وتازه کن وضو را مصنف گفته اسباغ وضو دو نوع ست فرض وسنت اسباغ فرض استیعاب
موضع غسل ست واسباغ سنت در تفسیر آن اختلاف واقع شده بعض بانقا از دنس ودلک وغیر آن تفسیر کرده اند وبعض باطالت غره وتحجیل
وبعضی بتثلیث والله اعلم انتهی وَخَلِّلْ بَیْنَ الْاَصَابِعِ وتخلیل کن میان انگشتان دست وپای وتخلیل در لغت چیزی را درمیان چیزے آوردن
وتخلیل اصابع سنت ست نزد ابو حنیفه وشافعی ونزد احمد تخلیل انگشتان پای سنت ست بخلاف ودر تخلیل انگشتان دست از وی دو روایت ست
مشهور آنست که سنت ست ودر روایتی نیست زیراکه تفریج آنها مغنی از تخلیل ست ونزد مالک تخلیل خاص بانگشتان پاست وآنرا نیز اگر نکند
باکی نه ولیکن گفته اند که تخلیل خوش آینده ترست نفس را واین بر تقدیریست که انگشتان بحسب خلقت از هم جدا وکشاده باشند واگر بیکدیگر چسپیده
ومتصل باشند چنانکه بی تکلف آب درمیان آنها اندر نیاید واجب ست تخلیل و وعیدیکه بر ترک تخلیل در حدیث دارقطنی آمده و در هدایه آنرا نقل کرده محمول برین
صورت ست ونزد بعض این حدیث ضعیف ست وکیفیت تخلیل انگشتان پای آنست که بخنصر دست چپ ابتدا کنند وختم کنند بخنصر پاے چپ
وتخلیل انگشتان دست بدر آوردن بعضی در بعضی ست امام الحرمین در نهایه گفته صحیح شده است در سنت از کیفیت تخلیل اصابع که واقع شود تخلیل از
اسفل اصابع وبدایت از خنصر دست وثابت نشده در تعیین یکی از دو وجه چیزی انتهی مصنف در تلخیص گفته اقتضای کلام وی آنست که بدایت بخنصر
صحیح ست وهو کما قال زیراکه روایت کرده اند ابو داود وترمذی از حدیث مستورد بن شداد که گفت دیدم رسول خدا را چون وضو میکرد می مالید
انگشتان پای خود را بخنصر خود ودر روایت ابن ماجه بجای مالیدن خلال کردن آمده ودر اسناد وی ابن لهیعه است ودرین باب حدیث عثمان ست که وی
خلال کرد اصابع هر دو قدم خود را سه بار وگفت دیدم آنحضرت را که کرد چنانکه من کردم رواه الدارقطنی هکذا وحدیث رُبیع بنت معوذ رواه الطبرانی
فی الاوسط واسناد وی ضعیف ست وحدیث عائشه رواه الدارقطنی ودر وی عمر بن قیس ست ووی منکر الحدیث ست وحدیث وائل بن حجر رواه
الطبرانی فی الکبیر ودر وی ضعف وانقطاع ست وحدیث ابن عباس چون وضو کنی خلال کن اصابع هر دو دست وهر دو پای خود را اعنی گفت
رواه الترمذی گویم هو کذلک وکذا رواه احمد وابن ماجه والحاکم ودر وی صالح مولی التوأمه ست واو ضعیف ست لکن بخاری تحسین وی کرده
زیراکه از روایت موسی بن عقبه از صالح ست وسماع موسی از وی قبل از اختلاط ست انتهی وَبَالِغْ فِی الْاِسْتِنْشَاقِ ومبالغه کن در استنشاق
و در لفظی مضمضه نیز آمده وحد مضمضه پر کردن تمام دهن ست ومبالغه دران آنست که آب تا بحلق برسد ونزد بعضی گردانیدن آب ست در تمام دهن وحد
استنشاق آنست که آب تا نرمه بینی برود ومبالغه دران آنکه از وی گذرد ونزد بعضی کشیدن آب بنفس تا نهایت بینی اِلَّا اَنْ تَکُوْنَ صَائِمًا مگر آنکه
باشی روزه دار که مبالغه دران درین هنگام سنت نیست بلکه مکروه ست بجهت توهم شکستن روزه ومضمضه واستنشاق فرض ست نزد امام احمد
بحجت قرآن مشهور در غسل و وضو وسنت ست نزد امام مالک وشافعی در هر دو وسنت در وضو وفرض در غسل نزد امام ابو حنیفه اَخْرَجَهُ الْاَرْبَعَةُ

يعني ابو داود و ترمذي و نسائي و ابن ماجه و رواه الدارمي و الشافعي و احمد و ابن الجارود و ابن خزيمة و ابن حبان و الحاكم و البيهقي مطولاً و مختصراً
و صححه الترمذي و البغوي و ابن القطان و ابن خزيمة و درين باب ست از ابن عباس و لفظ وي اينست استنثروا مرتين او ثلثا صححه ابن القطان
و رواه ابو داود و ابن ماجه و ابن الجارود و الحاكم و در حديث باب دليل ست بر وجوب اسباغ و تخليل اصابع و مبالغه (۱) استنشاق براي غير صائم
و في رواية لابي داود و اسناده صحيح اذا توضأت تمضمض هرگاه وضو كني پس مضمضه كن زيراكه وضو بدون مضمضه و استنشاق نيامده
و حق تعالى امر كرد بغسل وجه مطلقا و بيني و دهن داخل اند دران و تفسير كرد آنرا پيغمبر خدا صلى الله عليه و سلم بفعل و تعليم خود و هيچ كس نقل نكرد از آنحضرت
كه مضمضه و استنشاق نكرد با وجود اقتصار بر قدر كفايت بغسل اعضا مرة مرة و فرمود كه اين وضوئي ست كه نمي پذيرد خدا نماز را مگر بوي و نيز امر كرد
بدان چنانكه در حديث ابو هريره نزد دارقطني ست و در صحيحين ست كه فرمود چون وضو كند يكي از شما بايد كه داخل كند آب در بيني خود پستر بيفشاند آنرا
و نياورد معلل چيزي كه قادح باشد دران و رفته اند بوجوب اين هر دو احمد و اسحق و به قال ابن ابي ليلى و حماد بن سليمان و جماعتي بوجوب آن در غسل
و وضو و سنيت مضمضه در هر دو و حكاه النووي في شرح مسلم عن ابي ثور و عن ابي عبيد و داود الظاهري و ابن المنذر و در روايتي از احمد و نيز مروي ست
مثل آن از ابو حنيفه و ثوري و زيد بن علي و رفته است مالك و شافعي و اوزاعي و ليث و حسن بصري و زهري و ربيعه و يحيى بن سعيد و قتاده و حكم
بن عتبه و محمد بن جرير طبري بعدم وجوب آن بدليل حديث عشر من سنن المرسلين و منجمله آن مضمضه و استنشاق ست و اين حديث صحيح ست اما اين
لفظ نيامده بلكه بلفظ عشر من الفطرة وارد شده و اگر بهمين لفظ باشد گوئيم مراد بسنت طريقه است كه شامل واجب باشد نه اصطلاح اهل اصول و اما حديث
ابن عباس كه مضمضه و استنشاق سنت ست رواه الدارقطني ليس سندش ضعيف ست **وعن عثمان** بن عفان كنيت او ابو عبد الله ست
اموي قرشي ست يكي از عشره مبشره و خلفاي اربعه است مسلمان شد در اول اسلام بردست ابو بكر صديق قبل دخول آنحضرت بدار ارقم و هجرت كرد
بسوي حبشه دو هجرت و حاضر نشد بدر را بسبب مرض رقية بنت آنحضرت و حضرت براي وي سهم برآورده و حاضر نشد در حديبيه بيعت الرضوان را بسبب
آنكه حضرت او را بمكه در امر صلح فرستاده بود و چون بيعت كردند مردم آنحضرت صلى الله عليه و سلم دست مبارك خود بر دست زد و فرمود اين بيعت از
طرف عثمان ست و مسمى شد بذي النورين بسبب جمع كردن وي دو دختر آنحضرت را رقية و ام كلثوم و بود سفيد رنگ ميانه قد و گفته اند گندم گون
رقيق البشرة حسن الوجه بعيد ما بين المنكبين كثير شعر الراس عظيم اللحية و لحيه را الصغير ميكرد روز اول از ماه محرم سنه بست و چهار [24] خليفه شد و كشته شد روز جمعه
دوازدهم ذي حجه سنه خمس و ثلثين [35] از دست اسود تجيبي مصري و قيل غيره و مدفون شد شب شنبه در بقيع و بود عمر وي آنروز هشتاد و دو سال و قيل
هشتاد و هشت و مدت خلافت وي دوازده سال ست بچند روز كم و چون وي شهيد شد باب فتنه و قتل درين امت مفتوح شد كه تا قيامت بند شدني
نيست فتنه شهادت وي كاتب حروف در اقتراب الساعه نوشته رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه و سلم كان يخلل لحيته
في الوضوء بدرستيكه بود آنحضرت تخليل ميكرد ريش شريف خود را در وضو و گفت انس كه بود لحيه شريف انبوه رواه ابو داود و هم نزد وي ست
بسند صحيح كه بود آنحضرت چون وضو ميكرد ميگرفت كفي از آب زير حنك و تخليل ميكرد بدان ريش را و ميفرمود اين چنين امر كرده است مرا پروردگار
من و مراد بلحيه چيزي ست كه شامل هر دو رخسار باشد و تخليل لحيه در روايتي از احمد واجب ست و گفت اگر ترك كرد آنرا بسهو روا باشد و اگر عمداً
كرد اعاده كند و نزد ابو يوسف سنت ست و نزد ابو حنيفه و محمد فضيلت ست شمني قول ابو يوسف را اصح گفته و در سبل گفته حديث عثمان دال بر
مشروعيت او ست و احاديثي كه در امر بتخليل وارد شده سالم نيست از اعلال و تضعيف پس منتهض بر ايجاب نخواهند بود انتهى و كيفيت تخليل اين است
كه درآرد انگشتان را از زير لحيه و ببرد جانب فوق و تخليل بعد از تثليث غسل ست بظاهر حديث اخرجه الترمذي و گفت حديث حسن صحيح

ورواه الدارمي وابن ماجة والحاكم والدارقطني وابن حبان من رواية عامر بن شقيق عن شقيق بن سلمة عن عثمان بخاری گفته حدیث وی حسن ست وحاکم گفته
نمیدانم در وی ضعف بوجهی از وجوه وتضعیف کرد اورا یحیی بن معین وروایت کرد حاکم شواهد وی از حدیث انس و عایشه و علی و عمار و درین باب ست از ام سلمه
وابو ایوب وابی امامه وابن عمر وجابر وجریر وابن ابی اوفی وابن عباس و عبد الله بن عکبره وابی الدرداء و درهمه تکلم کرده اند بضعف الا حدیث عایشه وصححه
ابن خزيمة وگفت عبد الله بن احمد عن ابیه که نیست در تخلیل لحیه چیزی صحیح وگفت ابن ابی حاتم عن ابیه ثابت نیست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در تخلیل لحیه چیزی وشیخ در ترجمه گفته احادیث در تخلیل لحیه بطریق متعدده آمده و در بعضی از ان سخن هست و ترمذی از بخاری آورده که گفت صحیح ترین حدیثی
درین باب حدیث عامر بن شقیق ست که از ابی وائل از عثمان روایت کرده انتهی پس ثابت شد که حدیث باب اثبت احادیث این باب ست وعن
عبد الله بن زيد بن عاصم الانصاري المزني رضي الله عنه وترجمهٔ وی گذشت ان النبي صلى الله عليه وسلم اتي بثلثي مد
فجعل يدلك ذراعيه بدرستیکه آورده شد رسول خدا به دو ثلث مد پس مالیدن گرفت هر دو بازوی خود را مد بضم میم وتشدید دال مهمله در
قاموس گفته پیمانه ایست بقدر دو رطل یا یک رطل وثلث وی یا پری کف دست انسان معتدل چون پر کند آن هر دو را و دراز کند دست خود را
بآن هر دو واز ینجا نام نهاده شد مد وتحقیق تجربه کردم آنرا پس یافتمش صحیح انتهی ودر حدیث دلیل ست بر شرعیت دلک مر اعضای وضو را و در وی
خلاف ست کسی که بوجوب رفته استدلال بهمین حدیث کرده وهر که قائل شده بعدم وجوب گفته مامور به در آیت غسل ست ونیست دلک از مسمای او
اخرجه احمد وصححه ابن خزيمة ودر حدیث ام عمارهٔ انصاریه نزد ابو داود باسناد حسن آمده که وضو کرد آنحضرت ص از آوندی که در وی آب
دو ثلث مد بود وروایت کرد آنرا بیهقی بلفظ وضو کرد بثلث مد وابن بی اصل ست وتصحیح کرد ابو زرعه از حدیث عایشه وجابر که غسل میکرد آنحضرت ص
از صاع و وضو میکرد از مد واخرج مسلم نحوه من حدیث سفینة وابو داود از حدیث انس آورده که وضو کرد از آوندی که گنجایش میکرد دو رطل را ونزد ترمذی
باین لفظ ست که کفایت میکنند در وضو دو رطل واین همه احادیث قاضی اند بتخفیف در آب وضو ونهی آنحضرت ص از اسراف در آب معلوم ست وخبر فرمود
که بیاید قومی که تعدی کنند در وضو پس هر که تجاوز کرد از آنچه شارع آنرا مجزی گفته بود وی اسراف کرد وقول قائل که این تقریب ست نه تحدید بعید نیست لیکن
احسن برای متشرع محاکات اخلاق وی صلی الله علیه وآله وسلم واقتدا باو ست در کمیت وی وعنه وهم روایت ست از عبد الله بن زید انه رای
النبي صلى الله عليه وسلم يأخذ لاذنيه ماء خلاف الماء الذي اخذه لراسه بدرستیکه وی دید آنحضرت ص را که میگیرد برای
هر دو گوش خود آب خلاف آبی که گرفته بود آنرا برای مسح سر خود مذهب ائمه ثلثه همین ست که مسح گوش بآب جدید کند ونزد امام ابو حنیفه وبروایتی نزد
امام احمد مسح گوش ببقیهٔ آب مسح سر کند ودلیل ائمه ثلثه همین حدیث وما فی معناه است وگویند در احادیثی که ذکرش نیامده غایت وی عدم ذکر راوی ست
آنرا وعدم ذکر دلیل عدم فعل نیست ودلیل حنفیه حدیث عبد الله بن زید ست نزد ابن ماجه وحدیث ابن عباس ست نزد دارقطنی باسناد صحیح که فرمود
آنحضرت ص الاذنان من الراس یعنی هر دو گوش از سر اند واین حدیث بطرق متعدده آمده وچون اذنین از راس باشند لاجرم مسح هر دو بیک آب راس
کافی بود زیرا که برای یک عضو دو آب گرفتن نیامده در غیر صورت تکرار وابن خزیمه وابن حبان وحاکم از ابن عباس آورده اند که گفت آیا خبر کنم شما را بوضوی
رسول خدا پس وضو کرد وگرفت غرفه از آب ومسح کرد بدان سر وهر دو گوش را ونسائی بابی عقد کرده در بیان مسح الاذنین مع الراس ودر موطا ونسائی
از عبد الله صنابحی در فضل وضو آمده که چون وضو میکند بندهٔ مومن بیرون می آید بمضمضه گناهان از دهن وباستنشاق از بینی وبغسل وجه از وجه تا از تحت پلکها
وبغسل یدین از یدین تا از میان ناخنان وبمسح راس از راس تا اذنین ودرینجا دلالت ظاهر ست بر بودن اذنین از راس قاله الشمنی ودر اکثر احادیث
مسح راس واذنین واقع شده بی تعرض بآب جدید وظاهر سیاق آنها در بودن او ست بآب سر این ادله را حضرت شیخ از طرف حنفیه در شرح سفر السعادة

ذکر کرده اند و در سبل گفته که حدیث الأذنان من الراس اگرچه در اسانید وی مقال ست مگر آنکه بسبب کثرت طرق بعض وی مشید بعض ست و احادیث صحیحه شاهد اوست که دران مسح هر دو گوش با راس مرة واحدة آمده و این احادیث بسیار اند از علی کرم الله وجهه و ابن عباس و عثمان و ربیع و همه ایشان متفق اند بر آنکه مسح کرد آن هر دو را با سر یکبار یعنی بیک آب چنانکه ظاهر لفظ مرة است زیراکه اگر برای هر دو گوش آب جدید میگرفت این لفظ مسح براسه واذنیه مرة واحدة صادق نمی آمد اگرچه احتمال دارد که مراد عدم تکرار مسح باشد و اینکه برای هر دو آب جدید گرفت پس این احتمال بعید ست و تاویل حدیث باب اینست که در دست تری نمانده بود که کفایت میکرد هر دو گوش را پس آب جدید گرفت و این تاویل اقرب چیزی ست که گفته میشود دران انتهی و این ظاهر ست در تایید مذهب حنفیه اما در جوابش میتوان گفت که حدیث الأذنان من الراس نزد ابن ماجه و ترمذی و ابو داود از حدیث ابی امامه ست و خود ابو داود و ترمذی ذکر کرده اند که حماد که یکی از رواة این حدیث ست گفت نمیدانم این از قول ابی امامه ست که باجتهاد خود گفته یا از قول آنحضرت ست کذا فی المشکوة و حدیث ابن عباس که نزد دارقطنی ست خود دارقطنی آنرا اعلال باضطراب کرده و گفته که آن توهم ست و صواب روایت ابن جریج از سلیمان بن موسی بطریق ارسال ست و در رفع و وقف وی اختلاف نموده اند و گفته صواب وقف ست و نیز وی منقطع ست و حدیث ابو هریره که نزد ابن ماجه ست درین باب در روی عمرو بن حصین ست و او متروک ست و حدیث ابن عمر که نزد دارقطنی ست معلول ست و حدیث عایشه که نزد دارقطنی ست در روی محمد بن ازهر ست و احمد او را کاذب گفته و حدیث انس که نزد دارقطنی ست از طریق عبد الحکیم از انس وی ضعیف ست پس ثابت شد که حدیث الأذنان من الراس بجمیع طرق خود صالح احتجاج نیست و در موطا بابی عقد کرده مسمی مسح الأذنین بماء جدید و از ابن عمر آورده که کان یأخذ الماء باصبعیه لاذنیه و در مصفی زیر آن گفته اما حدیث الأذنان من الراس اگر صحیح می شد دلالت میکرد بر کفایت مسح اذنین از مسح راس و این خلاف اجماع ست انتهی و حدیث باب صحیح ست چنانکه مصنف گفت اخرجه البیهقی واسناده صحیح وصححه الترمذی ایضا پس معارض نشود او را حدیث ضعیف و راجح نشود ماء واحد بر ماء جدید زیراکه ترجیح فرع تعارض ست کما تقرر فی الاصول و اینجا خود تعارض نیست و احادیثی که دران مسح اذنین با راس آمده جواب از آن گذشت که عدم ذکر دلیل عدم فعل نیست و تاویل عدم بقای بلل در دست بعید ست زیراکه در حدیث چیزی که ایما کند بضرورت تجدید ماء و مشعر باشد بانعدام بلل سابق موجود نیست و اگر فرض کنند که گوشها از سر ست پس معنی وی آن باشد که در حکم مسح شریک هم اند که هر دو را مسح باید کرد و حدیث ساکت ست از آنکه بآب سر باید کرد یا بآب جدید پس حدیث باب بیان این اجمال کرده و ظاهر نموده که بآب جدید باید کرد و از حدیث مذکور نتوان فهمید که سر و گوش یک عضو ست بلکه دو عضو ست و چون دو عضو شد برای هر یکی آبی جدا باید گرفت و اگر هر دو را یک چیز گویند و مسح هر دو بیک آب بران بنا نمایند لازم آید که بینی و دهان را که از وجه ست و نسبت بگوش از سر اوخل ست بی شبهه در حکم وجوب مضمضه و استنشاق با وجه یک عضو گویند و هذا خلف و در روایت ابن خزیمه وغیره را دلالت بر اتحاد اذنین با راس نیست که موجب اتحاد آب باشد بلکه بر اشتراک در مسح ست و مطلق محمول ست بر مقید و روایات دیگر که دران تصریح بتجدید آب وارد شده اصح اند ازین وهو عند مسلم من هذا الوجه واین حدیث نزد مسلم ست در صحیح وی باین وجه که در روایت عبد الله بن زید ست بلفظ باین لفظ ومسح براسه بماء غير فضل يديه و مسح کرد آنحضرت سر خود را بآبی که جز آب زیادتی هر دو دست ست وهو المحفوظ و همین لفظ محفوظ ست نزد اهل معرفت بحدیث چه مصنف در تلخیص از ابن دقیق العید آورده که محفوظ در روایت مذکور همین لفظ ست و همین ست در صحیح ابن حبان و در روایتی نزد ترمذی و ذکر نکرد مصنف در تلخیص که مسلم هم آنرا روایت کرده و در سبل گفته ما هم آنرا در مسلم نیافتیم و چون محفوظ همین لفظ باشد ناگزیر ست از گرفتن آب جدید برای سر و برین دلالت دارند احادیث و حد

بیہقی ودلیل احمد وشافعی ست در اخذ آب جدید برای اُذنین وہو دلیل ظاہر کما سبق واللہ اعلم بالصواب وعن ابي هريرة رضي الله عنه
قال سمعت گفت ابوہریرہ شنیدم رسول الله صلى الله عليه وسلم را يقول میگفت ان امتي يأتون يوم القيامة
غرا محجلين من اثر الوضوء بدرستیکہ امت من می آیدر روز قیامت بسوی بہشت درحالیکہ غر محجل ست از اثر وضو کہ در وضو این اعضا را می شستند
غر بضم غین معجمہ وتشدید را سفید وروشن از ہر چیز وغرہ سفیدی را گویند کہ در پیشانی اسپ میباشد وتحجیل بضم میم وفتح جیم مشددہ اسپی کہ ہر چہار دست
وپای او سفید باشد واین امت را روز قیامت روی ودست وپا ہمہ سفید وروشن ونورانی وتابان باشند پس تشبیہ کرد آنرا بالغر محجل فمن استطاع
منكم ان يطيل غرته فليفعل پس کسیکہ می تواند از شما کہ دراز کند غرۂ خود را باید کہ بکند کہ موجب زیادت فضل وکرامت ست وذکر نکرد تحجیل را
زیراکہ ہر دو لازم یکدیگر اند ونیز بیشتر مردم در شستن روی اسباغ آن تقصیر وارند بخلاف غسل اقدام کہ عادت بسیار آب ریختن دران ست ودر لفظی از مسلم
آمده فليطل غرته وتحجيله متفق عليه ورواه احمد من حديث نعيم وگفت نعیم نمیدانم کہ این قول من استطاع الی آخرہ قول ابوہریرہ است یا از حدیث
ودر سبل گفتہ ظاہر سیاق آنست کہ از حدیث ست وآن دال ست بر عدم وجوب زیراکہ در قوت من شاء منکم ست واگر واجب می بود تقیید باستطاعت نمی کرد
زیراکہ استطاعت متحقق ست قطعًا ومصنف در فتح الباری گفتہ این جملہ در ہیچ روایت دیدہ نشد از کسانیکہ این حدیث را روایت کردہ اند وہم عشرۃ ونند در
رُوات وی از ابوہریرہ غیر روایت نعیم وحدیث دلیل ست بر مشروعیت اطالت غرہ وتحجیل ودر قدر مستحب از وی اختلاف ست گفتہ اند در دستہا تادوش
ودر پایہا تا زانو واین از ابوہریرہ مروی ست وثابت ست از فعل ابن عمر اخرجہ ابن ابی شیبہ وابو عبید باسناد حسن وگفتہ اند تا نصف عضد وساق وغرہ
در روی غسل ست تا صفحۂ گردن وقول بعدم مشروعیت غرہ وتحجیل وتاویل حدیث ابوہریرہ خلاف ظاہر ست وشیخ در ترجمہ گفتہ اطالت غرہ آن باشد کہ
فوق جبہہ تا پایان ذقن واز گوش تا گوش دیگر بمبالغہ بشوید در متوضی مخصوص بوجہ نبود بلکہ شامل تمام رو باشد ولہذا تفسیر کرد طیبی اغر را بابیض الوجہ انتہی
واللفظ لمسلم واین لفظ کہ مذکور شد مسلم راست ولفظ بخاری یدعون ست عوض یاتون ودر لفظی دیگر نزد مسلم از حدیث ابی ہریرہ باین لفظ آمدہ کہ سیر
حلیہ یعنی سیما ونشان وضو از مومن یعنی در دست وپای متوضی کہ تحجیل عبارت ازان ست تا آنجا کہ میرسد آب وضو ودر لفظی امینست سیماء لیست لغیرکم
رواہ مسلم مرفوعًا وباین لفظ استدلال کردہ اند براکہ این اطالت از خصائص این امت ست چہ وضو در امم سابقہ ہم بود وعن عايشة قالت
كان النبي صلى الله عليه وسلم يعجبه التيمن گفت عایشہ بود رسول خدا خوش می آمد اورا آغاز کردن از جانب راست في تنعله
در نعل پوشیدن کہ اول دران پای راست درآوردی وترجله ودر شانہ کردن موی سر وریش کہ ابتدا دران از جانب راست کردی وطهوره
ودر طہارت کردن چنانکہ در وضو اول دست راست شستی وپای راست شستی اما رخسارہا وگوشہا پس یکجا شستہ میشوند وفي شانه كله
ودر ہمہ کارہای خود ابتدا براست کردی وجانب راست را اختیار نمودی وذکر این ہر سہ چیز بطریق تمثیل ست ورنہ ہر چہ از باب تشریف وتزیین وتکریم ست ہمہ ازین
قبیل ست چنانکہ جامہ پوشیدن وپای در موزہ درآوردن ودر مسجد درآمدن ومسواک کردن واز متوضا بیرون شدن وسرمہ کشیدن وناخن بریدن وموی
بغل وشوارب گرفتن وموی سر تراشیدن ودر حلق راس بعضی یمین محلوق اعتبار کردہ اند وبعضی یمین حالق والاول اصح واظہر وآنچہ نہ ازین باب ست
مثل بیرون آمدن از مسجد ودرآمدن در متوضا واستنجا وپاک کردن بینی وبرآوردن جامہ ومانند آن مستحب دران آغاز بیسارست واین ہمہ بجہت شرافت
وکرامت راستی ست چنانکہ فرشتہ دست راست شرف دارد بر فرشتہ دست چپ وہمسایۂ دست راست مقدم ست بر ہمسایۂ دست چپ غرضکہ راستی را
ہمہ جا اعتبارست وحدیث دلیل ست بر استحباب بدایت بیمین در ہمہ امور شریفہ چنانکہ لفظ یعجبہ التیمن دلالت دارد بران وصاحب سبل تحقیق آن در حواشی
شرح عمدہ کردہ متفق عليه وصححه ابن حبان وابن منده وله الفاظ ذكرها المصنف في التلخيص وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأتم فابدؤا بميامنكم چون وضو کنید شما پس آغاز کنید بجانبهای راست خود ودر لفظی
بأيامنكم آمده وهردو بیک معنی ست اول جمع میمن وثانی جمع ایمن اخرجه الاربعة یعنی ابوداود وترمذی ونسائی وابن ماجه واخرجه ایضا ابن حبان
والبیهقی والطبرانی وزیاده کرده‌اند وروی اذا لبستم ابن دقیق العید گفته هو حقیق بان یصح وصححه ابن خزیمة وحدیث دلیل ست بر بداءت
بمیامن نزد وضو در شستن هر دو دست وهر دو پا واما غیر دست و پا پس ظاهر شمول اوست زیرا که قائل نیست هیچ یکی بدان درین هر دو ورنه وارد می شد
در حدیث تعلیم بخلاف یدین ورجلین که وارد ست احادیث تعلیم بتقدیم یمنی درین هر دو بر یسری در حدیث عثمان که گذشت وآیت مجمل بود سنت بیان وی
کرده واز علی رضی الله عنه آمده ما ابالی بشمالی بدأت ام بیمینی اذا اتممت الوضوء رواه الدارقطنی والبیهقی واین منقطع ست حجت بدان قائم نیست

وعن المغيرة بن شعبة صحابی ثقفی مشهور ست اسلام آورد عام خندق وقدوم آورد بهجرت اول مشاهد او حدیبیه است از امرای مخصوص
معاویه بن سفیان وصاحب رای ومشورت اوست نزول کرد کوفه را ومرد آنجا در سنه پنجاه وپنج بعمر هفتاد ونه سال درحالیکه عامل بود بران از طرف معاویه
کنیت او ابو عبد الله یا ابو عیسی ست مغیره بضم میم وغین معجمه مکسوره وشعبه بضم شین معجمه وسکون عین مهمله وبای موحده مفتوحه ست ان النبي صلى الله
علیه وسلم توضأ فمسح على ناصيته بدرستیکه وضو کرد آنحضرت پس مسح کرد بر سوی پیشانی خود واین حدیث حجت ابو حنیفه ست در فرضیت
مسح چهارم حصه سر گویند ناصیه تمام چهارم حصه سر ست از جانب پیش واگر مسح تمام سر واجب بودی اقتصار بر ناصیه نکردی واگر بکمتر ازان واجب
بودی ادا یافتی وگاهی برای بیان جواز آنرا نیز کردی وآیت قرآن مجمل ست حدیث بیان وی کرد شیخ در ترجمه گفته از بعضی مشایخ حرمین شنیدم که از مشایخ
خود نقل میکرد که گفت الانصاف فی مسئلة الراس مع مالک انتهی مذهب مالک وجوب مسح تمام سر ست ودر مسوی گفته ازین همه اقوال قول شافعی اقوی می نماید انتهی
یعنی کل یا بعض سر اگرچه دو سه مو باشد ودر مذهب احمد روایات مختلف ست موافق هر یک از ائمه ثلثه واغلب روایات موافق مذهب مالک ست ودر روایتی
مسح اکثر سر وشوکانی گفته مسح بعض سر ومسح بر عمامه هم کافی ست انتهی ودر سبل گفته حدیث دلیل ست بر عدم جواز اقتصار بر مسح ناصیه وزید بن علی وابو حنیفه
گویند جائز ست اقتصار وحافظ ابن القیم گفته صحیح نشد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در یک حدیث هم که اقتصار کرده باشد بر مسح بعض راس البته لیکن بود
چون مسح میکرد بر ناصیه تمام میکرد آنرا بر عمامه چنانکه درین حدیث مغیره است ودارقطنی ذکر کرده که این را هفتاد کس روایت کرده اند واما اقتصار بر عمامه مسح
پس قائل نشده اند بآن جمهور وابن القیم گفته وی صلی الله علیه وسلم گاهی مسح بر سر میکرد وگاهی بر عمامه وگاهی بر ناصیه وعمامه هر دو وعلى العمامة ومسح کرد بر دستار
ومؤید اوست روایت بخاری از حدیث عمرو بن امیه ضمیری وروایت مسلم از حدیث بلال باین لفظ که مسح کرد بر خفین وبر عمامه وروی مثله احمد عن سلمان
وابوداود واحمد عن ثوبان وثابت شده است مسح بر سر تنها وبر دستار تنها وبر سر وعمامه هر دو وهمه صحیح وثابت ست وحدیث ثوبان مشعر ست باذن مسح
بر عمامه بعذر ولفظ وی نزد احمد وابوداود این ست فرستاد آنحضرت سریه ورسید بایشان سردی پس هرگاه آمدند نزد رسول خدا شکایت کردند از رسیدن
برد پس حکم فرمود بآنها که مسح کنید بر عصائب وتساخین ودر اسنادش راشد بن سعد ست خلال در علل گفته احمد فرموده نمی تواند شد که راشد از ثوبان
شنیده باشد زیرا که ثوبان پیشتر مرد ودر سفر السعادة گفته هرگاه اقتصار بر مسح بعضی از سر فرمودی بر عمامه تمام کردی چنانکه ظاهر سیاق مسلم ست ودر
حدیث مغیره که مسح کرد بر ناصیه وبر عمامه کذا فی الفتح ونزد حنفیه مسح بر عمامه برای تکمیل ست وتنها بر عمامه درست نیست وامام محمد در موطا آورده که گفت
مالک رسید بما از جابر بن عبد الله که او را پرسیدند از مسح بر عمامه گفت جائز نیست تا مسح بموی سر نکنند وباین اخذ کرده ایم ما وهمین ست قول ابی حنیفه
ونافع میگوید دیدم صفیه بنت ابی عبید را که زن عبد الله بن عمر بود وضو میکرد ومیکشید خمار خود را ومسح میکرد بر سر ورسیده است بما که در اول اسلام
مسح بر عمامه بود پس ازان منسوخ ومتروک شده واز هشام بن عروه آمده که دید پدر خود را که بر میداشت عمامه را ومسح میکرد ودر مسوی گفته آنچه ازین آثار

مفهوم میشود آنست که مسح بر عمامه و خمار تنها کفایت نمیکند و این آثار از صورتیکه ناصیه را مسح کنند و تمام نماید مسح را بر عمامه ساکت ست و در حدیث مسلم ثابت شده که آنحضرت در سفری مسح بر ناصیه کرده و بر عمامه اتمام فرمود پس هر وقتی که عسیر شود رفع عمامه مستحب ست اکمال مسح بر عمامه انتهى آنا در سفر السعادة گفته که مسح سر را گاه بر همه سر کردی وگاه بر عمامه بی آنکه بر سر نیز کردی انتهى شارح گفته این در بعض احادیث آمده ولیکن حنفیه گویند در اول بود بعده منسوخ شد انتهى گوییم دعوای نسخ محتاج شد مساوی یا مقدم ست مجرد احتمال چیزی نیست شیخ در ترجمهٔ مشکوة گفته مسح بر دستار محمول بر آنست که چون باداى فریضه مسح و تعلیم آن اقتصار بر قدر ناصیه کرد بجهت تکمیل آن و این سنت که مسح تمام سر ست بجای مسح بقیهٔ راس مسح بر عمامه کرد از برای اقامت طریقهٔ تکمیل و تشفیت فی الجمله و بر مذهب مالک از برای تتمیم وظیفه فرض ست که مسح تمام سر ست که بر بعضی سر کرد و بقیه بر عمامه کرد و تورپشتی گفته تواند که وهم راوی باشد شاید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق عادت دست بر عمامه گذرانید راوی توهم کرد که مگر مسح کرد والله اعلم اما مسح بر عمامه بطریق استقلال بی مسح سر چنانکه بر موزه کنند درست نیست نزد ائمهٔ ثلثه مطلقا الا نزد امام احمد بشرط آنکه عمامه بر طهارت پوشیده باشد و ساتر تمام راس باشد چنانکه بر موزه و ظاهر قول کرده بود و الخفین یعنی مسح کرد بر هر دو موزه ناظر درین معنی ست و تورپشتی گفته تجویز کرده اند مسح بر عمامه جمعی از فقهای اصحاب حدیث و اکثر دوران فتاوی در دیار اسلام بر خلاف آنست انتهى والحق بمجرد این خبر محتمل حکم بدان نتوان کرد الا آنکه چیزی باشد مثل مسح خفین در غایت ظهور و اشتهار مانند روشنائی آفتاب انتهى کلام الشیخ گوییم بعد ورود نص در مسح بر عمامه تنها چنانکه در حدیث باب و جز آن ست بمجرد حمل و احتمال وهم که تورپشتی کرده انکار از سنیت وی نتوان کرد و چرا بر احوال متعدده فرد نباید آورد که گاهی چنین میکرد و گاهی چنان و تمام این بحث در شرح مختصر شوکانی ذکر کرده ایم اخرجه مسلم و بخاری این را روایت نکرده و هر که نسبت اخراج بهر دو نموده وهم کرده وعن جابر بن عبد الله بن عمرو بن حرام السلمی الانصاری از مشاهیر صحابه و اکابر ایشان ست کثیر الحدیث بود حاضر شد او و پدر او عقبهٔ ثانیه را و بخاری گفته که بدر را هم حاضر شده اما اصح آنست که حاضر نشده و بعد از وی در هیژده مشهد همراه آنحضرت بوده ذکره الحاکم در آخر عمر اعمی شده بود امام محمد باقر رحمة الله علیه و علی آبائه الکرام از وی روایت دارد و قدوم آورده بود شام و مصر را روی عنه خلق کثیر مات بالمدینة سنة اربع وستین وقیل غیر ذلک وله اربع وتسعون سنة وهو آخر من مات بالمدینة من الصحابة فی قول کنیت او ابو عبد الله ست از نقبای انصار بود رضی الله عنه میگوید فی صفة حج النبی در بیان حج آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابدؤا بما بدأ الله به ابتدا کنید بچیزی که ابتدا کرد بدان خدا اخرجه النسائی هکذا بلفظ الامر روایت کرد این حدیث را نسائی همچنین بصیغهٔ امر که از اقسام انشاست وهو عند مسلم بلفظ الخبر و این حدیث نزد مسلم بصیغهٔ خبر ست یعنی شروع میکنم بچیزی که شروع کرد بدان خدا و تمام لفظ حدیث این ست که برامد آنحضرت از دروازهٔ حرم بعد طواف که برای عمره کرده بود بسوی صفا و چون نزدیک شد بدان خواند این آیت ان الصفا والمروة من شعائر الله و گفت شروع میکنم بچیزی که شروع کرد بدان خدا بصیغهٔ فعل مضارع پس شروع کرد سعی از صفا بسبب بدایت نمودن خدا بدان در آیت و ذکر کرد مصنف این پاره را از حدیث طویل جابر که در صفت حج آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در باب الحج خواهد آمد برای افادهٔ این معنی که آنچه خدا بدان بدایت ذکر کرده آنحضرت بدان بدایت فعل نموده چه کلام او تعالی کلام حکیم ست و وی ابتدا بذکر نکرده مگر بچیزی که مستحق بدایت ست در فعل چه مقتضای بلاغت همین ست سیبویه گفته عرب مقدم نمیکنند مگر چیزی را که مهتم بالشان باشد زیرا که لفظ عام ست و عام مقتصر بر سبب خود نباشد اعنی بما بدأ الله به زیرا که کلمهٔ ما موصوله ست و موصولات از الفاظ عموم اند در آیت وضو یعنی قوله تعالی فاغسلوا وجوهكم وايديكم الى المرافق وامسحوا برءوسكم وارجلكم الى الكعبين داخل ست زیرا امر بقوله صلی الله علیه وسلم ابدؤا بما بدأ الله به پس واجب ست بدایت بغسل وجه پس بچیزی که بعد اوست علی الترتیب اگرچه آیت تقدیم یمنی بر یسری نکرده ...

ودر رجلین و حدیث بیانِ آن نمود و حنفیه و دیگران بعدم وجوب ترتیب در اعضای وضو رفته اند و استدلالِ ایشان بحدیث ابن عباس رض ست که وضو
کرد آنحضرت پس شست روی خود و هر دو دستِ خود را پستر هر دو پای خود را پستر مسح کرد سر خود را ببقیهٔ آب وضو ولیکن این حدیث را طریقی
صحیح ثابت نشده پس استدلال بدان ناتمام ست و اولی آن بود که مصنف این حدیث را بر حدیث مغیره مقدم میکرد و متصل بحدیث ابوهریره ذکر
می نمود زیرا که در دلالت هر دو قریب یکدیگر اند والله اعلم و عنه ... هم روایت ست از جابر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا توضأ ادار الماء علی مرفقیه بود آنحضرت چون وضو میکرد جاری میکرد آب را بر هر دو آرنج خود تمام روایت این ست
پستر فرمود این وضوی ست که نمی پذیرد خدا نماز را مگر بآن مسلم از ابوهریره آورده که وی وضو کرد تا آنکه شروع نمود در بازو و گفت همچنین دیدم رسول خدا
را صلی الله علیه وسلم عو در روایتی از دارقطنی از حدیث عثمان آمده که وی شست رو و هر دو دستِ خود را تا آنکه دست رسانید اطراف بازو را و این بیان
چیزی ست که در قرآن آمده پس مستفاد شد که غایت داخل ست در ما قبل خود قال الله تعالی فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ
در مسوی گفته مرفقین و کعبین داخل اند در غسل انتهی و شوکانی در مختصر گفته بشوید هر دو دست خود را با هر دو آرنج خود انتهی و دلیل بران همین آیت
کتاب و نص سنت ست و این صریح ست در دخول غایت در مُغیا و زیاده کرد در مصفی که غسل یدین تا مرفقین فرض ست بآن معنی که مرفقین داخل حکم
غسل باشد و همچنین ست حال در کعبین باجماع جمهور است و ظاهر لفظ شاهد آنست و اگر بعض دست کسی بریده باشد تفریع کردند که فرض ست غسل باقی
اگر کسی گوید که یک دست و یک پای شستن فرض ست و شستن دست و پای دیگر واجب زیرا که مقابلهٔ جمع بجمع مقابلهٔ واحد بواحد تقاضا میکند این سخن را
بر روی او باید زد که مخالف اجماع ست انتهی اخرجه الدارقطنی نسبت ست بسوی دارقطن که محلهٔ کلان ست از بغداد و وی حافظ فقیه ست بر مذهب
شافعی عارف بود باختلاف فقهاء ابن خلکان گفته ولادت وی در ذی قعده سنه ست و ثلث مائة شده و وفات یوم الاربعا هشتم یا دهم ذی قعده
وقیل ذی الحجه سنه خمس و ثمانین و ثمان مائة فی بغداد شیخ ابو حامد اسفراینی بروی نماز گذارد و قریب مزار معروف کرخی مدفون شد کنیت وی ابوالحسن ست
و نام علی بن عمر بن احمد بن مهدی انتهی ذهبی در حق وی گفته حافظ الزمان الامام العدیم النظیر صاحب السنن سمع من عوالم و برع فی هذا الشان و حاکم گفته
دارقطنی اوحد عصر خود گردیده در حفظ و فهم و ورع و امام در قرارت و نحو و او را تصنیفاتی ست که ذکرش دراز ست و گواهی میدهم که پیدا نشد برادیم زمین مثل وے
و خطیب گفته وی فرید عصر و امام وقت خود بود و منتهی شد بسوی وی علم اثر و معرفت علل و اسمای رجال با صدق و ثقت و صحت اعتقاد و ائمهٔ حدیث در شهرهای
اطالت بسیار کرده اند شاگرد ابوالقاسم بغوی و ابوبکر بن ابی داؤد و ابن صاعد و محاملی و غیرهم ست ببصره و کوفه و شام و واسط و مصر اسیر کرده حاکم
و عبدالغنی و منذری و تمام رازی و ابونعیم صاحب حلیه شاگردان وی اند جامع بود میان علم فقه و ادب و شعر از وی پرسیدند که مانند خود دیده هیچ جواب نگفت
و این آیت بخواند لَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ سنن او از کتب معتبرهٔ حدیث ست و اعلی سند او خماسی ست و اول سنن او حدیث قلتین ست و در تکثیر
طرق و اسانیدش مبالغه نموده پنجاه و چهار سند برای وی ذکر کرده ابونصر بن ماکولا گفته در خواب دیدم که گویا ملائکه را از حال وی می پرسیم که در آخرت
چون شد مرا گفتند او را در جنت امام میگویند انتهی باسنادٍ ضعیفٍ و اخرجه البیهقی ایضا باسناد الدارقطنی و در هر دو اسناد قاسم بن محمد بن عبدالله
بن محمد بن عقیل ست و وی ضعیف ست تضعیف کرده اند او را احمد و ابن معین و غیرهما ابوحاتم گفت متروک ست و ابوزرعه گفت منکر الحدیث ست
و ابن حبان او را در ثقات شمرده و وی متفرد ست باین توثیق لیکن جارح اولی ست اگرچه معدل بسیار باشند و اینجا خود جارح بسیار اند و تصریح کرده اند بتضعیف
این حدیث جماعتی از حفاظ مثل منذری و ابن الصلاح و نووی و غیرهم و مغنی ست ازین روایت مسلم از ابوهریره کما تقدم **وعن ابی هریرة**
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا وضوء لمن لم یذکر اسم الله علیه گفت ابوهریره گفت آنحضرت

نیست وضو مر کسی را که ذکر نکرده نام خدا را بر وضو یعنی در اول وضو نام خدا را نبرد و درین باب حدیثها ست و شک نیست که آن همه احادیث منتهض ست
برای احتجاج بلکه تنها همین یک حدیث ناهض ست برای حجت زیرا که حسن ست و معتضد باحادیث دیگر وارده درین باب و درین حدیث دلالت ست بنفی وضوء
غیر ذاکر التسمیه و مفید اشتراط [illegible] ست بوضعی که انعدام وی موجب انعدام وضو ست تا بوجوب که اقل مفاد ست چه رسد و تقیید وجوب بذکر برای جمع ست در میان
این حدیث و حدیث دیگر که ابن عمر روایتش کرده فرمود آنحضرت ﷺ هر که وضو کرد و گرفت نام خدا بر وی پاک شد جمله بدن وی و هر که وضو کرد و نام خدا نگرفت
پاک شد همان اعضای وضوی وی اخرجه الدارقطنی والبیهقی و روایت کرده اند آنرا ترمذی و ابوداود نیز از ابوهریره و دارقطنی از ابن مسعود و متمسک
حنفیه همین حدیث ست گویند که تسمیه در اول وضو سنت ست یا مستحب زیرا که سیاق این حدیث در اثبات کمال ست و این امارت سنیت و استحباب ست
و لیکن در اسناد این حدیث متروک ست و در اسناد روایت دارقطنی و بیهقی از ابن مسعود هم متروک ست و در روایت ابن عمر و از ابی هریره نیز دو کس
ضعیف اند پس این حدیث لائق استدلال نیست و در حدیث متن اگرچه دلالت برین نیست که نیست وجوب التسمیه مگر بر ذاکر لیکن احادیث عدم مواخذه
بر سهو و نسیان دلالت دارد بران و بالجمله مذهب امام احمد و جماعتی از اصحاب او همین ست که تسمیه در اول وضو واجب ست و شرط صحت وضو ست چنانکه
زرکشی در شرح خرقی گفته و دلیل ایشان همین حدیث ست و باین رفته ست شوکانی چنانکه در مختصر گفته واجب ست بر هر مکلف اینکه بگوید بسم الله وقتی
که یاد آید انتهی و حافظ علامه ابن القیم رح در اعلام الموقعین زیاده بر پنجاه دلیل بر وجوبش آورده و همه ادله مخالفین را جواب شافی گفته و شک نیست
که حق با او ست و در حجة الله البالغة گفته حدیث محمول ست بر تذکر قلب زیرا که عبادت بی نیت مقبول نمی شود درین صورت صیغه لا وضوء مقصور باشد
بر ظاهر خود و محتمل ست که معنی چنین باشد که وضو کامل نمی شود مگر بآن و لیکن این تاویل پسند نیست زیرا که تاویل بعید ست مخالف ظاهر انتهی
و شیخ در ترجمه گفته سنیت وی اختیار طحاوی و قدوری ست و در هدایه گفته اصح آنست که مستحب ست انتهی **اخرجه احمد وابوداود**

وابن ماجة باسناد ضعيف زیرا که در سندش یعقوب بن سلمة لیثی عن ابیه عن ابی هریره است و یعقوب ضعیف ست بخاری گفته
شناخته نمی شود برای وی سماع از پدرش و نه پدر او را از ابی هریره و حدیث را طریقها ست هکذا فی التقریب للمصنف و مثله فی سنن البیهقی و در تلخیص
گفته او را طریق دیگر ست نزد دارقطنی و بیهقی و لیکن آن طریق نیز ضعیف ست و نزد طبرانی از حدیث ابی هریره بلفظ امر ست اذا توضأت فقل
بسم الله والحمد لله فان حفظتک لا تزال تکتب لک الحسنات حتی تحدث من ذلک الوضوء و لیکن سند این حدیث واهی ست **وللترمذي**
و لابن ماجة و احمد و نگفت والترمذی زیرا که ترمذی این حدیث را در سنن روایت نکرده بلکه در علل آورده پس تغییر عبارت برای این اشارت ست و نیز
این را از ابوهریره روایت نکرده بلکه **عن** از **سعيد بن زيد** آورده کنیت سعید ابوالاعور ست عدوی ست یکی از عشره مبشره مسلمان شده
از قدیم و حاضر شد جمله مشاهد را با آنحضرت ﷺ جز بدر که درآن وقت با طلحه بن عبدالله برای استخبار کاروان قریش بطرفی رفته بود و آنحضرت ﷺ برای او سهم برآورد
فاطمه خواهر عمر بن الخطاب رض زوجه او بود و اسلام عمر بسبب وی ست مردی اطول اشعر بود در عقیق بمرد و بمدینه آورده دفن کردند در سنه پنجاه و یک
بعمر هفتاد و چند سال جماعتی از وی راوی ست **نحوه** مانند او در معنی نه در لفظ و روایت کرد آنرا ابن زید و بزار و احمد و ابن ماجه و دارقطنی و غیرهم
ترمذی گفت محمد یعنی بخاری گفته که این حدیث احسن چیزی ست درین باب لیکن ضعیف ست زیرا که در روایتش دو مجهول اند و اسحق گفته این
اصح احادیث ست و ابن ماجه و دارمی از حدیث کثیر بن زید از ربیح بن عبدالرحمن بن ابی سعید عن ابیه ابی سعید الخدری باین لفظ روایت کرده اند
نیست نماز مر کسی را که وضو نیست و نیست وضو مر کسی را که تسمیه نگفت قال الشوکانی اخرجه احمد و ابوداود والترمذی فی العلل والدارقطنی
و ابن السکن والحاکم والبیهقی و نیست در سند وی چیزی که ساقط کند او را از درجه اعتبار و این را طریق دیگر ست از حذیفه نزدیک دارقطنی

وبیهقی واخرج نحوه احمد وابن ماجة من حدیث سعید بن زید وابی سعید واخرج نحوه آخرون من حدیث عایشة وسهل بن سعد وابی سبرة وام سبرة
وعلی وانس انتهی در سبل گفته که در حدیث ابی سعید کثیر بن زید وربیح ست ودر هردو قدح کرده اند ومرویست درین باب از جماعة مذکوره ودر همه مقال
مگر آنکه بعض این روایات تقویت بعض میکنند پس خالی نیست از قوت ولهذا ابن ابی شیبه گفته ثبت لنا ان النبی صلی الله علیه وسلم قاله وحدیث دال ست
بر مشروعیت تسمیه در اول وضو امام احمد وظاهریه فرض گویند بر ذاکر وناسی وحنفیه وشافعیه سنت گویند ودلیل ایشان حدیث ابی هریره ست که هر که ذکر کرد
خدا را در اول وضو پاک شد جسد او همه وهر که نکرد پاک نشد از وی مگر موضع وضو اخرجه الدارقطنی وغیره واین حدیث ضعیف ست بیهقی در سنن
بعد اخراج وی گفته در وی ابو بکر داهری ست واو ضعیف ست غیر ثقة نزد اهل علم بحدیث وتا بدین استدلال کرده است فارق درمیان ذاکر وناسی
وگفته که اول در حق عامد ست واین در حق ناسی ست وآن حدیث ابی هریره اگرچه ضعیف ست لیکن حدیث توضا کما امرک الله معاضد اوست در دلالت
بر عدم وجوب واین دلیل ست بر آنکه مراد نفی وضوی کامل ست ودر روایتی بلفظ لا وضوء کاملا آمده مگر مصنف گفته ما این لفظ ندیده ایم واما آنکه
آن مثبت ودال ست بر ایجاب پس راجح باشد پس جوابش آنکه بر وجهی ثابت نشده که مقتضی ایجاب بود بلکه طرق وی ضعیف ست وحدیث
کل امر ذی بال دال ست بر سنیت وحدیث باب بر مطلق شرعیت واقل وی ندبیت ست انتهی کلام السبل ولیکن قول وی صلی الله علیه وسلم لا وضوء
ظاهرش عدم صحت وضو ست راسا زیرا که اصل در نفی حقیقت ست وتاویل بعدم کمال کما تقدم بعید ست پس راجح حمل بر حقیقت باشد وقال احمد
لا یثبت فیه شیء وگفت امام احمد ثابت نیست در وی چیزی معتد به وعن طلحة هو ابو عبد الله بن مصرف بضم میم وفتح صاد
مهمله وکسر رای مشدده وفا عن ابیه مصرف عن جده کعب بن عمرو الهمدانی وبعضی گویند ابن عمر ست بضم میم وابن عبد البر گفته اشهر
ابن عمرو ست بالفتح واورا صحبت ست وبعضی انکار کرده اند صحبت او را قاله عبد العظیم در سبل گفته نیست وجه برای انکار آن گویم مسلم بطلحة احتجاج
کرده است وجد او را در صحابه شمرده کذا فی اسد الغابه وطلحه یکی از اعلام اثبات تابعین ست ووفات کرد در سنه یکصد ودوازده قال گفت جد طلحه
درآمدم بر رسول خدا ووی وضو میکرد وروان بود آب از روی وریش وی بر سینه فرایت پس دیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم را
یفصل بین المضمضة والاستنشاق فصل میکرد در مضمضه واستنشاق وفصل آنست که استنشاق را بعد از فراغ از مضمضه
یکبار یا دو بار یا سه بار بآب جدید کرده باشند واحادیث درین باب مختلف آمده در بعضی بسه غرفه ودر بعضی بیک غرفه بفصل ووصل ومشهور از مذهب
امام ابو حنیفه فصل ست زیرا که دهن وبینی هر کدام عضوی ست جدا پس وظیفه غسل هر یک بود جدا جدا چنانکه سائر اعضا واین وجه در حقیقت برای
ترجیح فصل ست بموافقت وی بر قیاس را نه تعلیل در مقابله نص ولا بد حدیثی که موافق قیاس باشد راجح ست چنانکه در علوم اصول مقرر شده وشمنی از فتاوا
ظهیریه نقل کرده که وصل هم جائز ست نزد ابو حنیفه وترمذی از شافعی روایت کرده که جمع میان مضمضه واستنشاق جائز ست وجدا جدا کردن
هر یک بآب جدید دوستر دارم پس خلافی درمیان نماند ودلیل حنفیه همین حدیث طلحه است ولفظ وی بروایت طبرانی وابو داود این ست که طلحه از
پدر خود از جد خود روایت کرده که وضو کرد آنحضرت پس مضمضه کرد سه بار واستنشاق نمود سه بار وگرفت هر بار آب جدید ودر سفر السعادة
گفته که آنحضرت مضمضه واستنشاق را گاه بیک غرفه کردی وگاه بدو غرفه وگاه بسه غرفه چنانکه در غسل اعضا کردی واز یک غرفه نیمه در مضمضه بکار
داشتی ونیمه در استنشاق ودر هر سه صورت همچنین وصل فرمودی ودر هیچ حدیث صحیح فصل وارد نیست انتهی این عبارت ناظر ست در عدم ثبوت
این حدیث نزد وی پس حال آنکه درین باب احادیث هست از علی وعثمان که آن هر دو جدا جدا کردند مضمضه واستنشاق را وگفتند همچنین دیدیم
رسول خدا را صلی الله علیه وسلم اخرجه ابو علی بن السکن فی صحاحه واین موید صحت حدیث طلحه است واهل ایشان تصریح کرده اند بصحت وی

وابن سعد در طبقات در باب مسح از جد طلحه بلفظ رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یمسح ہکذا آوردہ پس ثابت شد کہ او را صحبت ست قالہ ابن الہمام
و نیز ابن الہمام این حدیث را بروایت ابو داؤد آوردہ و گفت سکت علیہ ہو والمنذری بعدہ و در سبل گفتہ اقرب تخییر ست و ہمہ سنت ست یعنی
وصل و فصل اگرچہ روایت جمع اکثر ست و اصح و جمع بدو طریق ست یکی آنکہ بیک غرفہ و ثلث وی باشد دیگر آنکہ بسہ غرفہ بود و برای ہر یکی از سہ بار
یک غرفہ اخرجہ ابو داؤد باسناد ضعیف زیرا کہ در روی لیث بن سلیم ست و او ضعیف ست و ابن حبان گفتہ وی قلب میکرد اسانید را
و رفع میکرد مراسیل را و می آرد از ثقات چیزی کہ نیست از حدیث شان و ترک کردند او را یحیی القطان و ابن المہدی و ابن معین و احمد بن حنبل و نووی
در تہذیب الاسما گفتہ کہ اتفاق کردہ اند علما بر ضعف وی و مصرف والد طلحہ مجہول الحال ست و حدیث را علتی دیگر ست کہ ذکر کرد آنرا ابو داؤد از احمد کہ گفت
بود ابن عیینہ کہ انکارش میکرد و میگفت ایش ہذا طلحۃ بن مصرف عن ابیہ عن جدہ و ہمچنین حکایت کرد عثمان دارمی از علی بن المدینی و زیادہ کرد کہ پرسیدم
عبد الرحمن بن مہدی را از جد وی گفت عمرو بن کعب ست یا کعب بن عمرو بود و او را صحبت و نقل کرد از ابن معین کہ محدثان میگویند کہ جد طلحہ دیدہ است
آنحضرت را و اہل بیت او میگویند کہ او را صحبت نیست و ابن القطان گفتہ علت حدیث نزد من جہل بحال مصرف بن عمرو والد طلحہ است و تصریح کرد بآنکہ
وی طلحہ بن مصرف ست ابن السکن و ابن مردویہ در کتاب اولاد المحدثین و یعقوب بن سفیان در تاریخ خود و ابن خیثمہ و خلقی بسیار کذا فی التلخیص و چون
اہل این شان تصریح کردہ باشند بصحبت وی مدعا ثابت شد و عدم وقوف اہل بیت وی بحال وی قادح نبود و حق جواز ہر دو ست یا رجحان وصل بر فصل
واللہ اعلم **وعن علی رضی اللہ عنہ فی صفة الوضوء ثم تمضمض** پس تر آب در دہن کرد صلی اللہ علیہ وسلم **واستنثر**
و آب در بینی کرد **ثلثا** سہ بار **یمضمض وینثر من الکف الذی یاخذ منہ الماء** مضمضہ و استنثار میکرد از ہمان کف کہ میگرفت
بآن آب را و این حدیث از ادلہ جمع ست و یحتمل کہ از یک غرفہ باشد یا از سہ غرفہ **اخرجہ ابو داؤد والنسائی** در مواہب لدنیہ از نووی
آوردہ کہ گفت مجموع کیفیات واردہ در مضمضہ و استنشاق پنج وجہ ست اصح آنست کہ ہر دو بسہ غرفہ کند اول مضمضہ کند از ہر واحد پستر
استنشاق کند دوم آنکہ جمع کند میان ہر دو بغرفہ واحدہ مضمضہ کند از ان غرفہ سہ بار پستر استنشاق کند از وی سہ بار سوم آنکہ جمع کند بغرفہ
ولیکن مضمضہ کند از وی و استنشاق چہارم آنکہ فصل کند میان مضمضہ و استنشاق بدو غرفہ پس مضمضہ کند از ہر یکی سہ بار پستر استنشاق کند
از دیگری سہ بار پنجم آنکہ فصل کند بشش غرفہ مضمضہ کند بسہ غرفہ باز استنشاق کند بسہ غرفہ و گفتہ کہ صحیح ہمان وجہ اول ست و وارد شدہ بآن
احادیث انتہی غرفہ بضم پری یکمشت و بفتح یکبار برداشتن بدست شیخ عبد الحق رح تعقب وی کردہ میگوید کہ ما عبارت احادیث را مختلف یافتیم
در اکثر احادیث این چنین واقع شدہ کہ اول ہر دو کف دست را شست پستر مضمضہ کرد و استنشاق نمود پستر رو شست پستر مضمضہ و استنشاق
کرد پستر رو شست پستر ہر دو دست این عبارت بسیار احادیث ست و ظاہرش دلالت میکند بر وصل مضمضہ و استنشاق اگرچہ قطعی نیست و در
بعض ہر دو دست شست پستر مضمضہ کرد پستر استنشاق پستر رو شست و این ظاہر ست در فصل و در روایتی از بخاری و مسلم آمدہ کہ مضمضہ و
استنشاق و استنثار کرد سہ بار بسہ غرفہ از آب و این نیز محتمل ہر دو وجہ ست وصلا و فصلا و لیکن در بعض احادیث صریح واقع شدہ کہ مضمضہ و
استنشاق بیک غرفہ کرد و مذہب مشہور امام شافعی ہمین ست بر وجہ اول از وجوہ مذکورہ و مذہب مشہور امام اعظم فصل ست انتہی **وعن**
عبد اللہ بن زید فی صفة الوضوء ای وضوی وی صلی اللہ علیہ وسلم **ثم ادخل یدہ فمضمض واستنشق من کف**
واحدة ففعل ذلک ثلثا پستر در آورد آنحضرت دست خود را در آب پس مضمضہ کرد و استنشاق نمود از یک کف و کرد این را سہ بار
و این حدیث نیز از ادلہ جمع ست مثل حدیث اول و ہر دو پارہ اند از دو حدیث طویل کہ در صفت وضو آمدہ و عادت مصنف ست اقتصار کردن

بر موضع مجت تو حق آنست که فعل آنحضرت در غسل اعضای وضو مختلف بود چنانکه عادت مستمرۀ آنحضرت بود در سنن و مستحبات و عمل در مضمضه و استنشاق
و کیفیت آن وصلاً و فصلاً نیز مختلف و لهذا هیچ یکی از ائمه بوجوب و فرضیت احد الوجهین قائل نشده متفق علیه و این حدیث نزد ترمذی
و ابو داؤد باین لفظ است که گفت دیدم رسول خدا را مضمضه و استنشاق کرد از یک کف و این را سه بار نمود انتهی و استنشاق آنحضرت بدست راست بودی
و استنثار بدست چپ چنانکه دارمی از عبد خیر آورده بودیم ما نشسته و نظر میکردیم بسوی علی مرتضی هنگامی که وضو میکرد پس در آورد دست راست خود در آوند
پس پر کرد بآب دهن خود را پس مضمضه کرد و استنشاق و بیفشاند بینی بدست چپ و کرد این را سه بار بعده گفت هر که خوش دارد که نظر کند بسوی وضوی
رسول خدا پس اینست وضوی آنحضرت **وعن انس رضي الله عنه قال رأى النبي** گفت انس دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم
رجلا مردی را **في قدمه مثل الظفر لم يصبه الماء فقال ارجع فاحسن وضوءك** و در پای او مانند ناخن خشک است
که نرسیده است آنجا آب وضو فرمود برگرد پس نیک کن وضوی خود را ظفر بضم ظا و فا و در روی لغتهاست اجود آنها همین است که ذکر کرده شد و جمع و
اظفار است و جمع الجمع اظافیر و این حدیث دلیل است بر وجوب استیعاب اعضای وضو بآب نصاً در پا و قیاساً در غیر وی و تحقیق ثابت شد حدیث ویل
للاعقاب من النار و این در حق جماعتی فرموده که اعقاب را نشسته بودند و باین رفته اند جمهور و در سبل گفته و مروی است از ابو حنیفه که معاف است از
نصف عضو یا ربع یا اقل از درهم بغلی در کتب مقالات این روایات از وی بر محکی است و لیکن حنفیه که درین عصر موجود اند میگویند که این قول ابی حنیفه نیست
و نه هیچ یکی از اتباع او انتهی و در محمولات مظهریه گفته در شستن هر دو پا مبالغه تمام میکرد و میفرمود خلقت رجل مثل خلقت ابل است یعنی بسیار کج و نا راست
واقع شده که آب را بآسانی بران جاری نمی توان کرد مگر بتکلف و مبالغه پس باین عبارت یاران را نیز اشارت بمبالغه در شستن این هر دو اعضا می نمود انتهی
و در قول جمیل است و منها ای من صفات العالم الربانی الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فی الوضوء و الصلوة بان یری احد الا یستوعب الغسل فینادی ویل للاعقاب
من النار و لا یتم الطمانینة فیقول صل فانک لم تصل و فی اللباس و الکلام و غیر ذلک انتهی اخرجه ابو داؤد و النسائي و احمد و ابن ماجة و ابن خزیمة و الدارقطنی
و گفت دارقطنی متفرد است بدان جریر بن حازم از قتاده و او ثقه است و روایت کرد آنرا ابو داؤد از طریق خالد بن معدان از بعض اصحاب آنحضرت مانند آن
و لفظ وی این است دید آنحضرت مردی را که میگذارد نماز و در پای وی لمعه بود بقدر درهم که نرسیده بود او را آب پس امر کرد او را باعادۀ وضو و نماز بیهقی
گفته این حدیث مرسل است و کذا ابن القطان و در وی بحث است اثرم گوید احمد بن حنبل را گفتم این اسناد جید است گفت آری گفتم اگر مردی از تابعین گوید
حدثني رجل من اصحاب النبي صلی الله علیه وسلم و نام نبرد آنرا پس حدیث صحیح باشد گفت آری و منذری در وی اعلال کرده باینکه در وی بقیه است و نقل کرد
از بحیر که وی مدلس است لیکن در مسند و مستدرک تصریح بقیه است بتحدیث و در وی از بعض ازواج آنحضرت است و نووی قول مجمل گفته و در شرح مهذب
نوشته که این حدیث ضعیف الاسناد است و درین اطلاق نظر است بنا بر طرق مذکوره کذا فی التلخیص و علی ای حال در حدیث دلیل است بر وجوب
موالات بسبب آنکه حکم باعادۀ وضو کرد و بر غسل موضع متروک اقتصار نفرمود و گفته اند نیست دلیل دران بلکه مراد تشدید در انکار است بران و اشارت است
باینکه تارک بعض تارک کل است و ضعف این قول ظاهر است و احسن همین است که قول راوی که امر کرد او را باعادۀ وضو مراد بدان غسل متروک است
و تسمیۀ وی باعاده باعتبار ظن متوضی است که وی برگمان وضوی کامل نماز گذارد و تسمیۀ وی بوضو لغوی است و حدیث دال است بر آنکه حکم جاهل و ناسی حکم عامد است
وعنه و هم روایت است از انس بن مالک رضی الله عنه که **قال** گفت **كان رسول الله** بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم **يتوضأ بالمد**
وضو میکرد بمد بالضم یک رطل و ثلث رطل عراقی است و رطل بست استار و استار چهار و نیم مثقال که وزن یک پیسه است و بقولی مد دو رطل است و دلالت ظاهر احادیث
هم برین است چه در بعضی احادیث وضو بمد واقع شده چنانکه درین حدیث و در بعضی بدو رطل و تطبیق دران آنست که مصداق هر دو یکی باشد

ویغتسل بالصاع وغسل میکرد بیک صاع وصاع چهار مُد ست الی خمسة امداد وگاهی غسل میکرد بزیاده از صاع تا پنج مُد و در روایتی وضو بدو مُد آمده
وغسل بسه مُد وگفته اند مقصود ازین تعیین و تحدید نیست که بزیاده وکم ازان درست نباشد فضیلت در شستن و تمام شستن ست بی اسراف بهر قدر که باشد
واگر بقدر کفایت کند وان گردانیدن آب ست بر عضو نیز رواست متفق علیه واین حدیث را لفظهاست ولابی داود والنسائی وابن ماجة
من حدیث عایشه کحدیث الباب ولابی داود وابن ماجة وابن خزیمة من حدیث جابر مثله وصححه ابن القطان کذا فی التلخیص وظاهر حدیث دران ست که این
منتهای وضو وغسل آنحضرت بود واین منافی نیست بحدیث عایشه نزد بخاری که در وی این ست که وضو کرد از یک آوند که اورا فرق میگفتند بفتح فا
وراو وآن آوندی ست که گنجایش نوزده رطل میکند زیراکه درین حدیث ذکر پُر بودن وی از آب نیست همین قدر ست که یک آوند که اینقدر گنجایش داشت
از وی وضو کرد پس از بعض آب کرده باشد واین حدیث انس وحدیثی که از عبد الله بن زید گذشت مشعر اند بتقلیل وضو واکتفا کردن بر یسیر از وی و بخاری
گفته مکروه داشته اند اهل علم در آب وضو تجاوز کردن از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم ومصنف گفته فرق بفتحتین آوندی ست که سه صاع را گنجایش کند وآن
بحساب صاع مدینه شانزده رطل ست مترجم گوید این تقدیر برای تعیین و تحدید نیست زیراکه ابدان بنی آدم متفاوت اند وحالت قصد ازاله دَرَن و تبرید وغیر آن
مختلف پس گاهی آنحضرت بسه صاع غسل میکرد وگاهی بکمتر ازان چنانکه در حدیث متفق علیه آمده که غسل میکرد بیک صاع تا پنج مُد و وضو میکرد بیک مُد
صاع نزدیک اهل مدینه پنج رطل وثلث رطل ست ومُد ربع صاع را گویند وآن بحساب صاع مدینه یک رطل وثلث رطل خواهد بود انتهی مصنف اگر این حدیث را
مقدم میکرد بران حدیث یا آن حدیث را موخر میکرد اولی می بود برای حسن ترتیب وعن عمر بن الخطاب القرشی کنیت او ابو حفص ست
مجتمع میشود با آنحضرت صلی الله علیه وسلم در کعب بن لوی اسلام آورد در سنه پنجم یا ششم بعد چهل کس وحاضر شد جمله مشاهد را واورا در اسلام فتوحات
ومشاهد بسیار ست در عراق وشام و وفاتش غره محرم سنه اربع وعشرین از دست ابولؤلؤ غلام مغیرة بن شعبه شده مدت خلافت وی ده سال
وشش ماه ست ابن مسعود گفته گمان دارم که اگر علم عمر را در یک پله ترازو نهند وعلم سائر احیای ارض را در پله دیگر علم عمر گران آید وگفت برد عمر نه حصه علم
وبعضی علما فتاوای او و در تالیف جداگانه نوشته اند مثل شاه ولی الله محدث دهلوی رح در ازالة الخفا واو اول خلیفه ایست که امیر المومنین خوانده شد
وبود دراز قامت اصلع گندم رنگ سرخ چشم وخلافت وی بعهد وتنصیص ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود ونماز گذارد بر وی صهیب روایت کرده اند از وی عشره مبشره
وخلقی کثیر از صحابه وتابعین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما منکم من احد یتوضأ فیسبغ الوضوء نیست از شما هیچ یکی
که وضو کند پس تمام وکامل میکند وضو را ثم یقول پس تر میگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا
عبده ورسوله گواهی میدهم که نیست هیچ معبودی بر حق مگر خدای تنها نیست اورا انباز وگواهی میدهم که محمد بنده ورسول اوست الا فتحت
له ابواب الجنة مگر آنکه کشاده میشود مر اورا درهای بهشت ودر روایتی الثمانیة یدخل من ایها شاء یعنی هشت در در آید از هر در که خواهد
اخرجه مسلم وابوداود وابن حبان ورواه الحمیدی فی کتاب الجمع بین الصحیحین فی افراد مسلم وکذا ابن الاثیر فی جامع الاصول وذکر کرد
آنرا النووی در آخر حدیث مسلم بر وجهی که مذکور شد ورواه الترمذی وزاد وزیاده کرد ترمذی بر شهادتین مذکورتین این دعا را اللهم
اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین بارخدایا گردان مرا از بسیار توبه کنندگان وگردان مرا از طهارت کنندگان ترمذی
گفت در اسنادش اضطراب ست وصحیح نمی شود در وی شئی کثیر گوییم روایت مسلم سالم ست ازین خلل واین زیادت که نزد ترمذی ست روایت کرده
آنرا بزار وطبرانی در اوسط از طریق ثوبان ولفظ وی اینست هر که طلبید آب وضو را پس وضو کرد پس وقتیکه فارغ شد از وضوی خود گوید اشهد الخ
ورواه ابن ماجة من حدیث انس وابن السنی فی عمل الیوم واللیلة والحاکم فی المستدرک عن حدیث ابی سعید ولفظ وی این ست هر که وضو کند وبگوید

سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ نوشته شود در رق پس مُهر کرده شود بطابع پس شکسته نشود آن مُهر تا روز قیامت و اختلاف کرده اند در رفع و وقف وی نسائی گفته موقوف صحیح ست و گفت حازمی رفع وی ضعیف ست زیرا که طبرانی در اوسط گفته که رفع نکرده آنرا از شعبه مگر یحیی بن کثیر گویم دارقطنی در علل ترجیح وقف کرده و بقیهٔ کلام درین حدیث در تلخیص ست و جزری در حصن حصین برمز ابن ماجه و ابن ابی شیبه و ابن السنی در شهادتین ثلاث مرات نیز ذکر کرده و محل این ذکر عقب وضوست و نووی گفته اصحاب ما میگویند عقیب غسل هم مستحب ست و اینجا باب وضو منتهی شد و ذکر نکرد مصنف از اذکار درین باب مگر حدیث تسمیه در اول وضو و این ذکر در آخر وی و اما حدیث ذکر همراه غسل هر عضو پس ذکر نکرد آنرا بسبب اتفاق اهل حدیث بر ضعف آن نووی گفته ادعیه که در اثنای وضوست لا اصل لها ست و ذکر نکرده اند آنرا متقدمین ابن الصلاح گفته لم یصح فیه حدیث در سبل گفته حسن ختم مصنف باب وضو را باین دعا که نزد تمام وضو گفته میشود غیر مخفی ست و تعقیب وضو بمسح علی الخفین برای آنست که از احکام وضوست پس گفت

بَابُ الْمَسْحِ عَلَى الْخُفَّيْن

باب در بیان ادلهٔ شرعیه مسح بر موزها و ملحق ست بدان نعل جرمین که بپوشد کعبین را عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ قَالَ گفت مغیره كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودم همراه آنحضرت صلعم یعنی در سفر کما صرح به البخاری و نزد مالک و ابوداؤد تعیین سفر آمده یعنی غزوهٔ تبوک که آخرین غزوات آنحضرت صلعم ست و تعیین نماز که آن نماز صبح ست پس برآمد آنحضرت صلعم بصحرا برای قضای حاجت النسائی پس بردا شتم با آنحضرت صلعم آب را در ظرفی که آنرا اداوه گویند پیش از نماز بامداد پس هرگاه که برگشت آنحضرت صلعم از جانب صحرا آب ریختن گرفتم بر هر دو دست مبارک از اداوه پس شست هر دو دست و روی خود و بر بدن وی جبه بود از پشم خواست که برهنه سازد هر دو دست پس تنگ آمد آستین جبه پس بیرون آورد هر دو دست خود از زیر جبه و انداخت جبه بر هر دو دوش مبارک خود و شست هر دو ذراع خود و مسح کرد موی پیشانی خود را و بر عمامه فَتَوَضَّأَ پس شروع کرد وضو کما تقدم و صرحت به الاحادیث چه در لفظی المضمضة و الاستنشاق ثلث مرات آمده و در لفظی مسح براسه پس مراد بقوله فتوضأ اخذ فیه باشد نه آنکه استکمال وضو کرد چنانکه ظاهر لفظ ست فَأَهْوَيْتُ لِأَنْزِعَ خُفَّيْهِ پس دست برآوردم و خواستم تا بکشم موزهای آنحضرت صلی الله علیه وسلم را قَالَ دَعْهُمَا فَإِنِّي أَدْخَلْتُهُمَا طَاهِرَتَيْنِ فرمود بگذار و مکش موزها را زیرا که در آوردم پایها را درحالیکه پاک اند یعنی پوشیدم آنها را بر طهارت در منتقی گفته ظاهر از لفظ طهارتین آنست که طهر شرعی که کمال وضوست اراده کرده اند پس مسح موزه صحیح نبود مگر آنکه بر وضوی تمام پوشیده باشند و جمعی گفته اند که اگر یک پای را در وضو شست و موزه پوشید بعد از ان پای دیگر شست و موزهٔ دیگر پوشید مسح صحیح ست این هم محتمل ست والله اعلم فَمَسَحَ عَلَيْهِمَا پس مسح کرد بر هر دو موزه بعد از ان سوار شد و سوار شدم من پس منتهی شدیم و رسیدیم بقوم و حال آنکه اوشان استاده بودند بنماز و میگذارد نماز بقوم عبد الرحمن بن عوف و گذارده بود یک رکعت پس هرگاه که آگاه شد با آنحضرت صلعم و دید که حضرت صلعم حاضر اند پس شد ن گرفت پس اشاره کرد رسول خدا و یافت یک رکعت را با وی پس هرگاه سلام کرد برخاست آنحضرت صلعم و برخاستم من با آنحضرت صلعم و گذاردیم رکعتی که سابق شده بود ما را و نگذارده بودیم با قوم رواه مسلم مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ و لفظ بخاری راست بزار گفته این حدیث مروی ست از مغیره بشصت طریق و ابن منده بجمله آن چهل و پنج طریق ذکر کرده و حدیث دلیل ست بر جواز مسح بر خفین در سفر زیرا که این حدیث ظاهر در ان ست کما عرفت و اما حضر پس کلام در ان در حدیث سوم که می آید خواهد آمد و علما اختلاف کرده اند در جواز آن پس اکثر بر جواز وی اند در سفر باین حدیث و در حضر باحادیث دیگر احمد بن حنبل گفته وارد ست در ان چهل حدیث مرفوع از صحابه و ابن ابی حاتم گفته در وی از چهل و یک صحابی روایت ست و حافظ ابن عبد البر در استذکار گفته روایت کرده اند از آنحضرت صلعم مسح را بر خفین قریب چهل صحابی و ابن منذر از حسن بصری نقل کرده که گفت حدیث کرده اند ما را هفتاد کس از اصحاب رسول خدا که مسح

ميكرد آنحضرت ﷺ بر هر دو موزه و ابو القاسم بن منده اسماي راويانش در تذكرهٔ خود ذكر كرده و شمار آن بهشتاد صحابي رسيده و قائل شدند بمسح علي
بن ابي طالب و سعد بن ابي وقاص و بلال و حذيفه و بريده و خزيمه بن ثابت و سلمان و جرير بجلي و غيرهم ابن المبارك گفته نيست در مسح على الخفين ميان
صحابه خلافي زيراكه از هر كه از انها روايت انكار آمده هم ازوي اثبات وي مروي شده و ابن عبد البر گفته نميدانم كه مروي باشد از هيچ يكي از سلف انكار آن
مگر از مالك با آنكه روايت صحيحه ازوي مصرح ست باثبات آن و مگر از عائشه و ابن عباس و ابو هريره و تصريح كرد جماعتي از حفاظ بمتواتر بودن حديث مسح
موزه و روايت كرده اند آنرا عشرهٔ مبشره كرخي گفت مي ترسم كفر را بر كسي كه قبول نميدارد مسح موزه را زيراكه آثاري كه دروي وارد شده در حيز تواتر ست
و امام ابو حنيفه گفته قائل نشدم بمسح موزه تا آنكه آمد مرا از آثار روشني مانند آفتاب و به قال الشافعي رح و مرويست از هدويه و اماميه و خوارج عدم جواز وي
بدليل قوله تعالى وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ گفته اند اين آيت متعين كرد غسل رجلين را پس مسح وي روا نباشد زيراكه كعبين مباشر رجلين اند به
در غسل و همچنين احاديث تعليم متعين اوست و احاديثي كه در باب مسح آمده منسوخ ست بآيت مائده و دليل بر نسخ قول علي كرم الله وجهه ست كه سابق
شد كتاب خدا بر خفين و قول ابن عباس ست كه مسح نكرد آنحضرت ﷺ بعد مائده و جوابش آنست كه نزول آيت وضو در غزوهٔ مريسيع ست و مسح آنحضرت ﷺ
در غزوهٔ تبوك بود و مريسيع قبل وي ست باتفاق پس متقدم ناسخ متاخر چه قسم تواند شد ديگر آنكه اگر تاخر مائده فرض كنيم تاهم منافاتي ميان مسح
و آيت نيست زيراكه قوله وارجلكم مطلق ست و احاديث مسح على الخف آنرا مقيد كرده يا عام ست و اين احاديث مخصص اوست و حديث علي
و عباس هر دو منقطع اند و نيز مخالف قول با لمسح ست كه ثابت ست از انها و نيز اين حديث معارض حديث اصح ازخود ست كه حديث جرير بجلي ست
چه وي هرگاه روايت كرد كه آنحضرت ﷺ را ديد كه مسح كرد بر هر دو خف خود او را گفتند كه آيا اين پيش از مائده بود يا بعد وي گفت وهل اسلمت
الا بعد المائدة و اين حديث صحيح ست و اما احاديث تعليم پس نيست دروي چيزي كه منافي جواز مسح بر خفين باشد زيراكه ورود وي درباره كسي بود
كه خف نداشت پس دلالت وي بر نفي اين چه قسم تواند بود حال آنكه مثبت اين هم ميگويد كه در آيت مائده قرات جر هم ثابت شده بطريق عطف بر مسح
كه آن راس ست پس محمول باشد بر مسح خفين چنانكه سنت بيان آن كرده و باين وجه ثبوت مسح از كتاب و سنت هر دو شده و هو احسن الوجوه التي
توجه به قراءة الجر و چون مسح ثابت شد نزد قائلين بدان براي وي دو شرط ست يكي آنكه بر طهارت كامل پوشيده باشد و بعد از ان اگر حدثي رو داد
بران مسح كند و اين بر تقدير ارادهٔ طهارت كامل از طاهرتين ست كما سبق و يحتمل كه آن هر دو طاهر باشند از نجاست و اين مروي ست از داؤد
و مي آيد احاديث مقوي قول اول دوم آنكه مستفاد از مسماي خف آنست كه كامل باشد زيراكه متبادر نزد اطلاق همين ست و آن اين ست كه
باشد ساتر قوي مانع از نفوذ ماي غير مخرق پس مسح كرده نشود بر موزهٔ غير ساتر عقبين و نه بر مخرق كه محل فرض ازوي نمايان باشد و نه بر منسوج
زيراكه مانع نيست از نفوذ آب و نه بر مقلوب و در مصفى گفته حد خف ساتر موضع فرض ست كه ممكن باشد تتابع مشي دران مسافر را در حاجات خود
نزديك حط و ترحال و غير آن نه منسوجي كه منع نفوذ آب نكند مانند پائتابه جامه و بنات و نه جرموق كه خفي بالاي خفي ديگر پوشند و ملبوس در قدم
چند قسم ست خف و نعل و جورب و جرموق و هر يكي را بر ديگري استعمال نكنند پس نعل ساتر تمام قدم نيست تا شتالنگ پس بقياس اين صفتي نفسي
پيدا شد در حد خف و ستر ساق بالاي شتالنگ لغو ست زيراكه فرضيت غسل را بران موضع راه نيست پس در حد ساتر موضع فرض گفتيم تا بر تمام قدم
و اعضاي ساتر ساق دلالت كند و جورب از جامه و بنات و مانند آن مي باشد و تنقيح آن چنين ست كه نفوذ آب را منع نكند پس احتراز كرديم از ان
و جرموق خفي ست كه بالاي خف پوشند پس از ان نيز احتراز كرديم و چون در افراد اخفافي كه در ميان مسلمين شائع بوده است چه سلف و چه خلف
نظر كرديم امكان مشي دران صفت لازم يافتيم و چون امكان مشي متفاوت ست بحسب لطافت خف و كثافت آن چنانكه در نعال مي بينيم كه در نعل

سفر نهين طاقت مشي بست كرده وسعي كرده كه اهل بدو مي روند كجا پس قدري كه ازل رفاهيت از ان منفك نيستند اخذ كرديم پس اين حد مترتب شد
وخفي كه از نمد سازند و اسفل او را بچرم كشيف گرفته باشند حكم خف دارد و للاربعة والبوداود و ترمذي و ابن ماجه است از مغيره ورواه احمد
والبيهقي والدارقطني وابن الجارود ايضا الا النسائي مگر نسائي كه وي روايت اين حديث نكرده باين لفظ ان النبي صلى الله عليه وسلم
مسح اعلى الخفين واسفله بدرستيكه رسول خدا مسح كرد بالاي هر دو موزه كه بر پشت قدم ست و پايان آنرا كه جانب پايان قدم ست
وگفت ترمذي كه اين حديث باين لفظ معلول ست و در وي اسباب وعلتهاست كه قدح ميكند در صحت وي و پرسيدم ابا زرعه و محمد يعني بخاري را از اين
حديث كه آيا صحت دارد گفتند اين هر دو كه صحيح نيست وهكذا ضعفه ابوداود وفي اسناده ضعف و در سندش ضعفي هست بدو وجه يكي آنكه
اتصال وي ثابت نشده ديگر آنكه مروي ست از طريق ثور بن يزيد از رجا بن حيوة كاتب مغيره از مغيره و ثور از رجا سماع ندارد و نيز در اكثر طرق بي ذكر
اعلى و اسفل آمده و در لفظي على ظاهرهما وارد شده و اين موجب اضطراب ست و تفصيل ضعف در تلخيص بايد جست در مصفى گفته كفايت ميكند مسماي مسح
بر اعلاي خف قليل باشد يا كثير بقياس آنچه در مسح راس گفتيم اما قيد اعلى پس ماخوذ ست از اتفاق مسلمين بر صحت اقتصار مسح بر اعلى دون الاسفل انتهى
وعن علي بن ابي طالب رضي الله عنه وكرم الله وجهه لو كان الدين بالرأي اگر مي بود كار و بار دين براي و حكم عقل و قياس
و ملاحظه معاني لكان اسفل الخف اولى بالمسح من اعلاه هر آينه مي بود پايان موزه بهتر و سزاوارتر از مسح كردن بالاي آن
زيرا كه جانب پايان محل تنجس و تلوث ست پس تطهير و تنظيف آن اولى و انسب باشد وقد رايت و بتحقيق ديدم رسول الله صلى الله عليه
وسلم را يمسح على ظاهر خفيه كه مسح ميكرد بر ظاهر يعني بر بالاي هر دو موزه خود و همچنين در موطا از عروه آمده و از ابن شهاب آورده
كه در او روي يكي از دو دست زير خف و يكي را بالاي خف بعد از ان كشيد هر دو دست رواه مالك در مصفى گفته در صفت مسح دو روايت مختلف آمده و همه
جائزست و واسع و حديث مرتضى ترجيح ميدهد قول عروه را پس اختيار ما همان ست اخرجه ابوداود و مصنف در تلخيص گفته اسناده صحيح
باسناد حسن وروى الدارمي بمعناه و درين حديث محل مسح خفين را ظاهر كرده اند كه آن ظاهر هر دو دست لا غير و علما را در ان دو قول ست يكي موافق
حديث مغيره كه مسح كرد آنحضرت بر هر دو خف خود و نهاد دست راست بر موزه راست و دست چپ بر موزه چپ پس مسح كرد اعلاي هر دو را يك مسحه
گويا من مي بينم انگشتان او را بر هر دو موزه رواه البيهقي وهو منقطع و باين صفت رفته است شافعي و گفته كه هر دو دست در آب فرو برد بعده باطن كف
يسري زير عقب خف نهد و كف يمنى بر اطراف اصابع نهاده يمين را بسوي ساق و يسري را بسوي اطراف اصابع بكشد دوم آنكه مسح بالاي خف كند
نه زير وي و اين موافق حديث باب ست و گفته اند كه قدر كافي مسح سه انگشت ست بسه انگشت و گفته اند سه اگرچه بيك اصبع باشد و گفته اند
كافي نيست مگر مسح اكثر اما حديث علي و مغيره هر دو از ان ساكت ست آري از علي اين قدر آمده كه ديدم آنحضرت را مي كشيد بر ظاهر خف خطوط با صابع
نووي گفت اين حديث ضعيف ست و در روايتي از جابر آمده كه گفت ديد آنحضرت بعض آن كسان را كه آموخته بود بايشان مسح كه مسح كرد بدست
خود از مقدم خفين تا اصل ساق يكبار و تفريج كرد ميان انگشتان خود مصنف گفته اسناده ضعيف جدا و از ينجا معلوم شد كه حديثي معتمد عليه
در كيفيت و كميت مسح وارد نشده جز حديث باب كه در بيان محل مسح ست و ظاهر اينست كه چون مكلف بكند آنچه آنرا مسح بر خف نامند لغة
كافي شود او را و نيز از حديث باب مستفاد شده كه حكم عقل و اتباع او در برابر حكم شرع و قياس در مقابله نص باطل ست والله اعلم وعن صفوان
بفتح صاد مهمله و سكون فا ابن عسال بفتح عين مهمله و سين مهمله مشدده صحابي ست ساكن كوفه و حديث او در ايشان ست دوازده غزوه
همراه آنحضرت كرده گويند ابن مسعود از وي روايت دارد قال گفت كان النبي بود آنحضرت صلى الله عليه وسلم يامرنا اذا كنا سفرا

امر میکرد ما را وقتی که می بودیم ما مسافر سفر بفتح سین وسکون فا جمع سافر ست چنانکه صحب جمع صاحب وتجر جمع تاجر ورکب جمع راکب
ان لا ننزع خفافنا یعنی اینکه نکشیم ما موزه های خود را از پایها ثلثة ایام ولیالیهن سه روز وشبهای آنها الا من جنابة مگر از غسل
جنابت که در وی مسح بر موزه درست نیست وموزه ها را باید کشید ولکن من غائط وبول ونوم یعنی مگر در وضو کردن از غائط وبول ونوم
که درین چیزها نمی باید کشید وهم بران مسح باید کرد ودرین عبارت بحسب قاعدهٔ عربیت کلامی هست که در شروح مبسوطه مذکور ست اخرجه النسائی
والترمذی واللفظ له وابن خزیمة وصححاه ورواه الشافعی واحمد وابن ماجة وابن حبان والبیهقی والدارقطنی ترمذی از بخاری
نقل کرده که این حدیث حسن ست بلکه بخاری گفته نیست در توقیت چیزی صحیح تر از حدیث صفوان بن عسال مرادی وصححه الترمذی والخطابی وحدیث
دلیل ست بر توقیت اباحت مسح بر خفین برای مسافر سه شبانه روز ودر وی دلالت ست بر اختصاص وی بوضو نه غسل وهو مجمع علی ذلک وظاهر
قولش که امر میکرد ما را وجوب ست لیکن اجماع آنرا از ظاهر صرف کرده بر اباحت یا ندب فرود آورده وعلما اختلاف کرده اند در انکه افضلیت
مسح برخفین یا خلع هردو وغسل قدمین مصنف از ابن منذر نقل کرده که گفت چیزی که من آنرا اختیار میکنم این ست که مسح افضل ست ونووی گفته
اصحاب ما تصریح کرده اند باینکه غسل افضل ست بشرطیکه مسح را بطریق رغبت از سنت ترک نه دهند چنانکه در تفضیل قصر بر اتمام گفته اند واین حدیث
دلیل مالک ست چه مشهور آنست که نزد وی مسح بر موزه مسافر راست نه مقیم را وامام محمد در موطا گفته مالک گوید که مقیم را مسح بر موزه جایز نبود حال آنکه
اکثر احادیث وآثار مرویهٔ مالک در مقیم ست وشیخ ابن حجر گفته روایات صحیحه از مالک مصرح اند بجواز مطلقا وبعض گویند توقف مالک در مسح حال اقامت
در خاصهٔ نفس خودش بود اما فتوای او بر جواز ست ومثله روی عن ابی ایوب الانصاری گویم کتب فقه مالکیه مشحون ست بجواز آن در سفر وحضر ودر سفر دون السفر
گفته در اخبار صحیحه ثابت شده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سفر وحضر مسح بر موزه کشیدی ومدت حضر یک شبانروز فرمود ومدت سفر سه شبانروز انتهی

وعن علی بن ابی طالب کرم الله وجهه ورضی الله عنه قال جعل النبی صلی الله علیه وسلم ثلثة ایام ولیالیهن للمسافر
ویوما ولیلة للمقیم یعنی فی المسح علی الخفین گفت علی گردانید رسول خدا مدت مسح بر موزه سه روز وشبهای آنها برای مسافر ویک روز
ویک شب برای مقیم وقوله یعنی الخ مدرج ست از کلام علی یا غیر وی از رواة وحدیث دلیل ست بر توقیت مسح برخفین برای مسافر کما سلف
وبر مشروعیت مسح برای مقیم نیز وبر تقدیر زمان اباحت وی بیک روز وشب وزیادت مدت برای مسافر بسبب آنست که وی احق ست برخصت
از مقیم بنا بر مشقت سفر ودرین حدیث حجت ظاهر ست برای مذهب جمهور وهمین ست مذهب ابو حنیفه وشافعی واحمد وجماهیر علما از صحابه وتابعین
ومن بعدهم ومالک گفته مسح کند وتوقیت نیست واین قول قدیم شافعی ست وحجت ایشان حدیث ابی عماره ست که بیاید وهو ضعیف بالاتفاق
اخرجه مسلم وابوداود والترمذی وابن حبان من حدیث شریح بن هانی ولفظ وی این ست گفت آمدم عائشه را سوال کننده از مسح بر
خفین پس گفت بر تو باد بعلی بن ابی طالب یعنی از وی کرم الله وجهه بپرس مروی ست این حدیث از هیژده صحابی که مذکور اند در جمع الجوامع سیوطی
واحمد از عوف بن مالک اشجعی روایت کرده که امر کرد آنحضرت بمسح برخفین در غزوهٔ تبوک سه شبانه روز مسافر را ویک شبانه روز مقیم را گفت احمد
که این اجود احادیث مسح علی الخفین ست زیرا که در غزوهٔ تبوک ست وآن آخر غزوه ایست که غزا کرد رسول خدا وآخر فعل اوست وعن ثوبان
بفتح مثلثه تثنیه ثوب کنیت او ابو عبد الله یا ابو عبد الرحمن ست ابن عبد البر گفته اول اصح ست ابن بجدد بضم موحده وسکون جیم وضم دال مهملهٔ اولی
وقیل ابن جحدر بفتح جیم وسکون حای مهمله ودر آخر را از اهل سراة ست که موضعی ست میان مکه ومدینه وقیل من حمیر در بند افتاده بود آنحضرت اورا
خریده آزاد کرد وهمواره ملازم آنجناب بود در سفر وحضر تا آنکه وفات کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس نزول آورد بشام پس تر رفت بسوی حمص ودر رمله

ومُرد آنجا در سنه اربع وخمسين روى عنه خلق كثير رضي الله عنه قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم سرية فامرهم ان يمسحوا على العصائب
گفت ثوبان فرستاد رسول خدا لشکری پس حکم کرد ایشان را که مسح کنند بر عصائب یعنی العمائم دستارها والتساخين بفتح ... ة جمع تسخان در قاموس
گفته تساخين بمعنی مراجل خفاف ست وتفسیر کرد آنرا راوی بقول خود یعنی الخفاف موزها جمع خف وظاهر اینست که قول وی یعنی العمائم ویعنی الخفاف
مدرج ست از قول راوی وحدیث ظاهر ست در جواز مسح بر عمائم همچو مسح بر خفین در سبل گفته واما اینکه در وی طهارت راس وتوقیت شرط ست یا نه پس یافته
نشد در وی کلامی برای علما پستر در حواشی قاضی عبد الرحمن بر بلوغ المرام دیدیم که در جواز مسح بر عمائم شرط ست که مسح عمامه بعد طهارت کامل بسته باشد چنانکه در مسح بر خف میکنند
وگفت رفته اند بسوی مسح بر عمائم بعض علما ولیکن دلیل این دعوی ذکر نکرده وظاهر وی اینست که نیست شرط در مسح بران عذر بلکه کافی ست مسح آن هر دو اگرچه
آب مس راس نکرده باشد اصلا حافظ ابن القیم گفته که مسح کرد آنحضرت بر عمامه تنها و بر ناصیه وکامل کرد آنرا بر عمامه وگفته اند که نمی باشد مگر بعذر زیرا که در حدیث
دارقطنی باین لفظ آمده که فرستاد آنحضرت لشکری و رسید ایشان را برد پس هرگاه قدوم آوردند بر رسول خدا امر کرد ایشان را باینکه مسح کنند بر عصائب
والتساخين واین محمول ست بر عذر ودرین حمل بُعدی هست اگرچه در شرح میل بآن کرده زیرا که ثابت ست مسح بر خفین وعمامه بغیر عذر وعن عمر
رضي الله عنه موقوفا وانس رضي الله عنه مرفوعا اذا توضأ احدكم فلبس خفيه فليمسح عليهما چون وضو کند یکی
از شما وپوشد هر دو موزهٔ خود را پس باید که مسح کند بران هر دو وتقیید لبس ومسح ببعد وضو دلیل ست برانکه مراد بطاهرتین در حدیث مغیره ومانند آن
طهارت محققه است از حدث اصغر وليصل فيهما ونماز گذارد دران هر دو ولا يخلعهما ان شاء وبیرون نکند از خود آن هر دو را اگر خواهد
وقید مشیت برای دفع وجوب وتحریم ست که ظاهر امر ونهی ست الا من جنابة مگر از جنابت واین حدیث مفید شرطیت طهارت واطلاق آن
از توقیت ست پس مقید باشد بآن كما يفيده حديث صفوان وعلی اخرجه الدارقطني والحاكم وصححه نزد امام احمد مسح افضل ست از
غسل ودر روایتی هر دو برابر از جهت ورود حدیث بهر دو ونزد شافعی غسل افضل اگر عادت آن نکند ودر سفر السعادت گفته مر آنحضرت را تکلف نبود
در هیچ جانبی در مسح ونه در غسل اگر موزه پوشیده بودی نکشیدی تا پای شوید واگر پایها برهنه بودی موزه نپوشیدی تا مسح کند وعلما را اختلاف ست
دران واحسن اقوال همان ست که موافق سنت باشد انتهى وعن ابي بكرة بفتح موحده وسکون کاف نام او نفیع بضم نون وفتح فا وعین
مهمله در آخر ابن مسروح وقيل بن الحارث ست میگفت که من مولای رسول خدایم واز انتساب ابا میکرد ودر وقت محاصره کردن آنحضرت طائف را
در جماعت غلمان از حصن فرود آمد ومسلمان شد وآزاد گردید وبود از فضلاء صحابه کنیت بروی غلبه کرد ابن عبد البر گفته در عبادت مثل نصل بود
مُرد در بصره سنه احدی واثنتين وخمسين واولاد وی در بصره اشراف بودند بعلم وولایات وله عقب كثير وروى عنه خلق كثير عن النبي
صلى الله عليه وسلم انه رخص للمسافر ثلثة ايام ولياليهن رخصت کرد برای مسافر سه شبانه روز یعنی در مسح بر خفین وللمقيم
يوما وليلة اذا تطهر وبرای مقیم یک شبانه روز وقتی که طهارت کرد از حدث اصغر یعنی هر یکی از مقیم ومسافر فلبس خفيه پس پوشید هر دو موزه را
خود را مراد بفا تعقیب نیست بلکه تجرد عطف ست زیرا که معلوم ست که آن در مسح شرط نیست ان يمسح عليهما اینکه مسح کند بران در وضوی
که بعد ازین خواهد کرد واین حدیث نیز مثل حدیث علی مفید مقدار مدت مسح ست برای مسافر ومقیم ومثل حدیث عمر وانس ست در شرطیت طهارت
ودر وی ابانت ست باینکه مسح رخصت ست زیرا که صحابی آنرا رخصت نام کرده اخرجه الدارقطني وصححه ابن خزيمة واللفظ له
وابن حبان وابن الجارود والشافعي وصححه وابن ابي شيبة والبيهقي والترمذي في العلل المفرد وصححه الخطابي ورواه الاثرم في سننه وعن ابي
بضم همزه وتشدید تحتانی بن عمارة بکسر عین مهمله على الاصح وهو المشهور وقيل بالضم مصنف در تقریب گفته مدنی ست ساکن شد مصر را واو را صحبت ست

ودر سند این حدیث وی اضطراب ست انه قال یا رسول الله امسح علی الخفین قال نعم وی گفت ای رسول خدا آیا مسح کنم بر هر دو موزه فرمود آری قال یوما قال نعم گفت یکروز گفت آری قال ویومین قال نعم گفت دو روز فرمود آری قال وثلثة ایام قال نعم گفت وسه روز فرمود آری وما شئت وتا زمانیکه خواهی ودرینجا دلیل ست بر عدم توقیت مسح در حضر وسفر واین مروی ست از مالک وقول قدیم شافعی ست ولیکن این حدیث مقاوم مفاهیم حدیث دیگر که گذشت نیست ونه مدانی آنها واگر ثابت شود اطلاق وی مقید باشد بآن احادیث کذا فی النیل ودر مسوی گفته امام مالک توقیت ذکر نکرد زیرا که مذهب وی آنست که مدت مسح را هیچ توقیت وتقدیر نیست بلکه او را میرسد که مسح موزه کند تا وقتیکه غسل لازم نشد وتعقب کرده اند حفاظ حدیث وفقهاے امصار بحدیث علی رضی الله عنه وجواب داده اند از جانب مالک که خزیمه بن ثابت همین حدیث روایت کرده است ودر آخر گفته لو استزدناه لزادنا ورد کرد بغوی این جواب را که قول خزیمه ظنی ست از وی پس جائز نیست ترک الیقین یعنی حدیث صریح باین ظن مترجم گوید محمل کلام خزیمه اینست که توقیت بر سبیل وجوب نبود بلکه بر سبیل ندب واختیار افضل امر بود وحال و دلالت میکرد که اگر کسی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیاده طلب می‌نمود البته بزیادت امر میکرد پس ظن نباشد بلکه حمل کلام آنحضرت بر ندب وزیادت فهم ست نسبت سائر رواة وبا سائر روایات مخالفت ندارد پس ممکن که تقدیر یک شبانه روز در حق مقیم وسه شبانه روز در حق مسافر سنت مؤکد باشد ونظیر آن تقدیر نماز عصرست بمثلین وتقدیر نماز عشاست بثلث شب وتقدیر صدقة الفطرست پیش از نماز عید ممهذا در عمل از حدیث توقیت تجاوز نباید کرد وجمهور که بتوقیت رفته اند مختلف اند در ابتدای مدت ثوری وابو حنیفه وشافعی گفته اند ابتدای مدت از اول حدث ست که بعد لبس خفین حادث شود واحمد واسحق گفته اند که ابتدای مدت از اول مسح ست وهر دو محتمل ست والله اعلم انتهی اخرجه ابو داؤد وابن ماجة والدارقطنی والحاکم فی المستدرک وتضعیف کرد او را بخاری وگفت لا یصح وقال وگفت ابو داؤد اختلاف کرده اند در اسناد وی ولیس بالقوی ونیست سند وی قوی وگفت ابو زرعه دمشقی نقلا عن احمد رجال وی شناخته نمی‌شوند وگفت ابو الفتح ازدی این حدیثی ست که قائم نیست سند وی وگفت ابن حبان اعتماد نمی‌کنم بر اسناد وی وگفت دارقطنی لا یثبت واختلاف کرده اند درین حدیث بر یحیی بن ایوب اختلاف بسیار وگفت ابن عبد البر ثابت نیست ونیست او را اسناد قائم ومبالغه کرد ابن الجوزی وذکر کرد آن را در موضوعات

باب نواقض الوضوء

در بیان شکننده‌های وضو جمع ناقض ست ونقض در اصل حل مبرم ست پستر مستعمل شد در ابطال وضو زیرا که شارع آنرا مجازا مبطل معین کرد پستر حقیقت عرفیه گردید وناقض وضو ناقض تیمم ست زیرا که تیمم بدل وضوست در حجة الله البالغة گفته ناقض وضو بر سه گونه است یکی آنکه اجماع کرده اند بران جمهور صحابه وتابعین ومطابق شد بران روایت وعمل شائع وآن بول وغائط وبادی ومذی ونوم ثقیل وما فی معناهاست دوم آنکه سلف از صحابه وتابعین اختلاف کرده اند دران وروایت متعارض آمده از آنحضرت همچو مس ذکر سوم آنکه دران باب در لفظ حدیث شبهه یافته شد وفقهای صحابه وتابعین اجماع کردند بر ترک آن همچو وضو از مما مسته النار انتهی عن انس بن مالک رضي الله عنه قال کان اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم علی عهده ینتظرون العشاء حتی تخفق رؤسهم ثم یصلون ولا یتوضؤن گفت انس بودند یاران رسول خدا در عهد وی صلی الله علیه وسلم انتظار میکردند نماز عشا را تا آنحضرت برآید ودر پس او نماز گذارند تا آنکه مائل می‌شدند سرهای ایشان وفرو می‌افتادند از غلبه خواب بر سینه‌های ایشان پستر نماز می‌گذاردند ووضوی جدید نمیکردند در مسوی زیر این حدیث گفته چون علت نقض نوم زوال عقل ست بدلیل العینان وکاء السه پس غیر نوم مثل اغما

دسکر نیز ناقض شد و تنقیح مسئله آنست که زوال عقل ناقض وضوست و تنقیح نوم قاعد از نزدیک شافعی آنست که تمکین مقعد بوده باشد پس کسیکه هزیل باشد و درمیان مقعد و زمین فرجی باشد تمکین حاصل نشد و تنقیح نوم مضطجع آنست که تمکین مقعد نباشد هر که بوده و ذکر اضطجاع تنبیه ست و تصویر استرخای اعضا و نزدیک ابوحنیفه راکع و ساجد بروجه سنت حکم قاعد دارد و متکی که بزوال تکیه بیفتد حکم مضطجع دارد و جمعی تنقیح آن خواب گران و خواب سبک نهاده اند و اول اقوی می نماید زیرا که حدیث فانه اذا اضطجع استرخت مفاصله صریح ست در غلبه استرخا و چون اظهر و اشهر در هیئت نوم استرخا اضطجاع و استلقاست آنرا بر روی کار آوردند و حصر را بآن متوجه ساختند انتهی اخرجه ابوداؤد و صححه الدارقطنی واصله فی مسلم و روایت کرد آنرا ترمذی و در وی این ست یوقظون للصلوة یعنی بیدار کرده می شدند برای نماز و نیز در وی ست حتی انی لاسمع لاحدهم غطیطا ثم یقومون فیصلون ولا یتوضئون یعنی تا آنکه می شنیدم برای یکی از انها آواز خفتن پس بر میخاستند و نماز میگذاردند و وضو نمیکردند جماعتی از علما این را حمل بر نوم جالس کرده اند و این تاویل مدفوع ست باینکه در روایتی از انس باین لفظ آمده یضعون جنوبهم می نهادند پهلوهای خود را روایت یحیی القطان ابن دقیق العید گفته محمول ست بر نوم خفیف و رد کرده اند باینکه ذکر غطیط و ایقاظ مناسب آن نیست زیرا که این هر دو جز در نوم مستغرق نمی باشند و بالجمله احادیث مشتمل اند بر خفق راس و بر غطیط و بر ایقاظ و بر وضع جنوب و در همه اینست که وضو نمیکردند ازینها و ازینجا اختلاف کردند علما دران بر هشت قول اول آنکه نوم ناقض وضوست مطلقا بر هر حال که باشد بدلیل اطلاق آن در حدیث صفوان بن عسال که گذشت در مسح و در وی ست من بول و غائط و نوم پس درین حدیث مطلق نوم را ناقض وضو داشت همچو غائط و بول و حدیث انس رض بهر عبارت که مروی باشد در وی ذکر اقرار آنحضرت ایشان را بران نیست و نه ذکر نوم برانها و این فعل صحابی بدری ست بهر قسم که واقع شد و حجت نیست مگر در افعال و اقوال و تقریرات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این مذهب حسن بصری و مزنی و ابی عبید قاسم بن سلام و اسحق و قول غریب شافعی ست و ابن منذر گفته باین قائلم من و گفت مرویست معنی آن از ابن عباس و انس و ابی هریره دوم آنکه ناقض وضو نیست مطلقا بدلیل حدیث انس و حکایت نوم صحابه برین صفات و اگر ناقض می بود حضرت ایشان را بران مقرر نمی داشت و وحی کرده میشد بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین باب چنانکه وحی آمد در شان نجاست نعل پس نماز من بعده بالاولی صحیح باشد ولیکن حدیث صفوان بن عسال برایشان واردست و این مذهب ابی موسی اشعری و سعید بن المسیب و ابی مجلز و حمید اعرج ست سوم آنکه خواب ناقض ست تام وی و معاف در خفقه است اگرچه متوالی باشند یا خفقات متفرقات و خفق بمعنی میلان راس ست از نعاس و حد وی آنست که چندان فرو نرود که صاحب خفقه بیدار گردد و هر که سر وی میل نکرد او را بقدر خفقه معاف ست و آن میل راس ست فقط تا آنکه ذقن بسینه رسد از روی قیاس بر نوم خفقه و اهل این مذهب حدیث انس را حمل بر نعاس میکنند که از ان تمیز زائل نمی شود چهارم آنکه نوم بنفسه ناقض نیست بلکه مظنه نقض ست لا غیر پس چون خفت نشسته با تمکین مقعد از ارض وضو نشکست ورنه بشکست و این مذهب شافعی ست و دلیل وی حدیث علی ست العینین وکاء السه فمن نام فلیتوضأ و حسنه الترمذی ولیکن در وی بقیه بن الولید ست و او را ضعیف گفته اند و حدیث انس را حمل بر تمکین مقعد کرده اند جمعا بین الاحادیث و حدیث صفوان مقید ست بهمین حدیث علی و معنی حدیث علی این ست که نوم مظنه خروج چیزی ست بغیر شعور مثل ریح و جز آن پس چون نوم کند غیر متمکن ظن خروج ریح غالب شود و این غالب را همچو محقق گرفتند و حکم کردند باینکه نوم ناقض ست مگر نه بنفسه پنجم آنکه چون بخفتد بر هیئتی از هیئات مصلی چون راکع و ساجد و قائم پس این ناقض وضو نیست برابرست که در نماز باشد یا خارج آن و اگر بخفتد مضطجع یا بر قفا بشکند و این مذهب ابوحنیفه و داؤد و قول غریب شافعی ست و دلیل ایشان این حدیث ست که اذا نام العبد فی سجوده باهی الله به الملائکة یقول عبدی روحه عندی وجسده ساجد بین یدی

رواه البیهقي وغیره و این حدیث را تضعیف کرده اند گفته اند درین حدیث او را ساجد نامیدند حال آنکه وی نائم ست و سجود نیست مگر بطهارت و جوابش آنست که ساجد نامیدن او باعتبار اول امر او ست و باعتبار هیئت ششم آنکه ناقض ست مگر نوم راکع و ساجد بحدیث مذکور و اگرچه خاص ست بسجود اما قیاس کردیم بروی رکوع را نیز و این مروی ست از احمد هفتم آنکه ناقض وضو نیست در نماز بر هر حال که باشد و نمی شکند خارج نماز نیز و این قول ضعیف ست مر شافعی را و دلیلش حدیث مذکور ست هشتم آنکه نوم کثیر ناقض ست علی کل حال و نوم قلیل ناقض نیست و این مذهب زهری و ربیعه و اوزاعی و مالک و احمد ست در یکی از دو روایت و ایشان میگویند که نوم بنفسه ناقض نیست بلکه مظنه نقض ست پس کثیر مظنه او ست بخلاف قلیل و حدیث انس را حمل کرده اند بر قلیل و لیکن مقدار قلیل و کثیر ذکر نکرده اند که حقیقت کلام ایشان معلوم گردد که آیا داخل ست زیرا قوال یا نه این ست اقوال علما در نوم که مختلف شد انظار ایشان در وی بنا بر اختلاف احادیث مذکوره و درین باب احادیث دیگر ست که خالی از قدح نیست و لهذا از ذکر آن اعراض کردیم و اقرب قول آنست که نوم ناقض ست بحدیث صفوان و شناخته که ابن خزیمه و ترمذی و خطابی تصحیح وی کرده اند و لیکن لفظ نوم در حدیث وی مطلق ست و دلالت اقتران ضعیف پس نتوان گفت که مقرون ست ببول و غائط و آن هر دو ناقض اند بر هر حال پس این هم ناقض باشد و مطلق نبود بلکه مقید باشد و در حدیث انس آمده که صحابه وضو نمیکردند باوجود غطیط و وضع جنوب و بیدار کرده میشدند پس اصل در ان جلالت قدر ایشان ست و ایشان جاهل نبودند از نواقض وضو خصوصاً انس از ایشان مطلقا حکایت کرده و معلوم ست که در ایشان علما بودند عارف بامور دین خصوصاً نماز که اعظم ارکان اسلام ست خصوصاً کسانیکه انتظار نماز میکردند همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم چه آنها اعیان صحابه بودند و چون حال ایشان این باشد پس مقید خواهد شد حدیث مطلق صفوان بنوم مستغرق که باقی نماند با آن ادراک و تاویل کرده خواهد شد آنچه ذکر کرده است آنرا انس از غطیط و وضع جنوب و ایقاظ بعدم استغراق زیرا که در مبادی نوم قبل از استغراق هم گاهی غطیط میکنند و وضع جنب مستلزم استغراق نیست زیرا که آنحضرت بعد دو رکعت فجر بر پهلو می غلطید و می خفت و بعد وضع جنب برای نماز صبح بر میخاست اگرچه گفته اند که این از خصائص آنحضرت ست که نوم شریف وی ناقض وضو نیست با آنکه ملازمت نوم بوضع جنب معلوم ست و ایقاظ هم گاهی در مبادی نوم می باشد تا متنبه شود و مستغرق نوم نگردد و ملحق ست بنوم اغما و جنون و سکر هر مسکر که باشد بجامع زوال عقل و در شرح مغربی ذکر کرده که اتفاق کرده اند که این چیزها ناقض وضو ست پس اگر صحیح شود دلیلش اجماع خواهد بود و عن عايشة رضي الله عنها قالت جاءت فاطمة بنت ابي حبيش گفت آمد فاطمه دختر ابی حبیش بضم حای حمله و فتح موحده و سکون تحتیه و شین معجمه یکی از صحابیات ست قرشیه اسدیه زوجه عبدالله بن جحش الی النبي بسوی رسول خدا صلى الله عليه وسلم وقالت یارسول الله و گفت ای رسول خدا اني امرأة أستحاض فلا اطهر بدرستیکه من زنی هستم که استحاضه کرده میشوم دائم پس هرگز پاک نمی شوم و استحاضه روان شدن خون ست از فرج زن در غیر وقت آمدن وی افادع الصلوة آیا پس بمانم نماز را قیاس بحیض کرده یعنی همچنانکه در حالت حیض نماز گذاردن درست نیست در استحاضه نیز درست نباشد فقال لا فرمود بمان نماز را انما ذلك بکسر کاف زیرا که خطاب بمونث ست عرق بکسر عین و سکون را نیست آن خون استحاضه مگر رگی از رگها در فتح الباری گفته این رگ را عاذل نامند بعین حمله و ذال معجمه و یقال عاذر برا بدل لام کما في القاموس وليس بحيض و نیست حیض که از رحم می آید و در حیض در هر ماه چند روز خون البته میرود و از جهت دفع حرج و مشقت نماز در روزه را عفو کرده اند و چون در قضای نماز نیز حرج صریح بوده در قضای روزه قضای روزه واجب گردید نه قضای نماز بعده حکم استحاضه بیان فرمود بقول خود فاذا اقبلت حيضتك بفتح حا و جائز ست کسرهٔ وی و مراد باقبال ابتدای دم حیض ست یعنی پس چون پیش آید ایام حیض تو اگر از معتاده است همان ایام عادة خواهد بود و اگر مبتداست

اکثر حیض وده روزست در مذهب حنفیه و نزد ایمه دیگر در مبدأ عمل بتمیز کند اگر خون سیاه و غلیظ است حیض ست و اگر رقیق ست استحاضه است
و چون تمییز معتبر شد اعتبار حیض را ترجیح کردند و ظاهر این ست که زن مذکور معتاده بود والله اعلم فدعی الصلوة پس بگذار و ترک ده نماز را
و این متضمن نهی حائض ست از نماز و نماز بروی حرام ست و نمازش فاسد و هو اجماع و اذا ادبرت و چون بگذرد ایام حیض و برگردد خون او فاغسلی
عنك الدم پس بشوی از خود خون را یعنی غسل کن چنانکه از ادله دیگر مستفاد ست ثم صلی پستر نماز بگذار و این حدیث دلیل ست بر وقوع
استحاضه و برانکه استحاضه را حکمی ست خلاف حکم حیض و بیان کرد آنرا رسول خدا باکمل بیان چه فتوی داد او را باینکه ترک نکند نماز را با جریان دم
بلکه نگران ماند وقت اقبال حیض را و ترک دهد نماز دران ایام و چون بگذرد ایام حیض بشوید خون و در بعض طرق بخاری و اغتسلی آمده و در بعض
مثل روایت مصنف و در وی اقتصارست بر غسل دم و حاصل آنست که در حدیث هر دو امر واقع شده غسل دم و اغتسال بعض رواة بران و بعض
برین اقتصار کردند پستر امر کرد او را آنحضرت بنماز متفق علیه و للبخاري و مر بخاری راست از حدیث عائشه این زیادت ثم توضئی
لكل صلوة پستر وضو کن برای هر نماز و اشار مسلم الی انه حذفها عمدًا و اشاره کرد مسلم بسوی آنکه وی حذف کرد این زیادت را
دیده و دانسته و لفظ وی در صحیح این ست و فی حدیث حماد حرف ترکنا ذکره بیهقی گفته آن قول وی ست توضئی و این زیادتی ست غیر محفوظ
و متفرد اند بدان بعض رواة و مصنف در فتح الباری گفته این زیادت ثابت ست بطرقی که متیقن ست بآن قول مسلم انتهی و این حدیث مناسب
باب نیست آنچه مناسب اوست زیادت مذکور ست فقط نه اصل حدیث و لهذا مصنف آنرا در باب حیض اعاده کند و این زیادت حجت ست
برانکه دم استحاضه حدثی ست منجمله احداث نواقض وضو و لهذا امر کرد شارع بوضو نزد هر نماز و باین رفته اند جمهور و نزد حنفیه چون وضو متعلق
بوقت ست برای وقت هر نماز وضو کند و فریضه حاضره و نوافل هرچه خواهد بگذارد و دو فریضه را جمع کند بر وجه جواز نزد مجیز یا بعذر و گویند
که مضاف در حدیث مقدر ست یعنی لوقت كل صلوة و عبارت از قبیل حذف مجاز ست ولیکن برای تقدیر مضاف لابد ست از قرینه موجبه حذف
و مالکیه گویند که وضو مستحب ست واجب نیست مگر بحدیث دیگر و تحقیقش در حدیث حمنه بیاید وعن علي بن ابي طالب رضي الله عنه
قال كنت رجلا مذاء گفت بودم من مردی بسیار مذی کننده پس شرم کردم که پرسم رسول خدا را كما عند البخاري و در لفظی نزد وی
بسبب بودن دختر وی نزد من و در لفظی نزد مسلم بسبب بودن فاطمه و نزد ابوداود و نسائی و ابن خزیمه از علی باین لفظ است بودم مردی
مذاء پس غسل کردن گرفتم از وی در تابستان تا آنکه ترقید پشت من و مذاء بر وزن ضراب صیغه مبالغه است از مذی و مذی بفتح میم و سکون ذال معجمه
بر لغت اوضح و اشهر و بکسر ذال معجمه و تشدید یا نیز گفته اند آبی ست رقیق لزج که نزدیک شهوت برمی آید بملاعبت با زن یا تذکر جماع و در خروج آن
شهوت و دفق نمی باشد و بعد از ان در ذکر تکسر و فتوری نمی شود و گاهی احساس بخروج آن نمی شود و نسبت بر حال مذی در نساء بسیار تر باشد
فامرت المقداد پس فرمودم مقداد بن اسود را که از مخلصان درگاه بود و فضلا و نجبای صحابه و قدیم الاسلام ست و نسبت او باسود بجهت آن ست
که حلیف یا ربیب او بود ورنه در اصل مقداد بن عمرو ثعلبه کندی ست و علی مرتضی از وی روایت دارد و در فرمودن بمقداد لوکمال ادب و حیا ست
از حضرت علی کرم الله وجهه و تنبیه ست برانکه داماد را حکایت شهوت و انچه بدان متعلق ست و ذکر مباشرت زنان با اصهار مناسب نیست و در بعض
روایات آمده که خود جناب امیر سائل بوده و در بعض آنکه سائل عمار بود ان يسئل النبي اینکه بپرسد از حکم آن آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
فسأله پس پرسید او را فقال فيه الوضوء پس فرمود در وی وضوست یعنی هر که مذی را ببیند آلت را بشوید و وضو کند و این دلیل ست
برانکه مذی ناقض وضوست و لهذا این حدیث را مصنف درین باب آورده در مصفی گفته حکم مذی عدم وجوب غسل ست باجماع و وجوب وضو بآن

خواه گوئیم تنقیح اَوْ جَاءَ اَحَدٌ مِّنْكُمْ مِّنَ الْغَائِطِ خروج من السبیلین ست معتاد باشد یا غیر معتاد یا گوئیم مخصوص ست بمعتاد و درین صورت
حکم مذی و استحاضه از دلیل مستانف ثابت میشود و سابقا اشاره کرده شد که تنقیح مثل عمر بار رفته است که در حضر رای داخل میشود انتهی متفق علیه
و اللفظ للبخاري و للبخاري اغسل ذكرك وتوضأ و بخاری راست باین لفظ که بشوی ذکر خود را و وضو کن و این ظاهر ست
در غسل تمام ذکر و همین ست محکی از مالک و از احمد در روایتی عملاً بلفظ الحدیث و مؤید اوست روایت ابو داؤد یغسل ذکره و انثییه و یتوضأ و در روایتی
فتغسل من ذلك فرجك و انثييك و توضأ للصلوة و جمهور و شافعی گویند واجب غسل محل خروج ست نه تمام ذکر و لفظ ذکر از قبیل اطلاق اسم
کل ست بر بعض و قرینه بران قواعد شرعیه است و زیادت ابو داؤد مطعون فیه ست زیرا که از طریق عروه از علی آمده است و عروه را سماعت از انجناب
نیست و لیکن ابو عوانه آنرا از طریق عبیده از علی در صحیح خود روایت کرده و دران طعن نیست مصنف در تلخیص گفته و اسناده لا مطعن فیه و چون
این زیادت صحیح باشد قول بآن هم درست بود و او ضحه صاحب السبل فی حواشی ضوء النهار خطابی گفته امر بغسل انثیین برای استظهار زیادت تطهیر
چه مذی وقت انتشار بانثیین هم میرسد و در مصفی گفته غسل ذکر بطریق وجوب ست پس استنجا بحجر در مذی مشروع نباشد یا بطریق استحباب
یا خارج بر حسب عادت بلاد و اقوی نزدیک فقیر اول ست و اقتصار بر حجر در معتاد آمده پس تنقیح آن بر وجهی که شامل مذی و دم استحاضه باشد
دل ازان در قلق ست انتهی و لمسلم توضأ و انضح فرجك و مسلم راست باین لفظ وضو کن و بپاش آب فرج خود را در مصفی گفته
مراد از نضح اینجا غسل ست بدلیل روایت دیگر یغسل ذکره و از تخریج قدری که مذی بدان رسیده باشد و این ظاهر ست پس اگر غیر فرج آلوده شود
آن را نیز باید شستن و اگر بعض ذکر آلوده شود بعض آخر را شستن لازم نیست انتهی و درین حدیث دلیل ست بر نجاست مذی
و همین ست حکم ودی و منی که سبب شهوت و جهیدن بیرون آید که دران نیز وضو ست نه غسل و در مصفی گفت تمییز در میان منی و مذی و ودی
ضروری ست پس صفات ممیزه هر یکی بیان کرده اند بحسب استقرا پس شناخته میشود منی بجهیدن یا لذت یافتن بخروج او یا بوی عجین اگر منی رطب باشد
و بوی بیاض بیضه اگر خشک باشد و در مذی ازین دفق و فتور عضو نیست و رقیق تر ست از منی و بوی عجین یافته نمی شود و ودی قطره ایست
از بول انتهی و آبی ست غلیظ که بیرون می آید بعد از بول و جمهور علما بعد از خروج ودی یقینا رخصت ترک وضو نداده اند بلکه تمسک کرده اند بانکه
وضو منتقض می شود از بول و ودی نیز قطره ایست ازان وعن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قبل
بعض نسائه بدرستیکه آنحضرت بوسه کرد بعضی از زنان خود را و این کنایت از خود کرده کما فی حدیث الترمذی ثم خرج الى الصلوة
ولم يتوضأ پس برامد بسوی نماز و وضو نکرد و این مسئله مختلف فیه ست میان حنفیه و ائمه دیگر که آیا زن را بدست سودن ناقض وضو ست یا نه
ائمه ثلثه گویند ناقض ست بشهوت باشد یا بی شهوت بجنبی باشد یا نه و نزد شافعی مس امرأة اجنبیه بشرط آنکه هر دو کبیر باشند نه صغیر ناقض ست
و نزد حنفیه ناقض نیست و تمسک ایشان بآیه کریمه ست اَوْ لٰمَسْتُمُ النِّسَاۗءَ و نزد حنفیه مراد بلمس جماع ست و دلیل حنفیه حدیث عائشه ست
که در صحیحین آمده که گفت در نماز شب که آنحضرت بر میخاست و می بودم من در خواب و می بود هر دو پای من در سجده گاه آنحضرت پس چون بسجده
میرفت خله میکرد پایهای مرا و میکشیدم من پایهارا و چون بر میخاست دراز میکردم پایهارا و لابد در خله کردن مساس واقع می شد پس مس کردن
زن ناقض نباشد و این حدیث عائشه که مذکور شد از عروه از عائشه ست و لیکن شافعیه در حدیث سخن دارند و لهذا ترمذی گفت اسناد این حدیث
که عروه از عائشه روایت کرده صحیح نیست زیرا که بطریق حبیب بن ثابت ست از عروه و حبیب از عروه سماع ندارد و اما سماع عروه از عائشه
محقق ست چنانکه بنظر در عبارت ترمذی ظاهر میگردد و این حدیث را ابراهیم از عائشه روایت کرده و دران غیر ترمذی طعن نموده و گفته صحیح نیست

اسناد وابراهیم از عایشه وگفت این حدیث مرسل ست بجهت آنکه ابراهیم از عایشه سماع ندارد وجوابش آنست که حدیث مرسل نزد حنفیه مقبول ومعتبر ست
اخرجه احمد وابوداؤد والنسائی وابن ماجه ودر روایت ابوداؤد از طریق ابراهیم تیمی ست از عایشه پس مرسل باشد کما تقدم ونسائی گفته
نیست درین باب حدیثی احسن ازوی مگر آنکه مرسل ست وگفت مصنف مروی ست بده وجه از عایشه وبیهقی در خلافیات رد وتضعیف آن کرده
وابن حزم گفته لایصح در سبل السلام گفته این حدیث دلیل ست برآنکه لمس مرأة تقبیل اوست ونمی شکند وضو را وهذا هو الاصل پس حدیث مقرر اصل ست
وبرین ست علی رضی الله عنه ومذهب شافعیه نقض وضوست از لمس من لایحرم بدلیل قوله تعالی اَوْ لٰمَسْتُمُ النِّسَآءَ گویند لمس حقیقت ست
در دست رسانیدن ومؤید بقای او برین معنی قرارت اَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَآءَ است زیراکه ظاهرش در مجرد لمس رجل ست بدون آنکه بازن فعلی باشد
واین تحقق بقای لفظ است برمعنی حقیقی وی همچنین قرارت او لامستم چه اصل متفق بودن معنی هر دو قرارت ست وجواب داده اند ازان بصرف
لفظ از معنی حقیقی بقرینه پس محمول شود بر مجاز وآن درینجا حمل ملامست ست برجماع همچنین لمس وحدیث عایشه که در بخاری ست وتقدم
مؤید حدیث باب ست ومؤید بقای اصل ودال ست برآنکه لمس ناقض وضو نیست واما اعتذار مصنف در فتح الباری از حدیث عایشه باینکه وے
حائل بود واین خاص ست بوی بعید ومخالف ظاهر ست حال آنکه علی رضی الله عنه وحبر است ابن عباس که در حق وی دعای تعلیمه الله التاویل وارد ست
تفسیر کرده اند آنرا بجماع عبد بن حمید روایت کرده که ابن عباس تفسیر کرد ملامست را بجماع بعد ازانکه نهاد انگشت بهر دو گوش خود وگفت
الا هو النیک وهمچنین سوال کرد اورا نافع بن الازرق از ملامست پس تفسیر کرد آنرا بجماع باآنکه ترکیب آیت شریفه واسلوب وی مقتضی اراده جماع ست
از ملامست زیراکه او تعالی از مقتضیات تیمم آمدن از غائط را شمرده برای تنبیه از حدث اصغر وشمرد ملامست را برای تنبیه بر حدث اکبر وآن مقابل
قول وی تعالی ست در امر بغسل بآب وَاِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوْا واگر حمل کنند ملامست را بر لمس ناقض وضو فوت شود تنبیه برآنکه تراب
قائم مقام آب ست در رفع حدث اکبر ونیز مخالف شود صدر آیت را وحنفیه را التفصیلها است که ناهض نیست بران دلیل انتهی وضعفه
البخاری ترمذی گفته شنیدم محمد بن اسمعیل را تضعیف میکرد این حدیث را ومصنف در تلخیص گفت این حدیث معلول ست وذکر
کرده اند علت اورا ابوداؤد وترمذی ودارقطنی وبیهقی وابن حزم گفته صحیح نیست درین باب چیزی واگر صحیح شود پس محمول ست برآنچه
بود بران امر پیش از نزول وضو از لمس انتهی ومصفی گفته تحقیق آنست که منشأ اختلاف درین مسئله اختلاف ایشان ست در تفسیر
قوله تعالی اَوْ لٰمَسْتُمُ النِّسَآءَ پس حضرت عمر وابن مسعود حمل کردند آنرا بر دست رسانیدن بزنان بغیر جماع ودرین تفسیر لازم آمد که لمس را
ناقض وضو دارند ونزدیک ایشان آیت از نیابت تیمم مر غسل را ساکت باشد پس مذهب ایشان همین بود وعبد الله بن عباس حمل کرد بر جماع
پس لازم آمد که آیت از دلالت نقض لمس مر وضو را ساکت باشد ودلالت کند بر نیابت تیمم از غسل پس مذهب ابن عباس همین بود وابن عمر مذهبی
ثالث پیش گرفت که لمس اعم ست از جماع ومس پس خدای تعالی لمس را موجب تیمم ساخت بآن معنی که اگر در صورت جماع متحقق گردد نائب غسل خواهد بود
واگر در صورت مس متحقق گردد نائب وضو خواهد بود پس ابن عمر قائل بود بنیابت تیمم از غسل وقائل بود بنقض مس مرأة وضو را وارجح درینجا قول
ابن عباس ست که در قرآن مجید در مواضع بسیار ملامست ومس از جماع کنایت آمده است واستدلال دیگران باین آیت ناهض بر خصم ست
اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال وچون در اقوال صحابه اختلاف واقع شود ومأخذ ایشان از کتاب یا سنت معلوم باشد تامل در مأخذ باید کرد
تا رجحان بعض بر بعض ظاهر شود وظاهرا ابوحنیفه درین مسئله مذهب ابن مسعود وابراهیم نخعی را همین سبب گذاشته است باوجود اتباع او ایشان را
در سائر مواضع واین حدیث اگرچه ضعیف باشد ترجیح یک تاویل آیت را بر تاویل دیگر کفایت میکند زیراکه نزدیک اجتماع هر دو قوت میگیرد ومذهب حسن بصری

وسفیان ثوری عدم نقض ست انتهی وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وجد
احدكم في بطنه شيئا فاشكل عليه چون یابد یکی از شما در شکم خود چیزی از پیچش باد وجنبش آن پس مشتبه شد بروی که اخرج
منه شيء ام لا آیا بیرون آمد از شکم چیزی از باد یا نه فلا يخرجن من المسجد پس باید که بیرون نیاید از مسجد چون در وی باشد
برای اعادهٔ وضو واین کنایت ست از عدم نقض که بیرون آمدن از مسجد برای وضو لازم ست واشارت ست که مومن باید که نماز وی وجای وی
در مسجد باشد حتى يسمع صوتا او يجد ريحا تا آنکه بشنود آوازی را یا بیابد بوی را واین باعتبار غالب ست ومقصود حصول یقین ست
ببر آمدن بادی از شکم اگرچه آوازی نشنود وبوئی نیابد وازینجا معلوم گردد که اگر یکی وضو دارد ودر شکستن آن اشتباهی واقع شود وضوی
جدید ساختن حاجت نبود زیرا که یقین بشک زائل نگردد واین در اصل جائزست وشک نیست که احتیاط در اعادهٔ وضو خواهد بود واین حدیث
شریف اصلی ست از اصول اسلام وقاعده ایست از قواعد فقه زیرا که دلالت کرد بر اینکه اصل در اشیا ابقای آنهاست بر اصول وی تا وقتی که
خلاف آن متیقن نگردد وحدیث عام ست از کسیکه در نماز ست یا بیرون وی وهو قول الجماهير ومالکیه را تفاصیل وفروق ست در داخل در نماز
وخارج از وی که منتقض نیست برای لیل اخرجه مسلم وابوداود والترمذی ودر روایتی باین لفظ ست نیست وضو مگر از صوت
یا ریح اخرجه احمد والترمذی وصححه ابن ماجة والبيهقي من حديث ابي هريرة وگفت بیهقی این حدیث ثابت ست اتفاق کرده اند شیخین بر اخراج معنی او
از حدیث عبد الله بن زید بن عاصم مازنی وعن طلق بفتح طا وسکون لام بن علي الحنفي اليمامي بن علي بن طلق ابن عبد البر گفته وی
از اهل یمامه است کنیت او ابو علی ست واو را طلق بن ثمامه نیز گویند روایت کرده است از وی پسرش قیس قال قال رجل مسست
ذکري او قال الرجل يمس ذكره في الصلوة أعليه وضوء گفت طلق گفت مردی مساس کردم وسودم بدست آلت خود را
یا گفت که مرد مساس میکند ذکر خود را در نماز آیا بروی وضوئی هست ودر روایتی باین لفظ ست پرسیده شد رسول خدا از مس کردن مرد
ذکر خود را بعد از وضو آیا می شکند وضو یا نه فقال النبي پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم لا نمی شکند انما هو بضعة
منك جزین نیست که ذکر پارهٔ گوشتی ست از تو ودر لفظی این ست قال هل هو الا بضعة منه ودر روایت ترمذی الا مضغة آمده واین
حدیث حجت حنفیه ست در عدم انتقاض وضو از مس ذکر ودر مسند ابی حنیفه از ایوب بن عتبة قاضی یمامه از قیس بن علی مروی ست وشمنی
از شرح الآثار طحاوی نقل کرده که گفت نشنیده ایم هیچ یکی را از صحابه که فتوی داده باشد بوضو از مس ذکر مگر ابن عمر ومخالفت کرده است وی
در این فتوی اکثر صحابه را وامام محمد در موطای خود آثار کثیره از سلف دران روایت کرده ودر مسند ابی حنیفه نیز آورده واز علی وعمار وابن عباس
نیز روایت کرده اند که گفته اند باک نداریم بمس کنیم یا ذکر را یعنی هر دو گوشت پاره اند فرقی نیست میان آنها واز ابن عباس مروی ست
که گفت اگر نجس میدانی تو ذکر خود را پس ببر آنرا واز ابن مسعود وسعد بن ابی وقاص نیز مثل این آورده واز علی وابن مسعود وحذیفه بن الیمان
وعمار بن یاسر وسعد بن ابی وقاص از صحابه واز ابن المسیب وابراهیم نخعی وعطا بن ابی رباح وغیرهم عدم نقض نقل کرده اند وهم شمنی از دار قطنی
نقل می کند که جماعتی از ائمه که احمد بن حنبل وعلی بن مدینی ویحیی بن معین از ایشان اند در مسجد خیف که در منی ست جمع شدند ودر نقض وضو
بمس ذکر اختلاف کرده اند واخبار وآثار مختلفه روایت نمودند یحیی بن معین گفت که ابن عمر وضو کرد از مس ذکر وابن مدینی گفت که ابن مسعود
وضو منکر دا ازان ومیگفت که وی گوشت پارهٔ از تست پس قرار دادند که چون ابن مسعود وابن عمر اختلاف کنند ابن مسعود اولی ست باتباع
وامام احمد بن حنبل فرمود نعم ابن مسعود راجح ست ولیکن در اسناد این اثر ابو قیس ست واحتجاج بحدیث وی نتوان کرد پس ابن مدینی

اسنادی دیگر آورده از عمار بن یاسر موافق قول ابن مسعود پس امام احمد گفت عمار و ابن عمر برابر اند هر که خواهد باین اخذ کند و هر که خواهد بآن اخذ کند انتهی شیخ عبد الحق دهلوی رح در شرح سفر السعادة گفته تواند که وضو بمس امرأة و ذکر واجب نبوده و آنجا که کرده اند یا امر فرموده اند بجهت احتیاط و تکمیل بود که مظنهٔ شهوت و متوهم نجاست ست والله اعلم انتهی و در ترجمهٔ مشکوة فرموده که اختلاف احادیث درین باب بجهت نسخ بعضی مر بعضی را خواهد بود انتهی و نیز در ترجمه گفته که انتقاض وضو بمس ذکر مختلف فیه است میان علما که مذهب و منقول از صحابه نیز اختلاف ست و احادیث نیز مختلف آمده و امام شافعی و مالک و احمد بانتقاض وضو رفته اند بلکه نزد امام احمد مس فرج مطلقا که شامل ذکر و دبر و فرج امرأة ست ناقض وضوست و در مذهب امام مالک در مس امرأة فرج خود را اختلاف ست و نزد شافعی مس ذکر بباطن کف بی حائل ناقض ست و بروایتی از امام وضو بمس ذکر مستحب ست نه واجب و نزد امام ابو حنیفه و اصحاب وی مطلقا ناقض نیست انتهی اخرجه الخمسة روایت کردند این حدیث را ابو داود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و احمد و نیز دارقطنی و گفت بغوی که این حدیث منسوخ ست زیرا که ابو هریره اسلام آورده است بعد از قدوم طلق بن علی چه اسلام وی در سال هفتم ست در غزوهٔ خیبر و قدوم طلق در سال اول از هجرت در وقت بنای مسجد شریف بود پس لابد سماع ابو هریره متاخر خواهد بود از سماع طلق و ابو هریره روایت کرده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که چون برساند یکی از شما دست خود را بسوی ذکر خود در حالیکه نیست میان ذکر و دست وی چیزی حائل پس باید که وضو کند آنکس رواه الشافعی والدارقطنی و رواه النسائی عن بسرة بنت صفوان مگر آنکه ذکر نکرده نسائی این عبارت که نیست میان ذکر و دست او چیزی و این کلام شافعی ست و حنفیه بجوابش گفته اند که بمجرد تقدیم اسلام طلق بن علی بر اسلام ابو هریره جزم نتوان کرد بر تقدیم سماع طلق بر سماع ابو هریره مگر آنکه ثابت گردد وفات طلق پیش از اسلام ابو هریره یا معلوم گردد عدم قدوم طلق از وطن خود بعد از رجوع وی بدان و ثابت نشده هیچ یکی ازین دو امر پس تواند که طلق حدیث را بعد از سماع ابی هریره شنیده باشد پس حدیث وی ناسخ بود و نیز ابو هریره گفته که شنیدم از آنحضرت بلکه گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم و شاید که از صحابی دیگر پیش از حدیث طلق شنیده باشد و این قسم در احادیث بسیار ست و آنرا مراسیل صحابه گویند و در کتب اصول حدیث بعضی تاخیر اسلام راوی را قرینهٔ نسخ ساخته اند و بر ایشان این سخن که ذکر کرده شد وارد شده است و این جواب را حضرت شیخ رح در ترجمه ذکر کرده اند و شاه ولی الله محدث دهلوی رح در مصفی بجواب محی السنة گفته که این فقیر را درین جواب نظر ست اول بطریق معارضه که از حدیث طلق بن علی چنان مفهوم میشود که قبل از ان حکمی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نرفته بود یا شبهه نزدیک سائل قائم شده بود دال بر وجوب وضو پس ظاهر این ست که حدیث طلق ناسخ حدیث دیگر ست و ثانیا بطریق مناقضه که اگر این استدلال صحیح باشد پس مثل این جاری میتوان کرد در باب ترک وضو مما مسته النار که ابو هریره حدیث وجوب وضو مما مسته النار روایت کرده است و بران عمل میکرد حال آنکه قدوم ابو هریره رضه بعد واقعهٔ خیبر بود و سوید بن النعمان روایت کرد که در راه خیبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما مسته النار خوردند و نماز گذاردند و وضو نکردند پس می باید که حدیث ابو هریره را ناسخ آن میگفتند و این چنین نیست باتفاق و حل آنست که بسیار بود که ابو هریره از سائر صحابه قدما روایت میکرد و جمعی از علما گفته اند میتواند بود که در حدیث مرفوع مس ذکر کنایه از بول باشد چنانچه استنجا و جهی از غائط کنایت میشود فقیر گوید می تواند بود که این امر شرعی که لازم باشد بر خاص و عام نیست بلکه بیان مصلحتی ست پس جمعی از متورعان صحابه آنرا لازم گرفتند و جمعی دیگر لازم نگرفتند و حوالت میکنند برین مدعا که وضو شرعی کثیر الوقوع ست پس بعید می نماید اختلاف اجلای صحابه در مثل این امور اما اختلاف در تورعات و مثل آن در صحابه شائع بود بلکه جمهور برخصت میل میکردند انتهی و این نوعی از تطبیق بین الروایتین ست وصححه ابن حبان و تصحیح کرده است حدیث طلق را ابن حبان و طبرانی

وابن حزم وعمرو بن علی الفلاس وگفت که این حدیث نزد ما اثبت ست از حدیث بسره وقال ابن المدینی وگفت علی بن عبد المدینی بفتح میم ودال مهمله نسبت ست بسوی جدوی قدهبی گفته وی حافظ عصر وقدوهٔ اهل این شان ست مکنی بابی الحسن صاحب تصانیف متولد شد در سنه احدی وستین ومائة بخاری وابو داؤد از تلامیذ وی اند ابن مهدی گفته وی اعلم الناس ست بحدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم نسائی گفته وی مخلوق شد برای این شان یعنی علم حدیث نووی فرموده اور اقریب صد مصنف ست هو احسن من حدیث بسرة که حدیث طلق بهتر ست از حدیث بسره وصححه الطحاوی وگفت اسنادش مستقیم غیر مضطرب ست بخلاف حدیث بسره وصححه الطبرانی وابن حزم وضعفه الشافعی وابو حاتم وابو زرعة والدارقطنی والبیهقی وابن الجوزی وتوضیح کرد ابن حبان وطبرانی وابن العربی وحازمی ودیگران نسخ اورا وگفت بیهقی کافی ست در ترجیح حدیث بسره بر حدیث طلق اینکه حدیث طلق را شیخین اخراج نکرده اند واحتجاج نموده اند بهیچ یکی از رواتِ او بخلاف حدیث بسره که بجمیع رواتِ او احتجاج کرده اند مگر آنکه بسبب اختلاف بر عروه وهشام اخراجش نکردند واین اختلاف مانع از حکم بصحت نیست اگرچه نازل باشد از شرط شیخین وگفت اسمعیلی لازم ست بخاری را اخراج وی بسبب اخراج نظیر او در صحیحین کذا فی التلخیص وشوکانی گفته حدیث بسره تنها ارجح ست از حدیث طلق بن علی نزدیک اهل سنن مرفوعا باین لفظ که آدمی مس میکند ذکر خودرا آیا بروی وضوست فرمود نیست آن مگر گوشت پارهٔ از تو ومنضم ست بحدیث بسره احادیث دیگر وهر که مائل بترجیح حدیث طلق شده طائلی نیاورده انتهی ودر سبل گفته مؤید حدیث بسره ست احادیث دیگر از هفده صحابی واز ایشان ست طلق بن علی راوی حدیث عدم نقض که مروی شد از وی نقض نیز وقول بترجیح احسن ست از قول بنسخ زیرا که حدیث بسره ارجح ست بنا بر کثرت ائمه مصححین وکثرت شواهد چه بسره حدیث کرد بدان در دار المهاجرین والانصار وآنها بسیار بودند وهیچ یکی از آنها دفع آن نکرد بلکه بعضے از آنها بهمان طرف رفتند چون عروه که بیشتر دفع آن میکرد بعده رجوع بسوی قول بسره نمود وابن عمر همیشه وضو میکرد از مس ذکر وحدیث میکرد بدان تا آنکه مرد ونیز حدیث طلق از روایت قیس بن طلق ست شافعی گفت سوال کردیم از قیس پس نیافتیم کسی را که بشناسد اورا پس چه قسم خبر او قبول کنیم وابو حاتم وابو زرعه گفته اند که قیس بن طلق نیست از آنها که حجت بآنها قائم شود وامام مالک چون هر دو حدیث را متعارض دید قائل شد بوضو از مس ذکر ندبا نه وجوبا انتهی وعن بسرة بنت صفوان صحابیهٔ قرشیهٔ اسدیهٔ برادر زادهٔ ورقه بن نوفل ست از بیعت کنندگان رسول خدا بود وعبد الله بن عمر وغیره از وی روایت کرده اند

ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من مس ذکره فلیتوضأ بدرستیکه رسول خدا فرمود هر که مساس کند ذکر خودرا پس باید که وضو کند اخرجه الخمسة یعنی احمد وابو داؤد ونسائی وترمذی وابن ماجه وصححه الترمذی وابن حبان ورواه مالک والشافعی وابن خزیمة والحاکم وابن جارود وصححه احمد والدارقطنی ویحیی بن معین والبیهقی والحازمی وابن خزیمة ابو داؤد گفته احمد را گفتم حدیث بسره صحیح نیست گفت بلکه صحیح ست وگفت دارقطنی صحیح ثابت ست وقدح در وی بآنکه بروایت عروه از مروان واز مردی مجهول ست غیر صحیح ست وسماعت عروه آنرا از بسره بغیر واسطه ثابت ست کما جزم به ابن خزیمة وغیره من ائمة الحدیث وهمچنین قدح در ان بآنکه هشام بن عروه آنرا از پدر خود روایت کرده واورا از پدر سماعت نیست غیر صحیح ست زیرا که سماعتش از پدر ثابت ست نزد اهل این شان پس مندفع شد قدح وحدیث دلیل احمد وشافعی وجمعی از صحابه وتابعین ست بر نقض وضو بمس ذکر ومراد مس اوست بغیر حائل چنانکه در حدیث ابو هریره آمده اذا افضی احدکم بیده الی فرجه لیس دونها حجاب ولا ستر فقد وجب علیه الوضوء اخرجه ابن حبان فی صحیحه وصححه الحاکم وابن عبد البر وابن السکن گفته هو اجود ما روی فی هذا الباب وگمان شافعیه آنست که افضا نمی باشد مگر بباطن کف پس مس بظاهر ناقض نیست ورد کرده اند محققین بر ایشان

کرافضا در لغت بمعنی مطلق وصول ست اعم ازینکه بظاهر کف باشد یا باطن وی ابن حزم گفته نیست دلیل بر قول ایشان از کتاب ونه از سنت ونه اجماع ونه قیاس ونه رای صحیح ودرین باب ست احادیث دیگر از جماعتی از صحابه که ازیشان اند جابر وام حبیبه وابن عمر وزید بن خالد وسعد بن ابی وقاص وعایشه وابن عباس ونعمان بن بشیر وانس بن مالک وابی بن کعب ومعاویه بن ابی جنده وقبیصه وار وی بنت انیس وتنها حدیث بسره ارجح ست از حدیث طلق ودر حجة الله البالغه گفته که ابن عمر وسالم وعروه وغیرهم قائل شدند بوضوء از مس ذکر وعلی وابن مسعود وفقهای کوفه رد کردند حدیث بل هو الا بضعة منه وتمامه ثلج بودن یکی ازین هر دو منسوخ وشبهه نیست که مس ذکر فعل شنیع ست ولهذا نهی آمده است از مس ذکر بیمین ودر استنجا پس قبض آن لا محاله از افعال شیاطین باشد وچه عجب ست اگر شارع دران ترغیب بغیر عزیمت فرمود انتهی گفتم وبخدا التوفیق که چنانکه این عبارت ناظر ست در ترجیح نقض وضو بمس ذکر همچنین در مالابد منه نیز بعد بیان نواقض وضو که منجمله آن مس ذکر ست مع اختلاف فیه گفته که احتیاط ازین هر همه اولی ست انتهی فافهم وقال البخاري وگفت بخاری یعنی محمد بن اسمعیل در غیر صحیح خود که هو اصح شيء في هذا الباب حدیث بسره صحیح ترین چیزی ست در باب انتقاض وضو بمس ذکر وباین رفته است جماعتی از صحابه وتابعین کما تقدم شوکانی در شرح مختصر گفته وحق انتقاض ست ووارد ست نقض وضو بمس فرج اعم از قبل ودبر چنانکه ابن ماجه از ام حبیبه روایت کرده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم میفرمود هر کس مس کرد فرج خود را وضو کند وابن عام تر ست از پیش ودبر وصححه احمد وابو زرعه وگفت ابن السکن نمی شناسم او را علتی ونزد دار قطنی ست از حدیث عایشه مرفوعا که چون دست رساند یکی از شما ای زنان فرج خود را پس باید که وضو کند ودر سندش عبد الرحمن بن عبد الله العمری ست ودر وی مقال ست ونزد احمد وترمذی وبیهقی ست از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده که فرمود آنحضرت هر مرد که دست رساند بفرج خود باید که وضو کند وهر زن که مس کند فرج خود را باید که وضو کند ودر سندش بقیه بن الولید ست انتهی عن عايشة رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اصابه قيء او رعاف او قلس او مذي فلينصرف هر که برسد او را قی یا رعاف یا قلس یا مذی پس باید که برگردد از نماز قلس بفتح قاف وسکون لام خلیل گفته چیزی ست که بپری دهن از حلق برآید یا کمتر ازان واین قی نیست پس اگر عود کند قی باشد ودر نهایه گفته قلس آنچه از جوف بیرون آید ورعاف خونی که از بینی روان شود وقی معروف ست فليتوضأ پس باید که وضو کند ثم ليبن على صلوته پستر بنا کند بر نماز خود وهو لا يتكلم في ذلك وحال آنکه وی کلام نمیکند دران یعنی وقت انصراف ووضوی خود ونقض بقی مذهب ابو حنیفه واصحاب وی ومذهب شافعی واصحاب اوست ومذهب صادق وباقر وزید بن علی رضی الله عنهم ومالک وشافعی در روایتی عدم نقض ست بنا بر عدم ثبوت حدیث عایشه واصل عدم نقض ست پس خارج نشود ازان مگر بدلیل قوی یا مراد بوضوء از قی درین حدیث شستن هر دو دست ست پس لبس آن پوشیده نیست که حقیقت شرعی مقدم ست بران واما نقض برعاف پس مذهب ابو حنیفه وابو یوسف ومحمد واحمد بن حنبل واسحق ست ومقید کرده اند بسیلان ودلیل ایشان همین حدیث ست ومذهب ابن عباس ومالک وشافعی وابی اوفی وابو هریره وجابر بن زید وابن مسیب ومکحول وربیعه عدم نقض ست وگویند که اصل عدم نقض ست واین حدیث مرفوع نیست ودر وی مقال ست ومعارض اوست حدیث دیگر که حجامت کرد آنحضرت ونماز گذارد ووضو نکرد ونیفزود بر غسل محاجم رواه الدار قطنی اما در سندش صالح بن مقاتل ست ووی ضعیف ست ونیز حدیث عایشه بمجموع طرق خود منتهض ست برای حجت واین حدیث غیر صالح احتجاج ست زیرا که خون رعاف غیر خون حجامت ست ودور نیست که خروج او را از اعماق تاثیری در نقض وضو باشد واما قلس پس اکثر برانند که ناقض نیست بنا بر عدم نهوض دلیل پس خارج نشود از اصل واما مذی پس گذشت کلام در وی که ناقض ست باجماع در حجة الله البالغه گفته ابراهیم گفت می آید وضو از دم سائل وقی کثیر

وحسن گفته که وضو ست از قهقهه در نماز و دیگران قائل نیند باین و در هر یک ازین حدیث ست اما اهل معرفت بحدیث اجماع نکرده اند بر تصحیح آن و اصح درین باب احتیاط ست پس هر که احتیاط کرد دین و آبروی خود را نگاه داشت و هر که نکرد نیست بروی راه و صراح شریعت و قوم سائل و قی کثیر ملوث بدن و مبلد نفس اند و قهقهه در نماز خطیئه ست محتاج بکفاره اگر شارع حکم بوضو از تنها بکند چه عجب باشد انتهی و در مصفی گفته احتمال دارد که ابن عمر و سعید بن المسیب وضو کرده باشد برای معالجه رعاف زیرا که شستن رو و اطراف باز میدارد رعاف را و همچنین حدیث ابو درداء که قی کرد آنحضرت صلعم و افطار نمود و وضو کرد دلالت نمی کند بر موجبیت قی وضو را زیرا که آن برای معالجه قی بود و شستن رو و اطراف باز میدارد و دفع میکند غثیان را بالجمله ارجح مذاهب در موجبات وضو مذهب حسن بصری ست که وضو از ما خرج من السبیلین و از نوم می شکند و از لمس مرأة و مس ذکر و قی و رعاف نمی شکند والله اعلم انتهی ملخصا و اما بنا بر نماز بعد خروج از وی و اعادهٔ وضو و صورتیکه کلام نکرده پس مروی ست از زید بن علی کرم الله وجهه و حنفیه و مالک و قول قدیم شافعی ست که بنا کند و نمازش فاسد نیست بشرطیکه عملی مفسد نکرده باشد چنانکه لا یتکلم مشیر ست بدان و قول اخیر شافعی آنست که حدث مفسد نماز ست چنانکه در حدیث طلق بن علی امر باعادهٔ نماز باید والله اعلم اخرجه ابن ماجة وضعفه احمد وغيره زیرا که در سندش اسمٰعیل بن عیاش ست از ابن جریج و روایت وی از حجازیین ضعیف ست و حاصل تضعیف این ست که وصل این حدیث بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم غلط ست و صحیح آنست که مرسل ست احمد و بیهقی گفته اند که صواب مرسل ست پس نزد کسی که مرسل را حجت گوید هر چه درین حدیث مذکور شد ناقض ست و شوکانی رح گفته درین باب روایات از جماعتی از صحابه نیز هست و مجموع لائق استدلال ست و اهل سنن و احمد اخراج کرده اند که آنحضرت قی کرد و وضو نمود و ترمذی گفته هذا اصح شیء فی الباب و صححه ابن منده و نیست در وی چیزی که قادح باشد در احتجاج و احادیث دیگر مؤید اوست انتهی و مصنف در تلخیص جمیع طرق این حدیث و صلا و ارسالا جمع کرده و دران تکلم نموده است وعن جابر بن سمرة بفتح سین مهمله و ضم میم صحابی مشهور ست خواهرزادهٔ سعد بن ابی وقاص و پدرش نیز صحابی ست کنیت او ابو عبد الله العامری ست جابر و غیره از وی روایت دارند نزول کرد بکوفه و وفات یافت در سنه اربع وسبعین وقیل ست وسبعین ان رجلا سال النبي بدرستیکه مردی پرسید رسول خدا صلى الله عليه وسلم را و نام این مرد معلوم نشده و در سبل و تلخیص هم بدان تعرض نکرده اتوضأ من لحوم الغنم قال ان شئت آیا وضو کنم از خوردن گوشتهای گوسفندان فرمود اگر میخواهی وضو کن و اگر نمیخواهی وضو مکن و عدم نقض وضو بلحم غنم بالاتفاق ست و لیکن در شرح السنه وجوب وضو از مماسته النار حکایت کرده و از عمر بن عبد العزیز آورده که وی وضو میکرد از اکل سمک و در حدیث ماخذ ست برای تجدید وضو بر وضو زیرا که حکم بعدم نقض وضو از لحم غنم کرده و معهذا وضو را جائز داشته پس این تجدید وضو ست بر وضو قال اتوضأ من لحوم الابل قال نعم گفت آن مرد آیا وضو کنیم از خوردن گوشتهای شتران فرمود آری و وجه فرق بدبوی گوشت شتر باشد نه گوسفند باز آن مرد پرسید که آیا نماز بگذارم در جای نشست گوسفندان فرمود بان بگذار گفت آیا بگذارم نماز در نشستگاه شتران فرمود نی مگذار و در روایتی آمده که نماز مگذارید در نشستگاه شتران که آنها از جملهٔ شیاطین اند و در روایتی آمده که بر هر شتر شیطان ست اما در گوسفندان پس آنها برکت اند و در حدیث ابی هریره آمده که گوسفندان از چهارپایان بهشت اند اخرجه مسلم و در روایتی باین لفظ است که فرمود آنحضرت وضو کنید از لحوم ابل و وضو نکنید از لحوم غنم رواه ابوداؤد والترمذی وابن ماجة وابن حبان و ابن الجارود وابن خزيمة من حديث البراء بن عازب و گفت ابن خزیمه در صحیح خود لم نر من خلافا در میان علمای حدیث درینکه این خبر صحیح ست از جهت نقل بسبب عدالت ناقلین او و ذکر کرده ست ترمذی خلاف دران بر ابن ابی لیلی که آیا آن از براء ست یا از ذی الغرة یا اسید بن حضیر و تصحیح کرد که آن از براء ست و کذا ذکر ابن ابی حاتم فی العلل عن ابیه و مصنف در تلخیص گفته ذی الغرة لقب براء ست و صحیح آنست که وی غیر اوست و نامش یعیش ست و حدیث جابر را مسلم روایت کرده بکمام و روی ابن ماجة نحوه من حديث محارب بن دثار عن ابن عمر

وذکر کرده است ابن ابی حاتم در علل از پدر خود که وی منکرست واورا اصلی هست ازین وجه از ابن عمر لیکن موقوف ست انتهی و بالجمله این هر دو حدیث دلیل اند بر نقض وضو از اکل لحوم ابل و باین رفته است احمد بن حنبل و اسحق بن راهویه و یحیی بن یحیی و ابن منذر و ابن خزیمه و بیهقی و حکایت کرده آنرا بیهقی از اصحاب حدیث و جماعه صحابه قاله النووی و گفت بیهقی نقل کرده اند بعض اصحاب ما از شافعی که گفت اگر صحیح شود حدیث در لحم ابل قائل شوم بآن بیهقی گفته صحیح شده است دران دو حدیث یکی حدیث جابر بن سمره و دوم حدیث براء بن عازب و رفته است بسوی خلاف وی جماعتی از صحابه و تابعین و مروی ست از شافعی و ابوحنیفه و گویند که این هر دو حدیث منسوخ ست بحدیث عدم وضو از مما مسته النار اخرجه الاربعة وابن حبان من حدیث جابر اما درین حدیث تصریح بلحوم ابل نیست که وضو ازان منسوخ باشد نووی گفته دعوای نسخ باطل ست زیراکه این اخیر عام ست و آن خاص و خاص مقدم ست بر عام واین کلام وی مبنی ست بر تقدیم خاص بر عام مطلقاً خواه خاص مقدم باشد یا مؤخر و هو مذهب الشافعی و درین مسئله خلافی ست در اصول و مراد بوضو تنظیف ست که شستن هر دو دست باشد از برای زهومت چنانکه در وضو از شیر آمده که ان له دسما و وارد در لبن مضمضه ست از شرب آن و مذهب بعضی اینست که امر بوضو از لحم ابل برای استحباب ست نه ایجاب و این خلاف ظاهر امر ست زرکشی گفته امر نکرد شارع بوضو از لحم ابل مگر از برای آن که مخلوق ست از جن و لهذا امر کرد بتسمیه نزد رکوب وی پس امر کرد بوضو از اکل آن چنانکه امر کرد بوضو نزد غضب تا استیلای وی زائل شود انتهی گویم وارد شده که ابل مخلوق ست از شیاطین و بر هر شتر دیوی ست کما تقدم و در حجة الله البالغة گفته امر دران اشد ست زیراکه قائل نیست بآن هیچ یکی از فقهای صحابه و تابعین و نیست راهی بسوی حکم بنسخ آن و لهذا کسی که غالب ست بروی تخریج قائل گشته بنسخ وی و نزد من آنست که لائق بآدمی دران احتیاط ست انتهی یعنی وضو کردن و در مالابد منه گفته و احتیاط ازین همه اولی ست انتهی

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من غسل ميتا فليغتسل هر که غسل دهد میت را پس باید که غسل کند ترمذی گفته اختلاف کرده اند اهل علم از اصحاب وغیرهم بعضی گفته اند واجب ست غسل بر غاسل میت و بعض گفته اند وضو و مالک گفته مستحب ست غسل نه واجب و شافعی نیز همبرین ست واحمد گفته امید وارم که واجب نشود بر وی غسل و نزد ابوحنیفه نه غسل ست و نه وضو و در سفر السعادة گفته در باب امر بغسل از غسل میت حدیثی صحیح نشده انتهی ظاهر این ست که مراد وی از عدم صحت حدیث درین باب امر ایجابی ست چنانکه در حدیث مغیره است نزد احمد که فرمود آنحضرت من غسل ميتا فليغتسل یا نفی امر استحبابی ست چنانکه در حدیث ابن عباس ست نزد حاکم در مستدرک که ليس عليكم في غسل ميتكم غسل و در شرح سفر السعادة گفته نزد بعضے علما غاسل میت را باید که غسل کند و در جامع الاصول از ابی داود از عائشه نیز درین باب آورده که غسل میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از چهار چیز جنابت و جمعه و حجامت و غسل میت و در موطا از ابن عمر آورده که وی غسل داد پسری را که مر سعید بن زید را مرده بود و حنوط کرد او را و برداشت جنازه را پس درآمد در مسجد و نماز گذارد و تجدید وضو نکرد انتهی و اسحق گفته لابد من الوضوء و ابن المبارک گفته لا غسل و لا وضوء و شوکانی در مختصر گفته مشروع شد غسل برای کسی که غسل دهد میت را انتهی و همین حدیث باب را حجت آورده و من حمله فليتوضأ و هر که بردارد میت را پس باید که وضو کند و نمیدانم هیچ یکی را که قائل باشد بوجوب یا ندب وضو از حمل میت و لیکن در سبل گفته نیست بانهوض حدیث عذر از عمل بران و مفسر ست وضو بغسل یدین چنانکه حدیث ابن عباس افاده آن کرد و تعلیل بآنکه مرده شما پاک ست مفید ندب ست زیراکه لمس طاهر موجب غسل یدین نیست پس شستن هر دو دست در حمل میت مندوب باشد تعبدا و مراد آنست که بر دوشته باشد او را بمباشرت بدن خود بقرینه سیاق و لقوله ميت طاهر زیراکه مناسب نیست وضو مگر مباشر

ببدن را انتهى گوييم چون مراد بغسل در صدر اين حديث غسل شرعى باشد حمل وضو بر غير حقيقت شرعيه با وجود مقابله غسل دور مى نمايد پس احسن القاى اوست بر حكم غسل يعنى اگر غسل از غسل ميت واجب ست وضو هم از حمل آن واجب واگر مستحب ست وضو هم مستحب واگر هيچ نيست وضو هم هيچ نيست غسل را بر غسل شرعى فرود آوردن و وضو را از حقيقت وى بيرون بردن يعنى چه اخرجه احمد والنسائي والترمذي وحسنه وصححه ابن القطان وابن حزم وقال احمد لا يصح في هذا الباب شيء وگفت احمد بن حنبل صحيح نيست درين باب چيزى وگفت على لا يصح شيء فى هذا الباب قاله البخارى عن احمد وعلى كما نقل الترمذى وتعليق كرد شافعى قول بدان بر صحت خبر كذا فى البويطى وگفت ذهلى نميدانم درين باب حديثے ثابت واگر ثابت ميشد لازم مى آمد ما را عمل كردن بران وگفت ابن منذر نيست درين باب حديثے كه ثابت شود وگفت ابن ابى حاتم در علل عن ابيه رفع نميكنند اين را ثقات جز ين نيست كه موقوف ست وگفت رافعى تصحيح نكرده اند علماى حديث درين باب چيزى را بطريق رفع مصنف گفته تحسين كرده است او را ترمذى وتصحيح نموده است آن را ابن حبان واو را طريقهاى ديگر نيز هست وفى الجمله اين حديث بنا بر كثرت طرق خود اسوء احوال او اين ست كه حسن باشد پس انكار نووى بر ترمذى تحسين او را معترض عنه است وگفت ذهبى در مختصر بيهقى گفته طرق اين حديث اقوى ست از چند احاديث كه احتجاج كرده اند بدان فقها واعلال نكرده اند بوقف بلكه تقديم كرده اند روايت وقف را ودرين باب ست از عايشه رواه احمد وابوداود والبيهقى ودر اسنادش مصعب بن ابى شيبه است ودر وى مقال ست وتضعيف كرده است او را ابوزرعه واحمد وبخارى وصححه ابن خزيمة ودرين باب ست از على رضى الله عنه واز حذيفه ذكره ابن ابى حاتم والدارقطنى فى العلل وقالا انه لا يثبت گوييم نفى اين هر دو ثبوت بر طريق محدثين ست والا بر طريقه فقها قوى ست زيرا كه رواتش ثقات اند وماوردى ذكر كرده كه بعض اصحاب حديث تخريج كرده اند براى اين يك حديث يكصد وبست طريق مصنف گفته واين دور نيست وجواب داد احمد ازان بآنكه منسوخ ست وهمچنين جزم كرد بدان ابوداود بحديث ابن عباس رض كه گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم ليس عليكم فى غسل ميتكم غسل اذا غسلتموه ان ميتكم يموت طاهرا وليس بنجس فحسبكم ان تغسلوا ايديكم وليكن بيهقى تضعيف وى كرده زيرا كه در سندش ابن شيبه است ومصنف تعقب وى كرده وگفته ابراهيم بن ابى بكر بن شيبه احتجاج كرده است بدان نسائى وتوثيق كردند او را مردم واحتج به البخارى تا آنكه گفت پس اين حديث حسن ست وجمع ميان وى باين طريق مى تواند شد كه امر براى ندب ست يا مراد بغسل غسل ايدى ست ودر حديث ابن عمر ست كه ما غسل ميداديم ميت را پس بعضى از ما غسل ميكردند وبعضى نميكردند رواه الخطيب واسنادش صحيح ست وهو احسن ما جمع به بين هذه الاحاديث وعن عبد الله بن ابي بكر در سبل گفته وى ابن ابى بكر صديق ست مادر وے ومادر اسما يكى ست قديم الاسلام ست حاضر شد با رسول خدا صلى الله عليه وسلم در طائف ورسيد او را تيرى كه مرد بسبب آن بعد چند سال در سنه يازده بماه شوال ونماز گذارد بر وى پدر وى انتهى وشيخ در ترجمه گفته وى بن ابى بكر بن محمد بن عمرو بن حزم ست وگفته كه وى وپدر وجد وى همه تابعين اند وجد كلان وى عمرو بن حزم صحابى ست وآنحضرت او را عامل يمن ساخت وكتابى بوى نوشت چنانكه روايت ميكند الخ انتهى وصواب همين ست كما هو الظاهر خطيب تبريزى در اسماء الرجال مشكوة گفته عبد الله بن ابى بكر بن محمد بن عمرو بن حزم انصارى مدنى يكى از اعلام تابعين مدنيين ست روى عن انس بن مالك وعروة بن الزبير وعنه الزهرى ومالك بن انس والثورى وابن عيينة وكان كثير الحديث رجل صدق قال احمد حديثه شفاء توفى سنة ١٣٥ وله ٧٠ سنة انتهى وبالجمله ميگويد ان فى الكتاب الذي كتبه ببيستيكه در كتابى كه نوشت آن را رسول الله صلى الله عليه وسلم لعمرو بن حزم براى عمرو بن حزم بن زيد الخزرجى النجارى مكنى بابى الضحاك اول مشاهد او خندق ست عامل كرده بود او را رسول خدا صلى الله عليه وسلم بر نجران ووى هفده ساله بود تا بياموزاند ايشان را قرآن شريف وفقه در دين وبگيرد از ايشان صدقات ونوشت بسوى وى كتابى كه در وے

فرائض وسنن وصدقات و دیات بود وفات کرد عمرو بن حزم در خلافت عمر رضی الله عنه در مدینه ذکره ابن عبد البر فی الاستیعاب و آن کتاب مشهورست
پس در آن کتاب این هم نوشته بود وآن لا یمس القرآن الا طاهر یعنی مساس نکند و دست نرساند قرآن را مگر کسی که پاکست یعنی از حدث
رواه مالک والدارقطنی مرسلا بطریق ارسال و وصله النسائی وموصول کرد آنرا النسائی و ابن حبان و درین باب ست حدیث
حکیم بن حزام باین لفظ لا یمس القرآن الا طاهر و در اسنادش مقال ست اما هیثمی در مجمع الزوائد از حدیث عبد الله بن عمر مرفوعا آورده که فرمود مس نکند
قرآن را مگر طاهر رواه الدارقطنی والطبرانی و اسنادش لا بأس به ست و بیهقی گفته رجاله موثقون و ذکر کرد برای وی دو شاهد و گفت اثرم احتجاج کرده است
بدان احمد و درین باب ست از عثمان بن ابی العاص رواه الدارقطنی وابن ابی داود فی المصاحف و در سندش انقطاع ست و در سند طبرانی
کسی ست که شناخته نمی شود و اختلاف ست در مراد از طاهر زیرا که این لفظ مشترک ست اطلاق می یابد بر طاهر از حدث اکبر و بر طاهر از حدث اصغر
و بر مومن و بر کسی که نیست بر بدن وی نجاست و لابدست در حمل وی از قرینه و اما قوله تعالی لا یمسه الا المطهرون پس اصح در آن عود
ضمیر بسوی کتاب مکنون ست که ذکرش در صدر آیت بوده است و مراد بمطهرین ملائکه اند وهو معلول و این حدیث معلول ست زیرا که از روات
سلیمان بن داود ست و ترک وی متفق علیه ست کما قاله ابن حزم ولیکن او را درینجا وهم رو داده زیرا که گمان کرد که وی سلیمان بن داود یمانی ست
حال آنکه چنین نیست بلکه وی سلیمان بن داود خولانی ست و وی ثقه ست ثنا کرده اند بر وی ابو زرعه و ابو حاتم و عثمان ابن سعید و جماعتی از
حفاظ و یمانی متفق علیه ضعیف ست و تضعیف کرده ست او را شیخ محی الدین در خلاصه و همچنین ابن کثیر در ارشاد و ابن حزم سائر احادیث را که وارد اند
درین ازان ضعیف گفته ولیکن کتاب عمرو بن حزم را مردم تلقی کرده اند بالقبول و ابن عبد البر گفته اشبه ست بمتواتر بنا بر تلقی مردم آنرا بالقبول و گفت
یعقوب ابن سفیان نمیدانم هیچ کتابی صحیح تر ازین کتاب زیرا که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم و تابعین رجوع میکنند بسوی وی و ترک میدهند
رایهای خود را از برای وی و گفت حاکم گواهی داد عمر بن عبد العزیز و امام عصر خود زهری بصحت این کتاب **وعن** عائشة رضی الله عنها
قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یذکر الله علی کل احیانه بود رسول خدا که یاد میکرد خدا و نام می برد او را در هر وقت
چه در حالت حدث و جنابت و چه در غیر آن الا القرآن که در حالت جنابت نمی خواند و ذکر در متوضا نمیکرد و بعضی میگویند که مراد بذکر درینجا ذکر قلبی و تفکر
در صفات و افعال وی سبحانه ست و اظهر اول ست و غائط و بول و جماع مخصوص ست ازین حکم و حدیث مقرر ذکر خداست در هر حال از احوال ولیکن
مراد بدان معظم اوقات ست کما قال تعالی یذکرون الله قیاما وقعودا وعلی جنوبهم **شعر** ورد زبان و مونس جان ست نام یار ٭ یکدم
نمیرود که مکرر نمی شود ٭ و مصنف این حدیث را برای آن آورده تا توهم نکنند که نواقض وضو مانع اند از ذکر وی تعالی رواه مسلم وعلقه البخاری
وعن انس بن مالک رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم احتجم وصلی ولم یتوضأ بدرستیکه حجامت کرد
آنحضرت و نماز گذارد و وضوی جدید نکرد و نیفزود بر غسل محاجم یعنی مواضع حجامت و حدیث دلیل ست بر آنکه خروج دم از بدن غیر فرجین
ناقض وضو نیست و درین باب حدیثها ست مفید عدم نقض از ابن عمر وابن عباس و ابن ابی اوفی و باین رفته است زید بن علی و شافعی و مالک
و جماعتی از صحابه و تابعین بحدیث باب و دیگر آثار که مؤید اوست و لقوله صلی الله علیه وسلم لا وضوء الا من صوت او ریح اخرجه احمد والترمذی
وصححه احمد والطبرانی بلفظ لا وضوء الا من ریح او سماع و بجهت آنکه اصل عدم نقض ست تا آنکه قائم شود دلیلی رافع اصل حال آنکه دلیلی بر آن قائم نیست
اخرجه البیهقی والدارقطنی ولینه یعنی گفت هو لین زیرا که در اسنادش صالح بن مقاتل ست و او ضعیف ست و قوی نیست و ذکر کرد
او را النووی در فصل ضعیف و ابن العربی ادعای تصحیح وی کرده و گفته صححه الدارقطنی ولیکن مصنف در تلخیص گفته نیست اینچنین بلکه دارقطنی بعد ذکر وی

درسنن گفته که نیست صالح القوی وعن معاوية بن ابی سفیان بن صخر بن حرب وی وپدر وی از مسلمهٔ الفتح اند ومولفة القلوب عمر بن
الخطاب معاویه را والی شام ساخت بعد موت یزید بن ابی سفیان وی چهل سال آنجا ماند وچندی خلافت هم کرد تا آنکه در سنه شصت بماه رجب بدمشق
بعمر هفتاد وهشت سال درگذشت قرشی اموی ست مادرش هند بنت عتبه ست کاتب آنحضرت ﷺ بود ابن عباس وابو سعید از وی روایت دارند
موت وی بمرض لقوه شد ودر آخر عمر میگفت کاش مردی از قریش می بودم بذی طوی ونمی دیدم ازین امر چیزی وحرب وی با امیر المومنین علی رضی الله
عنه نزد بعضے بغاوت بود وغیر خالی از شایبهٔ نفسانیت ونزد بعضی محمول است بر خطای اجتهادی وحق نزد اهل تحقیق از سلف وخلف اول است ومشهور
ثانی ست ونزد وی ازار ورداء وقمیص وچیزی از موی وناخن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود وگفت درین بار چها کفنم کنید ومنخر وغیره را باین موی
وناخن پر سازید ومیان من وارحم الراحمین تخلیه نمائید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العین وکاء السه
چشم سر بند دبر است وکاء بکسر واو وبمد سر بند مشک وجز آن وسه بفتح سین وبضم نیز آمده وتخفیف ها حلقهٔ دبر مقصود آنست که چون کسی بیدار ست
گویا بندی ست بر دبر او وبیرون نمی آید از درون وی باد چنانکه فرمود فاذا نامت العینان استطلق الوکاء پس چون خواب میکند
چشم میکشاید بند سر دبر واز ینجاست که خواب تکیه زده را ناقض وضو گویند که بسبب استرخای دبر وعدم ضبط اوست بخلاف هیئت دیگر از جلوس
ورکوع وسجود بروجه مسنون که مقعد دران متمکن باشد رواه احمد والدارقطنی والطبرانی وزاد ای الطبرانی من نام فلیتوضأ ظاهر آنکه خفت
پس باید که وضو کند وهذه الزیادة فی هذا الحدیث عند ابی داؤد من حدیث علی وابن زیادت درین حدیث نزدیک ابو داؤد
از حدیث علی بن ابی طالب ست رضی الله عنه دون قوله نقول وی استطلق الوکاء وفی کلا الاسنادین ضعف ودرین هردو
اسناد ضعف ست یعنی اسناد حدیث معاویه واسناد حدیث علی زیراکه در اسناد حدیث معاویه بقیه ست روایت میکند از ابی بکر بن مریم واو
ضعیف ست ودر حدیث علی نیز بقیه است روایت میکند از وضین بن عطا جوزجانی گفته واهی ست وانکار کرد بروی این حدیث را از محفوظ
بن علقمه واو ثقه است از عبد الرحمن بن عائذ واو تابعی ثقه است از علی رضی الله عنه لیکن ابو زرعه گفته که وی از وی نشنیده ودرین معنی نظر ست زیراکه
وی روایت میکند از عمر کما جزم به البخاری وابن ابی حاتم گفته پرسیدم پدر خود را ازین هردو حدیث گفت قوی نیند وگفت احمد حدیث علی
کرم الله وجهه اثبت ست از حدیث معاویه درین باب وحسنه المنذری وابن الصلاح والنووی وگفت حاکم در علوم الحدیث نگفته است دران من نام
فلیتوضأ سوای ابراهیم بن موسی رازی ووی ثقه است کذا قال وقد تابعه غیره کذا فی التلخیص وغیره واین هردو حدیث دلالت دارند برانکه نوم بنفسه
ناقض وضو نیست بلکه مظنه اوست پس منجمله ادله قائلین بعدم نقض باشد وکلام درین مسئله گذشت واولی حسن ترتیب آن بود که مصنف
این حدیث را عقیب حدیث انس در اول باب نواقض ذکر میکرد ولابی داؤد ایضاً عن ابن عباس رضی الله عنه مرفوعاً انما
الوضوء علی من نام مضطجعا جز این نیست که وضو بر کسی ست که خفت بر پهلو ولفظ ترمذی این ست بدرستیکه وضو واجب ست
بر کسیکه خواب کرد بر پهلو زیراکه چون بخوابد بر پهلو سست میگردد بندهای او واخرجه ابو داؤد ایضاً بهذا اللفظ ودرین حدیث حصر ست بر آنکه
ناقض وضو نیست مگر خواب بر پهلو لاغیر اگرچه نوم مستغرق باشد وجمع میان وی واحادیث مذکوره آنست که این حدیث خارج ست بر اغلب
چه اغلب اراده کننده نوم اضطجاع ست فلا معارضة شوکانی گفته شکننده وضو همان خواب ست که دران دراز کشند واین بطرق متعدده مروی
شده ومقالی که در وست منجبر ست بکثرت طرق وی وباین حاصل شد جمع درمیان ادله مختلفه ودرین مسئله هشت مذهب ست که در مبسوطات
مذکور ست انتهی گویم بیان این هر هشت مذهب در اول باب گذشت وحکمت دران آنست که نوم ثقیل مظنه استرخای اعضا وخروج حدث ست

وہم سبلد نفس وچون نفس سبلد شد واعضا مسترخی گردید بیرون آید چیزی از شکم وفي اسناده ضعف ودر سندش ضعف ست زیرا که ابوداؤد
گفت این حدیث منکر بیان کرد وجه نکرت وی در سنن که مدار وی بر یزید بن ابی خالد دالانی ست واختلاف کرده اند بر وی در الفاظ این روایت
وتضعیف کرد این حدیث را از امام احمد وبخاری چنانکه نقل کرده وی ترمذی در علل مفرده وابراهیم حربی وترمذی در علل وغیرهم وگفت
بیهقی در خلافیات که متفرد شده است بآن ابوخالد دالانی وانکار کرده اند بر وی جمیع ائمه حدیث وگفت در سنن انکره علیه جمیع الحفاظ
وانکروا سماعه من قتادة وگفت ترمذی رواه سعید بن ابی عروبة عن قتادة عن ابن عباس قوله وعن ابن عباس رضي الله عنه ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یأتي احدکم الشیطان في صلاته می آید یکی را از شما شیطان در نماز یعنی وقت بودن وی
در نماز فینفخ في مقعدته فیخیل الیه پس می دمد در دبر او پس متخیل میشود بسوی او یا در خیال وی می افگند شیطان انه احدث
ولم یحدث که وی حدث کرد وحال آنکه حدث نکرده است فاذا وجد ذلک فلا ینصرف حتی یسمع صوتا او یجد ریحا پس هرگاه
که یابد این را پس برنگردد از نماز تا آنکه بشنود آوازی را یا یابد بوئی ودرین حدیث اعلام کرد شارع بتسلط شیطان بر عباد تا آنکه در اشرف عبادت
تا فاسد کند آن را بر ایشان وباینکه این افساد مضر ایشان نیست وبیرون نمی آیند از طهارت مگر بیقین اخرجه البزار بفتح موحده وتشدید زا
بعد الف نام وی ابوبکر احمد بن عمرو بن عبد الخالق البصري ست صاحب مسند کبیر ذکر کرد او را دارقطنی وثنا نمود بر وی وذهبی سال ولادت ووفات
وی ذکر نکرده اما وفات او در رمله در سال دو صد ونود بوده وبزار تخم فروش را گویند هندی پنساری مسند او معلل ست یعنی اسباب خفیه
قادحه در صحت حدیث دران ذکر کرده استفاده علم از هدبه بن خالد شیخ بخاری ومسلم ودیگر ائمه نموده ابن قانع وطبرانی وغیره محدثین از شاگردان اویند
در آخر عمر در شام واصفهان مدتها برای تعلیم علم حدیث وافاده آن قیام نموده وبزاز بدو زا محدث دیگر ست که نامش علی بن معروف وکنیتش ابوالحسن
باشد فلیعلم واصله في الصحیحین من حدیث عبد الله بن زید ولفظ وی نزد ابوداؤد این ست چون باشد یکی از شما در نماز پس یابد
بوئی یا حرکتی در دبر خود پس مشکل شد بر وی پس نگردد از نماز الخ ودر سندش ابو اویس ست ولیکن متابعت کرد او را دراوردی نزد بیهقی وگفت
رافعی این خبر حجت ست بر مالک در تفرقه کردن او در میان شک در نماز ودر خارج از آن زیرا که حدیث مطلق ست انتهی پس شامل باشد هر دو را
ولمسلم عن ابي هریرة نحوه ومسلم راست از حدیث ابی هریره مانند آن در معنی نه در لفظ وحدیث وی درین باب گذشته وللحاکم
عن ابي سعید مرفوعا وحاکم راست از حدیث ابی سعید بطریق رفع باین لفظ اذا جاء احدکم الشیطان فقال انك قد
احدثت فلیقل انك کذبت چون بیاید یکی را از شما شیطان پس بگوید که تو تحقیق حدث کردی پس باید که بگوید این کس بدرستیکه
تو دروغ گفتی واخرجه ابن حبان بلفظ فلیقل في نفسه پس باید که بگوید این کلمه را در جواب شیطان در نفس خود نه بزبان ومصنف اگر این روایات
نیز بحدیث ابی هریره ضم میکرد حسن ترتیب نزدیکتر می بود واین روایات نیز دال ست بر حرص شیطان بر افساد عبادت بنی آدم خصوصاً نماز وآنچه متعلق به وست
ودر بیکه نمی آید ایشان را شیطان مگر از باب تشکیک در طهارت گاهی بقول وگاهی بفعل واز ینجا معلوم شد که اهل وسواس در طهارات امتثال حکم او کردند در قول وفعل هر دو

باب آداب قضاء الحاجة

در بیان ادبهای قضای حاجت انسانی حاجت کنایه است از غائط وبول وآن ماخوذ ست از قول وی صلی الله علیه وسلم اذا قعد
احدکم لحاجته وفقها از ان بلفظ باب الاستطابة لحدث ولا یستطیب بیمینه تعبیر میکنند ومحدثین بلفظ باب التخلی واین نیز ماخوذ ست از قول وی
صلی الله علیه وسلم اذا دخل احدکم الخلاء وگاهی بباب التبرز واین ماخوذ ست از قول وی البراز في الموارد والکل من العبارات صحیح عن انس بن مالك

رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل الخلاء بود رسول خدا هرگاه اراده میکرد که درآید در خلا البته
بمعنى جاى خالى كه قصد میكنند براى قضاى حاجت وضع خاتمه مى نهاد یعنى بیرون مى كشید انگشترى خود را و در روایتى بجاى اذا دخل نزع آمده
و این نزع از جهت بودن نقش وى محمد رسول الله بود رواه الحاكم مغلطاى گفته این حدیث اصل عظیم است در استحباب بودن نزع خاتم كه در وى اسم
معظم بود نزدیك قضاى حاجت در صحرا و در عمران شیخ در ترجمه گفته از اینجا معلوم شد كه چون داخل شود بمستراح باید كه هرچیزى كه در وى است
نام خدا و رسول و قرآن است با خود نبرد و در بعضى شروح گفته كه این شامل است اسماى تمام انبیا را و مانند آن اگر نام خدا و رسول نباشد نام وى
یا مزور نام وى باشد همین حكم دارد والله اعلم انتهى و حدیث دلیل است بر ابعاد نزد قضاى حاجت هنالكه لفظ اشاله بر مكان خالى و مكان بعید
گفته مى شود افاده آن میكند و بیاید در حدیث مغیره صریح تر ازین كه انطلق حتى توارى و نزد ابو داود است باین لفظ اذا اراد البراز انطلق حتى
لایراه احد و دلیل است بر تبعید چیزى كه در وى ذكر خدا باشد بعضى گفته اند حرام است ادخال مصحف در خلا بغیر ضرورت و اگر غفلت بماند و شروع
قضاى حاجت شد باید كه خاتم در دهن یا دستار و مانند آن پنهان كند و ازین فعل آنحضرت معلوم شد كه قصد صیانت ما فیه ذكر الله مندوب است
و این دلیل مندوب است و خاص نیست بخاتم بلكه هر ملبوس كه در وى ذكر خدا باشد همین حكم دارد و اخرجه ابن حبان والحاكم والاربعة اعنى
ابو داود و نسائى و ترمذى و ابن ماجه و گفته نسائى كه این حدیث غیر محفوظ است و گفته ترمذى كه این حدیث حسن صحیح است نووى گفته تصحیح
وى مردود است بر وى قال فى الخلاصة اما منذرى مى گفته صواب نزد من تصحیح اوست زیرا كه رواة همه ثقات اند و اثبات و تبعه ابو الفتح القشیرى
فى آخر الاقتراح و صححه ابن دقیق العید و گفته شوكانى و هر كه این را ضعیف گفته حتى نووى بر ضعف نیاورده و هر ... ابو داود گفته
منكر است و ذكر كرده دارقطنى اختلاف درآن و اشاره كرده بشذوذ آن و علت وى این است كه از روایت همام از ابن جریج از زهرى از انس است
و رواة وى ثقات اند و لیكن شیخین از طریق وى اخراجش نكرده اند با آنكه گفته اند كه ابن جریج سماع ندارد از زهرى بلكه روایت كرده است
آنرا از زیاد بن سعید از زهرى از انس بلفظ دیگر یعنى انه صلى الله علیه وسلم اتخذ خاتما من ورق ثم القاه و وهم در آن از همام است كما قال
ابو داود و همام ثقه است كما قال ابن معین و گفته احمد ثبت فى كل المشایخ و روایت كرده است آنرا یحیى بن متوكل بجلى ... از ابن جریج
مع همام مرفوعا اخرجه الحاكم والدارقطنى و روایت كرد آنرا احمد بن عاصم و وى از ثقات است از همام موقوفا على انس و بیهقى براى او
شاهدى آورده و بسوى ضعف وى اشاره كرده و رجال وى ثقات اند و روایت حاكم این لفظ است لبس خاتما نقشه محمد رسول الله فكان
اذا دخل الخلاء وضعه و لیكن بیهقى بعد سیاق وى گفته و هذا شاهد ضعیف والله اعلم **وعنه** و هم روایت است از انس بن مالك رضى الله
عنه قال كان رسول الله صلى الله علیه وسلم اذا دخل الخلاء بود رسول خدا چون اراده میكرد در آمدن را مستراح را چنانكه در
روایت بخارى در ادب مفرد از حدیث انس تصریح آمده كه كان اذا اراد ان یدخل الحدیث قال میگفت این كلمات را اللهم انى
اعوذ بك بار خدایا پناه میخواهم بتو و این استعاذه بجهت آنست كه كنف و مزابل محل حضور شیاطین است ... منع
میكنند ذكر خدا را درین حالت میگوید كه در اماكن كه ساخته شده است براى خلا مثل این زمانها پیش از در آمدن میخواند و در اماكن غیر آن شروع
كردن مانند ... جامه بر بدن و اگر فراموش شده درین وقت در دل بخواند نه بزبان و هر كه منع میكند جایز میدارد ذكر خدا را ... چنانكه
منقول است از امام مالك و ظاهر حدیث انس جهر است باین كلمات پس جهر بآن احسن باشد من الخبث از خبث بضم خا و با جمع
خبیث مذكر و بسكون با گفته جایز است اسكان با ... ... باشد

چه درین وزن ضم وسکون هر دو می آید چنانکه ملت وکتب ورسل وسبل و الخبائث واز خبائث جمع خبیثه بمعنا مونث مراد ذکور و اناث
شیاطین اند که از انها پناه می جوید اخرجه السبعة یعنی احمد وبخاری ومسلم وابوداود ونسائی وترمذی وابن ماجه ودر روایت سعید
بن منصور کان یقول بسم الله اللهم حدیث آمده مصنف در فتح گفته رواه المعمری واسناده علی شرط مسلم وفیه زیادة التسمیة ولم ارها فی غیره وعن
انس بن مالک رضي الله عنه ترک اضمار یعنی عنه برای بعد اسم ظاهر ست بخلاف حدیث ثانی ودر بعض نسخ عنه هم باضمار یافته شد
قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم يدخل الخلاء فاحمل انا وغلام نحوي بود آنحضرت که در می آمد خلا را پس بر میداشتم
من و پسری مانند من گفته اند مراد بدان عبدالله بن مسعود ست رضی الله عنه و اطلاق غلام بروی مجاز ست زیراکه وی کبیر بود پس مانند انس وی
چگونه باشد ویحتمل که مراد بنحوی خدمت باشد یعنی ما هر دو خادم آنحضرت بودیم پس صحیح شود عبارت زیراکه وی صاحب سواد آنحضرت بود
ونعل وسواک وی صلی الله علیه وسلم نگاه میداشت وگفته اند که مراد ابوهریره است وقیل جابر بن عبدالله وحدیث دلیل ست بر جواز استخدام صغیر
اداوة من ماء اداوه را پر از آب اداوه بکسر همزه ظرف صغیر از چرم که ساخته باشند برای آب که بدان طهارت کنند هندی ڈولچی وعنزة
و بر میداشتم من وآن کودک عنزه را بعین مهمله ونون وزای مفتوحات چوبی که در وی سنانی باشد از نیم نیزه یا اندکی کلان تر وعادت
شریف آن بود که خادمان عنزه را همراه آنحضرت بر میداشتند تا نرم کنند زمین سخت را برای بول یا کلوخ از زمین جدا کنند برای استنجا یا ستره
کنند در پیش نماز ودیگر اغراض فیستنجي بالماء پس استنجا میکرد بآب تا تعلیم کند امت را شستن بآب بعد از استنجا بکلوخ واین احب
وافضل ست مراد بخلا درین حدیث فضا ست بقرینه عنزه واین حدیث حجت ست بر مالک زیراکه وی انکار کرده از انکه استنجا کرده باشد
آنحضرت بآب واحادیث مثبت اوست پس انکار مالک غیر مسموع ست وگفته اند که استنجا بآب ارجح ست از استنجا بسنگ وگویا که اخذ کرده اند
این را از زیادت تکلف بحمل آب بدست غلام واگرچه مساوی سنگ باشد یا ارجح ست بسبب آنکه محتاج شد بسوی آن وجمهور علما گویند که افضل جمع
میان آب وکلوخ واگر اقتصار کنند بر یکی از این هر دو پس آب افضل ست جائیکه اراده نماز نباشد ودر صورت اراده نماز خلاف ست بعضی گویند
کلوخ کافی ست آب واجب نیست وهر که گفته کلوخ کافی نیست آب را واجب گفته واز آداب استنجا بآب ست مسح دست بتراب بعد آن چنانکه نزد
ابوداود ست از حدیث ابی هریره که بود آنحضرت چون می آمد خلا را می آوردم اورا آب در تور یا رکوه پس استنجا میکرد بآن پس مسح مینمود دست
خود بر زمین ونزد نسائی ست از حدیث جریر گفت بودم همراه آنحضرت پس آمد خلا را که قضا کند حاجت خود گفت ای جریر بیار آب پاک را پس
آوردم آب واستنجا کرد ومالید دست را بزمین ومثل این در غسل باید وعن المغيرة بن شعبة رضي الله عنه قال قال لي النبي
صلى الله عليه وسلم خذ الاداوة گفت فرمود مرا آنحضرت که بگیر اداوه را وبر آ با من فانطلق حتى توارى عني پس رفت آنحضرت
تا آنکه پنهان شد از من فقضى حاجته پس قضا کرد حاجت خود را ودرینجا دلالت ست بر اینکه متخلی پنهان شود از نظر مردم تا صوت او
مسموع وریح او مشموم وعورت او مرئی نگردد اما واجب نیست زیراکه دلیل فعل ست وآن مقتضی وجوب نیست لیکن از ادله وجوب ستر عورت
از عین مردم چه در حدیث ابی هریره امر باستتار واقع شده فرموده هر که بیاید غائط را باید که پنهان شود اخرجه احمد وابوداود وابن ماجه وابن حبان والحاکم
والبیهقی ودر حجة الله البالغه گفته پنهان شود بجایش نخل که اسفل بدن او را بپوشد وهر که جایش نیابد کثیبی از ریگ فراهم سازد وپشت بجانب نشیند
زیراکه شیطان بنابر انکه مجبول بر افکار فاسده واعمال شنیعه است تلعب میکند بمقاعد بنی آدم انتهی ودر سبل گفته این غیر توارى سنت وخاص ست
بقرب بقرینه شیطان پس اگر قضای حاجت کند در فضا که آنجا انسان نیست تستر که ایجمع توده از ریگ وعن ابي هريرة رضي الله عنه

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتقوا اللاعنين بپرهيزيد از دو كار كه سبب لعنت و نفرين ميشوند يعني عادت مردم لعنت كردن ست بر كننده آن كار پس انتساب لعن بسوى آن هر دو مجاز عقلى ست و هم لاعن بمعنى ملعون آيد گفتند چيست آن دو كار كه سبب لعنت ميشوند اى رسول خدا فرمود الذي يتخلى في طريق الناس آنكه قضاى حاجت ميكند در راه مردم و مراد راهى ست كه مسلوك باشد نه مهجور كه بطريق ندرت كسى آنجا گذرد و نيز گفته اند مراد راه مسلمانان ست نه راه كافران كذا في مجمع البحار و سبب لعنت ايذاى مردم ست بنتن و استقذار كه موذى ست بنفرين چنانكه در حديث حذيفة بن اسيد آمده كه آنحضرت فرمود هر كه ايذا دهد مسلمانان را در راه ايشان واجب شد بروى لعنت ايشان اخرجه الطبراني في الكبير باسناد حسنه الحافظ المنذري و در حديث ابو هريره است كه گفت شنيدم آنحضرت را صلى الله عليه وسلم ميفرمود هر كه گشايد سخيمه يعني عذره بر راهى از راه مسلمانان پس بروى ست لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم اخرجه الطبراني في الاوسط والبيهقي وغيرهما و رجال سندش ثقات اند الا ابن عمرو الانصاري وقد وثقه يحيى بن معين و اين احاديث دال اند بر استحقاق وى لعنت را او في ظلهم يا در سايه ايشان يعني زير درختى كه مردم در سايه آن مى نشينند و صحبت ميدارند و خواب ميكنند چنانكه عادت ست نه در هر سايه زيراكه ثابت شده است كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم در نخلستان براى قضاى حاجت نشسته و اضافت ظلهم مناسب اينمعنى ست و نيز مؤيد اوست حديث احمد وله ظل يستظل به الحديث رواه مسلم و بول در حكم غائط است قاله المناوي زاد ابوداود عن معاذ الموارد و زياده كرد ابوداود از حديث معاذ لفظ موارد را يعني آبخانه كردن مر جاهائى كه مردم فرود مى آيند يا جاهائى كه آنجا آب ست مثل چشمه و جوى كه مردم بجهت آب آنجا فرود مى آيند و لفظ ابى داود اينست پرهيزيد ملاعن ثلثة را براز در موارد و قارعة الطريق يعني راهها كه جاى پاى كوب مردم ست يعني محل گذر ايشان و ظل و رواه ابن ماجة ايضا و براز بفتح موحده و براء و زاى در آخر جاى كشاده و فراخ از زمين كنايت ست از غائط ولاحمد عن ابن عباس او نقع ماء و در روايت احمد از ابن عباس اين لفظ آمده باضافت نقع بسوى ماء نقع بفتح نون و سكون قاف بمعنى جاى فراهم شدن آب مراد بدان آب مجتمع ست كما في النهاية وفيهما ضعف و درين هر دو حديث ابى داود و احمد ضعف ست اما حديث ابوداود پس بجهت آنكه ابوداود عقيب وى گفته مرسل ست زيراكه از روايت ابى سعيد حميرى ست و وى معاذ را اندر يافته پس منقطع باشد و ابن ماجه هم آنرا روايت كرده بهمين طريق وليكن حاكم و ابن السكن تصحيح وى كرده اند و اما حديث احمد پس باين جهت كه در وى ابن لهيعه است و راوى از ابن عباس مبهم ست واخرج الطبراني و روايت كرد طبرانى كنيت او ابو القاسم ست و نام او سليمان بن احمد بن العرب در شهر عكه از بلاد شام متولد شده در سنه دو صد و شصت بماه صفر و در طلب علم اكثر شهرهاى يمن و شام و مصر و بغداد و كوفه و بصره و اصفهان و جزيره و حرمين شريفين را طواف نموده و از هزار شيخ بلكه زياده استفاده كرده سماع وى از نسائى و ابوزرعه ثقفى و غير ايشان ست پدرش حريص بر علم حديث مينمود و او را گرفته شهر بشهر ميگشت و بحضور اساتذه مى رسانيد تصانيف بسيار دارد از انجمله سه معجم او مشهور ست و در طلب علم حديث مشقت بسيار كشيده سى سال بر بوريا خفته ابو العباس احمد بن منصور شيرازى گويد من از طبرانى سه لك حديث نوشته ام و او در آخر عمر سحر كردند بسبب رد كردن او بر فرقه قرامطه از اسماعيليه و هر دو چشم او از بصارت ظاهرى افتاده بود وفاتش بست و هشتم ذى قعده سنه سه صد و شصت بوده حافظ ابو نعيم صاحب حليه بروى نماز گذارده عمرش صد سال و ده ماه شد بقيه حالش در جان المتقين ذكر كرده ايم ذهبى گفته هو الامام الحجة كان من فرسان هذا الشان مع الصدق والامانة واثنى عليه الائمة انتهى النهي عن قضاء الحاجة تحت الاشجار المثمرة نهى آمده بر انكاردن زير درخت ميوه دار اگرچه سايه دار نباشد وضفة النهر و كرانه نهر روان ضفة بكسر ضاد و تشديد فا جانب نهر و ضفتاه جانباه كذا في الصحاح و في القاموس ضفة النهر جانبه من حديث ابن عمر بسند ضعيف از حديث ابن عمر بسند ضعيف زيراكه در راويان وى

متروکی هست و ازین احادیث معلوم شد که قضای حاجت در شش موضع منهی عنه ست یکی قارعة الطریق و مطلق طریق را مقید کنند بقارعه
دوم ظل سوم موارد چهارم نقع ماء پنجم اشجار مثمره ششم جانب نهر و زیاده کرد ابو داؤد در مراسیل خود از حدیث مکحول که نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
ازانکه بول کنند بر ابواب مساجد **وعن** جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا تغوط الرجلان
فليتوار فرمود وقتیکه غائط کنند دو کس پس باید که پنهان شود كل منهما عن صاحبه هر یکی ازان هر دو از صاحب خود و لا يتحدثا
و باهم سخن نرانند فان الله يمقت على ذلك پس بدرستیکه خدا سخت دشمن میدارد برین عمل مقت بمعنی اشد بغض ست و در حدیث ابو سعید ست
که فرمود آنحضرت بیرون نیایند دو کس در حالیکه می زنند غائط را یعنی براز میکنند کشف کرده اند عورت خود را و باهم سخن میکنند چرا که حق تعالی دشمن میگیرد
برین حرکت اخرجه احمد و ابو داؤد و ابن ماجة و ابن خزیمة في صحيحه لیکن این همه روایت کرده اند آنرا از عیاض بن هلال یا هلال بن عیاض حافظ منذری گفته
نمی شناسیم او را بجرح و نه بعدالت و وی در شمار مجهولان ست و حدیث دلیل ست بر وجوب ستر عورت و نهی از تحدث وقت قضای حاجت و اصل
دران تحریم ست و تعلیل وی بمقت خدا زیادت ست در بیان تحریم ولیکن در بحر ادعا کرده که حرام نیست بالاجماع و نهی برای کراهت ست پس
اگر اجماع صحیح شود فبها ورنه اصل تحریم ست و لهذا چون یکی بر آنحضرت صلى الله عليه وسلم در حالت بول سلام کرد جواب نداد و فرمود که خدای تعالی بنده را
برین حرکت دشمن میگیرد یعنی سخن کردن در بول اخرجه الجماعة الا البخاري عن ابن عمر رضي الله عنه رواه وصححه ابن السكن کنیت او ابو علی ست
و نام سعید بن عثمان بن السکن البغدادی و وفاتش در سنه سه صد و پنجاه و سه بوده و در سبل السلام گفته ابن السکن بفتح سین و کاف نام حافظ حجة
ابو علی ست نزیل مصر ولادتش در سنه اربع و سبعین و مائتین بوده اعتنا کرد باین شان و جمع کرد و تصنیف نمود و دراز شد صیت فضیلت او روا
کردند از وی ایمه حدیث انتهی و ابن القطان بفتح قاف و تشدید طا حافظ علامه ابو الحسن علی بن محمد بن عبد الملک القاسی مشهور بابن القطان
از ابصر مردم بصناعت حدیث و احفظ ایشان بود لاسیما رجال حدیث را و اشد ایشان بود در اعتنا بروایت تدریس کرد و تحدیث و تالیف نمود او راست
کتاب الوهم والایهام و آنرا بر احکام عبد الحق وضع کرده دلالت دارد بر حفظ و قوت فهم وی ولیکن تعنت کرد در احوال رجال و فاتش در ربیع الاول سنه
ثمان و عشرین و ست مائة اتفاق افتاد **وهو معلول** در شرح هیچ علت وی ذکر نکرده ولیکن علت وی اینست که ابو داؤد گفته مسند نیست
بسوی عکرمه بن عمار عجلی یمانی ولیکن مسلم در صحیح خود بوی احتجاج نموده و بعض حفاظ روایت عکرمه را از یحیی بن کثیر تضعیف کرده اند حال آنکه مسلم حدیث وی
از یحیی مذکور روایت نموده و بخاری بحدیث وی از یحیی استشهاد آورده **وعن** ابي قتادة بن نعمان الانصاری از اهل عقبه و بدر ست و تمام
مشاهد را حاضر شده روز بدر یا احد چشم او را چشم زخمی رسید که بیرون آمده بر دست افتاد و حضرت صلى الله عليه وسلم آنرا گرفته بجای آن نهاد پس بهترین
دو چشم او بود مات سنه ثلث و عشرین و ابو قتاده انصاری سلمی دیگر نیز از صحابه ست شیخ در ترجمه گفته معلوم نشد که در حدیث مراد کدام یکی
ازین دو کس ست و این دیگر فارس رسول خداست و در حضور وی در بدر اختلاف ست اما احد و مشاهدی که بعد اوست دران حاضر شده رضي الله
عنه قال گفت ابو قتاده و در سبل ترجمه وی ذکر نکرده قال فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يمسن احدكم ذكره
بيمينه وهو يبول نگیرد هیچ یکی از شما آلت خود را بدست راست خود حال آنکه او بول میکند از جهت نگاهداشت دست راست از توهم تلوث
که موضوع از برای طیبات ست **ولا يتمسح من الخلاء بيمينه** و استنجا نکند از خلا بدست راست خود و در وی شرافت یمین ست و صیانت
وی از اقذار و نهی برای تحریم ست در همه جا و باین رفته اند اهل ظاهر عملا بالحدیث و همچنین جماعتی از شافعیه گفته در استنجا و نزد جمهور برای تنزیه ست
و بخاری در ترجمه مجمل گفته باب النهی عن الاستنجا و حدیث باب ذکر کرده مصنف در فتح الباری
... تعبیر کرد بنهی برای اشارت بانکه ظاهر نشد او را

كه نهي براى تحريم ست يا تنزيه ياظاهر نشد قرينه صارفه نهى از تحريم واين جائى ست كه استنجا كنند بآب وسنگ واگر مباشر شود بدست پس حرام است
بالاجماع ولا يتنفس في الاناء ودم نزند درون آوند آب بى جدا كردن وى از دهان تا چيزى از دهان وبينى در آب نيفتد وبكراهت طبعى نينجامد
وآنكه در حديث آمده كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم در وقت خوردن آب سه نفس ميزد مراد آنست كه كوزه را از دهان مبارك خود جدا ميكرد وآب بسه نفس ميخورد
متفق عليه ابن منده گفته اجماع ست بر صحت اين حديث واللفظ لمسلم ولفظ اين حديث مسلم راست ولفظ بخارى اين ست اذا شرب
احدكم فلا يتنفس في الاناء واذا اتى الخلاء فلا يمس ذكره بيمينه ولا يتمسح بيمينه وعن سلمان وى ابو عبد الله فارسى ست واو را سلمان الخير
گويند مولاى آنحضرت ست صلى الله عليه وسلم اصلش از فارس ست در طلب دين از وطن بگريخت ونصرانى شد وكتب تنصر خواند واو را اخبار طويله نفيسه ست
پس تنقل كرد از مذهبى بمذهبى تا آنكه منتهى شد بسوى آنحضرت صلعم پس مسلمان شد ونيك شد اسلام او وبود تير انداز در مسلمانان وحضرت صلعم در حق وى
فرموده سلمان منا اهل البيت عمر بن الخطاب او را والى مدين گردانيد وبود از معمرين گويند دو صد وپنجاه سال زيست وگويند سه صد وپنجاه سال
وميخورد از عمل دست خود وتصدق ميكرد عطيه را وفاتش در مدينه سنه خمس وقيل اثنتين وثلاثين روى داد انس وابو هريره وغير هما از وى روايت كرده اند
ووى يكى از انهاست كه جنت مشتاق ايشان ست مناقب وفضائل او بسيار ست وآنحضرت صلعم ثنا ومدح وى بسيار كرده وگفته اند كه اصل وى
از اصفهان ست از قريه كه آنرا جى گويند بطلب دين برآمده بود وعرب او را گرفته بدست يهود فروختند يهود او را خريده مكاتب ساختند آنحضرت صلعم اعانت
كتابت وى كرده وى در رقيت زياده از ده كس آمده بود تا آنكه بحضرت صلعم رسيده مسلمان شد رضي الله عنه قال گفت سلمان لقد نهانا
تحقيق نهى كرد ما را رسول الله صلى الله عليه وسلم ان نستقبل القبلة بغائط او بول از اينكه رو كنيم بسوى قبله در قضاى
حاجت وبول او ان نستنجي باليمين يا از اينكه استنجا كنيم بدست راست ودر استنجا بكلوخ از بول اگر استنجا بكف چپ كند لابد عضو را بدست
راست گيرد وبدست چپ بجنباند عضو را بجانب كلوخ نه كلوخ را بجانب عضو وبعضے گفته اند كه نهى از استنجا بيمين همين در غائط است نه در بول واين
قول ضعيف ست واستنجا مشتق از نجوست بفتح نون وسكون جيم آنچه بيرون آيد از شكم وسين براى طلب ست ونجو بمعنى بريدن درخت وپوست
كشيدن گوسفند نيز آيد وچون مى برد ومى كشد نجاست را استنجا نام كرده اند او ان نستنجي باقل من ثلثة احجار ونهى كرد ما را از استنجا
كردن بكمتر از سه سنگ ومذهب شافعى واحمد همين ست وحنفيه نظافت شرط كنند اگرچه بكمتر از ان حاصل گردد بحديث ابن مسعود نزد بخارى كه در ان
اقتصار كردن آنحضرت ست بر دو سنگ چنانكه بيايد در سبل گفته رفته است شافعى باينكه وى مخير ست در ميان آب وسنگ هرچه كند كافى باشد
وچون اكتفا كند بر سنگ پس لابد ست از سه مسحات اگرچه ازاله عين بكمتر از ان تواند شد وگفته اند كه اگر حاصل شود انقا بكمتر از سه كافى ست واگر بسه
هم حاصل نشود لابد ست از زيادت ومندوب ست ايتار وواجب ست تثليث در قبل ودبر پس شش سنگ بايد چنانكه در حديثى آمده گوئيم در
احاديث طلب آنحضرت از ابن مسعود وابى هريره وغير هما نيامده مگر همين سه حجر وآمده است بيان استعمالش در دبر نه در قبل واگر شش حجر مراد مى بود
آنحضرت طلب ميفرمود نزد اراده تبرز اگرچه در بعض حالات مى بود پس اگر سنگے باشد كه شش گوشه دارد مسح بدان كافى بود وچيزى كه القا كند قائم مقام
حجر ست بخلاف ظاهريه كه بوجوب احجار رفته اند متمسكا بظاهر الحديث وجواب داده اند كه حديث خارج ست بر غالب بنا بر تيسر وى ودال ست بر ان
نهى فرمودن آنحضرت صلعم از استنجا برجيع واستخوان واگر حجاره متعين مى بود نهى ميكرد از ما سواى او وهمچنين نهى فرمود از انگشت چنانكه نزد ابو داود ست
كه امر كن امت خود را باينكه استنجا نكنند بسرگين وانگشت زيرا كه گردانيده است خداى تعالى ما را رزق در ان پس نهى فرمود آنحضرت صلعم از ان انتهى
ودر مصفى گفته واجب ست ازاله نجاستے كه بسبب تغوط وبول حاصل شود بيكى از دو چيز آب يا حجر اما آب پس مستفاد ست از حديث غسل دم حيض

اما حجر پس مستفاد ست ازین حدیث یعنی حدیث ثلثة احجار و جمع میان هر دو مستحب ست و ذکر حجر بجهت اعتبار ست والا کلوخ و جامه کهنه در حکم آنست پس تنقیح کردند حجر را بجامد قالع آما جامد پس ماخذ آن استعمال استجمار ست دون الغسل و وضوح اختلاف در لفظین نزدیک عارف بلغت و اما قالع پس ماخذ آن فحوای او لا یجد احدکم ثلثة احجار و مانند آنست که عارف لغت می فهمد که غرض ازان ازاله نجاست ست پس قصب املس کفایت نکند و واجب ست که سنگ استنجا طاهر غیر محترم باشد اما طاهر پس ماخذ آن نهی آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم از رجیع که بعض آنرا بروث و بعره تفسیر کرده اند و بعض بسنگی که یکبار بآن استنجا کرده باشند و اما غیر محترم پس ماخذ آن نهی آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم از استنجا باستخوان بعلت آنکه طعام جن ست پس مطعوم انس بطریق اولی و آنچه انتفاع معتد به بآن متوقع ست مانند جامه نو دران حکم داخل باشد و شرط القای حجر آنست که نجاست خشک نشده باشد و الا غرض استنجا که ازاله نجاست ست متحقق نشود و انتقال نکند از مخرج بغیر آن و ماخذ آن آنست که شارع مشروع فرموده است استنجا را در موضع معلوم نه در سائر بدن و طاری نشده باشد نجاستی دیگر غیر خارج از سبیلین زیرا که استنجا برای خارج از سبیلین ست نه برای غیر آن و از لفظ او لا یجد احدکم ثلثة احجار مفهوم میشود که اولی استنجا ثلثة احجار ست و حدیث سلمان نهانا ان نستنجی باقل من ثلثة احجار اوضح ست درین معنی و تنقیح ثلثة احجار ثلث مسحات ست پس اگر حجر کبیر باشد و بسه طرف آن مسح کنند جائز باشد و شرط کفایت ثلثة احجار انقا ست و آن مفهوم از فحوای کلام ست پس اگر ثلثة احجار استعمال کنند و انقا حاصل نشود زیاده باید کرد بر ثلث انتهی او ان نستنجی برجیع او عظم و از استنجا کردن بسرگین و استخوان زیرا که طعام جن ست چنانکه در حدیث ابن مسعود ست که گفت آنحضرت ﷺ جن را هرگاه سوال کردند از آنحضرت ﷺ زاد را برای شماست هر استخوان که ذکر کرده شد نام خدا بران آید فر چیزی که باشد از روی لحم و هر پشک چاره است برای دواب شما اخرجه مسلم و نیست منافی آن تعلیل روث برکسیت در حدیث ابن مسعود زیرا که گاهی یک چیز معلل بعلل کثیره میشود و نیست مانع ازانکه رکس باشد و اکل آن حلال بود برای دواب جن رواه مسلم و این حدیث دلیل ست بر نهی از استقبال قبله و آن کعبه است چنانکه حدیث ابوایوب تفسیر وی کرده فرأینا مراحیض قد بنیت نحو الکعبة و وارد ست نهی از استدبار نیز چنانکه در حدیث ابی هریره است نزد مسلم مرفوعاً چون بنشیند یکی از شما برای حاجت خود پس رو نکند قبله را و نه پشت دهد او را و جز آن از احادیث و علما را اختلاف ست درانکه این نهی برای تحریم ست یا نه قول اول آنست که نهی برای تنزیه ست و نیست فرق در میان فضا و عمران پس مکروه باشد و احادیث نهی محمول ست برین بقرینه حدیث جابر که دیدم آنحضرت ﷺ را قبل موت بیک سال مستقبل قبله اخرجه احمد و ابن حبان و غیرهما و حدیث ابن عمر که وی دید آنحضرت ﷺ را که قضا میکند حاجت خود را مستقبل بیت المقدس مستدبر کعبه متفق علیه و حدیث عائشه رض که برگردانیدند مقعد مرا بسوی قبله رواه احمد و ابن ماجة و اسناده حسن و ذهبی در میزان در ترجمه خالد بن ابی الصلت گفته این حدیث منکر ست و در مصفی بعد سرد حدیث نهی از استقبال قبله و حدیث قضا کردن حاجت بجانب بیت المقدس گفته که در قطع اختلاف میان این دو حدیث علما مختلف اند حنفیه گفتند نهی برای تنزیه است و فعل برای اباحت اصلیه و این ارجح ست نزدیک فقیر و شافعیه گفته اند نهی برای تحریم ست و فعل مخصص آنست در صحرا پس اگر در بنیان باشد حرام نبود و مترجم را درین قول نظر ست زیرا که ظاهر از کلام ابن عمر انکار بر مقاله ناس ست مطلقاً نه انکار بر تحریم در بنیان فقط و ظاهر از کلام ابوایوب عموم نهی ست در صحرا و بنیان و جمعی گفته اند نهی منسوخ ست بفعل و بالجمله ما را باستقرا معلوم شده است که صحابه بر احتیاط و مستحبات اتفاق نداشتند بلکه جمعی احتیاط را محکم گرفته بودند و جمعی برخصت میل کرده و ازین جهت میان ایشان مناظره و مخالفه میگذشت و این مسئله نیز از فروع همین اصل ست انتهی قول دوم تحریم اوست در هر دو جا بنابر ظاهر احادیث و احادیث که قرینه تنزیه ست محمول اند بر عذر و برانکه حکایت فعل اند و لا عموم لها سوم انکه مباح ست در هر دو جا گفته اند

که احادیث نهی منسوخ ست بحدیث اباحت زیراکه در وی قید قبل موته بعام ست ونحوه و در شرح سفر لی همین مذهب را قوی گفته چهارم آنکه حرام ست
در صحرا بی نه در عمران زیراکه احادیث وارده در اباحت محمول ست بر اباحت واحادیث نهی عام ست وبعد تخصیص عمران بفعل وی همین صحرا باقی ماند و گفت
ابن عمر جز این نیست که نهی کرده ازان در فضا وچون باشد درمیان تو و درمیان قبله چیزی که بپوشد ترا پس لا باس ست رواه ابو داود وغیره در سبل گفته
این قول چندان بعید نیست از برای بقای احادیث نهی بر حال خود واحادیث اباحت بر حال خود انتهی پنجم فرق نیست یعنی استقبال در هر دو حرام
واستدبار در هر دو جائز وآیین هر دو دست زیراکه نهی در هر یکی از استقبال واستدبار برابر وارد ست در سبل گفته اقرب اقوال قول رابع ست و ذکر
کرده اند از شعبی که سبب نهی در صحرا برای آنست که صحرا خالی نیست از مصلی ملک باشد یا انس یا جن پس نظر او بر عورت این کس بیفتد کما رواه البیهقی
و پرسیده شد بیهقی از اختلاف حدیث ابن عمر که وی دید آنحضرت را مستدبر قبله وحدیث ابوهریره در نهی ازان پس گفت هر دو راست گفته اند
اما قول ابوهریره در صحرا پس از برای آنست که خدا را بندگان اند از ملائکه وجن که نماز میگذارند پس رو نکند هیچ یکی با یشان ببول ونه بغائط
ونه استدبار کند ایشان را واما کنف شما پس خانها بوده اند که بنا کرده شده نیست قبله در انها وآیین خاص ست بکعبه وبیت المقدس ملحق باوست
بنا بر حدیث ابوداود که نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از استقبال قبلتین ببول یا بغائط ولیکن این حدیث ضعیف ست قدرت ندارد بر رفع
اصل واضعف ازین قول بکراهت استقبال قمرین ست وللسبعة ومراحمد وبخاری ومسلم وابوداود ونسائی وابن ماجه وترمذی را ست
من حدیث ازحدیث ابی ایوب الانصاری ونام وی خالد بن کلیب ست از اکابر صحابه بود حاضر شد بدر را وفرود آمد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بخانه او وقت قدوم مدینه مرد در حالت غزا در روم سنه خمسین وقیل بعدها ورواه مالک والنسائی من طریق اخری عن
ابی ایوب و درین باب ست از سلمان نزد مسلم واز عبدالله بن الحارث بن جزء نزد ابن ماجه وابن حبان واز معقل بن ابی معقل نزد ابی داود
وسهل بن حنیف نزدیک دارمی واین حدیث مرفوع ست اول او این ست قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتیتم الغائط فلا تستقبلوا
القبلة ولا تستدبروها بغائط او بول ولکن شرقوا او غربوا وآخر وی این ست که گفت ابو ایوب فقدمنا الشام فوجدنا
مراحیض بنیت نحو الکعبة الحدیث یعنی رو مکنید بسوی قبله ونه پشت دهید بجانب آن ولیکن رو بجانب مشرق کنید یا بجانب مغرب کنید واین
مخصوص ست بمدینه مطهره علی ساکنها الصلوة والسلام زیراکه قبله مدینه جنوبی ست ومدینه شمالی مکه معظمه است پس احتراز کنید از استقبال واستدبار
بضرورت رو و پشت بجانب مشرق ومغرب باید کرد ودر دیار ما قبله غربی ست پس اگر رو بمشرق ومغرب آرند رو و پشت بقبله افتد ولهذا در
تیسیر الوصول گفته که این حکم اهل مدینه وکسی راست که قبله وی برین سمت باشد وکسیکه قبله او در شرق وغرب بود وی استقبال نکند انتهی شیخ در ترجمه گفته
این مسئله مختلف ست مذهب امام اعظم ابوحنیفه آنست که استقبال واستدبار آن در بول وغائط حرام ست مطلقا ونزد شافعی ومالک در صحرا نه خانها
وبهر جانب جمعی از علمای صحابه وتابعین ومن بعدهم رفته ودر روایتی از امام احمد در استدبار رخصتی هست نه استقبال وشمنی از امام ابوحنیفه
نیز روایتی در عدم کراهت استدبار آورده وگفته که اگر بناگاه مستقبل قبله نشست غافل ازان باید که بگردد بقدر امکان حجت ابوحنیفه حدیث نهی ست
که گذشت ودر انجا فرقی نکرده اند میان صحرا وخانه بلکه مطلق گفته اند وحدیث نهی را جمعی از صحابه روایت کرده اند ونیز علت نهی تعظیم قبله واحترام
جانب اوست وخانه وصحرا در انجا برابر ست چنانکه بزاق انداختن وپای دراز کردن بآن سو وجواب حدیث ابن عمر آنست که شاید این پیش
از نهی باشد واگر معلوم شود که بعد از نهی ست شاید که آنحضرت از جانب قبله اندکی برگشته باشد وابن عمر آنرا در نیافته وتعمق نظر دران نکرده
ومقام تقاضا میکند که تعمق وتحقیق نتوان کرد انتهی گویم مراد بحدیث ابن عمر این حدیث ست که گفت ابن عمر برآمدم بالای خانه حفصه برای بعضی

كارهای خود پس دیدم رسول خدا را که قضای حاجت میکند پشت دهنده قبله را و رو آرنده شام را متفق علیه مکه معظمه با شام مقابل افتاده است
که اگر رو بقبله آرند پشت بجانب شام افتد و اگر پشت بقبله کنند رو بشام گردد پس ازین حدیث معلوم میگردد که پشت بقبله برای قضای حاجت
در خانها درست باشد و لهذا بغوی در حدیث اول گفته که نهی در صحرا است و در بنیان لا باس است بحجت همین حدیث جمعا بین الادلة و موافق حنفیة است
درین مسئله شوکانی و صاحب حجة بالغه و به قال احمد و ابو ثور صاحب الشافعی و همین ست راجح نزد ابن حزم و ابن العربی المالکی **وعن عايشة**
رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من اتى الغائط فليستتر هر که آید غائط را پس باید که پنهان شود
از نظر مردم تا کسی عورت او را نه بیند و حدیث دال ست بر وجوب استتار و لفظ وی در سنن از ابی هریره از آنحضرت صلی الله علیه وسلم این ست
هر که سرمه کشید پس باید که طاق کشد هر که کرد خوب کرد و هر که نکرد پس نیست جناح و هر که استجمار کرد پس باید که طاق کند هر که کرد خوب کرد و هر که نکرد
پس نیست حرج و هر که خورد پس در میان دندان ماند آنرا بیفگند و هر که لیسید بزبان خود پس فرو برد آنرا هر که کرد خوب کرد و هر که نکرد فلا حرج و هر که
آمد غائط را پس باید که پنهان شود پس اگر نیابد مگر آنکه جمع کند توده از ریگ پس باید که مستتر شود بدان زیرا که شیطان تلعب میکند بمقاعد بنی آدم
هر که کرد خوب کرد و هر که نکرد فلا حرج و این حدیث را ابوداود از حدیث ابوهریره آورده و آنرا عایشه او را درینجا روایتی نیست و معهذا این حدیث
ضعیف ست چنانکه معلوم شود پس لازم بود مصنف را که نسبت میکرد این حدیث را بسوی ابوهریره و اشاره میکرد بضعف وی چنانکه عادت اوست
در اشاره کردن بسوی چیزی که در حدیث می باشد از مقال گویا که وی ترک کرد این را بنابر آنکه در فتح الباری گفته ان اسناده حسن و در بدر گفته
که ان حدیث صحیح صححه جماعة منهم ابن حبان والحاكم رواه ابو داود و رواه احمد و ابن ماجة و ابن حبان والحاكم والبيهقي من حديث ابي هريرة
مطولا كما تقدم و ابوداود این حدیث را در سنن نسبت بابوهریره کرده کما عرفت و کذلک فی التلخیص و گفته که مدار وی بر ابوسعید حبرانی ست
بحای حطه حمصی ست و در وی اختلاف ست قیل انه صحابی والاصح والراوی عنه مختلف فیه و لیکن در ابوداود ست از حدیث جابر رضی الله عنه
که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم وقتی که میخواست براز را بیرون میرفت آنجا که نمی دید او را هیچ یکی و از نظر غائب میشد **وعنها** دوم روایت ست
از عایشه رضی الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا خرج من الغائط قال بود آنحضرت چون بر می آمد از قضای حاجت
و لفظ خرج مشعر ست بخروج از مکان لیکن مراد اعم ست ازان اگرچه در صحرا باشد میگفت غفرانك می طلبم از تو آمرزش ترا و اعراب او نصب ست
بنابر آنکه مفعول فعل محذوف ست یعنی اطلب غفرانك و در معنی این کلمه دو وجه گفته اند یکی آنکه آمرزش میخواهد از فوات ذکر حق بزبان درین حالت
یا از تقصیر در وفای شکر نعمت گوارش طعام و باقی داشتن آنچه سود کند و برافگندن آنچه زیان دارد و بعضی از مشایخ گفته اند که ذکر مناسب این
حال آنست که اندیشه کند در احتیاج و تدنس خود و تنزه و تقدس حق سبحانه از نقائص و عیوب والله اعلم و انسب وجوه وجه ثانی ست زیرا که موافق حدیث
انس ست که بود آنحضرت چون بیرون آمد از خلا میگفت الحمد لله الذي اذهب عني الاذى وعافاني رواه ابن ماجة و در صفت نوح علیه السلام آمده که مجمل
شکر او یکی این بود که میگفت الحمد لله الذي اذهب عني الاذى ولو شاء لحبسه في و حق تعالی او را وصف کرده انه كان عبدا شكورا در سبل گفته
یحتمل که استغفار وی صلی الله علیه وسلم برای هر دوام باشد معا با آنکه توان گفت که اگرچه وی بحالت تبرز ذکر بلسان ترک کرده اما بدل ترک ننموده
و درین باب ست حدیث انس که میگفت آنحضرت الحمد لله الذي احسن الي في اوله وآخره و حدیث ابن عمر که میگفت آنحضرت چون بیرون
می آمد الحمد لله الذي اذاقني لذته وابقى في قوته واذهب عني اذاه و اسانید این همه احادیث ضعیف ست ابوحاتم گفته اصح چیزی که درین ست
حدیث عایشه رضی ست در سبل گفته لیکن باک نیست بآوردن همه این ادعیه از برای شکر نعمت و نیست شرط صحت حدیث در مثل اینها انتهی اخرجه

المخمسة یعنی احمد و ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجة و صححه ابو حاتم و الحاکم و رواه الدارمی ایضا و عن ابن مسعود
رضی الله عنه وی عبدالله بن مسعود ست ذهبی گفته او امام ربانی ابو عبدالرحمن عبدالله بن ام عبد الهذلی ست صاحب سواک رسول الله صلی الله علیه
وسلم و خادم وی یکی از سابقین اولین ست و از کبار بدریین و از نبلای فقها و مقربین اسلام آورد از قدیم و یاد گرفت از زبان و دهان آنحضرت صلی الله
علیه وسلم هفتاد سوره و فرمود آنحضرت هر که بخواند قرآن را تر و تازه باید که بخواند بر قرارت ابن ام عبد و فضائل وی بسیار و بیشمار ست وفات یافت
در مدینه سنه ۳۲ اثنی و ثلثین و دو بعض شصت سال انتهی و اسلام وی پیش از عمر و دخول آنحضرت بدار ارقم بود گویند سادس بود در اسلام بعده با آنحضرت بود
و از خواص شد بسواک و نعل و طهور آنحضرت و در سفر وی داشت هجرت کرد بسوی حبشه و حاضر شد بدر و دیگر مشاهد را بعد را و گواهی داد برای او
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجنت و مشابه بود با آنحضرت در سمت و دل و هدی و بود خفیف اللحم قصیر القامة شدید الادمة نحیف الجسم نزدیک بود
که مردم طویل در نشستن با وی برابر شوند در خلافت عمر قاضی کوفه شد و والی بیت المال آنجا گردید و تا صدر خلافت عثمان باقی ماند مدفون شد
در بقیع روایت کرده اند از وی خلفای اربعه و من بعدهم من الصحابة والتابعین قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم الغائط گفت
آمد آنحضرت قضای حاجت را فامرنی ان اتیه بثلثة احجار پس امر کرد مرا اینکه بیارم او را سه سنگ و این حدیث حجت شافعی و احمد
و اصحاب حدیث ست در اشتراط سه حجر با مراعات انقا و اگر حاصل نشود بیفزاید تا انقا حاصل شود و ایتار مستحب ست واجب نیست بنا بر حدیث
ابو داؤد که من لا فلا حرج فوجدت حجرین ولم اجد الثالث پس یافتم دو سنگ و نیافتم سوم خطابی گفته اگر فقط قصد باشد ذکر اشتراط
عدد خالی بود از فائده ولیکن چون شرط کرد عدد را لفظا و معلوم شد انقا معنی دلالت کرد بر ایجاب هر دو امر فاتیته بروثة فاخذهما
والقی الروثة پس آوردم آنحضرت را سرگین پس گرفت هر دو سنگ را و انداخت سرگین را طحاوی گفته اگر سه سنگ شرط می بود طلب میکرد
آنحضرت سوم را و جوابش آنست که آنحضرت سه طلبیده بود چنانکه در روایت احمد و دارقطنی ست و مصنف در فتح گفته رجال وی ثقات اند
با آنکه اگر این زیادت ثابت هم نشود جواب طحاوی این ست که اکتفا کرد آنحضرت بامر اول در طلب ثلاث و چون سرگین انداخت ابن مسعود دانست که امتثال
امر تمام نیست تا آنکه سنگ سوم بیارم و یحتمل که اکتفا کرده باشد آنحضرت باطراف دو حجر و بآن سه مسح نموده زیرا که مطلوب تثلیث مسح ست اگرچه باطراف
یک سنگ باشد در سبل گفته و این هر سه سنگ برای یکی از دو سبیل ست و شرط است برای دیگر سه سنگ دیگر پس جمله شش شد بحدیثی که وارد ست
درین باب در مسند احمد با آنکه در نفس از اثبات شش حجر چیزی هست زیرا که آنحضرت را طلب شش حجر معلوم نشد با وجود تکرار آن با ابو هریره
و ابن مسعود و غیرهما و احادیث بلفظ من اتی الغائط است کحدیث عایشه اذا ذهب احدکم الی الغائط فلیستطب بثلثة احجار فانها تجزی منه
رواه احمد والنسائی و ابوداؤد والدارقطنی و گفت اسنادش حسن صحیح ست با آنکه ظاهر از غائط وقت اطلاق خارج از دبر ست و جا جزوی که قبل
ملازم اوست و در حدیث ابن خزیمه ثابت شده که پرسیده شد آنحضرت از استطابت فرمود سه حجر که نیست دران رجیع و سوال عام ست در هر دو
مخرج معا یا در یکی از آن هر دو و محل حاجت بیان ست و حدیث سلمان که امر کرد ما را که اکتفا نکنیم بسه حجر اخرجه مسلم مطلوب ست در هر دو مخرج و هر که شش
حجر شرط کرده دلیلش حدیث احمد ست و ندانم که صحت وی چیست تا دران بحث رود و چون تتبع کردم احادیث وارده را در سه حجر و نهی از کمتر از آن
یافتم که همه در خارج از دبر ست زیرا که بلفظ نهی عن الاستنجاء باقل من ثلثة احجار و بلفظ الاستطابة بثلثة احجار و بلفظ اذا استجمر احدکم فلیستجمر ثلثا
و بلفظ نهی ان یتمسح برجیع او عظم آمده و نیامد دلیلی بر خارج از قبل و اصل عدم تقدیر ست بعدد بلکه مطلوب ازالهٔ اثر بول ست از ذکر پس کافی ست
دران یک سنگ با آنکه وارد ست بیان استعمال هر سه در هر دو باین طریق که یکی از آن برای مسربه ست و دو برای هر دو صفحه و این نیست مگر از جهت

اختصاص می یابد انتهی گویم سرب بسین مهمله و رای مضمومه یا مفتوحه بمعنی مجرای حدث ست از دبر و این کیفیت استعمال در حدیث ابن عباس آمده
وقال انها ركس و فرمود این سرگین ناپاک ست رکس بکسر را و سکون کاف بمعنی رجس ست کما فی القاموس یعنی سرگین علف چارپایان و ازین
حدیث معلوم شد که دو سنگ هم کفایت میکند و این حجت حنفیه است اخرجه البخاري زاد احمد والدارقطني ائتني بغيرها و زیاده کرد
احمد و دارقطنی که فرمود آنحضرت ابن مسعود را بعد از انکه بیفگند سرگین را که بیار مارا غیر این سرگین لیکن معلوم نشد که آورد یانه اگر نیاورد حجت
بر دو سنگ کفایت کرد حجت حنفیه تمام ست و اگر آورد و بهرسه استعمال کرد ناتمام ست و گذشت حدیث عائشه که فرمود چون برود کسی برای
قضای حاجت پس باید که پاک کند بسه سنگ شیخ در ترجمه گفته این تمسک بر تقدیری ست که نهی برای تحریم بود و امر برای وجوب و شاید که نهی
برای کراهت بود و امر برای استحباب و همچنین باید که باشد جمعا بين الاحاديث انتهى وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى ان نستنجي بعظم او روث نهی کرد آنحضرت از انکه استنجا کنیم ما باستخوان یا سرگین
شوکانی گفته اگر احجار بهم نرسند ناچار برای ضرورت چیزی دیگر بجای او بکار برند جز روث و رجیع و عظم که استجمار باینها جائز نیست و نه کافی ست از
نجاست انتهى وقال انهما لا يطهران و فرمود این هر دو پاک نمی سازند و درینجا دلیل ست بر اینکه استنجا بسنگ طهارت ست لازم نیست
باآن آب اگرچه مستحب باشد زیرا که تعلیل بانکه این هر دو پاک نمی سازند مفید آنست که غیر این هر دو مطهر ست رواه الدارقطني وصححه و اخراج
کرد آنرا ابن خزیمه بهمین لفظ و بخاری قریب بآن و زیاده کرد که گفت ابو هریره آنحضرت را چون فارغ شد حال استخوان و روث چیست فرمود از
طعام جن ست و روایت کرد آنرا بیهقی که فرمود آنحضرت ابو هریره را بجو برای ما سنگها تا قضای حاجت کنم بدان و میار مرا استخوان و سرگین پس
آوردم او را سنگها در ثوب خود و نهادم آنها را در پهلوی وی تا آنکه چون فارغ شد و استاد در پس او شدم و گفتم ای رسول خدا چیست حال استخوان
و سرگین که استنجا باینها روا نیست فرمود آمد مرا وفد نصيبين یعنی جن و سوال کردند مرا از زاد پس دعا کردم خدا را برای ایشان که نگذرند بر هیچ
سرگین و استخوان مگر آنکه یابند بران طعام را انتهى و درین باب ست از زبیر و جابر و سهل بن حنیف و غیرهم باسانیدی که در وی مقال ست
اما بعض وی شاهد بعض ست و درینجا تعلیل بعدم تطهیر کردند و بانکه طعام جن ست و بانکه روث رکس ست و عدم تطهیر عائد برکس بودن آن ست و
و عدم تطهیر عظم برای عدم تماسک اوست زیرا که لزج ست نفی نجاست و قطع بله نکند والله اعلم وعن ابي هريرة رضي الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم استنزهوا من البول فرمود طلب نزاهت و پاکی کنید از بول فان عامة
عذاب القبر منه زیرا که عامه عذاب گور از بی احتیاطی در بول ست رواه الدارقطني در صحیحین ست که گذشت آنحضرت بر
دو قبر که عذاب کرده می شدند و خبر داد که عذاب یکی ازین از برای آنست که تنزه از بول نمیکرد یا تستر نمیکرد از ان یعنی میان خود و بول چیزی
که ساتر و مانع باشد از ملابست وی نمیگردانید یا استبرا نمیکرد یا توقی نمی نمود از ان و این همه الفاظ وارد ست در روایات و همه مفید تحریم ملابست
بول و عدم تحرز از وست و فقها مختلف اند در انکه ازاله نجاست فرض ست یانه مالک گفته فرض نیست شافعی گفته فرض ست جز آنچه
معافی کرده اند و استدلال اش بحدیث تعذیب ست بر عدم تنزه از بول و این وعید ست و نیست مگر بر ترک فرض و از طرف مالک عذر کرده اند که عذاب
وی بجهت آن بود که بول را ترک داده تا آنکه سائل شد بر وی و نماز گذارد بغیر طهور زیرا که وضو با وجود بول صحیح نیست و مخفی نیست که احادیث
امر بزهاب بسوی مخرج با حجار و امر باستطابت دال ست بر وجوب ازاله نجاست و در حدیث دلیل ست بر نجاست بول و نص ست در بول
انسان زیرا که الف و لام در البول درین حدیث عوض مضاف اليه است ای بوله بدلیل لفظ بخاری در صاحب قبرین کان لا يستنزه عن بوله و بعضی

بر مطلق بول حمل کرده ابوال ابل هم دران داخل کرده اند کالمصنف فی فتح الباری ودر سبل گفته فقد تعسف وقد بینا وجه تعسفه فی حواشی فتح الباری انتهی **ولہ** للحاکم فی لفظ من حدیث ابی هریرة رضی الله عنه اکثر عذاب القبر من البول بیشتر عذاب قبر از سبب عدم نزاهت از بول ست ورواه احمد وابن ماجة ایضا وهو صحیح الاسناد واین روایت صحیح الاسناد ست یعنی نسبت بروایت اول مصنف درینجا چنین گفته ودر تلخیص فرموده اعلال کرد او را ابوحاتم وگفت که رفع آن باطل ست انتهی وتعقب نکرد آنرا بحرفی ودرینجا جزم بصحت وی کرده فاختلف کلامه کما تری وشارح سبل رح هم کلام او را درینجا مقرر داشت ومتنبه باین اختلاف کلام نشد ودر سبل بآن تعرض ننموده ومفاد این حدیث نیز همان مفاد حدیث اول ست واختلاف کرده اند در عدم استنزاه که از کبائر ست یا صغائر وسبب اختلاف حدیث قبرین ست زیراکه در وی آمده ما یعذبان من کبیر پس از صغائر باشد ورد کرده اند که قول وی بلی انه کبیر بعد ذکر معذب بودن یکی ازان هردو بسبب عدم استنزاه از بول دلیل کبیره بودن اوست وگفته اند مراد آنست که در اعتقاد مخاطب کبیر نیست ونزد خدا کبیر ست وگفته اند کبیر نیست در مشقت احتراز وجزم بهذا البغوی ورجحه ابن دقیق العید وقیل غیر ذلک **و** درین باب ست از ابن عباس نزد عبد بن حمید فی سنده والحاکم والطبرانی وغیرهم واسنادش حسن ست نیست در وی جز ابی یحیی قتات ودر وی لین ست ولفظ وی این ست که عامه عذاب قبر بسبب بول ست پس تنزه کنید ازان وشواهد وی ست روایت صحیحین در قصه دو صاحب قبر که وا اما یکی ازان هردو پس بود که تنزه نمیکرد از بول **و** درین باب ست از انس نزد دارقطنی من طریق ابی جعفر الرازی عن قتادة عنه وصحح ارساله ونقل عن ابی زرعة انه المحفوظ وگفت ابوحاتم رویناه من حدیث ثمامة عن انس والصحیح ارساله **و** درین باب ست از عبادة بن الصامت در مسند بزار ولفظ وی این ست پرسیدیم ما آنحضرت را از بول پس فرمود چون مس کند شما را چیزی ازین پس بشوئید آنرا وبدرستیکه من گمان میکنم که از بول ست عذاب قبر واسناد وی حسن ست وگفت سعید بن منصور حدیث کرد ما را خلد از یونس بن عبید از حسن که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم طلب نزاهت کنید از بول پس بدرستیکه عامه عذاب قبر از بول ست وروات وی ثقات اند با ارسال وی **وعن** سراقة بضم سین مهمله وبعد را قاف وی ابوسفیان بن مالک بن جعشم ست بضم جیم وسکون مهمله وضم شین معجمه واین سراقه همان ست که پایهای اسپ او وقت تعاقب آنحضرت صلی الله علیه وسلم هنگام هجرت از مکه بمدینه بزمین فرو رفت ودرین باب گوید مخاطبا ابی جهل شعر ابا حکم والله لو کنت شاهدا لامر جوادی حین ساخت قوائمه علمت ولم تشکک بان محمدا رسول ببرهان فمن ذا یقاومه وفات وی در صدر خلافت عثمان در سنه اربع وعشرین اتفاق افتاد مدلجی کنانی ست نزیل قدید بود ودر اهل مدینه معدود جماعتی از وی روایت کرده اند قال علمنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الخلاء ان نقعد علی الیسری گفت سراقه آموخت ما را رسول خدا در قضای حاجت کردن اینکه بنشینیم ما بر پای چپ واعتماد کنیم بران وکمتر شود استعمال یمنی از برای شرافت وی **و** ننصب الیمنی واستاده کنیم پای راست را زیراکه این طور نشستن اجل ست در دفع فضلات شکم واعون ست بر خروج خارج زیراکه معده در جانب الیسر ست رواه البیهقی والطبرانی بسند ضعیف من طریق رجل من بنی مدلج عن ابیه حازمی گفته دانسته نمی شود درین باب غیر این حدیث ودر اسنادش کسی ست که شناخته نمی شود وادعا کرد ابن الرفعه فی المطلب که درین باب ست از انس مصنف گفته فلینظر فیه انتهی **وعن** عیسی بن یزداد بفتح بای موحده وسکون رای مهمله والین مهملتین ومیان وی الف ست وضبط کرده اند بمثناة تحتیه وزای معجمه عن ابیه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا بال احدکم فلینتر بتای مثناة مثلثه ذکره ثلث مرات چون بول کند یکی از شما پس باید که بیفشاند آلت خود را سه بار نتر جذب کردن بقوت وجفا استنتر من بوله یعنی جذب کرد واستخراج نمود بقیه بول را از ذکر نزدیک استنجا بحرص تمام اهتمام

کشنده بدان کما فی القاموس و حکمت دران حصول ظن ست بآنکه باقی نماند در مخرج چیزی که خوف خروج وی باشد و بعضی از علما واجب گویند
استبرا را بحدیث صاحبی القبرین و آن شاهد حدیث باب ست و در شرعة الاسلام گفته دلک کند عجان را با صبع وسطی و دلک قیق تا منحدر شود
بول انتهی عجان بالکسر ما بین القبل والدبر را گویند رواه احمد فی مسنده والبیهقی وابن قانع وابونعیم فی المعرفة وابوداود فی المراسیل والعقیلی
فی الضعفاء کلهم من روایة عیسی مذکور ابن ماجة بسند ضعیف زیراکه در سندش عیسی مذکور ست ابوحاتم گفته حدیث وی مرسل
و گفت در علل نیست او را صحبت و بعضی او را در مسند داخل کرده اند و گفت ابن حبان در ثقات که یزداد را گویند صحبت ست و ذکر کرد او را
بخاری و گفت لا یصح وابن عدی او را در تابعین شمرده و گفت ابن معین شناخته نمی شود عیسی و نه پدر او و گفت عقیلی در ضعفا متابعت کرده نمی شود بر وی و شناخته
نمیشود مگر باین حدیث و گفت نووی در شرح مهذب اتفاق کرده اند برانکه وی ضعیف ست و اصل حدیث انتثار در بول در صحیحین ست از حدیث
ابن عباس در قصهٔ صاحبی القبرین **وعن ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم سأل اهل قباء** بضم قاف
ممدوده منصرف ست و در وی لغتی ست بقصر و عدم صرف و در حاشیهٔ تلخیص گفته در وی شش لغت ست تذکیر و تانیث و مد و قصر و صرف و عدم
صرف واصح واشهر مد و صرف و تذکیر او ست معنی آنکه پرسید آنحضرت اهل قبا را و آن قریه ایست بر سه میل از مدینه و در چاه وی خاتم آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از دست عثمان رضی الله عنه افتاد **ان الله يثني عليكم** یعنی فرمود بدرستیکه خدا ثنا میکند بر شما پس آن کدام امر ست که
بسبب وی مستحق این ثنا شده اید یعنی درین کریمه **فيه رجال يحبون ان يتطهروا فقالوا انا نتبع الحجارة الماء** گفتند ما پیرو
میکنیم سنگ را آب یعنی اول استنجا بسنگ میکنیم بعده بآب **رواه البزار في مسنده بسند ضعيف** زیراکه در اسنادش محمد بن عبد العزیز
ست و او ضعیف ست تضعیف کرد او را ابوحاتم و گفت نیست او را احدیث مستقیم و نیز در سند وی عبد الله بن شبیب ست و او نیز ضعیف ست و روا
کرد حاکم از حدیث مجاهد از ابن عباس اصل این حدیث و نیست در وی مگر استنجا بآب فقط و لهذا نووی در شرح مهذب گفته معروف از طریق حدیث
آنست که استنجا میکردند آنها بآب و نیست اینکه جمع میکردند در میان ما و احجار و تبعه ابن الرفعة و گفت یافته نمی شود این در کتب حدیث
و کذا قال المحب الطبری نحوه مصنف در تلخیص گفته و وارد ست بر ایشان روایت بزار و اگرچه ضعیف ست صاحب سبل گفته گوییم محتمل که مراد
ایشان بعدم وجدانش در کتب حدیث وجدان بسند صحیح باشد ولیکن اولی ر دست بانچه در المام ست چه وی تصحیح آن کرده و در بدر گفته نووی
معذور ست زیراکه این روایت غریب در زوایای خبایا ست اگر قطع کرده شوند بسوی وی اکباد ابل البته کمتر باشد گوییم حاصل میشود ازین همه
اینکه استنجا بآب افضل ست از حجاره و جمع میان هر دو افضل از همه باشد بعد صحت آنچه در المام ست و یافته نشد از آنحضرت که جمع کرده باشد
میان هر دو انتهی **واصله في سنن ابي داود والترمذي وصححه ابن خزيمة من حديث ابي هريرة بدون ذكر
الحجارة** و اصل این حدیث در ابوداود و ترمذی ست و ابن خزیمه تصحیح وی کرده از حدیث ابوهریره بدون ذکر سنگ بلکه اقتصار بر ذکر
آب کرده یعنی طهارت بآب میکنیم و رواه ابن ماجة ایضا بسند ضعیف ست و در وی ذکر اتباع احجار بآب بلکه لفظ وی این ست بودند که استنجا میکردند
بآب و روی احمد وابن خزیمة والطبرانی والحاکم عن عویم بن ساعدة نحوه واخرجه الحاکم من طریق مجاهد و لفظ وی این ست که هرگاه نازل شد آیت
فرستاد آنحضرت کسی را بسوی عویم بن ساعده و فرمود چیست این طهور که ثنا گفت خدا بر شما بسبب آن گفت بیرون نمی آید از ما هیچ مرد و زن
از غائط مگر آنکه می شوید دبر خود را پس فرمود آنحضرت همین ست آن طهور و رواه ابن ماجة والحاکم من حدیث ابی سفیان طلحة بن نافع اخبرنی
ابوایوب وجابر بن عبد الله وانس بن مالک و اسنادش ضعیف ست و رواه احمد وابن ابی شیبة وابن قانع من حدیث محمد بن عبد الله بن سلام

وحکایت کرد ابونعیم در معرفة الصحابة خلاف از وی از شهر بن حوشب و رواه الطبرانی من حدیث ابی امامة و ذکره الشافعی فی الام بغیر اسناد
و لفظ وی این ست گفته می شود که قومی از انصار استنجا کردند بآب پس فرود آمد در ایشان این آیت رجال الخ انتهی شیخ ابوحامد در تعلیق
گفته اتفاق کرده اند جمهور شافعیه بر آنکه جمع میان آب و احجار مروی از مفسرین و فقهاست و روایتش از اهل قبا باطل ست و رد کرده بر ایشان
در المام و غیره و یمین صحیح ست و در وی اینست که ما هیچ نمیدانیم مگر آنکه بهترین مردم از یهود می شستند اذیال خود را پس ما هم شستیم چنانکه او شان شستند

باب الغسل وحکم الجنب

باب در بیان غسل و در بیان حکم کسیکه او را جنابت رسیده است غسل بضم غین معجمه شستن تمام اندام آدم ست از اغتسال و غَسل بفتح معجمه مطلق
شستن و غُسُل بضمتین آب که بدان شویند و بکسر غین چیزی که بدان سر شویند چنانکه گل و اشنان و در سبیل گفته اما مصدر پس جائز ست در آن
ضم و فتح و قیل مصدر بالفتح ست و اغتسال بالضم و قیل بالفتح فعل مغتسل ست و بضم چیزی که اغتسال کنند بدان و بالکسر آنچه جمع کنند با آب چون
اشنان انتهی و غسول بفتح بمعنی آب و سر شستنی هر دو بیاید و غساله بضم آبی که بر آید از چیزی شستن و تغسیل مبالغه کردن در غسل اعضا و جنب
در مصفی گفته ماده جنب دلالت بر بعد میکند و چون جماع در مواضع بعیده و مستوره میشود جنب بمعنی جامع اطلاق کردند و جمعی گفتند که مرد قریب
الجماع بعید ست از عبادات تا آنکه غسل کند از ین جهت جنب گفتند و غسل جنابت شریعت قدیمه است که ملت ابراهیمی بر آن جاری شده حالا در
حد جامع مانع جماع سخن باید گفت که آیا انزال در انجا شرط است یا نه و این مبحث خواهد آمد انتهی عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الماء من الماء آب یعنی استعمال آب و وجوب غسل از آب ست یعنی از خروج منی بشهوت
پس بحکم این حدیث غسل بی انزال واجب نگردد و درین حدیث از اقسام بدیع اجناس ست و حقیقت اغتسال رسانیدن آب ست بر اعضا و در وجوب
دلک اختلاف ست و تحقیق آنست که مسئله مسمای اوست و اما غسل پس وارد ست بلفظ ان کنتم جنبا فاطهروا و درین لفظ زیادت
بر مجرد غسل و اقل وی دلک ست و عدول نکرد وی تعالی در عبارت مگر از برای افادهٔ فرق در میان هر دو امر و اما غسل پس ظاهر اینست که نیست دلک
از مسمای او زیرا که میگویند غسله العرق و غسله المطر پس لابد ست از دلیل خارجی بر شرطیت دلک در غسل اعضای وضو بخلاف غسل جنابت و حیض که
در آن لفظ تطهیر وارد شده کما سمعت و در حیض آمده اذا تطهرن و لیکن در حدیث عایشه و میمونه آمده که اکتفا کرد آنحضرت در ازالهٔ نجاست
بمجرد افاضهٔ آب بدون دلک و او تعالی اعلم ست بنکته که از برای آن در تنزیل تعبیر کرده از غسل اعضای وضو بغسل و از ازالهٔ نجاست بتطهیر با وجود
اتحاد در کیفیت و اما مسح پس گذرانیدن دست ست بر چیزی رسد بآنچه رسد و خطا کند آنچه خطا کند پس نگویند که میان غسل و مسح فرق نیست
وقتی که دلک شرط نباشد در مصفی گفته حد غسل نزدیک جمهور اسالت ماء بر عضو ست بوجهی که تقاطر پیدا شود زیرا که رش و غسل و مسح همه
داخل اند در ملاقات کنانیدن ماء بعضو و فرق در غسل و مسح باسالت ماء ست و در رش و غسل بتقاطر و جمعی دلک را در غسل معتبر دارند و بحث
تجرید مفهوم آن را از هم می پاشد زیرا که دلکی که در غسلت الثوب می فهمد در وضوی متوارث سلف هرگز نقل نکرده اند و نه در غسل و الا این سهولت
و آسانی میسر نمی آمد و در حدیث حضرت عایشه آمده فافاض علی جلده الماء و اظهار مبالغه است در طهارت و مراد از آن اسالت آب ست بر جمیع بدن
باجماع و جمعی تمسک کرده بآن در وجوب مضمضه و استنشاق در غسل دون الوضوء و آن ضعیف ست زیرا که معنی مبالغه در استیعاب جمیع بدن
ظاهر شد پس لازم نیاید ظهور آن در اشتراط مضمضه و استنشاق انتهی و بالجمله حدیث بمفهوم حصر خود که مستفاد ست از تعریف مسند الیه و وارد شده
نزد مسلم بلفظ انما الماء من الماء دال ست بر آنکه نیست غسل مگر از انزال و نیست از التقای ختانین و باین رفته است داود و اندکی از صحابه و تابعین

و در بخاری ست که پرسیده شد عثمان از کسی که جماع کند زن خود را و منزل نشود گفت وضو کند چنانکه وضو میکند برای نماز و بشوید ذکر خود را گفت عثمان شنیدم این را از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بمثله قال علی رضی الله عنه والزبیر وطلحة وأبی بن کعب وابوایوب ورفعه الی النبی صلی الله علیه وسلم پستر گفت بخاری غسل احوط است و جمهور گویند که این مفهوم منسوخ ست بحدیث ابی هریره که می آید کذا فی السبل گویم بغوی گفته این حدیث منسوخ ست انتهی چنانکه مروی ست از أبی بن کعب که این خصتی بود در اول اسلام بعد از ان نهی کرده شد از ان و ترمذی گفته همچنین روایت کرده اند بسیاری از صحابه که این در ابتدای اسلام بود بعده منسوخ گشت و حکم شد که چون آلت در فرج زن درون رفت والتقای ختنین شد غسل واجب گشت انزال شود یا نه چنانکه در حدیث ابی هریره بیاید و ابن عباس گفت این حدیث در شان احتلام ست که بی دیدن تری در وی غسل واجب نمیگردد اگرچه خوابی که دیده و لذتی که چشیده یاد دارد و برین تقدیر احتیاج بمنسوخ بودن وی نیست و حق آنست که حدیث مطلق ست در احتلام و غیر احتلام و این حکم در اول اسلام بود پستر نسخ پذیرفت این قول ابن عباس هم در ترمذی ست و مصنف در تلخیص گفته درین باب چند حدیث ست در عدم ایجاب لیکن منعقد شد اجماع در اخیر بر ایجاب غسل قاله القاضی ابن العربی انتهی رواه مسلم و مسلم این را در قصه عتبان بن مالک ذکر کرده ورواه ابوداود وابن خزیمة وابن حبان بلفظ الکتاب و بخاری هم قصه را روایت کرده اما حدیث الماء من الماء نیاورده و لهذا مصنف گفته واصله فی البخاری و آن اینست که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعتبان بن مالک اذا اعجلت واقحطت فعلیک الوضوء و حدیث را طریقهاست رواه احمد من حدیث رافع بن خدیج ومن حدیث عتبان بن مالک والطحاوی من حدیث ابی هریرة وابن شاهین فی ناسخه من حدیث انس و حازمی وابن شاهین جمع کرده اند طرق او را

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم **اذا جلس** چون بنشیند یعنی مرد چنانکه از سیاق معلوم میشود **بين شعبها الاربع** در میان چهار شعبهٔ زن شعب بضم شین معجمه و فتح عین مهمله با موحده جمع شعبه است و شعبه بضم شین پارهٔ از چیزی و شاخ مراد اینجا دو دست و دو پای زن ست یا دو ران و دو ساق یا دو ران و دو جانب فرج یا هر چهار جانب فرج **ثم جهدها** پستر در تعب و مشقت انداز د زن را یعنی جماع کند **فقد وجب الغسل** پس تحقیق واجب شد غسل بر مرد و زن هر دو **متفق عليه** و در مسلم بجای جهد اجتهد آمده و نزد ابوداود والزق الختان بالختان بدل ثم جهدها مصنف در فتح گفته و این دلیل ست بر آنکه جهد درینجا کنایه است از معالجه ایلاج **زاد مسلم وان لم ينزل** و زیاده کرد مسلم و اگرچه انزال نکند مرد و بیرون نیاید منی و همین ست مذهب ائمه اربعه و اکثر اصحاب و خلفای اربعه و عائشه و تابعین و غیر ایشان از علمای دین و جمهور این حدیث را ناسخ حدیث اول گفته اند بدلیل حدیث أبی بن کعب که گفت ان الفتيا التي كانوا يقولون الماء من الماء رخصة كان رسول الله صلى الله عليه وسلم رخص بها في اول الاسلام ثم امر بالاغتسال بعد و آن نزد احمد و غیره است از طریق زهری از أبی و صححه ابن خزيمة وابن حبان و گفت اسمعیلی آن بر شرط بخاری ست و آن صریح ست در نسخ با آنکه حدیث غسل و اگرچه انزال نکند راجح ست اگر ثابت نشود نسخ زیرا که منطوق ست در ایجاب غسل و آن مفهوم ست و منطوق مقدم ست بر مفهوم و اگرچه موافق باشد مفهوم براءت اصلیه را و آیت معتضد منطوق ست در ایجاب غسل چه حق تعالی فرمود **وان كنتم جنبا فاطهروا** یعنی چون اراده نماز کنید پس لازم ست غسل اگر جنب باشید پس شرطیت غسل صحت نماز را ازین آیت فهمیده شد شافعی فرمود کلام عرب مقتضی اطلاق جنابت ست بحقیقت بر جماع اگرچه در وی انزال نباشد زیرا که هر که خطاب کنند باینکه فلان جنب شد از فلان زن از وی همین معقول میشود که بوی جماع کرد اگرچه انزال نکرده باشد و نیست اختلافی در آنکه زنا موجب حد همان جماع ست اگرچه از وی انزال نباشد انتهی پس کتاب و سنت هر دو معاضد اند بر ایجاب غسل از ایلاج و در حدیث عائشه آمده که پرسید مردی رسول خدا را از حال مردی که جماع میکند با زن خود پستر اکسال میکند و عائشه نشسته بود فرمود من و این همچنین میکنیم پستر غسل میاریم

رواه مسلم واحمد والترمذی بنحوه وصححه شوکانی گفته اختلاف کرده اند درین مسئله صحابه ومن بعدهم که آیا غسل بالتقای ختانین واجب بخروج منی ست
یا بی خروج وحق اول ست انتهی و در حجة الله البالغه گفته روایت مختلف ست در انکه اکسال یعنی جماع بی انزال محمول ست بر جماع کامل که در ان
انزال باشد یا نه انچه صحیح شد روایةً وبر انند جمهور فقها همین ست که هر که جهد کرد غسل بروی واجب گشت گو انزال نکند واختلاف ست در کیفیت
جمع میان این حدیث وحدیث الماء من الماء ابن عباس گفته مراد احتلام ست وفیه ما فیه یعنی شان ورود حدیث مسلم ابا میکند ازان و ابی گفت
در اول بود بعده نهی فرمود واز عثمان وعلی وغیرهم هم وضو مروی ست وتا آنحضرت رفع کرده ونزدم حمل او بر مباشرت فاحشه دور نیست زیرا که گاهی
اطلاق جماع بروی هم آمده انتهی **وعن** ام سلمة ام المؤمنین هند بنت امیه تقدم ذکرها و در سبل این حدیث را نگرفته وشرح وی نکرده
رضی الله عنها گفت ام سلمه ان ام سلیم وهی امرأة ابی طلحة بدرستیکه ام سلیم زن ابی طلحه که مادر انس بن مالک ست رضی الله
عنهما ست قالت یا رسول الله گفت ای رسول خدا ان الله لا یستحیی من الحق بدرستیکه خدا شرم نمیدارد از گفتن حق و پرسیدن آن
یعنی نهی کرد از حیا داشتن از پرسیدن امر حق واین توطیه اعتذار ست ازین سوال که کرد فهل علی المرأة اذا احتلمت آیا هست بر زن
یعنی غسل وقتیکه احتلام کند وخواب بیند چنانکه مردان می بینند قال نعم فرمود آری هست بر زن غسل از خواب دیدن اذا رأت الماء
چون بیند آب را نه تنها خواب را چنانکه حکم مرد نیز همین ست در مصفی گفته کسی که محتلم شد نیز در حکم مجامع داخل ست باحادیث صحیحه واجماع وچون احتلام را
خواهیم که منقح کنیم قید نوم بر بیفتد زیرا که چون عادت جاری ست بخروج منی بعد خواب احتلام گفتند والا نوم ناقض غسل نیست وشرطیت نوم علت غسل را
نیز معقول المعنی نه پس شافعی خروج منی را علت ساخت شهوةً باشد یا نه وابو حنیفه قید شهوت زیاده میکند وحد منی ومذی وفارق درانها چیست پیشتر
گذشت واگر منی از مخرج غیر معتاد برآمد مثل صلب شافعیان تفریع کرده اند وجوب غسل را ونزد یک فقیر بعید مینماید واین بحث در تنقیح اکل وشرب
وحمل آن بر دخول در جوف نیز خواهد آمد واین تنقیحها که گفته اند دل ازان در قلق ست بلکه اظهر آن مینماید که شارع امور کثیرة الوقوع را حکمی مقرر فرموده
ونادر الوقوع را علت نساخته واگر اصل تنقیح تسلیم کنیم این تفریعها را گنجایش تسلیم نیست انتهی الحدیث تا آخر حدیث وآن این ست که پس
پوشید ام سلیم روی خود را یعنی بجهت شرم وگفت ای رسول خدا آیا احتلام میکند وخواب می بیند زن آنچنانکه آب برآید ازوی فرمود آری می بیند
و می برآید خاک آلوده باد دست تو یعنی عجب از تو ای ام سلیم که این چنین میگوئی وبفراست خود در نمی یابی که زن را آب منی می باشد چنانکه مرد را اگر
زن را آب منی نیست پس بچه بسبب مانند می افتد زن را فرزند او متفق علیه این مقدار حدیث در صحیح بخاری ومسلم هر دو مذکور ست از ام سلمه
ولفظ مر بخاری راست واین حدیث را الفاظها ست نزدیک این هر دو وروایت کرده است آنرا مسلم از حدیث انس از ام سلیم واز حدیث عائشة رضی
باین لفظ که زنی سوال کرد الخ ودرین باب ست از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده باین لفظ که بسره سوال کرد اخرجه ابن ابی شیبة واز ابی هریره
اخرجه الطبرانی فی الاوسط واز خوله بنت حکیم رواه النسائی ودر روایتی از مسلم از ام سلیم آمده که بدرستیکه آب مرد سطبر ست وسفید وآب زن تنک ست
وزرد پس هر کدام که از آب مرد وزن بالا برآید وغالب گردد وپیشتر در رحم افتد می باشد ازان مانند شدن فرزند یعنی پس اگر آب مرد پیشتر افتاد
یا غالب شد فرزند مانند پدر افتد واگر آب زن پیشتر ست یا غالب مانند مادر شود **وعن** انس رضی الله عنه بن مالک قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المرأة ترى في منامها ما یری الرجل فرمود در بارهٔ زنی که می بیند در خواب انچه می بیند مرد
قال لتغتسل فرمود غسل کند یعنی وقتی که آب برآید چنانکه در بخاری ست گفت آری چون بیند آب را یعنی منی را بعد بیدار شدن ودر روایتی
هن شقائق الرجال اخرجه الخمسة الا النسائی ودرینجا دلیل ست بر انکه این دیدن آب غالب ست بر نسا همچو رجال ودر وی رد ست بر کسی

که گمان دارد که منی زن ظاهر نمی شود متفق علیه و این سوال از چند صحابیات واقع شده خوله بنت حکیم نزد احمد و نسائی و ابن ماجه و سهله
بنت سهیل نزد طبرانی و بسره بنت صفوان نزد ابن ابی شیبه زاد مسلم زیاده کرد مسلم در روایت خود فقالت پس گفت ام سلمه
وهل یکون هذا و آیا می باشد این چنین که زن نیز تری می بیند قال نعم فرمود آری فمن این یکون الشبه و از کجا می باشد شبه
مانند شدن اولاد شبه بکسر شین معجمه و سکون موحده و بفتح وی دو لغت ست متفق اند بر اخراج آن شیخین از طرق ام سلمه و عایشه و انس
و این استفهام انکاری ست و در وی تقریر اینست که ولد گاهی شبه پدر باشد و گاهی شبه مادر و احوال هر آب که غالب آید شبه همان غالب باشد

وعن عایشة رضي الله عنها قالت کان النبي گفت بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یغتسل من اربع
غسل میکرد از چهار چیز خواه بطریق وجوب یا استحباب زیراکه حدیث دال ست بر مشروعیت غسل من الجنابة یکی از جنابت و وجوب
وی ظاهر ست ویوم الجمعة دوم روز جمعه و در حکم و وقت وی خلاف ست جمهور بر آنند که مسنون ست بحدیث سمره که هر که وضو کرد روز جمعه
پس خوب کرد و هر که غسل کرد پس غسل افضل ست و داود و جماعتی گفته که واجب ست و وجوب محمول ست بر تاکید سنیت و شوکانی هم واجب
گفته و اما وقت وی پس پیش از نماز ست زیراکه مشروع برای اوست پس بعد از نماز مشروع نباشد و حدیث من اتی الجمعة فلیغتسل
دلیل ایشان ست و نزد وی از فجر جمعه تا عصر ست و این حدیث عایشه مناسب اوست ومن الحجامة سوم از خون کم کردن گفته اند
این سنت ست بدلیل حدیث انس که حجامت کرد آنحضرت و نماز گذارد و وضو نکرد پس معلوم شد که سنت ست گاهی باید کرد چنانکه در حدیث
عایشه است و گاهی ترک باید کرد چنانکه در حدیث انس ست و مروی ست از علی کرم الله وجهه که غسل از حجامت سنت ست و اگر طهارت کردی
کفایت ست ترا ومن غسل المیت چهارم از غسل میت و علما را دران سه قول ست یکی آنکه سنت ست و هو اقربها دیگر آنکه واجب ست
سوم آنکه مستحب نیست و ظاهر حدیث دران ست که آنحضرت بنفس خود میت را غسل میداد و ازان غسل میکرد و گفته اند معنی آنست که اعتقاد
میکرد اغتسال را ازان و امر میکرد بدان و آنحضرت هرگز میت را بدست خود غسل نداده و در بعض شروح از ازهار نقل کرده اند که اول اقرب ست
بعبارت و در حاوی از شافعی آورده که هم آنحضرت آنرا کرده و هم اصحاب او والله اعلم رواه ابو داود والحاکم وصححه ابن خزیمة و رواه
احمد و او را شاهدی ست نزد بیهقی از حدیث عبدالله بن عمرو بن العاص ولیکن در اسنادش مصعب بن شیبه است و فیه مقال و از جمع کردن
این هر سه چیز با جنابت لازم نمی آید که اینها نیز واجب باشند کما تقدم بلکه حکم هر یک جداست و تعرض نکرد مصنف رح بغسل عیدین زیراکه روایت
صحیح مرفوع بدان وارد نشده و آنچه از فاکه بن سعد درین باب نزد امام احمد و ابو داود و طبرانی و ابن ماجه و بزار آمده نووی می گفته ضعیف ست و هم
نزد ابن ماجه است از ابن عباس درین باب و آن نیز ضعیف ست و لیکن از ابن عمر آمده که وی برای هر عید غسل میکرد و شدت متابعت او
مر آنحضرت را اقتضای صحت حدیث درین باب میکند والله اعلم وعن ابي هريرة رضي الله عنه في قصة ثمامة بضم مثلثه و تخفیف میم
بن اثال بضم همزه و بعد وی مثلثه مفتوحه عند ما اسلم نزدیک مسلمان شدن او و این غسل مندوب ست بر کسی که مسلمان شود
و طاهر باشد و واجب ست اگر جنب بود و امره النبي و حکم کرد او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان یغتسل اینکه غسل کند
و این حدیث دلیل ست بر شرعیت غسل بعد اسلام و امر دلالت میکند بر ایجاب و علما دران مختلف اند نزد حنفیه بر وی غسل نیست اگر غسل
کرده است در حالت کفر خود و نزد شافعیه و غیر هم واجب نیست بعد اسلام برای جنابت بنا بر حدیث مذکور و اگر در حال کفر جنب نبود مستحب
باشد اغتسال لا غیر و نزد احمد مطلقا واجب ست لظاهر حدیث الکتاب و بدلیل حدیث قیس بن عاصم که گفت آمدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم

میخواستم اسلام را پس امر کرد مرا که غسل کنم بآب و کنار اخرجه ابوداود والترمذی والنسائی نحوه وابن خزیمة وابن حبان واحمد وصححه ابن السکن
شوکانی گفته وحق وجوب ست رواه البیهقی وابن خزیمة وابن حبان مطولا والبزار ولفظ وی این ست مسلمان شد ثمامه پس فرمود آنحضرت
ببرید این را بسوی حائط فلان وبگوئید که غسل کند بآب وبرگ کنار انتهی واین ناظر دران ست که امر کرد باغتسال بعد اسلام اما مراد بآن نزد
ارادهٔ اسلام ست چنانکه از حدیث قیس معلوم شد وشیخ در ترجمه گفته وهمچنین مستحب ست که شسته شود جامها او وحلق کرده شود واختتان نموده آید
انتهی عبد الرزاق صاحب مصنف بن همام بن نافع حمیری صنعانی حافظ کبیر یکی از اعلام محدثین ست کنیت وی ابوبکر ست استفادهٔ علم از
ثوری واوزاعی وابن جریج نموده وخلقی بسیار از وی روایت دارد امام احمد بن حنبل ویحیی بن معین واسحق بن راهویه وذهبی از شاگردان او گوید
یکی از اوعیهٔ علم بود کتاب وی مصنف کوچک ست از مصنف ابن ابی شیبه ومرتب ست بر ترتیب کتب وابواب فقه واکثرش ثلاثی ست
وختم کرده است آنرا بر شمائل وشمائل را بر ذکر موی آنحضرت صلی الله علیه وسلم وگفته حدثنا معمر عن ثابت عن انس قال کان شعر رسول الله
صلی الله علیه وسلم الی انصاف اُذنیه ولنعم ما قال مولانا آزاد البلگرامی رح شعر بگیسوی رسول هاشمی آزاد قربانم ✤ که از دامان این شب
صبح ایمان میشود پیدا ✤ دیگری گوید شعر مرا از زلف او موئی بسندست ✤ فضولی میکنم بوئی بسندست ✤ ذهبی گفته وثقه غیر واحد
وحدیثه مخرج فی الصحاح انتهی در وی هیچ عیب نیافته اند جز آنکه اندکی تشیع داشت ومعهذا می گفت از امیر المومنین علی کرم الله وجهه متواتر
شده است که بعد التفضیل نه نهید بر ابوبکر وعمر رضی الله عنهما پس کار شیعی نیست که از لعمروی رضی الله عنه تجاوز کند عمر طویل یافته هشتاد
وپنج سال زیست ودر نصف شوال سال دو صد ویازده انتقال کرد رحمه الله تعالی واصله متفق علیه واصلش در صحیحین ست ولیکن
دران حکم باغتسال نیست بلکه چنین ست که وی غسل کرد ولیکن مؤید او ست امر کردن آنحضرت واثله وقتاده را باغتسال نزدیک اسلام
آوردن کما اخرجه الطبرانی وعقیل بن ابی طالب را کما اخرجه الحاکم فی تاریخ نیسابور اما اسانیدش ضعاف ست **وعن ابی سعید**
رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بدرستیکه آنحضرت فرمود **غسل الجمعة واجب علی کل محتلم**
غسل جمعه واجب ست بر هر بالغ ودر روایتی عوض محتلم مسلم آمده ومراد بآن نیز بالغ ست زیرا که بر صغیر هیچ چیز واجب نبود واین وجوب نزد
جمهور محمول ست بر تاکید ومبالغه در استحباب بدلیل احادیث دیگر که در جواز وضو وارد شده ونزد ابن دقیق وجوب احتیاط ست نه وجوب
الزام چنانکه یار خود گوئی حق من واجب ست بر تو ودر سفر السعادت گفته خاصیت چهارم استحباب غسل ست دران وپیش جمعی وجوب
ودلیل وجوب آن قوی ست از دلیل وجوب وتر ووضو از مس نسا ووضو از قهقهه ووضو از رعاف وحجامت ووجوب صلوة بر پیغمبر
صلی الله علیه وسلم در تشهد اخیر انتهی کاتب حروف گوید رفته است بوجوب این غسل مالک وبعض حنابله ودلیل ایشان ورود صیغهٔ امر
واصل در وی ایجاب ست چنانکه شیخین وترمذی وموطا از ابن عمر آورده اند که فرمود آنحضرت من جاء منکم یوم الجمعة فلیغتسل ودر موطا ست
از ابن السباق که فرمود ای گروه مسلمانان این روزی ست که حق تعالی او را عید ساخته پس غسل کنید الحدیث وگفت عمر گواهی میدهم که آن
واجب ست کذا فی البخاری ودر موطا ست از ابی هریره که غسل جمعه واجب ست بر هر مسلمان مثل غسل جنابت واز حفصه آمده که لازم ست
بر هر رونده بجمعه غسل وترمذی گفت که درین باب ست از ابن عمر وابی سعید وجابر وبراء وابو الدرداء وحدیث ابن عمر حسن صحیح ست نووی گوید
وجوبش از طائفه از سلف محکی ست وبه قال اهل الظاهر وحکایت کرد آنرا ابن منذر از ابی هریره وعمار ومالک وخطابی از حسن بصری
وابن حزم از جماعتی از صحابه ومن بعدهم انتهی سیوطی در نور اللمعه فی خصائص یوم الجمعه در بیان خاصیت بست وپنجم ثابت ونهم حدیث

باب را از ابو سعید نزد شیخین باین لفظ آورده که گفت ابو سعید گواهی میدهم بر رسول خدا که گفت غسل روز جمعه واجب ست بر هر محتلم وآنکه
استنان کند ومس نماید طیب را اگر یابد وابن ابی شیبه در مصنف از مردی از صحابه از آنحضرت ﷺ آورده که سه چیز حق ست بر مسلمان غسل روز جمعه
وسواک ومس طیب اگر باشد وحاکم از ابن عباس آورده که آنحضرت ﷺ فرمود روز جمعه ای مردمان چون باشد این روز پس غسل کنید وباید که بساید
یکی از شما خوشبوتر را از آنچه یابد از طیب ودهن خود انتهی واین روایات صریح ست در وجوب وشوکانی گفته غسل جمعه مشروع ست باین حدیث
که چون بیاید یکی از شما جمعه را پس باید که غسل کند متفق علیه من حدیث ابن عمر وامت این را تلقی بقبول نموده وگفت ابو القاسم روایت کرده اند
این حدیث را از نافع از ابن عمر قریب سه صد تن واز دیگر صحابه غیر ابن عمر قریب بست وچهار صحابی وچون طرق وی از نافع جمع کرده شد شمارش
بیک صد وبست تن رسید ورفته است بوجوب او جماعتی انتهی وهمین ست راجح نظر در ادله صریحه محکمه اخرجه السبعة یعنی احمد وبخاری
ومسلم وابو داود ونسائی وترمذی وابن ماجه مگر شوکانی گفته که روایت کرده اند این حدیث را اصحاب کتب سته مگر ترمذی انتهی **وعن** سمرة
بن جندب فزاری حلیف انصار از حفاظ مکثرین ست جماعتی از وی راوی ست در بصره مرد در آخر سنه ۵۹ نزیل کوفه ووالی بصره بود
شمار وی در بصریین ست وجندب بضم جیم وسکون نون وفتح دال مهمله است کنیت وی ابو سعید ست رضي الله عنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم من توضأ يوم الجمعة فبها ونعمت فرمود هر که وضو کرد روز جمعه خوب کرد ونیک ست یعنی فبها آن
که فبالسنة اخذ ونعمت السنة قاله الاصمعي وحكاه الخطابي ايضا وگفت ظهور تای تانیث برای اضمار سنت ست یا بالرخصة اخذ ونعمت الرخصة
زیرا که سنت غسل ست قاله ابو حامد الشارکی یا بالخصلة اخذ ونعمت الخصلة یا بالفریضة اخذ ونعمت الفریضة زیرا که وضو فریضه است
واین حجت جمهور ست در استحباب غسل جمعه چه اگر غسل واجب بودی اکتفا بر وضو جائز نبودی تا بخوب کردن چه رسد وگویند مردم در ان
وقت بنا بر فقر وصوف پوشی وضیق فضای مسجد عرق میکردند واز ایشان بوی ناخوش می آمد آنحضرت ﷺ حکم باغتسال فرمود وچون وسعت
در حال شد ومسجد کشاده گردید حکم وجوب برخاست وانتهای حکم بانتهای علت در شرع آمده چنانکه ارتفاع سهم مؤلفة القلوب از غنائم همچنان
درینجا نیز مرتفع شد وحجت دیگر این ست که مسلم از ابو هریره روایت کرده که فرمود آنحضرت ﷺ هر که وضو کرد وضوی خوب وآمد جمعه را وشنید
وخاموش ماند بخشیده شد او را آنچه بود میان این جمعه تا جمعه دیگر الحدیث وبعضی ادعای نسخ وجوب کرده اند وجواب از آن این ست که در حدیث
سمره مقال ست زیرا که حسن از سمره سماعت ندارد پس مقاوم نشود باحادیث دیگر که بصحت رسیده اند و عذر فقر وصوف پوشی تعلیلی ضعیف ست
در برابر نصوص قوی ونیز این عذر در آخر زمانه آنحضرت ﷺ زائل شده بود ومردم غنی وباجامه شدند اما حکم اغتسال باقی ماند وحدیث ابو هریره در
وضو بعد غسل ست بقرینه احادیث دیگر یا آنکه وضو برای جمعه باشد وغسل برای نماز پس این حدیث معارض او نشود وشوکانی گفته وچه خواهند گفت
درین قول آنحضرت صلى الله عليه وسلم که حق ست بر هر مسلمان که غسل کند در هر هفت ایام یک روز بشوید در آن سر وبدن خود را واین حدیث
در صحیحین وغیر هماست از حدیث ابی هریره وشک نیست که تقیید غسل بآمدن جمعه دال ست بر آنکه این غسل برای نماز ست نه برای جمعه انتهی
ودعوای نسخ بمجرد احتمال بی علم بتاریخ درست نباشد ولهذا بعضی حمل کرده اند بر وجوب وندب جمعا بين الادلة ومن اغتسل فالغسل
افضل وهر که غسل کرد پس غسل افضل ست ودرینجا گفته اند که غسل از وضو چه قسم افضل باشد زیرا که غسل سنت ست ووضو فریضه
وفریضه افضل ست از سنت اجماعا وجواب داده اند که این تفضیل بر نفس وضو نیست بلکه بر وضوئی ست که نیست غسل با او گویا فرمود
هر که وضو کرد وغسل نمود افضل ست از کسی که وضو کرد فقط وبالجمله همگی اقوال درین مسئله سه قول ست استحباب وسنیت ووجوب وبهر طرف

شده رفته وارجح آن وجوب ست كما عرفت اما در سبل گفته که دلیل ناهض حدیث سمره است اگرچه حدیث ایجاب اصح ست زیراکه آن از سبعه روایت کرده اند واین را شیخین اخراج نموده پس احوط برای مومن این ست که ترک نکند غسل جمعه را انتهی وحافظ ابن القیم رح در هدی نبوی گفته ان الامر بالغسل یوم الجمعة مؤکد جدًا و وجوبه اقوی من وجوب الوتر وقراءة البسملة فی الصلوة و وجوب الوضوء من مس النساء و وجوبه من مس الذکر و وجوب الوضوء من القهقهة فی الصلوة ومن الرعاف والحجامة والقیء انتهی وآنچه از سفر السعادة گذشته ماخوذ ست ازینجا زیراکه صاحب سفر شاگرد صاحب هدی ست وکتاب سفر السعادة را بحذف دلائل وعبارات از زاد المعاد فی هدی خیر العباد باختصار تمام وایجاز کلام التقاط نموده عربی را صراط المستقیم وفارسی را سفر السعادة نام کرده وبالله التوفیق رواه الخمسة یعنی احمد وابوداؤد ونسائی وابن ماجه وترمذی وگفت ترمذی درین باب ست از ابی هریرة وعایشة رضی الله عنهم وانس رضی الله عنهم وعمل برین ست نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وکسانیکه بعد از ایشان اند اختیار کرده اند غسل را روز جمعه ووضو را نیز کافی دانند انتهی وحسنه الترمذی ورواه ابن خزیمة ایضًا واین حدیث بهفت طریق مروی شده بعضے از قتاده از حسن از آنحضرت ص مرسلا آورده اند ودر امام گفته که از تحمل روایت حسن از سمره علی الاتصال همین یک حدیث ثابت شده مصنف در تلخیص گفته واین مذهب علی بن مدینی ست کما نقله عنه البخاری والترمذی والحاکم وغیرهم وگفته اند که نشنید از وی مگر حدیث عقیقه وهو قول البزار وغیره وگفته اند که نشنید از وی هیچ حدیث وتحدیث نکرد مگر از کتاب وی ورواه ابوبکر الهذلی وهو ضعیف عن الحسن عن ابی هریرة ووهم فیه اخرجه البزار من طریقه ورواه عباد بن العوام عن سعید عن قتادة عن انس ووهم فیه قاله الدارقطنی فی العلل ورواه العقیلی وابن ماجه بسند ضعیف والطبرانی فی الاوسط باسناد امثل من سند ابن ماجة ورواه البیهقی باسناد فیه نظر من حدیث ابن عباس وباسناد فیه انقطاع من حدیث جابر ورواه عبد بن حمید والبزار فی مسنده بها وکذلک اسحق بن راهویه من حدیثه باسناد فیه ضعف واورا طریقی دیگر ست در تمهید ودر وی ربیع بن برز ست ووی ضعیف ست انتهی ملخصًا وعن علی رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقرئنا القران مالم یکن جنبًا بود آنحضرت ص قرائت میکنانید وتعلیم میکرد ومی آموخت ما را قرآن ما دامیکه نمی بود جنب ودر حدیث ابن عمر ست نزدیک ترمذی که فرمود آنحضرت ص نخواند حائض ونه جنب یعنی مرد باشد یا زن هیچ چیز را از قرآن ولیکن در سندش اسمعیل بن عیاش ست وروایت وی از اهل حجاز ضعیف ست واین روایت از همین قبیل ست رواه احمد والخمسة در نسخ بلوغ المرام همچنین ست واولی الاربعه ودر بعض نسخ یافته هم شد یعنی ابوداؤد وترمذی ونسائی وابن ماجه وروایت کرد دارقطنی از علی رضی الله عنه موقوفًا بخوانید قرآن را ما دامیکه نرسد بیکی از شما جنابت پس اگر برسد او را پس نخواند ونه یک حرف واین معاضد حدیث باب ست مگر ابن خزیمه گفته نیست حجت درو برای مانع جنب از قرائت زیراکه در وی نهی نیست بلکه حکایت فعل ست وبیان نکرد آنحضرت ص که چنین نیست که بازماند وی از قرائت از برای جنابت وروایت کرد بخاری از ابن عباس که وی ندید در قرائت برای جنب باکی و اما آنکه در روایتی آمده که نبود آنحضرت ص که حاجب آید یا حاجز اورا از قرائت چیزی سوای جنابت اخرجه احمد واصحاب السنن وابن خزیمة وابن حبان والحاکم والبزار والدارقطنی والبیهقی وگفته اند که این اصرح ست در دلالت بر تحریم قرائت بر جنب از حدیث باب پس این غیر ظاهر ست زیراکه این همه الفاظ اخبار ست از ترک نمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم قرآن را در حال جنابت ونیست دلیل درین ترک بر حکمی معین و گذشت حدیث عایشة که بود آنحضرت ص که ذکر میکرد خدا را در هر حال خود واین مخصوص ست باین حدیث علی رضی الله عنه وحق اینست که نیست ناهض بر تحریم بلکه محتمل ست که ترک کرده باشد بحالت جنابت از برای کراهت ونحوها ولیکن ابو یعلی از حدیث علی کرم الله وجهه آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم وضو کرد پستر خواند چیزی از قرآن باز فرمود این چنین ست مر کسی را که نیست جنب

واما جنب پس نخواند و نه یک آیت هیثمی گفته رجال وی موثوق اند و آن دلالت میکند بر تحریم زیرا که موصول ست و معاضد ما سلف و اما حدیث ابن عباس مرفوعاً که لو ان احدکم اذا اتی اهله فقال بسم الله الحدیث پس نیست در وی دلالت بر جواز قرأت برای جنب زیرا که این لفظ غیر قاصد تلاوت هم میگوید و نیز این گفتن پیش از غشیان اهل و جنب گردیدن ست و همچنین حدیث ابن ابی شیبه که بود آنحضرت چون غشیان میکرد اهل خود را میگفت اللهم لا تجعل للشیطان فی ما رزقتنی نصیبا از ین باب نیست زیرا که در وی تسمیه نیست وهذا لفظ الترمذي وحسنه وصححه ابن حبان مصنف در تلخیص گفته حکم کرده است بصحت وی ترمذی و ابن السکن و عبد الحق و بغوی و روایت کرد ابن خزیمه بسند خود از شعبه که وی میگفت این حدیث ثلث راس المال من ست و حدیث نمیکنم بحدیثی احسن از وی و اما قول نووی که خلاف کرده اند ترمذی را بسیار کس و تضعیف نموده اند حدیث را پس مصنف بجوابش گفته که تخصیص ترمذی در تصحیح دلیل ست بر آنکه مراد نووی تصحیح غیر او نیست و گذشت که غیر وی نیز تصحیح او کرده اند انتهی و چون این حدیث اصلی پیدا کرد پس نزد بعضے کمتر از آیت خواندن نیز حرام ست مگر یک کلمه که بقصد شکر نعمت گوید الحمد لله رب العلمین نه بقصد تلاوت قرآن باکی ندارد و نزد بعضے دعای قنوت خواندن نیز حرام ست و باقی ادعیه اذکار لا باس ست وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اتى احدكم اهله چون بیاید یکی از شما زن خود را یعنی جماع کند ثم اراد ان يعود پس تر خواهد که عود کند و دیگر بار جماع کند فليتوضأ بينهما وضوءً پس باید که وضو کند میان هر دو نوبت از جماع و بی وضو جماع بر جماع نکند چون اطلاق وضو بر غسل بعض اعضا هم آمده لهذا مؤکد کرد آنرا بمفعول مطلق تا معلوم شود که مراد وضوی شرعی ست و در روایت ابن خزیمه و بیهقی باین لفظ آمده وضوءه للصلوة اما شافعی گفته لا یثبت مثله بیهقی گوید شاید وی واقف نشد بر اسناد حدیث ابو سعید و واقف شد بر اسناد غیر وی زیرا که مروی شده است از عمر و ابن عمر باسناد ضعیف انتهی رواه مسلم ورواه احمد وابن خزيمة وابن حبان والحاكم زاد الحاكم و زیاده کرد حاکم از ابی سعید در مستدرک خود و ابن حبان در صحیح خود و بیهقی در سنن خود فانه انشط للعود که این وضو کردن میان دو جماع نشاط آرنده تر ست برای عود کردن و در وی دلالت ست بر مشروعیت وضو برای عائد و لیکن ثابت شده که آنحضرت جماع کرد زنان خود را و وضو نکرد میان هر دو فعل و این هم ثابت شده که بعد غشیان هر واحد غسلے جدید بر آورده فالکل جائز گوییم الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة وللاربعة عن حديث عائشة رضي الله عنها یعنی ابو داود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه راست از عایشه که قالت گفت كان بود رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ينام وهو جنب خواب میکرد و می خفت و حال آنکه جنب می بود من غير ان يمس ماء بدون آنکه دست رساند بآب و این محمول ست بر فعل آن برای بیان جواز و در حدیث متفق علیه ست از حدیث عایشه که گفت بود آنحضرت چون می بود جنب پس میخواست که بخورد یا بخوابد وضو میکرد مثل وضوی خود مر نماز را و این نیز مستحب ست نه واجب و آن از ابن عمر آمده که ذکر کرد عمر بن خطاب رسول خدا را که میرسد مرا جنابت از شب فرمود وضو کن و بشوی عضو خود را پس بخواب کن متفق علیه یعنی این قدر طهارت لوم مر جنب را ست چون این کرد بخواب رفت و باین رفته اند جمهور و دلیل ایشان حدیث باب و حدیث طواف آنحضرت بر نسا بیک غسل ست و لیکن مخفی نیست که در وی دلیل بر مدعا نیست و داود و جماعتی بوجوب رفته بنابر ورود امر بوضو نزد مسلم لیتوضأ ثم لینم و در بخاری ست اغسل فرجك ثم توضأ و اصل امر ایجاب ست و جمهور تاویل آن باستحباب کرده اند جمعا بین الادلة و آنکه در روایت ابن خزیمه و ابن حبان آمده از حدیث ابن عمر که انه سأل النبي صلى الله عليه وسلم اينام احدنا وهو جنب قال نعم ويتوضأ ان شاء پس اصل این حدیث در صحیحین ست کما تقدم مگر در ان لفظ ان شاء نیست و لیکن تصحیح و تخریج ابن خزیمه و ابن حبان آنرا در صحیح خود کافی ست در عمل و مؤید حدیث باب ست و نیست محتاج بسوی

تاویل ترمذی که بیاید و معاضد اوست اصل که عدم وجوب وضوست برکسیکه جنب خفتن میخواهد کما قاله الجمهور و هو معلول واین حدیث معلول ست
زیراکه از روایت ابی اسحٰق از اسود از عائشه است و وی وهم کرد در قول وی لایمس ماء قاله ابوداؤد و گفت احمد لیس بصحیح و گفت یزید بن ہارون که
آن خطاست زیراکه ابواسحٰق از اسود نشنیده ولیکن بیهقی تصحیح وی کرده و گفته که او را سماعت ست از اسود و در سبل گفته پس باطل شد قول کسے
که گفت اجماع کرده اند محدثان برآنکه این حدیث خطاست از ابی اسحٰق گویم ترمذی گفته گمان میکنند که این غلط است از وی و بیهقی گفته طعن
کرده اند و را حفاظ و مسلم این حدیث را روایت کرده اما نه این قول را که و لایمس ماء و گویا وی عمداً آنرا حذف کرده زیراکه تعلیل کرده است آنرا در کتاب
التمییز و منها از امام احمد نقل کرده حلال نیست که روایت کرده شود این حدیث کذا فی التلخیص و ترمذی گفته بر تقدیر صحت وی محتمل ست که مراد آن باشد
که دست نرسانید آب را از برای غسل گوییم و درین صورت موافق میشود احادیث صحیحین را که مصرح اند باینکه وضو کند و بشوید فرج خود را از برای
نوم و اکل و شرب و جماع **وعن** عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اغتسل
من الجنابة بود رسول خدا چون غسل میکرد از جنابت یعنی اراده آن می نمود یبدأ فیغسل یدیه آغاز میکرد غسل را پس می شست
هر دو دست خود را و در حدیث میمونه آمده دو بار یا سه بار ثم یفرغ بیمینه علی شماله فیغسل فرجه پستر می ریخت آب بدست راست خود
بر دست چپ خود پس می شست فرج خود را یعنی بدست چپ و ظاهر وی مطلق غسل ست پس شستن یکبار کافی باشد ثم یتوضأ پستر وضو
میکرد و در حدیث میمونه آمده چنانکه وضو میکرد برای نماز پس این وضو صحیح باشد قبل رفع حدث اکبر و شستن این اعضا کافی بود از غسل جنابت و این
تداخل دو طهارت ست و همین ست رای زید بن علی و شافعی و جماعتی و ابن بطال بران اجماع نقل کرده و محتمل که شستن اعضای وضو برای
جنابت باشد و تقدیم برای تشریف بود و برای نماز وضوی دیگر کرده باشد ولیکن این منقول نیست و محتمل که وضو برای نماز کرده باشد پستر آب
بر بقیهٔ بدن برای جنابت ریخته ولیکن عبارت ثم افاض علی سائر جسده مناسب او نیست زیراکه ظاهر وی آنست که آب بر باقی بدن ریخت که آنجا آب
نرسیده بود و حدیث ظاهر ست در کفایت غسل اعضای وضو یکبار از جنابت و وضو و درینکه شرط نیست در صحت وضو رفع حدث اکبر و هر که گفت
متداخل نمی شوند هر دو طهارت و وضو کند بعد کمال غسل دلیلی بران ناهض نشده بلکه در سنن ابوداؤد آمده که بود آنحضرت غسل میکرد و میگذارد دو رکعت
و نماز بامداد و دست نمی رسانید آب را پس باطل شد قول کسی که گفت نیست در حدیث میمونه و عائشه که گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد این غسل
و تمام نیست استدلال بتداخل مگر آنکه ثابت شود که وی گذارد بعد آن گوییم در حدیث سنن نماز وی بهمین وضوی غسل ثابت شده بان در وضوی
مذکور مسح سر نیامده ولیکن قول میمونه وضوءه للصلوة شامل اوست ثم یاخذ الماء فیدخل اصابعه في اصول الشعر پستر
میگرفت آب را و داخل میکرد انگشتهای خود را در بیخهای موی سر و در روایت بیهقی آمده خلال میکرد بآن شق ایمن راس خود را پس بیرو می ساخت
بآن اصول شعر را پستر میکرد باشق الیسر راس خود همچنین ثم حفن علی راسه ثلث حفنات پستر میریخت آب را بر سر مبارک خود
سه بار بپری هر دو کف حفنه بمهمله و فا و نون پری کف کما فی النهایة و بکسر حا و فتح وی کما فی القاموس و پری هر دو کف کما فی الصحاح و در حدیث
میمونه است پستر ریخت بر سر خود سه حفنه ملأ هر دو کف خود مگر آنکه اکثر روایات مسلم ملأ کفه است بافراد و تثنیه ثم افاض علی سائر
جسده پستر ریخت آب را بر بقیه بدن خود و لفظ حدیث میمونه ثم غسل ست بدل ثم افاض افاضه بمعنی اسالت ست و در وی دلیل ست
بر عدم وجوب دلک و برآنکه داخل نیست در مسمای غسل دلک زیراکه میمونه بغسل تعبیر کرده و عائشه بافاضه و معنی واحد ست و در افاضه دلک نیست
همچنین گفته مازری و رد کرده گفته این استدلال تمام نیست زیراکه افاض بمعنی غسل ست و در غسل خلاف قائم ست و اما سائر پس بمعنی باقی ست نه جمیع

چنانکه در قاموس گفته السائر الباقی لا الجمیع کما توهم جماعات انتهی ثم غسل رجلیه پس شست هر دو پای خود را در هدایه گفته تاخیر غسل رجلین
بجهت آنست که پایها در محل آلودگی اند بآب و گل ولای پس شستن آنها فائده ندارد و اگر فرش سنگ یا خشت پخته باشد مثلا پیشتر بشوید تاخیر
نکند و محل حدیثین این می تواند بود والله اعلم و در مصفی گفته دیگر آنکه شستن پایها در بعض روایات در اثنای وضو واقع شده و در بعضی
روایات عقب غسل و هر یکی را وجهی ست متفق علیه و از اینجا معلوم شد که یکی از سنن غسل شستن دو دست ست قبل ادخال اناء و شستن فرج
و هر جا که منی رسیده باشد و وضو کردن و اگر کسی موی سر داشته باشد بدو دست آب گرفته در میان بیخ مو رساند و بعضی مو را ببعضی بمالد بعد از ان
جاری کند آب را بر تمام بدن باستیعاب و سه بار جاری کردن سنت ست باقی ماند آنکه آب زدن بر دو چشم نزدیک جمهور سنت نیست بلکه بآهستگی دست تر
بر هر دو چشم بمالد و نضح مذهب ابن عمر ست فقط کذا فی المصفی واللفظ لمسلم و این لفظ که مذکور شد مسلم راست نه بخاری را ولهما ومر بخاری
ومسلم راست فی حدیث میمونة در حدیث میمونه در صفت غسل از ابتدا تا انتها و وی یکی از ازواج مطهره و خاله ابن عباس ست
ثم افرغ على فرجه وغسله بشماله ثم ضرب بها الارض پس ریخت آب بر فرج خود و شست آنرا بدست چپ پس
زد دست را بر زمین و دلک ارض برای ازاله رائحه از دست بود و ذکر نکرد که فرج را مکرر شست بعد آن با آنکه چون رائحه در دست باشد در فرج
هم باقی ست این ست آنچه مفهوم میشود از حدیث و در وی دلالت ست بر آنکه آبی که بدان محل نجاست را پاک کنند طاهر مطهر ست و بر آنکه بقای رائحه
بعد غسل محل مضر نیست و بر آنکه غسل جنابت یکبار ست و یحتمل که رائحه باقی نمانده باشد و دست را بر زمین برای ازاله لزوجت دست زده باشد
از فراغ ریختن وفي رواية فمسحها بالتراب پس بسود دست چپ را بخاک بجهت مبالغه در تنظیف و انقا وفي اخرى ثم اتيته
بالمنديل فردّه و در روایت دیگر ست پس آوردم آنحضرت را مندیلی که بدان پاک کند و بماله بدن را و بچیند آب را پس رد کرد آنرا و نگرفت
و در روایتی این ست فناولته ثوبا فلم یاخذه و مندیل بکسر میم معروف ست و در اینجا دلیل ست بر عدم مشروعیت تنشیف اعضا و در وی اقوال
اشهر آنست که مستحب ترک اوست و گفته اند مباح ست و قیل غیر ذلک وفيه و درین روایت دیگر این ست وجعل ينفض الماء بيديه
و افشاندن گرفت آب را از دست خود و در اینجا دلیل ست بر آنکه افشاندن هر دو دست لا باس به ست و حدیث لا تنفضوا ایدیکم فانها مراوح الشیطان
معارض اوست مگر آنکه ضعیف ست مقاوم این حدیث نیست و این هر دو حدیث مشتمل اند بر بیان کیفیت غسل از ابتدا تا انتها وعن
ام سلمة رضي الله عنها قالت گفت ام سلمه قلت يا رسول الله گفتم ای رسول خدا اني امرأة اشد شعر رأسي من زنی
هستم که سخت میکنم موی سر خود را لفظ حدیث ضفر ست نه شعر پس گویا که مصنف روایت بالمعنی کرده و ضفر بفتح ضاد و اسکان فا تافتن موی
بر یکدیگر چنانکه عادت عرب ست افانقضه لغسل الجنابة آیا پس بشکنم آنرا برای غسل جنابت وفي رواية والحيضة و در روایتی
بدل جنابت لفظ حیضه آمده یعنی برای غسل از حیض فقال لا فرمود مشکن موی را در غسل جنابت یا حیض و این دلیل ست بر آنکه واجب نیست
نقض شعر بر زن و شرط نیست رسیدن آب در بیخ وی و این مسئله خلافیه است نزد بعضی در حیض و نفاس واجب و در غسل جنابت غیر واجب بدلیل
قول آنحضرت انقضی شعرک واغتسلی و جواب داده اند که حدیث باب معارض اوست و جمع میان هر دو باین وجه ست که امر بنقض برای ندبت
یا شعر ام سلمه خفیف بود حضرت دانست که آب باصول وی خواهد رسید و نزد بعضی واجب ست اگر آب باصول شعر نرسیده است و اگر رسیده
بجهت خفت شعر واجب نیست یا آنکه اگر مشدود ست نقض کند و الا واجب نیست زیرا که در غیر مشدود خود برسد و اما حدیث بلوا الشعر وانقوا
البشر پس صلاحیت معارضه حدیث ام سلمه ندارد و اما فعل آنحضرت و ادخال اصابع در غسل جنابت چنانکه گذشت پس فعل ست دلالت نمیکند

بر وجوب و در حق رجال ست و حدیث ام سلمهؓ در غسل نسا این حاصل شرح مغربی ست ولیکن مخفی نیست که حدیث عایشهؓ در حج بود چه وی احرام
عمره بست و حائض شد قبل دخول مکه پس امر کرد او را آنحضرتؐ بنقض راس و شانه کردن و غسل نمودن و اهلال نمودن بحج و وی هنوز از حیض پاک نشده بود
پس این غسل وی برای تنظیف بود نه از حیض پس اصلا معارض حدیث ام سلمهؓ نخواهد بود و هیچ حاجت باین تاویل رکیک نیست زیراکه خفت شعر یکی
نه دیگری مفتقر دلیل ست و همچنین بشد و دبودن آن نه این دعوی بلا دلیل ست زیراکه لفظ راوی نقض ست آنچه در مسئله دلیلی هست چه دارقطنی در
افراد و طبرانی و خطیب در تلخیص و ضیاء مقدسی از حدیث انس مرفوعا آورده اند که چون غسل کند زن از حیض خود بشکند موی خود را و بشوید آنرا بخطمی و اشنان
و اگر غسل کند از جنابت بریزد آب بر سر خود و بیفشرد آنرا الحدیث پس این حدیث بسبب آنکه ضیاء روایتش کرده و وی در اخراج خود صحت شرط نموده است
افاده گمان عمل بران میکند و محمول بر ندب ست بنابر ذکر خطمی و اشنان زیراکه قائل بوجوب این هر دو نیست پس این قرینه ندب باشد و حدیث
ام سلمه محمول ست بر ایجاب چنانکه فرمود انما یکفیك ان تحثی بسکون یا بس ست ترا اینکه بریزی آب بهر دو دست علی راسك بر سر خود
ثلث حثیات سه بار و حثیه مانند غرفه در وزن و معنی پری دو کف دست و دلالت میکند بر عدم وجوب نقض حدیث مسلم و احمد که رسید عایشهؓ را
که ابن عمر امر میکند زنان را چون غسل کنند باینکه نقض کنند سر خود را گفت عجب ست از ابن عمر امر میکند نسا را بنقض شعر چرا امر نمیکند باینکه حلق کنند
سر خود را هر آیینه بودم که غسل میکردم من و رسول خدا از یک آوند پس نمی افزودم از اینکه بریزم بر سر خود سه بار و اگرچه این حدیث وی در غسل جنابت ست
و ظاهر امر ابن عمر آنست که امر وی زنان را بنقض در حیض و جنابت هر دو بود رواه مسلم و زیاده کرد مسلم ثم تفیضین علیك الماء
پستر می ریزی و روان میکنی بر تمام بدن خود آب را فتطهرین پس پاک میشوی ابن ملک گفته مراد از سه بار حصر نیست بلکه رسانیدن آب ست
تا موی پس اگر آب در یکبار برسد عدد ثلاث سنت خواهد بود ورنه زیادت بر سه واجب ست تا آنکه بمو برسد و آنکه ازین حدیث مستفاد میشود که ضفائر
نکشاید محمول ست بر آنکه آب در باطن موی بالکلیه رسیده باشد ورنه شکستن موی بسته واجب ست چنانکه در حدیث دیگر آمده که زیر هر مو جنابت ست
و برین بوده اند اکثر اهل علم بخلاف نخعی و مالک که نقض شعر مطلقا واجب گویند و امام احمد گفته نقض آن در جنابت واجب ست نه در حیض قاله
علی القاری فی المرقاة وعن عایشة رضی الله عنها قالت گفت عایشهؓ قال فرمود رسول الله صلی الله علیه
واله وسلم روبگردانید این خانها را از جانب مسجد تا راه خانه بآن سو نرود و عبور جنب و حائض در مسجد لازم نیاید انی لا احل المسجد
لحائض ولا جنب بدرستیکه من حلال ندارم در آمدن مسجد را برای حائض و جنب خواه بطریق مرور باشد یا مکث نزد شافعی بطریق عبور
جائزست و مالک نیز هم برین ست و طیبی نقل کرده که نزد احمد مکث نیز جائزست والله اعلم و ظاهر حدیث بعمومه و اطلاقه مؤید مذهب حنفی ست
در سبل گفته قول جمهور عدم جوازست و نزد داؤد جائز بنابر برائت اصلیه و این حدیث رفع آن نمیکند و اما عبور پس گفته اند که جائزست لقوله
تعالی الا عابری سبیل در حق جنب و حیض بران مقیس ست و مراد بدان مواضع صلوة ست و جواب داده اند که آیت در حق کسی ست
که جنب شد در مسجد و او را بر آمدن برای غسل ضرورست و این خلاف ظاهر ست و در وی تاویلی دیگر نیز هست انتهی رواه ابوداؤد
وحسنه ابن القطان وصححه ابن خزیمة ورواه ابن ماجة والطبرانی من حدیث ام سلمة و حدیث طبرانی اتم ست و گفت ابوزرعه
صحیح حدیث عایشهؓ ست و تضعیف کرده است آنرا ابن حزم باینکه راوی او افلت بن خلیفه مجهول الحال ست و ابن رفعه گفته در وی راوی
متروک ست و در سبل گفته قول ابن الرفعه غیر مسموع ست زیراکه بعض ائمه تعدی کرده اند وعنها و هم روایت ست از عایشه رضی الله
عنها که قالت گفت کنت اغتسل انا ورسول الله بودم من که غسل میکردم من و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

من اناءٍ واحدٍ از یک آوند آب که میان من و او بود چنانکه هر یکی از ما در وی دست می انداخت و آب می گرفت چنانکه میگوید تختلف ایدینا فیه آمد و شد میکرد دستهای ما دران آوند من الجنابة این غسل کردن من و آنحضرت از جنابت بود متفق علیه بلفظ مذکور از حدیث عایشهؓ و از حدیث ام سلمهؓ و میمونهؓ نحوه و زاد ابن حبان و تلتقي و زیادة کرد ابن حبان و ملاقی میشد و بر میخورد دست یکدیگر دران و در لفظی از صحیحین این ست که اغتسل انا و رسول الله صلی الله علیه وسلم من اناء واحد بيني و بينه فيبادرني حتى اقول دع لي دع لي قالت وهما جنبان یعنی گفت معاذه که راوی حدیث ست و حال آنکه هر دو جنب می بودند و بالجمله درین حدیث دلیل ست بر جواز اغتسال مرد و زن از یک آب در یک آوند و اصل جوازست و کلام درین مسئله گذشت وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان تحت كل شعرةٍ جنابة فاغسلوا الشعر بدرستیکه زیر هر موئی که بر تن آدمی ست جنابتی ست پس بمبالغه بشوئید مو را چنانکه زیر آنها شسته گردد وانقوا البشرة و پاک بشوئید آن جاها را از اندام که نه در زیر موست تا بیقین از عهدهٔ غسل برآمده باشید و شعر و شعره بسکون عین و فتح و بشره بفتحات ست و حدیث دلیل ست برانکه واجب ست غسل جمیع بدن در جنابت و مسامحت نیست چیزی ازان گفته اند که این اجماع ست مگر مضمضه و استنشاق که دران اختلاف ست بعضی واجب گویند بحدیث باب و بعضی گویند واجب نیست بحدیث عایشه و میمونه و حدیث ایجاب آن هر دو غیر صحیح ست مقاوم آن حدیث نتواند شد و اما آنکه وضوی آنحضرت همچو وضوی نماز بود پس فعل ست ناهض بر ایجاب نخواهد شد مگر آنکه گویند بیان مجمل ست زیراکه غسل در قرآن مجمل آمده فعل بیان وی کرد رواه ابوداؤد والترمذي وضعفاه زیراکه این حدیث نزد هر دو از روایت حارث بن وجیه است بفتح واو و بجیم بر وزن عظیم مشهور این ست و بفتح واو و سکون جیم و بای موحده و تا در آخر نیز خوانده اند ابوداؤد گفت حدیث وی منکرست و او ضعیف ست و گفت ترمذی غریب ست نمی شناسم اورا مگر از حدیث حارث و هو حدیث شیخ لیس بذاک و گفت شافعی این حدیث ثابت نیست و گفت بیهقی انکار کرده اند اورا اهل علم بحدیث بخاری و ابوداؤد و غیرهما و لیکن درین باب ست از حدیث علی رضی الله عنه مرفوعا هر که ترک کند موضع شعر خود از جنابت و نشوید آنرا کرده شود با وی کذا و کذا و ازین جهت دشمن گرفتم سر خود را و اسنادش صحیح ست کما قال المصنف و لیکن ابن کثیر در ارشاد گفته این حدیث علی از روایت عطا بن السائب ست و وی سیئ الحفظ ست نووی گفته انه حدیث ضعیف صاحب سبل گفته سبب اختلاف ایمه در تصحیح و تضعیف وی آنست که عطا بن السائب در آخر عمر بجهت کبر سن بروی غفلتی و نسیانی طاری شده بود و مختلط گردیده پس هر که از وی قبل از اختلاط روایت کرده روایتش از وی صحیح ست و هر که بعد از اختلاط کرده روایتش ضعیف ست و حدیث علی کرم الله وجهه اختلاف کرده اند که مروی ست قبل اختلاط یا بعد ازان و ازین اختلاف ست در تصحیح و تضعیف وی و حق وقف ست از تصحیح و تضعیف وی تا آنکه حالش متبین گردد و گفته اند که صواب وقف اوست بر علی رضی الله عنه ولاحمد عن عائشة رضي الله عنها نحوه وفيه راوٍ مجهول و مر امام احمد راست از حدیث عایشهؓ مانند آن و در وی یک راوی ست که حالش معلوم نیست در سبل گفته مصنف این حدیث را در تلخیص نیاورده و نه راوی مجهول را معین کرده و چون در وی مجهولی باشد حجت بدان قائم نشود انتهی خطابی گفته ظاهر این حدیث وجوب نقض ضفائرست برای غسل جنابت و مانند آن زیراکه متیقن نمیشود شستن تمام مو مگر بنقض آن انتهی و نووی گفته اگر فرض کنند وصول ما بدون نقض واجب نشود نقض آن نزدیک شافعیه و نیز مذهب ما و شان این ست که نیست واجب غسل باطن شعر که منعقد اند بنفس خود انتهی

باب التیمم

تیمم در لغت بمعنی قصد ست و در مصفی گفته پس اگر برود افتد و تمرغ کند و بعد ازان نیت نماید یا نقع بوی رسد بعد ازان دست بمالد صحیح نباشد

وجمعی از آیهٔ فتیمموا صعیداً طیباً الخ فهم کرده اند وجوب نیت در تیمم و آن ضعیف ست زیراکه نیت معتبر در شرع گردانیدن عمل ست برای خدا و مفهوم از آیت قصد صعید طیب ست نه از گردانیدن عمل لله و قصد عمل از عامل جدا نمی شود اخلاص باشد یا ریا و آن قصد امر ضروری ست تکلیف شرع را بآن حاجت نیست پس درین استدلال خطا ظاهرست بلکه مستند وجوب نیت حدیث انما الاعمال بالنیات وآیهٔ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ست انتهى و در شرع عبارت ست از قصد کردن خاک پاک برای مسح کردن رو و دست بدان بنیت تطهیر و استباحت نماز وغیرهما و علما را اختلاف ست درانکه تیمم رخصت ست یا عزیمت، گفته اند وقت عدم ماء عزیمت ست و برای عذر رخصت و بالجمله تیمم ثابت ست بکتاب و سنت و اجماع امت و علما را اختلاف ست درانکه دو ضربه ست یا یک ضربه چنانکه بیاید و ابتدای شرعیت وی در صحیح بخاری از عایشه رضی الله عنها چنین آمده که گفت بیرون آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در بعضی از سفرهای وی تا بودیم به بیدا یا بذات الجیش پس گسست گردن بند من پس توقف فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای جستن آن و توقف نمودند مردم بادی و دران منزل آب نبود و با خود نداشتند پس آمدند مردم نزد ابوبکر صدیق و گفتند نمی بینی که عایشه چه کرد نگاهداشت پیغمبر را و مردم را پس آمد ابوبکر و آنحضرت سر مبارک خود بر زانوی من نهاده بخواب رفته بود پس گفت مرا ابوبکر نگاهداشتی تو پیغمبر خدا و مردم را و نیستند بر آب پس عتاب کرد مرا ابوبکر و گفت آنچه خدا خواست که بگوید و طعن کرد بدست خود در تهیگاه من و نتوانستم جنبید بعلت خواب کردن آنحضرت بر ران من پس برخاست آنحضرت و صبح کرد بی آب پس فرستاد خدای تعالی آیت تیمم پس گفت اسید بن حضیر نیست این نخستین برکت شما در دین ای آل ابی بکر عایشه گفت پس برخیزانیدند شتر مرا پس یافتم گردن بند را زیر شتر و در حدیث دیگر آمده که عایشه بعاریت گرفته بود قلاده را از اسما بنت ابی بکر پس گم شد قلاده پس فرستاد رسول خدا مردی را بجستن آن پس دریافت مردم را وقت نماز پس بگزاردند نماز بی وضو و شکایت بردند بحضرت پس فرستاد خدای تعالی آیت تیمم را پس گفت اسید بن حضیر بعایشه جزای خیر دهد ترا خدای تعالی ای عایشه بخدا سوگند فرود نیامد ترا امری که ناخوش داری آنرا مگر گردانید خدای تعالی برای تو و برای مسلمانان خیر **وعن جابر** وی چون مطلق آید جابر بن عبد الله باشد رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال بدرستیکه آنحضرت فرمود بطریق تحدیث نعمت خدا و اثبات احکام شرعیه **أُعْطِيتُ خَمْسًا** داده شدم من پنج خصال یا فضائل یا خصائص و آخر مناسب قول اوست که لم یعطهن احد قبلی داده نشد آنها را هیچ یکی پیش از من و معلوم ست که داده نشود آنها را هیچ یکی بعد از وی پس خصائص وی باشد چه خاصهٔ شیء همان ست که در وی یافته شود و در غیر وی یافته نشود و مفهوم عدد غیر مرادست زیراکه ثابت شده که وی صلی الله علیه وسلم اکثر از خمس داده شد و سیوطی آنرا در خصائص کبری شمرده و شمار وی زیاده بر دو صد رسیده و این اجمال قول اوست **نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ** فیروزمند شدم برعب یعنی ترس و خوف در دل دشمنان **مَسِيرَةَ شَهْرٍ** یکماهه راه را و لفظ طبرانی این ست نصرت داده شدم برعب بر عدوی من و ماهه راه را و نیز روایت کرد وی تفسیر این حدیث از سائب بن یزید باین لفظ که یکماهه خلف من و یکماهه امام من **وَجُعِلَتْ لِيَ الْأَرْضُ مَسْجِدًا** و گردانیده شد برای من همه زمین مسجد مراد بمسجد موضع سجود ست و تواند که مراد موضعی باشد که مبنی و مهیا میگردانند برای نماز و چون جائز باشد در همه مکانها مسجد گشتند و این بخلاف امم سابقه است که ایشان را نماز درست نبود مگر در صوامع و کنایس ایشان و در غیر آن درست نه کما صرح به فی روایة وکان من قبلی انما کان یصلون فی کنائسهم وفی آخر ولم یکن احد من الانبیاء یصلی حتی یبلغ محرابه و این نص ست درانکه نبود این خاصه برای هیچ یکی از انبیا قبل وی **وَطَهُورًا** و گردانیده شد برای من همه زمین پاک کننده که مباح ست بدان نماز و درینجا دلیل ست برانکه تراب رافع حدث ست همچو ما بنا بر اشتراک هر دو در طهوریت و گاهی منع کنند ازان و گویند آنچه اوراست از طهوریت استباحت صلوة است بدان همچو آب پس پس

ونیز دلیل ست برانکه تیمم جائز ست بجمیع اجزای زمین و در روایتی این ست جعلت لی الارض کلها ولامتی مسجدا وطهورا واین از حدیث ابی امامة نزد احمد وغیره وهرکه منع کرد ازین واستدلال کرد باینکه در بعض روایات صحیح آمده وجعلت تربتها طهورا اخرجه مسلم پس نیست دلیل بر اشتراط تراب زیراکه در اصول مقرر شده که ذکر بعض افراد عام مخصص او نیست ونیز این مفهوم لقب ست نزد محققین بران عمل نکنند آری در آیه کریمه که در سورهٔ مائده ست دلیل ست برانکه مراد تراب ست چه کلمه من برای تبعیض آید کما قال فی الکشاف انه لا یفهم احد من العرب من قول القائل مسحت براسه من الدهن والتراب الا معنی التبعیض انتهی وتبعیض متحقق نمی شود مگر در مسح از تراب نه از حجاره وجز آن فایما رجل ادرکته الصلوٰة فلیصل پس هرکدام مرد که دریابد اورا وقت نماز پس باید که نماز گذارد در همانجا که وقت نماز اورا دریافته بر هر حال اگرچه نیابد مسجد ونه آب یعنی بتیمم چنانکه در روایت ابی امامه است فایما رجل من امتی ادرکته الصلوٰة فلم یجد ماء وجد الارض مسجدا وطهورا ودر لفظی این ست فعنده طهوره ومسجده ودر وی این ست که نیست واجب بر فاقد ماء طلب آب وذکر الحدیث وذکر کرد جابر بقیهٔ حدیث را ولیکن مصنف آنرا ذکر نکرد زیراکه سه چیز باقی را مناسبتی بحکم تیمم نبود ولیکن ما آنرا ذکر کنیم برای اتمام حدیث وتکمیل فائده پس ثالث قول اوست واحلت لی الغنائم ودر روایتی المغانم خطابی گفته حال پیشینیان دو قسم بود بعضی را اذن نبود در جهاد پس او را غنائم نبود وبعض را که اذن جهاد بود آنها چون غنیمت میگرفتند چیزی را حلال نمی شد برای ایشان خوردن آن بلکه آتشی می آمد وآنرا پاک می سوخت وبرای آنحضرت صلی الله علیه وسلم دران اجازت تصرف شد بتنفیل واصطفا وصرف در غانمین کما قال تعالیٰ قُلِ الْاَنْفَالُ لِلّٰهِ وَالرَّسُوْلِ وچهارم قول اوست واعطیت الشفاعة ودر شرح مغربی دوازده شفاعت شمرده که مجموع آن مختص ست بآنحضرت صلی الله علیه وسلم اگرچه بعض انواع وی برای غیر آنحضرت هم باشد وتحتمل که مراد آنحضرت بشفاعت شفاعت عظمی باشد در اراحت مردم از موقف زیراکه فرد کامل همان ست وازینجاست که باین شفاعت فضل آنحضرت بر هرکه در موقف باشد ظاهر گردد وپنجم قول اوست وکان النبی یبعث فی قومه خاصة وبعثت الی الناس کافة پس این عموم رسالت خاص ست بآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وبعثت نوح علیه السلام اگرچه بعد غرق مکذبین عام بود در اهل ارض زیراکه هیچ یکی جز ایمان آرندگان بوی باقی نمانده بود ولیکن در اصل بعثت وی عموم نبود وقیل غیر ذلک وازینجا معلوم شد که مجموع این خمس مخصوص ست بحضرت وی اگرچه در افراد غیر وی نیز مشارک باشد ودرین حدیث فوائد جلیله است که در کتب مطوله بیان کرده اند ومصنف را می بایست که بعد قول خود ذکر الحدیث متفق علیه میگفت وبران قول خود وفی حدیث حذیفة معطوف میشد تا حدیث جابر غیر منسوب بسوی مخرج باقی نمی ماند اگرچه از عطف حدیث مفهوم میشود که این حدیث متفق علیه ست وفی حدیث حذیفة عند مسلم ودر حدیث حذیفه است نزد مسلم وجعلت تربتها لنا طهورا وگردانیده شد خاک زمین برای ما پاک کننده واز این حدیث تخصیص تربت برای تیمم معلوم گردید ومذهب شافعی واحمد در اقوای روایتین وابو یوسف این ست ودر روایتی از ابو یوسف واحمد بریگ نیز درست ست ونزد امام ابو حنیفه ومالک ومحمد در روایتی درست ست بهر چه از جنس زمین ست وهر چه بآتش نگدازد ونرم نشود وبسوختن خاکستر نگردد ودلیل ایشان لفظ حدیث جابر ست که مذکور شد یعنی وجعلت لی الارض مسجدا وطهورا وارض همه را شامل ست وعمل باین حدیث اولی واحوط ست که درین عمل بحدیث حذیفه نیز هست اما عمل بحدیث حذیفه که مخصوص بتراب ست مفوت عمل باین حدیث میگردد وبعضی گفته اند که تربت مخصوص بتراب نیست بلکه بر مکان وهر چه در وست از تراب وغیره اما در قاموس گفته که ترب بفتح وتراب وتربت همه بیک معنی ست اذا لم نجد الماء وقتی که نیابیم آب را ومصنفی گفته وجدان ماء مختلف ست زیراکه در مسکن بنی آدم ومعبر ایشان هیچ زمینی نیست که آنجا آب یافته نمی شود نزدیک باشد

يا دور اگرچه يک مرحله باشد ليکن عدم وجدان ماء در عرف جائی اطلاق کنند که يافت آب شاق باشد و دران حرجی نمايان بود زياده از انچه مسافران هر روز مقاسات ميکنند پس اگر در راه اگر از قافله دور افتد و وصول بقافله بحرج تمام ميسر آيد يا قافله بعد از او برسد بعيد توان گفت لم يجد ماء و نازل تا جائی که اهل قافله از انجا آب می آرند و خارج بلد تا جائی که متعارف آب آوردن ست از انجا واجد ماء ست و تحديد بميل تقدير برای ست و دليل ما از تقدير برای در غايت قلق ست زيراکه تشريعی جديد ميشود و فلم تجدوا ماء ظاهر آنست که متعلق بسفر ست زيراکه وجدان ماء با مرض مانع تيمم نيست ويحتمل که مراد عدم قدرت باشد زيراکه وجدان مريض مثل لاوجدان ست و فقها از تاثير عدم وجدان ماء در ترخص بتيمم و از تاثير ضرر در صورت مرض فهم کرده اند که عدم وجدان ماء بسبب فقد آله استسقا از دلو و رشا يا عدم امکان وصول بماء از جهت عدو و سبع محل ترخص ست و تضرر بسبب حرکت بسوی ماء يا استعمال آن ملحق ست بمرض و همچنين مشغول بودن بحاجت ضروری از عطش و غير آن انتهی **وعن علي بن ابي طالب عليه السلام عند احمد** و از حديث علی ست نزد امام احمد **وجعل التراب لي طهورا** و گردانيده شد زمين برای من پاک کننده و اين لفظ را ابن خزيمه و غير او نيز روايت کرده اند و در وی دليل ست بر انکه کافی نيست مگر تراب و جوابش گذشت که تنصيص ببعض افراد عام مخصص وی نمی باشد يا آنکه دران عمل ست بمفهوم لقب و جمهور بدان قائل نيند و ليکن دليل بر تعيين تراب همان تواند شد که ذکر کرديم **وعن عمار** بفتح عين مهمله و تشديد ميم و را در آخر وی ابو اليقظان ست قديم الاسلام معذب شد از دست کفار مکه بر اسلام و هجرت کرد طرف حبشه پس تر بسوی مدينه و آنحضرت صلی الله عليه وسلم او را طيب مطيب نام کرده از مهاجرين اولين و حاضرين بدر و جمله مشاهد بعد اوست کشته شد با علی کرم الله وجهه در جنگ صفين بعمر نود و نه سال و گفته بود او را آنحضرت تقتلك الفئة الباغية روايت کرد از وی جماعتی از ايشان ست علی و ابن عباس عمار عنسی ست مولای بنی مخزوم و حليف ايشان مشرکين مکه او را با آتش ميسوختند آنحضرت بر وی گذشت و دعا کرد يا نار کونی بردا و سلاما علی عمار کما کنت علی ابراهيم مادرش سميه کنيز ابو حذيفه بود چون عمار پيدا شد ابو حذيفه سميه را آزاد کرد پس عمار مولی ست و پدرش حليف زيراکه ياسر در مکه با دو برادر خود حارث و مالک بتلاش برادر چهارم خود آمده بود حارث و مالک بيمن برگشتند و ياسر مقيم مکه شد و با ابو حذيفه بن المغيره حليف گشت وی جاريه خود بزنی وی داد از وی عمار متولد شد **رضي الله عنه قال بعثني النبي** گفت عمار برانگيخت مرا رسول خدا **صلى الله عليه وسلم في حاجة** در کاری **فاجنبت فلم اجد الماء فتمرغت في الصعيد** پس جنب گرديدم و نيافتم آب پس غلطيدم در خاک **كما تمرغ الدابة** چنانکه می غلطد چارپايه بقياس آنکه تيمم در جنابت چون بجای غسل ست تمام بدن را بايد کرد و آنکه در قرآن فرموده است مخصوص بوضو خواهد بود و از ينجا معلوم شد که از صحابه در زمان آنحضرت صلی الله عليه وسلم اجتهاد واقع ميشد و بر مجتهد ملامت نيست اگرچه صواب نکند و چون عمل کرد بر اجتهاد اعاده نيست بر وی و لهذا آنحضرت عمار را امر باعاده نکرد **ثم اتيت النبي** پس تر آمدم آنحضرت را **صلى الله عليه وسلم فذكرت ذلك له** و ذکر کردم اين ماجرا را بوی **فقال انما تكفيك ان تقول** فرمود جز اين نيست که کفايت ميکند ترا اينکه کنی و قول بمعنی فعل آيد کقولهم قال بيده هكذا **بيديك هكذا** بهر دو دست خود همچنين **ثم ضرب بيديه الارض** پس تر زد هر دو دست خود را بزمين **ضربة واحدة** يکبار **ثم مسح الشمال على اليمين وظاهر كفيه ووجهه** پس تر مسح کرد دست چپ را بر دست راست و ظاهر هر دو دست خود و روی خود را و اين حديث دلالت دارد بر انکه ضربه واحد کفايت ميکند مر تيمم را چنانکه مذهب عطا و مکحول و اوزاعی و احمد و اسحق و ابن منذر و عامه اصحاب حديث و قول قديم شافعی و ابن جرير و ابن خزيمه و جز ايشان ست و نووی بجوابش گفته که مقصود

آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان صورت ضرب ست برای تعلیم عمار و نمودن او را که زدن دست بر زمین این چنین ست و نمی باید بر زمین غلطید
چنانکه عمار کرد نه بیان کیفیت تیمم همه و تمامه انچه حاصل گردد بدان تیمم پس روایت کرد عمار تعلیم کردن آنحضرت ضرب را و لهذا در روایت دیگر از عمار
در سنن ابی داؤد و جز آن آمده است انچه نص ست در بودن تیمم دو ضربه و نیست در بعضی روایات این حدیث ضربهٔ واحده صریحا بلکه گفت
ضربة بكفيه الارض ثم مسح وجهه وكفيه و این باطلاق خود احتمال ضربتین نیز دارد اما ذکر کفین و مسح آنها نیز بجهت آنست که مقصود بیان تیمم تمامه
نیست پس اقتصار کرد بران از جهت کفایت کردن در تعلیم ضرب بدلیل ذکر ذراعین با مرفقین در احادیث دیگر در جائیکه مقصود ذکر تیمم تمامه
بود و بعضی میگویند مراد بکفین اینجا یدین ست و چنانکه گاهی ید ذکر میکنند و کف مراد میدارند مثل قوله تعالى السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا
أَيْدِيَهُمَا پس اگر کف ذکر کنند و ید مراد دارند دور نباشد پس قول الضربتين ارجح و اقوی ست این ست انچه حضرت شیخ رح در ترجمه نوشته اند
و بجوابش توان گفت که مصنف ذکر کرده که قول نووی که محفوظ ضربتین ست نه ضربهٔ واحده مرادش حفظ مذهب ست نه حفظ روایت زیرا که اختلاف ست
در شافعیه که مذهب او اول ست یا ثانی و صحیح و محفوظ آنست که ثانی ست انتهی و حدیث ضربهٔ واحده در صحیحین ست و احادیث ضربتین در صحاح نیست
پس مقاوم حدیث عمار نتواند شد و آنکه در بعض روایات عمار مطلق ضربه آمده بی قید واحده محمول ست بر مقید پس محتمل ضربتین نباشد و مذهب جمهور
همین ست که تیمم یک ضربه است برای وجه و کفین و دلیل ایشان همین حدیث عمار ست و گفته اند که انچه ماعدای این حدیث ست ضعیف ست یا موقوف
و همچنین مذهب علما و اهل حدیث اکتفاست بر راحتین و ظاهر کفین موافق حدیث عمار و از عمار روایات دیگر بخلاف این نیز آمده لیکن اصح همان ست
که در صحیحین ست و عمار فتوی میداد بآن بعد موت نبی صلی الله علیه وسلم پس باطل شد احتمال آنکه مراد بکف ید باشد و آنانکه دو ضربه گویند و مسح یدین
با مرفقین نمایند دلیل ایشان حدیث ابن عمر ست که بیاید و صحیح آنست که وی موقوف ست پس مقاوم حدیث عمار نخواهد شد و لهذا در سفر السعادة
گفته در حدیث نیامده که دو بار دست مبارک بر خاک زدی و نیامده که دست را تا مرفقین مسح کردی و احادیثی که بر خلاف انچه گفتیم وارد شده مجموع ضعیف ست
انتهی و شوکانی گفته اعضای تیمم رو و هر دو کف دست ست مسح کنند آن هر دو را یکبار بیک ضربه در حالیکه ناوی و مسمی ست انتهی و در مصفی گفته
در صفت تیمم اختلاف کرده اند جمهور گویند تیمم دو ضربه است یکی برای رو و یکی برای دو دست تا آرنج و احمد و اسحق گفته که تیمم یک ضربه است برای وجه
و کفین پس اختلاف در دو موضع ست در عدد ضربه و در قدر ممسوح و تمسک کرده است احمد و اسحق بحدیث عمار و این دو حدیث نزدیک من
متعارض نیستند زیرا که فعل ابن عمر کمال سنت ست در تیمم و فعل آنحضرت اقل تیمم ست چنانکه لفظ یکفیک بآن اشاره میکند پس چنانکه اصل وضو
یک یک بار شستن اعضا معلوم ست و کمال آن سه سه بار شستن و مسح اذنین و مضمضه و استنشاق را با او الحاق کردن ست همچنان
اصل تیمم یک ضربه و مسح تا دو بند دست و کمال آن دو ضربه و مسح تا آرنج و انچه جمعی اختیار کرده اند که اگر بیک ضربه تیمم کند کفین را بر رو بماله
و اصابع را بر دو دست تا بتراب مستعمل تیمم واقع نشود تحکم محض ست و مخالف ظاهر حدیث عمار والله اعلم انتهى متفق عليه بين الشيخين
و در وی دلیل ست بر کفایت ضربهٔ واحده و بر کفایت مسح کفین در یدین زیرا که آیت محتمل بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا بیان کرد و تقدیماً
بر کفین و افاده کرد که ترتیب در میان وجه و کفین غیر واجب ست و اگرچه واو مفید ترتیب نیست مگر آنکه وارد شده است عطف و در روایت
بخاری ثم مسح وجهه و در لفظ اسمعیلی واضح تر ازین ست انما یکفیک ان تضرب بیدک علی الارض ثم تنفضهما ثم تمسح بیمینک علی شمالک و شمالک
علی یمینک ثم تمسح علی وجهک بود دلالت کرد این حدیث بر آنکه تیمم بر کسی ست که جنب شد و آب نیافت و رفته است بعدم کفایت یک ضربه جماعتی
مثل علی بن ابی طالب و ابن عمر و حسن بصری و شعبی و سالم بن عبد الله بن عمر و سفیان ثوری و مالک و ابو حنیفه و اصحاب رای و صاحبین و شافعی

در جدید و بعضی از اصحاب احمد بن حنبل ولیکن حدیث عمار اصح احادیث باب ست و حدیث ضربتین معارض او نتواند شد و اختلاف کرده اند در ترتیب میان وجه و یدین و حدیث عمار قاضی ست بعدم وجوب آن بلکه عطف ثم مقتضی وجوب تاخیر دست از یدین و باین رفته ست قائل ضربه واحده وگفت قائل ضربتین که لابدست از ترتیب بتقدیم وجه بر یدین و یمنی بر یسری و در حدیث عمار دلالت ست برانکه مشروع ضرب تراب ست و شافعی گفته کافی ست نهادن دست بر خاک زیراکه در یکی از و در روایت تیمم آنحضرت صلی الله علیه وسلم از دیوار آمده که نهاد دست خود و لیکن در مصفی در تفسیر فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ گفته که منه دلالت میکند بر نقل چیزی از تراب با عضا پس اگر نقل نکرد مثل آنکه دست بسکی بر تراب نهاد و بسکی بردارد جائز نبود و آیت از ضربه و ضربتان ساکت ست نقل تراب و مسح باید خواه ضربه باشد خواه ضربتان انتهی واللفظ للمسلم در مصفی زیر قوله تعالی گفته فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ ظاهر آیت استیعاب وجه و یدین ست الا انچه شاق باشد مانند تحت لحیه خفیفه و از سیاق آیت فهم کرده میشود که مسح یدین تا مرفقین باید زیراکه در کلام عرب چون یکجا تعیین قید کردند در جای دیگر بران اعتماد کرده میشود و جمعی از حدیث عمار و ابن عباس پی برده اند که تا کوع کفایت میکند و ظاهر اول ست انتهی گوییم ابن مسیب و ابن سیرین سه ضربه گویند یک ضربه برای رو و یک ضربه برای کفین و یک ضربه برای ذراعین شیخ در ترجمه گفته کلام درین مقام در شرح زیاده برین واقع شده چنانکه ظاهر شده که قول بضربتین ارجح و اقوی ست والله اعلم انتهی گوییم مراد بشرح لمعات ست و بر کلام که دران ست اطلاع دست بهم نداده تا دران بحث میرفت اما انچه شیخ رح در شرح سفر السعادت ذکر کرده جوابش در شرح فارسی مختصر شوکانی ببسط گذارش کرده ایم و از ان ثابت شده که احادیث در هر دو جانب واقع اند چنانکه در کتاب هم بیاید اما اصح و اقوی نزد اهل حدیث روایةً بلکه درایةً همان ضربهٔ واحده است والله اعلم وفي رواية للبخاري و در روایت بخاری ست از حدیث عمار وضرب بكفيه الارض ونفخ فيهما ثم مسح بهما وجهه وكفيه و زد بهر دو دست خود زمین را و دمید در هر دو کف دست پستر مسح کرد بهر دو دست روی خود را و هر دو کف دست را باین طریق که مسح کرد پشت دست راست را بدست چپ و پشت دست چپ را بدست راست و در بعضی روایات بواو آمده بتقدیم وجه بر کفیه و بعکس نیز آمده و در بعضی ثم آمده بتقدیم کفیه و ازینجا معلوم شد که ترتیب در تیمم نیست قال الشيخ في الترجمة و این روایت مخالف روایت اول ست یکی در ترتیب دوم زیادت نفخ و نفخ تراب مندوب ست و گفته اند مندوب نیست و این تیمم وارد ست در کفایت تیمم مر جنب فاقد آب را و قیاس کرده اند بروی حائض و نفسا را و خلاف کرده اند دران ابن عمر و ابن مسعود و اما اینکه تراب رافع جنابت ست یا نه پس بیانش در حدیث ابوهریره می آید متفق ۰ ابن عمر وی عبدالله بن عمر بن خطاب القرشی العدوی ست اسلام آورد با پدر بمکه و وی صغیر بود و حاضر نشد بدر را و در حضور وی باحد اختلاف ست و صحیح آنست که اول مشاهد وی خندق ست و بود از اهل ورع و علم و زهد شدید التحری والاحتیاط میمون بن مهران گوید ندیدم پرهیزگارتر از ابن عمر و نه عالم تر از ابن عباس و گفت نافع نمرد ابن عمر تا آنکه آزاد کرد هزار کس یا زیاده و ولادت وی یک سال پیش از وحی ست و وفاتش در سنه هفتاد و سه بعد قتل ابن الزبیر بسه ماه یا شش ماه و وصیت کرده بود که مدفون شود در حل لیکن بسبب حجاج صورت نه بست ناچار در ذی طوی بمقبرهٔ مهاجرین بخاک سپردند خلقی کثیر از وی راوی ست در مصفی فضائل وی بسیار ذکر کرده رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم التيمم ضربتان ضربة للوجه وضربة لليدين الى المرفقين فرمود تیمم دو ضربه است یک ضربه برای رو و یک ضربه برای هر دو دست تا آرنج و باین رفته اند اکثر علما و ابوحنیفه و مالک و شافعی و غیرهم و دلیل ایشان همین حدیث ست و نیز حدیث عمار بن یاسر که مسح کردند صحابه برای نماز فجر و بودند ایشان با رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس زدند بکفهای خود صعید را پستر مسح کردند بروها خود مسحهٔ واحده

پستر باز زدند بکفهای خود صعید را بار دیگر پس مسح کردند بدستهای خود تمام تا مناکب و آباط شیخ در مسح تا ابط گفته این بجهت آن بود که در آیت تیمم
ذکر مرفقین نیست پس گمان بردند که دست نام تمام عضوست از کف تا ابط انتهی و شیخ ابن الهمام گفته که حاکم حدیث ضربتین را تصحیح نموده و گفته که
صحیح الاسناد ست ولم یخرجاه انتهی گویم مصنف در فتح الباری گفته که اتیان بخاری عنوان را بلفظ جزم که باب التیمم للوجه والکفین باشهرت خلاف از
جهت قوت دلیل اوست زیرا که احادیث وارده در صفت تیمم صحیح نشده ازان جز حدیث ابی جهیم و عمار و ماعدای این هر دو ضعیف ست یا مختلف در رفع
و وقف و راجح عدم رفع ست و اما حدیث ابی جهیم پس وارد بلفظ یدین ست مجملاً و اما حدیث عمار پس بلفظ کفین ست در صحیحین و بلفظ مرفقین ست
در سنن و در روایتی تا نصف ذراع و در روایتی تا آباط آمده و درین دو روایت مقال ست شافعی وغیره گفته اند که اگر این واقع شده است از انحضرت
صلی الله علیه وسلم پس هر تیمم که صحیح و ثابت شده ست از انحضرت بعد ازان پس این ناسخ اوست و اگر بغیر امر انحضرت واقع شده است پس حجت
در چیزی ست که بدان امر کرده نه در آنکه از خود کردند و مؤید روایت صحیحین ست در اقتصار بر وجه و کفین اینکه عمار فتوی میداد بآن بعد انحضرت
صلی الله علیه وسلم و راوی حدیث اعرف ست بمراد حدیث از غیر خود لاسیما صحابی مجتهد و جواب نووی در شرح مسلم که مقصود بیان مجرد صورت ضرب ست
برای تعلیم نه جمیع آنچه حاصل شود بوی تیمم متعقب ست بآنکه سیاق قصه دلالت دارد برانکه مراد جمیع ست چه ظاهر از قول انحضرت انما یکفیک
بیان جمیع چیزی ست که کفایت کند و استدلال بر اشتراط مسح تا مرفقین بقیاس بر وضو فاسد ست چه این قیاس ست بمقابله نص که دال ست
بر مسح کفین با آنکه قائل بعدم نیز قیاس دارد و معارض این قیاس و آن قیاس ست بر حد سرقه انتهی کلامه رواه الدارقطنی فی سننه عقیب
روایته وقفه یحیی القطان وهشیم وغیرهما وهو الصواب ورجاله کلهم ثقات انتهی ولهذا گفت مصنف وصحح الائمة وقفه علی ابن عمر
و گفته اند که از کلام اوست و اجتهاد را دران مسرح ست و بعضی گفته اند موقوف ست بر ابن عمر قولاً و فعلاً و روایت کرده اند آنرا حاکم و بیهقی مرفوعاً
و در اسنادش علی بن ظبیان ست دارقطنی گفته توثیق کرده است او را یحیی القطان وغیره و مصنف گفته تضعیف کرده اند او را غیر واحد و مروی ست
بطرقی که در همه آن مقال ست ضعفه ابن معین وغیره و در سبل گفته و در معنی او چند روایات ست همه غیر صحیح بلکه موقوف ست یا ضعیف فالعمدة حدیث
عمار و به جزم البخاری فی صحیحه فقال باب التیمم للوجه والکفین انتهی گویم احادیث درین باب مختلف آمده در بعضی ضربتین و در بعضی ضربة واحده و در
بعضی مطلق ضرب و در بعضی کفین و در بعضی یدین الی المرفقین و در بعضی یدین مطلق اما اهل معرفت بحدیث بجدّ اند در ترجیح ضربهٔ واحده و مسح کفین
و مقال دارند در احادیث مخالف آن وهو الراجح ولیکن گفته اند که اخذ باحادیث ضربتین و مرفقین اخذ ست باحتیاط و عمل ست باحادیث طرفین
از جهت اشتمال ضربتین بر ضربه و مسح ذراعین تا مرفقین بر مسح تا کفین دون العکس والله اعلم **وعن** ابی هریرة رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم الصعید وضوء المسلم خاک پاک کننده مسلمان ست صعید یعنی خاک آید و بعضی گفته اند
بمعنی روی زمین ست در مصفی گفته صعید در لغت تراب را گویند و آنچه ذهن بغیر تحمل ادراک میکند عدم اطلاق صعید ست بر زرنیخ و نوره و سحاقه
خذف و نقع و حجر و طیب طاهر را گویند پس نه شرط باشد قصد و بودن تراب یا رمل و طهارت آن انتهی وان لم یجد الماء عشر سنین
اگرچه نیابد آب را فرضاً تا ده سال درینجا مبالغه و تاکید ست در طهوریت خاک و تنبیه برانکه خاک خلف مطلق ست مر آب را چنانکه مذهب حنفیه است
نه ضروری مثل وضوی معذور چنانکه مذهب شافعی ست در مصفی گفته اختلاف کرده اند که تیمم طهارت ضروری ست یا طهارت مطلقا نزدیک
فقیر نزاع لفظی ست زیرا که ضروری ست بمعنی آنکه مشروعیت آن نزدیک فقد ماء ست و طهارت مطلقه ست بمعنی آنکه مؤثر ست در اباحت
صلوة وغیر آن بشرع مستانف پس عامل بتیمم مطیع تر نیست از متوضی بلکه هر یکی در زمان خود مطیع ست پس تفریعاتی که بر ضرورت تیمم کرده اند

باسر با محل بحث ست مانند لا يتيمم لفرض قبل وقت فعله ويتيمم لكل فرض وينوى استباحة الصلوة لا رفع الحدث انتهى فاذا وجد الماء پس
چون یابد آب را در مصفی گفته ماء در عرف اطلاق کرده میشود بر ماى مطلق واگر مولی عبد خود را گوید احمل الی ماء بماى مطلق متمثل می شود نه مقید
مانند ماى ورد پس در مطلق ومقید سخن افتاد شافعیان گفتند هو ما يقع عليه اسم الماء بلا قيد والمتغير بمستغنى عنه كزعفران تغيرا يمنع اطلاق اسم الماء
ليس بمطلق بخلاف التغير اليسير الذى لا يمنع اطلاق الاسم وبخلاف التغير بمثل مكث وطين وطحلب وحنفیان گفتند هو الباقى على اوصاف خلقية كماء
السماء والعيون والآبار والبحار والغدران وان انتن بطول المكث او تغير مما لا ينفك عنه كالتراب واوراق الاشجار لا ما غلب عليه غيره ثم اختلفوا
فى تفسير الغلبة فقيل غلبة الاجزاء بحيث لا يسيل وقيل اختلاف اللون ولا ماء عصر من شجر او ثمر قول اول مشى ست بر جادۀ تتبع لغت و تا ممکن باشد
آنرا نتوان گذاشت پس اگر ماى مطلق نیابد لازم آید عدول بتیمم اگرچه نبیذ یا لبن موجود باشد بنص قرآن زیرا که نبیذ ماء نیست بمعنی که تقریر کردیم
انتهى فليتق الله پس چون یابد آب را پس باید که بترسد از خدا یعنی وضو کند واقتصار بر تیمم بعد وجدان آب ننماید چنانکه گفته اند آب آمد تیمم برخاست
وليمسه بضم یا وکسر میم مضارع امس از مساس بمعنی مسح ذکره الطیبی ومراد اینجا وضوست بشرته وباید که رساند وصرف کند آب را بشره
خود را یعنی اندام خود ودر روایتی زیاده کرده فان ذلك خير یعنی بدرستیکه آب نیکوست واصل ست در تطهیر ومراد آن نیست که نزد وجود آب
وضو وتیمم هر دو جائز ست ولیکن وضو اولی وافضل ست بلکه وضو جائز ست وتیمم اصلا جائز نه ولفظ خیر باین معنی که اینجاست نیز می آید چنانکه
در قوله تعالى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا ودر سبل السلام گفته تمسک کرده اند بقول وی وليمسه بشرته بر انکه تراب
رافع حدث نیست ومراد مساس بشره از جنابت ست زیرا که باقی ست بروی ومباح نکرد تراب او را مگر نماز لا غیر وچون فارغ شد از نماز عود کرد
بروی حکم جنابت ولهذا گفته اند که لابد ست برای هر نماز از تیمم واستدلال کرده اند بحدیث عمرو وقول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که نماز گذاردی
با یاران خود وتو جنب هستی وقول صحابه که عمرو نماز گذارد با ایشان واو جنب بود پس مقرر داشت آنحضرت ایشان را بر تسمیه آنها عمرو را جنب
وبعضی گفته اند که حکم تراب حکم آب ست در رفع جنابت ونماز گذارد بخاک چندانکه خواهد وچون آب یابد واجب نشود بروی مساس آن
مگر برای نماز آینده واستدلال کرده اند باینکه حق تعالی خاک را بدل آب گردانیده پس حکم وی حکم آب باشد وآنحضرت او را طهور نام کرده ووضو
نام نهاده چنانکه گذشت وحق این ست که تیمم قائم مقام آب ست ورافع جنابت برفع موقت تا وقت وجدان آب اما قیام وی مقام آب
پس باین جهت که حق تعالی او را عوض از آب گردانیده عند عدم الماء واصل قیام اوست مقام وی در جمیع احکام پس بیرون نرود ازان مگر بدلیل
واما اینکه چون آب بیابد غسل کند پس بجهت تسمیه نمودن آنحضرت عمرو را جنب وبجهت قول وی اذا وجد الماء فليتق الله وهمین ست ظهر که امر بامساس
آب بسببی ست که مقدم ست بر وجدان ماء زیرا که امساس آب باسباب وجوب غسل ووضو معلوم ست از کتاب وسنت انتهى رواه البزار وصححه
ابن القطان کلام بر ضبط لفظ وتعریف حال این هر دو بزرگ گذشت ولكن صوب الدارقطنى ارساله گفت دارقطنی در علل ارساله
اصح وللترمذي عن ابى ذر الغفاری بذال معجمه مفتوحه ورا نام وی جندب ست بضم جیم وسکون نون وضم دال وفتح وی نیز بن جناده بضم
جیم وتخفیف نون وبعد الف دال مهمله ابوذر از اعیان صحابه وزهاد ایشان ست واز مهاجرین واول کسی ست که پیش آمد آنحضرت را صلی الله
علیه وسلم بتحیة اسلام ومسلمان قدیم ست در مکه مسلمان شد وبود خامس در اسلام وبرگشت بسوی قوم خود تا آنکه قدوم آورد بمدینه بعد خندق
وساکن شد بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ربذه ومرد آنجا در سنه سی وسه در خلافت عثمان رضی الله عنه ونماز گذارد بروی
ابن مسعود وتعبد میکرد پیش از بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم روایت کرد از وی خلقی کثیر از صحابه وتابعین نحوه مانند حدیث ابوهریره

ولفظ وی این ست که قال ابوذر اجتویت المدينة فامرنی رسول الله صلی الله علیه وسلم بابل فكنت فيها فاتيت رسول الله صلی الله علیه وسلم
فقلت هلك ابو ذر فقال ما حالك قال كنت اتعرض للجنابة وليس قربی ماء قال الصعيد طهور لمن لم يجد الماء ولو عشر سنين وصحّحه
وتصحیح کرد حدیث ابی ذر را ترمذی والحاكم ايضاً و گفت مصنف در فتح الباری انه صحّحه ابن حبان والدارقطنی **وعن ابي سعيد**
الخدري رضي الله عنه قال خرج رجلان في سفر فحضرت الصلوٰة گفت بیرون آمدند دو مرد در سفری پس در آمد
وقت نماز **وليس معهما ماء فتيمما صعيدا طيبا** ونبود با ایشان آب پس قصد کردند خاک پاک را یعنی تیمم نمودند پس گذاردند
نماز را **ثم وجدا الماء في الوقت** پستر یافتند آب را در وقت نماز یعنی وقت نماز باقی بود که آب یافتند **فاعاد احدهما الصلوٰة والوضوء**
پس بازگردانید یکی ازان دو مرد نماز و وضو را و در روایتی بجای والوضوء بوضوء آمده وتسمیه وی باعاده بطریق تغلیب ست والا نبود که وضو کرده باشد
یا تیمم را وضو نام کرد چنانکه گذشت **ولم يعد الآخر** و بازنگردانید دیگری نماز و وضوی خود را وازینجا معلوم شد که اجتهاد در عصر آنحضرت صلی الله
علیه وسلم هم جائز بود **ثم اتيا رسول الله** پستر آمدند آن هر دو نزد رسول خدا **صلى الله عليه وسلم فذكرا ذلك** پس بیان کردند
این قصه را **فقال للذي لم يعد اصبت السنة** پس فرمود مر آنکس را که بازنگردانید نماز را یافتی تو طریقه مسلوک را در دین که
بر تقدیر نایافتن آب تیمم کردی و چون یافتی آب را اعاده نکردی حکم شریعت همین ست **واجزاتك صلاتك** و بس ست ترا نمازی که کردی
زیرا که این نماز در وقت خود واقع شد و آب مفقود بود پس واجب تراب ست و درینجا دلیل ست بر آنکه واجب نیست اعاده نماز بر کسیکه
گذارده است آنرا بتراب در وقت بعد فراغ از نماز و همین ست مذهب ابوحنیفه وشافعی و رفته اند بسیاری از علما بسوی وجوب اعاده در وقت
بسبب اطلاق قول وی فاذا وجد الماء فليتق الله ولقوله تعالی **اذا قمتم الى الصلوٰة فاغسلوا** وخطاب متوجه ست با بقای وقت
وممکن ست تادیه در وقت وجواب داده اند که حدیث اذا وجد الماء مطلق ست در کسیکه یافت آب را بعد وقت وکسیکه یافت آنرا قبل خروج وقت
و در حال نماز و بعد آن واین صریح مقید ست در وقت پس محمول شود مطلق بر مقید چه حدیث ابی سعید در کسی ست که نیافت آب را در وقت ونیز
در وی تعرض باعاده وضو نکرده بلکه اساس بشره ذکر کرده و اما آیت پس بعد فعل صلوٰة خطاب را توجه بسوی فاعل وی باقی نمانده وکیف
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم غیر معید را فرمود واجزاتك صلوتك واجزاء عبارت ست از بودن فعل مسقط وجوب اعاده عبادت و در سبل
گفته والحق انه قد اجزاه **وقال للآخر** وفرمود مر دیگری را آنکه وضو کرد وبازگردانیده بود نماز را **لك الاجر مرتين** مر تراست اجر
وثواب عمل دوباره یکبار بادای فرض بتیمم بجهت عذر وبار دیگر بگذاردن نماز نفل نزد زوال عذر **رواه ابو داؤد والدارمي والحاكم**
والنسائي نحوه هكذا مسنداً وفی مختصر السنن للمنذری انه اخرجه النسائی مسنداً ومرسلاً انتهی و رواه الدارقطنی موصولا وابن المبارك مرسلا
وگفت ابوداؤد وهم نسائی که مرسل ست از عطا بن یسار که از تابعین ست باسقاط ابی سعید و گفت ابوداؤد ذکر ابوسعید درین حدیث
محفوظ نیست وحاکم تصحیح کرد اتصال او را بر شرط شیخین ومصنف گفته این روایت را ابن السکن در صحیح خود آورده واو را شاهدی ست از حدیث
ابن عباس رواه اسحق فی مسنده ولفظ وی این ست انه صلی الله علیه وسلم بال ثم تیمم فقیل له ان الماء قریب منك قال فلعلی لا ابلغه انتهی
و درینجا دلیل ست بر آنکه بر حیات فانی یک لحظه هم اعتماد نباید کرد آینده که زنده ایم نمیدانیم که دم دیگر در یابیم یا خیر ولنعم ما قیل شعر
بر تو عمر چراغی ست که در بزم وجود * بنسیم مژه بر هم زدنی خاموش ست * **وعن ابن عباس رضي الله عنه في قوله عزّ**
وجلّ روایت ست از ابن عباس در تفسیر قول خدای غالب و بزرگ **ان كنتم مرضى** اگر باشید شما بیمار در مصفی گفته متعلق ست

بما قبل یعنی چون ارادهٔ نماز کنید واز وضو وغسل مانعی پیدا شود شرط صحت نماز تیمم ست ومرضی جمع مریض ست مثل جریح وجرحی ومریض در عرف
کسی ست که مرضی که در عرف ازان حسابی بردارند داشته باشد نه مثل خدشه وبثره وانشقاق رجل ومانند آن ومریض را بمجرد اینقدر تشخیص نتوان کرد
واز اقتضای آیت معلوم میگردد که وجه ترخیص در حق مرضی ضرر ست واین را صاحب لغت می فهمد مخصوص مجتهد نیست پس در حد ضرر بحث افتاد
شافعیان گفتند مرض یخاف معه من استعماله علی منفعة العضو وکذا بطوء البرء والشین الفاحش فی عضو ظاهر وحنفیان گفتند یتیمم المریض
اذا خاف شدة المرض او بطوء البرء باستعماله کالمحموم وذی الجدری وظاهر آنست که ضرر نیز حواله بر عرف ست او علی سفر سفری که در قصر
صلوة وافطار صوم معتبر ست آیا در تیمم شرط هست یا نه در مصفی گفته ظاهر از احادیث وآثار آنست که ذکر سفر تصویر وتقریب ذهن ست بعدم
وجدان ماء چنانکه ذکر سفر در مسئلهٔ رهن ومقتضای آیت نیز همان ست زیراکه فلم تجدوا ماء اشعار ست بآنکه مدار حکم عدم وجدان آب ست وآیا داخل
بلد وخارج آن برابر ست، فقها مختلف شدند بنا بر آنکه عدم وجدان در بلد نادر الوقوع ست فقیر گوید واین فرق نزدیک اصحاب فکر مدخول ست
زیراکه علت ترخیص بتیمم عدم وجدان ماء با سفر هست یا عدم وجدان ماء فقط وعدم وجدان ماء با بودن خارج بلد امری ست که علت آن از قرآن
وسنت مفهوم نمی شود وچون لازم شد که علت عدم وجدان ماء باشد ندرت وقوع وکثرت وقوع فرق نمی دهد چنانکه چون علت ربا متحقق شد
بیع گندم با جو نسیه بوجهی که گندم را زیاده از جو بگیرد وآن از حوادث قلیل الوقوع ست یا بوجهی که جو زیاده شد وآن از حوادث کثیر الوقوع ست
باهم فرق نمیکند وهمچنین چون مقرر شد که سفر علت قصر وافطار ست حوادث قلیل الوقوع مثل سیر یک میل در وقت شب در محفه در غایت
رفاهیت مانع علیت او نیست پس چون علت چیزی ثابت شد حکم بران دائر باشد چه نادر وچه کثیر حکم یافته شود یا نه آری ندرت وقوع را در مشروعیت
علت واسباب نزدیک شارع اثری هست همانا محلی عدم قضای متیممی که در بلد تیمم کرده باشد از همین سبب اختیار کرده است خلافا للمنهاج انتهی قال
گفت ابن عباس در تفسیر آیهٔ مذکوره اذا کان بالرجل الجراحة فی سبیل الله هرگاه باشد بمرد جراحتی وریشی در راه خدا یعنی جهاد
والقروح جمع قرح بمعنی بثور آنکه در بدن مانند جدری وغیره پیدا می شود فیجنب فیخاف ان یموت ان اغتسل تیمم
پس جنب گردد وآن مرد بترسد ازین که بمیرد اگر غسل کند پس آن مرد تیمم کند وغسل نکند ودرینجا دلیل ست بر شرعیت تیمم در حق جنب اگر بترسد
موت را واگر نترسد مگر از ضرر پس آیت یعنی قول وی ان کنتم مرضی دال ست بر اباحت تیمم برابر ست که بترسد از تلف یا از انچه کمتر ازو ست
وتنصیص در کلام ابن عباس بر جراحت وقروح مجرد مثال ست ورنه حال هر مرض همین ست ومحتمل که ابن عباس این دو چیز را منجملهٔ امراض خاص کرده باشد
وهمچنین بودن آن در راه خدا مثال محض ست ورنه اگر از سقطت باشد نیز همین حکم دارد وچون این برای مثال باشد جواز تیمم برای خوف ضرر
باقی نماند مگر آنکه قول وی ان یموت دلالت دارد بر آنکه جائز نیست تیمم مگر برای مخافت موت وهو قول احمد ویکی از دو قول شافعی ست
ومالک وشافعی در قولی وحنفیه جائز دارند تیمم را بنا بر خشیت ضرر گفته اند زیراکه آیت مطلق ست وداود باباحت وی رفته از برای مرض اگرچه
خوف ضرر نباشد وهو ظاهر الآیة رواه الدارقطنی موقوفا علی ابن عباس رضی الله عنه ورفعه الی النبی صلی الله علیه وسلم البزار
وابن خزیمة والحاکم والبیهقی وصححه ابن خزیمة والحاکم وگفت ابو زرعه وابو حاتم خطاء علی بن عاصم وگفت بزار لا نعلم رفعه عن عطاء من
الثقات الا جریر وگفت ابن معین وی شنیده ست از عطا بعد اختلاط ودرین وقت رفع وی تمام نیست وعن علی بن ابی طالب
علیه السلام وکرم الله وجهه فی الجنة قال انکسرت احدی زندی بتشدید تحتیه تثنیهٔ زند که مفصل طرف ذراع ست در کف
یعنی گفت علی شکست یکی از دو بند دستهای من فسالت پس پرسیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم را از حکم آن فامرنی

ان امسح علی الجبائر پس امر کرد مرا که مسح کنم بر جبیره و جبیره چیزی ست که جبر کنند بدان استخوان شکسته را و بپیچند آنرا بروی در مصفی
گفته این آیت یعنی ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید لیطهرکم ولیتم نعمته علیکم اصل ست
در مسح بر جبائر و عصائب و درد دوائی که بر شقوق رجل مالد و مانند آن و اسقاط شرط طهارت عند العصب و در حکم سلس البول و انقلاب الریح
والله اعلم انتهی رواه ابن ماجة بسند واه روایت کرد این را ابن ماجه و هم دارقطنی بسندی که واهی ست زیرا که از حدیث عمرو بن خالد
و وی کذاب ست و بیهقی و دارقطنی آنرا بدو طریق دیگر روایت کرده اند که واهی تر اند از روایت اول و گفت شافعی در ام و مختصر که اگر می شناختم
اسناد او را بصحت قائل میشدم بآن و گفت امام احمد این حدیث باطل ست و انکار کرد آنرا یحیی بن معین و گفت بیهقی ثابت نمی شود درین باب
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیزی و گفت نووی اتفاق کرده اند حفاظ بر ضعف این حدیث و درین معنی حدیثهای دیگر نیز هست لیکن هیچ یکی
ثابت نه و گفت بیهقی اصح چیزی که درین باب ثابت ست حدیث جابر ست که خواهد آمد جداً بکسر جیم و تشدید دال مهمله منصوب ست بر مصدر
ای جد ضعفه جدا و جد بمعنی تحقیق ست کما فی القاموس پس مراد آنست که حقق ضعفه تحقیقا یعنی سند این حدیث سخت سست ست و رفته اند
احمد و جمهور باینکه تیمم بعذر جائز ست و از شافعی در یک قول عدم جواز تیمم بخوف ضرر روایت کرده اند شوکانی گفت نمیدانم که این روایت از کجا ست
زیرا که قول وی تعالی ان کنتم مرضی الخ مؤید این حدیث ست و همچنین حدیث عمرو بن العاص وقتی که فرستاد او را رسول خدا صلی الله
علیه وسلم در غزوهٔ ذات السلاسل و محتلم شد وی در شب سرد و تیمم نمود و نماز گذارد با اصحاب خود و هرگاه که آمدند نزد رسول خدا و ذکر کردند این
قصه را فرمود ای عمرو نماز گذاردی با اصحاب خود و حال آنکه تو جنب بودی گفت قول حق تعالی را یاد کردم و لا تقتلوا انفسکم ان
الله کان بکم رحیما و تیمم نمودم و نماز گذاردم پس خنده کرد و هیچ نفرمود رواه احمد و الدارقطنی و ابن حبان و الحاکم و اخرجه البخاری تعلیقا
انتهی و در حجة الله البالغة گفته و همین ست حکم کسی که استعمال آب بروی متعذر باشد گویا وی عادم آب ست پس هر که آب در زیر چاه بیند
و بعجهی از وجوه وضو از آن آب نتواند کرد حکم عادم آب دارد و همچنین ست حکم خوف طریق و همین ست حال کسی که محتاج ست بشرب که او نیز حکم
عادم آب دارد بنسبت وضو و آنکه گفته اند فوت نماز با استعمال آب و ادراک آن بتیمم سببی از اسباب تیمم ست دلیلی بران یافته نشد بلکه استعمال آب
بروی واجب ست زیرا که تراخی او در تادیهٔ صلوة تا اینوقت اگر بعذری هست که برای تاخیر مسوغ ست مثل نوم و سهو و جز آن پس واجب نکرده است
او تعالی مگر ادا کردن نماز در همین وقت و اگر تراخی بی عذر ست یعنی اگر وضو میکند وقت نماز از دست وی میرود پس لازم بروی وضو ست و آثم ست
بالمعصیة و آنچه گفته اند که طلب کند آب را تا این مقدار و مسافات محدوده پس قائم نیست بران حجتی نیز بلکه از باب تخریجات ست انتهی و کلام
درین مسئله پیشتر هم گذشته است وعن جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه فی الرجل الذی شج در قصهٔ مردی
که جراحت رسید بسر او از سنگ و آن این ست که گفت جابر بر آمدیم ما در سفری پس رسید مردی را از رفیقان ما سنگی پس جراحت کرد آن سنگ
در سر آن مرد پس محتلم شد وی و پرسید یاران خود را آیا می یابید برای من رخصتی در تیمم گفتند نمی یابیم برای تو رخصت و حال آنکه تو قدرت داری
بر آب پس غسل کرد آن مرد و مرد پس هرگاه که قدوم آوردیم بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم خبر کرده شد آنحضرت را باین واقعه فرمود کشتند او را کشد
ایشان را خدای تعالی چرا سوال نکردند علما را وقتی که ندانستند حکم مسئله پس جز این نیست که شفاء عی یعنی عجز و نادانی و نافهمیدگی پرسیدن ست
انما کان یکفیه ان تیمم و یعصب علی جرحه خرقة جز این نیست که بس بود او را اینکه تیمم میکرد و می بست بر جراحت خود
جامه پاره را ثم یمسح علیها و یغسل سائر جسده پس تر مسح میکرد بران خرقه و می شست باقی اندام خود را و درین حدیث دلیل ست

بر جمع کردن میان تیمم و مسح و غسل یعنی شستن باقی بدن و این مشکل ست پس گفته اند که محمول ست برانکه اعضای وضو مجروح بود و امساس آن
بآب متعذر شد پس عدول کرد بسوی تیمم پستر روان ساخت آب را بر بقیه بدن خود و اما شجه پس در سر بود و واجب دران غسل ست لیکن متعذر شد
بسبب شجه و واجب عصب او بود و مسح نمودن بران و لیکن مصنف در تلخیص گفته که در روایت عطا از ابن عباس ذکر تیمم نیامده است پستر مصنف حدیث
جابر را بیهقی سوق کرده که دلالت میکند برینکه قول وی انما کان یکفیه غیر مرفوع ست و جز این نیست که چون مصنف این حدیث را مختصر کرد عبارتی
که دال بود بر عدم رفع وی فوت شد و آن عبارت همان ست که گذشت یعنی گفت جابر برآمدیم ما در سفری تا آخر قصه رواه ابو داؤد
بسند فیه ضعف زیراکه متفرد ست بدان زبیر بن خُرَیق بضم خای معجمه و رای مفتوحه و مثناة تحتیه ساکنه و قاف گفت دارقطنی لیس بالقوی
و گفت ذهبی انه صدوق و قد صححه ابن السکن و خلاف کرد اوزاعی در روایت نمود آنرا از عطا از ابن عباس و هو الصواب گفت مصنف در تلخیص و روایت
کرده است آنرا ابو داؤد نیز از حدیث اوزاعی و گفت رسید مارا از عطا از ابن عباس و رواه الحاکم من حدیث بسر بن بکر عن الاوزاعی و گفت دارقطنی
اختلاف کرده اند دران بر اوزاعی و صواب این ست که اوزاعی مرسل کرد آخر او را از عطا گفتم این روایت ابن ماجه است و گفت ابو زرعه و ابو حاتم
نشنیده است آنرا اوزاعی از عطا بلکه شنیده است از اسمعیل بن مسلم از عطا بیان کرده است این را ابن ابی العشرین در روایت خود از اوزاعی
و نقل کرد ابن السکن از ابی داؤد که حدیث زبیر بن خُرَیق اصح ست از حدیث اوزاعی گفت و این مثل چیزی ست که وارد شده است در مسح بر جبیره
و واقع نشد در روایت عطا از ابن عباس ذکر تیمم پس ثابت شد که زبیر بن خریق متفرد ست بسیاق وی تنبیه کرده است بران ابن القطان
و لیکن روایت کرده اند ابن خزیمه و ابن حبان و حاکم از حدیث ولید بن عبد الله بن ابی رباح عن عمه عطا بن ابی رباح عن ابن عباس که جنب شد
مردی پس امر کرده شد بغسل پس مرد پس ذکر کرده شد بآنحضرت صلی الله علیه و سلم پس فرمود چه شد ایشان را کشتند او را بکشد ایشان را خدا
سه بار فرمود این کلمه را تحقیق گردانیده است خدای تعالی صعید یا تیمم را طهور و ولید بن عبد الله را دارقطنی ضعیف گفته و تقویت کرد او را اینکه
تصحیح این حدیث او نموده و او را شاهدی ضعیف ست از روایت عطیه از ابی سعید خدری رواه الدارقطنی و نیز در روایت عطا ذکر مسح بر جبیره
نیامده پس این حدیث از افراد زبیر بن خُرَیق باشد انتهی و فیه و درین حدیث اختلاف ست علی راویة بر راوی او که عطاست
چه از وی زبیر بن خریق از جابر روایت کرده و اوزاعی آنرا بلاغا از عطا از ابن عباس آورده و اختلاف در روایت عطا واقع شده که آیا از جابر
یا از ابن عباس و در یکی از دو روایت ست انچه در روایت دیگر نیست کما عرفت مما تقدم و این حدیث و حدیث علی متعاضد اند بر وجوب مسح
بر جبائر بآب و دروی خلاف ست میان علما بعضی گویند مسح کند بنا بر این هر دو حدیث اگرچه ضعیف اند و لیکن عضد یکدیگر اند بقیاس مسح بر
خفین و بر عمامه و این قیاس مقوی نص ست در سبل گفته و هو الظاهر و عن ابن عباس رضی الله عنه قال من السنة ان لا یصلی
الرجل بالتیمم الا صلوة واحدا گفت از سنت ست اینکه نماز نگذارد مرد بلکه زن نیز بیک تیمم مگر یک نماز ثم یتیمم للصلوة
الاخری باز تیمم کند برای نماز دیگر متبادر از لفظ من السنة آنست که مراد سنت آنحضرت باشد پس این حدیث در حکم مرفوع خواهد بود و محتمل که مراد
طریقه مسلوکه فی الدین مشروع در مسلمین باشد و در حدیث دلالت ست برینکه یک تیمم برای دو نماز کافی نیست چنانکه مذهب شافعی ست زیراکه
نزد وی واجب ست تیمم برای هر فریضه و مذهب ابو حنیفه و اصحاب او و حسن بن صالح آنست که هر قدر نمازها که خواهد بیک تیمم بگذارد همچو وضو بنا بر
عموم اخبار و قیاس فرائض بر نوافل و جواب از طرف شافعیه این ست که وضو رافع حدث ست و حکم نوافل بر تخفیف ست چنانچه بر راحله و مانند آن گزارده
میشوند و عموم مخصوص ست بانچه ذکر کردیم و ابو ثور گفته که بیک تیمم دو فریضه مجتمعه روا است زیراکه جمع هر دو را همچو یکی همگی داند و جواب داده اند

کرا یمعنی معتبر نیست زیرا کہ اعتبار بتغایر ہر دو فریضہ است در ذات نہ در وقت آما حافظ شوکانی گفتہ کہ مباح میشود بتیمم آنچہ مباح میشود بوضو و غسل برای کسی کہ آب نیابد یا بترسد ضرر را از استعمال آب و نمی شکند تیمم بفراغ از نماز و باشتغال بغیر نماز و نہ بخروج وقت علی ما ہو الحق و خلاف درین مسئلہ معروف ست و در حجۃ اللہ البالغہ گفتہ تیمم خلیفہ وضو و غسل ست پس آنچہ متوضی را بوضوی خود و مغتسل را بالغسل خود می بایست کرد مثل گذاردن نماز و غیرہ آن ہمہ متیمم را ہم جائز ست پس میتواند کہ بیک تیمم چند فریضہ بگذارد زیرا کہ حدیثی صحیح درین باب کہ برای ہر فریضہ تیمم جدید واجب ست یافتہ نشد انتہی رواہ الدارقطنی والبیہقی باسناد ضعیف جدًّا روایت کرد این حدیث را دارقطنی بسندی بسیار ضعیف زیرا کہ بروایت حسن بن عمارہ است و او ضعیف ست و درین باب ست از علی کرم اللہ وجہہ و ابن عمر رضی اللہ عنہ وہما ضعیفان و اثر ابن عمر و اصح ست مگر موقوف و مرسل ست پس قائم نشود بدان حجت و اصل اینست کہ او تعالی تراب را قائم مقام آب گردانیدہ و معلوم ست کہ واجب نیست وضو بآب مگر از حدث فالتیمم مثلہ و باین رفتہ است جماعتی از اہل حدیث و غیرہم و ہو الاقوم دلیلا و چون تیمم مثل وضو آمد نواقض وے نیز ہمان نواقض وضو باشد چنانکہ شوکانی رحمہ اللہ گفتہ کہ ہر کہ نواقض تیمم غیر نواقض وضو ثابت کردہ پس آن مقبول نیست مگر بدلیل و ما نیافتیم دلیلی کہ حجت بآن قائم تواند شد پس واجب اقتصار ست بر نواقض وضو انتہی

باب الحیض

حیض بمعنی سیلان ست میگویند حاض الوادی چون سیلان کرد آب وی و حوض نیز از وست و در شرع عبارت ست از خونی کہ از رحم زن برآید بی علت و ولادت و آنچہ بعلت برآید آنرا استحاضہ گویند و آنچہ بعد ولادت رود آنرا النفاس گویند و محیض بمعنی حیض آید و حیض بکسر حا حالتی کہ بران زن باشد و بفتح یکبار حیض آمدن و حکمت در پیدا کردن حیض تربیت اولاد ست و ازین جہت ست کہ حامل حیض نمی آرد و آنچہ فاضل می ماند از غذای ولد و بیرون می آید آن خون نفاس ست بعدہ آن خون را کہ مادہ حیض بود خون میگردانند باین سبب کم ست کہ مرضعہ حیض آرد و حاکم و غیر او از ابن عباس آوردہ اند کہ ابتدای حیض بر حوا بود بعد از ہبوط از جنت و در حدیث دیگر آمدہ کہ این چیزی ست کہ نوشتہ است آنرا پروردگار بر دختران آدم و نیز آمدہ کہ مردان و زنان بنی اسرائیل در مسجد جمع میشدند و نماز میکردند و مختلط می گشتند پس فرستاد خدای تعالی بر زنان ایشان حیض و منع کرد ایشان را از درآمدن درون مسجد و در تطبیق این دو روایت گفتہ اند کہ بنات آدم منافات بالنسای بنی اسرائیل ندارد چہ بنات آدم بی واسطہ مراد نیست واللہ اعلم **وعن** عائشۃ رضی اللہ عنہا ان فاطمۃ بنت ابی حبیش بدرستیکہ فاطمہ دختر ابی حبیش و ضبط وی در اول باب نواقض گذشت کانت تستحیض بود کہ بسیار استحاضہ میکرد و آن خونی ست کہ روان میشود از فرج زن در غیر ہنگام وی پس آمد فاطمہ نزد آنحضرت و گفت من زنی ہستم کہ استحاضہ میکنم پس پاک نمی شوم آیا ترک کنم نماز را فقال لہا پس فرمود او را رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان دم الحیض دم اسود یعرف بدرستیکہ خون حیض خون سیاہ می باشد و شناختہ میشود یعنی شناسند آنرا زنان فاذا کان ذلک بکسر کاف فامسکی عن الصلوۃ پس ہرگاہ کہ باشد این خون حیض نگاہ دار خود را از نماز فاذا کان الاخر فتوضئی وصلی پس ہرگاہ کہ باشد خون دیگر یعنے جز سیاہ پس وضو کن و نماز گذار چنانکہ حکم معذوران ست و درین حدیث رد مستحاضہ است بسوی صفت دم کہ اگر سیاہ است حیض ست والا استحاضہ ست و قد قال بہ الشافعی فی حق المبتداۃ و در نواقض گذشت کہ فرمود او را آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ این رگ ست پس چون پیش آید حیض تو ترک کن نماز را و چون برگردد پس بشو از خود خون را و این حدیث منافی وی نیست زیرا کہ قول وی کہ خون حیض سیاہ می باشد و شناختہ میشود بیان وقت اقبال وادبار حیض ست پس مستحاضہ چون تمییز

کند ایام حیض خود را بصفت دم یا بآمدن وی در وقت عادت اگر معتاده است عمل نماید بعادت خود و محتمل ست که فاطمه معتاده باشد و مراد باینا
قول که بیش آید حیض تو عادت وی بود یا غیر معتاده است پس مراد اقبال حیض وی بصفت بود و نیست مانع از اجتماع دو معرف در حق وی حق
غیر وی تو مستحاضه را احکام ست از انجمله آنکه جائز ست وطی او در حال جریان دم استحاضه نزد جماهیر علما زیرا که وی بهمچو طاهر ست در حکم نماز و روزه
و غیر هما کذا فی الجامع و نیز حرام نیست جماع مگر بدلیل و دلیلی بتحریم جماع نیامده ابن عباس رض فرمود بیاید او را زوج وی وقتی که نماز گذارد نماز اعظم ست
یعنی چون او را با وجود روانی خون نماز جائز شد و برای وی طهارت شرط بود جماع هم جائز باشد و از انجمله آنکه امر کرده شود باحتیاط در طهارت
حدث و نجاست پس بشوید فرج خود قبل وضو و قبل تیمم و پر کند فرج را به پنبه یا پاره جامه برای دفع نجاست و تقلیل وی پس اگر باین تدبیر هم خون
بند نشود فرج را الگام کند بطریقی که در کتب مطوله معروف ست و این واجب نیست بلکه اولی ست از برای تقلیل نجاست بحسب قدرت
پس تر ضو کند و از انجمله آنکه وضو کردن وی پیش از دخول وقت نماز جائز نیست نزد جمهور زیرا که طهارت وی ضروری ست نیست لو را التقدیم آن
بر وقت حاجت **رواه ابوداؤد والنسائي وصححه ابن حبان والحاكم واستنكره ابوحاتم** زیرا که از حدیث عدی بن ثابت
عن ابیه عن جده است و جد وی شناخته نمی شود که کیست و تضعیف کرده است این حدیث را ابوداؤد نیز **وعن اسماء بنت عميس**
بضم مهمله و فتح میم و سکون تحتیه اسماء دختر وی زن جعفر بن ابی طالب ست هجرت کرد همراه وی بحبشه و زایید برای او عبدالله بن جعفر را
و محمد و عون را پس بر هجرت آورد بمدینه و چون شهید شد جعفر تزویج کرد او را ابوبکر صدیق رضی الله عنه و متولد شد از وی محمد بن ابی بکر و چون
وفات کرد صدیق بزنی گرفت او را علی بن ابی طالب و زایید برای وی یحیی و بود از خادمان و مخلصان فاطمه زهرا و اهل بیت نبوت رضی الله عنهم
روایت کرده اند از وی جمعی از صحابه مثل عمر بن الخطاب و عبدالله بن عباس و ابوموسی اشعری **عند ابي داؤد** نزد ابوداؤد و باین
لفظ که گفت اسما گفتم ای رسول خدا بدرستیکه فاطمه بنت ابی حبیش استحاضه کرده شده چنین و چنین یعنی مدت دور و دراز پس نماز نگذارده
فرمود یعنی بطریق تعجب سبحان الله این از شیطان ست **ولتجلس في مركن** می باید که بنشیند آن در مرکن بکسر میم و سکون را
و فتح کاف نام آوند کلان ست که گرفته میشود در وی آب برای غسل و در نهایه گفته که شسته میشود در ان جامها و میم زائد ست و این آوند
خاص ست مر زنان را **فاذا رأت صفرة فوق الماء** پس چون بیند زردی بالای آب و این علامت آخر وقت ظهر ست چه شعاع
آفتاب در آخر وقت ظهر زرد گون میشود بلکه در ابتدای وقت زوال تغیری بدان راه می یابد اگرچه ظاهر نیست و این غیر صفرا ست که در آخر وقت عصر
می باشد مقصود آنست که چون وقت ظهر آخر آید **فلتغتسل للظهر والعصر غسلا واحدا** پس باید که غسل کند مر ظهر و عصر را یک غسل
وتغتسل للمغرب والعشاء غسلا واحدا و غسل کند از برای مغرب و عشا یک غسل و این دو غسل شد برای چهار نماز **وتغتسل
للفجر غسلا واحدا** و غسل کند مر فجر را یک غسل و این غسل سوم ست پس ازین حدیث و حدیث حمنه چنانکه بیاید معلوم شده که در هر روز
و شب برای پنج نماز سه غسل بر او رده باشد جمعی از صحابه و تابعین بوجوب اغتسال برای هر نماز رفته اند و جمهور بعدم وجوب و گفته اند که روایت
امر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بغسل برای هر نماز ضعیف ست و بین البیهقی ضعفها و گفته اند منسوخ ست بحدیث فاطمه بنت ابی حبیش که وی وضو میکرد برای
هر نماز در سبل گفته مگر آنکه نسخ محتاج معرفت متاخر ست منذری گفته حدیث اسما حسن ست و جمع میان وی و حدیث فاطمه باین طریق ست
که غسل را مندوب گویند بقرینه عدم امر فاطمه را بدان و اقتصار بر امر وی بوضو پس وضو واجب باشد و قد جنح الشافعي الى هذا انتهى **وتتوضأ
فيما بين ذلك** و وضو کند در میان آن غسلها یعنی برای عصر در صورت غسل برای ظهر و عصر و برای عشا در صورت غسل برای مغرب و عشا

این چنین گفته است شیخ ابن حجر در شرح و در حواشی آن نوشته که مراد نوافل است و اوقاتیکه در میان این نمازهاست اگر خواهد که نفل بگذارد وضو کند روایت
کرده است این حدیث را احمد و گفت ابوداؤد روایت کرده است مجاهد از ابن عباس رضی الله عنه که هرگاه سخت آمد و دشوار شد بران زن غسل برای هر نماز
حکم کرد او را آنحضرت که جمع کند میان دو نماز بیک غسل انتهی سیدی و والدی قدس سره نوشته که در امر باغتسال خلاف است میان ائمه بنا بر اختلاف
احادیث مذهب ابن عمر و ابن زبیر و عطا بن ابی رباح وجوب غسل است برای هر یک نماز و مروی است از علی و عباس و عائشه که هر روز یک غسل ارادهٔ مذهب
ابن مسیب و حسن آنست که غسل کند از نماز ظهر تا نماز ظهر همیشه و تبویب کرده است ابوداؤد در سنن خود برای این همه اصول و هر یکی را بابی علیحده و انو
و رفته اند جمهور باینکه واجب نیست بروی غسل مگر وقت اقبال طهر زیرا که اصل عدم وجوب است و صحیح نشده است امر کردن بآن جز یکبار درین حدیث
که اذا ادبرت فاغسلی عنک الدم و صلی انتهی **وعن حمنة** بفتح حای حمله و سکون میم **بنت جحش** بتقدیم جیم مفتوحه بر حای حمله ساکنه و شین
معجمه خواهر ام المومنین زینب بنت جحش است تحت مصعب بن عمیر بود و چون وی شهید شد بشوی طلحه بن عبد الله آمد **قالت کنت استحاض**
حیضة کثیرة شدیدة گفت حمنه بودم من که استحاضه میکردم بسیار سخت استحاضه و در سنن ابوداؤد بیان کثرت آمده که گفت میریزم ریختنی
فاتیت النبی پس آمدم پیغمبر خدا را **صلی الله علیه وسلم استفتیه** تا طلب فتوی کنم او را و خبر دهم از حال خود پس یافتم آنحضرت را
در خانهٔ اخت خود زینب دختر جحش پس گفتم چه میفرمائی مرا در حکم این استحاضه که بتحقیق منع کرده مرا از نماز و روزه را فرمود بیان کنم مر ترا پاره پنبه را
که آن می برد خون را گفت آن خون زیاده ازین است فرمود پس لجام کن فرج خود را گفت ازین هم بیشتر است فرمود بگیر جامه را گفت ازین هم بیشتر است
و نیست مگر آنکه میریزم خون را ریختنی سخت فرمود اینکه حکم میکنم ترا بدو چیز هر کدام را که بکنی کفایت کند ترا آن یک چیز از دیگر و اگر توی شوی بر هر دو
چیز پس تو دانا تری **قال** فرمود او را **انما هی رکضة من رکضات الشیطان** نیست این علتی که رسیده است یعنی استحاضه
باین خبط و حیرت که افتاده تو دران مگر رکضه از شیطان یعنی اضرار و افساد شیطان و تلبیس و تخلیط کردن وی بر تو در امر دین تو از طهارت و نماز تو تا آنکه
فراموش کنانید ترا عادت تو پس گویا رکضه ایست ازوی و اصل رکض دفع و جنبانیدن پا و زدن بدان و بر انگیختن اسپ برای دوانیدن و نیست این
منافی آنچه گذشت که آن رگی هست که عاذل خوانند زیرا که می توان گفت که شیطان همان رگ را لگد زد تا آنکه روان گردید و اظهر همین است که رکض
وی حقیقة است چه نیست مانع از حمل وی بر حقیقت و ازینجا معلوم میشود که شیطان را در بدن آدمی نیز تصرفی هست که بعلتها گرفتاری گرداند که
بسبب آن از عبادت پروردگار باز میدارد بعد ازان بیان آن دوا میکند و میفرماید **فتحیضی** بفتح تا و حا و یای مشدده **ستة ایام او**
سبعة ایام پس حائض شو یعنی التزام احکام حیض کن دران و ترک وطی و صلوة و صوم شش روز یا هفت روز از آنچه موافق باشد ترا از
عادات زنان که مماثل و مشارک اند در سن و قرابت و مزاج یا مخیر گردانید او را میان یکی ازین دو عدد از جهت بودن آنها متعارف و غالب در
عادت زنان و تواند که برای شک بود و آنحضرت یکی ازین دو عدد ذکر کرده باشد و در سبل گفته کلمه او نه برای شک است و نه برای تخییر بلکه برای
اعلام این معنی است که زنان را یکی ازین دو عدد می باشد انتهی و در دلائل الاحکام از نووی آورده که نیست این حکم بر وجه تخییر بلکه باعتبار حال زنان
قبیله است پس اگر عادت آنها شش روز باشد وی نیز شش روز را حیض گیرد و اگر عادت آنها هفت روز باشد هفت روز حیض کند و اشاره
کرد بسوی این خطابی و گفته محتمل که این زن را عادتی باشد لیکن فراموش کرده و ندانی در یابد که شش روز بود یا هفت روز پس حکم فرمود او را که تحری
کند و اجتهاد نماید و بنا کند کار خود را بر تیقن یکی ازین دو عدد انتهی غرض آنکه فرمود حائض شو شش روز یا هفت روز در علم خدا **ثم اغتسلی**
فاذا استنقأت فصلی پیشتر غسل کن بعد از گذشتن این مدت چنانکه زنان بعد از انقضای حیض میکنند پس گاه که پاکیزه شدی بحسب مقدور

پس بگذار نماز را اربعة وعشرين بست وچهار روز اگر مدت حیض شش روز اعتبار کنی او ثلثة وعشرين یا بست وسه روز بتقدیر
ایام حیض هفت روز قرار دهی وصومي وصلي وروزه دار ونماز گذار از فریضه وتطوع هرچه خواهی فان ذلك يجزيك ولذلك فافعلي
پس بدرستیکه آن کفایت میکند ترا وهمچنین میکن در هر ماه آینده شش روز یا هفت روز خود را حائض گیر واحکام حیض بر خود جاری کن وبست وچهار
روز یا بست وسه روز نماز کن وروزه دار کما تحیض النساء چنانکه حیض مے بینند زنان ودر سنن ابوداؤد زیاده کرده وچنانکه پاک می شوند
ایشان در وقت حیض خود وطهر خود ودر وی رد است بسوی غالب احوال زنان بعد از ان بیان امر ثانی ازین دو امر کرد وفرمود فان قویت
علی ان تؤخرين الظهر پس اگر قدرت داری در ایام استحاضه بعد از گذشتن ایام حیض بر تاخیر کردن ظهر از وقت ودر وی اشعارست
بعدم وجوب غسل بر وی زیراکه واجب همان وضوست برای هر نماز بعد اغتسال از حیض بمرور شش یا هفت روز وغسل مندوب ست وتعجلي العصر
وشتابی کردن عصر وگذاردن آن در اول وقت واین لفظ ابوداؤدست ومراد تاخیر ظهرست یعنی بگذار آنرا در آخر وقت وی وجمع صوری کند
میان هر دو نماز ثم تغتسلي حين تطهرين پستر یک غسل کنی میان این هر دو نماز که ظهر وعصرست وقتی که پاک شوی واین لفظ در سنن
ابوداؤد نیست بلکه لفظ وی این ست فتغتسلين فتجمعين بين الصلاتين الظهر والعصر یعنی جمع صوری کما عرفت وتصلين الظهر والعصر جميعا
ونماز گذاری نماز ظهر وعصر هر دو ونیست این لفظ ابوداؤد کما عرفت ثم تؤخرين المغرب والعشاء پستر تاخیر کنی مغرب وعشا را واین
لفظ را در سبل نگرفته مگر در نسخ بلوغ المرام موجودست واین تاخیر دو احتمال دارد یکی آنکه بعد از گذشتن وقت بگذارد در وقت عصر وعشا چنانکه
جمع میکند مسافر بر مذهب شافعی جمع تاخیر چنانکه از کلام طیبی معلوم میگردد یا تاخیر کند تا آخر وقت متصل بوقت عصر وعشا بران وجه که حنفیه تاویل میکنند
جمع مسافر را وآنرا جمع صوری می نامند چنانکه شیخ ابن حجر بدان تصریح کرده وحاصل این امر ثانی آنست که هر روز غسل کند یکی برای ظهر وعصر
دیگر برای مغرب وعشا وغسل دیگر برای فجر ودوم آنکه برای هر نماز غسل کند چنانچه قول وی ان قويت على ان تؤخري الظهر الخ اشارت ست بدان
زیراکه ازین عبارت عجز وی از غسل کردن برای هر نماز مفهوم میشود واین مذهب علی وابن مسعود وابن زبیر وجماعه از تابعین ست وطیبی گفته
این مذهب اشبه والیق ست وبمذهب ابن عباس جمع ست بین الصلاتین بغسل واین اشبه است باین حدیث که در وی تیسیر وتسهیل ست
نسبت بغسل برای هر نماز ثم تغتسلين وتجمعين بين الصلاتين پستر تاخیر کنی مغرب وعشا را پستر غسل برای وجمع کنی میان
دو نماز فافعلي پس بکن این دو غسل را واین جمع را میان این دو نماز وتغتسلين مع الصبح وتصلين واگر قوت دارے
که یک غسل دیگر کنی با نماز صبح ونماز گذاری پس بکن آنرا وبگذار نماز فجر را وروزه دار اگر قدرت داری برانچه ذکر کرده شد قال فرمود
هو اعجب الامرين الي این غسل کردن بر وجه مذکور خوش آینده ترست نزد من از امر دیگر که غسل ست برای هر نماز چنانکه عادت او
در تسهیل وتیسیر امت ست ظاهر آنست که این از کلام آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم پس در حکم مرفوع باشد مگر آنکه ابوداؤد گفته رواه عمرو بن ثابت عن ابن عقيل
فقال فقالت حمنة هذا اعجب الامرين الي لم يجعله من قول النبي صلى الله عليه وسلم ودرین صورت در حکم موقوف باشد رواه الخمسة الا النسائي
یعنی احمد وابوداؤد وترمذی وابن ماجه وصححه الترمذي وحسنه البخاري منذری در مختصر السنن گفته خطابی گفت بعض علما ترک
کردند قول باین حدیث زیراکه ابن عقیل راوی وی اولیس بذاک نست وابوبکر بیهقی گفته متفردست بدان عبدالله محمد بن عقیل واو مختلف فیه ست در احتجاج
در روایت کرده است این را ابن ماجه وترمذی وگفت ترمذی هذا حديث حسن صحيح وگفت پرسیدم محمد یعنی بخاری را ازین حدیث پس گفت هو حديث
حسن وگفت احمد هو حديث حسن صحيح وازینجا معلوم شد که قول باین که این حدیث صحیح نیست غیر صحیح ست زیراکه ائمه مذکورین تصحیح وی کرده اند

ونیز معلوم شد که مصنف این حدیث را از غیر لفظ ابوداود آورده از الفاظ یکی از خمسه چنانکه تنبیه کردیم بران ودرین حدیث دلیل ست براباحت
جمع دو نماز در وقت یکی از ان هر دو بعذر زیرا که اگر بی عذر مباح باشد مستحاضه اولی ترست بآن حال آنکه برای وی مباح نکردند بلکه امر شوند داورا
بتوقیت کما عرفت وعن عائشة رضي الله عنها ان ام حبيبة بنت جحش بدرستیکه ام حبیبه دختر جحش خواهر ام المؤمنين
زینب و حمنه مشهورست بکنیت خود و گفته اند که نامش حبیبه ست و کنیت وی ام حبیب است بغیر ها قاله الواقدي وتبعه المزني ورجحه الدار قطني
و مشهور در روایات صحیحه ام حبیبه ست با اثبات ها و بود زن عبد الرحمن بن عوف كذا في الفتح و مصنف در تلخیص گفته و از غرائب ست انچه سهیلی
از شیخ خود محمد بن نجاح حکایت کرده که نام ام حبیبه نیز زینب بود اما بر زینب که زوجه آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم نام غالب آمد و بر ام حبیبه کنیت و مراد وی
ازین تصویب تصحیح چیزی ست که در موطا وارد شده که زینب بنت جحش زن عبد الرحمن بن عوف بود انتهی در مصفی گفته قاضی عیاض در مشارق الانوار گفته که
ذکر زینب درین حدیث وهم ست و زینب بنت جحش هیچگاه در نکاح عبد الرحمن بن عوف نبود و آنکه در نکاح وی بود ام حبیبه بنت جحش ست خواهر زینب
و در احادیث دیگر ذکر کرده شد که حمنه بنت جحش مستحاضه شده بود در عهد آنحضرت پس بعض گفته اند که ام حبیبه و حمنه هر دو بمرض استحاضه مبتلا شده بودند
والله اعلم انتهی گویم گفته اند که زینب نیز صواب ست زیرا که نام خواهر وی ام المؤمنين در اصل بره بود نه زینب آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا تغییر کرد
و بنام خواهرش خواند بسبب آنکه خواهر وی مشهور بکنیت شده بود و یونس ابن وهب گفته که جحش را سه دختر بود یکی زینب نام داشت و دیگر حمنه
زوجه طلحه و دیگر ام حبیبه و همه مستحاضه می شدند و ذکر کرد بخاری انچه دلالت دارد برانکه بعض امهات المؤمنين مستحاضه بودند پس اگر صحیح شود که هر سه
استحاضه میکردند پس آن زینب باشد و علما شمار کرده اند زنان مستحاضه عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم را پس سید شمار ایشان بده زن والله تعالی اعلم
شكت الى رسول الله شکایت کرد ام حبیبه بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم الدم خون استحاضه را در مصفی گفته تحقیق
آنست که استحاضه و حیض هر دو از یک محل ست لیکن حیض موافق عادت نساست و بر طریقه که خدای تعالی برای بندگان خود جبلت ساخته است
و استحاضه خلاف عادت ست حاصل شده از زنان برطوبت و فساد اوعیه دم پس کنایت کرده شد از فساد اوعیه بتصدع عروق انتهی كما تقدم
فقال امكثي قدر ما كانت تحبسك حيضتك ثم اغتسلي فرمود توقف کن آنقدر مدت که حبس میکرد ترا حیض تو پس غسل برار
و نماز گذار وكانت تغتسل لكل صلوة و بود ام حبیبه که غسل میکرد برای هر نماز یعنی بدون امر کردن آنحضرت او را بغسل كذا في السبل شافعی
گفته این غسل کردن او بطریق تطوع بود و باین رفته اند جمهور و گفته اند که نیست واجب بر مستحاضه غسل کردن برای هر نماز مگر متحیره و لیکن بروی
نیز واجب همان وضوست كذا في فتح الباري شوکانی در شرح مختصر خود گفته در هیچ حدیث صحیح نیامده که غسل برای هر نماز یا برای هر دو نماز یا هر روز
واجب ست بلکه انچه صحیح شده آنست که وقت انقضای ایام حیض معتاد یا مدتی که قائم مقام اوست از تمییز وغیره لقرائن غسل کند چنانکه در صحیحین
از حدیث عائشه آمده باین لفظ که چون بیاید حیض ترک کن نماز را و هرگاه که برود پس بشوی از خود خون را و نماز بگذار و انچه در مسلم آمده که ام حبیبه برای
هر نماز غسل میکرد آن حجت نیست زیرا که وی این کار از پیش نفس خود میکرد و آنحضرت او را این حکم نفرموده بود بلکه ارشاد آنحضرت در حق وے
این بود که بقدر انچه حبس کند ترا حیض تو توقف کن باز غسل برار و این دلیل ست بر غسل بعد از انقضای زمانه حیض و این همان غسل ست
که بعد از ادبار حیض میباشد و ثابت نمی شود ازین عبارت غسل برای هر نماز و در طرقی که غسل برای هر نماز آمده بمثل آن حجت قائم نمی شود
خصوصا وقت معارض افتادن باحادیث صحیحه وارده درین باب و نیز در غسل برای هر نماز مشقت بزرگ ست بر زنان و اینها ملائم عقل و کلم
دین اند و شریعت مطهره سمحه سهله است وحق تعالی گفته ما جعل عليكم في الدين من حرج فاتقوا الله ما استطعتم انتهی

واین داخل حرج ست وخارج از استطاعت رواه مسلم ودر سبل گفته حدیث دلیل ست بر ارجاع مستحاضه بسوی حد معرفات که آن ایام عادت
اوست چه عادت وی که قبل استحاضه بود وصفت خون وی که سیاه می باشد معرف ست وهمچنین عادت زنان از ایام معدوده واقبال وادبار حیض معرفست
ودر احادیث استحاضه گذشت ومراد حصول ظن ست نه یقین برابرست که صاحب عادت باشد یا نه چنانکه اطلاق حدیث افادهٔ آن میکند بلکه نیست مراد
مگر حصول ظن حیض واگر متعدد شود امارات اقوی تر باشد در حق وی پس تر چون حاصل شود ظن زوال حیض واجب شود بروی غسل ووضو کند برای هر نماز یا جمع کند
جمع صوری بوضو واگرچه نصی درحق وی باین معنی وارد نشده ولیکن جواز وی معلوم هر یکی ست واما گذاردن وی نوافل را بوضوی فریضه پس سکوت عنه
وعلما را درین همه اختلافهاست **وعن** ام عطیة رضي الله عنها نام وی نسیبه است بضم نون وفتح سین مهمله وسکون مثناة تحتیه وفتح
موحده دختر کعب ست وگفته اند دختر حارث انصاریه بیعت کرد با رسول خدا وغزا می نمود همراه وی ودوا میکرد مرضی وجرحی را وبود از کبار صحابیات
جماعتی از وی راوی ست قالت کنا لا نعد الکدرة والصفرة بعد الطهر شیئا گفت بودیم ما که شمار نمیکردیم کدرت وصفرت را
بعد طهر یعنی پاک شدن از حیض چیزی ودر سبل گفته مراد بطهر قصهٔ بیضاست وبشیء حیض واختلاف کرده اند علما در قول وی کنا وگفته اند که در حکم
رفع ست زیرا که مراد بدان زمانهٔ آنحضرت وعلم وی بآنست پس تقریر باشد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم واین رای بخاری ست از علمای حدیث پس حجت
باشد واین حدیث دلیل ست بر آنکه نیست حکم حیض چیزی را که نیست خون سیاه غلیظ شناخته شده بعد رویت قصه بفتح قاف وتشدید صاد
ودر وی خلافی معروف ست درمیان علما انتهی ودر مصفی گفته قصه گچ را گویند وآن کنایت ست از سفید بر آمدن پارچه که در فرج نگاه داشته باشد
بی آمیزش خون وبعض گفته اند که قصه چیزی ست سفید که در وقت انقطاع حیض از فرج زن بر می آید وظاهر ازین کلام وجه اول ست پس چون
از فرج زنان پارچه سفید خالص بر آید وآن با نقطاع دم وصفرت باشد حیض منقطع میشود وهمین ست مذهب فقها که صفرت وکدرت در ایام
حیض ملحق بحیض ست واگر بعد از انقضای عادت ظاهر شود جماعه بر آنند که حیض نیست وبه قال احمد ونزد شافعی حیض ست بشرطیکه از پانزده روز
تجاوز نکند وابوحنیفه گفته که حیض ست بشرطیکه از ده روز تجاوز نکند رواه البخاري وابوداود والحاکم واللفظ له ورواه الاسمعیلی
فی مستخرجه والدارمی ولیکن بدل بعد الطهر بعد الغسل گفته وبخط مصنف رح یافته شد که اسناد بعد الطهر صحیح ست بر شرط بخاری **وعن**
انس بن مالک رضي الله عنه ان الیهود کانوا اذا حاضت المرأة فیهم بودند یهود وقتی که حیض میکرد زنی درمیان ایشان
لم یواکلوها نمی خوردند با آن زن ونمی در آوردند زنان را وهمنشینی نمیکردند با ایشان در خانها پس پرسیدند اصحاب رسول خدا ازین
حال که حق ست یا باطل پس فرود آورد خدای تعالی این آیت ویسئلونک عن المحیض قل هو اذی فاعتزلوا النساء في المحیض
ولا تقربوهن پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در تفسیر این آیت اصنعوا کل شیء الا النکاح بکنید با زنان هرچیز
از مواکلت ومضاجعت ومجالست ومخالطت مگر جماع وبقیهٔ این حدیث در مشکوة مذکور ست رواه مسلم گفته اند که سائل ازین ابوالدحداح
بود قاله الواقدی وصواب آنست که اسید بن حضیر وعباد بن بشر بودند کما فی الصحیح **وعن** عایشة رضي الله عنها قالت گفت عایشه
بودم من که غسل میکردم من وآنحضرت صلی الله علیه وسلم از یک ظرف وما هر دو جنب بودیم وکان یامرني فاتزر وبود آنحضرت که امر میکرد مرا
که ازار بندم در تن خویش پس ازار می بستم اتزر بتای مشدده وبمقتضای قاعدهٔ صرف ائتزر باید بهمزه پیش از تا فیباشرني وانا حائض
پس میرسانید بدن خود را ببدن من ومن حائض می بودم واین صریح نیست در استمتاع بلکه در وی صرف الصاق بشره ببشره است پس معلوم
شد که استمتاع بچیزی که درازار ست حرام ست وحد ازار نزد فقها از ناف تا زانو ست واین مذهب امام ابوحنیفه ومالک وشافعی ست واحادیث

دیگر ناظرست دران وازحدیث سابق معلوم شد که استمتاع از حائض جز اندرون فرج یعنی وطی جائزست واین مذهب امام احمد وابو یوسف ومحمد
وبعضی اصحاب شافعی ست وگفته اند که گویا در آخر امر توسیع وترخیص کرده اند وجز وطی هرچه باشد تجویز نموده اند اما شک نیست که احتیاط واحتراس
در قول ابی حنیفه است وکرمانی گفته که شافعی راسه مذهب ست واصح آنست که حرام ست ودوم آنست که مکروه ست بکراهت تنزیهی ومختار
این ست سوم آنست که اگر شخصی باشد که ضبط نفس خود از فرج تواند کرد ووثوق تمام داشته باشد یا بجهت ضعف شهوت یا بسبب قلت ورع
جائزست والا نه وبخط سیدی والدی قدس سره یافتم که استمتاع بما عدای وطی مذهب ثوری واوزاعی واحمد واسحق وابو ثور وداود
ومحمد بن حسن وابن منذرست واختاره النووی فی شرح المهذب وحرمت استمتاع بما بین السرة والرکبة مذهب شافعی ومالک وابو حنیفه وابو یوسف ست
لقوله صلی الله علیه وسلم لک ما فوق الازار انتهی ودر سبل گفته استمتاع بما بین الرکبة والسرة در غیر فرج نزد بعضی جائزست وحجت وی اصنعوا
کل شیء الا النکاح ومفهوم این حدیث ست ونزد بعضی مکروه ونزد بعضی حرام والاول اولی للدلیل واگر جماع کند وی حائض باشد آثم شود باجماع
وواجب نیست بروی چیزی وگفته اند که واجب ست بروی صدقه بحدیث آینده انتهی متفق علیه **وعن** ابن عباس رضی الله
عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم فی الذی یاتی امراته وهی حائض روایت ست از ابن عباس از آنحضرت در حق کسی
که می آید وجماع میکند زن خود را وحال آنکه آن زن در حالت حیض ست قال یتصدق بدینار او نصف دینار فرمود تصدق
کند یک دینار یا نیم دینار که بحسب دیار ما نزدیک بیک روپیه قیمت آن میباشد وبعضی عتق رقبه گفته اند بر قیاس جامع در نهار رمضان وبه قال الحسن
وسعید وجوبا وگفت خطابی نیست بروی هیچ نزد اکثر اهل علم وزعم کرده اند که این حدیث مرسل یا موقوف ست وطیبی گفته اکثر برانند که کفاره آن
استغفارست وبس شافعی واصحاب ابی حنیفه برین اند ودر تیسیر گفته ودر روایتی ست که چون رسید مرد بزن در اول دم ودم احمرست پس یک دینار
واگر رسید او را در انقطاع دم ودم اصفرست پس نصف دینارست ودر روایتی ست که چون رسید او را در دم پس یک دینارست وچون
رسید در انقطاع دم نیم دینارست رواه الخمسة یعنی احمد وابو داود وترمذی ونسائی وابن ماجه ورواه الدارمی ایضا وصححه الحاکم
وابن القطان وابن دقیق العید ورجح غیرهما وقفه علی ابن عباس رضی الله عنه ودرین حدیث روایتهاست این یکی از آنهاست
ورجال وی در صحیح اند ومع ذلک روایتش مضطرب ست شافعی گفته اگر این حدیث ثابت می بود البته اخذ میکردم بآن مصنف گفته اضطراب در اسناد
ومتن این حدیث بسیارست وگفت ابن عبد البر حجت کسی که کفاره را واجب نگفته اضطراب این حدیث ست وبدرستیکه ذمه بر برائت ست وواجب
نیست اینکه ثابت کرده شود در وی چیزی برای مسکین ونه غیر او مگر بدلیلی که مدفع نباشد از آن ومطعن نبود دران وآن درین مسئله معدوم ست
انتهی گوییم هر که این حدیث را صحیح گفته همچو ابن القطان پس بدرستیکه احسان نظر کرد در تصحیح وی وجواب او از طرق طعن دران واقره ابن دقیق العید
وقواه فی کتابه الامام وصوبه المصنف پس نیست او را عذر در عمل کردن بران واما کسی که نزد وی صحیح نشده همچو ابن عبد البر وشافعی پس اصل برائت
ذمه است پس قائم نشود بآن حجت بر رفع برائت وکفاره قول احمد واسحق ست وابن المبارک گفته که استغفار کند ونیست کفاره بروی وباین
رفته اند سعید بن جبیر وابراهیم نخعی **وعن** ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
الیس اذا حاضت المرأة لم تصل ولم تصم فرمود آیا نیست اینکه هرگاه حیض کند زن نماز نمیگذارد وروزه نمیدارد واین مجمع علیه
اما روزه را قضا کند چنانچه در حدیث عایشه ست باین لفظ که امر کرده می شویم بقضای روزه نه بقضای نماز واین در صحیحین وغیرهماست وابن منذر
والنووی وغیرهما اجماع مسلمین نقل کرده اند بران وعدم دخول وی در مسجد باین حدیث ست که لا یحل المسجد لحائض ولا جنب واما عدم قرائت وی قرآن را

پس بحدیث ابن عمر و بن حزم ست و این هر دو حدیث مع شواهد خود گذشت و نیست این احادیث قاصر از آن آیت و اگرچه بدرجهٔ تحریم نرسند زیرا که خالی نیست
از مقال و دلالت الفاظ آنها غیر صریح ست در تحریم متفق علیه تمام حدیث اینست وذلک من نقصان دینها یعنی این نماز و روزه نکردن از نقصان
دین زنان ست و در روایت کرده است این حدیث را مسلم از ابن عمر و لفظ وی اینست تمکث اللیالي ما تصلي وتفطر في شهر رمضان فهذا النقصان دینها وعن
عائشة رضي الله عنها قالت لما جئنا گفت عایشه چون که آمدیم ما یعنی در سال حجة الوداع و وی احرام بسته بود همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم
سرف سرف را که موضعی ست میان مکه و مدینه و آنجا قبر ام المؤمنین میمونه است و سرف بسین مهمله مفتوحه و کسر را غیر منصرف ست بنا بر علمیت و تانیث
حضت حیض کردم فقال النبي پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم افعلي ما یفعل الحاج بکن آنچه می کنند حاجیان
غیر ان لا تطوفي بالبیت حتی تطهري جز آنکه طواف نکنی بخانهٔ کعبه تا آنکه پاک نشوی و این حکم برای آنست که حائض را در آمدن مسجد جائز
نیست و هم در صحیحین ست از حدیث عایشه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که حائض ادا کند جمیع مناسک را سوای طواف اخرجه احمد وروی نحوه ابن ابي شیبة
باسناد صحیح من حدیث ابن عمر متفق علیه و درینجا دلیل ست برآنکه صحیح ست از حائض جملهٔ افعال حج جز طواف بیت وهو مجمع علیه و اختلاف
کرده اند در علت وی نزد بعضی منع دخول مسجد ست کما تقدم و نزد بعضی طهارت شرط ست برای آن و اما دو رکعت طواف پس معلوم ست که صحیح نیستند
زیرا که مرتب اند بر طواف و طهارت في حدیث طویل که در صفت حج ست وعن معاذ رضي الله عنه بضم میم و بعین مهمله خفیفه
و در آخر ذال معجمه وی ابو عبد الرحمن بن جبل انصاری خزرجی ست یکی از آن هفتاد کس ست که در عقبهٔ انصار حاضر بودند حاضر شد بدر را و دیگر مشاهد را
فرستاد او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی یمن قاضی و معلم آنجا گردانیده و قبض صدقات را از عمال یمن بوی سپرده و بود از اجل صحابه و علمای ایشان
و حضرت عمر او را عامل شام کرده بود بعد ابی عبیده پس مرد در طاعون عمواس در سنه ثمان عشرة وقیل سبع عشرة وله ثمان وثلاثون سنة روایت کرده اند از وی
عمر و ابن عمر و ابن عباس و خلق بسیار جز ایشان و نزد بعضی مسلمان شد بعمر هژده سالگی انه سال النبي پرسید معاذ رسول خدا را صلی الله علیه
وسلم ما یحل للرجل من امرأته وهي حائض چه چیز حلال ست مرد را از زن خود در حالتی که وی حائض ست فقال ما فوق الازار
فرمود حلال ست چیزی که بالای ازار ست و این مؤید مذهب امام ابوحنیفه است و حنبل گفته در وی دلیل ست بر تحریم مباشرت محل ازار و آن ما بین السرة
والرکبة است و حدیث اصنعوا کل شيء الا النکاح معارض این حدیث ست و آن اصح ست ازین فهو ارجح منه و اگر ضم می نمود مصنف آنرا اولی تر می بود
و گذشت کلام در وی و در حدیث عایشه که کان یأمرني فاتزر انتهی رواه ابو داود وضعفه یعنی گفت لیس بالقوي و در اسنادش بقیه است
روایت میکند از سعید بن عبد الله الاغطش در تلخیص گفته متابعت کرده شد بقیه و باقی ماند جهالت حال سعید و ما نمی شناسیم هیچ یکی را که توثیق کرده باشد
او را و نیز عبد الرحمن بن عائذ راوی این حدیث ست از معاذ و گفت ابو حاتم که روایت وی از علی مرسل ست و چون حالش این باشد روایت او از معاذ اشد
باشد در ارسال و درین باب ست از حزام بن حکیم عن عمه نزد ابو داود انتهی و در روایت رزین مر این حدیث را باین لفظ ست که ما یحل من امرأتي وهي حائض
قال ما فوق الازار والتعفف عن ذلک افضل یعنی پارسائی نمودن و باز استادن از آن فاضل تر ست از ترس آنکه مبادا در حرام افتند اما آنحضرت ازین حکم
مامون ست لیکن محیي السنة گفته اسنادش قوی نیست و محمد بن حزم گفته لا یصح و در روایتی از حدیث زید بن اسلم آمده که مردی پرسید آنحضرت را چه حلال
مرا از زن خود و او حائض ست فرمود استوار بندی بروی ازار او بستر کار تو با علای او ست رواه مالک والدارمي مرسلا وعن ام سلمة
رضي الله عنها قالت کانت النفساء تقعد علی عهد النبي صلی الله علیه وسلم بعد نفاسها اربعین یوما
بودند زنان نفاس کننده می نشستند در زمانهٔ رسول خدا صلی الله علیه وسلم چهل روز و درین دلیل ست بر آنکه اکثر مدت نفاس چهل روز ست و باین رفته اند جمهور فقها

وگفته اند که اکثر نفاس شصت روز ست یا هفتاد روز یا پنجاه روز و گفته اند که بست و چند روز و حق همان اول ست و نیست حد برای اقل آن زیرا که درین باب حدیثی وارد نیست پس تا دامیکه باقی ست زن نفساست پس اگر دم پیش از چهل روز منقطع شود حکم نفاس نیز منقطع گردد و اگر تجاوز کند از چهل روز حکم وی حکم مستحاضه باشد و نفاس مانند حیض ست در تحریم وطی و ترک نماز و روزه و نیست خلاف دران و همچنین نیست حد برای حیض بسبب عدم ورود دلیل دال بر تحدید وی و در مصفی گفته شافعی استقرا کرده است که اقل سن حیض نه سال ست و اقل مدت او یک شبانه روز و اکثر او پانزده شبانه روز و اقل طهر درمیان دو حیض پانزده روز ست و این همه استقرای شافعی ست دلیلی قوی درین باب یافته نمی شود انتهی رواه الخمسة الا النسائي یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و رواه الدارقطني والحاكم من حديث ابی سهل كثير بن زياد العزرمي عن مسة الازدية و او را الفاظ است و زیاده کرد دران که ما طلا میکردیم رویهای خود را بورس و زعفران و توثیق کرد ابو سهل را بخاری و ابن معین و ضعفه ابن حبان و مسه مجهول الحال ست گفت دارقطنی قائم نمی شود بوی حجت و گفت ابن القطان شناخته نمی شود حال او و اللفظ لابي داود و این لفظ که مذکور شد مر ابوداود راست نه دیگران را و في لفظ له و در لفظی مر ابی داود راست یعنی از حدیث ام سلمه ولم يأمرها النبي و حکم نکرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم نفسا را بقضاء صلوة النفاس بقضای نماز زمانه نفاس و این مجمع علیه است همچو حیض بلا خلاف و شاید که خوارج درین مسئله مخالف اند چنانکه در حیض زیرا که نزد ایشان حائض را قضای نماز واجب مثل روزه امام شوکانی گفته نیست اختلاف ابن کلاب النار قادح در اجماع مسلمین انتهی وصححه الحاكم و جماعتی تضعیف آن نموده نووی گوید قول جماعتی از فقها آنست که این حدیث ضعیف مردود ست و لیکن او را شاهد ست نزد ابن ماجه از حدیث انس که ان النبي صلى الله عليه وسلم وقت للنساء اربعين يوما الا ان ترى الطهر قبل ذلك و حاکم راست از حدیث عثمان بن ابی العاص وقت رسول الله صلى الله عليه وسلم للنساء في نفاسهن اربعين يوما و بعض این احادیث معاضد بعض ست و دال ست بران که دم خارج عقب ولادت حکم وی مستمر ست تا چهل روز باز ماند دران روزها زن از صوم و صلوة و اگرچه این حدیث تصریح بدان نکرد لیکن از غیر وی مستفاد شده و حدیث انس افاده کرد که چون طهر پیش از ان بیند طاهر ست و نیست حد برای اقل وی کما تقدم

كتاب الصلوة

صلوة در لغت بمعنی دعا و رحمت و استغفار آمده و نماز را صلوة ازان جهت گفته اند که مشتمل ست برین معانی و صلی بمعنی بریان کردن گوشت و تصلیه سوختن آن بآتش و نیز صلی نرم کردن چوب و راست گردانیدن وی بآتش آمده است و این معنی نیز مناسب ست بحقیقت نماز گویا که نفس مصلی را بآتش مجاهده میگدازد و گناهان او را میسوزد و راست میکند او را از اعوجاج که در طبیعت او ست و اصوب جواب اول ست و مراد بکتاب الصلوة فرضیت نماز پنجگانه است بر اوقات آن چه کتب بمعنی فرض آید چنانکه کتب علیکم الصیام و نحوه و نماز بدرآمدن وقت در حالت اسلام و عقل و بلوغ و پاکی از حیض و نفاس فرض میشود و لهذا این کتاب را بعد از کتاب الطهارت نوشتن رسم ست

باب المواقيت

مواقیت جمع میقات ست و میقات وقت معین را گویند قاله ابن الهمام و مراد درینجا اوقات معینه صلوات خمس ست هرگاه که نماز پنجگانه در شب معراج فرض شد جبرئیل امین و نزدی برای تعیین اوقات وی فرود آمد و با آنحضرت صلى الله عليه وسلم دو روز بپای نماز گذارد و اوقات را تعیین نمود چنانکه بیاید پس تقدیر اوقات خمسه برای نمازها بحکم شارع ست عقل در دریافت آن مستقل نیست و لیکن بعضی معانی و حکمتها دران میتوان یافت که مناسب باشد بیّنها في الحجة البالغة و غیرها عن عبد الله بن عمرو ان النبي صلى الله عليه وسلم قال وقت الظهر اذا زالت الشمس وقت نماز پیشین وقتی ست که زوال یابد آفتاب بسوی مغرب همین ست آن دلوک که در قول وی تعالی ست أقم الصلوة لدلوك الشمس یعنی برپا کن نماز را هنگام میل کردن آفتاب از میانه آسمان بجانب مغرب که آنرا وقت زوال گویند اول وقت نیست و ابتدا بیان وقت ظهر بجهت آن ست

که وی اول نمازی ست که بجماعت گذارده شده بآمدن جبرئیل علیه السلام نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تعلیم اوقات نماز و باین جهت او را صلوة الاولی
گویند یا نماز پیشین خوانند و آخر وقت ظهر این ست که **وکان ظل الرجل کطوله** و بگردد سایه شخص مقدار درازی وی ورای فی زوال که عبارت
از سایه که در وقت زوال باشد چه هر چیز را در اکثر بلاد که آفتاب بسمت الراس نمیرسد مقداری از سایه می باشد و رای این سایه تا وقتی که سایه مثل آن چیز نگردد
وقت پیشین ست و ذکر رجل درین حدیث تمثیل ست و الا آخر وی همان مصیر ظل شئ مثل اوست **ما لم یحضر العصر** مادامیکه حاضر نگردد عصر
و در نیاید وقت وی بگشتن سایه مثل آن مقصود آنحضرت از ذکر این کلام تقریر و تاکید ست و در وی دلیل ست بر انکه میان ظهر و عصر وقت مشترک نیست
و این را بامام مالک نسبت کرده اند پس رسیدن سایه باین حد انتهای وقت ظهر و ابتدای وقت عصر ست و در سبل گفته چون سایه بیک مثل رسید اول وقت عصر
شد و لیکن مشارک اوست ظهر در قدریکه وسعت چهار رکعت داشته باشد زیراکه آن وقت اوست چنانکه حدیث جبرئیل علیه السلام افاده آن میکند
چه وی با آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظهر روز اول بعد زوال گذارد و عصر نزدیک مصیر ظل شئ مثل او و در روز ثانی ظهر وقت گردیدن سایه شئ یک مثل
گذارد در وقتی که دران نماز عصر گذارده بود در روز اول پس دلالت کرد بر انکه این وقتی ست که ظهر و عصر دران شریک اند و در وی خلاف ست
حجت مثبت همین ست که شنیدی هر کسی که نفی آن کرده تاویل میکند گذاردن جبرئیل را با آنحضرت نماز ظهر را در روز ثانی حین صیرورت ظل شئ بمثل آن و میگوید معنی
وی آنست که فارغ شد از نماز ظهر درین وقت و این بعید ست **ووقت العصر ما لم تصفر الشمس** و وقت نماز عصر که نماز دیگر ست ابتدای گشتن
سایه مثل درازی شخص ست مادام که زرد نشده است آفتاب و این وقت اختیار ست و وقت جواز تا وقت غروب ست مراد باصفرار شمس نزد بعضی تغیر قرص
آفتاب ست چنانکه چشم در دیدن او خیره نگردد و نزد بعضی تغیر شعاع آفتاب ست که بر دیوار ها افتاده است چنانکه بیاید در سبل گفته بعد اصفرار وقت
ادا نیست بلکه وقت قضا ست کما قال ابو حنیفة و گفته اند وقت اداست تا بقیه یک رکعت بدلیل این حدیث که هر کس دریافت یک رکعت از عصر قبل آنکه غائب
شود آفتاب پس تحقیق دریافت عصر را و شیخ در ترجمه گفته مذهب ائمه ثلثه و ابو یوسف و محمد و زفر و جز ایشان آنست که آخر وقت ظهر تا رسیدن سایه شخص
بمثل قامت وی و بعد از وی وقت عصر ست و این حدیث دلیل ایشان ست و بروایتی از امام ابو حنیفه نیز همچنین ست و بعضی گفته اند که فتوی و مشهور از مذهب وی
آنست که وقت ظهر تا رسیدن سایه است بمثلین و دلیل ایشان در هدایه آنکه حدیث ابردوا بالظهر دلالت دارد بر ابراد ظهر و اشد حرارت در دیار ایشان
وقت رسیدن سایه بمثل ست پس در حدیثین تعارض آمده و احتیاط در آنست که وقت بشک در نگذرد و گفته اند که مختار آنست که ظهر از مثل در نگذرد
و عصر پیش از مثلین نکنند والله اعلم انتهی گوییم سند مثلین در عصر از احادیث پیدا نیست پس ارجح و اقوی گذاردن نماز ظهر نزد زوال و عصر نزدیک
مثل باشد بسبب موافقت این قول با تعلیم جبرئیل علیه السلام و با ظاهر حدیث باب و با مذهب ائمه ثلثه مع صاحبین **ووقت صلوة المغرب
ما لم یغب الشفق** و وقت نماز شام از غروب آفتاب ست تا آنکه غائب نشده است شفق و این لفظ شیخین ست و در لفظی اذا غربت آمده ابن القیم رح
در اعلام الموقعین گفته درین حدیث دلالت ست بر امتداد وقت مغرب تا سقوط شمس و همین ست سنت ثابته صریحه محکمه درین باب و مؤید اوست روایت مسلم
از حدیث ابن عمرو باین لفظ وقت المغرب ما لم یسقط ثور الشفق و هم در صحیح اوست از حدیث ابی موسی باین لفظ ثم اخر المغرب حتی کان عند سقوط الشفق
و این متاخر ست از حدیث جبرئیل که در مکه بود و این قول ست و آن فعل و این دلالت میکند بر جواز و آن بر استحباب و این در صحیح ست و آن در سنن
و این موافق قول آنحضرت است صلی الله علیه وسلم که وقت هر نماز مادامی ست که داخل نشد وقت نمازی که بعد اوست و مخصوص ست فجر ازین حکم باجماع
پس نماز ها یکه سوای اوست داخل ست در عموم وی و نیست دلالت فعل مگر بر استحباب پس معارض نشود عام را و نه خاص را انتهی و در حجة الله البالغه گفته
آخر وقت مغرب پا قبل غروب شفق احمر ست و دور نیست که جبرئیل علیه السلام روز دوم نماز مغرب را اندکی بتاخیر گذارده باشد بنا بر قصر وقت مغرب

پس راوی گمان کرد که نماز مغرب در هر دو روز در یک وقت گذارده واین گمان یا از عالم خطا در اجتهاد ست یا بیان غایت قلت ست والله اعلم گویم این احتمال هر چند دور نباشد اما محتاج دلیل ست وانچه از سنت صریح ثابت شده اتساع وقت مغرب ست نه تقصیر آن ووقت صلوة العشاء الی نصف اللیل الاوسط ووقت نماز خفتن از غیبوبت شفق ست تا نیم شب بی زیادت ونقصان در سبل گفته مراد با وسط اول ست وطیبی گفته مراد مقدار نیم شب متوسط ست یعنی مقدار معتدل نه دراز ونه کوتاه وقول اول ظاهر ترست چه نصف شب معتدل شش ساعت ست پس شش ساعت تاخیر باید کرد واین ثلث از کوتاه ترین شبها میشود وثلث شب درازترین شبها وعکس این اولی وانسب ست وبر تقدیر این حد وقت مختارست ووقت جواز تا قبیل طلوع فجرست انتهی لیکن تا صبح باکراهت تحریمی ست نزد امام اعظم ومختار جمهور قول اول ست ودر سبل گفته در حدیث تحدید آخر وقت عشا بثلث لیل ثابت شده لیکن احادیث نصف شب صحیح ست وعمل بران واجب انتهی ووقت الصبح من طلوع الفجر مالم یطلع الشمس ووقت نماز بامداد از برآمدن صبح صادق ست تا آن زمان که نبرامده است آفتاب وظاهر حدیث دران ست که وقت صبح همه وقت اختیارست وبعضی گفته اند وقت اختیار تا اسفارست وبعد از وی وقت جوازست واین حدیث افاده کرد اول وقت نماز پنجگانه وآخر آنرا غالبا ودروی دلیل ست برانکه برای وقت هر نماز اول وآخرست وازین حدیث معلوم شده که نیست وقت ادا برای عصر بعد اصفرار شمس وبرای عشا بعد نیم شب اما از حدیث دیگر معلوم شده که هر که یک رکعت هم قبل غروب دریافت وی تمام نماز عصر دریافت اگرچه لفظ دریافت مشعرست بتراخی از وقت معروف بعذر ومانند آن ودر نماز فجر هم مثل آن وارد شده لیکن در نماز عشا نیامده اما در مسلم ست که نیست تفریط در نوم بلکه تفریط بر کسی ست که نگذارد نماز را تا آنکه در آمد وقت نماز دیگر وازین امتداد وقت هر نماز تا دخول وقت نماز دیگر معلوم می شود لیکن مخصوص ست بفجر چه آخر وقت وی تا طلوع شمس ست ونیست وقت برای نمازی که بعد اوست همچنین نماز عشا که آخر وقت وی تا نیم شب ست وبعد او وقتی برای نماز نیست وتقسیم کرده اند وقت را بسوی اختیاری واضطراری چنانکه اشارت بدان رفت اما هیچ دلیلی بران ناهض نیست وصاحب سبل استیفای کلام درین باب در رساله الیواقیت فی المواقیت کرده رواه مسلم این ست اوقات نماز پنجگانه بروجهی که می شناسد آنرا هر عالم جاهل قروی بدوی حر وعبد وذکر وانثی وتعلیم فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بامت مرحومه اما توقیت آن بحساب منازل قمر پس بدعت ست باتفاق امت سید علامه محمد بن اسمعیل امیر رح در بعض فتاوی فرموده ونیست ممکن که دعوی کند عالمی از علمای دنیا که بود این توقیت در عصر وی صلی الله علیه وسلم یا عصر خلفای راشدین بلکه ظاهر شد این بدعت در عصر مامون خلیفه عباسی وقتی که کتب فلاسفه از معادن آن براورده ترجمه کرده شد وبدان اشتغال نموده آمد واین علم کسانی ست که حق تعالی در حق شان فرمود فلما جاءتهم رسلهم بالبینات فرحوا بما عندهم من العلم پس اقل احوال مقررین این حساب آن ست که اهل بدعت باشند وهر بدعت ضلالت ست وعظیم شد این بدعت در حرمین شریفین چه در مکه معظمه اعتماد نمی کنند مگر بر همین وایشانرا درین باب انواع مؤلفات ست مثل ربع مجیب ومانند آن که تدریس وی میکنند وآنرا میخوانند واعتماد ایشان در شناخت اوقات نماز بران ست واین علم از ان علوم ست که رسول خدا صلی الله علیه وسلم در شان آن فرموده علم لاینفع وجهل لایضر واین علم از علوم اهل کتاب ست چه اعتماد ایشان بر حساب سیر آفتاب دایر میباشد وبر مسلمانان از یونان واهل کتاب داخل شده انتهی وله ومن ومسلم راست از حدیث بریدة بضم موحده ودال مهمله کنیت او ابوعبدالله وابوسهل وابو الحصیب ست ووی بریده بن الحصیب الاسلمی ست بضم حای مهمله اسلام آورد قبل بدر لیکن حاضر نشد آنرا ونمود بیعت رضوان وساکن شد بمدینه وتحول کرد بسوی بصره پس تر رفت بسوی خراسان برای جهاد ومرد در مرو بزمانه یزید بن معاویه در سنه اثنتین او ثلث وستین روی عنه جماعة فی العصر در بیان وقت نماز عصر والشمس بیضاء نقیة بنون وقاف وتحتیه مشدده یعنی وآفتاب سفید وپاک ست از آلایش زردی وتیرگی ونزد بخاری ومسلم ست از حدیث رافع بن خدیج که بودیم ما میگذاردیم نماز دیگر را با رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعد ازان نحر کرده میشد جزور یعنی شتر کشته

وقسمت کرده میشد پستر وکنته می شد پس می خوردیم گوشت پخته ونرم شده پیش از غروب آفتاب انتهی واین حدیث ناظر ست در تعجیل عصر چنانکه مذهب ائمه ثلثه ست ودر مصفی گفته وهمان ست مذهب ابی یوسف وامام محمد وعلی قولهما الفتوی عند الحنفیة وابوحنیفه در روایت مشهور مخالفت اینها کرده ودر اول وقت عصر وآن را از بلوغ سایه هر چیز بمقدار دو چندان آن مقرر ساخته ودر اول وقت عشا وآخر ا بعد از غیبوبت شفق ابیض مقرر کرده انتهی گویم نصی صریح در مثلین برای اول وقت عصر یافته نشد جز انکه در موطا آورده که عبدالله بن رافع سوال کرد ابوهریره را از وقت نماز پس گفت بگذار نماز ظهر را وقتیکه باشد سایه تو مانند قامت تو وبگذار نماز عصر را وقتیکه باشد سایه تو دو مانند قامت تو وبگذار نماز مغرب را وقتیکه فرو رود آفتاب وبگذار نماز عشا را در میان خود ودر میان سوم حصه شب وبگذار نماز صبح را در غبش یعنی غلس که سیاهی آخر شب ست انتهی ودر مصفی گفته ظاهر نزدیک این بنده ضعیف آنست که مراد ابوهریره از مثل قامت مع فیء زوال وسایه دیگر ست پس بحساب اهل مدینه در ایام شتا فیء زوال قریب بچهار وپنج قدم خواهد بود وبعد از ان چیزی تاخیر باید برای استعداد نماز پس بقامت آدمی خواهد بود وهمچنین وقت مستحب برای نماز عصر فیء زوال وسایه آدمی قریب مثلین خواهد بود انتهی لیکن این حدیث موقوف ست معارض نشود باحادیث صحیحه وارده در یک مثل وهمچنین حدیث اقدام که در سنن ابوداؤد ست ضعیف ست حجت بدان قائم نمی تواند شد چنانکه بیاید ولهذا هم در مصفی گفته که ابتدای وقت ظهر زوال شمس ست از وسط آسمان وآخر وقت او این ست که باشد سایه هر چیز مانند قامت آن چیز سوای فیء زوال وبرهمین مطبق ست ابراد ولفظ عشی واز انجا وقت عصر داخل میشود وآخر وقت عصر آنست که آفتاب زرد شود وتاخیر از ان حالت حرام ست واز علامت منافقان ست الا نزدیک ضرورت واول وقت مغرب غروب آفتاب ست وآخر آن غیبوبت شفق ست ویک قول شافعی ومالک آنست که آخر مغرب واول او یکی ست وانچه بالنخست ذکر کردیم اقوی همان ست از روی دلیل واول وقت عشا غیبوبت شفق ست وآخر وقت اختیار نصف لیل ست لیکن تا طلوع فجر اگر کسی بگذارد در حکم ادا ست نه در حکم قضا مانند عصر بعد از صفرت واول وقت صبح طلوع صبح صادق معترض ست وآخر وقت آن اسفار تام که بعد از ان طلوع شمس باشد بی فصل والله اعلم انتهی واز این عبارت ظاهر شد که اول وقت عصر یک مثل ست وهو المطلوب ومن حدیث ابی موسی عبدالله بن قیس الاشعری اسلام آورد بمکه قدیما وهجرت کرد بسوی حبشه وگفته اند برگشت بسوی ارض خود پستر بیامد بمدینه وبود عامل البصره بعد عزل مغیره از طرف عمر بن الخطاب رضی الله عنه وفتح کرد اهواز را وحاکم ماند بر بصره تا صدر خلافت عثمان وهرگاه که عزل کرد او را عثمان نقل کرد بسوی کوفه واقامت نمود در انجا ومقرر داشت او را عثمان عامل بر کوفه تا آنکه شهید شد عثمان ونقل کرد ابوموسی بعد امر تحکیم بسوی مکه وماند در انجا تا وفات ومرد بعمر هفتاد وچند سال در سنه خمسین وقیل بعدها ابوالحسن اشعری امام اشاعره از اولاد او ست رضی الله عنهم اجمعین وبالجمله مسلم راست از حدیث وی والشمس مرتفعة یعنی گذارد نماز عصر را وحال انکه آفتاب بلند ست مائل نشده ست بسوی غروب از این حدیث نیز تعجیل عصر معلوم شد وآن در صورت گذاردن وی بر یک مثل می باشد چنانکه مذهب محدثین وصاحبین ست حافظ ابن القیم گفته صحابه نماز میگذاردند با انحضرت صلی الله علیه وسلم بعده میرفت یکی از ایشان بسوی عوالی مدینه چهار میل وآفتاب بلند می بود ودر حدیث انس نحر جزور وقطع وطبخ آن قبل غروب شمس آمده ومحال ست که این بعد مثلین باشد ودر صحیح مسلم ست که وقت ظهر ما دامی ست که عصر حاضر نشده ونیست این معارض مر این سنن را نه در صحت ونه در صراحت انتهی ودر سبل گفته در احادیث دلالت ست بر مسارعت عصر واصرح احادیث در تحدید اول وقت عصر حدیث جبرئیل ست که گذارد با انحضرت وظل ظهر مثل وی بود وجز آن از احادیث مثل حدیث بریده وابوموسی محمول ست بران انتهی گویم در موطای مالک بروایت امام محمد بن حسن شیبانی از حدیث عبدالله بن عمر در ذکر عمل یهود ونصاری تشبیه بوقت عصر واقع شده وامام محمد بعد آن گفته که این حدیث دلالت میکند بر انکه تاخیر عصر افضل ست از تعجیل وی نمی بینی که گردانید انحضرت صلی الله علیه وسلم ما بین ظهر را تا عصر اکثر از ما بین عصر تا مغرب درین حدیث وهر که تعجیل کرد عصر را شد ما بین ظهر تا عصر اقل از ما بین عصر تا مغرب پس این دلالت کرد بر تاخیر عصر وتاخیر وی بهتر ست از تعجیل وی مادامیکه آفتاب سفید وپاک ست مخالط نشده ست

او اصفرت وهو قول ابی حنیفة والعامة من فقهائنا انتهی وباین قول امام محمد رد کرده اند سنت تعجیل عصر وگذاردن وی بر یک مثل را و حافظ ابن القیم رح بجوابش
گفته نمیدانم که کدام دلالت ست درین حدیث مجمل یعنی حدیث عمل یهود ونصاری بر قیراط بر اینکه داخل نمی شود وقت عصر تا آنکه سایهٔ هر چیز دو چندان او شود بنوعی از
انواع دلالت وجز این نیست که دال ست بر انکه از نماز عصر تا غروب شمس اقصرست از نصف نهار تا وقت عصر و درین خود شکی نیست انتهی گوئیم در قول امام محمد
تاخیر عصر مقید ست ببودن آفتاب سفید روپاک و این نمی باشد مگر وقت یک مثل چنانکه بر عارف اوقات غیر مخفی ست یا قدری کمتر از آن بعد دو مثل خود آفتاب نقی
و بیضا و غیر مخالط بصفرت نمی باشد پس حجت دران بر مثلین چنانکه باید نیست و نیز در وی تصریح نیست بتاخیر عصر تا مثلین بلکه ورود حدیث در بیان زیادت
اجر امت سابقه و این امت ست نه در بیان اوقات نماز پس احادیث صحیحه وارده در تعجیل عصر وگذاردن آن بر یک مثل را گذاشته در توقیت عصر باین حدیث آویختن
ابعاد نجعه واحتجاج بس ضعیف ست کما لایخفی و در بستان المحدثین بعد سرد حدیث مذکور وقول امام محمد گفته که انچه امام ازین حدیث استنباط کرده اند صحیح ست
و مدلول حدیث همین قدر ست که مابین صلوة العصر الی مغرب الشمس کمتر از مابین نصف النهار الی صلوة العصر می باید تا قلت عمل وکثرت عطا که مقصود از تشبیه ست
درست گردد واین معنی بدون تاخیر عصر از اول وقت آن متحقق نمی شود اما انچه از بعضی فقها منقول ست که باین حدیث تمسک کرده اند در انکه وقت عصر از
ما بعد المثلین شروع می شود وقبل ازان وقت ظهر ست پس دلالت حدیث بران ممنوع ست آری اگر لفظ مابین وقت العصر الی الغروب می بود گنجایش این استدلال
می شد لفظ مابین صلوة العصر الی مغرب الشمس ست وظاهر ست که صلوة العصر در اول وقت متحقق نمی شود تا مدعا حاصل گردد و مدار تشبیه بر مقاله مابین نماز عصر ست
بر وفق انچه معمول آنجناب بود تا وقت غروب آن کمتر از مابین ظهر و عصر میشد گو از ابتدای وقت عصر تا غروب مساوی آن باشد واگر کسی را بخاطر رسد که تشبیه برای
تفهیم ست و درین صورت تخییل لازم می آید زیرا که صلوة عصر را تعیینی نیست هر کسی در وقتی از اوقات متعینه میخواند بخلاف وقت عصر که فی نفسه متعین ست
گوئیم تشبیه برای تفهیم مخاطبین ست و مخاطبین وقت متعارف نماز آنجناب را می شناختند پس نسبت بایشان بوجه احسن تفهیم متحقق شد و دیگران از بسماع
از ایشان این معنی واضح شد و تفهیم متحقق شد نظیرش آنکه حضرت عایشه رض در وقت معمول نماز عصر آنحضرت صلعم فرموده است کان یصلی العصر والشمس فی حجرتها
لم یظهر الفیء بعد و معلوم ست که این بیان و تفسیر غیر از کسانی که آن حجرهٔ مبارک را دیده باشند و بودن آفتاب را دران حجره وظهور سایه را دران مقایسه کرده باشند
فائده نمیکند کذا هذا و نیز باید دانست که انچه در کلام امام واقع شده که ومن عجل العصر کان ما بین الظهر الی العصر اقل ما بین العصر الی المغرب بظاهر مخدوش ست
زیرا که موافق قاعدهٔ ظلال اقتضای مثل وقتی می شود که ربع النهار باقی میماند در اکثر بلدان پس وقتین مساوی باشند نه زیاده وکم پس میتوان توجیه کرد که مراد
امام از مابین الظهر مابین وقت متعارف للصلوة ست یعنی از ابتدای وقت متاخر خصوصا در ایام صیف که ابراد آن مستحب ست والله اعلم انتهی **وعن**
ابی برزة الاسلمی بفتح موحده وسکون زا نامش نضله بن عبید ست وقیل بن عبد الله مسلمان قدیم ست قاتل عبد الله بن خطل وهمیشه
غزا کرد همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم تا آنکه مقبوض شد و نزول کرد بصره را و غزا نمود بخراسان ومرد در مرو وقیل بغیرها سنه ستین او خمس وستین
قال کان رسول الله گفت بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یصلی العصر ثم یرجع احدنا الی رحله میگذارد نماز عصر را پس بازمی گشت
یکی از ما بسوی رخت وجای بود وباش خود رحل بفتح را وسکون حای مهمله فی اقصی المدینة در نهایت مدینه واین حال ست از رحل یا صفت اوست
والشمس حیة وآفتاب زنده می بود یعنی روشن وتابان وسفید ونقی وقوی الاثر از روی حرارت ولون وانارت شافعیه گویند که این در وقت
رسیدن سایه بمثلین نمی باشد و راست میگویند و نزد حنفیه درین بحث ست و بیجاست و از امام احمد محکی ست که افضل در وقت غیر روز ابر تاخیر ست
تا آخر وقت مختار و شک نیست که ارجح درین باب مذهب مختار اهل حدیث و ائمه ثلثه و زفر و صاحبین ست کما مر مرارا وکان یستحب ان یوخر
من العشاء و دوست میداشت اینکه تاخیر کرده شود نماز عشا را مراد از تاخیر ثلث لیل ست چنانکه در حدیث ابن عمر نزد مسلم آمده که گفت درنگ کردیم ما

یک شبی درحالیکہ انتظار می بردیم آنحضرت را برای نماز عشا پس بیرون آمد بسوی ما ہنگام رفتن ثلث شب بلکہ بعدازوی پس نہ حکم کرد موذن را پس اقامت گفت وبگذارد نماز را انتہی و در حدیث جابر بن سمرہ ست نزد مسلم وکان یؤخر العتمۃ بعد صلاتکم شیئا و در حدیث ابی سعید ست حتی مضی نحو شطر من اللیل رواہ ابوداؤد والنسائی وکان یکرہ النوم قبلھا و بود کہ مکروہ میداشت خواب کردن پیش از گذاردن نماز عشا تا مباد استغراق شود نائم دران و برود وقت نماز والحدیث بعدھا و سخن کردن با مردم بعدازوی تا مشتغل نشود بحدیث از قیام آخر لیل و در سہر و در خصتی ہست اگر خواب بقصد طلب تخفیف و فع کسل وحصول نشاط در نماز باشد خصوصا در رمضان و کلام بضرورت باشد و لایعنی نبود چنانکہ ثابت شدہ کہ آنحضرت مستمر بود با ابوبکر در امر مسلمانان وکان ینفتل من صلوٰۃ الغداۃ حین یعرف الرجل جلیسہ و بود کہ برمیگشت از نماز بامداد و فارغ می گشت ازان در ہنگام شناختن مرد ہمنشین خود را مقصود آنست کہ شروع میکرد در غلس و تمام میکرد در اسفار زیرا کہ در مسجد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مصابیح نبود پس در وقت درامدن مسجد شناختہ نمی شد ہمنشین و این دلیل ست بر تبکیر و ینفتل بفا و فوقیہ مکسورہ بمعنی یلتفت و ینصرف ست وکان یقرأ بالستین الی المائۃ و بود کہ میخواند در نماز بامداد شصت آیت و زیادہ بران تا صد آیت گویا در صورت اختصار ستین میخواند و در صورت طول مائۃ متفق علیہ و درین حدیث ذکر وقت صلوٰۃ عصر و عشا و فجر ست بدون تحدید اوقات مدلول علیہا و درانچہ از احادیث گذشت اصرح و اشمل ست ازان وعندھما من و نیز در بخاری و مسلم ست از حدیث جابر باین لفظ والعشاء احیانا و احیانا و میگذارد نماز عشا را در بعض اوقات جلد در اول وقت و احیانا و در بعض اوقات بدیر چنانکہ تفصیل کرد آنرا بقول وی اذا راھم اجتمعوا عجل باین طریق کہ چون دید آنہا را کہ فراہم آمدند و جمع شدند شتابی میکرد و میگذارد در اول وقت براہ مہربانی برایشان و اذا راھم ابطؤا اخر و چون دید کہ دیر کردند در آمدن دیر میکرد در نماز گذاردن و درینجا مراعات ایشان ست یا انچہ ارفق ست بحال ایشان و دلالت ست برانکہ تاخیر از اول وقت بقصد تکثیر جماعت جائز بلکہ مستحب ست و گفتہ اند کہ امام ابوحنیفہ و اصحاب وی التزام اول وقت نمیکردند ہم ازین جہت ست نہ از جہت عدم فضیلت اول وقت و اول وقت بذاتہ افضل ست و لیکن بعارض دیگر تاخیر او واجب میگردد والصبح کان یصلیھا بغلس و میگذارد نماز صبح را در تاریکی شب ظاہر آنست کہ این بحضور جماعت کثیر بود زیرا کہ صحابہ بقیام لیل خوگر بودند و از خواب شب ملول می شدند و در عشا بجہت بعض حوائج نہار گونہ تفرقہ راہ می یافت و در حدیث عایشہ ست نزد بخاری و مسلم کہ بود آنحضرت میگذارد نماز بامداد پس برمی گشتند زنان از نماز پیچیدہ و پوشیدہ روہا و بدنہا بچادرہا و گلیمہا شناختہ نمی شدند از جہت غلس انتہی و غلس بفتحتین تاریکی آخر شب کما فی القاموس مخلوط ببیاض صبح کذا فی الترجمۃ وآن اول فجر باشد کذا فی السبل ولمسلم و مسلم راست نہا من از حدیث ابی موسی اشعری صحابی جلیل القدر ست و اشعر نسبت بیکی از اجداد اوست در فتح خیبر ہمراہ اہل سفینہ بملازمت آنحضرت آمدہ بانعام و اکرام و مدح و ثنای وی مشرف شد مناقب او بسیار ست و ترجمۂ وی گذشت فاقام الفجر حین انشق الفجر پس قائم کرد آنحضرت نماز صبح را وقتی کہ شق شد صبح والناس لا یکاد یعرف بعضھم بعضا و حال آنکہ مردم نزدیک نیست کہ بشناسند بعض ایشان مر بعض را و این ناظر ست درانکہ در غلس گذارد و تعجیل کرد دران در مصفی گفتہ معنی تعجیل آنست کہ در اول وقت مستعد نماز کند و بعد از استعداد در میان نصف اول وقت نماز گذارد پس در وقت فجر حضرت عمر فرمود الصبح والنجوم بادیۃ مشتبکۃ و ابوہریرہ گفت صلی الصبح بغلس و حضرت عایشہ گفت فینصرف النساء متلفقات بمروطھن ما یعرفن من الغلس و این ہمہ منطبق ست بر یک حد و در وقت ظہر در یک روایت از حضرت عمر صلوا الظہر اذا کان الفیئ ذراعا آمدہ و در روایت دیگر صلی الظہر اذا زاغت الشمس و این ہر دو منطبق ست بر یک حد زیرا کہ زوال شمس از وسط سما بحر بودن فیئ یک ذراع کما ینبغی ظاہر نمی شود و ابوہریرہ گفت صل الظہر اذا کان ظلک مثلک و این نیز نزدیک ست باول زیرا کہ فیئ زوال و فیئ آدمی چون ہر دو بمثل آدمی رسند در صیف حد ابراد خواہد بود بہ نسبت اہل مدینہ و در شتا میانۂ نصف اول

وقت خواهد بود و در وقت عصر حضرت عمرؓ گفت صل العصر والشمس بیضاء نقیة قدر ما یسیر الراکب فرسخین او ثلٰثة قبل غروب الشمس و حضرت عایشهؓ گفت کان یصلی
العصر والشمس فی حجرتها قبل ان تظهر و انسؓ گفت کنا نصلی العصر ثم یذهب الذاهب الی قباء فیاتیهم والشمس مرتفعة و ابوهریرهؓ گفت والعصر اذا کان ظلک مثلیک
و این همه قریب اند با یکدیگر منطبق اند بر نماز گذاردن وقتی که سایهٔ آدمی غیر فیء زوال از یک مثل زیاده شود تا برسد بمثل ثانی بلکه اندکی از مثل ثانی هم زیاده تر گذرد
مضایقه نیست و در وقت مغرب حضرت عمرؓ گفت المغرب اذا غربت الشمس و ابوهریره نیز مانند این گفت و در وقت عشا حضرت عمرؓ فرمود والعشاء اذا غاب الشفق
الی ثلث اللیل و در روایت دیگر گفت واٰخر العشاء ما لم تنم و این نیز موافق ست باول زیرا که وقت نوم غالباً پیش از ثلث لیل می باشد و در روایت دیگر فرمود
والعشاء اذا غاب الشفق و ابوهریره گفت ما بینک و بین ثلث اللیل پس وقت مستحب عشا ممتد ست از اول غروب شفق احمر تا سوم حصه شب انتهی و این
تطبیق ست در آثار صحابه رضی الله عنهم **وعن** رافع بن خدیج الحارثی کنیت او ابو عبدالله ست و یقال ابو خدیج الخزرجی الاوسی از اهل
مدینه است حاضر نشد بدر را از جهت صغر سن و در احد و خندق و مشاهد دیگر حاضر شده جماعتی از صحابه و تابعین از وی راوی ست روز احد اورا
تیری رسید آنحضرتؐ فرمود انا اشهد لک یوم القیامة و تا زمان عبدالملک بن مروان زنده بود و بعده جراحت وی بشکست و بمرد در سنه ثلث و اربع
سبعین و له ست و ثمانون سنة و گفته اند که در زمان یزید بن معاویه مرد رضی الله عنه قال گفت رافع کنا نصلی المغرب مع النبی
بودیم ما که میگذاردیم نماز مغرب را با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فینصرف احدنا وانه لیبصر مواقع نبله پس بر می گشت یکی
از ما از نماز و حال آنکه وی هر آیینه می دید جاهای افتادن تیرهای خود را بعد از انداختن آن تیرها که در روز هم می نماید مقصود بیان تعجیل نماز مغرب ست
و آن مستحب ست و نبل بفتح نون و سکون موحده بمعنی سهام عربیه و نیست او را واحد از لفظ وی و گفته اند که واحد وی نبله است کتمر و تمرة متفق علیه
در سبل گفته حدیث دلیل ست بر مبادرت بصلوٰة مغرب بحیثیتی که برگردد از آن و ضوء باقی باشد و قد کثر الحث علی المسارعة بها انتهی **وعن** عایشة
رضی الله عنها قالت اعتم النبی در تاریکی شب گذارد رسول خدا صلی الله علیه وسلم ذات لیلة بالعشاء یک شب نماز عشا را
حتی ذهب عامة اللیل تا آنکه رفت بسیاری از شب اعتم بفتح همزه و سکون عین مهمله یعنی داخل شد در عتمه و عتمه بفتحتین ثلث لیل اول را گویند
بعد غیبوبت شفق کما فی القاموس ثم خرج فصلی و قال پس بیرون آمد پس نماز گذارد و فرمود انه لوقتها این ست وقت نماز عشا یعنی
وقت مختار و افضل او لولا ان اشق علی امتی اگر نمی بود سخت پنداشتن بر امت من تاخیر عشا را هر آیینه امر میکردم ایشان را که تاخیر کنند
گذاردن نماز عشا را تا ثلث شب یا نیمهٔ آن روایت کرده اند این جملهٔ اخیره را ترمذی و ابن ماجه و احمد و ابوداؤد و ابن حبان از حدیث ابوهریره و لفظ
ترمذی الی ثلث اللیل او نصفه ست و لفظ احمد و ابن حبان الی ثلث اللیل ست و شک نکرده ایشان رواه مسلم و این حدیث دلیل ست بر آنکه وقت
عشا ممتد ست و آخر او افضل او ست و آنحضرت صلی الله علیه وسلم رعایت میکرد خفت را بر امت و اگرچه ترک کرد افضل وقت را و این خلاف مغرب ست
که افضل او اول او ست و همچنین غیر وی مگر ظهر در ایام شدت حر چنانکه گفت **وعن** ابی هریرة رضی الله عنه قال قال گفت ابوهریرهؓ
فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اشتد الحر وقتی که سخت شود گرمی موسم فابردوا بهمزهٔ مفتوحه مقطوعه و کسر را بالصلوٰة
پس سرد کنید نماز ظهر را و تاخیر کنید از اول وقت تا بشکند سورت حرارت را گویند ابرد وقتی که داخل شد در وقت برد همچو اظهر و انجد و اتهم وقتی که داخل شد
در وقت ظهر و رسید در نجد و تهامه و اول مرزمان ست و این هر دو مکان و حدیث دلیل ست بر وجوب ابراد بظهر نزدیک شدت حر زیرا که اصل در امر وجوب ست
و گفته اند این جا برای استحباب ست و باین رفته اند جمهور و ظاهر حدیث عام ست و منفرد و جماعت و بلد حار و غیر آن و در وی قولهاست و گفته اند که ابراد رخصت ست
و تعجیل افضل ست بنا بر عموم اوله افضلیت اول وقت و جواب داده اند که آن ادله عام ست مخصوص شده باحادیث ابراد و معارض ست این حدیث بحدیث خباب

که شکایت کردیم بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم حر رمضاء را در جباه واکف خود پس دور نکرد شکوهٔ ما را واین حدیث صحیح ست رواه مسلم و جواب از ان بچند
وجه داده اند احسن آنها این ست که شکوهٔ ایشان از شدت رمضا در اکف وجباه بود واین نمی رود از زمین مگر آخر وقت یا بعد آن و لهذا آنحضرت فرمود
صلوا الصلوة لوقتها رواه ابن المنذر واین دال ست برانکه ایشان طالب تاخیر زائد از وقت ابراد بودند پس معارض نشود بحدیث ابراد و در مصفی گفته جمعی
تخصیص کرده اند ابراد را ببلد حار و جماعت مسجد که از جاهای دور قصد کنند واصح نزدیک فقیر عموم آنست و حدیث شکونا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم
حر الرمضاء فلم یشکنا محمول ست بر ابرادیکه از وقت بیرون کشد مترجم گوید معنی ابراد آنست که شدت گرمی بانحطاط آرد و آن قریب بیک مثل می باشد
بآن معنی که چون از نماز فارغ شود عنقریب سایه یکمثل گردد سوای فیء زوال پس مستحب تاخیر ظهرست تا آخر وقت در ایام شدت گرمی و در حدیث ابن مسعود وارد
شده که کان قدر صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم الظهر فی الصیف ثلثة اقدام وفی الشتاء خمسة اقدام الی سبعة اقدام اخرجه ابوداود والنسائی و شیخ ابن عربی
در قبس گفته مراد ازین تحدید بعد از طرح سایهٔ زوال ست و درین صورت مضمون این حدیث موافق آنست که ذکر کردیم انتهی گویم حدیث ابن مسعود را حاکم هم
روایت کرده و مروی ست از طریق اسود و مصنف آنرا در تلخیص آورده و در سندش عبیده بن حمید ست شیخ وی سعد بن طارق و در هر دو خلاف ست
در میزان در ترجمهٔ عبیده گفته وقد ضعف عبد الحق حدیث تقدیر صلوة النبی صلی الله علیه وسلم فی الشتاء والصیف بالاقدام انتهی و در سبل گفته وقد بینا
ما فیه فی الیواقیت وانه لایتم الاستدلال به انتهی و هم صاحب سبل در بعض فتاوی گفته که این حدیث را حمل بر ابراد کرده اند کما قاله ابن العربی المالکی فی القبس
وتبعه الحافظ السیوطی و بیان کرده ایم ما عدم صحت حمل وی بر ابراد در رسالهٔ خود یواقیت فی المواقیت و بیان کردیم دران که این حدیثی ست که قدح کرده اند
دران گفت عقیلی لایتابع علی حدیثه فی القبول و احمد و ابن معین توثیق کرده اند سعد را و عجب ست از حافظ ابن حجر در تلخیص که تکلم نکرد بر لفظ این حدیث و نه بر سندوی
و ذکر نمود کلام ابن عربی را و حال آنکه باطل کرده ایم ما آنرا در یواقیت آری در ایام شتا تاخیر ظهر خوب ست تا آنکه حاصل شود ظن بآنکه آفتاب اگر در کبد سما بود
الکنون زائل شد زیرا که این معنی مدرک نمی شود بحس و مشاهده وقتی که از جهت جنوب باشد چه سایهٔ وی بسیار می افزاید در جهت شرق لیکن نه بآن حد که تقدیر کرده شود
باقدام و غایت وی آنست که نظر کنند در امارات که حاصل شود بدان ظن زوال و نیست با اهل اقدام مگر همین ظن لاغیر و نیست هیچ یکی مخاطب بظن غیر خود بلکه بظن نفس خود
انتهی و مراد صاحب مصفی ازین قول که جمعی تخصیص کرده اند ابراد را ببلد حار و جماعت مسجد امام شافعی ست زیرا که وی گفته که ابراد رخصت ست و آن نیز برای
کسانیکه در طلب جماعت بمسجدهای دور شتابند و مشقت میکنند و هر که تنها بگذارد یا در مسجد با قوم میگذارد دوست دارم که تاخیر کنند از اول وقت انتهی شیخ در ترجمه
گفته این مخالف ظاهر حدیث ست و ترمذی حدیثی آورده که دلالت دارد برانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفر نیز امر میکرد بابراد با وجود آنکه همه در یک منزل
جمع می بودند و گفته است ترمذی که قول کسی که رفته است بسوی تاخیر ظهر در شدت حر اولی ترست باجماع و در حدیث بخاری آمده که صحابه ابراد میکردند تا تلها را
سایه بر زمین می افتاد و تلها چون منبسط است سایه بعد از زوال در زمان کثیر افتد بخلاف چیزهای دراز مانند مناره و جز آن که سایهٔ آنها زود تر نمایان گردد و از ابن مسعود
تا پنج قدم آمده و در بعضی روایات آمده که در سایهٔ دیوارها بنماز میرفتند و دیوارها دران زمان هفت گز بود و بعضی تا میانهٔ وقت گفته اند حمل ابراد بر وقت زوال
بجهت برودت وی نسبت بگرمی وقت استوا چنانکه بعضی شافعی گفته اند بعیدست و بودن او سرد تر نسبت باستوا خلاف تجربه است چه دوام سبب موثر ترست
از قوت چنانکه از سردی وقت صبح نسبت به نیم تجربه میگردد هر چه آفتاب نزدیکتر می آید در هدایه میگوید که سخت ترگرمی دران دیار در وقت رسیدن سایه است
بمثل ابراد در تاخیر از ان باشد و بالجمله احادیث صحیحه در مبالغه بابراد وارد شده است و آنکه در حدیث خباب آمده محمول ست که التماس تاخیر از تمام وقت باشد
والله اعلم انتهی ملخصا و مصنف در تلخیص گفته معنی لم یشکنا لم یزل شکوانا ست و همزه برای سلب ست کما اعجمت الکتاب ای ازلت عجمته ست و گفته اند معنی
او لم یحوجنا الی الشکوی بل رخص لنا فی التاخیر ست و دال ست بر اول روایت ابن منذر و بیهقی از حدیث سعید بن وهب از خباب شکونا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم

الرمضاء فما اشکانا وقال اذا زالت الشمس فصلوا مسلم کرد اثرم وطحاوی بسوی نسخ حدیث خباب گفت طحاوی دال ست بران حدیث مغیرہ کنا نصلی بالهاجرة فقال لنا ابردوا پس بیان کرد که بود ابراد بعد تهجیر وحمل کرده اند بعض حدیث ابراد را بر گردیدن ظل فیء وحدیث خباب بر سرد نشدن سنگریزه زیرا که آن سرد نمی شود تا آنکه زرد شود آفتاب فلهذا رخصت کرد در ابراد ونکرد در تاخیر تا خروج وقت انتهی فان شدة الحر من فیح جهنم زیرا که سختی گرمی از جوشیدن دوزخ و پراگنده شدن گرمی اوست ودر آخر این حدیث ست که گله کرد آتش دوزخ بسوی رب خود وگفت خورد اجزای من یکدیگر را پس دستوری داد او را بدو نفس برآوردن ودم زدن دمی در زمستان ودمی دیگر در تابستان پس سخت تر آنچه می یابید شما از گرمی وسخت تر آنچه می یابید شما از سردی از آن نفس ست که تابستان وزمستان می زند متفق علیه ودرین باب ست حدیث از ابوموسی وعائشه ومغیره وابوسعید وعمرو بن عبسه وصفوان والقسم وانس وابن عباس وعبدالرحمن بن علقمه وعبدالرحمن بن جاریه احادیث ایشان را مصنف در تلخیص با جرح وتعدیل ایراد کرده

وعن رافع بن خدیج رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اصبحوا بالصبح صبح کنید بصبح ودر روشنی بگذارید نماز بامداد را ودر روایتی بدل اصبحوا اسفروا بالفجر آمده اسفار کنید بفجر وحاصل هر دو عبارت یکی ست وظاهر ومتبادر از عبارت حدیث آنست که شروع در نماز وقت اصباح واسفار کنند واسفار صبح انکشاف وتنور وانتشار اوست وهرچه جز این گفته اند تاویل وتکلف ست واین حدیث حجت حنفیه است در تاخیر فجر تا اسفار واین حدیث در سنن ست وحدیث غلس در موطا وصحیحین ست پس معارض نشود او را ونیز در حدیث انس ست نزد ابوداود که گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز صبح یکبار در غلس پستر گذارد بار دیگر واسفار کرد بآن بعده بود نماز او بعد ازین در غلس تا آنکه فوت شد وعود نکرد بسوی اسفار انتهی واین حدیث حجت شافعی ست در تغلیس وشک نیست که صراحت این حدیث نزاع اسفار وتغلیس را بوجه خوب فیصل میکند ومشعرست باینکه مراد باصبحوا واسفروا غیر ظاهر اوست پس گفته اند که مراد بدان تحقق طلوع فجر ست وصیغه اعظم برای تفضیل نیست وگفته اند که مراد بدان اطالت قرارت در نماز صبح تا آنکه بیرون آید از نماز وقت اسفار وگفته اند که مراد بدان لیالی مقمره است زیرا که نور فجر درین شبها بسبب غلبه نور قمر چنانکه باید واضح ومبین نمیگردد وآنحضرت صلی الله علیه وسلم یکبار بنا بر عذر اسفار کرد پستر مستمر ماند بر تغلیس وطحاوی گفته ابتدا بتغلیس کند وختم باسفار وجمع کند میان هر دو بتطویل قرارت وگفته اند که این تاویل احسن واولی ست که بدان توفیق میان احادیث حاصل میگردد ولیکن ظاهر مذهب حنفی آنست که ابتدا وختم هر دو باسفار کند وچندان تاخیر نکند که شک در طلوع آفتاب افتد وبعضی حدیث اسفار را بحدیث عائشه که نزد ابن ابی شیبه وغیره است رد کرده اند ولفظ وی این ست که نگذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز در وقت آخر وی تا آنکه قبض کرد او را وی تعالی اما این رد تمام نیست زیرا که اسفار آخر وقت صلوة فجر نیست بلکه آخر او طلوع شمس ست شیخ در ترجمه گفته حد اسفار چنانکه از مشایخ مذهب حنفیه منقول ست آنست که قرارت مسنون از چهل تا شصت یا زیاده تا صد بطریق ترتیل تواند کرد وبعد از فراغ از نماز اگر فرضا سهوی در طهارت ظاهر شود ممکن باشد او را اعاده وضو ونماز پیش از طلوع آفتاب وگفته اند که ابوبکر وعمر این چنین کرده اند انتهی گوئیم وبرین تقدیر نزاع لفظی ست در اسفار وتغلیس زیرا که قائلین غلس نیز قائل اند که قرارت آنحضرت درین نماز از ستین آیت تا مائة بود وقائلین اسفار هم تحدید آن بقرارت مسنون میکنند پس هر دو وقت در حقیقت یک وقت شد بعد ازین شیخ گفت که مذهب شافعی تغلیس ست یعنی در وقت اول بتاریکی گذاردن ومیگویند مراد باسفار تاخیرست تا یقین گردد که صبح طلوع کرده وعدم مبادرت نزد ظن بطلوع وبی شک اجر در ادای نماز نزد تیقن بدخول وقت اعظم وافضل خواهد بود واین تاویل بعید ست چه متبادر از حدیث آن ست که اعظمیت خصوصیتی ست که در اسفارست نه از جهت تحقق وقت که وی عام ست اوقات نماز را وحدیثی از معاذ بن جبل می آرند که گفت فرستاد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بیمن وفرمود در شتا تغلیس کن وتطویل کن قرارت را آنقدر که طاقت ارند مردم وچنان مکن که ملول شوند ایشان

و ضعیف اسفار کن که شب کوتاه ست و مردم خواب ناک توقف کن تا همه حاضر آیند و گفته اند که این بر تقدیری ست که همه حاضر آیند یا بعض اگر همه یا بعض
تاخیر کنند پس اولی تاخیر ست بی خلاف امام شافعی و ایمه دیگر که تعجیل در صلوة مستحب دانند گویند که در تقدیم مسارعت ست در ادای عبادت پس افضل باشد
لقوله تعالی وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ و ما گوییم که در اسفار تکثیر جماعت ست و بی شک تکثیر جماعت افضل ست و مسارعت
بمغفرت در چیزی ست که افضل ست نزد خدای تعالی و معنی فقهی درین باب آن ست که تاخیر فجر تا آخر وقت مباح ست باجماع بی کراهت تقلیل
جماعت امری مکروه ست و انداختن مردم در مشقت نیز مکروه ست چنانکه معاذ را منع کرد از تطویل قرأت و فرمود أَفَتَّانٌ أَنْتَ و حال آنکه تطویل قرأت در
نماز سنت ست فوق التعجیل آن در اول وقت و نیز نشستن در جای نماز تا بر آمدن آفتاب مستحب ست در غایت تاکد و این در اسفار میسر ست و در تغلیس متعسر
و اصحاب ما میگویند که ثابت در روایات از فعل آنحضرت اسفار ست و آنچه مروی ست از تغلیس اگر ثابت شود شاید که در سفر باشد بجهت عذر سفر و لهذا
چون آنحضرت در مزدلفه تغلیس کرد گفتند که در غیر وقت معهود نماز کرد چنانچه در روایات آمده ست و حدیث عایشه فتنصرف النساء متلففات بمروطهن معارض
باین حدیث و قول ارجح ست نزد ما از فعل و شاید که آن در وقتی بود که زنان مامور بودند به بیرون آمدن بنماز بعد از ان منسوخ گشت بمامور گشتن
ایشان بقرار در بیوت انتهی اما این همه احتمالات ست در برابر احادیث صحیحه وارده در غلس و حق ثبوت هر دو ست با رجحان غلس بر اسفار فانه
اعظم للاجر گفتم پس مدعا آنست که اسفار بفجر بزرگتر ست برای مزد و ثواب شما زیرا که ثواب نماز بقدر ثواب جماعت ست و جماعت در اسفار
زیاده می باشد از تغلیس غالباً رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه وصححه الترمذي وابن حبان و این لفظ
ابو داود ست

وعن ابي هريرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من ادرك من الصبح ركعة قبل ان تطلع الشمس فقد ادرك الصبح کسی که دریابد رکعتی از نماز صبح پیش از آنکه بر آید آفتاب پس تحقیق دریافت نماز صبح را شوکانی
گفته این حکم برای معذور ست یعنی هر که معذور شد و یک رکعت دریافت وی گویا تمام نماز دریافت و گفته که تقیید بمعذور برای آنست که شارع برای نماز اوقات
مقرر کرده و اوائل و اواخر ان بعلامات حسیه محدود ساخته و در میان هر دو وقت برای هر نماز وقت این نماز مقرر گردانیده و در غیر آن اوقات معینه
نماز منافق و نماز امرائی که می میرانند نماز را گردانیده پس درین حدیث دلیل ست بر آنکه ادراک یک رکعت در وقت خارج از اوقات مضروبه مانند وقت
طلوع و غروب خاص ست بمعذور مثل آنکه بیمار باشد و نمی تواند که نماز ادا کند بعده شفا یافت و ممکن شد او را که یک رکعت دریابد یا حائض پاک
شد و توانست که دریابد یک رکعت را انتهی گوییم حدیث از مفهوم تقیید بمعذور خالی ست و لهذا حافظ ابن القیم در اعلام گفته مقصور ست بر عموم خود
در مصفی گفته هر که یک رکعت از نماز در وقت خود بجا آرد و باقی خارج وقت او را حکم ادا است در قصر صلوة و اتمام آن و ابو حنیفه در نماز صبح خلاف
کرده است و آن ضعیف ست و جمعی تفریع کرده اند برین حدیث که اگر عذر معذور زائل شد و از وقت مقدار یک رکعت باقی مانده است او را لازم
میشود آن نماز مانند آنکه هوشیار شد مجنون یا بالغ شد صبی یا طاهر شد حائض و زیاده ترکرده اند جمعی و گفته اند که اگر قدر تکبیر احرام از وقت یافت
لازم میشود قضای آن نماز و نزدیک این فقیر درین تفریع نظر ست زیرا که استطاعت شرط وجوب او ست و وجوب قضا متفرع بر وجوب ادا و اینجا
رکعات اخیره قضا است که شارع تیسیراً و تفضلاً در حکم ادا ساخته است و تابع جزئی که در وقت کرده شده است نموده باقی ماند سوال و آن آنست که
چون حال صلوة بر یک منوال ست پس تخصیص فجر و عصر را باین مزیت چنانچه در اکثر روایات واقع شده سبب چه باشد علما گفته اند که این تخصیص از دو سبب است
اول آنکه این دو نماز دو طرف روز واقع اند و مصلی بعضی نماز بگذارد و بعد از آن آفتاب بر آید یا فرو رود و بیقین معلوم میکند که وقت بر آمد پس اگر این حکم را
درین صورت بیان نمی فرمود گمان فوت به یقین می انجامید بخلاف اواخر اوقات نماز های دیگر که انتهای آن باین وضوح و ظهور معلوم نمیشود دوم آنکه

دراحادیث صحیحه نهی واقع شده است از نماز درین دو وقت پس اگر این دو حکم را درین صورت بیان نمی فرمود گمان می شد که بسبب دخول این دو وقت نماز فاسد شده باشد والله اعلم انتهی ومن ادرك ركعة من العصر قبل ان تغرب الشمس فقد ادرك العصر وکسی که دریابد یک رکعت را از نماز عصر پیش از انکه فرو رود آفتاب پس بتحقیق وی دریافت نماز عصر را یعنی نماز وی باطل نمیگردد و باید که یک رکعت دیگر با وی ضم کند و نماز را تمام گرداند قول اکثر اهل علم همین ست که نماز فجر و عصر بطلوع و غروب آفتاب باطل نمی شود و همین ست ارجح واقوی اگرچه امام ابوحنیفه واصحاب وی بر انند که نماز فجر بطلوع باطل میگردد نه نماز عصر و این حدیث حجت ست بر ایشان و جواب داده اند که این حدیث معارض ست باحادیث دیگر که دران نهی از نماز وقت طلوع و غروب آمده فرض باشد یا نفل پس عمل کردیم بقیاس زیراکه در اصول فقه مقرر شده که نزد تعارض ادله رجوع بحدیث کنند و نزد تعارض دو حدیث رجوع بقیاس و قیاس ترجیح می کند حکم این حدیث را در نماز عصر مگر در روایتی از ابو یوسف که میگوید فجر نیز باطل نمیگردد بطلوع ولیکن صبر کند تا بر آید آفتاب تمام کند نماز را و ترجیح کرد احادیث نهی را در نماز فجر زیراکه وقت نماز فجر همه کامل ست و نقصان دران نیست پس واجب میگردد بصفت کمال و چون بطلوع آفتاب نقصان طاری شد ادا کما وجب نشد و آخر نماز عصر که آفتاب زردی گیرد ناقص ست پس وجوب آن نیز بصفت نقصان باشد پس نظر بآن نقصان بسبب وجوب فاسد نگردد و ادا کما وجب باشد ولیکن نزد شافعیه احادیث نهی مخصوص ست بنوافل و فرائض در هر سه وقت جائز ست و مراد بفرائض فوائت ست و ظاهر احادیث در عموم ست و شک نیست که توجیهات حنفیه درین مسئله دور از درایت زیراکه میان این حدیث و حدیث نهی تعارض نیست چه در نهی مقصود بدایت نماز ست در اوقات منهی عنها و درین حدیث اتمام نماز ست دران که شروع آن در آخر وقت بود و از بدایت تا نهایت فرق بسیار ست و تفرقه در نماز عصر و فجر بقیاس بعد از انکه حکم هر دو در یک حدیث بر یک وجه وارد باشد قیاس فاسد ست و در برابر نص صحیح مردود متفق علیه و درین باب حدیثها است که تایید میکند حدیث ابوهریره را و مراد وقوع یک رکعت فجر بعد طلوع و سه رکعت عصر بعد غروب ست زیراکه اجماع ست بر ینکه مراد آن نیست که هرکه یک رکعت فقط از هر دو نماز بگذارد وی این هر دو نماز را دریافت و درباره فجر بصراحت آمده در روایت بیهقی باین لفظ که من ادرك من الصبح ركعة قبل ان تطلع الشمس وركعة بعد ان تطلع فقد ادرك الصلوة و در روایتی ست من ادرك من الصبح ركعة قبل ان تطلع الشمس فليصل اليها آخر او در عصر آمده از حدیث ابوهریره باین لفظ من صلى من العصر ركعة قبل ان تغرب الشمس ثم صلى ما بقي بعد غروب الشمس لم يفته العصر و مراد برکعت اتیان بآن رکعت ست بواجبات آن از قرائت فاتحه و استکمال رکوع و سجود و ظاهر حدیث آنست که همه اداست و اتیان ببعض قبل خروج مستجلب حکم اوست بر ما بعد وی که بعد خروج گذارده فضلا من الله تعالى و مفهوم وی آنست که هر که کمتر از یک رکعت دریافت وی نماز را اندریافت ولمسلم عن عائشة نحوه و مر مسلم راست از حدیث عائشه مانند حدیث ابوهریره در معنی نه در لفظ بلکه لفظ او دیگر ست چنانکه میگوید وقال سجدة بدل ركعة و گفت سجده بدل رکعت نووی گفته مسلمانان اجماع کرده اند بر ینکه این حکم بر ظاهر خود نیست و نمی شود و باین یک رکعت مدرک تمام صلوة و نه حاصل مے شود برائت او از نماز باین یک رکعت بلکه این حکم متاول ست و در وی اضمار ست تقدیر عبارت چنین باشد که وی دریافت حکم نماز یا وجوب یا فضل او و این حدیث دلیل صریح ست بر انکه هر که بگذارد یک رکعت از صبح و عصر پس تر بیرون رفت وقت نماز قبل سلام دادن او باطل نمی شود نماز او بلکه تمام کند نماز خود را که آن صحیح ست و این حکم در نماز عصر مجمع علیه ست و اما در صبح پس قائل ست بآن مالک و شافعی و احمد و کافه علما الا ابوحنیفه که وی قائل ببطلان نماز صبح ست بطلوع شمس در نماز زیراکه در آمد وقت نهی از نماز انتهی ثم قال والسجدة انما هي الركعة پس تر گفت که سجده نیست مگر همان یک رکعت یحتمل که از کلام آنحضرت باشد فلا اشکال و اگر از کلام راوی ست پس وی اعرف ست بمروی خود خطابی گفته مراد بسجده رکعت ست مع سجده و رکوع و رکعت تمام همان ست که مع سجده باشد باین وجه آنرا سجده خواندند انتهی و اگر سجده را

درین حدیث بر حال خود وارند معنی آن باشد که هر که یک رکعت یا یک سجده یافت وی نماز دریافت ولیکن این معنی مراد نیست بجهت ورود سائر احادیث بلفظ رکعت پس روایت سجده محمول باشد بران و باقی ماند مفهوم من ادرک رکعة سالم از معارضه و یحتمل که مراد آن باشد که هر که صرف یک سجده دریافت وی تمام نماز دریافت مثل کسی که یک رکعت دریافته است و این منافی ورود من ادرک رکعة نیست زیرا که مفهوم وی غیر مراد ست بدلیل من ادرک سجدة و حق تعالی تفضل کرده باشد بگردانیدن مدرک سجده مدرک یک رکعت و اخبار آنحضرت ورا ادراک رکعة پیش ازان باشد که او تعالی اعلام کند آنحضرت را بگردانیدن مدرک سجده مدرک نماز پس وارد نشود اینکه هر که دریافت یک رکعت وی بتحقیق دریافت نماز را بالطریق اولی **وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لا صلوة بعد الصبح حتی تطلع الشمس** گفت شنیدم آنحضرت را میگفت نیست نماز بعد صبح تا آنکه برآید آفتاب **ولا صلوة بعد العصر حتی تغیب الشمس** و نیست نماز بعد عصر تا آنکه فرو رود آفتاب یعنی درین هر دو وقت نماز نفل بعد نماز فرض گذاردن نادرست ست و این نفی بمعنی نهی ست و اصل در وی تحریم ست پس دلالت کرد بر تحریم نفل درین دو وقت مطلقا و آنکه گفته اند که ذات الاسباب جائز ست همچو تحیت مسجد مثلا و نمازی که آنرا اسباب نیست جائز نیست پس هیچ دلیل بران نا ست و اما نماز گذاردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد عصر در خانهٔ خود چنانکه نزد بخاری ست از حدیث عایشه رضی الله عنها باین لفظ که ترک نکرد دو رکعت را بعد عصر نزد من و در لفظی نبود که ترک کند آن هر دو را در سر و علانیه پس مراد بآن قضای نافله ظهر ست که چون فوت شد استمرار فرمود بران زیرا که عادت شریف آن بود که چون کاری میکرد ثابت میداشت آن کار را و این دلالت کرد بر جواز قضای فائته در وقت کراهت یا این از خصائص وی صلی الله علیه وسلم بود چنانکه دلالت میکند بران حدیث عایشه نزد ابوداود که بود نماز میگذارد بعد عصر و نهی میکرد ازان و بود که وصال میفرمود و نهی میکرد ازان و گروهی از علما بعدم کراهت نفل بعد نماز صبح و عصر رفته بدلیل نماز گذاردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد عصر و تقریر کسیکه دید او را که نفل می خواند بعد فجر و لیکن می توان گفت که این هر دو حدیث دلیل اند بر جواز قضای نافله در وقت کراهت نه بر عدم کراهت نفل درین اوقات مطلقا زیرا که اخص دلالت نمی کند بر رفع اعم بلکه تخصیص میکند او را و آن از باب تخصیص اقوال با فعال ست یا آنکه خواهد آمد که هر که را نافلهٔ عصر فوت شود وی آنرا بعد عصر قضا نکند و چون متعارض شوند قول و فعل قول مقدم باشد بر فعل پس صواب آن ست که ادای نوافل درین هر دو وقت حرام ست چنانکه در اوقات ثلثه که بیاید متفق علیه و از ابی ذر آمده که برآمد بر درجهٔ کعبه و گفت هر که شناخت مرا پس بتحقیق شناخت و هر که نشناخت مرا پس منم جندب شنیدم رسول خدا را میفرمود نیست نماز بعد صبح تا آنکه برآید آفتاب و نه بعد عصر تا آنکه فرو رود آفتاب مگر بمکه مگر بمکه رواه الشافعی و احمد و رزین و ابن عدی و روایت کرد سیوطی تخریج وی در جامع از ابن خزیمه و ابونعیم در حلیه و دارقطنی و طبرانی در اوسط و بیهقی در سنن کلهم عن ابی ذر کذا فی حاشیة السید عمر رحمه الله تعالی و لفظ مسلم **لا صلوة بعد صلوة الفجر** نیست نماز بعد نماز صبح و این اصرح ست از لفظ اول که محتمل نماز و زمان هر دو بود پس متعین کرد مراد را بآن و در روایتی آمده لا صلوة بعد صلوة العصر و ابن اثیر این را نسبت بشیخین کرده و در روایتی لا صلوة بعد طلوع الفجر الا رکعتی الفجر آمده پس متوجه شد نفی بسوی ما بعد فعل نماز فجر و فعل نماز عصر و لیکن بعد طلوع فجر نیست نماز مگر نافله فقط و اما بعد دخول عصر پس ظاهر دخول اباحت نافله است مطلقا مادامیکه نگذارده است عصر را ترمذی گفت و درین باب ست از علی کرم الله وجهه و ابن مسعود و ابی سعید و ابی هریره و عقبه بن عامر و ابن عمر و سمره بن جندب و سلمه بن الاکوع و زید بن ثابت و معاذ بن عفرا و کعب بن مره و ابی امامه و عمرو بن عبسه و یعلی بن امیه و معاویه الصنابحی انتهی و گفت در تلخیص و درین باب ست از سعد بن ابی وقاص و عایشه و ابی ذر و ابی قتاده و حفصه و ابی الدرداء و صفوان بن معطل و غیرهم **وله** و مر مسلم راست **عن عقبة** بن عامر از حدیث عقبه بن عامر جهنی بضم عین و سکون قاف کنیت او ابو عامر ست عامل

معاویه بود بر مصر و همانجا وفات یافت در سنه ثمان وخمسین وروی عنه نفر من الصحابة وخلق کثیر من التابعین وگفته اند که کشته شد روز نهروان با علی کرم الله وجهه

وغلطه ابن عبد البر ثلث ساعات کان رسول الله صلی الله علیه وسلم ینهانا ان نصلی فیهن او ان نقبر فیهن موتانا سه ساعت ست که نهی میکرد مارا رسول خدا از نماز گذاردن دران ساعات واز گور کردن مرده های ما دران اوقات بعضی گفته اند که مراد بگور کردن درین حدیث نماز جنازه است حال انکه نماز جنازه درین وقت بالاجماع مکروه نیست پس این تفسیر حدیث ست بچیزی که مخالف حدیث ست وصواب این ست که معنی حدیث آنست که عمدًا تاخیر دفن درین اوقات نکند که مکروه ست وهمچنین عمدا تاخیر عصر تا اصفرار شمس بلا عذر نکند که این صلوة منافقین ست چنانکه در حدیث آمده تمام مختصرا وچون واقع شود دفن درین اوقات بلا تعمد مکروه نباشد حین تطلع الشمس بازغة حتی ترتفع یکی آن وقت که برآید آفتاب تابان تا آنکه بلند شود وقدر ارتفاع وی که نزد آن کراهت زائل میشود در حدیث عمرو بن عنبسه باین لفظ آمده قید رمح او رمحین قید بکسر قاف بمعنی قدر یک نیزه یا دو نیزه اخرجه ابوداود والنسائی وحین یقوم قائم الظهیرة حتی تزول الشمس ودیگر بایستد قائم نیمروز تا آنکه میل کند آفتاب از مرکز سما بجانب مغرب در حدیث ابن عنبسه آمده حتی یعدل الرمح ظله یعنی تا آنکه برابر یک نیزه شود سایه او وحین تضیف الشمس للغروب ودیگر مایل شود آفتاب برای فرو رفتن وتضیف بفتح مثناة فوقیه ومثناة بعد او وفتح ضاد معجمه وتشدید تحتیه وفا بمعنی تمیل پس این سه ساعت ست که اگر آنرا با هر دو ساعت اول گیرند پنج ساعت می شود مگر آنکه این سه ساعت خاص ست بکراهت دو امر دفن موتی ونماز وهر دو وقت اول مختص اند بنهی نماز و وارد شده است تعلیل نهی ازین هر سه ساعت در حدیث ابن عنبسه باینکه نزد طلوع شمس طالع میشود دو قرن شیطان وکافران برای وی نماز میگذارند ونزد قیام قائم ظهیره جهنم را می افروزند ودرهای او میکشایند ونزد غروب هم فرو میرود درمیان دو قرن شیطان ونماز می گذارند برای آن کفار ونهی از فرض ونفل هر دوست وبرای تحریم ست اما فرض نماز را حدیث من نام عن صلوته الخ ازین حکم خارج کرد زیراکه در وی این ست که فوقتها حین یذکرها یعنی در هر وقت که بیاد آید وبیدار شود از نوم بگذارد آنرا وهمچنین کسیکه دریافت یک رکعت قبل غروب شمس وقبل طلوع وی حرام نیست بروی گذاردن باقی درین اوقات بلکه واجب ست بروی اداکردن آن درین وقت پس نهی مخصوص باشد بنوافل وگفته اند که عام ست ازان نیز بدلیل این حدیث که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم خفت در وادی از نماز فجر پیشتر بیدار شد نماز نگذارد دران وقت بلکه تاخیر کرد آنرا تا آنکه خارج شد وقت مکروه وجواب داده اند که آنحضرت واصحاب وی بیدار نشدند تا آنکه رسید ایشان را حر شمس چنانکه ثابت ست در حدیث پس بیدار نساخت ایشان را حر مذکور مگر وقتی که بلند شد آفتاب و زائل شد وقت کراهت ونیز بیان کرد آنحضرت وجه تاخیر وفرمود که درین وادی شیطان حاضر شده پس برآید از انجا ونماز گذارد در غیر آن وادی واین تعلیل مشعر ست باینکه این تاخیر از برای وقت کراهت نبود اگر فرض کنیم که وقت بیدار شدن آنها وقت خارج نشده بود پس حاصل احادیث آن ست که حرام ست نوافل در اوقات خمسه وجائز ست قضای آنها بعد نماز فجر وعصر اما صلوة عصر پس دلیلش همان گذاردن آنحضرت ست بعد عصر فائته ظهر را اگر خاص نباشد بآنحضرت واما نماز فجر پس تقریر آنحضرت کسی را که گذارد نافله بعد نماز صبح وجائز ست گذاردن فرائض در هر وقت ازین اوقات خمسه برای نائم وناسی ومؤخر از وقت ونماز درین همه اوقات ادا ست مادامیکه خارج نشده است وقت حائد که این قضا است در حق وی ودال ست بر تخصیص وقت زوال روز جمعه ازین اوقات بجواز نفل دران قول وی والحکم الثانی وحکم دوم یعنی نهی از نماز وقت زوال وحکم اول نهی ست از نماز نزد طلوع شمس ولیکن مصنف در نام نهادن وی بحکم تسامح کرده زیراکه حکم در هر سه وقت واحد ست که نهی باشد از نماز در انها واین ثانی یکی از محلات حکم ست نه آنکه حکم ثانی ست وشارح حکم ثانی را تفسیر کرده بنهی از نماز در هر سه وقت کما افاده حدیث ابی سعید وحدیث عقبة لیکن معنی این ست که آن حکم اول ست زیراکه ثانی قبر اموات ست وهو الثانی فی

حدیث عقبہ مذکور وی لازم می آید کہ زیادت استثنای روز جمعہ عام باشد ہر سہ وقت را در عدم کراہت حال آنکہ این چنین نیست بالاتفاق بلکہ نیست
خلاف مگر در ساعت زوال روز جمعہ فتامل **عند الشافعي** نزد امام ہمام محمد بن ادریس ہاشمی مطلبی مکنی بابی عبد اللہ ابن خلکان گفتہ علوم بسیار
از کتاب و سنت و کلام صحابہ و آثار ایشان و اختلاف علما و جز آن از معرفت کلام عرب و لغت و عربیت و شعر در وی مجتمع گشتہ تا آنکہ اصمعی با آن
جلالت شان اشعار ہذلیین را کہ در غیر وی فراہم نشدہ بود بر وی قرارت کردہ و امام احمد گفتہ نشناختم ناسخ حدیث را از منسوخ تا آنکہ ہمنشین او شدم
و شافعی اول کسی ست کہ تمہید اصول فقہ کردہ و محمد بن حسن شاگرد ابو حنیفہ آن مقدار تعظیم کہ او را میکرد ہیچ یکی از اہل علم نمیکرد زعفرانی گفت اصحاب
حدیث رقود بودند شافعی آمد و ایشان را بیدار ساخت پس متیقظ شدند و بود مستجاب الدعوات ولادت وی در سنہ یکصد و پنجاہ ہست و وفات روز
جمعہ سلخ رجب سنہ دو صد و چہار ربیع بن سلیمان مروزی او را بخواب دید و گفت خدا با تو چہ کرد گفت مرا بر کرسی زر بنشاند و مروارید تر بر من نثار
کرد و از حدیث صحیح کہ در مسلم ست الناس تبع لقریش فی الخیر والشر و اوردہ البخاری بطریق اخری ترجیح مذہب وی بر سائر مذاہب مفہوم می شود
و از ینجا گویندہ گفتہ است **قطعہ** امامک فاتخذہ شافعیا + لتنجو من مخالفۃ وطیش + کفی قول النبی لنا دلیلا + علی ان الائمۃ من قریش + ولنعم ما قیل
قطعہ ان المذاہب خیرہا واصحہا + ما قالہا الحبر الامام الشافعی + فاخترت مذہبہ وقلت بقولہ + وجعلتہ یوم القیامۃ شافعی + وبالجملہ مناقب و فضائل
وی بیش از حصر ست ابن خلکان گوید بعضی مشایخ ما خبر داد کہ در مناقب وی سیزدہ تصنیف بر روی کار آمدہ انتہی گویم نام این سیزدہ تصنیف
مع الزیادہ با نام مؤلفین آنہا در کشف الظنون مذکور ست و در اتحاف النبلا مسطور **من حديث ابي هريرة** رضی اللہ عنہ **بسند**
ضعيف زیرا کہ در وی ابراہیم بن ابی یحیی و اسحق بن عبد اللہ بن ابی فروہ است و ہما ضعیفان ولیکن حدیث و کذا لابی داود الخ شاہد او
و حدیث ابو ہریرہ را بیہقی در کتاب المعرفہ از حدیث عطا بن عجلان عن ابی نضرہ عن ابی سعید و ابی ہریرہ باین لفظ آوردہ است قال کان رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ینہی عن الصلوٰۃ نصف النہار الا یوم الجمعۃ **وزاد الا يوم الجمعة** و زیادہ کرد این لفظ مگر روز جمعہ یعنی نماز در وقت زوال روز
جمعہ بخصوصہ مکروہ نیست و باین رفتہ اند بسیاری از اہل حدیث و آنرا از خصائص روز جمعہ شمردہ و بہ قال الحافظ ابن القیم فی الہدی **وكذا لابي داود**
عن ابي قتادة نحوه و ہمچنین ابی داود راست این لفظ یعنی استثنای روز جمعہ از حدیث ابی قتادہ مانند آن و آن این ست کہ روایت کرد
ابو الخلیل صالح بن ابی مریم از ابی قتادہ از نبی صلی اللہ علیہ وسلم کہ وی مکروہ گرفت نماز گذاردن در نیمروز مگر روز جمعہ و فرمود جہنم افروختہ می شود
مگر یوم الجمعہ ابو داود گفت این حدیث مرسل ست زیرا کہ ابو الخلیل از ابی قتادہ سماعت ندارد گویم در وی لیث بن سلیم نیز ہست و جمہور تضعیف
وی کردہ اند ولیکن مؤید ست بفعل اصحاب چہ صحابہ نماز میگذاردند نیمروز روز جمعہ و بقول آنحضرت کہ حث میفرمود بر تبکیر جمعہ و ترغیب می نمود
در نماز تا خروج امام بغیر تخصیص و استثنا و احادیث نہی عام ست ہر محل را کہ نماز گذارند در و مگر مکہ کہ خاص ست ازان **وعن جبير بن مطعم**
بتصغیر و مطعم بضم میم و سکون طا و کسرہ عین حملہ کنیت جبیر ابو محمد ست بن مطعم بن عدی بن نوفل القرشی کنیت او ابو امیہ ہست اسلام آورد
قبل فتح و نازل شد مدینہ را و مرد آنجا در سنہ اربع او سبع او تسع و خمسین و بود عالم بانساب قریش گویند این علم را از ابو بکر صدیق فراہم گرفتہ بود
روی عنہ جماعۃ **قال** گفت جبیر **قال** فرمود **رسول الله صلى الله عليه وسلم يا بني عبد مناف لا تمنعوا احدا طاف بهذا**
البيت ای پسران عبد مناف منع نکنید ہیچ یکی را کہ طواف کرد باین خانہ مراد بخانہ تمام حرم ست علی الصحیح **وصلى اية ساعة شاء**
و نماز گذارد ہر کدام ساعت کہ خواست از شب و روز بیہقی گفت محتمل کہ مراد بنماز درین حدیث طواف باشد خاصۃ و ہمین ست اشبہ باآثار و محتمل
کہ جمیع نماز باشد و ابن دقیق العید را درینجا بحث ست کہ تقویت کردہ است دران اختصاص را بصلوۃ طواف ابن الصلاح گفتہ اوا اق ہست

ونووی گفته مؤید اوست روایت ابی داؤد که منع نکنید هیچ یکی را که طواف کرد باین خانه ونماز گذارد دران هر ساعت که خواست از شب وروز
انتهی وبالجمله درین حدیث دلالت ست برانکه مکروه نیست طواف بخانه ونه نماز دروی در هر ساعت که بکند از ساعات لیل ونهار وحدیث سابق معارض
اوست پس جمهور عمل کرده اند بر احادیث نهی ترجیحا لجانب الکراهة وباین جهت که احادیث نهی ثابت ست در صحیحین وغیرهما وهی ارجح من غیرها
وشافعی وغیره عمل باین حدیث کرده اند وگفته اند که در احادیث نهی تخصیص بفائته آمده ونافله که مقتضی جانب عموم ست مخصص ست باین حدیث
ومکروه نیست نافله در مکه فی ای ساعة من الساعات ونیست این حدیث خاص بدو رکعت طواف بلکه شامل هر نافله است بنا بر حدیث ابن حبان که در
صحیح اوست ولفظ وی این ست یا بنی عبد المطلب ان کان لکم من الامر شیئ فلا اعرفن احدا منکم ان یمنع من یصلی عند البیت ایة ساعة شاء من
لیل او نهار در نجم وهاج شرح منهاج گفته وچون قائل شدیم بجواز نفل یعنی در مسجد حرام در اوقات کراهت پس این مختص ست بمسجد حرام
یا جائز ست در بیوت حرم مکه در وی دو وجه است وصواب تعمیم جمیع حرم ست انتهی رواه الشافعی وابن خزیمة وابن حبان والدارقطنی
والحاکم من حدیث جبیر ایضا ورواه الطبرانی عن ابن عباس وابو نعیم فی تاریخ اصفهان والخطیب فی التلخیص عن ابن عباس ولکنه معلول الخمسة
یعنی ابوداؤد واحمد وترمذی ونسائی وابن ماجة وصححه الترمذی وابن حبان مصنف در تلخیص گفته ابن تیمیه این حدیث را بسوی
مسلم عزو کرده است چنانکه گفت رواه الجماعة الا البخاری واین وهم ست از وی زیرا که مسلم آنرا روایت نکرده در ارشاد گفت اسناد وی بر شرط مسلم ست
وتابع شد او را درین عزو محب طبری وگفت رواه السبعة الا البخاری وابن الرفعة وگفت رواه مسلم ولفظ لا تمنعوا احدا طاف بهذا البیت وصلی ایة
ساعة شاء من لیل او نهار گویا وی چون دید که ابن تیمیه آنرا نسبت بجماعت نموده دون البخاری اقتطاع کرد از میان جماعة مسلم را واکتفا نمود
بروی از جماعه وسوق کرد آنرا بلفظ ابن تیمیه وخطا کرد مکرر انتهی گویم مراد با بن تیمیه درینجا صاحب منتقی الاخبار ست که جد امجد شیخ الاسلام ابن تیمیه است
نه شیخ الاسلام ابن تیمیه که شیخ حافظ ابن القیم رح ست **وعن ابن عمر رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال**
الشفق الحمرة فرمود شفق سرخی ست وتمام حدیث این ست فاذا غاب الشفق وجبت الصلوة پس چون غائب شود شفق واجب گردد
نماز وباین رفته اند اکثر ائمه وعامه اهل لغت ونزد امام اعظم وطائفه از علما سفیدی ست که بعد از سرخی پیدا گردد وبروایتی از ابو حنیفه نیز سرخی ست
در مصفی گفته شفق نزدیک مالک وشافعی وابو یوسف ومحمد مفسر ست بحمرت ونزدیک ابو حنیفه مفسر ست به بیاضی که بعد از حمرت ظاهر میشود ومتاخرین
اصحاب ابو حنیفه بر قول صاحبین فتوی داده اند انتهی وبروایتی از امام احمد در سفر حمرت معتبر ست ودر حضر بیاض بجهت جمع میان احادیث
باختلاف حالین بنظر بآنکه در سفر گاهی نزول میکند حمرت پس می پوشد آنرا دیوارها وگمان برده می شود که غائب شد وچون غائب گردد بیاض
یقین میگردد غیبوبت آن پس شفق نزد وی حمرت ست ولیکن اعتبار کرده است بیاض را از جهت بودن وی دلیل بر غیبوبت حمرت شیخ در ترجمه
گفته احتیاط در حق مغرب حمرت ست ودر حق عشا بیاض تا هر کدام در وقت خود واقع گردد بیقین ونزد شافعی در قول جدید وقت مغرب
مقدار وضو واذان واقامت وپنج رکعت ست ورافعی که از ائمه مذهب شافعی ست گوید که اگر مقدار چند لقمه که بوی شدت جوع دفع توان کرد
نیز اعتبار کنند دور نباشد ودلیل این قول آنست که جبرئیل علیه السلام آنرا هر دو روز در یک وقت گذارد واگر وسیع وممتد بودی چنانکه وقتهای
دیگر نمازهاست اشاره بآن کردی ودر قول قدیم موافق ائمه دیگر ست ونووی گفته که احادیث صحیحه مصرح ست بقول قدیم واختیار کرده اند
آنرا بسیاری از شافعیه مثل خطابی وبیهقی وغزالی ومختار بعض قول جدید ست انتهی در سبل گفته این قول جدید شافعی ست وقول قدیم وی آنست که مغرب را
دو وقت ست یکی ممتد تا مغیب شفق وصححه ائمة من اصحابه کابن خزیمة وغیرهم ونووی در شرح مهذب ادله داله بر امتداد تا شفق آورده واحادیث

صحیحه معین همین قول اند جزماً زیراکه شافعی نص کرده است بران در قدیم انتهی گویم راجح همان قول اول است موافق حدیث باب و رجوع امام ابوحنیفه از قول
تا غروب شفق سفید ثابت چنانکه در ما لا بد منه گفته وجواب از حدیث جبرئیل آنست که حدیث مذکور متقدم است در اول فرض صلوة است بمکه اتفاقاً و احادیث
آخریت وقت مغرب تا شفق متاخر است واقع در مدینه اقوالاً و افعالاً پس حکم برای وی باشد و نیز این اصح است از روی اسناد از حدیث توقیت جبرئیل
علیه السلام پس مقدم شود نزد تعارض ولیکن این جواب که این حدیث قول است وحدیث جبرئیل فعل غیر ناهض است زیراکه حدیث جبرئیل فعل و قول
هر دو است چه جبرئیل بعد گذاردن نماز خمسه باانحضرت گفت که میان این دو وقت وقت است برای تو و امت تو آری در نماز مغرب و عشا
این فرق ثابت نیست پس جواب تمام باشد بانکه اینجا صرف فعل است بنظر وقت مغرب و اقوال مقدم اند بر افعال نزد تعارض علی الاصح و اینجا خود
تعارض نیست زیراکه احادیث اقوال مفید زیادت است در وقت مغرب که امتنان کرد بدان خدای تعالی بر بندگان رواه الدارقطني وصحح
ابن خزيمة وغيره وقفه واخرجه ابن خزيمة في صحيحه من حديث ابن عمر مرفوعاً و گفت بیهقی مروی است این حدیث از علی و عمر و ابن عباس
وعبادة بن الصامت و شداد بن اوس و ابی هریره ولا یصح منها شیء در سبل گفته این بحث لغوی است و مرجع دران بسوی اهل لغت است و ابن عمر
از اهل لغت و فصحای عرب بوده پس کلام وی حجت باشد اگرچه مرفوع علیه بود در قاموس گفته الشفق محرکة الحمرة في الافق من الغروب الى العشاء
او الى قريبها او الى قريب العتمة انتهى گویم اولی تقدیم این حدیث بود در اول باب الاوقات عقب اول حدیث در وی که حدیث ابن عمر است

وعن ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الفجر فجران صبح از روی لغت دو صبح
یکی فجر یحرم الطعام ويحل فيه الصلوة فجری است که حرام است در وی خوردن چیزی یعنی بر صائم و حلال است در وی نماز گذاردن
یعنی داخل میشود وقت نماز فجر وفجر يحرم فيه الصلوة اي صلوة الصبح ويحل فيه الطعام و دیگر فجری است که حرام است در وی
گذاردن نماز یعنی نماز صبح و روا است در وی خوردن چیز یحتمل که این تفسیر از راوی باشد یا از انحضرت صلی الله علیه وسلم وهو الاصل و تفسیر برای
آن کرد تا توهم نشود که نماز دران وقت علی الاطلاق حرام است رواه ابن خزيمة والحاكم وصححاه چون فجر در لغت مشترک بود میان
هر دو وقت مذکور و در بعض احادیث مطلق آمده که اول صلوة صبح فجر است لهذا بیان کرد انحضرت صلی الله علیه وسلم که مراد بفجر فجری است که او را
علامت ظاهر و واضح است وللحاكم من حديث جابر نحوه یعنی مانند حدیث ابن عباس در معنی نه در لفظ و لفظ وی در مستدرک این است
الفجر فجران فاما الفجر الذي يكون كذنب السرحان فلا يحل الصلوة ولا يحرم الطعام واما الذي يذهب مستطيلاً في الافق فانه يحل الصلوة ويحرم
الطعام انتهى و ازینجا معلوم شد معنی قول مصنف وزاد في الذي يحرم الطعام انه يذهب مستطيلاً یعنی زیاده کرد حاکم
در صحیح که حرام است در وی طعام که آن صبح میرود دراز في الافق در کناره آسمان و در روایتی از بخاری آمده که دراز کرد انحضرت صلی الله
علیه وسلم دست خود را از یمین و یسار و في الاخرى زیاده کرد و دیگر که آن فجری است که روا نیست در وی نماز و نه حرام است در وی طعام
كذنب السرحان همچو دم گرگ سرحان بکسر مهمله و سکون را ابجده حای مهمله مراد آنست که این صبح دراز نمیرود و ممتد نمی باشد بلکه مرتفع میشود
در آسمان همچو عمود و میان این هر دو بقدر یکساعت می باشد اول فجر اول ظاهر میشود و بعد ظهور وی فجر ثانی نمایان میگردد ظهوراً بیّناً و در وی
بیان وقت فجر است و آن اول وقت اوست و آخر وی آنست که وسعت یک رکعت داشته باشد کما عرفت و چون برای هر وقت اولی و اخری
بود انحضرت بیان افضل از ان هر دو فرمود صاحب سبل السلام در بعض فتاوای خود گفته که وقت فجر ظهور ضیاء منتشر باشد و انحضرت آنرا بیان
شافی فرموده و گفته که آن طالع می شود معترض در افق و نیست آن که لائح می شود بیاضش همچو دم گرگ و این چیزی است که دیدیها آنرا اعمی در بیابند

وحق تعالی فرمود حَتّٰى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْاَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْاَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ پس لفظ تنفس افاده کرد که نیست کافی مگر تبین و اضح و آن
نمی شود مگر بعد از کمال ظهور او زیراکه اول تباشیر ضوء طالع می شود بعده ذنب سرحان و آن فجر ست بعده متضح میشود نور صباح بقدرت فالق الاصباح
کما قال الشاعر شعر وازرق الصبح یبدو قبل ابیضه ٭ واول الغیث قطر ثم ینسکب ٭ انتهی **وعن** ابن مسعود رضي الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الاعمال الصلوٰة في اول وقتها بزرگترین اعمال گذاردن نماز ست در اول وقت
نماز خود فاضلترین اعمال ست بعد از ایمان و لابد در اول وقت گذاردن فاضلتر خواهد بود اگر بجماعت میسر گردد و مستحب نیست در وی تاخیر و مدلول
حدیث آنست که نماز در اول وقت افضل ست از جمله اعمال چنانکه ظاهر تعریف باللام ست و این حدیث معارض حدیث دیگرست که دران وارد شده
که افضل الاعمال ایمان بالله و مخفی نیست که مراد درین حدیث از اعمال ما عدای ایمان ست زیراکه سوال از افضل اعمال لاهل الایمان بود پس مراد غیر
ایمان باشد ابن دقیق العید گفته اعمال درین حدیث محمول اند بر بدنیه پس متناول خواهد بود اعمال قلوب را پس معارض نشود بحدیث ابوهریره افضل الاعمال
ایمان بالله عز وجل ولیکن احادیث دیگر وارد ست در انواع از اعمال بر که آنها افضل اعمال اند و این احادیث معارض حدیث باب اند بر ظاهر و جواب اش
آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر کرده هر مخاطب را بانچه لائق تر بود بوی و بهره اقوم والیه ارغب و نفع فیه اکثر پس افضل اعمال در حق شجاع جهاد ست
و در حق غنی صدقه دادن و غیر ذلک و مراد با فضل اعمال یا بکلمه افضل زیادت نیست بلکه مطلق فضل ست و معارض تفضیل صلوٰة در اول وقت ست
حدیث عشا زیراکه آنحضرت فرمود اگر نمی بودم که دشواری کنم بر امت خود هر آیینه تاخیر میکردم آنرا تا نیم شب و قریب ست ازان اصباح و اسفار بفجر
و احادیث ابراد در ظهر و جواب آنست که این تخصیص ست مر عموم اول وقت را و نیست تعارض در میان عام و خاص رواه الترمذي والحاكم و صححاه
و رواه الدارقطني وابن خزیمه وابن حبان و گفت که بر شرط شیخین ست و اخراج کرد برای او شواهد از حدیث ابن عمر و ام فروه و غیرهما و لفظ ام فروه این ست
که گفت پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم که کدام عمل فاضلتر ست فرمود نماز در اول وقت خود رواه احمد والترمذي وابوداؤد و گفت ترمذی مروی
نیست این حدیث مگر از حدیث عبدالله بن عمر العمري و وی قوی نیست در حفظ و ضبط نزد اهل حدیث انتهی ولیکن تصحیح کرده ست او را ابن السکن کذا فی التخلیص
و این ام فروه خواهر ابوبکر صدیق ست و هر که گفت انصاریه ست وهم کرد قال الحافظ عبدالعظیم المنذري رح و اصله في الصحیحین بلفظ علی وقتها بدل
قوله في وقتها و نووی استغراب کرد و گفت که این زیادت ضعیف ست و گفته اند که متفرد ست بذکر اول وقتها علی بن حفص از صحابه و جمیع ایشان روایت
کرده اند بلفظ علی وقتها نه بلفظ اول وقتها و جواب داده اند من حیث الروایة که تفرد وی غیر مضر ست زیراکه وی شیخ صدوق ست از رجال مسلم و حاکم در بنده
تصحیح کرده اند این روایت را و اخرجها ابن خزیمه فی صحیحه و من حیث الدرایة باین طور که روایت علی وقتها مفید معنی لفظ اول ست زیراکه کلمه علی مقتضی استعلا ست
علی جمیع الوقت و روایت لوقتها بلام نیز مفید اوست چه مراد آنست که وقتها استقبال وقتها و بضرورت شرعیه معلوم ست که نماز پیش از در آمدن
وقت صحیح نیست پس متعین شد که مراد لاستقبالکم الاکثر من وقتها ست و این بگذاردن نماز در اول وقت وی ست و بنابر قوله تعالی اِنَّهُمْ كَانُوْا
يُسٰرِعُوْنَ فِي الْخَيْرٰتِ و بنابر آنکه دأب آنحضرت صلی الله علیه وسلم اتیان بنماز در اول وقت وی بود و نمیکرد مگر افضل و بحدیث علی که نزد
ابوداؤد ست سه چیز ست که تاخیر کرده نمی شود و از انجمله ذکر کرد نماز را چون حاضر شود وقت وی و مراد آنست که عدم تاخیر افضل ست ورنه تاخیر
بعد حضور وقت جائز ست و دلالت میکند بران این حدیث **وعن** ابي محذورة بفتح میم و سکون حای مهمله و ضم ذال معجمه بعده واو در نام
وی اختلاف ست اصح آنست که نامش سمره بن معین بکسر میم و سکون عین و فتح تحتیه است و ابن عبدالبر گفته متفق اند علمای طرق انساب قریش
که نام او اوس ست و بود وی مؤذن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسال فتح هجرت نکرد و بمکه مقیم شد و مرد در سنه سبع و خمسین اذان سیدا که برای

هر پنج نماز رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اول الوقت رضوان الله اول وقت برای نماز گذاردن سبب رضای
خداست جز آنچه دروی تاخیر مستحب ست همچو عشا والاوسط رحمة الله واوسط وقت برای فریضه سبب رحمت ومهربانی خداست ومعلوم
که رتبهٔ رضوان ابلغ ست وآخره عفو الله وآخر وقت سبب عفو خداست یعنی درگذشتن از مواخذهٔ مصلی بابرای ذمهٔ او وظاهر ست که نیست عفو
مگر از ذنب اخرجه الدارقطني بسند ضعيف جدًا زیراکه از روایت یعقوب بن الولید ست واو کذاب ست ودر سندش ابراهیم
بن زکریاست واو متهم ست وللترمذي والدارقطني من حديث ابن عمر نحوه در ذکر اول وقت وآخروی دون الاوسط بدون
ذکر اوسط ولفظ وی این ست که گفت ابن عمر فرمود آنحضرت وقت اول از نماز رضوان خداست ووقت اخیر عفو خداست واین حدیث شاهد حدیث
سابق نمی تواند شد زیراکه در شاهد ومشهود له هر دو ایمه را مقال ست چنانکه بیاید وهو این حدیث ضعیف ايضًا نیز ضعیف ست چه مدار وی
بر یعقوب بن ولید مدنی ست واحمد بن حنبل گفته کان من الكذابين الكبار وكذبه ابن معين وتركه النسائي وگفت ابن حبان بود که وضع میکرد حدیث را
وروایت نکرد این حدیث را غیر وی وگفت بیهقی تکذیب کرده اند او را سائر حفاظ ونسبت نموده اند او را بسوی وضع ودرین باب ست از جریر وعلی
بن ابی طالب رضی الله عنه وابن عباس وانس وابی محذوره وابی هریره لیکن اہل حدیث را دران تکلم ست وکلها ضعیفة ودر سبل گفته حدیث علی
از روایت موسی بن محمد بن علی بن حسین عن ابیه عن جده عن علی کرم الله وجهه ست بیهقی گفته اسنادش در گمان من اصح چیزی ست که مروی ست
درین باب با آنکه معلول ست زیراکه محفوظ روایت وی از جعفر بن محمد عن ابیه ست موقوفا حاکم گفته نمی شناسم دروی حدیثی که صحیح شود از آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم واز یکی از اصحاب او ونیست روایت درین باب مگر از جعفر بن محمد عن ابیه موقوفا گوییم چون این موقوف صحیح شود او را حکم رفع
باشد زیراکه در فضائل برای نمی گویند ودروی احتمال ست ولیکن این احادیث اگرچه صحیح نباشند اما محافظت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز را در اول وقت
وی دال ست بر افضلیت آن وغیر ذلک من الشواهد انتهى وعن ابن عمر رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال لا صلوة بعد الفجر الا سجدتين نیست نماز بعد فجر مگر دو رکعت واین دلیل ست بر تحریم نافله بعد طلوع فجر قبل نماز مگر سنت فجر زیراکه اگرچه
لفظ حدیث نفی ست ولیکن این نفی بمعنی نهی ست واصل نهی تحریم ست ترمذی گفته اجماع کرده اند اہل علم بر کراہت نماز گذاردن مرد بعد فجر مگر دو رکعت فجر
مصنف گفته دعوی ترمذی اجماع را بر کراہت عجیب ست زیراکه خلاف دروی مشهور ست حکاه ابن المنذر وغیره وگفت حسن بصری لاباس بها ورای
مالک آنست که بکند آنرا کسیکه فوت شد او را نماز شب والمناب کرد درین باب محمد بن نصر در قیام لیل انتهى اخرجه الخمسة الا النسائي یعنی
احمد وابوداؤد وترمذی وابن ماجه مگر نسائی ورواه احمد والدارقطني والترمذي ودروی قصه است وگفت ترمذی نمی شناسم این را مگر از حدیث قدامه
بن موسی وگفت ابن حزم روایاتی که درین باب آمده همه ساقط او مکروه ومکذوب ست ورواه ابویعلی والطبرانی بطریق آخر ومراد بعد فجر بعد طلوع اوست
کما دل له قوله وفي رواية عبد الرزاق یعنی از حدیث ابن عمر لا صلوة بعد طلوع الفجر الا ركعتي الفجر نیست نماز بعد بر آمدن فجر
مگر دو رکعت فجر چنانکه دلالت میکند برای آن قول وی ومثله في الدارقطني عن عمرو بن العاص از مشاهیر صحابه وعقلای قریش واہل دنیاست
رضي الله عنه واین هر دو تفسیر کرده اند مراد را به بعد فجر واین وقت ششم ست از اوقاتی که منهی ست دران نماز واوقات خمس پیشتر گذشت ولیکن
معارضه کرده شده استثنای از نماز عصر که یکی از اوقات ستة ست ودر سند دارقطنی افریقی ست ورواه الطبراني من حديث عمرو بن شعيب عن ابيه
عن جده ودر سندش رواد بن الجراح ست ورواه البيهقي من حديث سعيد بن المسيب مرسلا وگفت مروی ست از ابو هریره موصولا ولا يصح ورواه
موصولا الطبراني وابن عدي وسندش ضعیف ست ومرسل اصح ست وعن ام سلمة رضي الله عنها قالت صلى رسول الله

صلی الله علیه وسلم العصر ثم دخل بیتی فصلی رکعتین گفت گذارد آنحضرت نماز عصر را پستر در آمد بخانه من وگذارد دو رکعت
فسألته فقال شغلت عن رکعتین بعد الظهر فصلیتهما الآن پس پرسیدم او را فرمود مشغول شدم از دو رکعت که بعد ظهر ست پس گذاردم
آن هر دو را این وقت وبیان کرد شاغل را که آمدند او را مردم از قبیلهٔ عبد القیس ودر روایتی از ابن عباس نزد ترمذی آمده که آمد آنحضرت را مال پس مشغول کرد
او را از دو رکعت بعد ظهر قلت افنقضیهما اذا فاتتنا قال لا گفتم آیا قضا کنیم ما آن هر دو را چون فوت شوند ما را فرمود قضا مکن وحدیث
دلیل ست برینکه قضای نماز درین وقت از خصائص آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود ودلالت کرد حدیث عایشه برانکه نماز میگذارد آنحضرت بعد عصر ونهی
میکرد از ان ووصل می نمود ونهی میفرمود از ان اخرجه ابو داؤد ولیکن بیهقی گفته چیزی که مختص ست آنحضرت بدان مداومت ست بر رکعتین بعد عصر
نه اصل قضا انتهی اما مخفی نیست که حدیث ام سلمه رد میکند این قول را ودلالت میکند برانکه قضا نیز خاص ست با آنحضرت صلی الله علیه وسلم ودر حاشیه
تلخیص گفته اکثر اهل علم بر کراهت نماز بعد عصر اند بنا برانکه روایت کرده اند غیر واحد که آنحضرت نهی کرد از نماز بعد عصر وحدیث ابن عباس اصح ست انتهی پس
دوام آنحضرت از قبیل خصائص باشد وفیه ما ذکر اخرجه احمد مصنف درینجا سکوت کرده ودر فتح الباری بعد سوق این حدیث گفته انها
روایة ضعیفة لا تقوم بها حجة پس عدم تبیین وی وجه ضعف را درینجا خوش نیامد ولابی داؤد عن عایشة رضی الله عنها بمعناه وکلام درو گذشت
وروی مسلم من حدیث عایشة واحمد من حدیث میمونة انه داوم علیهما بعد ذلک وروایت کرد ترمذی وابن حبان از حدیث ابن عباس ودروی این ست که لم یعد لهما

باب الاذان

آذان در لغت بمعنی آگاهیدن وخبر کردن واعلام نمودن ست قال الله تعالی وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ودر شرع اعلام بدرامدن وقت نماز بالفاظ
مخصوصه در وقت مخصوص وفرضیت وی بمدینه بود در سال اول از هجرت ووارد شده اند احادیث داله بر شرعیت وی بمکه نیز ولیکن صحیح اول ست ومشهور
آنست که ثبوت آن بخواب دیدن عبد الله بن زید انصاری ست ودیدن عمر بن الخطاب بعد از وی وبعضی گویند ابو بکر دید وغزالی گفت بینندگان
اذان در خواب ده صحابی اند وبعضی چهارده تصریح کرده اند وصحیح آنست که بعد از خواب دیدن صحابه وحی نیز آمده وبعضی گویند که باجتهاد آنحضرت ثابت
شده وتحقیق آنست که آنحضرت کلمات اذان را در معراج شنید اما حکم نشد که این کلمات را در اذان برای نماز گفته باشند وآنحضرت در مکه نماز
بی اذان میکرد تا در مدینه آمد وبا اصحاب درین باب مشورت کرد وبعضی اصحاب اذان را در خواب شنیدند پس وحی آمد که آن کلمات که بر آسمان شنیده بود
بر زمین سنت اذان باشد این ست آنچه شیخ در ترجمه ذکر کرده ملخصا اما شوکانی گفته آنکه میگویند در شب اسرا بود در هیچ حدیثی صحیح درین باب بثبوت
نرسیده وصحیح آنست که شرعیت آن در مدینه است در سنه اولی یا ثانیه از هجرت وثبوت آن از قرآن باین آیت ست وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ
اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا واذان از شعائر اسلام ست وبآن دار الحرب دار الاسلام میگردد ودر وجوب آن اختلاف ست ظاهر وجوب ست
بسبب امر فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدان انتهی ومولانا رفیع الدین بن شاه ولی الله محدث دهلوی نوشته که صیغهٔ اذان باین ترتیب
از امور توقیفیه ست اولا بواسطهٔ تعلیم ملک در منام عبد الله بن زید انصاری قرار یافته وثانیا بموافقت منام امیر المومنین عمر فاروق مزید اعتبار پذیرفته
وثالثا بتقریر آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بران ملازمت کرد وفرمود انها الرویة حق مرتبهٔ وحی یافته ورابعا باشارت قرآن مجید حکم تنزیل گرفته وآنحضرت
در جای آخر اذان بدعوت تامه صفت کرده پس لازم آمد که این ترتیب خالی از حکمت ونکته معتبر نباشد انتهی ودر مصفی گفته اذان واقامت باجماع مسلمین
از شعائر اسلام ست پس اگر اهل شهری اصرار کنند بر ترک اذان واقامت سلطان را می باید که با آن جماعت قتال کند ودر حدیث صحیح آمده کان
اذا غزا قوما لم یکن یغیر علیهم حتی یصبح فینظر فان سمع اذانا کف عنهم وان لم یکن یسمع اغار علیهم واگر شخصی بغیر اذان واقامت نماز گذارد اعاده بروی

واجب نیست نزدیک جمهور علما و مذهب عطا بن یسار و مجاهد و ابن جبیر آنست که اگر اقامت را فراموش کند اعادهٔ نماز لازم می شود والله اعلم انتهی

وعن ابی محمد عبد الله بن زید بن عبد ربه وی انصاری خزرجی ست از مشاهیر صحابه حاضر شد عقبه و بدر و مشاهد که بعد او است و مُرد در مدینه سنهٔ اثنتین وثلثین وهو ابن اربع وستین وله ولابویه صحبة روی عنه ابنه محمد وسعید بن المسیب و ابن ابی لیلی وهو الذی أری الاذان فی النوم سنة احدی من الهجرة یقال له صاحب الاذان عداده فی اهل المدینة قال گفت چون امر کرد رسول خدا بناقوس که ساخته شود و زده شود برای جمع مردم برای نماز طاف بی وانا نائم رجل در خیال درآمد مرا حال آنکه من در خوابم مردی یعنی دیدم مردی را در خواب که بر میدارد ناقوس را در دست خود پس گفتم ای بندهٔ خدا آیا میفروشی این ناقوس را گفت آن مرد چه میکنی آنرا گفتم میخوانم مردم را بزدن ناقوس بسوی نماز فقال پس گفت آن مرد آیا راه ننمایم ترا بر چیزی که آن بهتر ست ازان گفتم آری گفت تقول بگوئی اذان بر کیفیت مخصوصه الله اکبر الله اکبر فذکر الاذان پس ذکر کرد اذان را تا آخر بتربیع التکبیر بتکریر تکبیر چهار بار و می آید آنچه معاضد اوست و معارض اوست بغیر ترجیع یعنی در شهادتین در شرح مسلم گفته ترجیع عود ست بسوی شهادتین برفع صوت بعد گفتن آن دو بار بخفض صوت و یاستی قریبًا والاقامة فرادی و ذکر کرد اقامت را مفرد بدون تکرار در چیزی از الفاظ وی الا قد قامت الصلوة مگر این لفظ که مکرر گوئی آنرا قال فلما اصبحت اتیت گفت پس چون صبح کردم آمدم رسول الله صلی الله علیه وسلم را و خبر دادم بآنچه در خواب دیدم فقال پس فرمود آنحضرت انها لرؤیا حق بدرستی که این خواب که تو دیدی خواب راست ست ان شاء الله تعالی الحدیث تا آخر حدیث و آن این ست که فرمود پس بایست با بلال فالق علیه بدی چیزی را که دیدی در خواب پس باید که اذان گوید بلال بآنچه دیدهٔ تو زیرا که بلال بلندتر و شیرین تر و بهتر ست در آواز از تو پس استادم با بلال تا القا کنم آن کلمات را بر وی و اذان گوید وی بدان گفت عبد الله پس شنید این را عمر بن الخطاب و حال آنکه در خانه خود بود پس بیرون آمد در حالیکه میکشید چادر خود را و میگوید ای رسول خدا سوگند بکسی که فرستاد ترا بحق هر آئینه دیدم من مانند آنچه نموده شدوی یعنی ابن زید پس فرمود آنحضرت ولله الحمد یعنی حمد ست خدا را بر توافق این دو روایت رواه ابوداؤد والدارمی وابن ماجه وگفت ترمذی که این حدیث صحیح ست لیکن قصهٔ ناقوس را ذکر نکرده پس این اثبت باشد چنانکه در کتاب ست اخرجه احمد وابوداؤد وصححه الترمذی وابن خزیمة و حدیث دلیل ست بر مشروعیت اذان برای صلوات برای خواندن غائبان تا حاضر شوند نماز را و لهذا اهتمام کرد آنحضرت در نظر در چیزی که فراهم کند ایشان را پس این اذان هم خواندن ست بسوی نماز و هم اعلام ست بدخول وقت وی و اختلاف ست علما را در وجوب آن و شک نیست که از شعار اهل اسلام ست و از محاسن آنچه مشروع کرده است آنرا خدای تعالی و ادله محتمل اند در وجوب و همچنین اختلاف ست در کمیت الفاظ وی و دلالت این حدیث بران ست که تکبیر گوید در اول وی چهار بار و روایت مختلف آمده در حدیث ابو محذوره در بعض روایات هم تربیع آمده و هم تثنیه پس بسیاری عمل کردند بتربیع بنا بر شهرت روایت زیرا که زیادت عدل مقبول ست و حدیث دال ست بر عدم مشروعیت ترجیع و در وی نیز اختلاف ست پس هر که آنرا غیر مشروع گفته عمل برین روایت کرده و هر که مشروع گفته عمل بحدیث ابی محذوره نموده و نیز دلالت کرد این حدیث بر افراد الفاظ اقامت الا لفظ اقامت که آنرا مکرر باید گفت و ظاهر حدیث آنست که تکبیر هم در اول یکبار باید گفت و لیکن جمهور بر آنند که تکبیر در اول اقامت متکرر ست دو بار می باید گفت و لیکن نظر بتکریر آن در اذان چهار بار گویا در اقامت غیر مکرر ست و همچنین مکرر ست در آخر وی و باقی الفاظ را یکبار باید گفت و روایت کرده است بخاری حدیث امر بلال که تشفیع کند اذان را و ایتار نماید اقامت را مگر لفظ اقامت و سیاتی و باین استدلال کرده است هر که گفت اذان در هر کلمات خود مثنی مثنی ست و الفاظ اقامت فرادی ست الا قد قامت الصلوة و جواب داده اند ازان اهل تربیع

که این روایت صحیح ست دلالت میکند بر آنچه مذکور شد لیکن روایت تربیع نیز صحیح ست بلا مریه و این زیادت از عدل ست و زیادت عدل مقبول
پس قائل تربیع تکبیر در اول اذان عامل ست بر هر دو حدیث و خواهد آمد که روایت شفع اذان دلالت نمیکند بر تربیع تکبیر و مخفی نیست که لفظ کلمه توحید
در آخر اذان و اقامت مفرد ست بالاتفاق پس خارج باشد از حکم بتشفیع اذان و تحقیقاً گفته اند که حکمت در تکریر اذان و افراد اقامت آنست که اذان
برای اعلام غائبان ست پس درآن حاجت تکریر ست و لهذا در وی رفع صوت مشروع گشته و اینکه بر محل مرتفع باشد بخلاف اقامت که برای
اعلام حاضران ست پس حاجت نیست بتکثیر الفاظ وی و لهذا در وی خفض صوت مشروع شده و تکرار جمله قد قامت الصلوٰة برای آن ست
که مقصود اقامت همین کلمه است پس **وزاد احمد في آخره** و زیاده کرد احمد در آخر حدیث ابن زید کما هو الظاهر **قصة قول**
بلال في اذان الفجر در اذان نماز صبح و آن این ست که خواند بلال روزی صبحدم بسوی نماز پس گفته شد که رسول خدا نائم ست
پس بانگ زد بلال باعلای صوت خود **الصلوٰة خير من النوم** نماز بهتر ست از خواب گفت سعید بن المسیب پس داخل کرده شد این کلمه در تاذین
نماز صبح و علی قاری گفته یعنی لذت نماز بهتر ست از لذت خواب نزدیک ارباب ذوق و اصحاب شوق و ممکن که از باب العسل احلی من الخل باشد انتهی
ولیکن درین زیادت انقطاع ست با وجود ثقت رجال وی و ذکره ابن السکن من طریق اخری عن بلال و این در طبرانی ست از طریق زهری
از حفص بن عمر از بلال و آن نیز منقطع ست و رواه البیهقی فی المعرفة من هذا الوجه و روایت کرد آنرا ابن ماجه از حدیث عبد الرحمن بن اسحق از زهری
از سالم از پدرش پس ذکر کرد قصه اهتمام ایشان را بچیزی که فراهم کنند بآن مردم را قبل تشریع اذان و گفت در آخر آن که زیاده کرد بلال در ندای نماز
صبح الصلوٰة خير من النوم پس مقرر داشت آنرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم مصنف در تلخیص گفته اسناده ضعیف جدا و ترمذی و احمد و ابن ماجه از حدیث
عبد الرحمن بن ابی لیلی آورده اند که گفت بلال گفت مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم تثویب مگو در هیچ نماز مگر در نماز صبح ولیکن در سند وی ضعف
و انقطاع ست و بود بر مصنف که ذکر میکرد این را حسب عادت خود و گفته اند که تثویب دو بار ست کما فی سنن ابی داؤد و نیست الصلوٰة خیر
من النوم در حدیث عبد الله بن زید چنانکه توهم میدهد عبارت مصنف حیث قال زاد احمد فی آخره و نیست مراد مگر آنکه سوق کرد احمد حدیث ابن زید را
بشرح وصل نمود بدان روایت بلال را **ولابن خزيمة عن انس** رضی الله عنه قال گفت انس **من السنة** از سنت ست یعنی طریقه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم **اذا قال المؤذن في الفجر** که چون گوید مؤذن در بانگ بامداد **حي على الفلاح** و آن فوز و بقی ست یعنی بیائید
بسوی سبب وی **قال** گوید **الصلوٰة خير من النوم** و رواه الدارقطنی و البیهقی ایضا من حدیث انس و صححه ابن السکن و در روایت نسائی
الصلوٰة خیر من النوم در اذان اول ست از صبح و در وی تقیید روایات مطلقه است ابن رسلان گفته تصحیح کرده است این روایت را ابن خزیمه
و گفته که تشریع تثویب جزین نیست که برای اذان اول فجر ست زیرا که این اذان برای بیدار ساختن نائم ست و اما اذان ثانی پس برای اعلام دخول
وقت و خواندن بسوی نماز ست و لفظ نسائی در سنن کبری از طریق سفیان از ابی جعفر از ابی سلیمان عن ابی محذوره این ست که گفت ابو محذوره
بودم من که اذان میگفتم برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس میگفتم در اذان فجر اول حی علی الصلوٰة حی علی الفلاح الصلوٰة خیر من النوم الصلوٰة خیر من النوم
ابن حزم گفته اسناده صحیح انتهی من تخریج الزرکشی لاحادیث الرافعی و مثل اوست در سنن کبری بیهقی از حدیث ابی محذوره که وی تثویب میگفت در اذان
اول از صبح بامر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سبل گفته پس نیست تثویب از الفاظ اذان مشروع برای خواندن بسوی نماز و اخبار بدرآمدن وقت وی
بلکه از آن الفاظ ست که مشروع اند برای بیدار ساختن خفته پس گویا این تثویب بمنزله الفاظ تسبیح اخیر ست که مردم درین اعصار متاخره عادت آن
گرفته اند عوض اذان اول و چون این را شناختی آسان شد بر تو آنچه خوگر آن شده اند فقها از جدال در تثویب که آیا از الفاظ اذان ست یا نه و آیا

بدعت ست یا نه پس مراد از معنی وی این ست که بیداری برای نماز بهتر ست از خواب یعنی راحت و درین کلمه کلام ست او دعناه رسالة لطیفة انتهی گویم
در روایت ابو محذوره ست نزد ابو داود که گفت آنحضرت اگر باشد نماز صبح که اذان میگوئی برای آن بگوئی الصلوة خیر من النوم الصلوة خیر من النوم و مروی
از مالک که رسید او را که آمد مؤذن عمر را رضی الله عنه که اعلام کند او را از برای نماز بامداد بعد از ان که اذان گفته بود پس یافت او را در خواب پس گفت الصلوة خیر من
النوم پس امر کرد او را عمر که بگرداند این کلمه را در اذان صبح رواه فی الموطا شیخ در ترجمه گفته مانا که این سنت در مدینه بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم متروک
شده بود و در عهد امیر المومنین عمر باین تقریب تازه شد انتهی و باین تقریر حاصل میشود تطبیق میان خبر و اثر مذکور و در مصفی گفته مستحب ست در
بانگ صبح زیادت الصلوة خیر من النوم دو بار و مالک ابتدای این کلمه از حضرت عمر ذکر کرده و در حدیث ابو محذوره آمده که آنحضرت او را گفته پس احتمال دارد که مؤذن عمر
ترک کرده باشد این کلمه را در نفس و بعد از ان گفته باشد پس حضرت عمر امر کرد با دخال این کلمه در نفس اذان تا بر وجه سنت ادا شود انتهی **وعن**
ابی محذورة صحابی ست نام او سمره و بعضی گویند اوس و بعضے سلمان و بعضی سلمه و قول اول صحیح تر ست مؤذن آنحضرت بود در مکه راوی
ترجیع در اذان رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم علمه الاذان بدرستیکه آنحضرت تعلیم کرد و آموخت او را اذان یعنی الفاظ
او بنفس نفیس خود و حدیث را قصه ست حاصل وی آنکه بر آمد ابو محذوره بعد فتح بسوی حنین با ده کس از اهل مکه پس هر گاه که شنید ندا اذان را اذان گفتند
بطریق استهزا با مؤذنان پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم شنیدم درینها تاذین انسانی خوش آواز پس فرستاد کسی را بسوی ما پس اذان گفت
یک یک کس و بودم من آخر ایشان پس فرمود و میکه اذان گفتم بیا و نشانید مرا و بروی خود و مسح کرد ناصیه مرا و بارک الله علیک گفت بر من سه بار
پس تر فرمود برو و اذان گو نزد مسجد حرام پس گفتم ای رسول خدا بیاموز مرا تا آخر حدیث فذکر فیه الترجیع پس ذکر کرد در وی ترجیع را یعنی
در شهادتین و لفظ وی نزد ابو داود این ست پس تر بگوئی اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله
پست کنی باین آواز خود را گفته اند مراد و سماع قریب ست و حکمت در وی آنست که اولا این هر دو را بتدبر و اخلاص گوید و حاصل نمی شود کمال آن مگر با خفض
صوت فرمود پس تر بلند کنی آواز خود را بشهادت اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله و همین ست
آن ترجیع که جمهور علما بمشروعیت وی باین حدیث صحیح رفته اند و این زیادت ست بر حدیث عبد الله بن زید و زیادت عدل مقبول ست و ابو حنیفه
و دیگران بعدم قبول آن رفته اند بحدیث عبد الله بن زید و در روایتی آمده که تعلیم کرد او را آنحضرت نوزده کلمه و اقامت هفده کلمه رواه احمد و الترمذی
والنسائی و ابن ماجة والدارمی و این روایت حجت امام ابو حنیفه ست زیرا که میگویند که این صریح ست در انکه اقامت دو دو بار ست که از نوزده چهار
کلمه ترجیع ست و دو و اقامت زیاده باشد اخرجه مسلم روایت کرد این را مسلم و تمام وی در مشکوة باین لفظ ست که گفت ابی محذوره که القا کرد
بر من آنحضرت اذان گفتن را بذات شریف خود پس فرمود بگوئی الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر یعنی چهار بار اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله
الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله پس تر باز میگردی بذکر شهادتین پس میگوئی بار دیگر اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله
الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله حی علی الصلوة حی علی الصلوة حی علی الفلاح حی علی الفلاح الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله
انتهی و این چهار بار گفتن را ترجیع گویند و این سنت ست نزد شافعی و مالک و از امام احمد دو روایت ست و ظاهر مذهب او عدم ترجیع ست چنانکه مذهب
حنفیه است و در ترجیع دو دو بار شهادتین را بآواز پست میگویند و بار دیگر بآواز بلند کما تقدم و متمسک ایشان همین حدیث ست و حنفیه تاویل میکنند
آنرا و میگویند که تکرار برای تعلیم ابو محذوره بود نه برای تشریع و وی اول بار پست گفت و آنحضرت فرمود بار دیگر بگو و حدیث دیگر از ابو محذوره
آمده که دران ترجیع نیست و در حدیث ابن زید نیز ترجیع نیست و در اذان بلال نیز ترجیع نیامده و در اذان ام مکتوم نیز مذکور نشده

ولکن ذکر التکبیر فی اوله مرتین فقط ولیکن ذکر کرده است مسلم تکبیر را در اول اذان دو بار فقط نه چهار بار چنانکه در
حدیث ابن عمر آمده که گفت بود کلمات اذان در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دو دو بار و اقامت یک یک بار جز آنکه بود موذن که میگفت قد قامت الصلوة
قد قامت الصلوة دو بار یعنی مکرر رواه ابوداود والنسائی والدارمی و در مصفی گفته اهل حرمین و اهل شام و یمن و مصر متفق اند بر آنکه کلمات اقامت را یکیکبار
باید گفت الا لفظ قد قامت الصلوة که جمعی آنرا دو بار گفته اند و در روایتی از ابو محذوره آمده است تثنیه اقامت و آنچه معمول خاندان او بود تا زمان امام شافعی
افراد اقامت ست والله اعلم واما اذان پس بعض احادیث دلالت میکند بر ترجیع و بعضی بر غیر ترجیع و تحقیق نزدیک بنده آنست که اختلاف
در احرف اذان مثل اختلاف در احرف قرآن ست کلها کاف شاف ولهذا مالک متعرض بترجیع و غیر آن نشد انتهی ورواه و روایت کرده اند حدیث
ابی محذوره را الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجة فذکره مربعا پس ذکر کردند تکبیر را در اول اذان چهار بار همچو روایات
حدیث عبدالله بن زید ابن عبدالبر در استذکار گفته در اول اذان چهار تکبیر محفوظ است از روایت ثقات از حدیث ابی محذوره و از حدیث عبدالله بن زید
و ابن تیمیه در منتقی نسبت کرد تربیع را در حدیث ابی محذوره بسوی مسلم و مصنف بسوی وی نسبت نکرده بلکه گفته رواه الخمسة و چون مراجعت کردم بسوی
مسلم و شرح وی معلوم شد که نووی گفته که در اکثر اصول وی تکبیر در اول وی یکبار آمده قاضی عیاض گوید در بعض طرق فارسی که در مسلم راست ذکر چهار تکبیر
در اول اذان آمده و از اینجا معلوم شد که مصنف اعتبار اکثر روایات کرد و ابن تیمیه اعتماد بر بعض طرق نمود و از اینجا توهم نباید کرد که در میان کلام مصنف
و ابن تیمیه منافات ست و ابن الاثیر در جامع بعد سیاق روایات و ذکر روایت تربیع در اول اذان گفته واخرج مسلم من هذه الروایات جمیعها من
الروایة الآخرة انتهی و این صحیح نیست زیرا که مسلم روایتی اخراج کرده که در وی ذکر تربیع در اول وی نیست کما قررناه و این زیادتی ست که واجب است
قبول آن کذا فی السبل گوییم قائل ست بتربیع شافعی و ابوحنیفه و احمد و جمهور علما و قائل ست بتثنیه مالک و احتجاج او باین حدیث ست و باینکه
دو بار گفتن عمل اهل مدینه است و احتجاج جمهور بآنست که زیادت از ثقه مقبول ست و عمل اهل مکه بر تربیع ست و مکه مجمع مسلمانان ست
در مواسم و جز آن و انکار نکرد آنرا هیچ یکی از صحابه و غیرهم وعن انس رضی الله عنه قال أمر بلال گفت امر کرده شد بلال
و آمر آنحضرت بود زیرا که در امور شرعیه جز وی کیست که امر کند ان یشفع بفتح اول الاذان باینکه دو بار گوید اذان را یا چهار بار
زیرا که لفظ شفع بر یکی از دو و چهار صادق ست و این مجمل را حدیث عبدالله بن زید و ابی محذوره بیان کرده که تشفیع تکبیر چهار چهار بار گفتن
اوست و شفع غیر وی دو دو بار گفتن اوست و این نظر باکثر ست ورنه کلمه تهلیل در آخر وی یکبار ست بالاتفاق ویوتر الاقامة و یکبار
گوید اقامت را و در مشکوة ست که گفت اسمعیل بن ابراهیم که شیخ شیخین و از رواة این حدیث ست که ذکر کردم این حدیث را بعد از آنکه شنیدم
آنرا ابایوب که وی نیز این حدیث را روایت کرده است پس گفت ایوب الا الاقامة مگر اقامت یعنی قوله قد قامت الصلوة یعنی قول
وی قد قامت الصلوة که این را دو بار گوید متفق علیه و مذهب امام مالک و شافعی و بعضی علما این ست که کلمات اذان را دو بار
گویند و اقامت را یکبار و در مذهب ابوحنیفه و اصحاب وی الفاظ اذان و اقامت هر دو دو دو بار ست و احادیث نیز درین وارد ست و گویند
که در زمان قدیم اذان و اقامت هر دو دوگان بود و بعضی از ملوک بنی امیه بجهت شتابی بعد از برامدن اقامت را یگان یگان ساخته اند
ولم یذکر مسلم الاستثناء و ذکر نکرد مسلم استثنا را یعنی قول او الا الاقامة و شیخ در ترجمه گفته این حدیث را بخاری نیز روایت کرده است
و در وی استثنا مذکور نیست و امام مالک بدان اخذ کرده و نزد ایشان قد قامت الصلوة را نیز یکبار میگویند انتهی و در سبل گفته علما را درین مسئله
سه قول ست یکی تثنیه تمام الفاظ اقامت باین حدیث که بلال دو دو بار میگفت اذان و اقامت را رواه عبدالرزاق والدارقطنی والطحاوی

ولیکن حاکم ادعای انقطاعش نموده واو را طریقها ست که دران ضعف ست وبالجمله تعارض نیست درمیان وی در روایت ترجیع در تکبیر و روایت افراد در اقامت بسبب صحت وی پس نتوان گفت که تثنیه در الفاظ اقامت زیادت عدل ست پس قبولش واجب باشد زیرا که این زیادت غیر صحیح ست کما عرفت دوم مذهب مالک ست افراد الفاظ اقامت تا آنکه قد قامت الصلوة سوم مذهب جمهور ست افراد الفاظش جز قد قامت الصلوة که مکرر گفته شود عملا بالاحادیث الثابتة بذلک و للنسائي عن انس رضی الله عنه وابن حبان والحاکم أمر النبي امر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بلالا بلال را که این چنین گفته باشد اتیان مصنف بصیغه معروف برای افاده این معنی ست که حدیث اول متفق علیه مرفوع ست اگرچه بصیغه مجهول وارد شده خطابی گفته اسناد تثنیه اذان و افراد اقامت اصح روایات ست وبرانند اکثر علمای امصار وجاری ست بدان عمل در حرمین و حجاز وشام ویمن و دیار مصر ونواحی عرب تا اقصای حجر از بلاد اسلام بعده برشمرد کسانی را که قائل اند بدان از ائمه اعلام در حجة الله البالغة گفته اصح طرق اذان طریقه بلال ست که در عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم اذان دو دو بار و اقامت یک یک بار می شد و قد قامت الصلوة قد قامت الصلوة مکرر گفته میشد بعده طریقه ابی محذوره ست که آنحضرت خود او را تعلیم اذان فرمود و درین طریقه اذان نوزده کلمه است و اقامت هفده کلمه و نزد من این کلمات مانند احرف قرآن ست که همه شافی وکافی ست انتهی همچنین در مصفی گفته کما سبق و شوکانی رح در شرح مختصر خویش افاده کرده که الفاظ اذان ثابت شده اند باحادیث کثیره و در بعض آن اختلاف ست بزیادت ونقصان و مقرر شده است که عمل بر زیادت منافی مزید فیه نیست پس هرچه بروجه صحیح ثابت ست مقبول ست همچو تربیع اذان و ترجیع شهادتین اما ن اگر ادله اصل قوی تر باشند زیادت دران وقت مطروح گردد زیرا که آنجا تعارض نیست که ارجاع بترجیح شود چنانکه بسیاری را از اهل علم درین باب و در ابواب دیگر پیش آمده بلکه جمع ممکن ست بضم زیادت باصل و این مقدم ست بر ترجیح و واقع ست اجماع بر قبول زیادت که غیر منافی مزید فیه باشد کما تقرر فی الاصول و ادله افراد اقامت اقوی هستند از ادله تشفیع آن ولیکن تشفیع مشتمل ست بر زیادت خارجه بمخرج صالح الاعتبار پس عمل بر ادله تشفیع متعین باشد انتهی کلام الشوکانی وچه خوش ست آنچه مقبلی در منار بعد بیان اختلاف علما در الفاظ اذان که تکبیر در اول وی دو بار ست یا چهار بار و در وی ترجیع شهادتین ست یا خیر و بعد بیان اختلاف در الفاظ اقامت ذکر کرده و لفظ وی این ست که این مسئله از غرائب واقعات ست و نظیر وی در شریعت کمتر زیرا که الفاظ اذان و اقامت قلیل و محصور و معین اند که در هر روز و شب پنج بار بدان صیاح میکنند بر مکان بلند و هر سامع و مامور ست که بگوید مثل آنچه مؤذن میگوید و صحابه خیر القرون بودند در غره اسلام وشدید المحافظة بر فضائل و معهذا خوض آنها و تابعین و اختلاف ایشان دران مذکور و ماثور نیست این همه اختلاف شدید که هست در متاخرین ست و هر یکی از فریقین تدلی بخیری صالح فی الجملة کرده اگرچه متفاوت بوده باشد و نیست تنافی درمیان روایات بنا بر عدم مانع از سنت بودن هر یکی و گفته اند که مثل وی ست الفاظ تشهد و صورت صلوة خوف انتهی **وعن ابي جحيفة** بضم جیم وفتح حای مهمله نام وی وهب بن عبد الله ست و قیل ابن مسلم السوائی العامری نزول کرد بکوفه وبود از صغار صحابه وفات کرد آنحضرت و نرسیده بود وی بحلم ولیکن سماعت دارد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم والی گردانید او را علی رضی الله عنه بر بیت المال وحاضر شد با وی در جمله مشاهد او وفات کرد در کوفه سنه اربع وسبعین روی عنه ابن عون وجماعة من التابعين **قال رأيت بلالا يؤذن واتتبع فاه** گفت ابو جحیفه دیدم بلال را که اذان میگوید و تتبع میکنم من دهن او را یعنی می نگرم بسوی دهن او بطور پیروی کردن او **ههنا** راست **وههنا** و چپ **واصبعاه** و هر دو انگشت او یعنی سبابتین قاله النووی وقیل ابهاماه و وارد نشد تعیین اصبعین در حدیث **في اذنيه** در هر دو گوش وی بوده اند زیرا که انگشت در گوش نهادن اجمع ست برای صوت و کسی که کر ست یا دور ست

از اذان وی بدیدن انگشت در گوش استدلال میکنند بر تأذین و بجای انمله اصبع اطلاق کردن مجاز ست رواه احمد والترمذی وصححه ولابن ماجة من حدیث ابی جحیفة ایضا وجعل اصبعیه فی اذنیه وکرد بلال هر دو اصبع خود در هر دو سوراخ گوش خود وهم مروی ست از حدیث عبد الرحمان بن سعد بن عمار که امر کرد آنحضرت بلال را باینکه بگرداند هر دو انگشت خود در هر دو گوش خود وفرمود این بلند گرداننده تر ست آواز ترا در مصفی گفته جمهور اهل علم مستحب داشته اند بلند کردن آواز را بابانگ وشافعی گفته مگر در مسجدی که یکبار جماعت خوانده باشند والحال بار دیگر جماعت می کنند مسنون ست اذان لیکن آواز بلند نکند ولابی داؤد من حدیثه ایضا لوی عنقه لما بلغ پیچید بلال گردن خود را چون رسید باین قول حی علی الصلوٰة یمینا وشمالا بجانب راست وچپ واین بیان قول اوست ههنا وههنا ولم یستدر وبرنگردید ودور نکرد بتمام بدن خود ودرینجا دلالت ست بر آداب مؤذن که آن التفات ست بسوی یمین وشمال ومحل آن حی علی الصلوٰة ست چنانکه ابوداؤد ذکر کرده وصریح تر ازان حدیث مسلم ست باین لفظ فجعلت اتتبع فاه ههنا وههنا یمینا وشمالا یقول حی علی الصلوٰة حی علی الفلاح وازین حدیث معلوم شد که محل التفات حیعلتین ست وابن خزیمه بران تبویب کرده بقول خود انحراف المؤذن عند قوله حی علی الصلوٰة حی علی الفلاح بفمه لا ببدنه کله وگفته ممکن ست انحراف بفم بانحراف وجه پیشتر روایت کرد از طریق وکیع باین لفظ فجعل یقول فی اذانه هکذا وحرف راسه یمینا وشمالا وآنا روایت استدارت بلال در اذان پس غیر صحیح ست وهمچنین روایت امر کردن آنحضرت بلال را بگردانیدن انگشت در گوش ضعیف ست وقد مر ومروی ست از امام احمد که دوران نکند مگر وقتی که بر مناره باشد بقصد اسماع اهل هر دو جهت وعلما گفته اند که فائدهٔ التفات دو چیز ست یکی بلند تر شدن آواز دیگر آنکه علامت مؤذن ست تا هر که از دور بیند بشناسد که وی مؤذن ست واین در اذان ست واما اقامت پس گفت ترمذی انه استحسنه الاوزاعی واصله فی الصحیحین واصل این حدیث در بخاری ومسلم ست ولفظ مسلم گذشت **وعن** ابی محذورة رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم اعجبه صوته فعلمه الاذان بدرستیکه آنحضرت خوش آمد او را آواز وی پس بیاموخت او را اذان گفتن ودر وی دلالت ست بر آنکه مؤذن مرد خوش آواز باید تا شنوندگان را دلبستگی باذان او دست بهم دهد وگذشت قصهٔ ابو محذوره واستحسان آنحضرت صوت او را وامر فرمودن باذان در مکه رواه ابن خزیمة وصححه ورواه الدارمی وابو الشیخ وغیر واحد من حدیثه فی قصة ودر روایت ابن خزیمه است که گفت آنحضرت بدرستیکه شنیدم درین کسان تأذین انسانی حسن الصوت وصححه ابن السکن **وعن** جابر بن سمرة العامری کنیت او ابو عبد الله ست خواهر زادهٔ سعد بن ابی وقاص بود نزول کرد بکوفه ومرد آنجا در سنه ۷۴ روی عنه جابر وغیره رضی الله عنه قال صلیت مع النبی گفت جابر گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم العیدین غیر مرة نماز عید فطر وعید قربان جز یکبار ومرتین ودو بار بلکه بارها بغیر اذان واقامة بی اذان وبی اقامت واین حدیث دلیل ست بر آنکه مشروع نیست برای نماز عیدین اذان ونه اقامت وهو کالاجماع ومرویست خلاف این از ابن الزبیر ومعاویه وعمر بن عبد العزیز بقیاس عیدین بر جمعه واین قیاس غیر صحیح ست بلکه کردن آن بدعت ست ماثور نشد از آنحضرت ونه از خلفای وی وگفت ترمذی درین باب ست از جابر بن عبد الله وابن عباس وحدیث جابر بن سمره حدیث حسن ست وبرین ست عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وغیر ایشان که گفته نشود اذان نه برای عیدین ونه برای هیچ یکی از نوافل انتهی رواه مسلم وهم نزد وی ست از عطا که گفت خبر داد مرا جابر بن عبد الله که نیست اذان مر نماز را روز فطر ونه اقامت ونه ندا ونه چیزی وگفت امام مالک در مؤطا شنیدم بسیاری از علما را که گفتند نبود در فطر ونه در اضحی ندا ونه اقامت از زمان رسول خدا صلی الله علیه وسلم تا امروز ونزد نسائی ست از ابن عمر که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در روز عید پس بگذارد

نماز را بی اذان واقامت ونحوه ومانند حدیث جابر بن سمره است فی المتفق علیه در حدیث بخاری ومسلم عن از حدیث ابن عباس
رضی الله عنه ولفظ وی نزد بخاری از وی واز جابر بن عبدالله این ست که گفتند این هر دو نبود یعنی در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم که اذان
گفته میشد نه برای یوم الفطر و نه یوم الاضحی وغیره وجز ابن عباس از دیگر صحابه کما سبق وبعضی گفته اند که در عید عوض اقامت الصلوة جامعة
گویند در سبیل گفته وارد نشده سنت بدان در عیدین و در هدی نبوی گفته آنحضرت چون بمصلی میرسید شروع در نماز عید میکرد بغیر اذان واقامت
ونبود قول الصلوة جامعة وسنت آنست که هیچ یکی ازینها نکنند وازینجا شناخته شد که آنچه در شرح گفته که مستحب ست در دعا گفتن الصلوة جامعة جز در
نماز عید وآنچه دران اذان مشروع نیست مثل جنازه غیر صحیح ست زیرا که نیست دلیل بر استحباب واگر مستحب بودی آنحضرت صلی الله علیه وسلم وخلفای
راشدین بعد از وی هرگز ترک نمی کردند آری در نماز کسوف ثابت ست نه در غیر وی زیرا که هر چه سبب وی در عصر وی صلی الله علیه وسلم یافته شد
ومعهذا آنحضرت آنرا نکرد پس فعل آن بعد عصر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدعت ست پس صحیح نیست اثبات آن بقیاس وغیره انتهی **وعن**
ابي قتادة الحارث بن ربعي الانصاري رضي الله عنه في الحديث الطويل در حدیث دراز در قصه خفتن آنها از نماز صبح واین
هنگام رجوع از غزوه خیبر بود ابن عبدالبر گفته وهو الاصح ثم اذن بلال پس اذان داد بلال بحکم آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنانکه در سنن ابو داود ست
ثم امر بلالا ان ينادي بالصلوة فنودي بها فصلى رسول الله صلى الله عليه وسلم كما كان يصنع كل يوم پس نماز گذارد آنحضرت
چنانکه بود که میکرد هر روز ودرینجا دلالت ست بر شرعیت تاذین برای نماز فائته بنوم وملحق ست بدان منسیه زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر دو را
در یک حکم جمع کرده حیث قال من نام عن صلاة او نسيها الحديث ونزد مسلم ست از حدیث ابو هریره که امر کرد آنحضرت بلال را باقامت وذکر نکرد اذان را
وچون فوت شد آنحضرت را نماز روز خندق امر فرمود باقامت وذکر نکرد اذان را کما فی حدیث ابی سعید عند الشافعی واین معارض روایت
ابی قتاده نیست زیرا که آن مثبت ست ودر خبر ابی هریره وابی سعید ذکر اذان نیست نه نفیا ونه اثباتا پس درینجا معارضه نباشد چه عدم ذکر معارض
ذکر نیست ودر مصفی گفته بالجمله اقامت مؤکدتر ست واذان نیز در حق فائته بدعت نیست والله اعلم رواه مسلم شیخ در ترجمه گفته ظاهر
این حدیث آنست که اذان در نماز قضا نیست ومذهب شافعیه این ست در یک قول وقولی دیگر از وی آنست که نه اذان ست ونه اقامت ودر
هدایه گفته که آنحضرت قضا کرد فجر را در غداة لیلة التعریس باذان واقامت وشیخ ابن الهمام احادیث درین معنی از مسلم وابی داود وجز ایشان واز
مؤطا آورده وگفته وآنچه از مسلم درین قصه آمده که امر کرد بلال را پس اقامت گفت منافات بآن حدیث ندارد وچگونه منافی باشد وحال آنکه بصحت رسیده
که باذان واقامت هر دو گذارده انتهی وآنکه میگویند که اذان مشروع از برای اعلام ست بدخول وقت وخواندن باجتماع ودر فائت هیچ ازین دو امر
احتیاج نه جوابش آنست که اذان مشروع برای اعلام ست واز برای تحصیل ثواب بذکر این کلمات ولهذا افضل آنست که منفرد اذان واقامت
گوید انتهی وبالجمله ابو حنیفه رح قائل ست بآنکه اذان واقامت هر دو برای نماز قضا سنت ست وهمین ست قول قدیم شافعی رح وله ومسلم راست
عن از حدیث جابر ان النبي صلى الله عليه وسلم اتى المزدلفة بدرستیکه آنحضرت آمد مزدلفه را وقت انصراف از عرفات فصلى
المغرب والعشاء پس گذارد آنجا نماز مغرب وعشا را یعنی جمع کرد میان هر دو باذان واحد واقامتين بیک اذان ودو اقامت
یعنی چنانکه ظهر وعصر را بعرفات گذارده بود واین مذهب شافعی وزفر وبعضی دیگر از ائمه است ونزد ابو حنیفه وبروایتی از امام احمد وبسیاری
از علما بیک اذان ویک اقامت زیرا که عشا درینجا در وقت خود ست پس احتیاج باقامت جدا واعلام نباشد وعصر در عرفات در غیر وقت خود
بود پس محتاج بود بزیادت اعلام ونزد بخاری ست از حدیث ابن مسعود که نماز گذارد وی یعنی در مزدلفه مغرب را باذان واقامت وعشا را ...

واقامت گفت دیدم آنحضرت را که چنین میکرد و حدیث آینده معارض این هر دو حدیث ست ولہ و مسلم راست عن از حدیث عبد الله بن عمر
رضی الله عنہ جمع النبی صلی الله علیہ وسلم بین المغرب والعشاء باقامة واحدة فراہم کرد آنحضرت درمیان نماز مغرب
و عشا در مزدلفہ بیک اقامت و ظاہر روی آنست کہ اذان در ہر دو نبود و این موافق مذہب حنفیہ است و ترمذی گفتہ حدیث ابن عمر حسن صحیح ست
و زاد ابو داؤد لکل صلوة و زیادہ کرد ابو داؤد از حدیث ابن عمر در روایت خود کہ برای ہر نماز اقامت گفت در سبل گفتہ پس روایت مسلم مقید
باشد باین روایت ابو داؤد انتہی وفی روایة لہ ای لابی داؤد عن ابن عمر ولم ینادِ فی واحدة منہما و ندا کردہ نشد در ہیچ یکی از آن ہر دو
یعنی مغرب و عشا و این صریح ست در نفی اذان در سبل گفتہ روایات متعارض ست در ینجا جابر یک اذان و دو اقامت ثابت کردہ و ابن عمر دو اقامت
با نفی اذان و ابن مسعود یک اذان و دو اقامت پس اگر مثبت را بر نافی مقدم کنیم عمل بخبر ابن مسعود نمائیم و شارح گفتہ خبر جابر مقدم ست زیرا کہ مثبت
اذان ست بر خبر ابن عمر کہ نافی اذان ست ولیکن ما میگوئیم کہ خبر ابن مسعود مقدم ست زیرا کہ اکثر ست اثباتا انتہی عن ابن عمر و عایشة
رضی الله عنہما قالا قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم ان بلالا یؤذن بلیل ہر آئینہ بلال اذان میدہد بشب تا مردم
پیش از وقت بغسل و استنجا و وضو مستعد و متہیا شوند و از روایت بخاری ثابت شد کہ مراد بشب قبیل صبح ست زیرا کہ در وی ست کہ نبود میان آن
ہر دو یعنی اذان و اقامت مگر آنکہ بالا رود و فرود آید و لفظ طحاوی این ست مگر آنکہ صعود کند این را و نزول کند برین و از ینجا معلوم شد کہ برای نماز
بامداد در شب پیش از صبح اذان گفتن درست ست چنانکہ مذہب امام ابو یوسف و امام شافعی نیز ہمین ست و وجہ شرعیت این اذان خود آنحضرت
بیان کرد لیوقظ نائمکم رواہ الجماعة الا الترمذی و قائم کسی ست کہ نماز شب میگذارد و رجوع وی بسوی نوم یا عود وی از نماز بشنیدن اذان آن
در سبل السلام گفتہ این اذان ہمچو تسبیح آخر ست کہ درین اعصار میکنند غایتش آنکہ بالفاظ اذان ست و این مثل اذانی ست کہ عثمان روز جمعہ
احداث کردہ و در موضع زوراء برای اجتماع مردم جہت نماز گفتہ می شد و ندا بدان بالفاظ اذان مشروع میکردند بعدہ مردم تسبیح بآیت و صلوة
بر آنحضرت مقرر کردند و در مسئلہ خلاف ست و استدلال ست برای مانع و مجیز و التفات نمیکند بسوی وی ہر کہ ہمت او عمل کردن ست بر ماثور
ثابت انتہی فکلوا واشربوا پس بخورید و بنوشید در سحر رمضان ای روزہ داران حتی ینادی ابن ام مکتوم تا آنکہ اذان دہد
پسر ام مکتوم کہ صحابی مشہور ست و وی نیز مؤذن بود و در وی اباحت اکل و شرب ست تا اذان او و از ینجا معلوم شد کہ آنحضرت را دو مؤذن بود
کہ یکی پیش از فجر اذان میداد و دیگری بعد از فجر و غالبا این در رمضان بود یکی برای سحر خوردن اذان میداد و دیگر برای نماز گذاردن و از ینجا شافعیہ
گفتہ اند کہ یک مسجد را دو مؤذن باید گرفت کہ یکی بعد دیگری اذان گوید و دو اذان برای صبح سنت ست یکی پیش از فجر در نصف آخر از شب و دیگر
بعد از فجر در اول وقت و اما دو اذان معا پس قومی آنرا منع کردہ و گفتہ کہ اول محدث او بنی امیہ اند و گفتہ مکروہ نیست مگر آنکہ تشویشی حاصل شود گوئیم
درین ماخذ نظر ست زیرا کہ اذان بلال برای نماز غرض نبود کما عرفت بلکہ مؤذن آن واحد بود ہو ابن ام مکتوم و چون وی اعمی بود پس ثابت شد کہ تقلید
مؤذن اعمی و بصیر ہر دو جائز ست و اکل و شرب با شک در طلوع فجر نیز جائز ست چہ اصل بقای لیل ست و نیز در وی دلالت ست بر جواز اعتماد
بر صوت در روایت وقتی کہ او را شناختہ باشد اگرچہ بچشم نہ بیند وکان وبود ابن ام مکتوم رجل اعمی مردی نابینا و در ینجا دلالت ست بر
جواز ذکر عاہت مرد بقصد تعریف و نحوہ و بر جواز نسبت مرد بسوی مادر وی وقتی کہ مشہور باشد بآن و نام وی عمرو بود لا ینادی حتی
یقال لہ اصبحت اصبحت ندا نمی داد تا آنکہ گفتہ میشد او را صبح کردی صبح کردی مگر یعنی صبح نزدیک شد و بعض شروح گفتہ اند این تاویل
برای آنست کہ اکل و شرب تا ندای وی جائز داشتند و چون وی ندا بعد از صبح گوید اکل و شرب تا آنوقت چگونہ جائز باشد انتہی گوئیم و نزد جماعتی

جائز ست اکل و شرب بعد دخول فجر باین حدیث متفق علیه وفی آخره ادراج و در آخر این حدیث ادراج ست یعنی کلام راوی ست
نه کلام آنحضرت و هو قوله و کان رجل اعمی الخ قاله ابوبکر الخطیب فی کتابه الفصل للوصل المدرج فی النقل و لفظ بخاری این ست قال و کان رجلا
اعمی بزیادهٔ لفظ قال و گفته اند که این کلام از قول ابن شهاب زهری ست و بعضے از قول سالم داشته اند **وعن** ابن عمر رضی الله عنه ان
بلالا اذن قبل الفجر بدرستیکه بلال اذان داد پیش از فجر و این تاذین وی پیش از اذان بود که ابن ام مکتوم مامور باذان گردد چنانکه برگردانیدن
آنحضرت او را بر آن دال ست فامره النبی صلی الله علیه وسلم ان یرجع پس حکم کرد او را رسول خدا اینکه برگردد و ینادی و ندا کند
که الا ان العبد نام آگاه باشید که بنده بخفت و در معالم گفته تاویل این حدیث بر دو وجه ست یکی آنکه بلال عدول کرد از وقت چنانکه میگویند
فلانی از حاجت خود بخفت یعنی غفلت ورزید و بحاجت خود قیام نکرد دوم آنکه عود کرد در خواب بنا بر آنکه چیزی از شب باقی بود تا مردم آگاه شوند
و از نوم و سکون خود منزعج نگردند و اشبه آنست که این پیش از زمان هجرت باشد زیرا که ثابت از بلال آنست که وی در آخر ایام حیات آنحضرت
صلی الله علیه وسلم اذان بشب میگفت و رفته اند بجواز آن مالک و اسحق و اوزاعی و شافعی و احمد و ابو یوسف اول قائل بقول ابو حنیفه بود و میگفت
که نیست جائز قبل دخول فجر بعد رجوع کرد و گفت اذان قبل طلوع فجر لا باس به ست بنا بر اتباع این حدیث و رفته اند بعض اصحاب حدیث بجواز
آن وقت بودن دو موذن برای مسجد چنانکه آنحضرت را بود و چون همین یک موذن باشد جائز نیست مگر بعد دخول وقت پس بنا برین محتمل ست
که نبود مسجد آنحضرت را وقت نهی مگر یک موذن که بلال باشد بعده او را مجاز ساخت چون ابن ام مکتوم موذن مقرر شد انتهی رواه ابو داود
والترمذی وضعفه زیرا که گفت عقب اخراج وی هذا حدیث لم یروه عن ایوب الا حماد بن سلمة منذری گفت ترمذی گوید هذا حدیث غیر محفوظ
یعنی رفع او خطا ست و صواب وقف او ست بر ابن عمر و واقع شد او را این ماجرا با موذن خویش و گفت بیهقی اذان برای صبح بشب ثابت ست
نزدیک اهل علم بحدیث و حمل کرده اند آنرا حنفیه بر ندا برای غیر نماز و احتجاج کرده اند برای منع بروایت ابو داود از ابن عمر گفت علی بن المدینی این حدیث
غیر محفوظ است و خطا کرده ست در وی حماد بن سلمه انتهی و متابع شده ست او را سعید بن زربی از ایوب و وی ضعیف ست و معروف از نافع از ابن عمر
که بود او را موذنی که گفته میشد او را مسروح گفت ابو داود هو اصح و رواه الدارقطنی من طریق ابی یوسف القاضی عن سعید عن قتادة عن انس
گفت دارقطنی متفرد ست بد آن ابو یوسف و مرسل کرد او را غیر وی و مرسل اصح ست و روی ابو داود عن شداد بن عیاض عن بلال و لفظ او
این ست که گفت او را آنحضرت اذان مگو تا آنکه نمایان شود ترا فجر کذا فی التلخیص و در سبل گفته استدلال کرد بحدیث ابن عمر کسی که گفت مشروع نیست
اذان قبل فجر اما مخفی نیست که این حدیث مقاوم حدیث متفق علیه شیخین نتواند شد و اگر ثابت شود که این حدیث صحیح ست تاویل وی آن باشد
که این قبل شریعت اذان اول بود چه موذن اول آنحضرت بلال ست که عبد الله بن زید بروی القای الفاظ اذان بامر آنحضرت کرده بعده
ابن ام مکتوم را موذن گرفته شد همراه بلال پس بلال اذان اول میگفت بنا بر فائده که آنحضرت ذکر کرده بعده چون فجر طلوع میکرد ابن ام مکتوم اذان
میگفت **وعن** ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سمعتم النداء
فقولوا مثل ما یقول المؤذن چون شنیدید شما اذان را پس بگوئید مانند آنچه میگوید موذن بر هر حال که باشید از طهارت و جز آن اگرچه
جنب یا حائض باشید مگر وقت جماع و وقت تخلی بنا بر کراهت ذکر درین هر دو حال و چون سامع در نماز باشد در وی اقوال ست اقرب آنها این ست
که دیر کند در اجابت تا خروج از نماز و امر دلالت میکند بر وجوب اجابت بر سامع نه بر کسی که موذن را بر مناره دیده و آواز وی نشنیده یا کر بود و در
وجوب اجابت اختلاف ست نزد ابو حنیفه و اهل ظاهر واجب و نزد جمهور غیر واجب و استدلال کرده اند باینکه شنید آنحضرت صلی الله علیه وسلم

مؤذن را پس فرمود علی الفطرة و چون شهادت گفت فرمود خرجت من النار اخرجه مسلم پس اگر اجابت واجب می بود میگفت آنحضرت آنچه مؤذن گفت و چون نگفت دلالت کرد برانکه امر درین حدیث ابی سعید برای استحباب ست و تعقب کرده اند این استدلال را باینکه نیست در کلام راوی چیزی که دلالت کند برانکه آنحضرت مثل ما قال المؤذن نگفت پس جائزست که آنحضرت گفته باشد ولیکن راوی آنرا ذکر نکرده اکتفاءً بالعادة و نقل الزائد و در قول وی که بگوید مثل آنچه مؤذن میگوید دلیل ست برانکه اتباع کند سامع مؤذن را در هر کلمه و بگوید همچنانکه مؤذن میگوید و در روایت کرده ام سلمه که میگفت آنحضرت چنانکه مؤذن میگوید تا آنکه ساکت می شد اخرجه النسائی و در حدیث عمر ست نزد مسلم که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم وقتی که بگوید مؤذن الله اکبر پس بگوید یکی از شما الله اکبر الله اکبر پستر بگوید مؤذن اشهد ان لا آله الا الله گوید یکی از شما اشهد ان لا آله الا الله پستر بگوید مؤذن اشهد ان محمدا رسول الله بگوید یکی از شما اشهد ان محمدا رسول الله پستر گفت مؤذن حیّ علی الصلوٰة گفت یکی از شما لاحول ولا قوة الا بالله پستر گفت مؤذن حی علی الفلاح گفت یکی از شما لاحول ولا قوة الا بالله پستر گفت الله اکبر الله اکبر گفت یکی از شما الله اکبر الله اکبر پستر گفت لا آله الا الله گفت یکی از شما لا آله الا الله از دل خود یعنی باعتقاد و اخلاص در می آید بهشت را انتهی پس اگر سامع جواب نداد مؤذن را تا آنکه فارغ شد وی از اذان مستحب ست او را تدارک آن اگر فصلی دراز نبوده ست و ظاهر قول وی اذا سمعتم النداء آنست که جواب هر مؤذن گوید بعد اذان اول و اجابت اول افضل ست و گفته اند مگر اذان قبل فجر و اذان قبل جمعه گوییم اذان قبل فجر را آنحضرت اذان نامیده فی قوله ان بلالاً یؤذن بلیل پس داخل باشد زیر حدیث ابوسعید و اذان قبل حضور جمعه محدث ست بعد وفات آنحضرت و نیست مراد بمماثلت بلند کردن سامع آواز خود را مثل مؤذن زیرا که رفع وی صوت خود را برای اعلام ست بخلاف مجیب و همچنین کافی نیست گذرانیدن اجابت در خاطر زیرا که آن گفتن نیست متفق علیه و گفت مصنف در تلخیص اخرجه الستة و رواه الترمذی و ابن حبان والحاکم من حدیث ابی هریرة و للبخاری و مر بخاری راست عن از حدیث معاویة مثله مانند حدیث ابی سعید که بگوید سامع مثل گفتن مؤذن همه الفاظ اذان مگر در حیعلتین و لمسلم عن عمر و مسلم راست از حدیث عمر و لبزار عن ابی رافع فی فضل القول کما یقول المؤذن کلمة کلمة در فضیلت گفتن مثل گفتن مؤذن هر کلمه را زیرا که در آخر حدیث آمده اذا قال السامع ذلک من قلبه دخل الجنة و مصنف درینجا لفظ حدیث نیاورده بلکه روایت بالمعنی کرده سوی الحیعلتین جز حی علی الصلوٰة و حی علی الفلاح فیقول پس بگوید سامع لا حول و لا قوة الا بالله در جواب آن و حول بمعنی حرکت ست یعنی نیست حرکت و نه استطاعت مگر بمشیت خدا و گفته اند نیست حول در دفع شر و نه قوت در تحصیل خیر مگر بخدا و گفته اند نیست حول از معصیت خدا مگر بعصمت وی و نیست قوت بر طاعت مگر بمعونت وی و حکی هذا مرفوعا عن ابن مسعود و این گفتن محتمل ست که چهار بار گوید یا یکبار نزد اول حیعله و در اجابت حیعلتین همین کلمه آمده و آنچه بعضی میگویند ماشاء الله کان و مالم یشأ لم یکن بی اصل ست شوکانی گفته اختیار کرده اند بعض علما جمع عند الحیعلتین میان متابعت مؤذن و حوقله و این جمع حسن ست اگرچه متعین نباشد انتهی شیخ در ترجمه زیاده کرده که جمع در میان حیعله و حوقله روایت ست از حنابله انتهی گوییم در بعض احادیث صحیحه هم وارد شده که بگوید آنچه بگوید مؤذن بی ذکر حوقله و حیعلتین و ظاهرش اقتصارست بر حیعله و لیکن در سفر السعادت گفته حدیثی در جمع میان حوقله و حیعله ثابت نشده و نه در اقتصار بر حیعله انتهی در سبل گفته که این حدیث مقیدست مر اطلاق حدیث ابی سعید را که در وی این ست که بگوید مانند آنچه مؤذن میگوید یعنی در ما عدای حیعله و گفته اند که جمع کند در میان حیعله و حوقله عملا بالحدیثین و همین ست طریقه معروفه از حمل مطلق بر مقید یا تقدیم خاص بر عام فهو اولی بالاتباع و اختلاف ست در انکه جواب ترجیع و تثویب هم باید گفته اند در جواب تثویب صدقت و بررت گوید و این استحسان قائل اوست ورنه درین باب سنتی که بران اعتماد توان کرد موجود نیست

و ابوداؤد از بعض اصحاب آنحضرت آورده که شروع کرد بلال در اذان گفتن پس چون گفت قد قامت الصلوٰة آنحضرت فرمود اقامها الله وادامها و در سائر اقامت مثل حدیث عمر در اذان گفت انتهی گوییم در روایتی زیاده کرده وجعلنی من صالحی اهلها مصنف در تلخیص گفته اما هر دو کلمهٔ اقامت پس ابوداؤد آنرا از حدیث ابوامامه آورده و آن ضعیف ست و زیادتی که در وست لا اصل لها ست و همچنین نیست اصل برای چیزی که ذکر کرده اند آنرا در الصلوٰة خیر من النوم انتهی اما بجواب شهادتین انا انا آمده و گفته اند که اگر در مسجد بقصد نماز آمده ست اجابت مؤذن لازم نبود زیرا که با وجود اجابت فعلی حاجت باجابت قولی نیست

وعن ابی عبدالله عثمان بن ابی العاص بن بشر الثقفی صحابی مشهور ست عامل آنحضرت بود بر طائف و همبران بود تا خلافت ابوبکر صدیق و دو سال از خلافت عمر بعد از ان عمر او را عزل کرد و والی گردانید بر عمان و بحرین در سبل گفته بود از وافدین بر آنحضرت در وفد ثقیف و اصغر ایشان در سن آنکه سبع و عشرون سنه و چون وفات کرد آنحضرت قبیلهٔ ثقیف عزیمت ردت کرد وی گفت ای ثقیف بودید شما آخر مردم در اسلام پس نباشید اول ایشان در ردت پس باز ماندند از مرتد شدن و مرد وی در سنه پنجاه و یک هجری در بصره روی عنه جماعة من التابعین انه قال یا رسول الله صلی الله علیه وسلم اجعلنی امام قومی گفت ای رسول خدا بگردان مرا امام قوم من فقال انت امامهم پس فرمود تو امام این قومی یعنی گردانیدم ترا امام این جماعت و در ینجا دلالت ست بر جواز طلب امامت در امر خیر و وارد شده ست در ادعیه که واجعلنا للمتقین اماما و نیست این از باب طلب ریاست مکروهه چه آن ریاستی ست که متعلق باشد بدنیا که نیست طالب وی مستحق عطا و اعانت واقتد باضعفهم واقتدا کن بضعیف ترین ایشان یعنی در امامت رعایت حال ضعیفان کن و تطویل قرارت و دیگر ارکان چنان مکن که ضعیفان بر نتابند و تنگ آیند و جماعت ترک دهند واتخذ مؤذنا لا یاخذ علی اذانه اجرا و بگیر مؤذنی را که نگیرد بر اذان خود اجرت و در لفظی این است بگیر مؤذنی که بگیرد بر اذان خود اجرت را شافعیه گویند اخذ اجرت جائز ست مع الکراهة و نزد حنفیه حرام دلیل حرمت همین حدیث ست و لیکن مخفی نیست که این حدیث دلالت بر حرمت ندارد و گفته اند جائز ست بر تاذین محل خاص که درین صورت اجرت بر اذان نیست بلکه بر ملازمت مکان و لیکن دلیلی مساعد او نیست اخرجه الخمسة یعنی احمد و ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه وحسنه الترمذی وصححه الحاکم

وعن مالک بن الحویرث اللیثی کنیت او ابوسلیمان ست آمد و اقامت کرد نزد آنحضرت بست شب و نزول کرد در بصره و مات سنة اربع وتسعین فی عهد عبدالملک روی عنه ابنه عبدالله وابو قلابة قال قال لنا النبی صلی الله علیه وسلم گفت مالک فرمود مرا آنحضرت بگذارید نماز را چنانکه دیدید مرا که میگذارم اذا حضرت الصلوٰة فلیؤذن لکم احدکم چون در آمد وقت نماز باید که اذان گوید برای شما یکی از شما پس تر باید که امامت کند شما را بزرگتر شما الحدیث تا آخر حدیث و این مختصر ست از حدیث طویل نزد بخاری که بالفاظ ست و مصنف پارهٔ از ان که بموضع مراد تعلق داشت و دلالت میکرد بر حث علی الاذان و ایجاب او مر بدان آورد و باقی را ترک داد اخرجه السبعة یعنی احمد و بخاری و مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی وابن ماجه

وعن جابر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لبلال بدرستیکه آنحضرت فرمود بلال را اذا اذنت فترسل چون اذان گوئی پس آهسته و نرم و فرو هشته گو و شتابی مکن ترسل بمعنی تانی ست و در سبل گفته یعنی ترتیل کن الفاظ را و شتابی مکن واذا اقمت فاحدر و چون اقامت گوئی پس شتابی کن در تلفظ و سکوت مکن در میان کلمات بلکه تیز گو حدر بمعنی اسراع ست واحدر بضم دال و کسر آن واجعل بین اذانك واقامتك قدر ما یفرغ الآکل من اکله و بگردان میان اذان خود و اقامت خود مقدار آنچه فارغ گردد طعام خورنده از خوردن خود الحدیث تا آخر این حدیث منصوب ست بر آنکه مفعول فعل محذوف ست ای اقرأ الحدیث او اتمم او نحوه و جائز ست رفع وی بر خبریت مبتدای محذوف و این عبارت را جائی می آرند که استیفای لفظ حدیث نمی کنند و مثل اوست قول ایشان

الآية والبيت ومصنف این حدیث را استیفا نکرده وتمام وی این ست وتا آنکه فارغ شود آب نوشنده از نوشیدنِ خود وآنکه محتاج ست به بول وغائط چون درآید در آب خانه برای قضای حاجتِ خود وبرنخیزید برای نماز بجز وتکبیر برآوردن تا به بینید مرا یعنی بیرون آمده از درون خانه در حقیقه مذکور ست که چون حی علی الصلوة گوید باید برخاست شاید که آنحضرت نیز درین وقت بیرون می آمد رواه الترمذي وضعفه گفت نمی شناسم این حدیث را مگر از حدیث عبد المنعم بن نعیم واسناد وی مجهول ست انتهی وحاکم نیز آنرا روایت کرده واورا شواهد ست از حدیث ابو هریره وحدیث سلمان اخرجه ابو الشیخ واز حدیث اُبی بن کعب اخرجه عبد الله بن احمد وکلها واهیة ولیکن تقویت وی میکند معنی مشروع لذ زیرا که نداء برای غیر حاضرین ست تا نماز را حاضر شوند پس لابد ست از تقدیر یعنی یتسع للتاهب للصلوة وحضورها والا فائدهٔ نداء ضائع ست وبخاری برای آن ترجمه کرده وگفته باب کم بین الاذان والاقامة ولیکن تقدیر آن ثابت نکرده ابن بطال گفته این را حدی معین نیست جز تمکن وقتِ دخول واجتماعِ مصلین ودر حدیث دلیل ست بر شرعیتِ ترسل در اذان زیرا که غرض از اذان اعلام بعید ست وآن در ترسل زیاده تر حاصل ست چه ابلغ ست در اعلام بخلاف اقامت که مقصود از آن صرف اعلام حاضرین ست پس مناسب وی اسراع ست تا جلد فارغ شده بنماز مشغول شوند وله هم ترمذی راست عن از حدیث أبي هريرة رضی الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لا يؤذن الا متوضئ فرمود اذان نگوید مگر با وضو وضعفه ایضًا واین حدیث را نیز ترمذی ضعیف گفته زیرا که از حدیث زهری از ابو هریره ست وآن منقطع ست وراوی از زهری ضعیف ست، ورواه ایضًا من رواية يونس عن الزهري عنه مرفوعًا وهذا اصح وروایت کرده ست آنرا ابو الشیخ در کتاب الاذان از حدیث ابن عباس باین لفظ که اذان متصل ست بنماز پس اذان ندهد یکی از شما مگر آنکه وی طاهر ست واین دلیل ست بر اشتراط طهارت برای اذان از حدث اصغر واز حدث اکبر پس اذانِ جنب صحیح نباشد مگر از غیر متوضی صحیح ست عملاً بهذا الحديث كذا في الشرح گویم چون حدیث دال باشد بر شرطیتِ متوضی بودنِ مؤذن پس هیچ وجه نیست برای تفرقه میان هر دو حدث واستدلال بصحتِ اذانِ محدث بحدثِ اصغر بقیاس بر جواز قراءتِ قرآن قیاسی ست در برابر نص لا یعمل به عندهم في الاصول ورفته اند احمد ودیگران بعدم صحتِ وی عملاً بهذا الحديث وآنچه درین حدیث مذکور شده تصحیح کرده است ترمذی وقف اورا بر ابو هریره واما اقامت پس اکثر بر شرطیت وضو اند برای وی وگفته اند که وارد نشده است اقامت بر غیر طهارت بعهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ولا یخفی ما فیه وقومی گفته جائز ست بلا وضو اگرچه مکروه باشد ودیگران گفتند بلا کراهت جائز ست وله وترمذی راست عن زياد بن الحارث الصدائي بضم صاد وحمله منسوب بصدا قبیله ایست از یمن صحابی ست بیعت کرد با آنحضرت واذان گفت پیش وی معدود ست در بصریین قال گفت زیاد امر کرد مرا رسولِ خدا صلی الله علیه وسلم اینکه اذان گو در نماز بامداد پس اذان گفتم پس خواست بلال که اقامت گوید قال فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم بدرستیکه برادر صدا یعنی زیاد صدائی اذان گفته است ومن اذن فهو يقيم وهر که اذان گوید پس همان کس اقامت گوید ودرینجا دلیل ست بر اینکه اقامت حق مؤذن ست پس صحیح نباشد از غیر وی وحنفیه وغیرهم گویند کافی ست اقامت غیر مؤذن بنا بر عدم نهوض دلیل بر آن وضعفه ایضًا وترمذی این حدیث را هم تضعیف کرده وگفته شناخته نمی شود مگر از حدیث عبد الرحمن بن زیاد بن انعم الافریقی وقد ضعفه القطان وغیره وگفت بخاری هو مقارب الحدیث وضعفه ابو حاتم وابن حبان وگفت ترمذی وعمل برین ست نزد اکثر اهل علم که هر که اذان گوید همان کس اقامت گوید وروایه ابو داود وابن ماجه ایضًا مطولاً ولابي داود في حديث عبد الله بن زيد بن عبد ربه انه قال وی گفت انا رايته من دیدم آنرا در خواب یعنی الاذان وانا كنت اريده قال فاقم انت ومن میخواستم آنرا پس فرمود آنحضرت اقامت گو تو وفيه ضعف ودر وی نیز ضعف ست در سبل گفته متعرض نشد شارح رح ببیان

وجه ضعف وی بیان کرد آنرا ابوداود بلکه سکوت کرد ولیکن حافظ منذری گفته که ذکر کرده بیهقی که در سند و متن وی اختلاف ست و ابوبکر حازمی گفت در اسنادش مقال ست و درین وقت استدلال باین ناتمام ست آری اصل آنست که مقیم غیر مؤذن باشد و حدیث تقویت این اصل میکند انتهی گویم در سندش محمد بن حمیر ست و وی ضعیف ست اختلاف کرده اند بروی گویند راوی ست از محمد بن عبد الله و قیل عبد الله بن محمد عبد البر گفته اسنادش حسن ست از حدیث افریقی و بقیه کلام درین حدیث در تلخیص مذکور ست صاحب سبل مگر مراجعت بآن نکرده که چنین گفته والله اعلم

وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المؤذن املك بالاذان مؤذن مالک تر ست باذان یعنی وقت آن موکول ست بسوی وی چه وی امین ست بران والامام املك بالاقامة و امام مالک تر ست باقامت پس اقامت نگوید مگر بعد اشارت وی رواه روایت کرد آنرا حافظ امام ابواحمد عبد الله بن عدی الجرجانی معروف بابن القصار صاحب کتاب کامل در جرح و تعدیل یکی از اعلام این علم شریف بود در سنه سبع و سبعین و مائتین متولد شد و بر خلقی بسیار سماعت حدیث کرد و از وی امتها سماع نمود ابن عساکر گفت کان ثقة على لحن فیه و حمزه سهمی فرمود کان حافظا متقنا لم یکن فی زمانه احد مثله خلیلی گفت کان عدیم النظیر جلالة و حفظا حافظ عبد الله بن محمد گفت کان احفظ من عبد الباقی بن نافع وفات وی در جمادی الآخرة سنه خمس و ستین و ثلث مائة بود رحمه الله تعالی وضعفه وگفت ضعیف ست زیرا که روایت آن در ترجمه شریک قاضی کرده و شریک متفرد ست بوی وگفت بیهقی لیس بمحفوظ ورواه ابو الشیخ و در وی نیز ضعف ست زیرا که از طریق ابی الجوزاء عن ابن عمر ست و در وی معارک بن عباد ست و او ضعیف ست ورواه البیهقی عن علی موقوفا کما قال وللبیهقی نحوه عن علی بن ابی طالب علیه السلام من قوله یعنی موقوف و در بخاری ست که چون اقامت گفته شود برای نماز پس نبر خیزید تا آنکه ببینید مرا و در وی دلالت ست بر آنکه اقامت گوید مقیم اگرچه امام حاضر نباشد و درین صورت اقامت وی موقوف بر اذن امام نخواهد بود ولیکن وارد شده که بلال پیش از اقامت بمنزل آنحضرت آمده اعلام بنماز میکرد و این ایذان بعد اذان گویا استیذان در اقامت بود و مصنف گفته حدیث بخاری معارض حدیث مسلم ست از جابر بن سمره که بلال اقامت نمی گفت تا آنکه بیرون آید آنحضرت صلی الله علیه وسلم و جمع میان هر دو باین وجه ست که بلال مراقب وقت خروج آنحضرت می ماند و چون او را می دید شروع میکرد در اقامت پیش از انکه مردم دیگر آنحضرت را ببینند بعد چون مردم می دیدند برای نماز بر میخاستند انتهی و اما تعیین وقت قیام مومنین بسوی نماز پس امام مالک در موطا گفته نشنیدم در قیام مردم وقت اقامت نماز حدی محدود مگر آنکه می بینم بر طاقت مردم چه در ایشان اند ثقیل و خفیف و مذهب اکثر آنست که اگر امام در مسجد باشد نبر خیزند تا آنکه فارغ شود مقیم از اقامت و مروی ست از انس که می ایستاد چون میگفت مؤذن قد قامت الصلوة رواه ابن المنذر وغیره و از ابن المسیب آمده که چون گفت مؤذن الله اکبر واجب شد قیام و چون گفت حی علی الصلوة برابر کرده شود صفوف و چون گفت لا اله الا الله تکبیر گوید امام در سبل گفته ولیکن این رای او ست مذکور نیست از وی درین باب اثری

وعن انس بن مالک رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یرد الدعاء بین الاذان والاقامة رد کرده نمی شود دعا در میان اذان و اقامت ظاهر عبارت این حدیث عام تر ست از اینکه متصل باذان گوید یا بفاصله و بهتر آنست که متصل گوید که موافق گردد بحدیث دیگر که دلالت بر قید عند النداء است و آن حدیث سهل بن سعد ست که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم دو چیز ست که رد کرده نمی شود یا فرمود کم ست که رد کرده شود یکی دعا نزد اذان دیگر دعا نزد باس یعنی جنگ با کافران وقتی که بچسپند بعض ایشان با بعض و در یکی گفته و در روایتی نزد باس و زیر باران آمده رواه ابوداود والدارمی لیکن دارمی ذکر تحت المطر نکرده و ظاهر آنست که زیر باران باشد و باران بر وی

در صراح گفته خمار بکسر معجر زنان مقصود آنست که سر و موی زن عورت است و واجب ست ستر آن در نماز و این در حره است و امة حکم مرد دارد در عورت ملا علی قاری گفته مراد از نفی قبول نفی صحت ست انتهی و در سبل گفته و گاهی اطلاق کرده میشود قبول و مراد بآن عبادت باشد من حیث یترتب علیها الثواب و چون نفی کرده شود آنرا مراد نفی ترتب ثواب باشد بر آن نه نفی صحت چنانکه وارد شده که خدا قبول نمیکند نماز غلام گریز پا و نه نماز کسی که در جوف او خمر ست و قد بیّنا فی رسالة الارسال و حواشی شرح العمدة ان نفی القبول لا یلازم نفی الصحة انتهی و تعبیر از زن بالغه بحائض درین حدیث نظر باغلب ست و مراد از آن انست که بالغ شده است بآمدن حیض و همین ست صواب و در کتب فقه مراد بحائض زنی ست که بسن حیض رسیده نووی گفته این تساهل ست زیرا که گاهی زن بحیض می رسد و بالغ بلوغ شرعی نمی شود و تقیید بحائض خارج مخرج اغلب ست ورنه صبیه هم بدون خمار نماز نگذارد قاله ابن رسلان فی شرح سنن ابی داود رواه الخمسة الا النسائی یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و رواه ابن خزیمة والحاکم من حدیث عائشة و اعلال کرد آنرا دارقطنی و گفت وقفه اشبه و اعلال کرد آنرا حاکم بارسال و رواه الطبرانی فی الصغیر والاوسط من حدیث ابی قتادة بلفظ لا یقبل الله من امرأة صلوة حتی تواری زینتها ولا من جاریة بلغت المحیض حتی تختمر و صححه ابن خزیمة **وعن** جابر رضی الله عنه گفت جابر آمدم بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم و وی نماز میگذارد و بر من جامه بود پس مشتمل شدم بدان و نماز گذاردم بجانب وی پس هرگاه برگردید از نماز گفت مرا چیست این اشتمال که دیدم آنرا گفتم مرا همین یک ثوب بود ان النبی صلی الله علیه وسلم قال له بدرستیکه آنحضرت گفت او را ان کان الثوب واسعا فالتحف به یعنی فی الصلوة اگر باشد جامه کشاده پس التحاف کن بدان یعنی در نماز ظاهر این ست که این لفظ مدرج ست از کلام یکی از رُوات و در حدیث دلالت ست بر آنکه چون ثوب واسع باشد ملتحف شود بدان بعد اتزار بهر دو طرف وی و اگر تنگ باشد متزر شود بدان برای ستر عورت چه عورت رجل از تحت سره تا رکبه است بر اشهر اقوال و التحاف آنست که جانبی را از زیر بغل راست بر آورده بر کتف چپ اندازد و جانبی را از زیر بغل چپ بر آورده بر کتف راست اندازد و این احتراز ست از اشتمال صما که جامه را در گلو گره زند و دست در میان جامه باشد پس اگر چاه بر دارد کشف عورت لازم آید و اگر نه بر دارد دو دست در میان او بسته باشد پس اگر جامه کوتاه باشد پس ازار بندد آنرا و کرمانی گفته اجماع منعقد ست بر ترک التحاف اگرچه جامه وسیع باشد و این منقوض ست بقول احمد که صحیح نیست نماز کسی که قادر ست بر آن و ترک کرد آنرا و کلام ترمذی دلالت میکند بر خلاف این و سبکی از نص شافعی وجوب آن نقل کرده و آنرا اختیار نموده و معروف در کتب شافعیه خلاف او ست و استدلال کرده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز گذارد در جامه که یکی از طرف او بر بعض زنان او بود و آن زن بخواب بود و لمسلم فخالف بین طرفیه و مسلم راست باین لفظ که مخالفت کن میان هر دو طرف آن جامه باین طریق که طرف راست از جامه که بر دوش راست ست از زیر دست چپ گرفته بر دوش چپ و طرف چپ از زیر دست راست گرفته بر دوش چپ اندازد پس بربندد هر دو طرف را بر سینه و غالبا احتیاج ببستن هر دو طرف بر سینه بر تقدیری ست که گوشهای جامه دراز نباشد و بیم کشاده شدن بود و اگر بسیار دراز باشد حاجت به بستن نباشد چنانکه از لباس فقرای یمن ظاهر میگردد وان کان ضیقا فاتزر به و اگر هست آن جامه تنگ و کوتاه پس ازار بند بدان یعنی یکی از دو طرف او و بگردان طرف دیگر را بر دوش خود و گفته اند که مراد آنست که طرف راست را بر کتف یسری و بالعکس گردانند متفق علیه ولهما من حدیث ابی هریرة رضی الله عنه لا یصلی احدکم فی الثوب الواحد لیس علی عاتقه منه شیء نماز نگذارد یکی از شما در یک جامه که نیست بر دوش وی از آن جامه چیزی یعنی بهمان طریقه که مذکور شد چه بر تقدیر عدم آن از کشف عورت ایمن نبود تا بدست گرفته نگاه دارند و برین تقدیر نهادن دست بر دست که سنت ست میسر نگردد و با وجود آن اگر ستر عورت حاصل ست نماز درست است نزد ائمه ثلثه و جمهور علما مع الکراهة گویا این نهی برای تنزیه ست الا نزد امام احمد و بعض سلف نظر بظاهر این حدیث نماز وی صحیح نیست **وعن** ام سلمة رضی الله عنها انها سالت النبی صلی الله علیه وسلم

اتصلی المرأة فی درع وخمار بغیر ازار پرسید ام سلمه آنحضرت را آیا نماز بگذارد زن در پیرهن و مقنعه بدون ازار یعنی ازار بر تن وی نباشد قال اذا کان الدرع سابغا یغطی ظهور قدمیها فرمود بگذارد وقتی که باشد پیرهن وی تمام و دراز بپوشد پشت هر دو پای او را که آن داخل عورت است در مصفی گفته از آیه ولا یبدین زینتهن الا ما ظهر منها مفهوم شد که ستر ما بطن ضروری است نه ما ظهر و معنی ما ظهر ما ظهر فی العادة است پس مراد از آن وجه و کفین باشد زیرا که ستر آن عادت نیست بخلاف غیر آن و تنقیح خمار و درع سابغ ساتر غیر وجه و کفین است و همین است مذهب علما که زن آزاد را لازم میشود پوشیدن تمام بدن غیر وجه و کفین و بعضی گفته اند که اگر پشت پا هم مکشوف باشد جائز است نماز در هدایه گفته است هو الاصح و اگر چیزی سوای وجه و کفین مکشوف باشد اعاده لازم است نزدیک شافعی و ابو حنیفه گفته است کمتر از ربع عضو مکشوف باشد عفو است و اعاده لازم نیست والله اعلم انتهی و جای دیگر گفته که حدیث ام سلمه دلالت میکند بر آنکه اقل لباسی که زن محرمه را می باید که در آن نماز گذارد خمار و کرته سابغ است و معنی خمار و کرته آنست که ساتر جمیع بدن باشد از موی سر و ساعدین و عضدین و حقوین و بطن و ظهر و عانه و سرین و فخذین و ساقین و کعبین و اوائل ظهور قدمین الا الکفین و وجه و اصابع رجلین و آنچه بآن نزدیک است والله اعلم و حد ساتر لباسی است که مانع ادراک لون بشره گردد زیرا که در ستر هر جامه که باشد از قطن و صوف و کتان و غیر آن کفایت میکند و در حدیث فرمود لعن الله الکاسیات العاریات پس کسوتی که مانع دیدن بشره نمی شود مانند جامه رقیق مهلهل النسج یعنی جامه که در میان خطوط او فصل باشد جائز نیست پس بحد مذکور انتقال کرده شد و در طین و مای کدر تردد است زیرا که آنرا لباس نمی توان گفت انتهی اخرجه ابو داؤد والحاکم وصححه الائمة وقفه و تصحیح کرده اند ائمه حدیث مثل عبد الحق و غیره وقف او را و هم مالک و ابو داود و آنرا موقوفا روایت کرده کذا فی التلخیص ولیکن در سبل گفته که آنرا حکم مرفوع است اگر چه موقوف باشد زیرا که اقرب این است که اجتهاد را در آن مسرح نیست و لفظ مالک و ابو داود این است روایت است از محمد بن زید بن قنفذ عن امه که وی پرسید ام سلمه را که در چه چیز نماز گذارد زن از جامها گفت نماز گذارد در خمار و درع یعنی دامنی و کرته سابغ وقتی که بپوشد پشت قدمهای خود را انتهی گویم در مؤطا است که حضرت عایشه نماز میگذارد در کرته و دامنی و همچنین نماز میگذارد میمونه زوج آنحضرت در کرته و دامنی و نبود بروی ازار و هم در مؤطا است که زنی سوال کرد از عروه که هر آینه کمربند و شوار می شود بر من پس آیا نماز گذارم در کرته و دامنی گفت آری وقتی که باشد کرته دراز یعنی از کعب پایان تر والله اعلم خطابی گفته اختلاف کرده اند مردم در آنچه واجب است بر حره از پوشیدن بدن خود وقتی که نماز گذارد پس گفت اوزاعی و شافعی که تمام بدن خود بپوشد مگر رو و هر دو کف خود و مروی است از ابن عباس و عطا و مالک و احمد و گفت ابو حنیفه و اصحاب او که اگر منکشف شود چهارم موی سر یا شکم یا ران یا ثلث آن منتقض شود نماز وی و اگر منکشف کمتر از این نشود و میان ایشان اختلاف است در تحدید و بعضی از ایشان نصف گفته اند و نمیدانم از اینها چیزی را که بروی اعتماد توان کرد انتهی وقد تقدم الکلام واما عورت مرد پس گفت مصنف رح که آن ما بین سره و رکبه است باین خبر که عورت مومن ما بین سره تا رکبه اوست و تقیید مومن نظر باغلب است و سند این حدیث حسن است اگر چه در روی مردی مختلف فیه است لیکن او را شواهد دیگر است که جبر این نقصان می کنند و آن چهار حدیث است در معنی او و گفته اند که عورت هر دو سوات است فقط بحدیث مسلم که بود آنحضرت مکشوف الفخذین پس آمد ابو بکر و عمر و نپوشید آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس تر آمد عثمان پس پوشید آنرا پس حاصل نشد جزم بجواز کشف فخذ و بطریق تنزل می توان گفت که این واقعه حال محتمل است و روایت کرد ترمذی بسند طریق و هر یکی را حسن گفته که آنحضرت فرمود جرهد را که بپوش فخذ خود را بدرستیکه فخذ عورت است انتهی گویم در حدیث بهز بن حکیم عن ابیه عن جده است که گفت وی گفتم ای رسول خدا کدام یک عورت خود را ظاهر کنیم و کدام یک را پنهان فرمود نگاهدار خود را از زن خود و از ملک یمین خود گفتم اگر بعض قوم در بعض باشد فرمود اگر می توانی که هیچ یکی آنرا نبیند پس چنان کن که هیچ یکی نه بیند گفتم اگر یکی از ما تنها بود فرمود حق تعالی احق است که شرم کرده شود از وی اخرجه احمد و ابو داود والترمذی وابن ماجه وعلقه البخاری وحسنه الترمذی وصححه الحاکم و فرمود علی بن ابی طالب رضی الله عنه را مکشا ران خود و مبین ران هیچ زنده و مرده اخرجه ابو داود

وابن ماجہ والحاکم والبزار ودر سندش مقال ست واعتضاد میکند او را حدیث محمد بن جحش کہ گذشت آنحضرت بر معمر و بود ہر دو فخذ او برہنہ فرمود ای معمر بپوشان ران خود کہ فخذین عورت اند اخرجہ احمد والبخاری فی صحیحہ تعلیقا واخرجہ ایضا فی تاریخہ والحاکم فی المستدرک و روایت کرد ترمذی واحمد از ابن عباس مرفوعًا کہ فخذ عورت ست واخرج نحوہ مالک فی الموطا واحمد وابوداؤد والترمذی وحسنہ ابن حبان وعلقہ البخاری امام شوکانی گفتہ انچہ در بعض احادیث آمدہ کہ کشود آنحضرت فخذ خود در روز خیبر یا در خانۂ خود آن صالح تعارض با این احادیث نیست وآمد در بارۂ رکبہ انچہ مفید ستر اوست انتہی وبالجملہ بر مصلی واجب ست پوشیدن عورت خود در نماز مرد باشد یا زن بروجہی کہ مذکور شد ودلیل آن از کتاب این ست یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد مراد بزینت لباس ست وبمسجد نماز در مصفی گفتہ مسجد مصدر میمی ست بمعنی سجود وبسجود تعبیر میکنند نماز را وازینجا معلوم می شود کہ لباس شرط صحت نماز ست وحدیث جابر دلالت میکند بر انکہ اقل لباسی کہ مرد در آن لباس نماز باید گذارد ازار ست ومعنی ازار انکہ ساتر بدن باشد از ناف تا زانو انتہی **وعن** ابی عبداللہ عامر بن ربیعۃ بن مالک العنزی بفتح العین المہملۃ وسکون النون وقیل بفتحہما والزای نسبۃ الی عنز بن وائل واو را عدوی ہم گویند اسلام آورد وہجرت کرد وحاضر جملہ مشاہد شد ومرد در سنہ اثنتین او ثلث او خمس وثلثین رضی اللہ عنہ **قال کنا مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی لیلۃ مظلمۃ فاشکلت علینا القبلۃ** گفت بودیم ما ہمراہ آنحضرت در شب تاریک پس مشکل شد بر ما قبلہ **فصلینا** پس نماز گذاردیم بتحری وظاہر آنست کہ نماز گذاردند بدون نظر در امارات **فلما طلعت الشمس اذا نحن صلینا الی غیر القبلۃ** پس ہرگاہ کہ برآمد آفتاب ناگاہ ما نماز گذاردہ بودیم بسوی غیر قبلہ **فنزلت** پس فرود آمد این آیت **اینما تولوا فثم وجہ اللہ** در حجۃ اللہ البالغۃ گفتہ کہ استقبال کعبہ شرط ست برای تکمیل نماز ونیست شرط باین معنی کہ فائدۂ نماز بدون او حاصل نمی شود ولہذا آنحضرت بر خواند این آیت را اینما تولوا فثم وجہ اللہ در بارۂ کسی کہ تحری کرد در شب تاریک ونماز گذارد بغیر قبلہ واین اشارت ست بجواز صلوٰۃ ایشان در حالت ضرورت انتہی ودر مصفی گفتہ قبلہ جہتی را گویند کہ در نماز رو بآن جہت باید کرد وخدای عز وجل معین گردانید قبلہ برای ما کعبہ را ومعلوم ست کہ مشاہدۂ آن بحز حاضرین میسر نیست ودر صورت عدم مشاہدہ بحز دلائل قطعیہ یا قرائن ظنیہ پی نتوان برد ودلیل قطعی در ہر حال میسر نیست پس بطریق اقتضا فہمیدہ شد کہ در حال غیم واختفا دلائل بقرائن ظنیہ پی توان نمود واز قصۂ اہل قبا معلوم شد کہ تا وقتی کہ بما خبر حکمی از احکام شرعیہ نرسیدہ است ماخوذ نیستیم ونیز معلوم شد کہ اگر قبلہ بتحری مقرر کنیم وبعد از ان خطای آن تحری بیقین معلوم شد خواہ در نماز خواہ بعد از ان اعادہ لازم نیست زیرا کہ حکم استقبال قبلہ در شب تاریک نازل شدہ بود واہل قبا بگمان آنکہ حکم سابق باقی ست در یک رکعت استقبال بیت المقدس کردند ومن بعد خطای آن گمان بیقین ظاہر گردید پس توجہ بکعبہ کردند وبنا نمودند واستیناف نکردند واللہ اعلم انتہی ودر مسوی گفتہ کہ ہر کہ نماز گذارد بسوی جہتی باجتہاد خود وبعدہ دانست کہ بالیقین خطا شد پس بروی اعادہ نیست وہمین ست قول اکثر اہل علم وقولی از شافعی انتہی اگویم شافعی گفتہ مطلوب باجتہاد عین کعبہ است پس اگر ظاہر شد بروی کہ وی منحرف بود بجانب راست یا چپ وجہت واحد بروی اعادہ نیست ونزد ابوحنیفہ مطلوب باجتہاد جہت کعبہ است پس پس در سبل السلام گفتہ در حدیث دلیل ست بر انکہ ہر کہ نماز گذارد بسوی غیر قبلہ بنابر تاریکی یا ابر آن نماز وی ادا گردید برابر ست کہ ہمراہ نظر باشد در امارت یا نہ وبرابر ست کہ ظاہر شد خطا در وقت یا بعد او ودلالت میکند برای این روایت طبرانی از حدیث معاذ بن جبل کہ گفت نماز گذاردم بارسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در یوم غیم در سفر بسوی غیر قبلہ پس چون گذارد نماز منجلی شد آفتاب پس گفتم ای رسول خدا نماز گذاردیم بسوی غیر قبلہ فرمود مرفوع شد نماز شما بسوی خدا ودرین حدیث ابوعبلہ وقد وثقہ ابن حبان واختلاف کردہ اند علما درین حکم پس قول باجزای مذہب شعبی وحنفیہ وکوفیین ست در ما عدای کسی کہ نماز گذارد بغیر تحری

و متیقن شد خطا چه در بحر حکایت کرده اجماع را بر وجوب اعاده پس اگر ثابت شود اجماع مخصوص شود بوی عموم حدیث و مذهب دیگران عدم وجوب اعاده است
بر وی چون بتحری گذارد و خطا منکشف شده و وقت بدر رفته واما اگر خطا متیقن شد و وقت باقی ست اعاده بر وی واجب ست زیراکه خطاب متوجه ست
با بقای وقت و اگر تیقن استقبال نشد و یقین متعذر گردید تحری کند تا تواند و اگر نکند غیر معذور ست الا وقت تیقن اصابت و شافعی گفته واجب ست بر وی
اعاده در وقت و بعد آن زیراکه واجب ست استقبال قطعا و حدیث سریه در وی ضعف ست گوییم اظهر عمل ست بخبر سریه زیراکه مقوی حدیث معاذ
بن جبل ست بلکه آن تنها حجت ست والاجماع قد عرف کثرة دعواهم له ولا یصح انتهی اخرجه الترمذي وضعفه زیراکه در سندش اشعث بن سعید
بن السمان ست و وی ضعیف الحدیث ست و استدلال کرده ست جهمی بکریمه اَیْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ برانکه خدای تعالی بذاته در هر مکان ست هیچ جزوی از اجزای عالم
خالی از وی نیست و این استدلالی ست که نیست بر وی اثارت از علم زیراکه این کریمه نزد اکثر اهل علم منسوخ ست بآیه فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
یا در مانده جوالنماز بسوی غیر قبله هنگام ضرورت نازل شده چنانکه در افادة الشیوخ ذکر کرده ایم نه در بیان صفت وی تعالی و بودن وی در هر مکان و مکذب وست آیات
واحادیث استوا و فوقیت که در آن دلالت ست بر علو و فوق وی تعالی از عرش و باین بودن وی از خلق و همین ست مذهب جمیع صحابه و تابعین و من بعدهم و مختار مجتهدین و برین ست
اجماع جمیع اهل سنت و جماعت و علمای معتمدین فقه و حدیث و هر که خلاف آن میگوید معتزلی قدری جهمی ست چنانکه از کتب عقائد اهل حدیث و جز ایشان ظاهر ست و درین باب
کتب و رسائل مستقله بوجود آمده و مناظرات و استدلالات و احتجاجات طویل بلکه مقاتلات و معرکهای جلیل بر روی کار رسیده چنانکه بر عالم متبحر مطلع پوشیده نیست
و محصل همه اینست که وی تعالی بذات خود فوق عرش ست کما وصف به ذاته و بعلم و قدرت و سلطان خود همه جاست هیچ ذره از ذرات عالم که عبارت از ما سوی الله ست از وی
پوشیده نیست و از احاطه وی بیرون نه در اثبات اَلرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰى وَاِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ کافی ست و در نفی لَيْسَ كَمِثْلِهٖ شَيْءٌ وَلَا يُحِيْطُوْنَ
بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهٖ وکفی وبالله التوفیق **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما بين المشرق والمغرب قبلة
میان مشرق و مغرب قبله است و این محمول ست بر قبله مدینه مطهره که واقع ست جانب جنوب زیراکه وی شمال مکه معظمه است یا مراد آنست که هیچ جهتی از جهات
نیست میان مشرق و مغرب مگر آنکه قبله است مر قومی را بحسب اختلاف جهات بلاد وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوْا وُجُوْهَكُمْ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
در سوی گفته قبله آن جهت ست که استقبال آن در نماز شرط است پس وقتی که نازل شد این آیت فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضٰهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ
شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوْا وُجُوْهَكُمْ شَطْرَهٗ استقبال کعبه شرط شد شوکانی فرموده مسلمانان اجماع کرده اند
بر استقبال کعبه برای کسی که در مکه معظمه حاضر ست یا در حکم حاضر ست چه گاهی ممکن می شود بحصول یقین پس عدول نکند بظن و این قطعی ست از قطعیات
شرع و بعضی گفته اند که قبله عرصه و باد کعبه را گویند نه دیوار او برا و این باو در بلاد هند ما بین صیف و شتا مغرب آفتاب ست و در سبل گفته حدیث دلیل ست
بر آنکه واجب استقبال جهت ست نه عین در حق کسیکه متعذر شد بر وی عین و باین رفته است جماعتی از علما بحدیث باب و وجه استدلال بران اینست
که مراد آنست که بین الجهتین قبله است برای غیر معاین و من فی حکمه زیراکه منحصر نیست قبله معاین در مشرق و مغرب بلکه همه جهات در حق وی برابر ست
وقتی که مقابل عین باشد یا مقابل شطری از آن و حدیث دلیل ست بر آنکه میان هر دو جهت قبله است و برین که جهت کافی ست و در استقبال نیست
و در وی دلیل بر آنکه متعین ست بر وی عین بل لابد ست از دلیل بران و قول وی تعالی فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ خطاب ست
بآنحضرت صلى الله عليه وسلم در حالیکه بمدینه بود و استقبال عین در مدینه متعسر ست یا متعذر مگر آنچه در محراب وی صلی الله علیه وسلم گفته اند و لیکن امر
فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ عام ست هر محلی را که متعذر شد بر هر مصلی و قول ایشان بتقسیم جهات تا آنکه او را توجه بسوی عین حاصل شود
تعمق ست وارد نشده دلیلی بران و نکرده اند آنرا اصحابه و حال آنکه ایشان بهترین قبیل اند پس حق همین ست که جهت کافی ست او را اگرچه در مکه باشد

رواه الترمذي وقال حسن صحيح كذا في التلخيص وليكن چون مراجعت كرديم بترمذى معلوم شد كه اين حديث را بدو طريق آورده و يكى را حسن و ديگرى را صحيح گفته وقال وقد روي عن غير واحد من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم منهم عمر بن الخطاب وعلي بن ابي طالب وابن عباس رضي الله عنهم وگفت ابن عمر چون گردانيدى مغرب را بيمين خود و مشرق را بر يسار خود پس ما بين هر دو قبله است وقتى كه استقبال كنى قبله را و گفت ابن المبارك ما بين مغرب و مشرق قبله است مر اهل مشرق را انتهى وگفت عمر بن الخطاب ما بين مشرق و مغرب قبله است چون رو كرده شود جانب بيت گوئيم اين حكم نسبت باهل مدينه است كما تقدم و روايت كرد مالك از سعيد بن المسيب كه نماز گذارد آنحضرت صلى الله عليه وسلم بعد قدوم مدينه شانزده ماه بجانب بيت المقدس پس تحويل كرده شد قبله قبل غزوه بدر بدو ماه جانب كعبه وقواه البخاري ورواه الحاكم عن ابن عمر وذكره الدارقطني في العلل فقال الصواب عن ابن عمر عن عمر و وارد است مثل آن از خلفاى راشدين و استقبال كرد آنحضرت بعد از خروج از مكه و مشروع فرمود آنرا براى مردم و در مضمرات است طلب معرفت قبله بچند وجه باشد ابصار و دليل عقلى قطعى و اخذ محاريبى كه سلف بنا كرده اند و قول صدوق كه از بيت خبر دهد و اجتهاد بدلائل ظنيه و تقليد كسى كه باجتهاد قبله را شناخته باشد و تا سه وجه اول ميسر باشد بغير آن التفات نبايد كرد و تا قول صدوق و اجتهاد ميسر آيد بتقليد نبايد رفت و صحيح آنست كه واجب نيست تجديد اجتهاد براى هر نمازى الا نزديك عروض شبهه كه دليل اول بهم مى زند **مسئله** اسهل طرق معرفت قبله كه در سفر بكار آيد آنست كه در مساجدى كه مسلمانان ثقه آنرا بر قبله راست كرده باشند در وقت چاشت و وقت عصر كه آفتاب بربع اخير افلاك فرو رود سايه را امتحان كنند كه از قبله بكدام جانب مى افتد و آنرا ياد گيرند و در صحرا در ضوء آفتاب بايستند و جائيكه سايه مى افتد معين نمايند و بهمان جانب سايه كه ياد گرفته بودند استقبال كنند و در وقت فجر و مغرب و عشا فجر صادق و طلوع و غروب آفتاب و شفق احمر را ملاحظه نمايند كه از قبله كدام جانب است و همان نسبت را در صحرا بكار برند و حكم آن مساجد تا وقتى ميتوان برد كه مسافت بعيده نشده است و چون ده منزل دوازده منزل از آن مساجد دور رفته اند مساجد شهر ديگر را امتحان بايد كرد انتهى

وعن عامر بن ربيعة رضي الله عنه قال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي على راحلته حيث توجهت به ديدم رسول خدا را نماز ميگذارد بر سوارى خود هر طرف كه رو كرد با وى اين حديث دليل است بر صحت صلوة نافله بر راحله يعنى ناقه اگرچه فوت شود استقبال قبله و ظاهرش برابر است در آنكه بر محمل باشد يا نه و سفر دراز بود يا كوتاه مگر در روايت رزين از حديث جابر زيادت في سفر القصر آمده و رفته اند بشرطيت وى جماعتى از علما و گفته اند كه نيست شرط بلكه در حضر هم جائز است وهو مروي عن انس من قوله وفعله و ظاهر حديث در حق راكب است و از ماشى ساكت و ليكن جماعتى از علما بجواز وى قياسا على الراكب رفته الا آنكه گفته اند كه معاف نيست او را عدم استقبال در ركوع و سجود وى و اتمام هر دو و مشى نكند مگر در قيام و تشهد خود و در جواز مشى نزد اعتدال از ركوع دو قول است و در اعتدال بين السجدتين مشى نكند زيرا كه نيست مشى با قيام و حال آنكه واجب است بروى قعود ميان هر دو سجده متفق عليه اين حديث در بخارى از عامر بن ربيعه باين لفظ است كان يسبح على الراحلة واخرجه عن ابن عمر بلفظ كان يسبح على ظهر راحلته و شافعى از حديث جابر باين لفظ آورده رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي وهو على راحلته النوافل و از اينجا معلوم شد كه اين نماز بر راحله در نفل بود نه در فرض زاد البخاري يؤمي براسه زياده كرد بخارى كه اشاره ميفرمود بسر مبارك خود يعنى در ركوع و سجود و زياده كرد ابن خزيمه وليكن نگاه ميداشت هر دو سجده از ركعت ولم يكن يصنعه و نبود كه بكند اين كار را كه نماز است بر پشت سوارى في المكتوبة در نماز فرض و اين صريح است در گذاردن نفل مگر در روايت ترمذى و نسائى است كه آمد آنحضرت صلى الله عليه وسلم بسوى مضيق و آمدند اصحاب او و آسمان فوق ايشان است و بله زير ايشان و حاضر شد نماز پس امر كرد موذن را پس اذان داد و اقامت گفت پس پيش رفت آنحضرت بر راحله خود و نماز گذارد با ايشان اشاره ميكرد اشاره كردنى ميكرد سجود را پست تر از ركوع ترمذى گفت اين حديث غريب است و ثبت عن انس من فعله وصححه عبد الحق وحسنه النووي وضعفه البيهقي و رفته اند بعض باينكه صحيح است فريضه بر راحله وقتى كه مستقبل قبله باشد در تمام ج

واگر سائر باشد همچو سفینه صحیح ست نماز در وی بالاجماع گوئیم وگاهی فرق میکنند میان هر دو باین طریق که در بحر وجدان ارض متعذر ست پس در سفینه معاف ست بخلاف راکب که بوجه هوا اما وقتی که راحله استاده باشد پس نزد شافعی نماز فریضه صحیح ست چنانکه صحیح ست نزد شان در اراجوحه مسدوده بحبال وبر سریر محمول بر رجال چون استاده باشند ومراد بمکتوبه نمازی ست که فرض ست بر همه مکلفین پس وارد نشود که وتر میگذارد آنحضرت بر راحله خود و وتر واجب بر وی و لابي داؤد من حديث انس رضي الله عنه كان اذا سافر فاراد ان يتطوع استقبل بناقته القبلة بود چون سفر میکرد ومیخواست که بگذارد نماز نفل استقبال میکرد بناقه خود قبله را فكبّر ثم صلى حيث كان وجه ركابه پس تکبیر میگفت پس تر نماز میگذارد جائی که می بود روی سواریهای او. ودر وی دلیل ست بر استقبال قبله نزد تکبیر احرام واین زیادت مقبوله است وحدیث حسن ست پس عمل کرده شود بوی ونیست رکوب بر ناقه شرط زیراکه در صحیح مسلم ثابت شده که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر ماده خر ونه بر که سفر شرط کرده گویا از همین حدیث اخذ نموده ولیکن نیست ظاهر در شرطیت واسناده حسن وصححه ابن السكن واما نماز بر عجله پس جائز ست بر ساکنه ونیست جائز بر متحرکه بهر نهج که باشد وهمین ست حکم ارابه دخانیه یعنی ریل گاڑی که درین زمان شیوع یافته وعلت عدم جواز بران عدم استقرار وی بر زمین ست چه استقرار چیزی که بران نماز گذارند ضرورست چنانچه از کتب فقه حنفیه ظاهرست واین در حالت سیر اوست که فرض وواجب وسنت فجر بغیر عذر بران جائز نیست واما اگر ساکن باشد همه نمازها دران جائز ست زیراکه حکم سریر دارد وهمچنین جائز ست نماز بر محمل مستقر بر چهار پای قائمه بر زمین نزد حنفیه نه بر محمل محموله بر دابه متحرکه یا واقفه محتمل الحرکة وجائز نیست نماز اگر جبهه مصلی بر چیزی که استقرار نپذیرد مثل قرار بر زمین همچو پنبه وغیره همچنین جائز نیست نماز بر کشتی مربوط بر کناره بشرط امکان خروج در حالت عدم استقرار بر زمین واگر مستقر باشد بر زمین جائز ست وقیاس ریل بر کشتی وجهاز متحرک که نماز دران بحالت سیر درون دریا جائز ست منظور فیه ست زیراکه جواز نماز در جهاز وکشتی بنظر ضرورت وعذر ست که عبور دریا بغیر آن نمی تواند شد وما دامیکه ضرورت نیست در دی هم جائز نیست آری سنن ونوافل بحالت حرکتش جائز ست واگر عذری شرعی یافته شود نماز فرض وواجب وسنت فجر هم روا باشد ومجمله اعذار خوف تلف نفس یا تلف ثیاب ملبوسه یا تلف دابه است از دزد یا درنده یا دشمن یا آنکه سواری رام نبود که بعد نزول رکوب بران بی اعانت دیگری ممکن باشد یا سوار آنچنان ضعیف ست که بی معین سوار نمی تواند شد ومعین موجود نیست یا گل ولای چندان ست که سر در سجده بر زمین قرار نمی گیرد وبعضی بارش باران وذهاب رفقا را نیز عذر شمرده اند وچون معتبر در سفر سه منزل شتر بار بردار وپیاده متوسط السیر در اقصر ایام سال از ابتدای صبح صادق تا زوال آفتاب ست اگر یکی این مسافت را در کم از سه روز طی کند مثل آنکه بر اسپ تیز رو یا ناقه تیز گام یا ارابه دخانی سوار شود نیز حکم مسافر دارد ونماز را قصر نماید چنانکه از بحر رائق ودر مختار وعالمگیریه وجز آن ظاهرست

وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الارض كلها مسجد زمین همه حکم مسجد دارد که نماز در وی جائز ست بی کراهت الا المقبرة مگر مقبره که در وی جائز نیست وآن زمینی ست که دفن کرده میشود در وی مردها برابرست که بروی قبر باشد یا در میان قبور بود وبرابرست که قبر مومن باشد یا کافر مومن برای کرامت وکافر برای بعد از خبث وی واین حدیث مخصص حدیث جعلت لی الارض كلها مسجدا وطهورا است واستثنای مقبره بجهت آن ست که غالبا در وی قذرت واختلاط تربت اوست انچه جدا میگردد از مردها از نجاست واگر مکان طاهر ونظیف باشد پس هیچ باکی نیست وکراهت منه وبعضی برانند که نماز در مقبره مکروه ست مطلقا ازین حدیث اما نماز بجانب قبر حرام ست باتفاق اگر بقصد تعظیم باشد وشاید بعضی چیزها ازان بکفر رساند والحمام ومگر حمام که در وی هم جائز نیست از جهت آنکه محل کشف عورات وماوای شیاطین ست وگفته اند محل نجاست ست پس مختص باشد بحمامی که در وی نجاست بود لا غیر وگفت احمد بن حنبل صحیح نیست در وی نماز واگرچه بر سطح وی باشد عملا بالحدیث وجمهور بصحت رفته اند ولیکن با کراهت در سبل گفته

قول الترمذی ... والصواب ... حدیث تحت ان الارض ... مسجد ... است که حدیث ابو سعید ...
... [illegible] ... حماد ... حدیث ... است ... اختلاف کرده اند
... [illegible] ... عن عمرو بن یحیی عن ابیه عن ابی سعید ... عن النبی صلی الله علیه وسلم
... [illegible] ... است که در وی اضطراب است ... روایت
... [illegible] ... عبد العزیز بن محمد ... ارسال ... حدیث کرده ...
... [illegible] ... عن ابی سعید ... مرسل ... است گفت شافعی ...
حدیث ... [illegible] ... صحیح ارسال ... ضعیف است ... ثقه ... کرده ...
... [illegible] ... صاحب الامام گفته ... ارسال است
... [illegible] ... صحیح نیست ... در تخریج ... حدیث ...
... [illegible] ... حدیث ... حمام ... مقبره ...
اخرجه ابو داود **وعن** ابن عمر رضی الله عنه قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یصلّی فی سبعة مواطن نهی کرد ... از آنکه
نماز گزارده شود در هفت جای المزبلة ... جای ... انداختن ... و دیگر نجاست ... سخت ... از ان
والمجزرة دوم ... جای ... کردن ... نجاسات سوم والمقبرة ... نجاست وقارعة الطریق چهارم ...
... [illegible] ... مردم ... گذرگاه ... ایشان ...
... [illegible] ... والحمام ... چهارم ... ومعاطن الابل ... جای ...
... [illegible] ... ایشان ... تعلیل ... مشروح است ... الشیاطین است اخرجه ابو داود ...
... [illegible] ... وفوق ظهر بیت الله ... ادب ... کرده اند ...
... [illegible] ... صحیح است ... تعلیل ... حدیث است ... استقبال ...
... [illegible] ... حدیث ... ثابت شود ... مذکور شد ... عموم ...
الارض مسجد ... حدیث ... صحیح شده است انتهی رواه الترمذی وابن ماجه وضعفه زیرا که گفت ...
... [illegible] ... زید بن جبیر ... ضعیف ... بفتح جیم ... گفت ...
... [illegible] ... صالح است ... نماز در مواضع ... صحیح نیست در سبل گفته ... کرده اند ...
... [illegible] ... مقبره و مجزره برای نجاست ... صحیح نیست ... واسع باشد ... لعموم ...
... [illegible] ... از حدیث ابو هریره ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز گزارید در مرابض غنم یعنی جای نشستن گوسفند ... نشستگاه ...
... [illegible] ... برای تحریم است ... نهی ... مکان نجس است والا جائز باشد ... نجسه ... نیست ...
... [illegible] ... ظاهر آن بود ... نماز در مکان نجس ... نجاست ... حتی که اگر بساطی گسترده باشند
... [illegible] ... نماز کنند ... کرده است **وعن** ابی مرثد الغنوی بفتح غین معجمه ونون ... مرثد بن ابی مرثد اسلام آورد وی و پدر وی و حاضر شد

بدرا او کشته شد در غزوهٔ رجیع در حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تصلوا
الى القبور مگذارید نماز بسوی گورها گور هر کس باشد مؤمن یا غیر وی و این نهی مثل نهی ست از گذاردن نماز بر قبر و اصل در وی تحریم ست و ذکر نکرد مقدار آنچه منهی ست
بسبب آن نماز بسوی قبر و ظاهر آنست که مقدار آنچه شمرده شود بدان مستقبل قبر عرفا و شیخ در ترجمه گفته نماز کردن بجانب قبر نبی یا مرد صالح بقصد تبرک و تعظیم حرام ست
و هیچ کس را در ان خلاف نیست اما در قرب قبر ایشان مسجدی بنا کنند تا نمازی بکنند بتوجه بجانب حق تا برکت مجاورت آن موضع که مدفن جسد مطهر ایشان ست و بامداد
نورانیت از روحانیت ایشان عبادت کمالی و قبولی گیرد درینجا محذوری لازم نیاید و باکی نیست کذا قال الشیخ ابن حجر المکی رح انتهی گوییم این متعقب ست
بحدیث صحیح صریح متفق علیه از عایشه صدیقه رضی الله عنها که بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت در بیماری خود که بر نخاست از ان لعنت کند خدا یهود و نصاری را
که ساختند گورهای پیغمبران خود را مسجدها و شیخ زیر این حدیث نوشته که گرفتن قبور مساجد بر دو طریق متصور ست یکی آنکه سجده بقبور برند و مقصود عبادت
آن دارند چنانکه بت پرستان بت می پرستند دوم آنکه مقصود و منظور عبادت او تعالی دارند ولیکن اعتقاد کنند که توجه بقبور ایشان در نماز و عبادت حق موجب
قرب و رضای او تعالی ست و موقع وی عظیم ست نزد حق از جهت اشتمال وی بر عبادت و مبالغه در تعظیم انبیا و این هر دو طریق نامرضی و نامشروع ست اول خود
شرک جلی و کفر ست و ثانی نیز حرام ست از جهت آنکه در وی نیز اشراک بخداست اگرچه خفی ست و بهر دو طریق لعن متوجه ست انتهی و در روایت مسلم ست
از حدیث جندب که گفت شنیدم آنحضرت را فرمود آگاه باشید آنانکه بودند پیش از شما میگرفتند قبرهای پیغمبران خود را و صالحان خود را مسجدها آگاه باشید
پس نگیرید قبرها را مسجدها بدرستیکه من نهی میکنم شما را از ان و این نهی برای تحریم ست ولا تجلسوا و منشینید بر قبرها نهی برای تحریم ست و درین باب
حدیثها وارد شده مثل حدیث جابر در وطی قبر و حدیث ابی هریره که اگر بنشیند یکی از شما بر اخگر و بسوزد جامهای او و برسد بپوست او بهتر ست او را از آنکه
بنشیند بر قبر اخرجه مسلم نهی از قعود بر قبور مذهب شافعی ست و مالک در موطا گفته مراد بقعود حدث ست نووی گفته این تاویل ضعیف ست یا باطل و صحیح
آنست که مراد بقعود جلوس ست و ازینجاست که اصحاب ما گفته اند که جلوس بر قبر حرام ست و هم تکیه زدن بران انتهی و بعضی تصریح کرده اند که شافعی و جمهور
اصحاب او از کراهت اراده کراهت تنزیه دارند زیرا که ابو هریره راوی حدیث تفسیر کرده است آنرا بنشستن برای بول و غائط با آنکه ابن وهب در مسند خود
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم باین لفظ آورده که هر که نشست بر قبر برای بول یا غائط و این حرام ست بالاتفاق رواه مسلم و در سبیل گفته در موطا ست
از علی کرم الله وجهه که تکیه می زد بقبر و دراز میشد بران و مثله فی البخاری عن ابن عمر و عن غیره و اصل در نهی تحریم ست کما عرفت غیر مرة و فعل صحابی معارض نتواند شد
بحدیث مرفوع مگر آنکه گویند فعل صحابی دلیل حمل نهی ست بر کراهت و لا یخفی بُعده انتهی وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا جاء احدكم المسجد فلينظر چون بیاید یکی از شما مسجد را پس باید که ببیند هر دو نعل خود را
فان رأى في نعليه اذى پس اگر بیابد در پاپوش خود اذی را اذی در اصل لغت چیزی مکروه که طبع از ان نفرت گیرد و اطلاق آن بر مقذورات هم
ازین جهت ست او قذرا یا قذر را شک راوی ست که ازین دو لفظ کدام یک فرمود قذر بمعنی نجاست ست مراد نجاست خشک ست که چیزی
از ان تعلق گرفته است بنعل یا خف پس ملک آن بزمین پاک کننده ست فليمسحه وليصل فيهما پس باید که بمالد آنرا بزمین و نماز گذارد در ان و آثار جب
پس بدلک زائل نمیگردد و مذهب امام محمد و امام اعظم این ست و نزد ابو یوسف و شافعی در قول قدیم مراد عام تر ست و از رطب نیز پاک میگردد بدلک و ایشان
میگویند امر مبنی بر تیسیر و رفع حرج ست و نزد ایشان نیز مراد نجاست ذی جرم ست اما در غیر ذی جرم مثل بول و خمر غسل واجب ست قاضی گفته هر که بر خلاف
این میگوید قذر را حمل میکند بر آنچه مستقذر ست عرفا چو مخاط و مانند او نقله الطیبی و خطابی در معالم السنن گفته اوزاعی این حدیث را بر ظاهرش استعمال میکرد
و مروی ست مثل آن از عروة بن الزبیر و نخعی انتهی و شیخ در ترجمه گفته تورپشتی این حدیث را تاویلی دیگر کرده و گفته که مراد بسودن نعل بتراب آنست که منتقل

چون پی سپر کند نجاست را بعد از آن بخراب و میرسد او را که در آید در مسجد و پی سپر کند زمین او را یعنی مراد بشمارت جواز صلوة نیست بلکه طهارت در دخول مسجد و وطی ارض اوست زیرا که طهارت در بعضی مستحسن ست اگرچه واجب نیست و این تاویل خالی از بعدی نیست بحسب ظاهر عبارت و صواب آنست که در سبل گفته درین حدیث دلالت ست بر مشروعیت نماز در نعال و بر آنکه مسح نعل از نجاست مطهر اوست از قذر و اذی و ظاهر ازین هر دو عند الاطلاق نجاست ست برابر ست که تر باشد یا خشک و دلالت میکند بران سبب حدیث و آن اخبار جبرئیل علیه السلام ست آنحضرت را که در نعل وی اذی ست در نماز وی و مستمر ماند در نماز و مصلی چون در آمد در نماز و متلبس ست بنجاست و نمیداند آنرا یا فراموش کرد پس در دانست در اثنای نماز خود واجب شد بروی ازاله و بنای نماز و درین همه خلاف ست مگر آنکه مخالف را دلیلی که مقاوم این حدیث تواند شد نیست که اطالت بذکر وی کنیم و مؤید اوست طهوریت نعال بمسح تراب. أخرجه ابو داؤد وصححه ابن خزيمة ولیکن اختلاف کرده اند در وصل و ارسال وی و ابو حاتم ترجیح وصل کرده و رواه الحاكم من حديث انس و ابن مسعود و رواه الدارقطني عن ابن عباس و عبد الله بن الشخير و اسنادهما ضعيف **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وطئ احدكم الاذى بخفيه فطهورهما التراب چون پی سپر کند یکی از شما اذی را بهر دو موزه خود پس پاک کننده آن هر دو خاک ست یعنی بمالیدن بخاک پاک میشود اگرچه خالی باشد که بعد از پی سپر کردن اذی بر وی گذشته است شوکانی گفته ضابطه در تطهیر نجاست آنست که اگر از شارع در امری صفت طهارت وارد ست دران اقتصار بر همان صفت وارده باید کرد و مخالفت بزیادت و نقصان اندران نباید کرد چنانکه در باره پاپوش وارد ست که چون ملوث بنجاست گردد بمسح خاک پاک گردد و چنانکه تطهیر از حیض و لعاب سگ و اگر امری ست که شارع حکم بنجاست وی کرده اما صفت تطهیر او وارد نشده پس دران ازاله عین آن واجب ست تا آنکه از ریح و لون و طعم هیچ چیز باقی نماند زیرا که در هر چه ریح یا طعم موجود ست معلوم ست که دران جزوی از عین باقی ست اگرچه جرم و لون دران باقی نماند چه رائحه بهمان وقت جدا میگردد که ازین چیز بوده از جرم یافته نشود و همچنین یافته نمی شود طعم مگر وقتی که چیزی از شی طعم دار باقی ماند انتهی. أخرجه ابو داؤد وصححه ابن حبان واخرجه ابن السكن والحاكم والبيهقي من حديث ابي هريرة و سنده ضعيف واخرجه ابو داؤد من حديث عائشة و في الباب غير هذه باسانيد لا تخلو عن ضعف الا انه يشد بعضها بعضا و شاهد اوست حدیث ام سلمه که پرسید از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که من زنی ام دامن دراز میروم در جای نجس فرمود پاک میکند او را ما بعد او اخرجه ابو داؤد والترمذي و ابن ماجه و نحو اوست اینکه زنی از بنی عبد الاشهل گفت ای رسول خدا ما را راهی ست بدبو بسوی مسجد پس چون کنیم وقتیکه باریده شویم فرمود آیا نیست بعد وی راهی که پاکیزه تر ست از وی گفت آری فرمود فهذه بهذه اخرجه ابو داؤد و ابن ماجه خطابی گفته در اسناد این هر دو حدیث مقال ست و شافعی تاویل کرده است این را براهی که خشک ست و نجاست وی بجامه نمی چسپد گوییم این غیر مناسب ست بقول وی که باریده شویم و مالک گفته تطهیر بعض ارض مر بعض را چنین ست که چون بعد وطی ارض قذر وطی ارض طیبه یا بسه کرد بعض وی مر بعض را پاک ساخت اما نجاستی که بجامه یا بدن رسیده است جز به آب پاک نشود گفت و این اجماع ست و مؤید حدیث باب و بودن او برظاهر روایت بیهقی ست از ابی المعلی عن ابیه عن جده گفت متوجه شدم با علی بن ابی طالب بسوی جمعه و او پیاده بود پس حائل شد میان او و مسجد حوضی از گل و آب پس بیرون آورد سراویل و نعلین خود گفتم بیا بدهی امیر المومنان بردارم این چیز ها را گفت نه در آمد در آب و چون بر آمد از آن پوشید نعل و سراویل و نماز گذارد با مردم و نه شست پایهای خود و معلوم ست که آب مجتمع از قری خالی از نجاست نمی باشد **وعن** معاوية بن الحكم بفتحتين صحابی سلمی ست معدود در اهل حجاز ساکن در بنی سلیم روی عنه ابنه کثیر و عطا بن یسار و غیر هما مرد در سنه یک صد و هفده هجری رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان هذه الصلوة لا يصلح فيها شيء من كلام الناس این نماز که ما را امر کرده اند بگذاردن آن نیکو نیست و روا نیست در وی چیزی از سخن مردم

ومراد سخنی ست که خطاب توان کرد بآن ایشان را و توان طلبید از ایشان شیخ در ترجمه گفته در مسائل آورده اند که اگر یکی در نماز ست و پرسند از چه جنس
مال تو و بگوید الخیل والبغال والحمیر کلمات قرآنی ست یا شخصی که پیش او استاده است مردی ست یحیی نام و کتابی پیش او نهاده پس بگوید یا یحیی
خذ الکتاب اگر اراده او افاده معنی ست فاسد میگردد نماز او و اگر اراده قرأت کند فاسد نمی شود انتهی در سبل گفته حدیث را سببی ست حاصلش آنکه مردی
عطسه زد در نماز معاویه راوی این حدیث او را جواب عطسه گفت و حال آنکه در نماز بود صحابه که نزد وی بودند انکار کردند بروی بسبب آنکه وی فهم کرد جواب او را
پس فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان هذه الصلوة الخ وحدیث را الفاظ است و مراد از عدم صلاحیت عدم صحت اوست و از کلام مکالمه و مخاطبه مردم
کما هو صریح السبب پس حدیث دلالت کرد بر آنکه مخاطبه در نماز مبطل نماز ست برابر ست که برای اصلاح نماز باشد یا غیر او و بر آنکه تکلم جاهل در نماز باطل نمیکند نماز را
و وی معذور ست بسبب جهل خود زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم معاویه را امر باعاده نکرد و در موطا ست که ابن عمر میگذشت بر مردی و او نماز میخواند پس سلام
کرد بروی پس جواب سلام داد آن مرد بسخن گفتن یعنی بزبان گفت وعلیکم السلام پس بازگشت بسوی او ابن عمر و گفت چون سلام داده شود بر یکی از شما
و او نماز میگذارد پس باید که سخن نگوید و باید که اشاره کند بدست خود و در مصفی گفته ابن عمر باعادهٔ نماز امر نکرد بلکه او را نهی کرد که دیگر در نماز سخن نگوید همچنین
آنحضرت معاویه بن الحکم را منع فرمود از آنکه سخن نگوید و امر باعادهٔ نماز نفرمود و فقیر تا حال مطلع نشده است بر دلیلی از دلائل شرعیه که دلالت کند بر وجوب
اعادهٔ نماز از کلام و آنچه هست دلالت میکند بر منع فقط و در عالمگیری مذکور ست که اگر غیر امام خود را یک حرف یا زیاده بران تعلیم کرد نماز فاسد شد مگر آنکه
مراد باین سخن تلاوت باشد نه تعلیم و اگر امام خود فتح کرد پس صحیح آنست که نماز فاسد نمی شود بهیچ حال خواه نماز فرض باشد یا نفل و خواه بعد قرأت ما یجوز به
الصلوة فتح کرد یا قبل از آن و در منهاج مذکور ست که اگر مصلی بنظم قرآن تکلم کند بقصد تفهیم فاسد نمی شود نماز او و الا فاسد می شود مثلا شخصی که یا یحیی
خذ الکتاب بقوة بر زبان راند و قصد قرأت قرآن نماید هیچ باک نیست و نیز اجماع فقهاست بر آنکه اگر مصلی رد سلام کند نمازش باطل می شود و اگر
بدست اشاره کند در مذهب امام اعظم جائز نیست و نزد غیر وی جائز ست والله اعلم انتهی کلامه وانما هو وجزین نیست که کلامیکه در وی اذن ست
در نماز یا کلامی که مباح ست دران التسبیح والتکبیر وقراءة القرآن سبحان الله و الله اکبر و خواندن قرآن ست که اینها از جنس کلام آدمیان
نیست و اگر یکی سوگند خورد که سخن نکند و تسبیح و تکبیر گفت و قرآن خواند حانث نشد و منضم ست باین هر سه ادعیه و نحو آن رواه مسلم و این
پاره ایست از حدیث طویل که در مشکوة و غیرها مذکور ست و رواه ابوداود والنسائی وابن حبان والبیهقی ایضا مختصرا وعن زید بن ارقم
مکنی بابی عمرو الانصاری الخزرجی معدود ست در کوفیین ساکن شد بکوفه و مرد آنجا در سنه شصت و شش روی عنه جماعة رضی الله عنه قال ان
کنا نتکلم فی الصلوة علی عهد رسول الله بدرستیکه ما سخن میکردیم در نماز بزمانهٔ رسول خدا صلی الله علیه وسلم یکلم احدنا
صاحبه بحاجته سخن میکرد یکی از ما صاحب خود را برای حاجت خود حتی نزلت تا آنکه فرود آمد این آیت حافظوا علی الصلوات
محافظت کنید بر نمازهای پنجگانه و نگاهدارید آنها را والصلوة الوسطی و بتخصیص محافظت کنید بر نماز میانه در مصفی گفته اختلاف کرده اند صحابه در نماز
وسطی جمعی گفته اند نماز صبح ست بقرینه آنکه خدا میفرماید وقوموا لله قانتین و قنوت طول قیام یا قرأت را گویند و نماز صبح مخصوص ست بآن
لقوله تعالی وقرآن الفجر ان قرآن الفجر کان مشهودا و بسبب آنکه این وقت متوسط ست میان لیل و نهار و جمعی گفته اند که نماز ظهر ست
زیرا که در میان روز ادا کرده میشود و جمعی گفته اند نماز عصر ست و بحدیث مرفوع آنرا مستند کرده اند و حدیث حضرت عائشه معارض اوست زیرا که عطف
دلالت میکند بر مغایرت و آنچه حضرت عائشه و حفصه املا کرده اند حرفی بود از حروف قرآن و رخصت حاصل شده است در قرأت جمیع احرف و قبیصه
بن ذویب گفته نماز مغرب ست زیرا که بحسب مقدار وسط است و نماز عشا را هیچ کس از سلف وسطی نگفته است و بعضی متاخرین بآن قائل شده اند

زیرا که وسط است در میان دو نماز که قصر کرده نمی شود انتهی گوییم عجب ست از صاحب مصفی که بر نقل اختلاف سلف اکتفا کرده و سخن در ترجیح نموده مگر نزد وی
وجهی بر لمی ترجیح هیچ یکی ازین اقوال ظاهر نشده و بعضی از اهل علم در تحقیق این نماز رسائل مستقله تالیف نموده اند و اطالت کلام در آن کرده و اکثر آن تطویل
لاطائل ست و چیزی ست که نیست بر آن اثارت از علم و شک نیست که مراد باین نماز نماز عصر ست پس بس بنص حدیث صحیح صریح که نزد بخاری و مسلم
و اہل سنن ست شغلونا عن الصلوة الوسطی صلوة العصر الحدیث شوکانی در فتح القدیر فی فنی الروایة والدرایة من التفسیر گفته قد اختلف اهل العلم فی تعیینها علی ثمانیة عشر
قولا اوردها فی شرحی للمنتقی و ذکرت ما تمسکت به کل طائفة و ارجح الاقوال و اصحها ما ذهب الیه الجمهور من انها العصر الی قوله و اذا تقرر لک هذا و عرفت ما سقناه
تبین لک انه لم یرد ما یعارض ان الصلوة الوسطی صلوة العصر و اما حجج بقیة الاقوال فلیس فیها شیء مما ینبغی الاشتغال به لانه لم یثبت عن النبی صلی الله علیه وسلم
فی ذلک شیء و بعض القائلین عول علی امر لا یعول علیه فقال انها صلوة کذا لانها وسطی بالنسبة الی ان قبلها کذا من الصلوات و بعدها کذا من الصلوات و هذا الرای المحض و التخمین
البحت لا ینبغی ان تستند الیه الاحکام الشرعیة علی فرض عدم وجود ما یعارضه عن رسول الله صلی الله علیه وسلم فکیف مع وجود ما هو فی اعلی درجات الصحة والقوة والثبوت
عن رسول الله صلی الله علیه وسلم و یا لله العجب من قوم لم یکتفوا بتقصیرهم فی علم السنة و اعراضهم عن خیر العلوم و انفعها حتی کلفوا انفسهم التکلم علی احکام الله والتجری
علی تفسیر کتاب الله بغیر علم و لا هدی فجاؤا بما یضحک منه تارة و یبکی منه اخری انتهی و شک نیست که با وجود تفسیر نبوی حاجت بتفسیر هیچ یکی نیست خواه بطریق
استنباط باشد یا رای محض و خواه از سلف بود و خواه از خلف و هر که از سلف خلاف آن گفته باشد عدم علم وی بآن عذر خواه اوست در سبل گفته هی صلوة
العصر علی اکثر الاقوال و قد ادعی فیه الاجماع انتهی وَقُومُوا لِلّٰهِ قَانِتِيْنَ و استاده شوید برای خدا ساکتان یا قرآن خوانان در سبل گفته صحابه ازین آیت امر بسکوت
فهم کرده اند زیرا که سکوت یکی از یازده معنی قنوت ست و گویا ایشان این معنی بالخصوص از قرائن یا از تفسیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرا گرفته اند انتهی گوییم
حافظ زین الدین عراقی رح معانی قنوت را درین قول جمع کرده شعر و لفظ القنوت اعدد معانیه تجد ۞ مزیدا علی عشر معانی مرضیه ۞ دعاء خشوع والعبادة طاعة
اقامتها اقرارنا بالعبودیة ۞ سکوت صلوة والقیام و طوله ۞ کذاک دوام الطاعة الرابح القنیه ۞ فَأُمِرْنَا بِالسُّكُوتِ پس امر کرده شدیم بعد نزول این آیت
بخاموش ماندن وَنُهِينَا عَنِ الْكَلَامِ و نهی کرده شدیم از سخن کردن در نماز ازینجا معلوم شد که سخن در نماز مبطل نماز ست زیرا که اصل در نهی تحریم ست
کما تقرر فی الاصول نووی در شرح مسلم گفته درین حدیث دلیل ست بر تحریم جمیع انواع کلام آدمیان و اجماع کرده اند علما بر اینکه تکلم عامد و عالم بتحریم وی در نماز
بغیر مصلحت نماز و مانند آن مبطل نماز ست و ذکر خلاف در کلام برای مصلحت نماز در شرح حدیث ذی الیدین در باب السهو خواهد آمد در سبل گفته در حدیث بحثها ست
که در حواشی شرح عمده ذکر کرده ایم پس اگر مضطر شود مصلی بسوی تنبیه غیر خود پس مباح کرد شارع برای او نوعی از الفاظ چنانکه حدیث آینده مقید اوست انتهی
شوکانی رح گفته درین خود میان اهل علم خلاف نیست و خلافی که هست در سخن ساهی ست و در سخن کسی که واقف نیست از منع کلام در نماز پس حکم جاهل بحدیث
معاویة بن الحکم عدم اعاده است و حال آنحضرت صلی الله علیه وسلم همین بود که تنگی نمی کرد بر جاهل و حکم بتقضای فرمود او را در غالب احوال بلکه اقتصار بر تعلیم و بر
اخبار جواز آنچه از وی واقع شده میکرد و حکم با عاده کمتر می فرمود چنانچه در حدیث مسی ست و این غایت لطف و احسان ست بر امت و نیست فرق در ظاهر در کلام
ساهی و ناسی و کلام غیر عالم بمنع کلام انتهی متفق علیه واللفظ لمسلم و غیر شیخین نیز این حدیث را روایت کرده اند و در صحیحین غیر این ست از ابن مسعود
رضی الله عنه باین لفظ که هر آینه در نماز شغل ست یعنی کار روائی عظیم ست که محل مناجات با حق و استغراق در عبودیت ست و هم از وی ست که بدرستیکه حق تعالی
حادث میکند از حکم خود آنچه میخواهد و تحقیق حادث کرد اینکه سخن نکنند در نماز یعنی بالقصد رواه احمد والنسائی و ابوداؤد و ابن حبان فی صحیحه **وعن**
ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التسبیح للرجال تسبیح برای مردان ست و در روایتی این ست
که چون برسد شما را امری پس تسبیح برای رجال ست مراد بتسبیح آن ست که بگوید سبحان الله تا بداند که وی در نماز ست و دست بر هم زنند که آواز براید زیرا که

دست برهم زدن لائق بحال زنان ست نه لائق بوقار و گرانباری مردان و از بدعات این زمان یکی آنست که بجای تسبیح تکبیر گویند حال آنکه در هیچ روایت
صحیح وارد نشده و التصفیق للنساء و تصفیق برای زنان ست و طریق وی آنست که بطن کف ایمن را بر ظهر کف الیسر زند و بطن کف بر بطن کف نزنند
بطریق لعب و اگر بزند نماز فاسد گردد کذا فی شرح مسلم در معنی گفته گفته اند که تصفیق بضرب دست راست بر پشت دست چپ باید کرد و الا نماز تباه شود
این مسئله پیش فقیر صحیح نیست زیرا که در حدیث فلیصفق النساء واقع شد و تعیین هیئت تصفیق نکرده با وجود آنکه شائع در تصفیق ضرب بطن دست
راست بر بطن دست چپ و نزدیک عدم بیان خاطر بهمان طرف شائع منجر می شود پس ترک بیان نزدیک حاجت بیان عموم ست والله اعلم و آنکه گفته اند
که این هیئت لعب ست لا نسلم که مطلق لعب باشد و در حکم ذکر ست نظم قرآن که مفهم باشد مانند یا یحیی خذ الکتب بقوة اگر اراده کند نظم قرآن
و عدول از سائر کلام بحث آن کرده است انتهی متفق علیه و ازین حدیث معلوم شد که تنبیه امام بر سهو و تنبیه گذرنده و تنبیه کسی که از وی کاری مراد ست
و وی نمیداند که در نماز ست مشروع ست برای مصلی پس اگر نمازی مرد ست سبحان الله گوید و قد ورد فی البخاری بهذا اللفظ و در ما علی او مطلق ست
و اگر زن ست دست برهم زند عیسی بن ایوب گفته و انگشت دست راست بر کف دست چپ بزند در سبل گفته و باین رفته اند جمهور علما و بعض
ایشان تفصیل کرده اند بلا دلیل تا بعضی یعنی اگر برای اعلام ایمعنی ست که وی در نماز ست پس مبطل نیست و رنه مبطل ست اگرچه برای فتح بر امام باشد
بدلیل لا علی الفتح علی الامام و این حدیث ضعیف ست پس حدیث باب باقی ست بر اطلاق خود بیرون نمی رود از وی هیچ صورتی مگر بدلیل لیس این حدیث
دلالت نمی کند بر وجوب تسبیح و تصفیق زیرا که بلفظ امر وارد نشده گوییم در روایتی آمده فلیسبح الرجال و لتصفق النساء و ازینجا در میان علما اختلاف شده
شافعیه و رافعی و نووی گویند سنت ست و حق انقسام اوست طرف واجب و مندوب و مباح بحسب مقتضای حال انتهی زاد مسلم فی الصلوة
زیاده کرد مسلم قید فی الصلوة و روی نحوه من حدیث سهل بن سعد فی حدیث طویل اتفقا علیه و لفظ وی این ست چون برسد یکی را از شما چیزی در نماز
پس باید که تسبیح گوید زیرا که تسبیح برای مردان ست و تصفیق برای زنان و استدلال کرده است رافعی در جواز فتح بر امام باین حدیث و بحدیثی که آورد ابوداود
و ابن حبان ست از ابن عمر که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمازی پس لبس شد بروی پس چون فارغ شد گفت ابی را حاضر شدی با ما گفت آری
فرمود پس چه چیز منع کرد ترا از فتح کردن بر من و روی الاثرم و غیره من حدیث المسور بن یزید نحوه و روایت کرد حاکم از انس که بودیم ما که فتح میکردیم بر امام در عهد
آنحضرت و روایت کرد عبد الرزاق در مصنف خود از علی کرم الله وجهه مرفوعا که فتح مکن بر امام و تو در نماز هستی و در سندش حارث ست و او ضعیف ست
و صحیح شده است از ابی عبد الرحمن السلمی که گفت علی کرم الله وجهه چون طلب طعام کند ترا امام پس بخوران او را یعنی لقمه بده کذا فی التلخیص **وعن مطرف**
بضم میم و فتح طا و تشدید رای مکسوره و فا در آخر العامری روی عن ابی ذر و عثمان بن ابی العاص و مرد در سنة ۸۷ الهجریة بن عبد الله بن الشخیر بکسر
شین معجمه و کسر خای معجمه مشدده و سکون تحتانیه و را در آخر عن ابیه روایت میکند از پدر خود عبد الله بن الشخیر که از صحابه است آمد نزد آنحضرت در وفد
بنی عامر معدود ست در بصریین روی عنه ابنه مطرف و یزید الشخیر رضی الله عنه قال رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی
دیدم آنحضرت را که نماز میگذارد و فی صدره ازیز کازیز المرجل من البکاء و در سینهٔ او آوازی ست همچو آواز دیگ مسین از گریستن
ازیز بزای معجمه بکسور آواز کردن رعد و آواز جوش دیگ و جوشیدن و اضطراب کردن رگ کذا فی الرشیدی و سخت جوشانیدن دیگ یا آوازی که
می براید از ان و مرجل بالکسر دیگ مسین یا سنگین بزرگ و در مشارق گفته مرجل دیگ و بعضی گویند از مس یعنی مسی میخواهد راوی ازین عبارت اینکه میگریست
آنحضرت با جوش درون و ازین حدیث معلوم شد که گریستن در نماز مبطل نماز نیست و در هدایه گفته اگر بنالد یا آه کشد یا بگرید با آواز بلند اگر از یاد کردن
بهشت و دوزخ ست قطع نمیکند نماز را و اگر از وجع و مصیبت ست قطع میکند و در روایتی عوض مرجل الرحی آمده یعنی مانند آواز آسیا که میگردد

اخرجه الخمسة الا ابن ماجة یعنی احمد وابوداؤد و ترمذی و نسائی و صححه ابن حبان وصححه ابن خزیمة والحاکم و هر که گفت اخرجه مسلم وی وهم کرد
و مثل این ست انچه مروی ست که عمر نماز صبح گذارد و سورهٔ یوسف خواند چون برین آیت رسید اِنَّمَآ اَشْكُوْا بَثِّيْ وَحُزْنِيْٓ اِلَى اللّٰهِ شنیده شد آواز بازترجیع
اخرجه البخاری معلقا و وصله سعید بن المنذر در سبل گفته این حدیث دلیل ست بر انکه مثل این مبطل نماز نیست و قیاس کرده اند بران انین را انتهی وعن
علی علیه السلام قال کان لی من رسول الله صلی الله علیه وسلم مدخلان گفت بود برای من از انحضرت دو جای در آمدن
مدخل بفتح میم و دال مهمله و خای معجمه بر وزن مقتل یعنی دو وقت که می در آمدم دران وقتها بروی فکنت اذا اتیته وهو یصلی تنحنح لی
پس بودم من که هرگاه می آمدم او را و انحضرت نماز میگذارد تنحنح میکرد برای من تا واقف شوم که وی در نماز ست حدیث دلیل ست بر انکه تنحنح مبطل نماز نیست
برابر ست که برای اصلاح نماز باشد یا نه و باین رفته ست شافعی عملا بهذا الحدیث و هر که قائل بابطال نماز بدان شده گفته که این حدیث مضطرب ست و صاحب سبل
گفته دعوی اضطراب ناتمام ست زیرا که اضطراب نمی باشد مگر در میان احادیث صحیحه کما علم فی علوم الحدیث و در روایتی عوض تنحنح سبح آمده بطریق دیگر نزد
ابن السکن و آن ضعیف ست و این حدیث صحیح و اگر هر دو حدیث ثابت شوند جمع میان هر دو باین وجه باشد که گاهی تسبیح میگفت و گاهی تنحنح میکرد
انتهی و در مصفی گفته تنحنح و بکا و ضحک از جنس کلام نیست لیکن در حکم اوست پس اگر اکثار این چیز ها کند بوجهی که عقلا بانقطاع مجلس و ختم آن حکم کنند باطل شود
نماز انتهی نبیرهٔ صاحب مصفی محمد اسمعیل شهید رحمه الله تعالی در افغانستان بزمانهٔ غزو فی سبیل الله اتفاقا در نماز تنحنح کرده بود یکی از ملایان ولایت حکم بفساد
نماز کرد و گفت در نماز کلام کردی فرمود تعریف کلام چیست گفت ما تضمن کلمتین بالاسناد فرمود اینجا تضمن دو کلمه بالاسناد کجاست و از اینجا معلوم شد
که وی نیز موافق این حدیث ست رواه النسائی وابن ماجة وصححه ابن السکن وعن ابن عمر رضی الله عنه قال گفت ابن عمر
بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بسوی قبا تا نماز گذارد دران پس آمدند انصار و سلام کردند بر انحضرت پس قلت لبلال کیف
رایت النبی صلی الله علیه وسلم یرد علیهم گفتم مر بلال را که چگونه دیدهٔ رسول خدا را که رد میکرد بر ایشان یعنی انصار سلام حین
یسلمون علیه وهو یصلی هنگامیکه سلام میدادند ایشان بروی در حالیکه انحضرت نماز میکرد قال یقول هکذا گفت بلال اشاره
میکرد انحضرت این چنین وبسط کفه و بسط کرد و گسترد بلال کف خود را برای نشان دهی اشارهٔ نبویه پس گردانید بطن کف را اسفل و ظهر او را
فوق چنانکه در حدیث ابی داؤد و ترمذی و نسائی از ابن عمر آمده و گاهی بسبابه میکرد یا باشارهٔ انگشت در سفر السعادة گفته و گاهی ایما میکرد بسر
مبارک خود انتهی و بعضی شراح نوشته اند که جائز ست رد سلام باشارهٔ چشم و سر ماند آنکه رد سلام باین طریق پیش از نسخ بود یا بعد از نسخ و انچه
منسوخ شده رد سلام بکلام بود و هو الظاهر و در حدیث دلالت ست بر احتمال فعل قلیل در نماز و هو الصواب اخرجه احمد وابوداؤد والترمذی
وصححه والنسائی وابن ماجة و رواه ابن حبان والحاکم واحمد ایضا من حدیث ابن عمر باین لفظ که وی پرسید صهیب را ازین حال بدل بلال و ذکر کرد ترمذی
که این هر دو حدیث صحیح ست در سبل گفته حدیث دلیل ست بر اینکه چون سلام کند کسی بر مصلی رد کند بروی سلام را باشاره نه بنطق و مسلم از جابر آورده
که انحضرت فرستاد او را برای حاجتی گفت پس دریافتم انحضرت را و وی نماز میگذارد و پس سلام کردم بروی پس اشاره نمود بسوی من و چون فارغ شد
خواند مرا و فرمود تو سلام کردی و اعتذار نمود بعد رد باشاره و در حدیث ابن مسعود ست که وی سلام کرد بر انحضرت و حضرت در نماز بود پس رد نکرد
بروی و ذکر نمود اشاره را بلکه گفت بعد فراغ از نماز که هر آینه در نماز شغل ست مگر آنکه بیهقی در حدیث وی ذکر کرده که انحضرت اشارت بسر فرمود
و علما اختلاف کرده اند در رد سلام در نماز بر سلام کننده بر مصلی جماعتی گفته رد بلفظ نکند و جماعتی گفته بعد نماز جواب گوید و قومی گفت در
دل رد کند و قومی بآن رفته که رد کند باشاره کما افاده هذا الحدیث و هذا هو اقرب الاقوال للدلیل و ما عداه لم یات به دلیل و گفته اند که این رد باشارت

مستحب ست بدلیل آنکه رد نکرد بر ابن مسعود بلکه گفت اِنّ فی الصّلوۃ شغلًا گویم از روایت بیہقی معلوم شد که اشارت بر لیس کرد پستر اعتذار نمود از رد بلفظ زیراکه
وی او آزار میکرد بر ایشان در نماز و چون کلام در نماز حرام شد رد فرمود بر وی باشاره پستر خبر کرد او راکه او تعالی حادث کرد از امر وی اینکه کلام نکنید در نماز
پس عجب ست از قول کسی که میگوید رد کند بلفظ باآنکه آنحضرت مضمون احداث او تعالی را بطریق اعتذار گفته و رد سلام را در نماز کلام شمرده و آنکه میگوید مسلم
بر مصلی مستحق جواب نیست نه باشاره و نه بلفظ رد میکند آنرا رد آنحضرت بر انصار و بر جابر باشاره و اگر مستحق نمی بودند خبر میکرد ایشان را بدان و رد
نمی فرمود بر ایشان و کیفیت اشاره در مسند از حدیث صهیب چنین آمده که گفت گذشتم بآنحضرتؐ و وی نماز میگذارد پس سلام کردم بر وی پس رد کرد
باشاره گفت راوی نمیدانم او را مگر آنکه گفت بانگشت خود و در حدیث ابن عمر ست در وصف رد آنحضرتؐ بر انصار که بگسترد کف خود را این چنین و بسط کرد
جعفر بن عون راوی از ابن عمر کف خود و گردانید باطن وی را باسفل و ظهر او بفوق پس حاصل شد ازین احادیث که جواب گوید مصلی باشاره خواه بسر یا بدست
یا بانگشت و ظاهر آنست که واجب ست زیراکه رد بقول واجب ست و در نماز متعذر شده و باقی مانده هرچه ممکن شود و باشاره ممکن شد و شارع آنرا
رد گردانیده و صحابه آنرا رد سلام نامیده و در تحت قوله تعالی اَوْ رُدُّوْهَا داخل گردیده و اما حدیث ابوهریره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر که اشاره
کند در نماز که فهمیده شود پس باید که بر گرداند نماز را ذکره الدارقطنی پس این حدیث باطل ست زیراکه از روایت ابی غطفان ست از ابوهریره و وی
مردی مجهول ست انتهی کلامه

وعن ابي قتادة رضي الله عنه كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي وهو حامل
أمامة بنت زينب بود رسول خداؐ که نماز میگذارد و حال آنکه او بردارنده امامه بضم همزه دختر زینب بود و زینب دختر آنحضرتؐ ست و شوهر
وی ابوالعاص بن الربیع ست و این امامه در بعضی از اوقات نماز آمده بآنحضرتؐ متعلق می شد و آنحضرتؐ او را بر کتف خود نشانده نماز میگذارد
گفته اگر امامه را بتنوین خوانند پس فتحه آن بنا بر مفعولیت حامل خواهد بود و اگر بلا تنوین خوانند نائب کسره باشد زیراکه غیر منصرف ست و ظاهر
میشود اثر این عدم انصراف در صفت وی که بنت زینب ست فاذا سجد وضعها پس چون سجده میکرد و در روایتی ست که چون رکوع
میکرد می نهاد او را بر زمین و تا سجده و رکوع کردن وی بر زمین افتاده می بود واذا قام حملها و چون می استاد از سجده و در روایتی
چون بر میداشت سر از سجود بر میداشت او را یعنی بر کتف خود متفق علیه این حدیث دال ست بر اینکه برداشتن مصلی در نماز حیوان را
آدمی باشد یا غیر او مفسد نیست نماز را برابر ست که بضرورت باشد یا بی ضرورت و برابر ست که در فرض باشد یا در نفل و برابر ست که مصلی امام
بود یا منفرد و نیز دلالت ست بر طهارت جامه صبی و ابدان ایشان و همین ست اصل تا وقتی که ظاهر نشود نجاست و مثل این افعال مبطل نماز نیست
زیراکه آنحضرتؐ امامه را بر داشتی و نهادی و باین رفته است شافعی و غیر وی منع میکنند از آن در نفل گفته و تاویل کرده اند این حدیث را بتاویلات
بعیده از انجمله آنکه خاص ست بآنحضرتؐ و از انجمله آنکه امامه متعلق می شد بآنحضرتؐ از خود بدون فعل آنحضرتؐ و از انجمله آنکه برای ضرورت بود و بعضی
گفته اند که این حدیث منسوخ ست وکلها دعاوی بغیر برهان واضح وقد اطال ابن دقیق العید فی شرح العمدة القول فی هذا وزدناه ایضا فی حواشیها انتهی
گویم و منجمله این تاویلات بعیده است آنچه حضرت شیخ رح در ترجمه مشکوٰة گفته اینجا کسی را توهم میشود که برداشتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم امامه را
و نهادن بر زمین و باز برداشتن فعل کثیر بود و اگر قلیل هم باشد لابد مکروه بود خطابی میگوید که برداشتن امامه بقصد و تعمد از آنحضرتؐ نبود بلکه وی بجهت
غایت الفت که با آنحضرتؐ در غیر حالت نماز داشت در نماز آمده چسپیده و متعلق می شد و در وقت رکوع از کتف شریف بر زمین می افتاد
و آنحضرتؐ او را از خود دور نمی کرد پس برداشتن و نهادن از آنحضرتؐ نباشد و نسبتش بآنحضرتؐ در صورت فعل مجاز ست پس حاجت نیست که گویند
این فعل کثیر بود و فعل کثیر آن ست که متوالی باشد و این نه چنین بود زیراکه طمانینت در ارکان نماز از آنحضرتؐ بسیار بود یا گویند که این حالت

پیش از تحریم فعل کثیر بود یا مخصوص بآنحضرت باشد وگفته اند که این از غایت رعایت خشوع آنحضرت بود که اگر بر نمیداشت گریه میکرد و موجب شغل بیشتری شد
بیشتر از شغل سقوط واختلاف کرده اند که این در نماز فرض بود یا نفل و ظاهر از قول او یؤم الناس آنست که در نماز فرض بود ونیز در روایتی آمده که این در نماز
ظهر یا عصر بود وبعضی گویند در نماز نفل بود واحیاناً نماز نفل بجماعت میگذاردند والظاهر هو الاول والله اعلم انتهی کلام الشیخ واجنبیت این تاویل از
ظاهر حدیث وسخافت آن غیر مخفی ست ومراد بنماز فرض در کلام شیخ نماز صبح ست رواه الزبیر بن بکار والطبرانی فی الکبیر قاله البرماوی ومراد بر روایتی روایت
ابوداؤد ست ولهذا در مصفی گفته اتفاق کرده اند علما برانکه عمل یسیر مبطل نماز نیست در فتاوای عالمگیری مذکور ست که اگر طفلی یا جامه را بر دوش خود برداشت
نمازش فاسد نمی شود وآری در برداشتن چیزی که بتکلف آنرا بردارد فساد نماز ست ودر منهاج مذکور ست که کثرت عمل بعرف معلوم می شود ویک دو گام یا یک دو
ضرب قلیل ست وثلاث در حد کثرت داخل می شود وهمچنین جستن خلاف عادت عمل کثیر ست وحرکات خفیفه متوالیه مثل تحریک انگشتان در تسبیح یا خاریدن
بدن قلیل ست وصحیح نزدیک فقیر در حد کثرت وقلت آن ست که تامل کرده شود در افعال آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز مانند حمل امامه وغمز عائشه وفتح
باب حجره ونزول از منبر وصعود بران پس آنچه اهل عقل حکم کنند که کمتر ست ازان افعال یا برابر آنست آنرا قلیل گویند وآنچه زیاده ازان باشد در حکم کثیر بود
وآنچه گفته اند که قلت وکثرت را دانسته می شود بعرف بغیر مقایسه افعال آنحضرت نزدیک فقیر صحیح نیست زیرا که قلت وکثرت در هر چیزی جدا باشد وعرف
مختلف ست در هر چیز پس قابل معیاریت نباشد انتهی ولمسلم وهو یؤم الناس ودر لفظ مسلم چنین ست که آنحضرت بر میداشت امامه را
وحی نهاد وحال آنکه وی امامت میکرد مردم را در مسجد ودر روایتی ست که امامه بنت ابی العاص علی عاتقه واین در نماز صبح یا ظهر یا عصر بود وکما تقدم
در حجة الله البالغه گفته بعضی چیزهاست که آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم برای بیان تشریع فرموده ومقرر داشته است پس آن چیزها وآنچه کمتر ازان ست
مبطل نماز نیست وآنچه بعد از استقرا حاصل شد این ست که قول یسیر یعنی اندک سخن مانند العنک بلعنة الله ثلثا ویرحمک الله ویا ثکل اماه وماشانکم
تنظرون الی وفعل یسیر یعنی اندک حرکت مانند نهادن صبی بر دوش وبرداشتن وی وغمز نمودن پا وکشادن در ورفتن اندکی وهمچو فرود آمدن از
پایه منبر بطرف مکان برای سجود در بیخ منبر وتاخر از موضع امام بسوی صف وتقدم بسوی باب مقابل برای کشودن وی وگریستن از خوف خدا
واشاره مفهمه وقتل حیه وعقرب وتکرر لیستن بجپ وراست بی پیچیدن گردن مفسد نماز نیست همچنین اگر نجاستی در بدن یا پارچه ملوث شود
مگر نه از فعل این کس ونه بعلم این شخص پس آن نیز مفسد صلوة نیست والله اعلم انتهی ومصنف در تلخیص گفته ادعا کرده اند بعضی که این حدیث منسوخ ست
ورد کرده شد بجهل بناسخ وبتاریخ هر دو بلکه ابن دقیق العید جزم کرده که این فعل متاخر ست از قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان فی الصلوة شغلا
وبعضی گویند که این در نماز نافله بود ودر روایت مسلم رد او ست وهمچنین لفظ ابوداؤد که ما انتظار میکردیم آنحضرت را در ظهر یا عصر که ناگاه بیرون آمد
وامامه بر دوش او بود پس ایستاد در مصلی وایستادیم پس او الخ وعجب ست از خطابی که میگوید توهم نباید کرد که این وضع وحمل عمداً بود زیرا که این امری ست
که مشغول میکند قلب را وچون امر خمیصه او را مشغول ساخت پس باین شغل چه رسد ونووی در رد وی اشباع کرده وبعضی دیگر مدعی خصوصیت این امر
بآنحضرت شده اند زیرا که طفل از بول مامون نیست ودران نظر ست وکدام دلیل ست بر خصوصیت ودرین باب ست از انس رواه ابن عدی من طریق
اشعث بن عبد الملک عن الحسن عن انس که گفت انس دیدم آنحضرت را وحسن بر پشت اوست پس چون سجده میکرد یک طرف میکرد او را واسنادش حسن ست
انتهی وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود آنحضرت اقتلوا الاسودین
فی الصلوة الحیة والعقرب بکشید دو سیاه را در نماز که مار وکژدم ست در سبل گفته اسود آن اسمی ست که مطلق می شود بر مار وکژدم
بر هر رنگ که باشد کما یفیده کلام ائمة اللغة پس توهم نباید کرد که خاص ست برنگ سیاه انتهی ودر بعض احادیث اطلاق این اسم بر آب وتمر هم آمده

وحديث دليل ست بر وجوب قتل حيه وعقرب در نماز زيرا كه اصل در امر همان ست وگفته اند كه براي ندب ست و دليل ست بر آنكه باطل نمي شود نماز بفعلي كه جز آن
قتل اين هر دو ميسر نيايد برابر ست كه بفعل يسير صورت بندد يا عمل كثير وباين رفته است جماعتي از علما ونزد بعضي اگر سه بار پيهم بزند نماز فاسد گردد وتاويل
كرده اند حديث را بخروج از نماز قياسا بر ساير افعال كثيره كه حاجت بآنها داعي ست وعارض مي شوند در نماز مثل انقاذ غريق ونحو آن كه بيرون مي آيد بسبب آن
از نماز و در حكم غير ايشان را تفصيلها ست كه قايم نيست بر آن دليل وحديث حجت ست براي قول اول آخرجه الاربعة يعني ابوداود وترمذي
ونسائي وابن ماجه وروراه احمد والنسائي بمعناه ورواه ابن حبان والحاكم عن ابن عباس مرفوعا نحوه واسناده ضعيف واورا شاهدي ست در صحيح مسلم
از حديث ابن عمر از يكي از نساي آنحضرت كه امر ميكرد بكشتن سگ گزنده وموش وكژدم وغراب وزغن ومار وگفت در نماز وصححه ابن حبان ونزد ابوداود ست
بسند منقطع از مردي از بني عدي بن كعب كه گفت آنحضرت ايشان را چون بيايد يكي را از شما كژدم وحال آنكه وي نماز ميگذارد پس بايد كه بكشد اورا بنعل پاي چپ نحوه وكذا في التلخيص

باب سترة المصلي

ستره بضم سين وسكون تاي فوقيه انچه پوشيده شود بوي چيزي ومراد اينجا چيزي ست كه استاده كرده شود پيش مصلي تا تميز شود از سجده گاه
و بر كنار نشود گذرنده بگذشتن از پيش آن مانند ديواري يا ستوني يا چوبي يا جز آن وبايد كه درازي وي كم از ذراعي نباشد وسطبري از انگشت
واحكام آن بيايد **عن ابي جهيم** بضم جيم مصغر جهم نامش عبد الله بن جهيم ست وقيل هو عبد الله بن الحارث بن الصمة الانصاري
بكسر مهمله وتشديد ميم صحابي معروف ست خواهر زاده ابي بن كعب باقي ماند تا امارت معاويه واورا دو حديث ست كه شيخين آن هر دو را اخراج
كرده اند يكي از آنها اين حديث ست وديگر در باب سلام بر بول كننده وگفت ابوداود ابو الجهيم بن الحارث بن الصمه وقيل راوي حديث بول
مردي ديگر ست عبد الله بن الحارث نام وآنكه در اينجاست عبد الله بن جهيم ست واين هر دو دو كس اند جدا جدا رضي الله عنه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم لو يعلم المار بين يدي المصلي اگر بداند گذرنده از پيش مصلي يعني نماز گذار واظهر آنست كه مصلي
بفتح لام ست يعني روبروي مصلي اندرون ستره او ماذا عليه من الاثم چيست يعني چه قدر ست بروي از گناه بسبب گذشتن او از پيش
نماز كننده ولفظ من الاثم از الفاظ بخاري ومسلم نيست مصنف در فتح الباري گفته يافته نمي شود اين لفظ در بخاري مگر نزد بعض رواة يعني كشميهني
وقدح كرده در وي كه نيست وي از اهل علم وعيب كرده اند بر طبراني در نسبت كردن وي اين لفظ را بسوي بخاري در كتاب الاحكام وهمچنين عيب
كرده شد بر صاحب عمده در نسبت اين لفظ بسوي شيخين انتهى پس عجب ست از مصنف در نسبت كردن وي اين لفظ را در اينجا بسوي بخاري ومسلم
و واقع شد اورا همان وهم كه صاحب عمده را اتفاق افتاده بود لكان ان يقف اربعين هر اينه باشد اينكه بايستد تا چهل ابو النضر كه يكي
از رواة اين حديث ست گويد نميدانم كه مراد بچهل چهل روز ست يا چهل ماه يا چهل سال كذا في تيسير الوصول خيرا له بهتر ست اورا خير امنصوب ست
بنا بر آنكه خبر كان ست در روايت بخاري و در روايت ترمذي مرفوع ست بنا بر آنكه اسم كان ست و درين صورت خبر معرفه واسم نكره آمد
وهو قليل ويحتمل كه در كان ضمير شان باشد من ان يمر بين يديه از آنكه بگذرد پيش او واين حديث دليل ست بر تحريم مرور روبروي
مصلي يعني ما بين موضع جبهه او در سجود و هر دو قدم وي وغير هذا نيز گفته اند وآن عام ست در هر مصلي فرض باشد يا نفل امام باشد يا منفرد
وگفته اند كه مختص ست بامام ومنفرد نه ماموم زيرا كه ضرر نميكند اورا مرور زيرا كه ستره امام ستره اوست يا خود امام ستره اوست وليكن وارد شده كه ستره
رافع حرج بر مصلي ست نه بر مار وظاهر وعيد مختص ست بمار نه بكسي كه ايستاد بعد روبروي مصلي يا نشست يا خفت وليكن اگر علت در وي تشويش بر مصلي
شد پس اين نماز در معني مار ست متفق عليه بين الشيخين واللفظ للبخاري ونيست در وي ذكر تمييز اربعين و وقع في البزار

من وجه آخر و واقع شده است در روایت بزار از وجه دیگر که رجالش غیر رجال متفق علیه اند اربعین خریفا چهل سال اطلاق خریف بر سال از قبیل اطلاق جزء بر کل است و در حدیث ابو هریره است که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم اگر بدانید یکی از شما آنچه مر اوراست از گناه در گذشتن وی از پیش برادر مسلمان در نمازی که پیش او رونده باشد هر آئینه استادن او صد سال بهتر مر او را از گامی که بزند آنرا رواه ابن ماجة طحاوی گفته تقیید بصد سال متاخر است از تقیید باربعین برای زیادت در تعظیم اثم بر گذرنده و در حدیث کعب احبار است که اگر بداند گذرنده از پیش مصلی آنچه بر وست از گناه هر آئینه باشد اینکه فرو برده شود او را در زمین بهتر او را از اینکه بگذرد از پیش مصلی رواه مالک **وعن** عائشة رضي الله عنها قالت سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم في غزوة تبوك عن سترة المصلي فقال مثل موخرة الرحل پرسیده شد رسول خدا در غزوهٔ تبوک از سترهٔ مصلی که چه قدر می باید فرمود مانند چوب پسین پالان شتر موخره بضم میم و سکون همزه و کسر خای معجمه و فتح آن و ضم میم و فتح همزه و تشدید خا و رای مشدده بمعنی آخره بفتحات بی مد و بمد و کسر خا چوبی که تکیه میکند بآن شتر سوار و آخره فصیح است از موخره تا آنکه گفته اند که ظاهر آنست که لفظ آنحضرت آخرة الرحل باشد و راوی بلغت خود موخرة الرحل روایت کرده زیرا که قریش افصح عرب اند از روی لغت و آنحضرت افصح قریش است صلی الله علیه وسلم و درین حدیث ندب است برای مصلی در اتخاذ ستره و کفایت می بمثل چوب پالان شتر و آن بقدر دو ثلث ذراع باشد و حاصل میشود باقامت هر چیز بر روی زمین و اینجا اخذ کرده اند که کشیدن خط بر روی مصلی کافی نیست اگرچه در حدیث ابوداؤد آمده چه حدیث مذکور ضعیف و مضطرب است و مصنف تحسین وی کرده و قول کسی که مضطرب گفته رد نموده لیکن احمد بن حنبل بدان اخذ نموده و گفته کفایت میکند خط و لائق است که نزدیک شود بستره و زیاده نکند میان خود و ستره بر سه ذراع و اگر عصا و غیره نیابد سنگ یا خاک یا متاع خود را فراهم نماید نووی گفت مستحب داشته اند اهل علم نزدیک شدن بستره باین طور که میان وی و میان ستره بقدر مکان سجود باشد و همچنین میان صفوف و امر بدنو و حکمت آن در حدیث ابوداؤد و نسائی از سهیل بن ابی حثمه مرفوعا چنین آمده که چون نماز گذارد یکی از شما بسوی ستره پس باید که نزدیک شود بدان قطع نکند شیطان بروی نماز او را در مصفی گفته در احادیث امر کرده اند باقامت ستره در نماز چون در صحرا یا در گذرگاه مردم نماز خوانده شود و این امر بنابر استحباب است زیرا که عروة بن الزبیر بغیر ستره در صحرا نماز گذارد و نیز از احادیث معلوم شد که مستحب است نزدیک بودن از ستره بنوعی که در میان مصلی و ستره قدر سجود باشد تا بر مردم تنگی نشود و نیز معلوم شد که ستره کم از موخرهٔ رحل کفایت نمیکند و علما تقدیر کرده اند موخرهٔ رحل را بآنکه در طول بمقدار یک دست باشد و در عرض بمقدار یک انگشت زیرا که آنچه کم ازین است از دور ظاهر نمی شود و محصل غرض نمی باشد و ظاهر آنست که خط کشیدن یا عصا و شمشیر را در طول انداختن کفایت نمیکند زیرا که صحابه باوجود تیسر این معنی قدر موخرة الرحل را تفتیش می نمودند و این دلیل صریح است بر آنکه غیر وی کفایت نمیکند والله اعلم انتهی اخرجه مسلم هم در مسلم است از حدیث طلحه بن عبید الله باین لفظ که فرمود آنحضرت وقتی که بنهد یکی از شما پیش خود مثل موخرة الرحل پس باید که نماز گذارد و باک ندارد کسی را که بگذرد و پیش از آن ستره و در حدیث نافع است از ابن عمر که بود آنحضرت می نشاند شتر سواری خود را بر پهنا بجانب قبله پس نماز میکرد بسوی راحله متفق علیه زیاده کرد بخاری که گفت نافع گفتم ابن عمر را خبر ده مرا که چون می رفتند شتران برای چریدن و آب خوردن چه کار میکرد آنحضرت و بجانب چه چیز نماز میکرد گفت ابن عمر بود آنحضرت که میگرفت پالان شتر را پس راست می نهاد آنرا پس نماز میکرد بجانب آخره او یعنی چوب پسین پالان و چون آن چوب بلندی دارد آنرا ستره می ساخت و بسوی آن نماز میکرد **وعن** سبرة بفتح سین مهمله و سکون موحده کنیت وی ابو ثریه است بضم مثلثه و فتح را و تشدید تحتیه بن معبد الجهني ساکن مدینه بود شمار وی در مصریین است روایت کرد از وی پسرش ربیع قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليستتر احدكم في الصلوة ولو بسهم باید که ستره کند یکی از شما در نماز اگرچه بیک تیر باشد قید امر بستره را جماهیر حمل بر ندب کرده اند و لو بسهم مفید اجزای ستره است چه غلیظ باشد یا دقیق و نیست اقل وی

مثل مؤخرة الرحل ومختار آنست که ستره بریمین یا شمال وارده نه روبروی چشم ولیکن در حدیث ابن عباس آمده که نماز گذارد آنحضرت در میدان و نبود پیش وی
هیچ شی رواه احمد و ابوداود اخرجه الحاکم و در حدیث ابن عمر ست که بود رسول خدا امیرفت در وقت بامداد بسوی مصلای عید و عنزه پیش آنحضرت
برداشته می شد و استاده کرده می شد بمصلی پیش آنحضرت یعنی بطور ستره پس نماز میگذارد بسوی آن و عنزه بفتحات نام نیزهٔ خرد ست که سنان دارد و بمقدار
سه گز بود رواه البخاری و در حدیث ابی جحیفه است که گذارد آنحضرت متوجه بجانب عنزه با مردم دو رکعت و مردم و چارپایان می گذشتند پیش عنزه
متفق علیه و ازینجا معلوم شد که بعد از نصب ستره گذشتن مردم و غیر مردم ضرری ندارد در نماز و گذرندگان آثم نمی شوند وعن ابی ذر رضي الله
عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقطع صلوة المرء المسلم می برد و باطل میگرداند نماز مرد مسلمان را یا کم می کند
ثواب اورا اذا لم يكن بين يديه مثل مؤخرة الرحل و قتیکه نباشد پیش او مانند چوب پسین پالان شتر سه چیز المرأة یکی زن والحمار
دوم خر والكلب الاسود سوم سگ سیاه که از پیش مصلی بگذرد الحديث ای اتم الحديث وتمام وی این ست که گفته شد ابوذر را چه حال
سگ سیاه را از سگ احمر و ابیض گفت ای پسر برادر من پرسیدی مرا چنانکه پرسیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم پس فرمود سگ سیاه شیطان ست
وفيه و درین حدیث این ست الكلب الاسود شيطان و حدیث دلیل ست بر قطع شدن نماز کسی که ستره ندارد باین چیزها و ظاهر قطع
ابطال ست و علما در عمل برین حدیث مختلف اند قومی گفته زن و سگ قطع می کنند نه خر بحدیث ابن عباس که وی گذشت روبروی صف بر خر
و آنحضرت نماز میگذارد و اعاده نکرد و نه امر کرد صحابه را باعادهٔ آن اخرجه الشیخان پس این حدیث را مخصص حمار گردانیده اند و امام احمد گفته سگ سیاه
قاطع نماز ست و از زن و خر در نفس من چیزی هست اما خر پس بحدیث ابن عباس و اما زن پس بحدیث عائشه رضی که در وی ذکر غمز پا و اضطجاع او
روبروی آنحضرت ست پس اگر بگذشتن زن منقطع شود باضطجاع او بالاولی قطع گردد و جمهور گویند که هیچ چیزی ازینها نمی شکند و تاویل میکنند
حدیث را که مراد بقطع نقص اجر ست نه ابطال بنا بر شغل قلب مصلی باین چیزها و باز ماندن او از خشوع و حضور و تدبر تلاوت و ذکر و محافظت چیزی
که واجب ست از امر صلوة بدلیل احادیث دیگر و بعضی گفته اند که این حدیث منسوخ ست بحدیث ابی سعید که لا تقطع الصلوة لشئ و در روایتی آمده
که قطع میکنند نماز را یهودی و نصرانی و مجوسی و خنزیر و این ضعیف ست اخرجه ابوداود من حدیث ابن عباس و ضعفه اخرجه مسلم واخرجه الترمذی
والنسائي وابن ماجة مختصرا و مطولا وله و مر مسلم راست عن ابی هريرة رضي الله عنه نحوه مانند حدیث ابی ذر دون الكلب بدون ذکر
سگ همچنین ست در نسخ بلوغ المرام ولیکن چون مراجعت کردیم بسوی حدیث معلوم شد که لفظ سگ در حدیث وی موجود ست و لفظ وی این ست
که گفت ابوهریره فرمود آنحضرت قطع میکنند نماز را زن و خر و سگ و نگاه میدارد این را یعنی قطع نماز را مثل مؤخرة الرحل رواه مسلم ولابی داود
والنسائي عن ابن عباس رضي الله عنهما نحوه دون آخره و مر ابوداود و نسائی راست از حدیث ابن عباس مانند آن نه آخر وی یعنی در حدیث ابن عباس
آخر حدیث ابی هریره نیست و آن قول وی ست ويقي من ذلك مثل مؤخرة الرحل پس ضمیر در آخره راجع ست بآخر حدیث ابوهریره ولیکن مصنف لفظ
حدیث وی ذکر نکرده کما عرفت و اعادهٔ ضمیر بسوی آخر حدیث ابی ذر صحیح نیست زیرا که حق ضمیر عود بسوی اقرب ست و رحمبل گفته چون مراجعت کردیم
بسنن ابوداود و لفظ وی چنین یافتیم يقطع الصلوة المرأة الحائض والكلب انتهى پس محتمل شد عبارت مصنف که مراد بقول وی دون آخره آخر حدیث
ابی ذر باشد وهو قوله الكلب الاسود شيطان یا آخر حدیث ابوهریره وهو ما ذکرنا و اقرب همین ست زیرا که مصنف لفظ حدیث ابوهریره ذکر نکرده
و اگرچه اعادهٔ ضمیر بسوی وی صحیح باشد احالة على الناظر والله اعلم وقيد المرأة بالحائض و مقید کرده ست زن را بحائض و این مقتضی حمل مطلق ست
بر مقید پس قطع نکند مگر حائض چنانکه ذکر کرد کلب را مطلق بی قید اسود پس متعین شد قطع در زن و سگ سیاه بطریق حمل مطلق بر مقید و این قول را

بعائشہ و ابن عباس نسبت کردہ اند بازیادتِ سگِ سیاہ یعنی این ہر سہ قطع می کنند نماز را و جمہورِ علما از صحابہ و غیرہم بر انند کہ قطع نمیکند نماز را ہر چہ و ہر کہ از پیش مصلّی بگذرد چہ این سہ چیز و چہ غیر آن و احادیث کہ وارد شدہ دران محمول ست بر مبالغہ و تاکید در نصبِ سترہ یا مراد آن ست کہ نزدیک ست کہ قطع شود بجہت شغلِ دلِ مصلّی کما تقدم اما از زن پس خود ظاہر ست و اما حمار پس از جہت کثرتِ ملازمتِ شیاطین مراو را چنانکہ دلالت دارد بران استحباب تعوذ از شیطان نزد نہیقِ حمار و اما کلب پس از جہت غلظتِ نجاستِ وی **وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى احدكم الى شيئ يستره من الناس** چون نماز گذارد یکی از شما بسوی چیزی کہ بپوشد او را از مردم یعنی سترہ برپا کند کہ حائل گردد میانِ وی و مردم **واراد احد ان يجتاز بين يديه** پس خواست یکی کہ بگذرد در پیشِ وی یعنی میانِ وی و سترہ و این شامل ست آدمی و جز او را از بہیمہ **فليدفعه** پس باید کہ براند و دور کند او را ظاہرش وجوب دفع ست ولیکن نووی گفتہ نمیدانم ہیچ یکی را از فقہا کہ قائل شدہ باشد بوجوب آن بلکہ تصریح کردہ اند اصحابِ ما باینکہ مندوب ست و مصنف گفتہ قد صرح بوجوبہ اہل الظاہر انتہی و گفتہ اند کہ دفع برای دفع اثم مار ست و قیل برای دفع خلل واقع بمرور در صلوٰة و ہو الارجح زیرا کہ عنایتِ مصلّی بصیانتِ نماز خود اہم ست از دفع اثم از غیر خود در لیل گفتہ اگر گویند کہ برای ہر دو امر ست دور نیست یعنی برای دفع اثم از گذرندہ بموجب حدیث لو یعلم المار الخ و برای صیانت نماز از نقصان اجر بحدیث ابن عمر کہ اگر بداند مصلّی چہ کم می شود از نماز او بگذشتن از پیش وی نماز نگذارد مگر بسوی چیزی کہ بپوشد او را از مردم اخرجہ ابو نعیم و در حدیث ابن مسعود ست کہ مرور روبروی مصلّی قطع میکند نصف نماز او را اخرجہ ابن ابی شیبة و این ہر دو حدیث را حکم رفع ست اگرچہ موقوف اند ولیکن اول در بارہ کسی ست کہ سترہ گرفت و ثانی مطلق ست پس محمول شود بر مقید انتہی **فان ابى فليقاتله** پس اگر سرکشی کند و دور نگردد پس باید کہ کشش کند با وی و در روایتی فلیقتلہ آمدہ یعنی پس باید کہ بکشد او را و این مبالغہ است در دفع و طرد و قرطبی گفتہ دفع کند باشارہ و منع لطیف پس اگر مندفع نشود مقاتلہ کند یعنی دفع نماید سخت تر از اول و گفت اجماع کردہ اند بر آنکہ لازم نیست او را قتال بسلاح زیرا کہ مخالف قاعدۂ نماز ست کہ آن اقبال بران و اشتغال دران و خشوع ست و جماعتی گفتہ بلکہ قتال کند حقیقةً و این ظاہر لفظ حدیث ست و اما قول بآنکہ دفع کند بلعن و دشنام پس مردود ست بلفظِ حدیث و مؤید اوست فعل ابو سعید راوی این حدیث کہ نزد بخاری ست از ابی صالح سمان گفت دیدم ابا سعید را روز جمعہ نماز میگذارد بسوی چیزی کہ بپوشد او را از مردم پس خواست جوانی از بنی معیط کہ بگذرد از پیش وی پس دفع کرد او را ابو سعید در سینۂ او پس نظر کرد آن جوان و نیافت راہی مگر از پیش وی پس عود کرد و بگذشت پس دفع کرد ابو سعید سخت تر از اول و گفتہ اند کہ رد کند باسہل وجوہ پس اگر سرکشد پس بسخت تر از ان و اگرچہ مودی شود بقتل وی پس اگر کشت او را پس نیست بروی چیزی زیرا کہ شارع قتل وی مباح کردہ و گفتہ اند کہ اگر دفع کرد بچیزی کہ دفع میکنند بآن و ناگاہ بمرد و کشتہ شد واجب نیست بروی قصاص و در اخذ دیت خلاف ست **فانما هو شيطان** زیرا کہ وی نیست مگر شیطان یعنی کار شیطان میکند کہ قطع خشوع ست یا مراد شیطان الانس ست چہ اطلاق شیطان بر ہر دو آمدہ و مردم شریر را شیاطین الانس گویند **متفق عليه** و در مشکوٰة گفتہ این لفظ بخاری ست و مسلم را معنی او ست انتہی **وفي رواية فان معه القرين** و در روایتی ست کہ ہمراہ وی قرین ست در قاموس گفتہ القرین الشیطان المقرون بالانسان لایفارقہ و ظاہر کلام مصنف آن ست کہ روایت فان معہ القرین متفق علیہا ست میان شیخین از حدیث ابی سعید ولیکن ما آنرا در بخاری نیافتیم و در صحیح مسلم از حدیث ابو ہریرہ یافتہ شد در مصفی گفتہ اہل علم متفق اند بر آنکہ گذشتن از پیش روی مصلّی مکروہ ست و اگر کسی بگذرد مصلّی را میرسد کہ باشارۂ خفیفہ دفع کند و در اول امر باشارہ و تسبیح زیادہ نکند و اگر از جانب گذرندہ ابا و الحاح ظاہر شود پس این را میرسد کہ عنف نماید و ہمین ست مراد از مقاتلہ و ظاہر ست کہ حقیقتِ قتال مراد نیست و این حکم وقتی ست کہ مصلّی در مسجد نماز میگذارد یا در پس سترہ و این گذرندہ میخواہد کہ در میان

مصلی و سترہ بگذرد و اگر در پس سترہ نباشد این را مبالغہ در دفع گذرندہ نمی رسد زیرا کہ تقصیر از جانب مصلی ست بہر تقدیر ازین احادیث مستفاد شد کہ عمل یسیر
مبطل نماز نیست و نیز معلوم شد کہ اشارہ و تسبیح و عنف عمل کثیر نیست واللہ اعلم انتہی

وعن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا صلى احدكم فليجعل تلقاء وجهه شيئا چون نماز بگذارد یکی از شما پس باید کہ بگرداند در مقابل روی خود
چیزی را از جنس دیوار و درخت و ستون وغیرہ فان لم يجد فلينصب عصاه پس چون نیابد چیزی را کہ بگرداند آنرا مقابل روی خود پس باید
کہ استادہ کند چوب دستی خود را و بخلاند آنرا در زمین و اگر زمین سخت بود بنہد عصا را بران طولا لا عرضا تا بر مثال خلانیدن بود فان لم يكن فليخطط خطا
پس اگر نباشد باوی عصا پس باید کہ بکشد خطی بر زمین در حدیث دلیل ست برانکہ کافی ست سترہ ہر چیز کہ باشد و در مختصر سنن ست کہ گفت سفیان بن عیینہ
دیدم شریک را کہ نماز گذارد با ما در جنازہ عمر پس نہاد کلاہ خود را و بروی خود و در صحیحین ست از حدیث ابن عمر کہ پہنا میکرد راحلۂ خود را و نماز میگذارد بسوی او
و گذشت اینکہ اگر ہیچ نیابد خاک و سنگ فراہم نماید ثم لا يضره من مر بين يديه پس زیان ندارد او را کسی کہ بگذرد پیش او و در قطع خشوع و در لفظی
از ابوداؤد ما مر امامه ست و در روایتی از ابوداؤد امام سترته در سبل گفتہ در قول وی ثم لا یضرہ دلیل ست برانکہ اگر این چنین نکند زیان دارد او را از نقصان
نماز یا ابطال آن و این وقتی ست کہ مصلی امام باشد یا منفرد نہ وقتی کہ موتم باشد زیرا کہ درین صورت امام سترۂ اوست یا سترۂ امام سترۂ اوست کما سلف
و قد بوب له البخاري و ابوداؤد و طبرانی در اوسط از حدیث انس مرفوعا آوردہ کہ سترة الامام سترة لمن خلفه و اگرچہ ضعیف ست اخرجه الشافعي في القديم
و ابن حبان و البيهقي و احمد و ابن ماجة و ابوداؤد و حدیث عام ست در امر باتخاذ سترہ در فضا وغیرہ و ثابت شدہ کہ آنحضرت چون نماز میگذارد
بسوی دیوار میگردانید در میان خود و در میان وی بقدر ممر گوسفند و دور نمی شد از ان بلکہ امر کرد بقرب از سترہ و بود چون نماز میگذارد بسوی عمود
یا عود یا شجر میگردانید آنرا بر جانب راست یا چپ خود و نمی گردانید برابر چشم و بود کہ رکز میکرد حربہ را در سفر یا عنزہ و نماز میگذارد بسوی وی و قیاس کردہ اند
شافعیہ بران گستردن مصلی وغیرہ را بجامع اشعار مار کہ وی در نماز ست و هو صحيح و صححه ابن حبان و احمد و ابن المديني فيما نقله ابن عبد البر في
الاستذكار و اشارہ کردہ اند سفیان بن عیینہ و شافعی و بغوی وغیرہم بسوی ضعف وی و گفت شافعی در بویطی و خط نکشد مصلی رو بروی خود مگر آنکہ
باشد در حدیثی صحیح ثابت و ہمچنین گفتہ است در سنن حرملہ و روایت کرد آنرا مزنی در مبسوط از شافعی و آن جدید ست نیست مختص بقدیم و گفت مصنف رح
ولم يصب من زعم انه مضطرب بل هو حسن و صواب نکرد کسی کہ گمان کرد کہ این حدیث مضطرب ست بلکہ آن حسن ست گویم زاعم
ابن الصلاح ست چہ وی آنرا در مثال مضطرب آوردہ و مصنف در نکت باوی نزاع نمودہ و در مختصر سنن ست کہ گفت ابن عیینہ نمی یابیم چیزی کہ برنشدم
این حدیث را بدان و نیامدہ مگر بہمین وجہ و بود اسمعیل بن امیہ چون روایت میکرد این حدیث را می گفت هل عندكم شيء تشدونه به و گفت بیہقی لا بأس به في مثل
هذا الحكم ان شاء الله تعالى انتہی شیخ در ترجمہ گفتہ خط کشیدن قول قدیم شافعی و امام احمد ست و بعضی از متاخرین مشایخ حنفیہ نیز بآن قائل شدہ اند اما نزد اکثر
مشایخ حنفیہ و لیث و مالک معتبر نیست و امام محمد گفتہ الخط ليس بشيء و شافعی نیز آنرا در قول جدید نفی کردہ و گفتہ کہ حدیث ابوداؤد درین باب ضعیف و مضطرب ست
و نیز خط در حیلولت اعتبار ندارد و از بعید متمیز و مرئی نہ و مختار صاحب ہدایہ نیز ہمین ست و شیخ ابن ہمام گفتہ کہ سنت اولی ست باتباع و فی الجملہ ظہورے
و امتیازی ہم دارد و موجب جمعیت خاطر و انتشار نمیگردد انتہی و بعد ازان اختلاف در صفت خط ست نزد احمد و حمیدی بر شکل ہلال ست و معتبر نزد
ابوداؤد طول و گفت صاحب مہذب طویل بجانب قبلہ و نزد بعضی بر عرض یمینا و شمالا ہمچو جنازہ و مختار قول بطول ست

وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يقطع الصلوة شيء نمی برد و باطل نمیگرداند نماز را چیزی از انچہ بگذرد پیش
مصلی وادرؤا ما استطعتم و دفع کنید و برانید بقدری کہ توانید از برای نگاہداشت خضوع و خشوع و در روایتی فانما هو شیطان زیادہ کردہ

ودر مصفی گفته اجماع مجتهدین ست بر آنکه گذشتن هیچ چیز نماز را قطع نمیکند ومذهب انس بن مالک وحسن بصری آن بود که گذشتن زن حائض وگذشتن سگ خصوصاً سگ سیاه وهمچنین خر قطع میکند نماز را لیکن احادیث صحیحه دلالت کرد که هیچ چیز نماز را قطع نمیکند وحضرت عائشه از خود نقل کرد که درمیان آنحضرت ودرمیان وی قبله می بود در هنگام نماز وهمچنین حدیث ابن عباس دلالت کرد که سواره بر ماده خر از پیش صفوف گذشت وهیچ کس انکار نکرد وهمچنین حدیث فضل بن عباس در حق سگ والله اعلم انتهی اخرجه ابوداود وفي سنده ضعف در مختصر سنن گفته در اسنادش مجاهد بن سعید بن عمیر الهمدانی الکوفی ست تکلم کرده اند در وی غیر واحد واخراج کرد برای وی مسلم حدیثی مقرون بغیر وی از اصحاب شافعی واخرج نحوه ایضا الدارقطنی من حدیث انس وابی امامة والطبرانی من حدیث جابر وفی اسنادها ضعف واین حدیث معارض ست بحدیث ابی ذر که قطع میکند نماز کسی را که نیست برای وی ستره زن وخر وسگ پس گفته اند که مراد بقطع درین حدیث نقص صلوة ست بسبب شغل قلب بگذشتن این چیزها ومراد بعدم قطع در حدیث ابی سعید عدم بطلان ست اگرچه ثوابش ناقص گردد وگفته اند که حدیث ابی سعید ناسخ حدیث ابی ذر ست واین وجه ضعیف ست زیرا که نیست نسخ با امکان جمع ونیز تمام نیست نسخ مگر بمعرفت تاریخ واینجا متقدم ومتاخر معلوم نیست حال آنکه اگر جمع متعذر باشد رجوع بترجیح نمایند وحدیث ابی ذر راجح ست زیرا که مسلم اخراج وی کرده ودر سند حدیث ابی سعید ضعف ست کذا فی السبل

باب الحث علی الخشوع فی الصلوة

در برانگیختن بر خشوع وفروتنی در نماز در قاموس گفته خشوع خضوع ست یا قریب بخضوع یا خضوع در بدن باشد وخشوع در صوت وبصر وسکون وتذلل وفخر رازی در تفسیر خود حکایت کرده که خضوع گاهی در دل باشد وگاهی در بدن همچو سکون وگفته اند لابد ست لهذا اعتبار هر دو انتهی ودال ست بر بودن وی از عمل قلب حدیث علی کرم الله وجهه الخشوع فی القلب اخرجه الحاکم گویم ودال ست برای او حدیث لو خشع قلب هذا لخشعت جوارحه وحدیث دعاء در استعاذه اعوذ بک من قلب لا یخشع وعلما اختلاف کرده اند در وجوب خشوع در نماز جمهور بر عدم وجوب اند وغزالی در احیا سخن دراز درین باب کرده وادلهٔ وجوب ذکر نموده ونووی دعوی اجماع بر عدم وجوب کرده والله اعلم عن ابي هريرة رضي الله عنه قال نهي رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يصلي الرجل مختصرا نهی کرد رسول خدا از آنکه نماز گزارد مرد در حالیکه اختصار کننده است همچنین ابوهریره درینجا اخبار از نهی کرده ولفظی که مفید نهی باشد نیاورده ولیکن این قسم اخبارات را حکم رفع ست متفق عليه واللفظ لمسلم ولفظ بخاری این ست نهی عن الخصر فی الصلوة وخصر بفتح خای معجمه وسکون صاد در لغت میان مردم خاصره تهیگاه وتفسیر کرده اند خصر واختصار را بنهادن دست بر تهیگاه ودر اکثر روایات نهی عن الاختصار آمده وبعضی تفسیر کرده اند اختصار را باختصار سوره که تمام نخواند وآن مکروه ست یا اختصار بر آیات سجده تا سجده نکنند یا ترک آیت سجده که بآن قرأت رسیده ست تا سجده نکند یا اختصار نماز وکوتاهی قیام در رکوع وسجود وبعضی تفسیر کرده اند اختصار را بگرفتن مخصره یعنی عصا در دست که در نماز بران تکیه کرده بایستد واین معنی از محتملات لفظ ست ودر روایتی اختصار واقع شده است وتفسیری که مشهور ست از صحابه وسلف همان معنی اول ست ومعناه ان يجعل يده على خاصرته ومعنی اختصار این ست که بگیرد دست راست یا چپ خود را بر کمر خود ومعارض این تفسیر ست آنچه در قاموس ست که فی الحدیث المختصرون یوم القیامة علی وجوههم النور ای المصلون فی اللیل فاذا تعبوا وضعوا ایدیهم علی خواصرهم انتهی ولیکن برای این حدیث تخریج نیافتیم پس اگر صحیح شود جمع میان وی وحدیث باب باین وجه می تواند شد که نهی متوجه بکسی ست که این کار بغیر تعب کند کما یفیده قوله فاذا تعبوا مگر آنکه تفسیر نهایه خلاف اوست کما قال اراد انهم یاتون ومعهم اعمال صالحة یتکئون علیها فی القاموس الخاصرة الشاکلة وما بین الحرقفة والقصیری وتفسیر کرده است حرقفه را العظم الحجبة ای راس الورک ولیکن اکثر بر همین تفسیر اند که مصنف ذکر کرده وفی البخاری عن عائشة رضی الله عنها ان ذلك فعل اليهود این دست بر تهیگاه نهادن فعل یهود ست در نماز شان وما نهی کرده شده ایم از تشبه بایشان در جمیع احوال پس وجه حکمت نهی این باشد نه آنکه فعل شیطان ست یا آنکه ابلیس از جنت همچنین فرود آمد

یا فعل متکبرین ست زیرا که این علل تخمینی ست و آنچه وارد شده منصوص ست از صحابی و وی عارف تر ست بسبب حدیث و احتمال دارد که مرفوع باشد فهو العمدة و آنچه در صحیح وارد شده مقدم ست بر غیر و در روایتی آمده که اختصار راحت اهل نار ست رواه فی شرح السنة عن ابن عمر و مراد بآن یهود اند و اشکال میکنند که اهل نار را راحت نمی باشد و جواب میدهند که مراد آنست که چون از طول قیام در موقف تعب کشند استراحت کنند باختصار والله اعلم بالصواب و ذکر کردن مصنف این حدیث را در باب خشوع مشعر بآنست که علت نهی از اختصار منافات اوست با وی

وعن انس رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا قدم العشاء فابدؤا به چون پیش آورده شود طعام شام پس شروع کنید بدان عشا بمد و ست کسما طعام العشی کما فی القاموس یعنی چیز شبانگاهی خوردن و تخصیص بدان بجهت آنست که عادت عرب تغدی و تعشی ست که در چاشتگاه و شبانگاه بخورند و جز وقت نماز در صورت دیگر نبود و ظاهر آنست که مراد ابتدا بطعام در صورت احتیاج و ضیاع طعام یا غلبه گرسنگی ست تا باعث بر شغل باطن نگردد **وقبل ان تصلوا المغرب** پیش از آنکه بگذارید نماز مغرب را و در بعض روایات مطلق نماز آمده ابن دقیق العید گفت مطلق محمول ست بر مقید و وارد شده است باین لفظ چون نهاده شود عشا و یکی از شما روزه دار ست و مقید نشود باین چنانکه در اصول ست که ذکر حکم خاص مقتضی تقیید یا تخصیص نیست و زیاده کرد طبرانی چون اقامت کرده شود نماز و یکی از شما صائم ست پس ابتدا کنید بعشا قبل نماز مغرب و شتابی نکنید از عشای خود و اتفقا علیه من حدیث عائشة بمعناه و درین باب ست از ابن عباس نزد طبرانی و از ابو هریره نزد وی در اوسط و اسناده حسن و عن سلمة بن الاکوع عند مسلم و در حدیث ابن عمر ست که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون نهاده شود طعام یکی از شما و بر پا کرده شود نماز یعنی تکبیر بر آورده شود پس آغاز کنید بطعام و شتابی نکند آن کس تا آنکه فارغ گردد از طعام خوردن و بود ابن عمر که نهاده می شد طعام و تکبیر گفته می شد برای نماز پس نمی آمد نماز را تا آنکه فارغ می شد از نماز و حال آنکه وی می شنید قرارت امام را متفق علیه و ابن عمر موصوف ست بکمال سنت و اتباع پس وجود این فعل از وی ناشی از کمال استقامت و تمکین ست **متفق علیه** حدیث دلالت کرد بر ایجاب تقدیم اکل عشا چون حاضر شود بر صلوة مغرب و جمهور حمل کرده اند آنرا بر ندب و ظاهریه گویند بلکه واجب ست تقدیم پس اگر مقدم کند نماز را باطل شود عملاً بظاهر الامر و پیشتر حدیث ظاهر ست در تقدیم عشا مطلقا برابر ست که محتاج باشد بسوی طعام یا نه و برابر ست که بترسد از فساد طعام یا نه و برابر ست که خفیف باشد یا نه و در معنی حدیث تفصیلهای دیگر ست بغیر دلیل و تتبع کرده اند علت امر بتقدیم را و گفتند که تشویش خاطر ست بحضور طعام و آن مقتضی ترک خشوع ست در نماز و این علتی ست که نیست بروی دلیل مگر آنچه مفهوم میشود از کلام بعض صحابه چه ابن ابی شیبه از ابو هریره و ابن عباس آورده که این هر دو طعام می خوردند و در تنور گوشت بریان ست پس خواست مؤذن که اقامت گوید پس گفت او را ابن عباس جلدی مکن که بر نخیزیم و در نفس ما چیزی باشد و در روایتی ست که عارض نشود مارا در نماز ما چیزی و نزد ابن ابی شیبه ست از حسن بن علی رضي الله عنه که فرمود العشاء قبل الصلوة یذهب النفس اللوامة پس درین آثار اشارت ست بتعلیل مذکور و این وقتی ست که وقت وسعت داشته باشد و اختلاف ست در وقت تنگ که اگر طعام میخورد وقت از دست میرود بعضی گفته اند تقدیم اکل کنند اگرچه وقت برود برای محافظت بر تحصیل خشوع در نماز و این بر قول کسی ست که قائل ست بوجوب خشوع در نماز و گفته اند که بدایت بنماز کنند برای محافظت بر حرمت وقت و این قول جمهور ست و در وی این ست که حضور طعام عذر ست در ترک جماعت نزد قائل وجوب جماعت

وعن ابي ذر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قام احدكم في الصلوة فلا يمسح الحصى فان الرحمة تواجهه چون بایستد یکی از شما بنماز پس باید که هموار نکند زمین را از سنگریزه زیرا که رحمت رو برومی آید مصلی را و اقبال می کند و نازل میگردد بروی پس لایق ست که درین مقام سوای ادب لعب بحصی نکند تا از دریافت انوار فضل و رحمت محروم نگردد و بعضی گویند مراد آن ست که رحمت نازل میشود و بر چیزی می افتد که مواجه مصلی ست از زمین باشد یا حصی پس باید که هم بر حصی سجده کند و تغییر ندهد و در روایتی عوض یمسح یسوی آمده

رواه الخمسة يعني احمد و ابوداود و ترمذي و نسائي و ابن ماجه باسناد صحيح وزاد احمد و زياده كرد امام احمد در روايت خود واحدة
او دع يكبار بكن يا بگذار و ممكن از ين نقل دل در قلق ست زيرا كه مفهوم مي شود كه احمد اين لفظ را بر عبارت مذكوره زياده كرده و معنى وى برين تقدير چنين
ميشود كه فلا تمسح واحدة او دع حال آنكه اين مراد نيست چه لفظ احمد از ابي ذر اين ست سألت النبي صلى الله عليه وسلم عن كل شيء حتى سألته عن مسح الحصا
فقال واحدة او دع پس اختصار كرد اين مصنف اخلال در معنى كرد و گويا تكيه كرد وى در بيان معنى بر لفظ برادر عارف و اگر چنين مى گفت وفي رواية لاحمد
الاذن بمسحة واحدة واضح تر مي بود و حديث دال ست بر نهي از مسح حصا بعد دخول در صلوة نه قبل ازان شيخ در ترجمه گفته معلوم نمي شود كه منع از زيادت بر
يكبار بجهت آنست كه مفسد صلوة ست يا مكروه ست واين مبني ست بر تفسير فعل كثير انتهى گويم در سبل گفته تقييد بحصى و تراب چنانكه در روايتي هست نظر
بغالب ست و دلالت نمي كند بر نفي از ما عداي او و گفته اند كه علت نهي محافظت بر خشوع ست چنانكه سياق مصنف اين حديث را درين باب مفيد او ست
يا براي آنكه عمل كثير در نماز نشود اما انچه شارع بران نص كرده مواجهت رحمت ست پس پس تغيير تراب و حصى از سجده گاه نبايد كرد مگر آنكه مولم و جبهه باشد
و ظاهر نهي در تحريم ست و في الصحيح عن معيقيب بضم ميم و فتح عين مهمله و ياي تحتيه و كسره قاف بن ابي فاطمة الدوسي مولاي سعيد بن ابي العاص
حاضر شد بدر را قديم الاسلام ست هجرت كرد بسوي حبشه و اقامت كرد آنجا تا آنكه آمد آنحضرت بمدينه و بود برنگاهداشت مهر آنحضرت و عامل گردانيد او را ابوبكر
و عمر بر بيت المال مرد در سنه اربعين و گفته اند در آخر خلافت عثمان روى عنه ابنه محمد و ابن ابنه اياس بن الحارث و غيرهما نحوه يعني مانند حديث ابي ذر
و لفظ وى اين ست لا تمسح الحصى و انت تصلي فان كنت لا بد فاعلا فواحدة لتسوية الحصى بغير تعليل يعني نيست در وى اين جمله ان الرحمة تواجهه و عن
عائشة رضي الله عنها قالت سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الالتفات في الصلوة گفت عائشه پرسيدم
رسول خدا را از نگريستن بچپ و راست در نماز فقال هو اختلاس يختلسه الشيطان من صلوة العبد فرمود التفات ربودني ست
كه مي ربايد آن را شيطان از نماز بنده يعني ميگيرد و مي ربايد از ان نماز كمال آن را اين حديث دليل ست بر كراهت التفات در نماز نزد جمهور و سبب كراهت
نقصان خشوع ست چنانكه ايراد مصنف اين حديث را درين باب افاده آن ميكند يا ترك استقبال قبله است ببعض بدن يا اعراض ست از توجه الى الله
چنانكه روايت ابن ماجه و احمد از حديث ابي ذر افاده آن ميكند هميشه مي باشد خدا مقبل بر بنده در نماز وي تا وقتي كه التفات نكند پس چون برگردانيد روي
خود برگردد خدا و اخرجه ابوداود و النسائي در سبل گفته كراهت التفات وقتي ست كه استدبار قبله نكند بصدر يا عنق والا مبطل نماز ست رواه
البخاري و در مشكوة گفته متفق عليه و در معنى سنت التفات را سه مرتبه است اول آنكه بگوشه چشم نگرد و رخسار و گردن بحال خود باشد و اين قسم التفات
نه مكروه ست و نه مفسد نماز بلكه از حضرت رسالت عليه الصلوة و السلام ثابت شده دوم آنكه رخسار خود را بگرداند بدون آنكه از استقبال قبله متحول شده باشد
و اين قسم حرام ست و مبطل صلوة نيست سوم آنكه التفات قبله بر هم خورد و اكثر بدن از استقبال قبله منحرف شود و اين قسم مبطل صلوة ست انتهى
و للترمذي و صححه و مر ترمذي راست از حديث عائشه و آن را صحيح گفته كه گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم اي پسرك من اياك و الالتفات
في الصلوة دور دار خود را از التفات كردن در نماز فانه هلكة زيرا كه التفات كردن در ان سبب هلاك شدن ست در آخرت بجهت بودن او
طاعت شيطان و رو گردانيدن از توجه بحضرت رحمن و هلكه بفتح ها و لام بمعني هلاك يعني نيست شدن فان كان لا بد ففي التطوع پس اگر
هست كه چاره نيست ترا از التفات كردن و راضي ميشوي بنقصان كمال نماز پس باري در نفل بكن نه در فرض كه كار آن نسبت بفرض سهل ست و در فرض
اهتمام بكمال و تمام آن ضروري ست و در حقيقت نقصان در نفل موجب تطرق نقصان ست بفرض زيرا كه نوافل مكملات فرائض اند و گفته اند
كه نهي از التفات وقتي ست كه بغير حاجت باشد ورنه ثابت شده كه ابوبكر رضي الله عنه التفات كرد بسوي آمدن آنحضرت در مرض موت چنانكه اشاره

فرمود آنحضرت بسوی ایشان و اگر التفات نمیکردند نمیدانستند بر آمدن آنجناب و اشارت شریف وی را و آنحضرت ایشان را بر این التفات مقرر داشت

وعن انس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان احدكم في الصلوٰة فانه يناجي ربه
چون باشد یکی از شما در نماز پس بدرستیکه وی سرگوشی میکند پروردگار خود را و در روایتی نزد بخاری ست باین لفظ بدرستیکه رب وی در میان او و در میان
قبله است و مراد بمناجات اقبال او تعالی ست بروی برحمت و رضوان فلا يبصقن بين يديه ولا عن يمينه پس خیو نیندازد پیش خود
و نه جانب راست خود در حدیث ابو هریره علت وی چنین آمده که جانب راست وی فرشته ایست ولكن عن شماله تحت قدميه ولیکن بیندازد
جانب چپ خود و زیر پای خویش متفق عليه وفي رواية او تحت قدمه و در روایتی با او حرف عطف یا تردید ست و در روایتی تحت
قدمه اليسرى و این در غیر مسجد ست و در مسجد در جامه خود بگیرد و بمالد و حدیث دال ست بر نهی از بزاق بسوی قبله و یمین در نماز و در حدیث ابو هریره
و ابی سعید مطلق نهی آمده و لفظ وی این ست که دید آنحضرت نخامه در دیوار مسجد پس گرفت حصی و حت کرد آنرا و فرمود چون آب بینی اندازد یکی از شما
پس باید که نیفگند بسوی روی خود و نه بیمین ولیکن بیفگند بزاق را از یسار خود یا زیر پای چپ خود متفق علیه و ازینجا جزم کرد نووی بمنع در هر حال
چه داخل نماز و چه خارج آن برابرست که در مسجد باشد یا غیر وی و حدیث انس در حق مصلی ست ولیکن غیر وی از احادیث مفید تحریم بزاق ست بسوی
قبله مطلقاً در مسجد و غیر وی و برای مصلی و غیر او و ابن خزیمه و ابن حبان در صحیح خود از حدیث حذیفه مرفوعاً آورده اند که هر که خیو اندازد رو بروی قبله بیاید
روز قیامت و باشد تفل وی در میان هر دو چشم او و ابن خزیمه راست از حدیث ابن عمر مرفوعاً برانگیخته شود صاحب نخامه در قبله روز قیامت و این
نخامه در روی اوست و همچنین ست بصاق بجانب راست مطلقاً عبد الرزاق از ابن مسعود آورده که وی مکروه داشت بصاق از یمین خود و حال آنکه
نیست در نماز و مروی ست از معاذ بن جبل که بزاق نینداختم جانب راست خود از وقتی که مسلمان شدم و از عمر بن عبد العزیز آمده که نهی کرد ازین و آنحضرت
بیان فرمود که جانب چپ اندازد و یا زیر پای چپ و درین بیان جهت و مکان هر دو بیان فرموده و در حدیث انس ست نزد احمد و مسلم که بستر گرفت
گوشه چادر خود و بزاق کرد دران و رد کرد بعض آنرا بر بعض یعنی مالید و فرمود این چنین باید کرد و قول وی او تحت قدمه خاص ست بکسی که در مسجد نیست
و اگر در مسجد باشد در جامه بمالد باین حدیث که بصاق در مسجد خطیه است و گفته اند این مقیدست بمزاق انداختن بسوی قبله یا جانب راست چه شارع
در جانب یسار و تحت قدم اذن داده و در خطیه اذن نتوان داد و مصنف در فتح الباری گفته و در روایت طبرانی ست از حدیث ابو امامه که می ایستد یعنی مصلی
پیش خدای تعالی و فرشته او بر جانب راست او می باشد و قرین او بر جانب یسار انتهی و این تعلیل منع ست از شارع و تفل درین وقت بر قرین
می افتد و آن شیطان ست و شاید که فرشته یسار را درین وقت چیزی نمی رسد زیرا که وی در حالت نماز از جانب یسار بر جانب راست بر میگردد
و نینداختن بجانب یمین برای تشریف آن فرشته است و نیست دخل کاتب سیئات را در اعمال نماز چنانکه بعض متاخرین گفته اند و هم از بعض روایات ظاهرست
و ابن ابی شیبه از حدیث حذیفه موقوفاً آورده ولا عن يمينه فان عن يمينه كاتب الحسنات و در طبرانی ست از حدیث ابی امامه باین لفظ فانه يقوم بين يدي الله
وملكه عن يمينه وقرينه عن يساره وعنه روایت ست از انس رضی الله عنه قال گفت انس كان قرام لعائشة بود قرام مر عائشه را قرام
بکسر قاف و تخفیف را پرده باریک سرخ و رنگین منقش از صوف و گفته اند جامه که در وی تصاویر باشد سترت به جانب بيتها پوشیده بود بآن
پرده گوشه خانه خود را ظاهر آن ست که دیوار خانه را بآن پوشیده و مزین ساخته بود و بعضی گفته اند مثل حجله عروس ساخته بود و بعضی گویند متاعی در خانه
داشته باین پرده آنرا پوشیده زیرا که از پوشیدن دیوار با پرده گرفتن آنرا نهی کرده اند پس عایشه رضی چگونه آنرا ارتکاب نموده باشد مگر آنکه علم نداشته باشد
و تواند که این حال پیش از نهی باشد فقال لها النبي صلى الله عليه وسلم اميطي عنا قرامك هذا دور کن از پیش ما این پرده خود را

فانه لا تزال تصاویره تعرض بفتح فوقیه وکسر را لی فی صلوتی ودر روایتی فی الصلوة پس بدرستیکه همیشه این نقشها وعلمهای او ظاهر میگردد بر من
در نماز من ودرینجا دلیل ست بر ازاله چیزی که مصلی را مشوش کند در نماز از انچه در خانه یا در محل نماز اوست ونیست دروی دلیل بر بطلان نماز زیراکه آنحضرت
امر باعاده نکرد رواه البخاری ومثل اوست حدیثی که اتفقا علی حدیثها اتفاق کرده اند بران بخاری ومسلم لا بحدیث عایشة فی قصة
انبجانیة در قصه انبجانیه بکسر همزه وفتح آن وسکون نون وکسر موحده وفتح آن نیز آمده گلیم پشمین که دروی علم نباشد منسوب بموضعی انبجان نام در قاموس
گفته منبج کمجلس موضع وکساء منبجانی وانبجانی بفتح نسبت ست بر غیر قیاس ابی جهم ونامش عامر ست وقیل عبید بن حذیفه صحابی مشهور ومعمر ست
از پیران قریش ولفظ حدیث این ست که گفت عایشه نماز گذارد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در خمیصه که مر او را علمها بود پس نگاه کرد بسوی علمهای آن
خمیصه یک نگاه کردنی پس چون برگشت از نماز فرمود ببرید این خمیصه را پیش ابی جهم وبیارید مرا انبجانیه ابی جهم انتهی واین خمیصه راوی بخدمت
آنحضرت بهدیه آورده بود چون آنحضرت را اعلام آن ناخوش آمد واپس کرد وانبجانیه طلبید وطلبیدن آن برای آن بود تا از واپس کردن خمیصه
ابوجهم شکسته خاطر نگردد وخمیصه جامه از خز یا که علم سیاه دارد واگر سیاه علم ندارد خمیصه نگویند وفیه ودرین حدیث ست فانها پس بدرستیکه
آن خمیصه ونظر افتادن بر نقوش واعلام آن الهتنی عن صلوتی باز داشت مرا از ذوق نماز من وحضور در وی ودر لفظی آنفا نیز هست یعنی
الکنون ودر روایت بخاری باین لفظ است که فرمود بودم من نگاه میکردم بجانب علم آن خمیصه حال آنکه در نمازم پس ترسیدم که در فتنه بیندازد
مرا یعنی باز دارد از نماز وحضور دران ضمیر فانها راجع ست بخمیصه چنانکه معلوم شد اگرچه در کلام مصنف ذکر آن نگذشته وظاهر عبارت موهم آنست که
مرجع آن انبجانیه باشد پس اولی آن بود که چنین می گفت فی قصة خمیصة ابی جهم وهمچنین ضمیر الهتنی ودر حدیث دلیل ست بر کراهت انچه مشغول کند
دل را در نماز از نقوش وغیرها ودروی مبادرت آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم بسوی صیانت نماز از ملهیات وازاله شاغلات از اقبال بران طیبی گفته
درین حدیث ایذان ست باینکه صور واشیای ظاهره را تاثیری هست در دلهای طاهره ونفسهای زکیه تا بما دونها وی چه رسد ودروی کراهت نمازست
بر مفارش وسجادهای منقوشه وبر کراهت نقش مساجد ونحو آن انتهی ولفظ شیخ در ترجمه این ست ازینجا معلوم میگردد که صور ونقوش ظاهر را در نفوس طاهره
وقلوب صافیه تاثیر مایی هست با وجود علو مقام وکمال نزاهت ونظر بتحقیق این تاثیر وتغییر ناشی از کمال صفا وغایت لطافت ست چنانکه در جامه سفید
یک نقطه سیاه اگر افتد نمایان گردد وهرچند سفیدتر وپاکیزه تر وصاف تر نمایان تر وآلودگان وتیره دلان را ازان معنی آگاهی نبود ودر زدن این تعلیم
امت را وتنبیه ست مر ایشان را بر تثبت واحتیاط واحتراس در مباشرت وملابست ملاهی ومشاغل والله اعلم بحقیقة الحال وعن جابر بن سمرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لینتهین بفتح لام وفتح مثناة تحتیه وسکون نون وفتح فوقیه وکسر ها اقوام
یرفعون ابصارهم الی السماء فی الصلوة البته باز آیند گروهای مردم که بر میدارند نظرهای خود را بسوی آسمان در نماز در سبل گفته یعنی مافوق
خود مطلقا او لا ترجع الیهم یا آنکه نگردد بسوی ایشان نظرهای ایشان نووی در شرح مسلم گفته دروی نهی اکید ووعید شدید ست درین باب یعنی
رفع بصر بمافوق ونقل کرده اند اجماع بران ونهی مفید تحریم ست وگفت ابن حزم باطل می شود بآن نماز وگفت قاضی عیاض واختلاف کرده اند در غیر نماز
قومی مکروه گفته واکثر جایز داشته اند رواه مسلم ودر روایتی از مسلم باین لفظ ست عن رفعهم ابصارهم عند الدعاء فی الصلوة او لتخطفن ابصارهم یعنی
باید که باز آیند از برداشتن نظرها نزد دعا در نماز واگر باز نیایند ربوده می شود بصرهای ایشان مروی ست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر میداشت بصر خود
در نماز بسوی آسمان وچون نازل شد قول حق سبحانه والذین هم فی صلوتهم خاشعون پست کرد سر خود محرر سطور گوید عفا الله عنه
این نهی برای آن کردند که او تعالی ذات خود را وصف کرده بصفت علو وفوق وچون این جهت از جهات سته مخصوص آمد بوصفی از اوصاف وی لا بد شد

کراو ب آن جهت رعایت کنند و این مسئله در محل خود مبرهن و متفق علیه سلف ست **وله** و مر مسلم راست **وعن** عائشة رضي الله عنها سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لا صلوة بحضرة طعام ولا هو یدافعه الاخبثان گفت شنیدم رسول خدا را می فرمود نیست نماز فرض باشد یا نفل در حضور طعام و نیست نماز در حالیکه دفع میکند او را و زور می آرد دو چیز بسیار ناپاک که بول و براز باشد و ملحق ست بآن مدافعت ریح و این همراه مدافعت ست واما وقتی که در نفس خود ثقلی یابد و آنجا مدافعت نیست پس نماز گذاردن غیر منهی عنه ست و با مدافعت مکروه ست گفته اند نهی برای نقصان خشوع و اگر بترسد خروج وقت را در تقدیم تبرز و اخراج اخبثین مقدم کند نماز را و این نماز صحیح ست اما مکروه کذا قال النووی و مستحب آنست اعاده آن و ظاهریه گویند باطل ست **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه ان النبي صلی الله علیه وسلم قال التثاؤب من الشيطان تثاؤب از شیطان زیرا که صادر می شود از امتلای معده و کدورت حواس و ثقل بدن و سستی او و میل بکسل و نوم و شیطان این چیزها را دوست میدارد پس گویا از وی ست و لفظ تثاؤب بهمزه است و بواو خطاست و اسم از وی ثؤباء آمده بضم مثلثه و فتح همزه بمعنی فاژه و آن تنفسی ست که می گشاید از وی دهن **فاذا تثاءب احدكم فليكظم ما استطاع** پس چون فاژه کند یکی از شما در نماز پس باید که رد کند و باز دارد آنرا تا آنکه تواند و طریق بستن دهان آنست که فراهم آرد لبها را و بگیرد لب زیرین خود را بدندان یا بنهد پشت دست چپ بر دهان و در روایتی آمده یعنی پس گو به بند دهان خود را زیرا که شیطان می در آید در دهن **رواه مسلم** و زیاده کرد بخاری در لا یقل ها و نگوید ها و این لفظی ست که در وقت فاژه نزد عدم ضبط حال از دهان می بر آید و در بعض نسخ ها مکرر آمده پس فرمود که نگوید این لفظ را زیرا که نیست گفتن آن مگر از شیطان می خندد شیطان از آن و مراد بخنده شیطان رضا و خوش حالی اوست ازین حالت از جهت بودن آن باعث بر کسل از عبادت و موجب تقبیح و تشویه صورت و شکل **والترمذي وزاد في الصلوة** و زیاده کرد ترمذی قید نماز را یعنی چون فاژه کند در نماز پس باید که کظم کند آنرا تا تواند و تقیید کظم در نماز منافی نهی این حالت نیست مطلقا بنا بر موافقت مطلق بمقید و این زیادت در بخاری نیز هست و این همه منافی خشوع ست

باب المساجد

مساجد جمع مسجد بکسر جیم و فتح آن نیز جائز ست و نزد فقها بکسر جیم نام خانه خاص که برای نماز کردن بنا کنند و بفتح مسجد گاه و بمعنی جبهت نیز آمده و مساجد عضو هفتگانه که بران سجده کنند و در فضائل مسجد احادیث واسعه است و وی احب البقاع ست بسوی خدا و هر که بنا کرد مسجدی از مال حلال بنا کند خدا برای وی خانه در بهشت و احادیث فضائل وی در مجمع الزوائد و غیرها ست **عن** عائشة رضي الله عنها قالت امر رسول الله صلی الله علیه وسلم ببناء المساجد في الدور امر کرد آنحضرت ببرآوردن مسجدها در سرای محلتها و قبیلها اگر بقصد ضرار نباشد تا هر قومی بمحلت خود جماعت میکرده باشند بخط سیدی و والدی رح یافته شد که مراد بدور محلات اند زیرا که ایشان محله را که دران قبیله فراهم می شد دار می نامیدند و در قاموس ست المحل یجمع البناء والدار والعرصة والبلد ومدینة النبي صلی الله علیه وسلم والموضع والقبیلة انتهی و یحتمل که مراد بآن محال باشد که دران خانها بنا میکنند یا بیوت باشند یعنی منازل زیرا که لفظ دور برانها نیز اطلاق می یابد و حکمت در امر بنای مسجد دران آنست که گاهی متعذر و شاق می شود بر اهل محله رفتن بسوی دار دیگر پس محروم می مانند از اجر و ثواب مسجد و فضل جماعت اندران پس امر کرد ایشان را بساختن آن برای حصول آن بتیسر و سهولت بایشان در بعضی گفته مسجد البیت دیگر و مسجد دار دیگر ست و هر یکی مسبل نیست یعنی وقف نیست لیکن مسجد البیت را حکم مسجد نیست در فضیلت جماعت و حرمت جماع و مسجد الدار را حکم مسجد ست در فضیلت جماعت و ظاهر آنست که در جماع نیز مسبل نیست انتهی **وان تنظف وتطيب** و امر کرد که پاکیزه داشته شوند مسجدها و خوشبو گردانیده شوند بقصد تعظیم این بقعه و حضور ملائکه و نشاط مومنان و تنظف و تطییب بنا و تا معًا ضبط کرده اند و ازینجا معلوم شد که تجمیر مسجد بعود و خوشبو مستحب ست بخلاف مالک که مکروه گفته و مستحب داشته اند بعض سلف تخلیق مسجد بزعفران و مروی ست فعل آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم

رواه احمد وابوداود والترمذي وابن ماجة وصححه در رساله در سبل گفته تطییب بخور وبخوران وامر بنا برای بهیست لقوله انما بنیت المساجد

الصلوة فصل اخرجه مسلم ونحوه عند غیره وگفته اند که بر اراده معنی اول در دور زیرا که در حدیث دلیل ست بر انکه مساجد شرط وی قصد تسبیل ست چه اگر حجره

بتسمیه مسجد گردد می باید که این امکن که در مساکن ساخته شده است برای نماز از ملک اهل وی بیرون رود ودر شرح سنه گفته که مراد محالی ست که در روی دور

ومنه سأریکم دار الفاسقین زیرا که اینها محله را که در وی قبیله مجتمع شود دار می نامیدند گفت سفیان بناء المساجد فی الدور یعنی القبائل وعن

ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قاتل الله اليهود اتخذوا قبور انبيائهم مساجد

قتل کند خدای تعالی یهود را ساختند وگرفتند گورهای پیغمبران خود را مسجدها ودر حدیث متفق علیه ست از عایشه عوض قاتل الله لعن الله اليهود والنصارى

الخ در توشیح گفته این در یهود واضح ست ودر نصاری مشکل تر زیرا که پیغمبر شان مقبور نشده وتوجیه کرده اند بانکه نصاری را پیغمبران اند غیر رسل هیچو حواریین

ومریم علیها السلام در یک قول یا جمع در قول آنحضرت انبیائهم بازای جمع از یهود ونصاری ست یا مراد انبیا وکبار اتباع شان اند پس اکتفا کرد بر ذکر انبیا ومقصود

هر دو بوده اند ومؤید این ست روایت مسلم قبور انبیائهم وصالحیهم یا مراد باتخاذ اعم ست از ابتداع واتباع ویهود ابتداع کردند ونصاری اتباع نمودند وشک

نیست که نصاری بسیاری از قبور معظمه یهود را التعظیم وتکریم میکنند انتهی متفق علیه ودر مسلم ست از عایشه گفت ذکر کردند ام حبیبه وام سلمه آنحضرت را

کنیسه که دیده بودند آنرا در حبشه ودر وی تصویرها بود آنحضرت فرمود در ایشان مردی صالح بود چون مرد بر گور وی مسجدی گرفتند ودر وی این تصویرها ساختند

ایشان بدترین خلق اند نزد خدا روز قیامت واتخاذ قبور مسجد اعم ست ازینکه برای نماز در وی باشد یا بر وی ودر مسلم ست لا تجلسوا علی القبور ولا تصلوا

الیها ولا علیها بیضاوی گفته یهود ونصاری سجده میکردند انبیای خود را برای تعظیم شان ایشان وآنرا قبله توجه در نماز میگردانیدند وآنها را اوثان گرفته بودند

لهذا آنحضرت ایشان را لعنت کرد ومسلمانان را ازان منع فرمود واما کسی که مسجدی در جوار صالح گرفته وقصد تبرک بقرب از وی نموده نه برای تعظیم وی

وتوجه نمیکنند بسوی او پس داخل نیست درین وعید انتهی صاحب سبل گفته قول وی نه برای تعظیم او بجواب گفته می آید که اتخاذ مسجد بقرب وی وقصد تبرک

بدان تعظیم ست مر او را واحادیث نهی مطلق ست ودلیل نیست دران بر تعلیل مذکور وظاهر این ست که علت نهی سد ذریعه وبعد از تشبه بعبده اوثان ست

که تعظیم میکنند جمادات را که نمی شنوند ونمی بینند ونه ضرر میرسانند ونه نفع ودر انفاق مال دران عبث وتبذیر ست خالی از نفع بالکلیه وسبب ست

برای ایقاد سرج بران که فاعل وی ملعون ست ومفاسد انچه بنا کرده می شود بر قبور از مشاهد وقباب بخیر محصور اند وابوداود وترمذی ونسائی

وابن ماجه از ابن عباس روایت کرده اند که گفت لعن رسول الله صلی الله علیه وسلم زائرات القبور والمتخذین علیها المساجد والسرج وقد اوضحنا ذلک فی رسالتنا

المسماة تطهیر الاعتقاد عن ادران الالحاد انتهی وزاد مسلم والنصارى چنانکه گذشت ولهما من حديث عايشة وبخاری ومسلم راست

از حدیث عایشه كانوا اذا مات فيهم الرجل الصالح بنوا على قبره مسجدا بودند که چون می مرد در میان ایشان یعنی نصاری

مردی صالح می ساختند بر گور او مسجد چون در حدیث ابوهریره افراد یهود بود درینجا افراد نصاری کردند وبجای انبیا که دران حدیث بود درین حدیث

صالح آوردند کما قیل والحسن این ست که انبیای یهود همان انبیای نصاری اند زیرا که نصاری مامور اند بایمان بهر رسول ورسل بنی اسرائیل انبیا اند

در حق فریقین وبهم الااق صلحا بر انبیا آمده ودر حدیث جندب ست نزد مسلم که شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم می فرمود آگاه باشید بدرستیکه

کسانی که بودند پیش از شما می گرفتند قبرهای پیغمبران وصالحان خود را مسجدها آگاه باشید وبدانید پس نگیرید شما قبرها را مسجدها بدرستیکه من نهی میکنم

شما را ازان وفيه ودرین حدیث ست اولئك شرار الخلق ایشان اند بدترین خلق باسم اشاره عائد ست بسوی هر دو فریق وکفی

ذما ومراد از اتخاذ اعم ست ازینکه ابتداع باشد یا اتباع چه یهود ابتداع کردند ونصاری اتباع وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال

بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم خیلاً گفت ابوهریره فرستاد آنحضرت اسپان یعنی لشکر را بسوی نجد فجاءت برجل
پس گرفته آورد آن لشکر مردی را از بنی حنیفه که نام قبیله ایست گفته می شد آن مرد را ثمامه بن اثال و این مرد مهتر اهل یمامه بود که نام بلدیست فربطوه
بسارية من سواری المسجد پس بستند آن مرد را بستونی از ستونهای مسجد و نیست درین انچه دلالت کند بر بستن وی بامر آنحضرت بود و لیکن
آنحضرت مقرر داشت ربط او را زیراکه در قصهٔ وی این ست که میگذشت آنحضرت بروی تا سه روز و می فرمود ما عندک یا ثمامة اطلقوا ثمامة تا آخر حدیث
که طویل ست و در وی ذکر اسلام آوردن ثمامه مذکور ست و مقصود درینجا از ذکر این جمله بیان جواز بستن مشرک ست بستون مسجد و در آمدن وی در وی
زیراکه نجاست مشرکان و کافران معنوی ست نه ظاهری پس گذر ایشان در مسجد روا باشد متفق علیه و این جمله مخصص قول وی ست صلی الله
علیه وسلم ان المسجد لذکر الله والطاعة و آنحضرت وفد ثقیف را در مسجد فرود آورد و خطابی گفته در وی جواز دخول مشرک ست در مسجد وقتی که باشد او را
در وی حاجت مثل آنکه کسی قرض دار وی در مسجد باشد یا قاضی که بسوی وی محاکمه می خواهد در مسجد ست و کفار در مسجد آنحضرت می در آمدند و تا دیر می نشستند
و نزد ابوداؤد ست از حدیث ابی هریره که بدرستیکه یهود آمدند آنحضرت را و وی در مسجد بود و اما قوله تعالی فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ پس مراد
عدم تمکین ایشان ست مر حج و عمره را چنانکه در قصهٔ بعث آنحضرت آیات سورهٔ برائت بسوی مکه وارد ست و قول وی صلی الله علیه وسلم فلا یحجن بعد
العام مشرک و کذلک قوله تعالی وَمَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ قائم نمی شود بدان دلیل بر تحریم مساجد بر مشرکین زیراکه نزول وی
در حق کسی ست که مستولی شد بران و هست او را حکم و منع کما وقع فی سبب النزول زیراکه فرود آمده است در شان نصاری و استیلای ایشان بر بیت المقدس
و انداختن اذی و ازبال دران یا در شان قریش نازل شده و منع کردن ایشان آنحضرت صلی الله علیه وسلم را در عام حدیبیه از عمره و اما دخول دران بغیر
استیلا و منع و تخریب پس آیهٔ کریمه افادهٔ آن نکرده و در سبل گفته مصنف این حدیث برای بیان جواز دخول مشرک در مسجد سوق کرده و این مذهب امام ابو حنیفه است
در ما عدای مسجد الحرام انتهی **وعنه** و روایت ست از ابوهریره رضی الله عنه ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه مر بحسان بن ثابت بحای حمله و سین
مشدده شاعر رسول الله صلی الله علیه وسلم مکنی بابی عبد الرحمن ابن عبد البر در استیعاب در ترجمهٔ وی اطالت بسیار کرده و گفته توفی قبل الاربعین فی
خلافة علی کرم الله وجهه و قیل بل مات سنة خمسین و هو ابن مائة و عشرین سنة یُنْشِدُ بضم حرف مضارع و سکون نون و کسر شین معجمه فی المسجد
بدرستیکه گذشت عمر بر حسان و او شعری می خواند در مسجد فلحظ الیه پس نگاه کرد عمر بجانب او و گویا که حسان فهم کرد از وی نظر انکار فقال کنت
انشد و فیه من هو خیر منک پس گفت حسان شعر می خواندم در مسجد کسی بود که بهتر ست از تو یعنی رسول خدا صلی الله علیه وسلم بخاری
در باب بدء الخلق درین قصه اشاره کرده که حسان شعر خواند در مسجد شعری که جواب داد بآن مشرکان را از طرف وی صلی الله علیه وسلم و در حدیث دلالت ست
بر جواز انشاد شعر در مسجد و معارض اوست حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده که گفت نهی کرد آنحضرت از تناشد اشعار در مساجد اخرجه ابن خزیمه و صححه الترمذی
و له شواهد و جمع میان هر دو باین وجه ست که نهی محمول ست بر تناشد اشعار جاهلیت و اهل بطالت انچه در وی غرض صحیح نباشد و مأذون فیه شعری ست
که سالم باشد ازین و گفته اند که مأذون فیه نیز مشروط ست باینکه شاغل حاضرین مسجد نباشد شیخ در ترجمه گفته مراد شعر زور و باطل ست که خواندن آن نامشروع ست
در مسجد که مکان طاعت و عبادت ست اما شعری که در توحید باری سبحانه و تعالی و نعت رسول الله صلی الله علیه وسلم برای تابعان وی و مواعظ و نصایح باشد بهمه حال
در همه جا محمود و مستحسن ست و آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای حسان که مدح وی و هجو دشمنان وی می گفت در مسجد منبری برپا کرده و می فرمود که روح القدس
تایید میکند حسان را مادامیکه مخاصمت و معارضت میکند از پیغمبر خدا انتهی متفق علیه قومی باین حدیث استدلال کرده اند بر جواز انعقاد مجلس
مولد و انشاد شعر دران و این استدلال بچند وجه صحیح نیست اول آنکه انشاد حسان بمقابلهٔ هجو کفار بود مر آنحضرت و اهل اسلام را و این علت درینجا نیست موجود

دوم آنکه در این اشعار مدح آنحضرت یا هجو کفار بود نه حکایت ولادت و لوازم آن سوم آنکه در آن تا شد مذکور تداعی و جمع منکرات اکثر اهل مولد نبود چهارم آنکه این تلاش
در هر سال بروز و وقت و ماه معین نبود بلکه بهنگام ضرورت بجواب کفار بود آری ازین حدیث جواز شعر خوانی در مسجد برای مصلحتی خاص یا عام معلوم شد ولیکن معهذا امام مالک
در موطا آورده که عمر بن خطاب بنا کرد رحبه یعنی فضائی در ناحیه مسجد که نامیده می شد بطیحا بضم با و فتح طا بمعنی زمین سنگریزه دار و گفت هر که خواهد که غوغا کند
در گفتگو با مردم یا بخواند شعر را یا بلند کند آواز خود را پس باید که بیرون آید بسوی این رحبه **وعنه** وهم روایت ست از ابوهریره رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سمع رجلا ينشد ضالة في المسجد هر که بشنود مردی را که بجوید گم شده را در مسجد ینشد بفتح
مثناة تحتیه و سکون نون و ضم شین معجمه از نشد الدابة اذا طلبها فليقل لا ردها الله عليك پس باید که بگوید باز نگرداند گم شده را خدای تعالی بسوی تو
یعنی نیابی آنرا و ظاهر آنست که این را بزبان گوید بجهر از برای زجر و منع از در آمدن در مسجد نه از برای عبادت و نه آنکه از ته دل این دعا کند و نخواهد که مسلمانی
گم شده خود را باز نیابد و اگر بدل نیز خواهد تا سزای فعل خود یابد و باز گردد این کار نگردد و روا باشد در سبل گفته جهر قول این لفظ واجب ست فان المساجد
لم تبن لهذا بدرستیکه مسجدها بنا نکرده شده است برای این کار و مانند آن از آنچه نه عبادت ست چنانچه خرید و فروخت و دیگر معاملات دنیا بلکه برای ذکر خدا
و صلوة و علم و مذاکرهٔ خیر و نحو آن ست رواه مسلم حدیث دلیل ست بر تحریم سوال از ضالهٔ حیوان و ملحق ست با و سوال از متاع وغیره که در مسجد گم شده ست
بنابر علت منصوص مذکور که ان المساجد لم تبن لهذا هر که متاع وی در مسجد وغیر وی گم شده باشد او را باید که بر دروازه بنشیند و از داخل در آن و خارج از آن
مسجد و جستجو نماید و اختلاف کرده اند در تعلیم صبیان قرآن را در مساجد و هر که منع کرده بنابر رفع اصوات حجت وی این حدیث واثله است جنبوا مساجدکم
مجانینکم و صبیانکم و رفع اصواتکم اخرجه عبد الرزاق والطبرانی فی الکبیر و ابن ماجة **وعنه** وهم روایت ست از ابوهریره رضی الله عنه آن رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال اذا رأيتم من يبيع او يبتاع في المسجد فرمود چون ببینید کسی را که می فروشد یا می خرد در مسجد پس بگوئید
یعنی بجهر برای زجر هر یک از بائع و مشتری لا اربح الله تجارتك سودمند نگرداند خدای تعالی سوداگری ترا و علت همان ست که مساجد برای
این کارها بنا کرده نشده اما اگر کنند بیع منعقد می شود بالاتفاق قاله الماوردی و روی مالک در موطا گفته بود عطا بن یسار چون می گذشت بر وی کسی که بیع
میکند در مسجد می طلبید او را و می پرسید چیست با تو و چه میخواهی اگر می گفت میخواهم که این چیز را بفروشم می فرمود علیک بسوق الدنیا فانما هذا سوق الآخرة
یعنی لازم گیر بازار دنیا را که این مسجد بازار آخرت ست رواه النسائی والترمذی وحسنه والدارمی ایضا **وعن** حکیم بن حزام بحای حطی
مکسوره و زا برادرزادهٔ ام المؤمنین خدیجه است ولادت او پیش از عام الفیل ست بسیزده سال و عمر او صد و بست سال بود شصت در جاهلیت و شصت در اسلام
از اشراف قریش بود در جاهلیت و اسلام و از افاضل قوم ست رضي الله عنه وفات کرد در مدینه سنه اربع و خمسین و او را چهار پسر بود همه صحابی عبد الله
و خالد و یحیی و هشام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقام الحدود في المساجد بر پا کرده نشوند حدها در مسجدها مثل حد زنا
و حد شرب و جز آن بلکه بعد از ثبوت حد و قصاص و قضا بر آن در مسجد زدن و کشتن بیرون مسجد کنند ولا يستقاد فيها و نه طلب کرده شود قصاص
در مسجدها در سبل گفته حدیث دلیل ست بر تحریم اقامت حدود در مساجد و بر تحریم استقاده و روی رواه احمد و ابو داود بسند ضعیف و رواه الحاکم
و ابن السکن و احمد بن حنبل والدارقطنی والبیهقی گفت مصنف در تلخیص لا بأس باسناده انتهی و این حدیث را در مشکوة از روایت حکیم مذکور باین لفظ آورده که نهی کرد
رسول خدا از طلب قصاص کردن در مسجد و از خواندن اشعار در آن و از اقامت حدود در آن و گفته که صاحب جامع الاصول این را از حکیم آورده و در مصابیح از حدیث
جابر روایت کرده **وعن** عایشة رضي الله عنها قالت اصيب سعد بن معاذ بضم میم و بعین مهمله بعد الف و ذال معجمه کنیت او ابو عمرو الاوسی ست
اسلام آورد در مدینه میان عقبهٔ اولی و ثانیه و با اسلام وی بنی عبد الاشهل مسلمان شدند و خانهٔ او اول خانه ایست که اسلام آورد از انصار و آنحضرت او را

سید الانصار نام کرده رقوم خود مقدم ومطاع وشریف بود از کبار صحابه حاضر شد بدر واحد را و رسید او را تیری روز خندق در اکحل و بند نشد خون زخم وی
تا آنکه مُرد بعد یکماه توفی فی شهر ذی القعدة سنة خمس من الهجرة وهو ابن سبع وثلثین سنة ودفن بالبقیع روی عنه نفر من الصحابة یوم الخندق رسیده شد
زخم را سعد روز خندق در رگ هفت اندام فضرب علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم خیمة فی المسجد پس زد بر زخمی شدن او رسول خدا
خرگاهی در مسجد لیعوده من قریب که عیادت کند او را از نزدیک درین حدیث دلالت ست بر جواز نوم در مسجد و بقای مریض در وی و اگرچه مجروح
باشد و ضرب خیمه دران و اگرچه مانع باشد از نماز زیرا که خیمه همیشه نمی ماند بخلاف بنا کردن دران از آنچه همیشه می ماند در وی تحجر و آنکه در حدیث آمده که
کنیزکی سیاه خانه بسیار کوچک در مسجد داشت جوهری گفته متعین نیست که آن بنا بود بلکه از شعر یا وبر بود **وعنها** وهم روایت ست از عایشه
رضی الله عنها قالت رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یسترنی وانا انظر الی الحبشة دیدم آنحضرت را که پنهان می کند
و می پوشد مرا یعنی از نظر مردم و من می نگرم بسوی حبشیان یلعبون فی المسجد که بازی میکردند در مسجد و در روایت بخاری آمده که لعب ایشان
بدرق و حراب بود و در مسلم ست که لعب میکردند در مسجد بحراب و در روایت بخاری ست که بود روز عید پس این دلیل ست بر جواز مثل آن در مسجد روز
سرور و گفته اند که این حکم منسوخ ست بقرآن و سنت اما قرآن فقوله تعالی فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه واما سنت پس
این حدیث ست جنبوا مساجدکم صبیانکم ومجانینکم وسل سیوفکم واقامة حدودکم وخصوماتکم واجمروها فی الجمع واجعلوا علی ابوابها المطاهر اخرجه ابن عدی
والطبرانی فی الکبیر والبیهقی وابن عساکر گویا قول قایل بنسخ این ست که چون نهی از خصومت وسل سیوف کردند از لعب بحراب بالاولی باشد و در وی بحث ست
و تعقب کرده شده باینکه حدیث ضعیف ست و نیست در وی و نه در آیت تصریح دعوی قایل مذکور و نه تاریخ وی معلوم ست که نسخ تمام شود و گفته اند که
لعب ایشان خارج از مسجد بود و عایشه در مسجد و این مردود ست باینکه در بعض طرق این حدیث ثابت شده که عمر بن خطاب انکار کرد بر ایشان لعب ایشان را
در مسجد پس فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگذار ایشان را و در بعض الفاظ وی این ست که فرمود عمر را بدان که در دین ما فسحة هست و من مبعوث
شده ام بحنیفیه سمحه و عمر بنا بر اصل در تنزیه مسجد کرد پس حضرت او را فرمود که این همه تعمق و تشدد و منافی قاعده شریعت ست که آن تسهیل و تیسیر باشد
و از اینجا مدفوع شد قول طبری که بخشیده می شود مر حبش را آنچه بخشیده نمی شود برای غیر ایشان پس مقرر باشد جاییکه وارد ست و نیز مدفوع شد قول کسی
که لعب بحراب محض لعب نیست بلکه در وی تدریب شجعان ست بر مواضع حروب و استعداد برای عدو و در وی مصلحت ست عامه مسلمین را واحتیاج ست
بسوی او در اقامت دین پس جایز باشد در مسجد و اما نظر عایشه رض بسوی حبشه با آنکه وی اجنبیه ست در وی دلالت ست بر جواز نظر زن اجنبیه بسوی
جمله مردم بغیر تفصیل افراد ایشان چنانکه نظر میکند اجنبیه وقت خروج بسوی مسجد برای نماز و نزد ملاقات در طرق و تحقیق این مسئله در محل خود بیاید
و هم روایت ست از عایشه رضی الله عنها ان ولیدة سوداء کانت لها خباء فی المسجد فکانت تاتینی وتحدث عندی
بدرستیکه کنیزک سیاه بود او را خیمه در مسجد پس بود که می آمد مرا و سخن میکرد نزد من مصنف در فتح الباری گفته واقف نشدم بر نام این ولیده انتهی
و ولیده در اصل بمعنی مولوده ست و میکه متولد شد پس تر اطلاق وی بر امة آمده اگرچه کلان باشد الحدیث و این حدیث برمته در بخاری ست از
عایشه رض و در وی دلیل ست بر اباحت مقیل و مبیت در مسجد برای کسی که نیست او را مسکن از مسلمانان مرد باشد یا زن وقت امن از فتنه و بر جواز ضرب
خیمه دران برای مانند او و مانند آن **وعن** انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم البصاق فی المسجد
خطیئة آب دهن در مسجد افگندن گناه ست در قاموس گفته بصاق بر وزن غراب و بساق و بزاق آب دهن که از دهن بیرون افگنند و تا در دهن ست
آنرا ریق گویند انتهی و در روایت بخاری بزاق ست و در مسلم تفل و کفارتها دفنها و کفاره آن و دور کننده گناه آنرا گور کردن بزاق ست

یعنی بزاق در مسجد نباید کرد و اگر واقع شود گور باید کرد که بزاق آن برود مصنف در فتح الباری گفته جمهور گویند دفن کند آنرا در خاک و ریگ و سنگریزهٔ مسجد اگر رویانی
گفته مراد بدفن اخراج اوست از مسجد بالکل انتهی در سبل گفته و این بعیدست و قرطبی گفته ثابت نمی شود حکم سیئه بمجرد تفل بزاق در مسجد بلکه وقت ترک آن
و دفن نکردن آن و کذا قال عیاض و ذهب الیه ائمة من اهل الحدیث و شاهد اوست روایت احمد و طبرانی بسند حسن از ابی امامه مرفوعا که هر که نخاع کند در مسجد
و دفن نکند آنرا پس سیئه است پس اگر دفن کرد آنرا پس حسنه است پس نگردانید این را سیئه مگر بقید عدم دفن و مانند وی ست حدیث مسلم از ابی ذر
رضی الله عنه یافتم در مساوی امت خود نخاعه را که باشد در مسجد و گور کرده نشود و نخاعه و نخامه آب دهن که از سینه یا بینی برآید در سبل گفته و همچنین فهم کرده اند
سلف و در سنن سعید بن منصورست از ابی عبیده بن الجراح که وی نخامه انگند در مسجد شبی و فراموش کرد دفن نمودن آن تا رجوع کرد بخانهٔ خود و گرفت شعله از آتش
و آمد و جست آنرا و دفن نمود و گفت الحمد لله که نوشته نشد بر من خطا درین شب پس معلوم شد که وی چنین فهمید که خطا مختص ست بکسی که ترک کرد آن را
و گذشت وجه جمع که خطیئه آنجاست که بجانب راست یا قبله تفل اندازد نه جائی که جانب شمال یا زیر قدم افگند پس حدیث درینجا مخصص و مقید باوست
و حدیث دلیل ست بر خطیئه بودن بصاق در مسجد و بر اینکه کفارهٔ وی دفن اوست و معارض نیست با حدیث فلیبصق عن یساره او تحت قدمه زیرا که ظاهر
وی آنست که برابرست در مسجد و غیر وی نووی گفته این هر دو عموم اند لیکن عموم ثانی مخصوص ست ببزاقی که در مسجد نباشد و چون در مسجد باشد عموم خطیئه
باقی ست بلا تخصیص انتهی **و** هم روایت ست از انس رضی الله **عنه** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقوم الساعة
حتی یتباهی الناس فی المساجد برپا نخواهد شد قیامت تا آنکه فخر کنند مردم در مسجدها و گویند که مسجد من بهتر از مسجد شماست در علو
و زینت و جز آن اخرجه الخمسة الا الترمذی یعنی احمد و ابو داؤد و نسائی و ابن ماجه وصححه ابن خزیمة این حدیث از اعلام نبوت
وارد وی معلوم شده که تباهی در مساجد از اشراط ساعت و تباهی درین ست و آن عام ست از قول کما عرفت و از فعل باین طور که مبالغه کند هر یکی در تزیین
مسجد و رفع بنای وی و در وی دلالت مفهمه است بکراهتش و اینکه خدا دوست نمی دارد تشیید مساجد را و نه عمارت او را اگر بطاعت و لفظ دارمی این ست
بدرستیکه از اشراط ساعت ست که تفاخر کنند و بنا زنند مردم بمسجدها انتهی یعنی بنا و تزویق و تحسین و تنقیش آن بطریق ریا و سمعه باشد تا مردم مدح و ثنای
ایشان گویند **و عن** ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما امرت بتشیید المساجد
امر کرده نشده ام من از نزد خدای تعالی به برافراشتن و آراستن و نقش و نگار کردن مسجدها تمام روایت این ست که گفت ابن عباس هر آئینه تزخرف
می کنید شما مساجد را چنانکه تزخرف کردند یهود و نصاری این مدرج ست از کلام ابن عباس گویا وی فهمیده از اخبار نبویه که این امت راه بنی اسرائیل رود
و آنچه آنها کردند این نیز بکنند و تشیید بمعنی رفع بنا و تزیین او و شید یعنی جص ست کذا فی الشرح و لفظ قاموس این ست شاد الحائط یشیده طلاه بالشید
و هو ما طلی به حائط من جص و غیره انتهی پس رفع بنا را از مسمای وی نگردانیده و اما قوله تعالی فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ پس در کشاف گفته رفع آن
بنای اوست کقوله تعالی بَنٰهَا رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوّٰهَا وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرٰهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ حسن گفته امر نکرد خدا برفع بنا و لیکن بتعظیم
انتهی و حدیث ظاهرست در کراهت و تحریم بقول ابن عباس کما زخرفت الیهود و النصاری چه تشبه بایشان حرام ست زیرا که مقصد از بنای مساجد
جز ستر مردم از حر و برد نیست و تزیین آن دلها را از اقبال بر طاعت باز میدارد و خشوع را که روح جسم عبادت ست می برد اخرجه ابو داؤد شوکانی
در رسالهٔ ارشاد السائل الی دلیل المسائل بجواب سوال عاشر که از عمائر مستحدثه در حرم شریف مثل مقامات و منارات و تعلیه بیوت زیاده بر حاجت ست نوشته
عمارت مقامات بدعت ست باجماع مسلمین بدترین ملوک چراکه فرج بن برقوق در اوائل مائة تاسعه از هجرت احداث آن نموده و اهل علم آن عصر بر وی انکار
فرموده و دران بتالیف پرداخته و این عمائر در غیر این موضع هم بنا کرده اند و عجب ست از ملوک مائلین الی الخیر که بعد از وی آمدند و برین بدعت که احداث کرده

شر ملوک مسلمین در خیر بقاع ارض ست غضب نمودند با آنکه این مقامات سببی از اسباب تفریق جماعات گردیده حال آنکه صادق مصدوق از اختلاف و فرقت
نهی فرموده و بسوی اجتماع و الفت راه نموده بلکه از تفریق جماعات در صلوات هم نهی کرده و بالجمله فکل عاقل متشرع یعلم انه حدثت بسبب هذه المذاهب التی فرقت
الاسلام فرق مفسدة اصیب بها الدین واهله وان من اعظمها خطرا واشدها علی الاسلام ما یقع الآن فی الحرم الشریف من تفریق الجماعات ووقوف
کل طائفة فی مقام من هذه المقامات کانهم اهل ادیان مختلفة وشرائع غیر مؤتلفة فانا لله وانا الیه راجعون انتهی کلامه وصححه ابن حبان شیخ در ترجمه
گفته بعض متاخران تجویز کرده اند آنرا و گفته اند که مردم خانها مشید و مزخرف و مطلای سازند اگر ما مسجد را بخشت و گل ساده بنا کنیم شاید که در نظر
عوام خوار نماید و حقیر در اید انتهی فقیر گوید عفا الله عنه که در سبل گفته قول بجواز تزیین محراب باطل ست انتهی و سیوطی را در بدعت محاریب رساله مستقله است
و چون آرایش محراب تنها باطل باشد بآرایش تمام مسجد چه رسد و که میگوید که خانهای مشید و مزخرف ساختن مشروع ست که حقارت مسجد در برابر آن
پسندیده نمی آید این تعلیل فاسد در حقیقت قیاس ست در برابر نص و نیست بروی اثارت از علم در سبل السلام از امام مهدی رضی الله عنه نقل کرده که در بحر زخار
گفته تزیین حرمین شریفین نه از رای ذی حل و عقد بوده و نه بسکوت رضا از علما و جز این نیست که تزیین کردند آنرا اهل دولت جائره بغیر اذن احدی
از اهل فضل و سکوت کردند مسلمانان و عالمان بران بغیر رضا انتهی و این کلام حسن ست و در قول وی صلی الله علیه و سلم ما امرت اشارت ست بآنکه این کار
حسن نیست چه اگر حسن بودی خدای تعالی رسول خود را بدان امر فرمودی و بخاری از ابن عمر آورده که بدرستیکه مسجد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
ساخته شده بود از خشت و سقف او از جرید بود و ستون او از چوب نخل پس نیفزود ابوبکر در وی چیزی و نه عمر زیاده کرد بلکه ساخت آنرا بر بنا
عهد آنحضرت صلعم بلبن و جرید و عمد خشب باز تغییر کرد عثمان رض و بسیار زیادت نمود در ان و ساخت دیوار هایش از سنگهای منقوش و سقف او از ساج
ابن بطال گفته این دلالت دارد بر انکه سنت در بنیان مساجد قصد و ترک غلو ست در تحسین زیرا که عمر بن خطاب رضی الله عنه با وجود کثرت فتوح در ایام
وی و کثرت مال بنای قدیم مسجد را متغیر نکرد و تجدید بجهت آن نمود که جرید نخل او بوسیده شده بود و وقت عمارت وی گفت اکن الناس من المطر وایاک
ان تحمر وتصفر فتفتن الناس انتهی ولیکن چون زمانه عثمان رضی الله عنه آمد و مال بسیار شد وی تحسین مسجد کرد بچیزی که نه مقتضی زخرفت بود اما معهذا
بعض صحابه بروی انکار کردند و اول کسی که بآراستگی مسجدها و زینت وی پرداخت ولید بن عبد الملک ست و این در اواخر عصر صحابه بود و سکوت کردند
بسیاری از اهل علم از انکار بران بخوف فتنه انتهی و این زخرفت درین دور آخر که همدوش زمانه فترت و هم آغوش روزگار قیامت ست روز افزون ست
خصوصا زینت و زیب اماکن مقدسه حرمین شریفین بطلا و نقره و زخرفت روضه مطهره آنحضرت صلی الله علیه و سلم بانواع تکلفات و ارخای سرادقات و نقش و نگین
کنائس و صوامع یهود و نصاری ست و خبر مهدی موعود یا حضرت روح الله علیهما السلام مجال کیست که بران انکار کند و سر خود نه در بازد

وعن انس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عرضت علي اجور امتي حتى القذاة يخرجها الرجل من المسجد

ظاهر گردانیده شد بر من مزد کارهای امت من که بوجود خواهد آمد از ایشان تا آنکه خس و خاشاکی که بیرون می افگند آنرا مرد از مسجد قذاة بر وزن حصاة
مستعمل ست در هر چیزی که بیفتد در خانه و غیره و چیزی که اندک باشد و شیخ در ترجمه گفته قذی آنچه در چشم و آب افتد از خس و خاشاک و چرک و درین جا
اشارت ست که مسجد بمثابه چشم انسان ست که آزار می کشد روحانیت وی از ان یا مانند آب زلال ست از چشمه حیات معنوی که بدان تیره میگردد
و هر که پاک دارد آنرا از ان منظور نظر رحمت و سیراب شراب صفوت گردد انتهی و در حدیث اخبار ست باینکه هر چه آنرا آدمی از مسجد بیرون می افگند اگر چه
قلیل و حقیر باشد در وی ماجور ست زیرا که در ان تنظیف بیت الله و ازاله چیزی ست که موذی مسلمانان ست و مفید ست بمفهوم خود باینکه ادخال
قذات در مسجد از جمله اوزار ست رواه ابوداود والترمذي واستغربه وصححه ابن خزيمة و در آخر این حدیث این ست که عرض کرده شدند

برمن گناهانِ امت من پس ندیدم هیچ گناهی بزرگتر از فراموش کردن سورهٔ از قرآن یا آیتی که داده شد آن مرد را پس فراموش کرد انتهی و بعضی از علمای شافعیه این را از کبائر شمرده اند وعن ابي قتادة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل احدكم المسجد فلا يجلس حتى يصلي ركعتين چون در آید یکی از شما مسجد را پس ننشیند تا آنکه بگزارد دو رکعت و این دو رکعت تحیة المسجد ست و ظاهر وی وجوب ست و به قال الشافعية وحنفیه و جمهور بآن رفته اند که مندوب ست و استدلال کرده اند بقول آنحضرت برای کسی که وی را دید که تخطی می کند اجلس فقد آذیت و امر نکرد بنماز و نیز فرمود کسی را که تعلیم نمود بوی ارکان خمسه و گفت زیاده نکنم برین افلح ان صدق و اول مردود ست باینکه نیست دلیل بر آنکه وی دو رکعت نگزارد چه جائز ست که در طرفی از مسجد گزارده باشد بعده تخطی رقاب نموده و ثانی باینکه واجب ست غیر ارکان خمسه مثل نماز جنازه و مانند آن و نیست مانع ازینکه واجب شده باشد بعد قول وی که زیاده نکنم برین و حضرت او را اعلام نموده باشد بدان و ظاهر حدیث در آن ست که بگزارد این دو رکعت را در هر وقت که خواهد اگرچه وقت کراهت باشد و در وی خلاف ست و صاحب سبل در حواشی عمده ترجیح عدم گزاردن داخل مسجد در اوقات کراهت نموده و گفته ظاهر وجوب این هر دو ست بنا بر کثرت اوامر وارده بآن اخرجه مسلم و اصحاب السنن و ابن خزیمة و ابن حبان و اورده البخاری و ظاهر آنست که چون در مسجد آمده بنشست و نگزارد مشروع نیست که برخیزد و بگزارد و جماعتی گفته مشروع ست تدارک آن بحدیث ابی ذر که وی در آمد بمسجد پس فرمود او را آنحضرت آیا گزاردی دو رکعت گفت نه فرمود برخیز و بگزار اخرجه ابن حبان فی صحیحه و ترجم علیه تحیة المسجد لاتفوت بالجلوس و همچنین قصهٔ سلیک غطفانی چنانکه بیاید و محب طبری گفته محتمل که این دو رکعت قبل جلوس وقت اداست و بعد جلوس وقت قضا و محتمل که محمول شود شرعیت وی بعد از جلوس بر آنکه فصل طویل نباشد انتهی و قول وی صلى الله عليه وسلم ركعتين نیست برای مفهوم در جانب زیادت و نه جانب قلت پس متادی نشود سنت تحیت بیک رکعت و در شرح گفته خارج ست از عموم مسجد مسجد حرام که تحیت وی همین طواف ست زیرا که آنحضرت صلى الله عليه وسلم در وی شروع بطواف نموده گویم حافظ ابن القیم رح در هدی همچنین ذکر کرده و بعضی گویند که وی ننشست پس نیست تحیت برای مسجد حرام زیرا که شرعیت تحیت برای کسی ست که نشست و در آینده مسجد حرام بدایت میکند بطواف و بعد از آن میگزارد نماز مقام پس نمی نشیند مگر آنکه نماز گزارده آری اگر در مسجد حرام در آمده نشستن خواهد پیش از طواف تحیت المسجد بخواند همچو دیگر مساجد و همچنین استثنا کرده اند نماز عید را زیرا که آنحضرت نه قبل وی گزارده و نه بعد وی و جواب داده اند که آنحضرت ننشست که ترک تحیت متحقق شود بلکه بمجرد وصول بجبانه یا مسجد نماز عید بگزارد چه یکبار نماز عید در مسجد گزارده و جبانه خود مسجد نیست که او را تحیت در کار باشد و چون وقت دخول مسجد اقامت فریضه شود در آن داخل گردد و این فریضه کافی باشد او را از دو رکعت تحیت بلکه درین وقت گزاردن تحیت منهی عنه ست بحدیث اذا اقیمت الصلوة فلا صلوة الا المکتوبة | متفق علیه

بابُ صفة الصّلوة

در بیان صفت نماز که چه قسم باید گزارد و ارکان و اجزای وی چیست و ازینجا لازم نیاید که آنچه خارج از حقیقت نماز ست بیان کند چه نماز چون از قبیل اعراض ست اجزای آن صفات خواهد بود وعن ابي هريرة رضي الله عنه روایت ست از ابوهریره که مردی در آمد در مسجد و حال آنکه پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم نشسته بود در گوشهٔ مسجد پس نماز گزارد آن مرد و رعایت تعدیل ارکان قومه و جلسه خوب نکرد و پس تر آمد آن مرد و سلام کرد بر آنحضرت پس گفت او را رسول خدا صلى الله عليه وسلم علیک السلام باز گرد بمصلای خود پس بگزار نماز را بدرستیکه تو نگزارده نماز را پس باز گشت آن مرد و بگزارد نماز را بار دوم بهمان طریقه که نخست گزارده بود و پس تر باز آمد و سلام کرد فرمود و علیک السلام باز گرد و بگزار نماز را که تو نماز نگزارده پس گفت آن مرد در کرت ثالث یا در کرتی که پس از سوم ست یعنی بار چهارم بیاموز مرا ای رسول خدا نماز را که چگونه بگزارم ان النبي صلى الله عليه وسلم قال پس گفت آنحضرت

وتعلیم کرد او را نماز و وضوء و استقبال قبله را نیز بران افزود که عمده تر و قریب ترین شرائط ست اذا قمت الی الصلوة فاسبغ الوضوء چون خواهی بالستی برای نماز پس کمال تر و تازه کن وضو را و درو دلیل ست بر وجوب وضو چنانکه در قوله تعالی ست اِذَا قُمْتُمْ اِلَی الصَّلٰوۃِ و مراد کسی ست که محدث باشد کما عرفته من غیره و تفصیل این مجمل در روایت بخاری و نسائی چنین آمده حتی لیسبغ الوضوء کما امره الله فیغسل وجهه ویدیه الی المرفقین ویمسح براسه ورجلیه الی الکعبین و این تفصیل دال ست بر عدم وجوب مضمضه و استنشاق و غیرهما ست بر حمل امر که بآن وارد شده بر ندب دال ست بر وجوب استقبال قبله قبل تکبیر احرام و گذشت بیان وجوب و عفو استقبال متنفل اکب ثم استقبل القبلة فکبر پستر رو آر بجانب قبله پس تکبیر گو یعنی تکبیر احرام و لفظ وی الله اکبر ست و دلالت میکند بر تعیین وی روایت طبرانی از حدیث رفاعه بلفظ ثم یقول الله اکبر و روایت ابن ماجه از حدیث ابی حمید از فعل آنحضرت ﷺ که چون استاد بسوی نماز برابر ایستاد و بر داشت هر دو دست پستر گفت الله اکبر صححه ابن خزیمة و ابن حبان و بزار از حدیث علی کرم الله وجهه باسناد صحیح که بر شرط مسلم ست آورده که بود آنحضرت ﷺ چون می ایستاد بسوی نماز میگفت الله اکبر و ازینجا ظاهر شد که مراد بتکبیر احرام همین لفظ ست و ظاهر حدیث وجوب اوست ثم اقرأ ما تیسر معك من القرآن پستر بخوان انچه آسان و آماده گردد از قرآن که بالشست و محفوظ تست و در وی دلیل ست بر وجوب قرأت قرآن در نماز برابر ست که فاتحه باشد یا غیر وی و نیز ازینجا معلوم شد که واجب نیست دعای استفتاح چه اگر واجب می بود امر میکرد بدان آنحضرت ﷺ و ظاهر وی آنست که کفایت میکند او را از قرآن غیر فاتحه و تحقیقش باید ثم ارکع حتی تطمئن راکعاً پستر رکوع کن تا آنکه قرار و آرام گیری در رکوع و در وی ایجاب رکوع و اطمینان در وست و کیفیت وی در روایت احمد چنین آمده چون رکوع کنی بگردان هر دو کف دست خود را بر هر دو رکبه خود و دراز کن پشت خود را و ممکن کن رکوع خود را و در روایتی ست ثم کبر فرکع حتی تطمئن مفاصله و تسترخي ثم ارفع حتی تعتدل قائماً پستر بردار سر از رکوع تا آنکه هموار شوی و در روایتی لتستوی ست بجای تعتدل یعنی تا آنکه برابر بالستی و در وی دلالت ست بر وجوب رفع از رکوع و بر وجوب انتصاب قائماً و بر وجوب اطمینان قائماً ثم اسجد حتی تطمئن ساجداً بعد ازان سجده کن تا آنکه آرام گیری در سجده و در وی وجوب سجود و وجوب اطمینان در وست ثم ارفع حتی تطمئن جالساً پستر بردار سر از سجده تا آنکه آرام گیری در نشستن بعد سجدۂ اولی و این نشستن را جلسۂ استراحت گویند و نزد شافعی سنت ست که بعد از سجدتین بنشیند و بعد ازان برای رکعت دوم برخیزد و در روایتی این لفظ آمده ثم ارفع حتی تستوی قائماً پستر بردار سر از سجدۂ دوم تا آنکه راست بالستی یعنی برای رکعت دوم و درین لفظ ذکر جلسۂ استراحت نیست ثم اسجد حتی تطمئن ساجداً پستر سجدۂ دوم کن تا آنکه آرام گیری در سجده همچو اولی و این صفت یک رکعت ست از رکعات نماز قیاماً و تلاوةً و رکوعاً و اعتدالاً منه و سجوداً و طمانینةً و جلوساً بین السجدتین پستر سجدۂ دیگر ست همچو اولی با طمینان پس این صفت یک رکعت کامل شد و در وی دلالت ست بر وجوب سجود و طمانینت دران و تفصیل وی در روایت نسائی از اسحق بن ابی طلحه باین لفظ آمده ثم یکبر ویسجد حتی یمکن وجهه وجبهته حتی تطمئن مفاصله و تسترخي و نیز دال ست بر وجوب قعود بین السجدتین و در روایت نسائی ست ثم یکبر فیرفع راسه حتی یستوی قاعدا علی مقعدته ویقیم صلبه و در روایتی ست فاذا رفعت راسك فاجلس علی فخذك الیسری و ازینجا معلوم شد که هیئت قعود میان هر دو سجده گستردن یسری ست ثم افعل ذلك پستر بکن این همه که مذکور شد از اقوال و افعال الا تکبیر احرام که آن مخصوص برکعت اولی ست و معلوم شده ست از شرع عدم تکرار آن در رکعات في صلاتك كلها در همه نماز خود اخرجه السبعة روایت کرده اند این را احمد و بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه بالفاظ متقاربه واللفظ للبخاري و این لفظ که مصنف ذکر کرده مر بخاری راست تنها و لابن ماجة و مر ابن ماجه راست از حدیث ابوهریره باسناد مسلم بسندی که معتبر ست نزدیک مسلم یعنی رجال او رجال مسلم اند و سراج آنرا بسندی که بر شرط بخاری ست

روایت کرده فهی علی شرط الشیخین حتی تطمئن قائما عوض لفظ بخاری حتی تعتدل یعنی تا آنکه آرام گیری راست ایستاده شونده ودرین
لفظ هم ذکر جلسه استراحت نیست اما دلالت وارد بر وجوب اطمینان وقت اعتدال از رکوع در مصفی گفته جلسه استراحت وترک آن هر دو در حدیث
آمده است وهر دو صحیح ست ومثله فی حدیث رفاعة ومانند روایت ابن ماجه است در حدیث رفاعه بکسر را ابن رافع صحابی انصاری خزرجی
مکنی بابی معاذ حاضر شد احد وبدر وسائر مشاهد را با رسول خدا صلی الله علیه وسلم وحاضر شد با علی رضی الله عنه جمل وصفین را ومرد در اول امارت معاویه
وپدر او از نقباست ووی برادر مالک بن رافع وخلاد بن رافع ست ووی اول کسی ست که ایمان آورد از قبیله خزرج وحاضر شد عقبه اولی را روی عنه
ابناه عبید ومعاذ وابن اخیه یحیی بن خلاد عند احمد وابن حبان نزدیک امام احمد وابن حبان بلفظ حتی تطمئن قائما وفی لفظ لاحمد
ودر لفظی مر احمد راست از حدیث رفاعه فاقم صلبک پس چون برداری سر از رکوع پس راست گردان استخوان پشت خود را بکمال اعتدال
حتی ترجع العظام تا آنکه برگردند استخوانهای پشت بسوی بندهای خود وجاهای خود چنانکه در مصابیح ست الی مفاصلها ورواه ابو علی بن السکن
فی صحیحه وابو بکر بن ابی شیبة فی مصنفه من حدیث رفاعة بلفظ ثم ارفع حتی تطمئن قائما گفت مصنف در تلخیص افاده کرد مرا شیخ الاسلام جلال الدین ادام الله
بقاءه که این لفظ در حدیث ابی هریره در سنن ابن ماجه است وهو کما قال زاده الله عزا انتهی وبالجمله وروی دلالت ست بر طمانینت در اعتدال وللنسائی
وابی داود من حدیث رفاعة بن رافع ونسائی وابو داود راست از حدیث رفاعه بن رافع مرفوعا وترجمه وی گذشت انها لم تتم
صلوة احدکم حتی یسبغ الوضوء بدرستیکه شان این ست که تمام نمی شود نماز یکی از شما تا آنکه کامل وتمام کند وضو را کما امره الله تعالی
چنانکه امر کرده است او را خدای تعالی بوضو در سوره مائده یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ
إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ در مصفی گفته اصح آن ست که تفسیر اذا قمتم اذا اردتم ست در لغت عرب
اراده را بقیام تعبیر می کنند خصوصا وقتی که الی صله داشته باشد پس غرض اینجا بیان شرطیت وضوست صحت نماز را یعنی چون قصد ادای نماز باشد
وضو کنید تا نماز شما صحیح باشد وحدیث لاتقبل صلوة احدکم حتی یتوضا اوضح ست درین معنی واز منطوق آیه چهار رکن وضو فهمیده شد ونیت در جمیع
طاعات لابدست لقوله تعالی وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ یعنی مخلصین له العبادة اخلاص خالص کردن عبادت
از شرک وریا وعادت واین معنی بدون نیت صحیحه صورت نه بندد ولقوله صلی الله علیه وسلم انما الاعمال بالنیات ووضو عبادتی ست از اعظم عبادات
مکفر ذنوب ومقرب بجناب حضرت حق پس در وضو فرضی دیگر پیدا شد خواه رکن باشد خواه شرط امام شافعی از ترتیب ارکان اربعه ودر آوردن
مسح مابین مغسولات وعدول از ترتیب اصلی کلام فرضیت ترتیب فهم میکند واتباع خلف سلف را وحکایات وضوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم دلالت کرد
که هیچ وضو در اسلام بغیر ترتیب منقول نشد که محکوم بصحت بوده باشد وترتیب مرعی ست در صلوة وحج وهر چه در ان اجزای کثیره بهم آمده اند
این مقدمات فهم ایشان را دو بالا ساخت بالجمله باوجود این همه مجتهد فیه ست ابو حنیفه بسنیت آن قائل ست انتهی ثم یکبر الله پس تکبیر احرام
گوید وبزرگی یاد کند خدا را ویحمده وحمد گوید او را یعنی بقرائت فاتحه ولیکن قول وی فان کان معک چنانکه بیاید مشعر ست باینکه مراد بقول وی
ویحمده غیر قرائت ست که آن دعای استفتاح ست واز اینجا وجوب مطلق حمد وثنا بعد تکبیر احرام گرفته میشود وکلام درین باب بیاید ویثنی علیه
وثنا گوید بر وی وفیها ودر روایت نسائی وابی داود ست از حدیث رفاعه فان کان معک قرآن پس اگر باشد با تو ودر حفظ تو
مقداری از قرآن فاقرأ پس بخوان ولفظ ابی داود این ست فاقرأ بام الکتاب ونزد احمد وابن حبان باین لفظ ست ثم اقرأ بام القرآن ثم اقرأ
بما شئت وترجمه کرد ابن حبان باب فرض المصلی فاتحة الکتاب فی کل رکعة پس با تصریح روایت بام القرآن قول وی ما تیسر معک محمول باشد بر فاتحه

زیرا که همین فاتحه متیسرست برای حفظ مومنان یا محمول شود بر آنکه آنحضرت دانست از حال مخاطب که وی فاتحه را یاد ندارد و هرگاه این چنین باشد که وی را جز فاتحه چیزی دیگر یاد نیست باید که همان را بخواند و این منسوخ است بحدیث تعیین فاتحه یا مراد بما تیسر چیزی است که زیاده است بر فاتحه و مؤید اوست روایت احمد و ابن حبان که در وی تعیین فاتحه کرده و ما تیسر را ما عدای او گردانیده پس محتمل است که راوی جائیکه ما تیسر گفت و ذکر فاتحه نکرد آنجا از فاتحه

ذاهل شود و دلالت کرد حدیث بر ایجاب غیر فاتحه همراه فاتحه لقوله بام الکتاب و بما شاء الله و بما شئت وإلا فاحمد الله وكبره وهلله و اگر نباشد با تو چیزی یاد نداری از قرآن پس حمد گو خدای تعالی را و بزرگی یاد کن او را و تهلیل و توحید کن او را و از اینجا معلوم شد که هر که قرآن یاد نداشته باشد کفایت میکند او را گفتن حمد و تکبیر و تهلیل بجای قرآن و متعین نیست بروی قدری مخصوص و نه لفظی مخصوص و لیکن در روایتی تعیین الفاظ وارد شده که بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله چنانکه کسی ایمان آورد تا در آمدن وقت فرضیت یاد گرفتن قرآن نشد ذکر تسبیح و تهلیل کند و نزد بعضی از شافعیه هفت ذکر بکند بعدد آیات فاتحة الکتاب که هفت آیت است و ظاهر آن مرد نیز نو مسلم بود و هنوز احکام و شرائع تمام نیاموخته و از اینجا معلوم بود تقصیر وی در ادای نماز کما ینبغی و لفظ ترمذی چنین است که گفت آنحضرت برای تعلیم آن مرد چون برخاستی بسوی نماز پس وضو کن چنانکه امر کرده است ترا خدا با آن پستر اذان گو باز اقامت گو پس اگر هست با تو قرآن پس بخوان ورنه حمد گو و تکبیر گو پستر رکوع کن انتهی

ولأبي داود ثم اقرأ بأم القرآن وبما شاء الله و در روایت ابو داود است از حدیث رفاعه که پستر بخوان سوره فاتحه را و آنچه خواهد خدای تعالی و در اینجا دلالت است بر وجوب قرائت در هر رکعت و بر آنچه گذشت از تفسیر ما تیسر بالفاتحة معلوم شد وجوب فاتحه در هر رکعت و وجوب قرائت چیزی که خواهد همراه آن در هر رکعت و کلام در ایجاب ما عدای فاتحه در آخرین و رکعت سوم از مغرب خواهد آمد ولابن حبان بما شئت و در روایت ابن حبان آنچه خواهی تو گویم حدیث رفاعه بن رافع در مصابیح بغوی باین لفظ است که گفت رفاعه آمد مردی و نماز گذارد در مسجد پستر آمد و سلام کرد بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس فرمود آنحضرت اعاده کن نماز خود را که تو نماز نگذارده پس گفت آن مرد تعلیم کن مرا ای رسول خدا که چگونه بگذارم نماز را فرمود چون روی آری بجانب قبله تکبیر گو پستر بخوان سوره فاتحه را و چیزی را یعنی سورتی دیگر را با فاتحه که خواهد خدای تعالی که بخوانی پس چون رکوع کنی پس بگردان هر دو کف دست خود را بر هر دو زانوی خود و محکم کن و بقرار و آرام کن رکوع خود را و دراز کن و برابر دار پشت خود را پس چون برداری سر از رکوع پس راست گردان استخوان پشت خود را و بردار سر خود یعنی راست بایست تا آنکه برگردند استخوانها بسوی مفاصل خود پس چون سجده کنی پس اطمینان کن برای سجود پس چون برداری سر خود را پس بنشین بر ران خود یعنی قدم چپ پستر کن این را که مذکور شد در هر رکعت و سجده تا آنکه مطمئن شوی یعنی در رکوع و قومه و سجده و جلسه این لفظ مصابیح است و روایت کرده است آن را ابو داود باندک تغییر و ترمذی و نسائی معنی آن را و مضمون این حدیث همان مضمون حدیث ابو هریره است با اختلافی که در بعض الفاظ وی واقع شده و باین حدیث استدلال کرد شافعی و احمد و ابو یوسف بر فرضیت طمانینت در رکوع و سجود و قومه و جلسه زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نفی کرد از آن مرد نماز او فرمود که این نماز تو نماز نیست برگرد و باز بگذار و این نشان فرضیت است که فعل بانتفای آن منتفی و باطل گردد و اطمینان در رکوع و سجود نزد امام ابو حنیفه و محمد واجب است نه فرض و قومه و جلسه سنت و ایشان توجیه این حدیث چنان میکنند که مراد از نفی نماز نفی کمال اوست بدلیل آنکه در آخر این حدیث بروایت ابی داود و ترمذی و نسائی آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چون تمام کردی این را تمام شد نماز تو و آنچه نقصان کردی از آن نقصان کردی از نماز خود و این نشان نقصان وجوب و سنت است که فعل بی آن ناقص و ناتمام بود پس معلوم شد که امر باعاده نماز مر آن مرد را از برای آن بود که تا بی کراهت و نقصان واقع شود نه بجهت آنکه بود و اگر چنین بودی هم از اول منع کردی و از آن باز داشتی و نگذاشتی او را که بی فرائض نماز بگذارد و این توجیه را حضرت شیخ

و در وی تنفر ست زیرا که امر کرد باعاده باصراحت قول وی صل فانک لم تصل صریح دلیل ست بر نبودن نماز از سر و مقصود از نقصان عدم جواز او ست نه نقصان کمال و یعنی منجمله نماز هائی که در تمام عمر بگذاری این چنین نماز با در نقصان ماند و در شمار نماز های اداکرده تو نیامد گویا از عمر روزی چندی بی نماز ماندے و لهذا در سبل گفته که این حدیث جلیل معروف ست بحدیث المسئ صلوٰته و مشتمل ست بر تعلیم چیزی که واجب ست کردن آن در نماز و چیزی که تمام نیست نماز مگر بآن و بسیار ست استدلال علما بدان بر وجوب همه آنچه مذکور شد دران و عدم وجوب چیزی که مذکور نیست در وی پس استدلال بر وجوب ما ذکر فیه باین طریق ست که سوق کرد آنرا آنحضرتؐ بلفظ امر بعد قول خود که تمام نمی شود نماز مگر بچیزی که ذکر کرده شد در وی و استدلال بر عدم وجوب ما لم یذکر فیه باین طریق ست که مقام مقام تعلیم واجبات ست در نماز پس اگر ذکر بعضی از واجبات دران ترک نماید لازم آید تاخیر بیان از وقت حاجت و هو لا یجوز بالاجماع و چون الفاظ این حدیث صحیح محصور شد اخذ کردند بزائد از وی پس تر اگر معارض شود وجوبی را که الفاظ این حدیث دلالت می کند بران یا عدم وجوب را دلیلی قوی تر از وی عمل نموده شود بران و اگر چیزی بصیغهٔ امر آید در آنچه درین حدیث ذکر نیافته محتمل شود که این حدیث قرینه باشد بر حمل آن صیغه بر ندب و محتمل باشد بقای آن بر ظاهر و احتیاج شود بسوی مرجح للعمل و منجمله واجبات متفق علیها که درین حدیث ذکر نیافته یکی نیت ست کذا فی الشرح و می توان گفت که قول وے اذا قمت الی الصلوٰة دال ست بر ایجاب وی چه نیت نیست مگر قصد کردن لفعل شئ و قوله فتوضأ یعنی قاصدًا له و نیز گفت شارح از واجبات متفق علیها ست قعود اخیر و درین حدیث مذکور نشده و منجمله مختلف فیها ست تشهد اخیر و صلوٰة بر آنحضرت و سلام در آخر نماز انتهی کلام السبل و گفت حافظ شوکانی رح که ارکان نماز همه فرض ست مگر نشستن در تشهد اوسط و استراحت و نیست واجب از اذکار نماز مگر تکبیر تحریمه و فاتحه در هر رکعت اگرچه مقتدی باشد و تشهد اخیر و تسلیم و آنچه جز این ست همه سنن ست و آن برداشتن دستها ست در چار جا و ضم یدین و توجیه بعد تکبیر و تعوذ و تامین و خواندن سورتی جز فاتحه با فاتحه و تشهد اوسط و اذکار وارده در هر رکن و اکثار دعا بخیر دارین بانچه وارد ست و وارد نیست انتهی و در مسوی شرح عربی موطا گفته اختلاف کرده اند در تمییز ارکان از سنن پس مذهب شافعی آنست که در هر نماز هم ارکان ست و هم سنن اما ارکان پس سیزده چیز ست نیت و تکبیر احرام و قیام و قرارت فاتحه و رکوع بطمانینت و اعتدال از رکوع بطمانینت و هر دو سجده بطمانینت و جلوس بین السجدتین بطمانینت و قعود در آخر صلوٰة و تشهد و درود بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و سلام و ترتیب ارکان بر وجهی که مذکور شد و اما سنن پس این ست رفع یدین و تکبیرات و وضع یمنی بر یسری و قرارت سوره در دو رکعت اول و جهر در موضع جهر و اسرار در موضع اسرار و تسبیحات رکوع و سجود و اذکار قومه و قنوت و دعا بعد درود و قعود و تشهد اوسط و مذهب حنفیه آنست که در نماز هم فرض ست و هم واجبات و هم سنن اما فروض پس تحریمه ست اگرچه بتسبیح و تهلیل باشد و قیام ست و قرارت ست اگرچه یک آیت خرد بود در هر دو رکعت هر کدام دو رکعت که از فرض باشد و رکوع و سجود ست و قعود در آخر صلوٰة و اما واجبات پس تعیین دو رکعت اول قرارت بفرض را و گردانیدن قرارت فاتحه و سوره و ترتیب بین الارکان ما عدای تحریمه و قعود آخر و اطمینان در رکوع و سجود بر مذهب صحیح و قعدهٔ اولی و تشهد دران و در ثانیه و جهر در موضع جهر و سر در موضع سر و لفظ سلام و اما سنن پس رفع الیدین نزدیک تحریمه و تعوذ و بسمله و تکبیرات و وضع یمنی بر یسری و تسبیحات رکوع و سجود و ذکر در قومه و طمانینت دران و در سجدتین انتهی **وعن** ابی حمید بصیغهٔ تصغیر بن عبدالرحمن بن الساعدی انصاری خزرجی صحابی مشهور ست از بنی ساعده و هو ابو الخزرج المدنی حدیث وی اجمع احادیث ست در بیان نماز آنحضرتؐ و وی مشهور ست بکنیت و در نامش اختلاف بسیار ست مشهور عبدالرحمن ست در میان جماعهٔ از اصحاب و گفته اند که نام وی منذر بن عمرو ست در آخر ولایت معاویه انتقال کرد روی عنه جماعة رضی الله عنه قال گفت ابوحمید در نفری از اصحاب آنحضرتؐ و نفر بفتحتین از سه تا ده را گویند که من یاد دارنده ترم از میان شما مر نماز پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم رایت رسول الله دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم اذا کبر جعل یدیه حذو منکبیه

چون تکبیر احرام می گفت میگردانید هر دو دست خود را مقابل هر دو دوش خود و درینجا دلیل ست بر اینکه این از افعال نماز ست و برداشتن هر دو دست مقارن
تکبیر بود و برین دال ست حدیث وائل بن حجر نزد ابو داود و لفظ وی این ست رفع یدیه مع التکبیر و در بدر گفته سعیت مقتضی آن ست که منتهی می شود رفع
بانتهای وی و تقدیم رفع بر تکبیر و عکس آن نیز آمده و لفظ وی این ست رفع یدیه ثم کبر اخرجه مسلم من حدیث ابن شهاب و کبر ثم رفع یدیه اخرجه مسلم من
حدیث مالک بن الحویرث و علما را دو قول ست اول مقارنت رفع تکبیر را دوم تقدیم رفع بر تکبیر و بتقدیم تکبیر بر رفع هیچ یکی نگفته این ست صفت تکبیر
و در منهاج و شرح وی نجم وهاج گفته اصح رفع او ست مع الابتداء لما رواه الشیخان عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یرفع یدیه حذو منکبیه حین
یکبر پس ابتدای رفع با ابتدای تکبیر باشد و استحباب در انتهای وی نبود و اگر فارغ شود از تکبیر قبل تمام رفع یا بالعکس تمام کند دیگر را و اگر فارغ شود از هر دو
حط کند هر دو دست را و استدامت نکند رفع را دوم آنکه رفع کند بغیر تکبیر پستر تکبیر گوید و هر دو دست مقارن باشند و چون فارغ شود ارسال نماید
هر دو دست چه ابو داود همچنین روایت کرده باسناد حسن و صححه البغوی واختاره الشیخ یعنی النووی و دلیل وی در مسلم ست از روایت ابن عمر سوم آنکه
ابتدای وی همراه ابتدای تکبیر باشد و انتهای وی با انتهای او و بگرداند هر دو را بعد فراغ تکبیر نه قبل آن زیرا که رفع برای تکبیر ست پس همراه وی باشد
و صححه المصنف و نسبه الی الجمهور انتهی و درینجا تحقیق اقوال و ادلهٔ او ست و ادله دلالت کردند بر آنکه این فعل مخیر فیه ست پس چیزی بعینه متعین نشود
و اما حکم رفع پس داود و اوزاعی و حمیدی شیخ بخاری و جماعتی گفته که واجب ست بنا بر ثبوت وی از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گفت مصنف روایت
کرده اند رفع یدین را در اول نماز پنجاه صحابی که از ایشانند عشرهٔ مبشوده لهم بالجنة و بیهقی از حاکم روایت کرده که گفت نمیدانم هیچ سنتی که اتفاق کرده باشند
بر روایت آن از آنحضرت خلفای اربعه پستر عشرهٔ مبشره فمن بعدهم من الصحابة با وجود تفرق آنها در بلاد دور دست جز این سنت بیهقی گوید هو کما قال
استاذنا ابو عبد الله و هم چنین گویند رفع نزد تکبیر احرام باین ثبوت ثابت شده و آنحضرت فرموده اند صلوا کما رأیتمونی اصلی فبهذا قائل شده ام
بوجوب و غیر ایشان گفته سنتی ست از سنن و برین اند جمهور و زید بن علی و باین قائل اند ائمه اربعه از اهل مذاهب و خلاف نکرده اند درین و اما اینکه
رفع تا کجا باید کرد پس روایت ابو حمید افادهٔ رفع تا منکبین کرده و منکب مجمع راس عظم کتف و عضد را گویند و به اخذت الشافعیة و گفته اند که تا برابر
فروع هر دو گوش بردارد بحدیث وائل بن حجر و لفظ وی این ست حتی یحاذی اذنیه و امام ابو حنیفه متوسط اختیار کرده و گفته مقابل سینه هر دو گوش
بردارد و امام شافعی در تطبیق این روایات گفته که کفهای دست مقابل دوش بود و سر انگشتان برابر گوش دیگر یا بالای گوش و دلالت می کند
برای این روایت وائل نزد ابو داود حتی کانت حیال منکبیه و حاذی بابهامیه اذنیه و تواند که در اوقات مختلفه هر یکی بوقوع آمده باشد در حجة الله البالغة
گفته دستها تا هر دو دوش و هر دو گوش بردارد و این همه سنت ست انتهی واذا رکع امکن یدیه من رکبتیه و چون رکوع می کرد
توانا میگردانید هر دو دست خود را بر هر دو زانو یعنی محکم میگرفت هر دو زانو را بهر دو دست و کشاده میداشت انگشتان را و گفته اند که انگشتان را
در رکوع کشاده و در سجود بسته دارد و در تحریمه و تشهد بطور خود گذارد ثم هصر ظهره پستر دوتا میگردانید پشت خود را و می پیچید بجانب
زمین تا هموار و برابر شیند با گردن و هصر بهای هوز و صاد مهمله کشیدن و مائل گردانیدن و شکستن و در روایتی از بخاری ثم حنی آمده بجای مهمله و نون
و هو بمعناه و در روایتی غیر مقنع رأسه ولا مصوبه و در روایتی و فرج بین اصابعه در مصفی گفته اگر پشت در رکوع هموار نکرد و همچنین در سجود یا در قومه
و جلسه نزدیک شافعی نماز فاسد شد و اصحاب ابو حنیفه مختلف اند مختار کرخی آنکه اطمینان در رکوع و سجود واجب ست و در قومه و جلسه سنت و هو الصحیح در درایه انتهی
فاذا رفع رأسه استوی پس چون بر میداشت سر مبارک خود از رکوع برابر و درست استاده می شد و زیاده کرد ابو داود پس می گفت
سمع الله لمن حمده ربنا لک الحمد و بر میداشت هر دو دست خود و در روایت عبد الحمید زیاده کرده تا آنکه محاذی میکرد آن هر دو دست هر دو دوش خود را

در حالت اعتدال حتی یعود کل فقار مکانه تا آنکه باز می نشست همه بندهای استخوان پشت بجای خود وفقار بفتح فا مقدم بر قاف بندهای مهرهای
استخوان پشت واحد فقاره بفتح فا وفقره بکسر فا وسکون قاف وفتح آن نیز آمده ودر سبل گفته ودر روی روایتی بتقدیم قاف بر فا آمده انتهی وفقر
بمعنی درویشی مشتق ازوست که از گرسنگی وناتوانی پشت شکست شده مراد کمال اعتدال ست وتفسیر اوست روایت ثم یمکث قائما حتی یقع
کل عضو موضعه فاذا سجد وضع یدیه پس چون سجده میکرد می نهاد هر دو دست خود را بر زمین یعنی مقابل رو غیر مفترش نگسترانیده
دستهارا بر زمین ولا قابضهما ونگرد آرنده آنهارا بسوی پهلوی انگشتان وکفها بر زمین نهاده وذراعها وبازوهارا بردارنده چنانکه اگر خواهند
بزغاله خرد از میان آنها بدر رود ودرین حدیث این مذکور نشد که چون از قومه که بسجده رود نخست زانوهارا بر زمین نهد یا دستهارا هر دو درست
اول فاضل تر ومختار اکثر ایمه است واستقبل باطراف اصابع رجلیه القبلة وبجانب قبله می داشت سر انگشتان هر دو پای خود را
در حالت سجده وبیان می در شرح حدیث امرت ان اسجد علی سبعة اعظم خواهد آمد واذا جلس فی الرکعتین وچون می نشست بعد از رکعت برای
تشهد اوسط جلس علی رجله الیسری ونصب الیمنی می نشست بر پای چپ خود وایستاده میکرد پای راست واذا جلس
فی الرکعة الاخیرة وچون می نشست در رکعت دیگر برای قعده اخیر قدم رجله الیسری ونصب الاخری وقعد علی مقعدته
پیش می آورد پای چپ خود را وایستاده میکرد پای دیگر را که پای راست باشد ومی نشست بر نشستگاه خود ودرینجا دلیل ست بر تغایر هر دو جلوس
که برای تشهد اوسط واخیر باشد وعلما را درین خلاف ست در مصفی گفته شافعی اختیار کرده است در تشهد اول که نصب کند قدم یمنی وبنشیند بر یسری
ودر تشهد آخر تورک یعنی قدم یسری را برآرد از زیر ران تا اعتماد ران چپ بر زمین واقع شود ومالک در هر دو قعده تورک را اختیار کرده است وابوحنیفه
نصب یمنی وجلوس بر یسری در هر دو قعده اختیار نموده است واین هر دو واسع وجائز ست مسئله بهر صفت که نشیند از تربیع وتورک وافتراش
جائز باشد واختلاف ایمه در سنیت ست واشبه آن می نماید که مؤدی بر صفتی که مروی شده است مؤدی سنت ست اخرجه البخاری
وابوداود والترمذی وابن ماجة وابن حبان وزیاده کرد ابوداود ثم سلم یعنی پس تر سلام میداد وزیاده کرد طحاوی وچون سلام میداد سلام میداد
از جانب راست خود السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته واز جانب شمال خود همچنین وزیاده کرد ابوداود که گفتند یعنی صحابه مذکورین که راست گفتی تو همچنین بود
که نماز میگذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم وبالجمله این حدیث مروی ست از ابوحمید رضی الله عنه قولاً وفعلاً بطریق وصف وبیان نماز آن حضرت
ودر حجة الله البالغه گفته که اصل در هیئت نماز حدیث ابی حمید ساعدی ست که روبروی ده کس از اصحاب آنحضرت روایت کرده وآنها بالاتفاق
تسلیم کردند وحدیث عائشه است وحدیث وائل بن حجر ست فی الجمله وحدیث ابن عمر ست در رفع یدین وغیره انتهی گوییم در حجة الله البالغه طریقه نماز
نوشته واسرار تشریع ارکانش بیان نموده اینجا اسرار حذف نموده ترجمه طریقه نماز نوشته می آید که خالی از نفع نیست وآن اینست که چون تکبیر
تحریمه برارد هر دو دست خود تا هر دو گوش یا هر دو دوش بردارد والکل سنة ودست راست بر دست چپ نهد وهر دو پا برابر کند ونظر را بر جای
سجده کوتاه سازد واطراف بدن را جمع کند ودعای استفتاح خواند وصحیح شده است درین دعا صیغها بعده تعوذ کند ودر تعوذ هم صیغهاست
بعده بسمله گوید آهسته واحتیاط درین ست زیرا که روایت مختلف آمده است در بودن ونبودن بسمله آیتی از فاتحه وصحیح شده است از آنحضرت افتتاح
کردن نماز بالحمد وعدم جهر بسم الله بعده سوره فاتحه ویک سوره دیگر از قرآن بترتیل ومد حروف ووقف بر رؤس آیت بخواند ودر ظهر وعصر بمخافت
وامام جهر کند در فجر ودر دو رکعت اول مغرب وعشا وماموم بشنود وخاموش ماند ودر جهر امام مقتدی هیچ نخواند مگر وقت سکوتها اگر آهسته بخواند مختار
وفاتحه بر وجهی بخواند که موجب تشویش امام نشود واین اولای اقوال ست نزد من وباین جمع کرده می شود در میان احادیث این باب وبگوید آمین وقتی

که امام آمین بگوید و مروی ست دو سکته از آنحضرت صلعم یکی میان تکبیر و قرائت و دیگر میان فاتحه و سوره و بخواند در نماز فجر شصت آیت و در عشا سبح اسم و والیل و مثل آن و محمول ست ظهر بر فجر و عصر بر عشا در بعض روایات و ظهر بر عشا و عصر بر مغرب و در بعض دیگر و بخواند در مغرب قصار مفصل و هرگاه اراده کند رکوع را بر دارد هر دو دست خود تا هر دو دوش یا هر دو گوش و هم چنین وقتی که سر خود از رکوع بر دارد و در سجود این رفع نکند و این از آن هیآت ست که یکبار آنحضرت صلعم کرد و بار دیگر ترک نمود و الکل سنة و تکبیر گوید در هر خفض و رفع و از هیآت رکوع این ست که بنهد هر دو کف دست خود بر هر دو رکبهٔ خود و انگشتان را زیر تر دارد از رکبه مانند قابض و کناره کند هر دو آرنج خود از شکم و اعتدال کند و سر را برابر پشت دارد و قنوت و ترک قنوت هر دو سنت ست و از هیآت سجود اینست که بنهد هر دو رکبهٔ خود پیش از هر دو دست بر زمین و بازوها کشاده بکند و هر دو دست را چندان دور دارد که سفیدی بغل ظاهر شود و سر انگشتان هر دو پای را جانب قبله گرداند و از هیآت ما بین السجدتین ست اینکه نشیند بر پای چپ و استاده کند پای راست و بنهد هر دو کف دست بر هر دو زانوی خود و از هیآت قعده این ست که بنشیند بر پای چپ و استاده کند پای راست را و مروی شده است تقدیم پای چپ و نصب پای راست و جلوس بر مقعد از آنحضرت صلعم و بندد عقد پنجاه و سه و اشاره کند بمسبحه و مروی شده است قبض دو اصبع و حلقه باقی نیز و هر که گفت مذهب ابوحنیفه ترک اشاره بمسبحه است وی خطا کرده و آمده است در تشهد صیغها و اصح آن تشهد ابن مسعود ست پس تر تشهد ابن عباس رض و عمر و این مانند احرف قرآن تمامه آن کافی و شافی ست و اصح صیغ صلوات این ست اللهم صل علی محمد و علی آل محمد الی آخره **وعن** علی بن ابی طالب رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه کان اذا قام الی الصلوة قال بود آنحضرت صلعم چون می ایستاد بنماز تکبیر میگفت و میگفت وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ روآوردم بسوی کسی که شگافته و از عدم بوجود آورده آسمانها و زمین را حَنِيْفًا مسلمان و راست دین مائل از باطل بحق وما انا من المشركين و نیستم من از کافران انباز کنندگان جز حق بحق در عبادت ان صلاتی ونسكی ومحیای ومماتی لله رب العالمين بدرستیکه نماز من و عبادت من و زندگانی من و مردن من برای خداست که پروردگار جهان و جهانیان ست لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمين نیست انباز مر او را در ربوبیت و استحقاق عبادت و بتوحید و اخلاص و رو آوردن بسوی حق امر کرده شده ام من و من از جملهٔ اسلام آرندگانم الی قوله من المسلمين تا قول او من المسلمين کما تقدم و در روایتی انا اول المسلمين آمده اللهم انت الملك لا اله الا انت انت ربي وانا عبدك خداوندا توئی پادشاه علی الاطلاق متصرف در ملک و ملکوت نیست هیچ معبودی بحق مگر تو توئی پروردگار من و من بندهٔ توام الی آخره تا آخر این دعا و آن اینست ظلمت نفسی واعترفت بذنبی ستم کردم بر ذات خود بتقصیر در بندگی و اقرار کردم بگناهان خود و تو فرموده هر بنده که بگناه خود معترف آید بدرگاه من می آمرزم او را فاغفر لی ذنوبی جمیعا انه لا یغفر الذنوب الا انت پس بیامرز مرا همه گناهان مرا زیرا که نمی آمرزد گناهان را هیچ کس مگر تو واهدنی لاحسن الاخلاق لا یهدی لاحسنها الا انت و راه نما مرا به نیکوترین خویها و خصلتها که راه نمی نماید به نیکوترین اخلاق هیچ کس مگر تو واصرف عنی سیئها لا یصرف عنی سیئها الا انت و برگردان از من خلقهای بد را و نگردانداز من خلقهای بد را مگر تو لبیک استادگی دارم برای خدمت تو مقیم و دائم و سعدیک و یاری و نصرت میدهم دین ترا دائم والخیر کله بیدیک و نیکی همه در دست قدرت تست والشر لیس الیک و بدی نیست منسوب و مضاف بتو از روی ادب و تعظیم اگرچه همه آفرینش تست و بحقیقت در آفرینش شر نیست که حق سبحانه را در پیدا کردن همه چیز حکمتها ست شر اگر هست در مخلوق تست چنانکه گفت من شر ما خلق و بعضی گویند معنی وی انست

که شر نیست نزدیک گردانیده بسوی تو که بدان در درگاهِ تو تقرب توان جست یا نیست شر صعود کننده بسوی تو و رسنده بدرگاهِ قبولِ تو چنانکه
فرمود الیه یصعد الکلم الطیب انا بک والیک من و ثوق کننده و استواری کننده ام بتو و التجا آرنده ام بسوی تو می زیم و می میرم بتو
و بقدرت تو و بازمیگردم بسوی تو یا من قائمم بتو و رغبت کننده ام بسوی تو در اشعة اللمعات گفته شیخ رح می فرمود این حروف جر را بمعنی
هر فعلی که مناسب باشد تقدیر کنند انتهی تبارکت ربنا و تعالیت بزرگی و برتری و بلندی تو از رسیدنِ ادراک بکنهِ ذات و صفات تو
استغفرک و اتوب الیک آمرزش میخواهم از تو و بازمیگردم از گناهان بسوی تو رواه مسلم و آخر این حدیث آنست و اذا رکع قال
چون رکوع میکرد آنحضرت میگفت اللهم لک رکعت و بک آمنت خداوندا برای تو و طاعتِ تو و رضای تو رکوع کردم و رکوع
در لغت پشت خم دادن باشد و بتو ایمان آوردم بوجودِ تو و صفات کمالِ تو و لک اسلمت و مر ترا اسلام آوردم و کار خود را بتو سپردم
خشع لک سمعی و بصری فروتنی کرد مر ترا شنوائی من و بینائی من و مخی و عظمی و عصبی و مغز استخوان من و استخوان من و پی من
و تقدیم مغز استخوان شاید که جهت آن باشد که خشوع از باطن بظاهر می آید و بهمین نکته تقدیم عظم بر عصب می تواند بود فاذا رفع راسه قال
پس چون بر میداشت سر خود را میگفت اللهم ربنا لک الحمد خداوای پروردگار من مر تراست ستودن ملأ السموات والارض
و ما بینهما پری آسمانها و زمین و چیزی که میان آسمان و زمین ست و ملأ ما شئت من شیء و پری چیزی که خواهی بوجود آوردنش
پس از آسمان و زمین و آنچه میان آسمان و زمین ست از ممکنات معدومه چون کمالِ قدرت وی سبحانه آسمان و زمین را و آنچه میان آسمان و زمین و تمامه
مقدورات و ممکنات ست در گرفته است همه سپاس و ستایش بر وی خواهد بود و اذا سجد قال و چون سجده میکرد میگفت اللهم لک
سجدت و بک آمنت و لک اسلمت خداوندا مر ترا سجده کردم نه غیر ترا اشاره است باخلاصِ دل و بتو ایمان آوردم و مر ترا اسلام
آوردم و سپردم بتو کار خود را سجد وجهی للذی خلقه سجده کرد روی من یا ذات من مر کسی را که پیدا کرد او را و صوره و صورت
داد او را یعنی وجه مرا فی الصراح تصویر صورت کردن و آفریدن و شق سمعه و بصره و شگافت شنوائی و بینائی او را مراد آلتِ شنوائی
و بینائی ست که مراد پیدا کردنِ گوش و چشم ست و چون بصورت شگاف اند تعبیر بشق کرد تبارک الله احسن الخالقین
بزرگ ست خدا که نیکوترین پیدا کنندگان ست بلکه پیدا کننده همه اوست تنها و جز وی پیدا کننده نیست و جمع خالقین باعتبار ظاهر ست چنانکه
مصوران حی سازند ثم یکون من آخر ما یقول بین التشهد و التسلیم پس تر می بود از آخر آنچه میگفت آنحضرت میان التحیات
و سلام این دعا اللهم اغفرلی ما قدمت و ما اخرت خداوندا بیامرز مرا گناهان که پیش کرده ام و آنچه پس کرده ام و ما اسررت
و ما اعلنت و آنچه گناهان پنهانی کرده ام و آنچه آشکارا کرده ام و ما اسرفت و آنچه اسراف کرده ام و فزونی کرده ام و از حدِ اعتدال
در گذشته ام در اعمال و مال و جاه و امثالِ آن و ما انت اعلم به منی و گناهان که تو داناتری بدان از من انت المقدم و انت المؤخر
تو ئی پیش کننده هر کرا خواهی از بندگانِ خود در قدر و عزت در دنیا و آخرت و پس افگننده هر کرا خواهی لا اله الا انت نیست هیچ معبودی بحق مگر
رواه مسلم و فی روایة له و در روایتی از مسلم چنین ست ان ذلک فی صلوة اللیل این دعا در نمازِ شب یعنی تهجد خواندے
مصنف در تلخیص گفته از شافعی و ابن خزیمه آمده که در نمازِ فرض میگفت و حدیث علی کرم الله وجهه وارد ست در آن پس احتمالِ تخصیص و عموم هر دو دارد و عن
ابی هریرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کبر للصلوة سکت بود آنحضرت چون تکبیر
می گفت برای نماز خاموش میشد هنیهة ساعتی لطیف و در روایتی باین لفظ ست کان یسکت بین التکبیر و بین القراءة اسکاتا یعنی خاموش میشد

میان تکبیر و میان قرائت خاموش شدنی شیخ در ترجمه گفته مراد بسکوت درینجا ترک جهر ست نه سکوت از ذکر قبل ان یقرأ یعنی پیش از انکه بخواند فاتحه
و جز آن در حجة الله البالغه گفته مروی ست از آنحضرت دو سکته یکی در میان تکبیر و قرائت برای تحریمه قوم با جمعهم تا متوجه شوند بر استماع قرائت بعزیمت دیگر
در میان قرائت فاتحه و سوره تا آسان گردد ایشان را قرائت بی تشویش و انصات گوییم حدیثی که اصحاب سنن درین باب روایت کرده اند صریح نیست در سکته
امام برای قرائت ماموم بلکه ظاهر این ست که این سکته برای تلفظ با آمین ست نزد کسی که آمین بسر میگوید یا سکته ایست نازک میان فاتحه و آمین تا قرآن بغیر
قرآن مشتبه نشود نزد کسی که آمین بجهر میگوید یا سکته ایست لطیف برای رد نفس قاری و بر تقدیر تنزل استغراب قرن اول در آن دلالت دارد بر نبودن وی
سنت مستقره و نه آنچه عمل کرده اند بران جمهور انتهی فسالته فقال پس پرسیدم او را پس فرمود و در روایتی باین لفظ ست فقلت بابی
انت و امی یا رسول الله اسکاتک بین التکبیر و بین القراءة ما تقول پس گفتم پدر و مادر من فدای تو باد ای رسول خدا می پرسم ترا
خاموش شدن تو میان تکبیر و میان قرائت چیست و چه میگویی و چه میخوانی در ان قال اقول گفت آنحضرت میگویم این کلمات را اللهم باعد بینی و بین
خطایای کما باعدت بین المشرق و المغرب بار خدایا دوری کن میان من و میان گناهان من که کرده ام چنانکه دوری کردی میان مشرق و مغرب
مراد بدوری محو کردن گناهان گذشته است بتوبه و آمرزیدن بر وجه مبالغه و تاکید یا عصمت از گناهان آینده یعنی چنانکه مشرق و مغرب با هم مجتمع نشوند من و
خطاهای من هم یکجا نشویم اللهم نقنی خداوندا پاک گردان مرا و در روایتی نق قلبی پاک گردان دل مرا من خطایای از گناهان من کرده و ناکرده
کما ینقی الثوب الابیض من الدنس چنانکه پاک گردانیده میشود جامه سفید از چرک و درینجا طلب میکند محو آثار ذنوب گذشته و حفظ و عصمت از
گناهان آینده تخصیص بجامه سفید بجهت مبالغه در تنقیه است که ظهور دنس در وی بیشتر ست اگرچه قلیل باشد یا اشاره بمعنی فطرت که مولود ست آدمی زاد
بران و دنس بفتح دال و نون و سین مهمله در قاموس گفته بمعنی چرک ست اللهم اغسلنی من خطایای بالماء و الثلج و البرد خداوندا بشوی مرا
از گناهان کرده و ناکرده من بآب و برف و ژاله اشارت ست بانواع مطهرات و اقسام مغفرت و مبالغت در غسل و تنقیه و ثلج بسکون لام ست و برد
بتحریک جمع برده خطابی گفته ذکر برد ست و ثلج تاکید ست یا هر دو و آب اند که دست ها استعمال آن نکرده اند و گفت ابن دقیق العید این تعبیرست از غایت محو
چه جامه که آنرا به سه چیز بشویند بغایت نقی گردد و فیه اقوال اخر متفق علیه در حدیث دلیل ست برینکه این ذکر را میان تکبیر و قرائت گوید سرا و برینکه بنده
مختار ست میان این دعا و دعائی که از حدیث علی کرم الله وجهه گذشت یا جمع کند میان هر دو **وعن** عمر رضی الله عنه انه کان یقول
روایت ست از عمر بن الخطاب بدرستیکه وی میگفت یعنی رسول خدا چنانکه در حدیث عائشه است که بود رسول خدا چون آغاز میکرد نماز را میگفت بعد تکبیر احرام
سبحانک اللهم تنزیه میکنیم ترا از هر ناپاکی یاد میکنیم تنزیهی که لائق باشد بجناب قدس تو ای خدا و بحمدک و تسبیح میکنیم ملتبس و مختلط بحمد و ستایش
ذات پاک تو پس این جمله در معنی سبحان الله و الحمد لله باشد و تبارک اسمک و بزرگ ست نام تو و تعالی جدک و بلند ست عظمت و سلطنت
و غنای تو و جد بمعنی بخت و سلطنت و غنا و بزرگ شدن در چشم مردم آید و لا اله غیرک نیست معبود بحق جز تو در مصفی گفته بسیاری از مالکیه گفته اند که
دعای افتتاح نزدیک مالک مکروه ست و این بغایت بعید ست با وجود صحت حدیث آن و آنچه پیش این فقیر ظاهر می نماید آن ست دعائیکه در حدیث
آمده همه مستحب ست و مداومت بر ادای او افضل ست اما متاکد نیست و صحابه بران التزام نداشته اند و همین ست غرض امام مالک الله اعلم و همین ست حال تعوذ
پیش از قرائت و درود بعد تشهد نیز ازین قبیل ست و فی الواقع ما بر هیچ دلیلی که دلالت کند بر التزام صحابه در درود را مطلع نشدیم پس از فضائل ست از شرائع
ست الیه و شافعی در دعای استفتاح بحدیث علی تمسک کرده انی وجهت وجهی الخ و ابو حنیفه بسوی حدیث حضرت عائشه رض و ابو سعید خدری رفته سبحانک اللهم الخ
و بر همین بود عمل حضرت عمر رض و بغوی گفته اختلاف علما در اذکار صلوة مثل دعای استفتاح و ذکر رکوع و سجود و ما بعد التشهد بلکه در صیغ تشهد نیز از قبیل اختلاف

مباح است پس هر کی ذکر کرده است آنچه صحیح شد نزد وی بدون آنکه انکار نماید بر دیگری والله اعلم انتهی رواه مسلم بسند منقطع روایت کرد این
حدیث را مسلم بسند منقطع در موضعی که نیست مظنهٔ ذکر وی استطراداً و رواه ابوداود والحاکم عن ابی الجوزاء عن عایشة رض و رجال اسنادش ثقات اند لیکن
در وی انقطاع است و اعلال کرده است آنرا ابوداود باینکه نیست مشهور از عبدالسلام بن حرب و باینکه روایت کرده است جماعت قصهٔ نماز از بدیل بن میسره
پس ذکر نکرده اند در آن این دعا را و گفت دارقطنی نیست قوی انتهی و او را طریق دیگر است رواه الترمذی وابن ماجه من طریق حارثة بن ابی الرجال از عایشه رض
و عمر نحوه و حارثه ضعیف است و درین باب است از ابن مسعود و عثمان و ابی سعید و انس و حکم بن عمیر و ابی امامه و عمرو بن العاص و جابر گفت حاکم و قد صح ذلک
عن عمر پستر مسوق کرد آنرا و این در صحیح ابن خزیمه است کما تقدم در هدی نبوی گفته صحیح شد از عمر که شروع میکرد باین دعا در مقام نبی صلی الله علیه وسلم و جهر
میکرد بدان و می آموخت مردم را و باین وجه در حکم مرفوع است و لهذا امام احمد گفته میروم من بانچه مروی است از عمر و اگر مردی استفتاح کند ببعض آنچه مروی
شده است خوب باشد و وارد شده است در توجیه الفاظ کثیره و این قول حسن است که بنده مختار است در میان آنها هر چه خواهد بخواند و جمع میان
این نکند و جهت وجهی در حدیث ابن عمر آمده رواه الطبرانی فی الکبیر و فی روایة ضعف و رواه الدارقطنی موصولا و هو موقوف علی
عمر رضی الله عنه و لیکن از حدیث عایشة رض که نزد ترمذی و ابوداود است معلوم شده که قول آنحضرت است چنانکه اشارت بدان رفته و نحوه و مانند حدیث
ابن عمر است عن از حدیث ابی سعید مرفوعاً بطریق رفع عند الخمسة نزد احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و گفت
ترمذی نمی شناسم این حدیث را مگر از روایت حارثه و بتحقیق سخن کرده شده است در حارثه از جانب حفظ او انتهی یعنی ضبط وی حدیث را قوی نیست ابن خزیمه
گفت وی مدنی است نزول کرد بکوفه و نیست از آنها که احتجاج میکنند اهل علم بحدیث وی این صحیح است از عمر نه از آنحضرت و قول ترمذی که نمی شناسم
آنرا مگر باین وجه معترض است بطریق ابی الجوزاء و بروایت طبرانی از عطا از عایشه رض انتهی شیخ در ترجمه گفته استفتاح سبحانک ثابت است از آنحضرت
و از خلفای راشدین و قائل اند بدان اجلهٔ علمای حدیث مثل سفیان ثوری و احمد بن حنبل و اسحق بن راهویه و روایت کرده اند آنرا علمای ائمهٔ حدیث
و رفته اند بدان بسیاری از علمای تابعین و اختیار کرده اند آنرا ابوحنیفه و غیر او از مجتهدین و ترمذی نیز در جامع خود گفته که درین باب حدیث آمده
از علی رض و عایشه رض و عبدالله بن مسعود رض و جابر رض و جبیر رض بن مطعم رض و عمل برین است نزد اهل علم از تابعین و غیره غایت آنکه ترمذی در حدیثی که از ابی سعید
آمده از طریق حارثه تکلم کرده و این ضرر ندارد بصحت حدیث از طریق دیگر و تحقیق آنست که استفتاح بسبحانک اللهم صحیح و ثابت و مستمر است و باد عیه
دیگر زیاده نیز بود انتهی گویم ترمذی گفته حدیث ابوسعید اشهر حدیث است درین باب و بتحقیق تکلم کرده اند در اسناد وی گفت احمد صحیح نیست این حدیث
و گفت ابن خزیمه نمیدانم در افتتاح سبحانک اللهم خبری ثابت نزدیک اهل معرفت بحدیث و احسن احادیثش حدیث ابوسعید است و نمیدانم احدی را
و نشنیدم آنرا که استعمال کرده باشد حدیث را بر وجه آن و رواه احمد من حدیث ابی امامة نحوه و در وی این است اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و در اسنادش
کسی است که نام نبرد او را و روایت کرد ابن ماجه و ابن خزیمه از حدیث ابن مسعود که میگفت آنحضرت اللهم انی اعوذ بک من الشیطان الرجیم من همزه و نفخه
و نفثه و رواه الحاکم و البیهقی و لفظ وی این است که چون داخل می شد در نماز و عن انس نحوه رواه الدارقطنی و در وی حسین بن علی بن اسود است
و در وی مقال است و او را طریق دیگر است که ذکر کرده است آنرا ابن ابی حاتم در علل عن ابیه و تضعیف کرد او را کذا فی التلخیص و از اینجا معلوم شد
که غالب طرق احادیث استفتاح بسبحانک اللهم ضعیف و معلول اند **وفیه** و در حدیث ابی سعید است نزد خمسه **وکان یقول بعد التکبیر**
اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و بود که میگفت بعد تکبیر احرام پناه میخواهم بخدای شنونده دانا از شیطان
سنگسار کرده شده و رانده شده از بارگاه قرب و رحمت وی تعالی **من همزه** از همز شیطان و مراد بهمز غیبت کردن و افتادن در مردم بغیبت گوئی

وطعن ست وبعضی گفته اند که همزه شیطان وسوسه مراد ست که در دلهای مردم می اندازد چنانکه در قول حق تعالی اَعُوْذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِيْنِ
وساوس وخطرات مراد داشته اند و نفخه واز نفخ شیطان ومراد بآن تکبر وخودپسندی ست که آدمی را در وی می اندازد واین معنی باثر وی می آید
واو را در نظر وی بزرگ میسازد و گویا که در وی می دمد و پر باد میکند و نفثه واز نفث شیطان ومراد بنفث که بمعنی دم کردن ست سحر داشته اند
که شیطان آدمی را میکند یا باعث بر کردن آن می شود واین معنی مناسب تر ست بقول حق سبحانه وَمِنْ شَرِّ النَّفّٰثٰتِ فِي الْعُقَدِ که مراد بآن
زنان ساحره اند و بعضی گویند مراد بنفث شعر ست که می دمد ومی اندازد در نفس آدمی ومی برآرد از زبان وی مانند افسون ومراد شعر مذموم خواهد بود
که متضمن معنی کفر وفسق وهجو مسلمانان ست و در تفسیر ابن ماجه بلفظ از عمر رضی الله عنه مروی ست که فرمود نفخ شیطان کبر ست ونفث وی شعر وهمز وی
موته بضم میم وسکون واو وتای فوقیه نوعی از جنون ست مثل صرع که عارض میشود آدمی را ومی اندازد او را مانند ست شیخ در شرح اللمعات گفته که اگر
روایت این تفسیر از امیر المؤمنین عمر بصحت رسیده است متعین گردد که مراد همین ست انتهی و حدیث دلیل ست بر استعاذه و بر اینکه آن بعد تکبیر ست و ظاهر
آنست که این نیز بعد توجه بادعیه است چه این تعوذ قرارت ست وهی قبلها وعن عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله
صلى الله عليه وسلم يستفتح الصلوة بالتكبير والقراءة بالحمد لله رب العلمين بود رسول خدا شروع میکرد نماز را بتکبیر
احرام وشروع میکرد قراءت را بالحمد لله رب العالمين وباین استدلال کرده اند بر اینکه بسمله از فاتحه نیست وهو قول انس وابي من الصحابة وقال به مالك
وابو حنيفة وآخرون وحجت ایشان همین حدیث ست وجواب آنست که مراد بالحمد سوره فاتحه است از جهت ذکر این کلمه در اول وی چنانکه در صحیح بخاری
ثابت شده مثل آنکه گویند چه میخوانی گوید الم ذلك الكتاب میخوانم ومراد تمام سوره میدارند این لفظ بالخصوص پس نیست در وی حجت بر بودن بسمله
از فاتحه واگر مراد عدم جهر بسمله باشد نزد حنفیه بی تاویل راست ست ونزد شافعی بتاویل مذکور از جهت اختلاف در جهر بسمله وكان اذا ركع
لم يشخص رأسه وبود چون رکوع میکرد بلند نمی کرد سر مبارک خود ولم يصوبه وپست نمی کرد ولكن بين ذلك ولیکن نگاه میداشت
سر خود را میان اشخاص وتصویب وبرابر میداشت پشت وگردن وكان اذا رفع رأسه من الركوع لم يسجد حتى يستوي قائما وبود
که چون بر میداشت سر از رکوع سجده نمی کرد تا آنکه برابر بایستی وكان اذا رفع رأسه من السجود لم يسجد حتى يستوي جالسا وبود
چون بر میداشت سر خود از سجده بسجده دوم نمیرفت تا آنکه جلسه میکرد تمام وکمال وكان يقول في كل ركعتين وبود که می گفت در هر دو رکعت
یعنی بعد هر دو التحية یعنی تشهد میکرد بالتحيات لله ومراد در ثلاثی ورباعی اوسط ست ودر ثنائی اخیر ودر وی شرعیت تشهد اوسط واخیر ست
و دلالت نمیکند بر وجوب زیرا که فعل ست مگر آنکه گویند که بیان ست برای اجمال صلوة در قراءت مامور بها وجوبا وافعال که برای بیان واجب باشند واجب اند
یا گویند که افعال نماز همه واجب اند بقوله صلوا كما رأيتموني اصلي واختلاف کرده اند در تشهدین بعضی هر دو را واجب گفته اند وبعضی هر دو را مسنون وقیل
اول سنت ست واخیر واجب وکلام بران در حدیث ابن مسعود بیاید ان شاء الله تعالی واما اوسط پس استدلال کرده اند بر وجوب وی باین حدیث
وبقوله اذا صلى احدكم فليقل التحيات الخ وهر که گفته سنت ست میگوید چون سهو کرد از ان اعاده نمود وجبر کرد آنرا بسجود سهو واگر واجب بودی
سجود سهو جبران نمودی همچو رکوع وجز وی از ارکان ورد کرده اند این استدلال را باینکه جائز ست که وجوب مع الذکر باشد واگر فراموش کرده در فرض
دیگر داخل شد سجده سهو جبران می تواند نمود وكان يفرش رجله اليسرى وينصب اليمنى وبود که می گسترانید پای چپ خود را یعنی آنرا فرش خود
میگردانید وبران می نشست وایستاده میکرد پای راست خود را ظاهر حدیث آن ست که در هر دو قعده اولی واخری همچنین میکرد واین قول امام ابوحنیفه واصحاب
اوست ودر حدیث ابو حمید ساعدی در قعده اولی افتراش ودر قعده ثانیه تورک آمده واین قول شافعی ست ونزد امام مالک تورک ست در هر دو ونزد بعض مالکیه

افتراش در هر دو قعده نیز آمده و نزد امام احمد در هر نمازی که در وی دو تشهد ست در تشهد اخیر تورک ست و اگر یک تشهد ست افتراش ست و هر چهار امام را
درین مسئله قولی علیحده است و توجیه قول امام ابو حنیفه چنانکه شیخ در ترجمه نوشته این ست که در بسیاری از احادیث مطلق واقع شده و آمده که سنت در تشهد
این ست و نشستن آنحضرت در تشهد این چنین بود بی تقیید باولی و آخری و جلوس باین طریق که ما اختیار کردیم اشد و اشق ست و در حدیث آمده که
افضل الاعمال احمزها ای اشدها و در بعضی احادیث تورک در قعدهٔ اخیر نیز آمده و این محمول بر حالت ضعف و کبر سن ست زیرا که قعود در وی طویل ست
و مناسب ست بآن آسانی انتهی گوییم چون قضیه متحد ست بر اصول حنفیه هم حمل مطلق بر مقید باید و حق ثبوت و سنیت هر دو ست و به قال فی الحجة الله البالغة
و تاویل باختیار اشد تاویل در برابر نص صریح ست و حمل بر ضعف با وجود نص ضعیف ست و معنی تورک بر سرین نشستن ست و در بنجا تورک را دو صورت ست
یکی آنکه استاده کند پای راست را و بگرداند پای چپ را زیر پای راست و بگرداند هر دو سرین را بر زمین دوم آنکه بگستراند پای چپ را و استاده کند
پای راست و بیرون آرد هر دو پا را از زیر رانها بجانب راست و بنهد هر دو سرین را بر زمین وكان ينهى عن عقبة بضم عین مهمله و سکون قاف
و در روایتی بفتح عین و کسر قاف و هو الاصح المشهور و قاضی عیاض از بعض ایشان ضم عین نقل کرده و تضعیف آن نموده قاله البرماوی الشيطان و بود
آنحضرت که نهی میکرد از عقبهٔ شیطان و مراد بآن اقعا ست که باتفاق در نماز مکروه ست و آن بر دو صورت ست یکی آنکه بر دو سرین را بر زمین بچسپاند
و هر دو ساق و فخذ را استاده بکند و هر دو دست بر زمین بنهد چنانکه سگ می نشیند دیگر آنکه هر دو قدم بگستراند و هر دو سرین را بر پاشنها گذاشته
بنشیند و مصنف این تفسیر را در تلخیص از ابو عبیده آورده و این تفسیر بلفظ عقبه مناسب تر ست و عبادله در قعود اخیر آنرا اختیار کرده اند و اول انتهی
گفته نووی در خلاصه گفته بعض حفاظ گفته اند نیست در نهی از اقعا حدیث صحیح مگر حدیث عایشه مصنف در تلخیص گفته حدیث طاوس از ابن عباس ست
که اقعا سنت ست و جمع کرده اند میان هر دو حدیث در معنی انتهی و جای دیگر از تلخیص گفته که اختلاف کرده اند علما در جمع میان این احادیث خطابی
و ماوردی مائل شده اند بسوی اینکه اقعا منسوخ ست و ابن عباس را شاید نهی نرسیده و بیهقی مائل شد بسوی جمع باینکه اقعا دو گونه هست کما تقدم
و ابن عباس ثانی را روایت کرده و عبادله آنرا بجا آورده و شافعی در بویطی بر استحباب وی میان هر دو سجده نص نموده لیکن صحیح آنست که افتراش
افضل ست از ان بنا بر کثرت رواة وی و بنا بر آنکه اعون ست برای مصلی چه احسن ست در هیئت نماز و بکراهت اول وارد شده ست احادیث
و بیهقی را درین جمع تابع ابن الصلاح و نووی شده و انکار کردند بر کسی که دعوی نسخ کرد و گفتند چگونه ثابت شد نسخ با عدم تعذر جمع و عدم علم بتاریخ حدیث
عایشه که در ان نهی از عقبه و ذکر افتراش ست پس محتمل ست که وارد باشد در بارهٔ جلوس برای تشهد اخیر پس منافی قعود بر عقبین بین السجدتین نخواهد بود
انتهی وينهى ان يفترش الرجل ذراعيه و نهی میکرد از آنکه بگستراند مرد هر دو استخوان دست خود را بر زمین در وقت سجود و بر ندارد آنهارا
افتراش السبع مانند گستر انیدن درنده و ستهارا بر زمین و تقیید مرد بجهت آن ست که زن باید که افتراش کند که آن استر نزدیک ست و نهی کرد
از تشبه بحیوانات همچو بروک مثل بروک شتر و التفات همچو التفات روباه و افتراش همچو افتراش درندها و اقعا همچو اقعای کلب و نقر همچو نقر زاغ و رفع ایدی
وقت سلام همچو دمهای اسپان شوخ و شنگ وكان يختم الصلوة بالتسليم و بود که ختم میکرد نماز را بسلام و آن فرض ست نزد امام شافعی
و واجب ست نزد ابو حنیفه و نووی گفته که درین حدیث دلیل ست بر وجوب تسلیم بنا بر حدیث صلوا كما رأيتموني أصلي و اختلاف کرده اند در ان علما پس
گفت مالک و شافعی و احمد و جمهور که سلام فرض ست صحیح نمی شود نماز مگر بدان و گفت ابو حنیفه و اوزاعی و ثوری که سنت ست اگر ترک کرد آنرا نماز صحیح شد
و گفت ابو حنیفه اگر کرد چیزی منافی نماز از حدث و غیره در آخر وی نمازش صحیح ست و احتجاج کرده است باینکه تعلیم نکرد این را رسول خدا باعرابی مسیء در صلوة خود
و حجت جمهور همان ست که گذشت و نیز این خبر ابو داود و ترمذی ست که مفتاح صلوة طهور ست و تحلیل آن التسلیم ست و همین ست مختار شوکانی و در حجة الله البالغة

گفته لہ خبر تحليلها السلام مفيد وجوب ست اگرچہ در حديث مسی مذکور نيست انتهی ومذهب احمد و شافعی وجمهور آنست که مشروع دو تسليم اند ونزد مالک در قولی يک تسليم ست واين قولی ضعيف ست مر شافعی را وگفته اند که تسليم ثانی نزد وی حجت ست وتشديد کرده اند بعض ظاهريه ومالکيت وواجب گردانيده اند آنرا واين مخالف اجماع کسانی ست که پيش ازان بودند در مصفی گفته اختيار امام مالک آنست که امام ومنفرد يک تسليمه گويد السلام عليکم قصد کند بآن پيش روی خود بعد ازان بجانب راست سر خود را بگرداند ومقتدی يک تسليمه بهمين اسلوب بگويد و ديگر بجانب امام پيش روی خود قصد کند واگر بجانب يسار کسی بروی سلام بکند تسليمه سوم بجانب يسار بگويد واين اقل سلام ست واکمل آن بحديث ترمذی عن عبد الله بن مسعود عن النبی صلی الله عليه وسلم انه کان يسلم عن يمينه وعن يساره السلام عليکم ورحمة الله السلام عليکم ورحمة الله ولهذا جمهور علما بدو تسليم قائل شده اند در حق امام ومنفرد ومقتدی وبزيادت ورحمة الله **مسئله** اقل سلام السلام عليکم يکبار ست چنانکه ابن عمر ميکرد واکمل آن السلام عليکم ورحمة الله بجانب چپ وراست التفات نموده **مسئله** ترتيب ارکان بوجهی که ذکر کرده شد فرض ست زيرا که چون رجوع کنيم بمفهوم از لفظ صلوة ونمازيکه بغير ترتيب کرده شود اطلاق لفظ صلوة بران راست نمی آيد پس اگر سجود پيش از رکوع کند عمداً نماز فاسد شود واگر سهواً کند انچه بعد متروک ست لغوست واز همان متروک نماز خود را اتمام کند وسجده سهو کند انتهی اخرجه مسلم وله علة وآن اين ست که مسلم آنرا از روايت ابی الجوزا از عائشه آورده ابن عبد البر گفته اين حديث مرسل ابی الجوزا ست بالجيم والزای ووی از عائشه نشنيده ونيز معلول ست بآنکه مسلم آنرا از طريق اوزاعی مکاتبةً اخراج کرده

وعن ابن عمر رضی الله عنه ان النبی صلی الله عليه وسلم کان يرفع يديه حذو منکبيه اذا افتتح الصلوة بود آنحضرت که بر ميداشت هر دو دست خود را برابر هر دو دوش خود چون شروع ميکرد نماز را بيان وی در حديث ابی حميد ساعدی گذشت **واذا کبر للرکوع واذا رفع رأسه من الرکوع** وبر ميداشت هر دو دست خود تا هر دو دوش خود چون تکبير می براورد برای رکوع وچون سر بر ميداشت از رکوع تمام اين حديث چنين ست **رفعهما کذلک** بر می داشت هر دو دست را همچنين يعنی برابر دوشها **وقال سمع الله لمن حمده** وميگفت اين کلمه يعنی شنيد خدا مر کسی را که ستود او را **ربنا لک الحمد** خداوندا مر تراست ستودن **وکان لا يفعل ذلک فی السجود** وبود که نميکرد اين را در سجده يعنی در وقت رفتن بسجده وسر برداشتن ازان وبعضی از شافعيه آنرا نيز کنند اما مختار آنست که نکنند وانچه بصحت رسيده است نزد شافعيه رفع يدين ست نزد افتتاح ورفتن برکوع وسر برداشتن ازان وقيام برکعت سوم ودر غير اين چهار موضع بثبوت نرسيده شيخ در ترجمه گفته برداشتن دستها در غير تکبير احرام مختلف فيه ست ميان ما وشافعيه واحاديث وآثار در هر دو جانب آمده وقدر محقق درين اين ست که يا هر دو بوده است گاهی آن وگاهی اين واز صحابه هر کس انچه ديده روايت کرده يا رفع در ابتدا بوده است ودر آخر منسوخ گشته واز انکه عظمای صحابه مثل ابن مسعود که عالم بود بشرائع اسلام واحکام آن ومتفقه بود باحوال رسول خدا وملازم آنحضرت بود در سفر وحضر آنرا نميکرد ظاهراً احتمال ثانی ست واز امير المؤمنين علی رضی الله عنه عدم رفع روايت ميکنند واگر فرضاً هر دو بود عدم رفع راجح ست بآنکه وی از جنس سکون ست که مناسب بحال صلوة که خضوع وخشوع ست وکلام درين مقام واسع ست جمله ازان در شرح سفر السعادة ذکر کرده ايم انتهی وانچه در شرح سفر السعادة ذکر کرده اين ست که مصنف اينجا سخن بمبالغه کرده واز حد در گذرانيده بآنکه گفت لا يزال بهمين کيفيت بود تا ازين جهان رحلت کرد وراه نسخ بربست وحق آن ست که با قطع نظر از کثرت وقلت طرق وروايات اخبار وآثار در هر دو جانب موجود ست پس يا رفع وعدم آن باختلاف اوقات هر دو بود ويا اول رفع بود در آخر منسوخ گشت اکنون دلائل ترک رفع را ذکر کنيم تا حق ظاهر شود بدانکه ترمذی در جامع خود دو باب وضع کرده اول باب رفع اليدين عند الرکوع ودرين باب حديث ابن عمر آورده وبعد اين حديث چنانکه دأب اوست اشارت بتعدد طرق حديث از صحابه ديگر کرده وعمل بسياری از صحابه وتابعين وغير ايشان از مجتهدين مثل اوزاعی وعبد الله وشافعی

وخالد وابن ادریس از یزید زیرا که چون سوء حفظ و اختلاط وی در آخر عمر ثابت شد روایت از وی ترک کردند پس شریک متفرد ماند درین حدیث وامّا تاویل تضعیف ابوداؤد باینکه مراد از عدم صحت اثبات حسن حدیث باشد پس سیاق عبارت ابوداؤد آبی ست ازان چه مراد از قول محدثین که این حدیث ثابت نشده یا درین باب حدیثی بصحت نرسیده نفی ثبوت اصل آن حدیث می باشد نه نفی وصف خاص چنانکه بر عالم متبحر پوشیده نیست وامّا حدیث محمد در موطا پس در وی عاصم بن کلیب ست و وی مختلف فیه ست غیر واحد او را تضعیف کرده اند علی بن المدینی گفته لا یحتج به اذا انفرد وامام احمد گفته لا باس به و ابو حاتم رازی گفته صالح و مسلم برای او حدیثی اخراج کرده و وثقه ابن سعد و تضعیف کرد او را ابن حبان و گفته در روایت وی شک ست و نیز معارض ست بروایت رفع که مروی ست از علی بن ابی طالب و ذکر مثله الترمذی و ابوداؤد و احمد وغیرهم وامّا روایت طحاوی از مجاهد پس در سندش ابوبکر بن عیاش ست و وی سیئ الحفظ ست و روایت وی معارض ست بروایت نافع و سالم و این هردو مثبت اند و مجاهد نافی ست و مثبت مقدم ست و اگر ثابت شود که وی ترک کرده گوییم که برای بیان جواز مرة ترک نموده تا معلوم شود که وی رفع را واجب نمی داند و همچنین روایت اسود معارض ست بروایات صحیحه دیگر که دران از عمر بن خطاب رفع مروی شده وامّا حدیث محمد بن جابر پس ذکر کرده ست آنرا ابن الجوزی در موضوعات و نقل کرد از امام احمد که نیست محمد بن جابر چیزے و حدیث نمی کند از وے مگر کسی که بدتر ست از وی و گفت مصنف در تلخیص که قد اثبت فی المدرج حال هذا الخبر باوضح من هذا انتهی و گفت ابن حبان و علی هذا اهل العراق و من لم یکن علم الحدیث من صناعته انتهی و نیز ابن حبان گفته ارفع یدیک عن حدیث ابن جابر و گفت ابن تیمیة که این حدیث موضوع ست وامّا مناظره اوزاعی و ابو حنیفه و احتجاج اوزاعی بسند عالی و احتجاج امام بفقه راوی پس منظور فیه ست زیرا که احادیث رفع را نه همین یک طریق ست که اوزاعی ذکر کرده بلکه راویان وی عشره مبشره اند و ایشان بے شک و شبهه افقه اند از تنها راویان حدیث ابو حنیفه و بیان آن خواهد آمد و در بدر منیر مناظره سفیان و نعمان و ابن مبارک ذکر کرده و شافعی را درین باب مناظره طویل ست و حاصل این همه مناظرات ترجیح رفع ست بر عدم رفع و در نهایه که قول ابن زبیر ذکر کرده آن حدیث مرفوع نیست و معهذا معارض ست بحدیث میمون مکی و در کتب اهل حدیث هیچ اسنادی صحیح برای این قول یافته نمی شود وامّا قول ابن عباس پس آن قول وی ست نه حدیث مرفوع و معارض ست بحدیث میمون مذکور و ترمذی او را از قائلین رفع شمرده باآنکه این قول وی منقوض ست برفع در قنوت و عیدین و حدیث لا ترفع الایدی را خود حضرت شیخ غیر صحیح گفته و فرموده که مفید حصر نیست وامّا حدیث وائل بن حجر و طعن کردن ابراهیم بروی باینکه وی اعرابی بود پس گفت محدث جلیل شیخ ابوالحسن سندی شارح صحاح سته که این طعن از ابراهیم انصاف نیست زیرا که در جامع الاصول در ترجمه وائل ذکر کرده که وی قیلی بود از اقیال حضرموت و پدرش از ملوک ایشان بود و فود آورد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گویند که آنحضرت بشارت داد اصحاب خود را قبل از قدوم وی و فرمود بیاید شما را وائل بن حجر از زمین دور از حضرموت طائعا راغبا فی الله عز وجل و فی رسوله و هو بقیة ابناء الملوک و چون داخل شد بر آنحضرت مرحبا گفت و باخود نزدیک نمود پس هرگز نمی سزد که در حق این چنین صحابی اعرابی بادیه نشین گفته شود زیرا که غالب بر اعراب جفا و عدم تطلع بر حقائق اشیا ست و هر که پادشاه زاده بود این شان وی نباشد چه آمدن وی طائعا دال ست بر شدت اعتنای وی باآنحضرت صلی الله علیه وسلم و هر که چنین باشد لا محاله اعتنای او بتتبع احوال رسول صلی الله علیه وسلم سخت تر و زیاده تر بود تا مقتدی بپیغمبر باشد ورنه فائده هجرت وی بسوی رسول چیست و این ظاهر ست بر هر که ادنی درایت می دارد انتهی و مؤید اوست روایت بیهقی باین لفظ که گفت وائل اتیت رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلت لانظرن کیف یصلی فاستقبل القبلة الحدیث انتهی کلام السندی گوییم و نیست روایت وائل روایت متفرد و شاذ که بطعن اعرابیت برباد رود بلکه روایات صحیحین وغیرهما که در رفع وارد اند شواهد و متابعات روایت وے و مؤید و مثبت وی بوده اند بشوقی که لا محیص عنه ست و انکار نکند آنرا مگر متعسف غیر منصف و نیز حنفیه تمسک کرده اند بحدیث وی در بستن هردو دست

تریناف پس اگر اعتراضیت از قادح در تمسک برفع یدین ست می باید که درینجا هم قادح باشد و ازیس فلیس و نیز در روایت رفع در غیر تکبیر اولی جاهل و فقیه برابر ست زیرا که امری محسوس ست نه مفهومی معقول در وی صرف حفظ مرئی کافی ست و اما حدیث ابن مسعود و معارضه کردن ابن همام بدان حدیث ابن عمر را که متفق علیه ست پس ثابت نیست نزد اهل معرفت بحدیث کما قال الشافعی و گفت ترمذی که حدیث ابن مسعود ثابت نشده و در اصول مقرر شده که جرح مقدم ست بر تعدیل و مصنف در تلخیص گفته حدیث ابن مسعود را احمد و ابو داود و ترمذی از عاصم بن کلیب از عبد الرحمن الاسود از ابن مسعود روایت کرده اند و رواه ابن عدی والدارقطنی والبیهقی من حدیث محمد بن جابر عن حماد بن سلیمان عن ابراهیم عن علقمة عن ابن مسعود و ترمذی آنرا حسن گفته و ابن حزم صحیح لکن ابن مبارک گفته لم یثبت عنه و ابن ابی حاتم عن ابیه آورده که گفت هذا حدیث خطأ و احمد بن حنبل و شیخ وی یحیی بن آدم گفته هو ضعیف نقله البخاری عنهما و تابعهما علی ذلک و گفت ابو داود لیس هو بصحیح و گفت دارقطنی لم یثبت و گفت ابن حبان این احسن چیزی ست که روایت کرده اند آنرا اهل کوفه در نفی رفع در نماز نزد رکوع و نزد سر برداشتن ازان و آن در حقیقت اضعف چیزی ست که تعویل کرده شود بران زیرا که این حدیث را علتهاست که باطل میکند وی را و این همه ائمه طعن کرده اند در طریق عاصم بن کلیب انتهی و اما طریق ابن جابر پس گذشت جواب ازان و در سبل گفته که اگر ثابت شود حدیث ابن مسعود مقدم باشد روایت ابن عمر بر وی زیرا که این اثبات ست و آن نفی و اثبات مقدم ست انتهی و شیخ ابو الحسن محدث سندی رح در شرح مسند امام ابو حنیفه زیر حدیث ابن مسعود که دران ذکر رفع صرف در شروع نماز ست گفته که بیهقی نوشته است که ابن مسعود فراموش کرد از قرآن چیزی را که اختلاف نکرده اند دران مسلمانان و هی المعوذتان و فراموش کرد چیزی را که اتفاق کرده اند بران تمام علما از نسخ تطبیق نزد رکوع و عدم قبض یدین بر رکب و فراموش کرد قیام دو کس را خلف امام و فراموش کرد آنچه اختلاف نکرده اند دران علما که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم صبح یوم نحر در وقت وی و فراموش کرد چیزی که مختلف نشده اند دران اهل علم از وضع مرفق و ساعد بر ارض در سجود و چون نسیان وی درین چیز با آمده جائز ست که در رفع الیدین هم بوده باشد انتهی محرر سطور گوید حدیث ابن مسعود اگر ثابت شود تا هم معارضه حدیث ابن عمر نمی تواند کرد زیرا که این حدیث در سنن ست و آن در صحیحین و در اصول حدیث مقرر شده که احادیث این هر دو کتاب در احتجاج مقدم اند بر غیر خود خصوصاً آنچه متفق علیه باشد و حدیث ابن عمر هم چنین ست این ست کلام مختصر در ثبوت این دلائل و اما کلام در ثبوت نسخ ازین دلائل هم چنانکه حضرت شیخ رح بران اشارت بلکه صراحت فرموده پس جوابش آنست که این همه دلائل جز قول ابن زبیر که در اول اسلام بود ثم نسخ و جز قول ابن مسعود که ترک نتر کنا منتهض بر کسی ست که قائل ست بوجوب رفع چه ترک یکبار هم منافی اوست نه بر کسی که قائل ست بسنت مؤکده بودن وی تا بکسی که آنرا سنت غیر مؤکده میگوید چه رسد چه سنت مؤکده را هم آنحضرت صلی الله علیه وسلم گاهی ترک کرده و در اصول مقرر شده که اتیان بفعلی بغیر ترک وی مرة دلیل وجوب آن فعل ست پس لابد ست از قائل شدن بترک سنت مؤکده نیز تا وجوب لازم نیاید فلا تعارض بین احادیث الرفع و احادیث الترک و اما استدلال بقول ابن مسعود که صلیت بکم صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم و دران رفع نکرد پس غیر قوی ست زیرا که تشبیه فعل مشتمل بر صفات بفعل دیگر بسیار ست باعتبار اشتراک اکثر صفات و عدم اشتراک بعض صفات قابل التفات نیست سیما الاعدام علی ما یشهد به الوجدان السلیم لیکن ظاهر اشتراک جمیع ست مادامیکه دلیلی بر خلاف آن قائم نشده است پس قول ابن مسعود ظاهر باشد در عدم رفع آنحضرت و احادیث دیگر منصوص اند بر رفع و منتهض اند بران پس قول وی رضی الله عنه معارض آنها نتواند شد بر تقدیر فرض تعارض میان آن هر دو ورنه هیچ وجه برای تعارض نیست چه قول وی دلالت نمی کند بر آنکه نماز آنحضرت نیز دیگر بهمین طریق و نیز این قول در سنن مروی ست و احادیث رفع در صحیح ست و رتبه صحیح مقدم ست از سنن چنانکه در اصول مقرر شده پس ثابت نشود تعارض میان هر دو و چون تعارض ثابت نشد ترجیح مر رفع را باشد و نسخ بدون دلیل مساوی یا مقدم یا علم بتاریخ تأخر یکی صورت نه بندد و هو ههنا مفقود و همچنین حدیث براء بن عازب اگر فرض کنیم

صحت قول وی ثم لایعود واعتراض نمائیم از تاویل مشهور که معنی لایعود عدم رفع در ابتدای رکعت ثانیه است چنانکه در رکعت اولی بود ونظر کنیم بسوی استمرار
مضارع مستفاد از قول وی لایعود بصیغهٔ مضارع دلالت نمی کند مگر بر اینکه براء بن عازب رفع آنحضرت ندید وازین لازم نمی آید عدم رفع وی صلی الله علیه وسلم مطلقا
وحال آنکه مدعا برفع یکبار هم ثابت میشود وبعض ضابطین اسمای رافعین از صحابه وغیرهم حکایت کرده اند که براء بن عازب نیز از راویان رفع است وباقی همه آثار صحابه است
وفهم ایشان حجت نیست ومع ذلک از هیچ یکی از ایشان نسخ منقول نشده مگر از ابن زبیر صریحا واز ابن مسعود التزاما بلکه این روایات دلالت نمی کنند بر اینکه
صحابه همیشه عدم رفع میکردند بلکه مستفاد از آن صرف عدم رفع است نه دوام آن ونه عدم دوام آن وچون این روایات را با روایات متعارضه اش
که دال است بر رفع شان ضم نموده آید ثابت میشود که آنها مرة کرده اند ومرة ترک نموده وهو عین المدعی واما قول ابن مسعود که ترک فترکنا پس مستفاد از وی
همین است که آنحضرت ترک کرد وما از وی نسخ فهمیدیم پس نسخ فهم ابن مسعود است وآن حجت نیست خصوصا وقتی که فهم صحابی دیگر مخالف او باشد
واما فهم اجماع بر ترک ازین قول وی پس ظاهر آن در دلالت بر اجماع است اما آثار معارضهٔ او نصوص اند پس معارض نشود بآن زیراکه در اصول مقرر شده که
ظاهر معارض نص نمی شود واما قول ابن الزبیر ثم نسخ پس نص است در نسخ علی ما تقرر فی الاصول ولیکن برای وی اصلی نزد محدثین یافته نمی شود ولا بد است
ناسخ را که مساوی منسوخ باشد در شهرت ودلالت پس احادیث صحیحهٔ مشهوره که بروایت ثقات از ثقات آمده اند چه قسم بقول ابن مسعود که قاصر است در
دلالت وبقول ابن زبیر که هیچ یکی از ثقات آنرا نمی شناسد منسوخ تواند شد حاصل آنکه منقول نیست در باب ترک مگر افعال آنحضرت یا افعال صحابه
وفعل را عموم نیست پس ثابت نشود از آن مگر ترک کردن آنها رفع را احیانا وچون ضم نمایند بران احادیث وآثار دال بر رفع مفید عین مدعا باشد زیراکه ترک
سنت غیر مؤکده دلیل نسخ وی نیست بلکه لابد است از ترک وی احیانا تا آنکه غیر مؤکده بودن وی ثابت شود ونیز بعضی صحابه بودند که بحضرت وی صلی الله علیه وسلم سنن را
ترک می نمودند چنانکه دلالت میکند بران فرمودن آنحضرت ایشان را وقت قضای نماز فجر من کان یصلی منکم الرکعتین قبل الفجر فلیصل پس معلوم شد که همه صحابه
این دو رکعت را نمی گذاردند حال آنکه این رکعتین اوکد سنن اند تا بغیر سنن مؤکده چه رسد ونزد بعضی صحابه سنیت وی ثابت نبود لهذا ادا نمی کردند واز عدم
فعل ایشان بطلان سنیت لازم نمی آید چنانکه ابو سلیمان خطابی گفته که پوشیده ماند رفع بر ابن مسعود وچنانکه پوشیده ماند بر وی گرفتن زانو در رکوع چه وی
تطبیق میکرد بنابر امر اول وخلاف کرد دران همگی صحابه را این است کلام در ثبوت نسخ ازین دلائل وبعضی حنفیه استدلال کرده اند بر منع رفع بحدیث
مالی اراکم رافعی ایدیکم الخ واین حدیث نزد مسلم وابوداود ونسائی است از روایت جابر بن سمره ولیکن دران نهی از رفع نزد سلام است نه درین هر سه موضع
چنانکه از رجوع باصل حدیث ثابت میشود پس دعوی حجت نباشد بخاری گفته من احتج بحدیث جابر بن سمرة علی منع الرفع فلیس له حظ من العلم هذا مشهور لا خلاف
فیه انما کان فی حال التشهد انتهی ودر سبل گفته هو حدیث صریح فی انه کان ذلک فی ایمائهم بایدیهم عند السلام والخروج من الصلوة وسببه صریح فی ذلک انتهی و[illegible]
امام مهدی که یکی از ائمهٔ یمن است باین خبر احتجاج بر منع رفع کرد ومقبلی در منار گفته ان کان هذا غفلة من الامام الی هذا الحد فقد ابعد وان کان مع معرفته
حقیقة الامر فهو ادرع وارفع من ذلک والاکثار فی هذا الحجاج محجر الی قوله ولهذا لم یقع فیه خلاف الا للهادی فقط فهی من النوادر التی تقع لافراد العلماء مثل مالک
والشافعی وغیرهما فما احد منهم الا له نادرة ینبغی ان تغمر فی جنب فضله وتجتنب انتهی واما استدلال بقوله اسکنوا فی الصلوة پس عائد است بایمائی که نزد هر حرکت
در نماز میکردند چه نماز مرکب است از حرکات وسکون ابن حبان گفته القوم انما امروا بالسکون فی الصلوة عند الاشارة فی التسلیم دون الرفع الثابت عند الرکوع
انتهی پس تعلیل عدم رفع باینکه وی از جنس سکون است پس رفع مناسب حال نماز نباشد غیر مرضی است زیراکه این تعلیل در برابر نصوص صریحهٔ صحیحهٔ ثابته است
ورای بحت است ونیز رفع با آنکه نزد مدعی از جنس سکون نیست در نماز در چند موضع باقی است پس از جنس نماز باشد نه مخالف آن متفق علیه این حد
ابن عمر نزد بخاری ومسلم است علی بن المدینی که شیخ بخاری است گفته این حدیث نزد من حجت است بر خلق هر که شنید آنرا پس بر وی است اینکه عمل کند

زیراکه نیست در اسنادش چیزی و زیاده کرد بخاری در جای دیگر بعد کلام ابن المدینی که کان علی اعلم اهل زمانه وقال من زعم انه بدعة فقد طعن فی الصحابة انتهی واحادیث درین باب بسیارست تاآنکه در سفر السعادة گفته که از کثرت رُوات این معنی بمتواتر مانده است و چهارصد اثر و خبر درین باب صحیح شده و عشره مبشره روایت کرده اند که لایزال برین کیفیت بود تا ازین جهان رحلت کرد غیر ازین چیزی ثابت نشده انتهی درینجا بعض قاصرین گفته اند که این افراط ست از صاحب سفر السعادة زیراکه بخاری در کتاب رفع الیدین ربع این اخبار و آثار هم نیاورده و این مسکین نه دانست که وی درین باب حواله بر کتاب بخاری نمی کند و نه بخاری دران کتاب ادعای استیعاب اخبار و آثار وارده درین باب کرده بلکه ظاهر آنست که مراد وی چهارصد طرق باشد نه متون چنانکه سیاق عبارت وی بران دلالت دارد حیث قال از کثرت رُوات این معنی بمتواتر مانده است و بالجمله بعضے ازین اخبار و آثار در رساله تنویر العینین و جز آن مذکورست و بعد آن گفته قد وروت فی هذا الباب روایات لا یسع لذکرها المقام و آسامی بعض رُوات وی این ست که روایت کرده اند آنرا عشره مبشره بجنت حاکم گفته نیست هیچ سنتی که روایت کرده باشند آنرا عشره مبشره جز رفع یدین و روایت کرد آنرا ابو حمید ساعدی و بروی ده کس از اصحاب همه بانعم گفتند و منهم حسن بن علی و سهل و زید و عقبه و ابومسعود و سلمان و ابوموسی و عایشه و بریره و عمار و ام الدرداء و عمر و علی و وائل بن حجر و مالک بن الحویرث و انس و ابوهریره و محمد بن مسلمه و ابوقتاده و ابواسید و جابر و عمیر اللیثی و ابن عباس و ابن زبیر و از تابعین حسن بصری و عطا و طاؤس و مجاهد و نافع و سالم بن عبدالله و سعید بن جبیر و ابن سیرین و قتاده و قاسم بن محمد و مکحول و غیرهم و از فقها ابن مبارک و شافعی و احمد و اسحق و اوزاعی و مالک و جز ایشان مقبلی در منار گفته امر الرفع اوضح من ان تورد له الاحادیث المفردات و قد کثرت کثرة لا تواری و صحت صحة لا تمنع ولهذا لم یقع فیه الخلاف انتهی **وفی** حدیث ابی حمید الساعدی عند ابی داؤد والدارمی یرفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه چون می ایستاد برای نماز بر میداشت هر دو دست خود را تا آنکه برابر میگردانید آنها را به هر دو دوش خود ثم یکبر پس تکبیر می گفت و این صریح ست در تاخیر تحریمه از رفع یدین چنانکه مذهب حنفیه است و این حدیث از روایت بخاری بیشتر گذشت لیکن در وی ذکر رفع جز نزد تکبیر احرام نیست بخلاف روایت ابوداؤد که در وی اثبات رفع ست در هر سه موضع کما افاده حدیث ابن عمر و لفظ وی نزد ابوداؤد این ست که کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام الی الصلوة اعتدل قائما و رفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه فاذا اراد ان یرکع رفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه ثم قال الله اکبر و رکع ثم اعتدل ولم یصوب راسه ولم یقنع و وضع یدیه علی رکبتیه قال سمع الله لمن حمده و رفع یدیه و اعتدل حتی یرجع کل عظم الی موضعه معتدلا الحدیث پس ازینجا رفع آنحضرت در هر سه موضع مستفاد شد مصنف را لازم بود که بعد قول خود ثم یکبر لفظ الحدیث میگفت تا معلوم میشد که استدلال بتمام حدیث ست زیراکه ازین جمله توهم میشود که در حدیث مذکور رفع نیست مگر نزد تکبیر احرام حال آنکه از وی در هر چهار موضع ثابت است محمد بن نصر مروزی گفته اجمع علماء الامصار علی ذلک ای الرفع الا اهل الکوفة انتهی و گفت ابن الجوزی در نزهة الناظر للمقیم والمسافر نقلا عن المزنی انه قال سمعت الشافعی یقول لا یحل لاحد سمع حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم فی رفع الیدین فی افتتاح الصلوة و عند الرکوع والرفع منه ان یترک الاقتداء بفعله صلی الله علیه وسلم وهذا صریح فی وجوبه انتهی و بخاری از حسن و حمید بن هلال آورده که ان الصحابة کانوا یفعلون ذلک گفت بخاری ولم یستثن الحسن احدا و گفت شافعی روایت کرده اند رفع را جماعتی از صحابه و شاید که مروی نشده است هیچ حدیثی در عدد زیاده از ایشان و گفت ابن المنذر اختلاف نکرده اند اهل علم در آنکه آنحضرت رفع یدین میکرد و گفت بخاری در جزء رفع الیدین که روایت کرده آنرا نوزده تن از صحابه و سرد کرد بیهقی در سنن و در خلافیات نام راویان رفع نزدیک بسی تن و گفت شنیدم حاکم را میگفت اتفاق کرده اند بر روایت این سنت معتبره مشهوده لهم بالجنة و من بعدهم من اکابر صحابه گفت بیهقی و هو کما قال و ابن عساکر در تاریخ خود از طریق ابی سلمة الاعرج آورده که گفت دریافتم همه مردم را که رفع یدین میکردند نزدیک هر خفض و رفع و روایت کرد امام احمد بسند خود از نافع از ابن عمر که وی چون می دید مصلی را که رفع یدین نمیکند سنگریزه میزد او را رواه البخاری

في جزء كتاب رفع اليدين بلفظ رواه بالحصى وبالجمله اقاويل علما درين باب بيش از شمارست و مصنف در تلخيص درين باب بسطى لائق وكلامى فائق آورده
و رفع را مرجح گردانيده و حق با اوست زيراكه ترجيح در تعارض احاديث يا بقوت سند ست يا بشهرت وى يا بكثرت عمل صحابه واين همه چيزها درين مسئله فراهم شده
ونيز ثابت گرديده كه رفع آنحضرت صلى الله عليه وسلم بطريق قربت وعبادت بود نه عادت واين ظاهرست زيراكه افعال نماز همه عبادت ست لا سيما
چون اين فعل در غير نماز بطريق عادت نبود واگر عادت مى بود صحابه وفقها اهتمام نمى كردند بروايت واتباع وى واز روايت حاكم كه ان الله امره به وقول وى
صلى الله عليه وسلم ان رفع الايدى من الاستكانة مفهوم ميشود كه عبادت ست واز رفع كردن آنها رو بروى آنحضرت وخلفاى راشدين وعدم منع آنها
ايشان را ثابت ست كه اين فعل مختص بآنحضرت نبود آرى اين قدر هست كه آنحضرت ملتزم وى نبود بارها ميكرد و بار ديگر ترك ميفرمود واين امارت
عدم وجوب وسنت مؤكده است و هر كه مدعى منع رفع ست وى در حقيقت مثبت نسخ ست ومتمسك بظاهر منكر اوست زيراكه ظاهر اين ست كه آنچه
از آنحضرت ثابت شده ما را اتباع آن لازم ست تا وقتيكه دليلى بر نسخ آن ثابت نشود پس منكر نسخ را جرح بر دلائل مانع كافى ست وچون جرح تمام شد
كما تقدم مدعا ثابت گرديد و عدم اجماع بر ترك وى غنى از بيان ست بلكه لائق آن ست كه دعوى اجماع بر فعل آن كرده آيد مبالغة وبعضى از علما بوجوب
رفع درين مواضع رفته اند كما ذكره صاحب الفتوحات وغيره ونزد اكثر اهل علم سنت ست وبعضى از آثار معارض آمده اند ليكن قوت معارضهٔ آثار صحيحه ندارند
ومع ذلك منافى مدعاى ما نيستند ابن حاجب در مختصر گفته نمى شناسيم رفع يدين را و گفته اند كه سنت ست انتهى ومقوى سنيت اوست روايت محى السنه
كه هذا قول مالك فى آخر عمره انتهى ويدل عليه حديث الموطا وادامت بر سنت غير مؤكده ممدوح ست فاعل آن باجماع سلف وخلف مثاب ست باآنكه مديم
بر نماز چاشت واشراق وچهار ركعت قبل عصر وقرائت طوال از مفصل افضل ست از تارك آن باآنكه اينها سنن غير مؤكده است واين مطلب ظاهرتر از آن است
كه اشتغال باثبات آن توان كرد وهمچنين تارك سنت غير مؤكده ملام نيست باجماع چنانكه تارك سنن مذكوره ملام نيست اما توهم اين معنى كه چون عدم رفع
سنت باشد تارك وى بايد كه مثاب بود پس علم فعل نيست آرى اگر عدم مستمر باشد در زمان آنحضرت وخلفاى وى البته قطع وى بدعت باشد
ونيست در مفهوم بدعت ازاله سنت تا آنكه لازم آيد بودن عدم سنت بلكه مفهومش فعلى ست كه كرده نشد در زمانهٔ ايشان آرى اگر مراد بسنت
طريقهٔ مسلوكه در عهد آنحضرت دارند پس معنى بودن عدم رفع سنت يا سنت بودن رفع آن باشد كه اكتفا بعدم نيز ميكرد وشك نيست كه فاعل
مثل اين سنت مثاب نيست زيراكه مصلى دو ركعت بعد جمعه ثواب بر گزاردن اين دو ركعت مى يابد نه بر ترك آن آرى كفايت ميكند براى وى در اتباع
آنحضرت صلى الله عليه وسلم اين دو ركعت و هر كه چهار ميگذارد ثوابش اكمل ست از ثواب اول والله اعلم **ولمسلم عن مالك بن الحويرث**
رضى الله عنه نحو حديث ابن عمر لكن قال حتى يحاذى بهما فروع اذنيه ومسلم راست از حديث مالك مانند حديث ابن عمر
ليكن باين لفظ گفته چون تكبير مى گفت بر ميداشت هر دو دست خود را تا آنكه محاذى ميگردانيد هر دو دست بالاى هر دو گوش را ابن ملك گفته فرع هر شى
اعلاى اوست وگفته اند كه فرع گوش شحمهٔ اوست وطيبى گفته مراد بفروع عوالى اوست وبالجمله مراد بفروع اطراف گوش ست واين مخالف روايت ابن عمر
وابى حميد ست درين لفظ وبعضى ترجيح داده اند روايت ابن عمر را بنابر آنكه متفق عليه ست وديگران ميان هر دو جمع كرده اند باينكه ظهر هر دو كف را
محاذى منكبين كند واطراف انامل را محاذى اذنين دارد وتاييد كرده اند اين را بروايت ابوداود از وائل باين لفظ حتى كانت حبال منكبيه وحاذى
بابهاميه اذنيه در سبل گفته وهذا جمع حسن انتهى ومصنف درينجا نيز اختصار مخل وايجاز ممل بكار برده زيراكه از وى نيز توهم ميشود كه مراد برفع درينجا
صرف رفع نزد تكبير تحريمه است حال آنكه در حديث ابى قلابه از مالك بن الحويرث كه نزد بخارى ومسلم وترمذى وابن ماجه ونسائى ست آمده كه
وى ديد مالك را كه چون نماز گذارد تكبير گفت و هر دو دست برداشت وچون خواست كه ركوع كند برداشت هر دو دست وچون برداشت سر

از ركوع برداشت هر دو دست وگفت كه آنحضرت همچنين ميكرد پس ازين روايت هم ثبوت رفع يدين شد در هر چهار موضع مذكور وباين رفته اند
بسياري از اهل علم چنانكه از ما سبق ظاهر ست واعتراضاتي كه بر رافعين متوجه كرده اند دو گونه است يكي عام بر هر رافع وديگر خاص يعني بر حنفي رافع اما اول پس
گفته اند كه اقواي روايات كه بران رافعين استدلال ميكنند حديث ابن عمر ست كما سلف حال آنكه مجاهد گفته كه وي نماز گذارد با ابن عمر ووي دست نبرداشت
مگر بار اول ونزد اصول مقرر شده كه چون راوي بر روايت خود عمل نكند حديث از حجت بيفتد وجوابش آنست كه اين اعتراض وقتي برما وارد شود كه ابن عمر را راوي
وجوب رفع گوئيم حال آنكه اين نمي گوئيم زيراكه مجاهد حكايت فعل ابن عمر كرده وفعل را عموم نيست چه وي نگفته كه ابن عمر گاهي دست نمي برداشت بلكه حكايت
نمازي مخصوص كرده باآنكه در حديث سالم ونافع ست كه وي نماز گذارد وبرداشت هر دو دست واين حديث مشهور ست وحاصل ميشود از جمع اين آثار رفع
وترك هر دو مرة فمرة وهو المطلوب پس اين دليل حجت ماست برايشان نه حجت ايشان برما ونيز گويند كه رفع در قرن صحابه شهرت نداشت وبسياري
از صحابه آنرا منكر بودند جز اين نيست كه بعضي از ايشان احيانا ميكردند چنانكه از قول ميمون با ابن عباس كه نديدم هيچ يكي را كه نماز گذارد چنانكه ابن زبير گذارد
دلالت ميكند بران پس اگر اين سنت منسوخ نمي بود ترك اكثر صحابه آنرا مستبعد مي نمود وجوابش آنست كه لازم نمي آيد از نديدن ميمون هيچ يكي را رفع
كننده منع رفع زيراكه وي صحبت كبار صحابه ندريافته وروايت وي از ايشان ثابت نشده غاية ما في الباب آنكه غرابت اين فعل در قرن تابعين
ثابت شود ودر خفاي سنت درين قرن هيچ استبعاد نيست چنانكه تكبير نزد هر خفض ورفع هم درين قرن مخفي ماند چنانكه از روايت بخاري
از عكرمه ثابت شده كه وي گفت ابن عباس را وقتي كه ديد مردي را كه نماز ميگذارد وبست ودو تكبير ميگويد كه وي احمق ست وعكرمه اعلم ست از ميمون
واين قول مستانس ست از كلام ميمون وآن معارض روايات صريحه داله بر اتفاق بسياري از صحابه وجمي غفير از تابعين بر رفع ست ونيز گفته اند
كه ابن مسعود باآن همه وسعت علم وعلو قدر ودوام صحبت باآنحضرت وكثرت اجتهاد منكر بود سنيت اورا وهمچنين از علي رضي الله عنه محكي ست پس
اگر غير منسوخ مي بود اين هر دو صحابي جليل القدر چه قسم آنرا ترك ميكردند وجوابش آنست كه آنچه از علي رضي الله عنه حكايت كرده اند بصحت نرسيده
بلكه خلاف آن صحيح شده وترمذي آنرا حسن صحيح گفته واز ابن مسعود هم روايت انكارش بثبوت نرسيده بلكه ترك آن صحيح گشته وآن منافي مطلوب نيست
وبر تقدير تسليم مي توان گفت كه بر وي مخفي مانده چنانكه بر اجله صحابه اشياي بسيار پوشيده مانده مثل آنكه بر علي رضي الله عنه حرمت بيع امهات
اولاد مخفي ماند وبر عمر بن خطاب تطهير بتيمم از جنابت ومثل اين بسيار ست باآنكه اتفاق اكثر كبار بر رفع مثل ابي بكر وعمر وجابر وغيرهم وهمچنين تابعين
وفقها چنانكه پيشتر مذكور شده ونيز گفته اند كه ابو حنيفه واصحاب وي وثوري وابن ابي ليلي وابراهيم باوسعت علم خود وتفحص از روايات خصوصا ثوري كه از ائمه
حديث ست بآن قائل نشده پس حكم بسنيتش چه قسم توان كرد گوئيم بسيار علماي وسيع العلم وكثير التبحر اند كه بر ايشان بعض مسائل مخفي مانده حال آنكه
آن مسائل پيش از ايشان مشهور بود ومثالش آنكه امام مالك اعلم از ثوري ست چنانكه اقوال علما وفقها شاهد اوست معهذا بروي نهادن دست بر دست
ديگر در نماز پوشيده ماند وحكايت كرده اند كه وي حكم كرد بارسال باآنكه وضع اليد علي الاخري در قرن اول مشهور بود وعلماي بسيار در قرون آخر بران
اتفاق كردند ونيز گفته اند كه اين فعل درين بلاد شعار روافض ست زيراكه شيوع وي در مذهب حنفيه متروك ست وفاعل آن جز شيعه نبينند وآنحضرت
فرموده من تشبه بقوم فهو منهم گوئيم اين قصور شماست كه رفع را ترك كرديد تا آنكه شعار شيعه شد شما را بايد كه بر فعل آن اتفاق نمائيد تا مختص بشيعه نماند
وترك سنت براي تحرز از تشبه بفرق ضاله غير مشروع ست ترمذي در شمائل آورده كه آنحضرت فرو ميگذاشت موي سر را ومشركان فرق ميكردند
وحضرت موافقت اهل كتاب در غير مامور به دوست ميداشت پس فرق كرد موي سر را ديگري گفته كه فرق باين جهت كرد كه اورا معلوم شد كه
تفريق از سنن ابراهيم ست پس درينجا آنحضرت تشبيه اهل كتاب باوجود كفار بودن آنها دوست داشت در آنچه گمان بودن آن از سنن انبياست

سابقین کرد حال آنکه مامور نشده بتقلید ایشان در جمیع افعال تا بسنیتے که سنیت آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم معلوم شده چه رسد باآنکه ما درین رفع تحرّم
تشبیه فرقۂ ضاله نمی کنیم بلکه موافقت باایشان اتفاقی ست بعده آنحضرت موافقت ایشان ترک کرده با مشرکین موافق شد باآنکه اینها بترا اند از اهل کتاب بنابر معلوم
شدن این معنی که فرق از سنن ابراهیم ست وبعض قاصرین گفته اند که رفع منسوخ ست لقوله تعالی وَقُوْمُوْا لِلّٰهِ قَانِتِیْنَ ای بالتسکین والسکوت وحرکت
خلاف سکون ست پس هیچ حرکتی نباید کرده مگر آنچه ثبوتش مشتهر باشد واین ایراد اگرچه لائق جواب نیست ولیکن قضاءً لحق المقام بآن تعرض رفت
پس میگوئیم که رفع هم مشتهر ست وقنوت عبارتست از ترک حرکات عادت نه عبادت ورنه باید که در نماز هیچ دعائی جز دعوات مشهوره نکنند حال آنکه این
بالاجماع باطل ست واما ثانی یعنی ایراد بر رافعین از حنفیه پس گفته اند که رافع از دو حال بیرون نیست یا مجتهد ست یا مقلّد پس بر تقدیر اول حنفی نباشد
بلکه مخترع مذهب دیگر بود جز اربعۂ مذاهب چه وی رفع میکند وحنفیه منع میکنند وقنوت نمی خواند وغیر حنفیه منع می نمایند از آن پس این مجموع یعنی رفع
وترک قنوت مذهب هیچ یکی از اربعه نیست پس خارج اجماع مرکب باشد ونیز مجتهد درین زمان حکم کبریت احمر دارد پس مدعی اجتهاد کاذب ست
وبر تقدیر ثانی لازم می آید رجوع مقلّد از قول مقلَّد واین نیز خلاف اجماع ست چنانکه در مسلم الثبوت ست لایرجع المقلد فیما عمل به اتفاقا گوئیم مسلّم
نیست که چون در یک مسئله مجتهد بود حنفی نباشد زیرا که بسیاری از مجتهدین همچو صاحبین وزفر وطحاوی وجصاص وغیر هم از حنفیه بودند باآنکه اجتهاد
ایشان اظهر من الشمس ست ونیز تسلیم نمی کنیم که ترجیح مجتهدی در بعض مسائل قول مجتهدی را ودر بعض دیگر قول مجتهدی دیگر را خرق اجماع ست بلکه
خرق اجماع آنست که در یک مسئله مذهبی اختیار کند که مخالف اقوال جمیع مَن سلف باشد زیرا که تعدد دو مسئله مانع اجماع مرکب ست کما هو مذکور
فی کتب القوم بلکه تفصیل در مسئلۂ واحده مشتمل بر شرائط وارکان که اختلاف کرده باشند دران بسوی دو قول باثبات شرطیت بعض یا رکنیت وی
موافقةً بقول المثبت ونفی بعض موافقةً بقول الثانی از آن قبیل نیست که اتفاق کرده باشند بر بودن وی مخالف اجماع چنانکه در مسلم وشرح مواقف
مذکور ست آری اتیان بفعلی مشتمل بر منافیاتش بالاجماع واگرچه مختلف باشد بهر یکی از آن خرق اجماع ست واما بودن مجتهد کمیاب تر از گوگرد سرخ
پس مراد بآن مجتهد مطلق ست واما مجتهد در مسئلۂ واحد پس چنین نیست زیرا که مراد بآن کسی ست که مطلع بوده است بر جمیع دلائل متعلقه باین مسئله
باعلم بطریق دلالت لفظ بر معنی لغوی وشرعی ومراد بعلم علم بحقائق آن نیست مثل ابو حنیفه وشافعی بلکه بقدری که بران رجحان ظن مبتنی شود
واین خود غریب نیست بلکه مثل این در اکثر ازمان یافته میشود واین قدر برای عمل وترک تقلید درین مسئله کافی ست ومسلّم نیست که عمل مقلّد در بعض مسائل
بقول مجتهدی ودر بعض دیگر بقول مجتهدی دیگر رجوع از قول امام خود ست زیرا که معنی رجوع از قول امام خود در فعل آنست که خلاف وی باشد درین فعل
یعنی ابطال وی کند بعد از فعل واگر بر مثل این معنی رجوع را اصطلاح نمایند پس اجماع بر منع آن ممتنع باشد چنانکه در تنویر العینین جز آن بتفصیل مذکور ست
وسخن در تحقیق این مسئله ورد ایرادات مانعین رفع بسیار ست ودر مبسوطات مذکور وآنچه در خور این مقام ست آنست که کلام درین مسئله بر دو نوع بود
یکی بطریق استدلال چنانکه مشتے نمونه از خرواری گذشت دوم بطریق نقل از کتب مذاهب خصوصًا مذهب حنفیه واندکی از بسیار از آن این ست
که در حجة الله البالغه گفته حق نزدم آنست که همه سنت ست ونظیرش وتر ست بیک رکعت وسه رکعت وکسی که رفع میکند دوست تر ست بسوی
من از غیر رافع زیرا که احادیث رفع اکثر واثبت اند انتهی ودر ارکان اربعه گفته رفع احسن ست وعدم رفع حسن ودر مالابد منه گفته رفع یدین نزد
ابو حنیفه سنت نیست لیکن اکثر فقها ومحدثین اثبات میکنند انتهی ودر تکمیل مؤلفه مولانا رفیع الدین دهلوی رح ست که سنیت رفع باقی ست ونیست
مجتهدین را مناقشه در اصل سنیت وی فی الجمله ونه در جواز بقای او اگرچه بعض متعصبه از آن منع کنند زیرا که رفع از آن چیزها نیست که مخالف افعال
صلوٰة باشد چه باقی ست در تحریمه وقنوت وعیدین پس نکیری نیست بر فاعل وی در بقای سنیت انتهی ودر مصفی ست در بیان رکوع که نزدیک تحری

یعنی بر رکوع رفتن رفع یدین کند و ذکری از اذکار ماثوره مانند سبحان ربی العظیم بگوید انتهی و در تنویر العینین ست که حق این ست که رفع یدین نزد افتتاح و رکوع و قیام از ان و قیام بسوی رکعت سوم سنت غیر مؤکده است از سنن هدی مثاب ست فاعل او بقدر فعل اگر همیشه کند موافق آن و اگر یکبار کند مثل آن ثواب یابد و ملام نیست تارک او و اگرچه مدت عمر خود ترک نماید و اما طاعن عالم حدیث یعنی کسی که ثابت شد نزد وی احادیث متعلقه باین مسئله پس گمان نمیکنم او را مگر در کسانیکه گفت خدای تعالی در شان ایشان وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى و مراد بسنت هدی فعل غیر فرض ست و غیر مختص بآنحضرت صلی الله علیه وسلم که کرده باشد آنرا رسول خدا و خلفای راشدین یا امر نموده باشند بدان یا تقریر نموده باشند بران بطریق قربت و منسوخ نشده و باجماع متروک نگشته و مراد بغیر مؤکده چیزی ست که یکبار آنرا کردند و بار دیگر ترک نمودند و بیرون رفت بقول ما فعل عدم رفع زیرا که عدم فعل نیست و بغیر فرض نوافل هر رفت و بغیر مختص هم نوافل مختص بآنحضرت همچو وصال و بقید عدم نسخ سنن منسوخه همچو قیام برای جنازه و بقید عدم ترک بالاجماع سنن متروکه باجماع همچو رفع بین السجدتین الی قوله پس ثابت شد رفع یدین در مواضع اربع مذکوره بروایات صحیحه ثابته و آثار مرضیه راجحه و مذاهب حقه صادقه از آنحضرت و از کبرای صحابه و عظمای علما و فقهای مجتهدین بحیثیتی که مشوب نیست بآن نسخ و نه تعارض تا آنکه ادعا کردند بعض ایشان تواتر را و از شهرت خود لا اقل نیست انتهی و دلائل مذکوره غالبا از همین رساله ماخوذ ست اما بلا ترتیب با ضم ضمیمهای مناسب مقام و این همه حنفی بلکه محققین حنفیه اند و کتب و فتاوای ایشان کتب و فتاوای حنفیه است پس تحقیق این بزرگان حجت باشد بر حنفیه و مختارات ایشان عین مذهب حنفی باشد والله اعلم بالصواب **وعن وائل** بفتح واو و الف بعده همزه کنیت وی ابو هنیده است بضم ها و فتح نون بن حجر بن ربیعة الحضرمی بضم حای مهمله و سکون جیم و برادر پدرش از پادشاهان حضرموت و یمن بود و وی نزد آنحضرت معزز می زیست و وفود آورد بر آنحضرت و مسلمان شد و چون در آمد بر آنحضرت بگسترد برای وی ردای شریف و نشاند او را بران چادر و فرمود اللهم بارک علی وائل و ولده و عامل کرد او را بر اقیال حضرموت جماعه اهل سنن از وی روایت دارد جز بخاری و زنده ماند تا زمانه معاویه و بیعت کرد با وی و روی عنه ابناه علقمة و عبد الجبار و غیرهما

قال صليت مع النبي صلى الله عليه وسلم فوضع يده اليمنى على يده اليسرى على صدره

گفت نماز گذاردم همراه رسول خدا پس نهاد دست راست خود بر دست چپ خود بر سینه مبارک خویش و این حدیث دلیل ست بر مشروعیت وضع مذکور و بر اینکه محل وی صدر ست نووی در منهاج گفته جعل یده تحت صدره و در نجم الوهاج گفته عبارت اصحاب تحت صدره ست یعنی و درین حدیث علی صدره آمده گویا میان هر دو تفاوت یسیر انگاشتند انتهی و نهادن دست بر دست متفق علیه ائمه اربعه است اما نزد مالک ارسال ست با جواز وضع و بر سینه نهادن یعنی بالای از ناف مذهب امام شافعی ست و بروایتی از امام احمد مخیر ست خواه زیر ناف نهد یا برابر سینه و نزد امام ابو حنیفه و بروایتی از امام احمد زیر ناف نهد شیخ در ترجمه گفته احادیث در هر دو آمده و گفته اند که امر درین باب واسع ست هر چه کند درست ست و آنچه متفق علیه ست نهادن دست راست بر دست چپ ست و زیر ناف یا برابر سینه بخصوص ثابت نشده و یقین نه و چون چنین بود امام ابو حنیفه آنچه معهود و معتاد ست اختیار کرده و آن تحت سره است انتهی گوییم بعد اقرار باینکه احادیث در هر دو آمده گفتن این حرف که زیر ناف یا بر سینه بخصوص ثابت نشده یعنی چه مگر آنکه مراد بثبوت صحت حدیث باشد حال آنکه رزین در کتاب خود از علی مرتضی رض روایت کرده که سنت وضع یدین ست زیر سره در نماز و از ابی جحیفه آورده که گفت علی کرم الله وجهه سنت وضع کف ست بر کف در نماز و نهادن آن هر دو از زیر ناف اخرجه رزین و این حدیث صریح ست در زیر ناف ولیکن نووی گفته حدیث علی ضعیف ست زیرا که در سندش عبد الرحمن بن اسحق واسطی ست و او ضعیف ست بالاتفاق و رواه الدارقطنی والبیهقی ایضا من طریقه و حدیث وائل صریح ست در نهادن بر سینه و در سفر السعادة گفته دست راست بر دست چپ نهادی برابر سینه و در صحیح ابن خزیمه همچنین ثابت شده انتهی و نزد ترمذی ست از قبیصه بن هلب از پدرش که گفت دیدم رسول خدا را می نهاد دست بر سینه خود شوکانی گفته ضم یدین یعنی کف بر کف نهادن ثابت شده است بروایت هیجده کس از صحابه

تا آنکه ابن عبد البر گفته که درین باب از آنحضرت خلافی نیامده انتهی و ارسال گفته و هو قول جمهور الصحابة والتابعین و همین را مالک در موطا ذکر کرده و ابن منذر
وغیره از مالک غیر ازین حکایت نکرده اند و مروی ست از وی ارسال و صار الیه اکثر اصحابه انتهی و در تنویر العینین ست که وضع ید بر آخری اولی ست از
ارسال زیراکه ارسال از آنحضرت و از صحابه ثابت نشده بلکه وضع بثبوت رسیده بروایات صحیحه ثابته از آنحضرت و از اصحاب وی با آنکه در موطا
و بخاری در صحیح خود از سهل بن سعد روایت کرده اند که گفت بودند مردم که حکم می کردند باینکه بنهد مرد دست راست خود بر دست چپ در نماز گفت
ابوحازم نمیدانم مگر آنکه نسبت میکرد این را بسوی آنحضرت و روایت کرد ترمذی از قبیصه بن هلب عن ابیه که گفت بود رسول خدا که امامت میکرد ما را
پس میگرفت شمال خود بیمین خود ترمذی گوید و درین باب ست از وائل بن حجر و غطیف بن الحارث و ابن عباس و ابن مسعود و سهل بن سعد گفت
ابوعیسی حدیث هلب حدیث حسن ست و عمل بهمین ست نزد اهل علم از اصحاب آنحضرت و تابعین و من بعدهم می بینند که بنهد مرد یمین خود بر شمال
در نماز و بعضی میگویند که هر دو را بالای ناف نهد و بعضی زیر ناف و این همه واسع ست نزد ایشان انتهی و همچنین روایت کرد مسلم از وائل بن حجر و ابن مسعود
و نسائی از وائل بن مسعود و بخاری و حاکم از علی و ابن ابی شیبه از غطیف بن الحارث و قبیصه بن هلب عن ابیه و وائل بن حجر و ابی بکر صدیق و ابی الدردا
که وی گفت از اخلاق پیغمبران ست نهادن یمین بر شمال در نماز و گفت فرمود آنحضرت گویا من می بینم احبار بنی اسرائیل را نهنده دستهای راست
خود بر دستهای چپ در نماز و همچنین اخراج کرد از ابی مجلز و ابی عثمان نهدی و مجاهد و ابی الجوزا و اما روایت ارسال از بعض تابعین مثل حسن و ابراهیم
و ابن مسیب و ابن سیرین و سعید بن جبیر کما اخرجه ابن ابی شیبة پس اگر حدیث وضع بایشان رسیده است محمول ست بر آنکه وضع را سنت مؤکده
نه پنداشتند بلکه عادتی از عادات انگاشتند و مائل شدند بسوی ارسال بنا بر اصلیت وی با جواز وضع و اگر حدیث وضع بایشان نرسیده پس ظاهر ست
که امر وضع نزدیک ایشان ثابت نشده اگر میشد میکردند ناچار عمل بر ارسال بناء علی الاصل نمودند زیراکه وضع امری جدید ست محتاج بدلیل و چون دلیل
پیدا نشد مضطرب شدند بسوی ارسال نه آنکه ارسال نزد ایشان ثابت شده و با این همه شهیر ست قول ابن سیرین چون پرسیده شد از مردی که میگیرد
یمین خود بشمال خود را گفت این را از برای روم کرده کما اخرج ابن ابی شیبة و آنچه از یزید بن ابراهیم آمده که گفت شنیدم عمرو بن دینار را می گفت ابن زبیر
چون نماز میگذارد هر دو دست خود می گذاشت اخرجه ابوبکر بن ابی شیبة پس این روایت شاذ مخالف روایت ثقات ست از وی چنانکه ابوداود
از زرعه از عبد الرحمن آورده که گفت شنیدم ابن الزبیر را می گفت صف قدمین و وضع ید علی الید از سنت ست و اگر تسلیم کرده شود که این روایت صحیح
پس فعل او باشد و الفعل لا عموم له و روایت وضع از وی مرفوع ست زیراکه آنرا منسوب بسنت کرده و قول صحابی من السنة در حکم رفع ست کما حقق فی کتب
اصول الحدیث و معهذا شاید وی وضع را از سنن هدی ندانسته و فهم صحابی حجت نیست لا سیما وقتی که مخالف اجله صحابه چو ابوبکر صدیق و علی مرتضی
و ابن عباس و ابن مسعود و سهل بن سعد و نحوهم باشد با آنکه روایت مذکوره مخالف احادیث مرفوعه مشهوره و اعمال مستفیضه صحابه ست در باب وضع
پس لائق عدم تعویل ست بران و اسقاطش از پایه اعتبار و عدم التفات بسوی وی و اما مالک بن انس پس روایات از وی مضطرب ست اهل مدینه
از اصحاب وی مطلقا از وی روایت وضع می کنند برابر ست که در فرض باشد یا نفل چنانکه حدیث موطا از سهل بن سعد و اثر وی از عبد الکریم
بن المخارق بصری شاهد اوست و اهل مصر از اصحاب وی ارسال روایت کرده اند در فرض و وضع در نفل و عبد الرحمن بن القاسم از وی مطلقا ارسال
روایت نموده و اشهب اباحت وضع نقل کرده و متاخرین مالکیه اگرچه بر روایت اهل مصر و ابن قاسم عمل نموده اند ولیکن این روایت شاذه مخالف روایت
جمهور اصحاب اوست پس خارق اجماع و اتفاق نتواند شد و مصادم انطباق نخواهد بود و بنا بر شذوذ وی ابن حاجب تاویلش کرده در مختصر خود باعتماد
بر ارض چون بردارد سر خود از سجده و نهوض کند بسوی قیام و وضع تحت سره و فوق او مساوی ست زیراکه از اصحاب آنحضرت هر دو مروی ست

شیخ ابن الهمام گفته ثابت نشد حدیثی صحیح که واجب کند عمل را در بودن وضع زیر سینه یا زیر ناف ومعهود از حنفیه زیر سره واز شافعیه تحت صدر ست واز احمد دو قول ست کالمذهبین وتحقیق مساوات ست میان هر دو انتهی کلام التنویر واز ینجاست که شوکانی در مختصر ضم بدین گفته ومقید تحت سره وعلی الصدر نموده ولیکن در معمولات میرزا مظهر جانجانان حنفی قدس سره نوشته که در صلوة دست برابر سینه می بستند ومی فرمودند که این روایت ارجح ست از روایت زیر ناف انتهی اخرجه ابن خزيمة واخرجه ابوداؤد والنسائي بلفظ ثم وضع يده اليمنى على ظهر كفه اليسرى والرسغ من الساعد ورسغ بضم را وسکون سین مهمله مفصل را گویند که در میان ساعد وکف بوده است وعن ابی الولید عبادة بضم عین مهمله وتخفیف موحده وبعد الف دال مهمله بن الصامت بن قیس الخزرجی الانصاری السالمی ست حاضر شد هر سه عقبه وبدر وجمله مشاهد را عمر بن خطاب او را قاضی شام ومعلم کسان آنجا مقرر کرد وی اول در حمص اقامت نمود بعد بسوی فلسطین آمد ودر رمله انتقال کرد وگفته اند که در بیت المقدس مرد سنه اربع وثلثین وهو ابن اثنتین وسبعین سنة وی یکی از انهاست که کعب بن اشرف یهودی را کشتند روی عنه انس بن مالک وعبد الرحمن بن ثابت وقتل یوم الیمامة

رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا صلوة لمن لم يقرأ بام القرآن نیست نماز کسی را که نخواند ام القرآن را واین نیز نام سورۀ فاتحه است بجهت اشتمال وی بر مقاصد قرآن که ثنا بر خدا عز اسمه وتعبد بامر ونهی وبیان وعد ووعید ست یا چون مبدأ ومفتح قرآن ست گویا اصل ومنشأ اوست ودر روایتی از مسلم وابوداؤد وابن حبان فصاعدا آمده یعنی اگر چیزی زیاده کند بر فاتحه هم درست ست لیکن ابن حبان گفته که متفرد ست باین زیادت معمر از زهری واعلال کرده است آنرا بخاری در جزء القراءة ودر روایتی باین لفظ است لم يقرأ بفاتحة الكتاب عوض لم يقرأ بام القرآن شیخ در ترجمه گفته تمسک کرده باین حدیث شافعی واحمد در روایتی بر فرضیت قرارت فاتحه در نماز زیرا که نفی کرد نماز را از کسی که فاتحه نخواند ونزد ما مراد کمال ست بدلیل قوله تعالی فاقرؤا ما تيسر من القرآن ونیز فرمود آنحضرت اعرابی را اقرأ ما تيسر معك من القرآن پس فرض که نماز بی وی روا نبود خواندن چیزی از قرآن ست هر چه باشد فاتحه یا جز آن وخواندن فاتحه واجب باشد که نماز بی وی ناقص بود انتهی گفت محرر سطور عفی عنه خواندن فاتحه در هر رکعت فرض ست بدلیل این حدیث ودیگر احادیث صحیحه که وارد اند درین باب وآن احادیث بیان ما تیسر من القرآن اند ودر حدیث مسیء ست نزد احمد وبیهقی وابن حبان این لفظ که بکن این را در هر رکعت بعد قول وی که بخوان ام القرآن را وامر اصل ست در وجوب وصاحب ضوء النهار این روایت را نسبت ببخاری کرده از حدیث قتاده واین وهم ست وانچه در بخاری ست از حدیث وی این ست که آنحضرت می خواند در هر رکعت بفاتحة الكتاب ومراد بقول وی افعل ذلك في الصلوة كلها نیز هر رکعت نماز ست نه مجموع نماز زیرا که این را رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعد بیان چیزی که کرده میشود در هر رکعت ارشاد فرموده واین قرینه قوی است بر مراد هر رکعت ونیز آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم همراه قرارت فاتحه از صفات رکوع وسجود واعتدال وغیر آن ذکر کرده مامور به ست در هر رکعت ومخالف نمی گوید که رکوع وسجود واعتدال واطمینان در یک رکعت از نماز کافی ست تا قرارت فاتحه هم در بعض رکعات کافی باشد پس فاتحه را در بعض رکعات وباقی چیزها را در هر رکعات واجب گفتن تفریق در اجزای دلیل کردن ست بلا دلیل واز ینجا معلوم ومتعین شد که مراد از قول وی بکن این را در همه نماز خود رکعات نماز ست ونیز آنحضرت فاتحه را در هر رکعت میخواند کما رواه مسلم وفرموده صلوا كما رأيتموني اصلي پس واجب شد که در هر رکعت بخوانند وحدیث دلیل شد بر نفی صلوة شرعیه چون مصلی در ان فاتحه نخواند زیرا که نماز مرکب ست از اقوال وافعال ومرکب منتفی میشود بانتفای جمیع اجزا وبعض اجزا وحاجت نیست بسوی تقدیر نفی کمال زیرا که ضرورت تقدیر نزد تعذر صدق نفی ذات می باشد ودر حدیث آینده معلوم می شود که نفی متوجه ست بسوی کفایت وآن مانند نفی ذات ست در مآل زیرا که آنچه کفایت نمی کند نماز شرعی نیست در مصنفی از حدیث جابر بن عبد الله است من صلى ركعة لم يقرأ فيها بام القرآن فلم يصل الا وراء الامام گفته ابو حنیفه قرارت فاتحه را در هر رکعت از نفل ودر دو رکعت از فرض واجب گفته

و بترکِ واجب نقصانی عظیم در نماز راه یافت الا آنکه نماز در بیشِ وی فاسد نمی شود و شافعی قائل ست بآنکه همراه نقصان فاسد هم سے شود
مسئله جمعی گفته اند که وجوب سورهٔ فاتحه منجر می شود بسوی وجوب رعایت مخارج و تشدیدات و حرکاتِ حروف زیراکه وجوبِ فاتحه شامل
این همه را و صحیح آنست که تا وقتیکه شناخته شود که فلان کلمه میخواند درست ست. بحدیثِ ابوداؤد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم برامدند بمسجد و آنجا اعرابی
و عجمی و شیخ کبیر همه قرآن میخواندند آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند الحمد لله القرآن واحد والالسنة شتی و لتصویب آنهمه و استهجانِ قومی که تجوید قرارت
کنند بقصد دنیا فرمودند و هیچ جا ثابت نشده ست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه ضبط مخارج و غیر آن کرده باشند باوجود
دخول اعجمین و اعراب در اسلام مسئله کلمه کلمه از فاتحه اگر جدا کند بوجهی که در عرف آنرا قرارتِ فاتحه نگویند نماز درست نشود و از فصلی که اسم قرارت را
نفی نکند ضرر نمیرسد و همچنین تخلل سکوت اگر بوجهی باشد که اسم قرارت کل فاتحه را نفی کند قاطع قرارتِ اوست. بخلاف آنکه نفی نکند انتهی متفق علیه
و در منتقی گفته رواه الجماعة و لیکن بلفظ فاتحة الکتاب و در نیل الاوطار گفته و درین باب ست از انس نزد مسلم و ترمذی و از قتاده نزد ابوداؤد و نسائی
و از عبدالله بن عمر نزد ابن ماجه و از جابر نزد ابن ماجه و از علی رضی الله عنه نزد بیهقی و از عایشه و ابوهریره وفی روایة لابن حبان
والدارقطني لا تجزئ صلوة لا يقرأ فيها بأمّ الكتاب کفایت نمی کند نمازی که خوانده نمی شود در وی سورهٔ فاتحه در منتقی
گفته دارقطنی گفته اسنادش صحیح ست و صححه ابن القطان و رواه ابن خزیمة و ابن حبان و او را شاهدی ست از حدیث ابوهریره باین لفظ که پذیرفته
نمی شود نمازی که خوانده نمی شود در وی بام القرآن نووی در شرح مسلم و مصنف در فتح قول بوجوبِ فاتحه در هر رکعت را نسبت بجمهور کرده و ابن سید الناس
در شرح ترمذی گفته مروی ست از علی و جابر و ابن عون و اوزاعی و ابی ثور و الیه ذهب احمد و داؤد و به قال مالک و در بحر زخار گفته ظاهر حدیث باکسی ست
که بایجابش در هر رکعت رفته و مؤیدِ اوست حدیثِ ابی سعید نزد ابن ماجه باین لفظ که نیست نماز مر کسی را که نخواند در هر رکعت الحمد و سورهٔ در فرض یا غیر اما
و لیکن مصنف گفته اسنادش ضعیف ست و نیز حدیثِ ابوسعید باین لفظ آمده که امر کرد ما را رسول خدا باینکه بخوانیم فاتحة الکتاب در هر رکعت رواه
اسمعیل بن سعید الشالنجی ابن الهادی در تنقیح گفته رواه اسمعیل هذا و هو صاحب الامام احمد من حدیثِ عبادة و ابی سعید بهذا اللفظ و ظاهر وی
وجوب فاتحه است در هر رکعت بغیر فرق در میان امام و ماموم و سر و جهر و مؤیدِ اوست حدیثِ جابر که هر که گذارد یک رکعت و نخواند دران
فاتحه پس نگذارد مگر پس پشت امام رواه مالک فی الموطا والترمذی و صححه و مذهب حسن بصری و اسحق وجوب خواندنِ فاتحه با قرآن ست در نماز
در هر رکعت که باشد یکبار و کذا قال ابوحنیفة و لیکن بغیر تخصیص فاتحه و تمام این بحث با استیفای دلائلِ طرفین و ترجیح حدیث باب در نیل الاوطار ست
وفي اخرى لاحمد والبخاري في جزء القراءة و صححه و ابي داؤد والترمذي و ابن حبّان والدارقطني والحاكم والبيهقي من رواية
عبادة بن الصامت یعنی در روایتِ دیگر ست از حدیثِ عباده که گفت بودیم ما پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز بامداد پس قرارت کرد آنحضرت
پس گرانی کرد بروی قرارت و دشوار شد پس هرگاه که فارغ شد از نماز فرمود لعلّكم تقرؤن خلف امامكم شاید که شما میخوانید پس امام خود
و نفرمود میخوانید پس من اشاره بآنکه ماموریت مقتضی خاموش بودن و گوش داشتن ست مر قرارتِ امام را هر که باشد من یا دیگری و سبب ثقل قرارت
بظاهر سماع اصوات قارئین باشد که موجب تشویش وقت و التفات خاطر شریف شده باشد والله اعلم و لیکن قول وی صلی الله علیه وسلم لعلکم تقرؤن
منافی این معنی ست زیراکه این نزد جهر ست و آن متیقن ست پس لعلکم یعنی چه و تواند که سبب ثقل کراهت این فعل و ناخوش داشتن آنحضرت این فعل را
از ایشان باشد و سبب ثقل تاثر آنحضرت باشد از نقص که ناشی می شد مر ایشان را از عدم انصات و استماع قرارت آنحضرت و کامل گاهی متاثر می شود
بنقص ناقص چنانکه مروی ست که آنحضرت روزی در نماز صبح افتتاح قرارت بسته شد و بیان کرد که سبب این بستگی آنست که قومی پس من می ایستند

که وضوء را خوب نمی کنند و رعایت آداب نمی سازند و چون آنحضرت فرمود که شاید شما میخوانید قلنا نعم گفتیم آری میخوانیم ای رسول خدا قال
فرمود لا تفعلوا نکنید این کار را و نخوانید خلف امام الا بفاتحة الکتاب مگر سورهٔ فاتحه که آنرا خوانده باشید در پس امام و چون این خطاب
بموتمین ست واجب آمد قراءت فاتحه در هر رکعت پس امام چنانکه مذهب شافعی ست و در مسوی شرح موطا گفته نزد شافعی قراءت خلف امام واجب ست
خواه امام بجهر خواند یا بسر پس اگر ممکن شود خواندن وی در سکتات امام فبها و الا بخواند همراه امام و مالک گفته بخواند وقت اسرار امام نه جهر استحبابا و ابو حنیفه
گفته اصلا نخواند و اگر خواند مکروه باشد انتهی و در قولی از ابو حنیفه در نماز سریه بی کراهت جائز ست و در کفایه از امام محمد و ابو حفص عدم کراهت قراءت
فاتحه خلف امام نقل کرده و در جامع الرموز از ابو حنیفه و محمد لا باس آورده و در تنویر العینین گفته دلائل قراءت فاتحه در جانبین قوی اند لیکن بعد تامل
ظاهر میشود که قراءت اولی ست از ترک و تعویل درین باب بر قول محمد ست چنانکه در هدایه از وی نقل کرده انتهی و باین رفته اند صاحب حجة الله البالغه
و والد او شیخ عبد الرحیم دهلوی و میرزا مظهر جانجانان در معمولات رحمهم الله تعالی و مرزا حسن علی محدث لکهنوی رح را درین باب رساله مستقل ست که در ان
اثبات قراءت فاتحه از کتب حنفیه کرده و این حدیث را شواهد بسیارست از انجمله این حدیث ست که گفت آنحضرت شاید شما میخوانید و حال آنکه امام
قراءت می کند گفتند ما میکنیم فرمود مکنید مگر آنکه بخواند یکی از شما فاتحة الکتاب را مصنف در تلخیص گفته اسنادش حسن ست و نزد ابو داود ست از حدیث
ابی سعید که گفت امر کرد ما را رسول خدا صلی الله علیه وسلم اینکه بخوانیم فاتحة الکتاب و ما تیسر را و اسنادش صحیح ست در سبل السلام گفته این حدیث
دلالت کرد بر ایجاب قراءت فاتحه خلف امام تنصیصا چنانکه دلالت کرد برای وی بلفظے که نزد شیخین ست بنا بر عموم خود و این ظاهر ست در عموم نماز جهریه
باشد یا سریه و در هر رکعت و باین رفته اند شافعیه و گفتند حنفیه نخواند آنرا ماموم نه در سریه و نه در جهریه و حدیث عباده حجت ست بر همه ها و استدلال ایشان
بحدیث من صلی خلف امام فقراءة الامام له قراءة با وجود ضعیف بودنش مصنف در تلخیص گفته مشهور ست از حدیث جابر و او را طرق ست از جماعه
از صحابه که کلها معلوله انتهی و در منتقی الاخبار گفته رواه الدارقطنی من طرق کلها ضعاف والصحیح انه مرسل پس تمام نیست بآن استدلال زیرا که عام ست
چه لفظ قراءت امام اسم جنس مضاف ست شامل هر انچه امام بخواند و همچنین قوله تعالی وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا و حدیث
اذا قرئ فانصتوا زیرا که این عام اند از فاتحه و جز آن و حدیث عباده خاص ست بفاتحه پس عام مخصوص شود بآن انتهی کلام السبل و در نیل الاوطار گفته
دارقطنی گوید این حدیث یعنی قراءة الامام له قراءة را جز ابی حنیفه و حسن بن عماره دیگری مسند نکرده و این هر دو ضعیف اند و مصنف در فتح الباری گفته
انه ضعیف عند جمیع الحفاظ وقد استوعب طرقه و علله الدارقطنی انتهی فانه لا صلوة لمن لم یقرأ بها زیرا که نیست نماز مر کسی را که نخواند
فاتحة الکتاب را و ظاهر حدیث در فرضیت قراءت اوست خلف امام و هو الصواب خلافا للحنفیه و خلاف کرده اند در انکه محل قراءت او کدام ست بعضی گفته اند
میان سکتات امام بین الآیات بخواند و گفته اند بعد سکوت امام از قراءت فاتحه بالتمام و دلیلی برین هر دو قول از حدیث یافته نشد بلکه حدیث عباده
دال ست برانکه نزد خواندن امام فاتحه را بخواند و مؤید اوست بایضاح حدیث عباده نزد ابو داود که وی نماز گزارد خلف ابی نعیم و جهر کرد ابو نعیم
بقراءت و خواندن گرفت عباده ام الکتاب را و چون برگشتند از نماز بعض سامعین عباده را گفتند که تو ام القرآن میخواندی و ابو نعیم جهر میکرد
گفت آری گزاردیم با ما رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعض نمازها که در ان جهر کرده می شود بقراءت پس ملتبس شد بر وی قراءت و چون فارغ شد از نماز
رو کرد بر ما و فرمود آیا میخوانید شما وقتیکه جهر میکنم بقراءت بعضی از ما گفتند آری میخوانیم فرمود مخوانید من میگویم چیست مرا که منازعت کرده می شوم
قرآن را پس قراءت مکنید هیچ چیز را وقتی که جهر کنم مگر بام القرآن پس عباده که راوی این حدیث ست در پس امام بجهر قراءت فاتحه کرد زیرا که از کلام آنحضرت
فهمید که قراءت آن خلف امام بجهر باید کرد اگر چه با امام منازعت باشد و ابو هریره چون روایت حدیث فهی خداج کرد ابو السائب از وی پرسید که من احیانا

در پس امام می باشم یعنی پس چگونه خوانم ابو ہریرہ ذراع او را فشار کرد و گفت اقرأ بہا فی نفسک یا فارسی الحدیث و محول می گفت کہ در مغرب و عشا
و صبح در ہر رکعت بسر باید خواند پستر گفت در نمازی کہ امام جہر کند تو نزد سکتہ وی بخوان و اگر سکتہ نکند قبل از وی و بعد از وی و ہمراہ وی بخوان
و ترک مکن آنرا در ہیچ حال رواہ ابو داؤد و در سبحۃ الحافل گفتہ ثابت شد کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سکتہ طویلہ میکرد کہ ماموم در آن فاتحہ می خواند
فہی سنۃ قل من الائمۃ من یستعملہا فہی من السنن المہجورۃ انتہی و نووی در اذکار گفتہ مستحب ست تطویل این سکتہ تا ماموم فاتحہ بخواند انتہی و حافظ ابن القیم
در کتاب الصلوٰۃ کہ از مصنفات او فرمودہ منقول نیست از آنحضرت باسناد صحیح و نہ ضعیف کہ سکتہ میکرد بعد قرارت فاتحہ تا بخواند فاتحہ را کسے کہ
خلف اوست و اگر این سکتہ طویلہ کہ در آن ماموم قرارت فاتحہ را در یابد میکرد بر اصحاب وی مخفی نماندی و معرفت و نقل ایشان آن سکتہ را اہم تر
می بود از سکتہ افتتاح انتہی و مصنف رح در تخریج الاذکار برای قول نووی دلیلی مرفوع ذکر نکردہ پس قول صاحب سبحۃ الحافل قولی عجیب ست
و بالجملہ احتجاج کردہ اند حنفیہ بر عدم فرضیت فاتحہ بحدیث مسی زیرا کہ در آن امر ست بقرارت ما تیسر من القرآن و شافعی را ازین احتجاج جوابہاست
اقوای اجوبہ این حدیث لاتجزی صلوٰۃ ست دیگر آنکہ در حدیث مسی نیز ثم اقرأ بام القرآن وارد شدہ رواہ احمد و ابو داؤد و ابن حبان دیگر حمل حدیث
مسی ست بر عاجز از تعلم آن و حال آنکہ وی از اہل اداست و در نیل الاوطار گفتہ قول وی ما تیسر مجمل مبین ست یا مطلق مقید یا مبہم مفسر زیرا کہ ما تیسر
برای حفظ مسلمین ہمین فاتحہ بود و گفتہ اند کہ مراد بما تیسر ما زاد علی الفاتحہ ست جمعا بین الادلۃ زیرا کہ حدیث فاتحہ زیادتی ست کہ غیر معارض واقع شدہ
و این جمع حسن ست **وعن انس رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم وابا بکر وعمر کانوا یستفتحون** یعنی شروع میکردند
آنحضرت و ابوبکر و عمر شروع میکردند نماز را **بالحمد للہ رب العلمین** و ازین حدیث معلوم می شود کہ بسم اللہ الرحمن الرحیم نمی خواندند
لیکن قرارت آن مجمع علیہ ست ہیچ یکی را در آن خلاف نیست و باحادیث دیگر از فعل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ثابت شدہ خواہ جزو فاتحہ دارند
چنانکہ شافعیہ گویند یا ندارند چنانکہ مذہب حنفیہ ست ولیکن در اول صلوٰۃ فقط نزد امام ابو حنیفہ کہ او را افتتاح الصلوٰۃ میدارد مثل تعوذ و در روایتے
از وی و بمذہب صاحبین در اول ہر رکعت زیرا کہ تسمیہ مفتاح قرآن ست و ہر رکعت مستقل ست و از جہت احتیاط و اختلاف علما در جزئیت تسمیہ فاتحہ را
نہ در میان فاتحہ و سورہ مگر نزد امام محمد در صلوٰۃ سریہ پس شافعی تاویل میکند این حدیث را کہ مراد بالحمد للہ رب العالمین سورہ ست و ما میگوئیم کہ مراد
نفی جہر ست ببسملہ نہ نفی قرارت آن در مصفی گفتہ ظاہر ازین حدیث آنست کہ نمی خواند بسملہ را بجہر و نہ بخفیہ و ہمین ست مذہب امام مالک و جمعی تاویل
کردہ اند بآنکہ نخواند بوجہی کہ مسموع می شود پس دلالت کند بر نفی جہر نہ بر نفی قرارت مطلقا و فقیر ہیچ دلیلی بر فعل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نیافتہ است
کہ دلالت کند بر خواندن بسم اللہ خفیہ و در مذہب شافعی خواندن بسملہ فرض ست زیرا کہ جزو فاتحہ است و جہر ببسملہ در صلوٰۃ جہریہ سنت ست و در مذہب
ابو حنیفہ مسنون ست خواندن آن بطریق اخفا در جہریہ و سریہ واللہ اعلم انتہی و حافظ ابن القیم در ہدی فرمودہ کہ آنحضرت گاہی جہر میکرد
ببسم اللہ الرحمن الرحیم و اخفا بیشتر بود از جہر و شک نیست کہ اگر ہمیشہ جہر میکرد در ہر روز پنج بار در سفر و حضر پوشیدہ نمی ماند بر خلفای وی
و بر جمہور اصحاب وی و اہل بلدہ او در اعصار فاضلہ کہ این از اِحل محال ست و در تشبث وی احتیاج بالفاظ مجملہ و احادیث واہیہ باشد فصحیح تلک الاحادیث
غیر صریح و صریحہا غیر صحیح انتہی **متفق علیہ** و درین باب احادیث دیگر ست و مستوفی صاحب المنتقی اکثر الفاظہ و علما اختلاف کردہ اند در جہر
ببسملہ در نماز از ابی ہریرہ آمدہ کہ وی نماز گذارد و جہر کرد ببسملہ در قرارت و گفت بعد فراغ از آن انی لاشبہکم صلوٰۃ برسول اللہ رواہ النسائی و ابن خزیمہ
و ابن حبان و صححاہ و الحاکم فی المستدرک و صححہ الدارقطنی و الخطیب و البیہقی و غیرہم و از ابن عباس آمدہ کہ شروع میکرد نماز را بسم اللہ الرحمن الرحیم
رواہ ابو داؤد و الترمذی و گفت ترمذی لیس اسنادہ بذاک و روایت کرد حاکم در مستدرک از ابن عباس باین لفظ کہ بود آنحضرت جہر میکرد ببسم اللہ الرحمن الرحیم

ثم قال صحیح و در بخاری ست از انس که وی پرسیده شد از قرارت آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم گفت بود قرارت او مد لیستی خواند بسم اللہ الرحمن الرحیم در حالیکه دراز میکرد بسم اللہ را و دراز میکرد الرحمن را و دراز میکرد الرحیم را و از ام سلمه آمده که گفت بود رسول خدا تقطیع میکرد قرارت را بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ رب العلمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین اخرجه احمد فی مسنده و ابو داؤد فی السنن و ابن خزیمة فی صحیحه والحاکم فی مستدرکه دارقطنی گفته اسناد وی حسن صحیح ست این احادیث حجت کسی ست که قائل ست بجهر بسمله و اما کسی که میگوید جهر نکنند بسمله پس حجت وی حدیث عائشه است که بود رسول خدا صلی اللہ علیه وسلم شروع میکرد نماز را بتکبیر و قرارت را بالحمد للہ رب العالمین اخرجه مسلم وقد تقدم فی الکتاب دیگر همین حدیث انس ست و اهل سنن آنرا از حدیث عبد اللہ بن معقل آورده اند و باین رفته اند خلفای اربعه و دیگر ائمه از صحابه شوکانی در فتح القدیر گفته احادیث ترک اگرچه صحیح تر اند لیکن اثبات ارجح ست باآنکه خارج ست بمخرج صحیح پس اخذ بدان اولی باشد لاسیما باامکان تاویل ترک و این مقتضی اثبات ذاتی ست یعنی بودن وی قرآن و هم وصفی یعنی جهر با آن نزد جهر بقرارت آن سور که مفتتح اند بدان در نماز انتهی بعده گفته که تنقیح کلام و بحث را بر اطراف این مسئله مستدلا لا و ردا و دفعا و روایة و درایة موضع دیگر ست گوییم استیفای این بحث بروجه مذکور در نیل الاوطار کرده چون در نقلش اطالت بسیار بود فرو گذاشته آمد زاد مسلم لا یذکرون بسم اللہ الرحمن الرحیم في أول قراءة ولا في آخرها زیاده کرد مسلم که ذکر نمی کردند آنحضرت و ابو بکر و عمر بسمله را در اول قرارت و نه در آخر آن و نیز در مسلم ست از حدیث ابو هریره که چون بر میخاست آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم از رکعت دوم آغاز می کرد قرارت را بالحمد للہ رب العالمین و سکوت نمیکرد یعنی برای دعای استفتاح شیخ در ترجمه گفته ظاهر حدیث در آن ست که ابتدا ببسمله نمی کرد و شافعیه که قائل اند بجهر بسمله مر فاتحه را تاویل میکنند که مراد بالحمد تمام سوره است با بسمله یا مراد آنست که جهر ببسمله نمی کرد انتهی و در سبل زیر زیادت مسلم گفته که این زیادت مبالغه است در نفی و ورنه در آخر وی بسمله نیست و محتمل که مراد بآخر سورهٔ دیگر باشد که بعد فاتحه میخوانند و حدیث دلیل ست بر آنکه این هر سه بزرگ بسمله بمقتدیان خود نمی شنوانیدند جهرا با احتمال قرارت وی سرا و عدم قرارت اصلا لیکن قول وی وفي رواية عن انس لأحمد والنسائي وابن خزيمة بمفهوم خود دال ست بر قرارت وی سرا لا یجهرون ببسم اللہ الرحمن الرحیم جهر نمی کردند ببسمله وفي أخرى و در روایت دیگر ست از انس لابن خزيمة كانوا يسرون بودند که پنهان می گفتند بسمله را و جهر نمیکردند بدان و این صریح ست در قرارت بسر و لهذا گفت مصنف رح وعلى هذا يحمل النفي حمل کرده میشود نفي في رواية مسلم در روایت مسلم چنانکه گفت لا یذکرون یعنی ذکر نمی کردند بجهر نه آنکه ترک میکردند و نمی خواندند خلافا لمن اعلها بخلاف کسی که تعلیل کرده است و ظاهر نموده است علت زیادت مسلم و علت این ست که اوزاعی این زیادت را از قتاده مکاتبة روایت کرده و این علت را رد کرده اند باینکه اوزاعی متفرد نیست بآن بلکه غیر وی نیز آنرا بروایت صحیحه اخراج کرده و باین حدیث استدلال کرده اند برینکه بسمله را نه بجهر باید گفت و نه بسر نه در فاتحه و نه در غیر وی بنابر آنکه مراد بقول وی ولا في آخرها اول سورهٔ دوم ست و هرکه اثبات کرده گفته مراد بعدم جهر هر سه حضرات عدم جهر بحالت جهر بفاتحه است و بسمله را بسر میخواندند کما قرره المصنف در سبل السلام گفته علما درین مسئله اطالت کلام کرده اند و بعضی اعلام دران تصنیف نموده و بنای آن بر اضطراب حدیث انس نهاده و گفته که در وی حجت نیست و اصل این ست که بسمله از قرآن ست و دراز شد جدال در میان علما از طوائف بنابر اختلاف مذاهب و اقرب این ست که آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم گاهی جهر میکرد و گاهی اخفا وقد طولنا البحث في حواشي شرح العمدة بما لا زيادة عليه جماعتی از محققین برین ست که بسمله مثل سائر آیات قرآن ست در جهریه بدان جهر کنند و در سریه سر نماید و اما استدلال بنخواندن آنحضرت بسمله را در فاتحه و جز آن در نماز خود بر نبودن وی آیت باآنکه قرار دلالت میکند برینکه وی آیت ست پس غیر منتهض ست زیرا که ترک قرارت در نماز اگر ثابت شود دلیل بر نفی قرآنیت وی نباشد زیرا که جهر بقرارت آیه در نماز

دلیل بر عدم آیت نیست بلکہ دلیل عام ست ازان و دلیل عام بانتفای دلیل خاص منتفی نمی شود انتهی در حجة الله البالغة گفته بسمله آهسته گوید زیرا که مشروع شده ست برای ما تقدیم تبرک بدان در قرارت و نیز احتیاط همدرین ست انتهی و در بعضی احادیث آمده که آنحضرت جهر میکرد ببسمله و همچنین ابوبکر و عمر واین احادیث ضعیف ست و در تلخیص بران تکلم کرده شیخ در ترجمه فرموده بتحقیق ثابت شده ست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و از خلفای راشدین و صحابه و دیگر که جهر نمی کردند ببسمله اگرچه نماز جهریه می بود و شیخ ابن الهمام از بعضی حفاظ نقل کرده که هیچ حدیثی ثابت نشده که صریح باشد در جهر بسمله مگر آنکه در اسنادوی سخن ست و هیچ یکی از ارباب مسانید اربع مشهوره اخراج نکرد حدیثی دران باوجودیکه کتب ایشان مشتمل ست بر احادیث ضعیف نیز و از چندین صحابه و تابعین و غیرهم از ائمه لا تعد و لا تحصی ذکر کرده اند که جهر نمی کردند و احیاناً اگر از بعضی جهر روایت کرده اند برای تعلیم بود یا بجهت کمال قرب بعضی از مستمعان آنرا شنید و ترمذی دو باب عقد کرده یکی برای جهر تسمیه و دیگر در ترک جهر و ترجیح کرده احادیث ترک جهر را و گفته که درین جانب اند اکثر از اهل علم از اصحاب چون ابوبکر و عثمان و عمر و علی و غیرهم من التابعین و من بعدهم و کلام درین مقام در شرح زیاده برین کرده شد چنانکه ظاهر شده که مذهب الامام اعظم اصح و ارجح ست انتهی گویم احادیث جهر بسمله بالاگذشته و بعضی ازان صحیح ست و شوکانی بترجیح جهر برسر رفته و باد له صحیحه باثبات رسانیده عتد بر

وعن ابی عبد الله نعیم بن عبد الله بتصغیر مولای عمر بن الخطاب المجمر بضم میم و سکون جیم و کسرهٔ میم ثانی و را در آخر و یقال بفتح الجیم و تشدید المیم الثانیة ذکره الحلبی فی شرح العمدة پسر و پدر هر دو موصوف اند بمجمر و این را قصه هست که بجای خود مذکور ست و در فتح گفته که وی مباشر تجمیر میماند باین وجه ملقب شد باین نام و جزم به ابراهیم الحربی و در سبل گفته که موسوم شد بمجمر بسبب آنکه مامور بود بتجمیر مسجد مدینه در هر جمعه وقت نیم روز قال صلیت وراء ابی هریرة رضی الله عنه فقرأ بسم الله الرحمن الرحیم ثم قرأ بام القرآن حتی اذا بلغ ولا الضالین قال آمین گفت نعیم نماز گذاردم در پس ابوهریره پس خواند بسمله پستر خواند سورهٔ فاتحه تا آنکه رسید بلفظ ولا الضالین گفت آمین و آمین گفتن بعد فاتحه سنت ست بالاتفاق خواه منفرد باشد یا امام یا ماموم اگرچه امام آمین نگوید و در تامین مقتدی در صلوة سریه بر تقدیر سماع خلاف ست نزد بعضی نگوید از جهت عدم اعتبار این جهر و سماع قاله ابن الهمام و ظاهر حدیث آنست که آمین گفتن ابوهریره بجهر بود چنانکه مذهب شافعیه هست و آمین بتخفیف میم ست بمد الف و قصر آن نیز آمده معنی آن اللهم اسمع و استجب یا کذلک فلیکن کذا فی المصفی

ویقول کلما سجد و اذا قام من الجلوس الله اکبر ومی گفت ابوهریره هرگاه که سجده کرد و چون راست بایستاد از جلوس الله اکبر یعنی تکبیرات انتقال میگفت بعد تشهد و همچنین چون می استاد از سجدهٔ اولی و ثانیه و درینجا دلیل ست بر تکبیرات نقل در مصفی گفته اتفاق کرده اند ایمه برین تکبیرها و آن بست و دو تکبیر ست در چهار رکعت و همه آنها سنت ست مگر تکبیر اولی که آن فرض ست منعقد نمی شود نماز بدون آن انتهی

ثم یقول اذا سلم والذی نفسی بیده انی لاشبهکم صلوة برسول الله پستر میگفت که سوگند کسی که جان من در دست اوست یعنی قسم بخدا که من مانند ترشما ام از روی نماز گذاردن برسول خدا صلی الله علیه وسلم رواه النسائی وابن خزیمة وذکره البخاری تعلیقا و اخرجه السراج وابن حبان وغیرهم و بوب علیه النسائی الجهر ببسم الله الرحمن الرحیم و این اصح حدیثی ست که وارد شده است درین باب و مؤید ست مر اصل را که بودن حکم بسمله است حکم سورهٔ فاتحه در قرارت جهراً و سراً زیرا که این ظاهر ست در انکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم میخواند بسمله را لقول ابی هریرة انی لاشبهکم صلوة برسول الله صلی الله علیه وسلم اگرچه محتمل ست که مراد مشابهت باشد در اکثر اقوال و افعال آنحضرت مگر این احتمال خلاف ظاهر ست و بعید ست از صحابی که ابتداع کند در نماز چیزی که نکرده است آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم پستر گوید والذی نفسی بیده انی لاشبهکم الخ و دروی دلیل ست بر شرعیت تامین برای امام دارقطنی در سنن از حدیث وائل بن حجر آورده که گفت شنیدم رسول خدا را چون می گفت

غیر المغضوب علیهم ولا الضالین میگفت آمین دراز میکرد بدان آواز خود را و گفت که این حدیث صحیح ست اخرجه ابن حبان والدارمی وابن ماجة

وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قرأتم الفاتحة فاقرؤا بسم الله الرحمن الرحیم فانها احدی آیاتها چون بخوانید شما سورهٔ فاتحه پس بخوانید بسمله را زیرا که بسمله یکی از آیات فاتحه است چنانکه مذهب شافعی ست و در حدیث ابن عباس ست که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم شروع میکرد نماز خود را یعنی قرارت را ببسم الله الرحمن الرحیم رواه الترمذی ولیکن ترمذی گفته که این حدیثی ست که اسنادش قوی نیست وظاهر آنست که مراد جهر بتسمیه خواهد بود والا در افتتاح بتسمیه خلافی نیست و در حجة الله البالغه گفته که روایات در بودن و نبودن بسمله آیتی از فاتحه مختلف آمده وصحیح شده از آنحضرت افتتاح بالحمد وعدم جهر بتسمیه و دور نیست که جهر در بعضی احیان برای تعلیم سنت صلوة بایشان باشد وظاهر آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خاص می فرمود خواص صحابه را بهیچ از کار و آنچنان نمی گردانید که عامه بران ماخوذ شوند و بر ترک آن ملام گردند انتهی و در سبل گفته این حدیث دلالت نمی کند بر جهر و نه بر سر بلکه بر امر بمطلق قرارت و دارقطنی در سنن احادیث جهر بسمله در نماز بوسعت تمام بطریق رفع از علی وعمار وابن عباس وابن عمر وابی هریره وام سلمه وجابر وانس بن مالک سوق کرده بعده گفته روی الجهر ببسم الله الرحمن الرحیم عن النبی صلی الله علیه وسلم وعن اصحابه وازواجه غیر من سمّیناه کتبنا احادیثهم بذلک فی کتاب الجهر مفردا واقتصرنا علی من ذکرنا ههنا طلبا للاختصار والتخفیف انتهی بلفظه انتهی وبالجمله حدیث دال ست بر خواندن بسمله پیش از قرارت اگرچه بسر باشد و بر بودن وی از آیات فاتحه رواه الدارقطنی وصوّب وقفه روایت کرد این را دار قطنی و گفت صواب وقف اوست یعنی این قول ابوهریره است نه حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم مصنف در تلخیص گفته رجال این اسناد ثقات اند و تصحیح کرده اند غیر واحد از ائمه وقف او را بر رفع و اعله ابن القطان بهذا التردد ولیکن این وقف در حکم رفع ست زیرا که اجتهاد را در شمردن آیات مدخلی نیست ورواه البیهقی بطریق اخری

وعنه واز ابوهریره روایت ست قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا فرغ عن قراءة ام القرآن رفع صوته وقال آمین بود رسول خدا چون فارغ می گشت از خواندن سورهٔ فاتحه بر میداشت آواز خود را و می گفت آمین یعنی بجهر و آورده شده در جهر بتامین احادیث صحیحه و مذهب شافعی و احمد این ست و در مذهب مالک خلاف ست و در مذهب ابوحنیفه جهر نکند مطلقا و احادیث در جانب جهر بیشتر و بصحت آمده و بعضی علما در عدم جهر نیز تصحیح احادیث نموده اند و از عمر بن الخطاب روایت کرده اند که گفت چهار چیزست که امام در وی اخفا کند تعوذ و بسمله و آمین و ثنا و از ابن مسعود نیز مثل این مروی ست و تواند که جهر و اخفا هر دو بوده باشند تارةً فتارةً قال الشیخ فی الترجمه گویم حدیث باب دلیل ست بر شرعیت تامین برای امام بعد قرارت فاتحه بجهر و ظاهرش در جهریه و سریه است و بشرعیت وی قائل اند شافعیه و حنفیه گویند در جهریه هم بسر گوید و مالک را دو قول ست اول مانند حنفیه دوم نگفتن آن و حدیث حجت روشن ست برای شافعیه و نیست در حدیث تعرض برای تامین ماموم و منفرد و بخاری شرعیت وی برای ماموم از حدیث ابوهریره روایت کرده باین لفظ که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون آمین گوید امام پس آمین گوئید زیرا که هر که موافق شد تامین او تامین ملائکه را بخشیده شد او را آنچه متقدم شد از گناه وی و نیز وی از حدیث ابوهریره مرفوعا آورده که چون گوید امام ولا الضالین بگوئید آمین الحدیث و نیز از حدیثش مرفوعا آورده که چون گفت یکی از شما آمین و گفتند ملائکه آمین در آسمان پس موافق شد یکی مر دیگری را بخشید او را خدا آنچه گذشت از گناه وی پس این احادیث دلیل ست بر شرعیت آمین برای ماموم و اخیر عام ست برای منفرد و جمهور آنرا حمل بر ندب کرده اند و بعض ظاهریه بوجوب رفته عملا بظاهر الامر و واجب گردانیده اند بر هر مصلی و در جهر بتامین در نماز جهریه قریب بهفده حدیث صحیح واقع شده و اکثرش مفید وجوب ست بر موتم و موکد اوست اغماض نمی بود دران چنانکه

در حدیث عائشہؓ مرفوعاً نزد احمد و ابن ماجہ و طبرانی ست کہ حسد نکردند بر شما یہود و آن قدر کہ حسد کردند بر گفتن آمین و ترمذی احادیث رفع صوت بآمین و خفض بہر دو آوردہ جہر را ترجیح دادہ و از امام بخاری نیز مثل آن نقل کردہ و گفتہ کہ عمل اکثر از صحابہ و تابعین برین ست و حق ہمین ست زیرا کہ روایت رفع صوتہ و مد صوتہ و یرتج بہا المسجد مؤید اوست و روایات خفض خالی از ضعف نیست و در تنویر العینین گفتہ بعد تعمق در روایات و تحقیق ظاہر میشود کہ جہر بآمین اولیٰ ست از خفض زیرا کہ روایات جہر اکثر و اوضح ست از خفض انتہی رواہ الدارقطني وحسنہ والحاکم وصححہ گفت حاکم اسنادہ صحیح علی شرطہما و گفت بیہقی حسن صحیح و لابي داؤد والترمذي نحوہ مانند حدیث ابو ہریرہ و لفظ وی در سنن این ست چون خواند امام ولا الضالین گفت آمین و بلند کرد بدان آواز خود را و در لفظی این ست کہ وی نماز گذارد و پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس جہر کرد بآمین در سبل گفتہ آمین بمد و تخفیف ست در جمیع روایات و از جمیع قراء و حکایت کردہ اند در وی لغتہا و معنی وی اللہم استجب ست و قیل غیر ذالک انتہی گویم یکی از ان لغات آمین ست بقصر و تخفیف میم حکاہ ثعلب و دیگر بمد و تشدید میم ست حکاہا الواحدی و قال روی عن الحسن البصری در ترجمہ گفتہ احتمال دارد کہ مراد جہر بدان باشد و احتمال دارد کہ مراد مد الف باشد کہ فصیح و ظاہر معنی اُولیٰ ست بقرینہ روایات دیگر کہ در بعضی جا آمدہ یرفع بہا صوتہ برمیداشت بآمین آواز خود را و آن صریح ست در جہر و در بعضے روایات برمیداشت آواز را تا آنکہ می شنوانید صف اول را پس می لرزید بوی مسجد و در روایتی چنانکہ می شنید کسی کہ قریب می بود در صف اول و در بعضی روایات خفض صوت بآمین نیز آمدہ و وجہ تطبیق میان این دو روایت بیان کردہ اند کہ مراد از خفض عدم عنف ست یعنے عدم مبالغہ در جہر و بجہر استماع کسی کہ قریب می بود در صف اول چنانکہ در روایتی آمدہ ست انتہی و شک نیست کہ ارجح ہمان اول ست من

حدیث وائل بن حجر بتقدیم حا بر جیم و گاہی شتبہ میگردد بتقدیم جیم بر حا شیخ در ترجمہ گفتہ شیخ ما از شیخ خود نقل میکرد کہ می گفت ما برای حفظ این لفظ و در دل خود نگاہ میداریم کہ این حجر را می باید خواند انتہی وعن ابي ابراهيم يا ابي محمد يا ابي معاويه عبد الله بن ابي اوفى نام وی علقمہ بن قیس بن الحارث الاسلمی ست حاضر شد حدیبیہ و خیبر و ما بعد ہا را و ہمیشہ ماند در مدینہ تا آنکہ مقبوض شد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم پس برگشت بسوی کوفہ و مُرد آنجا و وی آخر کسی ست کہ مُرد در کوفہ از صحابہ سنہ سبع و ثمانین وقیل سنہ ست و در آخر عمر نابینا شدہ بود و از اصحاب شجرہ ست کذا فی البدر قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال اني لا استطيع ان اخذ من القرآن شيئا فعلمني ما يجزئني منه گفت عبد اللہ آمد مردی بحضرت رسالت پس گفت من نمی توانم کہ بگیرم از قرآن چیزی و یاد دارم پس بیاموز مرا و تعلیم فرما چیزی کہ بسندگی کند مرا از قرآن یعنی بجای قرآن بنشیند قال قل فرمود بگو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم ستبادر بافہام بقرینہ مقام آنست کہ مراد عدم استطاعت آن مرد ست برای اخذ چیزی از قرآن مقداری کہ صحیح گردد بدان نماز و این بعید ست جدا زیرا کہ مستبعد ست کہ عاجز آید عربی متکلم بمثل این کلام از تعلم مقدار آنچہ صحیح باشد بدان نماز اگر ہمین مقدار کہ این کلمات ست آیتی یا زیادہ بران از قرآن می آموخت کفایت میکرد و می گویند کہ این مردی ست کہ ہمین ساعت ایمان آوردہ و وقت نماز در رسیدہ و گنجائش چیزی از حفظ قرآن نداشتہ پس بیاموخت او را صلی اللہ علیہ وسلم این کلمات را و با وجود استبعاد بر طرف نمی گردد پس ظاہر آنست کہ مراد حفظ چیزے از قرآن ست کہ او را ورد خود سازد و بدان اوقات خود را معمور دارد و لابد چیزی بسیار از قرآن یاد باید کرد کہ در خور آن بود و بعضے مردم ہستند کہ حفظ آن قدر بر ایشان آسان نمیگردد پس آموخت او را آنحضرتؐ این کلمات کہ ہر یک گنجینہ ایست از گنجہای الٰہی تا مداومت کند بران و ورد خود

سازد آنرا شب و روز کذا قالوا ولیکن در سبل السلام گفته که این حدیث دلیل ست بر آنکه این اذکار قائم مقام قراءت فاتحه و غیر ہاست برای
کسی که قراءت نمی تواند کرد و ظاہر وی آنست که واجب نیست بروی تعلیم قرآن تا بخواند در نماز زیرا که معنی لا استطیع لا احفظ الآن منه شیئا ست
پس امر نکرد او را بحفظ وی بلکه امر کرد باین الفاظ با آنکه ممکن بود او را حفظ فاتحه چنانکه حفظ کرد این الفاظ را و گذشت در حدیث مسیء الصلوة انتهی
گوییم ظاہر آن ست که گفتن این الفاظ یکبار کفایت میکند قیاسا علی الفاتحة کذا فی البدر و در مصفی ست اگر فاتحه نمی داند ذکر گوید ہر قدر که خواہد
و تعیین سبع آیات یا سبع انواع از ذکر سندی قوی ندارد انتهی الحديث بنصب ای اتم الحديث و تمام وی در سنن ابی داود ست که گفت آن مرد
ای رسول خدا این برای خدا ست پس چیست برای من فرمود بگو اللهم ارحمنی وارزقنی وعافنی واهدنی و چون برخاست آن مرد فرمود ہکذا و اشاره کرد
بدست خود پس گفت آنحضرت اما این مرد پس پر کرد ہر دو دست خود از خیر انتهی لیکن در سنن ابی داود لفظ العلی العظیم نیست رواه احمد
وابو داود والنسائي وابن الجارود وابن حبان والحاكم والدارقطني واللفظ له و در سند وی ابراهیم سکسکی از رجال بخاری ست لیکن عیب
کرده اند بر بخاری بر اخراج حدیث وی وضعفه النسائی و گفت ابن قطان تضعیف کرده اند او را قومی پس نیاورده اند حجتی و ذکر کرده ست او را نووی
در خلاصه در فصل ضعیف و گفت در شرح مهذب رواه ابو داود والنسائی باسناد ضعیف و سبلش کلام ایشان ست در ابراهیم و گفت ابن عدی
نیافتم مر او را حدیثی منکر المتن انتهی و متفرد نیست وی باین حدیث بلکه روایت کرده اند این را طبرانی وابن حبان در صحیح خود نیز از طریق طلحه بن مصرف
عن ابی اوفی لیکن در اسنادش فضل بن موفق ست و ابو حاتم او را ضعیف گفته کذا فی التلخیص وصححه ابن حبان والدارقطني والحاكم

وعن ابي قتادة رضي الله عنه انصاری عقبی بدری ست حاضر شد ہمه مشاہد را از مشاہیر صحابه ست قال كان رسول الله
صلى الله عليه وسلم يصلي بنا بود رسول خدا نماز میگذارد با ما فيقرأ في الظهر والعصر في الركعتين الأوليين پس میخواند
در نماز پیشین و نماز دیگر در دو رکعت نخستین بفاتحة الكتاب وسورتين فاتحه و دو سوره یعنی در ہر رکعتی فاتحه و یک سوره ہر کدام
سوره که باشد از قرآن میخواند ويسمعنا الآية احيانا و می شنوانید ما را آیتی از آیات سوره که میخواند گاه گاه و ظاہر آنست که این شنوانیدن
بقصد بود تا بدانند که بعد از فاتحه سوره میخواند یا فلان سوره میخواند یا برای بیان جواز آنکه اگر در نماز سریه یگان آیتی بجهر خوانند مفسد نیست
و بعضی گویند که این محمول ست بر غلبه استغراق در تدبر که بی اختیار جهر حاصل می شد و ظاہر مفهوم استماع در قصد و اختیار ست و تخصیص
بظهر و عصر اتفاقی ست ويطول الركعة الأولى و درازی میکرد در قراءت رکعت نخستین و در روایتی آمده آنقدر که درازی نمی کرد در رکعت
پسین و ہمچنین میکرد در نماز دیگر یعنی عصر و نماز صبح و تطویل رکعت اولی در مذهب ثلثه در ہمه نماز ہاست و مذهب امام محمد نیز ہمین ست بنص در ظهر
و عصر و صبح و بقیاس در مغرب و عشا و عبد الرزاق از معمر در آخر این حدیث زیاده کرده که ما گمان میکردیم که مقصود آنحضرت ازین تطویل آن بود
که مردم رکعت اولی دریابند و ابو داود و ابن خزیمه نیز ہمچنین روایت کرده اند و نزد امام ابو حنیفه و ابو یوسف این مخصوص بنماز فجر ست که وقت
نوم و غفلت ست والا ہر دو رکعت در استحقاق قراءت برابر اند پس در مقدار نیز برابر باشند چنانکه در حدیث دیگر آمده که میخواند در ہر رکعت
مقدار سی آیت و اطالت در حدیث محمول ست بر دعا و استفتاح و تعوذ و تسمیه و بکمتر از سه و در سبل گفته ظاہر تطویل سورت ست در رکعت اولی
و ادعا کرد ابن حبان که تطویل جز این نیست که بترتیل قراءت ست در آن با استوای مقروء و مسلم از حدیث حفصه روایت کرد که كان يرتل السورة حتى
يكون أطول من أطول منها اما قراءت پس در ہر دو برابر بود چنانکه از حدیث ابو سعید که بیاید ظاہر ست و بیہقی گفته تطویل کند در اولی اگر منتظر
کسی ہست و رنه مستوا نماید در اولیین انتهی و در خلاصه گفته قول محمد احب ست کذا فی شرح ابن الهمام زیرا که اوفق ست بصراحت نص و ابعد ست

اند تاویل و احتمال عقلی در برابر حجت نیرزد و درین باب حدیثهای دیگرست که تقویت او میکند و یقرأ فی الاخریین بفاتحة الکتاب و می خواند
آنحضرت در دو رکعت پسین فاتحه فقط و همه ایمه قائل اند که در دو رکعت اخیر اقتصار بر فاتحه جائز ست و نزد حنفیه اگر تسبیح گوید یا سکوت کند نیز
جائز ست و قراءت افضل ست و نخعی و ثوری و تمامه علمای کوفه برین اند و در محیط گفته است که اگر عمدا سکوت کند بد کرده باشد از جهت مخالفت سنت
و در روایت حسن بن زیاد از ابو حنیفه آمده که قراءت در ما بعد اولیین واجب ست و ابن ابی شیبه از علیؓ و ابن مسعود آورده که فرموده اند قراءت کن
در اولیین و تسبیح گو در آخریین و کرمانی و نیز گفته است که اگر در آخریین فاتحه و سوره خواند سجده سهو واجب نگردد و هو الاصح زیرا که قراءت فاتحه در آخریین
مکروه نیست چه تحقیق آمده است از حضرت صلی الله علیه وسلم که گاه گاهی زیاده میکرد بر فاتحه در آخریین لیکن مستحب ترک سوره است کذا فی الترجمه
و مصنف گفته باین حدیث معلوم شد که قراءت سوره در آخریین مسنون نیست و هم بانچه روایت کرده اند همچنین در نماز مغرب و نسائی باسناد حسن
و گفته اند که مسنون ست خواندن سوره در آخریین نیز برای اتباع روایت کردند آنرا بخاری و مسلم در ظهر و عصر و مغرب و مالک در مغرب گفته و قیاس کرده میشود
بران عشا انتهی و در سبل گفته در وی دلیل ست بر انکه زیاده نکند در آخریین بر فاتحه و همچنین در رکعت سوم مغرب اگرچه مالک در موطا از طریق صنابحی
روایت کرده که وی شنید ابابکر را که میخواند در ان رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنَا الآیه و شافعی را دو قول ست در استحباب قراءت سوره
در آخریین و نیز در حدیث دلیل ست بر جواز اخبار انسان بظن زیرا که معرفت قراءت سوره راه نیست در وی بسوی الیقین و اسماع آیت احیانا دلالت
نمیکند بر خواندن هر سوره و حدیث ابو سعید که می آید دال ست بر اخبار از ان بظن و همچنین حدیث خباب وقتی که پرسیده شد چگونه می شناختید شما قراءت
آنحضرت را در ظهر و عصر گفت باضطراب ریش شریف وی پس اگر حال قراءت شریف باخبار وی صلی الله علیه وسلم میدانستند هر آینه ذکر میکردند آنرا انتهی
متفق علیه درین جا دلیل ست بر شرعیت قراءت فاتحه در هر چهار رکعت و خواندن سورتی همراه آن در هر رکعت از اولیین
و برینکه این عادت وی بود صلی الله علیه وسلم کما یدل علیه کان یصلی زیرا که این عبارت مفید استمرار ست غالبا و اسماع آیت احیانا دلیل ست بر عدم وجوب اسرار
در سریه و برینکه مقتضی سجود سهو نیست و قول وی احیانا دلیل ست بر تکرار آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نسائی از حدیث براء آورده که گفت بودیم ما
که میگذاردیم پس آنحضرت نماز ظهر و می شنیدیم از وی آیتی بعد آیت از سوره لقمان و ذاریات و اخرج ابن خزیمة من حدیث انس نحوه و لکن قال
سبح اسم ربک الاعلی و هل اتاک حدیث الغاشیة و در منحة الغفار گفته حق این ست که حدیث ظاهر ست در ایجاب هر انچه دیده شد از نماز وی
صلی الله علیه وسلم زیرا که اصل در امر همین ست و بیرون نمی رود از وی مگر بدلیل پس هر انچه ثابت شده است از جهر و سر لازم ست لا محیص عنه و اما آیت
پس محتمل و مجمل ست و دلالت وی درینجا تمام نیست انتهی گوییم مراد بحدیث صلوا کما رایتمونی اصلی ست و مراد بآیت وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا
تُخَافِتْ بِهَا وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال کنا نحزر قیام رسول الله صلی الله علیه وسلم
بودیم ما که اندازه میکردیم ایستادن پیغمبر خدا را حزر بحای حمله و زا و را اندازه کردن کشت و میوه بر درخت و نحزر بفتح نون و سکون حای حمله و ضم زا
ای نخرص و نقدر و در قول وی کنا نحزر دلالت ست برینکه اندازه کنندگان یک جماعت بود و ابن ماجه روایت کرده که حازرین سی کس بودند از صحابه
فی الظهر والعصر در نماز ظهر و عصر فحزرنا قیامه فی الرکعتین الاولیین من الظهر پس اندازه کردیم قیام آنحضرت را در دو رکعت
نخستین از نماز ظهر اولیین بدو یای تحتیه و همچنین آخرین تثنیه اولی و اخری ست قدر مقدار سوره الم تنزیل السجدة مراد مقدار
این سوره است در هر دو رکعت یا در هر رکعت بعد فاتحه و موافق این معنی ست انچه در روایت دیگر آمده که میخواند در هر رکعت مقدار سی آیت چه
سوره مذکوره سی و نه آیت ست و بر تقدیر معنی اول این روایت مخالف روایت اولی میشود و علی قاری گفته لفظ سجده درین حدیث مجرور ست

بر سبیلِ تمثیل دست منصوب ست بتقدیرِ اعنی و مرفوع ست بر خبریت مبتدای محذوف گوییم این ہرست و وجہ مبنی ست بر رفع تنزیل حکایة و اما در صورت اعراب پس متعین ست جر سجدہ باضافت وفی الاخریین قدر النصف من ذلك و در دو رکعت اخیر مقدار نیمی از ان و ازینجا معلوم شد که در رکعتین اخریین ظهر نیز سورہ میخواند مختصر تر از انچه در اولیین میخواند وفی الاولیین من العصر علی قدر الاخریین من الظهر و در دو رکعت اولی از عصر بر قدر قیام او در دو رکعت اخری از ظهر و معلوم ست که در دو رکعت اول از عصر سورہ جز فاتحه خوانده میشود والاخریین علی النصف و در دو رکعت اخری از عصر بر قدر نصف از ان ای از اولیین آن رواه مسلم احادیث درینجا مختلف آمده در روایتی نزد مسلم و نسائی از ابی سعید آمده که اقامت گفته می شد برای نماز ظهر و میرفت رونده بسوی بقیع و قضا میکرد حاجت خود را پس تر می آمد نزد اہل خود و وضو میکرد و می یافت آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در رکعت اولی بنابر اطالت وی این رکعت را واحمد و مسلم از حدیث ابی سعید آورده که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم میخواند در نماز ظهر در دو رکعت اولی در ہر رکعت بقدر سی آیت و در دو رکعت اخیر بقدر پانزده آیت یا گفت نیمه آن و در عصر در دو رکعت اول در ہر رکعت پانزده آیت و در دو رکعت اخیر نصف آن ہذا لفظ مسلم و در حدیث دلیل ست بر ینکه نخواند در دو رکعت اخیر از عصر مگر فاتحه و بخواند در دو رکعت اخیر از ظهر جز فاتحه ہمراه فاتحه و گذشت حدیث ابی قتاده که میخواند آنحضرت در دو رکعت اخیر از ظهر ام الکتاب و می شنوانید مارا احیانا آیتی و ظاہر وی آنست که زیاده نمی کرد برام الکتاب و شاید که این روایت ارجح ست از حدیث ابی سعید من حیث الروایة زیرا که بخاری و مسلم بر وی اتفاق کرده اند و من حیث الدرایة زیرا که این خبری ست مجزوم به و خبر ابی سعید منفرد ست بآن مسلم و نیز آن خبر ست از حزر و تقدیر و تخمین و محتمل که جمع کرده شود میان ہر دو باین طریق که گاہی در اخریین غیر فاتحه ہمراه فاتحه میخواند و احیانا در ان بر فاتحه اقتصار میکرد پس زیادت بر فاتحه در ان ہر دو رکعت سنت خواہد بود بفعل احیانا و بترک احیانا وعن ابی ایوب سلیمان بن یسار بفتح یا و تخفیف سین مہمله مولای ام المومنین میمونه از کبرای تابعین و فقہای سبعه مدینه است برادر عطا بن یسار بود فاضل ثقه عابد ورع حجت مرد در سنه ۱۰۷ و ہو ابن ۷۳ سنة قال کان فلان گفت بود فلان بغوی در شرح السنة گفته مراد از فلان شخصی ست که والی مدینه بود از جانب مروان بن عبد الملک و نامش عمرو بن سلمه بن نفیع بود و بعضی گفته اند که آن عمر بن عبد العزیز ست و لیکن خطاست زیرا که ولادت عمر بن عبد العزیز بعد از فوت ابو ہریره است بیک دو سال توربشتی گفته ولادت عمر بن عبد العزیز در سنه شصت و یک ہجری ست و وفات ابو ہریره در سنه پنجاه و ہفت یا پنجاه و ہشت یا پنجاه و نه بوده است و بعضی گویند که مراد از فلان علی مرتضی ست و بہر حال حدیث مصرح ست باینکه ابو ہریره نماز گذارد در پس این فلان و سلیمان گفت که نماز گذاردم من پس آن مرد که ابو ہریره او را اشبه صلوة برسول الله صلی الله علیه وسلم گفته بود یطیل الاولیین من الظهر دراز میکرد آن فلان دو رکعت اول از ظهر و در روایتی و سبک میکرد دو رکعت پسین را از ظهر باینکه میخواند در اخریین ظهر فاتحه با سورۀ قصیر مقصود ذکر تطویل قرارت ظهر ست ویخفف العصر و سبک میکرد قرارت عصر را یعنی نسبت بنماز ظهر ویقرأ فی المغرب بقصار المفصل و میخواند در مغرب سورتہای کوتاه از مفصل و آن از قاف تا آخر قرآن ست علی الصحیح کذا فی التوشیح و در سبل گفته از صافات یا جاثیه یا قتال یا فتح یا حجرات یا صف یا تبارک یا سبح یا ضحی ست و اتفاق کرده اند برانکه منتہای او تا آخر قرآن ست و شیخ در ترجمه گفته مراد بمفصل بر قول مشہور از سورۀ حجرات تا آخر قرآن ست و مفصل از ان جہت گویند که در وی فصول یعنی فصلہا بسمله بسیار ست و بعضی گویند از جہت قلت منسوخ در وی در مصفی گفته مستحب داشته اند جمہور علما مقیم غیر معذور را که در صبح طوال مفصل خواند و در ظهر و عشا اوساط و در عصر و مغرب قصار آن و مفصل یک سبع ست از اسباع قرآن که صحابه احزاب خود را بران اسباع نهاده اند انتہی گوییم سور سه قسم ست طوال و اوساط و قصار طوال از اول قاف تا سورۀ بروج ست و اوساط از بروج تا والضحی یا سورۀ زلزال و باقی قصار اند تا آخر قرآن

وفي العشاء بوسطه ومیخواند در عشا باوساط مفصل که میانه اند در درازی وکوتاهی وفي الصبح بطواله ودر نماز بامداد بسورتهای دراز مفصل بدانکه در نماز ظهر طوال مفصل نگفت بلکه مجمل گفت که تطویل میکرد ودر عصر نیز تخفیف ذکر کرد واز قصار واوساط هیچ نگفت ومحمول ومقرر الآن در وقت ظهر قرارت طوال مفصل ست چنانکه در صبح ودر عصر اوساط چنانکه در عشا فقال ابو هريرة ما صليت وراء احد اشبه صلوة برسول الله صلى الله عليه وسلم من هذا گفت ابو هریره نگذاردم پس هیچ یکی که مانندتر باشد نماز وی بنماز رسول خدا ازین شخص رحمه الله گفته علما گفته اند که سنت آنست که در نماز صبح وظهر طوال مفصل خواند وصبح اطول بود ودر عشا وعصر اوساط ودر مغرب قصار وگفته اند که حکمت در تطویل صبح وظهر آن ست که این هر دو وقت غفلت اند بنا بر نوم در آخر لیل وقائله پس در تطویل ادراک متاخرین بغفلت ونوم ونحوها ست ودر عصر این حال نیست بلکه وقت اعمال ست پس تخفیف مناسب اوست ودر مغرب ضیق وقت ست پس احتیاج زیادت تخفیف ست بنا بر حاجت مردم بسوی عشا وروزه دار ومهمانان ودر عشا غلبه نوم ست ولیکن وقت وی واسع ست پس مشابه شد بعصر معلوم شود اختلاف نماز آنحضرت چنانکه عنقریب بیاید بطریقی که تمام نمی شود بآن این تفصیل انتهی اخرجه النسائي باسناد صحيح وروایت کرد آنرا ابن ماجه نیز تا قول وی تخفف العصر وعن جبير بن مطعم بضم میم وسکون طای مهمله وکسر عین رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ في المغرب بالطور گفت شنیدم پیغمبر خدا را میخواند در نماز مغرب سوره طور واین شنیدن وی قبل اسلام بود کذا في الفتح واین حدیث دلیل ست بر انکه مغرب مختص نیست بقصار مفصل ودر حدیث ام الفضل بنت الحارث که زوجه عباس ومادر ابن عباس وفضل بن عباس ست آمده که گفت شنیدم رسول خدا صلى الله عليه وسلم میخواند در مغرب سوره والمرسلات را متفق علیه ونیز وارد شده که میخواند آنحضرت در مغرب المص وصافات وحم الدخان وسبح اسم ربك الاعلى والتين ومعوذتين وقصار مفصل وکلها احادیث صحیحة پس این احادیث واحادیث دیگر که در نمازهای دیگر واقع شده اند دلالت دارند بر عدم تعیین قرارت چنانکه ائمه فقها قرار داده اند از طوال مفصل در فجر وظهر واوساط در عصر وعشا وقصار در مغرب ومداومت بر قصار مفصل در مغرب فعل مروان ابن الحكم ست وزید بن ثابت بر وی انکار کرده وگفت چیست ترا که میخوانی قصار مفصل بتحقیق دیدم رسول خدا را صلى الله عليه وسلم که میخواند در مغرب بطولى الطوليين اخرجه البخاري وهي الاعراف ونسائی آورده که خواند آنحضرت اعراف را در دو رکعت مغرب ودر عشائین وتوقیت کرد برای معاذ در آن بالشمس وضحها وبالليل اذا يغشى وسبح اسم ربك الاعلى ونحوها ودر حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده آمده که گفت هیچ سوره از مفصل نیست نه صغیر ونه کبیر که نشنیدم من از پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم که امامت میکرد بدان مردم را در نماز در سبل گفته جمع میان این روایات چنین ست که واقع شد از آنحضرت این همه باختلاف حالات واوقات واشغال عدما ووجودا انتهى متفق علیه شیخ در ترجمه گفته اصل ودلیل در تعیین فقها این سور را کتاب امیر المومنین عمر ست بجانب ابو موسی اشعری که والی کوفه بود از جانب وی پس نوشت این تفصیل را در آن کتاب وقرار یافت امر بران وبالجمله امر قرارت در زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم در طول وقصر مختلف بود باختلاف احوال واوقات وحکم ومصالح وتعلیم وجواز ورخصت وبعد از آن مقرر شد امر بر کتاب امیر المومنین عمر ولابد او را دلیلی وسماعی از حضرت نبوت صلى الله عليه وسلم درین باب خواهد بود وشاید که غالب احوال وی صلى الله عليه وسلم چنین وبرهمین نهج خواهد بود واحیانا بر خلاف آن ولیس ست از روی حجت ودلیل قول عمر رضي الله عنه انتهى وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال كان رسول الله گفت بود رسول خدا صلى الله عليه وسلم يقرأ في صلوة الفجر يوم الجمعة میخواند در نماز فجر روز جمعه در رکعت اولی الم تنزيل السجدة وهل اتى على الانسان سوره سجده ودر رکعت دوم سوره وهر متفق علیه واهل سنن نیز آنرا روایت کرده اند مگر نسائی که از حدیث

ابن عباس آورده و درویی دلیل ست بر آنکه دابِ آنحضرت درین نماز همین بود و للطبرانی من حدیث ابن مسعود رضی الله عنه یدیم ذلک و در حدیث ابن مسعود ست نزدیک طبرانی که همیشه میکرد این را و در روایتی دیگر از طبرانی این ست که میخواند این دو سوره همیشه در جمعه پس عادت دائمی وی بود و در سبل گفته شیخ الاسلام ابن تیمیه رح فرموده که سر در قرات این هر دو در جمعه آنست که این هر دو سوره متضمن چیزی ست که شد و خواهد شد درین روز زیراکه مشتمل اند بر خلق آدم و بر ذکر معاد و حشر عباد و این در روز جمعه خواهد بود پس در خواندن آنها تذکیر عباد ست بما کان فیه و یکون انتهی گوئیم از ما کان عبرت باید گرفت و برای ما یکون مستعد باید شد انتهی کلام السبل و بعضی گفته اند که ثابت شده از آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواندن غیر این دو سوره نیز و این بر فرض صحت و ثبوت برای بیان جواز خواهد بود زیراکه خواندن این دو سوره در فجر متعارف و متوکد و مستمر ست نزد شافعی و بر این ست عمل الیشان در حرمین شریفین شیخ در ترجمه گفته در کتب ما مذکور ست که متعین نگرداند چیزی از قرآن را بنمازی معین و همین را شامل آرند و میگویند چنانکه تعیین این دو سوره بفجر و تعیین سورهٔ جمعه و منافقون برای نماز جمعه اما این سخن بعد از صحت حدیث و ورود عمل رسول خدا صلی الله علیه وسلم خالی از غرابتی نیست و محقق حنفیه شیخ ابن الهمام از طحاوی و اسبیجابی نقل کرده که این بر تقدیری ست که آنرا لازم و متحتم دانند و جز آنرا مکروه پندارند اما اگر از جهت تیسر و تبرک بقرات حضرت صلی الله علیه وسلم بخواند باکی ندارد و بشرط آنکه احیانا جز آنرا نیز میخوانده باشد تا جاهل گمان نبرد که جز آن جائز نیست و تحقیق وارد شده ست در احادیث صحیحه تعیین قرات در بعضی صلوٰة چنانکه قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در سنت نماز فجر و خواندن سبح اسم ربک الاعلی و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در نماز وتر و امثال آن و نیز شیخ ابن الهمام گفته که مقتضای دلیل عدم مداومت ست نه مداومت چنانکه حنفیه حصر می کنند بلکه مستحب آنست که خوانده شود گاه گاهی تبرکا بالماثور انتهی و گفت بندهٔ ضعیف عفا الله عنه شک نیست که بعد از صحت حدیث مجال اعتذار بایهام وجوب و عدم صحت غیر آن تنگ ست پس ظاهر آنست که نزد حنفیه دوام عمل از حضرت صلی الله علیه وسلم ثابت نشده ست بلکه گاهی بقصد انذار و تبشیر میخوانده باشند چنانکه در وجه خواندن این دو سوره گفته اند که اینها مشتمل اند بر ذکر مبدأ و معاد و دخول جنت و نار و این معانی در روز جمعه ست و قیامت قائم در روز جمعه میشود و ظاهر میگردد چنانکه در محافل و مجامع عظیمه سورهٔ ق و اقتربت الساعة میخواندند پس اگر احیانا نخوانند بهتر و فاضلتر باشد والله اعلم انتهی کلام الشیخ رحمه الله و در حجة الله البالغة گفته اختیار کرده ست آنحضرت بعض سور را در بعض صلوات برای فائده بی وجوب و بی طلب مؤکد پس هر که در آن پیروی کرد وی بسیار خوب کرد و هر که نکرد نیست بر وی حرج انتهی محرر سطور گوید اگر چنین گویند که در جائیکه از حضرت صلی الله علیه وسلم تعیین بصحت رسیده آنجا همان سوره بهمان کیفیت بتعیین باید خواند و جائیکه تعیین مروی نیست فرض باشد یا نفل آنجا هر چه از قرآن متیسر گردد در وقت همان باید خواند نزدیکتر خواهد بود بظاهر احادیث و وجهی ست برای تطبیق مذهب شافعیه و حنفیه والله اعلم **وعن حذیفة رضی الله عنه**

قال صلیت مع النبی صلی الله علیه وسلم فما مرت به آیة رحمة الا وقف عندها یسأل ولا آیة عذاب الا تعوذ منها گفت حذیفه نماز گذاردم همراه رسول خدا پس نگذشت بآنحضرت هیچ آیت رحمت مگر که بایستاد نزدیک آن آیت درحالیکه سوال میکند از خدا رحمت او را و نگذشت بوی هیچ آیت عذاب مگر که پناه جست بخدا از آن و این حدیث دلیل ست بر آنکه قاری را در نماز باید که تدبر کند در قرات و بخواهد از خدا و پناه جوید بوی از عذاب وی و شاید که این در نماز شب بود زیراکه این حدیث مطلق واقع شده و در حدیث عبد الرحمن بن ابی لیلی عن ابیه تقیید آن وارد گشته گفت شنیدم رسول خدا را میخواند در نماز شب که فریضه نبود پس گذشت بذکر جنت و نار و گفت اعوذ بالله من النار و ویل لاهل النار رواه احمد و ابن ماجه بمعناه و گفت عایشه رض استادم با رسول خدا در شب تمام پس خواند سورهٔ بقره

ونساء و آل عمران یعنی گذشت بآیتی که در وی تخویف ست مگر آنکه پناه خواست از خدا و استعاذه کرد و نمی گذشت بآیتی که در وی استبشارست مگر آنکه دعا کرد و خدا را در غبت نمود بسوی وی رواه احمد پس این همه صریح ست در نافله و قیام لیل و تاید داست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در هیچ روایتی که امامت کرده باشد مردم را بسوره بقره و آل عمران در فریضه اصلا و لفظ استادم که در حدیث عایشه است مشعرست بآنکه در لیل بود و این باعتبار ورود سنت و اگر یکی در فریضه هم بجا آرد لاباس بود باشد و خللی در نماز وی نکند خصوصا وقتی که منفرد باشد تا شاق نشود بر غیر وی اگر این کس امام ست

وعن ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا واني نهيت ان اقرأ القرآن راكعا وساجدا

آگاه باشید که من نهی کرده شده ام از خواندن قرآن در رکوع و سجود یعنی او تعالی تعیین کرد نماز را بهیئتی از هیآت جزعی از انواع ذکر و مخصوص گردانید قیام را که اول هیآت و اعظم آنست داخل در خدمت بقرآن که اعلی و اقدم و اعظم و افضل اذکارست پس بعد از تعیین و تخصیص وی تعالی و تقدس گنجایش ندارد که خلاف آن کنند و اگر بکنند حرام بود یا مکروه و این امر تعبدی ست که عقل را به ادراک آن راه نیست و بعضی از مردم حکمتی و علتی دران نیز برانگیزند و گویند رکوع و سجود هیئت خضوع و تذلل و خواری ست پس نهی کرده شد که کتاب کریم که اعلی و عظیم الشان ست درین هیآت خوانده شود و از خطابی نقل کرده که گفت گویا مکروه پنداشت که جمع کرده شود میان کلام خلق و کلام خالق در یکجا و برابری داده شود میان هر دو و این نکته خالی از چیزی نیست حقیقت همان ست که بندگی در امتثال امر و تعبد بحکم شارع ست شعر زبان تازه کردن باقرار تو ٭ نا انگیختن علت از کار تو ٭ هرچه نماید که بکن آن بکن ٭ وانچه بگوید که مکن آن مکن ٭ باقی ماند اینکه اگر قرآن در رکوع و سجود خواند نماز فاسد گردد یا نه صحیح آنست که نگردد و چون منع کرد از خواندن قرآن در رکوع و سجود و تعیین فرمود آنچه وظیفه عبادت ست دران فرمود فاما الركوع فعظموا فيه الرب اما رکوع پس تعظیم کنید و بزرگی یاد نمایید در وی پروردگار خود را تعالی شانه و مشاهده کنید عظمت حق را که مناسب حال قرب و تذلل ست و کیفیت این تعظیم در حدیث مسلم از حذیفه چنین آمده که پس گفتن گرفت صلی الله علیه وسلم سبحان ربي العظيم واما السجود فاجتهدوا في الدعاء فقمن ان يستجاب لكم اما سجده پس کوشش کنید در دعا پس سزاوارست دعا در سجده که قبول کرده شود شما را از جهت حصول قرب بموجب قول وی تعالی اِنِّي قَرِيْبٌ اُجِيْبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَانِ شیخ در ترجمه گفته بدانکه دعا بر دو نوع ست دعای ثنا و تحمید و تکبیر و تقدیس که بخواند بنده پروردگار تعالی را بحمد و ستایش درگاه عزت و جلال او دوم دعا طلب و سوال ست و دعائی که امر فرمود بتکثیر آن در سجود متناول هر دو نوع ست و ازینجا ظاهر شد که حنفیه اقتصار بر ذکر کنند و از صریح دعا منع نمایند نیز از امتثال امر دعا فارغ نباشند و لیکن میگویند که بنده باید که درین حالت مخلص باشد در تعظیم و ذکر حق با حکم من شغله ذکري عن مسالتي اعطيته افضل ما اعطي السائلين بافضل و اعظم از انچه خواهش کنند فائز گردد و در حقیقت جمع و تطبیق آنست که در نوافل بصریح دعا نیز ممتثل گردد و در فرائض اقتصار بر تسبیحات کنند چنانکه محققین گفته اند انتهی رواه مسلم حدیث دلیل ست بر تحریم قرأت قرآن وقت رکوع و سجود زیرا که اصل در نهی تحریم ست و ظاهر وی وجوب تسبیح رکوع و سجود و وجوب دعا در سجود ست بنابر امر بران هر دو و باین رفته ست احمد و گروهی از محدثین و جمهور گویند مستحب ست بحدیث مسیء که اورا آنحضرت تعلیم نکرد و اگر واجب بودی او را بدان امر کردی و ظاهر قول وی عظموا فیه الرب آنست که گفتن یکبار کافی ست و بآن امتثال امر حاصل میشود و ابوداؤد از حدیث ابن مسعود آورده که چون رکوع کند یکی از شما پس بگوید سه بار سبحان ربي العظيم و این ادنای اوست و روایت کرده اند این را ترمذی و ابن ماجه نیز مگر آنکه ابوداؤد گفته در وی ارسال ست و همچنین بخاری و ترمذی گفته و قول وی که این ادنای اوست دال ست بر عدم اجزاء مرة واحدة و حدیث دلیل ست بر مشروعیت دعا در حال سجود هر دعا که باشد از طلب خیر دنیا و آخرت و استعاذه از شر هر دو زیرا که سجده محل اجابت دعاست

وعن عايشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول في ركوعه وسجوده بود آنحضرت که می گفت

در رکوع و سجود خود و در روایتی کان یکثر ان یقول یعنی بسیار می گفت سبحانک اللّٰهم ربنا و بحمدک اللّٰهم اغفرلی زیراکه رکوع و سجود افضل احوال خضوع و خشوع اند و از احادیث دیگر معلوم می شود که در غیر رکوع و سجود نیز می گفت آورده اند که اغلب ذکر آنحضرت در آخر عمر بعد از نزول سورهٔ اذا جاء همین بود و لهذا در آخر این روایت آمده که یتاول القرآن فسبح بحمد ربک واستغفره یعنی میکرد آنحضرت تسبیح و استغفار را بطور بیان مراد قرآن که امر کرده است که پس تسبیح گو پروردگار خود را و آمرزش خواه از وی و هم در حدیث عائشه است نزد مسلم که بود آنحضرت می گفت در رکوع و سجود خود سبوح قدوس رب الملائکة والروح سبوح و قدوس هر دو صیغهٔ مبالغه است در تنزیه و تقدیس طهارت و مراد بروح جبرئیل است که او را روح الامین گویند و بعضی گویند نام ملکی موکل است بر ارواح یا مراد جنس ارواح انسانی است و بعضی گویند روح خلقی دیگر است جز ملائکه و عظیم تر از ملائکه متفق علیه حدیث دلیل است بر آنکه این اذکار رکوع و سجود است و منافی نیست بحدیث فعظموا فیه الرب زیراکه این مذکور زیادت است بر تعظیم که میگفت آنرا رسول خدا صلی اللّٰه علیه وسلم بجمع میان هر دو و در قول وی صلی اللّٰه علیه وسلم اللّٰهم اغفر امتثالا لقوله تعالیٰ فسبح بحمد ربک واستغفره مسارعت اوست بسوی امتثال مامور به برای قیام بحق عبودیت و تعظیم شان ربوبیت زاده اللّٰه شرفا و فضلا و قد غفر له ما تقدم من ذنبه وما تاخر

وعن ابی هریرة رضی اللّٰه عنه قال کان رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم اذا قام الی الصلوٰة بود آنحضرت چون می ایستاد بنماز یکبر حین یقوم تکبیر می گفت وقتی که می ایستاد مراد تکبیر تحریمه است و در وی دلیل است که انی وجهت نمیخواند و پیش از تکبیر هیچ چیزی نمیکرد ثم یکبر حین یرکع پس تر تکبیر میگفت وقتی که برکوع میرفت ثم یقول پس تر می گفت سمع اللّٰه لمن حمده شنید خدا کسی را که ستود او را مراد از شنیدن اجابت است زیراکه هر که حمد گفت او را و متعرض شد برای ثواب او پذیرفت خدا از وی حمد و بخشید او را آنچه متعرض شد بدان و مناسب شد او را که بگوید بعد از وی ربنا ولک الحمد حین یرفع صلبه من الرکوع وقتی که برمیداشت استخوان پشت خود را از رکوع ثم یقول وهو قائم پس تر میگفت و حال آنکه وی ایستاده است ربنا ولک الحمد باثبات واو عطف بر مقدر ای ربنا اطعنا وحمدناک یا واو برای حال است یا زائده است و در روایتی بحذف واو نیز آمده و هی نسخهٔ بلوغ المرام قرنهی نووی گفته که جمع میان واو واللّٰهم صحیح نیست انتهی قسطلانی و بیرماوی لدنیه گفته در صحیح بخاری از حدیث ابی هریره در روایت اصیلی مرفوعا بصحت رسیده که چون بگوید امام سمع اللّٰه لمن حمده پس بگویید اللّٰهم ربنا ولک الحمد پس جمع کرد میان اللّٰهم و واو و این وارد است بر حافظ ابن القیم انتهی محرر سطور گوید عفا اللّٰه عنه که این حدیث در امر ماموم است و کلام ابن القیم رح در سیاق صلوٰة آنحضرت صلی اللّٰه علیه وسلم است فافترقا ثم یکبر پس تر تکبیر میگفت حین یهوی ساجدا وقتی که فرو می رفت سجده کننده ثم یکبر حین یرفع راسه پس تر تکبیر میگفت وقتی که سر برمیداشت یعنی از سجدهٔ اول ثم یکبر حین یسجد پس تر تکبیر میگفت وقتی که بسجدهٔ دوم میرفت ثم یکبر حین یرفع راسه پس تر تکبیر میگفت وقتی که سر برمیداشت یعنی از سجدهٔ دوم ثم یفعل ذلک فی الصلوٰة کلها پس تر میکرد آنچنانکه مذکور شد در همه نماز و در روایتی زیاده کرده حتی یقضیها تا آنکه ادا میکرد تمام نماز را و یکبر حین یقوم من الثنتین من بعد الجلوس و تکبیر میگفت وقتی که می ایستاد از دو رکعت از قعدهٔ اولی بعد از نشستن برای تشهد اوسط متفق علیه شیخ در ترجمه گفته که درین حدیث ذکر تکبیر است درین اوقات و احوال و ذکر رفع یدین انتهی گوییم سوق این حدیث برای بیان تکبیرات انتقال فقط نه برای بیان همه آنچه در نماز می کنند و نهایت عدم ذکر رفع آن است که گاهی نمیکرد و آن منافی رفع نیست و حدیث دلیل است بر شرعیت اذکار مذکوره پس اول تکبیر تکبیر احرام است و دلیل وجوبش از غیر این حدیث سابق گذشته و اما عدای او از تکبیرات پس بعضی امرای بنی امیه لتساهل آنرا ترک دادند تا امام احمد از مطرف آورده که گفت گفتم عمران بن حصین را که اول کس ترک کرد تکبیر را و الا تکبیر نقل را گفت عثمان بن عفان وقتی که ضعیف شد آواز او

مصنف گفته یحتمل که ترک جهر بدان کرده باشد و طبرانی از ابو هریره آورده که اول کسی که ترک کرد تکبیر را معاویه بود و ابو عبید روایت کرده که اول کسی
ترک کرد زیاد و این منافی ما قبل نیست زیرا که زیاد به ترک معاویه ترک نموده و معاویه آنرا به ترک عثمان رض ترک نموده بود والله اعلم اما عمل امت مستقر ماند بر فعل آن در هر خفض
و رفع در هر رکعت پنج بار چنانکه ازین حدیث دریافت شد و در رباعیه و ثلاثیه تکبیر نهوض از تشهد اوسط زیاده کنند پس در مکتوبات خمس مع تکبیر احرام
نود و چهار تکبیر است و بدون او هشتاد و نه و اختلاف کرده اند علما در حکم تکبیر نقل بعضی واجب گویند و این قولی است مر احمد بن حنبل را زیرا که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم مداومت کرد بران و فرمود صلوا کما رایتمونی اصلی و جمهور گویند مندوب است زیرا که آنحضرت مسیء الصلوة را تعلیم نفرموده و آنچه او را آموخت
تکبیر احرام است و آن موضع بیان بود برای واجب و جائز نیست تاخیر از وقت حاجت و جوابش آنست که تکبیر نقل در حدیث مسیء نزد ابو داود از حدیث
رفاعه بن رافع آمده و در وی گفته ثم یقول الله اکبر ثم یرفع و ذکر کرد در وی قوله سمع الله لمن حمده و بقیه تکبیرات نقل و اخرجها الترمذی والنسائی و لهذا رفته
احمد و داود بوجوب تکبیر انتقالات و ظاهر قول وی یکبر حین کذا و حین کذا آنست که تکبیر مقارن این حرکات است پس در ابتدای رکن مشروع باشد
و اما مد تکبیر برای اتمام حرکت چنانکه در شرح گفته پس نیست وجهی برای آن بلکه می باید که لفظ را بغیر زیادت برادا و نقصان ازان بگوید و ظاهر قول وی
ثم یقول سمع الله لمن حمده ربنا لک الحمد مشروعیت اوست برای هر مصلی از امام و ماموم زیرا که این حکایت مطلق صلوة آنحضرت است صلی الله علیه وسلم
اگرچه احتمال حکایت در حالت امامت وارد چه متبادر عند الاطلاق از صلوة واجبه همین است زیرا که نماز واجب آنحضرت بجماعت می بود و وی امام
آن جماعت بودی و برین تقدیر قول وی صلوا کما رایتمونی اصلی امر است مر هر مصلی را باینکه بگذارد مثل نماز وی صلی الله علیه وسلم امام باشد یا منفرد
و باین رفته اند شافعیه و ابو داود از شعبی آورده که نگوید موتم خلف امام سمع الله لمن حمده و لیکن بگوید ربنا و لک الحمد و این موقوف است بر شعبی
فلا یقوم به حجة و ادعا کرده اند طحاوی و ابن عبد البر اجماع را بر جمع منفرد هر دو را و ابو یوسف و محمد گویند جمع کند میان هر دو امام و منفرد و حمد گوید
موتم و گفته اند که حجت جمع امام میان هر دو اتحاد حکم امام و منفرد است **وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال**
كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا رفع رأسه من الركوع قال بود رسول خدا چون بر میداشت سر خود
از رکوع میگفت **اللهم ربنا لك الحمد** خداوندا تراست حمد لفظ اللهم در مسلم در روایت ابی سعید یافته نشد و در روایت ابن عباس که
نزد مسلم است یافته شد **ملء السموات** پری آسمانها بنصب همزه ملا بر مصدریت و جائز است رفع بر خبریت مبتدای محذوف و حکی
جواز رفع و نصب جمعی از ابن خالویه و دیگران و زجاج گفته جائز نیست مگر رفع و ابن خالویه و اکثر ترجیح نصب کرده اند و هو المعروف فی روایات الحدیث
و یصح النصب علی الحال ای مالیا **والارض** و پری زمین و در سنن ابو داود و غیره ملء الارض است و این در روایت ابن عباس است نزد مسلم پس اتمام
معلمیت بنا بر لفظ ابی سعید است و نه از لفظ ابن عباس زیرا که در اول وی لفظ اللهم نیست و در ثانی لفظ ملا الارض است **وملء ما شئت من بعد**
و پری چیزی که خواسته پیدا کردن آن بعد آسمان و زمین و آنچه در وی است بعد بضم دال است بنا بر قطع از اضافت و نیت مضاف الیه **اهل الثناء**
والمجد ای سزاوار ستایش و بزرگی بنصب اهل بر ندائیت است یا اختصاص و رفع بتقدیر انت اهل الثناء **احق ما قال العبد** سزاوارترین
و راست ترین چیزی که بگوید بنده احق برفع خبر مبتدای محذوف است و ما مصدریه است تقدیره قوله اللهم ربنا لک الحمد احق قول العبد و در شرح مهذب
از ابن صلاح آورده که احق مبتدا است و خبر او لا مانع لما اعطیت الی آخره و قوله و کلنا لک عبد اعتراض است میان مبتدا و خبر یا احق خبر ما قبل خود است یعنی ربنا
لک الحمد و اول اولی است نووی گفته زیرا که در وی کمال تفویض است بسوی او تعالی و اعتراف است بکمال قدرت و عظمت و قهر و سلطان وی و انفراد وی
بوحدانیت و تدبیر مخلوقات انتهی و چون در بعض روایات لا مانع الی آخره محذوف است لهذا آنرا خبر احق نگردانیدیم بلکه جمله استینافیه گفتیم تا وقت حذف وی

ہم کلام تمام باشد وکُلُّنا لَكَ عَبْدٌ وحال آنکہ ما ہمگنان ترا بندہ ایم اللّٰھُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا اَعْطَیْتَ خداوندا نیست ہیچ کس باز دارندہ چیزی را کہ تو دہی وَلَا مُعْطِیَ لِمَا مَنَعْتَ ونیست ہیچ کس دہندہ چیزی را کہ تو باز داری ودر بعضی روایات ولا رادّ لما قضیت نیز آمدہ ونیست باز دارندہ چیزی را کہ تو قضا کردہ وَلَا یَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْکَ الْجَدُّ وسود نمی کند خداوند بخت ومال ودولت را از قہر وعذاب تو جد بفتح جیم بہرہ وبخت وتونگری وبی نیازی وبعضی جد بمعنی پدر پدر نیز مراد دارند یعنی نسبت فائدہ ندارد نزد تو عمل می باید وفضل تو ومروی ست جِدّ بکسر جیم بمعنی کوشش در حرص دنیا واجتہاد در جمع اموال یا گریختن از عذاب واین روایت ضعیف ست رواہ مسلم ایضا من حدیث ابن عباس بتمامہ ورواہ ابن ماجۃ من حدیث ابی جحیفۃ وفیہ قصۃ وحدیث دلیل ست بر جمع امام میان تسمیع وتحمید چنانکہ مذہب شافعی ست وبر مشروعیت این ذکر درین رکن برای ہر مصلی

وعن ابن عباس رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اُمِرْتُ اَنْ اَسْجُدَ عَلٰی سَبْعَۃِ اَعْظُمٍ امر کردہ شدم کہ سجدہ کنم بر ہفت استخوان ولابد ست از اطمینان در سجدہ واز انکہ بر موضع سجود ثقل اعضا واقع شود واین قید بجہت تحقیق معنی وضع ست ولابد ست از ارتفاع اسافل بر اعالی واین قید از لفظ سجود فہمیدہ می شود والا انبطاح باشد نہ سجود واکمل آنست کہ تکبیر گوید بغیر رفع یدین ونخست رکبتین را بر زمین نہد بعد ازان یدین را بعد ازان جبہہ والف را وذکری از اذکار ماثورہ بگوید ومی باید کہ دو دست را نزدیک منکبین نہد واصابع خود بجانب قبلہ نشر کند وتفریق کند میان رکبتین وبطن را از فخذین ومرفقین را از جنبین جدا دارد عَلَی الْجَبْھَۃِ بر پیشانی وعلما متفق اند بر وجوب وضع جبہہ در سجود اما نہادن دو دست ودو زانو ودو قدم نزدیک شافعی واجب ست ونزدیک ابو حنیفہ وضع یدین سنت ست واشار بیدہ الی انفہ واشارہ کرد بدست خود بسوی بینی خود وتفسیر این اشارت در روایت نسائی چنین آمدہ کہ گفت ابن طاؤس ونہاد دست خود بر پیشانی خود وگذرانید آنرا بر بینی خود کہ این واحد ست قرطبی گفتہ این دلالت میکند برانکہ اصل در سجود پیشانی ست وبینی تابع اوست ابن دقیق العید گوید معنی وی آنست کہ گویا ہر دو را یک عضو گردانیدہ ورنہ اعضا ہشت خواہند شد انتہی ودر روایتی جبہہ والف آمدہ ودر روایتی عوض جبہہ وجہ واقع شدہ واز ینجاست کہ اکثر ایمہ بران رفتہ اند کہ بینی وپیشانی ہر دو باید نہاد ولی آن سجدہ روا نباشد ودر مذہب حنفیہ سجدہ بجبہہ والف ہر دو افضل ست واگر بیکی ازین دو کند کفایت ست طحاوی در عیون المذاہب گفتہ ان ابا حنیفۃ یقول لو اقتصر علی الانف جاز وعندہما والثلثۃ لا بلا عذر انتہی واز ینجا معلوم شد کہ اجزای سجود بر الف فقط مذہب ابو حنیفہ ست وصاحبین او محمد بن حسن وابو یوسف خلاف وے اند پس اگر بجبہہ تنہا کند نزد امام ابو حنیفہ وصاحبیہ بی کراہت جائز نیست اگر بانف تنہا کند نزد صاحبیہ وامام شافعی جائز نیست ودر روایتی از امام اعظم نیز جائز نبود ودر روایتی دیگر جائز بکراہت وَالْیَدَیْنِ ودو دست مراد کفین اند ودر روایتی بہمین لفظ واقع شدہ در مصفی گفتہ متفق اند برانکہ کشف ہر دو دست وبر آوردن آنہا از آستین ضرور نیست انتہی وَالرُّکْبَتَیْنِ ودو زانو ونہادن دستہا وزانوہا سنت ست نزد حنفیہ وشافعیہ وفقیہ ابو اللیث گوید کہ اگر زانوہا بر زمین ننہد جائز نبود کذا فی شرح ابن الہمام وَاَطْرَافِ الْقَدَمَیْنِ وکرانہای ہر دو پا کہ این ہمہ اعضای ہفتگانہ را در سجدہ بر زمین باید نہاد واگر ہر دو پا بردارد نماز فاسد ست واگر یک پا بردارد مکروہ ست ومراد از اطراف اقدام آنست کہ ہر دو قدم را بر بطون اصابع ہر دو قائم کند وہر دو عقب مرتفع باشند وظہور قدمین مستقبل قبلہ بوند چنانکہ در حدیث ابو حمید در صفت سجود وارد شدہ وگفتہ اند کہ ضم اصابع یدین مندوب ست زیرا کہ در صورت انفراج رؤس بعضی از انہا از قبلہ منحرف خواہد بود اما اصابع رجلین پس در حدیث ابی حمید در باب صفۃ الصلوۃ گذشتہ واستقبل باصابع رجلیہ القبلۃ واین حدیث دلیل ست بر وجوب سجود حسب مذکور زیرا کہ آنحضرت ﷺ بلفظ اخبار ذکر کردہ وامر نمی شود مگر بنحو صیغہ افعل واین مفید وجوب ست واختلاف ست در سجود بر جبہہ والف ابو حنیفہ بر تنہا الف کافی گفتہ بدلیل اشار بیدہ الی انفہ کما سبق

وابن دقیق العید گفته والحق ان مثل ہذا لا یعارض التصریح بالجبهة وان امکن ان یعتقد انهما کعضو واحد فذلک فی التسمیة والعبارة لا فی الحکم الذی دل علیه انتهی
ونیز دلیل ابو حنیفه حدیث مسیٔ ست که دران صرف ذکر جبهه است و تمکن جبهتک واین قرینه حمل امر ست در یخا بر غیر وجوب و جوابش آنست که این استدلال
تمام نیست مگر بعد معرفت تقدم این حدیث بر حدیث مسیٔ تا قرینه بر حمل امر در حدیثی که دران ذکر انف ست بر ندب باشد و چون تاخیر او فرض کنند
این زیادت مشروع باشد و ممکن ست که شرعیت وی متاخر باشد و با جهل تاریخ عمل بموجب زیادت مرجح بود بنا بر احتیاط و ظاهر حدیث عدم وجوب
کشف چیزی ازین اعضاست زیراکه مسمای سجود صادق ست بران بنهادن آن برزمین بدون کشف و نیست خلاف دران که کشف رکبتین
غیر واجب ست زیراکه دران خوف کشف عورت ست و در جبهه اختلاف ست بعضی گویند واجب ست کشف آن موافق بروایت ابو داود در مراسیل
که دید آنحضرت مردی راکه سجده کرد بپهلوی آنحضرت و عمامه بسته بود بر پیشانی پس کشف کرد جبهه خود را ولیکن بخاری تعلیقا آورده از حسن که اصحاب آنحضرت
سجده میکردند و حال آنکه دستهای ایشان در جامهای ایشان ست و سجده میکرد مردی از ایشان بر عمامه خود وصله البیهقی و گفت ہذا اصح ما فی السجود
موقوفا علی الصحابة و مروی ست احادیث که آنحضرت سجده میکرد بر کور عمامه از حدیث ابن عباس اخرجه ابو نعیم فی الحلیة و در اسنادش ضعفی ہست و در
حدیث ابن ابی اوفی ست اخرجه الطبرانی فی الاوسط وفیه ضعف و از حدیث جابر وعدی و در وی دو متروک اند و از حدیث انس نزد ابن ابی حاتم
فی العلل و در وی ضعف ست و بیهقی و غیره این اخبار را ذکر کرده اند و گفته احادیث کان یسجد علی کور عمامته لا یثبت فیها شیٔ یعنی مرفوعا و احادیث
جانبین غیر ناہض اند بر ایجاب قول وی یسجد علی جبهته صادق ست بر ہر دو امر و اگرچه با عدم حائل اظهر باشد پس اصل جواز امرین ست و اما حدیث
خباب شکونا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم حر الرمضاء فی جباهنا واکفنا فلم یشکنا الحدیث پس نیست در وی دلالت بر کشف این اعضا
نه بر عدم او بلکه در حدیث دیگر ست نزد مسلم که بود یکی از ایشان می گستر و جامه خود را از شدت گرمی پس بر سجده میکرد بران و شاید که در امثال این خلاف
نیست خلافی که ہست در سجود بر محمول اوست که آن محل نزاع ست و حدیث انس محتمل ست متفق علیه وفی روایة امرنا ای ایها الامة و فی
روایة امر النبی صلی الله علیه وسلم و این ہر سه روایت بخاری راست و تمام این حدیث این ست ولا یکفت الثیاب ولا الشعر یعنی
و امر کرده شده ام که نگرد آرم و فراہم نیارم جامهارا ونه موی را در نماز اما گرد آوردن جامه چنانکه در ہنگام بسجود رفتن جامهارا گرد آرند تا خاک آلوده نشوند
یا بای این غرض ہمین طور گرد آرند یا دامن برزنند و بعضی کمر بستن و عذبه در دستار خلانیدن داخل آن دارند و کمر بستن در نماز بعضی مستحب دارند و بعضی مکروه و فراہم
آوردن موی جمع کردن آنهاست در زیر دستار و بعضی گویند مکروه آنست که بافد یا بچیزی بر بندد و گره زند اما اگر بی آن جمع باشند مکروه نیست
وعن ابن بحینة روایت ست از عبد الله بن مالک ابن بحینه بضم موحده و فتح مهمله نام مادر عبد الله ست و مالک نام پدر اوست و لهذا مالک را
بتنوین میخوانند و الف را بر سر ابن اثبات میکنند تا بدانند که مالک بن بحینه نیست بلکه عبد الله را دو صفت ست یکی ابن مالک دوم ابن بحینه و وی مشهور ست
با بن بحینه و با بن مالک مشهور نیست و وی صحابی ست حلیف بنی المطلب بن عبد مناف از سابقان ست مرد در امارت معاویه ما بین سنة اربع و خمسین
یا ثمان و خمسین و نووی در تهذیب گفته پسر و پدر ہر دو صحابی اند کاشغری ذکر کرد که بحینه مادر وی از صحابیات ست و مالک پسر قشب ست بکسر قاف
و سکون معجمه بعده موحده و بہر حال میگوید عبد الله بن بحینة الصحابی رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا صلی
فرج بین یدیه بود آنحضرت چون نماز میگذارد کشاده میداشت و فرجه می گذاشت میان ہر دو دست خود و در روایتی بجای صلی سجد آمده فرج
بفتح فا و تشدید را ست و در آخر جیم یعنی ہر دست را از پهلو که نزدیک اوست دور میداشت و ظاہر روایت آنست که تفریج در رکوع و سجود ہر دو ست
لیکن بخاری حدیث را در مناقب ذکر کرده و مقید بسجود ننموده پس مطلق محمول باشد بران و حدیث دلیل ست بر فعل این هیئت در نماز و گفته اند که حکمت دران

اظهار هر عضو بنفسه ست تا متمیز گردد از دیگری و انسان واحد در سجود خود بمنزلهٔ سجده باشد و مقتضای آن اشتغال هر عضو ست بنفسه و عدم اعتماد بعض اعضا بر بعض و این معنی نزد طبرانی از حدیث ابن عمر مصرح واقع شده باسناد ضعیف که افتراش مکن همچو افتراش سبع و اعتماد کن بر هر دو کف دست خود و ظاهر کن هر دو دوش خود و چون کردی این چنین سجده کرد هر عضوی از تو و نزد مسلم ست از حدیث میمونه که بود آنحضرت تجافی میکرد بهر دو دست خود تا آنکه اگر بهیمه خواهد بگذرد و ظاهر حدیث اول با این حدیث مع قوله صلوا کما رأیتمونی اصلی مقتضی وجوب ست ولیکن ابوداود از حدیث ابوهریره باین لفظ آورده که شکایت کردند اصحاب آنحضرت مشقت سجود را بر خود وقتی که فرجه میگذارند فرمود استعانت کنید بزانوها و ترجمه کرد ابوداود برای آن باب را باین حرف الرخصة فی ترک التفریج ابن عجلان که یکی از راویان این حدیث ست گفته استعانت بزانوها چنین ست که بنهد یکی از دو آرنج خود بر یکی از دو زانوی خود وقتی که دراز باشد سجود پس این دال ست بر آنکه تفریج واجب نیست حتی یبدو بیاض ابطیه تا آنکه ظاهر میشد سفیدی هر دو بغل آنحضرت شیخ در ترجمه گفته ظاهر این نماز که وی بی جامه بر بدن مبارک نبود یا ظهور موضع اوست و بیاض ابطیه بجهت آن گفت که بغلهای آنحضرت صلی الله علیه وسلم سفید بود چنانچه تمام بدن نه مکدر و سیاه که در مردم دیگر می باشد انتهی چنانکه تصریح کرده ست بدان طبری در کتاب الاستقصار من کتاب الاحکام و گفته که از خصائص آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم که بغل آنحضرت متغیر اللون نبود بخلاف غیر وی و همچنین قرطبی گفته و زیاده کرده که نبود موی در آن و تعقب کرده او را صاحب تقریب الاسانید و گفت ثابت نشد این معنی و لازم نمی آید از سفید بودن بغل که مو نباشد در او کذا قال المناوی ولیکن در سبل السلام گفته که نیست در حدیث دلیل بر آنکه آنحضرت لابس قمیص نبود در آن وقت زیرا که اگرچه لابس آن باشد تاهم اطراف ابط نمایان می تواند شد چه آستینهای قمیص اهل آن عصر غیر طویل بودند پس ممکن ست که دیده شود بغل از آستین و نیست دلالت در آن بر آنکه بغل شریف آنحضرت موی نداشت کما قیل زیرا که ممکن ست که مراد رویت اطراف ابط باشد نه باطن آن هر دو جائی که موست آن جا دیده نمی شود مگر بتکلف و اگر ثابت شود که نبودن شعر ابط از خواص اوست کما قیل فلا اشکال انتهی متفق علیه شیخ عبد الحق دهلوی رح در مدارج النبوة بعد ذکر قول طبری و قرطبی و اختلاف در بودن و نبودن موی بغل گفته که در بعضی احادیث ینتف ابطیه نیز آمده یعنی میکند آنحضرت موی بغل را و در بعضی عفرة ابطیه واقع شده و عفره بیاض غیر خالص را گویند کذا قال الهروی و فی الصراح اعفر رنگ سرخ و سفید که بسرخی باززند و مروی ست از بعض صحابه که گفت ضم کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم بسوی خود پس رسید بر من از عرق بغلهای آنحضرت مانند بوی مشک انتهی عن البراء بن عازب الانصاری الحارثی الاوسی و وی صحابی مشهور ست و اول مشاهد وی خندق ست نازل شد کوفه را و فتح کرد ری را در سنه ۲۴ و بود با علی کرم الله وجهه در حرب جمل و صفین و نهروان و مرد در کوفه در ایام مصعب بن الزبیر روی عنه خلق کثیر کنیت براء ابو عماره ست فی الاشهر و عازب نیز صحابی ست اما مشهور نیست صحبت وی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سجدت فضع کفیک چون سجده کنی بنه هر دو کف دست خود را یعنی بر زمین وارفع مرفقیک و بردار هر دو آرنج خود را و این حکم مردان راست اما زنان پس بنهند آنها را بر زمین و بچسپانند پهلوهای خود را که در ستر ادخل و اقرب ست و در مراسیل حدیث یزید بن ابی حبیب ست که گذشت آنحضرت بر دو زن که نماز میگذاردند پس فرمود چون سجده کنید شما هر دو ضم کنید بعض لحم را بسوی زمین زیرا که زن درین کار مثل مرد نیست اخرجه ابوداود فی مراسیله قال البیهقی و هذا المرسل احسن من موصولین فیه مراد دو حدیث موصول ست که بیهقی آنها را در سنن خود ذکر کرده و تضعیف آنها نموده رواه مسلم حدیث دلیل ست بر وجوب این هیئت بنا بر ورود امر بدان و علما آنرا حمل کرده اند بر استحباب و گفته اند که حکمت درین آنست که اشبه ست بتواضع و اتم ست در تمکین جبهه و انف بر زمین و ابعد ست از هیئت کسالی زیرا که منبسط مشابه کلب ست و حالش مشعر ست بتهاون بنماز و قلت اعتنا بدان و اقبال بران و از سنت ست تفریج اصابع در رکوع بنا بر روایت ابوداود از حدیث ابی حمید

ساعدی که میگرفت آنحضرت ﷺ هر دو رکبهٔ خود بهر دو دست خود همچو قابض بران و تفریج میکرد درمیان انگشتان خود و هم از سنت ست در رکوع تجافی از هر دو پهلو کما فی حدیث ابی حمید عند ابی داؤد بهذا اللفظ و رواه ابن خزیمة بلفظ و نحا یدیه عن جنبیه **وعن** وائل بن حجر بن ربیعه ذهبی گفته وی را صحبت و روایت ست رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا ركع فرج بين اصابعه بود آنحضرت ﷺ چون رکوع میکرد می‌گشاد درمیان انگشتان هر دو دست خود فرجه را و اذا سجد ضم اصابعه و چون سجده میکرد ضم میکرد و باهم می نمود سر انگشتان خود را علما گفته اند که حکمت در ضم اصابع نزد سجود توجه بسمت قبله ست رواه ابن خزیمة و ابن حبان و الحاكم و گفت حاکم که بر شرط مسلم ست و مقرر داشت این را ذهبی و گفت بیهقی که اسنادش حسن ست **وعن** عايشة رضي الله عنها قالت رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي متربعا گفت دیدم آنحضرت ﷺ را نماز میگذارد چهار زانو نشسته و این در حالت مرض بود چنانکه در روایتی آمده که هرگاه نماز میگذارد آنحضرت ﷺ نشسته چهار زانو می نشست و لهذا مصنف این حدیث را در تلخیص در باب صلوة المریض آورده و حدیث دلیل ست بر کیفیت قعود علیل چون نشسته نماز گذارد زیرا که حدیث وارد ست درین باب و آن صفت صلوة آنحضرت ﷺ ست چون بیفتاد از اسپ و منفکت شد قدم وی پس گذارد چهار زانو نشسته در سبل گفته هدویه همین قعده را اختیار کرده اند در قعود مریض برای نماز و غیر ایشان را اختیارات دیگر ست و دلیل با ایشان ست که آن این حدیث باشد انتهی مراد بهدویه ایمهٔ یمن اند که مذهب زیدیه دارند و از سادات بوده اند رواه النسائي وصححه ابن خزيمة و رواه الدارقطني و ابن حبان و الحاكم من حديثها گفت نسائی نمیدانم هیچ یکی را که روایت کرده باشد آن را جز ابو داؤد حفری و گمان نمی کنم او را مگر خطا انتهی مصنف در تلخیص گفته روایت کرده ست آن را ابن خزیمه و بیهقی از طریق محمد بن سعید بن الاصفهانی بمتابعت ابی داؤد پس ظاهر شد که خطا نیست و روایت کرده ست آن را بیهقی از طریق بن عیینه از ابن عجلان از عامر بن عبد الله بن زبیر عن ابیه که گفت دیدم رسول خدا را دعا میکرد این چنین و نهاد هر دو دست خود بر زانوی خود و حال آنکه وی متربع جالس ست و رواه البیهقی عن حمید و لفظ وی این ست دیدم انس را که نماز میگذارد چهار زانو نشسته بر فراش خود و علقه البخاری انتهی و علما گفته اند که صفت تربیع این ست که باطن قدم یمنی را زیر فخذ یسری کند و باطن یسری تحت یمنی در حالیکه مطمئن ست و هر دو کف را بر هر دو زانوی خود در حالیکه مفرق انامل خود ست همچو راکع **وعن** ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقول بين السجدتين بود آنحضرت ﷺ که می گفت درمیان دو سجده وقتی که سر از سجدهٔ نخستین برداشته می نشست این دعا را اللهم اغفر لي وارحمني واهدني وعافني وارزقني ای خدا ببخش مرا و رحم کن بر من و راه نما مرا و عافیت ده مرا و روزی ده مرا و بلند کن مرا و درست کن حال مرا و در ترمذی بجای عافنی واجبرني و در ابن ماجه بجای واهدني وارفعني و حاکم هر دو را جمع کرده مگر آنکه وعافنی نگفته و در دارمی و نسائی بروایت حذیفه صرف رب اغفرلي آمده مگر گاهی اقتصار میفرمود بر طلب مغفرت که اصل و عمدهٔ مطالب ست و حذیفه همین را شنیده روایت کرده و در اوقات دیگر زیاده برین نیز می گفت ابن عباس آن را روایت کرده یا حذیفه بنا بر شهرت این دعا اقتصار بر اول کلمه کرده و مراد همه ست و حدیث دلیل ست بر شرعیت دعا در قعود بین السجدتین و ظاهرش گفتن آنحضرت ست این را بجهر و در در مختار گفته نیست درمیان هر دو یعنی جلسه ذکری مسنون بموافق مذهب و آنچه وارد شده ست محمول ست بر نفل انتهی و این حدیث و امثال آن وارد ست بر صاحب در مختار و لهذا در مالابدمنه در فصل طریق خواندن نماز بروجه سنت این ذکر را بین السجدتین آورده و گفته بنشیند باطمینان و بخواند اللهم اغفر لي الخ پستر تکبیر گویان باز سجده کند مثل اول انتهی رواه الاربعة الا النسائي یعنی ابو داؤد و ترمذی و ابن ماجه و بیهقی نیز واللفظ لابي داود وصححه الحاكم و در سندش ابو العلا کامل ست و وی مختلف فیه ست **وعن** مالك بن الحويرث رضي الله

عنه انه رای النبي صلى الله عليه وسلم يصلي فاذا كان في وتر من صلاته لم ينهض حتى يستوي قاعدا وی دید آنحضرت را
که نماز میگذارد پس چون می بود در طاق از نماز خود یعنی بعد از یک رکعت و سه رکعت نمی استاد تا برابر می نشست یعنی بعد از برداشتن سر از سجده می نشست
پس ازان بر میخاست و در لفظی از بخاری آمده پس چون بر میداشت سر خود از سجده ثانیه می نشست و اعتماد میکرد بر زمین پس بر میخاست
و هم بخاری راست از حدیث ابوهریره در قصهٔ مسیٔ پس بر دار سر خود از سجده تا آنکه مطمئن بشوی در حالیکه نشسته بو لیکن در روایتی دیگر این لفظ
آمده حتی تطمئن قائما و این اشبه است و نزد ابوداود وست از حدیث ابی حمید در صفت صلوٰة آنحضرت ثم اهوى ساجدا ثم ثنى رجليه وقعد حتى
يرجع كل عضو في موضعه ثم نهض و این حدیث دلیل ست بر شرعیت این قعده در میان سجدهٔ ثانیه اندر رکعت اولی و در رکعت ثانیه پس تر نهوض برای
ادای رکعت ثانیه یا رابعه و این را جلسهٔ استراحت نامند و شافعیه باین قائل اند و نزد ایشان سنت ست و کیفیت آن کیفیت جلوس در قعدهٔ اولی
و بعد از جلوس بهر دو دست تکیه بر زمین کرده بر می خیزند و نزد امام ابوحنیفه و امام احمد و مالک و اسحق غیر مشروع ست و گویند که آنچه کرده بود بجهت
عذر و حاجت بود و بکبر سن و غیر آن پس هر که محتاج بدان نباشد در حق وی سنت نه و متمسک امام شافعی همین حدیث است و ترمذی گفت حدیث مالک بن الحويرث
صحیح ست و عمل بر وی ست نزد اهل علم و بهمین قائل اند بعضے از اصحاب ما انتهی و دلیل حنفیه حدیث ابوهریره است که هم ترمذی آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله
علیه وسلم بر میخاست بر صدور قدمین یعنی بے آنکه بنشیند اما بعض طرق این حدیث ضعیف ست لیکن شیخ ابن الهمام گفته که صحیح الاصل ست و ابن ابی شیبه
از ابن مسعود آورده که وی بر میخاست بر صدور قدمین خود بے آنکه بنشیند و از عمر و علی و ابن عمر و ابن زبیر همچنین آورده اند و از نعمان بن ابی عیاش آورده که دریافتم
بسیاری از اصحاب را که چون بر میداشتند سر از سجدهٔ دوم از رکعت اولی و ثالثه بر میخاستند همچنانکه بودند یعنی بے آنکه بنشینند و حدیث وائل بن حجر ست در صفت صلوٰة
آنحضرت بلفظ وکان اذا رفع راسه من السجدتين استوى قائما اخرجه البزار في مسنده لیکن نووی تضعیف او کرده و روایت ابن منذر از حدیث نعمان که گذشت شیخ
در ترجمه گفته و اگر بعضے احادیث و اخبار بر خلاف آن آمده باشد محمول بر کبر سن و ضرورت خواهد بود انتهی گویم احادیثی که در ترک این جلسه آمده ضعیف ست کما عرفت
و اخباری که در اثبات آن وارد شده صحیح ست پس معارض نخواهد شد ضعیف بصحیح و چون خبر صحیح معارض خبر نتواند شد با اثر صحابه و غیرهم چه رسد خصوصا
حدیث بخاری شریف تنها درین باب کافی ست و تعلیل بکبر سن و ضرورت بدون اعتماد بر دلیلی از حدیث ابدای احتمال است و در برابر استدلال
قولا لعبا بود و این قعده در بعض الفاظ حدیث مسیٔ هم مذکور شده و ظاهرش مشعر وجوب ست و لیکن در علم من هیچ یکی بآن قائل نشده و در سبل گفته جواب
از همه آنست که هر که این را کرد بجهت آن کرد که سنت است و هر که ترک کرد فلذلک انتهی رواه البخاري و کفی به روایة و حجة علی من خالفه وعن انس
بن مالك رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قنت شهرا بعد الركوع بدرستیکه رسول خدا قنوت کرد مدت
یکماه بعد رکوع يدعو على احياء من العرب دعای بد میکرد بر قبیلها از قبائل عرب و وارد شده است تعیین ایشان که آنها رعل و عصیه و بنو لحیان
بودند و اینها همه قبائل بنی سلیم اند ثم تركه پس ترک کرد قنوت را و در بد گفته یعنی دعا را نه قنوت را متفق عليه لفظ حدیث در بخاری
سطور الاین ست از عاصم احول که گفت پرسیدم انس بن مالک را از قنوت گفت قنوت بوده است گفتم پیش از رکوع یا بعد از آن گفت قبل از رکوع
گفتم فلانی از تو خبر داده که بعد از رکوع ست گفت وی دروغ گفت جزین نیست که قنوت کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد رکوع یکماه گمان میکنم
که وی فرستاد قومی را که گفته میشد ایشان را قراء هفتاد کس بسوی قومی از مشرکان پس آنها غدر کردند و کشتند قراء را و بود میان آنها و رسول خدا
عهد پس قنوت کرد تا یکماه و بد دعا میکرد بر ایشان ولاحمد والدارقطني نحوه من حديث انس من وجه آخر ورواه البيهقي من حديث
عبيد الله بن موسى عن ابي نعيم وصححه الحاكم في كتاب القنوت لیکن تضعیف کرده اند ابن موسی را و گفته اند که روایت احمد از طریق عبد الرزاق اصح ست ازین طریق

چنانکه در باب ست در سبحة الغفار گفته اقرب آنست که مصنف گفته که وارد ست در قنوت آنچه دال ست بر ینکه مختص ست بنوازل از حدیث انس اخرجه
ابن خزیمة فی صحیحه ومن حدیث ابی هریرة اخرجه ابن حبان بلفظ کان لا یقنت الا ان یدعو لاحد او علی احد واصله فی البخاری من الوجه الذی اخرجه منه ابن حبان
واقره فی المنار را رتضاه انتهی وزاد وزیاده کرد فاما فی الصبح فلم یزل یقنت حتی فارق الدنیا واما در نماز بامداد پس همیشه قنوت
میکرد تا آنکه جدا گردید از دنیا پس قول او در حدیث اول ثم ترکه در ما عدای فجر ست واحادیث در قنوت فجر از انس مضطرب و متعارض آمده و در هدی نبوی
جمع میان آنها باین طریق کرده که احادیث انس همه صحیح ست بعض آن مصدق اوست و نیست تناقض میان آنها و قنوتی که ذکر کرده است آنرا قبل
رکوع غیر آن قنوت ست که بعد از رکوع ذکر نموده و قنوتی که آنرا موقت کرده غیر آن قنوت ست که آنرا مطلق نموده پس قنوتی که قبل رکوع ست اطالت قیام ست برای
قرارت که در حق آن فرموده افضل الصلوة طول القیام و قنوتی که بعد رکوع ست آن اطالت قیام ست برای دعا که تا یکماه بر قومی بد دعا و برای قومی دعا کرده و تطویل
این رکن بسبب دعا و ثنا مستمر گشته تا آنکه جدا گردید از دنیا چنانکه دلالت کرد برای آن این حدیث که انس چون بر میداشت سر خود از رکوع می ایستاد قائم تا آنکه می گفت گوینده که مگر
فراموش کرد و انس با ایشان خبر کرد که این صفت نماز آنحضرت صلی الله علیه وسلم ست اخرجه عنه فی الصحیحین پس این آن قنوت ست که در حق وی انس گفته ما زال صلی الله علیه وسلم
حتی فارق الدنیا و قنوتی که آنرا ترک کرده آن دعا ست بر اقوام از عرب بود بعد رکوع دلالت کرد انس از قنوت قبل الرکوع و بعده قنوتی را که ما زال بر آن بود و آن اطالت قیام ست
درین دو محل بقرارت قرآن و دعا این ست مضمون کلام هدی و مخفی نیست که این غیر موافق ست قول او را واما فی الصبح فلم یزل یقنت حتی فارق الدنیا
زیرا که دال ست بر ینکه این خاص ست بفجر و اطالت قیام بعد رکوع عام ست همه نماز بار او اما حدیث ابو هریره که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون بر میداشت
سر خود از رکوع از نماز صبح در رکعت دوم بر میداشت هر دو دست خود را پس میکرد این دعا اللهم اهدنی فیمن هدیت الخ اخرجه الحاکم وصححه پس در سندش
عبد الله بن سعید مقبری ست ولا تقوم به حجة و رفته است جماعتی از سلف و خلف و شافعی باینکه دعا عقیب آخر رکوع از نماز فجر سنت ست اگرچه اختلاف
کرده اند در الفاظ وی و از ینجا معلوم شد که قنوت مشروع ست در نماز صبح نووی در شرح مسلم گفته و برین اند اکثر علما و محققین از اصولیین و ترجیح
داده ست آنرا ابن دقیق العید و بیان کرده است درین حدیث محل قنوت را که آن بعد رکوع ست و برین اند خلفای اربعه و امام شافعی و مذهب جمعی از
صحابه که از ایشان اند ابو موسی و برا آنست که محل قنوت قبل رکوع ست و همین ست مذهب ابو حنیفه و مالک و رفته است جمعی بسوی ترک قنوت
بالکل نسبت کرده است آنرا ترمذی بسوی اکثر اهل علم و تعقب کرده اند ترمذی را درین نسبت و مختلف ست نقل از امام احمد درین باب کذا قال الناصح

و هم روایت ست از انس بن مالک رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان لا یقنت الا اذا دعا لقوم او دعا
علی قوم بود آنحضرت قنوت نمیکرد مگر وقتی که دعا میکرد برای قومی یا دعا میکرد بر قومی اخرجه ابن حبان وصححه ابن خزیمة واصله فی البخاری
اما دعای وی برای قومی پس ثابت شد که دعا میکرد برای مستضعفین از اهل مکه واما دعا بر قومی فکما عرفته قریبا و از ینجا گفته اند بعض علما که مسنون ست
قنوت در نوازل پس دعا کند بانچه مناسب حادثه باشد در سبل گفته پس قول بسنیت وی در نوازل قولی حسن ست تاسیا بما فعله صلی الله علیه وسلم فی دعائه
علی اولئک العرب ولیکن میگویند که حوادث مثل حصار خندق وغیره بآن حضرت نازل شده و مروی نیست که در آن قنوت کرده باشد و این شاید که برای
بیان جواز باشد انتهی در حجة الله البالغة گفته مختلف اند احادیث و مذاهب صحابه و تابعین در قنوت صبح و نزد من این ست که قنوت و ترک هر دو سنت ست
و هر که قنوت نکند مگر نزدیک حادثه عظیمه یا بکلمات یسیره بطور اخفا نزدیک رکوع وی دوست تر ست بسوی من زیرا که احادیث شاهد اند بر ینکه دعا بر رعل
و ذکوان اول بود و آخر ترک شد و این اگرچه دال بر نسخ قنوت نیست لیکن ایما می کند باینکه قنوت سنت مستقره نیست یا گوییم که وظیفه راتبه نبود
و این قول صحابی ست که ای پسرک من محدث ست یعنی مواظبت بر قنوت و لبود آنحضرت و خلفای وی که هرگاه مصیبتی بایشان می رسید دعا میکرد

برای مسلمانان و برکافران بعد رکوع یا قبل وی و ترک نکردند آنرا باین معنی که آن نزدیک شافعیہ ہم خوانده نمی شود انتہی **وعن** ابی مالک
سعید بن طارق بن اشیم بروزن احمر الاشجعی و اوراابن شہاب گویند در نسخ بلوغ المرام سعید آمده ولیکن صحیح سعد ست بغیر تحتیہ
ابن عبد البر گفته طارق معدود ست در کوفیین روایت کرد از وی پسر وی سعد قال گفت سعد قلت لابی گفتم مر پدر خود را یا ابت قد صلیت
خلف رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابی بکر و عمر و عثمان و علی ای پدر بدرستیکه تو نماز گذارده پس آنحضرت و ہر چہار خلیفہ
وی و در روایتی ہھنا بالکوفة یعنی اینجا در کوفه و این متعلق بعلی ست زیرا که نمازش بکوفه پس علی بود نه خلفای ثلثه نحوا من خمس سنین نزدیک پنج سال
افکانوا یقنتون فی الفجر پس بودند ایشان که قنوت میخواندند در نماز صبح و جز آن از نمازہای پنجگانه قال گفت ای بنی محدث ای
پسرک من اینکه میخوانند و مواظبت بران نمایند بدعت ست نو پدید آمده در دین و خواندن آنحضرت نبود جز یکماه که در وقت صبح خوانده بعده ترک
داده چنانکه گذشت طیبی گفت لازم نمی آید از نفی کردن این صحابی نفی قنوت زیراکه این شہادت نفی ست و جماعتی دیگر شہادت باثبات آن داده
مثل حسن و ابی ہریره و انس و ابن عباس و غیرہم کذا در سبل گفته و مروی ست خلاف آن از خلفای اربعه و جمع میان ہر دو باین وجه ست که گاہی
قنوت کردند و گاہی نکردند و اما ابو حنیفه و غیره منہی عنه گویند باین حدیث زیراکه چون محدث شد بدعت باشد و بدعت منہی عنہا ست ملتقطه
رواه الخمسة الا ابا داود یعنی احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و اسنادش حسن ست کذا فی التلخیص شیخ در ترجمه گفت این اول دلیل ست
بر مذہب حنفیه و شیخ ابن حجر در شرح خود میگوید که جواب داده اند ازین ائمه ما که آن کسانی که احادیث قنوت در وقت صبح آورده اند و اثبات آن کرده
علما اند و بسیار اند و واجب ست تقدیم ایشان بر خبر کسانی که نفی آن کرده اند و میگویند حدیثی که از ابن مسعود روایت کرده اند که قنوت نخواند آنحضرت
در ہیچ نمازی ضعیف ست و ہمچنین انچه روایت کرده شد از ابن عباس که گفت بدعت ست و ہمچنین روایت کرده شده ست از ام سلمه که نہی کرد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم از قنوت که این احادیث ہمه ضعیف اند و این کلام خالی از تکلف نیست والله اعلم انتہی گویم خالی ست از تکلف زیراکه احادیث
نفی در سنن ست و احادیث اثبات در صحیح پس معارض نشود بدان و اثبات مقدم ست بر نفی غایت ما فی الباب آنکه فعل مرة و ترک اخری و این منافی
ثبوت و بقا نیست فی الجمله **وعن** ابی محمد الحسن بن علی علیہما السلام سبط رسول خدا و ریحانه وی متولد شد در نصف رمضان
سنه ۳ ہجری ابن عبد البر گفت این اصح اقوال ست و بود حلیم سلیم ورع فاضل و این فضل و ورع او را داعی شده بترک ملک و دنیا بیعت کردند باوی
بعد پدرش و بود خلیفه در عراق و خراسان تا ہفت ماه و با تباع وی در کوفه بر موت زیاده از چہل ہزار کس بودند وی کار خلافت بمعاویه گذاشت
در نصف جمادی الاولی سنه ۴۱ رغبة فیما عند الله و زہدا فی الدنیا الدنیة و ہو سید شباب اہل الجنة در سبل السلام گفته فضائله لا تحصی قد ذکرنا منہا شطرا صالحا
فی الروضة الندیة انتہی و در کتاب استیعاب در عد فضائل وی اطالت بسیار کرده پسرش حسن بن حسن و جماعتی کثیر از وی راوی ست توفی رضی الله عنه
فی سنة احدی و خمسین و الله اعلم سطوره ہم حسن نام و داشت این نام شریف در وی عجب تاثیری کرده که مثل امام حسن ہمه ملک و مال پدر خود ہذا فیه و رغبة فیما عند الله
بگذاشت و تمام عمر بزہد و توکل و تقوی بسر برد ہر چند از اولاد حسین بود اما کار حسن کرد انه بجاست که او را اولاد حسن خوانند و کیف که حسن و حسین یکی ست
اول و آخر نسبتی دارد حق تعالی ما را ہم از فیوض این نسبت محروم نگرداند و بر طریقه ایشان زنده دارد و میراند آمین ثم آمین قال علمنی رسول الله صلی
الله علیه وسلم کلمات اقولہن فی قنوت الوتر گفت تعلیم کرد مرا رسول خدا دعائی مشتمل بر چند کلمه میگویم آنرا در قنوت وتر ظاہر آنست که
آنحضرت وی را دعائی تعلیم کرد و وی رضی الله عنه خوش داشت که آنرا در قنوت خواند ولیکن می گویند در بعضی روایات آمده ست که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم فرمود بگردان این را در وتر خود و این روایت غریب ست و لہذا در سبل گفته و لیس فیه بیان لمحله انتہی و در اکثر روایات مطلق آمده که کان

یعلمنا ہذا الدعاء و تنبیہ کردہ است ابن خزیمہ و ابن حبان بر اینکہ قول وی فی قنوت الوتر متفرد است بدان ابو اسحٰق عن یزید بن ابی مریم و تبعہ ابناہ یونس
و اسرائیل گفت و روایت کردہ است آنرا شعبہ و وی احفظ است پس ذکر نکرد در وی قنوت را و نہ وتر را بلکہ گفت کان یعلمنا ہذا الدعاء و مصنف در تلخیص مؤید
قول ابن حبان ایراد کردہ تمام بحث را آنجا باید دید و حافظ ابن القیم در ہدی نبوی گفتہ زیادہ کرد حاکم در مستدرک و قال علمنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
فی وتری اذا رفعت راسی ولم یبق الا السجود و رواہ ابن حبان فی صحیحہ ولفظہ سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یدعو انتہی و بالجملہ قنوت شافعیہ ہمین است
در وتر تجر و نزد حنفیہ اللہم انا نستعینک ست اما سندش از حدیث پیدا نیست ابن حجر مکی در تحفۃ المحتاج شرح المنہاج گفتہ لم یات عنہ صلعم فیہ شیء
انما اخترعہ عمر و تبعوہ انتہی و ابن علان در شرح اذکار گفتہ قولہ لم یات الخ ای بسند صحیح موصول انتہی گویم ابوبکر بن شیبہ آنرا از ابن مسعود و ابوداود آنرا
در مراسیل آوردہ بتفاوت بعض الفاظ لیکن موقوف غیر مرفوع ست و گفتہ اند کہ افضل آنست کہ ہر دو بخواند ابن حجر مکی در ایعاب شرح عباب گفتہ
ولو اتی فی الصبح مع قنوت الصبح بقنوت عمر رضی اللہ عنہ الذی صح عنہ انہ کان یقنت بہ فی الصبح لا الوتر کما رواہ البیہقی و غیرہ فحسن و اذا جمع بینہما
قدم الاول وہو اللہم اہدنی لثبوتہ عنہ صلعم فی الوتر انتہی اللّٰہم اہدنی فیمن ہدیت خدایا راہ نما مرا در میان آن کسانی کہ راہ راست
نمودہ ایشان را و عافنی فیمن عافیت و عافیت دہ مرا در ضمن آن کسانی کہ عافیت دادہ ایشان را مراد بعافیت سلامت ست از جمیع
آفات دنیا و آخرت و تولنی فیمن تولیت و دوست دار مرا و متولی امر من باش و بر ذمہ لطف و کرم خود گیر ہمہ کارہای مرا و بارک لی
فیما اعطیت و برکت و زیادتی دہ مرا در چیزی کہ دادہ از نعمتہا و قنی شر ما قضیت و نگاہ دار مرا از بدی آنچہ قضا کردہ و تقدیر نمودہ
و طلب وقایت ازین باعتبار ظاہر اسباب و آلات ست و لا یزال محو و اثبات دران جاری ست فانک تقضی ولا یقضی علیک پس
بدرستیکہ تو حکم میکنی بہر چہ میخواہی و حکم کردہ نمی شود بر تو و انہ لا یذل من والیت بدرستیکہ شان این ست کہ خوار نمی شود کسی کہ دوست
داری تو آنرا ع عزیز تو خواری نہ بیند ز کس ۔ تبارکت ربنا و تعالیت بزرگی توای پروردگار ما و بلندی رواہ الخمسۃ یعنی احمد
و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجہ و رواہ ابن خزیمۃ و ابن حبان والحاکم والدارقطنی والبیہقی ایضا و حدیث دلیل ست بر مشروعیت قنوت
در صلوۃ وتر و این مجمع علیہ ست در نصف اخیر از رمضان و زاد الطبرانی والبیہقی ولا یعز من عادیت و گرامی و غالب نمی شود
کسی کہ دشمن داری تو آنرا یعز بکسر مہملہ است علی الاصح و این زیادت بعد قول وی ست ولا یذل من والیت مصنف در تلخیص گفتہ و واقع شد
مارا سند این زیادت بطریق عالی متصل بسماع و قرأت بر ابی الفرج بن حماد انتہی و گفت رافعی این زیادت ثابت ست در حدیث مگر آنکہ گفت نووی
در خلاصہ کہ روایت کردہ است آنرا بیہقی بسند ضعیف انتہی و گفت شیخ در ترجمہ و زیادہ کرد بعضی این کلمات را نیز فلک الحمد علی ما قضیت
نستغفرک اللہم و نتوب الیک رب اغفر وارحم وانت خیر الراحمین پس تراست ستایش بر آنچہ تقدیر کردہ طلب مغفرت میکنیم ترا ای خداوند
و توبہ میکنیم بسوی تو ای رب من بیامرز و مہربانی کن و تو بہترین مہربانی کنندگانی انتہی و لیکن مخرج صحیح این زیادت معلوم نیست و زاد النسائی
من وجہ آخر فی آخرہ و زیادہ کرد نسائی از وجہ دیگر در آخر این قنوت این کلمہ را و صلی اللہ علی النبی و رحمت کاملہ الٰہی نازل باد بر
پیغمبر او علیہ الصلوۃ والسلام مصنف در تخریج احادیث اذکار نووی گفتہ این زیادت غریب ست ثابت نمی شود زیرا کہ در وی عبد اللہ بن علی ست
و وی معروف نیست و برین قول کردی عبد اللہ بن علی بن حسین بن علی ست سندش منقطع باشد زیرا کہ وی سماعت ندارد از عم خود حسن پس ازینجا
مبین شد کہ این حدیث بنا بر جہالت راوی یا انقطاع بر شرط حسن نیست انتہی و للبیہقی عن ابن عباس رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ
گفت بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم یعلمنا دعاء ندعو بہ فی القنوت من صلوۃ الصبح می آموخت مارا دعائی کہ بخوانیم

وبگیرم آنرا در قنوت از نماز صبح مصنف در ینجا اجمال بکار برده و در تخریج اذکار نووی از روایت بیهقی آنچه اللهم اهدنی الی آخره در مصلی ست ابو حنیفه
گفت قنوت نخواند در چیزی از نماز های فریضه و بخواند در وتر تمام سال و معنی حدیث نزدیک او محمول بر همین ست و نزد شافعی خواندن قنوت در نماز فجر سنت
دون سائر فرائض و قنوت در وتر نیست نزدیک وی مگر در نصف آخر از رمضان و محل قنوت در نماز صبح نزد شافعی بعد رکوع ست و عروه بن الزبیر قبل
از رکوع قنوت میکرد و از انس بن مالک هر دو روایت آمده و نزدیک شافعی در قنوت جهر باید کرد بحدیث ابو هریره و مقتدیان تامین گویند بحدیث
ابن عباس و در قنوت وتر نیز اختلاف علماست مذهب ابن مسعود دوام قنوت ست در وتر و همین ست مختار سفیان ثوری و ابن المبارک
و ائمه حنفیه و جماعه بآن رفته اند که در وتر قنوت نیست مگر در نصف آخر رمضان و همین ست مذهب مالک و شافعی و اقوی درین باب مذهب احمد
و اسحق ست که اگر نازله از نوازل بر مسلمین برسد قنوت در صبح خاصة و در سائر صلوة عامة مستحب ست و قنوت وتر در آخر نصف رمضان متاکد ست
و در تمام سال مستحب والله اعلم انتهی وفي سنده ضعف و در سند این روایت ضعف ست زیرا که مروی ست بطریق عبد الرحمن بن هرمز
مصنف در تلخیص گفته احتیاج ست بسوی کشف حال وی انتهی پس ضعف وی من حیث الجهالة باشد و نیز مروی ست از طریق برید بن ابی مریم و در
سندش نیز مجهولی هست و اما برداشتن هر دو دست نزدیک خواندن دعای قنوت پس روایت کرده اند آنرا از ابن عباس و ابن مسعود که ایشان رفع یدین
میکردند در ان و نیست حجت در ما نحن فیه و لهذا در شرح مواهب الرحمن گفته ولم نقف بعد علی دلیل نقلی فی رفع الیدین والتکبیر ولا علی ما یقتضی وجوب
القنوت و قول صاحب الهدایة لقوله صلعم للحسن حین علمه دعاء القنوت اجعل هذا فی وترك لم یوجد فیه لفظ الامر و علی تقدیر وجوده لا یدل علی الوجوب لعدم بلوغ الحسن
حینئذ فاذا لم یجب علی المامور لا یجب علی غیره و کذا قوله علیه السلام لا ترفع الایدی الا فی سبع مواطن لم یعد الوتر منها الحدیث انتهی وعن ابي هريرة
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سجد احدكم فلا يبرك كما يبرك البعير چون بسجده رود یکی
از شما پس باید که ننشیند چنانکه می نشیند شتر و می نهد زانو ها را پیشتر وليضع يديه قبل ركبتيه و باید که بنهد هر دو دست را پیش از زانو ها گفته اند
که وضع یدین پیش از رکبتین در اول امر بود و بازمامور شدند بوضع رکبتین قبل یدین و حدیث ابن خزیمه که بالا گذشت مشعر ست بدان اخرجه الثلثة
یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و دارمی نیز بخاری و دارقطنی گفته اند لا یتابع علیه و گفت دارقطنی نمی دانم که شنید از ابی الزناد یا نه و ترمذی گفته غریب ست
نمی شناسیم آنرا مگر از حدیث ابی الزناد بهمین وجه و نسائی نیز آنرا از حدیث ابو هریره آورده و لیکن در وی ذکر نکرده ولیضع یدیه قبل رکبتیه و ابو داود
از حدیث ابو هریره آورده که بود آنحضرت چون سجده میکرد بدایت میکرد به هر دو دست خود پیش از زانو ها و مثله اخرج الدراوردی من حدیث عمر
و هو الشاهد الذی سیشیر المصنف الیه و ابن خزیمه در صحیح خود از حدیث مصعب بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه روایت کرده که بودیم ما که می نهادیم هر دو
دست پیش از هر دو زانو پس امر کرده شدیم بوضع زانو ها پیش از دستها و حدیث دلیل ست بر تقدیم مصلی دست را بر زانو وقت انحطاط بسوی سجده
و ظاهر حدیث وجوب ست لقوله لا یبرکن و این نهی ست و امر بقوله ولیضع و هیچ کس بوجوب آن قائل نشده پس متعین شد که مندوب ست و اختلاف
کرده اند علما در ان مذهب مالک و اوزاعی عمل برین حدیث ست تا آنکه اوزاعی گفته دریافتیم مردم را که می نهادند دستها پیش از زانو ها گفت ابن ابی داود و هو قول اصحاب
الحديث و شافعیه و حنفیه و مالک در روایتی عمل کرده اند بحدیث وائل وهو وآن یعنی حدیث ابو هریره اقوى من حديث قوی تر ست در سند خود من از حدیث
وائل بن حجر بضم حا و سکون جیم و این حدیث وائل دلیل حنفیه و شافعیه ست و هو مروی عن عمر اخرجه عبد الرزاق و عن ابن مسعود اخرجه الطحاوی و بآن قائل ست احمد و اسحق
و جماعتی از علما و ظاهر کلام مصنف ترجیح حدیث ابو هریره ست و آن خلاف مذهب امام وی شافعی ست و نووی گفته ظاهر نمی شود ترجیح احد المذهبین بر آخر و لیکن اهل این مذهب
ترجیح داده اند حدیث وائل را و گفته اند که حدیث ابو هریره مضطرب ست زیرا که مروی ست از وی هر دو امر و ابن القیم در تحقیق این مسئله اطالت بسیار کرده و گفته در حدیث

ابوہریرہ قلب ست از راوی حیث قال ولیضع یدیہ قبل رکبتیہ واصل وی این ست ولیضع رکبتیہ قبل یدیہ و دلالت میکند برین قلب اول حدیث یعنی فلا
یبرک کما یبرک البعیر چہ معروف از بروک بعیر تقدم یدین بر رجلین ست وثابت شدہ است از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم امر بمخالفت سائر حیوانات
در ہیآت نماز پس نہی کرد از التفات کالتفات الثعلب و از افتراش کافتراش السبع و از اقعاء کاقعاء الکلب و از نقر کنقر غراب و از رفع ایدی کاذناب خیل
شمس ای وقت سلام و جمعہا قولنا ابیات اذا نحن قمنا للصلوٰۃ فاننا ٭ نہینا عن الاتیان فیہا بستۃ ٭ بروک بعیر والتفات کثعلب ٭ ونقر غراب فی
سجود الفریضۃ ٭ واقعاء کلب او کبسط ذراعہ ٭ واذناب خیل عند فعل التحیۃ ٭ وصاحب سبل برین ابیات زیادہ کردہ و گفتہ بیت وزدنا کتدبیج الحمار بمدہ
لعنق وتصویب الراس بکفہ ٭ وآین ہفتم ست انتہی مگر آنکہ نووی گفتہ حدیث تدبیج ضعیف ست وبالجملہ حدیث وائل این ست رأیت النبی صلی اللہ
علیہ وسلم اذا سجد وضع رکبتیہ قبل یدیہ دیدم آنحضرت را کہ چون سجدہ میکرد می نہاد بر زمین ہر دو زانوی خود را پیش از نہادن ہر دو
دست خود و تمام حدیثش این ست کہ چون برمیخاست بر میداشت ہر دو دست خود را پیش از برداشتن ہر دو زانو شیخ در ترجمہ گفتہ گفتہ اند نہادن اعضای سجدہ بر نسبت
قرب ست بر زمین ہر چہ بر زمین نزدیکتر نہادن او پیشتر و برداشتن بر عکس آن و در نہادن بینی و پیشانی ترتیبی نیست کہ ہر دو در حکم یک عضو اند و نزدیک بعضی بینی
پیشتر نہد کہ نزدیکتر ست بزمین و ثمنی گفتہ کہ اگر دشوار افتد نہادن زانوہا پیش از دستہا بجہت عذری مانند مونہ و جز آن بنہد دستہا را پیشتر انتہی و نیز شیخ
گفتہ گفتہ اند کہ این حدیث اصح و اثبت ست از حدیث ابوہریرہ و جماعۃ از حفاظ تصحیح نمودہ و ترجیح کردہ اند و چون دو حدیث مختلف آمد سبیل آنست کہ عمل باقوی
و اصح کنند و بعضی گفتہ اند کہ این حدیث ناسخ حدیث ابوہریرہ است انتہی گوییم دعوی نسخ حجت میخواہد و حدیث ابوہریرہ نہی قولی ست و حدیث وائل رویت
و قول مقدم ست بر فعل لہذا مصنف آنرا اقوی گفتہ اخرجہ الاربعۃ یعنی ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجہ و رواہ ابن خزیمۃ وابن حبان وابن السکن فی صحاحہم
من طریق شریک عن عاصم بن کلیب عن ابیہ رواہ الدارمی ایضا و گفت بخاری و ترمذی و ابوداود و بیہقی کہ متفرد ست بدان شریک و او را شاہدی ست از عاصم احول
از انس گفت دیدم رسول خدا را انحطاط میکرد بتکبیر تا آنکہ سبقت کرد ہر دو زانوی او ہر دو دست او را اخرجہ الدارقطنی والحاکم والبیہقی و گفت
حاکم بر شرط شیخین ست و گفت بیہقی متفرد ست بدان علا بن عطار و علا مجہول ست فان للاول زیرا کہ برای نخستین یعنی حدیث ابوہریرہ شاہدا
من حدیث ابن عمر شاہدی ست از حدیث ابن عمر کہ تقویت وی میکند صححہ ابن خزیمۃ و وی از ائمہ معتبرین علم حدیث ست و تصحیح او
حجت ست درین فن و لیکن برای حدیث وائل نیز شاہدی ہست چنانکہ گذشت و حاکم آنرا علی شرطہما گفتہ و غایت وی این ست کہ برابر باشد
با شاہد حدیث ابوہریرہ کہ متفرد ست بدان شریک و در ینصورت ابوہریرہ و وائل در قوت متفق باشند و موافق تحقیق حافظ ابن القیم حدیث ابوہریرہ
آئل ست بسوی حدیث وائل و نیست در وی مگر قلب و این را انکار نتوان کرد زیرا کہ قلب در الفاظ بسیاری از احادیث واقع شدہ و ازینجا ست کہ جمہور
ائمہ و ابوحنیفہ و شافعی و احمد بن حنبل در آنچہ مشہور ست از مذہب وی عمل بحدیث وائل بن حجر نمودہ اند و زانو ہا را پیش از دستہا نہادہ و اوزاعی و احمد
در روایتی از وی و طائفۂ از محدثان عمل بحدیث ابوہریرہ کردہ اند و دستہا را پیش از زانو نہادہ وذکرہ البخاری معلقا وموقوفا
و ذکر کردہ است حدیث ابوہریرہ را بخاری در صحیح خود بطریق تعلیق و وقف یعنی گفت قال نافع کان ابن عمر یضع یدیہ قبل رکبتیہ و لیکن نیز یکی از وجوہ ترجیح ست

وعن ابن عمر رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا قعد للتشہد وضع یدہ الیسری علی رکبتہ

الیسری والیمنی علی الیمنی بود آنحضرت چون می نشست در تشہد اول یا ثانی می نہاد دست چپ خود را بر زانوی چپ و می نہاد دست راست
خود را بر زانوی راست خود و عقد ثلثۃ و خمسین و عقد میکرد پنجاہ و سہ را و صورتش این ست کہ قبض کند خنصر و بنصر و وسطی را و بسط کند
مسبحہ را کہ آنرا سبابہ نیز گویند و بنہد طرف انگشت را کہ آنرا ابہام خوانند در بیخ مسبحہ و شافعی و احمد بروایتی باین اخذ کردہ اند عملا بہذا الحدیث

ودیگر عقد تسعین ست وصورت اوان ست که قبض کند خنصر وبنصر را و بسط کند مسبحه را و بنهد سر ابهام را بر سر وسطی و حلقه کند و نزد حنفیه و مختار در مذهب امام احمد همین ست و شافعی در قول قدیم نیز باین قائل ست و این در حدیث مسلم از عبد الله بن الزبیر آمده و در حدیث احمد و ابوداود از وائل بن حجر آمده است و نزد مالک قبض کند همه انگشتان دست راست و بسط کند سبابه را و شافعیه را در کیفیت تحلیق وجهی دیگر ست و آن نهادن سر انگشت وسطی میان دو عقد ابهام ست و روایت ثالث آنست که بسط کند همه انگشتان را تا مستقبل قبله شوند چنانکه در حالت سجود و در بعضی احادیث اشارت بی عقد نیز آمده و مختار بعضی حنفیه این ست غالبا عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز مختلف بود گاهی چنین و گاهی چنان و وجه تطبیق در اکثر مواضع که روایات مختلف آمده همین ست و در سبل گفته الظاهر انه مخیر بین الهیآت و وجه الحکمة شغل کل عضو بعبادة انتهی واشار باصبعه السبابة واشاره می کرد بانگشت سبابه که نام انگشتی ست که همسایه انگشت نر ست و سبابه از سب ست بمعنی دشنام کردن و عادت عربان ست که بآن در مقام دشنام اشاره کنند و در زبان شرع نام وی مسبحه است و انگشت شهادت نیز گویند پس آنحضرت اشاره میکرد باین انگشت بوحدانیت حق تعالی و صورت اشارت آن ست که بردارد آنرا نزد تلفظ بکلمه لا اله الا الله یا نزد تکلم بالله و مشهور آنست که بردارد این انگشت را نزد نفی و بنهد نزد اثبات و از بعضی ائمه شافعیه منقول ست که برداشته دارد آنرا تا آخر شهادت و باید که بجانب فوق اشارت بکند و در حدیث وائل آمده که برداشت آنحضرت انگشت خود پس دیدم که حرکت میداد آنرا و دعا میکرد بدان رواه ابن خزیمة و در حدیث ابن الزبیر آمده اشاره میکرد بسبابه و حرکت نمی داد آنرا اخرجه احمد و ابوداود والنسائی وابن حبان فی صحیحه بیهقی گفته یحتمل ان یکون مراده بالتحریک الاشارة لا تکریر تحریکها حتی لا یعارض حدیث ابن الزبیر انتهی رواه مسلم شیخ در ترجمه گفته ماند آنکه از حنفیه ماوراء النهر و هندوستان این عمل و عقد و اشاره ترک یافته و مختار نزد متقدمین همان اول ست و در متاخرین ایشان خلافی ظاهر شده و مختار نزد علمای حرمین که خیر آن از بلاد عرب عمل بآن ست و محقق حنفیه شیخ ابن الهمام گفته که در اول تشهد تا شهادتین بسط کند و در وقت تهلیل عقد اشارت کند تا عمل بهر دو طریق جمع گردد و گفته است قول بمنع اشاره خلاف روایت و درایت ست و حضرت شیخ علی متقی رح رساله درین باب نوشته و جانب عمل را راجح ساخته اند و در شرح سفر السعادت ازان نقل کرده ایم و در محیط گفته است رفع سبابه یعنی نزد ابی حنیفه و محمد از سنن ست و همچنین مروی ست از ابو یوسف و نجم الدین زاهد گفته که متفق اند روایات از اصحاب ما همه در بودن وی سنت و چون مذاهب ائمه از محدثین و فقها و بسیاری از صحابه و تابعین و علمای کوفه این ست و بسیار اخبار و آثار دران عمل بدان اولی و ارجح باشد انتهی و درین باب ست رساله ملا علی قاری و دران تشنیع کرده بر کیدانی بر منع او ازین اشاره و طعن او بر محدثین و گفته که اگر جلالت او در علم دین معلوم نبودی این قول او که اهل الحدیث کافی بود برای تکفیر وی و درین باب ست رساله فارسی از شاه ولی الله محدث دهلوی و مکتوبی از مرزا مظهر جانجانان قدس سره که دران از طرف حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی عذری معقول بابت عدم رفع ذکر کرده و عمل خود بران ثابت نموده و مولانا محمد فاخر زائر اله آبادی رح در مثنوی خود حکایت نموده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوالد بزرگوارش شیخ محمد یحیی معروف بشاه خوب الله رح در خواب گفته از شما عجب ست که اشارت بمسبحه نمی کنید ازان باز وی نیز رفع شروع کرده و بالجمله درین باب رسائل و تحریرات اهل علم قدیما و حدیثا بسیار ست و عمل بران جاری و ساری ست لهذا از بسط درین مسئله اعراض نموده شد وفی روایة له و در روایتی مر مسلم راست وقبض اصابعه کلها و قبض کرد آنحضرت همه سر انگشتان خود را واشار بالتی تلی الابهام و اشاره کرد بانگشتی که نزدیک ست بانگشت نر در حجة الله البالغه وارد شده است که لقمه کند زانوی خود را بدست چپ خود و بندد عقد پنجاه و سه و اشاره کند بسبابه و مروی ست قبض دو اصبع و حلقه باقی و بعضی گفته مذهب ابو حنیفه ترک اشاره نمودن ست بمسبحه و وی خطا کرده و نیست روایت و درایت بمعتقد وی چنانکه ابن الهمام گفته آری محمد آنرا در اصل ذکر نکرده و در موطا ذکر نموده و یافتم بعض را که تمیز نمی کرد در میان قول ما که نیست اشاره در ظاهر مذهب و درین قول که ظاهر مذهب این ست

که نیست اشاره و مفاسد جهل و تعصب بیش از احصا ست انتهی و در مالا بد منه گفته وقت شهادت اشارت کند این اشارت از ائمه اربعه مروی ست لیکن مشهور مذهب امام اعظم آنست که اشارت نکند و انگشتان هر دو دست متوجه قبله دارد انتهی و در درمختار گفته متاخرین تصحیح کرده اند که اشارت کند بسبب کردن رسول علیه الصلوة والسلام و بطرف امام محمد بلکه امام اعظم نیز اشارت نسبت کرده اند و از بعضی کتب نقل کرده که مفتی به نزد ما اشاره ست همان صحیح و در تحفه مستحب گفته و در طحاوی گوید سنت غیر مؤکده است وعن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال گفت ابن مسعود بودیم ما چون نماز میکردیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم می گفتیم ما السلام علی الله پیش از سلام فرستادن بر بندگان وی سبحانه و می گفتیم سلام بر جبرئیل ع و سلام بر میکائیل و سلام بر فلان پس هر گاه که برگشت از نماز التفت علينا رو کرد بسوی ما رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال پس فرمود مگوئید سلام ست بر خدا زیرا که خدا خود سلام ست اذا صلى احدكم فليقل بلکه چون نماز گذارد یکی از شما پس باید که بگوید این کلمات را التحيات لله همه عبادات قولیه مر خدا راست و تحیات جمع تحیت ست در حبل گفته معنی تحیت بقا و دوام یا عظمت یا سلامت از آفات یا همه انواع تعظیم ست والصلوات و همه عبادات بدنیه اعم از فرائض و نفل یا دعوات یا رحمت یا نماز پنجگانه والطيبات و همه عبادات مالیه زیرا که قاعده است که چون کسی در حضرت ملوک در آید اول سلام فرستد و ثنا گوید پس از آن خدمت کند و تذلل نماید بعد از آن تحفه در گاه بگذارند تا لائق و مستحق لطف و عنایت ایشان گردد و نووی گفت بلفظ جمع آورد زیرا که مر ملوک را از عرب و عجم تحیتها بود مخصوص که تعظیم و تکریم میکردند ایشان را اصحاب ایشان بدان پس فرمود تحیات همه مر خدا راست و دیگران را عاریتی بیش نیست شعر خدای راست بزرگی و ملک بی انباز ۞ دگر هر که ببینی بعاریت داد ست ۞ و نیز مراد بطیبات کلام طیب و حسن ست که ثنا کند بدان خدا را و ذکر کند او را یا اقوال صالحه یا اعمال صالحه ست یا اعم ازین و طیبت آن بودن اوست خالص از شوائب ریا و غیره و تحیات مبتدا است و خبرش لله ست و صلوات و طیبات معطوف ست بر آن و خبر هر دو محذوف ست و نیز تقادیر اخر السلام یعنی سلامیکه هر واحد آنرا می شناسد علیک ایها النبي ورحمة الله وبركاته بر تو ای پیغمبر و مهربانی خدا و افزونیهای خیر و کرم وی و تخصیص آنحضرت صلی الله علیه وسلم اولا بسلام بنا بر عظم حق وی ست بر ایشان و لهذا تقدیم کردند آنرا بر تسلیم بر نفوس خود پس سلام کردند بر خود ها و وجه خطاب بآنحضرت بجهت ابقای این کلام ست بر آنچه در اصل بود که شب معراج از جانب پروردگار تعالی و تقدس بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطاب بسلام آمد پس آنحضرت در حین تعلیم امت نیز بر همان لفظ اصل گذشت تا ایشان را تذکر آن حال گردد و نیز آنحضرت همیشه نصب العین مومنان و قرة العین عابدان ست در جمیع احوال و اوقات خصوصا در حالت عبادات و نورانیت و انکشاف درین محل بیشتر و قوی تر ست و بعضی از عرفا قدس سرهم گفته اند که این خطاب بجهت سریان حقیقت محمدیه ست علیه الصلوة والسلام در ذرائر موجودات و افراد ممکنات پس آنحضرت در ذوات مصلیان موجود و حاضر ست پس مصلی باید که ازین معنی آگاه باشد و ازین شهود غافل نبود تا بانوار قرب و اسرار معرفت منور و فائض گردد آری شعر در راه عشق مرحلۀ قرب و بعد نیست ۞ می بینمت عیان و دعا می فرستمت ۞ السلام علينا سلام بر ما گروه حاضر و هر که با او از ملائکه و مومنان انس و جن همه درین حال داخل اند وعلى عباد الله الصالحين و بر تمامه بندگان که نیکو کارند حاضر و غائب دور و نزدیک و بر زمین و بر آسمان و صلاح ضد فساد ست بنده صالح آن بود که ادای حق عبودیت بر وجهی که فرموده اند چنانچه باید بجای آرد و استقامت بر آن ورزد و بهیچ وجه خللی و فسادی در کارخانه حال ظاهر و باطن وی راه نیابد و صلاح اعلی مناصب و ارفع مقامات ست و لهذا وصف کرده است بدان حق تعالی انبیا و رسل را و صواب آنست که صلاح را مراتب بسیار ست بعضها فوق بعض و همه را بر قدر صلاح نصیبی از سلامت حاصل ست و اقصی درجات و اعلی مراتب صلاح آنست که شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره در فتوح الغیب ذکر کرده که صلاح حالت زوال و فنای مطلق ست و بودن بنده قائم

برمراد حق وفعل او وصالح فی الحقیقة کسی ست که باین مقام رسیده باشد ولطف حق متولی امور وی شده وهو یتولی الصالحین وآن بنده ایست که دست تدبیر از جلب منافع ومصالح ورد مضار ومفاسد خود باز داشته وید تقدیر متولی ترتیب وی گشته بی آنکه اورا اختیاری وتدبیری از نفس خود باشد مثل طفل رضیع با دایه ومیت با غاسل وگوی پیش چوگان انتهی وچون بنده باین حال رسید لاجرم از جمیع آفات نفسی وآفاقی سلامت خواهد بود وچون خود را تسلیم کرد سلامت ماند اسلم تسلم این معامله خواهد بود اللهم اجعلنا من الصالحین وچون آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ذکر بعض عباد واشخاص علی التعیین جز ذات کریم خود که منبع تمامه برکات وخیرات ست منع تخصیص کرد اشارت کرد بوجه آن وفرمود بدرستیکه وقتی که بگوید بنده این دعا را میرسد اثر آن هر بندهٔ صالح را که در زمین و آسمان ست حاجت بتخصیص چیست بعد ازان ختم بر شهادتین کرد که خلاصهٔ کار واصل تمام اعمال ست وفرمود اشهد ان لا اله الا الله گواهی میدهم که نیست مستحق برای عبادت بحق جز وی پس این قصر افرادست زیراکه مشرکان عبادت میکردند خدارا وشریک می ساختند باو غیر اورا واشهد ان محمدا عبده ورسوله در جمیع روایات امهات ستة همین بلفظ عبده ورسوله ست وابن الاثیر در جامع الاصول نیز هم کرد وحدیث ابن مسعود را بلفظ وان محمدا رسول الله آورد وآنرا بسوی شیخین وغیر هما نسبت کرد وتابع شد اورا برین نیز هم صاحب تیسیر الوصول وتابع هر دو شد جلال در ضوء النهار وزیاده کرد این لفظ را که انه لفظ البخاری ولفظ بخاری همان ست که مصنف ذکر کرده فتنبه وبالجمله چون آدمی بحقیقت اسلام متصف شد ودر مقام قرب وقبول متمکن گشت اشاره کرد بدعا وسوال هرچه خواهد وفرمود ثم لیتخیر من الدعاء اعجبه فیدعو پس اختیار کند وبرگزیند از دعا هرچه خوش آیند تر ست بسوی وی پس دعا کند وبخواهد از خدا که گفته اند شعر از خدا خواهیم واز غیر نخواهیم بخدا * که نیم بندهٔ غیر ونه خدای دگرست * زیاده کرد ابوداود درین حدیث لفظ به ونحوه للنسائی من وجه آخر بلفظ فلیدع وظاهرش وجوب ست بنابر امر بدان وداعی مجازست هرچه خواهد از خیر دنیا وآخرت بخواهد ورفته اند حنفیه ونخعی وطاؤس باینکه دعا نکند در نماز مگر بچیزی که یافته می شود در قرآن وبعضی گفته اند دعا نکند مگر بچیزی ماثور وهر دو قول مردودست بقوله صلی الله علیه وسلم ثم لیتخیر من الدعاء اعجبه وفی لفظ ما احب وفی لفظ البخاری من الثناء ما شاء واین اطلاق ست مر داعی را تا دعا کند بهرچه خواهد وابن سیرین گفته دعا نکند در نماز مگر بامر آخرت متفق علیه واین تشهد مختار حنفیه ست وحدیث دلیل ست بر وجوب تشهد لقوله فلیقل ورفته اند بسوی وجوبش عمر وابن مسعود وابوحنیفه وشافعی در قولی وجماعتی گفته غیر واجب ست بسبب تعلیم نکردن آنحضرت مسیئ را واختلاف کرده اند در الفاظ تشهد قائلان وجوب وسنت هر دو ومختار اکثر حدیث ابن مسعودست فهو الارجح مصنف در تلخیص گفته حدیث ابن مسعود در تشهد متفق علی الصحة ست واکثر روایات در وی بتعریف السلام ست در هر دو موضع وواقع شده است در روایت نسائی سلام علینا بتنکیر در هر دو جا ودر روایت طبرانی سلام علیکم نیز بتنکیر آمده ترمذی گفت واین اصح حدیثی ست که روایت کرده شده است در تشهد وعمل بروی ست نزدیک اکثر اهل علم ومروی ست بسند از خصیف که وی دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم را در خواب پس گفت یا رسول الله بدرستیکه مردم اختلاف کردند در تشهد فرمود بر شما باد بتشهد ابن مسعود وگفت بزار اصح حدیثی که در تشهد نزد من ست حدیث ابن مسعودست که مروی ست از وی رضی الله عنه بست وچند طریق ونمیدانم که مروی باشد از آنحضرت ﷺ در تشهد ثابت تر از وی ونه صحیح تر از روی اسناد ونه مشهور تر از روی رجال ونه اشد از روی تظافر بکثرت اسانید وطرق وگفت مسلم جز این نیست که اجماع کردند مردم بر تشهد ابن مسعود زیراکه اصحاب وی خلاف نمی کنند بعض ایشان مر بعض را وغیر وی اختلاف کرده اند اصحاب وی وگفت محمد بن یحیی الذهلی حدیث ابن مسعود اصح چیزی ست که مروی شد در تشهد وروایت کرد طبرانی در کبیر از طریق عبد الله بن بریده بن الحصیب عن ابیه گفت

نشنیدم در تشهد احسن از حدیث ابن مسعود انتهی و مختار امام احمد نیز همین تشهد ست و گفته اند که نماز بهر دو جائز ست ولیکن سخن در اولی و افضل ست
واللفظ للبخاري واین لفظ که مذکور شد مر بخاری راست و روایت کرد سعید بن منصور از حدیث ابن مسعود که آموخت ما را یعنی آنحضرت تشهد نماز
و فرمود بگوید یکی از شما چون فارغ شود از تشهد اللهم انی اسألک من الخیر کله ما علمت منه وما لم اعلم واعوذ بک من الشر کله ما علمت منه وما لم اعلم اللهم انی
اسألک من خیر ما سألک منه عبادک الصالحون واعوذ بک من شر ما استعاذک منه عبادک الصالحون ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة و
قنا عذاب النار وللنسائي والدارقطني والبيهقي ايضا من حديث ابن مسعود وهو من ادلة ما افاده والتشهد كنا نقول قبل ان
يفرض علينا التشهد بودیم ما که می گفتیم پیش از آنکه فرض گردانیده شود بر ما تشهد یعنی سلام بر جبرئیل و میکائیل پس فرمود آنحضرت نگوئید
این چنین و بگوئید التحیات الی آخره و استدلال کرده اند باین بر فرضیت تشهد اخیر لقوله قبل ان یفرض ولقوله بگوئید و تبویب کرده است نسائی
برای ایجاب تشهد لیکن روایت کرد این حدیث را از طریق ابن عیینه و ابن عبد البر در استذکار گفته متفرد ست ابن عیینه بقوله قبل ان یفرض واخرج
مثله الدارقطني والبيهقي وصححاه ولاحمد و احمد راست از حدیث ابن مسعود و این نیز یکی از ادلهٔ وجوب ست ان النبي صلى الله عليه
وسلم علمه التشهد وامره ان يعلمه الناس بدرستیکه آنحضرت تعلیم کرد او را تشهد و امر کرد که بیاموزد آنرا بمردمان اخرجه احمد
عن ابي عبيدة عن عبد الله قال علمه رسول الله صلى الله عليه وسلم التشهد وامره ان يعلمه الناس التحيات لله ذکره و در لفظی این ست که گفت ابن مسعود
گرفت آنحضرت دست مرا در دست خود و تعلیم کرد مرا تشهد چنانکه تعلیم میکرد مرا قرآن حافظ شوکانی فرموده در هر تشهد الفاظ مختلف آمده اند و حق که
از ان محیص نباشد همین ست که هر تشهد از تشهدات ماثوره که خارج بمخرج صحیح اند کافی ست برای مصلی و اصح تشهدات تشهد ابن مسعود ست که حضرت بوی
آموخت و ثابت ست در صحیحین و غیرهما انتهی ولمسلم و مر مسلم راست عن از حدیث عبد الله ابن عباس رضی الله عنه قال كان
رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت بود آنحضرت يعلمنا التشهد تعلیم میکرد ما را تشهد چنانکه می آموخت ما را قرآن یعنی
بتاکید و مبالغه در حفظ و ضبط آن پس بود که می گفت التحيات المباركات الصلوات الطيبات لله الى آخره تمام وی این ست
السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله واین لفظ مسلم
و ابو داود ست ورواه الترمذي وصححه كذلك لكنه منكر و روایت کرد آنرا ابن ماجه همچو مسلم لیکن چنین گفته واشهد ان محمدا عبده ورسوله و روایت کرده اند
آنرا احمد و شافعی بتنکیر سلام بلفظ وان محمدا ای بی لفظ اشهد و در وی زیادت مبارکات ست و حذف واو از صلوات و طیبات و عمل اکثر شافعیه
برین تشهد ست و در میان این دو تشهد در لفظ و معنی فی الجمله تفاوت ست و این تشهد از افراد مسلم ست و جز بخاری اصحاب کتب ستة این را روایت
کرده اند مصنف در تلخیص گفته رواه مسلم والشافعي والترمذي والدارقطني وابن ماجه و گفته شد بشافعی چگونه اختیار کردید حدیث ابن عباس را در تشهد
گفت دیدم تشهد را واسع و شنیدم از ابن عباس بطریق صحیح و بود نزد من اجمع و اکثر از روی لفظ از غیر آن پس اخذ کردم بدان بی سرزنش کسی که
غیر آن اختیار کرده از آنچه صحیح شده است و غیر شافعی ترجیح تشهد ابن مسعود کرده بسبب عدم اختلاف رواة در حرفی از آن بلکه نقل کرده اند آنرا مرفوعا
بر یک صفت بخلاف غیر آن از تشهدات انتهی ملخصا و تشهد امام مالک تشهد حضرت عمر ست التحيات الزاكيات لله الطيبات لله الصلوات عليك
ايها النبي الى آخره رواه مالك والشافعي والحاكم والبيهقي بالفاظ و دارقطنی در علل گفته اختلاف نکرده اند در آنکه این حدیث موقوف ست بر عمر
و روایت کرده اند آنرا بعض متاخرین از ابن ابی اویس مرفوعا و آن وهم ست و رواة تشهد از جمله صحابه ابوموسی اشعری و عائشه و سمرة بن جندب
و علی کرم الله وجهه و ابن الزبیر و معاویه و سلمان و ابو حمید اند و مروی ست از ابو بکر موقوفا کما روی عن عمر و احادیث ایشان در تلخیص مع الکلام

الذی فیها مذکور اند در حجة الله البالغه گفته آمده است در تشهد صیغها اصح آن تشهد ابن مسعود ست پستر تشهد ابن عباس و عمر و این مانند احرف قرآن جمله
شافی و کافی ست انتهی و عبارت مصفی درین مقام این ست صیغ تشهد مؤدی از فرض ست و اختلاف ائمه در اختیار ست و درین اختلاف هم دلیلی
قوی بهم نمی رسد پس باید گفت که بهر صفتی که خواند مؤدی سنت ست و عامل بمختار مسئله شافعی الفاظ مترادفه را حذف کرده اقل تشهد گفته
و این معنی قریب ست بقاعدهٔ تنقیح مناط والله اعلم **وعن** ابی محمد فضالة بفتح فا بروزن سحابة بن عبید بضم عین و فتح انصاری
اوسی صحابی ست اول مشاهد او احد ست مشاهد ما بعد را حاضر شده و بیعت کرد تحت الشجره و حاضر شد خیبر را انتقال کرد بشام و ساکن شد دمشق را
و والی شد قضای دمشق را برای معاویه در زمان خروج او بصفین و مرد آنجا در سنة ثلث و خمسین بر قول اصح روی عنه میسرة مولاه و غیره قال سمع
رسول الله صلى الله عليه وسلم رجلا يدعو في صلاته لم يحمد الله ولم يصل على النبي صلى الله عليه وسلم
گفت فضاله شنید رسول خدا مردی را که دعا میکرد در نماز خود و تحمید نکرد و ثنا نمود خدا را و درود نفرستاد بر پیغمبر خدا فقال عجل هذا
پس فرمود شتابی کرد این مرد که دعا کرد پیش از حمد و صلوٰة بر من ثم دعاه فقال اذا صلى احدكم فليبدأ بتحميد ربه والثناء
عليه پستر طلبید او را و فرمود که چون نماز گذارد یکی از شما پس باید که شروع کند بستایش کردن پروردگار خود و ثنا گفتن بر وے
ثم يصلي على النبي ثم يدعو بما شاء پستر درود فرستد بر پیغمبر خدا پستر دعا کند بهر چه خواهد از خیر دنیا و آخرت تعلیم کرد آنحضرت
آن مرد را آداب دعا که پیش از وی حمد و صلوٰة باید گفت بعد از ان دعا باید کرد و از احادیث دیگر معلوم شده است که بعد از دعا نیز حمد و صلوٰة باید گفت این
حدیث دلیل ست بر وجوب تحمید و ثنا و صلوٰة بر آنحضرت و دعا بما یشاء و این موافق ست در معنی بحدیث ابن مسعود و غیره زیرا که احادیث تشهد متضمن
حمد و ثنا ست و این وقتی ست که ثابت شود که این دعا که آنحضرت آن را شنیده در قعدهٔ تشهد بود ورنه در حدیث دلالت بر بودن دعا در قعدهٔ تشهد نیست
اما ذکر مصنف این حدیث را درینجا دال ست بر بودنش در تشهد گویا از سیاق حدیث دریافته و در وی دلیل ست بر تقدیم وسائل بین یدی المسائل و این
نظیر ایاک نعبد و ایاک نستعین ست که عبادت را که وسیله است مقدم کرد بر طلب استعانت رواه احمد وابن خزيمة والثلثة یعنی ابوداود
و ترمذی و نسائی وصححه الترمذي وابن حبان والحاكم و در حدیث ابن مسعود ست نزدیک ترمذی که گفت بودم من که نماز میگذاردم و پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم حاضر بود و ابوبکر و عمر نیز با آنحضرت بودند پس چون نشستم بعد نماز آغاز کردم به ثنا بر خدا پستر بدرود بر پیغمبر خدا پستر دعا کردم
برای خود پس فرمود آنحضرت دو بار سوال کن داده میشوی و هم ترمذی از عمر بن الخطاب آورده که گفت دعا استاده کرده میشود میان آسمان
و زمین بالا برده نمی شود یا نمی رود از ان دعا چیزی تا آنکه درود میفرستی بر پیغمبر خود یعنی اجابتش موقوف بر تصلیه است و درود خود مستجاب و مقبول
و بمصعد قبول اصل و موصول است بطفیل و توسل وی دعا نیز بمحل قبول میرسد شعر مور مسکین هوسی داشت که در کعبه رسد دست در پای کبوتر زد
و ناگاه رسید **وعن** ابي مسعود رضي الله عنه نامش عقبه بن عامر بن ثعلبة الانصاری الخزرجی البدری ست حاضر شد عقبهٔ ثانیه را
و بود صغیر حاضر نشد بدر را بلکه نزول کرده بود ببدر پس منسوب شد بسوی وی ساکن شد کوفه را و مرد آنجا در خلافت علی رضی الله عنه بسنة احدی
او اثنتین و اربعین روی عنه بشیر و خلق سواه قال قال بشير بن سعد بن ثعلبة الانصاری و الد نعمان بن بشیر حاضر شد عقبه و ما بعد او را
يا رسول الله امرنا ان نصلي عليك گفت ابومسعود گفت بشیر ای رسول خدا حکم کرد ما را خدای تعالی اینکه درود فرستیم بر تو یعنی در قوله
تعالی إِنَّ اللّٰهَ وَمَلٰٓئِكَتَهُ يُصَلُّوْنَ عَلَى النَّبِيِّ يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا صَلُّوْا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوْا تَسْلِيْمًا فكيف نصلي عليك
پس چگونه و چه قسم درود فرستیم بر تو فسكت پس خاموش ماند آنحضرت و زیاده کرد احمد و مسلم تا آنکه آرزو کردیم که کاش وی سوال نمی کرد

از آنحضرت ثم قال پس فرمود قولوا بگوئید و این مفید وجوب ست در مصفی گفته جمهور اهل علم بر آنند که صلوة گفتن بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
مستحب ست در تشهد اخیر غیر واجب و بسوی همین معنے دلالت میکند لفظ ابن عمر و حضرت عایشه رض در باب تشهد و اما تشهد اول پس محل صلوة نیست
و امام شافعی تنها قائل ست بوجوب صلوة در تشهد اخیر پس اگر درود نفرستد نماز او صحیح نیست و در تشهد اول نزدیک شافعی مستحب ست مترجم گوید
اقل صلوة اللهم صل علی محمد و آله ست و اکمل آن این صیغه است که مذکور شود و صلوة سنت ست نزد جمهور و فرض ست نزدیک شافعی و قول جمهور اقوی
می نماید انتهی اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی آل ابراهیم وبارك علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت
علی ابراهیم فی العلمین انك حمید مجید خداوندا درود فرست بر محمد و بر آل محمد چنانکه درود فرستادهٔ بر آل ابراهیم و برکت ده
و افزون گردان خیر و نعمت را بر محمد چنانکه برکت دادهٔ بر آل ابراهیم در هر دو جهان بدرستیکه تو ستوده حمید صیغه مبالغه است بر وزن فعیل بمعنے
مفعول مذکر و مؤنث در وی یکسان ست یعنی تو محمودی بمحامدی که لائق عظمت شان تو باشد و این تعلیل ست برای طلب صلوة زیرا که تو محمودی و از محامد تو
افاضهٔ انواع عنایات و زیادت برکات ست بر پیغمبر آنکه تقرب می جوید بسوی تو با متثال امر تو که ادای رسالت باشد و محتمل که حمید بمعنی حامد باشد
یعنی تو ستایندهٔ کسی که مستحق حمدست و محمد صلی الله علیه وسلم از احق عباد ست محمد در سبل گفته و هذا انسب بالمقام مجید مبالغه ماجدست
و مجد بمعنی شرف ست یعنی و بزرگ هستی و چون آنحضرت از آل ابراهیم ست تشبیه بهمان آل ابراهیم کردند و آل رجل اهل و عیال او را گویند و بمعنے
اتباع نیز آید و مراد در حدیث اهل بیت آنحضرت اند لقوله کیف الصلوة علیکم اهل البیت در حدیث کعب بن عجرة نزد بخاری و مسلم نه اتباع که داخل اند
در جمله و علی عباد الله الصالحین و بعضی گفته اند که مراد بآل در ینجا ذات شریف اوست چنانکه آل داود گویند و مراد داود علیه السلام باشد گویم
این استعمال صحیح ست ولیکن در ینجا قرینه صارفه ازین معنی موجود ست که اللهم صل علی محمد و علی آل محمد بحرف عطف که مفید مغایرت ست واقع شده
پس مراد اهل بیت آنحضرت باشند و در تفسیر اهل بیت اختلاف ست اصح اقوال این ست که مراد بآل کسانی اند که زکوة بر ایشان حرام ست باین
تفسیر کرده است زید بن ارقم لفظ آل را و صحابی اعرف ست بمراد وی صلی الله علیه وسلم پس تفسیرش قرینه است بر تعیین معنی مراد از لفظ مشترک
و قد فسرهم بآل علی و آل جعفر و آل عقیل و آل العباس و ابن القیم رح در جلاء الافهام در تحقیق آل کلام فائق نموده و ما ازوی در اتحاف النبلاء نقل کرده ایم
والسلام کما علمتم و سلام فرستادن همچنان ست که آموخته شدید شما آنرا یعنی در تشهد و آن قول شماست السلام علیك ایها النبی
ورحمة الله وبرکاته علمتم بصیغه مجهول و تشدید لام و در روایتی ست بنا معلوم و تخفیف لام و مفعول ثانی محذوف ست ای کما علمتموه
رواه مسلم ورواه الحاکم والبیهقی من حدیث یحیی بن السباق عن رجل من آل الحارث عن ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه وسلم و رجال اسنادش
ثقات اند مگر رجل حارثی فلینظر فیه واخرجه الشیخان عن کعب بن عجرة عن ابی حمید الساعدی والنسائی عن طلحة والطبرانی عن سهل بن سعد واحمد
والنسائی عن زید بن خارجة و درین حدیث اشکال کرده اند که بمقتضی تشبیه لازم می آید که صلوة و برکت بر ابراهیم و آل ابراهیم کامل تر و قوی تر باشد
و جواب داده شده است که شهرت و ظهور کافی ست در تشبیه بی اشتراط کمال و قوت و جوابهای دیگر داده اند مگر تا اینمعنی که گفتیم اعتبار نکنند تمام نمیگردد
و شیخ عبد الحق دهلوی و فرزند ایشان شیخ نور الحق رحمهما الله تعالی را درین باب رسائل مستقله است که در ان تمامهٔ اجوبه مع ما لها و ما علیها
ذکر کرده اند این موضع بسط نیست وزاد ابن خزیمة فیه و افزود ابن خزیمه در حدیث ابی مسعود فکیف نصلی علیك اذا
نحن صلینا علیك فی صلاتنا پس چگونه درود فرستیم بر تو ای رسول خدا وقتیکه نماز بگذاریم ما بر تو در نماز خود و ازینجا معلوم شد
که این صیغه را در نماز بعد تشهد باید خواند و نتوان گفت که مراد از صلوة درین زیادت دعاست پس دال نباشد بر ایجاب صلوة در نماز زیرا که متبادر در لسان

صحابی از نماز فی قوله صلّا تنا صلوة شرعیه است نه لغویه و حقیقت عرفیه مقدم ست وقت تردد بین المعنیین و نیز ثابت شده است وجوب دعا در آخر تشهد کما عرف
من الامر به وورود بر آنحضرت پیش از دعا واجب است لما عرفت من حدیث فضالة و باین تمام ست ایجاب صلوة بر آنحضرت بعد تشهد قبل دعا که ذات آل
بر وجوب و بالجمله این زیادت را نیز ابن حبان و دارقطنی و حاکم روایت کرده اند و اخرجها ابو حاتم و ابن خزیمة فی صحیحها و حدیث دلالت میکند بر وجوب
صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز بظاهر امر یعنی قولوا و باین رفته است جماعتی از سلف و ائمه و شافعی و اسحق و دلیل ایشان همین حدیث ست
با زیادت مذکوره و در سبل السلام گفته و نیز مقتضی وجوب صلوة ست بر آل و آن قول احمد ست و نیست عذر برای قائل وجوب صلوة باین حدیث
در قائل شدن بوجوب آن بر آل زیرا که مامور به واحد ست و دعوی نووی و غیره اجماع را بر اینکه صلوة بر آل مندوب ست مسلم نیست بلکه میگوییم که صلوة
بر آنحضرت تمام نمی شود و بنده ممتثل آن نمی گردد تا باین لفظ که در وی ذکر آل ست صلوة نفرستد زیرا که سائل گفته بود کیف نصلی علیک و در جواب این
فرمود که آن صلوة ست بر وی و بر آل وی پس هر که ذکر آل نکرد وی صلوة بکیفیتی که بدان مامور بود نفرستاد پس ممتثل امر نبوی نشد و مصلی بر آنحضرت
نگردید و همچنین بقیه حدیث از قوله کما صلیت الخ زیرا که این نیز از کیفیت مامور بهاست و هر که در الفاظ این کیفیت فرق کرده بوجوب بعض الفاظ
و ندب بعض پس نیست او را دلیل بران و از اینجا معلوم شد که حذف لفظ آل از صلوة چنانکه در کتب احادیث واقع می شود علی ما ینبغی نیست و پرسیده شدم
ازین بزمانه قدیم پس جواب دادم که صحیح شده است نزد اهل حدیث بلا ریب کیفیت صلوة هم برین نهج یعنی بر آنحضرت و بر آل وی و ایشان
رواة آن اند ولیکن حذف کردن ایشان آل را در کتابت خوفا بوده است زیرا که در دولت امویه انکار میکردند بر ذکر آل باز عمل مردم برین کار استمرار
گرفت بطریق متابعت یکی مر دیگر را و الا وجهی برای ترک آن نیست و بسط شافی این جواب در حواشی عمده کرده ایم انتهی و هم وی رح در جمع الشتیت
فی شرح ابیات التثبیت درین باب سخن نفیس کرده فلیرجع الیه و بای حال صیغ صلوات بالفاظ مختلفه وارد شده و خواندن هر یکی از آنها کافی ست
و در بعضی روایات وارحم محمدًا الخ بذکر رحمت و ترحمت واقع شده ولیکن بصحت نرسیده و در حجة الله البالغه گفته که اصح صیغ صلوات این ست اللهم صل
علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم صل علی محمد و ازواجه و ذریاته کما صلیت علی ابراهیم و بارک علی محمد
و علی ازواجه و ذریاته کما بارکت علی ابراهیم انک حمید مجید انتهی و معنی صلوة دعا و رحمت و استغفار آمده است و درود بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم
و صلوة از بندگان طلب افاضه رحمت شامله خیر دنیا و آخرت ست از جناب حق بر آنحضرت و اجماع کرده اند که امر برای وجوب ست پس بعضی گفته اند
که واجب ست هر بار که ذکر شریف وی بگذرد و بعضی گویند فرض ست یکبار در عمر چنانکه شهادت بر نبوت وی صلی الله علیه وسلم و زیاده بران مستحب
و مسنون دارند و او کد سنن اسلام و شعار آن ست قاضی ابو بکر گفته فرض گردانید خدا بر مومنان که صلوة و سلام فرستند بر پیغمبر وی و نگردانند برای
آن وقتی معین پس واجب ست که بسیار گفته شود صلوة و غفلت ورزیده نشود دران و بعضی از علما قول اول را اصح داشته اند و شافعی در
تشهد فرض گفته و گفته اند که این قول از وی شاذ ست هیچ یکی از علما دران شریک او نیست و نزد ابو حنیفه واجب ست فی الجمله و در تشهد سنت ست
و فضائل صلوة و سلام بر آنحضرت بیشمار ست و همچنین صیغ وی چه ماثور و چه غیر آن بسیار ست و درین باب کتب و رسائل مستقل پرداخته اند
و شک نیست که آنچه ماثور ست اصح و ابلغ ست و اختلاف کرده اند در آنکه بر غیر انبیا بالاستقلال جائز ست یا نه مختار جمهور آنست که مخصوص ست
با نبیا و مشارک نیست با ایشان غیر ایشان بلکه غیر ایشان ذکر کرده شود بمغفرت و رحمت و رضوان و طیبی نقل کرده که آن خلاف اولی ست
و بعضی گفته اند که حرام ست یا مکروه تحریمی یا تنزیهی شیخ در ترجمه گفته متعارف در متقدمین تسلیم بود بر اهل بیت رسول از ذریت و ازواج
مطهره و در کتب قدیمه از مشایخ اهل سنت و جماعت کتابت آن یافته میشود و الله اعلم انتهی گوییم هو کما قال **وعن ابی هریرة رضی الله عنه**

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا تشهد احدکم فلیستعذ بالله من اربع چون تشهد خواند یکی از شما در نماز خود پس باید
که پناه جوید بخدا از چهار چیز و حذف تا از لفظ اربع بجهت حذف معدود ست و اصل اربع اشیاست و در حقیقت پنج چیز ست لیکن فتنهٔ حیات و ممات را
یکی شمرده اند برای تقابل دو چیز دیگر و لهذا اعاده نکردند لفظ فتنه را در اول لفظ ممات یقول میگفت آنحضرت که آن چهار چیز این ست اللهم انی اعوذ
بك من عذاب جهنم خداوندا پناه میجویم بتو از عذاب دوزخ و من عذاب القبر و پناه میجویم از عذاب گور و من فتنة المحیا
والممات و پناه میجویم بتو از ابتلای حالت زندگانی و مردن و مراد بفتنهٔ محیا آنچه موجب زیغ و زلل و میل و انحراف گردد از راه راست و ثبات
بر دین اسلام و تحصیل مرضیات حق از انواع بلاء و محن و اسباب ضلالات و بطالات که در مدت حیات وی عارض میگردد و افتتان بدنیا و شهوات و جهالات
وی و اعظم آن والعیاذ بالله امر خاتمه است نزد موت و گفته اند که فتنهٔ محیا ابتلاست با عدم صبر و مراد بفتنهٔ ممات وسوسهٔ شیطان در حالت نزع و سوال
منکر نکیر و اگر وسوسهٔ شیطان را داخل فتنهٔ محیا دارند و فتنهٔ ممات را مخصوص بفتنهٔ قبر نیز وجهی دارد و در بخاری ست انکم تفتنون فی قبورکم مثل او
قریبا من فتنة الدجال و من شر فتنة المسیح الدجال و پناه میجویم از ابتلا و آزمایش مسیح دجال که در آخر زمان براید و دعوی خدائی کند
و باستدراج خوارق عادات بر دست وی ظاهر گردد و مردم را گمراه گرداند فتنه در لغت بمعنی امتحان و اختبار ست و بر قتل و احراق و تهمت و غیر ذلك
هم اطلاق کنند و مسیح بفتح میم و تخفیف سین مهمله و حای مهمله در آخر و فیه ضبط آخر و هذا الاصح اسم مشترک ست اطلاق کرده میشود بر دجال علیه اللعنة
و بر عیسی علیه السلام و لیکن چون مطلق واقع شود مقصود عیسی علیه السلام باشد و نزد ارادهٔ وی مقید اید چنانکه درینجاست و دجال را مسیح گویند
لمسحه الارض و قیل انه ممسوح العین و عیسی را مسیح گویند زیرا که برامد از بطن مادر ممسوح بدهن و قیل لان زکریا مسحه و گفته اند زیرا که هر ذی عاهه را که مسح
میکرد و دست میرسانید در دم به میشد و صاحب قاموس گفته که وی در وجه تسمیهٔ عیسی مسیح پنجاه قول جمع نموده متفق علیه و درینجا دلالت ست
بر ثبوت عذاب قبر و فی روایة لمسلم و در روایت ست مر مسلم را از ابو هریره اذا فرغ احدکم من التشهد الاخیر چون فارغ گردد
یکی از شما از تشهد پسین باید که پناه جوید بخدا از چهار چیز و زیاده کرد نسائی پس تر دعا کند برای نفس خود بچیزی که نمایان شود او را و این روایت
اطلاق تشهد را که در روایت اولی بود مقید کرد و ظاهر کرد که استعاذهٔ مامور بها در تشهد اخیر ست و حدیث دلیل ست بر وجوب استعاذه و همین ست
مذهب ظاهریه و ابن حزم گفته در تشهد اول هم واجب ست نظر باطلاق لفظ متفق علیه و امر کرده طاوس پسر خود را باعادهٔ نماز وقتی که استعاذه
نکرده در ان گویا که وی نیز قائل وجوب و بطلان صلوة تارک اوست و جمهور آنرا حمل کرده اند بر وجوب وعن ابی بکر الصدیق
رضی الله عنه انه قال لرسول الله صلی الله علیه وسلم علمنی دعاء ادعو به فی صلاتی بیاموز مرا دعائی که دعا کنم
بآن در نماز خود یعنی بعد از تشهد اخیر و فهم این قید بجهت آنست که دعا که متعارف و مقرر بود خواندن آن در نماز درین محل مقرر بود و درینجا دلیل
بر طلب تعلیم از عالم سیما در دعوات که مطلوب در ان جوامع کلم ست قال قل فرمود بگو این دعا را و بخوان آنرا در نماز اللهم انی ظلمت نفسی ظلما
کثیرا خداوندا بتحقیق من ستم کرده ام بر نفس خود ستم کردنی بسیار و در اکثر روایات لفظ کثیر بثای مثلثه است و در بعضی روایات مسلم کبیرا بموحده آمده
و امام نووی در اذکار خود گفته که اگر در خواندن هر دو را جمع کند بهتر باشد و در سبل این را رد کرده و گفته جمع نکند میان هر دو زیرا که وارد نشده مگر یکی
ازین هر دو و جز این نیست که اختلاف در ضبط است و در اقرار بظلم نفس خود اعتراف ست باینکه هیچ بشر خالی از ظلم بر نفس خود نیست بارتکاب منهی عنه
یا تقصیر از ادای مامور به و لا یغفر الذنوب الا انت و نمی آمرزد همه گناهان را هیچ کس مگر تو و در وی اقرار بوحدانیت ست فاغفر لی
پس بیامرز مرا و این استجلاب مغفرت ست مغفرة آمرزیدنی بزرگ نکره برای تعظیم ست من عندك خاص از نزد تو چه هر چه از نزد او تعالی شد

هیچ عبارتی محیط آن نتواند شد وارحمني ورحمت ومهربانی کن مرا انك انت الغفور الرحيم بدرستیکه توئی آمرزنده گناهان مهربانی کننده بر بندگان بود و درین توسل ست بسوی وی تعالی باسمای او نزد طلب حاجات و استدفاع مکروهات و باینکه در هر مقام صفتی مناسب آن مقام ذکر کند مثل لفظ غفور و رحیم نزد طلب مغفرت و نحو وارزقنا وانت خیر الرازقین نزد طلب رزق و قرآن مجید و ادعیه نبویه مملوست باین ثم لیتخیر علیه حدیث دلیلست بر شرعیت دعا در نماز علی الاطلاق بغیر تعیین محل واز محلات اوست بعد تشهد و درود و استعاذه لقوله فلیتخیر من الدعاء ما شاء و وارد شده است در دعا بعد تشهد الفاظ دیگر نیز از انجمله حدیث جابرست نزد نسائی که میگفت آنحضرت در نماز خود بعد تشهد احسن الکلام کلام الله واحسن الهدی هدی محمد و ابو داود از ابن مسعود آورده که می آموخت آنحضرت ایشان را این دعا بعد تشهد اللهم الف علی الخیر قلوبنا واصلح ذات بیننا واهدنا سبل السلام ونجنا من الظلمات الی النور وجنبنا الفواحش والفتن ما ظهر منها وما بطن وبارک لنا فی اسماعنا وابصارنا وقلوبنا وازواجنا وذریاتنا وتب علینا انک انت التواب الرحیم واجعلنا شاکرین مثنین بها قائلها واتمها علینا و هم نزد ابو داود ست از بعض صحابه که گفت آنحضرت مردی را چگونه میگوئی در نماز گفت تشهد میخوانم پستر میگویم اللهم انی اسالک الجنة واعوذ بک من النار ولیکن خوش نمیدارم دندنه ترا ونه دندنه معاذ را پس فرمود آنحضرت حول ذلک ندندن انا ومعاذ نووی در اذکار گفته و دندنه کلامی ست که معنی آن فهمیده نشود و معنی حولها ندندن آنست که حول الجنة والنار او حول مسالتهما که یکی سوال طلب ست و دیگر سوال استعاذه و ازینجا معلوم شد که انسان مخیرست بهر لفظی و عبارتی که خواهد از ماثور و غیره دعا کند

وعن وائل بن حجر رضي الله عنه قال صليت مع النبي صلى الله عليه وسلم فكان يسلم عن يمينه

گفت وائل نماز گذاردم با رسول خدا پس بود آنحضرت که سلام میداد از راستای خود و میگفت السلام عليكم ورحمة الله وبركاته و در روایتی از سعد آمده دیدم آنحضرت را که سلام میداد از یمین و شمال خود گویا من می بینم بسوی صفحه رخسار شریف وی و در روایتی تا آنکه دیدیم ما سفیدی رخسار وی اخرجه مسلم و نسائی وعن شماله و سلام میداد از چپای خود السلام عليكم ورحمة الله وبركاته و در روایتی از ابن مسعود آمده تا آنکه دیده می شد سفیدی رخسار راست و چپ وی ازینجا فهمیده شد که بهر دو طرف چنان انحراف می فرمود که بیاض خد مبارک مرئی می شد رواه ابو داود ابو داود این حدیث را از علقمه بن وائل عن ابیه روایت کرده و مصنف در تلخیص نسبتش بسوی عبد الجبار بن وائل کرده و گفته وی از پدر سماعت ندارد پس معلل شد بانقطاع و درینجا گفته باسناد صحيح و چون مراجعت بسنن ابو داود کردیم دیدیم که از علقمه بن وائل عن ابیه روایت کرده است و سماع علقمه از ابیه ثابت ست پس حدیث سالم باشد از انقطاع و تصحیح مصنف حدیث را درینجا اولی باشد اگرچه مخالف چیزی ست که در تلخیص گفته و حدیث تسلیمین را پانزده کس از صحابه روایت کرده اند باحادیث مختلفه که در وی صحیح و حسن وضعیف و متروک همه است و همه این احادیث بدون زیادت وبرکاته ست الا درین روایت وائل و روایت ابن مسعود که نزد ابن ماجه است و نزد ابن حبان و با صحت حدیث وائل چنانکه مصنف درینجا گفته متعین ست قبول زیادت زیرا که زیادت عدل ست و عدم ذکر آن در روایت غیر وائل روایت عدم زیادت نیست شارح مغربی گفته که قائل وجوب زیادت وبرکاته دیده نشد در سبل گفته چون این زیادت درین حدیث وارد شده و بصحت رسیده هیچ عذر از قول بآن نیست وقال السرخسی والرویانی فی الحلیة وقول ابن الصلاح که این زیادت ثابت نشده مصنف رح ازان تعجب کرده و گفته ثابت ست نزد ابن حبان در صحیح وی و نزد ابی داود و نزد ابن ماجه مگر آنکه ابن رسلان در شرح سنن گفته که نیافتیم ما آنرا در ابن ماجه گوییم چون بنسخه صحیحه قرارت کرده شده ابن ماجه مراجعت نمودم در وی این زیادت یافتم و لفظ وی این ست باب التسلیم حدثنا محمد بن عبد الله بن نمیر حدثنا عمر بن عبید عن ابی اسحق عن ابی الاحوص عن عبد الله ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یسلم عن یمینه وعن شماله حتی یری

بیان خود السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته انتهی بلفظه ومصنف رح در تلقیح الافکار تخریج الاذکار زیر قول نووی ان زیادة وبرکاته روایة فردة طرق این زیادت سوق کرده فرمود فهذه عدة طرق ثبتت بها وبرکاته بخلاف مایوهمه کلام الشیخ انها روایة فردة انتهی وچون دو تسلیم از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت شده وصلوا کما رایتمونی اصلی وحدیث تحریمها التکبیر وتحلیلها التسلیم باسناد صحیح نزد اهل سنن وارد شده تسلیم آن واجب گردیده وباین رفته است شافعی نووی گفته قول جمهور علما از صحابه وتابعین ومن بعدهم همین ست وترمذی بابی عقد کرده برای دو تسلیم وبعد ایراد حدیث ابن مسعود گفته وفی الباب عن سعد وابن عمر وجابر بن سمرة والبراء وعمار بن یاسر ووائل بن حجر وعدی بن عمیره وجابر وحبیب بن مسعود وحکم بصحت وحسن حدیث کرده وگفته وبرین ست عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم وکسانی که بعد از ایشان اند انتهی ونیز درین باب ست از سهل بن سعد وحذیفه وطلق بن علی ومغیره بن شعبة وواثلة بن الاسقع ویعقوب بن الحصین وابی رمثة وغیرهم وازینجا معلوم شد که برای بیرون آمدن از نماز دو تسلیم باید یکی جانب یمین دوم جانب یسار وهمین ست مذهب ایمه ثلثة جز مالک ولیکن حنفیه ودیگران گفته اند که سنت ست بدلیل قوله صلی الله علیه وسلم فی حدیث ابن عمر چون برداشت امام سر خود از سجده ونشست پستر حدث کرد قبل تسلیم پس تحقیق تمام شد نماز او پس معلوم شد که تسلیم رکن واجب نیست ورنه واجب میشد اعاده ودلیل دیگر حدیث مسیء ست که امر نکرد آنحضرت او را بسلام وجواب آنست که حدیث ابن عمر ضعیف ست باتفاق حفاظ زیرا که ترمذی آنرا روایت کرده وگفته هذا حدیث اسناده لیس بذاک القوی وقد اضطربوا فی اسناده وحدیث مسیء منافی وجوب نیست زیرا که این زیادت ست وآن مقبول ست واستدلال بقوله تعالی ارکعوا واسجدوا بر عدم وجوب سلام استدلال غیر تام ست زیرا که آیت مجمل ست فعل آنحضرت بیان آن کرده واگر بر تنها آیت عمل نمایند نه قرارت واجب باشد ونه غیر آن پس هر حدیث دلیل ست بر وجوب تسلیم بر یمین ویسار وباین رفته جماعتی وشافعی بوجوب یک تسلیم وسنیت تسلیم دیگر رفته نووی گوید علمای معتد بهم اجماع کرده اند برینکه واجب نیست مگر یک تسلیم پس اگر اقتصار بر یکی کند مستحب ست که تلقای وجه کند واگر هر دو کند اولی جانب یمین وثانیه جانب یسار کند وشاید که حجت شافعی حدیث عایشه رض ست که بود آنحضرت چون وتر میگذارد نه رکعت نمی نشست مگر در ثامنه پس حمد میکرد خدا را ویاد می نمود او را ودعا میکرد پستر می استاد وسلام نمی کرد پستر میگذارد رکعت نهم ومی نشست وذکر میکرد خدا را ودعا می نمود پستر تسلیم میکرد یک تسلیم اخرجه ابن حبان ودر منتقی گفته اخرجه احمد والنسائی وفی روایة لاحمد فی هذه القصة ثم یسلم تسلیمة واحدة السلام علیکم یرفع بها صوته حتی یوقظنا انتهی واسناد این حدیث بر شرط مسلم ست وجواب این ست که این حدیث معارض این زیادت نیست زیرا که زیادت چون از عدل باشد مقبول ست ونزد مالک مسنون تسلیمه واحد ست مقابل وجه ودلیل ایشان حدیث عایشه رض وعدی بن عمیره است که دران تسلیمه واحده آمده ولیکن اهل حدیث دران گفتگو نموده واعلال وجرح کرده اند وبعضی تاویل کرده اند بجهر یکی وستر دیگری ومالکیه استدلال کرده اند بر کفایت تسلیمه واحده بعمل اهل مدینه وهو عمل توارثوه کابرا عن کابر وجوابش این ست که در اصول مقرر شده که عمل شان حجت نیست وابن عبد البر ضعف جمله ادله این قول از احادیث ذکر کرده وشک نیست که اقوی وارجح دو تسلیم ست وهمین ست مختار صاحب سفر السعادة ومستفاد میشود وجوب آن از قول صاحب حجة بالغه چنانکه گفت واجب شد خروج بکلامی که احسن کلام مردم باشد وآن سلام ست ولهذا فرمود وتحلیلها السلام انتهی گویم ورواه الترمذی عن علی کرم الله وجهه وعند الحاکم وغیره من حدیث وله علة ذکرها ابن عدی والدارقطنی ومن حدیث عبد الله بن زید عند الدارقطنی وهو ضعیف ومن حدیث ابن عباس عند الطبرانی واحتجاج کرده است رافعی در امالی بحدیث عایشه رض که صحیح ست وبود آنحضرت که ختم میکرد نماز را بتسلیم مع قوله صلوا کما رایتمونی اصلی هکذا فی التلخیص

وعن المغیرة بن شعبة صحابی مشهور ست وترجمه وی گذشت **ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول فی دبر کل صلوة مکتوبة** بر پستیکه آنحضرت می گفت در پس هر نماز فرض در قاموس گفته دبر بضم دال

وبضمتين نقیض قبل واز ہر شی عقب ومؤخر او گفت در دبر محرکة الدال والباء بالفتح نماز در آخر وقت آن وساکن کرده میشود با ولایقال بضمتين زیراکہ آن از لحن محدثین ست ومراد بدبر درینجا بعد از خروج از نماز ست نہ بعد از تشہد در نماز پس ثابت باشد ذکر بعد سلام وہمچنین دعا بعد فریضہ چنانکہ تمام لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وزیاده کرد بزار وطبرانی یحیی ویمیت وهو حی لا یموت وہم چنین ابن السنی زیاده کرد بیده الخیر ورواة این زیادت موثوق اند وهو على كل شئ قدير اللهم لا مانع لما اعطيت ولا معطي لما منعت ونزد ابن حمید بعد این کلمه لا راد لما قضیت ہم آمده ولا ينفع ذا الجد منك الجد شرح این کلمات سابقا گذشت وحدیث دلیل ست بر استحباب این دعا عقب صلوات بنابر اشتمال وی بر توحید خدا ونسبت ہر امر بسوی وی از منع وعطا وقدرت تمام جد بفتح جیم معنی او غنا ست مراد آنست که نفع نمی کند او را حظ او در دنیا بمال وولد وعظمت وسلطان بلکه نجات میدہد او را رحمت وفضل تو متفق عليه شیخ در ترجمه می فرماید که حضرت این کلمات واذکار دیگر که در احادیث آمده است می گفت وگفته اند که در بعضی احیان سلام می داد وبرمینجاست الی آنکه ہیچ چیز نے بگوید وبخواند ودر بعضی اوقات این اذکار کل یا بعضی از ان میخواند وبعضی در ترتیب خواندن آن گفته اند که اول استغفار باید کرد بعد از ان اللهم انت السلام وبعد از ان لا اله الا الله وحده الخ واذکار ودعوات دیگر بسیار ست که در کتب احادیث مذکور اند ودر روایت آمده که آنہا را بعد از نماز میخواند ومعنی بعدیت ہمان ست که مذکور شد ولازم نیست که بعد از فرض متصل بخوانند انتہی گوئیم کتاب حصن حصین واذکار نووی وحزب اعظم وجز آن متکفل اکثر اذکار وادعیه ماثوره در نماز وبعد آن وجز آن ست با رعایت احوال واوقات وعن سعد بن ابي وقاص رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يتعوذ بهن دبر كل صلوة بود آنحضرت که پناه می جست بگفتن این کلمات در پس ہر نماز لفظ دبر صلوة درینجا در اول محتمل ست که مراد بدان قبل خروج از نماز باشد زیراکه دبر حیوان از وی ست وبرین اند بعض ائمه حدیث ومحتمل که مراد بعد نماز باشد وہو الاقرب ومراد بصلوة نزد اطلاق نماز فرض ست اللهم اني اعوذ بك من البخل خداوندا پناه میجوئیم بتو از بخل وآن ترک اخراج چیزی ست که واجب ست بیرون آوردن آن از مال خود شرعا یا عادتا وتعوذ از بخل در بسیاری از احادیث آمده واعوذ بك من الجبن وپناه می جوئیم بتو از بددلی وترسیدگی بر جان از چیزہا وتاخر او کردن آن یقال جبان کسحاب لمن قام به وتعوذ از و متاخر ست از اقدام بنفس از جهاد واجب وتاخر از امر بالمعروف ونہی عن المنکر ونحو آن واعوذ بك من ان ارد الى ارذل العمر وپناه می جوئیم بتو از ینکه واپس کرده شوم من بسوی فرومایه تر وناکس تر عمر مراد آخر عمر ست که بحد خرافت کشد قوی سست وبیکار گردد واز علم ومعرفت وعبادت باز دارد تا آنکه برگردد بر ہیئت اول خود که در ان طفولیت بود ضعیف البنیة سخیف العقل قلیل الفہم واعوذ بك من فتنة الدنيا واعوذ بك من عذاب القبر وپناه می جوئیم بتو از ابتلا وآزمایش دنیا وعذاب گور مراد بفتنه دنیا افتتان بشہوات وزخارف اوست تا آنکه غافل کند از قیام بواجب که آفریده شده است برای آن وآن عبادت باری وخالق خود است وہو المراد من قوله تعالى انما اموالكم واولادكم فتنة رواه البخاري وعن ثوبان رضي الله عنه قال گفت ثوبان که مولای آنحضرت وحاضر گاه وبیگاه درگاه بود كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا انصرف من صلاته بود رسول خدا چون برمی گشت از نماز خود یعنی تمام میکرد وسلام می داد استغفر الله ثلثا استغفار می کرد سه بار بلفظ استغفر الله ونووی در اذکار گفته اوزاعی که یکی از رواة این حدیث ست گفتند چگونه میکرد آنحضرت استغفار گفت میگفت استغفر الله استغفر الله استغفر الله ودر بعضی روایات آمده که میگفت سه بار استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم واتوب اليه وقال ومیگفت بعد از استغفار اللهم انت السلام

خداوندا توئی سلام یعنی سالم از جمیع تغیرات و آفات یا بخشنده همه سلامت هر کرا خواهی و منک السلام و از تو امید داشته میشود سلامتی را
و از تو خواسته میشود سلامت و ترقع آن کرده میشود و استغفار اشارت ست باینکه بنده قاصرست از قیام بحق عبادت مولای خود و عارض میشود
او را وساوس و خواطر پس مشروع شد برای وی استغفار برای تدارک تقصیر و مشروع شد او را وصف کردن رب خود بسلام چنانکه وصف کرده ست
او ذات خود را بدان و مراد سلامت ست از هر نقص و آفت مصدرست وصف کرده شد بدان بطریق مبالغه ابن الجزری گفته زیاده میکنند بعد منک السلام
این کلمات را والیک یرجع السلام فحیّنا ربنا بالسلام وادخلنا دار السلام و نیست اصل برای آن بلکه مختلق ست از بعض قصاص قاله علی القاری
فی شرح الحصن الحصین تبارکت یا ذا الجلال والاکرام بابرکت بوده ای صاحب عظمت و بزرگی و احسان و در سبل گفته مراد بآن غنای مطلق
و فضل تام ست و گفته اند کسی که نزد او ست جلال و اکرام برای بندگان مخلص خود و این از عظام صفات او تعالی ست و لهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم
فرموده الظوا بیا ذا الجلال والاکرام ای الزموا و گذشت آنحضرت بمردی که می گفت یا ذا الجلال والاکرام فرمود قد استجیب لک انتهی رواه مسلم

وعن ابی هریرة رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من سبح الله دبر کل صلوة کسی که تسبیح کند
خدا را و بپاکی یاد کند او را پس هر نماز یعنی بگوید سبحان الله ثلثا و ثلثین سی و سه بار وحمد الله ثلثا و ثلثین و ستایش گوید خدا را سی و سه بار
یعنی الحمد لله گوید وکبر الله ثلثا و ثلثین و تکبیر گوید خدا را سی و سه بار یعنی الله اکبر گوید فتلک تسع و تسعون پس این مجموع نود و نه کرت
میشود بعدد اسمای حسنی وقال تمام المائة و بگوید برای تمام کردن شمار صد این کلمه را لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک
وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر و ترجمه این کلمات گذشت غفرت خطایاه ولو کانت مثل زبد البحر آمرزیده شود
گناهان او اگر چه باشد مانند کف دریا در کثرت و درین روایت تمامی صد باین ذکرست و در حدیث دیگر نزد مسلم سی و چهار بار گفتن تکبیر پس هر وجه که خواهد
کفایت کند و فائز گردد بمقصود و این ورد در وقت نوم نیز آمده و در انجا همین سی و چهار بار گفتن تکبیرست و فضل آنست که گاهی عمل برین کند
و گاهی بران تا عمل بهر دو روایت کرده باشد و اما جمع میان هر دو چنانکه شارح مغربی گفته و سبقه غیره پس چیزی نیست زیرا که جمع میان آنها
وارد نشده و هم مخرج عدد ست از مائة و حدیث را سببی هست که فقرای مهاجرین نزد آنحضرت آمدند و گفتند ای رسول خدا بردند اهل دثور
درجات علی و نعیم مقیم را فرمود و ما ذاک گفتند نماز میگذارند چنانکه ما میگذاریم و روزه میدارند چنانکه ما روزه میداریم و صدقه می دهند و ما نمیدهیم
و آزاد میکنند و ما نمیکنیم پس فرمود آنحضرت آیا نیاموزم شما را چیزی که در یابید شما بدان کسی را که سابق شد بر شما و سابق شوید شما بدان
کسی را که بعد شماست و نباشد هیچ یکی افضل تر از شما مگر کسی که بکند مثل انچه بکنید شما گفتند آری فرمود تسبحون الله الحدیث و کیفیت تسبیح و اخوات
همان ست که ذکر کردیم و گفته اند بگوید سبحان الله والحمد لله والله اکبر سی و سه بار و وارد شده است در بخاری از حدیث ابو هریره تسبحون الله
عشرا و تحمدون عشرا و تکبرون عشرا و در صفت دیگر آمده تسبحون خمسا و عشرین تسبیحة و مثلها تحمیدا و مثلها تکبیرا و مثلها لا اله الا الله وحده لا شریک
له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر پس تمام شود عدد صد و ابو داود از حدیث زید بن ارقم آورده که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم می گفت در پس هر نماز
اللهم ربنا ورب کل شیء انا شهید انک انت الرب وحدک لا شریک لک اللهم ربنا ورب کل شیء انا شهید ان محمدا عبدک ورسولک اللهم ربنا ورب کل شیء
انا شهید ان العباد کلهم اخوة اللهم ربنا ورب کل شیء اجعلنی مخلصا لک و اهلی فی کل ساعة من الدنیا والآخرة یا ذا الجلال والاکرام اسمع واستجب
الله اکبر الله اکبر الاکبر الله نور السموات والارض الله اکبر الاکبر حسبی الله ونعم الوکیل الله اکبر الاکبر و هم ابو داود از حدیث علی کرم الله وجهه
روایت کرده که بود رسول خدا چون سلام میداد از نماز میگفت اللهم اغفر لی ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت وما اسرفت وما انت

اعلم به منی انت المقدم وانت المؤخر لا اله الا انت و روایت کرد ابوداود و نسائی از حدیث عقبه بن عامر که گفت امر کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم
که بخوانم معوذتین را در پس هر نماز و مسلم از حدیث براء آورده که میگفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد نماز ربّ قنی عذابک یوم تبعث عبادک
و وارد شده است بعد نماز مغرب و نماز صبح بالخصوص گفتن لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر ده بار اخرجه احمد
وهو زیادة علی ما ذکر فی غیرهما و ترمذی از ابی ذر آورده که فرمود آنحضرت هر که بگوید در پس نماز فجر و حال آنکه وی دوتا کننده هر دو پای خود است پیش از آنکه
سخن کند لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر ده بار نوشته شود او را ده حسنه و محو کرده شود از وی
ده سیئه و بلند کرده شود برای وی ده درجه و باشد درین روز خود در حرز از هر مکروه و در حرز از شیطان و نمی رسد هیچ گناهی را که دریابدش
درین روز مگر شرک بخدای عز وجل ترمذی گفت این حدیث غریب حسن صحیح است و روایت کرد آنرا النسائی از حدیث معاذ و زیاده کرد دران بیده الخیر
و نیز این لفظ که باشد او را بهر بار که بگوید ثواب برابر عتق یک رقبه و ترمذی و نسائی از حدیث عماره بن شبیب آورده اند که گفت فرمود رسول خدا
صلی الله علیه وسلم که هر که بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر ده بار بعد مغرب برانگیزد برای وی
خدای تعالی فرشتگان را که نگاهدارند او را از شیطان رجیم تا آنکه صبح کند و بنویسد برای وی بسبب این کلمات ده حسنات و محو کند از وی ده سیئات
موبقات و باشد برای او ثواب برابر عتق ده رقبات مؤمنات ترمذی گفته این حدیث حسن است نمی شناسیم او را مگر از حدیث رشدین بن سعد و نمی شناسیم
برای عماره سماع از آنحضرت صلی الله علیه وسلم رواه مسلم قبل السلام گفته و اما قرائت فاتحه بنیت کذا و کذا چنانکه الآن متعارف است پس
دلیلی بران وارد نشده بلکه بدعت است و اما ورود دیگر آنحضرت بعد تمام تسبیح و ثنا پس دعا بعد ذکر سنت است و صلوة بر آنحضرت اول دعا نیز سنت است
اما عادت گرفتن بران و آنرا در حکم سنن راتبه داشتن و همچنین دعا کردن امام مستقبل قبله مستدبر ماموین پس سنتی بران وارد نشده بلکه آنچه وارد شده
این است که آنحضرت رو میکرد بسوی مقتدیان وقتی که سلام میداد بخاری گفته استقبال کند امام مردم را وقتی که سلام دهد و ایراد کرد حدیث
سمره بن جندب و حدیث زید بن خالد که وی چون نماز میگذارد رو میکرد برما بروی خود و ظاهرش مداومت است برین عمل انتهی **وعن معاذ**

بن جبل رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال له اوصيك يا معاذ لا تدعن دبر كل صلوة
ان تقول بدرستیکه گفت آنحضرت معاذ را وصیت میکنم ترا ای معاذ ترک مکن این کلمات را پس هر نماز قوله لا تدعن نهی است از قول ایشان
ودعه مگر آنکه ماضی وی مهجور الاستعمال شده در اکثر بنا بر استغنا از وی بترک و قد ورد قلیلا و قری ما ودعک ربک و نهی در اصل برای تحریم است
پس دال باشد بر ایجاب این کلمات در پس نماز و گفته اند نهی ارشاد است و لابد است از قرینه بران و گفته اند محتمل که در حق معاذ نهی تحریم باشد
و درین قول بعد است و این کلمات عام است خیر دنیا و آخرت را و لفظ کل صلوة عام است از مکتوبه و نافله و ظاهر اول است و درینجا دلالت است بر
مشروعیت دعا بعد نماز فرض و بخاری بابی عقد کرده و گفته باب الدعاء بعد الصلوة المکتوبة مصنف در فتح الباری گفته و درین ترجمه رد است بر کسی که
زعم میکند که دعا بعد فریضه مشروع نیست بحدیث مسلم از روایت عبدالله بن الحارث از عائشه که کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا سلم لا یثبت الا قدر
ما یقول اللهم انت السلام الخ و جواب آنست که مراد از نفی نفی استمرار جلوس است بر هیئتی قبل سلام مگر این قدر زیرا که ثابت شده که بعد نماز رو میکرد
طرف اصحاب خود پس آنچه از دعا بعد نماز آمده محمول است برانکه بعد اقبال بر اصحاب میکرد و حافظ ابن القیم رح در هدی گفته و اما الدعاء بعد السلام مستقبل
القبلة سواء المنفرد والامام والماموم فلم یکن ذلک من هدی النبی صلی الله علیه وسلم اصلا و لا روی عنه باسناد صحیح و لا حسن و خصص بعضهم ذلک
بصلوتی الفجر والعصر ولم یفعله النبی صلی الله علیه وسلم ولا الخلفاء بعده ولا ارشد الیه امته وانما هو استحسان رآه من رآه عوضا عن السنة بعدهما و گفته

دعا منہ الادعیۃ المتعلقۃ بالصلوۃ انما تفعلہا فیہا وامر بہا فیہا وہذا لائق بحال المصلی فانہ مقبل علی ربہ یناجیہ فاذا سلم منہ انقطعت المناجاۃ وانتہی موقفہ
وقربہ فکیف یترک سوالہ فی حال مناجاتہ والقرب منہ وہو مقبل علیہ ثم یسال اذا انصرف عنہ بعد گفت الاذکار الواردۃ بعد المکتوبۃ یستحب لمن اتی بہا
ان یصلی علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم بعد آن یفرغ منہا ویدعو بما شاء ویکون دعاءہ عقب ہذہ العبادۃ الثانیۃ وہی الذکر لا لکونہ دبر المکتوبۃ انتہی گویم
دعوی نفی مطلق مردود ست زیراکہ حدیث معاذ صحیح ست و در حدیث ابی بکرہ است فی قولہ اللہم انی اعوذ بک آلخ کان النبی صلی اللہ علیہ
وسلم یدعو بہن دبر کل صلوۃ اخرجہ احمد والترمذی والنسائی وصححہ الحاکم وحدیث زید بن ارقم قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یدعو فی دبر
الصلوۃ اللہم ربنا ورب کل شئی الحدیث اخرجہ ابوداود والنسائی وحدیث صہیب مرفوعا کان یقول اذا انصرف من الصلوۃ اللہم اصلح لی دینی الحدیث
اخرجہ النسائی وصححہ ابن حبان وغیر ذلک اگر گویند مراد بدبر صلوۃ قرب آخر اوست وہو التشہد گوییم وارد شدہ است امر بذکر در دبر ہر نماز ومراد
بدان سلام ست اجماعا فکذا ہذا تا آنکہ خلاف این ثابت شود وترمذی از حدیث ابی امامہ آوردہ قیل یا رسول اللہ ای الدعاء اسمع قال جوف
اللیل الآخر ودبر الصلوات المکتوبات وقال حسن وطبری از روایت جعفر بن محمد صادق آوردہ کہ گفت الدعاء بعد المکتوبۃ افضل من الدعاء
بعد النافلۃ کفضل المکتوبۃ علی النافلۃ وبسیاری از حنابلہ کہ با ایشان ملاقات شد چنان فہمیدہ اند کہ مراد حافظ ابن القیم رح نفی دعا بعد
صلوۃ مطلقا نیست بلکہ نفی بقید استمرار استقبال مصلی ست قبلہ را وایراد آن عقب سلام واما چون برگردد و بروے خود مقدم کند اذکار
مشروعہ را پس ممتنع نیست نزد وی اتیان بدعا درین وقت انتہی ملخصا من فتح الباری گوییم وشبہہ نیست کہ مراد وے ہمین ست کہ بعض
حنابلہ گفتند ومساعد اوست آنچہ در سفر السعادۃ گفتہ این دعا کہ بعد از سلام می کنند از عادت پیغمبر خدا نبود ودرین باب ہیچ
حدیث ثابت نشدہ وبدعتی ست مستحسن انتہی وشیخ در شرح آن گفتہ یعنی این دعا کہ ایمہ مساجد بعد از سلام می کنند ومقتدیان
آمین آمین می گویند چنانچہ الآن در دیار عرب وعجم متعارف ست از عادت پیغمبر خدا نبود انتہی اللہم اعنی علی ذکرک وشکرک
وحسن عبادتک خداوندا یاری دہ مرا بر یاد کردن تو وسپاس داشتن تو ونیک کردن عبادت تو وبجا آوردن آن بروجہ شعور وحضور
ومراقبہ رواہ احمد وابوداود والنسائی بسند قوی وزیادہ کرد در فتح وصححہ ابن حبان والحاکم ودر روایتی این حدیث باین لفظ
آمدہ کہ گفت معاذ گرفت رسول خدا دست مرا وفرمود بدرستیکہ من دوست میدارم ترا ای معاذ پس گفتم من کہ من ہم دوست میدارم
ترا فرمود ترک مکن این دعا را در پس ہر نماز ودرین روایت بجای اللہم لفظ رب آمدہ اخرجہ الثلثۃ مگر در روایت ابوداود این لفظ نیامدہ کہ من
دوست میدارم ترا واین حدیث مسلسل ست باین فعل اخذ بیدی وباین قول انی احبک ودر مسلسلات محرر سطور نیز ہست **وعن ابی امامۃ**
نام وی ایاس ست بر اصح کما قالہ ابن عبد البر رضی اللہ عنہ ابن ثعلبۃ الحارثی الانصاری الخزرجی حاضر نشد بدر بسبب معذور داشتن
آنحضرت او را بنا بر مرض والدہ وی وابو امامۃ باہلی دیگر ست کہ در اول کتاب گذشت پس مراد اطلاق مراد بابی امامہ ہمین ایاس باشد وچون آن
دیگر را ارادہ کنند باہلی گویند وباین قید تمیز حاصل کنند قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ آیۃ الکرسی فی دبر
کل صلوۃ مکتوبۃ کسی کہ بخواند آیت کرسی را در پس ہر نماز فرض مراد از دبر صلوۃ درینجا بعد سلام ست نہ بعد تشہد کما ہو الظاہر واین
قال ست برآنکہ مراد در مواضع دیگر نیز ازین لفظ ہمین ست پس دعا بعد فریضہ ثابت باشد تفصیل این اجمال آنکہ اطلاق لفظ دبر گاہے
بر چیزی آید کہ از جنس مضاف الیہ باشد مثل قولہ تعالی ومن یولہم یومئذ دبرہ وگاہے بر چیزے کہ نہ از ان جنس ست
مثل قولہ تعالی ومن اللیل فسبحہ وادبار النجوم ای آخر اللیل عقب غروبہا ومثل عتق التدبیر لما بعد الموت پس لفظ دبر

مشترک ست در انچه بعد چیزی باشد وازان چیز نبود ودر میان آنکه ازان چیز باشد وحمل لفظ مشترک بر یک معنی از معانی او بدون دلیل صحیح نیست پس هر که میگوید که مراد به دبر صلوة آن ست که بعد تشهد باشد بروی دلیل آوردن ست وچون از دلیل تفحص کردیم معلوم شد که در صحیح بخاری آمده تسبحون وتحمدون وتکبرون خلف کل صلوة ثلثا وثلثین پس لفظ خلف دلیل ست برآنکه مراد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از دبر کل صلوة خلف اوست عقب خروج ازان ومبین اوست حدیث ابو داود وبلفظ اثر کل صلوة ای بعدها ویزیده بیانا حدیث من سبح دبر صلوة الغداة مائة تسبیحة وهلل مائة تهلیلة غفرت ذنوبه ولو کان مثل زبد البحر که مراد بدبر درینجا عقب صلوة ست بعد خروج ازان بسلام ویزیده بیانا حدیث ابی ذر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من قال دبر صلوة الفجر وهو ثان رجلیه قبل ان یتکلم لا اله الا الله وحده لا شریک له الخ اخرجه الترمذی وقال حسن صحیح زیرا که اگر مراد بدبر درینجا قبل خروج از نماز باشد حاجت تقیید بقول وی ثان رجلیه نیست ونه بقول وی قبل ان یتکلم وازینجا دریافتی که مراد بدبر در حدیث باب وحدیث تسبیح وتحمید وتکبیر بعد خروج ازوست نه داخل درو که این اراده صحیح نیست **لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت** باز نمیدارد اورا از در آمدن بهشت مگر موت این عبارت را مشکل میدارند زیرا که موت مانع از دخول جنت نیست بلکه موصل ست بآن وظاهر آنست که گویند الا الحیوة چه حیات مانع از دخول جنت ست معجلا ووجود موت وبودن او شرط دخول جنت که مؤجل ست اگر وجود موت وشرطیت او نمی بود بالفعل در بهشت می در آمد ونا مراد آنست که اگر وجوب موت هر نفس را ولزوم ذوق او هر نفس را بحکم کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ نمی بود می در آمد در بهشت الآن معجلا ولیکن برین تقدیر لازم می آید وجود موت در بهشت وبهشت جای موت نبود باین جهت در دخول جنت تاجیل وتاخیر راه یافت وطیبی گفته که موت حاجز ست میان تالی آیت الکرسی ودخول جنت چون متحقق گردد منقضی شود وحاصل شود دخول جنت وبعضی گویند مراد از موت بودن بنده است در قبر پیش از بعث وچون مبعوث شود در آید در بهشت بی توقف ودر سبل گفته الا الموت بحذف مضاف ست ای لا یمنعه الا عدم موته وحذف برای دلالت معنی ست واختصاص آیة الکرسی بجهت آنست که مشتمل ست بر اصول اسما وصفات الهیه وحدانیه وحیات وقیومیت وعلم وملک وقدرت واراده وقل هو الله احد متمحض ست برای ذکر صفات رب تعالی انتهی وفضیلت آیة الکرسی بعد از نماز وچه غیر آن در احادیث بسیار آمده **رواه النسائی وصححه ابن حبان** ودر مشکوة این حدیث را از حضرت علی آورده واینقدر زیاده کرده وهر که بخواند آیة الکرسی را هنگامیکه می گیرد خوابگاه خود را ایمن گرداند او را خدای تعالی بر سرای او وسرای همسایه او واهل چند سرایها که گرد اویند رواه البیهقی فی شعب الایمان وگفت بیهقی اسنادش ضعیف ست **وزاد فیه الطبرانی وقل هو الله احد** ودر روایتی بجای این زیادت این لفظ آمده که هر که بخواند آیة الکرسی در پس هر نماز فرض باشد در ذمه خدا تا نماز دیگر وبهر حال حدیث را اصلی هست وحدیث ضعیف در چنین جاها مقبول ومعمول به ست ودر سفر السعادة گفته این حدیث را جماعتی دیگر غیر نسائی نیز روایت کرده اند مثل طبرانی ورویانی ودارقطنی وابن حبان وبعضی از حفاظ میگویند صحیح ست وابن جوزی در موضوعات ذکر کرده وحفاظ بر ابن جوزی ازین جهت طعن کرده اند واین حدیث را جماعتی از صحابه روایت کرده اند از انجمله امیر المومنین علی ست وجابر بن عبد الله وعبد الله بن عمر وانس بن مالک ومغیره بن شعبه وابو امامه واختلاف طرق وتعدد مخارج حدیث را اصلی صحیح ست وموضوع نیست انتهی

وعن مالک بن الحویرث رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوا کما رأیتمونی اصلی نماز بگذارید چنانکه دیدید شما مرا که نماز میگذارم لفظ متفق علیه این ست پس هر گاه که حاضر شود نماز پس باید که اذان گوید برای شما یکی از شما وحدیث را الفاظ مختلف ست ولفظی که اینجا مذکور ست روایت بخاری ست چنانکه گفت **رواه البخاری** ای فی کتاب الاذان وزیاده کرده در اول وی قصه ودر آخر وی این لفظ پس تر باید که امامت کند شما را اکبر شما کذا فی التیسیر

واین حدیث اصل عظیم ست در دلالت برینکه افعال و اقوال وی صلی الله علیه وآله وسلم بیان اجمال امر بالصلوة ست که در قرآن و حدیث وارد شده و درین حدیث دلالت ست بر وجوب تأسی بآنحضرت صلی الله علیه وسلم در آنچه کرده است در نماز پس هرانچه محافظت کرد آنحضرت بران از افعال و اقوال صلوة آن واجب است برامت مگر آنچه خاص گشت آنرا دلیل از انها و علما درین حدیث کلام طویل کرده اند و ابن دقیق العید استیفای آن در شرح عمده نموده و سید علامه محمد بن اسمعیل امیر در حواشی عمده بران زیادت فرموده

وعن عمران بن حصين رضي الله عنه قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم صل قائما فان لم تستطع فقاعدا فان لم تستطع فعلى جنب والا فاوم گفت عمران فرمود مرا رسول خدا نماز بگذار ایستاده پس اگر نتوانی بگذار نشسته پس اگر نتوانی پس بگذار بر پهلو و اگر نتوانی بر پهلو هم پس اشاره کن

رواه البخاري والنسائي وزیاده کرد پس اگر نتوانی پس مستلقی شده تکلیف نمی دهد خدا هیچ نفس را مگر بقدر وسع او و وهم کرد حاکم در مستدرک آن در سبل السلام گفته لفظ فاوم در نسخ بلوغ المرام منسوب بسوی هیچ یکی یافته نشد ولیکن بخاری این حدیث را روایت کرده بغیر لفظ فاوم و روایت کرده است آنرا دارقطنی از حدیث علی رض بلفظ فان لم تستطع ان تسجد فاوم الحدیث و در اسنادش ضعف ست و در وی متروک ست و گفت مصنف واقع نشده است در حدیث ذکر ایما و حرج نیست که آنرا رافعی آورده ولیکن وارد ست در حدیث جابر ان استطعت والا فاوم ایماء اخرجه البزار والبیهقی فی المعرفة بزار گفته ابوحاتم را ازین حدیث پرسیدند گفت صواب وقف اوست بر جابر و رفع خطاست ونیز مروی ست از حدیث ابن عمر و ابن عباس و در اسناد هر دو ضعف ست و حدیث دلیل ست برینکه فریضه را نشسته نگذارد مگر بعذر و آن عدم استطاعت ست و ملحق بآن خشیت ضرر لقوله تعالی وما جعل عليكم في الدين من حرج وکذا قوله فان لم یستطع فعلی جنب و در قول وی در حدیث طبرانی فان نالته مشقة فجالسا فان نالته مشقة فنائما ای مضطجعا حجت ست بر کسی که گفت که از عاجز از سقوط نماز ساقط نست واین دال ست برینکه هرگرا مشقت رسد و اگرچه نائم باشد مباح ست او را نماز نشسته گذاردن و در وی خلاف ست و حدیث ناکسی سنت که گفت نائم را مباح ست قعود در نماز و از مشقت سنت خوف دوران سر در سفینه اگر ایستاده بگذارد یا خوف غرق پس نشسته بخواند انتهی در مصفی گفته عجز از قیام متحقق می شود بلحوق مشقت شدیده در اثنای صلوة یا بعد آن چنانکه می بینیم که مریضان را تواتر نفس و گرانی اعضا و برهمزدگی حواس رو دهد یا زیادت مرض یا دوران سر در سفینه و مانند آن انتهی واین حدیث در حق مریض ست حافظ شوکانی گفته قرآن کریم نیز باین ناطق ست انتهی مراد بقرآن شریف شاید این آیت ست فاذا قضيتم الصلوة فاذكروا الله قياما وقعودا وعلى جنوبكم در اکلیل از ابن مسعود آورده که نزول این آیت در حق بیمارست در تفسیر احمد گفته در لفظ جنوب دلالت ست برینکه نماز بر پهلو خفته بخوانند دراز شده بر راستی انتهی واین حدیث را اهل سنن نیز روایت کرده اند و درین حدیث هیئت قعود را بیان نکرده اند که بر کدام صفت باشد و مقتضی اطلاق صحت اوست بر هر هیئت که باشد و خواهد و باین رفته است جماعتی از علما و در مصفی گفته اگر از قیام عاجز شود نشسته گذارد و خواه بر صفت جلسه خواه مربع و اگر نشستن نیز نتواند بر جنب خود نماز گذارد و رو بقبله کند و بر پهلوی راست خفتن بهتر ست از پهلوی چپ پس اگر بر پهلو نیز نتواند خفتن بر پشت خود غلطد و دو پا بجانب قبله کند انتهی مصنف در فتح الباری گفت اختلاف کرده اند در افضل پس نزد ائمه ثلثه تربیع ست و گفته اند مفترش بگذارد و قیل متورکا و فی کل منها احادیث انتهی و ماخوذ سنت از حدیث که نیست واجب هیچ شی بعد تعذر از ایماء از شافعی آمده که واجب ست ایما بر دو چشم و ابرو و از زفر آمده که ایما کند بقلب گفته اند واجب امر از قرآن و ذکر بر زبان بیستر بر قلب مگر این کلامی هست که نیامده در احادیث و در آیت کریمه است فاذكروا الله قياما وقعودا وعلى جنوبكم و اگرچه عدم ذکر منافی وجوب نیست بدلیل دیگر و نماز واجب ست علی الاطلاق و ثابت شده که چون امر کرده شوید شما بچیزی

پس بیاید از وی چیزی را که توانید پس چون مستطیع چیزی باشد از انچه کرده می شود در نماز واجب باشد بروی اتیان آن زیرا که مستطیع ست
وعن جابر رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لمريض صلى على وسادة فرمى بها وقال صل على
الارض ان استطعت والا فاوم ايماء فرمود برای بیماری که نماز گذارده بود بر وساده پس بیفگند آن وساده را و گفت نماز بگذار
بر زمین اگر توانی ورنه اشاره کن اشاره کردنی واجعل سجودك اخفض من ركوعك وبگردان سجده خود را پست تر و کمتر از رکوع خود
رواه البيهقي بسند قوي في المعرفة ولكن صحح ابو حاتم وقفه واخرجه البزار ايضا من طريق سفيان الثوري و در این حدیث آمده است که
بیفگند وساده را و گرفت چوبی را تا نماز گذارد بسوی او پس گرفت آن چوب را و بینداخت و گفت بزار شناخته نمی شود هیچ یکی که روایت کرده باشد آنرا از سفیان
ثوری جز ابو بکر حنفی و پرسیده شد از وی ابو حاتم پس گفت صواب از جابر وقف ست و رفع او خطاست و روایت کرد طبرانی از حدیث طارق بن شهاب از ابن عمر که گفت
عاد رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكره و در اسنادش ضعف ست و حدیث دلیل ست بر آنکه نگیرد بیمار چیزی تا سجده کند بر آن وقتی که متعذر باشد بروی سجده بر زمین و ارشاد فرمود
بفصل کردن در میان رکوع و سجود و پست کردن آن نسبت برکوع و چون قیام و رکوع دشوار گردد نشسته باشارت بگذارد و ایمای سجود اخفض از ایمای رکوع کند یا اگر
قیام متعذر نیست ایما کند برای رکوع بحالت قیام و برای سجده بحالت قعود و گفته اند که درین صورت برای هر دو در قیام ایما کند و بنشیند برای تشهد و گفته اند که برای
هر دو نشسته ایما کند و برای قرارت استاده شود و گفته اند که قیام از وی ساقط است نشسته نماز بگذارد پس اگر استاده گذارد جائز شد و اگر متعذر شود برای قعود ایما کند برای هر دو استاده

باب سجود السهو وغيره من سجود التلاوة والشكر

سهو و نسیان و غفلت و بی خبری آدمی از چیزی که در دست بر فتن دل جانب دیگر و سنیت سجدهٔ سهو برای تدارک تقصیر نماز ست یا زیادت آن
و در وی شبه قضا و شبه کفاره است و سهو و نسیان بر رسول خدا در اقوال در انچه متعلق باخبار و بلاغ باشد جائز نیست و در افعال اختلاف ست
و مختار نزد اهل حق جواز ست زیرا که احادیث صحیحه در آن وارد شده پس چاره نیست از قائل شدن بدان و محذوری هم لازم نمی آید بلکه متضمن حکمت ست
و بحقیقت از جملهٔ اتمام نعمت برامت و اکمال دین ایشان ست تا بشرف اقتدا و اتباع سنت مشرف شوند عن عبد الله بن مالك
ابن بحينة ترجمهٔ وی پیشتر گذشت قال ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى بهم الظهر فقام في الركعتين
الاوليين ولم يجلس بدرستیکه آنحضرت گذارد باصحابه نماز پیشین پس بایستاد در دو رکعت اولی و ننشست و قعده نکرد فقام
الناس معه پس استادند مردم با آنحضرت حتى اذا قضى الصلوة وانتظر الناس تسليمه تا آنکه چون تمام کرد نماز را
و چشم داشتند مردم که آنحضرت سلام گوید كبر وهو جالس تکبیر گفت و حال آنکه وی نشسته بود و در وی دلیل ست بر شرعیت
تکبیر احرام برای سجود سهو و برین که تکبیر مختص بدخول در نماز نیست بلکه بگوید تکبیر و اگرچه بیرون نیامده باشد از نماز بسلام فسجد سجدتين
قبل ان يسلم پس سجده کرد دو سجده پیش از آنکه سلام گوید ثم سلم پستر سلام داد و از نماز برامد در حدیث دلالت ست بر آنکه
ترک تشهد اول را سهوا سجدهٔ سهو جبر میکند و بر آنکه این سجده پیش از سلام بود و درین باب احادیث دیگر نیز هست و امام شافعی در همه جا قبل
از سلام گوید و احادیثی که درین باب وارد ست ترجیح نماید بلکه دعوی کند که احادیث وارده در سجده بعد از سلام منسوخ اند و گوید آخر فعل
آنحضرت صلى الله عليه وسلم آن بود که قبل از سلام میکرد و امام اعظم همه جا بعد از سلام کند از جهت کثرت اخبار وارده درین باب و قوت آنها
و در کتب ستة از ابن مسعود آمده که آنحضرت سجده کرد بعد از سلام اگرچه در حدیث ابن بحينة پیش از سلام آمده است و در بعض حکم سجده
بعد از سلام آمده و چون قول و فعل متعارض آمده حنفیه تمسک بقول کردند زیرا که نزد ابی حنیفه قول اقوی ست از فعل و شمنی گفته که این قول جمع

از صحابه است که سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود و عمار بن یاسر و ابن عباس و ابن الزبیر از ایشان اند و امام مالک گوید هر جا که بنقصان است سجده قبل سلام کند و هر جا که بزیادت ست سجده بعد از سلام کند و اگر جمع گردد هر دو سجده هر دو را قبل سلام کند و مزنی و ابو ثور از ایمه شافعیه هم برین قول اند و ابن عبد البر گفته که قول مالک موافق نظر عقل ست زیرا که در صورت نقص جبر نقصان ست پس باید که داخل اصل صلوة باشد و در زیادت ترغیم شیطان ست و درین صورت نظر ست و مذهب امام احمد آنست که در هر موضع که رسول خدا صلی الله علیه و سلم قبل از سلام کرده قبل از سلام باید کرد و در موضعی که بعد از سلام کرده بعد از سلام باید کرد و گفته اند که این قول اقوی و اقرب ست بصواب و نقل کرده شده است از احمد که گفت اگر نمی بود درین باب خبر مروی از رسول خدا صلی الله علیه و سلم حکم می کردیم که سجده قبل از سلام باید کرد و شیخ در ترجمه گفته اختلاف مذکور در سجده که بعد از سلام باید یا قبل از سلام در افضلیت و اولویت ست و در اصل جواز اختلاف نی صرح به فی کتب الایمة الاربعة انتهی گوییم از احادیثی که وارد اند درین باب معلوم میشود که آنحضرت در بعضی مواضع سجده پیش از سلام کردی و در بعضی بعد از سلام پس ظاهر آنست که فعل آنحضرت گاهی چنان بود و گاهی چنین و متعین بر یک نوع نبود اگرچه مذاهب ایمه متعین افتاده پس هر دو جائز باشد و لهذا شوکانی شرح فرموده که درینجا دلالت ست بر جواز هر دو صورت لیکن لائق بموارد نصوص آنست که عمل کند بارشاد شارع پس آنجا که قبل از تسلیم کرده قبل از ان کند و جائیکه بعد تسلیم کرده بعد از تسلیم کند و در ما عدای آن مختار ست و الکل سنة انتهی و همین ست اقرب بصواب جمعا بین الادلة و اتباعا لظاهر السنة وهذا لفظ البخاري و اینکه مذکور شد لفظ بخاری ست و سجده سهو از آنحضرت صلی الله علیه و سلم چند جا واقع شده یکی از ان در قعدهٔ اولی ست چنانکه درین حدیث مذکور شده دوم از رکعت اخیر چنانکه در حدیث ذو الیدین بیاید سوم از یک رکعت اخیر چنانکه در حدیث خرباق آمده چهارم در زیادت خامسه چنانکه در حدیث ابن مسعود آمده پس مجتهدان بران قیاس کردند و گفتند که هر که فراموش کند واجبی از واجبات نماز سجدهٔ سهو بروی واجب گردد و اصحاب ظواهر هم برین مواضع که آنحضرت سجده کرد اقتصار کنند و در غیر این مواضع سجده نکنند وفي رواية لمسلم و در روایت مسلم ست از عبد الله ابن بحینه يكبر في كل سجدة وهو جالس وسجد الناس معه مكان ما نسي من الجلوس تکبیر میگفت آنحضرت در هر سجدهٔ سهو حال آنکه آنحضرت نشسته بود و سجده کردند مردم همراه آنحضرت بجای چیزی که فراموش کرد نداز جلوس و دروی دلیل ست بر شرعیت تکبیر نقل و قول وی مکان ما نسي الخ مدرج ست از کلام راوی حکایت قول و فعل آنحضرت نیست گویا که صحابی آنرا از قرینهٔ حال دریافته و هم درین حدیث دلیل ست بر وجوب متابعت امام اگرچه ترک کند چیزی که حالش اینست زیرا که آنحضرت مقرر داشت ایشان را بر متابعت با وجود ترک ایشان تشهد را عمدا و درین تامل ست زیرا که راوی ذکر نکرد که آنحضرت و ایشان ترک کردند آنرا بعد تلبس بواجب دیگر وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال صلى النبي صلى الله عليه وسلم گفت نماز گذارد آنحضرت یعنی امامت کرد احدى صلوتي العشي یکی از دو نماز شبانگاه ابو هریره در یک روایت مسلم آنرا تعیین کرده که ظهر بود و در دیگر که عصر بود و جمع کرده اند میان هر دو بتعدد قصه و عشی بفتح عین و کسر شین و تشدید تحتیه از هری گفته آن از زوال آفتاب تا غروب را گویند ركعتين دو رکعت ثم سلم پس تر سلام کرد یعنی سهو کرد و برای رکعت برخاست فقام الى خشبة في مقدم المسجد پس استاد بسوی چوبی که در پیشگاه مسجد بود و در روایتی بجای مقدم معروضة في المسجد آمده یعنی چوبی که بر عرض نهاده شده بود در مسجد فوضع يده عليها پس نهاد دست خود بران چوب و در روایتی پس تکیه کرد بران چوب گویا که خشمگین ست و نهاد دست راست خود بر دست چپ و بر یکدیگر در آورد انگشتان را و نهاد

رخسار را راست خود بر پشت کف دست خود وفي القوم ابو بكر وعمر فهابا ه ان يكلماه ودر قوم نماز گذار ابو بکر و عمر بودند پس
ترسیدند آنحضرت را چنانکه از پادشاه هیبت می باشد واز در خوف که کلام کنند با وی در سلام دادن بر دو رکعت وخرج سرعان
الناس وبیرون آمدند از مسجد بیشتر و زود تر برآیندگان مردم سرعان بفتح سین مهمله وراء اوائل ناس که شتابی کنند برفتن وبسکون را
نیز آمده وبضم وسکون نیز ضبط کرده اند ومراد گروهی اند که بعد از گذاردن نماز برای ذکر ودعا توقف نکنند وشتاب از همه بیشتر برایند
وجماعت را که از معرکهٔ جنگ از همه پیشتر برایند وبی صبری نمایند نیز گویند فقالوا پس گفتند صحابه اقصرت الصلوٰة آیا کوتاه شد
نماز قصرت بفتح قاف وضم صاد وبضم قاف وکسر صاد هر دو روایت ست یعنی بصیغهٔ معروف ومجهول هر دو آمده واول را نووی قوی گفته وعلیه الاکثر مراد آنست که از
چهار رکعت بدو رکعت آمده ورجل یدعوه النبي صلی الله علیه وسلم ذا الیدین ومردی میخواندند او را آنحضرت صاحب دو دست زیرا که هر دو دست خود
کار میکرد وبعضی گویند که دو سپر داشت ومضمون حدیث بروایت دیگر صریح ست در آنکه وجه تسمیه بدان دراز بودن هر دو دست اوست ونامش عمیر بن عبد عمیر بود
وکنیت او ابو محمد وبعضی گویند نامش خرباق بکسر خای معجمه بود وبعضی گویند خرباق نام مردی دیگرست که او را ذو الشمالین گویند وبعضی گویند
خرباق غیر ذو الیدین وذو الشمالین ست وقیل غیر ذلک ووهم کرد زهری که ذو الیدین وذو الشمالین هر دو را یک شخص گردانید وعلما بیان
این وهم وی کرده اند فقال یا رسول الله انسیت ام قصرت الصلوٰة آیا فراموش کردی وسهو شد ترا یا کوتاه کرده شد نماز
فقال لم انس ولم تقصر فرمود نه فراموش کردم من ونه کوتاه شد نماز ودر روایتی باین لفظ ست که کل ذلک لم یکن یعنی هیچ از این نیسیان
وقصر نبود ودرین قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم اخبارست بر خلاف واقع واجماع کرده اند بر عدم جواز سهو در اخبار وخلاف در افعال
وجواب داده اند که عدم جواز نسیان در اقوال ودر اخباری ست که متعلق باشد بتبلیغ شرائع واحکام وحی نه در جمله اخبار واین جواب ضعیف ست
زیرا که اخبار خلاف واقع کذب ست اگرچه نه عمدا بود وواجب ست تنزیه ساحت عزت وکرامت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آن وهمین ست
مذهب جمهور وایشان میگویند که مراد بقول وی هیچ نبود نسیان ونه قصر آنست که در اعتقاد من نیست نه در نفس الامر واین خبر صادق ست
بی شبهه یا این قول کنایت ست از عدم شعور گویا گفت که من شعور بدان ندارم واین صادق ست قال بلی قد نسیت گفت آری
بتحقیق فراموش کردی ودر روایتی چنین ست که پرسید آنحضرت از صحابه آیا این چنین ست که میگوید ذو الیدین گفتند آری همچنین ست
فصلی پس پیش رفت وبگذارد رکعتین دو رکعت که مانده بود ونگذارده بود آنرا ثم سلم ثم کبر پستر سلام داد پستر تکبیر
برآورد فسجد مثل سجوده او اطول پس سجده کرد مانند سجدهٔ خود که در نماز کرده بود یا درازتر از آن بجهت اعتذار ووقوع تقصیر
ومشاهدهٔ عظمت حق ونفاذ حکم وتقدیر وی سبحانه وتعالی شیخ در ترجمه گفته باید فهمید که وقوع سهو ونسیان از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
از کدام مقام ست لابد از مرتبهٔ اشتغال واستغراق در مقامی خواهد بود که دست عقول از دامن ادراک آن قاصرست انتهی ثم رفع رأسه
وکبر پستر برداشت سر خود را وتکبیر گفت وسجده کرد چنانکه در سهو مشروع ست شراح حدیث را در بیان علوم این حدیث وتعرض
بمباحث اصولیهٔ وی کلام طویل ست اکثر ایشان از روی استیفای آن قاضی عیاض ست پستر محقق ابن دقیق العید در شرح عمده ورسیل گفته
وقد وفینا المقام حقه في حواشیها انتهی ای حواشي العمدة ومصنف نیز در فتح الباری استیفای آن نموده اگر تمامه آنرا نقل کنیم کلام دراز گردد
لیکن درینجا این قدر باید دانست که حکم شرعی که ازین حدیث ماخوذ شده آنست که حدیث دلالت میکند برینکه نیت خروج از نماز وقطع آن
برگمان اتمام نماز موجب بطلان نماز نیست اگرچه هر دو سلام داده باشد وبرینکه کلام ناسی باطل نمیکند نماز را وهمچنین کلام کسی که گمان تمام نماز دارد

و باین قائل اند جمهور علما از سلف و خلف و هو قول ابن عباس و ابن الزبیر و عروة و عطاء و الحسن و غیرهم و به قال الشافعی و احمد و جمیع ائمة الحدیث و حنفیه گفته اند که تکلم در صلوة بنسیان باشد یا جهل مبطل صلوة ست و دلیل ایشان حدیث ابن مسعود و زید بن ارقم ست در نهی از تکلم در نماز و گفته اند که این هر دو حدیث ناسخ ست برای این حدیث و جوابش آنست که حدیث ابن مسعود در مکه بود و متقدم بر حدیث اب سالها سال و متقدم ناسخ متاخر نمی باشد و نیز آن هر دو حدیث عام اند و این حدیث خاص بمتکلم که گمان تمام نماز خود دارد پس آن هر دو حدیث مخصوص شود باین حدیث و مجتمع شود ادله بدون ابطال چیزی از آنها و نیز این حدیث دلالت دارد بر آنکه کلام عمدا برای اصلاح نماز مبطل نماز نیست کما فی کلام ذی الیدین و مروی ست از امام مالک که تکلم امام بچیزی که تکلم کرد بدان رسول خدا از استفسار و سوال نزدیک شک و جواب دادن ماموم مفسد صلوة نیست و جواب گفته اند که تکلم آنحضرت باعتقاد تمام نماز بود و تکلم صحابه باعتقاد نسخ و ظن تمام آن و درین هنگام گوییم جزم نمودن بآنکه صحابه باعتقاد تمام کردند محل نظر ست زیرا که در آن وقت ایشان مترددین بین القصر والنسیان هم بودند و آن ذوالیدین ست آری سرعان مردم اعتقاد قصر کردند و ازین لازم نمی آید اعتقاد همگنان و بالجمله هیچ عذر نیست از عمل کردن برین حدیث مر کسی را که اتفاق افتد او را این چنین و ما احسن ما قال صاحب المنار انا اقول ارجو الله للعبد اذا لقی الله عاملا بذلک ان یتنبه فی الجواب بقوله صح لی ذلک عن رسولک لم اجد ما یمنعه و ان یجوز ذلک و یثاب علی العمل به و اخاف علی المتکلفین و علی المجبرین علی الخروج من الصلوة الاستیناف فانه لیس باحوط کما تری لان الخروج بغیر دلیل ممنوع و الابطال للعمل انتهی و درین حدیث دلیل ست بر آنکه افعال کثیره که از جنس نماز نیست چون سهوا یا بظن تمام واقع شوند مفسد نماز نمیشوند زیرا که در روایتی آمده که بر آمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسوی منزل خود و در روایت دیگر درحالیکه می کشید چادر خود را از غضب و همچنین بر آمدن سرعان مردم که بالیقین این همه افعال کثیره اند و باین رفته است شافعی و در وی دلیل ست بر صحت بنا بر نماز اگرچه زمانه فصل دراز شود و مروی ست این از ربیعه و منسوب ست بسوی مالک و لیکن مشهور نیست از وی و بعضی از علما گفته اند که جواز بنا مختص ست بفصلی که بزمانه قریب باشد و گفته اند بمقدار یک رکعت و گفته اند بمقدار نماز و نیز دال ست بر آنکه سجود سهو بعد سلام خلاف حدیث اول ست چنانکه بیاید و دال ست بر آنکه سجده سهو جابر اوست وجوبا لحدیث صلوا کما رأیتمونی اصلی و نیز دال ست بر آنکه متعدد نمی شود سجود سهو بتعدد اسباب سهو متفق علیه واللفظ للبخاری شیخ در ترجمه گفته اختلاف ست در اتمام صلوة و استیناف آن باوجود تکلم و افعال دیگر از آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس بعضی گفته اند که تکلم و فعل که مفسد نماز ست بر تقدیری ست که عمدا باشد نه بسهو مگر آنکه گویند ایشان تابع رسول صلی الله علیه و سلم اند و ایشان را حکمی مستقل نیست و این جواب خالی از ضعفی نیست و جواب مذکور جاری نیست بر مذهب حنفیه چه نزد ایشان کلام عمدا و سهوا مطلقا مفسد نماز ست پس ایشان میگویند که وقوع این قضیه پیش از نسخ جواز کلام و افعال ست در نماز و مذهب امام احمد آنست که کلام در نماز عامدا و ساهیا مفسد نماز ست مگر آنکه برای مصلحت نماز باشد از امام و یا از ماموم چنانکه درین قضیه است انتهی و جواب ازین می آید و فی روایة لمسلم عوض قوله احدی صلوة العشی این ست صلوة العصر یعنی این نماز که در وی از آنحضرت سهو واقع شد نماز دیگر بود و این حدیث را الفاظ و طریقهای بسیار ست و جمع کرده است طرق آنرا حافظ صلاح الدین علائی و کلام کرده است بران کلام شافی در جزوی مفرد کذا فی التلخیص در مصفی گفته بغوی از عطا و شعبی و اوزاعی و مالک و شافعی نقل کرده است که کلام ناسی و جاهل باطل نمیکند نماز را و از اوزاعی نقل کرده که اگر تکلم کند بقصد سخنی که در وی مصلحت نماز ست چنانکه امام استاده باشد در محل نشستن پس او را بگوید بنشین یا جهر کند در موضع اخفا پس گوید اخفا کن باطل نمی شود نماز ابن حاجب گفته است و اما الکلام فعمده بغیر اصلاحها مبطل

کرده بن سلیم آنرا قبول نمی کند پس بعض گفته اند این قصه پیش از تحریم کلام بود در نماز و بعد ازان منسوخ شد نووی جواب داده که این قول باطل است زیرا که تحریم کلام بمکه بود و این قصه را ابوهریره و عمران بن الحصین ذکر کرده اند و ایشان متاخر الهجرة اند و بعض گفته اند که کلام آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسهو بود و کلام ذو الیدین بر توهم نسخ و قصر صلوة بود پس حکم او حکم ناسی باشد و کلام ابوبکر و عمر و سائر قوم بنا بر وجوب جواب دادن پیغمبرست صلی الله علیه وسلم اگرچه در نماز باشد و آن مخصوص بآنحضرت ست انتهی **ولابي داؤد** و ابوداؤد راست از حدیث ابوهریره **فقال اصدق ذو اليدين فاوموا اي نعم** یعنی گفت آنحضرت آیا راست گفته است خداوند دو دست پس اشاره کردند صحابه یعنی آری راست گفته **وهي في الصحيحين ولكن** لفظ صحیح بخاری و مسلم ست **لكن بلفظ فقالوا** لیکن بجای لفظ فاوموا بلفظ فقالوا گویم و این در روایت ابوداود باین لفظ است فقال الناس نعم ابوداود گفته لفظ فاوموا را ذکر نکرده مگر حماد بن زید و در روایتی از صحیحین باین لفظ است فقال اكما يقول ذو اليدين فقالوا نعم **وفي رواية له** و در روایتی مر ابوداود راست از حدیث ابوهریره **ولم يسجد حتى يقّنه الله ذلك** نکرد آنحضرت هر دو سجده سهو تا آنکه یقین گردانید خدای تعالی او را بوحی یا بذکر بودن آن سهو آن وقت سجده سهو ادا کرد و در سبل السلام گفته خدا داند که مستند ابوهریره درین باب چیست انتهی و در مصفی گفته درینجا تشهد و سلام برای سجده سهو مذکور نشد و مذهب جمهور همین ست که بعد سجده سهو تشهد و تسلیم نیست والله اعلم و آنحضرت سلام داد و آن قاطع صلوة ست و فعل کثیر کرده که در صورت عمد ناقض صلوة ست بعد ازان بیاد آورد و اتمام فرمود و دو سجده کرد پس دانسته شد که فعل چیزی که عمد آن ناقض نمازست بطریق سهو موجب سجده سهوست **فصل** اگر تشهد اول را فراموش کرد و راست بایستاد و در ان حالت بیاد آورد و عود نکند و اگر راست نه ایستاده است عود کند اما اول پس بنص حدیث و اما ثانی پس بمفهوم آن و سجده سهو نکند بجهت عدم تمام قیام

وعن عمران بن حصين رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى بهم فسها فسجد سجدتين ثم تشهد ثم سلم بدرستیکه رسول خدا نماز گذارد با صحابه پس سهو کرد پس سجده کرد دو سجده برای سهو پستر تشهد خواند پستر سلام داد از سیاق حدیث سنن معلوم شد که این همان سهو آنحضرت ست که در حدیث ذو الیدین گذشت زیرا که در وی ست بعد سوق حدیث ابوهریره مثل آنچه گذشت از سیاق صحیحین الی قوله ثم رفع و کبر باین لفظ فقیل لمحمد بن سيرين سلم في السهو فقال لم احفظه من ابي هريرة ولكن نبئت ان عمران بن حصين قال ثم سلم و نیز در سنن ست از حدیث عمران بن حصین که سلام داد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سه رکعت از عصر پستر داخل شد پس ایستاد مردی که گفته می شد او را خرباق و بود طویل الیدین تا قوله پس گفت آنحضرت آیا راست گفت پس گفتند آری پس گذارد این رکعت را پستر سلام داد پستر دو سجده سهو کرد و باز سلام داد انتهی و محتمل که قصه متعدد باشد **رواه ابو داود والترمذي وحسنه والحاكم وصححه** ترمذی گفته حسن غریب بجهت تفرد راوی بزیادت تشهد با مخالفت رواة دیگر با وجود کثرت ایشان و حفظ ایشان و حاکم گفته که این حدیث صحیح ست بر شرط شیخین و بیهقی و ابن عبد البر و غیر ایشان تضعیف کرده اند آنرا و ابن حبان گفته صحیح ست و مثل آن مروی ست از حدیث مغیره و ابن مسعود و عایشه و درین حدیث تعیین موضع سجده نکرد و ذکر تشهد کرد و در احادیث دیگر ذکر تشهد نیست و این حدیث موافق مذهب حنفیه ست و مذهب امام احمد نیز همین ست و بعضی مالکیه و شافعیه نیز بر همین اند و به قال الشوکانی و اختلاف ست در آنکه صلوة و دعا که در تشهد آمده است در تشهد که پیش از سجده ست بخواند یا در آنکه بعد ازوست اختیار کرخی ثانی ست و در هدایه گفته صحیح همین ست و در بعضی از شروح هدایه گفته که صواب آنست که در اول بخواند و طحاوی گفته که در هر دو بخواند و شیخ ابن الهمام گفته قول طحاوی احوط ست کذا فی فتاوی قاضی خان و در سبل السلام گفته حدیث دلیل ست بر سجده کردن عقیب صلوة چنانکه دلالت میکند بران فا و در وی تصریح ست بتشهد گفته اند

که احدی بوجوب وی قائل نشده ولفظ تشهد دلالت میکند بر اتیان بشهادتین وبه قال بعض العلماء وگفته اند که تشهد اوسط کافی ست ولفظ اول ظاهرتر ست ونیز درین حدیث دلیل نیست بر شرعیت تسلیم چنانکه دلالت میکند بران روایت عمران که ذکر کردیم زیرا که آن روایت که مصنف آورده چه آن صریح نیست که تسلیم بعد سجده سهو بود زیرا که محتمل که آنحضرت سلام نماز نداده باشد وسجده قبل از سلام کرده پستر سلام نماز داده انتهی

وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا شك احدكم في صلاته فلم يدر كم صلى ثلثا ام اربعا فليطرح الشك وليبن على ما استيقن چون شک کند یکی از شما در نماز خود پس ندریابد که چند رکعت گذارده است سه یا چهار پس باید که بیندازد شک را یعنی آن رکعت را که شک درو ست وباید که بنا کند بر چیزی که یقین وارد ومتیقن ست وجود وی یعنی اقل چنانکه در صورت شک سه یا چهار بنا نهد وسه قرار دهد ثم يسجد سجدتين پستر باید که سجده کند دو سجده چنانکه بسهو می باشد قبل ان يسلم پیش از آنکه سلام دهد ودر روایت بخاری این قید نیست واز ینجاست اختلاف ائمه در بودن سجده سهو پیش از سلام بعد از آن فائده سجده بیان فرمود بقول خود فان كان صلى خمسا پس اگر هست مصلی که گذارده است پنج رکعت را یعنی شک کرد در سه یا چهار وبنا نهاد بر سه ودر واقع چهار رکعت بود چون رکعت دیگر گذارد پنج رکعت شد شفعن له صلاته شفع میسازند این پنج رکعت بسبب این دو رکعت بدل که در حکم یک رکعت اند برای مصلی نماز او را یعنی این پنج رکعت با این دو سجده سهو در حکم شش رکعت می شوند وان كان صلى تماما واگر گذارده است رکعت دیگر را بعد از نهادن بنا بر سه از برای تمام کردن مر چهار را چنانکه در واقع هم سه رکعت بود پس با این چهار رکعت تمام شد كانتا ترغيما للشيطان می باشد این دو سجده خوار گردانیدن وبینی بر خاک مالیدن شیطان را یعنی اگرچه برین تقدیر احتیاج بسجدتین نیست که شفع گرداند نماز را چنانکه بر تقدیر اول بود ولیکن فائده سجدتین رغم شیطان ست که میخواست که در شک اندازد واز عبادت باز دارد مصلی برغم او سجده کرد ودر عبادت افزود رواه مسلم ورواه ابن حبان والحاكم والبيهقي گفت ابن منذر حدیث ابی سعید اصح حدیث ست درین باب ورواه مالک فی الموطا عن عطاء بن يسار مرسلا ودر روایت مالک بجای شفعن له صلاته چنین آمده شفعها بهاتين السجدتين یعنی شفع میگرداند مصلی این پنج رکعت را با این دو سجده چنانکه وجهش معلوم شد وظاهر حدیث دران ست که بصورت شک بنا بر اقل نهد که یقین ست وعمل بر تحری یعنی غالب ظن نکند ومذهب جمهور ائمه از مالک وشافعی واحمد همین ست وجماعتی از تابعین بوجوب اعاده رفته تا آنکه یقین حاصل شود وبعضی گفته اند که سه بار اعاده کند وچون شک کند در نوبت چهارم اعاده نیست بر وی وحدیث با ومذهب اقل ست وحدیث ظاهر ست در آنکه این حکم برای مطلق شاک ست مبتدی باشد یا مبتلا وامام ابو حنیفه گوید اگر شک در اول بار بود یعنی شک کردن عادت او نشده است تحری کند وبعد از تحری اگر غلبه ظن بر جانب واحد واقع شود بهمان عمل کند واگر غلبه ظن حاصل نشود بنا بر اقل نهد وسجده سهو کند زیرا که بنا نهادن بر ظن غالب اصلی مقرر ست در شرع چنانکه در قبله ومانند آن ودر صحیحین از ابن مسعود آمده که تحری کند چنانکه بیاید وتتمه این حدیث را در شرح نقایه در تحری صواب آورده وامام محمد در موطای خود گفته که آثار در باب تحری ظن غالب بسیار آمده است وگفت اگر همچنین کرده شود پس نجات از سهو وشک متعذر گردد واعتبار حرجی عظیم ست انتهی شیخ در ترجمه گوید گفت بنده ضعیف عفاه الله عما شاء که حاصل مقام این ست که درین باب سه حدیث آمده اول اذا شك احدكم فليستلف او كما قال دوم من شك في صلاته فليتحر الصواب سوم این حدیث که مذکور شد که حاکم ست بر بنا نهادن بر یقین پس جمع کرد امام ابو حنیفه میان هر سه حدیث بحمل اول بر عروض شک در اول بار وثانی بر صورت وقوع تحری واین کمال جامعیت ونهایت تحقیق ست در مذهب امام احمد اکرم رضی الله عنه والله اعلم **وعن** عبد الله بن مسعود رضي الله عنه

قال صلّى رسول الله صلّى الله عليه وسلم نماز گذارد آنحضرت و در روایتی آمده که گفت ابراهیم نخعی پس زیاده کرد یا کم و در لفظی آمده که گذارد نماز ظهر را پنج رکعت فلمّا سلّم پس هرگاه که سلام داد از نماز قیل له یا رسول الله أحدث فی الصلوة شیء گفته شد ای رسول خدا آیا نو پدید آمد در نماز چیزی و در روایتی این ست آیا زیاده کرده شد در نماز یعنی که چهار رکعت بود حالا پنج حکم شد قال وما ذاك فرمود چیست این پرسیدن شما و برای چه چیز می پرسید مگر زیاده از چهار رکعت گذارده‌ام قالوا صلّیت کذا وکذا گفتند گذاردی چنین و چنان یعنی پنج رکعت و در روایتی بجای کذا خمسًا آمده قال فثنی رجله واستقبل القبلة فسجد سجدتین گفت ابن مسعود پس دو تا کرد آنحضرت هر دو پای خود را و رو کرد بسوی قبله و سجده کرد دو سجده برای سهو ثم سلّم پستر سلام داد ثم اقبل علینا بوجهه فقال انه لو حدث فی الصلوة شیء انبأتکم به پستر رو کرد بر ما و متوجه شد بسوی ما بروی خود و فرمود شان این ست که اگر حادث می شد در نماز چیزی خبر میکردم شما را بآن چیز نو پدید شده ولکن انما انا بشر مثلکم ولیکن نیستم من مگر آدمی مانند شما در بشریت و بیان فرمود وجه مماثلت بقول خود انسی کما تنسون فراموش میکنم چنانکه فراموش می کنید شما و باین استدلال کرده اند جمهور بر جواز نسیان بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در افعال بلاغیه و عبادات و منع کرده است گروهی ازین جواز و تاویل کرد این حدیث و مانند آنرا و بر تقدیر اول گفته اند اکثر که شرط آن تنبیه اوست صلی الله علیه وسلم بر فور متصل حادثه و واقع نمی شود دران تاخیر و درنگ و تجویز کرده است گروهی تاخیر آن تا مدت حیات وی صلی الله علیه وسلم و همین ست مختار امام الحرمین اما اقوال بلاغیه پس سهو دران ممتنع و مستحیل ست اجماعًا اما امور عادیه و امور دنیویه پس راجح جواز سهو ست در افعال ثلثه و اقوال ثلثه کذا فی الدیباج شرح صحیح مسلم بن الحجاج للسیوطی رح فاذا نسیت فذکرونی پس چون فراموش کنم من یاد دهید مرا واذا شك احدکم فی صلاته و چون شک کند یکی از شما در نماز خود که زیاده گذارد یا کم فلیتحرّ الصواب پس باید که تحری و طلب کند صواب را بغالب ظن باین طریق که عمل کند بر ظن خود بغیر تفرقه در میان شک در رکعت یا رکن و تفسیرش در حدیث عبد الرحمن بن عوف رض چنین آمده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم میفرمود چون شک کند یکی از شما در نماز خود و پس نداند که یک رکعت گذارد یا دو پس بگرداند آن هر دو را یک رکعت و چون نداند که دو رکعت گذارد یا سه پس بگرداند آنرا دو و چون نداند که سه گذارد یا چهار پس بگرداند آنرا سه پستر سجده کند وقتی که فارغ شود از نماز در حالیکه نشسته است پیش از آنکه سجده سلام دهد و سجده فلیتم علیه پس باید که تمام کند نماز را بنا بر غالب ظن ثم لیسلم پستر باید که سلام بگوید ثم یسجد سجدتین پستر باید که سجده کند دو سجده برای سهو ظاهر حدیث آنست که صحابه متابعت کردند آنحضرت را بر زیادت و در وی دلیل ست بر آنکه متابعت موتم مر امام را در ظن وی واجب ست و مفسد صلوة نیست زیرا که آنحضرت ایشان را امر باعاده نکرد و این در حق صحابه است در مثل این صورت بنا بر تجویز ایشان تغییر را در عصر نبوت ولیکن اگر مثل این اتفاق درین وقت افتد و امام برای رکعت پنجم برخیزد کسی که در پس او باشد تسبیح گوید و او را متنبه سازد پس اگر نشنید انتظار قعود او کنند تا آنکه تشهد خوانند و سلام دهند همراه تشهد و سلام او که این مفسد نماز نیست زیرا که آنچه در حق وی واجب بود همان کرد و این دلیل ست بر آنکه محل سجود سهو بعد سلام ست مگر آنکه گویند که آنحضرت را سهو خود معلوم نشد در نماز مگر بعد از سلام دادن از آن پس دلیل نباشد و احادیث در محل سجود سهو مختلف آمده و بسبب آن اقوال ائمه مختلف گشته بعض ائمه حدیث گفته اند که احادیث باب سجود السهو متعدد ست از آنجمله است حدیث ابو هریره در باره شک کسی که نماز گذارد و نداند که چند گذارد و در وی امر ست بدو سجده اما موضع سجده ذکر نیست و این حدیثی ست که جماعتی اخراج آن کرده و در وی ذکر نکرده که محل این سجده قبل سلام ست یا بعد آن آری نزد ابو داؤد و ابن ماجه در روی زیادتی ست

قبل ان یسلم و از آنجمله است حدیث ابو سعید من شک الخ و در وی دو سجده است قبل تسلیم و دیگر حدیث ابو هریره و در وی قیام است بسوی چوب و سجده بعد سلام و حدیث ابن بحینه است و در وی سجود است قبل سلام و ازینجا آرای علما در اخذ بدان مختلف شده و آورد گفته تستعمل فی مواضعها علی ما جاءت به و لا یقاس علیها و مثله قال احمد و لیکن بالخصوص درین نماز ها و در ماعدای او خلاف کرده و گفته برای هر سهو سجده قبل از سلام کند و دیگران گفته اند وی مخیر ست در هر سهو خواه بعد سلام کند خواه قبل آن در زیادت و نقصان و مالک گفته اگر سجود برای زیادت است بعد سلام کند و اگر برای نقصان است قبل کند و حنفیه گفته اند که اصل در سجود سهو بعد سلام ست و احادیثی که در سجود قبل از سلام وارد شده آنرا تاویل کنند و شافعی گفته اصل سجود قبل سلام ست و رد کرده اند این را باحادیثی که مخالف اوست با دعای نسخ سجود بعد سلام و مروی ست از زهری که سجده کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم دو سجده سهو قبل سلام و بعد آن و آخر الامرین قبل سلام بود و مؤید اوست روایت معاویه رضی الله عنه از آنحضرت که دو سجده کرد قبل سلام و صحبت معاویه متاخر ست و ذهب الی مثل قول الشافعی ابو هریرة و مکحول و الزهری و غیرهم در شرح سفر السعادة گفته طریق انصاف این ست که در احادیث وارده درین باب قولا و فعلا نوعی از تعارض و تقدم بعض و تاخر بعض بروایت صحیحه موصوله ثابت نیست که قول بنسخ مستقیم شود پس اولی حمل ست بر توسیع در جواز هر دو امر انتهی متفق علیه درین حدیث ذکر بنا بر اقل نیست و مراد آنست که اگر تحری فائده نکند بنا بر اقل نهد و تمام کند و شافعیه چون قائل نیستند بتحری مراد از تحری صواب اخذ باقل دارند و نزد حنفیه در صورت گذاردن خمس تفصیل ست اگر سهو کرد از قعدهٔ اخیر و برخاست برای رکعت خامسه رجوع کند بقعده مادامیکه سجده نکرده است برای رکعت خامسه و اگر سجده کرد باطل گردد فرض او و لغو کند خامسه و اگر کرده است قعدهٔ اخیر و برخاست پیش از سلام رجوع کند بقعده مادامیکه سجده نکرده است برای خامسه و اگر سجده کرد تمام گشت فرض او و ضم کند بوی سادسه و مستحسن ست که سجده کند برای سهو از سلام و ظاهر حدیث دلالت دارد بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ضم نکرد سادسه را و اکتفا نکرد و سجده برای سهو چنانکه مذهب شافعی ست و الله اعلم قال الشیخ و فی روایة للبخاری من حدیث ابن مسعود فلیتم ثم یسلم ثم یسجد

پس باید که تمام کند پس تر سلام گوید پس تر سجده کند و لمسلم و مسلم راست از حدیث ابن مسعود ان النبی صلی الله علیه وسلم سجد سجدتی السهو بعد السلام و الکلام بدرستیکه آنحضرت سجده کرد دو سجده برای سهو بعد سلام از نماز و کلام که مخاطب شد بدان و جواب داد آن و درینجا دلیل ست برای حنفیه که قائل اند ببعدیت سجده از سلام اما اختلاف ست درینکه دو سلام دهد یا یک سلام مذهب جمهور آنست که یک سلام دهد و فخر الاسلام گفته که محمد در کتاب الاصل بدان اشارت کرده و این یک سلام را مقابل وجه گوید و بانحراف حاجت نیست چه مقصود مجرد تحلیل ست و شمس الائمة و غیره بر آن اند که دو سلام دهد و مختار صاحب هدایه نیز همین ست زیرا که معهود در نماز دو سلام ست پس اینچه مذکور شد منصرف بدان بود و شمنی از محیط آورده که اصوب یک سلام ست زیرا که سلام اول برای تحلیل ست و ثانی برای تحیت و این سلام برای تحلیل ست پس ضم ثانی بوی عبث باشد و لاحمد و ابی داؤد و النسائی من حدیث عبد الله بن جعفر مرفوعا من شک فی صلاته

فلیسجد سجدتین بعد ما یسلم کسی که شک کند در نماز خود پس باید که سجده کند دو سجده بعد از سلام امام شافعی و امام احمد و امام مالک گویند که مطلقا بنا بر یقین نهد خواه ظن غالب بر یک جانب باشد یا هر دو جانب برابر بود و نزد حنفیه در صورت شک همان تحری ست پس و بیانش گذشت و مصفی گفته تنقیح کرده اند این را بالشک در رکنی از اثنای صلوة پس اگر شک حاصل شود در رکنی مثل رکوع و سجود آن رکن را بکند و سجده سهو دهد و شک بعد فراغ از نماز مؤثر نیست و در حدیث کوفیین آمده است که در صورت شک تحری کند صواب را و آنحضرت صلی الله علیه وسلم رجوع کرد بقول ذو الیدین و قول حضرت ابو بکر و عمر پس فهمیده شد که در صورت وقوع شک مخرج سه چیز ست اخذ باقل و تحری صواب

در رجوع بقولِ ثقه والله اعلم و در هر صورت سجدهٔ سهو باید کرد و اقوی آن می نماید که اگر در اثنای صلوة شک زائل شد سجدهٔ سهو لازم نگردد ولمنتهی
وصححه ابن خزیمة این ادلهٔ کسی ست که میگوید سجده بعد سلام کند مطلقاً ولیکن معارض اوست آنچه گذشت حافظ ابوبکر بیهقی گفته روایت
کرده شدیم که آنحضرت سجدهٔ سهو پیش از سلام کرد و بدان امر نمود و روایت کرده شدیم که سجدهٔ مذکور بعد از سلام کرد و بدان امر فرمود و هر دو صحیح ست
و هر دو را شواهد ست که طویل میشود کلام بذکر آن بعده گفت اشبه بصواب جواز هر دو امر ست جمیعاً و گفت این ست مذهب بسیاری از اصحاب
انتهی در حدیثِ عبد الرحمن بن عوف ست که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم میگفت کسیکه بگذارد نمازی را که شک می کند در نقصان یعنی
چنانکه شک کرد در رباعی سه گذارده بود یا چهار پس باید که بگذارد تا آنکه شک کند در زیادتی رواه احمد یعنی بنا کند بر اقل چنانکه در صورت مذکور
سه رکعت قرار دهد پس رکعتِ دیگر بگذارد تا شک گردد که چهار شد یا پنج باحتمال آنکه شاید در نفس الامر چهار رکعت باشد و این رکعت پنجم این معنی دارد
که فرموده بگذارد تا شک کند در زیاده و آنحضرت صلی الله علیه وسلم را مدة العمر خود شک در عددِ رکعات واقع نشده صرف گاهی بجهت غلبهٔ استغراق
و توجه بجانب حق نسیان واقع گردیده اما شک هیچ گاه بوجود نیامده و سیفرمود که شک از شیطان ست چنانکه در حدیث ابو هریره آمده که چون
نماز کند یکی از شما می آید او را شیطان پس تلبیس میکند بروی تا آنکه در نمی یابد که چند رکعت گذارده است پس چون بیابد آنرا یکی از شما پس باید
که کند دو سجده در حالیکه وی نشسته است متفق علیه **وعن** المغیرة بن شعبة رضي الله عنه ان رسول الله صلى
الله علیه وسلم قال اذا شك احدكم فقام في الركعتين چون شک کرد یکی از شما پس ایستاد در دو رکعت و قعده نکرد و فرق میان
شک و سهو آنست که بسهو جزم میکند در یک جانب و در شک در تردد ست که این ست یا آن فاستتم قائما پس تمام کرد رکعت در حالت ایستادگی
فليمض ولا يعود وليسجد سجدتين پس باید که بگذرد و عود نکند برای تشهد اول و سجده کند دو سجدهٔ سهو و ذکر نکرد محل آن هر دو
فان لم يستتم قائما فليجلس و اگر تمام نکرده است در حالتِ قیام پس باید که بنشیند و تشهد اول بخواند و در روایتی هر دو جا بجای استتم
و لم يستتم استوی و یستوی آمده ولا سهو عليه و نیست سجدهٔ سهو بروی ظاهر این حدیث آنست که سجدهٔ سهو نکند و در هدایه گفته که بعضی
گفته اند که سجده کند از جهتِ تاخیر و اصح آنست که نکند رواه ابو داؤد و ابن ماجة والدارقطني واللفظ له بسندٍ ضعیف زیرا که
مدار وی در جمیع طرق بر جابر جعفی ست و هو ضعیف جدًّا و گفت ابو داؤد اخراج نکردم از وی درین کتاب خود غیر این حدیث و این حدیث
دلالت دارد بر انکه معتبر تمام قیام و عدم آنست و ظاهر مذهب حنفیه آنست که اگر بقعود اقرب بود برگردد و بنشیند و تشهد بخواند و اگر بقیام اقرب
باشد برنگردد و ننشیند و اختلاف کرده اند در تفسیر اقرب بعضی گفته اند اگر بنصف اسفل راست ایستاد بقیام اقرب ست و گرنه بقعود
و بعضی گفته اند که معتبر برداشتن زانو هاست شیخ ابن الهمام گفته اقربیت روایتی ست از ابو یوسف که اختیار کرده اند آنرا مشایخ بخارا
اما ظاهر مذهب نزد عدم استوای قیام عود ست و هو الاصح انتهی و نیز درین حدیث دلیل ست برانکه سجدهٔ سهو نکند مگر برای فوت تشهد اول
نه برای فعل قیام لقوله ولا سهو علیه و باین رفته است جماعتی و احمد گفته سجده کند برای سهو بنا بر روایت بیهقی از حدیث انس که وی جنبید برای
قیام از دو رکعت اخیر از عصر بر طریق سهو پس تسبیح گفتند مقتدیان پس نشست و سجده کرد برای سهو و اخرجه الدارقطني و این همه فعل انس ست
موقوف بروی لیکن در بعض طرقِ وی آمده که گفت انس هذه السنة و حدیث مغیره مرجح ست بران بسبب مرفوع بودن و مؤید اوست
حدیث ابن عمر مرفوعاً لا سهو الا في قيام عن جلوس او جلوس عن قيام اخرجه الدارقطني والحاكم والبيهقي و در وی ضعف ست ولیکن مؤید او
اینکه وارد شده است احادیث بسیار در فعل قلیل و افعال که صادر شده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و از غیر وی بعلم وی بدان و امر نکرد

دران بسجدهٔ سهو و نه خود سجده کرد از بعد وران گوئیم نسائی از حدیث ابن بحینه آورده که آنحضرت نماز گذارد و پس ایستاد در دو رکعت پس تسبیح کردند پس گذشت آنحضرت و چون فارغ شد از نماز خود دو سجده کرد باز سلام داد و احمد و ترمذی از حدیث زیاد بن علاقه آورده که نماز گذارد با ما مغیره بن شعبه چون دو رکعت خواند بایستاد و نه نشست پس تسبیح گفتند کسانیکه در پس وی بودند پس اشاره کرد بسوی ایشان که برخیزید و چون فارغ شد از نماز سلام داد و بستر دو سجده کرد و پستر گفت صنع بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم هکذا اگر این روایت در حق کسی ست که گذشت بعد از آنکه تسبیح کردند پس محمول شود بر ینکه سجده کرد برای تشهد و هو الظاهر ترمذی این حدیث را صحیح گفته لیکن حافظ منذری گفته در اسنادش عبدالرحمن بن عبدالله بن عتبه بن عبدالله بن مسعود الکوفی المذلی ست بخاری بوی استشهاد کرده و غیر واحد در وی تکلم نموده تا آنکه گفت حدیث ابی عمیس اجود شیئ ست درین باب زیراکه احتجاج کرده اند شیخین بابی عمیس عتبه بن عبدالله در صحیحین و احتجاج کرده مسلم در صحیح به ثابت بن عبدالله و مراد بروایت ابی عمیس روایتی که ابو داؤد بدان اشاره کرده بقول خود و رواه ابو عمیس عن ثابت بن عبید عن عبدالله عن الشعبی عن المغیرة مثل حدیث زیاد بن علاقة **وعن عمر** بن الخطاب رضي الله عنه عن النبي صلی الله علیه وسلم قال لیس علی من خلف الامام سهو نیست بر کسی که پس امام ست سهو اگر چه وی را سهو واقع شود فان سها الامام فعلیه و علی من خلفه السهو پس اگر سهو کند امام پس بر وی ست سجدهٔ سهو کردن و بر کسی که در پس او ست زیراکه سجدهٔ سهو از تمام نماز ست و صحابه سجده میکردند با آنحضرت صلی الله علیه وسلم رواه البزار والبیهقي بسند ضعیف زیراکه در وی خارجه بن مصعب ست و او ضعیف ست و روایت کرد آنرا دارقطنی و زیاده کرد در وی که اگر سهو کرد در پس امام پس نیست بر وی سهو و امام کافی ست او را و درین همه روایات خارجه ست و درین باب ست از ابن عباس و در سندش متروکی ست و در حدیث دلیل ست بر آنکه واجب نیست بر موتم سجود سهو چون سهو کند در نماز خود بلکه وقتی واجب ست که امام سهو کند و باین رفته است زید بن علی و حنفیه و شافعیه **وعن ثوبان** رضي الله عنه عن النبي صلی الله علیه وسلم قال لکل سهو سجدتان بعد ما یسلم برای هر سهو دو سجده است بعد سلام چنانکه مذهب حنفیه ست رواه ابو داؤد و ابن ماجة بسند ضعیف زیراکه در سندش اسمعیل بن عیاش ست و در وی مقال و خلاف ست بخاری گفته چون حدیث کند از اهل بلد خود یعنی شامیین پس صحیح ست و این حدیث همچنین ست که از روایت شامیین آورده پس در تضعیف این حدیث نظر ست و حدیث دلیل ست بر دو مسئله یکی آنکه چون مقتضای سجود سهو متعدد باشد برای هر سهو دو سجده باید و قد حکی عن ابن ابی لیلی و جمهور بعدم تعدد سجود رفته اند اگرچه موجبش متعدد باشد زیراکه آنحضرت در حدیث ذی الیدین سلام داد و کلام کرد و مشی نمود ناسیا و زیاده بر دو سجده نکرد و اگر گویند که قول اولی ست بعمل از فعل جوابش آنست که نیست دلالت دران بر تعدد سجود بتعدد مقتضی بلکه برای عموم ست مر هر ساهی را پس حدیث مقید خواهد بود باینکه هر که سهو کرد در نماز خود هر سهو که باشد مشروع ست او را دو سجده و مختص نیست این هر دو سجده بمواضع که دران سهو واقع شده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نه بانواع سهو وی و حمل برین معنی اولی ست از حمل بر معنی اول و اگرچه ظاهر دران همان معنی اول ست برای جمع میان وی و میان حدیث ذی الیدین با آنکه میتوانی گفت که در حدیث ذو الیدین سهو مذکور بحالت نماز واقع نشده و آن محل نزاع ست پس معارض حدیث کتاب نخواهد بود مسئلهٔ دیگر احتجاج ست بدان بر سجود سهو بعد سلام و کلام دران مکرر گذشته **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه قال سجدنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم في إذا السماء انشقت واقرأ باسم ربك الذي خلق گفت ابو هریره سجده کردیم ما با آنحضرت درین دو سوره پس ثابت شد که درین دو سوره سجدهٔ تلاوت ست و فی البخاري ایلم در الم نیز کر سجدهٔ اقرأ و در روایتی از بخاری ست که اگر نمی دیدم آنحضرت را که سجده کرد دران سجده نمیکردم و روایت کرده است بزار از حدیث عبدالرحمن

بن عوف گفت دیدم رسولِ خدا را سجده کرد در اذا السماء انشقت ده بار و در حدیث ابن عباس ست که سجده نکرد آنحضرت در چیزی از مفصل از زمانیکه
آمد بمدینه رواه ابوداؤد وابوعلی بن السکن فی صحیحه من طریق ابی قدامة الحرث بن عبید عن مطر الوراق عن عکرمة وابوقدامه ومطر از رجال مسلم اند ولیکن
هر دو ضعیف داشته شده اند واعله ابن حزم فی المحلی وحدیث ابوهریره دلالت میکند بر خلاف آن و دال ست بر مشروعیت سجدهٔ تلاوت و علما اجماع
کرده اند بران و نیست اختلاف مگر در وجوب و مواضع سجود جمهور گویند سنت ست و ائمه حنفیه بر انند که واجب غیر فرض ست پس بر سنت ست
در حق تالی و مستمع خواه تالی سجده کند یا نکند و امام مالک و شافعی بر انند که سنت ست و فعل آن افضل ست از ترک و در روایتی از امام نیز
واجب ست اگر در نماز باشد و حجت وجوب آیات و احادیث ست که در ذم ترک آن واقع شده اند و تاکید و مبالغه که در ادای آن وارد یافته
و گویند که سجده جزو صلوٰة ست که بجهت تخفیف اقتصار بران کرده شده پس فرض شد چنانکه قیام در نماز جنازه و لیکن چون دلیل قطعی آن نبود
بوجوب قائل شدند نه فرضیت و اما مواضع پس شافعی در ما عدای مفصل گفته و آن یازده موضع ست و حنفیه چهارده جا گفته اند مگر آنکه حنفیه در
سورهٔ حج یک سجده شمارند و در سورهٔ ص سجدهٔ دیگر اعتبار نمایند و جماعتی و احمد گفته در پانزده موضع سجده باید کرد مع سجدهٔ حج و ص و اخرجه
ابن ابی شیبة عنه وسنده صحیح کذا فی البدر در مصفی گفته همگی آیات سجود پانزده اند بحدیث ابی داؤد عن عمرو بن العاص دو در سورهٔ حج و یک
در اعراف و یک در رعد و یک در نحل و یک در بنی اسرائیل و یک در مریم و یک در فرقان و یک در نمل و یک در الٓمٓ تنزیل السجده و یک در ص و یک
در حٰمٓ السجده و یک در نجم و یک در انشقت و یک در اقرا پس مالکیه سجدات مفصل را نشمرده اند و گویا مراد مالک آنست که استحباب سجدات مفصل مؤکد
نیست و لهذا گفته عزائم السجود احدی عشرة و نمی تواند بود که خود حدیث انشقت نقل کند و بمطلق استحباب قائل نباشد و نزد شافعیه سجدهٔ
ص نیست و نزد حنفیه سجدهٔ دوم حج انتهی و اختلاف کرده اند در آنکه شرط ست برای سجدهٔ تلاوت آنچه شرط ست برای نماز از طهارت و غیره یا نه
جماعتی شرط کرده اند و جماعتی گفته شرط نیست بخاری گوید ابن عمر سجده میکرد بی وضو و اخرجه ابن ابی شیبة عنه وسنده صحیح و در مسند ابن ابی شیبة است
که فرود می آمد ابن عمر از راحله و می ریخت آب یعنی بول میکرد و پستر سوار می شد و سجده میخواند پس سجده میکرد و وضو نمی ساخت و وافقه الشعبی علی ذلک
و مروی ست از ابن عمر که سجده نکند مرد مگر آنکه طاهر باشد و جمع کرده اند در میان قول و فعل وی بر طهارت از حدث اکبر در سبیل السلام گفته اصل این ست
که طهارت شرط نیست مگر بدلیل و ادلهٔ وجوب طهارت وارد اند برای نماز و سجده را نماز نمی گویند پس هر که این را شرط کرده بروی دلیل آوردن ست
و همچنین نهی آمده از نماز در اوقات کراهت پس شامل نباشد سجدهٔ مفرد را بعده دیدم که ابن حزم رح در محلی نوشته سجود در قرارت قرآن نه یکرکعت ست
و نه دو رکعت پس نماز نیست و چون نماز نشد پس جائز ست بلا وضو و جائز ست برای جنب و حائض و بسوی غیر قبله همچو سائر ذکر و نیست فرق نیز لازم
لازم نیست وضو مگر برای نماز و نیامده برای ایجاب وی برای غیر نماز قرآن و نه سنت و نه اجماع و نه قیاس اگر گویند سجود از نماز ست و بعض نماز ز نماز ست
گوییم تکبیر هم بعض نماز ست و قرارت قرآن هم بعض نماز ست و جلوس و قیام و سلام هم بعض نماز ست پس چرا الزام نمی کنند که هیچ چیزی
ازین افعال و اقوال نکند مگر آنکه بر وضو باشد حال آنکه قائل نشده اند باین و نه هیچ یکی بآن قائل خواهد شد انتهی بتلخیص انتهی **وعن ابن عباس**
رضي الله عنه قال ص ليست من عزائم السجود سورهٔ ص نیست از سجداتی که امر کرده شده است بدان یعنی از ان جنس نیست
که در وی امر یا تحریض یا تخصیص یا حث وارد شده باشد بلکه بصیغهٔ اخبار از داؤد عم وارد شده که وی سجده کرد و آنحضرت باقتدای وی
سجده نمود و عزیمت در اصل قصد قلب بر شیئ ست فی الصراح عزم بالفتح والضم عزیمت آهنگ کردن و دل نهادن در چیزی پس از ان استعمال
کرده شد در امر واجب بحتم و در اصطلاح فقها حکم ثابت بالاصالة مصنف در فتح الباری گفته عزائم آنست که وارد شده است عزیمت و ترک آن

همچو صیغه مثلاً بنا بر آنکه بعض مندوبات مؤکد تر اند از بعض نزدیک کسی که نیست قائل بوجوب وی تحقیق روایت کرده است ابن منذر وغیره از علی
بن ابی طالب کرم الله وجهه باسناد حسن که عزائم حٰمٓ والنجم واقرأ والٓمٓ تنزیل ست و همچنین ثابت شده است از ابن عباس که سورهٔ اخیر و گفته
که اعراف و سبحان الذی و حٰمٓ والٓمٓ نیز عزائم ست اخرجه ابن ابی شیبة وقد رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یسجد فیها و تحقیق
دیدم آنحضرت را که سجده میکرد و در ان گفته اند که سجده کردن آنحضرت در ان بجهت موافقت داؤد علیه السلام و شکر قبول توبهٔ وی بود فرمود ما نیز
سجده میکنیم بشکر گذاری آن و در ینجا دلالت ست بر آنکه بعض مسنونات آکد اند از بعض و بعضی گفته شافعیه سجدهٔ صٓ را سجدهٔ شکر قرار داده اند
پس در غیر صلوة مستحب است و در صلوة حرام بحدیث نسائی سجدها توبة و شکرا و فیه نظر زیرا که ظاهر آنست که مقصود ازین سجده اقتدا آنحضرت داؤد
شکر بر قبول توبهٔ ایشان هر دو باشد انتهی رواه البخاری والبوداؤد والترمذی والنسائی وابن ماجه وفی الباب عن ابی سعید اخرجه ابوداؤد
والحاکم وذکره البیهقی عن جماعة من الصحابة انهم سجدوا فی صٓ و در روایتی آمده که گفت مجاهد گفتم مر ابن عباس را که آیا سجده کنم در صٓ پس خواند
ابن عباس این آیت را ومن ذریته داؤد و سلیمان تا آنکه رسید باینجا که فرموده است حق تعالی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را
فبهداهم اقتده پس هدایت این پیغمبران که مذکور شدند اقتدا کن پس گفت ابن عباس پیغمبر شما از جملهٔ کسانی ست که امر کرده شده اند
که اقتدا کند بایشان رواه البخاری یعنی پس تو سزاوار تری که اقتدا کنی بایشان یعنی چون داؤد علیه السلام سجده کرد و آنحضرت بموافقت وی
سجده کرد ما را نیز باید کرد و شیخ در ترجمه گفته نزد مالک و احمد در روایتی واجب ست چنانکه سائر سجدات قرآنی و این حدیث نیز دلالت ندارد بر عدم
وجوب غایت آنکه بیان کرد سبب سجدهٔ داؤد را که از جهت قبول توبه بود و سبب سجدهٔ خود که از جهت شکر قبول سجدهٔ داؤد و موافقت وی بود
و سجدهٔ ما بمتابعت آنحضرت و اقتدا بانبیا که مامور ست آنحضرت بدان و در حقیقت همه عبادات از فرائض و واجبات بجهت شکر نعمت و امتثال
امر و اتباع پیغمبر ست و قول ابن عباس که این سجده از عزائم نیست باین معنی باشد که وجوب وی از ان قبیل نیست که ابتدا بطریق تعبد بران کرده شده
باشد بلکه واجب شده باین سبب مذکور والله اعلم و امام احمد از ابوبکر بن عبد الله مغربی آورده که گفت در خواب دیدم که سورهٔ صٓ مینویسم
و چون باین آیهٔ سجده رسیدم دوات و قلم هر چه حاضر بود همه را دیدم که بسجده در افتادند پس این قصه را بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله
وسلم عرض کردم بعد از ان سجده میکرد آنحضرت درین سوره پس معلوم شد که امر مواظبت بران مثل سائر سجدات شد و استقرار یافت بران اگرچه
در اوائل نه از عزائم بود و ظاهر شد که این حدیث ابن عباس بعد از تسلیم دلالت آن بر عدم وجوب پیش ازین قصه بود کذا ذکره الشیخ
ابن الهمام **وعن** ابن عباس رضی الله **عنه** ان النبی صلی الله علیه وسلم سجد بالنجم تحقیق آنحضرت سجده کرد در سورهٔ
نجم رواه البخاری و این دلیل ست بر سجده کردن در مفصل چنانکه حدیث اول هم دلیل ست برین و مخالف ست درین مالک و گفت نیست سجده
تلاوت در مفصل و مروی ست از ابن عباس که سجده نکرد آنحضرت در چیزی از مفصل از وقتی که بمدینه آمد اخرجه ابوداؤد ولیکن سندش ضعیف
ست زیرا که در وی ابوقدامه است و نام وی حارث بن عبید الله ایادی بصری ست و احتجاج کرده نمی شود بحدیث وی کما قاله الحافظ المنذری
فی مختصر السنن **وعن** زید بن ثابت الانصاری کاتب آنحضرت ست در وقت قدوم آنحضرت بمدینه یازده ساله بود و یکی از فقهای
صحابه و اجلهٔ ایشان قائم بفرائض ست و وی یکی از انهاست که جمع کردند قرآن را و نوشتند آنرا در خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و نقل کرد
آن را از صحف در زمانهٔ عثمان روی عنه خلق کثیر مات بالمدینة سنة ۴۵ وله ۵۶ سنة رضی الله **عنه** قال قرأت **علی**
النبی صلی الله علیه وسلم النجم فلم یسجد فیها گفت زید خواندم من بر آنحضرت سورهٔ والنجم را پس سجده نکرد در وی

و این بعد از تحویل به مدینه بوده و این حدیث متمسک ائمه ثلثه است در عدم وجوب سجده تلاوت و جوابش از طرف حنفیه آنست که وجوب سجده تلاوت
علی الفور نیست شاید که در وقت مکروه واقع شده باشد یا سجده نکرد به جهت بیان جواز تاخیر یا مخصوص بسجده والنجم باشد که در ان اختلاف است
متفق علیه من هذا الوجه واللفظ للبخاری و اخرجه اصحاب السنن و الدارقطنی و زیاده کرده دارقطنی و سجده نکرد از ما هیچ یکی و زید بن ثابت از اهل مدینه است
و قرأت وی این سوره را در مدینه بوده و مالک گفته پس موید حدیث ابن عباس باشد و جوابش آنست که ترک سجده وقتی و فعل آن وقتی دلیل سنیت آن
باشد یا نکردن در ان وقت بنا بر مانعی باشد و بصورت ثبوت حدیث زید بن ثابت این حدیث نافی باشد و حدیث عمر مثبت و مثبت مقدم است بر نافی

وعن ابی عبد الله خالد بن معدان بفتح میم و سکون عین مهمله و تخفیف دال شامی کلاعی بفتح کاف تابعی است از اهل حمص گفت
دیدم هفتاد کس را از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بود از ثقات شامیین مرد در سنه اربع و مائة و قیل سنة ثلاث در طبقات
قال فضلت سورة الحج بسجدتین گفت خالد فضیلت داده شد سوره حج بدو سجده و نزد حنفیه بیک سجده که سجده اول است حج و اخذ کرده اند
بقول ابن عباس رض زیرا که مذهبش همین است که درین سوره یک سجده است در اول فقط و در مصفی گفته حنفیه سجده دوم حج را اسقاط کرده اند
و حدیث ابو داود عن عمرو بن العاص فی الحج سجدتان حجت است بر ایشان انتهی **رواه ابو داود فی المراسیل** مصنف همچنین نسبت کرده
این حدیث را بسوی مراسیل ابو داود زیرا که خالد ذکر نکرد آن کس را که حدیث کرد با وی پس مرسل باشد لیکن این حدیث در سنن وی موجود است
بطریق رفع از حدیث عقبة بن عامر و لفظ وی این است قلت یا رسول الله فی سورة الحج سجدتان قال نعم و من لم یسجدهما فلا یقرأهما پس عجب است
از مصنف که با وجود بودن او بطریق رفع در سنن وی چه قسم آنرا نسبت بمراسیل ابو داود کرده آری در روایت آینده آنرا موصول میگوید لیکن
نه نزد ابو داود و اگر مرسل هم بود بر حنفیه حجت نیست زیرا که حدیث مرسل نزد ایشان حجت است و لیکن گفته اند که این حدیث ابو داود ضعیف است
ورواه احمد والترمذی موصولا من حدیث عقبة بن عامر و زاد الترمذی فی روایة فمن لم یسجدهما فلا یقرأهما
و هر که نکرد هر دو سجده را پس گویا که نخواند آنرا یعنی سوره یا آیت سجده را و در روایتی لم یقرأهما بضمیر تثنیه آمده یعنی نخواند هر دو آیت را خواندنی کامل
معتبر و در روایت اول مبالغه بیشتر است زیرا که دلالت میکند بر آنکه هر که هر دو سجده نکرد وی گویا تمام سوره نخواند و ترک سجده مفوت ثواب قرأت تمام سوره
است **وسنده ضعیف** و سندش ضعیف است زیرا که در وی ابن لهیعه است گفته شد که وی متفرد است بدان و تائید کرده است
آنرا حاکم باینکه روایت درین باب بصحت رسیده است از قول عمر و ابن عمر و ابن مسعود و ابن عباس و ابی الدرداء و ابی موسی و عمار و سوق کرد اینها را
موقوف بر ایشان و موکد کرد آنرا بیهقی با نچه روایت کرد در معرفه از طریق خالد بن معدان و ترمذی گفته این حدیثی است که اسنادش قوی نیست
اگر چه ابن لهیعه که در وی است از ائمه حدیث است و لیکن در آخر عمر خللی و خلطی بحفظ وی راه یافته که موجب عدم اعتماد بر حدیث وی گشت
و در حدیث روا است برای حنیفه و غیره آنانکه می گویند که نیست در سوره حج مگر یک سجده در آخر وی و در قول وی لم یسجدهما فلا یقرأهما تاکید شرعیت سجود است
در ان و اشاره دلالت قائل ایجاب است و هر که قائل نیست بوجوب می گوید چون سجده تلاوت را که سنت است ترک کرد و بفعل مندوب که آن قرأت است
پس اعتنا بمسنون الیق است و اینکه ترک نکنند آنرا و چون ترک کرد احسن آنست که نخواند سورت را **وعن عمر رضی الله عنه**
قال یا ایها الناس انا نمر بالسجود ای مردمان بدرستیکه ما میگذریم بسجده اول این حدیث آنست که مروی است از ربیعة بن
عبد الله که وی حاضر شد عمر بن خطاب را در جمعه پس خواند عمر رض بر منبر سوره نحل تا آنکه آمد سجده را پس فرود آمد و سجده کرد تا آنکه چون شد
جمعه آینده خواند آنرا تا آنکه رسید بآیه سجده پس گفت یا ایها الناس الخ **فمن سجد فقد اصاب** پس هر که سجده کرد پس تحقیق رسید

سنت را وخوب کرد وصواب نمود ومن لم يسجد فلا اثم عليه وهر که سجده نکرد پس نیست بزه بروی وسجده نکرد عمر این بار ومردم را نیز نگذاشت که سجده کنند رواه البخاري وفيه وهم در بخاری ست از عمر ان الله لم يفرض السجود بدرستیکه خدای تعالی فرض نکرد سجده تلاوت را بر ما الا ان نشاء مگر آنکه خواهیم ما پس سجده کنیم وهو في المؤطاء واین روایت در موطای امام مالک ست از هشام از عروه عن ابيه ان عمر الخ واین روایت در صحیح بخاری نیز هست وزعم کرد مُرّی که معلق ست آن وهم ست ومصنف این وهم را در تغليق التعليق بدليل واضح کرده ولفظ بخاری این ست ان الله لم يكتبها علينا الا ان نشاء ورواه البيهقي من ذلك الوجه ايضا موصولا وابو نعيم في مستخرجه واز اینجا معلوم شد که سجود تلاوت سنت ست چنانکه مذهب حضرت عمر ومالک وشافعی ست نه واجب چنانکه حنفیه گویند ونه فرض واستدلال کرده اند بقوله الا ان نشاء بر اینکه هر که شروع کرد درین سجود واجب ست بروی اتمام آن زیرا که این از بعض حالات عدم فرضیت سجود ست وجواب داده اند باینکه این استثنا منقطع ست ومراد آنست که این موکول ست بمشیت ما

وعن ابن عمر رضي الله عنه قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ علينا القرآن فاذا مر بسجدة كبر وسجد وسجدنا معه بود آنحضرت که می خواند بر ما قرآن را پس چون می گذشت بر آیت سجده تکبیر می گفت وسجده میکرد وسجده میکردیم ما باوی پس معلوم شد که سجده بر قاری وسامع هر دو می باشد وبعضے از سلف برین هم رفته اند که سجده تلاوت بر مستمع ست نه بر سامع اگر اتفاقاً آیت سجده بی قصد بگوشش رسیده واجب نگردد وبعضی گویند اگر قاری سجده نکرد بر سامع نیز واجب نگردد وگویا قاری حکم امام دارد نسبت بسامع واین را از امام مالک نیز روایت کرده اند وبعضی گفته اند که وجوب بر تقدیری ست که قاری قصد قرارت کند نه قصد قصه وحکایت وبخواند چنانکه قصه خوان می خواند ومذهب حنفیه وجمهور ایمه آنست که واجب ست بر قاری وسامع مطلقا بشرائط الصلوة در مصفی گفته سجده تلاوت مسنون ست قاری ومستمع را ومتاکد می شود بسجود قاری وشروط صلوة شروط سجده تلاوت وشکر اند زیرا که سجده مناسبت تمام دارد بنماز بعض علما تشبیه داده اند آنرا بنماز در طرق ادا نیز پس تکبیر احرام تکبیر انتقال از قیام وسجود وتکبیر رفع راس وسلام امر کرده اند وبعض آخر تشبیه داده اند او را بسجده نماز پس تکبیر احرام وسلام نفی نموده اند انتهی شیخ در ترجمه گفته طهارت شرط ست در سجده تلاوت واز هیچ کس خلاف دران منقول نشده الا در روایتی از ابن عمر آمده که وی بی وضو نیز می کرد وهیچ یکی از علما درین حکم باوی موافقت نکرده الا الشعبي ونیز میگویند گاهی شعبی در راهی میرفت واشارتی بسجده میکرد وبغیر جهت قبله بی وضو میگذشت کذا قال الشيخ ابن الهمام انتهی گویم روایت ابن عمر بصحت رسیده وعدم موافقت هیچ یکی باوی دعوی بی دلیل ست زیرا که اصل دران عدم اشتراط طهارت ست وابن حزم ودیگر اجله علما قدیما وحدیثا باوی متفق اند وهو الاصح الارجح کما سبق وبر مدعی اشتراط طهارت ست که دلیلی صریح بیارد واذ لیس فلیس ودر حدیث دلیل ست بر تکبیر وشرعیت وی ودر بود ثوری که خوش می آمد او را این حدیث ابو داود وگفت یعنی از جهت تکبیر واختلاف ست در آنکه این تکبیر افتتاح ست یا نقل اول اقرب ست لیکن کافی ست از تکبیر نقل وگفته اند که برای نقل هم تکبیر بگوید ونیست عدم ذکر دلیل وبعضی گفته اند که تشهد خواند وسلام دهد قیاسا للتحليل على التحريم وجواب داده اند که این قیاس کافی نمی شود پس دلیل بران نتواند بود رواه ابو داود بسند فيه لين زیرا که از روایت عبد الله المكبر العمري ست ووی ضعیف ست وحاکم آنرا از روایت عبد الله مصغر آورده ووی برادر مکبر ست والاتفاق کرده اند بر عدالت وی ووی ثقه ست حاکم گفته روایتش بر شرط شیخین ست مصنف در تلخیص گفته اصلش در صحیحین ست از حدیث ابن عمر بلفظ دیگر انتهی گویم وآن این ست که گفت ابن عمر میخواند آنحضرت آیت سجده را وحال آنکه نزد وی می بودیم پس سجده کرد آنحضرت وسجده کردیم ما باوی پس انبوهی میکردیم تا آنکه نمی یافت یکی از ما مر پیشانی خود را جایکه سجده کند بران

ولیکن درین حدیث ذکر تکبیر نیست حنفیه گویند این همه مبالغه و تاکید اجتماع و ازدحام بظاهر علامت وجوب سجده است اگر واجب بود د این همه ازدحام
برای چه بود گوئیم این ازدحام برای صحبت و استفادهٔ علوم بود نه بالخصوص برای این سجده ولیکن چون حاضران مجلس شریف آنحضرت م را دیدند که سجده
کرد اتباعاً للسنة همه ها سجده کردند از طرف آنحضرت هیچ مبالغه و تاکید و اهتمام و ازدحام نبود کما هو الظاهر پس علامت وجوب نباشد و گفت عائشه رضی
بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم میگفت در سجود قرآن در سجود تلاوت این دعا را سجد وجهی للذی خلقه وشق سمعه وبصره بحوله وقوته اخرجه احمد
وابوداود والترمذی والنسائی والدارقطنی والحاکم والبیهقی وصححه ابن السکن و گفت در آخر وی ثلثا و زیاده کرد حاکم در آخر آن فتبارک الله احسن الخالقین
و گفت ترمذی این حدیث حسن صحیح است و بود ابن عباس که میگفت در سجود قرآن اللهم اکتب لی بها اجرا واجعلها لی عندک ذخرا وضع عنی بها وزرا
وتقبلها منی کما تقبلتها من عبدک داود رواه الترمذی والحاکم وابن حبان وابن ماجه و در وی قصه است وضعفه العقیلی بالحسن بن محمد بن عبید الله
بن یزید و گفت در وی جهالت است و درین باب است از ابی سعید خدری رواه البیهقی واختلاف کرده اند در وصل و ارسال وی و تصویب کرد
دارقطنی در علل روایت حماد را از حمید از بکر که دید ابو سعید در آنچه می بیند نائم شیخ در ترجمه گفته خواندن این دعا نیز مروی است رب انی ظلمت
نفسی فاغفرلی و خواندن این تسبیح نیز آمده سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا و ظاهر مذهب حنفیه آنست که تسبیح مسنون در سجدهٔ تلاوت
و چه سجدهٔ صلوتیه افضل است و چون در انجا کفایت کند درینجا بالاولی کفایت کند با وجود آن شک نیست که آنچه صحیح شده است روایت آن از
ادعیه خصوص در سجدهٔ تلاوت خواندن آن در وی اولی و انسب خواهد بود انتهی وهو کما قال فان للماثور منه صلی الله علیه وسلم اثرا لیس لغیره
وبالله التوفیق **وعن** ابی بکرة این کنیت اوست که بر وی غالب آمده گویند وی روز طائف بر شتری جوان سوار از حصن فرود آمد
آنحضرت اورا ابوبکره کنیت کرد از موالی آنحضرت است نامش نفیع بن الحارث وقیل عبد الحارث بن کلدة الثقفی است نزول کرد در بصره
و مرد آنجا در سنه تسع واربعین روی عنه خلق کثیر رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا جاءه امر یسره
خرّ ساجدا بدرستیکه بود رسول خدا چون می آمد اورا امری که شادان و خوش میگردانید اورا می افتاد سجده کنان بر زمین برای خدا این
حدیث دلیل است بر شرعیت سجود شکر و باین رفته است شافعی واحمد خلاف مالک و ابوحنیفه و اختلاف کرده اند در آنکه طهارت شرط است برای
آن یا نه بعضی گفتند شرط است قیاساً علی الصلوة و گفته اند شرط نیست زیرا که نماز نیست وهو الاقرب کما قدمناه حجت شافعی واحمد در سنیت
این سجده همین حدیث است وما فی معناه و در سفر السعادة گفته عادت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آن بود که چون نعمتی متجدد شدی یا نقمتی
مندفع گردیدی شکر آنرا سجده کردی انتهی و مالک و ابوحنیفه گویند نعم الهی غیر متناهی است چه هر نفس که می زند نعمتی است متضمن نعم کثیره و ورای
آن نعمتهاست که در حصر و احصا نیاید و بنده عاجز است از ادای شکر آن پس تکلیف بدان اگرچه بطریق سنت و استحباب بود مؤدی بتکلیف
مالایطاق باشد و گویند که مراد بسجود که در باب شکر نعمت در احادیث واقع است نماز است که تعبیر از آن بسجده کردند یا منسوخ است ولیکن این تعلیل
و ارادهٔ نماز خلاف ظاهر حدیث است و آنها که قائل اند بدان مراد نعمت عظیمه دارند که گاه گاه بوجود آید و در سنت نیز همچنین واقع شده نه هر نعمت
و چون بعضی از خلفای راشدین بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم فعل این سجده ماثور است قول بنسخ درست نبود رواه الخمسة الا النسائی
و در روایتی زیاده کرده شکرا لله یعنی بجهت شکرگذاری کردن مر خدای را تبارک و تعالی و ازین حدیث عموم و دوام فعل معلوم شد بقضیهٔ لفظ
کان علی ما قالوا و بظاهر عبارت اذا اتاه چنانچه اذا قمتم الی الصلوة و در روایت انس است که بدرستیکه آنحضرت بشارت داده شد بحاجتی یعنی
ببر آمدن آن پس افتاد بسجده رواه احمد و ازین روایت خصوص حاجتی که بدان بشارت داده شد معلوم گردید و برهمه تقدیر استحباب و سنیت آن

ثابت ست وسجدہ در خارج نماز بر چند قسم ست یکی سجدۂ سہو ست و آن خود در حکم سجدۂ نماز ست دیگر سجدۂ تلاوت ست و در وی خلافی نیست
دیگر سجدۂ مناجات ست بعد از نماز و ظاہر از کلام اکثر آنست کہ این نیز مکروہ ست دیگر سجدۂ شکر ست بر حصول نعمت و اندفاع بلیت و آن نزد
اکثر مسنون ست و ہو الاصح دیگر سجدۂ تحیت ست و آن حرام ست دیگر سجدۂ تعظیم ست برای غیر خدا از ملوک و حکام و آن کفر ست **وعن**
عبد الرحمن بن عوف رضي الله عنه مکنّی با با محمد زہری قرشی یکی از عشرۂ مبشرۂ بالجنۃ ست مسلمان شد در قدیم بر دست
ابوبکر صدیق و دو ہجرت کرد بسوی حبشہ و جملہ مشاہد را حاضر شدہ و ثابت ماند روز احد و نماز گزارد آنحضرتؐ در پس وی بغزوۂ تبوک و تمام کرد
باقی نماز خود بود دراز قد باریک چہرہ سفید رنگ سرخی آمیز بزرگ کف بلند بینی لنگ بود زخمی شد روز احد و بست زخم یا زیادہ برداشت
بعضے ازان بپای وی رسیدہ بود دہ سال بعد از واقعہ فیل پیدا شدہ بود مرد در سنہ سی و دو و دفن شد در بقیع روی عنہ ابن عباس وغیرہ
قال سجد النبي صلى الله عليه وسلم گفت عبد الرحمنؓ سجدہ کرد رسول خدا یعنی چون بشارت ربانی بآنحضرتؐ رسید کہ ہر کہ یکبار
صلوٰۃ بر تو فرستد خدای تعالی بر وی دہ صلوٰۃ فرستد و ہر کہ یکبار بر تو سلام کند خدای تعالی بر وی دہ سلام فرستد پس آنحضرتؐ در ساعت
سجدۂ شکر این نعمت بشارت گزارد فاطال السجود و بغایت سجدہ طویل کرد و پس اطالت این سجدہ ہم مسنون باشد در تاریخ مدینہ آوردہ
کہ یکی از صحابہ بطلب سعادت ملازمت آنحضرتؐ بمنزل شریف وی آمد خبر دادند کہ ہمین ساعت بجانب جبل سلع کہ جانب غربی مدینۂ مطہرہ است
برآمدہ چون این صحابی بآن جانب رفت در غاری ازان کوہ دید کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بسجدہ رفتہ است زمانی طویل بایستاد چون زمان
سجود بطول کشید آن صحابی گمان برد کہ مگر روح پاک وی بآسمان رفتہ و از بدن انسلاخ پذیرفتہ است سینۂ وی بتر قید و بی طاقت گشت
و بے اختیار بگریہ در آمد پس آنحضرتؐ سر از سجدہ برآورد و بجانب وی دید و گفت چہ شد ترا ای فلان چرا میگریی عرض کردم ترا در سجدہ
دیدم و مدتی بایستادم سر از سجدہ برنداشتی گمان بردم کہ مگر چیزی واقع شد و روح ترا بآسمان بردند بی اختیار گریہ بر من زور آورد فرمود ہمین ساعت
جبرئیل آمد و خبر رسانید کہ پروردگار تعالی میفرماید کہ آیا راضی نمی سازد ترا ای محمدؐ ہر کہ یکبار بر تو درود فرستد من دہ بار بر وی درود فرستم
برسیدن این مژدہ بسجدہ رفتم و شکرانۂ این نعمت بگذاردم نثر دفع داستہ پستر برداشت سر خود از سجدہ و قال فرمود ان جبرئیل
علیہ السلام اتاني فبشرني فسجدت لله شكرا بدرستیکہ جبرئیل آمد مرا از نزد خدای تعالی و مژدہ داد مرا یعنی بصلوٰۃ و سلام فرستادن
خدا دہ بار بر صلوٰۃ و سلام فرستادن بندگان یکبار رواہ احمد في مسندہ من طرق پس سجدہ کردم برای شکر خدا سجدۂ شکر و درینجا اشکال
می آرند کہ چہ صورت دارد کہ درود بر حضرت مصطفیٰ یکبار بود و بر دیگران دہ بار یعنی زیادہ از انچہ بر آنحضرتؐ ست جوابش آنکہ درود فرستادن
بر آنحضرتؐ حسنہ است لاجرم بحکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها بندہ بدان مستحق دہ درود گردید و حقیقت جواب آنکہ صلوٰۃ از بندہ
درخواستن رحمت ست از حق بر جناب رسالت صلی اللہ علیہ وسلم و بندہ باین درخواستن کہ فعل اوست بثواب آن برسید اکنون حق جل و علا
رحمت میفرستد بر حبیب خود آنچنانکہ میخواہد و چندانکہ میخواہد یکبار بودن از کجا لازم آید یکبار درود فرستادن بندہ طلب اوست
رحمت را از جناب کبریا اکنون وی تعالی لائق کبریائی خود و لطفی کہ بحبیب خود دارد درود میفرستد چندانکہ لائق اوست و اگر نیز یکبار بود
تواند کہ آن یکبار در درجت و کیفیت قوی تر از دہ بار بلکہ صد بار و ہزار بار باشد و اللہ اعلم رواہ احمد وصححہ الحاکم واخرجہ البزار وابن عاصم
في فضل الصلوة والعقيلي في الضعفاء واحمد من طرق في مسندہ والحاكم كلهم من حديث عبد الرحمن بن عوف گفت بیہقی و درین باب ست از جابر و ابن عمر و انس و جریر
و ابی جحیفہ در سفر السعادہ و شرح آن گفتہ کہ در سنن ابوداود و مسند امام احمد از سعد بن ابی وقاص ست کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم از مکہ بمدینہ میرفت و چون قریب

عزوزلی که موضعی ست بین الحرمین رسید از ناقه فرود آمد دست بدعا برداشت وساعتی دعا کرد بعد از ان سجده کرد وزمانی طویل در سجده مکث کرد پس برخاست وبار دیگر دست بدعا برداشت وبسجده رفت سه بار و فرمود که امت خود را شفاعت کردم حق تعالی ثلث امت را بمن بخشید پس سجده شکر کردم وچون سر از سجده برداشتم دیگر بار امت را شفاعت کردم ثلثی دیگر بمن بخشید دوم بار سجده شکر کردم چون سر برداشتم سوم بار دعا کردم ثلثی دیگر بمن بخشید سوم بار سجده شکر گذاردم ودر مسند امام احمد ست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم شخصی کوتاه بالا حقیر تر از خردی نغاشی دیدیم را دید سجده شکر کرد وگفت اسال الله العافیة ودر صحیح آمده است که چون روز بدر سر ابوجهل لعین را آوردند آنحضرت سجده کرد ودر روایتی دیگر آمده که دو رکعت گذارد انتهی ملخصاً شیخ عبد الحق دهلوی رح گوید واین ناظر در صحت تاویل سجده است بنماز چنانکه امام ابوحنیفه وامام مالک کرده انتهی لیکن اگر این سجده علاوه این دو رکعت باشد این تاویل خود هیچ صحت ندارد زیرا که با حادیث دیگر سجده مفرده برای شکر ثابت شده غایت آنکه ازین روایت دیگر شرعیت نماز هم برای شکر مفهوم شد ولا باس بذلک وعن البراء بن عازب رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم بعث علیا الی الیمن بدرستیکه رسول خدا فرستاد علی بن ابی طالب کرم الله وجهه را بجانب یمن در شهر رمضان سنه عشر از هجرت وعقد کرد برای وی لوائی ودستار بست بدست مبارک خود بر سر وی ودر حدیث ابوداود وترمذی آمده که گفت علی فرستاد مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم بجانب یمن گفتم ای رسول خدا می فرستی مرا بر قومی که در سن وسال بزرگتر از من اند ومن خرد سال ام وقضا وحکم را نمی دانم برایشان چگونه کنم پس نهاد دست مبارک خود را بر سینه من وگفت خداوندا ثابت گردان زبان او را وهدایت کن قلب او را وگفت یا علی چون بنشینند نزد تو دو کس که بیکدیگر خصومت دارند حکم مکن میان ایشان تا لشنوی سخن از دیگری الحدیث پس بیرون آمد علی با سه صد سوار ودعوت کرد ایشان را باسلام وایشان بجنگ وتیر اندازی پیش آمدند پس بنفس نفیس خود بر ایشان حمله آورد وبست کس را از رؤسای ایشان بقتل آورد پس متفرق شدند وهزیمت خوردند باز دعوت کرد این بار اجابت کردند وبیعت اسلام بر دست وی نمودند پس در همین سال سالماً غانماً بمکه در موسم حج بملازمت شریف مصطفی صلی الله علیه وسلم رسیدند القصة بآخرها فذکر الحدیث پس ذکر کرد تا آخر حدیث که بجای خود مسطور ست ونبذی از ان مذکور شد قال گفت براء فکتب علی پس نوشت علی رضی الله عنه بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم باسلامهم اسلام آوردن شان یعنی قبیله همدان که بلده الیست بنا کرده همدان بن قلوح بن سام بن نوح کذا فی القاموس فلما قرأ رسول الله صلی الله علیه وسلم الکتاب خر ساجداً پس هرگاه خواند آنحضرت این کتاب را افتاد سجده کنان یعنی در ساعت سجده شکر این نعمت گذارد وبرای آن قبیله دعا کرد ومکرر فرمود السلام علی همدان السلام علی همدان کذا فی سفر السعادة رواه البیهقی باسناد صحیح واصله فی البخاری وچنانکه سجده شکر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بصحت رسیده همچنین از صحابه هم ماثور گردیده در سفر السعادة ست کعب بن مالک چون بشارت توبه بوی رسید سجده شکر کرد وامیر المؤمنین ابوبکر صدیق رض چون خبر مسیلمه کذاب شنید سجده شکر کرد وامیر المؤمنین علی رض چون ذو الثدیه را که از رؤسای خوارج بود در میان قتلی بدید سجده شکر کرد انتهی واین سجده بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود وقصه های کعب وقتل مسیلمه وقتل ذو الثدیه در شرح سفر السعادة مذکور ست

باب صلوة التطوع

تطوع مشتق از طوع وطاعت ست بمعنی انقیاد وفرمان برداری کردن وعبادت نافله را التطوع گویند وهر متنفل بخیر را متطوع خوانند واکثر اطلاق آن بر غیر فریضه آید وصیغه تفعل یا برای تکلف یا برای مبالغه ست که بنده بی تکلیف شارع آنرا بجا می آرد ومبالغه در عبادت

فرمان برداری می نماید و مراد دریجا از تطوع سنن رواتب ست یعنی غیر فرائض که در روز و شب بطریق راتب و توظیف میگذارد و عام تر از مولد و غیر آن از جهت ذکر چهار رکعت پیش از عصر و چهار رکعت ضحی و جز آن **عن** ربیعة بن کعب الاسلمي بفتح را و کسرهٔ با کنیت او ابو فراس ست بکسر فا و سین در آخر معدود ست در اهل مدینه و اصحاب صُفّه صحابی قدیم ست خادم رسول خدا صلی الله علیه وسلم و ملازم درگاه در سفر و حضر و بود از قدمای صحابه مات سنه ثلث وستین روی عنه جماعة رضي الله عنه قال گفت بودم من که شب میکردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس آنحضرت را آب وضو طیار میداشتم و میکردم حاجتها و خدمتهای دیگر آنحضرت را مانند جامه و مسواک و شانه و جز آن پس قال لي النبي گفت مرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم سَلْ بطلب هر چه میخواهی از خیر دنیا و آخرت و از اطلاق این سوال که فرمود بخواه و تخصیص نکرد بمطلوبی خاص معلوم میشود که کار همه بدست همت کرامت اوست صلی الله علیه وسلم هر چه خواهد و هر کرا خواهد باذن پروردگار خود بدهد **شعر** فان من جودك الدنيا وضرتها ÷ ومن علومك علم اللوح والقلم ÷ **شعر** اگر خیریت دنیا و عقبی آرزو داری ÷ بدرگاهش بیا و هر چه میخواهی تمنا کن ÷ فقلت اسالك مرافقتك في الجنة پس گفتم من میخواهم از تو همراهی ترا و با تو بودن در بهشت و درینجا تنبیه ست بر آنکه طالب صادق را باید که جز نعم آخرت که باقی و دائم ست نخواهد و بحظوظ دنیویهٔ فانیه التفات نکند لاسیما اتم نعم و افضل کمالات یعنی مرافقت حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوات والتحیات ولیکن باید که در سلوک طریق تحصیل آن بتقصیر از خود راضی نباشد و بمجرد هوس آرزو اکتفا نکند که بیکار نشستن و آرزو داشتن آهن سرد کوفتن و باد بمشت پیمودن ست ع مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد ÷ خصوصًا نماز که بهترین کارها و جامع ترین عبادتهاست چنانکه حقیقت جامعیت محمدیه است لهذا حکم کرد بدان چنانکه می آید فقال أو غير ذلك پس فرمود آیا جزین یعنی چیزی دیگر بخواه که این مرتبه که تو میخواهی بس عظیم ست و این کلمه را بفتح واو و سکون آن در رفع غیر و نصب آن خوانده اند و بقاعدهٔ نحو آنرا تحقیقی هست در محلش مذکور فقلت هو ذاك پس گفتم مدعا و مقصود من همانست که عرض کردم دیگر نمی شود یعنی من از تو هیچ مرادی دیگر نمی خواهم همین قدر بکنی که از خودم جدا نکنی قال گفت آنحضرت پس چون تو بجدی در حصول این مطلب فاعني على نفسك بكثرة السجود پس یاری ده و مدد کن مرا بر نفس خود و حصول مطلب خود به بسیار کردن سجده یعنی نماز گذاردن و دعا کردن در سجدات و قابل و مستعد این مرتبه شدن یعنی من خود سعی میکنم در حصول مطلب تو اما نیز لازم باید که کوشش کنی و کاری کنی و از پا ننشینی چنانکه طبیب به بیمار گوید که علاج میکنم و در حصول شفای تو میکوشم بشرطیکه آنچه بفرمایم ترا بدان کار کنی و بر فرمان من روی که طریق تحصیل شفا و تدبیر کار این ست ازینجا معلوم شد که اعانت بر نفس بکثرت سجود و صلوات از تطوع ست رواه مسلم مصنف رح سجود را که درین حدیث وارد شده حمل کرد بر نماز نفل و حدیث را دلیل آورد بر تطوع و گویا که آنرا از حقیقت وی برگردانید یعنی سجدهای نماز غیر مرغب فیه ست علی الانفراده و سجود اگرچه صادق می آید بر فرض لیکن لابد ست از اتیان بفرائض هر مسلمان را و ارشاد نکرد آنحضرت او را مگر چیزی که خاص ست بوی یا در یابد بدان آنچه مطلوب اوست و در وی دلالت ست بر کمال ایمان وی رضی الله عنه و سمو همت او بسوی اشرف مطالب و اعلای مراتب و نزع نفس از دنیا و شهوات وی و دلالت ست بر آنکه نماز افضل اعمال ست در حق کسیکه مثل وی رضی الله عنه باشد زیرا که ارشاد نفرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی نیل مطلوبش مگر بکثرت نماز حال آنکه مطلوبش اشرف المطالب ست و از فوائد کلمات حدیث آنست که خدمت بزرگان و راضی ساختن ایشان موجب نیل سعادت و حصول موهبت و کرامت ست و چه بزرگ و کدام بزرگ که سید کائنات و اجود و اکرم اهل عالم و خلاصهٔ موجودات صلی الله علیه وسلم **وعن** ابن عمر رضي الله عنه قال حفظت من النبي صلى الله عليه وسلم عشر ركعات

رکعتین قبل الظهر ورکعتین بعدها ورکعتین بعد المغرب في بیته ورکعتین بعد العشاء في بیته

ورکعتین قبل الصبح گفت ابن عمر یاد گرفتم از پیغمبر خدا ده رکعت دو رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد از آن و دو رکعت بعد مغرب در خانه خود و دو رکعت بعد عشا در خانه خود و دو رکعت پیش از صبح و سنیت دو رکعت پیش از ظهر مذهب امام شافعی ست و تمسک می‌کند بهمین حدیث ابن عمر که اصحاب کتب ستة آنرا باختلاف در الفاظ روایت کرده اند و ابو حنیفه چهار رکعت پیش از ظهر میگوید و دلیل ایشان نیز از احادیث ست چنانکه بیاید و مختار صاحب سفر السعادة نیز دو رکعت ست قبل ظهر و بعد آن و حق این ست که همه ثابت ست و همه کافی و شافی متفق علیه

واخرج مسلم نحوه في صحیحه واحمد والترمذي وصححه من حدیث عبد الله بن شقیق واخرج نحوه مسلم واهل السنن من حدیث ام حبیبة ایضا و مراد بخانه در این حدیث حجرهٔ حفصه ست که خواهر ابن عمر بود وفي روایة لهما و در روایتی مر بخاری و مسلم راست که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمیگزارد بعد از فرض نماز جمعه تا آنکه برمیگشت از نماز و می آمد در خانه و میگذارد رکعتین بعد الجمعة في بیته دو رکعت بعد جمعه در خانه خود و نزد ابی حنیفه بعد از جمعه چهار رکعت ست و نزد ابی یوسف شش نخست چهار بعد از وی دو و این حکم نماز بعد از جمعه ست اما سنت قبل الجمعة پس در سفر السعادة گفته سنت گذاردن پیش از جمعه نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود و بعضی از علما که بسنت جمعه قائل شده اند قیاس بر ظهر می‌کنند و اثبات سنن بقیاس جائز نیست و ائمه و علما که در سنن صلوة تصانیف کرده اند و بضبط نماز های سنت اعتنا نموده در سنت پیش از جمعه چیزی بروایت نکرده اند و اما بعد از جمعه چون بمنزل بازگشتی چهار رکعت نماز بگذاردی و اگر در مسجد گذاردی دو رکعت گذاردی و می فرمود من كان منكم مصليا بعد الجمعة فليصل بعدها اربعا انتهی و درینجا بحث ست که در باب الجمعه خواهد آمد ولمسلم كان اذا طلع الفجر لا یصلی الا

رکعتین خفیفتین و مسلم راست از حدیث ابن عمر که گفت خبر داد مرا حفصه که بود آنحضرت چون طلوع میکرد صبح صادق نمی گذارد مگر دو رکعت سبک و چون ابن عمر درین هنگام در خانه حضرت حاضر نمی بود از حفصه شنیده روایت کرد و در صحیح بخاری آمده است که گفت ابن عمر و بود این ساعتی که در نمی آیدم بر آنحضرت و از ینجا معلوم می شود که این دو رکعت نیز در خانه می بود و تصریح نیز در بعض احادیث آمده و این دو رکعت معتاد اند و مراد برکعات چیزی نیست که روایت مسلم افادهٔ خفت این هر دو کرده و اینکه بعد طلوع فجر سوای این هر دو نمی خواند و تخفیف این هر دو مذهب مالک و شافعی و غیرهما ست و در حدیث عایشه آمده حتی اقول اقرأ ام الكتاب و حدیث دلیل ست بر اینکه این نوافل برای نماز ست و در حکمت مشروعیت وی گفته اند که گذاردن آنها برای جبر نقصان در ادای فریضه ست و تا داخل شود مصلی در فریضه و باشد صدر وی منشرح بتیان وی و متوجه شود دل او بر فعل فریضه و در حدیث تمیم داری آمده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم اول چیزی که حساب کرده شود در آن بنده روز قیامت نماز او ست پس اگر هست که تمام کرده ست آنرا نوشته شود نماز برای او تمام و اگر هست که تمام نکرده ست آنرا بگوید خدای تعالی فرشتگان خود را نظر کنید آیا می یابید برای بنده من از تطوع پس کامل کنید فریضه او را پس زکوة همچنین اخذ کرده میشوند اعمال موافق آن اخرجه ابن ماجه والحاكم واحمد وابو داود و این دلیل حکمت مشروعیت او ست و باین زیادت مسلم استدلال کرده است کسیکه مکروه میگوید نفل را بعد طلوع فجر وقد حدمنا ذلك در مالابد منه گفته سنت قبل فجر دو رکعت ست سورهٔ کافرون و اخلاص در آن بخواند و پیش از نماز جمعه و ظهر چهار رکعت ست بیک سلام و بعد ظهر دو رکعت ست و بعد جمعه چهار رکعت و نزد ابو یوسف شش رکعت و مستحب آنست که چهار رکعت بعد ظهر گذارد و بدو سلام پیش از نماز ظهر دو رکعت یا چهار رکعت مستحب ست و بعد نماز مغرب دو رکعت سنت ست و بعد از آن شش رکعت دیگر مستحب ست که آنرا صلوة الاوابین گویند و در روایتی بعد نماز مغرب بیست رکعت آمده و پیش از عشا چهار رکعت مستحب ست و بعد وتر دو رکعت نشسته خواندن مستحب ست

و در رکعت دوم اذا زلزلت الارض و در اخیره قل یا ایها الکافرون خواند انتهی و خواندن سورة تبارک الذی هم در دو رکعت بعد وتر برای نجات از عذاب قبر از سلف مروی ست و مجرب ست و در حدیث نام وی منجیه آمده و این ست سنن رواتب که بران مواظبت باید کرد و احادیث اینها خواهد آمد

وعن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان لا يدع اربعا قبل الظهر وركعتين قبل الغداة بود پیغمبر خدا که ترک نمیکرد چهار رکعت پیش از ظهر و دو رکعت پیش از بامداد شیخ ابن الهمام از سنن سعید بن منصور از براء بن عازب آورده که گفت براء گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسی که بگذارد پیش از ظهر چهار رکعت گویا تهجد کرد در شب و هر که بگذارد مثل آن از عشا گویا که در شب قدر گذارد و بیهقی این را از قول عائشه رض و نسائی و دارقطنی از قول کعب روایت کرده اند و موقوف درینجا مثل مرفوع ست زیرا که مقادیر ثواب جز بسماع از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نتوان دانست و قول صحابی در انچه بقیاس نتوان یافت محمول ست بر سماع و در مسند امام احمد و نسائی و ترمذی و ابن ماجه مرویست که گفت عنبسه بن ابی سفیان شنیدم از خواهر خود ام حبیبه زوجه رسول خدا صلی الله علیه وسلم که گفت شنیدم آنحضرت را می گفت هر که محافظت کند بر چهار رکعت قبل ظهر و چهار رکعت بعد آن حرام گرداند او را خدای تعالی بر آتش دوزخ ترمذی گفت این حدیث حسن صحیح غریب ست باین وجه و این چهار رکعت بدو سلام میگذارد و شیخ در شرح سفر السعادة گفته در اثبات سنیت چهار رکعت پیش از ظهر دو طریق ست یکی اثبات آن بحدیث ام حبیبه و غیر آن که در انجا ترغیب بر گذاردن آنها نموده اند ولیکن گفته اند که از ترغیب و بیان فضیلت مواظبت آنحضرت بران لازم نیاید تا سنیت آن ثابت شود غایت آن ندب و استحباب ست و طریق احکم در اثبات آن جمع و تطبیق ست میان احادیث که در بعضی از انها دو رکعت آمده و در بعضی چهار یا بآنکه چهار را در بیت شریف میگذارد و عائشه آنرا دید و ابن عمر دو رکعت که در مسجد آمده میگذارد و تحیة المسجد دید و ابن عمر آنرا سنت ظهر پنداشت یا آنکه اعتقاد ابن عمر آن بود که سنت ظهر همان دو رکعت ست و چهار رکعت در روی دیگرست که در وقت زوال شمس میگذارد از جهت فتح درهای آسمان درین وقت انتهی رواه البخاري در سبل گفته این حدیث منافی حدیث ابن عمر نیست که در آن دو رکعت قبل از ظهر آمده زیرا که این زیادت ست عائشه آنرا دانست و ابن عمر ندانست و محتمل که این هر دو منجمله آن چهار باشد و حضرت آنرا دو دو کرده میگذارد و ابن عمر همین دو را دید و محتمل که جز آن چهار باشد و حضرت آنرا متصل میگذارد چهار رکعت و مؤید این ست حدیث ابو ایوب نزد ابی داؤد و ترمذی در شمائل و ابن ماجه و ابن خزیمه باین لفظ اربع قبل الظهر ليس فيهن تسليم تفتح لهن ابواب السماء و حديث انس اربع قبل الظهر كعدلهن بعد العشاء اخرجه الطبراني في الاوسط و برین تقدیر پیش از ظهر شش رکعت می شود و محتمل که گاهی چهار میگذارد و بران اقتصار می نمود و عائشه آنرا ازان خبر داد و گاهی دو رکعت میگذارد و ابن عمر ازان اخبار کرد انتهی

وعنها و هم روایت ست از عائشه رضی الله عنها قالت گفت عائشه لم يكن النبي صلى الله عليه وسلم نبود آنحضرت على شيء من النوافل بر هیچ چیزی از نوافل اشد تعاهدا منه سخت تر از روی خبرگیری ازان على ركعتي الفجر بر دو رکعت بامداد متفق علیه و بثبوت رسیده که ترک نمی کرد آنرا در سفر و نه در حضر و محکی ست وجوب آن از حسن بصری و لمسلم عن عائشة و مسلم راست از حدیث عائشه مرفوعا ركعتا الفجر خير من الدنيا وما فيها دو رکعت صبح بهترست اجر آن هر دو از دنیا و انچه درو ست و درینجا دلیل ست بر ترغیب در گذاردن این هر دو و برینکه واجب نیست زیرا که ذکر نکرد عقاب را در ترک آن بلکه ذکر کرد ثواب را بر فعل آن فقط

وعن ام حبيبة ام المؤمنين رضي الله عنها ترجمه وی سابق گذشته قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من صلى اثنتي عشرة ركعة في يوم وليلة کسی که بگذارد دوازده رکعت در هر روز و شب بني له

بهن بيتٌ في الجنة بنا کرده شود برای او خانه بسبب این دوازده رکعت در بهشت و تفصیل آن در روایت ترمذی بیاید رواه مسلم
واحمد وابوداؤد والترمذی وصححه ابن حبان ورواه والنسائی وابن ماجه عن عایشة وفی روایة و در روایتی از مسلم از امّ حبیبه تطوعاً
دوازده رکعت تطوع غیر فریضه آمده نصب تطوعا بر [illegible] ست از اثنی عشر بطریق زیادت در بیان ورنه معلوم ست وللترمذی نحوها
وترمذی راست از حدیثِ امّ حبیبه مانند حدیثِ مسلم وزاد وزیاده کرد ترمذی در تفصیل این دوازده رکعت که در روایتِ مسلم مجمل ست
اربعًا قبل الصلوٰة چهار رکعت پیش از نمازیکه در حدیثِ سابق از عایشهؓ گذشته یعنی ظهر و رکعتین بعدها و دو رکعت بعد
نمازی که در حدیثِ ابن عمر گذشت و رکعتین بعد المغرب و دو رکعت بعد مغرب واین همان نمازست که حدیثِ ابن عمر آنرا مقید کرده
بفی بیته و رکعتین بعد العشاء و دو رکعت بعد عشا این نیز همان مقید ست بفی بیته و رکعتین قبل صلوٰة الفجر
و دو رکعت پیش از صبح واین همان نمازست که ابن عمر و عایشهؓ در هر دو حدیث گذشته بران اتفاق کرده اند ولیکن ترمذی این حدیث را غریب
من هذا الوجه گفته و در حفظ بعضی از رجالِ وی سخن کرده اما حنفیه گویند که حدیثِ امّ حبیبه که روایت کرده است آنرا جماعت جز بخاری شاهد اصل
حدیث ست وگفته اند که اقوی واوکد سنن سنتِ فجرست پس سنتِ مغرب وبعد از وی سنتِ ظهر وبعد از ان سنتِ عشا وبعد از همه سنت پیش
از ظهر وبعضی گفته اند که سنت پیش از ظهر وبعد از ظهر هر دو برابر اند در رتبه ذکره الشمنی وللخمسة عنها و مر احمد وابوداؤد وترمذی ونسائی
وابن ماجه راست از حدیثِ امّ حبیبه من حافظ علی اربع قبل الظهر واربع بعدها هر که محافظت کند بر چهار رکعت پیش
از ظهر و چهار رکعت بعد ظهر در ترجمه گفته سخن در انست که این یا رکعتین سنت اند یا ورای آنها والظاهر الثانی حرّمه الله علی النار
حرام گرداند او را خدای تعالی بر آتشِ دوزخ و در بعضی روایات آمده که میگذارد آنرا ابدو سلام وترمذی در جامع خود از عاصم بن ضمره از امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه آورده که می گفت میگذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پیش از ظهر چهار رکعت وبعد از وی دو رکعت وگفته درین باب ست حدیث
از عایشهؓ وام حبیبهؓ وحدیثِ علی حسن ست وهم برین ست عمل اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم وآنها که بعد از ایشان اند
وهمین ست قول سفیان ثوری وابن المبارک واسحق وبعضی از اهل علم گفته اند صلوٰة لیل ونهار دوگان دوگان ست ومقصود ایشان آنست
که فصل کند میان رکعتین وباین قائل ست شافعی واحمد ونیز از عایشهؓ آورده که آنحضرتؐ چهار رکعت را پیش از ظهر نمی گذارد وبعد از وی
میگذارد واین را طرق هست انتهی ومسلم وابوداؤد از عبد الله بن شقیق آورده اند که گفت پرسیدم عایشه را از صلوٰة تطوع رسول خدا صلی الله
علیه وسلم گفت میگذارد در خانه خود پیش از ظهر چهار رکعت پستر بیرون می آمد ومیگذارد نماز بمردم پستر می در آمد بخانه ومیگذارد دو رکعت
وابوداؤد در سننِ خود وترمذی در شمائل از ابو ایوب انصاری آورده که آنحضرتؐ فرمود چهار رکعت ست پیش از ظهر که نیست در آنها تسلیم
گشاده میشود برای آنها درهای آسمان و در موطای امام محمد نیز مثل این آمده ونزد شافعی نیز چهارست ولیکن بدو سلام وترمذی وجه آنرا بیان
کرده کما تقدم ومختار شوکانی نیز چهارست قبل ظهر و در حدیثِ ابن عمر گفته که این منافی نیست دلیلی را که گذشت بر مشروعیت اربع قبل ظهر وبعد
آن چه این زیادت مقبول ست انتهی وبرین ست عمل حنفیه الیوم وعن ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم رحم الله امرأ صلی اربعًا قبل العصر رحمت کند خدای تعالی مردی را که بگذارد پیش از عصر چهار رکعت را
ل این چهار رکعت در نوافلِ گذشته نگذشته پس چون این را با حدیثِ امّ حبیبه ضم نمایند نوافل قبل فرائض وبعد آن شانزده رکعت
شود مصنف رح گفته شیخ مشایخ ما ابن زیاد رح فرمود ظاهر آنست که این دعا برای کسی ست که چهار رکعت گذارد نه برای کسی که اقتصار کرد

بر دو رکعت لیکن بدو رکعت هم بیرون میرود از عهده این خبر که میان هر دو اذان نماز ست پس باید که غنیمت شناسد مواظبت کننده برین چهار رکعت این دعا را انتهی **رواه احمد وابوداؤد والترمذی** **وحسنه** ترمذی گفت حسن غریب وابن خزیمة **وصححه** **وکذلک** ابن حبان و در سندش محمد بن مهران ست و در وی مقال ست لکن وثقه ابن حبان وابن ... ابی وابوداؤد واز علی رضی الله عنه پیش از عصر دو رکعت روایت نموده و ترمذی واحمد در ان بجای رکعتین اربعا آورده واز جهت اختلاف این روایات ست که مذهب حنفی تخییر ست میان چهار و دو وجمعا بین الاحادیث و چهار افضل ست چنانکه در کتب اصول فقه تحقیق آن نموده اند اما دعای رحمت مخصوص مصلی اربع ست نه رکعتین واما دو رکعت قبل عشا فقط پس شامل ست آنرا حدیث بین کل اذانین صلوة. **وعن** ابی سعید **عبد الله بن مُغَفَّل المزنی** بضم میم وفتح غین معجمه وتشدید فای مفتوحه بن غنم از اصحاب شجره است ساکن مدینه بود ببصره آمد وخانه بساخت ویکی از ان ده کس ست که عمر رضی الله عنه آنها را برای فقه آموختن مردم بسوی بصره فرستاده بود مرد در سنه ستین وقیل قبلها بسنة روی عنه جماعة من التابعین منهم الحسن البصری وقال ما نزل البصرة اشرف منه **رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال صلوا قبل المغرب صلوا قبل المغرب** نماز بگذارید پیش از مغرب نماز کنید پیش از نماز مغرب دو بار فرمود این را **ثم قال فی الثالثة لمن شاء** پستر گفت در بار سوم این امر برای کسی ست که خواهد یعنی این امر ایجابی نیست بلکه تخییر ست مر هر کرا خواهد **کراهیة ان یتخذها الناس سنة** از جهت ناخوش داشتن اینکه مردم مر این نماز را سنت مؤکده وطریقه مستمره گیرند و در روایتی خشیة ان یتخذ با آمده پس گذاردن آن مندوب ومستحب باشد اما در درجه رواتب که بر آن مواظبت بود نیست **رواه البخاری** ومسلم وابوداؤد واحمد وابن حبان **وفی روایة لابن حبان** و در روایت ابن حبان ست از حدیث عبد الله مذکور **ان النبی صلی الله علیه وسلم قبل المغرب رکعتین** بدرستیکه آنحضرت صلعم بگذارد قبل مغرب دو رکعت واز ینجا شرعیت این دو رکعت از فعل وقول آنحضرت صلعم هر دو ثابت شده شیخ ابن الهمام گفته اختلاف کرده شده است در استحباب دو رکعت پیش از مغرب طائفه بدان قایل شده ومنکر اند آنرا بسیاری از سلف واصحاب ما ومالک تمسک آن طائفه باحادیثی ست که در صحیحین وغیرهما ورود یافته وجوابش معارضه آن احادیث ست بانچه ابوداؤد آورده که پرسیده شد ابن عمر از رکعتین قبل المغرب پس گفت ندیدم من هیچ احدی را در عهد رسول خدا صلی الله علیه وسلم که میگذارد آنرا ورخصت کرد در رکعتین بعد العصر واین حدیث صحیح ست نزد ما واز راجح بجهت عمل اکابر صحابه وسلف موافق آن وتلقی کردن ایشان آنرا اگرچه حدیث صحیحین خلاف آن آمده زیرا که صحت معتبر ست باجتهاد در راوی ایشان ودائر ست امر رواة بر قرار داد ایشان نزد اختلاف مردم در توثیق وعدم آن انتهی شیخ عبد الحق دهلوی رح در شرح سفر السعادة بعد ایراد این نقل فرموده که این چنین گفته شیخ ابن الهمام وتطویل کرده در تحقیق سخن وکلامی را که در مقدمه در تعیین مراتب صحت وقرار داد محدثان که اصح الکتب صحیح البخاری ثم مسلم از وی نقل کرده ایم اینجا آورده فتذکر والله اعلم انتهی گفت بنده ضعیف وفقه الله لما یحب ویرضی که این قول ابن همام عفا الله عنه وعنا صادر ست از غایت تعصب مذهب وغلبه تقلید که هیچ منصف آنرا قبول نتواند داشت ودعوی رجحان حدیث ابوداؤد بجهت عمل اکثر صحابه مدفوع ست بعمل اکابر صحابه موافق حدیث متن چنانکه بیاید وبحدیث صحیحین وچون اعتبار صحت حدیث بخاری ومسلم اصح خواهد بود از غیر خود اگرچه غیر وی نیز صحیح باشد وحدیث سنن صالح تعارض با حدیث صحیحین نیست وآنکه شیخ ابن الهمام بر ترتیب محدثان در صحت احادیث وتقدیم صحیح بخاری ومسلم بر غیر آنها گفته که این ترتیب تحکم ست وجائز نیست در وی تقلید لست مردود ست بانکه در وی خرق اجماع جمهور اهل معرفت بعلم حدیث ست بلکه اکثر امت وکبرای ملت از اهل فقه نیز ومعلوم نیست که غیر وی

این قسم جرأت کرده باشد اگر نه وی از علمای [illegible] بود چون کید آنی همین یک کلمه برای توهین و تبدیع او کافی بود و جائز نیست هیچ یکی را که ایمان دارد بخدا و رسول که تقلید وی کند درین قول این زلتی بس عظیم ست که از وی بوجود آمده و خطای فاحش ست که در غشاوه حمایت مذهب و تقلید حنفیه سر زده و تجاوز الله عنه در حجة الله البالغة گفته و کل [illegible] یعنون امر هما الی الصحیحین فهو مبتدع متبع غیر سبیل المؤمنین و مولانا معین الدین رح در کتاب دراسات اللبیب فی الاسوة الحسنة بالحبیب خبر ابن الهمام درین قول چنانکه باید گرفته و رد بر مشیخ [illegible] شیخ عبد الحق دهلوی نموده و انچه صواب محض بود بحث بعد درین باب ظاهر ساخته این موضع نقل آن کلام طویل نیست فلیرجع الیه **ولمسلم** عن انس رضي الله عنه

کلام است از حدیث انس که پرسید او را مختار بن فلفل که آیا میگزارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت پیش از مغرب قال گفت نمیگزارد ولیکن

کنا نصلي ركعتين بعد غروب الشمس وكان النبي صلى الله عليه وسلم يرانا فلم يامرنا و لم ينهنا

نابودیم ما که نماز میگزاردیم دو رکعت بعد غروب آفتاب و بود آنحضرت که می دید ما را پس امر میکرد ما را و نه نهی میفرمود ما را ازان و ازینجا معلوم شد که گزاردن این دو رکعت در عهد آنحضرت در صحابه معمول بود پس ثابت شد از مجموع این احادیث قول و فعل و تقریر آنحضرت درین باب خصوصاً از کتب صحیحه مثل صحیحین و صحیح ابن حبان و لهذا در سفر السعادة گفته دو رکعت پیش از مغرب صحابه میگزاردند و منع نفرموده انتهی و نیز بخاری و مسلم و نسائی از انس آورده اند که چون مؤذن اذان مغرب می گفت جماعه از صحابه بر میخاستند و در پهلوی ستونهای مسجد دو رکعت میگزاردند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم از درون خانه بیرون می آمد و ایشان را می دید که نماز می کنند و در روایتی آمده که مردم از بیرون بمسجد می درآمدند و این جماعت را در نماز می دیدند [illegible] می بردند که مگر نماز مغرب گزارده اند از بس کثرت گزارندگان این دو رکعت و در کتب خمسه غیر مؤطا آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سه بار فرموده بین کل اذانین صلوة و در مرتبه ثالث فرمود لمن شاء و مراد بدو اذان اذان و اقامت ست و انس گفت با وجود آنکه میان اذان و اقامت فرجه کمتر ست میگزاردند و ازینجاست که بعضی گفته اند که این راتبه مغرب ست و داخل نماز بعد از عصر نیست ولیکن اختیار باقیست اگر خواهند بگذارند و همین ست مختار شوکانی رح و ازینجا ظاهر شد که تعصب ابن همام در نفی آن متعقب ست باین اخبار و آثار صحیحه و عمل جماعه از صحابه بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بالجمله نوافل باین حساب بست رکعت می شوند مضاف بفرائض که هفده اند پس حافظ نوافل را در یک روز و شب سی و هفت و با سه رکعت وتر چهل رکعت می شود حافظ ابن القیم رح فرموده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در هر روز و شب بر چهل رکعت محافظت میکرد هفده رکعت فرائض و دوازده رکعت که در روایت ام حبیبه آمده و یازده رکعت نماز شب پس این چهل رکعت شد انتهی و مخفی نیست بحسابی که ما ذکر کردیم عدد نوافل غیر وتر به بست و دو رکعت میرسد لکن چهار رکعت پیش از ظهر و بعد او را در تحت وی داخل نکنیم با دو رکعت که در حدیث ابن عمر ست بازیادت انچه در حدیث ام حبیبه ست بعد عشا پس مجموع عدد رکعات بست و چهار رکعت باشد جز وتر و فرائض **وعن** عايشة رضي الله

عنها قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يخفف الركعتين اللتين قبل صلوة الصبح حتى اني اقول اقرأ بام الكتاب

بود آنحضرت که سبک میکرد دو رکعت را که پیش از نماز فرض بامداد ست یعنی نافله فجر تا آنکه میگفتم من که آیا خوانده است سوره فاتحه یا نه متفق علیه و بتخفیف آن رفته اند جمهور و تعیین قدر قرارت دران نباید و حنفیه بتطویل رفته اند و هم منقول ست از نخعی و بیهقی حدیثی مرسل از سعید بن جبیر درین باب آورده و در وی راوی ست که نامش نبرده پس انچه در صحیح ثابت شده مثل این معارض آن نخواهد بود **وعن** ابي هريرة

رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قرأ في ركعتي الفجر قل يا ايها الكافرون وقل هو الله احد

خواند آنحضرت در دو رکعت رواتب فجر این دو سوره و تخفیف درین دو رکعت ازهمین جاست که این دو سوره قصیر میخواند و گاهی این دو رکعت را

ترک نکرده وگذشت حدیث عایشه که نبود آنحضرت بر هیچ نوافل چنانکه بود بر دو رکعت فجر متفق علیه و در صحیح مسلم ست و غیر او از حدیث عایشه
که می فرمود دو رکعت صبح بهترست از دنیا و مافیها و درین باب احادیث دیگرست رواه مسلم و در حدیث ابوهریره نزد مسلم آمده که خواند آنحضرت
در دو رکعت فجر دو آیت یکی قُولُوٓا اٰمَنَّا بِاللّٰهِ وَمَآ اُنْزِلَ اِلَيْنَا الی آخره که در سوره بقره است عوض قل یا ایها الکافرون دیگر یَآ اَهْلَ الْكِتٰبِ
تَعَالَوْا الخ که در آل عمران ست یعنی عوض قل هو الله احد پس درینجا دلیل ست بر جواز اقتصار بر آیت از وسط سوره

وعن عایشة رضي الله عنها قالت كان النبي صلی الله عليه وسلم اذا صلی ركعتي الفجر اضطجع على شقه الايمن بود آنحضرت چون می گزارد
دو رکعت فجر دراز می شد بر پهلوی راست خود علما درین مسئله ما بین مفرط و مفرط و متوسط اند جماعتی از اهل ظاهر که ابن حزم رح از ایشان ست
درین باب افراط کرده و گفته فرض ست این اضطجاع بر مصلی تا آنکه اگر این خفتن میان سنت و فرض ترک کند نماز فرض وی باطل باشد و بعضی از علما
در نصرت این مذهب یک مجلد تصنیف کرده اند و جمعی از مشایخ طریقت باین قول قائل اند همچو شیخ محی الدین بن عربی صاحب فتوحات و غیر وی
و دلیل برین همین فعل آنحضرت ست که درین حدیث مذکور شده و امر بدان که در حدیث ابوهریره آمده اذا صلی احدكم الركعتين قبل صلوة الصبح فليضطجع
علی جنبه الايمن ترمذی گفته این حدیث حسن صحیح ست و ابن تیمیه رح گفته صحیح نیست زیرا که متفردست بآن عبد الرحمن بن زیاد و در حفظ وی مقال ست
و مصنف گفته حق آنست که حجت بدان قائم می شود مگر آنکه منصرف گردانید امر را از وجوب عدم مداومت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بران و جماعتی
تفریط کرده و گفته مکروه ست بلکه بدعت و حجت ایشان حدیث ابن عمرست که در جامع الاصول از نافع آورده که دید ابن عمر مردی را که گزارد
دو رکعت فجر پس تر اضطجاع کرد فرمود چه باعث شد ترا ای مرد که چنین کردی آن مرد گفت خواستم تا فصل کنم میان سنت و فرض فرمود کدام
فصل بالاتر از سلام باشد گفت فانها سنة فرمود بل هي بدعة و در سنن ابو داؤد آمده که چون ابوهریره حدیث اضطجاع را روایت کرد و این
حدیث با ابن عمر رسید گفت اكثر ابوهريرة اکثار و افراط میکند ابوهریره در نقل احادیث گفتند آیا انکار می کنی چیزی را از آنچه وی می گوید
گفت انکار نمیدارم ولیکن وی جرأت کرد و با امساک نمودیم و چون این حکایت با بی هریره رسید گفت گناه من چیست مگر آنکه من محفوظ
داشتم و ایشان فراموش کردند و نیز سنگریزه میزد ابن عمر کسی را که اضطجاع میکرد و گفت ابن مسعود چیست حال مرد چون میگذارد دو رکعت غلطد
چنانکه می غلطد حمار و جماهیر علما طریق مستقیم توسط اختیار کرده اند و باستحباب قائل شده و امام مالک می گوید اگر از برای استراحت ست پسندیده ست
یعنی برای رفع ثقل و تعب که در قیام لیل و بیداری شب کشیده است و اگر بطریق استنان ست مکروه ست و قول امام ابوحنیفه نیز همین ست و می شنیده ایم
که فعل آنحضرت نیز برای استراحت بوده نه تعبد و مؤید اوست حدیث عایشه که گفت اضطجاع نکرد آنحضرت برای سنت لیکن بود که زنده میداشت شب خود را
پس اضطجاع میکرد برای استراحت اخرجه عبد الرزاق وفيه راو لم يسم و بالجمله حکم ببدعت بودن این عمل بغایت بعیدست از جهت ورود احادیث صحیحه درین باب
مگر آنکه ادعای نسخ یا خصوصیت آن حضرت رسالت کنند و دعوی فرضیت نیز خالی از بعدی نیست و اقتضای امر در فرضیت این فعل آنست که اگر ترک
کند آثم گردد اما فرضیت بر وجهی که شرط صحت نماز فرض باشد از کجا لازم آید و روایات نیز خالی از اختلاف نه و در بعض احادیث بعد از نماز تهجد آمده که اضطجاع کرد
و بعد از اضطجاع برخاست و بیرون آمد چنانکه در ذکر نماز شب بیاید پس اشبه و اوفق بصواب مختار جمهور علماست یعنی استحباب نووی گفته مختار آنست
که سنت ست بظاهر حدیث ابوهریره در سبل گفته و هو الاقرب و حدیث عایشه اگر صحیح شود غایت وی اخبار باشد از فهم خودش و عدم استمرار آنحضرت بران دلیل
سنیت ست و مسنون آنست که بر شق ایمن بخسپد ابن حزم فرمود اگر خسپیدن بر دست راست متعذر شود ایماء کند و بر دست چپ اضطجاع نماید انتهی رواه البخاري

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم اذا صلی احدكم الركعتين قبل صلوة الصبح

فليضطجع على جنبه الأيمن چون گزارد يكى از شما دو ركعت را پيش از نماز صبح پس گو بخسپد بر پهلوى راست و چون امر كرد باضطجاع ظاهر امر
چون قرينه بر خلاف آن نباشد وجوب و فرضيت است چنانكه حافظ ابن حزم گفته رواه احمد وابو داؤد والترمذي وصححه گفت ترمذى اين
حديث صحيح غريب و تقدم كلام الناس فيه و سر در خسپيدن بر پهلوى راست كه عادت شريف در نوم بود و درين حديث بدان امر واقع شده آنست كه تا
خواب غلبه نكند و مانع از قيام براى صلوة نيايد چه دل كه مضغه صنوبرى ست در جانب چپ معلق ست اگر بر جانب چپ خفتند دل قرار گيرد و در جهت و آسايش
غلبه كند بجهت حصول سكون و آرام و خواب گران پيدا آيد و چون بر دست راست خفتند دل طلب مستقر و آرامگاه خود كه بر جانب چپ ست كند و در قلق و بى آرامى
افتد و چون سكون [illegible] بجهت وجود رطوبت دماغ و تعطل قوى ست كمتر بود خواب دير آيد و چون بيايد گران نبود و ازين جهت كه بجانب راست خفتن باعث
قلق و دير آمدن و سبك بودن خواب ست اطبا خفتن بر جانب چپ اختيار كنند طلب كمال راحت و هضم طعام را كه بجهت توجه حرارت غريزى بداخل بدن
در حالت نوم حاصل مى شود و هر چند نوم غالب تر راحت كامل تر و هضم طعام قوى تر و صاحب شرع خفتن بر جانب راست اختيار كند طلب سبك خوابى و تيسير
قيام شب را و از بهر رعايت قلت طعام نيز لازم افتد حاصل آنكه خواب بر جانب راست دل و عالم روحانيت را نافع بود مراد بدل اينجا لطيفه مدركه است
و خواب بر جانب چپ بدن را و جانب جسمانيت را سود كند والله اعلم وعن ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم صلوة الليل مثنى مثنى نماز شب دوگان دوگان ست و باين رفته اند صاحبين و جمهور علما و گويند نماز روز چهارگان چهارگان بود
و مالك گفته جائز نيست زيادت بر دوگان زيرا كه مفهوم حديث حصر ست چه در قوت ما صلوة الليل الا مثنى مثنى ست بجهت آنكه تعريف مبتدا اغلب مفيد
اوست و جمهور گويند حديث بجواب سائل از نماز شب واقع شده پس دلالت نمى كند بر حصر و اگر تسليم كنيم فعل آنحضرت معارض اوست و آن ثبوت ايتار و اختيار
آنحضرت ست پنج ركعت را چنانكه در حديث عايشه است نزد شيخين و فعل قرينه عدم اراده حصر ست و نزد شافعى دوگان دوگان ست در روز و شب
هر دو افضل نزد ابى حنيفه در شب و روز چهارگان چهارگان ست و هر دو متمسك اند باحاديث كه ورود يافته است دران و همه آمده است و همه صحيح ست
فاذا خشي احدكم الصبح صلى ركعة واحدة يوتر له ما قد صلى پس چون بترسد يكى از شما طلوع بامداد را بگذارد يك ركعت
كه وتر گرداند براى وى نمازى را كه گذارده است در شب زيرا كه نماز شب بضم وتر بدان وتر ميگردد چنانكه نماز روز بضم نماز مغرب وتر ميگردد و وارد
شده است كه نماز مغرب وتر روز ست و وتر بمعنى طاق ست مقابل جفت از عدد و چون دو ركعت دو دو گذارده است همه جفت واقع مى شود پس يك ركعت
كه باوى ضم كنند وتر ميگردد و در حديث آمده است كه ان الله وتر يحب الوتر سبب مشروعيت وتر اين ست و گاهى تمام نماز شب را نيز وتر ميگويند
و ظاهر مفهوم حديث همين ست و قول او چون بترسد طلوع فجر را گويا اشارت ست بتطويل نماز شب و قت صبح والا اداى وتر موقوف بخوف نيست
و نيز درو دليل ست برينكه وتر نكند بيك ركعت مگر بخوف طلوع فجر ورنه وتر كند به پنج يا هفت و مانند آن نه بسه ركعت بنا بر نهى از آن در روايت
دار قطنى و ابن حبان و حاكم از حديث ابى هريره مرفوعا و لفظ وى اين ست اوتر بخمس او سبع او تسع او احدى عشرة و زياده كرد حاكم و لا توتروا بثلث
لا تشبهوا بصلوة المغرب مصنف گفته رجال وى ثقات اند و مضرت نميكند آنرا وقف كسى كه موقوف گفته است آنرا و معارض اوست حديث
ابو ايوب من احب ان يوتر بثلث فليفعل اخرجه ابو داؤد والنسائى وابن ماجه وغيرهم و جمع كرده اند ميان اينها باينكه نهى از ثلاث جائى ست كه براى
تشهد اوسط بنشيند كه اين مشابه مغرب ست و چون نه نشيند مگر در آخر وى پس نيست مانا بمغرب و در سبل گفته اين جمع حسن ست و مويد اوست
حديث عايشه رض نزد احمد و نسائى و بيهقى و حاكم كه بود آنحضرت وتر ميكرد به سه ركعت فصل نمى نمود ميان آنها و لفظ حاكم لا يقعد ست و اما مفهوم اين قول
كه وتر نكند بيك ركعت مگر بخوف طلوع فجر پس معارض اوست حديث ابو ايوب كه در وى اين ست كه هر كه دوست دارد وتر بيك ركعت پس بايد كه بكند

و آن اقوی ست از مفهوم حدیث کتاب و در وی بود و در حدیث ابوایوب دلیل ست بر صحت احرام بیک رکعت انتهی متفق علیه و مسلم و ترمذی از
حدیث جابر آورده اند که فرمود رسول خدا هر که بترسد که در آخر شب نتواند برخاست باید که در اول شب وتر بگذارد و بخسپد و هر که امید دارد
که برخیزد در آخر شب پس بدرستی که نماز آخر شب مشهود و محضور ست و این افضل ست ترمذی از ابوهریره آورده که گفت امر کرد مرا رسول خدا
صلی الله علیه وسلم که وتر کنم پیش از آنکه بخسپم و گفت ترمذی نزد بعضی خواب پیش از وتر مکروه بود و اختیار کرده اند قومی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم
و من بعدهم که بخواب نروند تا وتر نگذارند اما اکثر صحابه بر آنند که وتر در آخر شب افضل ست ترمذی گفت حدیث [illegible] حسن صحیح ست و حدیث ابوهریره
حسن غریب و للخمسة واحمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه راست از حدیث ابوهریره و هم ابن خزیمه راست از حدیث علی بن عبدالله
البارقی الازدی از ابن عمر گفت ابن عبدالبر نگفته است این را احدی از ابن عمر غیر علی و انکار کرده اند بر وی و بود یحیی بن معین که تضعیف میکرد
حدیث او را و احتجاج نمی کرد بدان و گفت که نافع و عبدالله بن دینار و جماعتی روایت کرده اند این حدیث را از ابن عمر بدون ذکر نهار و مروی ست
بسند وی از یحیی بن معین که گفت نماز روز چهار رکعت ست فصل کرده نمی شود میان آنها پس گفته شد که احمد بن حنبل میگوید نماز نهار
مثنی مثنی ست گفت بکدام حدیث گفتند بحدیث ازدی فرمود کیست ازدی که قبول کنم از وی و بگذارم یحیی بن سعید انصاری را از نافع
از ابن عمر که وی تطوع میکرد در روز بچهار رکعت و فصل نمی کرد میان آنها و اگر حدیث ازدی صحیح می بود مخالفت نمی کرد او را ابن عمر و صححه
ابن حبان تصحیح کرده است آنرا ابن حبان صلوٰة اللیل والنهار مثنی مثنی نماز شب و روز دوگان دوگان ست
مثنی مثنی بمعنی اثنین اثنین غیر منصرف ست بنابر عدل و وصف و گفت مسلم در صحیح خود که گفت راوی گفتم ابن عمر را چیست معنی
این حدیث گفت سلام دهد بر هر دو رکعت و این موافق مذهب شافعی ست و لکن قال گفت النسائی ابو عبدالرحمن هذا
این حدیث خطا خطاست و همچنین گفته است حاکم در علوم الحدیث و نسائی در سنن کبری گفته اسنادش جید ست لیکن جماعتی
از اصحاب ابن عمر خلاف کرده اند ازدی را پس ذکر نکردند در آن لفظ نهار و صححه ابن خزیمة والحاکم فی مستدرکه و گفت رواتِ وی ثقات اند
گفت دارقطنی در علل ذکر نهار در وی وهم ست و گفت خطابی روایت کرد این حدیث را طاوس و نافع و غیرهما از ابن عمر پس ذکر نکرد
هیچ یکی در آن لفظ نهار را مگر آنکه سبیل زیادت از ثقه قبول ست و گفت بیهقی این حدیث صحیح ست و احتجاج کرده است مسلم بعلی بارقی
و زیادت از ثقه مقبول ست و قد صححه البخاری لما سئل عنه پس تر روایت کرد بیهقی این را بسند خود تا ابن عمر و گفت مروی ست از محمد
بن سیرین از ابن عمر مرفوعا باسنادی که همه راویان او ثقات اند کذا فی التلخیص و در سبل گفته نظر کن بسوی کلام ائمه درین زیادت
که چه قسم اختلاف کردند در آن اختلاف شدید و لعل الامرین جائزان و گفت ابوحنیفه مصلی مختار ست خواه دو دو بگذارد یا چهار چهار
و لیکن زیاده بر چهار نکند و بخاری هشت حدیث در بودن نماز روز دو رکعت اخراج نموده انتهی و عن ابی هریرة رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الصلوٰة بعد الفریضة صلوٰة اللیل بزرگترین نماز بعد نماز
فرض نماز شب ست اخرجه مسلم و یحتمل که مراد بلیل جوف لیل باشد لحدیث ابی هریرة عند الجماعة الا البخاری گفت ابوهریره پرسیده شد
رسول خدا صلی الله علیه وسلم که کدام نماز افضل ست بعد مکتوبه فرمود نماز در جوف لیل آخر و در حدیث عمرو بن عنبسه است نزد ترمذی و صححه اقرب
آنچه می باشد رب از بنده در جوف لیل آخر ست پس اگر میتوانی که باشی از ذاکران خدا درین ساعت پس باش و مراد از جوف آخر ثلث اخیر ست
کما وردت به الاحادیث و عن ابی ایوب الانصاری رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الوتر حق

علیٰ کلِّ مسلمٍ وتر ثابت و لازم ست بر مسلمان واین دلیل قائل وجوب اوست فمن احبّ ان یوتر بخمسٍ فلیفعل پس کسیکہ
دوست دارد کہ وتر کند بہ پنج رکعت پس باید کہ بکند وباین رفتہ است سفیان ثوری وبعض ائمہ دیگر ومن احبّ ان یوتر بثلٰثٍ
فلیفعل وکسی کہ دوست دارد کہ وتر کند بسہ رکعت پس باید کہ بکند واین مذہب امام ابوحنیفہ واصحاب اوست وگذشت جمع وتطبیق میان
این ومیان معارض این ومن احبّ ان یوتر بواحدۃٍ فلیفعل وکسی کہ دوست دارد کہ وتر کند بیک رکعت پس باید کہ بکند
واین مذہب شافعی وائمہ دیگر وحق آنست کہ ہمہ کافی وشافی ست رواہ الاربعۃ الا الترمذی یعنی ابوداؤد ونسائی وابن ماجۃ
وابن حبان والدارقطنی والحاکم ولہ الفاظ وصححہ ابن حبان ورجح النسائی وصحح ابوحاتم والذہلی والدارقطنی فی العلل
والبیہقی وغیر واحد وقفہ وہو الصواب ولہ حکم الرفع زیرا کہ اجتہاد را درین مقام مساغی نیست یعنی در مقادیر وحدیث دلیل ست بر ایجاب
وتر ودال ست برای آن حدیث ابوہریرہ نزد احمد من لم یوتر فلیس منّا وباین رفتہ اند حنفیہ ومذہب جمہور عدم وجوب اوست ودلیل ایشان
حدیث علی ست کہ می آید ولفظ وی نزد ابن ماجہ این ست ان الوتر لیس بحتمٍ ولا کصلاتکم المکتوبۃ ولکن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اوتر
وقال یا اہل القرآن اوتروا فان اللہ وتر یحب الوتر وکذا ذکر الحدیث ابن تیمیہ ومنذری حدیث ابوایوب باین لفظ روایت کردہ الوتر حق
ولیس بواجب واین حدیث کہ سہ چیز ست کہ بر من فرائض ست وبر شما تطوع ومنجملہ آن وتر را ہم شمردہ واگر چہ ضعیف ست اما او را متابعات
کہ تائیدش میکند باآنکہ حدیث ابوایوب کہ بدان استدلال بر ایجاب کردہ اند اصح وقف اوست بروی اگر چہ گذشت کہ او را حکم مرفوع ست لکن
مع ہذا مقاوم ادلہ دالہ بر عدم ایجاب نمی تواند شد وایجاب اطلاق کردہ می شود بر مسنون تاکید را چنانکہ در غسل جمعہ گذشتہ ومراد بقولہ بخمس او بثلٰث
آنست کہ نہ نشینند مگر در آخر آن وچنانکہ می آید حدیث عائشہ در بیان خمس وقولہ بواحدۃ ظاہرش اقتصار ست بران ومروی ست فعل آن از جماعۃ
از صحابہ ومحمد بن نصر وغیرہ باسناد صحیح از سائب بن یزید آوردہ کہ خواند عمر قرآن را شبی در یک رکعت ونگذارد جز آن و روایت کردہ بخاری
کہ وتر کرد معاویہ بیک رکعت واستصواب کرد آنرا ابن عباس شیخ در ترجمہ گفتہ اختلاف ست کہ وتر یک رکعت ست یا سہ رکعت وپنج وہفت رکعت
نیز آمدہ نزد اکثر ائمہ یک رکعت ونزد ما سہ رکعت واحادیث در ہر دو جانب وارد وآنانکہ یک رکعت گویند دو رکعت پیش از وی بگذارند وسلام دہند
واگر نگذارند مکروہ ست از امام احمد پرسیدند کہ در وتر چہ گوئی گفت اکثر احادیث در یک رکعت ست ومن ہم باینجانب ام ودر وقت دیگر پرسیدند
گفت سلام دہد در دو رکعت واگر نہ دہد زیان ندارد وبعضی از شافعیہ مبالغہ کردہ اند در تزییف قول بسہ رکعت وحق آنست کہ احادیث کثیرہ
وآثار صحیحہ در وی آمدہ ست وکلام در باب وتر بسیار ست ودلائل جواب آن وبودن او بیک رکعت یا سہ رکعت در شرح کتاب وشرح سفر السعادۃ
بتفصیل مذکور ست انتہی گویم مختار ائمہ اہل حدیث ومحققین ایشان یک رکعت ست تا ہفت رکعت وباین رفتہ ست حافظ ابن القیم رحمہ اللہ
در اعلام الموقعین وغیرہ فی غیرہ ونزد صاحب حجۃ بالغہ یک رکعت وسہ رکعت ہر دو ست ودر مصفی گفتہ نزدیک جمہور اہل حدیث وتر در اصل تمام رکعت
اخیرہ ست واو ہمہ نماز را وتر میگرداند پس اگر یازدہ رکعت وتر گذارد می شاید وگرنہ رکعت گذارد می شاید واگر ہفت رکعت یا پنج رکعت یا سہ رکعت
گذارد می شاید انتہی وعن علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ قال لیس الوتر بحتمٍ کہیئۃ المکتوبۃ ولکن سنّۃ سنّہا
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نیست وتر واجب ہمچو وجوب نماز فرض ولیکن سنتی ست کہ مسنون کرد آنرا رسول خدا صلی اللہ
علیہ وسلم اختلاف ست میان علما در حکم وتر کہ سنت ست یا واجب اکثر ائمہ وابویوسف ومحمد از اصحاب ابی حنیفہ برانند کہ سنت ست ونزد ابی حنیفہ
واجب ست لیکن بمعنی فرض وبر روایتی از وی فرض وبر روایتی سنت نیز آمدہ وصحیح قول اول ست وگفتہ اند کہ باوجود سنیت وی قضا واجب ست

در مصفی گفته مذهب جمهور علما این ست که وتر سنت ست مگر نزدیک ابوحنیفه واجب ست خاص نزدیک او و دلیل او درین باب حدیث صحیح ست الا ان الله زادکم صلوة هی خیر لکم من حمر النعم و لابدست که زائد از جنس مزید علیه باشد تحقیقا لمعنی الزیاده و جواب او از احادیث آنست که چون این نماز تابع عشاست در صلوة خمس داخل شد انتهی رواه النسائي والترمذي وحسنه والحاكم وصححه گذشت که این از ادله جمهور ست بر عدم وجوب در مین حدیث علی عاصم بن ضمره ست تکلم کرده اند در وی غیر واحد و قاضی عبدالرحمن حنفی در حواشی بلوغ المرام گفته نیافتم این را در تلخیص بلکه یافتم که ذکر کرد آنرا در بیجا و گفت صححه الحاکم و تعقب نکرد آنرا پس ندانم که قاضی از کجا نقل کرد و در تقریب دیدم نوشته است عاصم بن ضمرة السلولی الکوفی صدوق من الثالثة مات سنة اربع وسبعین انتهی **وعن** جابر رضي الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه

وسلم قام في شهر رمضان ثم انتظروه من القابلة فلم يخرج وقال اني خشيت ان يكتب عليكم الوتر [illegible]

رسول خدا ایستاد در ماه رمضان یعنی نماز گذارد سه شب پس انتظار کردند صحابه آنحضرت را از شب آینده یعنی شب چهارم پس برامد و فرمود بدرستیکه من ترسیدم که نوشته شود و فرض کرده شود بر شما وتر گویا حق تعالی وحی فرستاده بود بسوی آنحضرت که اگر تو مواظبت کردے برین نماز فرض میگردانم آنرا بر ایشان یا افتاد در دل آنحضرت اتفاقا چنانکه در بعضی عبادتها که مداومت کرد بران فرض گردانیده شد و بعضی میگویند عادت الله جاری بود بران که هرچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بران مداومت نماید فرض گردد و این مشکل می شود که بسیاری از سنن رواتب بود که آنحضرت بران مواظبت می نمود و فرض نشد و در سبل گفته تعلیل عدم خروج بخشیت فرضیت بر ایشان با ثبوت حدیث هن خمس وهن خمسون لا یبدل القول لدی مشکل ست زیرا که چون از تبدیل امن حاصل ست وقوع خوف از زیادت معنی چه و مصنف ازین اشکال جوابها بسیار نقل کرده و همه را تزییف نموده و بعد از ان سه جواب داده و گفته که این اجوبه را باری تعالی بر من فتح نموده و منجمله این هر سه یک جواب را جید گفته و آن این ست که خوف آنحضرت صلی الله علیه وسلم از افتراض قیام لیل بود یعنی گردیدن تهجد در مسجد بجماعت شرعا صحت تنفل شب و گفت ایما میکند باین قول وی در حدیث زید بن ثابت حتی خشیت ان یکتب علیکم ولو کتب علیکم ما قمتم به فصلوا ایها الناس فی بیوتکم پس منع کرد ایشان را از تجمیع در مسجد براه شفقت بر ایشان از اشتراط آن انتهی گویم مخفی نیست که این غیر مطابق ست بقول وی ان یفرض علیکم صلوة اللیل کما فی البخاری زیرا که این ظاهرست در آنکه خشیت فرضیت آن مطلقا بود و این در ماه رمضان بود پس دلالت کرد حدیث عایشه که نزد ابوداود ست برینکه نماز گذارد آنحضرت با ایشان دو شب و دلالت کرد حدیث کتاب برینکه گذارد با ایشان یک شب و در روایتی از احمد ست که گذارد آنحضرت با ایشان سه شب و تنگ شد مسجد بر اهل خود در شب چهارم و در قول وی خشیت ان یکتب علیکم دلالت ست برینکه وتر غیر واجب ست انتهی و بالجمله مراد بوتر درین حدیث نماز تراویح ست که در آخر شب وتر می باشد چنانکه در روایات مشهوره آمده ست که این قصه تراویح بود و تسمیه بتراویح گویا ماخوذ ست از حدیث عایشه که گفت بود رسول خدا میگذارد چهار رکعت در شب پس تروح میکرد والحدیث اخرجه البیهقی وقال تفرد به المغیرة بن زیاد ولیس بالقوی فان ثبت فهو اصل فی تروح الامام فی صلوة التراویح انتهی و درین حدیث ذکر عدد رکعات نیست لیکن در روایتی دیگر از جابر آمده که نماز گذارد آنحضرت با صحابه هشت رکعت و وتر کرد پس انتظار کردند او را در شب آینده پس بیرون نیامد بسوی ایشان رواه ابن خزیمة وابن حبان فی صحیحیهما و حدیث قیام آنحضرت در رمضان بتراویح از حدیث عایشه در صحیحین نیز هست لیکن بدون عدد رکعات و در روایتی از بخاری ست پس وفات کرد آنحضرت والامر علی ذلک انتهی و حدیث را الفاظ ست در سبل السلام گفته هر که نماز تراویح ثابت کرده و آنرا سنت گردانیده در قیام رمضان استدلال کرده

واین حدیث یعنی حدیث باب نیست در وی [illegible] تا بر کیفیت چیزی که میکنند از او نه بر کمیت آن زیرا که ایشان بست رکعت بجماعت میگذارند
و میان هر دو رکعت ترویح میکنند فاما جماعت پس [illegible] آنحضرت بگذارد با ایشان بجماعت پس ترک نمود بخوف آنکه فرض گردد بر ایشان بعده عمر رضی اول کسی ست
که جمع کرد ایشان را بر امام معین و گفت که این بدعت [illegible] چنانکه اخراج کرد آنرا مسلم در صحیح خود و غیر وی از حدیث ابوهریره که بود آنحضرت
ترغیب میکرد ایشان را در قیام رمضان بغیر آنکه امر [illegible] ایشان را بعزیمت پس میگفت هر که قیام رمضان کند از روی ایمان و احتساب آمرزیده شود
او را آنچه متقدم شد از گناه وی گفت [illegible] کرد آنحضرت و امر برین بود و در خلافت ابوبکر و شروع خلافت عمر و زیاده کرد در روایتی نزد بیهقی
گفت [illegible] عبدالرحمن قاری که بر آمد عمر بن خطاب شبی در رمضان و طواف کرد در مسجد و اهل مسجد متفرق و پریشان اند نماز می گذارد
مردی برای خود و نماز میگذارد مردی پس نماز میگذارد قومی بنماز او پس گفت عمر بخدا گمان میکنم که اگر فراهم نمایم ایشان را بر یک قاری افضل باشد
پس عزم کرد عمر بر اینکه جمع کند ایشان را بر قاری واحد و امر کرد ابی بن کعب را که قیام کند با ایشان در رمضان پس بیرون آمد عمر و مردم نماز
میگذارند بنماز وی پس گفت نعم البدعة هذه خوب ست این بدعت و بیهقی در سنن چند روایت درین معنی ذکر نموده و ازینجا شناختی که جاعل جماعت
بر معین عمر رضی ست و وی نام آن بدعت کرده و اما قول وی نعم البدعة پس نیست در بدعت آنچه مدح کرده شود بلکه هر بدعت ضلالت ست و متعین ست
حمل قول وی انها بدعة بر جماعت ایشان بر معین و الزام ایشان باین جماعت نه آنکه مراد بدعت بودن نفس جماعت باشد زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
جماعت کرد با ایشان و اما کمیت که گردانیدن او ست بست رکعت پس نیست درین باب حدیثی مرفوع مگر آنچه روایت کرد آنرا عبد بن حمید و طبرانی
از طریق ابی شیبه ابراهیم بن عثمان از حکم از مقسم از ابن عباس که بدرستیکه آنحضرت میگذارد در رمضان بست رکعت و وتر در سبل الرشاد گفته
ابو شیبه ضعیف کرده او را احمد و ابن معین و البخاری و مسلم و ابوداود و الترمذی و النسائی و غیرهم و کذبه شعبه و ابن معین گفت نیست ثقه و این حدیث را از منکرات او
شمرده و گفت اذرعی در متوسط و اما آنچه نقل کرده اند که گذارد آنحضرت در دو شب که بیرون آمد در آن هر دو بست رکعت پس منکرست و گفت
زرکشی در خادم و دعوی ایشعی که آنحضرت با ایشان در آن شب بست رکعت گذارد صحیح نیست بلکه ثابت در صحیح نمازست بغیر ذکر عدد و بیهقی از
ابن عباس روایت کرده که بود آنحضرت میگذارد در ماه رمضان بست رکعت و وتر و زیاده کرد سلیم رازی در کتاب الترغیب و وتر بثلث و گفت بیهقی
متفرد ست باین ابو شیبه ابراهیم بن عثمان و او ضعیف ست و در موطا و ابن ابی شیبه و بیهقی هست از عمر بن الخطاب که وی جمع کرد مردم را بر ابی
بن کعب پس بود ابی که نماز میگذارد با ایشان در شهر رمضان بست رکعت الحدیث و سوق کرد در روایات امر عمر ابی و تمیم داری را بالقیام با مردم بیست رکعت
و در روایتی آمده که صحابه قیام میکردند در زمانه عمر به بست رکعت و در روایتی به بست و سه رکعت و در روایتی آمده که امامت میکرد ایشان را علی رضی الله عنه
ببست رکعت و وتر میکرد بسه و گفت در وی قوت ست و چون این همه شناختی دریافتی که نیست درباره بست رکعت روایتی مرفوع بلکه می آید
حدیث عائشه رضی مرفوعا که زیاده نمی کرد آنحضرت در رمضان و نه در غیر وی بر یازده رکعت و از این همه معلوم شد که صلوة تراویح برین اسلوب که اتفاق
کرده اند بروی اکثر مردم بدعت ست آری قیام رمضان سنت ست بلا خلاف و جماعت در نافله آن انکار کرده نمی شود زیرا که ابن عباس و غیره
ایتمام کردند با آنحضرت صلی الله علیه وسلم در صلوة لیل ولیکن این کیفیت و کمیت را سنت گفتن و بران محافظت نمودن همین را بدعت میگوییم و این عمر
بن خطاب ست که بر آمد اول مردم اوزاع و متفرق بودند بعضی منفرد میگذاردند و بعضی بجماعت بر همان که بر آن در زمانه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بودند
و خیر الامور همان ست که بر عهد آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم و اما حدیث علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین بعدی تمسکوا بها و عضوا علیها بالنواجذ
اخرجه احمد و ابوداود و ابن ماجة و الترمذی و صححه الحاکم گفت بر شرط شیخین ست و مثل اوست حدیث اقتدوا بالذین من بعدی ابوبکر و عمر اخرجه الترمذی

وقال حسن واخرجه احمد وابن ماجة وابن حبان وا ور اطریقها ست که در وی مقال ست مگر آنکه بوجعلیاو و دلیل او درین باب حدیث صحیح ست
خلفای راشدین مگر طریقهٔ ایشان که موافق طریقهٔ آنحضرت باشد از جهاد اعدا و تقویت شعائر دین زیادة وجواب او از احادیث آنست که چون این نماز
راشد را خاص نیست بشیخین ومعلوم ست از قواعد شریعت که هیچ خلیفه راشد رامی رسد ... الحاکم وصححه گذشت که این از ادله جمهور ست
بنفسی خلیفه راشد ست ... مع هذا الجمیع مذکور اربعین در شب ماه رمضان بدعت نام کرد وحسمی در حواشی بلوغ المرام گفته نیافتم این را در تلخیص
خلاف کرده اند شیخین را در مواضع ومسائل بین دلالت کرد بر آنکه حمل نکردند ایشان حدیث را بر حجت بودن ... ومع نوشته است عاصم بن ضمرة
که در اصول فقه ست تحقیق کلام درین مقام کرده یعنی بر آنکه قول شیخین حجت نیست با آنکه گفته است که حدیث اقتدا ... علیکم بسنتی علیهم
کنند خلفای اربعه بر قولی آن قول حجت باشد نه وقتی که یکی از آنها منفرد بود وتحقیق این ست که اقتدا تقلید نیست بلکه غیر اوست کما حققناه
فی شرح نظم الکافل فی بحث الاجماع انتهی کلام الامیر رواه ابن حبان گوییم مصنف ابعاد حجت کرد ورنه حدیث در بخاری ست مگر باین لفظ
ان یفرض علیکم صلوة اللیل وبروایت کرده ست آنرا ابو داود از حدیث عایشه ولفظ وی این ست ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی فی المسجد فصلی
بصلاته ناس ثم صلی من القابلة فکثر الناس ثم اجتمعوا من اللیلة الثالثة فلم یخرج الیهم رسول الله صلی الله علیه وسلم فلما اصبح قال قد رایت الذی
صنعتم ولم یمنعنی من الخروج الیکم الا انی خشیت ان یفرض علیکم واین حدیث در بخاری قریب باین ست وسعید بن منصور از سائب بن یزید
آورده که میگفت بودیم ما که قیام میکردیم در زمان عمر بن الخطاب بیازده رکعت واخرجه محمد بن نصر المروزی فی قیام اللیل در عمدة القاری گفته
اختیار کرده است مالک همین عدد را برای خود واختاره ابو بکر بن العربی ودر ما ثبت بالسنة از بعض سلف آورده که بر زمانهٔ عمر بن عبد العزیز
یازده رکعت میگزاردند قصداً للتشبیه برسول الله صلی الله علیه وسلم وسیوطی در رسالة التراویح گفته که ابن جوزی از مالک نقل نموده که گفت چیزی
که جمع کرد بران مردم را عمر بن خطاب دوست تر ست بسوی من وآن یازده رکعت ست وهی صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته شد
یازده با وتر ست گفت آری وسیزده قریب ست از وی گفت ونمیدانم که این رکوع بسیار از کجا حادث شد وابن الهمام در فتح القدیر گفته
قیام رمضان سنت ست یازده رکعت با وتر در جماعت کرد آنرا رسول خدا پس ترک نمود بعذر وافاده کرد که اگر خشیت فرضیت نمی بود مواظبت
میکردم وشک نیست در تحقق امن ازان بوفات وی صلی الله علیه وسلم پس سنت باشد وبودن آن بست رکعت سنت خلفای راشدین ست
وقوله علیه السلام علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین ندب ست بسوی سنت ایشان ومستلزم نیست بودن آنرا سنت زیرا که سنت آنست
که مواظبت کرد بران بنفس خود مگر بعذر وبر تقدیر عدم عذر جزین نیست که مواظبت میکرد بر چیزی که واقع شد از وی یعنی یازده رکعت پس
بست رکعت مستحب باشد واین قدر منجملهٔ آن سنت بود همچو چهار رکعت بعد عشا که مستحب ست ودو از ان سنت وظاهر کلام مشایخ آنست
که سنت بست رکعت ست ومقتضای دلیل همان ست که ما گفتیم انتهی ودر بحر الرائق بعد ذکر قول ابن الهمام گفته پس درین وقت مسنون بر اصول مشایخ ما
هشت رکعت ست از تراویح ودوازده رکعت مستحب ست انتهی وهم در طحطاوی بعد نقل کلام فتح القدیر مثل کلام بحر الرائق گفته یعنی فاذن یکون
المسنون علی اصول مشایخنا ثمانیة منها والمستحب اثنی عشرة انتهی ودر امداد الفتاح از کمال نقل کرده که آنچه مروی ست که آنحضرت در رمضان
بست رکعت میگزارد سوای وتر پس ضعیف ست ودر نفحات رشیدی گفته اختلاف کرده اند در عدد رکعات تراویح که قیام میکنند مردم
آن در رمضان که مختار چیست از آنها زیرا که در وی نصی نیست پس بعض بست رکعت سوای وتر اختیار کردند وبعضی سی وشش رکعت
تحسین گفتند ووتر سه رکعت ست وهمین ست امر قدیم که صدر اول بران بود وآنچه من میگویم درین باب آنست که نیست توقیت در دی

و این عددیست یعنی حدیث باب و نیست در وی [illegible] الله علیه وسلم ست دران زیرا که ثابت شده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که نیفزود بر یازده رکعت
و میان هر دو رکعت ترویح میکنند فاما جماعت پس [illegible] رکعات را دراز میکرد همین ست آنچه اختیار میکنیم من آنرا جمع میان قیام رمضان و اقتدا برسول الله
که جمع کرد ایشان را بر امام معین و گفت که این بدعت [illegible] الله اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ انتهی و در مرقات شرح مشکوة گفته [illegible] انکه موقت نکرد آنحضرت
ترغیب میکرد ایشان را در قیام رمضان بغیر آنکه [illegible] و در عهد عمر بر یازده رکعت لیکن دراز میکرد رکعات را پس چون جمع کرد عمر ایشان را بر [illegible]
اورا آنچه متقدم شد از گناه وی گفته [illegible] بیست رکعت و بود ابی که سبک میکرد قرارت را بقدر زیادت رکعات پس بود گروهی از سلف که قیام
[illegible] بیست رکعت و دیگران بسی و شش و وتر بسه و هذا کله حسن انتهی و در شرح منهاج سبکی گفته این امر آسان ست خلاف
در وی زیرا که این یعنی تراویح از نوافل ست هر که خواهد اقل بگذارد و هر که خواهد بسیار بگذارد و شاید که اوشان اجازت دادند در وقتی بتطویل
قیام بر عدد رکعات و یازده گردانیدند آنرا و در وقتی به تکثیر عدد رکعات و بست گردانیدند آنرا انتهی و اما روایت ابن عباس که میگذارد آنحضرت بیست رکعت
جز وتر در رمضان پس گذشت کلام دران و باقی کلام اینست که در فتح القدیر گفته روایت مذکور ضعیف ست بابی شیبه ابراهیم بن عثمان جد امام
ابی بکر بن ابی شیبه متفق علی ضعفه مع مخالفته للصحیح انتهی و شیخ عبد الحق دهلوی رح در فتح سر المنان گفته ثابت نشده روایت بست رکعت
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم کما هو المتعارف الآن مگر در روایت ابن ابی شیبه از حدیث ابن عباس و گفته اند که اسنادش ضعیف ست و معارض
اوست حدیث عایشه و بود وی اعلم بحال نبی صلی الله علیه وسلم از غیر خود و مصنف در تلخیص گفته بیهقی گوید متفرد ست بآن ابو شیبه ابراهیم
بن عثمان و او ضعیف ست و در عمدة القاری شرح صحیح البخاری گفته اگر گوئی ابن ابی شیبه از حدیث ابن عباس بست رکعت روایت کرده
گویم این حدیث را ابو القاسم بغوی هم در معجم صحابه روایت کرده و گفته ابو شیبه ابراهیم بن عثمان عبسی کوفی قاضی واسط جد ابی بکر بن ابی شیبه ست
کذبه شعبة وضعفه احمد وابن معین والبخاری والنسائی وغیرهم وابن عدی این حدیث او را در کامل در مناکیر آورده انتهی و در تهذیب الکمال ابی الحجاج
مزی ست ابو شیبه او را مناکیر ست از انجمله است حدیث بست رکعت و وتر تضعیف کرده اند او را احمد و ابن معین و بخاری و نسائی و ابو حاتم رازی
و ابن عدی و ابو داود و ترمذی و احوص بن فضل الغلابی و ترمذی در حق وی گفته منکر الحدیث و جرجانی گفته ساقط و ابو علی نیشاپوری گفته لیس بالقوی
و صالح بن محمد بغدادی گفت ضعیف لا یکتب حدیثه و معاذ عنبری گفته نوشتم بسوی شعبه و پرسیدم از وی که آیا روایت کنم از و گفت روایت مکن
از و زیرا که وی مردی مذموم ست انتهی و در میزان الاعتدال ذهبی ست در ترجمه وی کذبه شعبة بعده گفت روایت کرد عثمان دارمی از ابن معین که لیس بثقة
و گفت احمد ضعیف و گفت بخاری سکتوا عنه و گفت نسائی متروک الحدیث و از مناکیر اوست آنچه روایت کرد بغوی از ابن عباس که میگذارد
آنحضرت در ماه رمضان بست رکعت در غیر جماعت و وتر انتهی و در تدریب الراوی شرح تقریب النواوی ست که اطلاق میکند بخاری لفظ فیه نظر
و سکتوا عنه در حق راوی که محدثان حدیث او را ترک کرده اند انتهی و ابن ابی شیبه مذکور از همین قبیل ست و تصریح کرده است نووی در شرح مسلم
باستحباب تراویح و گفته مراد بقیام رمضان صلوة تراویح ست و اتفاق کرده اند علما بر استحباب آن انتهی و مثل اوست در کرمانی شرح صحیح بخاری
و ابو الطیب حنفی در شرح جامع ترمذی گفته امت اجماع کرده است برینکه قیام رمضان واجب نیست بلکه مندوب ست انتهی و در ینابیع شرح قدوری ست
اختلاف کرده اند مشایخ در تراویح بعضی گفتند نفل ست و بعضی گفتند سنت ست و صحیح این روایت حسن ست از ابی حنیفه و هو الاصح انتهی و در خلاصة الفتاوی
مشایخ اختلاف کرده اند در سنت بودن تراویح و قطع شد اختلاف بروایت حسن از ابی حنیفه که آن سنت ست انتهی و در فتاوی عالمگیری ست
نفس تراویح سنت ست بر اعیان نزد ما کما روی الحسن عن ابی حنیفة و گفته اند مستحب ست و اول اصح ست و زیلعی در شرح کنز گفته کلام

در تراویح در مواضع ست اول در صفت وی واین سنت ست نزد ما رواه الحسن عن ابی حنیفة وقیل مستحب والاول اصح لانها واظب علیها الخلفاء الراشدون
انتهی و در مستخلص شرح کنز گفته تراویح سنت ست و در جامع صغیر بلفظ استحباب ذکر کرده و صحیح این ست که سنت ست انتهی و در ما ثبت بالسنة
گفته اختلاف کرده اند علما در تراویح که آیا [illegible] سنت بعضی گفتند نه بلکه [illegible] نفل ست و مسمی می شود بمستحب و بعضی گفتند مسمی سنت
ست و هو الاصح انتهی و در درر البحور گفته مستحب ست بست رکعت و ادای آن بجماعت سنت ست علی الاصح انتهی و عینی در شرح صحیح البخاری
نوشته اختلاف کرده اند علما در عدد مستحب در قیام رمضان بر اقوال کثیره فقیل احدی وعشرون الی ان قال وقیل [illegible] انتهی و در فصیحه شرح وقایة الروایة
گفته وقول [illegible] الاصح آنست که سنت ست یعنی نفس تراویح شیخ ابن حجر گفت نیافتم آنرا یعنی مواظبت را از خلفای [illegible] ست
هم منظور فیه ست انتهی و در وقایة الروایه و مختصر الوقایه است مسنون شد تراویح بست رکعت و مثل اوست در کنز الدقائق و کافی و تنویر الابصار
و نور الایضاح و زیاده کرده که سنت ست برای مردان و زنان و در منافع گفته نفس تراویح سنت ست و ادای آن بجماعت مستحب انتهی و در ارکان اربعة
صلوة تراویح در رمضان نوعی از صلوة لیل ست و این سنت ست بر ما و در جواهر اخلاطی ست این یعنی تراویح سنت رسول خداست و گفته اند
سنت عمر ست والاول اصح انتهی و در محیط برهانی ست تراویح را سنت عمر گفته می شود زیرا که عمر مواظبت کرد بران و سنت رسول خدا آن
که خود آنحضرت بران مواظبت نموده انتهی این ست روایات کتب حنفیه که در انداد السنة ایراد کرده وازین روایات ثابت شده که نفس قیام رمضان
با جماعت یا بی جماعت و بی تعیین عدد یا تعیین هشت رکعت باسه رکعت وتر که مجموع یازده رکعت شد سنت ست و مابقی مستحب یا نفل
یا سنت عمر که نزد صاحب سبل السلام بدعت ست پس آنچه در در مختار و جز آن گفته که تراویح سنت مؤکده است و آن بست رکعت ست انتهی
مراد بآن سنیت نفس قیام ست نه عدد رکعات زیرا که دلیلی بران ناهض نیست کما عرفت مما تقدم و همچنین جمع عمر بن خطاب مردم را بر یازده رکعت
و بست رکعت هر دو ثابت شده پس اول سنت ست و ثانی مستحب و مع ذلک مواظبت جمیع صحابه بران ثابت نشده و سنت آنحضرت
دو گونه هست آنچه بران مواظبت نموده با ترک احیانا بر سبیل عبادت آن سنت هدی ست و آنچه بطریق عادت نموده سنت زائده است کذا فی شرح الوقایة
و در صبح صادق شرح منار گفته سنت دو نوع ست سنت هدی و آن سنتی ست که بران مواظبت کرده بجهت عبادت پس اخذ آن هدی ست
و ترک آن ضلالت و دیگر زوائد که مواظبت کرد بران بطریق جبلت انسانیه نه بحیثیت تعبد واین مندوب ست انتهی و در فتح الغفار شرح منار ست سنن که
مؤکده نیند گاهی اطلاق میکنند بران اسم سنت و گاهی مستحب و گاهی مندوب و فقها فرق کرده اند در هر سه و گفته اند آنچه مواظبت کرد آنحضرت بران با ترک
بلا عذر سنت ست و آنچه مواظبت نکرد بران مستحب ست اگر برابر باشد فعل و ترک آن و مندوب ست اگر مرجح باشد فعل آن بر ترک آن باین طریق که
یکبار یا دو بار کرد و اصولیین فرق نمی کنند در مستحب و مندوب انتهی و در مبسوط گفته سنت دو سنت ست یکی آنکه اخذ آن هدی ست و ترک آن
لا باس [illegible] همچو سنتی که مواظبت نکرد بران رسول خدا صلی الله علیه وسلم و سنتی ست که اخذش هدی ست و ترکش ضلالت همچو اذان و اقامت و نماز
عید انتهی و در کشف بزدوی ست اما سنت پس هر نفل ست که مواظبت کرد بران رسول خدا صلی الله علیه وسلم مثل تشهد در نمازها و سنن رواتب
و حکمش ندب ست بسوی تحصیل آن و ملامت کرده می شود بر ترک آن با لحوق اثم یسیر و هر نفل که مواظبت نکرد بران رسول خدا بلکه ترک کرد آنرا
در یک حالت همچو طهارت برای هر نماز و تکرار غسل در اعضای وضو و ترتیب در وضو پس مندوب ست تحصیل آن و ملام نیست بر ترک آن و لاحق نمی شود
بتارک وی گناهی و مثل اوست در تقریر شرح تحریر وازینجا ثابت شد که تراویح سنت زائده است زیرا که مواظبت آنحضرت بران بطریق تعبد
ثابت نشده و نزد بعضی این یازده رکعت که آنرا آنحضرت در سه شب گزارد نماز شب بود که در اول لیل بجماعت خواند چه جماعت در نفل ثابت ست

نه نمازی علیحده بود بنام تراویح در نیل الاوطار [illegible] عنه و حاصل چیزی که دلالت کرد بران احادیث باب وآنچه مشابه اوست آن مشروعیت قیام ست
در رمضان و نماز گذاردن در وی بجماعت و [illegible] پس قصر نماز که نامش تراویح ست بر عددی معین وتخصیص او بقرات مخصوصه وارد نشده سنت
بدان انتهی والله اعلم **وعن خارجة** بخای معجمه و [illegible] بعد الف صحابی قرشی [illegible] هزار سوار برابر [illegible] می شد مرویست که عمرو بن العاص
سه هزار سوار از عمر بن الخطاب رضی الله عنه بخواست [illegible] سه سوار داد خارجه بن حذافه و زبیر بن عوام و مقداد بن اسود و هر یکی را بجای [illegible]
سوار قرار داد خارجه قاضی عمرو بن العاص [illegible] بود بر مصر و بر شرط و عداد وی بود تا آنکه خارجی بگمان عمرو بن عاص او را بکشت و این واقعه در هنگام عقد
خوارج بر قتل [illegible] ابن [illegible] ازیه [illegible] یه و عمرو بن عاص ولیکن تقدیر الٰهی در حق امیر المؤمنین علی رفت نه در حق معاویه و عمرو و خارجه بغلط کشته شد
قائلی گفت سه فلیتها اذ فدت عمراً بخارجة ٭ فدت علیاً بمن شاءت من البشر ٭ وقتل خارجه در سنه اربعین بود بن حذافة بضم حاء مهملة
فذال معجمة ففاء بعد الالف رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله امدکم بصلوٰة بدرستیکه
خدای تعالی مدد کرده است شما را بنمازی یعنی زیاده کرد بر نماز پنجگانه نمازی دیگر را و امداد فرستادن یکی بر پی دیگری برای تقویت وتاکید و در روایتی
بجای امدکم زادکم و در بعضی امرکم آمده در سبل گفته حدیث مفید عدم وجوب وتر ست لقوله امدکم چه امداد زیادت چیزی ست که تقویت مزید علیه
بلند گفته می شود مدّ الجیش وامدّه اذا زاده والحق به ما یقویّه ویکثره مدّا ومدّ الدوار امدّها زیاده کرد آنرا چیزی که اصلاح کند آنرا ومددت السراج
والارض چون اصلاح کردی آنرا بروغن وسماد و گذشت خلاف در وجوب وتر و عدم آن انتهی ونوافل وغیره برای تقویت فرائض وتتمیم
نقصان آنهاست چنانکه در احادیث سنن از تمیم داری وغیره وارد شده هی خیر لکم من حمر النعم آن نماز بهتر ست شما را از
چارپایهای سرخ مراد شتران سرخ رنگ اند که اعز وانفس اموال ست نزد عرب یعنی نماز مذکور بهتر ست از متاع دنیا وزینت آن که محبوب ست
نزد شما حمر بضم حا و سکون میم جمع احمر و بضم میم جمع حمار ست قلنا وما هی یا رسول الله قال الوتر گفتیم ما که آن کدام نماز ست ای رسول خدا
فرمود وتر ست گردانیده است ومشروع ساخته ست آنرا خدای تعالی برای شما ما بین صلوٰة العشاء الی طلوع الفجر در وقتی که میان نماز
عشاست تا آنکه طلوع کند فجر و باین حدیث استدلال کرده اند بر وجوب وتر ابو حنیفه ومن قال بقوله و گذشت که در وی دلالت بر وجوب نیست
رواه الخمسة یعنی احمد وابوداود و ترمذی وابن ماجه الا النسائی مگر نسائی ترمذی عقب اخراج حدیث خارجه گفته این حدیث غریب ست نمی شناسیم
آنرا مگر از حدیث یزید بن ابی حبیب و گفت وهم کرده اند بعض محدثین در وی بعده بیان آن وهم کرده پس مصنف را می بایست که تنبیه میکرد برین قول ترمذی
و بخاری گفته این حدیث ضعیف ست و ابن حبان گفته اسنادش منقطع و متن او باطل ست وصححه الحاکم و درین باب ست از معاذ بن جبل نزد احمد
و در وی ضعف وانقطاع ست و از عمرو بن العاص و عقبه بن عامر نزد طبرانی و در وی نیز ضعف ست و از ابی بصره غفاری نزد احمد وحاکم وطحاوی
و در وی ابن لهیعه است و وی ضعیف ست ولیکن متابعت کرده شده است و از ابن عباس ست نزدیک دارقطنی و در وی نضر ابو عمر الخراز ست
و وی ضعیف و متروک ست و از ابن عمر ست نزدیک ابن حبان فی الضعفاء در ترجمه احمد بن عبد الرحمن بن وهب و دعوی کرد که موضوع ست و از عمرو
بن شعیب عن ابیه عن جده نزد احمد و دارقطنی واسنادش ضعیف ست وروی احمد عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده نحوه
ای نحو حدیث خارجه و گذشت که سندش ضعیف ست وحفاظ اختلاف کرده اند در احتجاج بنسخه عمرو مذکور وراجح احتجاج ست بدان مطلقا وضمیر در جده
راجع ست بسوی شعیب نه عمرو زیرا که وی ابن شعیب بن محمد بن عبد الله بن عمرو بن العاص ست و محمد مذکور را درین اسناد دخلی نیست مگر در حدیثی
که تابی ندارد و آن حدیث را عباده در صحیح خود از حدیث ابن الهاد از عمرو بن شعیب عن ابیه عن محمد بن عبد الله عن عبد الله بن عمرو مرفوعا باین لفظ آورده

الا امتثلوا اخطل الى واقربكم منى مجلسا يوم القيامة الحديث كذا فى مرقاة الصعود شرح سنن ابى داود عن عبد الله بن بريدة ثم موضعه بن الحصيب بصيغة التصغير الاسلمى وعبد الله ثقات تابعى ست ماحب واردات ابن بريده وثم وصف برا مسول شد قضاى مرو او مرو آنجا ودفن
ابنه وله حديث كثير عن ابيه حبيب بن ابى رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الوتر حق فمن
لم يوتر فليس منا يعنى وتر حق ست وثابت پس كسيكه وتر نكند نيست از اهل سنت ما يعنى بر طريقه ما ودر روايتى آمده كه اين راسه بار فرمود
واين دليل ست بر وجوب وتر ودر سبل گفته حديث محمول ست بر تاكيد سنيت وتر جمعا بينه وبين الاحاديث الدالة على عدم الوجوب اخرجه
ابو داود بسند لين زيراكه در وى عبيد الله بن عبد الله العتكى ست مكنى بابى المنيب بخارى ونسائى تضعيف او نموده على بن ... اند
الحديث ست وتوثيق كرده است او را يحيى بن معين وصححه الحاكم وگفت ابن معين انه موقوف وله شاهد ضعيف عن ابى هريرة
عند احمد واو را شاهدى ضعيف ست از حديث ابو هريره نزد احمد باين لفظ كه هركه وتر نكرد پس نيست از ما ودر وى خليل بن مرة است
وهو منكر الحديث ودر سندش انقطاع ست در ميان معاويه بن مره وابى هريره كما قال احمد در حجة الله البالغه گفته حق اينست كه وتر او كم
سنن ست چنانكه على وابن عمر وعباده بن الصامت بيان كرده اند انتهى وعن عايشة رضي الله عنها قالت ما كان
رسول الله صلى الله عليه وسلم يزيد في رمضان ولا في غيره على احدى عشرة ركعة يصلي اربعا فلا تسال
عن حسنهن وطولهن نبود رسول خدا كه زياده ميكرد در رمضان ونه در غير آن بر يازده ركعت ميگذارد چهار ركعت پس مپرس از خوبى
ودرازى آن يعنى اين هر چهار ركعت در غايت حسن وجمال وطول مى بودند تا آنكه بى نياز اند از آنكه پرسيده شود از حال آنها بسبب كمال ظهور حسن
وطول كذا فى الديباج ومحتمل كه اين هر چهار متصل باشند وهو الظاهر ومحتمل كه جدا جدا باشند واين بعيد ست مگر آنكه موافق حديث صلوة الليل
مثنى مثنى ست ثم يصلي اربعا فلا تسال عن حسنهن وطولهن پستر ميگذارد چهار ركعت پس مپرس از خوبى ودرازى آن در سبل
گفته نهى كرد از پرسيدن يا از براى آنكه مخاطب بر مثل آن قادر نيست پس چه حاجت ست او را در سوال يا آنكه حسن وطول آن بنابر شهرت معلوم
پس سوال كرده نشود از ان يا آنكه وى قادر نيست بر وصف آن انتهى ثم يصلي ثلثا پستر ميگذارد سه ركعت وتر از اينجا بعضى از علماى
حديث گفته اند كه نماز شب زياده بر يازده ركعت نبود اما صحيح آنست كه سيزده ركعت هم مى بود چنانكه بيايد قالت عايشة گفت عايشه
فقلت يا رسول الله پس گفتم اى رسول خدا أتنام قبل ان توتر آيا مى خسپى تو پيش از وتر كردن قال يا عايشة ان عيني
تنامان ولا ينام قلبي فرمود اى عايشه مى خسپند چشم من ونمى خسپد دل من در اينجا اشكال آورده اند كه اگر حال اين ست پس چرا
در ليلة التعريس بخواب رفت واز طلوع فجر آگاه نشد تا نماز فجر فوت شد وبعد از بيدارى آن را قضا كرد جوابش آنكه دريافت طلوع وغروب كار چشم ست
لاجرم چون چشم در خواب باشد ووپوشيده بود طلوع وغروب مدرك نگردد اگرچه دل بيدار بود مثلا شخصى بيدار ست ودر كنج خانه در پرده افتاده
طلوع وغروب در نيابد پس بيدارى دل با عدم ادراك طلوع منافات ندارد زيراكه براى اين ادراك چشم كشاده بايد تنها بيدارى دل كفايت ندارد
وجوابهاى ديگر هم داده اند كه در شرح سفر السعادة وغيره مرقوم اند نووى گفته واين از خصائص انبياست كه نمى شكند وضوى ايشان از نوم
زيراكه امر حدث ومانند آن متعلق بقلب ست نه بچشم انتهى ومصنف هم بدان در تلخيص تصريح كرده وباين حديث استدلال نموده وهم بحديث
ابن عباس كه خفت آنحضرت تا آنكه نفخ كرد پستر برخاست ونماز گذارد ووضو نكرد ودر بخارى ست بدرستيكه انبيا مى خوابد چشمهاى ايشان
ونمى خوابد دلهاى ايشان متفق عليه در سبل گفته روايات در كيفيت نماز شب آنحضرت صلى الله عليه وسلم وعدد آن از عايشه مختلف

مختلف آمده هفت و نه و یازده سوای دو رکعت [illegible] و از انجمله است این روایت که می آید و في رواية لهما و در روایتی ست مر بخاری و مسلم را

عنها از حدیث عایشه کان یصلی من اللیل [illegible] رکعات و یوتر بسجدة بود آنحضرت که میگذارد از شب ده رکعت و وتر میکرد بیک رکعت

و ظاهر آنست که این ده رکعت موصول بود نیست [illegible] و میگذارد دو رکعت صبح بعد طلوع صبح فتلک ثلث عشرة

پس این سیزده رکعت شد یعنی سیزده رکعت [illegible] نماز شب [illegible] سنت فجر نیز دران شمرده اند از جهت قرب و اتصال و انتهای آن بدان و انضمام

نماز شب آنحضرت یازده رکعت [illegible] چنانکه در روایات دیگر آمده اما در سفر السعادة گفت صواب آنست که سیزده رکعت ورای رکعتین فجر بود دو وتر

[illegible] سنت دران انتهی و دلیل وی آنست که از ابن عباس آمده که وی شب کرد در خانهٔ خالهٔ خود میمونه بنت الحارث پس قیام نمود آنحضرت پاره از شب

پس گذارد شش بار دو دو رکعت پس وتر کرد بیک رکعت پس اضطجاع کرد تا آنکه آمد او را مؤذن پس برخاست و بگذارد دو رکعت سبک پس برآمد

بمسجد و بگذارد نماز فرض صبح و در روایتی دیگر از ابن عباس آمده که گذارد آنحضرت سیزده رکعت پس خواب کرد تا آنکه دم کرد و چون ظاهر شد او را فجر

بگذارد دو رکعت سبک که سنت فجر باشد و درین روایت صریح ذکر سیزده رکعت آمد خارج رکعتین سنت فجر و بالجمله علما متفق اند بر یازده رکعت

و مختلف اند در دو رکعت اخیر بعضی خارج رکعتین فجر می شمرند چنانکه مختار اکثر علما است و بعضی با رکعتین فجر دارند و حق آنست که هر دو بود تارة فتارة

و ادعای دوام یکی ازین دو طریق باطل ست و باین رفته صاحب حجة بالغه و شوکانی گفته اکثر آن سیزده رکعت ست انتهی و این و جانب زیادت ست

پس یازده رکعت ثابت ماند و در روایتی از عایشه سیزده رکعت نماز شب و دو رکعت فجر آمده پس مجموع پانزده رکعت شد و نظر باختلاف الفاظ عایشه

بعضی گمان کرده اند که این حدیث مضطرب ست حال آنکه چنین نیست بلکه این روایات محمول ست بر اوقات متعدده و مختلفه بحسب نشاط خاطر و بیان

جواز و همه جایز ست و لیکن این بقول وی و لائق بغیره مناسب نیست پس احسن ست که چنین گویند که عایشه خبر داد از اغلب فعل آنحضرت

صلی الله علیه وسلم و نیست منافی او آنچه خلاف وی آمده زیرا که آن اخبار ست از نوادر و شواذ امور **و عنها** و هم روایت ست از عایشه رض

قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی من اللیل ثلث عشرة رکعة بود آنحضرت که میگذارد از شب سیزده رکعت

و بیان نکرد که بر چند رکعت سلام میداد چنانکه در حدیث سابق تفصیل کرده آری درین قول وی وتر ثابت شده و یوتر من ذلک وتر میکرد

از میان این سیزده رکعت به پنج رکعت متصل لا یجلس في شيء إلا في اخرها نمی نشست در هیچ رکعتی ازین پنج رکعات مگر در آخر آن و این

یکی از انواع ایتار اوست صلی الله علیه وسلم و فقها را درینجا اختلاف ست که بی قعده زیاده بر دو رکعت گذاردن درست ست یا نه آنانکه منع کنند

این را مخصوص بحضرت دارند یا از جلوس سلام خواهند اما بنای نوافل بر یک تحریمه جایز ست بی خلاف و در کراهیت زیاده بر چهار رکعت

در روز و بر هشت رکعت در شب بسلام واحد خلافی مشهور ست و صحیح در مذهب حنفیه آنست که مکروه ست و در نماز شب از آنحضرت صلی الله

علیه وسلم روایات مختلف آمده و در هر وقتی بنوعی گذارده و متعبد مخیر ست دران بهر نوعی که تمسک کند شرف اتباع دریابد و اگر در اوقات متعدده

بهر نوعی از ان ست نماید اوفق و انسب باشد سیزده و یازده و نه و هفت همه آمده و بعضی علما پنج نیز گفته و از سیزده اکثر نبود پس بعضی با سنت فجر گفته و بعضی بی آن و این اصح و اصوب ست

و گاهی وتر بیک رکعت کرده و گاهی بسه رکعت و در بعضی روایات عدد وتر داخل آن شمرده و در بعضی خارج و در بعضی اطلاق کرده وتر را بر یک رکعت

و در بعضی بر سه تا پنج و هفت و در بعضی روایات تمام نماز شب را وتر گفته کما مر و چون بتحقیق معلوم شد که نماز شب از آنحضرت بر وجوه متعدد

بوده است پس یکی از ان وجوه این ست که هشت رکعت میگذارد دو گان دو گان بچهار سلام و این حدیث صریح ست در وصل پنج رکعت

بیک جلوس و وصل اکثر از چهار رکعت جایز ست بیک سلام باتفاق و نزد حنفیه جایز ست تا هشت رکعت **و عنها** و هم از عایشه ست

رضي الله عنها قالت من كل الليل اوتر رسول الله صلى الله عليه وسلم فانتهى [illegible] بوجهي كه شعار اسلام ظاهر شود مثل آنكه
وتر كرد رسول خدا پس منتهي شد وترش تا صبح يعني آخر اسر آنحضرت گذاردن وتر [illegible] ست ترويج واظهارست، وضبط كرده است
كه فرمود وتر يك ركعت [illegible] معلوم ست از [illegible] رضي الله عنه قال قال [illegible] اوتر لا تقام فيهم الصلوة الا استحوذ عليهم الشيطان
[illegible] ست از آخر شب در سفر [illegible]
[illegible] نيز سنت مؤكده پس اگر در خانها بجماعت نماز گذارند
[illegible] وي گفته ابتداي وقت وتر بعد از عشاست وانتهاي آن تا قبل طلوع [illegible] احاديث [illegible]
سيان تمام شب وقت وترست الى قوله وبالجمله بصحت رسيده كه غالب احوال آنحضرت آن بود كه وتر در آخر [illegible] خود دلالت دارد بر فرضيت
در اول شب يا اوسط آن وتر كردي وبعد از آن به تهجد برخاستي وتر را اعاده نكردي انتهى متفق عليه [illegible] دو حديث را بخاري و مسلم
روايت كرده اند در سبل السلام گفته درين حديث بيان وقت وترست كه آن تمام شب ست بعد از نماز عشا وحديث خارجه هم افاده آن كرده
چنانكه گفت وتر ما بين صلوة عشا تا طلوع فجر وقد ذكرنا انواع الوتر التي وردت في حاشية ضوء النهار انتهى **وعن عبد الله**
بن عمرو بن العاص رضي الله عنه قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم يا عبد الله لا تكن مثل فلان كان
يقوم من الليل فترك قيام الليل گفت عبد الله فرمود مرا رسول خدا اي عبد الله مباش مانند فلان شخص بود كه بر ميخاست بنماز شب
پس بگذاشت برخاستن شب مقصود تنبيه ابن عمرو ست بر منع وي از كثرت قيام ليل وافراط دران كه مورث ملالت وسآمت گشته منجر بترك آن
گردد چنانكه از قصه وي رضي الله عنه معلوم شده است كه تمام شب قيام مي نمود وقطعًا خواب نميكرد وپدرش از ان منع مي نمود پس پيش آنحضرت
آورد حضرت او را منع كرد چنانكه در احاديث آمده است وآنحضرت نام اين فلان را نبرده باشد ليكن مصنف در مقدمه فتح الباري گفت كه واقف نشدم
بر نام آن شخص در هيچ يكي از طرق اين حديث وگويا كه ابهام آن بقصد پرده پوشي اوست متفق عليه ابن العربي گفته درين حديث دليل ست
بر آنكه قيام ليل واجب نيست چه اگر واجب بودي بر تارك وي برين قدر اكتفا نفرمودي بلكه ابلغ ذم كردي ودروي استحباب دوام چيزيست
كه آدمي عادت آن گرفته باشد از خير بغير تفريط واستنباط كرده مي شود از حديث كراهت قطع عبادت **وعن علي بن ابي طالب**
عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اوتروا يا اهل القرآن وتر كنيد يعني بگردانيد نماز خود را
در شب وتر بضم يك ركعت يا سه ركعت بدان اي كسانيكه ايمان آورده ايد بقرآن وتصديق كرده ايد بدان وستولي حفظ وتلاوت شده ايد
تنبيه ست بر ملازمت قيام ليل بتلاوت قرآن دران چنانكه امر فرمود آنحضرت را بقول خود ورتل القرآن ترتيلا خطابي گفته
تخصيص اهل قرآن باين امر دلالت ميكند بر عدم وجوب وتر زيرا كه اگر واجب مي بود امر عام ميكرد واهل قرآن در عرف قراء وحفاظ اند عوام
كما ذكره ابن علان **فان الله وتر يحب الوتر** زيرا كه خدا وتر ست دوست ميدارد وتر را وتر بكسر واو وفتح آن عدد فرد را گويند
واطلاق كرده ميشود بر حق سبحانه بمعنى فرد در ذات خود كه قبول نمي كند انقسام را ودر صفات بمعنى بي مثل ومانند آن ودر افعال بمعنى آنكه
هيچ شريك ومعين ندارد پس در وي سبحانه معني وتريت ست بمعني فرديت وباين مناسبت دوست ميدارد وتر را وثواب ميدهد بران اگر از قبيل
افعال باشد وآنحضرت رعايت ميكرد آنرا واين را امثال بسيارست در شرع چنانكه بر متتبع مخفي نيست قاضي عياض گفته هر كه چيزي
مناسبت دارد گو آن مناسبت ادنى باشد دوست مي باشد آن چيز طرف وي ونعم ما قيل سه لذت همه در مناسبتهاست ؛ از شير
دل بشكر گشايد **رواه الخمسة** يعني احمد وابو داود وترمذي ونسائي وابن ماجه **وصححه ابن خزيمة** در سبل گفته امر درين
حديث براي ندبست بنا بر ادله داله بر عدم وجوب وتر چنانكه گذشت **وعن ابن عمر رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم**

صلی الله علیه وسلم او نه جماعت میکنند در منازل خود

در جماعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم عیناً بر سا... شید آخر نماز خود را بشب وتر از این حدیث معلوم شد که گذاردن دو رکعت بعد از وتر جائز ست
واگرچه او را عذر باشد زیرا که ابن اعمی ذکر کرد عذر را که ... از علما امام مالک ... بعد از وتر ... صحیح نشده ست این حدیث
لیکن او را امر فرمود باجابت ندباً لا وجوباً تا جمع ... و جماهیر علما قائل اند از جهت ورود ... در حدیث مسلم از طریق ابی ...
جماعت واجب ست بر هر واحد واگر ... بعد وتر و حال آنکه وی نشسته است و میگویند حدیث باب مختص ست بکسی که وتر گذارد و آخر شب ... میگویند
نیست ... بعد از وتر جائز ست پس این حدیث محمول ست بر استحباب نه بر وجوب و بعضی گویند که این دو رکعت که بعد
وتر گذارد همان دو رکعت فجر ست و حمل کرده آنرا النووی بر آنکه گذاردنش بعد وتر برای بیان جواز نفل نشسته است و رفته اند اکثر باینکه بگذارد
شفع چندانکه خواهد و نقض نکند وتر را عملاً بحدیث طلق **وعن** علی بن طلق ترجمهٔ وی مکرر گذشت رضی الله عنه قال
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لا وتران فی لیلة نیست دو وتر در یک شب یعنی چون در اول شب
وتر گذارد و پس از آن بتهجد برخاست دیگر اعادهٔ وتر سزاوار نبود از جهت این حدیث و از جهت آنکه اگر دو وتر گذارد لابد یکی از آن دو نفل بود
و دو وتر از نفل در شرع وارد نشده و ترمذی در جامع خود آورده که اختلاف کرده اند اهل علم در حق کسی که وتر کند در اول شب بعد از آن برخیزد در آخر
جماعهٔ از اصحاب و من بعدهم گویند نقض کند وتر را و اضافه کند بآن یک رکعت را پس از آن بگذارد آنچه خواهد پس تر وتر کند در آخر نماز خود زیرا که
در یک شب دو وتر نبود و مذهب اسحق این ست و جماعت دیگر از اصحاب و غیرهم بر آنند که چون در اول شب وتر گذارد و پس از آن بخواب رفت
و برخاست بگذارد آنچه خواهد و نقض نکند وتر را و بگذارد آنرا که کرده ست بر حال خود و قول سفیان ثوری و مالک و ابن المبارک و احمد این ست
و این صحیح تر ست بوجوه متعدده روایت کرده شده ست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد وتر نماز گذارده و از ام سلمه و عایشه و ابو امامه و غیر
ایشان آمده که گذارد آنحضرت بعد از وتر دو رکعت این کلام ترمذی ست رواه احمد والثلثة یعنی ابوداود و ترمذی و نسائی گفت
ترمذی حسن ست وصححه ابن حبان و عبد الحق و غیره و بالجمله در حدیث دلیل ست بر آنکه وتر نکند بلکه شفع گذارد چندانکه خواهد و مروی ست
از ابن عمر که گفت چون پرسیده شد از آن چون نمی ترسی از صبح و نه نوم پس شفع کن و بگذار هرچه ظاهر شود ترا پس تر بگذار **وعن** ابی
بن کعب الاکبر الانصاری الخزرجی کاتب وحی بود و یکی از آن شش کس ست که قرآن را در عهد آنحضرت حفظ کردند و یکی از آن فقهاست که
در عهد رسول خدا فتوی می دادند و بود اقرء اصحابه لکتاب الله کنیت کرد او را رسول خدا بابا المنذر و خواند او را سید الانصار مات بالمدینة سنة ۱۹
روی عنه خلق کثیر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یوتر بود آنحضرت که وتر میکرد یعنی میخواند در نماز وتر بسبح اسم
ربک الاعلی در رکعت اول بعد قرائت فاتحه وقل یا ایها الکافرون در رکعت دوم بعد فاتحه وقل هو الله احد در رکعت
سوم بعد فاتحه رواه احمد وابوداود والنسائی وزاد ای النسائی ولا یسلم الا فی آخرهن و سلام نمیداد مگر در آخر آنها زیرا که
وصل اکثر از چهار رکعت بیک سلام جائز ست باتفاق و نزد حنفیه جائز ست تا هشت رکعت و نیز ازین لفظ جواز وتر بسه رکعت چنانکه مذهب حنفیه است
معلوم گردید و حدیث ابوهریره لا توتروا بثلث که حاکم تصحیح آن کرده معارض اوست و هم حاکم از ابن عباس و عایشه کراهت وتر بسه رکعت روایت
کرده و قد قدمنا وجه الجمع و بالجمله چون بتصحیح وتر بسه رکعت یکی از انواع وتر ست کما عرفت پس متعین نباشد در سه و حنفیه گویند صحابه اجماع کرده اند
بر جواز ایتار بثلث موصوله و اختلاف کرده اند در ما عدا آن و لیس اخذ بدان اخذ با جماع ست و رد کرده اند بر ایشان بعدم صحت اجماع کما عرفت
ولابی داود والترمذی واحمد نحوه عن عایشة مانند حدیث ابی و در سندش لین ست زیرا که از طریق خصیف جزری ست

نيست بوجهى كه شعار اسلام ظاهر شود مثل آنكه
ورواه الدارقطني وابن حبان والحاكم من حديث يحيى بن سعيد عن عمرة عن عائشة وتفرد ... سنت ترويج واظهارست، وشبيه كرده است
صدوق ست عقيلي گفت اسناده صالح ... ولكن حديث ابن عباس وابي بن كعب ... اوتد بو لا التقام فيهم الصلاة الا استحوذ عليهم الشيطان
رواه احمد ... زيادت معوذتين را ورروايت ... سنت مؤكده پس اگر در خانها جماعت را گذارند
وفيه وورد ... ابن ست كل سورة في ركعة وفي الاخيرة قل هو الله احد والمعوذتين ... الظاهر خود دلالت دارد بر فضيلت
در ركعت سيوم باخلاص ومعوذتين همه آمده وانچه مختار اكثر اهل علم ست از صحابه ومن بعدهم همان اول ست ... حزم
گفته كه احمد در مسند خود از عائشه روايت كرده كه گفت بود رسول خدا كه ايتار ميكرد بسه ركعت ميخواند در اول سبح اسم ربك الاعلى ودر دوم
كافرون ودر ثالثه قل هو الله احد وبهمين اخذ كرده اند اصحاب ما انتهى شيخ در ترجمه گفته در ركعت اولى سورة انا انزلنا ميخواندند در سبح جا
مروي وماثور نيست وميگويند كه در بعض روايات فقهيه آمده است والله اعلم گوييم در حديث علي رضي الله عنه آمده كه وتر ميكرد آنحضرت به نه سوره
از مفصل پس ميخواند الهكم التكاثر وقدر واذا زلزلت وعصر وكوثر واذا جاء نصر الله وكافرون وتبت وقل هو الله در هر ركعت سه سوره رواه احمد
بن ابراهيم الدورقي في مسند علي كرم الله وجهه **وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال اوتروا قبل ان تصبحوا**
فرموده وتر كنيد پيش از آنكه صبح كنيد رواه مسلم واين دليل ست بر آنكه وتر قبل صبح ست ولابن حبان من حديث ابي سعيد
من ادرك الصبح ولم يوتر فلا وتر له هر كه دريافت طلوع صبح را ووتر نكرد پس نيست وتر او را يعني بطريق ادا بلكه قضا گرديده ودرو
دليل ست بر اينكه مشروع نيست وتر بعد خروج وقت واما اينكه قضاى وى صحيح نيست خلا زيرا كه مراد از ترك تعمد ترك ست وفوت شد
از وى سنتي عظمى كه تدارك آن ممكن نيست وابن منذر از جماعتى از سلف حكايت كرده كه انچه خارج مى شود بفجر وقت اختيارى اوست ووقت اضطرار
خود باقي ست تا قيام نماز صبح **وهم** روايت ست از ابي سعيد خدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من نام عن الوتر او نسيه فليصل اذا اصبح او ذكر كسى كه خفت از وتر يا فراموش كرد آنرا پس بايد كه بگذارد وقضا كند آنرا
وقتى كه صبح كند يعني بيدار گردد يا وقتى كه ياد آرد واين قدر كافى ست در ثبوت وجوب بمعنى مقابل فرض واين لف ونشر مرتب ست يعني
نائم چون بيدار گردد وناسى چون ياد كند ودر روايتى لفظ استيقظ بجاى اصبح آمده رواه الخمسة الا النسائي يعني احمد وابوداود وترمذي
وابن ماجه **وعن جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من خاف ان لا يقوم من آخر**
الليل فليوتر اوله كسى كه مى ترسد كه نمى تواند برخاست از آخر شب پس بايد كه بگذارد وتر اول شب وبخفتد **ومن طمع ان يقوم**
آخره فليوتر آخر الليل وكسى كه اميد ميدارد كه مى تواند برخاست آخر شب واعتماد دارد بر بيدار شدن پس بايد كه وتر كند آخر شب
فان صلوة آخر الليل مشهودة زيرا كه نماز آخر شب گواهى داده شده است بفضل وكرامت وى وحاضر مى شوند در وى ملائكه
رحمت ودر روايتى محضورة آمده **وذلك افضل** ووتر در آخر شب فاضل ترست از وتر اول شب ازين حيثيت كه مذكور شد وتواند كه
چيزى عارض گردد كه در حق خصوص شخص وتر اول شب اولى واحوط واليق بحال باشد ورفته است جماعتى از سلف بسوى اين وبسوى آن
ديگر وهر دو كار در ابي داود ست حديث از ابي قتاده كه فرمود آنحضرت ابوبكر را تو كدام وقت وتر ميكنى گفت اول شب وگفت عمر را تو كدام
وقت مى كنى گفت آخر شب پس گفت ابوبكر را اخذ كرد اين بحذر وگفت عمر را كه گرفت اين بقوت ومى فرمود آنحضرت صلى الله
عليه وسلم مر ابوهريره را كه وتر اول شب بگذارد وبخسپد زيرا كه اول شب بيدار مى بود واحاديث كه از حضرت مى شنيد ياد ميگرفت رواه مسلم

صلی اللہ علیہ وسلم او نہ جماعت میکنند در منازل خود النبي صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا طلع الفجر فقد ذهب كل صلوة الليل
در جماعت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عینا برساند پس صبح پس بتحقیق رفت ہر نماز شب و وتر پس وتر کنید پیش از طلوع فجر و این تخصیص امر
و اگر چہ او را عذر باشد زیرا کہ یعنی اعمی ذکر کرد عذر را اگر اسم صلوة ست و میرد و وقت ... ... در حدیث ابی سعید کہ
لیکن او را امر فرمود باجابت ندبا لا وجوبا تا جمع ... ... ظاہر شد کہ مراد رفتن وقت وتر ست بر فوت شب بر کسی کہ ... ...
جماعت واجب ست بر ہر واحد و اگر ... ... بروایت ترمذی از عائشہ ... بود رسول خدا چون نمی گذارد از شب منع میکرد او را ازان خواب یا غلبہ
... ... دوازدہ رکعت و گفت حسن صحیح و باین تدارک باقات می شد رواہ الترمذی قلت وقال علیہ
سلیمان بن موسی قد تفرد بہ علی ہذا اللفظ در روایت مسلم از ابن عمر باین لفظ آمدہ است کہ مبادرت کنید صبح را بوتر یعنی شتابی کنید در ادا بعد
صبح را مسبوق بوتر بعد مراد ادای آن خواہد بود والاقضا جائز ست در وقت صبح چنانکہ در حدیث زید بن اسلم آمدہ کہ ہر کہ خفت از وتر خود
پس باید کہ بگذارد آن را وقتی کہ صبح کند رواہ الترمذی مرسلا و خود قضا جائز ست در ہر وقت کہ باشد با رعایت ترتیب **وعن عائشة**
رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي الضحى بود رسول خدا میگذارد نماز ضحی فارسی ضحی چاشت ست
و گفتہ اند کہ ضحو و ضحوۃ و ضحیہ بروزن عشیہ بمعنی ارتفاع نہار و بلند شدن روز ست و ضحی بضم و قصر فوق اوست و بمعنی شعاع آفتاب نیز
آمدہ چنانکہ قول وی سبحانہ و تعالی ست والشمس وضحٰها و ضحاء بفتح و مد وقت بلند شدن آفتاب تا ربع آسمان و متعارف میان
مردم در اول روز دو نماز ست یکی در اول روز بعد از طلوع آفتاب و بلند شدن وی قدر یک دو نیزہ و این را صلوة الاشراق گویند دیگر
بعد از بلند شدن وی مقدار ربع آسمان تا انتصاف نہار کہ حین ترمض الفصال در شان اوست و این را صلوة ضحی و نماز چاشت گویند
و در اکثر احادیث ہمین اسم صلوة الضحی واقع شدہ است شامل ہر دو نماز در ہر دو وقت و در بعضی احادیث صلوة الاشراق نیز واقع شدہ
چنانکہ سیوطی از حدیث طبرانی آوردہ کہ آنحضرت فرمود یا ام ہانی ہذہ صلوة الاشراق و این را بعد از حدیثی آوردہ کہ ہم از طبرانی از عمر آوردہ
کہ ابن آدم اضمن لی رکعتين اول النہار اکفک آخرہ حضرت شیخ اجل علی متقی در تبویب جمع الجوامع سیوطی کہ آن را جامع کبیر نام کردہ برای
نماز اشراق عنوانی جدا نہادہ و این حدیث آوردہ کہ ہر کہ بگذارد نماز فجر در جماعت پستر بنشیند برای ذکر خدا تا طلوع کند آفتاب پستر بگذارد دو رکعت
باشد مر او را مثل اجر حجہ و عمرہ تامہ تامہ تامہ رواہ الترمذی عن انس و نمازیکہ آنحضرت در خانہ ام ہانی گذاردہ وقت چاشت بود و بیضاوی در تفسیر
قول حق سبحانہ بالعشی والاشراق گفتہ کہ وقت اشراق وقتی ست کہ روشن گردد آفتاب و صاف گردد شعاع وی و آن وقت ضحی ست
و بالجملہ بر نماز اول روز اطلاق نماز ضحی آمدہ و بر نماز در وقت اشراق ہم آمدہ پس ہر دو را ہم نماز ضحی می توان گفت و ہم نماز اشراق
و بصحت رسیدہ کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در ہر دو وقت نماز گذاردہ و امت را نیز بران ترغیب دادہ و امر استحباب فرمودہ است و در حقیقت
یک وقت ست و یک نماز کہ اول وقت وی اشراق ست و آخر وی تا قبل انتصاف نہار و چون در بعض اوقات در ہر دو وقت نماز کردہ
ازینجا گمان بردند کہ مگر اینجا دو وقت ست و دو نماز و بعضی ضحوۃ صغری و ضحوۃ کبری نیز گویند واللہ اعلم و احادیث و آثار در نماز چاشت بسیار آمدہ
تا آنکہ محمد بن جریر طبری گفتہ کہ اخبار درین باب بحد مرتبہ تواتر معنوی ست در رسیدہ است بحد یقین و قاضی ابوبکر عربی مالکی گفتہ این صلوة
سابقین ست از انبیاء و مرسلین و سیوطی از دیلمی از حدیث ابو ہریرہ آوردہ کہ صلوة ضحی اکثر صلوة داود پیغمبر ست علیہ السلام و از ابن نجار
از حدیث ثوبان آوردہ کہ ضحی صلوتی ست کہ ہمہ گذشت میکردند بران آدم و نوح و ابراہیم و موسی و عیسی علیہم الصلوة والسلام و اختلاف ست

در استحباب صلوٰة ضحی واحادیث واخبار بظاهر در وی مختلف ومتعارض آمده اکثر بر آنند که مستحب است بوجهی که شعار اسلام ظاهر شود مثل آنکه
باب ثابت شده است چنانچه گفت عایشه که دیدم آنحضرت را میگذارد سبحه ضحی را چهار رکعت ... ست ترویج واظهار است، وضبط کرده است
وابن ماجه از بحا و ... میگذارد آنحضرت چهار رکعت وزیاده ... اَوْ بُدُوٍّ لَا تُقَامُ فِيهِمُ الصَّلٰوةُ اِلَّا اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ
وانکه نماز چاشت منحصر در عددی مخصوص نیست زیرا که نیست دلیل بر آن ... سنت مؤکده پس اگر در خانها بجماعت نماز گذارند
چه نیست در احادیث وارده در اعداد نماز مذکور چیزی که نفی کند زیادت را وانچه ثابت شده است از ... دلالت دارد بر حصر
منحصر ست در عددی بحیثیتی که بر آن افزوده نشود وچنین نیست که ذکر کرده رویانی که اکثر وی دوازده رکعت ست ... ها
اورا دلیل حصر درین مسئله شیخ در ترجمه گفته روایات در عدد رکعات صلوٰة ضحی از دو تا دوازده آمده ومختار نزد اکثر علما چهار ست زیرا که احادیث
آن اصح واخبار وآثار در آن اکثر ست انتهی وحافظ شوکانی شرح فرموده اقل آن دو رکعت ست چنانکه در حدیث ابو هریره در صحیحین وغیرهما ست
واکثرش دوازده رکعت ست چنانکه ادله بر آن دال اند انتهی گویم در حدیث عایشه نزدیک مسلم واحمد وابن ماجه چهار رکعت آمده کما تقدم ودر حدیث
انس هشت رکعت کما رواه الحاکم فی المستدرک واحمد وصححه ابن خزیمه ودر مواهب لدنیه این حدیث را از ابن ماجه هم آورده ودر حدیث جابر بن عبد الله
شش رکعت آمده اخرجه الحاکم ودر حدیث ام سلمه وهم عایشه دوازده رکعت آمده رواه الحاکم ودر روایت علی وعایشه وانس وجابر شش رکعت آمده
ودر روایت ترمذی از ابو هریره دو رکعت آمده ودر روایت ابو ذر نیز دو رکعت آمده ودر روایت معاذ بن انس نیز دو رکعت آمده واحمد در مسند خود
مرفوع گفته غرض که این همه اعداد ثابت ست متبع هر عدد که اختیار کند شرف اتباع دریابد واگر تارةً فتارةً هر یکی از آن بجا آورده باشد اوفق بود بسنت
رواه مسلم ودر سبل گفته این حدیث دال ست بر شرعیت ضحی وبر اینکه اقل وی چهار رکعت ست وگفته اند دو رکعت ست واین در صحیحین
از روایت ابی هریره وابن دقیق العید گفته شاید که وی ذکر اقل که تاکید فعل آن ست کرده ودرینجا دلیل ست بر استحباب صلوٰة ضحی وبر اینکه کمتر وی
دو رکعت ست وعدم مواظبت آنحضرت بر فعل آن منافی استحبابش نیست زیرا که استحباب بدلالت قول حاصل ست ونیست از شرط حکم لفظ فر
ادله قول وفعل بر آن ولیکن چیزی که مواظبت کرد آنحضرت بر آن مرجح ست بر چیزی که مواظبت نکرد بر فعل آن انتهی واما حکم این نماز پس حافظ ابن القیم
اقوال جمع کرده وجمله شش قول ست اول آنکه سنت مستحب ست دوم آنکه مشروع نیست مگر برای سبب سوم آنکه اصلا مستحب نیست چهارم آنکه
مستحب فعل اوست تارةً وترک او تارةً با عدم مواظبت پنجم آنکه مستحب ست مواظبت بر آن در خانها ششم آنکه بدعت ست بعده مستند هر یکی
ازین اقوال ذکر نموده وارجح اقوال آنست که سنت مستحب ست کما قرره ابن دقیق العید آری معارض این حدیث عایشه است حدیث آینده

وله عنها وهم مسلم راست از حدیث عایشه بروایت عبد الله بن شقیق که از مشاهیر تابعین ست واز علی وعثمان وعایشه سماع دارد ومات سنة
ثمان ومائة وابن روایت را ابن جریر هم از عایشه روایت کرده انها سئلت هل كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي الضحى
قالت لا الا ان يجيء من مغيبه بتحقیق پرسیده شد عایشه که آیا بود آنحضرت که میگذارد نماز چاشت گفت نمی گذارد مگر آنکه می آمد از
سفر خود وآمدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم از سفر اکثر در وقت چاشت بودی واین حدیث دلیل گروهی ست که میگویند مستحب ست که این نماز را
گاه گاه بگذارد ودر بعض ایام ترک کند ونیز ایشان استدلال می کنند بحدیث ابی سعید خدری که ترمذی وحاکم وابن جریر آورده اند وگفت ترمذی
که حسن غریب ست وآن این ست که بود رسول خدا میگذارد نماز ضحی را تا آنکه میگفتیم ترک نخواهد کرد آنرا وبود که ترک میکرد تا آنکه میگفتیم که نخواهد گذارد آنرا
یعنی چنانچه عادت شریف در اکثر نوافل این چنین بود واحوال سلف از صحابه وتابعین در گذاردن این نماز همچنین بوده روایت کرد ابن جریر از عکرمه

صلی اللہ علیہ وسلم را و نہ جماعت میکنند در منازل خود یک روز و ترک میکرد ده روز و گفت عبداللہ بن دینار کہ بود ابن عمر کہ نمی گذارد نماز چاشت را و چون
در جماعت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عینًا برسانید و گفت منصور بن معتمر سلمی بودند یعنی صحابہ و تابعین کہ مکروہ می پنداشتند محافظت و مداومت را
واگرچہ او را عذر باشد زیرا کہ یعنی اعمی ذکر کرد عذر را کہ گشت ایام و ترک میکردند در ایام دیگر و طائفہ ... میگذارده می شود بسببی از اسباب
لیکن او را امر فرمود باجابت ندبًا لا وجوبًا تا جمع کرد ... ہم کہ در روز فتح مکہ گذارده در بیت ام ہانی بسبب فتح بود و رسمیہ صلوٰة الفتح
جماعت واجب است بر ہر واحد و اگر ... ولیکن گفت ... ست کہ مواظبت بران مستحب ست و خوف توہم فرضیت مرتفع شده اما او
نیست ... از حدیث اول نظر بلفظ کان دوام ثابت ست و ازین حدیث نگذاردن آن مگر در حال آمدن از سفر وغیره
لہذا ... گفتہ جمع میان ہر دو باین طریق ست کہ کلمہ کان بفعل کہ دلالت بر دوام نمی کند دائمًا بلکہ غالبًا و چون قرینہ بر خلاف آن قائم شد
کلمہ مذکور را از معنی دوام بر گردانید و مراد عائشہ از قول خود الا ان یجیئ من مغیبہ نفی رویت خود ست صلوٰة ضحٰی را یعنی وی ندید کہ آنحضرت این را
گذارده باشد مگر درین وقت و لفظ اول اخبار ست از آنچہ باو رسیده کہ ترک نمی کرد آنحضرت صلوٰة ضحٰی را ولیکن تضعیف وی می کند قول وے

وله عنها و مسلم راست از حدیث عائشہ یعنی در نفی نماز چاشت **مارأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي سبحة**
الضحى قط ندیدم آنحضرت را کہ میگذارد نماز چاشت را گاہی سبحہ و تسبیح بمعنے نماز نفل آید و در روایت ابن جریر آمده لا فی حضر ولا فی سفر
ذکره السیوطی بیہقی گفتہ مراد بعدم رویت نفی دوام ست و مراد بتسبیح خود مداومت ست بر وی و ابن عبد البر گفتہ روایت متفق علیہ شیخین
مرجح ست یعنی اثبات نہ روایت نفی کہ مسلم متفرد ست بدان گفت و عدم رویت عائشہ مستلزم عدم وقوع کہ دیگران اثباتش کرده اند نیست
گویم و از متفق علیہ ست حدیث ابوہریره در صحیحین کہ وصیت کرد او را رسول خدا باینکہ ترک نکند دو رکعت ضحٰی را و انّي لا اسبحها و بدرستی کہ
من میگذارم آنرا و این حدیث را بخاری و مالک و ابوداود ہم روایت کرده اند و در آن این ست کہ و بتحقیق بود رسول خدا ترک میکرد عمل را حال آنکہ
آنحضرت دوست میداشت این را کہ عمل کند بدان یا عمل کرده شود بدان از جہت ترس اینکہ عمل کنند پس فرض کرده شود بر ایشان از جہت
جریان سنت الٰہی بر افتراض عمل بر امت نزد مواظبت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر آن و در جامع الاصول در روایت این حدیث تقدیم و تاخیر
کرده و این حدیث حجت طائفہ ایست کہ بکراہت آن قائل شده اند و میگویند کہ گذاردن آن بدعت ست کہ بعد از پیغمبر و خلفای راشدین
پیدا کرده اند و استدلال می کنند این جماعہ باثری کہ بخاری از ابن عمر روایت کرده کہ مورق عجلی کہ از کبار تابعین طبقۂ ثالثہ است گفت
گفتم مر ابن عمر را میگذاردی تو نماز ضحٰی را گفت لا گفتم میگذارد عمر آنرا گفت لا گفتم میگذارد ابوبکر گفت لا گفتم میگذارد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
گفت لا اخاله یعنی گمان نمی برم کہ میگذارد آنحضرت آنرا یعنی نمی گذارد و اگرچہ جزم بدان ندارم و از عبد الرحمٰن بن ابی بکره چنانکہ روایت کرد آنرا
ابن جریر مروی ست کہ ابوبکره کہ از کبار صحابہ ست و پدر او جمعی را دید کہ نماز چاشت میگذارند ایشان را گفت بدرستیکہ شما ہر آئینہ میگذارید
نمازی را کہ نگذارده ست آنرا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و نہ عامۂ اصحاب او یعنی اکثر صحابہ و قیس بن عبید گوید یک سال آمد و رفت نزد عبداللہ
بن مسعود میکردم ہرگز ندیدم کہ نماز چاشت گذارد یعنی اگر مستحب بودی و فضیلت داشتے ترک وی چندین مدت نکردی حال آنکہ در حق وی
وارد شده کہ رضیت لامتی ما رضی بہ ابن ام عبد و گفت مجاہد در آمدم من و عروه بن الزبیر مسجد نبوی را پس ناگاه دیدم کہ ابن عمر نشستہ است
در مسجد نزدیک حجرۂ عائشہ و مردم میگذارند در مسجد نماز چاشت پس پرسیدیم ما ابن عمر را از نماز ایشان یعنی کہ سنت ست یا بدعت گفت
ابن عمر کہ این نماز گذاردن ایشان بدعت ست و نیکو بدعتی ست این بدعت و نیز گفت ابن عمر چنانکہ شعبی از وی روایت کرده کہ ابتدا

نکردند مسلمانان بمعنی فاضل‌تر از نماز چاشت پس این اخبار و آثار رسیده نفی این نماز اند و غیر آن نه ... یه است بوجهی که شعار اسلام ظاهر شود مثل آنکه
واحادیث گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مداومت نمی کرد بر نماز ضحی اگرچه امت را بر محافظت ... ست ترویج و اظهار سنت و ضبط کرده است
مخافت اینکه بر ایشان فرض گردد ... در آخر خروج از عهده آن در زمان ... او بدو لا تقام فیهم الصلوة الا استحوذ علیهم الشیطان
آنرا شعار ... ست چنانکه احادیث صحیحه بدان ناطق اند پس ... که نفی کرد یا روی ... ایشان نیز سنت مؤکده پس اگر در خانها بجماعت نماز گذارند
یا از مردم شنیده که میگذارد و پس هم باین شنیدن گذارد و روایت کرد یا مراد ابن عمر نفی دوام باشد پس ... ظاهر خود دلالت دارد بر عدم صحت
ومحتمل نا گذاردن ابن مسعود و نادیدن قیس بن عبید همین تواند بود یا نفی بسبب عدم وثوق با اخبار وارده ...
خوانده بجهت اجتماع مردم و اظهار آن در مسجد بود یعنی این نماز در حد ذات خود مشروع ست لیکن این اظهار و اجتماع چنانکه در عهد الفص کنند بدعت
چه سنت در نوافل و فضیلت آن در پنهان گذاردن و در خانه گذاردن ست چنانکه معلوم ست قرائی گوید گفته اند ابن عمر را خبر فعل آنحضرت نرسید
و بدا امر او بدا بدعت گفت و اما در حق ما پس مستحب ست چنانکه جمهور بآن رفته اند انتهی غرضکه از هیچ خبری و اثری نفی مشروعیت آن معلوم نشد
بلکه نفی حقیقی مخصوص که رویت یا مداومت یا اجتماع باشد و ابن ابی شیبه از ابن مسعود روایت کرده که وی دید قومی را که میگذارند نماز ضحی را
پس انکار کرد بر ایشان و گفت اگر لابد میگذارید پس در درون خانهای خود بگذارید والله اعلم **وعن** روایت ست از زید بن ارقم
رضی الله عنه که وی دید قومی را که میگذارند نماز چاشت را در مسجد قبا پس گفت آیا ندانستند این قوم که این نماز در غیر این وقت فاضل تر
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بدرستیکه آنحضرت فرمود صلوة الاوابین حین ترمض بفتح میم الفصال
نماز آن کسانیکه رجوع و توجه دارند بجانب حق در وقتی ست که گرم میخورند و سوخته میشوند بچها از جهت سوختن پایهای ایشان از سختی
گرمی زمین و راوی حدیث تفسیر این لفظ چنین کرده و گفته حر النهار سخت می شود گرمی روز فتجد الفصال حر الرمضاء پس می یابد شتر بچها
گرمی ریگ نرم و زمین تافته از آفتاب ترمض از رمض بالکسر بمعنی محترق مشتق از رمضاء ست و آن سخت گرم شدن زمین ست از
افتادن آفتاب بر ریگ و غیره و این در وقت ارتفاع شمس باشد و ماقبل آن حرست و فصال جمع فصیل ست بمعنی بچه شتر نام نهاده شد باین
جهت جدا شدن او از مادر خود و ازین حدیث معلوم گردید که تاخیر ضحی تا گرم شدن روز فاضل تر ست اگر گویند این مخالف آنست که گفتی که ضحی را
یک وقت ست اول او اشراق ست و آخر او چاشت چه شک نماز در اول وقت افضل بود گوئیم افضلیت اول وقت بر مذهب کسی که بدان
قائل ست در فرایض ست اما اینجا چون آخر وقت محل رکون نفس باستراحت ست عبادت درو اشق و افضل بود و از اول ... اولی
فرض صبح تا این وقت بذکر و تلاوت مشغول بود رواه الترمذی و ذکر نکرد عدد رکعات را و اخرجه مسلم ایضا و بزار از حدیث ثوبان آنرا
که دوست میداشت آنحضرت اینکه بگذارد نماز را بعد نصف روز پس گفت عایشه ای رسول خدا شما دوست دارید این ساعت را فرمود مفتوح می شود
درهای آسمان و نظر می کند خدای تعالی برحمت بسوی خلق و این نمازی ست که محافظت میکرد بروی آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی
علیهم السلام و در سندش متروک ست و احادیث بسیار آمده که این چهار رکعت ست **وعن** انس رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من صلی الضحی ثنتی عشرة رکعة هر که بگذارد نماز چاشت را دوازده رکعت بنی الله له
قصرا فی الجنة بنا کند خدای برای او کوشکی در بهشت و در روایتی من ذهب آمده یعنی از طلا رواه الترمذی و ابن ماجه
گفت ترمذی این حدیثی ست غریب نمی شناسیم او را مگر باین وجه و گفت مصنف در تلخیص اسنادش ضعیف ست و ابن ماجه و غیر او نیز این را

صلى الله عليه وسلم را ونه جماعت میکنند در منازل خود صلوة فيؤذن لها پس امر کنم مردی را باذان گفتن برای نماز پس اذان گفته شود مر اورا
در جماعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم عیناً برسانم را بامامت کردن مردم پس امامت کند ایشان را ثم اخالف الى رجال پس بیایم بسوی
واگرچه او را عذر باشد زیراکه ابن اعمی ذکر کرد عذر را که ... آنست که ... مرفوعاً از معاذ ابن انس که ... صلوة با مصلیان
لیکن او را امر فرمود باجابت ندباً لا وجوباً تا جمع ... مگر آنچه خیرست آمرزیده شود او را گناهان او اگرچه باشند مقدار کف دریا یعنی
جماعت واجبست بر هر واحد و اگر ... رسول خدا هر که محافظت کند بر دو رکعت ضحی بخشیده شود او را گناهان او اگرچه مثل زبد بحر باشد
... صلی الله علیه وسلم ای ابن آدم عاجز میا تو از گذاردن چهار رکعت در اول روز کفایت میکنم ترا در آخر روز
یعنے جمیع آفتها و تقصیرات را از ابوهریره آمده مرفوعاً که محافظت نکند بر نماز ضحی مگر اواب رواه الحاکم علی شرط مسلم و هم نزد حاکم ست
از حدیث ابوهریره مرفوعاً که مر بهشت را دری ست که گفته میشود او را باب الضحی پس چون باشد روز قیامت ندا کند منادی کجا اند آن کسانی
که مداومت میکردند بر نماز ضحی این ست در شما پس در آئید آنرا برحمت خدا و مروی ست از ابن عمر که وی گفت ابوذر را وصیت کن مرا ای عم
گفت پرسیدم رسول را چنانکه پرسیدی تو مرا یعنی من نیز وصیت خواستم از آنحضرت پس فرمود هر که بگذارد ضحی را دو رکعت نوشته نشود
از غافلان و هر که بگذارد چهار رکعت نوشته شود از عابدان و هر که بگذارد شش رکعت نرسد آن کس را در آن روز هیچ گناهی و هر که بگذارد
هشت نوشته شود از قانتان یعنے از جمله خاشعان و مقربان و هر که بگذارد ده رکعت بنا کند حق تعالی برای وی خانه در بهشت یعنی در جوار
قدس و روایت کرد این حدیث را بیهقی و ابونعیم و بزار از ابوذر با اختلاف بعض الفاظ روایت کرده اند بی ذکر طلب وصیت و لیکن در روایت
بزار از ابی ذر ابن عطاست ضعفه ابوحاتم وغیره و ذکره ابن حبان فی الثقات وقال یخطی و یدلس و طبرانی از ابی الدرداء آورده
و در سبل گفته باب احادیث لاتخلو عن مقال انتهی وبالجملہ صالح احتجاج ست بر استحباب و فضیلت این نماز زیراکه احادیث ضعیفه در فضائل
اعمال معمول،

وعن عائشة رضي الله عنها قالت دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم بيتي فصلى الضحى
ثماني ركعات عایشه در آمد رسول خدا خانه مرا پس گذارد نماز ضحی هشت رکعت و از عایشه مروی ست که می گفت اگر برانگیخته شوند
یعنے زنده کرده شوند برای من مادر و پدر من ترک نمی کنم نماز چاشت را رواه مالک و این تعلیق بمحال عادی ست بقصد مبالغه یعنے
این لذت را از دست نمی دهم و گفت مجاهد که از طبقه ثانیه تابعین ست و از فقهای مکه و قرای او و اعلام آن بلده معظمه است و ابن عمر
وقت سواری وی گرفت که گذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم روزی نماز ضحی را دو رکعت پستر گذارد روزی چهار رکعت پستر روزی گذارد
شش رکعت می گذارد هشت رکعت پستر ترک داد گذاردن نماز ضحی مقصود ازین حدیث اثبات اصل صلوة ضحی ست و هشت رکعت اد
نه دوام وی که می خواهد بود و احاطه علم راوی بدان بحسب عادت متعذرست و سیوطی این حدیث را از ابن جریر آورده و در روایت وے
ثم ترک یوماً آید روز ترک کرد و بهر حال نماز ضحی هشت رکعت ست چنانکه در مالابد منه گفته و در حجة الله البالغه نوشته که اقل وی
دو رکعت ست و اکثر رکعت و ثالث هشت رکعت و دوازده رکعت و در سفر السعادة گفته بیشتر علما اختیار چهار رکعت کرده اند چه احادیث
آن مجموع حصن حصین جزری میگوید که احادیث صلوة ضحی که صحیح شده است بحسب ظاهر در آن اختلاف ست اما چون تامل کنی مجموع صحیح
و متوافق اند و تضاد مدفوع و اختلاف عدد بحسب اختلاف ایام و احوال بود گاه دو رکعت گاه چهار و گاه شش و گاه هشت و گاه
ده و گاه دوازده است در اختیار هر عدد که خواهد و حدیث ابی داود که گذشت دلیل ست برین معنی که من صلى الضحى ركعتين لم يكتب

نکردند مسلمانان بمعنی فاضل‌تر از نماز چاشت پس این اخبار و آثار مفید نفی این نماز اند و غیر آن نیست بوجهی که شعار اسلام ظاهر شود مثل آنکه
و احادیث گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مداومت نمی کرد بر نماز ضحی اگرچه امامت را بر محافظت [illegible] امت ترویج و اظهار ست، و ضبط کرده است
محافظت اینکه [illegible] اوبدو لا تقام فيهم الصلوٰة الا استحوذ عليهم الشيطان و در آخر خروج از عهده آن در مانند [illegible]
[illegible] الله علیه وسلم در خانه وی [illegible] آمیزش [illegible] بیمه نیز سنت مؤکده پس اگر در خانها بجماعت نماز گزارند
اختیار کرده و نیست بعید از آن اگرچه در خانه وی باشد بنا بر حالی که [illegible] گذشته در رکعه
[illegible] باشد پس [illegible] الغالب خود دلالت دارد بر فضیلت

باب صلوٰة الجماعة والامامة

[illegible] نماز بجماعت [illegible] کرده [illegible]

باب در بیان حکم نماز جماعت و امامت و آن پیشوا شدن ست و امام پیشوا و مراد درینجا پیشوائی در نماز ست [illegible]
و امامت کبری پیشوائی در کار و بار عالم و تصرف در امور اهل عالم ست و درین باب بیان میکند که فضل جماعت بر تنها [illegible] کنند بدعت
و اولی بآن نیست عن عبد الله بن عمر رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] قال آنحضرت [illegible]
افضل من صلوٰة الفذ نماز یکه بجماعت بگذارند زیاده است در ثواب از نماز یکه تنها بگذارند فذ بفتح و تشدید ذال معجمه [illegible] بعد آن معلوم شد
بسبع وعشرين درجة بهفت و بست درجه متفق علیه حدیث حجت ست بر جماعت و در وی دلیل ست بر عدم [illegible] ند نماز ضحی را
و بخاری و مسلم است از حدیث ابی هریرة بخمس وعشرين جزءا بست و پنج جزء عوض هفت و بست درجه شاید که نخست [illegible]
پس از آن زیاده کرده شد تفضلا و انعاما یا اختلاف بتفاوت حال مصلی ست یا بست و هفت درجه است و بست و پنج درجه [illegible] فاضل تر
جزءا ضعفا آمده و در روایت بزار آمده صلوٰة [illegible] وعشرين بدل سبعا و بروایة لمسلم ترمذی گفته هر که این حدیث را روایت [illegible]
گفته الا ابن عمر که سبع وعشرين گفته و در روایتی از وی نیز بست و پنج آمده و نیست منافات زیرا که مفهوم عدد غیر مراد ست [illegible] ایشان از صحتی
داخل ست زیر روایت بست و هفت و صاحب [illegible] در شرح خود بر عمده سیزده وجه برای جمع میان روایت بست و پنج و بست [illegible]
کرده یکی از آن حذف ابتدا و انتها ست در یک روایت و اثبات آن در روایت ثانی دوم آنکه یکی ازین دو روایت محمول ست بر [illegible] زمین ست از
بست و هفت درجه کمتر از خود ست وكذا همچنین بلفظ خمس وعشرين ست للبخاري و ابی داود و ابن حبان و الحاکم [illegible] شد باین
نحوه و لیکن بجای جزءا قال درجة درجه گفته و در روایت احمد و ابی یعلی و بزار و طبرانی از حدیث ابن مسعود بلفظ بضعا [illegible] که ضحی
آمده و روایت کرده است این حدیث را جماعتی از صحابه جز ثلثه مذکوره منهم انس و عائشه و صهیب و معاذ و عبد الله بن زید و زید بن [illegible] کسی که بدان
فهمیده است که سبع محمول ست بر کسی که بگذارد در مسجد و خمس بر کسی که در غیر وی بگذارد و گفته اند که سبع برای بعید ست و خمس [illegible]
و بعضی از ایشان مناسبات و تعلیلات در آن ذکر کرده اند و مصنف آنرا در فتح الباری استیفا کرده در جبل گفته و هی اقوال [illegible] حدیث ثوبان آمده
نقص انتهی [illegible] و درجه هر دو بیک معنی ست زیرا که هر یکی از دیگر تعبیر کرده اند و وارد شده است تفسیر هر دو بنماز و بانکه نماز جماعت [illegible] فرمود مقبول می شود
درجه افضل ست بر نماز فرادی و بر تقدیر علم بتخصیص عدد علم آن موکول بشارع ست جز او را بحقیقت آن اطلاع نیست وعن [illegible] موسی و عیسی
رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال والذي نفسي بيده سوگند بآن کسی که نفس من در [illegible] قال رسول الله
اوست یعنی در ملک تصرف او و درینجا دلیل ست بر صحت اطلاق لفظ ید و مانند آن در حق وی تعالی و در احادیث اطلاق [illegible] الله له
تاویل می کنند آنرا بنعمت و غیره و مذهب سلف عدم تاویل ست و اجرا بر ظاهر با نفی تشبیه و تمثیل و تکییف لقد هممت ان امر [illegible] استغفر به
تحقیق آهنگ کردم که امر کنم بجمع کردن هیزم تا جمع کرده شود هیزم و این جواب قسم ست و اقسام وی صلی الله علیه وسلم برای [illegible] غیر از نیز این را

صلوة فیؤذن لها پس امر کنم مردی را باذان گفتن برای نماز پس اذان گفته شود مر اورا
را بامامت کردن مردم پس امامت کند ایشان را ثم اخالف الی رجال پس بروم بسوی

صلی اللہ علیہ وسلم او نه جماعت میکنند در منازل خود مضمون آنست که ... میکنند ... معذور نگذاشت ... کثرت صلوة با مصلیان
در جماعت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عینا برسانی نسائی وغیره تورتیق کرده اند و یافتم برای جابر راوی جز ... تعیین
واگرچه او را عذر باشد زیرا که لعین اعمی ذکر کرد عذر را که ... الدیلمی فی الموطا والنسائی ... ظاهر کرده ام در ... باشد جز
لیکن او را امر فرمود باجابت ندبا لا وجوبا تا جمع کند ... برای ... تعذیب ایشان لا یشهدون الصلوة که حاضر نمی شوند نماز را که
جماعت واجب ست بر هر واحد و اگر ... گفته است یا عشا یا فجر و ظاهر این حدیث عام ست فاحرق علیهم بیوتهم پس بسوزم بر ایشان خانها
... از بیان ... در آن و در حدیث مبالغه است در اهتمام تعذیب جماعت که حاضر نمی شوند بجماعت که آنحضرت که بنفس شریف

یعنی جمیع آنچه بامامت نمی شود و دیگری را خلیفه میگرداند خود بتحریق آن جماعت مقید می شود والذی نفسی بیده لو یعلم احدهم انه یجد
از حدیث ابوهریره ... یعنی و بخدا سوگند اگر بدانند یکی از ایشان که وی می یابد استخوان فربه را عرق بفتح عین مهمله و سکون را استخوانی راگویند که گرفته شود
که مداومت میکنند ... و اگر گرفته نشود ازوی گوشت آنرا عُراق گویند بضم عین او مرماتین بکسر میم و فتح آن حسنتین یا می یابد سُم گاو یا گوسفند را
گفت بر سبیل طمع دنائت همت وی و بعضے مرماتین را تفسیر بگوشت پاره کرده اند در نهایه گفته مرماة تیر خُرد که بآن تیر اندازی آموزند و آن احقر تیرها
از تعافلان ودل آنها یعنی اگر خوانده شود بسوی دو تیر ازین تیرهای ناچیز و بی حقیقت البته جلد تر اجابت کند لشهد العشاء هر آینه حاضر میگردد
هشت نوشتار ایمان و نارت همت وی میکند که برای این چنین امری خسیس حقیر دنیاوی حاضر میشود و برای ثواب آخرت و حصول قرب درگاه حق نمی آید
قدسی ... تیزی وخفی بی خردی متفق علیه ای بین الشیخین واللفظ للبخاری حدیث دلیل ست بر وجوب جماعت عینا لا کفایة زیرا که
بزار از ابی ذر بن بدان قیام نموده پس مستحق عقوبت نشوند و نیست عقوبت مگر بر ترک واجب یا فعل محرم و مذهب عطا و اوزاعی و احمد و ابوثور و ابن خزیمه
در سبیل گفته ... و ابن حبان آنست که فرض عین ست و قالت به الظاهریة و داود و گفته شرط صحت نماز ست پس کسی که بشنود بانگ نماز و حاضر نیاید درست
اعمال معمول نماز او و این مبنی ست بر مختار او که هر واجب در نماز شرط صحت نماز ست ولیکن این مسلم نیست زیرا که شرطیت را لابد ست از دلیل و لهذا
ثمانی رکعت ... واجب ست غیر شرط و بعضی گویند فرض کفایه است و طیبی گفت ظاهر نصوص شافعی دلالت دارد بر آنکه جماعت فرض کفایه است و اکثر
یعنی زنده ... بعضی گویند سنت مؤکده است در حکم واجب و مذهب جمهور از متقدمین شافعیه و بسیاری از حنفیه و مالکیه و ابوحنیفه و صاحبین این است
این لذت ... ابن الهمام گفته اکثر مشایخ ما برین اند که جماعت واجب ست بر هر عاقل بالغ که معذور نیست از حاضر شدن بمسجد برای جماعت اگر در نیابد
وقت ... او را واجب نیست گشتن در مسجدهای دیگر بالاتفاق و اگر برود نیکوست و اگر در مسجد حی تنها گذارد هم نیکوست انتهی مستدل قائل وجوب
شش رکعت ... ب ست زیرا که عقوبت بالغه جز بر ترک فرائض نمی باشد و نیز احادیث دیگر ست مثل حدیث ابن ام مکتوم و حدیث ابن عباس و اطلاق کرده
ند و دوام وی ... وجوب را بر جماعت و تبویب کرده برای آن بقول خود باب وجوب صلوة الجماعة و گفته اند که این فرض عین ست چه اگر فرض کفایه مے بود
ثم ترک ... آنست ... ایشان وی وجوب آنرا اسقاط میکرد و اما تحریق در عقوبات بمال اگرچه از آن عموما نهی آمده اما این خاص ست و ادله قائل فرض کفایه
دو رکعت ... قائل فرض عین اند بنابر قیام صارف ادله از فرض عین بسوی فرض کفایه و آنانکه قائل سنیت وی اند در جواب ازین حدیث اطالت کلام
آن مجموع ... شافی نیست و اقرب آنها این ست که این حدیث خارج مخرج زجر ست نه حقیقت بدلیل نکردن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تحریق را
و ستوافق ... سنت قول وی ست صلی اللہ علیہ وسلم در حدیث ابوهریره که نماز جماعت افضل ست از نماز تنها پس هر دو شریک فضیلت اند
زده ... دنیا کافی نمی بود او را هیچ فضیلت ثابت نمی شد دیگر حدیث اذا صلیتما فی رحالکما ست و در وی اثبات صلوة ست در رحال بدون آنکه

باب صلوة الجماعة والامامة

نکرده‌اند مسلمانان بدعتی فاضل‌تر از نماز ... بوجهی که شعار اسلام ظاهر شود مثل آنکه

واحادیث گفته‌اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مداومت نکرد بر نماز ضحی اگرچه امت را ... تیح و اظهار ست بوضع جا کرده است

مخافت اینکه بر ایشان فرض شود علیه وسلم در خانه وی ... آخر خروج از عهده آن در زمانه خود ... اوکید و لا تقام فیهم الصلوة الا استحوذ علیهم الشیطان

اختیار کرده‌اند پس سنت مؤکده که ترک آن بی عذر مستحق ملامت ... بیشتر ... سنت مؤکده پس اگر در خانها بجماعت نماز گذارند

بوجهی که مشهور گردد فرض بالکفایه ادا شود و استحقاق ملامت بر ترک عمارت مسجد باقی ماند و چون این ... ظاهر خود دلالت دارد بر فرضیت

جماعت علما در توجیه آن اختلاف کرده‌اند وحی توان گفت که کنایه لقد هممت الخ دلالت بر تحریم ترک جماعت ...

میکند بجهت مصلحتی بعد از آن معارضی ظاهر میشود که آن مصلحت را برهم میزند و نیز می‌توان گفت که متخلفان از جماعت در آن زمانه غیر از منافقان

دیگری نبود و ترک جماعت علامت نفاق بود پس قصد بنا بر نفاق بود انتهی وعن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم اثقل الصلوة على المنافقين صلوة العشاء وصلوة الفجر گران‌ترین نمازها

بر منافقان نماز خفتن و نماز بامداد است زیرا که هر دو محل کسل اند و مردم کم می‌بینند تا بروز ریا توانند گذارد در وقت عشا وقت راحت و

سکون ست و در وقت صبح وقت نوم و دواعی دینی و تصدیق باجر حاصل نیست که باعث بر اتیان شود ولو يعلمون ما فيهما لأتوهما

ولو حبوا و اگر بدانند ثوابی را که درین دو نماز ست و فضیلتی که در آنها نهاده شده است هر آیینه می‌آیند آن دو نماز را اگرچه بطریق حبو باشد

یعنی بر زبر دو دست و سینه یا بر مقعد چنانکه کودک رود یعنی اگر قوت پای رفتن نداشته باشد می‌آیند بآن طریق که ضعیفان روند

متفق علیه درین حدیث حث بلیغ ست بر اتیان باین هر دو نماز و بر آنکه مؤمن چون دانست اجری را که در آنهاست می‌آید بسوی

آن هر دو در هر حال که باشد زیرا که حائل میان منافق و این نماز را جز عدم تصدیق بما فیهما نیست وعنه وهم روایت ست از ابوهریره

قال كنت أتى النبي آمد آنحضرت را صلى الله عليه وسلم رجل اعمى مردی نابینا یعنی گویند مراد ابن ام مکتوم ست

که از مشاهیر صحابه است چنانکه در روایات تصریح بدان واقع شده و بعضی گویند غیر اوست فقال يا رسول الله انه ليس لي

قائد يقودني الى المسجد پس گفت آن مرد ای رسول خدا بدرستیکه شان این ست که نیست مرا کشنده یعنی شخصی که دست مرا بگیرد

و بکشد مرا بسوی مسجد و قود کشیدن ستور و جز آن از پیش چنانکه سوق راندن از پس و تعبیر آورده که خواست آن مرد از آنحضرت اینکه رخصت

فرماید او را پس بگذارد وی نماز در خانه خود یعنی در مسجد نیاید فرخص له پس رخصت کرد حضرت آن مرد را فلما ولى دعاه فقال

هل تسمع النداء بالصلوة قال نعم پس هر گاه پشت داد آن مرد خواند آنحضرت او را فرمود آیا می‌شنوی اذان را

بنماز گفت آری می‌شنوم قال فاجب فرمود پس اجابت کن و بیا بمسجد بهر نوع که باشد و درین کمال مبالغه است در حضور مسجد بشنیدن

اذان و مفهوم حدیث آنست که عدم سماعت اذان عذرست و چون شنید هیچ عذر از حضور نماند و حدیث از ادله ایجاب جماعت ست

عینا لیکن لائق آنست که این وجوب عینی را مقید کنند بسامع ندا بنا بر تقیید حدیث اعمی و حدیث ابن عباس و احادیثی که مطلق آمده است

محمول شود بر مقید و از اینجا شناختی که دعوی وجوب عینی یا کفایه دلیل هر دو همین حدیث اعمی و حدیث هم محتاج ست و دلالت این هر دو

بر وجوب حضور جماعت وی صلی الله علیه وسلم در مسجد اوست مر سامع ندا را و این اخص ست از وجوب جماعت و اگر جماعت مطلقا واجب

بودی تعیین میکرد آنحضرت برای اعمی و می‌گفت او را ببین کسی را که نماز گذارد با تو و می‌فرمود درباره متخلفین که آنها حاضر نمی‌شوند جماعت و

بدانه بر مطلق وجوب جماعت لكفاية ولا عينا ودر روى عدم ترج

صلى الله عليه وسلم را و نه جماعت میکنند در [illegible] خود [illegible] جائز نیست [illegible] بی باید لیکن او را معذور نگذاشت [illegible] احادیث ظاهر بر وجوب حضور در جماعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم عینا بر سائل [illegible] نسائی وغیره توثیق کرده اند و یافتم برای جابر راوی جز [illegible] پس سامع نداست از حضور و اگرچه او را عذر باشد زیرا که لعین اعمی ذکر کرد عذر را که [illegible] الدلیل فی الموطا والنسائی [illegible] باشد برای وی بعذر لیکن او را امر فرمود باجابت ندبا لا وجوبا تا جمع کند [illegible] بل رواه مسلم خطابی گفته درین حدیث دلیل است که حضور جماعت واجب است بر هر واحد و اگر [illegible] بود اهل ضرر و ضعف بچو ابن ام مکتوم و غیره اولی ترخص بودند تخلف از ان و بود عطا که می گفت نیست [illegible] روایت [illegible] چون بشنود اذان را آینکه بگذارد جماعت را و گفت اوزاعی نیست طاعت مر والد را در ترک جماعت بشنود اذان را یا نشنود و ابوثور واجب می گفت جماعت را و حجت ایشان آنست که الله تعالی حکم کرده است رسول خدا را بگذاردن نماز جماعت در حالت خوف و معذور نداشت او را در ترک آن پس معلوم شد که جماعت در حالت امن واجب ترست و اکثر شافعیه برین اند که جماعت فرض کفایه است نه فرض عین و تاویل کرده اند حدیث ابن ام مکتوم را که معنی وی این است که نیست رخصت ترا اگر طالب فضیلت جماعت هستی و جمع نکنی اجر جماعت را در صورت تخلف از ان در هیچ حال و حجت او شان این است که آنحضرت فرمود نماز جماعت زیاده میشود بر نماز تنها به بست و هفت درجه

وعن ابن عباس رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من سمع النداء فلم يأت فلا صلوة له کسی که بشنود اذان را و نیاید در مسجد برای جماعت پس نیست نماز او را و این حدیث دلیل است بر تاکید جماعت و آن حجت کسی است که قائل است بفرض عین بودن او و هر که قائل است بسنیت او میگوید که مراد صلوة کامل است و انزال نفی کمال بمنزله نفی ذات برای مبالغه است الا من عذر مگر آنکه نیاید بعذر گفته شد ای رسول خدا و چیست عذر فرمود خوف یا مرض گوئیم اتفاق دارند که جماعت بعذر ساقط می گردد و آن اعذار این است مرض و بریدگی دست و پا از دو جانب و فالج و اختفا از سلطان و ضعف که نتواند بدان راه رفت و کوری نزد ابوحنیفه و بعضی گفته اند بالاتفاق و باران و گل و لای و سختی سرما در قول صحیح و در روایت است از ابو یوسف که گفت پرسیدم ابوحنیفه را از حضور جماعت از گل و لای فرمود که بهتر آنست که ترک نکند و امام محمد حدیثی روایت کرده و اذا ابتلت النعال فالصلوة في الرحال و در مصفی گفته رخصت نیست در ترک جماعت مگر بجهت عذری برای تاکیدی که در حضور جماعت از شرع و السنة شد و لیله مطیره و ذات برد و ریح عذر است بحدیث شیخین که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مثل آن امر فرمود که بگوید الا صلوا في الرحال و از قول ابن عباس معلوم شد که تقیید لیل ضروری الرعایة نیست پس حکم روز همچنان است و جوع شدید بحدیث شیخین اذا حضر العشاء واقيمت العشاء فابدؤا بالعشاء و علت آن تضرر بجوع و توقان نفس بطعام است پس مخصوص باشد بشدت جوع و توقان نفس و عطش و در حکم آنست و ضرر ظالم بر نفس و مال مانند آن ضرر است بلکه اقوی از وی و مدافعت اخبثین بحدیث شیخین و موطا و اکل ذی رائحة کریهه بحدیث شیخین من اكل من هذه الشجرة المنتنة فلا يقربن مسجدنا انتهى و در سبل گفته چون نهی از ان بجهت آنست که در خوردن وی تقویت فریضه است باید که اکل آن گناه باشد اما کسی که میگوید جماعت فرض عین است شاید که اسقاط جماعت باین اعذار در مسجد میگوید نه در خانه پس در خانه بجماعت باید گذارد انتهى رواه ابوداود والدارقطني و در روایتی نزد ایشان باین لفظ آمده که فرمود آنحضرت کسی که بشنود بانگ نماز را باز ندارد او را از پیروی کردن یعنی بمسجد حاضر آمدن هیچ عذری و بهانه گفتند صحابه و چیست عذر فرمود خوف یا مرض قبول کرده نمی شود از وی نماز که گذارده است بی جماعت یعنی اگرچه در مسجد بود و این حدیث بظاهر خود دلالت دارد بر فرضیت جماعت یا این تاکید و مبالغه است در اهتمام بدان قدیری گفته اهل و عیال خود را جمع کند در خانه و بجماعت بگذارد و اختلاف است در آنکه جماعت در مسجد حی

انتهى و نیست یافته بهر جامع گفته اند اقدم را اختیار کند و اگر مسجد را حاشیتی اشتباه کند اقرب را و اگر در اقرب در آمده است و تشنید تکبیر بعید را نرود و اگر در آمده برود و ابن ماجة ... مرفوعاً من حدیث ... عليه وسلم مداومت نمی کرد بر نماز ضحی اگرچه ... است و در جانب کلبی ست و او ضعیف و مدلس ست و حدیث را بسنن روایت کرده ... ابن عدی بن ثابت و نگفته در مرفوع الا من عذر و روا کرد آنرا بیهقی ... ابن ماجه و ابن حبان و دارقطنی و حاکم ... از هشیم از شعبه بلفظ من سمع النداء فلم یجب فلا صلوة له الا من عذر مرفوعاً ... و اسنادش صحیح ست لیکن گفت حاکم که ... است او را ... اکثر اصحاب شعبه بیشتر اخراج کرد او را شواهد که مذکور ست در تلخیص مصنف واسناده على شرط مسلم لكن رجح بعضهم وقفه اسناده ... ست لیکن ترجیح کرده اند بعض ایشان وقف او را پس اصح موقوف ست قاله البیهقی و طبرانی در کبیر از حدیث ابو موسی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آورده که من سمع النداء فلم یجب من غیر ضرر و لا عذر فلا صلوة له هیثمی گفته در وی قیس بن ربیع ست و ثقه شعبة و سفیان الثوری و ضعفه جماعة و حدیث ابن عباس را ابو داود هم روایت کرده بزیادتی قالوا و ما العذر قال خوف او مرض لم یقبل الله منه الصلوة التی صلاها لیکن اسنادش ضعیف ست **وعن یزید بن الاسود** السوائی و یقال الخزاعی و یقال العامری او را صحبت ست و معدود ست در اهل طائف و حدیث او در کوفیین ست روی عنه ابنه جابر و بعضی یزید بن ابی الاسود گفته اند کنیت وی ابو جابر ست رضی الله عنه

انه صلى مع رسول الله وی گذارد با آنحضرت **صلى الله عليه وسلم صلوة الصبح** نماز بامداد یعنی در مسجد خیف که در منی ست و این واقعه در حجة الوداع بود **فلما صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا هو برجلين لم يصليا** پس بگذارد آنحضرت نماز پس ناگاه ملابس و مقارن ست با دو مرد که نگذارده اند نماز را یعنی با آنحضرت **فدعا بهما فجئ بهما ترعد** بضم عین مهمله **فرائصهما** پس خواند آن هر دو را پس آورده شدند آن دو مرد در حالیکه می لرزید گوشتهای شانهای ایشان از خوف و هیبت رسول خدا که نزد غضب و جلال وی کوه بجای خود نمی ایستاد تا بآدمی چه رسد فرائص جمع فریصه بفتح فا و صاد مهمله گوشت پاره ایست میان دو پهلو و شانه می لرزد نزد خوف و گاهی مشاهده می افتد این حال از گاو نزد اراده ذبح **فقال لهما ما منعكما ان تصليا معنا** پس گفت چه باز داشت شما را ازینکه نماز بگذارید همراه ما **قالا قد صلينا في رحالنا قال فلا تفعلا** گفتند آن دو مرد بتحقیق که ما گذارده بودیم نماز را در منزلهای و جایهای رخت خود فرمود پس نکنید این چنین رحال جمع رحل ست بفتح را و سکون حاء مهمله بمعنی منزل و مطلق می شود بر غیر وی لیکن مراد درینجا همین منزل ست **اذا صليتما في رحالكما** چون گذاردید شما نماز را در منزلهای خود **ثم ادركتما الامام ولم يصل فصليا معه** پستر دریافتید شما امام را که نماز نگذارده ست پس بگذارید با امام اگرچه در خانه خود گذارده باشید **فانها لكما نافلة** زیراکه این نماز که با جماعت میگذارید مر شما را نماز نفل ست خواه سابقاً نماز بجماعت گذارده باشید یا بی جماعت در مصفی ست بغوی گفته است قول اکثر اهل علم آنست که اگر تنها نماز گذارده باشد بعد از آن ادراک کند جماعت را بگذارد آن نماز را با جماعت هر نمازی که باشد از نمازهای پنجگانه و همین ست قول حسن بصری و زهری و بهمین قائل اند شافعی و احمد و اسحق فقیر گوید عموم حدیث دلیل ایشان ست و مرجح مذهب ایشان ست و آنکه گفته اند که نماز مغرب شفع میگردد مدخول ست بآنکه مغرب یکی ست ازین دو نماز لا علی التعیین نه هر دو پس نماز فرض سه رکعت باشد و نفل سه رکعت و این اغتفار ست در صورت عدم تعیین والله اعلم انتهى و سیاق الکلام فی ذلک **رواه احمد والدارقطني والحاكم واللفظ له والثلثة** ابو داود و ترمذی و نسائی **وصححه ابن السكن والترمذي** و ابن حبان کلهم من طریق یعلی بن عطاء عن جابر بن یزید بن الاسود عن ابیه و گفت شافعی

در تقریب گفته اسنادش مجهول ست گفت بیهقی زیرا که یزید بن الاسود نیست او را راوی غیر پسر او وی نیست برای ابن وی جابر راوی جز یعلی مصنف
در تلخیص گفته یعلی از رجال مسلم ست و جابر را نسائی و غیره توثیق کرده اند و یافتم برای جابر راوی جز یعلی اخرجه ابن منده فی مسلم واخرجه من حدیث
ابن مسعود الضیاء والبزار من حدیث شداد بن اوس و عن محجن الدیلی فی الموطا والنسائی وابن حبان والحاکم در شرح گفته این حدیث در حجة الوداع بود
پس دلالت کرد بر مشروعیت نماز با امام چون بیابد [illegible] ردیا خواهد گزارد بعد از آنکه این کس نماز خود گزارده است بجماعت یا تنها پس اولی فریضه است
و ثانی نافله کما صرح به الحدیث و ظاهر مرجح این ست که وی محتسب ست بر فرض اولی و هو قول الشافعی و مالک گفته که ثانیه فریضه است بدلیل روایت
ابوداود و از حدیث [illegible] ابن عمر روایت نماز [illegible] هر که فرمود آنحضرت چون آمدی برای نماز و یافتی مردم را که نماز میگزارند پس بگزار با ایشان اگر نماز گزارده تو خواهد بود
این نماز دیگر نافله برای تو و آن فریضه است و جواب داده اند که این حدیث ضعیف ست ضعفه النووی و غیره و بیهقی گفت که این حدیث مخالف حدیث
یزید بن الاسود ست و هو اصح و در روایتی از دارقطنی باین لفظ است و باید که بگرداند نمازی را که گزارده است آنرا در خانه خود نافله دارقطنی گفته سند
این حدیث ضعیف ست و برین قول اعتد ست از فرض اولی بعد دخول در ثانیه گفته اند بشرط فراغ از ثانیه صحیح ست و شافعی را قولی ثالث ست
موافق ابن عمر که گفت ذلک الی اللہ یحتسب بایهما شاء اخرجه مالک فی الموطا و معارض حدیث باب ست روایت ابوداود و نسائی و غیرهما از ابن عمر
مرفوعا لا تصلی الصلوٰة فی یوم مرتین و جوابش آنست که نهی بر اعتقاد فریضه بودن هر دو ست نه آنکه یکی نافله است یا مراد آنست که نگزارد آن
هر دو را تنها انتهی لیستر ظاهر حدیث باب عموم ست در همه نماز یعنی اعاده جمله نمازها و باین رفته است شافعی و ابوحنیفه گفته اعاده کرده نشود هیچ
نماز مگر ظهر و عشا نه صبح و عصر زیرا که نهی آمده است از نماز کردن بعد این هر دو و اما مغرب پس باین جهت که آن وتر روز ست پس اگر آنرا اعاده
کند شفع گردد و گفت مالک که اگر نماز بجماعت گزارده است اعاده نکند و رنه اعاده کند همراه جماعت اگر تنها خوانده است مگر مغرب را و گفت
نخعی و اوزاعی که همه نمازها را اعاده کند مگر مغرب و صبح را و این حدیث ظاهر ست در خلاف ابوحنیفه و ایشان و حجت ست بر ایشان و بر مالک
زیرا که مخصص چیزی از صلوات نیست بلکه در حدیث یزید بن الاسود ست که این در نماز صبح بود پس اظهر باشد در رد قول ابوحنیفه و مخصص
شود بوی عموم نهی از نماز در دو وقت و وارد شده است اعاده در حق کسی که گزارد با جماعت در قول آنحضرت هرگاه که داخل شد مردی بمسجد
و آنحضرت نماز گزارده بود آیا نیست مردی که صدقه کند برین کس پس نماز بگزارد با وی مردی رواه الترمذی وابوداود عن ابی سعید الخدری
وابن حبان والحاکم والبیهقی و در سنن بیهقی آمده که آن مرد ابوبکر صدیق بود رضی اللہ عنه **وعن ابی هریرة** رضی اللہ عنه قال

قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم **انما جعل الامام لیؤتم به** گردانیده نشده است امام مگر برای اینکه تا اقتدا و اتباع
کرده شود بوی **فاذا کبر فکبروا** پس وقتی که تکبیر گوید امام پس تکبیر برارید از پس وی متصل برای احرام یا مطلقا پس شامل باشد
تکبیر نقل را **ولا تکبروا حتی یکبر** و تکبیر نبرارید شما تا آنکه تکبیر برارد امام و این زیادت تاکید ست برای مفاد مفهوم شرط چنانکه در باقی
جمل آتیه **واذا رکع فارکعوا** و چون رکوع کند از پس وی متصل رکوع کنید **ولا ترکعوا حتی یرکع** و در رکوع نکنید تا آنکه رکوع کند
وی یعنی شروع نماید دران نه آنکه فارغ شود ازان چنانکه متبادر از لفظ ست گفت مالک در موطا در حق شخصی که سهو کرد پس برداشت سر خود را
پیش از امام در رکوع یا در سجود که سنت درین صورت آنست که رجوع کند در رکوع یا در سجود و انتظار سر برداشتن امام نکند و این خطاست از هر که
بکند آنرا زیرا که آنحضرت فرمود انما جعل الامام لیؤتم به و ابوهریره گفت آنکه بر دارد سر خود را و فرود آرد آنرا پیش از امام پس جز این نیست که
موی پیشانی او بدست شیطان ست انتهی در مصفی گفته رجوع برکوع یا سجود درین صورت مستحب ست بر قول مشهور و [illegible] شود [illegible]

نه زیادت رکنی کرده است زیراکه چون قصد کرد موافقت سنت و ترک بدعت رکن اول لغو شد گویا بوجود نیامده بود و اگر پیش از امام دو رکن یا زیاده کرد بوجهی که اختلاف فاحش باشد نه مثل خطای قلیل پس ظاهر نزدیک فقیر انقطاع اقتدا است نه بطلان صلوة و فی المنهاج ولو تقدم بفعل کرکوع او سجود ان کان برکنین بطلت و فیه نظر زیراکه ... امام جائز ست و عدم ... فاحشه کردن با امام مفارقت امام ست و متضمن نیت مفارقت را نیت امری که لازم مفارقت ست انتهی واذا قال ... سمع الله لمن حمده فقولوا پس بگوید اللهم ربنا لك الحمد وازینجا معلوم شد که منصب امام تسمیع ست و منصب ماموم تحمید پس قسمت مقسوم ست میان ایشان چنانکه حنفیه گویند و مذهب امام مالک و امام احمد نیز همین ست و مذهب امام شافعی جمع ست مر امام را میان ... هردو امام و منفرد و نزد ابو یوسف و محمد و مختار طحاوی نیز همین ست و گفته اند بگوید موتم سمع الله لمن حمده بحدیث ابی هریره که میکرد این را آنحضرت زیراکه ظاهرش بودن اوست امام یا منفرد و نماز گذاردن آنحضرت بطریق موتم نادر ست و مذهب ثوری و اوزاعی نیز همین ست که جمع کند میان هردو امام و منفرد و حمد گوید موتم بنا بر مفهوم حدیث باب زیراکه از قول وی فقولوا اللهم الخ مفهوم میشود که نگوید موتم مگر همین را و مذهب شافعی که جمع ست مطلقا دلیلش حدیث ابن ابی اوفی ست نزد مسلم که آنحضرت چون بر میداشت سر خود از رکوع می گفت سمع الله لمن حمده اللهم ربنا لك الحمد و ظاهر عموم احوال ست جماعت و منفرد و او آنحضرت گفته است صلوا کما رایتمونی اصلی و نیست حجت در سائر روایات بر اقتصار زیراکه عدم ذکر در لفظ دلالت نمی کند بر عدم شرعیت پس قول وی چون بگوید امام سمع الله لمن حمده دلالت نمی کند بر نفی قول وی ربنا لك الحمد و قول وی فقولوا ربنا لك الحمد دلالت نمی کند بر نفی قول موتم سمع الله لمن حمده و حدیث ابن ابی اوفی بطریق حکایت فعل وے صلی الله علیه وسلم زیادت مقبوله است زیراکه قول معارض آن نیست و ابن منذر این قول را از عطا و ابن سیرین و غیرهما روایت کرده پس شافعی بآن منفرد نیست و قول وی سمع الله لمن حمده نزد رفع راس ست و قول وی ربنا لك الحمد نزد انتصاب و در روایتی از بو حنیفه هم جمع برای امام و منفرد آمده ولیکن گفته که تحمید سرا گوید در نفس خود اما جمع منفرد را پس نزد همه است و اکتفا بیکی نیز جائز ست و ظاهر اکتفا بتحمید ست و در صورت جمع میان هردو تسمیع درحالت قیام گوید همچنین گفته است تمرتاشی و از ابی حنیفه آورده که اگر تسمیع درحالت رفع نگفت درحالت استوا بگوید و بعضی گفته اند هردو بگوید وفی روایة ربنا ولك الحمد و در روایتی بواو آمده و جمع میان اللهم و واو بعضی گفته اند صحیح نیست و سیوطی گفته روایت آن از عبد الرزاق آمده و در صحیح بخاری نیز بروایت کشمیهنی ست واذا سجد فاسجدوا و چون بسجده رود پس بسجده روید شما ولا تسجدوا حتى يسجد و بسجده نروید شما تا آنکه بسجده رود امام فاذا صلى قائما فصلوا قياما پس چون بگذارد امام استاده بگذارید شما نیز استاده واذا صلى قاعدا فصلوا قعودا اجمعين و چون بگذارد امام نشسته پس بگذارید شما نشسته همه اجمعین منصوب ست بر حال و این روایتی ست در بخاری و اکثر روایات اجمعون ست برفع بنا بر تاکید ضمیر جمع و درینجا دلیل ست بر وجوب متابعت امام در قعود بعذر و بر نشستن ماموم با وجود قدرت بر قیام و وارد شده است تعلیلش باینکه قیام با قعود امام فعل فارس و روم ست زیراکه آنحضرت فرمود نزدیک شدید شما اکنون که بکنید کار فارس و روم را که می ایستند بر پادشاهان خود و حال آنکه او شان نشسته اند پس مکنید و باین رفته است احمد بن حنبل و اسحق و غیرهما و مالک گفته صحیح نیست نماز قائم خلف قاعد نه قاعدا و نه قائما بنا بر قول آنحضرت که مختلف مشوید بر امام خود و تابع نشوید او را در قعود کذا فی شرح القاضی و اسنادش بسوی کتابی نکرده و نیافتیم قول وی لاتتابعوه فی القعود در حدیثی فلینظر و مذهب شافعی صحت نماز قائم ست خلف قاعد و عدم متابعت او در قعود و گفته

بسبب نماز گذاردنِ اصحاب در مرضِ موتِ آنحضرتؐ استاده شده وقتی که بیرون آمد آنحضرتؐ و ابوبکر نماز شروع کرده بود پس ست بجانب چپ وی
پس این ناسخ امر آنحضرتؐ ایشان را بجلوس باشد حمیدی در شرح بخاری گفت که این قول که چون امام نشسته بگذارد شما هم نشسته بگذارید در بیماری آنحضرتؐ
بود که عارض شده بود بسبب سقوط از پشتِ اسپ یا جز آن بعد از ان آنحضرتؐ نشسته بگذارد و مردم در پسِ وی استاده بودند و امر نکرد ایشان را
بنشستن و گرفته نمی شود مگر با آخر از فعلِ آنحضرتؐ که ناسخ ما قبل است انتهی و کذا ... و جواب داده اند که احادیثی که دران امر بجلوس
ایشان ست اختلاف نکرده اند در صحتِ آن و ... نماز آنحضرتؐ در مرضِ موت پس مختلف فیه ست که آیا امام بود یا ماموم
پس استدلال بدان تمام نیست مگر وقتی که ثابت شود که امام بود و محتمل که امر بجلوس بطریقِ ندب باشد و تقریر قیام قرینه است بر آن و این جمع
میانِ هر دو روایت خارج از هر دو مذهب زیرا که مقتضی تخییر ست برای موتم در میانِ قیام و قعود و دیگر آنکه فعل آن از جماعتی از صحابه بعد وفات
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت شده که آنها امامت کردند نشسته و مردم نیز در پسِ ایشان نشسته بودند منهم اسید بن حضیر و جابر و فتوی داد
بدان ابوهریره ابن منذر گفته محفوظ نیست از هیچ یکی از صحابه خلافِ آن و اما این حدیث که امامت نکند هیچ یکی از شما بعد از من در حالیکه نشسته است
هیچ قومی را که استاده است پس این حدیث ضعیف ست اخرجه البیهقی والدارقطنی من حدیث جابر الجعفی عن الشعبی عن النبی صلی الله علیه وسلم و جابر
ضعیف ست جدًا و مع ذلک مرسل ست شافعی گفته هر که احتجاج کرده باین میداند که نیست حجت در وی زیرا که مرسل است و از روایت مردی است
که اعراض می کنند اهل علم از روایت وی یعنی جابر جعفی و احمد بن حنبل جمع کرد میان هر دو حدیث و گفت چون شروع کند امام نماز را نشسته
بجهت مرضی که امید بهی اوست مردم در پس او نشسته بگذارند برابر ست که طاری شود دران آنچه مقتضی قعود امام باشد یا نه چنانکه در احادیث
مرض موتِ اوست صلی الله علیه وسلم که امر نکرد ایشان را بالقعود زیرا که ابتدای نماز ایشان استاده بود پس امامت کرد آنحضرتؐ در بقیهٔ نماز
نشسته بخلاف نمازِ آنحضرت در اول مرض زیرا که ابتدای آن نشسته بود پس امر کرد ایشان را بالقعود و هو جمع حسن **رواه ابو داؤد وهذا**
لفظه این لفظ ابو داود ست **واصله فی الصحیحین** و اصل این حدیث در بخاری و مسلم ست بتقدیم و تاخیر الفاظ و حدیث دلیل ست
بر مشروعیت امامت برای اقتدا کردن ست با امام و از شانِ تابع و ماموم آن ست که تقدم نکند بر متبوع خود و مساوات ننماید با وے
و تقدم نکند بر موقفِ وی بلکه مراقبِ احوالِ او باشد و بکند بر اثر وی مثل فعل وی و مقتضی این همه آنست که در هیچ چیز خلاف وی نکند
و حدیث تفصیل آن کرده بقوله اذا کبر فکبروا الخ و آنچه دران مذکور نیست مقیس ست بران همچو تسلیم و ازینجا معلوم شد که مخالفت امام در چیزی
از احوال آثم ست اما نماز وی فاسد نیست مگر وقتی که خلافِ وی کرده باشد در تکبیر احرام بتقدیم آن بر تکبیر امام که درین صورت نماز وے
منعقد نمی شود زیرا که این کس او را امامِ خود نگردانیده زیرا که در آمدن در نماز بتکبیر بعد تکبیر امام ست چه تکبیرش عنوان اقتدا است باو
و اتخاذ اوست امام برای خود و استدلال کرده اند بر عدم فساد نماز بمخالفت امام باینکه توعد کرد آنحضرتؐ کسی را که سبقت کرد امام خود را در رکوع
و سجود باینکه بگرداند خدا سر او را سر حمار و امر نفرمود باعادهٔ نماز و نگفت که نیست او را نماز و نیز درین حدیث مساوات در نیت شرط نکرده اند پس
دلیل ست بر اختلاف نیتِ امام و ماموم که یکی نیتِ فرض کند و دیگر نیتِ نفل یا یکی نیتِ ظهر کند و دیگری نیتِ عصر و نماز صحیح ست بجماعت و
باین رفته است شافعی و کلام درین باب در حدیث جابر بیاید **وعن ابی سعید ن الخدری رضی الله عنه ان رسول الله**
صلی الله علیه وسلم رای فی اصحابه تاخرًا بدرستیکه آنحضرتؐ دید در اصحاب خود پس ماندگی در صفوف گویا تاخر کردند از
قرب و دنو با آنحضرتؐ تا در اخذ علم و طلب مزید و در درجه اول **فقال تقدموا** پس فرمود پیشتر آیید و در صف سابق ایستید

وبران سکوت کرد و اثر اسلم داشت و حدیث امام احمد چنانکه بر احد الامرین دال ست همچنین این هم از وی مستفادست که یا نماز با من بگذار و آنجا مطلقا امامت مکن که مقتدیان از طول قرارت تو در مشقت افتند یا اگر امامت میکنی و با من هم میگذاری باری در قرارت سبکی کن و این تجوز قرارت در دور و دراز که موجب حرج ذوی الحاجات باشد مکن پس درین تردید اقتدای مفترض بمتنفل جائز داشت و هدایت وی مقصور بر قصر قرارت مانده بر احد الامرین و چون اقتدا با آنحضرت در [illegible] ت کردن دیگران را چرا احتمال باید کرد که معاذ در پس آنحضرت بنیت نماز نفل میکرد بلکه ادراک فضیلت اقتدا اقتضای آن [illegible] جا فرض میگذارد و آنجا نفل می کرد و متبادر از شان و رود این حدیث نیز همین ست والله اعلم باقی ماند صحت نماز متنفل بمفترض پس دران خود خلافی نیست واما نماز متنفل بمتنفل پس چنانکه نماز گذاردن عباس با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در شب و همچنین نماز گذاردن آنحضرت با انس و یتیم و عجوز و غیر ذلک این همه ثابت ست در صحیح

وعن عایشة رضي الله عنها في قصة صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم بالناس وهو مريض روایت ست از عایشه در قصه نماز گذاردن رسول خدا با مردم و حال آنکه آنحضرت بیمار بود و آن قصه این ست که گفت عایشه هرگاه گران شد رسول خدا یعنی سخت بیمار شد و بنهایت ضعف رسید آمد بلال خبر کنان او را که وقت نماز شد فرمود امر کنید ابو بکر را که نماز کند بمردم یعنی امامت کند ایشان را پس نماز گذارد ابو بکر دران روزهای بیماری او پس تر یافت آنحضرت در ذات خود سبکی و تندرستی پس ایستاد در حالیکه میرود تکیه کرده میان دو مرد یعنی دست ها بر دوش این دو مرد نهاده و هر دو پای مبارک وی خطی کشید در زمین یعنی بجهت بی قوتی تا آنکه در آمد مسجد را پس چون شنید آواز در آمدن آنحضرت ابو بکر خواست که پس رود پس اشاره کرد بسوی او آنحضرت که پس نرود و بر جای خود استاده ماند **قالت** گفت عایشه **فجاء حتى جلس عن يسار ابي بكر** پس آمد آنحضرت تا آنکه نشست بجانب دست چپ ابو بکر رضي الله عنه **فكان يصلي بالناس جالسا وابو بكر قائما** پس بود آنحضرت که نماز میگذارد با مردم نشسته و بود ابو بکر که نماز میگذارد استاده **يقتدي ابو بكر بصلوة النبي صلى الله عليه وسلم** اقتدا میکرد ابو بکر بنماز آنحضرت یحتمل که این اقتدا بر وجه ایتمام باشد پس ابو بکر هم امام بود و هم ماموم و یحتمل که ابو بکر مبلغ باشد نه امام در سبل گفته اختلاف ست در حدیث عایشه و غیر او که آیا آنحضرت امام بود یا ماموم و روایات مفید هر دو معنی وارد شده لیکن ظاهر همین ست که آنحضرت امام بود و بعضی علما بترجیح روایات رفته اند و گفته راجح این ست که آنحضرت امام بود بوجوه ترجیح که در فتح الباری مستوفی ست و گذشت در حدیث ابو هریره بعض وجوه ترجیح بر خلاف آن و بعضی از علما قائل شده اند بتعدد قصه که گاهی آنحضرت نماز گذارد اماما و گاهی ماموما در مرض موت انتهی

ويقتدي الناس بصلوة ابي بكر و اقتدا میکردند مردم بنماز ابو بکر یعنی افعال ابو بکر دیده نماز میکردند والا امام دران نماز آنحضرت بود و همه اقتدا با آنحضرت صلی الله علیه وسلم داشتند لیکن آنانکه دور بودند و افعال آنحضرت را نمی دیدند و تکبیرات نمی شنیدند افعال ابو بکر و تکبیر او را دیده و شنیده نماز میکردند و درینجا دلیل ست بر جواز رفع صوت بتکبیر برای اسماع مؤمنین و بر آنکه مقتدی را اتباع صوت مکبر جائز ست **وهذا مذهب الجمهور وفيه خلاف المالكية** قاضی عیاض گفته مذهب بعضی ابطال صلوة مقتدی ست و بعضی عدم ابطال و بعضی گویند اگر امام اذن اسماع داده اقتدا بوی صحیح ست والا فلا و ایشان را تفصیلها ست غیر ازین که نیست بر آنها دلیل و گویا که آنها دین حدیث می گویند که ابو بکر امام بوده نیست کلام در رفع وی صوت را برای اعلام مقتدیان مصنف در تلخیص گفته حدیث عایشه را طرق کثیره ست که در ذکرش تطویل ست و مراد اینجا احتجاج ست بر جواز صلوة قائم خلف قاعد و این مبنی ست بر بودن آنحضرت

امام وابوبکر ماموم واین ہمچنین ست در طریق مذکوره واطناب کرده است ابن حبان در تخریج طریق این حدیث ودر جمع میان الفاظ مختلفه وی انتہی وقد بوب البخاری علی ہذا فقال باب الرجل یأتم بالامام ویأتم الناس بالماموم ابن بطال گفتہ این موافق قول مسروق وشعبی ست که بعض صفوف امام بعض باشد خلافا للجمہور مصنف گفتہ شعبی گوید ہر کہ تحریمہ بست پیش از برداشتن صفی که متصل اوست سرہای خود را از رکعت پس دریافت آن رکعت را اگرچہ امام سر خود پیش از ان برداشته باشد [illegible] ایشان ایمه بعض اند واین دلیل ست بر آنکه وی می بیند تحمل بعض ایشان مر بعض را آنچہ تحمل می کند آنرا امام ومؤیداوست قوله صلی الله علیه وسلم فائتموا بی ولیأتم بکم من بعدکم انتہی گویم وآنکه در حدیث ابوہریره که صحتش متفق علیه ست آمده که چون بگذارد امام نشسته پس بگذارید شما ہمه نشسته ومثل اوست حدیث عائشہؓ وانس در صحیحین وحدیث جابر در مسلم پس گفت شافعی که این احادیث منسوخ ست باین حدیث واختیار کرده ست این را ابوحاتم در صحیح خود وکلام مبسوط دران کرده وگذشت تمام این بحث اولا متفق علیه ودر روایتی از صحیحین آمده که می شنوانید ابوبکر مردم را تکبیر اگر گویند که چون ابوبکر امام نبود اہل سنت وجماعت دلیلی بر استخلاف ابوبکر نماند جوابش آنکه دلیل در محل امر کردن آنحضرتؐ ابوبکر را بامامت ست وچندان ایام گذشت که ابوبکر امامت میکرد اما امر وزکه آنحضرتؐ بنفس نفیس خود تشریف آورد وخود امامت کرد واگر این ناسخ حکم سابق می بود چنانکه شیعه توہم می کنند بقول نسخ میکرد وکسی دیگر را می فرمود وامامت ابوبکر نزد عدم حضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم متعین بود یکباری دیگر آنحضرتؐ باصلاح عمرو بن عوف که ساکنان قبا بودند رفته بود وچون وقت بآخر رسید بلال اذان گفت وصحابه ہمه ابوبکر را امام ساختند درین میان آنحضرتؐ رسید ابوبکر خواست از نماز برگردد تا آنحضرتؐ امامت کند پس آنحضرت اشاره کرد که بر جای خود باشد وامام باشد وخود اقتدا کرد در پس ابوبکر ونماز گذارد کذا فی شرح صحیح البخاری ودر حدیث دلالت ست بر جواز وقوف واحد بیمین امام واگرچه با وی غیر وی حاضر باشد ویحتمل که آنحضرتؐ این را برای تبلیغ ابوبکر از وی کرده باشد یا بسبب آنکه وی امام بود در اول نماز یا صعت تنگ بود یا غیر وی از محتملات ویا عدم دلیل بر فعل یکی از ینہا ظاہر جواز ست علی الاطلاق

وعن ابی ہریرة رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا ام احدکم الناس فلیخفف چون امامت کند یکی از شما مردان را پس باید که سبکی کند ورعایت جانب ایشان نماید در مصفی گفته مراد بتخفیف ادای ارکان وابعاض ست واتیان باذکار مسنونه متوسطه نه طویله وقرارت سوره از مفصل ودر معنی منفرد ست جماعه محصورین که بتطویل راضی باشند انتہی فان فیہم الصغیر والکبیر والضعیف وذا الحاجة زیرا که در میان ایشان خرد ست وپیرست وناتوان ست بحسب خلقت وخداوند حاجت ست که کار ضروری دارد فاذا صلی وحده فلیصل کیف شاء وچون نماز گذارد تنہا یعنی برای ذات خود پس باید که بگذارد چنانکه خواہد ودر روایتی عوض فلیصل فلیطول آمده ومراد بتخفیف وترک تطویل آن نیست که ترک کند سنت قرارت وتسبیحات را وتہاون کند در رعایت سنن وآداب چه جای واجبات بلکه مراد آنست که اقتصار کند بر قدر کفایت چنانکه بخواند مفصل واکتفا کند بر سه بار گفتن تسبیح ورعایت کند قومه وجلسه را واکثر آنچه مراد می افتد بتخفیف در نماز که وارد ست در احادیث تخفیف قرارت ست واین بمنزله حقوق مقتدیان ست بر امام تا مردم از حضور جماعت باز نمانند متفق علیه ودر وی دلیل ست بر جواز تطویل منفرد بنماز در جمیع ارکان او واگرچه بترسد خروج وقت را وصحح بعض الشافعیه ولیکن معارض ست بحدیث ابی قتاده که انما التفریط ان یؤخر الصلوة حتی یدخل وقت الاخری اخرجه مسلم وچون متعارض شد مصلحت مبالغه در کمال بتطویل ومفسده ایقاع صلوة در غیر وقت وی رعایت ترک مفسده اولی باشد ویحتمل که مراد بمؤخر کسی باشد که داخل نشد در نماز اصلا تا آنکه وقتش بدر رفت واگر وقت بیرون رفت ودی در نماز ست

پس نیست صادق بروی **وعن عمرو بن سلمة الجرمي** بکسر لام صحابی صغیرست کنیت وی ابو برید ست قاله البخاری وغیره
ومسلم وغیره گفته اند برید ست بموحده وفتح را وابن عبد البر گفته وی زمانه آنحضرت را دریافته وامام قوم خود بود بعهد آنحضرت بسبب آنکه اقرا ایشان
بود قرآن را وگفته اند که قدوم آورد بر آنحضرت با پدر خود ودر قدوم پدرش خود خلافی نیست عمرو نازل بصره شد ابو قلابه وعامر احول وابو الزبیر
مکی از وی روایت دارند وسلمه همه جا بفتح لام ست مگر عمرو بن سلمه که نام تبیین قال گفت بودیم ما ساکن بر لب آبی که گذرگاه مردم بود
ومی گذشتند بما سواران ومی پرسیدیم آنان را چیست حال مردم چیست این مرد کنایه از ظهور دین اسلام وصفت آنحضرت ست
صلی الله علیه وسلم پس می گفتند گمان می برد که خدای تعالی اورا فرستاده است ووحی کرد بسوی او چنین کنایه از قرآن ست پس بودم من که یاد
می گرفتم آن کلام را یعنی قرآن را از انچه آنها می خواندند گویا که می چسپید آن کلام در سینه من وبودند عرب که توقف میکردند انتظار می بردند
در اسلام خود فتح مکه را یعنی اگر فتح مکه شد ما هم می درائیم در اسلام پس میگفتند عرب که بگذارید این مرد را وقوم او را پس وی اگر غالب آید بر قوم خود
پس وی صادق ست پس هر گاه که شد واقعه فتح مکه یعنی در سال هشتم از هجرت شتابی کرد هر قوم باسلام خود وشتابی کرد پدر من قوم خود را
در اسلام **قال** گفت عمرو **قال ابي** پس هر گاه که آمد پدر من سلمه بن نفیع نزد قوم خود گفت **جئتكم من عند النبي صلى الله
عليه وآله وسلم حقا** بتحقیق آمدم شما را بخدا سوگند از نزد پیغمبر حق نصب حقا بر صفت مصدر محذوف ست ای نبوة حقا یا مصدر مؤکد ست
بمعنی جمله متضمنه زیرا که در قوت هو رسول الله حقا ست پس مصدر مؤکد برای غیر خود باشد **قال** گفت پیغمبر که بگذارید نماز چنین در وقت چنین
فاذا حضرت الصلوة فليؤذن احدكم وليؤمكم اكثركم قرانا پس چون حاضر شود ودر آید وقت نماز پس باید که اذان
بگوید یکی از شما وامامت کند شما را کسی که بیشتر یاد دارد قرآن را **قال** گفت عمرو بن سلمه **فنظروا فلم يكن احد اكثر قرانا مني**
پس نگاه کردند پس نبود هیچ یکی که بیشتر باشد قرآن او از من ومن از همه بیشتر یاد داشتم از جهت آنکه بودم من که پیش می آمدم قرآن را
ویاد میگرفتم آنرا از سواران **فقدموني** پس پیش کردند وامام ساختند مرا در میان خود **وانا ابن ست او سبع سنين** وحال آنکه
من شش ساله یا هفت ساله ام وبود بر بدن من چادری که چون سجده میکردم گرد می آمد وبالا بر می آمد بر بدن تا آنکه منکشف می شد عورت من
پس گفت زنی از قبیله حی آیا نمی پوشید از ما دبر قرآن خواننده وامام خود را پس خریدند جامه وبریدند برای من پیراهنی پس شادان نشدم من
بچیزی همچو شادان شدن من بآن پیراهن عجیب وغریب که هرگز نپوشیده بودم یعنی از جهت خردی واقتضای طبیعت واز جهت حصول
فضل وکرامت الهی **رواه البخاري** ودر وی دلالت ست بر آنکه احق بامامت اکثر القرآن ست ومی آید حدیثی دیگر عنقریب ودر وی
این ست که امامت افضل ست از اذان زیرا که در مؤذن هیچ شرطی نکرده **وابو داود** ودر روایت وی آمده که من هفت یا هشت ساله
بودم ودر روایت طبرانی شش ساله ودر وی دلیل ست بر صحت امامت صبی وعدم کراهت در امامت ممیز وباین رفته است حسن بصری
وشافعی واسحق ولیکن بالغ اولی ست اگرچه صبی مخصوص باشد بفقه وقراءت از جهت اختلاف علما دران ونزد مالک وثوری مکروه ست
واز احمد وابو حنیفه دو روایت ست ومشهور از ایشان اجزاست در نوافل نه فرائض **والنسائي** ودر روایت وی آمده که من هشت ساله
بودم ودر روایتی از ابو داود باین لفظ ست پس حاضر نشدم در هیچ مجمعی از جرم مگر آنکه بودم من امام ایشان وبودم که نماز میگذاردم
بر جنازه ایشان تا امروز واین اصرح ست در صحت نماز وبعضی گفته اند که این بامر وتقریر آنحضرت نه بود پس در وی حجت نباشد وجوابش
آنست که دلیل جواز وقوع او ست بزمانه وحی وتقریر امری غیر جائز دران متصور نیست سیما در نماز که اعظم ارکان اسلام ست وتنبیه کرده شد

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بوحی برقرنی که در نقل بود پس اگر امامت صبی صحیح نمی شد نازل می شد وحی بدان و استدلال کرده اند ابوسعید وجابر
باینکه ایشان عزل میکردند و قرآن نازل می شد و آنانکه عمرو را تقدیم کردند در نماز جماعتی از صحابه بودند ابن حزم گفته معلوم نیست مخالفی برای
ایشان درین باب و احتمال امامت او مر ایشان را در نفل ... و از سیاق قصه است زیرا که آنحضرت ایشان را تعلیم اوقات برای فرائض کرده
و گفته یؤمهم اکثرهم قرآنا و در روایت ابوداود در بارهٔ ... درست در فرائض و نوافل در سبل گفته و هر که مدعی تفرقه است میان فرض
و نفل و می گوید که در نفل صحیح است نه در فرض وی محتاج است بسوی دلیل و در حدیث دلیل است بر قول بصحت نماز مفترض خلف متنفل
کذا فی الشرح و در وی تامل است انتهی و کلام دران گذشت وعن ابی مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم یؤم القوم اقرؤهم لکتاب الله تعالی امامت میکند قوم را خواننده ترمر کتاب خدا را یعنی بهتر نیکوتر
تجوید کننده قرآن را و رعایت کنندهٔ مخارج حروف و صفات و قواعد و قوانین آنرا بعد از آنکه عالم باشد باحکام و ارکان نماز اگرچه عالم نباشد
بتفاصیل مسائل و احکام حوادث و نوائب که حادث میگردد در نماز در سبل گفته ظاهر آنست که مراد اکثر ایشان ست از روی حفظ قرآن و گفته اند
اعلم باحکام و مناسب حدیث اول قول اول ست در سبل گفته حدیث دلیل ست بر تقدیم اقرأ بر افقه و این مذهب ابوحنیفه و احمد ست انتهی
گوییم مذهب ابوحنیفه و محمد و احمد و مالک و شافعی در روایتی آنست که اعلم و افقه مقدم ست بر اقرأ زیرا که احتیاج بقراءت در یک رکن ست
و بعلم در تمامه ارکان و محتاج به من القرآن مضبوط است و محتاج الیه از فقه مضبوط نیست و عارض می شود در نماز اموری که قادر نیست
بر رعایت آن مگر کامل الفقه و لهذا مقدم کرد آنحضرت ابوبکر را با وجود فرمودن اقرأکم ابی و گویند حدیث خارج ست بر حال صحابه که اقرأ در ایشان
اعلم می بود زیرا که ایشان تلقی میکردند قرآن را باحکام آن ابن مسعود گفته بودیم ما که تجاوز نمی کردیم ده آیت را تا آنکه نمی شناختیم حکم و امر و نهی
او را ازین جهت تقدیم کرده شد اقرأ در حدیث و در زمانهٔ ما چنین ست پس تقدیم کردیم افقه را در سبل گفته مخفی نیست که این دورست از قول و
فان کانوا فی القراءة سواء فاعلمهم بالسنة پس اگر باشند همه قوم برابر در قراءت پس امامت کند داناترین قوم بسنت یعنی باحکام
نماز و مسائل و حوادث بعد از آنکه خوب تواند خواند قراءت مسنونه را زیرا که این دلیل ست بر تقدیم اقرأ مطلقا و اقرأ را تفسیر کرده اند باعلم بالسنة
پس اگر همین مراد واسند از ان هر دو قسم یک قسم باشد انتهی و همین ست مذهب امام احمد نزد اکثر اصحاب وی و ابو یوسف و به قال الشوکانی والشیخ
صاحب الحجة البالغة و در مصفی گفته حدیث مسلم دلالت میکند که اقرأ احق ست بامامت از اعلم بالسنة بعد از انکه هر دو دانا بما یجوز به الصلوة می توانند
و شافعی گفته است اهل عصر اول فقه با قراءت قرآن تحصیل می نمودند پس هیچ قاری نبود الا افقه پس حدیث در اقرأ ست از فقهای مستوین
در فقه و درین توجیه نظر ست زیرا که اعلم بالسنة را مرتبه نهاده اند بعد از اقرأ پس معلوم شد که گاهی در قراءت مساوی می بودند و در علم بالسنة متفاوت
پس تقدیم اقرأ بر اعلم اصح ظاهر میشود بجهت حدیث و غرض دران تشریف اقرأ ست و تنویه بوی و والی در محل ولایت خود احق ست از اقرأ و افقه
انتهی و شیخ ابن الهمام گفته بهترین انچه استدلال کرده شود بدان بر تقدیم اعلم بر اقرأ حدیث تقدیم ابی بکرست در ایام مرض با وجود آنکه در صحابه
اقرأ بود نه از وی نه اعلم و دلیل قول اول اقرأکم ابی ست و دلیل ثانی قول سعید کان ابوبکر اعلمنا و این در آخر عمر بود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
انتهی گوییم این فعل آنحضرت ست و حدیث باب قول آنحضرت و قول مقدم ست بر فعل و نیز از اقرأ بودن ابی بن کعب لازم نمی آید که جز وی دیگری
اقرأ نباشد چه تواند بود که ابوبکر هم اقرأ باشد و هم اعلم و وی اول کسی ست که قرآن را جمع کنانید و بود اکثرهم حفظا للقرآن پس اقرأ مقدم باشد
بر اعلم والله اعلم فان کانوا فی السنة سواء فاقدمهم هجرة پس اگر باشند در علم سنت و در قراءت برابر پس امامت کند دیرینه ترین

مردم در ہجرت یعنی ہر کہ ہجرت در مدینہ بیشتر آورد و دوین فضیلت سابق متقدم شد بامامت و تقدم در نماز اولی و احق باشد و در فقہ بعد از مساوات
در علم و ورع و اتقی را مقدم داشتہ اند زیرا کہ چون وجوب ہجرت از وطن منسوخ گشت بجای وی ہجرت از ذنوب و خطایا کہ موطن طبیعت ست اعتبار
کردند و در حدیث آمده کہ المهاجر من ہجر الخطایا والذنوب و در سبل گفتہ این ہجرت شامل ہجرت زمانہ آنحضرت و بعد اوست مثل کسیکہ
ہجرت کند از دار کفر بسوی دار اسلام و شاید گفتہ میشود کہ اولاد مہاجرین ... ایشان ست در تقدیم انتہی فان کانوا فی
الہجرة سواء فاقدمهم سلما بکسر سین و سکون لام پس اگر باشند در علم و قرأت و ہجرت برابر پس امامت کند دیرینہ ترین ایشان
در اسلام یعنی مقدم کرده شود مقدم الاسلام بر متاخر الاسلام و ہمچنین اکبر بر اصغر چنانکہ بیاید لحدیث مالک بن حویرث لیؤمکم اکبرکم
وفی روایة سنا و در روایتی عوض سلما سنا آمده یعنی اگر باشند در ہجرت برابر پس امامت کند کلان ترین ایشان در سن و سال و عمر
درین حدیث ہمین قدر از مراتب مذکور شد و گفتہ اند کہ اگر در سن ہم برابر باشند ہر کہ شریف النسب تر بود مقدم کرده شود و اگر در تمام این امور
برابر باشند قرعہ اندازند یا اختیار بدست قوم باشد ہر کرا خواہند از ایشان امام نمایند ذکره ابن الہمام و در حاوی کہ در مذہب شافعی ست
بعد از سن نسب را تقدیم کرده و بعد از وی طیب الثوب و بعد از وی حسن الصورت و بعد از وی حسن الصوت و نزد بعضی مسافر و مقیم اولی ست
یعنی برای یقیان و در سبل گفتہ و از کسانیکہ مستحق تقدیم اند قریش اند لحدیث قدموا قریشا مصنف گفتہ انہ قد جمع طرقہ فی جزء کبیر و از ایشان
احسن الوجہ بنا بر حدیثی کہ وارد ست در آن و در وی بکر او ضعیف ست انتہی گویم این حدیث نزد بیہقی ست از ابی زید انصاری و ذکره ابن الجوزی
فی الموضوعات و گفت احمد حدیث سوء لیس بصحیح مگر آنکہ روایت کرده است ابو عبید از عایشہ مانند آن و گفت خواستہ ست عایشہ حسن السمت
والہدی کذا فی ضوء النہار و لا یؤمن بفتح یای تحتانیہ و ضم ہمزه و فتح میم و تشدید نون الرجل الرجل فی سلطانہ و امامت نکند
مردم مرد را در محل ولایت و مقام حکم و سلطنت وی و جاییکہ مالک ست چنانکہ در روایت دیگر آمده فی اہلہ پس تقدیم نکند والی را در ولایت وی
مثل امام اعظم و خلفا و حکام و نواب وی خصوصا در اعیاد و جمعات و نہ بر امام حی و صاحب خانہ مگر باذن ایشان زیرا کہ این مفضی میگردد بشکست گردانیدن
امر سلطنت و حرمت و مودی می شود بہ تباغض و تقاطع و ظہور خلاف شریعت جماعت مروی ست کہ ابن عمر با آن فضل و شرف کہ می داشت در پس
حجاج نماز گذارد کہ بی شبہہ ظالم و فاسق بود کما رواه البخاری فی حدیث اثرم گفت معارض نیست این حدیث نماز گذاردن آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم را در خانہ انس زیرا کہ وی امام ست ہر جا کہ باشد انتہی و محتمل کہ باذن انس باشد در سبل گفتہ این حکم خاص ست و اول حدیث عام بود
و ملحق ست بسلطان صاحب بیت بنا بر ورود حدیث مخصوصہ در حق وی اخرجہ الطبرانی من حدیث ابن مسعود لقد علمت ان من السنة
ان یتقدم صاحب البیت مصنف گفت رجالہ ثقات و اما امام مسجد و اگر چہ از ولایت سلطان یا عمال او باشد داخل ست در حکم سلطان
و اگر باتفاق اہل مسجد باشد محتمل کہ لاحق گردد باین جہت و این ولایت خاصہ است و لا یقعد بجزم دال مہملہ و رفع آن فی بیتہ
علی تکرمتہ و ننشیند مرد در خانہ مرد دیگر بر تکرمہ وی مراد بدان فرشی و سجاده و وساده الیست کہ برای خود نہاده و انداختہ اصلش از تکریم
و اکرام ست و بعضی از تکرمہ مائده مراد داشتہ اند و اول اصوب ست الا باذنہ مگر باذن وی متعلق بہر دو حکم ست کہ ولا یؤمن و لا یقعد
و در روایتی بجای سلطانہ فی اہلہ آمده یعنی در اہل خانہ وی و باین جہت تفسیر کرده اند سلطان بانچہ در ملک و حکم اوست چنانکہ گفتہ شد
رواه مسلم و ہم مسلم از ابی سعید روایت کرده کہ آنحضرت فرمود چون باشند سہ کس پس امامت کند ایشان را یکی از ایشان و احق
ایشان بامامت اقرا ایشان ست و ابو داود از ابن عباس آورده کہ فرمود رسول خدا باید کہ اذان گویند برای شما نیکان شما و امامت کنند

شمارا اقرأ شما و این همه صریح ست در تقدیم اقرأ بر غیر وی مطلقا و لابن ماجة من حديث جابر و ابن ماجه روایت از حدیث جابر در حدیث
طویل که در وی ذکر توبه قبل از مرگ و ذکر جمعه و تغلیظ ست باین لفظ و لا تؤمنّ بفتح تای فوقانیه و ضم همزه و فتح میم مشدده و تشدید نون
امرأة رجلا و امامت نکند هیچ زن هیچ مرد را زیرا که [illegible]ست و ناقص ست در عقل و دین و مردان قوام اند بر زنان و رستگار
نشد قومی که والی کرد زن را بر کار خود و کذا فی البخاری پس [illegible]ی را امام خود کرد گویا وی زن را بر امر نماز خود والی ساخت شوکانی گفته
در نماز گذاردن زن پس مردان خود نزاعی نیست خلافی که هست در نماز گذاردن مرد با زن ست فقط و هر که این را صحیح نمی داند بر وی آوردن
دلیل لازم ست انتهی در سبیل گفته درینجا دلیل ست برینکه زن امامت مرد نکند و این مذهب حنفیه و شافعیه و غیر هم ست و مزنی و ابوثور
جائز داشته اند امامت زن و جائز گفت طبری امامت زن در تراویح وقتی که حافظ قرآن حاضر نباشد و حجت ایشان حدیث ام ورقه است
و سیاتی و این نهی را حمول می کنند بر تنزیه یا گویند حدیث ضعیف ست انتهی و لا اعرابی مهاجرا و امامت نکند بادیه نشین مهاجر را
زیرا که هجرت یکی از اسباب تقدیم ست در نماز چنانکه معلوم شده و این هجرت عام ست کما تقدم و خلاصه معنی آنست که امامت نکند
جاهل عالم را چه غالب بر بادیه نشینان جهل بود و لا فاجر مؤمنا و امامت نکند فاسقی مر مؤمن صالح را و در روایتی آمده الا ان یقهره
سلطان مگر آنکه قهر و غلبه و اکراه کند صاحب سلطنت مخافة سيفه و سوطه ترسیده می شود از تیغ و تازیانه وی باین طور که خود امامت کند
یا دیگری را که نه شایسته آنست امام گرداند چاره درین صورت صبر ست گوییم دلالت این حدیث بر نهی امامت فاجر ست اما شافعیه و حنفیه
بصحت امامت فاسق رفته اند مستدل بحدیث ابن عمر و غیره و این احادیث کثیره است دال بر صحت صلوة خلف بر و فاجر مگر آنکه همه ضعیف اند
و معارض اوست حدیث لا یؤمنکم ذو جراة فی دینه و نحوه و این نیز ضعیف ست و چون احادیث جانبین ضعیف آمد رجوع باصل کردیم و آن
اینست که هر که نمازش صحیح ست امامتش هم صحیح ست و مؤید این اصل ست فعل صحابه چنانکه بخاری در تاریخ خود از عبد الکریم البکاء آورده که
گفت دریافتم ده کس را از اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم که نماز میگذاردند در پس ائمه جور و مؤید اوست حدیث مسلم چه باشد حال تو وقتی که باشند
بر شما امرا که تاخیر کنند نماز را از وقت وی یا بمیرانند نماز را از وقت آن گفت پس چه می فرمائی مرا فرمود بگذار نماز را در وقت وی پس اگر دریابی
نماز را همراه ایشان پس بگذار زیرا که این نماز ترا نافله است پس اذن داد آنحضرت بنماز گذاردن در پس ایشان و آنرا نافله گردانید زیرا که آنها نماز را
از وقت وی بیرون آوردند و ظاهر وی آنست که اگر آنها نماز را در وقت وی میگذاردند این نماز وی فریضه می بود با وجود فسق و جور ایشان
در سفر السعادة گفته در باب صلوة خلف کل بر و فاجر حدیثی صحیح نشده انتهی گوییم مصنف در تلخیص و سخاوی در مقاصد حسنه گفته روایت
کرده اند این حدیث را ابوداود و دارقطنی و لفظ مر اوراست و بیهقی از حدیث مکحول از ابوهریره آورده و زیاده کرده و جاهدوا مع کل بر و فاجر
و اسنادش منقطع ست و او را طریقی دیگر ست نزد ابن حبان در ضعفا از حدیث عبد الله بن محمد بن یحیی بن عروه از هشام عن ابی صالح و عبد الله
متروک ست و روایت کرد آنرا دارقطنی از حدیث حارث عن علی کرم الله وجهه و از حدیث علقمه و اسود عن ابن مسعود و هم از حدیث مکحول از
ابی وائل و هم از حدیث ابی الدرداء و همه این طرق خیلی واهی ست گفت عقیلی نیست درین متن اسنادی ثابت و نقل کرد ابن جوزی از احمد که وی
پرسیده شد ازین حدیث گفت ما سمعنا بهذا و گفت دارقطنی نیست در وی چیزی ثابت و بیهقی را درین باب احادیث ست جمله ضعیف و صحیح ترین
چیزی که درین باب ست حدیث مکحول ست از ابی هریره با وجود ارسال و گفت ابواحمد حاکم این حدیث منکر ست شیخ در شرح سفر السعادة گفته
علمای اهل سنت و جماعت بران اجماع کرده و در کتب عقائد آنرا ذکر کرده و آنرا از جمله علامات سنت و جماعت داشته اند بر خلاف آن فرقه که عصمت

در امام شرط انند و اجماع ایشان قطعی شده و بیقین پیوسته و بالجمله وی از حیثیت حدیث ظنی ست و از حیثیت اجماع قطعی والله اعلم انتهی
واسناده واهٍ واسناد این حدیث واهی ست زیراکه در وی عبد الله بن محمد العدوی ست و وکیع او را متهم بوضع حدیث کرده و شیخ وی یعنی
علی بن زید بن جدعان ضعیف ست ورواه عبد الملک بن حبیب فی الواضحة بسند آخر و عبد الملک هم متهم ست بسرقة احادیث و تخلیط
اسانید قاله ابن الفرضی عبد الحق در احکام گفته و دیدم این حدیث را در کتاب ع[illegible] گفت ابن عبد البر فاسد گردانید عبد الملک بن حبیب اسناد
او را و ساقط کرد از اسناد دو کس را کذا فی التلخیص **وعن انس** رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال رصّوا
بضم را و صاد مهمله صفوفکم پیوسته و استوار کنید صفهای خود را در رنگ استوار کردن بنا و پیوسته نهادن سنگ و خشت و جز آن مراد
نماز جماعت ست بانضمام بعض بسوی بعض وقاربوا بینها و نزدیکی کنید میان صفها و نزدیک و بهم بایستید نهی ست از فرجه
وحاذوا بالاعناق و برابر کشید گردنها را نهی ست از پس و پیش استادن رواه ابو داود والنسائی وصححه ابن حبان
و در آخر این روایت نزد ابو داود این ست سوگند ست بکسی که جان من در دست اوست بدرستیکه هر آیینه می بینم شیطان را که می در آید از
کشادگی و فرجه صف گویا آن شیاطین حذف اند بحای حمله و ذال معجمه مفتوحتین گوسفندان سیاه ریزه از گوسفندان حجاز و یمن و تفسیر کرده است
آنرا راوی در حدیث ابی امامه به بچهای میش که خرد اند و در روایتی کانها بنات الحذف آمده گویا که آنها دختران حذف اند و در حدیث نعمان بن بشیر
آمده که گفت رو آورد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر مردم و فرمود اقامت کنید صفهای خود را سه بار بخدا سوگند تا اقامت کنید صفوف خود را
یا مخالفت کند خدا در میان دلهای شما گفت نعمان دیدم مرد را که می چسپانید دوش خود را بدوش صاحب خود و کعب خود را بکعب او اخرجه الشیخان
وابو داود و هم ابو داود از وی روایت کرده که بود آنحضرت برابر میکرد ما را در صفوف چنانکه راست کرده میشود تیر تا آنکه چون گمان کرد که اخذ
کردیم ما این را از وی و فقیه شدیم اقبال کرد بروزی بر ما بروی خود ناگاه دید مردی را که منتبذ ست بصدر خود یعنی از صف فرمود برابر کنید
صفهای خود یا مخالفت کند خدا میان وجوه شما و نیز وی از حدیث براء بن عازب آورده که بود رسول خدا می در آمد صف را از یک ناحیه بسوی
ناحیه دیگر مسح میکرد صدور و مناکب ما را و می فرمود مختلف مشوید پس مختلف شود دلهای شما در سبل گفته این احادیث و وعیدی که در وی ست
دلالت دارد بر وجوب التسویه و مردم در آن تساهل کنند چنانکه تساهل می کنند در خیری که مفاد حدیث انس ست از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم تمام کنید صف مقدم را پس آنرا که نزدیک اوست پس هر چه باشد از نقص باید که باشد در صف مؤخر اخرجه ابو داود بدرستیکه
تو می بینی مردم را در مسجد استاده می شوند برای جماعت و ایشان پر نمی کنند صف اول را اگر می ایستند در آن و چون اقامت گفته شد
نماز را متفرق می شوند بر دو یا سه صف و نحوه و ابو داود از حدیث جابر بن سمره آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم آیا صف نمیکنید
شما چنانکه صف می بندند فرشتگان نزد رب خود گفتیم ما و چگونه صف می بندند ملائکه نزد رب خود فرمود تمام می کنند صفوف مقدمه را
و برابر و راست می ایستند در صف و وارد شده است در سد فرج در صفوف احادیث کثیره مثل حدیث ابن عمر نیست هیچ گام بزرگ تر در اجر
از گامی که رفت آنرا مرد بسوی شگافی که در صف ست پس بند کرد آنرا اخرجه الطبرانی فی الاوسط و نیز روایت کرد از عایشه که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم هر که بند کند شگافی را که در صف ست بلند کند خدا بدان برای او درجه و بنا کند برای وی خانه در بهشت هیثمی گفته در وی مسلم
بن خالد زنجی ست و وی ضعیف ست و وثقه ابن حبان و بزار از حدیث ابی جحیفه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آورده من سد فرجة فی
الصف غفر له هیثمی گفته اسنادش حسن ست و مراد از آن رص صفوف ست زیراکه فرج نمی باشد مگر از عدم رص انتهی

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير صفوف الرجال اولها
بهترين صفهاى مردان از روى كثرت ثواب نخستين آنهاست بسبب صلوة فرستادن ملائكه بروى وشرها آخرها وبدترين صفها از روى قلت اجر
پسين آنهاست وخير صفوف النساء آخرها وشرها اولها وبهترين صفهاى زنان پسين آنهاست وبدترين صفهاى زنان
نخستين آنهاست يعنى مردان را بايد كه در صف متقدم [illegible] زنان وزنان پس ومتاخر باشند از صف مردان رواه مسلم
ورواه ايضا البزار والطبراني في الكبير والاوسط واحاديث در فضائل صف اول وسيع ست احمد از حديث ابي امامه آورده كه فرمود آنحضرت بدرستيكه
خدا وملائكه صلوة مى فرستند بر صف اول گفتند اى رسول خدا وبر صف ثانى فرمود وبر ثانى هم ورواه الطبراني في الكبير قال الهيثمي رجاله موثقون
ودر حديث نعمان بن بشير ست گفت شنيدم آنحضرت را مى فرمود بدرستيكه خداى تبارك وتعالى وفرشتگان او درود مى فرستند بر صف
اول يا صفوف اول اخرجه احمد والبزار قال الهيثمي برجال ثقات وبزار از حديث ابو هريره آورده كه استغفار كرد آنحضرت براى صف اول
سه بار وبراى صف ثانى دو بار وبراى ثالث يكبار هيثمى گفته درو ايوب بن عتبه است ضعيف وى از قبل حفظ اوست ونيز وارد شده است
در ميمنة صف اول ومسامت امام وافضليت او بر ايسر احاديث بسيار طبراني در اوسط از حديث ابي برده آورده كه گفت فرمود رسول خدا صلى الله
عليه وسلم اگر توانى كه باشى در پس امام يعنى پس باش والا پس جانب راست او هيثمى گفته فيه من لم اجد له ذكرا ونيز وى در اوسط وكبير از حديث
ابن عباس آورده بر شماست بصف اول وبر شما بميمنه ودور داريد خود را از صف كردن در ميان ستوارى هيثمى گفته درو اسمعيل بن مسلم
مكى ست واحق بصف اول اولوا الاحلام والنهى اند بزار از حديث عامر بن ربيعه آورده كه گفت فرمود رسول خدا صلى الله عليه وسلم بايد كه نزديك
شوند مرا صاحبان بلوغ وعقل والنهى ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم هيثمى گفت درو عاصم بن عبد الله عمرى ست واكثر بر تضعيف وى اند
واختلاف ست در حجت گرفتن بوى ومسلم واربعه از حديث ابن مسعود زياده كرده مختلف نشويد پس مختلف نشود دلهاى شما ودور داريد شما
خود را از هيشات اسواق ودرين باب حديثها ست ودر حديث باب دلالت ست بر جواز اصطفاف نسا از روى صفوف برابر ست كه نماز
ايشان با مردان باشد يا با زنان ومعلل ست خيريت آخر صفوف زنان باينكه آنها درين وقت دور باشند از مردان واز رويت و
شنيدن كلام ايشان مگر اين عليست كه تمام نمى شود مگر وقتى كه نماز زنان با مردان باشد وليكن وقتى كه امام ايشان زن باشد ودر پس او
صف كشيد صفوف ايشان مانند صفوف مردان باشد وافضل صفوف صف اول باشد وعن ابن عباس رضي الله عنه
قال صليت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات ليلة نماز گذاردم با رسول خدا شبى يعنى در خانه خاله خود ميمونه
كه يكى از ازواج مطهره است پس ايستادم من جانب دست چپ آنحضرت وحديث اينجا مختصر ست وتمام آن در باب قيام الليل مشكوة شريف
وغير آن مذكور ست فاخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم برأسي من ورائي فجعلني عن يمينه پس گرفت آنحضرت
سر مرا از پس پشت من پس بگردانيد مرا بجانب دست راست خود متفق عليه حديث دليل ست بر صحت صلوة متنفل بمتنفل
وبرينكه مقتدى اگر يك كس بود موقف او جانب دست راست امام ست بدليل ادارت زيرا كه اگر يسار موقف مى بود وى ادارت نمى كرد
وباين رفته اند جماهير بخلاف نخعى كه ميگويد چون يك امام باشد ويك مقتدى خلف امام بايستد پس اگر ركوع كند امام قبل از آمدن ديگرى
بايستد اين كس از يمين او اخرجه سعيد بن منصور وتوجيهش آنست كه امام مظنه اجتماع ست پس معتبر باشد در موقف امام تا آنكه ظاهر شود
خلاف وى وگفته اند دلالت ميكند بر صحت صلوة قائم بر يسار امام اينكه آنحضرت امر نكرد ابن عباس را باعاده وجائز ست كه لعدم تحقق آن نكرد

کہ وی معذور بود بنا بر جہل یا احرام صلوة نہ بستہ بود و قول وی کہ گردانید مرا جانب دست راست خود ظاہر ست در آنکہ وی برابر وی استادہ شدہ بود
ودر بعض الفاظ حدیث ست فقمت الی جنبہ واز بعض اصحاب شافعی آمدہ کہ مستحب ست استادن ماموم اندکی در پس امام مگر ابن جریج روایت کردہ
کہ گفتم با عطا را میگذارد یک مرد نماز با یک مرد پس کجا ایستد گفت بسوی شق [illegible] گفتم آیا محاذی او شود تا آنکہ صف کشد ہمراہ وی
تا آنکہ یکی از دیگر فوت نشود گفت آری گفتم بطریقی کہ دور نشود تا آنکہ [illegible] باشد گفت آری ومثلہ فی الموطا عن عمر من حدیث
ابن مسعود انہ صف معہ فقربہ حتی جعلہ حذاءہ عن یمینہ وبالجملہ درین حدیث موقف واحد از امام بیان کردند کہ بر یمین وی بایستد
واگر زیادہ باشند خلف امام بایستند امام شوکانی گفتہ وہمین بود فعل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وفعل اصحاب وی در باب جماعت کہ
واحد بر یمین امام بایستد ودو وزائد از دو پس امام ایستند وجمہور گویند کہ این واجب ست وسعید بن مسیب گفتہ کہ مندوب ست
واز نخعی مروی ست کہ واحد خلف امام ایستد اما دلیلش پیدا نیست انتہی گویم دلیلش گذشت در مصفی ست عادت مسلمین طبقہ بعد طبقہ
آنست کہ ماموم بر امام مقدم نشود پس مساوی می باشد یا متاخر ونقل کردہ نشد کہ ہیچ یک از متقدمین در عہد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
وخلفای راشدین بر امام مقدم شدہ باشند پس ترک تقدم آیا صفت نفسیہ ست یا نہ واگر مقدم شود بر احتمال اول نماز باطل شود یا اقتدا
باطل شود ونماز صحیح قول قدیم شافعی آنست کہ صفت نفسیہ نیست واستعمال صلی وراء الامام یا صلی خلف الامام در جای اقتدا بنا بر
شیوع سنت ست والتزام آن زیرا کہ تقدمی کہ ازین الفاظ مفہوم می شود محذوف ست بدلیل قیام مقتدی واحد بر جنب امام وبسا سنن
موکدہ کہ شائع می شود ودر افراد شی ہمہ ایشان یافتہ می شود لیکن دلیل عقلی بر خلاف آن دلالت نماید وقول جدید آنست کہ صفت نفسیہ ست
وترک آن نماز را باطل میگرداند وفیہ نظر زیرا کہ بطلان اقتدا اگر نماز را باطل ساختی می بایست کہ ترک اقتدا بطریق اولی نماز را باطل گردانیدی
ودر حدیث شیخین ثابت شد کہ قوم ترک اقتدا بابوبکر صدیق نمودند واقتدا کردند بآنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم انتہی **وعن انس رضی اللہ
عنہ قال صلی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقمت ویتیم خلفہ** نماز گذارد آنحضرت پس استادم من ویتیمی کہ
در خانہ ما بود پس آنحضرت درینجا عطف ست بر مرفوع متصل بدون تاکید وفصل واین صحیح ست بر مذہب کوفیان ودر روایتی انا آمدہ ونام
یتیم ضمیرہ بود وہو جد عبد اللہ بن حسین بن ضمیرہ وبعضی گویند یتیم نام برادر انس ست کہ نہ صبی بود **وام سلیم خلفنا** وام سلیم پس ما
واین کنیت مادر انس ست ونامش ملیکہ بود بتصغیر وازین حدیث معلوم شد ایستادن کودک با مرد در صف شیخ در ترجمہ گفتہ دلالت نیست
مراین را بر ایستادن صغیر با مردی توان گفت کہ چون نماز نفل بود مساہلہ رفتہ باشد وآن احکام در نماز فرض ست انتہی وفیہ تامل وہم در حدیث
انس ست نزد مسلم کہ نماز گذارد با آنحضرت مادر یا خالہ وی پس استادہ کرد مرا جانب یمین وزن را پس ما ودرین حدیث ذکر یتیم نیست شوکانی گفتہ
مقدم کردہ شود صفوف مردان بستر کودکان بستر زنان بحدیث ابومالک اشعری کہ بگردانید آنحضرت رجال را پیش غلمان وغلمان را پس ایشان
ونسوان را خلف غلمان اخرجہ احمد واخرج بعضہ ابوداود ودر سندش شہر بن حوشب ست ومؤید اوست حدیث انس **متفق علیہ
واللفظ للبخاری** در سبل گفتہ حدیث دلیل ست بر صحت جماعت در نفل وبر صحت صلوة برای تعلیم وتبرک کما یدل علیہ القصة وبرینکہ
مقام دو کس خلف امام ست وبرینکہ وقوف صغیر ہم معتد بہ ست چنانکہ از لفظ یتیم ظاہر ست زیرا کہ بعد احتلام یتم نیست وبرینکہ زن در صف مرد
نایستد بلکہ در صف علیحدہ بایستد واگر زنی دیگر با وی منضم نشود وبا این عذر در صف مرد بایستد نمازش جائز ست زیرا کہ نیست در حدیث مگر تقریر
آن زن بر تاخر کہ آن موقف اوست ونیست در وی دلالت بر فساد نماز اگر بگذارد در غیر موقف خود ورفتہ اند حنفیہ بفساد نماز مرد بزن

اما دلیلی برین فساد پیدا نیست انتهی **وعن** ابی بکرة رضي الله عنه انه انتهى الى النبي که وی رسید بسوی پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم وهو راکع وحال آنکه آنحضرت در رکوع بود فرکع قبل ان یصل الى الصف پس رکوع کرد پیش از آنکه
برسد بصف یعنی خواست که داخل رکوع گردد و فضل تکبیر اولی دریابد ثم مشى الى الصف پستر مشی کرد در رکوع بسوی صف وذکر للنبي
وذکر کرده شد این فعل او نزد آنحضرت فقال له النبي [illegible] او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم زادك الله حرصًا زیاده گرداند ترا
خدای تعالی طلب حرص خیر و وصول مقام قرب ولا [illegible] تعد بفتح فوقیه از عود یعنی و باز مگرد ان واین امر مت بایستادن در موضعی که احرام بسته
و در بعضی روایات ولا تعد بسکون عین وضم دال نیز ضبط کرده اند از عدو بمعنی دویدن یعنی چندان شتابی در مشی مکن که بدویدن رسد و اول
صحیح ست روایةً و درایةً مصنف در تلخیص گفت اختلاف کرده اند در معنی قول آنحضرت لا تعد گویند نهی فرمود از عود بسوی احرام خارج صف و انکار کرد
این معنی را ابن حبان وگفت اراده کرد که عود مکن در دیر آمدن بسوی نماز وگفت ابن القطان به تبعیت مهلب بن ابی صفره معنی وی آنست
که عود مکن بسوی دخول خود در صف وحال آنکه تو در رکوع هستی زیرا که این مانند رفتار بهائم ست انتهی رواه البخاري حدیث دال ست
برینکه هر که دریابد امام را راکع نه درآید در نماز تا آنکه برسد در صف وزاد ابو داود فیه وزیاده کرد ابو داود درین حدیث فرکع دون
الصف ثم مشى الى الصف پس رکوع کرد جدا از صف و پس آن باز رفت بسوی صف واین زیادت در روایت بخاری هم موجود ست
چنانکه گذشت اما بتفاوت عبارت واز ینجا معلوم شد که انفراد خلف مبطل نماز نیست زیرا که امر باعاده صلوة نکرد در سبل گفته آنحضرت امر
نکرد زیرا که وی جاهل بود از حکم وجهل عذر ست طبرانی در اوسط از روایت عطا از ابن الزبیر آورده که وی گفت چون درآید یکی از شما مسجد را و مردم
رکوع اند پس باید که رکوع کند وقتی که درآید پستر برود در حالیکه راکع ست تا آنکه درآید بصف بدرستیکه این سنت ست عطا گوید دیدم او را
که همچنین میکرد و ابن جریر گفته دیدم عطا را که میکرد واین چنین هیثمی گفت رجاله رجال الصحیح گوئیم این مبنی ست برینکه لفظ لا تعد بضم مثنات فوقیه
از اعاده باشد یعنی اعاده مکن نماز خود را که آن صحیح ست ومروی ست بسکون مهمله از عدو و مؤید اوست روایت ابن السکن از حدیث ابی بکره
بلفظ اقیمت الصلوة فانطلقت اسعى حتى دخلت في الصف فلما قضى الصلوة قال من الساعي آنفا قال ابو بکرة فقلت انا قال صلی الله علیه وسلم
زادك الله حرصا ولا تعد واقرب از روی درایت آنست که لا تعد از عدو ست ای لا تعد ساعیا الى الدخول قبل وصولك الصف زیرا که نیست درین
کلام چیزی مشعر فساد نماز تا آنکه گفت او را صلی الله علیه وسلم که عود نکند آنرا بلکه قول وی زادك الله حرصا مشعر اجزای اوست یا لا تعد از عدو باشد انتهی
وعن وابصة بفتح واو وکسره موحده کنیت او ابو قرصافه ست بکسر قاف وسکون را وقیل ابو شداد بن معبد بکسر میم وسکون
عین مهمله ابن مالك بن بنی اسد بن خزیمة الاسدی او را صحبت ست قدوم آورد در سنه تسع صالح وگریان وبریان بود نزول کرد بکوفه بعده
بجزیره ومرد برقه وقبر وی آنجاست رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله علیه وسلم رأى رجلا یصلي خلف الصف وحده
دید آنحضرت مردی را که میگذارد نماز پس صف نخستین تنها فامره ان یعید الصلوة پس فرمود او را که باز گرداند نماز را بجهت تغلیظ تشدید
بر تقصیر از تقدیم از جهت بطلان وفساد نماز وقائل ست ببطلان این قسم نماز با وجود امکان دخول در صف نخعی و امام احمد و بعض ائمه دیگر
و شافعی تضعیف این حدیث میکرد ومیگفت لو ثبت هذا الحدیث لقلت به بیهقی گفته اختیار توقی ست ازین بنا بر ثبوت حدیث مذکور و هر که قائل
بعدم بطلان نماز ست دلیلش حدیث ابو بکره ست که آنحضرت او را امر باعاده نفرمود با آنکه وی بعض نماز خلف صف منفردًا گذارد وسبب امر باعاده
درین حدیث محمول باشد بر ندب وگفته اند که اولی حمل حدیث ابو بکره است بر عذر و آن خشیت فوات ست با انضمام وی بقدر امکان و این عذر

مر غیر او را در جمیع صلوات ست و در سبل گفته اسن آنست که گویند این معارض حدیث ابی بکره نیست بلکه موافق اوست و امر نکردن آنحضرت
او را باعاده بنا بر عذر بود که جاهل بود اما امر باعاده مر مصلی خلف صف را منفرداً در این دیگر عالم بود بدان انتهی گوییم و بعضی استثنا کرده اند نماز
جنازه را وقتی که هیچ کس باشند از برای تحصیل سه صف که مستحب ست در ان بخلاف زن که پس مردان بگذارد و نیز فساد صلوة بر تقدیری ست که تمام
نماز خلف صف تنها بگذارد و اما اگر امام خلف صف ببند و بعد از ان بصف در اید و اعتبار نگیرد و هم در مذهب امام احمد حکم نماز گذار در پهلوی امام
بر دست چپ همین ست رواه احمد وابو داود والترمذي وصححه ابن حبان و حاکم نیز تصحیح وی کرده **وله**
و مر ابن حبان راست **عن** از حدیث **طلق بن علي** و ترجمه وی در باب گذشته **لا صلوة للمنفرد خلف الصف** نیست نماز
مر تنها را پس صف چه نفی ظاهر در نفی صحت ست و نزد ایشه دیگر محمول ست بر نفی کمال **وزاد الطبراني في حديث وابصة** و زیاده کرد
طبرانی در حدیث وابصه این لفظ را **الا دخلت معهم او اجتررت رجلا** آیا داخل نشدی با ایشان که در صف بودند یا نکشیدی
مردی را از صف و او را نزد خود استاده میکردی تا نماز تو تنها نمی شد و تمام حدیث طبرانی این ست اگر تنگ شود بتو مکان پس اعاده کن
نماز را زیرا که نیست نماز ترا و این در مجمع الزوائد از روایت ابن عباس ست که چون منتهی شود یکی از شما بسوی صف و حال آنکه صف تمام شده ست
پس باید که بکشد مردی را بسوی خود و استاده کند آنرا بر پهلوی خویش و گفت رواه الطبرانی فی الاوسط و گفت مروی نیست از آنحضرت مگر بهمین
اسناد و در سندش سری بن ابراهیم ست و هو ضعیف جداً و از کلام مجمع الزوائد معلوم می شود که در حدیث وابصه هم سری عن ابیه ست
و وی ضعیف ست و قاضی شرف الدین مغربی در شرح بلوغ المرام گفته که این سری در ان روایت طبرانی ست که در وی زیادت ست مگر آنکه
ابو داود در مراسیل از روایت مقاتل بن حبان مرفوعاً آورده که اگر بیاید یکی از شما و نیابد جای پس بکشد و احتلاج نماید بسوی خود مردی را
از صف و بایستد با وی و چه بزرگ ست اجر محتلج و طبرانی در اوسط از حدیث ابن عباس آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر کرد آینده را چون اگر
تمام شده صف ها اینکه بکشد بسوی خود مردی را و استاده کند او را بپهلوی خود و اسنادش واهی ست **وعن ابي هريرة رضي الله عنه**
عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا سمعتم الاقامة فامشوا الى الصلوة وعليكم السكينة والوقار چون شنیدید
شما اقامت را پس بروید بسوی نماز برفتار معتاد و غالب ست بر شما آرام و گرانباری یعنی شتاب و دوان نیایید بلکه باهستگی و تمکین بیایید
نووی گفته سکینه بمعنی تأنی ست در حرکات و اجتناب عبث و وقار در هیئت باشد همچو غض طرف و خفض صوت و عدم التفات و گفته اند
معنی هر دو واحد ست و ذکر ثانی برای تاکید ست و در حدیث امر ست بوقار و عدم اسراع در امدن بسوی نماز تا بسیار شود گامها و دریابد فضیلت
آن زیرا که در مسلم ست از حدیث جابر که بهر خطوه که می بردارد بسوی نماز درجه ایست و نزد ابو داود ست مرفوعاً چون وضو کرد یکی از شما پس
نیکو کرد وضو بیرون آمد بسوی مسجد نبرداشت پای راست خود مگر آنکه نوشته شد برای وی حسنه و ننهاد قدم یسری مگر آنکه حط کرد خدا از وی
سیئه را پس هرگاه که آمد مسجد را و گذارد در جماعت بخشیده شد مر او را پس اگر آمد و بعض نماز گذارده اند آنها و بعض باقی ست پس گذارد آنچه دریافت
و تمام کرد آنچه باقی ست باشد همچنین و اگر آمد مسجد را و نماز گذارده اند آنها باشد همچنان **ولا تسرعوا** و شتابی نکنید و ندوید **فما ادركتم**
فصلوا وما فاتكم فاتموا پس آنچه دریابید از نماز با امام پس بگذارید و آنچه فوت گردد شما را و در نیابید پس تمام کنید آنرا و بعد از فراغ
امام برخاسته بگذارید و این جواب شرط محذوف ست ای اذا فعلتم ما امرتم به من ترک الاسراع ونحوه فما ادرکتم الخ و گفته اند که علامت سبکی
و غفلت و حماقت دویدن ست برای نماز و اگر شتابی کنند و خواهند که تکبیر اولی دریابند پیش از ین می بایست مستعد و متهیی شد

شتابی کم محمود ست این ست متفق علیه و در روایتی مر مسلم راست زیرا که یکی از شما در وقتی که قصد کند نماز را و میرود بسوی وی پس وی
در نماز ست یعنی در ثواب حق تعالی را حمد و ستایش گوید و اند نماز و باید که در همه جا در یاد وی باشد و حاضر وقت بود و از بعضی علما مسارعت تکبیر اولی منقول
و ماثور ست واللفظ للبخاری در حدیث دلالت ست بر ادراک فضیلت جماعت با دراک جزوی از نماز همراه امام اگرچه کمتر باشد از یک رکعت
و همو قول الجمهور و دیگران گویند که نمی شود مدرک رکعت مگر بدریافتن رکعت لقوله صلی الله علیه وسلم مَنْ اَدْرَکَ رَکْعَةً مِنَ الصَّلٰوةِ فَقَدْ اَدْرَکَهَا
و در باب الجمعه اشتراط ادراک رکعت بیاید و قیاس کرده اند [illegible] غیر او را و جواب داده اند که این در او وقیاست نه در جماعه و جمعه مخصوص ست
بر وی قیاس نتوان کرد و استدلال کرده اند بحدیث باب بر صحت دخول با امام در هر حالت که دریابد او را و اخراج کرد ابن ابی شیبه مرفوعًا که هر که دریابد
مرا راکع یا قائم یا ساجد پس باید که باشد با من بر حالتِ من که بر آنم گویم نیست درین دلالت بر اعتداد چیزی که دریافته است آنرا با امام و نه بر احرام
مصلی در هر حالت بلکه در وی امرست ببودن همراه امام و طبرانی در کبیر از علی و ابن مسعود آورده که گفتند هر که ندریافت رکعت را پس لیسجد و سجده را
هیثمی گفته برجال موثقین و نیز وی در کبیر روایت کرده از حدیث زید بن وهب که گفت در آمدم من و ابن مسعود در مسجد و امام راکع بود پس رکوع
کردیم پس بیشتر مشی نمودیم تا آنکه برابر ایستادیم بصف پس چون فارغ شد امام استادم تا قضا کنم گفت تحقیق تو دریافتی او را هیثمی گفته اخرجه
برجال موثقین و این همه آثار موقوفه است و در آخر دلیل ست بر مذهب ابن الزبیر و قد تقدم و در بعض روایات حدیث باب فاقضوا آمده
عوض اتموا و اطلاق قضا بر ادا می آید پس در معنی اتموا باشد و لا مغایرة و اختلاف کرده اند علما در نمازی که دریافته است آنرا لاحق با امام خود
که آیا این اول نماز اوست یا آخر آن یعنی اگر اول ست جهر کند و سورت خواند و تشهد گوید و قنوت کند در فجر و پنج تکبیر گوید در دوم عید و نحو
ذلک مما یلزم فی موضعه و اگر آخر ست عکس این احکام کند همچو مدرک رکعت سوم مغرب در سبل گفته حق این ست که این اول نماز اوست وقد
حققناه فی حواشی ضوء النهار و اختلاف کرده اند در انکه چون دریابد امام را در رکوع و در رکوع کند با وی آیا ساقط می شود قرات این رکعت نزد
کسی که واجب می گوید فاتحه را در هر رکعت پس اعتداد کند بران یا ساقط نمی شود پس اعتداد نکند بدان پس گفته اند که آن معتد بها است زیرا که امام را
پیش از راست کردن پشت دریافته است و گفته اند نیست معتد بها زیرا که فاتحه از وی فوت شده و قد بسطنا القول فی ذلک فی مسئلة مستقلة
و راجح شد نزد ما اجزا و کفایت و از ادله است حدیث ابی بکره زیرا که رکوع کرد و حال آنکه او شان رکوع بودند و آنحضرت این رکوع او را مستمر داشت
و نهی کرد مگر از عود بسوی دخول قبل از منتهی شدن بصف کما عرفت انتهی **وعن اُبَیّ بن کعب** رضی الله عنه
گفت اُبَیّ بن کعب نماز گذارد با ما رسول خدا صلی الله علیه وسلم روزی نماز بامداد پس هر گاه سلام داد گفت آیا حاضرست فلان کس
یعنی نام شخصی را برد گفتند حاضر نیست باز نام کسی دیگر را برد که آیا حاضرست فلان گفتند نیست فرمود این دو نماز یعنی صبح و عشا گران ترین
نمازهاست بر منافقان و اگر می دانستند ثوابی را که بگذاردن درین دو نمازست هر آینه می آمدند این دو نماز را بر زانوها رونده یعنی افتان
و خیزان و بدرستیکه صف اول از نماز مانند صف فرشتگان ست یعنی در فضل و شرف که بر در کبریای الٰهی استاده می باشند و اگر می دانستند
که چیست فضیلت صف اول هر آینه شتابی میکردند در یافتنِ آنرا و رسیدن بدان قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود آنحضرت یعنی بعد ازین که مذکور شد صلوة الرجل مع الرجل ازکی من صلاته وحده بدرستی نماز گذاردن مرد با یک مرد
پاکیزه تر و گوارنده تر و فاضل ترست از گذاردن وی تنها وصلاته مع الرجلین ازکی من صلاته مع الرجل و نماز وی
با دو مرد فاضل ترست از نماز وی با یک مرد وما کان اکثر فهو احب الی الله تعالی و هرچه بسیارست از جماعت پس این دوست تر

بسوی خدای تعالی و بیشترست از روی ثواب رواه احمد وابوداؤد والنسائي وابن حبان وصححه ابن حبان واخرجه
ابن ماجة وصححه ابن السكن والعقيلي والحاكم وذکر کرد اختلافی را که در روی ست یعنی احمد وابن ماجه بدل ازکی اوفضل وبدل ما کان اکثر اوکثرته
وگفت نووی اشاره کرد علی بن المدینی بسوی صحت وی وارجح همین ست که صحیح ست نزد شعبه وابن معین وعلی بن المدینی وذهلی وابی حاتم رازی
قاله فی الارشاد ولفظ بزار وطبرانی این ست صلوة الرجلین یؤم احدهما صاحبه از [illegible] من صلوة مائة تتری ودرین باب حدیثهاست بالفاظ
ودر حدیث دلیل ست برینکه اقل صلوة الجماعة امام وماموم ست وموافق او [illegible] ابن ماجه از حدیث ابو موسی اثنان فما فوقهما جماعة
واستدلال کرده اند بحدیث مالک بن الحویرث که چون حاضر شود نماز پس اذان گوید یکی ازشما پس اقامت گوید پس تر باید که امامت کند شمارا
اکبر شما وروایت کرد احمد از حدیث ابی سعید که درآمد مردی مسجد را وآنحضرت گذارده بود با اصحاب خود نماز ظهر را پس فرمود او را آنحضرت
چه چیز حبس کرد ترا ای فلان از نماز پس ذکر کرد چیزی واعتلال نمود بدان گفت ابو سعید پس استاد آن مرد در حالیکه نماز میگذارد پس فرمود
آنحضرت آیا نیست مردی که تصدق کند برین و نماز گذارد با وی پس استاد مردی با وی یعنی تا نماز گذارد همراه او وبیهقی گفت رجاله رجال الصحیح
وعن ام ورقة بنت نوفل وقیل بنت عبد الله بن الحارث بن عویمر آنحضرت زیارت وی میکرد واو را شهیده نام نهاد ووی
جمع کرده بود قرآن را واو امامت میکرد کسان خانه خود را واذن خواست بهنگام غزوه بدر از آنحضرت برای غزو وامر کرد او را آنحضرت
بامامت اهل دار وی ومقرر فرمود برای وی موذنی که اذان میگفت برای نماز او واو را غلامی وکنیزی بود که آنها را مدبر گردانیده بود آن هر دو
شبی او را در چادرش چنان کشیدند که جان داد وصباح آن عمر رضی الله عنه آن هر دو را بهم سانیده بردار کشید واین هر دو اول مصلوب اند بمدینه
ان النبي صلى الله عليه وسلم امرها ان تؤم اهل دارها بدرستیکه آنحضرت حکم کرد او را که امامت کند کسان خانه
خود را حدیث دلیل ست بر صحت امامت زن کسان خانه خود را واگرچه در ایشان مرد هم باشد زیرا که موذن وی مردی پیر بود وظاهر آنست
که او را او غلام وجاریه خود را امامت میکرد ورفته اند بصحت این امامت ابو ثور ومزنی وطبری خلافا للجماهیر واما امامت مرد صرف زنان را پس
روایت کرد عبد الله بن احمد از حدیث ابی بن کعب که وی آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم وگفت یا رسول الله کردم امشب کاری فرمود چه کرده
گفت در خانه من زنان اند مرا گفتند تو قرآن میخوانی وما نمیخوانیم پس نماز بگذار با ما پس نماز گذاردم با ایشان هشت رکعت ووتر پس خاموش ماند
آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت ابی پس دیدیم سکوت آنحضرت را رضا هیثمی گوید در اسنادش کسی ست که نام نبرده آنرا وگفت روایت
کرده ست آنرا ابو یعلی وطبرانی در اوسط واسنادش حسن ست شوکانی گفته امامت زنان در میان صف ست چنانکه مروی ست از فعل
عائشه که وی امامت کرد زنان را واستاد در وسط صف اخرجه عبد الرزاق والدارقطني والبيهقي وابن ابي شيبة والحاكم ومروی ست
مثل آن از ام سلمه اخرجه الشافعي وابن ابي شيبة وعبد الرزاق والدارقطني رواه ابوداؤد والدارقطني والحاكم والبيهقي ودر اسنادش
عبد الرحمن بن خلاد ست ودر وی جهالت ست ولکن صححه ابن خزيمة **وعن** انس رضي الله عنه ان النبي
صلى الله عليه وسلم استخلف ابن ام مكتوم يؤم الناس وهو اعمى خلیفه گرفت آنحضرت ابن ام مکتوم را که از مشاهیر
صحابه بتقدیم الاسلام واز مهاجرین اولین ست وسبب نزول سوره عبس ست که امامت کند مردم را وحال آنکه وی نابینا بود وگفته اند
که آن سیزده بار بود یکبار از آن وقتی که بغزوه تبوک رفت با آنکه امیر المومنین علی رضی الله عنه در مدینه بود وخلیفه بود بر اهل وعیال
وباعث بر استخلاف ابن ام مکتوم برای امامت همین بود تا علی رضی الله عنه را اشتغال امامت مانع از قیام بحفظ عیال نباید رواه احمد وابوداؤد

ونحوه ای نحو حدیث انس لابن حبان فی صحیحه وابو یعلی والطبرانی عن عایشة رضی الله عنها ودر طبرانی ست از حدیث عطا از ابن عباس
که خلیفه کرد آنحضرت ابن ام مکتوم را بر نماز و جز آن از کار و بار مدینه و اسنادش حسن ست و ذکر کرد ابن سعد و ابن اسحق آن مغازیها را که در وی آنحضرت
او را خلیفه کرد و در بعض وی اختلاف ست و درین باب ست از عبد الله بن عمر الحطمی که وی امامت میکرد قوم خود را که بنی حطمه اند و حال آنکه نابینا بود
در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم اخرجه الحسن بن سفیان [illegible] وابن ابی خیثمة وعنه قاسم بن اصبغ فی مصنفه در حاشیه تلخیص گفته که قوی تر
ازین حدیث در دلالت بر امامت اعمی بلا کراهت حدیث محمود بن ربیع ست ثابت در صحیحین که عتبان بن مالک امامت میکرد قوم خود را و وی
اعمی بود و بالجمله درین حدیث دلالت ست بر جواز امامت اعمی بلا کراهت و بعضی گفته اند اگر اعلم باشد پس اولی ترست کذا فی شرح الکنز نقلاً
عن المبسوط و همچنین ست در کتاب الاشباه والنظائر شیخ در ترجمه گفته دیدم من شیخ اجل اکرم عبد الوهاب متقی را که رفته بود بصر وی
در آخر عمر و امامت میکرد اصحاب خود را و بود در نفس من چیزی ازان و میسر نمی شد مرا سوال بجهت تادب و اعتماد بر آنکه هرچه ایشان
کنند خلاف سنت و روایت نخواهد بود پس یافتم در فقه که حکم می کنند بجواز آن و نیز در حدیث دلیل ست بر جواز امامت مفضول
باوجود افضل که باوجود علی رضی الله عنه ابن ام مکتوم را امامت فرمود بجهت عذری که مذکور شد انتهی شوکانی رح گفته صحیح ست جماعت
در پس مفضول زیرا که آنحضرت نماز گذارد و عقب ابوبکر و غیر او از صحابه و یافته نشد دلیل بر افضل بودن امام و آنکه در بعض روایات احادیث آمده
که امامت نکند شما را صاحب حجرات در دین و مثل آن پس قائم نمی شود حجت بمانند آن و بر فرض قیام حجت ثابت ازان همین قدر ست که امامت
ذو حجرات درین ممنوع ست نه آنکه امامت مفضول ممنوع ست و معارضه کردند این را باحادیثی که متضمن ارشاد نماز گذاردن ست در پس
هر بر و فاجر و کسی که لا اله الا الله گوید و این اگرچه ضعیف ست لیکن نیست ضعف از معارض خود و اصل این ست که نماز عبادت ست صحیح
گذاردن او پس هر مصلی که ارکان و اذکار آن بر وجهی که نماز از صورت مجزیه خود بر آید بجا آرد اگرچه مصلی مجتنب از معاصی نبود و متورع نباشد
از چیزی که ازان تورع می باید و لهذا شارع ورع و عدالت را در امامت اعتبار نکرده و حسن قراءت و علم بسنت و قدم هجرت و کبر سن را
اعتبار فرموده پس مفضول لائق نیست که امام شود فاضل را مگر باذن وی و در ماورای این امور اعتبار فضل نیست انتهی ملخصاً و همین ست
اشبه والله اعلم **وعن** ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوا علی من قال
لا اله الا الله نماز جنازه بگذارید بر کسی که گوید این کلمه را و در روایت احمد و ابوداود از حدیث ابوهریره باین لفظ آمده نماز جنازه واجب ست
بر هر مسلمان نیک باشد یا بد اگرچه کبائر کرده باشد و نماز نکردن آنحضرت بر مدیون که هیچ نگذاشت که بدان دین او را ادا کرده شود
بقصد زجر و تشدید بود و همچنین بر محدود بحد زنا و غیره و الآن اتفاق ست علما را بر وجوب آن و امام احمد گفته خلیفه نگذارد و دیگران
بگذارند و این موافق ظاهر حدیث ست **وصلوا خلف من قال لا اله الا الله** و نماز بگذارید در پس هر کسی که بگوید این کلمه را
و در روایت احمد و ابوداود از حدیث ابوهریره باین لفظ آمده واجب ست بر شما جماعت پس هر مسلمان بر باشد یا فاجر اگرچه کرده باشد
کبائر یعنی جائز ست که بوی اقتدا کنند گو مکروه باشد یا واجب ست اعتقاد جواز آن و بعضی استدلال کرده اند باین حدیث بر ایجاب جماعت
و این بر تقدیری ست که فسق وی بحد کفر نکشد و مرد صالح حاضر نباشد و درین حدیث دلیل ست بر گذاردن نماز بر قائل لا اله الا الله اگرچه
اتیان بواجبات نماز نکند و باین رفته ست زید بن علی و ابوحنیفه مگر استثنا کرده ست قاطع طریق و باغی را و شافعی را در قاطع طریق
قولهاست وقتی که مصلوب شود و اصل این ست که هر که کلمه شهادت میگوید پس او راست آنچه مسلمانان راست و از انجمله ست نماز جنازه

گذاردن بر وی ودلالت میکند برای او حدیث تا تل بنفس مشتقص که نه فرمود آنحضرت من نمی گذارم بر وی ونهی نکرد صحابه را و نیز عموم شرعیت نماز جنازه مختص نمی شود بهیچ یکی از کلمه گویان مگر بدلیل واما نماز خلف قائل لا اله الا الله پس گذشت که نیست دلیل بر اشتراط عدالت در وی و هر که نماز وی صحیح ست امامتش هم صحیح رواه الدار قطني باسناد ضعيف زیرا که از طریق عثمان بن عبد الرحمن از عطا از ابن عمر مروی ست وعثمان را یحیی بن معین کاذب گفته و نیز مروی ست از حدیث نافع [illegible] عمر و در وی خالد بن اسمعیل ست از عمری از ابن عمر وخالد متروک و درین طریق ابو الولید مخزومی ست و حالش بر ضیا مقدسی مخفی نمانده و تابعه ابو البختری وهب وهو کذاب و نیز مروی ست از طریق مجاهد از ابن عمر و در وی محمد بن فضل ست واو متروک ست واین حدیث در طبرانی نیز هست واو از طریق دیگر ست از روایت عثمان بن عبد الله العثمانی از مالک از نافع از ابن عمر وعثمان را ابن عدی متهم بوضع کرده کذا فی التلخیص و در بدر منیر گفته هذا الحديث من جميع طرقه لا يثبت **وعن** علي بن ابي طالب عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اتى احدكم الصلوة والامام على حال وقتی که بیاید یکی از شما نماز را وامام بر حالیست از احوال چنانکه قیام و رکوع وسجود وجز آن فليصنع كما يصنع الامام پس باید که بکند چنانکه امام میکند یعنی تحریمه بندد و در آید در همان فعل لیکن حساب کرده نشود بدخول در رکوع بعد ازان رواه الترمذي روایت کرد آنرا ترمذی از حدیث معاذ و علی هر دو باسناد ضعيف زیرا که در وی ضعف وانقطاع ست وگفت ترمذی نمیدانم هیچ یکی را که مسند کرده باشد او را مگر باین وجه واختیار کرده ست آنرا عبد الله بن المبارک و ذکر کرده ست از بعض ایشان که وی گفت شاید که وی نبردارد سر خود ازین سجده تا آنکه بخشیده شود او را انتهی و روایت کرد ابو داود از حدیث عبد الرحمن بن ابی لیلی گفت حدثنا اصحابنا الحدیث و در وی این ست که گفت معاذ لا اراه على حال الا كنت عليها وباین منقطع می شود انقطاع چه ظاهر این ست که راوی عبد الرحمن غیر معاذ ست بلکه جماعتی از صحابه است و نیست انقطاع مگر در میان عبد الرحمن ومعاذ وگفته اند زیرا که عبد الرحمن سماعت ندارد از معاذ واز دیگر صحابه سماعت دارد ومراد با صحابنا صحابه اند و در حدیث دلالت ست بر انکه واجب ست بر لاحق انضمام بامام در هر جز که از اجزای نماز باشد پس اگر امام راکع یا قائم ست اعتداد وی خواهد بود واگر قاعد یا ساجد ست قعود وسجده کند با وی اما اعتداد نکند و در حدیث ابن ابی شیبه است هر که یافت مرا قائم یا راکع یا ساجد پس باید که باشد با من بر حالتی که من بران هستم وابن خزیمه مرفوعا از ابی هریره آورده چون شما بیایید وما سجده کننده ایم پس سجده بکنید ونشمارید آنرا چیزی و هر که دریافت یک رکعت دریافت نماز را و نیز مرفوعا از ابی هریره آورده که هر که دریافت یک رکعت از نماز پیش از انکه راست کند پشت خود را پس تحقیق که دریافت آنرا شیخ در ترجمه گفت این را دو معنی گفته اند یکی آنکه مراد در رکعت رکوع ست وبصلوة رکعت یعنی کسیکه امام را در رکوع دریافت آن رکعت را دریافت و در رکعت محسوب شد دوم آنکه کسیکه دریافت رکعتی را پس بتحقیق دریافت نماز را با امام وحاصل شد او را ثواب نماز بجماعت وفضیلت آن در هدایه گفته کسیکه دریافت از ظهر رکعتی و در نیافت سه رکعت نگذارد ظهر را بجماعت یعنی نمی توان اطلاق کرد که وی ظهر بجماعت گذارده ولهذا حانث نمی گردد در یمین خود که لا اصلی الظهر بجماعة بلکه دریافت ثواب جماعت را واین در غیر جمعه است واما در جمعه مذهب آنست که هر که امام را دریافت در نماز جمعه بنا کند بروی جمعه را پس نزد امام محمد اگر دریابد اکثر رکعت ثانیه را چنانکه دریابد در رکوع واگر دریابد اقل آنرا بنا کند بروی ظهر و نزد شیخین بنا کند بروی جمعه را اگرچه در تشهد سجود سهو دریافت

باب صلوة المسافر والمريض

باب در بیان نماز مسافر و بیمار **عن** عائشة رضي الله عنها قالت اول ما فرضت الصلوة ركعتين اول بار که فرض کرده شد نماز یعنی در اول زمان نبوت دو رکعت بود در سفر وحضر فاقرت صلوة السفر واتمت صلوة الحضر پس مقرر داشته شد

نماز سفر و تمام کرده شد نماز حضر یعنی نماز سفر دو رکعت مقرر ماند و نماز حضر چهار رکعت گردید متفق علیه در جواز قصر صلوة رباعی
در سفر هیچ کس را خلافی نیست و علمای امت اجماع دارند بران ولیکن نزد امام ابوحنیفه این قصر واجب ست و فرض وقت بر مسافر دو رکعت ست
و عزیمت همین ست و اگرچه آنرا رخصت نیز نامند ولیکن [illegible] مجازست نزد ایشان چنانکه در علم اصول فقه معلوم شده است و اگر مسافر
چهار رکعت گذارد جائز نیست نزد ایشان مگر آنکه قعدهٔ اولی [illegible] ان در حقیقت قعدهٔ اخیره است اگرچه بترک سلام آثم گردد و اگر قعدهٔ اولی نکرد
نماز جائز نباشد و اعادهٔ آن لازم گردد و مذهب امام مالک نیز چنانکه در رسالهٔ ابن زید ست همین ست زیرا که گفته است و من سافر اربعة برد و هی
ثمانون میلا فعلیه ان یقصر الصلوة و یصلی رکعتین و از بعض شروح معلوم می شود که مذهب ایشان موافق مذهب امام شافعی و امام احمد ست که
قصر رخصت ست و مصلی مخیر ست که قصر کند یا اتمام و اصل فرض اتمام ست و دلیل ایشان ظاهر قول وی تعالی است وَاِذَا ضَرَبْتُمْ فِی الْاَرْضِ
فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَقْصُرُوْا مِنَ الصَّلٰوةِ و ظاهر ازو دلالت بر تخفیف و رخصت کند نه بر ایجاب و لزوم و نیز قیاس کنند نماز را
بر روزه چنانکه روزه در سفر عزیمت ست و افطار رخصت حکم نماز همچنین باشد و حدیث عایشه که خواهد آمد نیز دلیل آرند ولیکن در صحت آن حدیث
سخن ست چنانکه مذکور شود و از عثمان رضی الله عنه منقول ست که در ایام حج در منی چهار رکعت گذارد و صحابه در انجا حاضر بودند و با وی بگزاردند
و از عایشه نیز آمده که اتمام میکرد و حنفیه گویند که عبارت لا جناح علیکم نص نیست در تخفیف و اختیار این عبارت بجهت آنست که چون مسلمانان
کامل ورع و شغف داشتند بر طاعت و عبادت و تکثیر و اتمام آن گویا در قصر تقصیری و حرجی خیال میکردند پس فرمود هیچ حرجی و گناهی
و تقصیری نیست و این دو رکعت حکم اتمام دارد بلا قصور چنانکه بعض علما که قائل اند بوجوب سعی بین الصفا و المروة در قول حق تعالی
فَلَا جُنَاحَ عَلَیْهِ اَنْ یَّطَّوَّفَ بِهِمَا مثل این گفته اند و قیاس بر صوم فاسد ست زیرا که قضای او لازم نیست و این علامات وجوب
و عزیمت بودن اوست بخلاف شفع ثانی در نماز سفر پس معلوم شد که واجب نیست و نیز گویند این قصر که درین آیت مذکور ست قصر احوال ست
نه قصر اعداد چنانکه در صلوة خوف ست که استقبال و التزام مکان و جز آن در انجا ساقط است و از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بطریق شهرت مروی ست
که همیشه در سفر قصر کردی و هرگز چهار رکعت نگذاردی و حدیث عایشه که مذکور شد ازان معلوم میگردد که نماز دوگان در سفر رخصت نیست که بعد از
فرضیت چهارگانی واقع شده باشد بلکه اصل همان ست و در حضر چیزی بران افزود و نسائی و ابن ماجه نیز از حضرت عمر رضی الله عنه آورده اند
که گفت صلوة سفر دو رکعت ست و صلوة اضحی دو رکعت و صلوة فطر دو رکعت و صلوة جمعه دو رکعت تمام غیر قصر بر لسان محمد صلی الله علیه و سلم
و همچنین روایت کرد ابن حبان در صحیح خود و مسلم از ابن عباس آورده که گفت فرض کرد خدای تعالی نماز را بر زبان پیغمبر شما صلی الله علیه و سلم در حضر
چهار رکعت و در سفر دو رکعت و در خوف یک رکعت و روایت کرد طبرانی باین لفظ که فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم دو رکعت در سفر چنانکه فرض
کرد در حضر چهار رکعت این احادیث را شیخ ابن الهمام ذکر کرده و مسلم از عمر روایت کرد که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم این یعنی صلوة در سفر
صدقه است که تصدق کرده است پروردگار تعالی بر شما پس قبول کنید صدقهٔ او را گویند تصدق در انچه قابل قبض نبود اسقاط محض ست و نیز
چون مولی تعالی بکرم خود تخفیف و تیسیر کرد و اسقاط نمود تشدید بر نفس و اختیار اشد جرأتی بود که لائق بمقام بندگی نباشد بخلاف صوم مسافر
که در وی نیز موافقت مسلمین سهولت ست چنانکه در افطار و لهذا امام شافعی و احمد باوجود تجویز قصر و اتمام قصر را احب دارند و همچنین افطار را در صوم از جهت همین وجه که مذکور
شد و آنانکه گفتند که عثمان در منی چهار رکعت گذارد و صحابه دران با وی موافقت کردند در صحیح بخاری از ابن عمر می آرد که گفت گذاردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بمنی دو رکعت
و با ابی بکر و عمر دو رکعت و با عثمان نیز در اوائل خلافت دو رکعت گذاردم بعد ازان اتمام میکرد عثمان و گفته اند که مدت قصر وی در اول خلافت شش یا هشت سال بود علی خلاف فیها

وہم در صحیح بخاری ست کہ آنحضرت دو رکعت گذارد در منی باوجود آنکہ امن تمام داشت وخوفی در میان نبود ونیز مذکور ست کہ چون عثمان چہار رکعت گذارد عبداللہ بن مسعود استرجاع کرد یعنی گفت إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ اشارت کرد بوقوع مصیبت بفوات سنت در دین پس گفت گذاردم با رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در منی دو رکعت وگذاردم با ابوبکر صدیق وبا عمر بن الخطاب ہم در منی دو رکعت کاشکے از این چہار رکعت دو رکعت متقبلہ نصیب من بودی تعریض بعثمان کرد [illegible] نمود از مخالفت عمل مقرر کہ قصر ست وگفتند یا ابن مسعود پس تو چرا کردی وموافقت نمودی فرمود الخلاف شر یعنی مخالفت با امام عصر در درجہ بلند خوب نیست وازینجا احتمال جوازی برای اتمام معلوم گردد چہ سکوت ابن مسعود وصحابہ دیگر در غیر جائز روا نبود اکنون در توجیہ اتمام عثمان رض وجواز آن از وی وجوہ گفتہ اند بعض گویند کہ وی تاہل کرد بمکہ وزوجہ گرفت ووی امیر المومنین بود وپادشاہ چون در مملکت بگردد مسافر نشود وبہر موضع کہ رود خانۂ اوست یا وی عزم اقامت کرد بمکہ ورد کردہ شدہ است وجہ اول بآنکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم با زوجات خود سفر میکرد وحال آنکہ اتمام نکرد وثانی بآنکہ وی صلی اللہ علیہ وسلم احق واولی بود بدان وثالث بآنکہ اقامت بمکہ بر مہاجرین چنانکہ گفتہ اند حرام ست وبصحت رسیدہ است کہ مسارعت میکرد در خروج از مکہ مبادا کہ ظن اقامت شود ودر وی حال آنکہ اکثر اینہا مجرد احتمالات ست غیر مقرون بروایت ووجہ دیگر آنست کہ شاید عثمان رض قائل باشد بآنکہ قصر چنانکہ از ظاہر کریمہ مفہوم گردد مخصوص ست بحالت خوف وچون امن باشد اتمام افضل بود وجواب دادہ شدہ است ازین وجہ بحدیث عمر کہ پرسید از حضرت کہ ای رسول خدا حق تعالی فرمود قصر کنید اگر بترسید از کافران وما امروز ایمن ایم از ایشان فرمود این صدقہ ایست کہ تصدق کرد خدا بآن پس قبول کنید صدقۂ خدا را ونیز آنحضرت آمن تر از عثمان رض بود در منی وقصر کرد وقید مذکور در آیت اتفاقی ست ومبنی بر واقع واکثر واغلب احوال مسافران خوف ست ونیز گویند کہ گذاردن عثمان چہار رکعت بسبب آن بود کہ دران سال اعراب واہل بدو کہ بتفصیل احکام وعلم بدان بروجہ کمال وتمام تمیز نمیکردند بسیار حاضر آمدہ بودند پس دوست داشت کہ اعلام کند ایشان را کہ فرض نماز چہار رکعت ست وبیہقی حدیثی نیز از عبدالرحمن بن عوف روایت کردہ کہ عثمان بعد از گذاردن چہار رکعت خطبہ خواند واعتذار کرد کہ قصر سنت رسول خدا ست صلی اللہ علیہ وسلم وصاحبین او ولیکن درین سال اعراب بسیار آمدند ترسیدم کہ قصر را در جمیع اوقات سنت گیرند وبعضے گویند مذہب عثمان آن بود کہ قصر مخصوص ست بکسی کہ شاخص وسائر باشد در طریق اما آنکہ در اثنای سفر اقامت کند بمکانی وچند روز در انجا بایستد اگرچہ نیت اقامت نکند حکم مقیم دارد واتمام کند وبعض گفتہ اند کہ اصح در تاویل عثمان در جواز اتمام وعائشہ رض نیز گاہی چہار رکعت میگذارد آنست کہ ایشان باین عقیدہ بودند کہ آنحضرت صلعم مخیر بود میان قصر واتمام واختیار آنحضرت صلعم قصر را از جہت اخذ الیسر وشفقت برامت بود وایشان اخذ بشدت کردند بر نفس خود وبیہقی از طریق عروہ بن الزبیر روایت کردہ کہ عائشہ رض را دیدم کہ در سفر چہار رکعت میگذارد پس گفتم یا ام المومنین چرا دو رکعت نگذاردی گفت یا ابن اخی بر من چہار رکعت گذاردن متعسر نیست ومشقتی در ان نمی بینم ازینجا ظاہر میشود کہ سبب اتمام عائشہ آن بود کہ مذہب وی قصر ست بر تقدیر مشقت واتمام بر تقدیر راحت واللہ اعلم ہذا ذکرہ الشیخ فی شرح سفر السعادة غرض کہ مذہب حنفیہ وجوب قصر ست خواہ مشقت باشد یا نہ سائر باشد یا نازل خائف باشد یا آمن سفر طاعت بود یا معصیت وہمچنین ست در سائر رخص سفر ومذہب ائمہ ثلثہ آنست کہ قصر رخصت ست ومصلی مخیر ست میان قصر واتمام وشک نیست کہ ارجح درین باب مذہب حنفیہ است ولہذا در بیان آن اطالت کردیم وللبخاری وصلہ من حدیث عائشة ثم ہاجر ففرضت اربعا واقرت صلوٰة السفر علی الاول پیشتر ہجرت کرد آنحضرت صلعم پس فرض کردہ شد چہار رکعت در حضر ومقرر داشتہ شد نماز سفر بر حال اول کہ دو رکعت ست

در مصفی گفته حضرت عمر و حضرت علی و عبد الله بن عمر و جمعی از تابعین بآن رفته اند که قصر در سفر واجب ست و مالک نیز بآن رفته است و ازین حدیث لازم نمی آید که چهار رکعت گذاردن ظهر مثلاً جائز نباشد بلکه امکان دارد که دو رکعت وظیفهٔ سفر بود و از غیر قصر و مع هذا چهار رکعت نیز مؤدی از فرض باشد چنانکه چون مسافر بمقیم اقتدا میکند نماز او چهار گانه [illegible] اعلم و ازین اثر معلوم می شود که قصر سفر آیهٔ فا قصر وا نیست بلکه اول دو رکعت میخواندند و آن در سفر باقی مانده است و در حضر منسوخ شده [illegible] مسافر قصر ست باین حدیث و بفعل مستمر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و جمهور صحابه و اگر اتمام کند مسیء ست بجهت مخالفت سنت و آیا باین اشاره نماز او صحیح ست یا نه ظاهر آنست که صحیح باشد باثر ابن مسعود که مذهب او قصر بود در منی و خلف حضرت عثمان اتمام میکرد و میگفت الخلاف شر و از جهت فحوای نصوص چنانکه مریض که استعمال آب او را ضرر میرسد مامور ست بتیمم و اگر وضو کند روا باشد زیرا که عدول به تیمم از جهت شفقت ست بروی و همچنین اگر بروی نیت مخاض واجب شود دهی ناقه چهار ساله الطیب بنفس خود بدهد روا باشد انتهی زاد احمد زیاده کرد امام احمد از عائشه بعد قول وی اول ما فرضت الصلوة ای الا المغرب مگر نماز مغرب که دران قصر نشده بلکه از اول امر سه رکعت بوده است فانها وتر النهار زیرا که آن وتر روز ست اگر دران قصر برد و رکعت کنند شفع گردد و الا الصبح فانها تطول فیها القراءة و مگر نماز بامداد زیرا که دران دراز کرده می شود قرارت و لهذا تعبیر کرده اند از ان بقرآن الفجر در آیهٔ کریمه چه قرارت معظم ارکان اوست بنا بر طول وی پس تعبیر کردند از ان بدان از قبیل اطلاق جزو اعظم بر کل و در حدیث ابن عمر ست که گذارد آنحضرت نماز مغرب را در حضر سه رکعت و در سفر سه رکعت برابر و کم نمی شود نماز مغرب در حضر و نه در سفر و آن وتر روز ست رواه الترمذی

وعن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقصر في السفر ويتم ويصوم ويفطر بدرستیکه بود رسول خدا که قصر میکرد نماز را و دو رکعت میگذارد و در بعض اسفار و تمام میکرد یعنی چهار رکعت میگذارد در بعض دیگر یا در بعض اوقات در سفر واحد قصر میکرد و در بعض اتمام و گاهی روزه میداشت و گاهی افطار میکرد و این هر چهار فعل بیای تحتیه است حافظ ابن القیم رح گفته مروی ست یقصر بیای تحتیه و ثانی بتای فوقیه و همچنین یفطر و یصوم یعنی عائشه بعزیمت می گرفت در هر دو موضع گفت شیخ ما حافظ ابن تیمیه رح این باطل ست نبود ام المؤمنین که خلاف کند آنحضرت و جمیع اصحاب او را و نماز گذارد خلاف نماز ایشان و کیف که در صحیح ست از وی که فرض کرد خدا دو دو رکعت و چون هجرت کرد آنحضرت بسوی مدینه زیاده کرده شد در صلوة حضر و مقرر داشته شد نماز سفر پس با این همه چه قسم گمان توان کرد که وی خلاف صلوة آنحضرت و مسلمین نماز میگذارد گوییم تمام گذارد عائشه بعد موت آنحضرت و تاویل کرد مثل تاویل عثمان قاله ابن عباس و غیره انتهی رواه الدار قطنی و رواته من طریق عطاء عن عائشة ثقات و گفت دار قطنی اسناده صحیح الا انه معلول مگر آنکه حدیث معلول ست و دار قطنی و بیهقی حدیثی دیگر نیز آورده اند و حکم بحسن وی نموده و آن این ست که گفت عائشه بیرون آمدم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم برای عمره در رمضان پس افطار کرد آنحضرت و من روزه داشتم و وی قصر کرد و من اتمام پس گفتم بابی انت و امی یا رسول الله تو افطار کردی و من روزه داشتم و تو قصر کردی و من تمام گذاردم فرمود احسنت یا عائشه و عیب نکرد بر وی و در مشکوة جزوی ازین حدیث که متعلق بقصر و اتمام ست از شرح السنة نیز نقل کرده اما در سفر السعادة گفته که در مجموع اسفار نماز فرض رباعی را بقصر گذارده و ثابت نشده که وقتی نماز رباعی را در سفری باتمام گذارد و در حدیثی که مروی ست از عائشه بصحت نپیوسته انتهی گوییم امام احمد آنرا منکر گفته زیرا که عروه از عائشه روایت کرده که وی تمام میکرد و وی تاویل کرد چنانکه تاویل کرد عثمان کما فی الصحیح پس اگر نزد وی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم روایتی می بود عروه نمی گفت که وی تاویل کرده و تحقیق ثابت شده در صحیحین خلاف آن و در اتصال حدیث با اختلاف ست زیرا که از روایت عبد الرحمن بن الاسود از عائشه ست و دار قطنی گفته که وی دریافت عائشه را در حالیکه مراهق بود و مصنف گوید هو کما قال چه در تاریخ بخاری و غیر او ثابت بود

موجود ست وابو حاتم گفته داخل کرده شد بر عائشه و وی صغیر بود وسماع نکرد از عائشه و دعوی کرد ابن ابی شیبه و طحاوی ثبوت سماع را از عائشه
و قول دارقطنی در حدیث مختلف ست در سنن گفت اسناده حسن و در علل گفته المرسل اشبه این کلام مصنف ست و در سبل السلام گفته چون
رجوع کردم بسنن دارقطنی یافتم که وی بعد سوق حدیث گفته انه صحیح و درو [illegible] ثقه کبیر ست در میزان گفته وثقه ابن معین و ابن حبان گفته بود
از انها که روایت می کنند از ثقات چیزی را که نه مشابه حدیث اثبات ست [illegible] شد احتجاج بدان در انچه نه موافق اثبات ست و باطل شد
باین حجه دعوی ابن حزم جهالت را زیرا که معروف برا از روی عین و حال هر دو و حافظ ابن القیم رح بعد روایت حدیث عائشه گفته شیخ الاسلام را
شنیدم میگفت این دروغ ست بر آنحضرت انتهی مراد روایت بالقصر و تیم ست بمثناة تحتیه و گردانیدن آن از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم
زیرا که از آنحضرت ثابت شده که تمام نکرد در سفر و نه روزه فرض داشت دران وقد حققناه في البحث في رسالة مستقلة اخترنا فيها ان القصر رخصة
لا عزيمة انتهى والمحفوظ عن عائشة من فعلها وقالت انه لا يشق علي و محفوظ و مضبوط از عائشه آنست که اتمام رباعی
در سفر از فعل او بود و گفته که آن بر من شاق و دشوار نیست و ازین لفظ جواز قصر معلوم میگردد اخرجه البيهقي و استنكره احمد و بالجمله مذهب
ائمه ثلثه آنست که قصر رخصت ست و اتمام عزیمت و نزدیک حنفیه قصر واجب و تمام ست و هو الاصح **وعن** ابن عمر رضي الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله يحب ان يؤتى رخصه كما يكره ان تؤتى معصيته
بدرستیکه خدای تعالی دوست میدارد اینکه آمده شود رخصتهای او را چنانکه ناخوش میدارد که آمده شود عصیان او را رواه احمد وصححه ابن خزيمة
وابن حبان و این حدیث ناظر ست در انکه قصر افضل ست از اتمام کما قیل حال انکه در وی دلیلی برین مدعا نیست بلکه دلیل بر مساوات رخصت
بعزیمت ست و حدیث موافق قول وی تعالی ست يريد الله بكم اليسر ولا يريد بكم العسر وفي رواية كما يحب ان تؤتى
عزائمه چنانکه دوست میدارد اینکه آمده شود عزیمتهای او را در سبل گفته فسرت محبة الله برضاه وكراهيته بخلافها و نزد اهل اصول رخصت
چیزی ست که مشروع شد از احکام بنا بر عذر و عزیمت مقابل اوست و مراد درینجا چیزی ست که آسان گردانید آنرا برای بندگان خود
و وسعت داد آنرا بر دشدت از ترک بعض واجبات یا اباحت محرمات امام شوکانی گفته قصر واجب ست و هر که آنرا اتمام گذارد گویا در حضر
دو را چار و چار را هشت گذارد عمدا و بود آنحضرت که اقتصار میکرد در جمیع اسفار خود بر قصر انتهی و هو كما قال والله اعلم بحقيقة الحال
وعن انس بن مالك رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا خرج مسيرة ثلثة
اميال بود رسول خدا چون بیرون آمد سیرت سه میل را مراد از بیرون آمدن قصد این قدر مسافت کردن ست زیرا که مراد آنست که وی
چون اراده سفر دراز میکرد قصر نمی بود مگر بعد این مسافت و میل ارض منتهای مد بصر را گویند زیرا که بصر میل کند بر روی زمین تا آنکه فانی می شود
ادراک وی و باین معنی جزم کرده است جوهری و بعض گویند حد وی آنست که نظر کنند بشخص در ارض مستویه و در نیابند که مرد ست یا زن
آینده است یا رونده و نووی گفت شش هزار ذراع ست و ذراع بست و چهار انگشت به پهنا برابر و انگشت شش جو ست در حالیکه
پهنا برابر بود و گفته اند که دوازده هزار قدم انسان ست و بعض چهار هزار ذراع و سه هزار نیز گفته اند و گفته اند هزار گام شتر و بعضی سه هزار
ذراع بذراع هاشمی و آن سی و دو انگشت باشد و این ذراع عمری ست در صنعا و بلاد وی همین معمول به ست او ثلثة فراسخ یا سه فرسخ را
و فرسخ سه میل ست و هو فارسی معرب و تفسیر میل گذشت خطابی گفته شک از شعبه است زیرا که وی این حدیث را از یحیی بن زید هنائی آورده
که گفت پرسیدم انس را از قصر نماز پس گفت انس بود آنحضرت الخ در سبل گفته این شک از راوی ست در اصل حدیث تخییر نیست انتهى

وشوكاني گفته اين احسن چيزيست كه در تقدير سفر وارد شده اخرجه مسلم وغيره انتهى **صلى ركعتين** ميگذارد دو ركعت در سبل گفته
اختلاف كرده اند علما در مسافتی كه دران قصر صلوٰة بايد كرد بر بيست قول حكاها ابن المنذر ورفته اند ظاهريه بسوی عمل باين حديث وگفته اند
مسافت قصر سه ميل ست وجواب داده اند كه اين مسافت ... فيه ست پس بدان احتجاج بر تحديد بسه ميل نتوان كرد آری احتجاج بر تحديد
بسه فرسخ می توان نمود زيرا كه اميال دران داخل اند پس قصر بايد كرد احتياطا وليكن گفته اند كه هيچ يكی بتحديد سه فرسخ نرفته آری
صحيح ست احتجاج برای ظاهريه بانچه روايت كرده ست سعيد بن منصور از حديث ابی سعيد كه گفت بود رسول خدا چون سفر ميكرد يك فرسخ
قصر ميكرد نماز را وفرسخ همان سه ميل ست واقل انچه گفته اند در مسافت قصر روايت ابن ابی شيبه ست از حديث ابن عمر موقوفا كه وی ميگفت
چون بيرون رفتی يك ميل قصر كردی نماز را واسنادش صحيح ست انتهى **رواه مسلم** وابوداود ولفظ وی اين ست كه قصر ميكرد نماز را
گفته اند اين اصح حديثی ست كه وارد ست درين باب وگفته اند مراد باين مسافتی ست كه ابتدای قصر ازانجاست نه غايت سفر كذا فی الفتح
اصحاب ظواهر گويند سفر خواه ممتد بود يا قصير قصر صلوٰة دروی مباح ست زيرا كه در نص قرآن واحاديث مطلق سفر واقع شده ومطلق سفر
شامل ست قريب را وبعيد را ونيز اختلاف ست امت را در تعيين وتحديد آن تا آنكه گفته اند كه قريب هشت قول درينجاست پس رجوع
بحكم ظاهر نصوص اولی باشد در سفر السعادة گفته از برای قصر وجمع مسافتی معين تحديد نفرموده ودرين باب چيزی صحيح مروی نيست بلكه در
مطلق سفر رخصت فرموده وهمچنين در تيمم سفری محدود مروی نيست انتهى حافظ ابن القيم رح در زاد المعاد گفته ولم يحد صلى الله عليه وسلم لامته
مسافة محدودة للقصر والفطر بل اطلق لهم ذلك فی مطلق السفر والضرب فی الارض كما اطلق لهم التيمم فی كل سفر واما ما يروی عنه من التحديد
باليوم واليومين او الثلثة فلم يصح عنها فيها شیء البتة والله اعلم وجواز القصر والجمع فی طويل السفر وقصيره مذهب كثير من السلف انتهى والحمد لله
كه حضرت شيخ رح نيز در شرح سفر السعادة بآن اقرار كرده وگفته شك نيست كه در كتاب وسنت مسافتی معين درين باب منصوص قطعی نيست
وانچه واقع ست مطلق سفر ومسافرت ست واز انحضرت صلى الله عليه وسلم نيز سفرهائی كه در انجا قصر كرده متفاوت بود بعضی قريب وبعضی بعيد
چنانكه بنظر در احاديث ظاهر ميشود وليكن صحابه وتابعين را در تحديد وتعيين آن اختلاف بسيارست انتهى **وعنه** وهم روايت ست از انس
رضی الله عنه قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم من المدينة الى مكة بيرون آمديم با انحضرت از مدينه بمكه
واين در حجة الوداع بود **فكان يصلي ركعتين** پس بود انحضرت كه ميگذارد دو ركعت بجهت مسافرت **حتى رجعنا الى المدينة**
تا آنكه برگشتيم با بمدينه ودر آخر اين روايت چنين آمده كه گفته شد مر انس را آيا اقامت كرديد شما بمكه چيزی يعنی مدتی گفت اقامت كرديم بمكه ده روز
زيرا كه رسيدن بمكه در صبح چهارم ذی الحجه بود وبرگشتن بمدينه در صبح چهاردهم پس معلوم شد كه باقامت ده روز مقيم نمی شوند ونماز چهارگانی نمی گذارند
متفق عليه واللفظ للبخاري در سبل گفته محتمل كه اين در سفر عام الفتح باشد يا حجة الوداع وابوداود تصريح كرده كه اقامت پانزده روز
در عام فتح بود ودروی دلالت ست برينكه نفس خروج از بلد به نيت سفر مقتضی قصرست واگرچه از شهر يك ميل هم نرفته باشد ونه اقل ازان ولا يزال
قصر كند تا آنكه درايد ببلد واگرچه نماز گذارد درخانهای شهر در جای نظر او باشند ودر مصفی گفته ابتدای سفر كی متحقق شود پس نيت سفر فقط
كافی نيست چنانكه در ساير احوال الا در اقامت بشرط آنكه اگر آنجا دلالت حال كه نيت را مستلاشی ميگرداند موجود نباشد چنانكه اقامت برای
حرب كفار وفتح قلعهای ايشان كه درين صورت نيت فقط كافی نيست زيرا كه انحضرت صلى الله عليه وسلم قصد حج داشتند واسباب سفر آماده كردند
مع هذا نماز ظهر چهار ركعت گذاردند وهمچنان پس مسافر از نية سفر معتبر نمازش نيست زيرا كه آن نيز از آماده كردن اسباب سفرست نه عين سفر

پس لابد شد که نیت مقرون باشد بخروج از محل اقامت و این معنی تحقق میشود بخروج از سور قریه اگر ورای آن عمارت نباشد و اگر باشد بخروج از
و فی المنهاج فان کان وراءه یعنی السور عمارة اشترط مجاوزتها فی الاصح قلت الاصح لا تشترط و درین تصحیح اخیر نظرست زیرا که آن سور بمنزله دیوار
فاصل بین المحلات ست و همچنین کلام در انتهای سفر که نیت اقامت در شهر ... ست قائم نمی کند و اقامت بلد بوصول در آن بلد می باشد
مسئله چون خواهیم که صفات نفسیه مسافر که اگر یکی از انها نباشد شرعاً او را مسافر نگویند و احکام سفر ثابت نشود بروی استنباط کنیم لا بد
از تتبع قسمت و مثال و استقرای افراد سفر و تفتیش محال استعمالات اهل شرع اسم سفر را پس خروج از وطن بر چند قسم ست قسمی ست که او را تنزه و اصطیاد
و خروج الی المحلة والفناء والبساتین والمزارع گویند و آن با سفر مباینت دارد و قسمی ست که او را هیمان گویند و آن نیز در اول حال مباین
تا وقتی که بحد طول رسد پس آنرا سفر گویند پس تامل کردیم در فارق سفر و قسم اول یافتیم که آن طول مسافت ست و عدم امکان رجوع در همان
روز یا در اول شبی که بعد از وی ست نه مقاسات تعب زیرا که شکار کنندگان گاهی تعب بسیار می کشند و در طلب صید گرد شهر بسیار میگردند
که زیاده باشد از چهار برید و اسم سفر بران جاری نیست و همچنین شخصی که قلیه رانی میکند و مسافران گاهی یک یک برید در اعتدال هوا بر مرکب
میروند و یک ماهه راه باین صفت قطع می کنند و چاره نمی یابیم از اطلاق اسم مسافر بران جماعه پس طول مسافت زیاده از یک برید صفت نفسیه
سفر شود و فارق در میان هیمان و قصد سفر تعیین مقصدست پس قصد و تعیین مقصد نیز صفت نفسیه سفر باشد و سفر آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بسوی مکه سفر بود و بسوی خیبر و تبوک سفر بود و سفر عبد الله بن عمر را بسوی ریم و بجانب ذات النصب سفر فرمود و قصر صلوة درین را
می نمود و ابن عباس ما بین مکه و طائف و مکه و عسفان و مکه و جده قصر میکرد و این بمسافت یک برید قصر نمیکرد و درین امثله و مانند آن
مسافت و قصد سفر و تعیین مقصد فهمیده شد باقی ماند آنکه زیاده از برید چه قدر باید مالک و شافعی و احمد میل کردند با ربع برد و تقدیر کردند
آنرا بدو مرحله یعنی سیر دو روز معتدل با حمال و اثقال و از سالم بن عبد الله مسیر یوم تام آمده است پس در اول قصر جائز باشد قطعاً و ثانی
نیز مذهب صحیح ست باعتبار اصول اگر کسی بآن رود انکار نتوان کرد انتهی **وعن ابن عباس رضی الله عنه قال اقام**
النبی صلی الله علیه وسلم تسعة عشر یوماً یقصر اقامت کرد آنحضرت نوزده روز قصر میکرد نماز را یعنی دو رکعت میگزارد
وفی لفظ و در لفظی بتعیین محل اقامت آمده **بمکة تسعة عشر یوماً** بمکه معظمه نوزده روز مذهب حنفیه آنست که اگر نیت اقامت کرد
پانزده روز یا بیشتر تمام کند و اگر در کمتر از پانزده کند قصر کند و اگر بی نیت سال و ماه ایستد قصر کند و این تقدیر مروی ست از ابن عباس
و ابن عمر و طحاوی آنرا روایت کرده و امام محمد در کتاب الآثار آورده که از ابن عمر آمده است که وی در آذربیجان شش ماه بایستاد که امروز فردا بر
مسافرانه میگذارد و صحابهٔ دیگر نیز با وی بودند و انس نیز با عبد الملک بن مروان در شام دو ماه ایستاد و دو رکعت میگزارد و مذهب شافعی
آنست که اگر نیت اقامت چهار روز یا بیشتر کند مقیم میگردد و چهار رکعت میگذارد و اگر بی نیت بقصد برآمدن امروز فردا زیاده از هژده روز
بایستد تمام میکند نماز را و ایشان تقدیر با ربع را از عثمان رضی الله عنه روایت می کنند و حنفیه ترجیح کردند تقدیر پانزده را بقیاس بر مدت طهر
که پانزده است و نیز اقامت آنحضرت در مکه ده روز بود با وجود قصر مستلزم نفی این تقدیرست و ظاهر آنست که این اقامت به نیت بود
زیرا که ایشان برای حج آمده بودند و آن تا تاریخ سیزدهم می کشد و اعتبار نوزده روز منافی ست بآنچه از ابن عمر و انس نقل کرده شد
و در حدیث ابن عباس نیز منافی تقدیر هژده روز ست و گفته اند که شاید روز نزول و رحیل را راوی داخل داشته تسعة عشر گفته باشد
و این بعید ست کذا فی الترجمة **رواه البخاری** و احمد در مصنف گفته لبث چند قسم می باشد اقامت و مکث یسیر و مکث دیگر که نه اقامت

وتہ مکث یسیر پس مکث یسیر آنست کہ مسافر را ہر روز پیش می آید از مکث لیلۃ وبعض یومین یا یوم وبعض لیلتین وگاہی مکث زائد ازان باشد مثل مکث
دو روز وسہ روز ودر سفر حج ثابت شد کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وصحابہ در منی اکثر یوم نحر ویوم حادی عشر وثانی عشر واکثر یوم ثالث عشر مکث فرمودند
وقصر کردند نماز را پس معلوم شد کہ این مکث ہم سفر را برہم نمی دارد [illegible] وشیخین آمدہ است کہ یقیم المهاجر بعد قضاء نسکہ ثلثا ازینجا بطریق فحوی
معلوم می شود کہ اقامت زائد از ثلث را در احکام شرعیہ اثری ہست پس سعید بن المسیب مکث اربع لیال گفت وشافعی اقامت اربعہ ایام و مالک
واحمد بہ بست نماز فرود آورد ونیت مکث این قدر نیز شرط است بحدیث ابن عمر کہ می آید ونیت مکث در موضع معین نیز شرط است زیرا کہ آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم داخل شدند بمکہ بتاریخ پنجم ذی حجہ در اول نہار وہشتم بسوی منی برامدند ونہم در عرفات ماندند ودہم در منی آمدند ودرین مدت قصر می فرمودند پس
اگر مکث در موضع معین شرط نبودی می بایست کہ نماز اقامت میگذاردند وابوحنیفہ نظر خود را دورتر انداخت وگفت چون مکث یوم ویومین اہم
سفر را برہم نمیدارد وبالاتر از ایام در تقدیرات شرعیہ مشہور ست وبسا احکام کہ نصف شی را دران حکم تمام دادہ اند پس ہر کہ نیت اقامت پانزدہ روز
یا زائد بران در شہری یا در دہی دارد مقیم ست والا بحکم سفر باقی ست وشرط دیگر ہم ہست وآن صلاحیت مکان ست برای اقامت پس اگر
در صحرا نیت اقامت پانزدہ روز محقق شود سفر منقطع نگردد وفي رواية لأبي داود سبع عشرة وفي أخرى خمس عشرة
ودر روایتی مر ابوداود را از ابن عباس ہفدہ روز ودر روایتی پانزدہ روز آمدہ است وله ابوداود راست از حدیث عمران
بن حصين ثماني عشرة ہجدہ روز ورواه الترمذي والبيهقي أيضا وله ہم ابوداود راست عن جابر أقام بتبوك عشرين
يوما يقصر الصلوة اقامت کرد آنحضرت در تبوک بست روز قصر میکرد نماز را بیہقی گفت اصح روایات درین باب روایت
بخاری ست نوزدہ روز وجمع کرد امام الحرمین وبیہقی درین روایات باحتمال آنکہ در بعضے ازینہا شمار نکردند روز دخول وخروج را وآن
روایت ہفدہ روز ست وبعضے شمار کردند آنرا وآن روایت نوزدہ روز ست ودر روایت ہجدہ روز دخول را گرفتہ نہ یوم خروج را مصنف
در تلخیص گفتہ این جمع متین ست باقی ماند روایت پانزدہ روز در حکم شاذ بنا بر مخالفتش وروایت بست روز صحیحۃ الاسناد ست
اما این نیز شاذ ست اللہم مگر آنکہ حمل کردہ شود بر جبر کسر وروایت ہجدہ روز من حیث الاسناد غیر صحیح نیست شوکانی گفتہ چون
اقامت کند در شہری در تردد قصر کند تا بست روز زیرا کہ ہر کہ رخت خود در خانہ انداخت حکم سفر از وی برخاست ومشقت سیر از وی جدا شد
واگر شارع این چنین مقیم را مسافر نام نمی نہاد ونمی گفت ای اہل مکہ تمام کنید نماز خود را کہ ما قوم مسافرانیم البتہ حکم سفر برای او ثابت نمی شد پس واجب
در قصر اقتصار ست باوجود اقامت بر مقداری کہ شارع آنرا جائز داشتہ وبر زائد ازان مسافر را حکم مقیم ست وواجب ست بر وی اتمام نماز
زیرا کہ وی مقیم ست نہ مسافر واقامت کرد آنحضرت در مکہ در غزوۂ فتح ہیژدہ شب یا نوزدہ شب یا کمتر ازان پس واجب بر ما نیز اقتصار ست
برین مقدار واتمام نماز بعد ازان وخدائی راست نیکی ابن عباس حبر امت چہ عجب افقہ وافہم ست مر مقاصد شرعیہ را کہ گفت فيما رواه البخاري
چون فتح کرد آنحضرت مکہ را اقامت نمود نوزدہ روز وگذارد دو رکعت پس ہر گاہ کہ ما سفر میکردیم ونوزدہ روز اقامت می نمودیم قصر میکردیم
واگر زیادہ می ماندیم تمام میکردیم من گفتم کہ این ست فقہ دقیق ونظر مبنی بر ابلغ تحقیق واگرچہ گفت او را جابر کہ ماندیم ما با رسول خدا صلی اللہ
علیہ وسلم بست شب در تبوک درحالیکہ قصر میکردیم نماز را البتہ ابن عباس او را نیز ہمچنین می گفت ودرین مسئلہ مذہبہاست ارجح آن
این ست انتہی ورواته ثقات الا أنه اختلف في وصله وراویان حدیث جابر ہمہ ثقہ اند مگر آنکہ اختلاف کردہ شدہ است
در وصل این حدیث زیرا کہ در سندش معمر ست ابوداود گفتہ غیر او آنرا مسند نکردہ ورواه ابن حبان والبيهقي من حديث معمر

وصححه ابن حزم والنووي واعلال كرده است آنرا دارقطني در علل با رسال و انقطاع و بانكه علي بن مبارك و غير او از حفاظ روايت كرده اند آنرا از يحيى
بن كثير از ثوبان مرسلاً و روايت كرد آنرا اوزاعي از يحيى از انس پس گفت بضع عشرة و روى الطبراني في الاوسط من حديث ابن عباس مثله و هو ضعيف
و يحيى سماعت ندارد از انس و باينها چون نووي و ابن حزم آنرا صحيح گفته اند پيشتر مي شود بتصحيح اين ائمه مصححين پس قياس پانزده روز بر مدت
طهر و ديگر احتمالات معارض اين صحت نمي توانند شد گو حديث موصول نباشد ابوداود و براي احاديث اين باب ترجمه كرده و گفته باب متى يتم المسافر
بعده اين حديث را سوق كرده و دران كلام ابن عباس ست من اقام سبعة عشر قصر ومن اقام اكثر اتم در سبل السلام گفته اختلاف كرده اند علما
در قدر مدت اقامت چون عزم اقامت كند مسافر و تمام كند دران نماز بر اقوال ابن عباس گفته اقل مدت اقامت ده روز ست لقول علي رضي الله
عنه اذا اقمت عشرا فاتم الصلوة ليكن در سندش ضرار بن صرد ست مصنف در تقريب گفته انه غير ثقة قال و هو توقيف و حنفيه پانزده روز گفته اند
مستدل بيكي از روايات ابن عباس بقول وي و بقول ابن عمر اذا قدمت بلدة وانت مسافر و في نفسك ان تقيم خمس عشرة ليلة فاكمل الصلوة و مالكيه
و شافعيه بآن رفته اند كه اقل آن چهار روز ست و اين مروي ست از عثمان و مراد غير يوم دخول و خروج ست و استدلال كرده اند بمنع آنحضرت
مهاجرين را بعد مضي النسك از زيادت بر سه روز در مكه و اين دلالت كرد بر اينكه با قامت چهار روز مقيم ميشود و ثمه اقوال اخر لا دليل عليها و اين
در حق كسي ست كه داخل بلد شد بعزم اقامت و اما كسي كه متردد ست در اقامت و عزم نكرده است بران پس دروي اختلاف ست ابوحنيفه
و اصحاب وي گفته اند و هو قول للشافعي كه قصر كند هميشه زيرا كه اصل سفر ست و دليلش فعل ابن عمر كه شش ماه در آذربيجان ماند و قصر كرد
و مروي ست از انس بن مالك كه يكسال يا دو سال در نيسابور اقامت نمود و نماز را بقصر ميگذارد و از جماعتي از صحابه مروي ست كه اقامت كردند
در رام هرمز نه ماه و قصر كردند و بعضي تقدير كرده اند بپانزده و هفده و هيژده حسب ورود روايات در مدت اقامت آنحضرت در مكه و تبوك
و بعد تجاوز مدت مذكور اتمام اوست و مخفي نيست كه نيست دليل در مدتي كه قصر كرد دران بر نفي قصر در زائد بران و چون دليلي بر تقدير مدت
قائم نيست اقرب آنست كه لايزال قصر كند كما فعله الصحابة زيرا كه بقا با تردد روزانه در اقامت و رحيل مقيم ناميده نمي شود اگرچه مدت بطول
كشد و مؤيد اين ست روايت بيهقي در سنن از ابن عباس كه اقامت كرد آنحضرت در تبوك چهل روز قصر ميكرد نماز را ليكن گفت تفرد به الحسين
بن عمارة و هو غير محتج به انتهى در مصفى گفته اكثر علما متفق اند برانكه چون مسافر را نيت اقامت نباشد و باتفاق در موضعي درنگ كند حكم
سفر ازوي زائل نگردد گو تا آخر عمر منجر شود و شافعي را دو قول ست يكي موافق جمهور و ديگر مختار بغوي و آن آنست كه در صورت زيادت مكث بر چهار روز
اتمام لازم ست گو عازم خروج باشد مگر آنكه در خوف يا جنگ باشد و آنچه در حديث آمده كه قصر رسول خدا صلى الله عليه وسلم عام الفتح بحرب ابن سبعة عشر
او ثمانية عشر يوما آنرا بر صورت خوف و حرب فرود مي آرد والله اعلم انتهى و عن انس رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله
عليه وسلم اذا ارتحل قبل ان تزيغ الشمس اخر الظهر الى وقت العصر ثم نزل فجمع بينهما بود آنحضرت چون كوچ
ميكرد و بر مي آمد از منزل پيش از انكه ميل كند آفتاب و برگردد تاخير ميكرد ظهر را تا وقت عصر پستر فرود مي آمد و جمع ميكرد در ميان ظهر و عصر
و اين را جمع تاخير گويند مصنف در فتح الباري گفته جمع بين الصلوتين نبود مگر در وقت ثانيه يعني عصر كه آنرا جمع تاخير گويند تا آنكه احتجاج كرده است
باين حديث كسي كه منع كرد جمع تقديم را كه گذاردن عصر ست در وقت ظهر و نيست دروي دلالت بر عدم جمع تقديم لقوله صلى الظهر چه اگر جمع
تقديم جائز مي بود عصر را با ظهر ضم مي نمود و اين فعل وي صلى الله عليه وسلم مخصص احاديث توقيت ست كه گذشت و علما را درين مسئله اختلاف
مذهب ابن عباس و ابن عمر و جماعه از صحابه و مالك و احمد و شافعي جواز جمع ست در سفر براي مسافر تقديما و تاخيرا بموجب اين حديث در تاخير

و بحدیث آینده در تقدیم و مروی ست از اوزاعی جواز جمع تاخیر فقط عملا بهذا الحدیث و هو مروی عن مالک و احمد و اختاره ابو محمد بن حزم و مذهب نخعی و حسن و ابو حنیفه عدم جواز جمع ست تقدیما و تاخیرا برای مسافر و تاویل کرده اند آنرا بجمع صوری یعنی تاخیر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظهر را تا آخر وقت و تقدیم فرمود عصر را در اول وقت و [illegible] رد کرده اند بر ایشان که اگرچه این معنی در جمع تاخیر متمشی می شود اما تمام نمی شود

این تاویل در جمع تقدیم که مفاد قول اوست و فی روایة الحاکم الخ کما سیاتی فان زاغت الشمس قبل ان یرتحل صلی الظهر ثم رکب پس اگر میل کرد آفتاب پیش از آنکه کوچ کند میگذارد نماز ظهر پستر سوار می شد و بعد از آن چون وقت عصر نزول کردی عصر را گذاردی و درین صورت جمع واقع نشدی متفق علیه ازین حدیث ثابت شد که در صورت ارتحال پیش از در آمدن وقت ظهر جمع تاخیر بود و در ارتحال بعد از در آمدن وقت ظهر جمع تقدیم و احمد و ابو داؤد و ابن حبان و حاکم و دارقطنی از حدیث معاذ آورده اند و ترمذی آنرا حسن گفته که بود رسول خدا در غزوهٔ تبوک چون ارتحال میکرد قبل زیغ آفتاب تاخیر میکرد ظهر را تا آنکه جمع میکرد او را و میگذارد هر دو نماز را معا و چون ارتحال میکرد بعد زیغ آفتاب تعجیل میکرد عصر را بسوی ظهر و میگذارد عصر و ظهر هر دو معا پستر روان می شد و همین ست مختار حافظ شوکانی چنانکه در [illegible] گفته و للجمع التقدیم و التاخیر انتهی و در حجة الله البالغه گفته مشروع شد جمع تقدیم و تاخیر و لیکن مواظبت نکرد آنحضرت بر آن و عزم نفرمود بروی یعنی واجب نگردانید آنرا چنانکه در بارهٔ قصر فرموده انتهی و در سفر السعادة گفته جمع در سفر عادت دائمی نبود بلکه چون سیر تعجیل بودی

جمع کردی اما جمع در حالت نزول و قرار مروی نیست انتهی و فی روایة الحاکم فی الاربعین باسناد الصحیح صلی الظهر والعصر ثم رکب و در روایت حاکم باسناد صحیح در اربعین آمده که بگذارد ظهر و عصر را پستر سوار شد یعنی چون آفتاب زائل شد قبل از ارتحال این هر دو فریضه را معا بگذارد و این مفید ثبوت جمع تقدیم ست از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم و متصور نیست دران جمع صوری و زیاده کرد اسمعیلی که از رواة بخاری ست لفظ والعصر را مصنف در تلخیص گفته این زیادت غریب صحیح الاسناد ست و قد صححه المنذری من هذا الوجه والعلائی و تعجب ست از حاکم که آنرا در مستدرک نیاورده و او را طریق دیگر ست نزد طبرانی در اوسط انتهی و بالجمله در مصفی گفته تفتیش حقیقت جمع و ارکان و شروط آن می باید کرد پس جمع این نیت که نماز اول را آخر وقت او گذارند و نماز دوم را اول وقت او نیست زیرا که این صورت جمع ست نه حقیقت آن و حمل احادیث بران تاویل بعید ست که تخطیه و تغلیط صحابه می کشد و در بعض احادیث جمع تقدیم آمده و آن صریح ست در جمع دو نماز در وقت یکی از انها پس این صفت نفسیه پیدا شده و آنکه از بعض صحابه جمع صوری روایت کرده اند با این مسئله تباین ندارد زیرا که تسهیل که سبب ترخیص ست در چند صورت می تواند بود و بملاحظه آن رخصت متنوع می شود پس این نیز رخصت ست و آن نیز رخصت و لفظ جمع دلالت میکند در موالات عرفا و قید عرفا بجهت آنست که فصل یسیر آنرا ضرر نمی دهد و در بعض حدیث آمده که بین الصلوتین اناخت اهل [illegible] احمال آنها کرده اند و موالات از استقرای افراد جمع نیز مستفاد می شود حتی ترک روایت متوارث شده پس صفت نفسیه دیگر پیدا شد و قضای نماز بعد انقضای وقت او دیگر ست و جمع دیگر و لهذا اسم قضا بر جمع مستعمل نشده پس فارقی می باید و آن فارق بجز نیت ترخص بجمع نمی تواند بود پس این نیز صفت نفسیه پیدا شد پس در جمع تقدیم پیش از فراغ از نماز اول نیت لازم ست و در جمع تاخیر پیش از انقضای وقت اول و تقدیم نماز اول بر نماز ثانی از استقرای افراد مستنبط ست و اگر رعایت ترتیب نکند جمع فقط نباشد بلکه تقدیم و تاخیر مع الجمع و آن غیر جمع ست پس مشروعیت آن محتاج بدلیل باشد و او لیس فلیس پس این شرط مشروعیت جمع پیدا شده و آیا شرط مشروعیت آن سفر طویل ست یا مطلق سفر یا قصد سیر یا عجلت سیر و غیرها ازین اقوال ست و آنچه برین بنده ظاهر می شود آنست که سفر طویل [illegible]

سائر باشد یا نازل بحدیث معاذ و بسبب آنکه شارع در بسیاری از ابواب نفس سفر را مظنهٔ حرج ساخته او را رخصت بران فرموده است
بغیر ملاحظهٔ وجود تعب و ضرورت بودن سرعت سیر بتحقق خوف و مانند آنها و جمع در سفر قصیر مشروع است بخوف یا سرعت سیر بحدیث عبد الله
بن عباس که صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم الظهر والعصر ثمانیا جمیعا [illegible] رت لاحق شده باجماع جمهور امت ولهذا جمع فی المطر
وفی المرض مشروع شده و آیا جمع در عرفه بعلت سفر است یا بعلت حج قول [illegible] م باید احتمال اول میکند و علیه الشافعی باقی ماند تقریر نمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم صحابه و تابعین را و هلم جرا اهل مکه را از اقتدا بامام مسافر که جمع میکند دلیل جمع مقیمین بعلت حج می تواند شد انتهی **وعن انس** [illegible]

فی مستخرج مسلم ای فی مستخرجه علی صحیح مسلم **کان** ای النبی صلی الله علیه وسلم اذا کان فی سفر فزالت الشمس صلی
الظهر والعصر جمیعا ثم ارتحل بود آنحضرت چون می بود در سفر پس زائل گردید آفتاب میگذارد ظهر و عصر را همه و معا بعده کوچ
میکرد در فتح الباری این لفظ را از روایت اسحق ابن راهویه آورده و بالجمله روایت حاکم و ابونعیم هر دو مفید ثبوت جمع تقدیم است و جمع تاخیر
از حدیث اول معلوم شده پس جمع بین الصلوتین ازین احادیث تقدیما و تاخیرا هر دو ثابت شده و این هر دو روایت صحیح اند کما قال المصنف
مگر حافظ ابن القیم رح گفته اختلاف کرده اند در روایت حاکم بعضی صحیح و بعضی حسن گفته و بعض قدح کرده و موضوعش گردانیده الله و ابو الحاکم
حکم بوضعه پس تر کلام حاکم در بیان وضع وی ذکر نموده بعده ابن القیم آنرا رد کرده و اختیار نموده که موضوع نیست و سکوت مصنف بر صحت
زیرا که جزم نموده که اسنادش صحیح است و این دلالت میکند بر رد مصنف کلام حاکم را و مؤید صحت اوست قوله وعن معاذ الخ کما سیجیٔ
شیخ در ترجمهٔ مشکوة و هم در شرح سفر السعادة گفته وارد شده است احادیث صحیحه در جمع بین الصلوتین در سفر بعضی احادیث مطلق و بعضی
مقید بحالت سیر و بعضی بحالت جد در سیر و تعجیل سیر و ازینجا اختلاف کرده اند علما پس بعضی قائل شده اند بجواز جمع علی الاطلاق و امام شافعی
از ایشان است و بعضی تخصیص کرده اند بحالت سیر نه نزول و بعضی مخصوص گردانیده اند بصورت جد در سیر و تعجیل در فتح الباری گفته
مشهور از مذهب مالک این است و تخصیص کرده اند بعضی بحالت عذر زائد بر سفر و نزد بعضی جائز است جمع تاخیر نه تقدیم و این مروی است
از امام و نیز نزد وی مقید است بحالت سیر و مشهور از مذهب وی جواز است مطلقا و در فتح الباری میگوید که مروی از امام مالک نیز جواز
جمع تاخیر است نه تقدیم و نزد ابو حنیفه جائز نیست مطلقا و وجه قول ایشان آنست که تعیین اوقات نماز قطعی است و ثابت بتواتر که هیچ شبهه را
بوی راه نیست تا آنکه تاخیر نماز از وقت و تقدیم وی بران از کبائر شمرده میشود و امام محمد در موطای خود می آرد که رسیده است بما از عمر
بن الخطاب که وی نوشت بحکام خود در آفاق و نهی کرد ایشان را از آنکه جمع کنند بین الصلوتین در وقت واحد و اخبار کرد ایشان را که جمع
صلوتین در وقت واحد کبیره است از کبائر و می آرد که روایت کردند ما را باین خبر ثقات از علا ابن الحارث و وی روایت کرد از مکحول و چون
تعیین اوقات قطعی است و بتواتر پس معارض نشود او را خبر آحاد بخلاف افطار و قصر در سفر که بنص قرآنی ثابت شده اند و روایت کرده اند
بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود که گفت ندیدم من رسول خدا صلی الله علیه وسلم که گذارده باشد هیچ نمازی را در غیر وقت خود مگر دو نماز
مغرب و عشا را که جمع کرد میان آنها بمزدلفه و در احادیث جمع ظهر و عصر در عرفات نیز آمده و این جمع از جهت مناسک حج بود نه سفر
و نیز وقوع فعل جمع از آنحضرت صلی الله علیه وسلم دائمی نبود بلکه آنچه بدان تصریح در احادیث واقع شده در غزوهٔ تبوک است و ثابت نشده
که در وی نیز هر روز میکردند و تحقیق آنست که کلمهٔ کان دلالت بر استمرار و دوام ندارد کما حقق فی موضعه و در جامع الاصول بروایت
ابوداود و از ابن عمر آمده که گفت جمع نکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم هرگز میان مغرب و عشا در هیچ سفری مگر یکبار و از ابن عمر نیز آورده

اسرعی جمع نکرد مگر یک شب که خبر فوت زوجهٔ وی از جائی رسید و آنجا برفت و در روایتی نکرد الا یکبار یا دو بار و ترمذی آورده که سالم بن عبد الله
بن عمر را پرسیدند که آیا جمع میکرد عبد الله در شیئی از صلوة در سفر گفت لا مگر در مزدلفه و احادیث در جمع تقدیم در صحاح اقل قلیل ست و در روایت
صحیح بخاری اختلاف ست و لهذا بسیاری از ائمه بدان قائل نیستند پس نماند الا جمع تاخیر در بعض احیان و تاویلش آنست که مراد بجمع بین الصلوتین
آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی را و گذارده شود در آخر وقت و تعجیل کرده شود ثانیه را و گذارده شود در اول وقت آن و بعض این را
جمع صوری نامیده اند که بظاهر و صورت جمع ست نه حقیقةً و معنیً و اطلاق جمع بر مثل این صورت که حنفیه درین جمع سفر تصویر می کنند
در حدیث در باب استحاضه آمده در حدیث حمنه بنت جحش فتدبر و اگرچه لفظ حدیث در بعض روایات این چنین ست که جمع میکرد در میان
ظهر و عصر و میگذارد در وقت عصر محمول برهمین ست از جهت دلائلی که ذکر کردیم و تحقق تخفیف و دفع حرج که در بعض روایات واقع شده است
که جمع میکرد تا حرج نبیند از امت خود در آن ست که در وی توسیع ست که اگر یکی را فراغ و رفاهیت حال و سعت مجال در گذاردن نماز در اول
وقت باشد آنچنان کند و اگر نباشد تاخیر کند و در آخر وقت بگذارد تا متصل گردد باول وقت نماز ثانیه و توسع و تخفیف در شریعت
این طریقه ظاهرست و شناختن و ادراک آخر وقت مغرب ظاهرست و در لیسین نیز بحسب ظن و تخمین میسرست خصوصاً در صورت وجود قافله
و کثرت مردم که مهارتی داشته باشند در شناخت وقت پس وارد نشود آنچه بعض شافعیه گویند که در عمل باین طریقه حرج تمام ست و در تعیین
آخر وقت و اول خواص را اشکال ست چه جای عوام فتدبر و بتحقیق روایت کرده است ابوداود از علی که چون مسافرت میکرد سیر میکرد بعد از
غروب آفتاب تا آنکه نزدیک می شد که تاریک شود پس نزول میکرد و میگذارد مغرب را پس می طلبید طعام را و تعشی میکرد پس میگذارد
عشا را و ارتحال میکرد و میگفت این چنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و امام محمد در موطای خود می گوید رسیده است بما از ابن عمر که
وی میگذارد مغرب را وقتیکه تاخیر کرد او را پیش از غروب شفق برخلاف روایت مالک که گفت حتی غاب الشفق و در جامع الاصول از ابوداود
از نافع و عبد بن واقد می آرد که گفت مؤذن ابن عمر الصلوة گفت ابن عمر سیر کن تا قبیل غروب شفق پس نزول کرد و بگذارد مغرب را پس ازان
انتظار کرد تا غائب شد شفق پس بگذارد عشا را پس گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون در تعجیل می آورد او را امری میکرد چنانکه
من کردم و در روایتی از نسائی آمده حتی اذا کان آخر الشفق این روایات ست که ناظرست در جمع بطریقی که مذهب ابوحنیفه است و ظاهر
آن می نماید که روایات در عدم جمع و جمع در وقت واحد و جمع بمعنی تاخیر تا آخر وقت و تعجیل در اول همه آمده و امام ابوحنیفه اخذ
بعدم جمع یا جمع بمعنی اخیر اختیار کرد احتیاطاً لمحافظة الوقت شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته شافعیه گفته اند که ترک جمع افضل ست
و در روایتی از مالک آمده که جمع مکروه ست و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم محض از برای بیان جواز بود والله اعلم این ست آنچه
حضرت شیخ رحمه الله تعالی درین مقام نوشته بعده در ترجمهٔ مشکوة گفته که این ست آنچه میسر شد از کلام درین مقام بتوفیق ملک علام و ندیدم
هیچ یکی را از شارحین که تکلم کرده باشد این قدر حتی شیخ ابن الهمام والله اعلم انتهی و لیکن مخفی مباد که اکثر این استدلالات که حضرت شیخ
در ترجیح مذهب حنفیه با یراد آثار در برابر اخبار کرده اند بعد امعان نظر مخدوش می نماید و حجت بدان قائم نمی شود بیانش آنکه روایت
موطای امام محمد در نفی از جمع ناظر در اقامت ست نه در سفر پس از ما نحن فیه نباشد و تعیین اوقات نماز چنانکه بقول و فعل آنحضرت ست
همچنان جمع هم بفعل اوست که جاء نا بهذا من جاء بذاک فلا یتمحض به الحجة و عدم رویت ابن مسعود جمع آنحضرت را در غیر مزدلفه مضر
مقصود نیست زیرا که این نقل عدم ست نه عدم نقل و مثبت مقدم ست بر نافی و ابن مسعود چیزهای بسیار فراموش کرده بود محتمل که این هم

فراموش کرده باشد و بیان بعضے ازین چیزها در ذیل مسئلہ رفع الیدین گذشت وہمچنین والی نبودن این فعل افادہ نہی نمی کند ونفی ابن عمر
حسب معلوم خودست ممکن کہ ایشان را برین معنی بنا بر عدم دوام آنحضرت برین فعل اطلاع دست بہم نداده و در اثبات حکم قوت سند باید
نہ کثرت روایات پس مدفوع شد این قول کہ احادیث در جمع تقدیم در صحاح اقل قلیل اند وتاویل جمع بجمع صوری خلاف ظاهر احادیث این
باب ست کہ دران صریح گذاردن یک نماز در وقت نماز دیگر موجودست پس ... جلی مقبول نشود وگو اطلاق وی بران جائی دیگر گنجایش
داشتہ باشد و شناخت اوقات صلوات در کلام شارع بنوعی واقع شدہ کہ حضری وبدوی وجاہل وعالم دران برابرست چنانکہ در باب مواقیت الصلوة
گذشت پس قول بعض شافعیہ در وجود حرج بجای خود باشد و روایت مالک اصح ست از روایت امام محمد در قبلیت شفق وبعدیت آن پس مفید
جمع تاخیر باشد نہ جمع صوری وچون از شارع جمع صلوتین تقدیماً وتاخیراً یافتہ شد وجمعی از اہل معرفت بحدیث بآن رفتہ اند وبنی احکام سفر
بر یسر وخفت ست چنانکہ قصر نماز وترک روایت مؤکدہ ازان خبر می دہد در برابرش نہی از جمع محض برای حفظ وقت نماز بلکہ حفظ مذہب
و روایت مستقیم نباشد وصالح تعارض نبود ولہذا بعضے از حنفیہ نیز بآن رفتہ اند شاہ ولی اللہ محدث دہلوی رح در انسان العین فی ذکر
مشایخ الحرمین از شیخ خود ابو طاہر مدنی رح نقل کردہ اند کہ می گفت شیخ حسن عجیمی حنفی بود اما در سفر جمع میکرد در میان ظہر وعصر ومغرب
وعشا ودر حالت اقتدا سورہ فاتحہ میخواند انتہی بعدہ خود گفتہ غرض آنست کہ باوجود این ہمہ علم التزام مذہب معین در جمیع امور لازم
نمی دانست وتلفیق جائز میداشت بی ملاحظہ آنکہ حقیقتے ممتنعہ نزدیک فریقین متحقق شود انتہی واللہ اعلم بالصواب وعن معاذ
بن جبل رضي اللہ عنہ قال خرجنا مع النبي برآمدیم ما ہمراہ رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم في غزوة تبوك
در جنگ تبوک کہ آخرین غزوات آنحضرت ست فكان يصلي الظهر والعصر جميعاً والمغرب والعشاء جميعاً پس بود
کہ میگذارد نماز ظہر وعصر را ہمہ ومغرب وعشا را ہمہ رواه مسلم واحمد وابوداود وابن حبان وحاکم ودارقطنی باین لفظ روایت کردہ اند
کہ بود رسول خدا در غزوہ تبوک چون ارتحال میکرد بعد زیغ آفتاب تعجیل میکرد عصر را بسوی ظہر ومیگذارد عصر وظہر ہر دو معاً پس روان میشد
وزیادہ کرد احمد از حدیث ابن عباس مغرب وعشا را یعنی چون کوچ میکرد قبل مغرب تاخیر میکرد مغرب را تا آنکہ میگذارد او را با عشا وچون کوچ
میکرد بعد مغرب تعجیل میکرد عشا را پس میگذارد او را با مغرب اخرجه ايضا البيهقي والدارقطني وصحح ابن العربي اسناده ولیکن تعقب کردہ اند
این را بانکہ در اسنادش کسی ست کہ احتجاج کردہ نمی شود بحدیث وی واین ہر دو حدیث را طرق دیگر نیز ہست کہ بعض او تقویت بعض میکند
ونیست دران آنچنان مقالی کہ احتجاج را بالمجموع آن باطل کند وجمع میان مغرب وعشا بحدیث ابن عمرست در صحیحین وغیرہما کہ بود رسول خدا
چون جد میکرد در سیر تاخیر میکرد مغرب را تا آنکہ غائب می شد شفق پس جمع میکرد در میان مغرب وعشا وبحدیث ابن عباس ست نزدیک
بخاری کہ بود آنحضرت کہ جمع میکرد در میان نماز پیشین ونماز دیگر چون می بود بر پشت سیر وجمع میکرد میان مغرب وعشا واین شامل جمع
تقدیم وجمع تاخیر ہر دوست تقدیم آنکہ نماز عصر را در وقت نماز ظہر بگذارد وعشا را در وقت مغرب وتاخیر آنکہ ظہر را در وقت عصر ومغرب را
در وقت عشا بگذارد واختلاف ست درانکہ افضل برای مسافر چیست جمع ست یا توقیت شافعیہ ترک جمع افضل گفتہ اند ومالک گفتہ
غیر مکروہ ست وگفتہ اند مختص ست بکسی کہ عذر داشتہ باشد حافظ ابن القیم رح در ہدی نبوی گفتہ نبود آنحضرت کہ جمع کند راتب را در سفر
چنانکہ بسیاری از مردم می کنند ونہ جمع وقت نزول جز این نیست کہ جمع میکرد وقت تیز روی وسیر عقیب صلوة کما في احاديث تبوك واما جمع
آنحضرت در حالت نزول در غیر سفر پس نیست منقول مگر در عرفہ ومزدلفہ برای اتصال وقوف کما قال الشافعي وشيخنا ابن تيمية رح وابوحنیفہ آنرا

از تمام نسک داشته و سبب وی گردانیده و احمد و مالک و شافعی گفته سبب جمع بعرفه و مزدلفه سفر ست و این همه در جمع فی السفر بود و اما جمع
در حضر پس تمام کلام دران در رساله افادة الشیوخ بمقدار الناسخ والمنسوخ کرده ایم و در سبل السلام از شارح مغربی نقل کرده که وی بعد ذکر ادلهٔ
قائلین جواز گفته که اکثر ایمه بآن رفته اند که جائز نیست جمع در حضر بنا بر احادیث مبیّنهٔ اوقات نماز و تواتر محافظت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بر اوقات آن تا آنکه گفت ابن مسعود ندیدم آنحضرت [illegible] علیه وسلم که گذارده باشد نمازی بر غیر میقات وی مگر دو نماز که جمع کرد در میان
مغرب و عشا در مزدلفه و گذارد نماز صبح قبل از میقات وی و [illegible] ابن عباس که نزد مسلم ست که وی جمع کرد [illegible] میان ظهر و عصر و مغرب و عشا
در مدینه بغیر خوف و مطر و گفته شد ابن عباس را که چه خواست آنحضرت ازین گفت اراده کرد که حرج نکند بر امت خود پس صحیح نیست احتجاج
بدان زیرا که این غیر معین ست برای جمع تقدیم و تاخیر کما هو ظاهر روایهٔ مسلم و تعیین یکی از انها تحکم ست پس واجب ست عدول ازان بسوی حدیث بقا
بر عموم در حدیث اوقات برای معذور و غیره و تخصیص مسافر برای ثبوت مخصص و هذا هو الجواب الحاسم و آنچه مروی ست از آثار صحابه و تابعین آن حجت
نیست زیرا که اجتهاد را دران مسرح ست و بعضی تاویل کرده اند حدیث ابن عباس را بجمع صوری و استحسنه القرطبی و رجّحه و جزم به الماجشون والطحاوی
وقواه ابن سید الناس بما اخرجه الشیخان عن عمرو بن دینار راوی الحدیث عن ابی الشعثاء قال قلت یا ابا الشعثاء اظنه اخر الظهر و عجّل العصر واخر المغرب
و عجّل العشاء قال وانا اظنه ابن سید الناس گفت راوی حدیث اعلم ست بمراد حدیث از غیر وی و اگرچه ابو الشعثاء بآن جزم نکرده و من سکونیم
که این ظنی بیش نیست از راوی و اعلمیت وی جائی ست که روایتی بطریق تفسیر کند با آنکه درین دعوی نظر ست زیرا که قول آنحضرت صلی الله
علیه وسلم فرب حامل فقه الی من هو افقه منه رد می کند عموم او را آری این تاویل متعین ست چه صراحت کرد نسائی در اصل حدیث ابن عباس
باین لفظ که صلیت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم بالمدینة ثمانیا جمعا و سبعا جمعا اخر الظهر و عجّل العصر واخر المغرب و عجّل العشاء و عجب ست
از نووی که چه قسم این تاویل را تضعیف کرده و از متن مروی حدیث غفلت ورزیده و مطلق در روایت محمول بلیشود بر مقید وقتی که در یک قصه باشد
کما فی هذا و این قول که قول وی اراد ان لایحرج امته تضعیف جمع صوری میکند بنا بر وجود حرج دران مدفوع ست باینکه این الیسر ست
از توقیت زیرا که برای دو نماز یک تاهب و آمادگی و یک قصد بسوی مسجد و یک وضو کافی ست بحسب اغلب بخلاف دو وقت پس حرج درین جمع بی شک
سبک تر ست و اما قیاس حاضر بر مسافر کما قیل پس وهم ست زیرا که علت در اصل سفر ست و این در فرع موجود نیست ورنه لازم آید مانند آن در
قصر و فطر انتهی گویم و هو کلام رصین و قد کنا ذکرنا ما یلاقیه فی رسالتنا الیواقیت فی المواقیت قبل الوقوف علی کلام الشارح رحمه الله تعالی وجزاه
خیرا بعده گفت بدانکه جمع تقدیم در وی خطر عظیم ست و جامع همچو مصلی صلوة ست قبل دخول وقت وی پس حال فاعل چنان باشد که حق تعالی
گفته وَهُمْ يَحْسَبُوْنَ اَنَّهُمْ يُحْسِنُوْنَ صُنْعًا الآیه و این صلوة متقدمه نیست دلالت بر وی بمنطوق و نه مفهوم و نه خصوص
و عموم انتهی کلام السبل و فیه تامل **وعن** ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تقصروا الصلوة في اقل من اربعة برد قصر نکنید نماز را در کمتر از چهار برد و برید شانزده فرسخ را گویند و فرسخ سه میل
و میل تا آنجا که نظر کنند چنانکه گذشت و شانزده فرسخ چهل و هشت میل باشد و باین رفته است شافعی چنانکه در حاوی که در مذهب ایشان ست
تعیین کرده شانزده فرسخ را و در هدایه و شروح او گفته که امام شافعی تقدیر کرده است در قولی بیوم و لیلة و در قول دیگر بیومین و همین ست
قول مالک و احمد و دلیل ایشان همین حدیث ست و باین میل کرده است صاحب حجة البالغة چنانکه گفته مسیرت چهار برید متیقن ست و مادون وی
مشکوک و صحت این اسم بخروج ست از سور بلد یا محلهٔ قریه یا بیوت قریه بقصد موضعی که بر چهار برید باشد و زوال این اسم بنیت اقامت ست

تا مدت مسافه معتبر نبايد لعدم الحد يا قريه انتهى من المرقات في ... عسفان بُرد روايتي از تا طائف و در روايتي از تا جده و در
حت اين احاديث سخن ست و ظاہر اين احاديث دران ست که اين ہر سه مسافت برابر باشد اما واقع آنست که مسافت ميان مکه و طائف
درازتر ست از ہمه مگر آنکه اشارت باخير باشد که مسافت ميان مکه و جده است رواه في الموطا و نزد امام ابوحنيفه مسافت سه روزه معتبر ست بسير
ابل و مشي اقدام شمس الائمه سرخسي گفته است که چون سير کند مسافر از ... وقت زوال و برسد بمنزل و استراحت نمايد و مبيت
کند در روز دوم و بر رود در روز سوم تا بعد از زوال و سوم روز تا وقت زوال که برسد بمقصد ميگردد مسافر و مترتب مي شود بروي احکام سفر
در قول صحيح و شرط نيست که از صبح تا شام برود و معتبر نزد ايشان مراحل ست نه فراسخ و هو الصحيح و بعض اعتبار بفراسخ کرده تقدير نموده اند
به بست و يک فرسخ و بعض بهژده فرسخ و بعض بپانزده و اولی تقدير بهژده است که وسط است و عليه الفتوی کذا في بعض شروح الهداية و ہر که
تقدير کرده بچيزي اعتقاد کرده که آن مسيرت سه روزه است و نزد امام ابويوسف دو روز و اکثر روز سوم معتبر ست زيرا که اکثر حکم کل دارد و شيخ
در شرح سفر السعادة گفته که دليل بر مذهب ابوحنيفه بعض اين حديث را آورده اند که در صحيح بخاري از ابن عمر آمده است که آنحضرت فرمود
لا تسافر المرأة ثلثة ايام الا مع ذي محرم پس معلوم شد که غايت طول حد سفر و مشقت و عروض لوازم و مخاوف آن سه روز ست و هر چه
کم ازين ست قصير لا يعتد به ست و در دلالت اين حديث بر نفي بودن سفر اقل از ثلثة ايام نظر ست و نيز در بعض طرق اين حديث مسيره
يوم نيز واقع شده و اکثر استدلال کرده اند بحديث مسح خف که فرموده است يمسح المقيم يوما و المسافر ثلثة ايام و لياليها زيرا که لام الف در
مسافر براي استغراق ست پس معنی اين چنين مي شود ہر مسافر مسح ميکند سه روز و شب پس اگر سفر کمتر ازان اعتبار کنند ہر آيينه
مسافري باشد که ممکن نباشد او را مسح ثلثة ايام و اراده اين معنی که مسافر مسح ميکند اگر مستوعب گردد سفر او سه روز را خلاف ظاہر
عبارت ست و ہمچنين بودن ثلثة ايام ظرف مسافر نه مسح کذا ذکروا فليفهم و بالجملة بعض احاديث و اخبار ناظر اند در ثلثة ايام و بعض در کمتر
ازان و بعض در چهار بريد و در بعض احاديث سه ميل يا سه فرسخ نيز واقع شده الی قوله و شک نيست که مذهب ابوحنيفه باحتياط قريب تر ست
کما لا يخفی انتهی کلامه گوييم ارجح مذاهب درين باب آنست که در دُرر بهيه گفته واجب ست قصر بر کسي که بيرون آمد از شهر خود در حاليکه
قصد کننده است سفر را اگرچه کمتر باشد از بريد و ہر گاه که اقامت کند در شهري در تردد قصر کند تا بيست روز و چون عزم کند بر اقامت
چهار روز تمام کند نماز را بعد آن و براي اوست جمع بتقديم و تاخير باذان و اقامت انتهی و در دراري مضيه گفته در تعيين قدر سفر که مسافر
دران قصر کند چيزي نيامده پس واجب شد رجوع بچيزي که لغة و شرعا مسمی مي شود بسفر پس ہر که از محله خود برآيد و در مسير خود مسافر شمرده شود
وي قصر کند نماز را اگرچه اين محل کمتر از بريد باشد و ہر که اعتبار کرده است بريد و يوم و يومين و ثلاث يوم و زايد بران وي بنا کرده است حجت نيست
بران و غايت آنچه آورده اند اين حديث ست که نيست حلال زني را که ايمان دارد بخدا و رسول و روز آخرت اينکه سفر کند سه روز بغير ذي محرم و در
روايتي يک روز و شب آمده و در روايتي بريد پس درين حديث ذکر قصر نيست و نه اين حديث در سياق سفر پس احتجاج بران مجرد تخمين ست
و تسميه مسافت سفر زن منافي تسميه مادون او بسفر نيست و آنحضرت صلی الله عليه و سلم چنانکه مسافت سه روزه را سفر نام کرده همچنين مسافت
بريد را سفر گفت پس اختلاف روايت و تسميه بريد بسفر منافي تسميه مادون بريد بسفر نيست انتهی ملخصا و حاصل شد ازين جواب آنچه
حضرت شيخ ذکر کرده بود در تاييد مذهب حنفيه و در سبيل گفته استدلال کرده اند بحديث ابوہريره مرفوعا لا يحل لامرأة تسافر بريدا الا و معها
محرم اخرجه ابوداود و گفته اند که مسافت بريد را سفر نام کرده گوييم وجهي نيست در وي دليل بر آنکه اقل ازين مسافت سفر نام کرده نمي شود بلکه اين تحديد

سفری ست که واجب ست دروی محرم ونیست تلازم درمیان قصر ودرمیان مسافت وجوب محرم بنابر جواز توسع در ایجاب محرم تخفیفا على
العباد وحنفیه بست وچهار فرسخ گفته اند لما اخرجه البخاری من حدیث ابن عمر وحدیث ابن عباس ولا تقصروا الصلوة فی اقل من اربعة برد واخرجه
البیهقی بسند صحیح من فعل ابن عباس وابن عمر وبانه روی البخاری تعلیقا بصیغة الجزم من حدیث ابن عباس اذ سئل القصر الصلوة من مکة الی
عرفة قال لا ولکن الی عسفان والی جدة والی الطائف وایشان برد ازین امکنه تا مکه چهار برید ست واقوال متعارض ست کما سمعت وادله
متقاومه انتهی بعده از زاد المعاد عدم تحدید مسافت نقل کرده وقد تقدم رواه الدارقطني والبيهقي باسناد ضعيف زیراکه در سندش
عبد الوهاب بن مجاهد ست واو متروک ست نسبت کرده اورا ثوری بسوی کذب وترک کرده اورا دارقطنی وگفت وی منکر الحدیث ست ازو
روایت ونشنیده وی از پدر خود پس منقطع باشد. ونیز روایت کرده ست ازوی اسمعیل بن عیاش وروایت وی از حجازیین ضعیف ست
والصحيح انه موقوف وصحیح آنست که موقوف ست بر ابن عباس واسناد وی صحیح ست ولیکن اجتهاد اودران مسرح ست
پس محمول شود برینکه این حکم از رای اوست وگذشت که ثابت نشده است در تحدید حدیثی مرفوع كذا اخرجه ابن خزيمة
شافعی بسند خود از ابن عباس آورده که وی پرسیده شد از قصر صلوة تا عرفه گفت نه ولیکن تا عسفان وتا جده وتا طائف واسنادش
صحیح ست وذکره مالک فی الموطا عن ابن عباس بلاغا شوکانی رح در دراری مضیه گفته این بحث یعنی تعیین قدر مسافت سفر
واقامت در تردد واقامت به نیت از ان معرکهاست که بلید میشود دران ذهن ومضطرب میگردد دران مذهبها باشدة اضطراب
ومتباین می شود دران انظار باشدة تباین واینکه مذکور شد ارجح مذاهب ست اگرچه درین مسئله مذهبهاست انتهی ملخصا گویم محل ایراد
این حدیث قبل حدیث انس ومعاذ بود لیکن در نسخ متن همچنین واقع شده فافهم وعن جابر رضي الله عنه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم خيار امتي الذين اذا اساؤا استغفروا واذا سافروا قصروا وافطروا بهترین
امت آن کسانی اند که چون کار بد کنند استغفار نمایند وچون سفر کنند قصر کنند نماز را وافطار کنند روزه را در سبل گفته حدیث
دلیل ست برانکه قصر وفطر افضل ست برای مسافر از خلاف این هردو وشافعیه گفته ترک جمع افضل ست پس قیاس آنست که چنین
گویند که تمام افضل ست وقد صرحوا به ایضا وگویا که ایشان قائل نشده اند باین حدیث بنابر ضعف وی انتهی گویم احادیث صحیحه در افطار
وصیام در سفر سه قسم آمده یکی در اباحت افطار مطلقا وآنرا بخاری ومسلم وموطا ونسائی از ابن عباس روایت کرده اند دوم تخییر میان افطار
وصوم وآنرا اصحاب کتب سته از حدیث عایشه وانس روایت کرده اند سوم در اباحت افطار وذم صیام وآن نزد مسلم وترمذی از حدیث
جابر آمده وجمهور علما از اهل فتوی اتفاق دارند که افطار وصوم هردو در سفر جائز ست ولیکن اختلاف کرده اند درین که صوم افضل ست
یا افطار یا هردو برابر امام ابوحنیفه ومالک وشافعی واکثر ایمه برانند که صوم افضل ست کسی راکه طاقت دارد بی زیادت مشقت ولحوق ضرر
واگر متضرر گردد افطار اولی ست وفعل آنحضرت در صوم حجت ایشان ست ونیز حاصل می شود بدان برات ذمه اگرچه در افطار تخفیف ست
ونزد سعید بن المسیب واوزاعی واحمد واسحق وبعضی دیگر از علما افطار اولی وافضل ست مطلقا وصحیح قول اکثرین ست در سفر السعادة گفته
اگر در رمضان سفر کردی افطار کردی وگاه روزه داشتی ودیگران را مخیر میکرد میان افطار وروزه انتهی اخرجه الطبراني في
الدعاء والاوسط باسناد ضعيف زیراکه در سندش ابن لهیعه است از ابی الزبیر از جابر روا اسمعیل بن اسحق فی کتاب الاحکام نحوه
وهو في مرسل سعيد بن المسيب وآن در مرسل ابن مسیب ست عند البيهقي مختصرا نزدیک بیهقی بطریق اختصار

شوكانى در مختصر گفته فطر مسافر ومانند او رخصت ست مگر آنكه بترسد تلف شدن يا ناتوانى را از قتال پس عزيمت ست انتهى **وعن** عمران بن حصين رضى الله عنه قال كانت بى بواسير فسألت النبى صلى الله عليه وسلم عن الصلوة گفت عمران بود مرا بواسير پس پرسيدم رسول خدا را [illegible] مصنف در ما سبق اين روايت را ذكر نكرده فقال صل قائما فان لم تستطع فقاعدا فان لم تستطع فعلى جنب فرمود بگذار [illegible] اگر توانى استاده گذاردن پس بگذار نشسته پس اگر نتوانى پس بر پهلو [illegible] البخارى هو كما قال ومصنف اين حديث را در باب صفة الصلوة آورده بود بتفاوت يسير ليكن آنجا نسخ بعض [illegible] يكى از بيان كرديم مخرجين او را اخبر بخارى يا آنچه درست از زيادت **وعن** جابر رضى الله عنه قال عاد النبى صلى الله عليه وسلم مريضا فرآه يصلى على وسادة فرمى بها وقال صل على الارض ان استطعت والا فاوم ايماء واجعل سجودك اخفض من ركوعك عيادت كرد آنحضرت م بيمارى را پس ديد او را كه نماز ميگذارد بر وساده پس بيفگند آنرا و فرمود نماز كن بر زمين اگر توانى ورنه اشاره كن اشاره كردنى و بگردان سجده خود را پست تر از ركوع خود و هر كه از اشاره هم عاجز گردد نماز از وى ساقط شود زيرا كه ايجاب صلوة برين چنين مريض از قبيل تكليف ما لا يطاق است و حقتعالى هيچ كس را تكليف فوق الطاقة او نمى دهد و همچنين هر كه بيهوش شد تا آنجا كه وقت نماز برفت پس بر وى هم وجوب صلوة نيست زيرا كه در وقت نماز غير مكلف بود و همچنين واجب نيست بر كودك و ديوانه وغيره زيرا كه اينها مكلف نيند و خطاب تكليف ست ناول ست غير مكلف را و نيست خلاف درين مسئله ميان واجبات شرعيه و آنكه در باره تعويد صبيان و تمرين اطفال وارد ست خطاب آن بمكلفين ست كه بر ايشان تعليم اوشان واجب ست نه خود بر صغار كذا فى الدرارى رواه البيهقى باسناد قوى كما تقدم فى المتن فى باب الصلوة قبل باب السجود السهو وصحح ابو حاتم وقفه و گفت ابو حاتم اين حديث موقوف ست **وعن** عائشة رضى الله عنها قالت رأيت النبى صلى الله عليه وآله وسلم يصلى متربعا ديدم آنحضرت را كه نماز ميگذارد چهار زانو نشسته رواه النسائى وصححه الحاكم و اين حديث نيز در باب صلوة مريض گذشته و آنجا گفته بود وصححه ابن خزيمة و اينجا گفته صححه الحاكم و هيچ يكى از شراح وجه اعاده اين هر سه حديث و مناسبت او بابا ب ذكر نكرده و حديث دليل ست بر صفت قعود مصلى چون او را عذر باشد از قيام و در وى خلافى هست

باب صلوة الجمعة

مشهور در جمعه ضمه جيم و سكون ميم و ضم آنست سيوطى گويد و فتح ميم نيز آمده و زجاج كسر آن نيز حكايت كرده و اين روز را در جاهليت عروبه بفتح مهمله و ضم را و باى موحده ميخواندند و تسميه جمعه بعض گويند بجهت آنست كه اجتماع آفرينش و تمامى آن درين روز ست پيدايش عالم از روز يكشنبه ابتدا كردند و درين روز مجموع و تمام شد ازين جهت او را جمعه نام كردند اين چنين ذكر كرده ابو حذيفه از ابن عباس در اسناد او ضعف ست و اين هم دلالت كند بر تعيين ايام و اسماى آن پيش از خلق سموات و ارض و تعقل آن خالى از اشكال نبود والله اعلم و بعض گويند از ان جهت ست كه پيدايش آدم در وى جمع و تمام شد روايت كرد اين قول را احمد و ابن خزيمه از حديث سلمان و ابن ابى حاتم و احمد از ابو هريره و اين قول صحيح ترين اقوال ست و از حديث ابو هريره معلوم شد كه تسميه بجمعه بجهت اجتماع امور عظام ست در وى كه يكى از آنها خلق آدم ست و اين انسب ست از تسميه بجهت خلق آدم و اجتماع اجزاى او و نيز گويند كه كعب بن لوى جمع ميكرد درين روز قوم خود را و تذكير ميكرد ايشان را و امر ميكرد بتعظيم حرم و خبر ميداد بر آمدن پيغمبر آخر الزمان و ابن حزم گفته كه تسميه جمعه بجهت اجتماع ناس ست

در روی برای نماز واین اسم اسلامی ست ودر جاهلیت نام او عروبه بود نه جمعه وتحقیق آنست که عروبه نام قدیم اوست در جاهلیت وهم اهل جاهلیت تغییر دادند بجمعه چنانچه تغییر دادند سائر نامهای هفته را ونامهای قدیم این بود اول اهون جبار دبار مونس عروبه شیار واین روز را در زمان جاهلیت نیز شرفی وامتیازی بود ودر دین اسلام بفضائل وخصائص [illegible] گشت وامتیازی دیگر یافت کذا فی شرح سفر السعادة وجمعه را خصائص ست که در سفر السعادة ذکر کرده ودر هدی نبوی بست وچند خاصیت [illegible] وسیوطی در نور اللمعة فی خصائص الجمعة کم صد ویک خاصیت برای آن از احادیث کتب ستة وجز آن ما بین القوی والضعیف بیان نموده **عن** عبد الله بن [illegible] هريرة رضي الله عنهما انهما سمعا رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول على اعواد منبره می فرمود ست وی در منبر (یعنی بر منبر) تعبیر باین عبارت ظاهر بجهت آنست که در اول ساختن نمی شناختند ایشان منبر را ومتعارف نبود نزد ایشان جز چوبی چند بر هم [illegible] داده وترکیب داده تا تصریح گردد بدانکه منبر شریف از چوب بود نه از سنگ وخشت واین منبری ست که آن را در سنه سبع یا ثمان غلام زنی از انصار برای آنحضرت صلعم ساخته بود ونام وی علی الاصح میمون ست نجار بود واین منبر سه درجه داشت وهمچنین ماند تا آنکه مروان در زمانه معاویه شش درجه زیاده کرد از اسفل وآن را قصه ست که معاویه آن را از دمشق طلبید ومروان فرستادن خواست پس تیره وتاریک شد مدینه وبرآمد مروان وخطبه خواند وگفت امیر المومنین حکم کرده بود از این جهت وی را برداشتم وزیادت در وی بجهت کثرت مردم کردم بعده در سنه اربع وخمسين وستمائة چون آتش مسجد شریف در گرفت منبر هم دران سوخته شد لينتهين اقوام عن ودعهم الجمعات یا بترک المیتة باز آیند گروههای مسلمانان از ترک کردن ایشان جمعها را وعادت گرفتن بترک آنها ولهذا بلفظ جمع آورد واکثر آن ترک سه جمعه است چنانکه در احادیث دیگر آمده او ليختمن الله على قلوبهم ثم ليكونن من الغافلين یا تحقیق مهر میکند خدای تعالی بر دلهای ایشان بعد از ان هر آیینه می باشند ایشان از غافلان ومعدود در ایشان ومشهود ومحکوم بدان یعنی این دو ثابت وواقع اند یا باز آمدن از ترک جمعه یا مهر کردن بر دلها اگر باز آیند مهر کرده نمی شود واگر باز نیایند مهر کرده می شود بر دلهای ایشان ومهر کردن بر دل کنایت ست از غایت غفلت وانسداد باب تذکر وقبول موعظت ونصیحت رواه مسلم این حدیث از اعظم زواجر ست بر ترک جمعه وتساهل دران ودر روی اخبار ست باینکه ترک وی از اعظم اسباب خذلانست در سبل گفته شناخته ایم ازین معنی که هر که جمعه را یک هفته ترک داد وی بسبب خذلان بالکلیه از حضورش محروم گشت واجماع قائم ست بر وجوب وی على الاطلاق واکثر بر آن اند که فرض عین ست ودر معالم السنن گفته فرض کفایه است نزد فقها انتهی گوییم بودن وی فریضه از فرائض الهی ثابت ست بکتاب وسنت واجماع ومنکر وی کافر ست ومراد بذکر در قوله تعالى فاسعوا الى ذكر الله نماز جمعه است یا خطبه وی ووجوب خطبه مستلزم وجوب جمعه است کذا قالوا ومذکور در تفاسیر آنست که مراد خطبه وصلوة هر دو ست چه ذکر هر دو را شامل ست وبر هر دو صادق وجمعه خلف ظهر ست وآنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم چون مصعب بن عمیر را بمدینه فرستاد حکم فرمود که چون میل کند آفتاب پس بگذار با مردم نماز جمعه را **وعن** سلمة بن الاكوع رضي الله عنه قال كنا نصلي مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الجمعة ثم ننصرف وليس للحيطان ظل نستظل به بودیم ما که میگذاردیم با رسول خدا جمعه را پس بر می گشتیم ونیست برای دیوارها سایه که سایه گیریم بدان واز اینجا معلوم میشود که نماز جمعه قبل زوال هم کافی ست وباین رفته است امام احمد شیخ در ترجمه گفته که هیچ کس از علما موافقت نکرده است او را باین انتهی گوییم اسحق وغیره موافقت کرده اند ویرا ودر منقول شوکانی در شرح مختصر گفته آمده است الجواز است بر کافی بودن وی قبل زوال

دوارد شده است در صحیح از حدیث جابر که میگذارد آنحضرت نماز جمعه پستر می رفتند مردم بسوی شتران خود پس فرح میکردند آنرا وقتی که زائل
می شد آفتاب و درینجا تصریح ست بگذاردن نماز جمعه پیش از زوال و همچنین درین باب ست حدیث انس که میگذارد آنحضرت نماز جمعه پستر
بر می گشتند مردم بسوی قائله پس قیلوله میکردند و این حدیث در صحیح ست و مثل او ست حدیث سهل بن سعد انتهی و حافظ ابن القیم رح در هدی گفته
نیست مکروه نماز جمعه وقت زوال روز جمعه بالخصوص بنا بر ورود احادیث صحیحه [illegible] نهی و روایت کرده است دارقطنی از عبد الله بن شیبان
که گفت حاضر شدم با ابوبکر [illegible] بود خطبه و نماز او قبل نصف نهار پستر حاضر شدم جمعه را با عمر پس بود نماز و خطبه او تا آنجا که میتوانم گفت که
نیم روز شد پستر [illegible] با عثمان پس بود نماز و خطبه او تا آنجا که می توانم گفت زائل شد روز پس ندیدم هیچ کس را که عیب کرده باشد این را
یا انکار و روایت کرد و بعض [illegible] این را احمد بن حنبل در روایت پسر خود عبد الله و گفت کذا رُوِیَ عن ابن مسعود و جابر و سعید و معاویة انهم صلوا
قبل الزوال و دلالت این حدیث بر مذهب احمد واضح تر ست و جمهور تاویل کرده اند این حدیث را و گفته اند مراد اول زوال شمس ست و نفی
در قول وی لیس للحیطان ظل متوجه بسوی قید ست یعنی قوله یستظل به نه نفی اصل ظل که دلیل باشد بر صلوٰة قبل زوال گویم این تاویل مدفوع ست
بآنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز بعد زوال گذاردی و خطبه و سورهٔ جمعه و منافقون دران خواندی وقت ذهاب ایشان از جمعه حیطان را
سایه بودی که بآن استظلال میکردند اما صاحب سبل السلام در حواشی ضوء النهار تحقیق کرده که اول وقت وی زوال ست و مؤید اوست حدیث
سهل بن سعد چنانکه بیاید مُتَّفَقٌ عَلَیْهِ وَاللَّفْظُ لِلْبُخَارِیِّ حدیث دلیل ست بر مبادرت بسوی نماز جمعه نزد اول زوال شمس
و نزد جمهور وقت وی همان وقت ظهر ست و نزد مالک جائز ست خطبه قبل زوال نه نماز و حجت ایشان ظاهر این حدیث ست و صریح تر ازان
روایت احمد و مسلم ست از حدیث جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلی الجمعة ثم نذهب الی جمالنا فنریحها حین تزول الشمس یعنی النواضح
وَفِی لَفْظٍ لِمُسْلِمٍ و در لفظی نزد مسلم ست از حدیث سلمه كُنَّا نُجَمِّعُ مَعَهُ اِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ ثُمَّ نَرْجِعُ ثُمَّ نَتَتَبَّعُ الْفَيْءَ بودیم ما
که جمعه میگذاردیم با آنحضرت وقتی که زائل می گشت آفتاب پستر بر می گشتیم پستر پیرو می شدیم سایه را و لفظ بخاری از حدیث انس این است
که بود آنحضرت میگذارد جمعه را هنگامی که میل میکرد آفتاب بجانب مغرب یعنی وقت زوال مقصود آنست که پیش از زوال نمی گذارد و این
بر تقدیر عموم اشتداد حر ست و در اشتداد تبرید میکرد چنانکه در بخاری ست که چون سخت می شد سردی شتابی میکرد برای نماز یعنی
در اول وقت میگذارد و چون سخت می شد گرمی سردی میکرد و پس از اول وقت میگذارد وَعَنْ اَبِی الْعَبَّاسِ سَهْلِ بْنِ سَعْدِ بْنِ مَالِكٍ
الخزرجی الانصاری الساعدی نام وی حزن بود آنحضرت سهل تسمیه کرد روی عنه ابنه العباس و الزهری و ابو حازم از مشاهیر صحابه است
و آخر کسی ست که وفات یافته از صحابه بر قول مشهور در مدینه مُرد در سنه احدی و تسعین و در وقت رحلت آنحضرت پانزده ساله بود قَالَ كُنَّا
نَقِیْلُ وَلَا نَتَغَدّٰی اِلَّا بَعْدَ الْجُمُعَةِ گفت نبودیم ما که قیلوله کردیم و نه طعام چاشت خوردیم مگر بعد از نماز جمعه قائله نصف نهار را گویند
و قیلوله خواب نهار را کذا فی القاموس و در نهایه گفته مقیل و قیلوله استراحت در نصف نهار خواب باشد یا نه و معتبر در اقامت سنت نیز همین ست
مُتَّفَقٌ عَلَیْهِ وَاللَّفْظُ لِمُسْلِمٍ و حدیث دلیل ست بر مدلول حدیث اول و این از ادلهٔ امام احمد و اسحق ست وَفِیْ رِوَایَةٍ فِیْ
عَهْدِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یعنی این قیلوله و تغدی بعد از جمعه در زمانهٔ آنحضرت بود و این جمله را مصنف برای آن آورد
تا نگویند که در روایت تصریح نیست که این فعل آنحضرت بود یا تقریر ورنه معلوم ست که جز وی در مدینه هیچ جمعه نبود و پس این اخبار ست
از نماز وی صلی الله علیه وسلم شیخ در ترجمه گفته این حدیث فی الجمله تایید مذهب امام احمد میکند و لیکن مقصود بیان اهتمام بشان جمعه است

وتکبیر بدان تا اول وقت بدان برسند انتہی در سفر السعادة در خاصیت یازدہم جمعہ گفت کہ نماز نافلہ در وقت استوای روز جمعہ مکروہ نیست چنانکہ در سائر ایام مکروہ ست واین مذہب بیشتر علماست چہ ابو قتادہ روایت میکند کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم مکروہ می داشت نماز نیمہ روز الا روز جمعہ وفرمود و تعریج را درین وقت می افروزند ہر روز الا روز جمعہ ... صحیح وارد شدہ است استحباب نماز در روز جمعہ تا زمان خطبہ وشافعی باسانید خود روایت کردہ کہ نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن الصلوٰة نصف النہار حتی تزول الشمس الا یوم الجمعة وعلما را ... سہ قولہاست یکی آنکہ نیمہ روز وقت کراہت نیست در ہیچ حال و در ہیچ روز واین مذہب امام مالک ست دوم آنکہ وقت کراہت در جمیع ایام ست وذوی مشروع نیست واین مذہب امام ابو حنیفہ ست وقولی از امام احمد ست سوم آنکہ وقت کراہت در جمیع ایام ست غیر روز جمعہ کہ وقت کراہت نیست واین مذہب امام شافعی ست ... مذہب محققان انتہی گویم وہمین ست مذہب امام ابو یوسف نیز وبالجملہ وقت جمعہ وقت ظہر ست زیرا کہ جمعہ بدل نماز ظہر ست در حبل المتین نیست دلیل درین حدیث بر صلوٰة قبل زوال زیرا کہ صحابہ در مدینہ ومکہ قیلولہ وغدائی کردند مگر بعد از نماز ظہر کما قال تعالی وحین تضعون ثیابکم من الظہیرة آری آنحضرت مسارعت می فرمود برای نماز جمعہ در اول وقت زوال بخلاف ظہر کہ تاخیر میکرد آنرا بعد زوال تا آنکہ فراہم آیند مردمان انتہی

وعن جابر رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یخطب قائما بدرستیکہ آنحضرت خطبہ میخواند ایستادہ وقیام در خطبہ نزد ابی حنیفہ ومالک واحمد سنت ست ونزد شافعی ودر روایتی از مالک واجب ونزد باقی ائمہ قیام در خطبہ شرط ست مرکسے را کہ قدرت وارد چنانکہ نماز را مصنف در فتح الباری گفت اول کسی کہ خطبہ نشستہ خواند معاویہ بود وگفتہ اند کہ وی دران معذور بودہ کہ پیہ شکم او بسیار شدہ بود وطاقت ایستادہ شدن وخطبہ خواندن نداشت لہذا خطبۂ اولی نشستہ میخواند وخطبۂ دوم ایستادہ وچون این قعود بحکم ضرورت بود حجت نباشد دران برکسی را کہ تجویز می کند نشستہ خواندن خطبہ را فجاءت عیر من الشام پس آمد کاروانی از شام وامام محطاجر عیر بکسر عین مہملہ وسکون تحتیہ در نہایہ گفتہ الابل باحمالہا فانفتل الناس الیہا پس برگردیدند مردم بسوی آن قافلہ وبی طاقت شدہ برای دیدنش بیرون رفتند انفتل بنون ساکنہ وفتح فوقیہ بمعنی انصرف ست حتی لم یبق الا اثنا عشر رجلا تا آنکہ نماندند در مسجد مگر دوازدہ کس پس نازل شد این آیت واذا راوا تجارة او لھوا انفضوا الیہا وترکوک قائما وازینجا معلوم شد کہ خطبہ در حال قیام بود واین حدیث را الفاظ ست در صحیح ابو عوانہ وجابر گفت بودم من در کسانیکہ با آنحضرت ماندند وروایت کرد دار قطنی باین لفظ کہ نماندند مگر چہل کس واسنادش ضعیف ست چہ متفرد ست بدان علی بن عاصم ووی متروک ست قالہ البنانی ویزید بن ہارون گفتہ مازلنا نعرفہ بالکذب وروایت کرد عقیلی در ترجمہ اسد بن عمر البجلی از حدیث جابر وزیادہ کرد کہ بودند باقیان ابو بکر وعمر وعثمان وعلی وطلحہ وزبیر وسعد وسعید وابو عبیدہ یا عمار شک از اسد بن عمر ست وبلال وابن مسعود واین یازدہ کس شدند واشارہ کرد عقیلی کہ این تعدید مدرج ست در خبر وگفت روایت کرد این را ہشام وخالد بن عبد اللہ از شیخی کہ روایت کردہ است ازوی اسد بن عمر ولیکن ذکر نکردند این ہر دو تعدید را وگفت عقیلی کہ این قومی ست کہ جمع آمیزند با حدیث البحیہ نہ از وست واستدلال کردہ اند بدین برانکہ اعتبار اربعین غیر متعین ست زیرا کہ عدد متعین برای ابتدای متعین ست در دوام وجواب دادہ اند باحتمال اینکہ ارشان عود کردند یا غیر اوشان آمدہ شریک شدند پس حصر شد در اربعین اگرچہ خطبہ ونماز باشد وتصریح کردہ است مسلم در روایت مذکورہ خود کہ انفضاض آنہا در حالت خطبہ خواندن آنحضرت بود وبہیقی این را ترجیح دادہ بر روایت کسی کہ گفت آنحضرت نماز میگذارد وجمع میان این ہر دو باین طریق ست کہ ہر کہ روایت کرد کہ نماز میگذارد مراد وی خطبہ است مجازا یا قبل خطبہ دران وقت بعد نماز بود کذا فی التلخیص وبعض انکار کردہ اند خطبہ خواندن آنحضرت را بعد نماز جمعہ کذا فی البدر المنیر رواہ مسلم

در سبل گفته حدیث دلیل ست بر شرعیت خطبه قائما و برینکه شرط نیست برای وی عددی معین چنانکه گفته اند که چهل کس باید. و بنا انچه گفته اند که اقل انچه منعقد می شود بدان جمعه دوازده کس اند کما روي عن مالک زیراکه نیست دلیلی برینکه منعقد نمی شود بکمتر ازین و درین قصه نازل شده است آیه واذا راوا تجارة الخ قاضی عیاض گفته ابوداود در مراسیل خ... کرده که خطبه آنحضرت که دران منفض شدند بعد نماز جمعه بود و گمان کردند که نیست ... انا چیزی در انفضاض از خطبه و قبل ازین ... پیش از خطبه میگذاردند قاضی عیاض گفته این اشبه ست بحال صحابه که گمان ... نیست که از ... ایشان نبودند که ترک کنند نماز را با آنحضرت ولیکن گمان کردند جواز انصراف را بعد قضای نماز انتهی شوکانی گفته ... و بعض ... ما نماز ماست مخالفت نمیکند نماز ها را مگر در مشروعیت دو خطبه زیراکه انچه دلالت کند بر امتیاز جمعه از دیگر صلوات در غیر خطبتین نیامده و کسی که شرط میکند در وجوب جمعه بودن امام اعظم و مصر جامع و عدد مخصوص هیچ دلیلی بر استحباب این شروط دلالت نکرده چه جای وجوب تا بشرطیت آن چه رسد بلکه اگر دو کس هم در جائی نماز جمعه بگذارند و آنجا جماعتی دیگر نباشد پس این هر دو بجا آوردند انچه واجب بود بر ایشان و اگر یکی ازین دو برای دیگری خطبه خواند هر دو عمل کردند بر سنت و اگر هر دو خطبه ترک کردند پس نماز جمعه خود یک سنت ست و اگر نمی بود حدیث طارق بن شهاب در تقیید وجوب جمعه بر هر مسلمان ببودن وی با جماعت و عدم اقامت آنحضرت جمعه را در زمانه خود بغیر جماعت البته گذاردن جمعه تنها هم کافی می بود بچو دیگر صلوات ولیکن لابدست جمعه را از جماعت لااقل دو کس انتهی **وعن** ابن عمر رضي الله

عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ادرك ركعة من صلوة الجمعة وغيرها فليضف اليها أخرى وقد تمت صلاته فرمود کسی که دریافت با امام یکرکعت از نماز جمعه و جز آن از سائر صلوات پس باید که زیاده کند بسوی آن یک رکعت دیگر در جمعه و در غیر وی بقدر مابقی یک رکعت یا زیاده و بتحقیق تمام شد نماز او و در هدایه گفته کسی که دریافت امام را روز جمعه بگذارد با وی انچه دریافته و بنا کند بر وی جمعه را بدلیل قول وی صلی الله علیه وسلم ما ادرکتم فصلوا وما فاتکم فاقضوا هر چه دریابید با امام بگذارید و انچه فوت شد قضا کنند آنرا و اگر دریافت امام را در تشهد یا در سجده سهو بنا کند بر وی جمعه را و اگر دریافت اقل ازوی بنا کند بر وی ظهر را انتهی رواه النسائي و در بخاری و مسلم از حدیث ابی هریره باین لفظ آمده که هرکه دریافت یک رکعت از نماز با امام پس بتحقیق دریافت نماز را و این حکم عام ست شامل جمیع صلوات و تخصیص بجمعه ندارد لیکن ایشان تقیید کرده اند بجمعه بقرینه حدیث دیگر از ابوهریره که نزد دارقطنی ست و لفظ وی این ست که فرمود آنحضرت هرکه دریافت از جمعه یک رکعت پس باید که ضم کند با وی رکعت دیگر را یعنی جمعه را اتمام کند وابن ماجة در سبل گفته درین حدیث دلیل ست بر انکه جمعه صحیح ست مر لاحق را و اگرچه خطبه را اندریابد و باین رفته اند شافعی و ابوحنیفه و در مصفی گفت بغوی گفته است هرکه یک رکعت کامله دریافت از جمعه وی ادراک کرده است جمعه را پس چون امام سلام دهد ضم کند با او یکرکعت دیگر را و تمام شد جمعه و اگر ادراک نکرده است با او یک رکعت و داخل نشد در نماز مگر بعد ازانکه سر برداشت امام از رکوع رکعت دوم پس فوت شد ازوی جمعه و باید که بگذارد آنرا چهار رکعت زیراکه وی ظهر ست و همین ست مذهب مالک و ثوری و شافعی مترجم گوید در حدیث حاکم آمده است من ادرک من صلوة الجمعة فقد ادرک الصلوة و از روایت دیگر حاکم من ادرک من الجمعة رکعة فلیصل الیها أخری و از مفهوم این حدیث دانسته شد که اگر دون یک رکعت دریافت جمعه را اندریافته است پس ظهر ادا کند استینافا او بناء و نزدیک امام اعظم اگر تشهد امام را دریافت دو رکعت گذارد و نماز جمعه را دریافت انتهی والدارقطني واللفظ له شوکانی گفته این حدیث را طرق بسیارست و باعتبارش حسن لغیره ست و در سبل گفته اخراج کرده شده است این حدیث از سیزده طریق از ابی هریره و سه طریق از ابن عمر و در همه مقال ست انتهی واسناده صحيح و سندش صحیح ست لکن قوی ابوحاتم ارساله لیکن

ابوحاتم تقویت ارسال وی کرده وگفته که صحیح مرسل ست وروایت کرده اند این حدیث را از بقیه از یونس بن یزید بن سالم عن ابیه ابوداود
ودارقطنی گفته اند منفرد ست بدان بقیه از یونس وابن ابی حاتم گفته در علل که عن ابیه خطاست در متن واسناد بلکه مروی ست از زهری
از ابی سلمه از ابوهریره مرفوعاً باین لفظ من ادرک رکعة من صلوٰة فقد ادرکها واما قول وی من صلوٰة الجمعة پس وهم ست ودر الامام گفته بقیه
موثوق ست وتهمت تدلیس وی بنابر تصریح بحدیث زائل است **وعن جابر بن سمرة رضي الله عنه** پسر وپدر هردو صحابی اند
ووی خواهرزادهٔ سعد بن ابی وقاص ست ومادر وی خالده بنت ابی وقاص روایت میکند از انحضرت صلی الله علیه وسلم ... پدر خود واز عمر وعلی وغیرهما
ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يخطب قائما ثم يجلس ثم يقوم فيخطب است ووی منزلت که خطبه میخواند
استاده پستر می نشست پستر می ایستاد پس خطبه می خواند استاده واین دلیل ست بر مشروعیت قیام حال خطبتین وبر فصل بجلوس وعلما
اختلاف کرده اند در انکه قیام سنت ست یا واجب ابوحنیفه گوید قیام وقعود هر دو سنت ست ومذهب مالک آنست که قیام واجب ست پس اگر
ترک کرد آنرا بد کرد وخطبه صحیح شد وشافعی گفته خطبه نمی باشد مگر از قیام کسی را که طاقت آن دارد واحتجاج کرده بمواظبت انحضرت بران تا آنکه
گفت جابر **فمن انباك انه كان يخطب جالسا فقد كذب** پس هر که خبر دهد ترا که وی خطبه میخواند نشسته پس تحقیق دروغ میگوید
ودر مصفی گفته سنت ست که خطبه بر منبر خواند یا بر مرتفع بعمل انحضرت وعمل مسلمین بعد انحضرت وجلوس بین الخطبتین را مثل سورهٔ اخلاص بیان
کرده اند ودر حدیث آمده که قصر خطبه علامت فقه رجل ست وخطبه استاده باید خواند بعمل مستمر انحضرت صلی الله علیه وسلم وعمل مسلمین وبآیهٔ
ترکوک قائما انتهی واما تسلیم خطیب بر منبر بر مردم پس در روایت اثرم ست از حدیث شعبی که بود انحضرت چون بر می آمد منبر را روز جمعه رو میکرد
بسوی مردم ومیگفت السلام علیکم الحدیث وهو مرسل وابن عدی روایت کرده که انحضرت چون نزدیک می شد از منبر سلام میکرد بر کسیکه نزد منبر
می بود پس چون رو میکرد بسوی مردم سلام میکرد بر ایشان پستر می نشست لیکن ابن عدی این حدیث را تضعیف کرده بعبد الله بن عبد الله
الانصاری وضعفه به ابن حبان **اخرجه مسلم** وتمام حدیث این ست فقد والله صليت معه اكثر من الفي صلوٰة پس تحقیق بخدا سوگند
که گذاردم با انحضرت بیشتر از دو هزار نماز شیخ در ترجمه گفت انچه زود بفهم می آید آنست که مراد نماز جمعه باشد واین درست نیست زیرا که انحضرت
نگذارده نزدیک به پانصد جمعه چه اول جمعه که گذارده بعد از قدوم بمدینه بود ومدت اقامت بمدینه ده سال ست پس مراد نمازهای
پنجگانه ست ومقصود جابر بیان کثرت صحبت ست با انحضرت انتهی ومؤید حدیث باب ست حدیث کعب بن عجره که وی درآمد مسجد را
وعبد الرحمن بن ام الحکم که از بنی امیه واتباع ایشان بود خطبه میخواند نشسته پس گفت کعب نگاه کنید بسوی این خبیث که خطبه میخواند نشسته
وحال آنکه گفته است خدای تعالی **وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا** رواه مسلم ورواه ابن خزیمة نحوه ودرین حدیث
دلیل ست بر جواز تغلیظ وتشدید بر کسیکه ارتکاب میکند حرام را یا مکروه را زیرا که ارتکاب خلاف چیزی که مداومت کرده بران پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم بی ضرورت منبی از خبث باطن ست وروایت کرد عبد الرزاق از معمر از قتاده که رسول خدا وابوبکر وعمر خطبه میخواندند روز جمعه وچون بر عثمان
شاق شد قیام در اثنای خطبه می نشست واستراحت میکرد وساکت می بود بعد از انکه بحال خود می آمد می ایستاد ومیخواند انتهی وابن ابی شیبه
از طاؤس آورده که خطبه خواند انحضرت استاده وابوبکر وعمر وعثمان واول کسیکه نشست بر منبر معاویه است واما حدیث ابی سعید که نزد
بخاری ست که نشست انحضرت روزی بر منبر ونشستیم ما بر گرد او پس جواب داده است ازان شافعی که این در غیر جمعه بود ودر سبل گفته واین
ادله مقتضی شرعیت قیام وقعود ست در خطبه واما وجوب وشرط بودن وی در صحت آن پس نیست دلالت بران بلفظ مگر آنکه منضم میشود

بدان دلیل تاسی بآنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وقد قال صلوا کما رأیتمونی اصلی رفعل وی در جمعہ در ہر دو خطبہ و تقدیم خطبتین بر نماز مبین آیہ جمعہ است پس ہر چہ بران آنحضرت مواظبت کردہ واجب ست وانچہ بران مواظبت نمودہ و در ترک آن دلیل بر عدم وجوب ست پس اگر صحیح شود کہ قعود آنحضرت در حدیث ابی سعید در خطبہ جمعہ بود قول اہل القوی باشد واگر ثابت نشود پس قول ثانی انتہی **وعن جابر بن عبد اللہ رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا خطب احمرت عیناہ وعلا صوتہ واشتد غضبہ** بود آنحضرت ... میخواند سرخ می شد ہر دو چشم وی و بلند می شد آواز او و سخت می گشت خشم وی بسبب انچہ تجلی میکرد بر دے از بوارق انواع ... ست کہ از ... اضواء الابلاغ و انذار **حتی کانہ منذر جیش** تا آنکہ حالت آنحضرت در خطبہ چنان می شد گویا وی خبر دہندہ ست از آمدن بعض ... بر قومی و ترسانندہ ایشان ست بنزول آن لشکر بر ایشان **یقول صبحکم ومساکم** میگوید آن منذر جیش مر آن قوم را کہ صبح کرد شما را شام کرد شما را آن جیش یعنی نزدیک ست کہ در وقت صبح و در وقت شام بر شما در آید و غارت کند و مار از روزگار شما بر آرد **ویقول** وی می گفت بر انگیختہ شدہ ام من با قیامت ہمچو این دو انگشت و می پیوست و مقرون میکرد برای بیان دو انگشت خود را کہ انگشت شہادت و انگشت میانہ است بعد از ان گفتی **اما بعد فان خیر الحدیث کتاب اللہ** بعد از حمد و ثنا پس بدرستیکہ بہترین سخنان در فصاحت و بلاغت و در فضل و شرف و وعظ و نصیحت کتاب خداست کہ قدیم ست و صفت خدای عز و جل و منزل ست برای تبلیغ احکام و ہدایت خلق **وخیر الہدی** بفتح ہا و سکون دال نووی گفت ضبط کردہ ایم ما این لفظ را در مسلم بضم ہا و فتح دال و تفسیر کردہ است آنرا ہروی بر روایت فتحہ بطریق ای احسن الطرق طریق محمد و بر روایت ضم معنی او دلالت و ارشاد ست کہ اضافت آن بسوی رسل و قرآن می آید قال تعالی **انک لتہدی** و **ان ہذا القرآن یہدی** و گاہی مضاف میشود بسوی خدا و آن بمعنی لطف و توفیق و عصمت باشد **انک لا تہدی من احببت** الآیہ **ہدی محمد** و بہترین سیرتہا و طریقہا سیرت و طریقۂ محمد ست صلی اللہ علیہ وسلم و این طریقہ امروز در کتب اہل حدیث و اتباع ایشان مضبوط و موجود ست بی خلط آراء و اوہام مردم **وشر الامور محدثاتہا** و بدترین چیزہا چیزہائی ست کہ نو پدید کردہ شدہ ست و بدعت ست در دین و حنبل گفتہ مراد بمحدثات چیزی ست کہ ثابت نیست بشرع از طرف خدا و رسول وی **وکل بدعۃ ضلالۃ** و ہر امر محدث و بدعت کہ مخالف سنت و سبب تغییر آن باشد باعث ضلالت و گمراہی ست شیخ در ترجمہ گفتہ ہر چہ پیدا شدہ بعد از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بدعت ست و از انچہ موافق اصول و قواعد سنت ست و قیاس کردہ شدہ بران آنرا بدعت حسنہ گویند و انچہ مخالف آن باشد بدعت ضلالت خوانند و کلیہ کل بدعۃ ضلالۃ محمول بر آنست و بعضے بدعتہا واجب ست چنانچہ تعلم صرف و نحو کہ بدان معرفت آیات و احادیث حاصل گردد و در حفظ غرائب کتاب و سنت و دیگر چیزہا کہ حفظ دین و ملت بران موقوف بود و بعضے مستحسن و مستحب مثل بنای رباطہا و مدرسہا و بعضی مکروہ مانند نقش و نگار کردن مساجد و مصاحف بقول بعضی و بعضی مباح مثل فراخی در طعامہای لذیذ و لباسہای فاخر بشرطیکہ حلال باشد و باعث طغیان و تکبر و مفاخرت نشود و مباحات دیگر کہ در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نبودند چنانکہ سیری و غربال و مانند آن و بعضی حرام چنانکہ مذاہب اہل بدع و اہوا بر خلاف سنت و جماعت و انچہ خلفای راشدین کردہ باشند اگرچہ باین معنی کہ در زمان حضرت نبودہ بدعت ست ولیکن از قسم بدعت حسنہ خواہد بود بلکہ در حقیقت سنت ست زیرا کہ فرمودہ بر شما باد کہ لازم گیرید سنت مرا و سنت خلفای راشدین را انتہی و در زیر حدیث علیکم بسنتی وسنۃ الخلفاء الراشدین المہدیین نوشتہ مراد بخلفای راشدین خلفای اربعہ داشتہ اند و ہر کہ بر سیرت ایشان رود و موافق سنت عمل کند حکم ایشان دارد و بتحقیق سنت خلفای راشدین ہمان

سنتِ پیغمبرست صلی الله علیه وسلم که در زمان آنحضرت شهرت نیافته بود و بعد از وی در زمانِ ایشان رواج یافته و مشهور گشته و مضاف بایشان شده و چون مظنه آن بود که یکی آنرا بجهت اضافت بایشان بدعت پندارد و رد کند و منکر گردد وصیت کرد باتباع آن پس هر چه خلفای راشدین بران حکم کرده باشند اگرچه باجتهاد و قیاس ایشان باشد موافق سنتِ نبوی ست و اطلاقِ بدعت بران نتوان کرد چنانچه فرقه رافضه کنند پس ازان مبالغه کرد در وصیت باتباع و فرمود چنگ [illegible] سنتِ خلفای راشدین و سخت بر نهید بر سنت و بدانها و محکم گیرید آنرا و دور دارید خود را از کارهای نو پدید شده که در زمانِ آنحضرت و خلفای راشدین نبوده اند زیرا که هر خصلت که احداث کرده [illegible] بدعت ست و هر بدعت ضلالت یا سبب ضلالت ست رواه احمد و ابوداود و الترمذی و ابن ماجة انتهی و زیر حدیث تمسک بسنة خیر من احداث [illegible] ست و وی مینگارد که ورزدن بسنت اگرچه اندک باشد بهترست از نو پدید کردن بدعت اگرچه حسنه باشد زیرا که باتباع سنت پیدا میشود نور و بگرفتاری [illegible] ظلمت مثلاً رعایتِ آدابِ خلا و استنجا بر وجه سنت بهترست از بنای رباط و مدرسه چه سالک برعایتِ آدابِ سنت ترقی کند بمقام قرب و بترکِ او تنزل کند ازان و این مؤدی میگردد و بترک افضل ازان تا بمرتبه قساوتِ قلب که آنرا رین و طبع و ختم گویند میرسد نعوذ بالله منها انتهی و درین عبارت دلالت ست برانکه سنتِ حقیر افضل از بدعتِ حسنه است و اوامت بر بدع حسنه موجب صدق قولِ او تعالی ست بَلْ رَانَ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ وَطَبَعَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَخَتَمَ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ ولهذا حضرتِ شیخ ازان استعاذه کرده و این بتقدیر قول بقسمتِ بدع ست و الا پیش کسیکه قائل بعدم تقسیم ست و هم المحققون و قلیل ما هم هر بدعت همین حکم دارد و آنکه از حدیث من ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاها الله و رسوله الحدیث رواه الترمذی و ابن ماجة تخصیص یا تقسیم بدعت فهمیده اند مدفوع ست بانکه حدیث کل بدعة ضلالة در مسلم ست و عبارت ست درین باب و این حدیث و حدیث من سن سنة سیئة و نحو آن اقتضاست و در سنن ست و در اصول مقرر شده که صحیح مقدم ست بر سنن و عبارت مقدم ست بر اقتضا پس مفید تقسیم نخواهد بود و لفظ بدعت و محدث هر جا که بر زبانِ شارع گذشته موصوف برد و طرد و ذم و قبح گشته نه بحسن و استحباب لهذا اصحاب ظواهر از فقها و محدثین قدیماً و حدیثاً انکار کرده اند بر بسیاری از استحساناتِ علما و آنرا داخل در بدعات نموده و حق و انصاف درین باب با ایشان ست و مجادلات و مطارحات و مقالاتِ طول طویلِ متاخران از نفسانیتی بیش نیست بلکه بعد اقرار این معنی که سنتِ حقیر بهتر از بدعتِ حسنه ست و تمثیل برعایتِ آدابِ خلا بر وجه ماثور با بنای رباط و مدرسه نمودن چنانکه شیخ در ترجمه و علی قاری در مرقات و غیر هما و غیر هما نوشته اند این نزاع نزاع لفظی می ماند زیرا که مآل هر دو فریق یکی ست و لنعم ما قال الامام الکبیر محمد بن ابراهیم الوزیر فی کتاب القواعد فمن اصر بعد مثل هذا التفهیم علی الاقبال بالکلیة علی علم مبتدع و کلام دقیق و علی التنفیر عن الکتاب و السنة فهو حقیق بقول القائل ؎ لا بصر الزرقا فی کل بدعة ٭ و لکنه عن منهج الحق ارمد ٭ رواه مسلم

روایت کرد این حدیث را مسلم و در وی دلالت ست بر مستحب بودنِ رفع صوت بخطبه برای خطیب و جزالتِ کلام و آوردنِ جوامع کلم از ترغیب و ترهیب و گفتنِ کلمه اما بعد و بخاری در صحیح خود در استحبابش بابی عقد کرده و دران جمله صالحه از احادیث ذکر نموده و جمع کرده اند بعض اهل حدیث روایاتی را که دران ذکرِ اما بعد آمده و اخراج نموده اند آنرا از سی و دو صحابی و ظاهرش آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در جمیع خطب خود ملازم این لفظ بود و ذلک حمد الله و الثناء علیه و التشهد کما تفیده الروایة المشار الیها بقوله وَفِي رِوَايَةٍ لَهُ و در روایتی از مسلم ست از جابر بن عبد الله رضی الله عنه که گفت كَانَتْ خُطْبَةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ بود خطبهٔ آنحضرت روز جمعه قبل نماز يَحْمَدُ اللّٰهَ وَيُثْنِي عَلَيْهِ بآنکه حمد میگفت خدا را و ثنای حسن میکرد بر وی و در روایتی زیاده کرده بما هو اهله یعنی بصفاتِ کمالی که او تعالی سزاوار آنست و در حقیقت مستحق حمد و ثنا اوست پس ثُمَّ يَقُوْلُ عَلٰى اِثْرِ ذٰلِكَ پستر میگفت این کلمات را بعد حمد و ثنا وَقَدْ عَلَا صَوْتُهٗ و حال آنکه

بلند شده است آواز او بقول اما بعد فان خير الحديث الحديث حذف مفعول درین مقام بنابر اتکال برما تقدم ست وذکر نکرد شهادت را برای اختصار بنابر ثبوتش در غیر این روایت زیرا که ثابت شده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود هر خطبه که نیست دروی تشهد پس آن مانند ید جذما است وبیهقی در دلائل النبوة آورده که از حدیث ابو هریره رضی الله عنه مرفوعا حکایةً عن الله عز وجل وجعلت امتک لا تجوز لهم خطبة حتی یشهدوا انک عبدی ورسولی یعنی در هر خطبه شهادت می باید وخود آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تشهد نفس [illegible] باسم شریف خویش ذکر میفرمود وفی روایة له وهم در روایتی ست نزد مسلم از [illegible] جابر رضی الله عنه که این کلمات می گفت من [illegible] الله فلا مضل له ومن یضلله فلا هادی له وکسی که راه نماید او را [illegible] نیست که از [illegible] نیست گمراه کننده برای او وکسی که گمراه کند او را خدای تعالی پس نیست راه نماینده مر او را ونسائی نیز مثل این حدیث [illegible] وبعضی [illegible] زیت اخراج کرده ولیکن بتقدیم وتاخیر چنانچه در جامع الاصول آورده است وللنسائی ومر نسائی راست در آن روایت این زیادت بعد قول وی وکل بدعة ضلالة وكل ضلالة في النار وهر صاحب ضلالت در آتش دوزخ ست مراد آنست که اصحاب خود را در خطبه قواعد شرائع اسلام تعلیم میکرد وامر ونهی می فرمود وذکر میکرد جنت ونار ومعاد را وامر می نمود بتقوی الله وتحذیر می فرمود از غضب خدا وترغیب میداد در موجبات رضای الٰهی ووارد شده است خواندن آیتی در خطبه در حدیث مسلم که بود آنحضرت را دو خطبه می نشست میان هر دو ومیخواند قرآن را وتذکیر میکرد مردم را وتحذیر می نمود وظاهر ش محافظت اوست صلی الله علیه وسلم بر آنچه مذکور شد در خطبه وجوبا زیرا که فعل وی بیان اجمال آیه جمعه است وقد قال صلوا کما رأیتمونی اصلی وباین رفته است شافعی وابو حنیفه گفته کافی ست سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ومالک گفته کافی نیست مگر چیزی که نامش خطبه باشد کذا فی السبل ودر سفر السعادة در فصل خطبۀ نبویه در روز جمعه بعد این روایت مسلم که مذکور شد گفته وگاه گفتی الحمد لله نحمده ونستعینه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا من یهده الله فلا مضل له ومن یضلله فلا هادی له واشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة من یطع الله ورسوله فقد رشد ومن یعصهما فانه لا یضر الا نفسه ولا یضر الله شیئا انتهی ودر روایتی اینست ومن یعصهما فقد غوی ونسال ربنا ان یجعلنا ممن یطیعه ویطیع رسوله ویتبع رضوانه ویجتنب سخطه انما نحن به وله رواه ابو داود عن ابن مسعود والترمذی والنسائی مع زیادة

وعن عمار بن یاسر رضی الله عنه از اکابر صحابه است وتقدم ذکره قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان طول صلوة الرجل وقصر خطبته مئنة من فقهه شنیدم آنحضرت را می گفت بدرستیکه درازی نماز مرد وکوتاهی خطبۀ وی علامت ودلیل فقه وفهم اوست وناشی ست از آن وبعضی تفسیر مئنه بمظنه کرده اند مئنة بفتح میم وهمزۀ مکسوره با نون مشدده در سبل گفته وکل شیء دل علی شیء فهو مئنة له انتهی ودر آخر این روایت آمده فاطیلوا الصلوة واقصروا الخطبة پس دراز کنید نماز را وکوتاه بخوانید خطبه را ومراد بطول نماز طولی ست که داخل نشود فاعل وی زیر نهی وبود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که میگذارد جمعه را بسورۀ جمعه ومنافقون واین طول بنسبت خطبه دنیست تطویل منهی عنه وطیبی در وجه بودن آن مظنۀ فقه وفهم گفت که نماز اصل ست وخطبه فرع وازجمله قضایای فقهیات که اصل بر فرع ایثار کنند واهتمام بشان آن بیشتر نمایند ودر سبل گفته قصر خطبه از آن جهت علامت فقه رجل شده که فقیه مطلع ست بر حقائق معانی وجوامع کلم والفاظ ومتمکن ست از تعبیر بعبارت جزلۀ مفیده ولهذا تمام این روایت این ست فاطیلوا الصلوة واقصروا الخطبة وان من البیان لسحرا پس تشبیه کرد کلام را که عمل میکند در دل وجذب میکند عقول را بسحر وبنا بر اشتمال وی بر جزالت وتناسق دلالات وافادۀ معانی کثیره ووقوع در محال وی از ترغیب وترغیب ونحو آن وقادر نیست برین مگر کسیکه فقیه است بمعانی وتناسق دلالتش زیرا که وی می تواند

که جوامع الکلم بیارد واین از خصائص آنحضرت صلی الله علیه وسلم ست که داده شده بود کلمهای جامعه انتهی وشیخ در ترجمه گفته گفت بندهٔ ضعیف
عفا الله عنه که شاید وجه در قصر خطبه آنست که کفایت ست در الفاظ یک کلمه خصوصاً از آن حضرت صلی الله علیه وسلم که مصدر جوامع کلم ومظهر غرائب حکم است
ع درخانه اگر کس ست یک حرف بس ست ٭ ودر امر بران تنبیه ست از حضرت وی مر امت را بر آنکه سعی کنند در تکثیر عبادت وطاعت ومشغول شوند
بتهذیب نفوس خود ودر وعظ وتذکیر مردم مظنهٔ عجب وعدم [illegible] بفعل ست ومحل آنکه گفته شود لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ پس ارشاد
کرد امت را بدان قولاً وفعلاً انتهی وبالجمله نزد ابو حنیفه در خطبه [illegible] حمد لله یا لا اله الا الله یا سبحان الله در فرض [illegible] بعد است وزیادتیها سنیت واستحباب
دارد چه در قرآن فرموده است فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ومراد بذکر الله خطبه است وذکر الله برین قدر صادق است ووی مترجم گفته اند از غیر عربی
جز بفارسی روا نباشد واین فرع اختلافی ست که میان وی وصاحبیه در قراءت قرآن ست وآن در کتب مسطور ست وسلم ٩ روایت وی آخر رجوع کرد
بقولهما وهو الصحیح وعلیه المعول کذا فی شرح سفر السعادة رواه مسلم ودر مصفی گفته اما خطبه پس در قرآن عظیم فاسعوا الی ذکر الله آمده ودر حدیث
شیخین آمده فاذا خطب الامام طووا الصحف واستمعوا الذکر ومراد از ذکر خطبه است وعمل مستمر آنحضرت صلی الله علیه وسلم واصحاب وی هلم جرا دلالت میکند
بر ضروری بودن آن وعمل مستمر دلالت میکند که وظیفه جمعه دو خطبه است وچون خطب آنحضرت صلی الله علیه وسلم وخلفا وهلم جرا ملاحظه کردیم تنقیح آن
وجود چند چیز ست حمد وشهادتین وصلوٰة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم وامر بتقوی وتلاوت آیتی ودعا برای مسلمین ومسلمات وعربی بودن خطبه اما حمد پس بجهت آنکه
در حکایت خطبهای آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمده فحمد الله واثنی علیه ودر خطبه حاجت الحمد لله نحمده آمده وعمل مستمره مسلمین بران جاری شده اما تشهد پس
بجهت بودن آن در خطبه حاجت وخطبه جمعه ابوداود وهر دو حدیث را روایت کرده ودر حکایات خطبه آنحضرت صلی الله علیه وسلم مکرر آمده است وبجهت
حدیث ترمذی کل خطبة لیس فیها تشهد فهی کالید الجذماء وبجهت آنکه تشهد بجای خطب در کلام اهل شرع آمده واما صلوٰة پس بجهت وجوب صلوٰة نزدیک نام آنحضرت
صلی الله علیه وسلم وامر مستمر مسلمین وامر بتقوی بجهت آنکه در قرآن آنرا ذکر فرموده بمعنی تذکیر وبجهت آنکه عامی وجاهل همه میدانند که مشروعیت خطبه برای پند
دادن ست وتلاوت بجهت آنکه در خطبه حاجت آمده ثم تقرأ ثلث آیات ودر حکایت خطبه جمعه آمده است تلا یا مالک لیقض علینا ربک واما دعا برای
مسلمین ومسلمات پس بعمل مستمره مسلمین وعربی بودن نیز بجهت عمل مستمره مسلمین در مشارق ومغارب باوجود آنکه در بسیاری از اقالیم مخاطبان
عجمی بودند انتهی **وعن** ١٠ ام هشام بنت حارثة بن النعمان صحابیه انصاریه است گفت بود تنور ما وتنور رسول خدا یکی تا دو سال
یا یکسال وکسری اشارت میکند بشدت معرفت خود باحوال آنحضرت وشرف قرب وجوار وی صلی الله علیه وسلم روی عنها حبیب بن عبد الرحمن
بن یساف احمد بن زهیر گفت شنیدم پدر را میگفت ام هشام بیعت رضوان کرده بود ذکره ابن عبد البر فی الاستیعاب وذکر نکرد نام او را ومصنف
هم در تقریب ذکر ام هشام نموده اما نام نبرده وهمین قدر گفت که صحابیه مشهوره است رضی الله عنها قالت گفت ما اخذت نگرفتم
من سورة قٓ والقرآن المجید الا عن لسان رسول الله مگر از زبان آنحضرت صلی الله علیه وسلم یقرؤها کل جمعة
علی المنبر میخواند این سوره را هر جمعه بر منبر اذا خطب الناس چون خطبه میخواند برای مردم ظاهر آنست که مراد از خواندن در هر جمعه
چند گاه خواهد بود که این زن حاضر شده وشنیده نه آنکه همیشه مدت العمر در خطبه میخواند وگفته اند که مراد اول این سوره است زیرا که تمام سوره را
در خطبه نخوانده است پس برین تقدیر یاد گرفتن ام هشام نیز اول سوره را خواهد بود کذا فی الترجمه ودر سفر السعادة گفته سورهٔ قٓ بسیار بر منبر خواندی
انتهی یعنی از جهت اشتمال وی بر مواعظ شدیده وزواجر اکیده وظاهر لفظ دلالت دارد بر خواندن تمام سوره ودر بعضی حواشی نوشته که مراد بعض
سوره است وعادت شریف همچنین بود واز کلام نووی تردد وتخییر مفهوم می شود در قراءت کل وبعض وقراءت بعض اوفق است بحدیث قصر خطبه

ہکذا فی شرح سفر السعادۃ رواہ مسلم امام نووی گفتہ درین حدیث استحباب قرأت سورہ ق ست کلہا او بعضہا در ہر خطبہ جمعہ انتہی و در سبیل گفتہ درین دلالت ست بر مشروعیت قرأت سورہ در خطبہ ہر جمعہ و ہم دلالت ست بر قرأت چیزی از قرآن در خطبہ کما سبق و قائم شدہ است اجماع بر عدم وجوب قرأت سورۂ مذکورہ و نہ بعض وی در خطبہ و محافظت آنحضرت برین سورہ از باب اختیار کردن احسن فی الوعظ والتذکیر بود و دروے دلالت ست بر ترد ید وعظ در خطبہ انتہی و احسن خطب بعد خطب نبویہ خطب ابن ... کہ برای ہر جمعہ از جمعات سال و عیدین و کسوف و خسوف و استسقا و غیر آن بعبارات جزلہ بانظم مرقعہ با معانی نفیسہ فراہم نمودہ بعدہ ... ابن نباتہ و تجاد الخطب للسید العلامۃ محمد بن احمد بن عبد الباری الاہدل سلمہ اللہ تعالیٰ ... شہرت دارد و عن ابن عباس رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من تکلم یوم الجمعۃ والامام یخطب فہو کمثل الحمار یحمل اسفارا کسی کہ سخن کند روز جمعہ و حال آنکہ امام خطبہ میخواند پس وی مانند خرست کہ بر سیار د کتابہا را بر پشت خود کنایت ست از علم بے عمل و عدم نفع علم با وجود تعب و مشقت در تحصیل آن والذی یقول لہ انصت لیست لہ جمعۃ و آن کسی کہ می گوید او را کہ خاموش باش نیست او را ثواب جمعہ از جہت وجود لغو و ارتکاب منہی عنہ رواہ احمد روایت کرد این را امام احمد از عبید بن السباق بفتح سین و تشدید با کہ از تابعین حجازست بطریق ارسال باسناد لا باس لہ بسندی کہ نیست باکی بآن و آنرا شاہدی ست قوی در جامع حماد مرسل از ابن عمر وھو یفسر حدیث ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ فی الصحیحین و حدیث ابن عباس تفسیر میکند حدیث ابو ہریرہ را کہ در بخاری و مسلم ست مرفوعاً بطریق رفع اذا قلت لصاحبک انصت یوم الجمعۃ والامام یخطب فقد لغوت وقتی کہ بگوئی تو مر یار خود را کہ با تو نشستہ است خاموش باش روز جمعہ و سخن مکن و حال آنکہ امام خطبہ میخواند پس بتحقیق لغو گفتی تو زیرا کہ سخن کردی نزدیک خطبہ و این نیز کہ بدیگری امر کنند و خود نکنند شناعتی دارد کہ داخل لم تقولون ما لا تفعلون ست و ازینجا معلوم می شود کہ تکلم ممنوع ست اگرچہ بطریق امر معروف و نہی منکر باشد زیرا کہ اشارہ در مقصود کافی ست و تکلم عبث ست در سفر السعادۃ و شرح وی گفتہ خاصیت نہم خاموش شدن برای خطبہ بطریق وجوب پیش بیشتر علما و امام ابو حنیفہ از ایشان ست و پیش بعضے بطریق استحباب و امام شافعی از ایشان ست در مواہب لدنیہ میگوید کہ از شافعی دو قول ست و از احمد نیز دو روایت ست و می گوید کہ ابن عبد البر اجماع نقل کردہ بر وجوب انصات مگر از قلیل از تابعین و این سخن غریب ست انتہی و گفتہ ترمذی درین باب حدیث از ابن ابی اوفی و جابر نیز آمدہ و حدیث ابی ہریرہ حسن صحیح ست و عمل بر وست نزد اہل علم کہ مکروہ داشتہ اند تکلم در وقت خطبہ و اختلاف کردہ اند در رد سلام و تشمیت عاطس بعض مکروہ دارند و بعض رخصت کنند و مذہب ابو حنیفہ آنست کہ از وقت بیرون آمدن امام برای خطبہ تا شروع وی در صلوٰۃ نماز و کلام ہر دو حرام ست و اگر در نماز بود و امام در خطبہ شروع کرد قطع گرداند نماز را بر خود بر دو رکعت و نزد صاحبین بعد از خروج پیش از شروع در خطبہ و بعد از نزول از منبر پیش از تکبیر اگر کلام کنند لا باس ست چہ کراہت از جہت اخلال بغرض استماع بود و نیست درین وقت استماع و در ترمذی در تکلم بعد از نزول امام حدیثی ہم آوردہ است بخلاف نماز کہ امتدادی دارد و شاید کہ قطع آن نزد شروع خطبہ ممکن نبود بخلاف کلام کہ قطع آن می توان کرد و دلیل ابو حنیفہ حدیثی ست کہ از وقت خروج امام حکم بحرمت صلوٰۃ و کلام کند و نیز گاہی بحکم طبیعت قطع کلام نیز میسر نگردد امام مالک در موطا آوردہ کہ اذا خرج الامام فلا صلوٰۃ ولا کلام و شیخ ابن الہمام میگوید کہ در رفع این حدیث غرابت ست و معروف آنست کہ این از کلام زہری ست و میگوید کہ ابن ابی شیبہ در مصنف خود از علی و ابن عباس و ابن عمر آوردہ کہ ایشان مکروہ می دیداشتند صلوٰۃ را و کلام را بعد از خروج امام و قول صحابی حجت ست و واجب ست

تعلیه وی نزد ما انتهی و گفته اند که مراد بنماز نماز نافله است والاقضای فائته وقت خطبه درست بود بی کراهت و نیز اختلاف ست که آنکه دور نشسته و خطبه نمی شنود سکوت کند یا نه مختار سکوت ست و بعضی از متاخرین گفته اند که دور نشستن در وقت خطبه یا مشغول بودن بذکر و تسبیح در وقت ذکر صفات ظلمه بهتر بود و در شرح ابن همام گفته که حرام ست در وقت خطبه کلام اگرچه امر بمعروف باشد یا تسبیح و تهلیل حرام ست اکل و شرب و کتابت و مکروه ست تشمیت عاطس و رد سلام و بروایتی از ابی یوسف مکروه نیست زیرا که فرض ست و جوابش آنکه فرض ست اگر در سلام اذن باشد و از جهت آنکه رد سلام ممکن ست در هر وقت بخلاف سماع خطبه و درود فرستد در دل تا شاغل سماع خطبه نشود ثم بعد ذلک الصواب و حمد برای عطسه نیز در دل گوید و در رد منکر اشارت بچشم و دست مکروه نبود و هو الصحیح و در نظر در کتاب و اصلاح آن بقلم روا ست و وی بهتر و کم آمده است انتهی در سبل گفته در قول وی یوم الجمعه دلالت ست برینکه نیست خطبه غیر جمعه مثل خطبه جمعه در منهی بودن کلام دران و سلم و در قول وی والامام یخطب دلالت ست بر اختصاص نهی بحال خطبه و در وی رد ست بر کسیکه نهی میکند از کلام از وقت خروج امام و اما کلام نزد جلوس میان هر دو خطبه پس وی غیر خاطب ست پس منهی نباشد از کلام دران هنگام و گفته اند که این وقت یسیر ست شبیه بسکوت برای تنفس پس وی در حکم خاطب ست و تشبیه بحمار بجهت آنست که از وی انتفاع بابلغ نافع فوت شده با آنکه در حضور جمعه تعب و مشقت نفس کشیده چنانکه از مشبه به فوت شده بود با وجود تحمل تعب در استصحاب اسفار و در قول وی لیست له جمعة دلیل ست بر عدم صلوٰة زیرا که مراد بجمعه نماز ست مگر آنکه باجماع کافی ست پس لابد ست از تاویل باینکه مراد نفی فضیلت ست چنانکه در حدیث ابن عمر ست من لغا و تخطی رقاب الناس کانت له ظهرا رواه ابوداود و ابن خزیمة ابن وهب که یکی از روات این حدیث ست گفته معنی وی آنست که نماز شد اما از فضیلت جمعه محروم ماند و احتجاج کرده اند ابوحنیفه و مالک شافعی در روایتی باین حدیث بر حرمت کلام حال خطبه زیرا که تشبیه وی بمشبه به مستنکر و ملاحظه وجه شبه دال ست بر قبح آن و قوله اذا قلت لصاحبک الخ تاکید نهی از کلام ست و چون امر بمعروف از لغو معدود شد غیر وی بالاولی لغو باشد و اظهر آنست که نهی شامل ست مکالمه و ذکر و قرات قرآن وغیره همه را و هر که فرق میکند میان مکالمه و غیر وی پس بر وی دلیل آوردن ست پس مثل جواب تحیه و درود بر آنحضرت نزد ذکر شریف وی پیش قائل وجوب معارض این حدیث ست و تخصیص یکی بعموم دیگر تحکم ست بدون مرجح و اختلاف کرده اند در معنی قوله لغوت و اقرب اقوال قول ابن المنیر ست که اللغو ما لایحسن و قیل بطلت فضیلة جمعتک و صارت ظهرا انتهی **وعن جابر** رضي الله عنه قال دخل رجل یوم الجمعة درآمد مردی روز جمعه و نام وی در روایت مسلم سلیک غطفانی آمده و قیل غیره والنبي صلى الله عليه وسلم يخطب و آنحضرت خطبه میکرد فقال صليت پس فرمود او را گذاردی دو رکعت تحیة المسجد قال لا گفت نه قال فقم فصل ركعتين فرمود برخیز و بگذار دو رکعت و در روایت بخاری بعد رکعتین خفیفتین هم آمده و نزد مسلم تجوز فیهما و تبویب کرده بخاری برای این و گفته باب من جاء والامام یخطب یصلی رکعتین خفیفتین و در حدیث دلیل ست بر گذاردن تحیت المسجد وقت خطبه و باین رفته است گروهی از فقها و محدثین و تخفیف هر دو برای سماع خطبه ست و مستند شافعی و احمد و اسحق در وجوب تحیت المسجد همین حدیث ست و جماعتی از سلف و خلف بعدم شرعیت آن وقت خطبه رفته و از ایشان اند حنفیه و حدیث حجت ست بر ایشان و تاویل کرده اند این حدیث را بیازده وجه که همه مردود ست و مصنف آنرا در فتح الباری بیان کرده از الجمله آنکه می گویند فرمودن آنحضرت شاید که پیش از منع بود یا مخصوص بهمان مرد باشد که درآمد و شیخ ابن همام گفته شاید آنحضرت قطع کرده باشد خطبه تا آنکه فارغ شد آن مرد از نماز و گفت که واقع همچنین ست چنانکه دارقطنی در سنن از حدیث انس آورده که درآمد مردی بمسجد و آنحضرت خطبه میخواند فرمود بگذار دو رکعت و امساک کرد از خطبه و این حدیث مرسلا و موصولا

مروی ست و مرسل حجت ست نزد ما خصوصًا که مرفوع نیز آمده و خالی ست از معارض چه غیر وی ساکت ست از قطع خطبه و امساک آن و این زیادت
و زیادت ثقه مقبول ست انتهی گویم در تکمله مشکوة نیز این حدیث را از دارقطنی از محمد بن قیس آورده و در وی رایحه از وجوب تحیة المسجد ست چنانکه امساک
و قطع خطبه بران دال ست حال آنکه نزد حنفیه چون تحیت المسجد واجب نیست در وقت خطبه نیز نبود بلکه گویند مکروه ست بحکم حدیثی که در منع نماز در وقت
خطبه آمده و همین ست مذهب مالک و سفیان ثوری و بعض گویند که امر بنماز ... از لیکن علت آن بود که وی جامه نداشت و مفلس بود و آنحضرت خواست
که از مردم احسانی ... آید پس فرمود که میان جمع برخیز دو نماز کند تا او را ببینند و بر حال وی مطلع شوند و احسانی بکنند چنانچه
این معنی هم بوجه ... نیست که ... اند و این همه وجوه در حقیقت احتمالات مجرد ست پس در برابر نص صریح ممشی نشود و همچنین آنچه گفته اند
این صلوة که آنحضرت و بعضی ... را بگذاردن آن امر کرده نماز صبح بود که از وی فوت شده و آنحضرت آنرا بکشف یا وحی دریافته و نیز استدلال کرده اند
بقوله تعالی وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا و نیست در وی دلیل زیرا که این خاص ست و آن عام و خطبه قرآن نیست و گفته اند
آنحضرت نهی کرد که بگوید مر بصاحب خود خاموش باش و حال آنکه خطیب خطبه میخواند و این امر بالمعروف ست و جواب گفته اند که این امر شارع ست
و آن هم امر شارع ست پس نیست تعارض میان هر دو امر بلکه قاعد صامت باشد و داخل تحیت المسجد بگذارد و نیز گویند اهل مدینه خلفًا از سلف اطباق
کرده اند بر منع نافله وقت خطبه و این دلیل مالکیه است و جواب آنست که اجماع ایشان حجت نیست کما عرف فی الاصول یا آنکه دعوی اجماع ناتمام
زیرا که ترمذی و ابن خزیمه از ابو سعید روایت کرده اند که وی آمد و مروان خطبه میخواند پس بگذارد دو رکعت حارسان مروان خواستند که او را منع کنند وی
اِبا کرد و بگذارد و بعد گفت نبودم که ترک کنم این هر دو را بعد از آنکه شنیدم آنحضرت را که امر میکرد باین هر دو و ازین روایت جواب حدیث دارقطنی
هم حاصل شد و اما حدیث ابن عمر مرفوعًا باین لفظ اذا دخل احدکم المسجد والامام یخطب فلا صلوة ولا کلام حتی یفرغ الامام رواه الطبرانی فی الکبیر در وی
ایوب بن نهیک ست و وی متروک ست وضعفه جماعة وذکره ابن حبان فی الثقات وقال یخطی منفق علیه و در سبل گفته اخذ کرده اند
باین حدیث جواز قطع خطبه برای خطیب بکلام یسیر و گفته اند اینکه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم صادر شده منجمله او امر مشروعه للخطبه ست و امر آنحضرت
بدان دلیل وجوب اوست و باین رفته اند بعض و هر که در آید بحرم در غیر حال خطبه او را طواف مشروع ست زیرا که طواف تحیت اوست بلا آنکه اغلب
آنست که داخل نمی نشیند مگر بعد دو رکعت طواف و اما نماز قبل عید پس اگر نماز عید در جبانه غیر مسبله است پس تحیت مطلقا مشروع نیست و اگر
در مسجد ست مشروع باشد و نگذاردن آنحضرت قبل از عید نماز وی را بجهت آنست که بمجرد دخول مشتغل بنماز می شد و عادت شریف آن بود که نماز عید
در عیدگاه میگذارد و در مسجد جز یکبار نگذارده پس نیست در وی دلیل بر عدم شرعیت آن برای غیر وی صلی الله علیه وسلم اگر نماز عید در مسجد باشد انتهی

وعن ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقرأ في صلوة الجمعة سورة الجمعة
والمنافقون بود آنحضرت که میخواند در نماز جمعه سورهٔ جمعه و سورهٔ منافقون یعنی هر یکی را در رکعتی خواندی اول را در اول و ثانی را در ثانی و وجه
تخصیص این دو سوره آنست که در سورهٔ جمعه حث ست بر حضور جمعه و سعی نمودن بسوی آن و بیان فضیلت بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و ذکر چهار حکم در بعثت وی و حث بر ذکر خدا و در سورهٔ منافقون توبیخ اهل نفاق ست و حث ایشان بر توبه و دعای ایشان بسوی طلب استغفار
از رسول خدا و اجتماع منافقین درین نماز بسیار بود و در آخر وی وعظ و حث ست بر صدقه و اما خواندن اخیر سورهٔ جمعه در رکعت اولی و آخر منافقون
در رکعت ثانیه مخالف سنت ست و در سفر السعادة گفته خاصیت دوازدهم استحباب خواندن سورهٔ جمعه و سورهٔ منافقون در نماز جمعه یا خواندن
سبح اسم ربک الاعلی و غاشیه چه آنحضرت بر یکی ازین دو مواظبت می نمود و اقتصار بر بعضی از سورهٔ جمعه و منافقون مستحب نیست بلکه خلاف سنت

وجهال امیه بران مداومت می نمایند انتهی ودر روایت مسلم و ترمذی ست که خلیفه ساخت مروان ابوهریره را بمدینه وخود بمکه آمد پس گذارد با ابوهریره
جمعه وخواند بعد الحمد سورهٔ جمعه در رکعت اولی و اذا جاءک المنافقون در ثانیه وچون برگشت از نماز گفتند با ابا هریره تو دو سوره خواندے که
علی بن ابی طالب آنها را در کوفه میخواند گفت شنیدم من رسول خدا را صلی الله علیه وسلم میخواند این دو سوره را وهمچنین روایت کرد ابوداود و بی ذکر
استخلاف ابوهریره در اول حدیث رواه مسلم و بعضی گفته در مذهب مالکیه و شافعیه مستحب ست قرارت سورهٔ جمعه و منافقون
وهمچنین قرارت سبح اسم و غاشیه و حنفیه توقیت بعض قرآن را ببعض صلوات مکروه داشتند و تفسیر کلام ... محققان نوشته اند
آنست که این کراهت در صورتی ست که بغیر آن نماز را جائز ندارد یا قرارت بغیر آن مکروه شمارد و اگر بجهت ... ست و زی متبرک ... قرارت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم التزام کند هیچ باک نیست لیکن می باید که گاه گاه غیر آنرا نیز خوانده باشد تا جاهلان از ارکان صلوٰة نشمارند انتهی **وله**
ای لمسلم **عن النعمان بن بشیر** بفتح با و کسر شین معجمه صحابی ست واول مولودی ست که در انصار آمده بعد از هجرت و در زمان وفات
آنحضرت هشت ساله بود رضی الله عنه گفت نعمان **کان یقرأ** بود آنحضرت میخواند **فی العیدین و فی الجمعة**
در نماز هر دو عید و نماز جمعه **بسبح اسم ربک الاعلی و هل اتاک حدیث الغاشیة** اول در رکعت اولی و ثانی در رکعت ثانیه
بعد فاتحه و تمام حدیث این ست و چون جمع می شد عید و جمعه در یکروز میخواند همین دو سوره را در نماز عید و نماز جمعه و ازینجا تاکید استحباب قرارت
این دو سوره در نماز جمعه و عید مفهوم می شود و این هم معلوم می شود که خواندن این دو سوره در جمعه دائمی نبود و لیکن در سفر السعادة گفته که بر یکی
ازین دو مواظبت می نمود انتهی و در سبل گفته گویا میخواند گاهی آنچه ابن عباس ذکر کرده و گاهی آنچه نعمان گفته و در سورهٔ سبح اسم و غاشیه
تذکیر ست باحوال آخرت و وعد و وعید ست پس قرارت آن مناسب حال این نماز جامع ست و وارد شده که در عیدین سورهٔ ق و اقتربت
میخواند انتهی **وعن زید بن ارقم قال صلی النبی صلی الله علیه وسلم العید ثم رخص فی الجمعة ثم قال من شاء
ان یصلی فلیصل** گذارد آنحضرت نماز عید را روز جمعه پس تر رخصت داد در نماز جمعه پس تر فرمود هر که خواهد بگذارد جمعه را پس باید که بگذارد و این
بیان رخصت ست و اعلام ست باینکه ترخیص باین لفظ بود و ابوداود و ابن ماجه و حاکم از حدیث ابوهریره روایت کرده اند که فرمود آنحضرت
تحقیق جمع شده اند درین روز شما دو عید پس هر که خواهد کافی ست او را نماز عید از جمعه و ما جمعه کننده ایم و این حدیث معلول ست بارسال
و در سندش بقیه بن الولید ست و تصحیح کرده است دارقطنی ارسال او را و کذا احمد بن حنبل و رواه البخاری من حدیث سفیان بن عیینة
عن عبد العزیز موصولا مقیدا باهل العوالی و اسنادش ضعیف ست و رواه الطبرانی من وجه آخر عن ابن عمر و رواه البخاری من قول عثمان
والحاکم من قول عمر بن الخطاب کذا فی التلخیص و درین باب حدیثها ست از ابن عباس و ابن الزبیر و غیرهما **رواه الخمسة الا الترمذی**
یعنی احمد و ابوداود و نسائی و ابن ماجه و حاکم نیز **وصححه ابن خزیمة** علی بن المدینی و ابن خزیمه حدیث دلیل ست بر اینکه نماز جمعه بعد نماز عید
رخصت ست و فعل و ترک وی هر دو جائز ست و خاص ست بکسی که نماز عید گذارده است نه کسی که آنرا نگذارده و باین رفته است جماعتی
مگر در حق امام و سه کس که همراه او باشند و شافعی و جماعتی دیگر بآن رفته که رخصت نیست باین حجت که دلیل وجوبش عام ست مر همه ایام را
و احادیث و آثار مذکوره مقوی تخصیص او نیست زیرا که در اسانیدش مقال ست گویم حدیث زید بن ارقم را ابن خزیمه تصحیح کرده و غیر وی
دران طعن ننموده پس صالح تخصیص باشد زیرا که مخصوص می شود عام باحاد و مذهب عطا سقوط فرض اوست از همگنان بجهت ظاهر قول وی
من شاء ان یصلی فلیصل و بفعل ابن الزبیر که در ایام خلافت خود نماز عید با جماعت روز جمعه بگذارد عطا گوید پس تر آمدیم بسوی جمعه

پس بیرون نیامد ابن الزبیر پس گذاردیم جمعه را تنها و بود ابن عباس در طائف چون از انجا آمد این قصه بوی گفتیم گفت اصاب السنة یعنی فعل او موافق
سنت واقع شده ولیکن شوکانی گفته در اسنادش مقال ست و ابن منذر گفته این حدیث ثابت نیست زیرا که ایاس ابن ارملد راوی وی از زید مجهول ست
و نزد وی نیز ساقط می شود فرض ظهر و گذارده نمی شود مگر عصر و ابوداود از ابن الزبیر روایت کرده که وی گفت دو عید ست که مجتمع شد در یک روز
پس جمع کرد هر دو را و گذارد دو رکعت صبحدم و زیاده نکرد بران تا آنکه گذارد عصر [illegible] برین اصل که جمعه اصل ست در روز خود و ظهر بدل اوست مقتضی
صحت این قول ست زیرا [illegible] اصل با امکان ادا ساقط شد بدل بالاولی ساقط باشد و ظاهر حدیث نیز دلالت دار د بران زیرا که در جمعه رخصت داد
و بنماز ظهر امر نفرمود [illegible] ست که از [illegible] جمعه از برای ظهر کما قاله الشارح المغربی و آید مذهب ابن الزبیر گویم مخفی نیست که عطا خبر داد بعدم خروج
ابن الزبیر برای نماز و بعض این نص قاطع نیست در نگذاردن وی ظهر را انچانچه خود لیس حزم باینکه مذهب ابن الزبیر سقوط ظهر ست روز جمعه بر کسیکه
نماز عید گذارده است باین روایت غیر صحیح ست بنا بر احتمال این معنی که وی نماز ظهر بمنزل خود گذارده باشد بلکه قول عطا که ما تنها گذاردیم یعنی
ظهر را مشعر ست بعدم قائل بودن وی بسقوط آن و نتوان گفت که مراد وی گذاردن جمعه است تنها زیرا که جمعه جز بجماعت صحیح نیست
بالاجماع و قول باینکه اصل در روز جمعه صلوٰة جمعه است و ظهر بدل اوست قولی مرجوح ست بلکه فرض اصلی همان ظهر ست که شب اسرا مفروض
شده و جمعه متاخر ست از وی پس چون فوت شود جمعه واجب گردد نماز ظهر اجماعا زیرا که این بدل ست از وی و حققه صاحب السبل فی رسالة

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى احدكم الجمعة فليصل
بعدها اربعا چون بگذارد یکی از شما جمعه را پس باید که بگذارد بعد جمعه چهار رکعت حدیث دلیل وست بر شرعیت چهار رکعت بعد جمعه
و ظاهر امر اگرچه وجوب ست لیکن روایت مسلم از ابن الصباح بلفظ من كان مصليا بعد الجمعة فليصل اربعا آنرا از وجوب برآورده و رواه ابوداود
والترمذي ايضا و گفت ترمذی این حدیث صحیح ست و عمل برین ست نزد بعضے از اهل علم و مذهب اسحٰق آنست که اگر در مسجد بگذارد چهار رکعت
و اگر در خانه بگذارد دو رکعت و این دال ست بر عدم وجوب اما شک نیست که چهار افضل ست از دو بنا بر وقوع امر بدان و کثرت فعل آنحضرت برای
آن در هدی نبوی گفته و كان صلى الله عليه وسلم اذا صلى الجمعة دخل منزله فصلى ركعتين سنتها و امر من صلاها ان يصلي بعدها اربعا قال
شيخنا ابن تيمية ان صلى في المسجد صلى اربعا وان صلى في بيته صلى ركعتين در سبل گفته و على هذا تدل الاحاديث و ابوداود از ابن عمر آورده
که چون بمسجد میگذارد چهار رکعت میگذارد و چون بخانه خود میگذارد دو رکعت میگذارد و در صحیحین ست از ابن عمر که آنحضرت میگذارد بعد جمعه دو رکعت در خانه خود
انتهی و در مصفی گفته در باب بعد جمعه نیز اختلاف ست در پیش شافعی دو رکعت ست و نزد ابوحنیفه چهار رکعت و بغوی گفته است این از قبیل اختلاف مباح ست انتهی
گویم و نزد صاحبین شش اول چهار پستر دو و در شرح سفر السعادة گفته نماز بعد از جمعه هم چهار رکعت آمده و هم دو رکعت و هم شش رکعت اما چهار رکعت در حدیث
که مذکور شده و در روایتی از مسلم آمده که اگر چیزی باعث عجلت پیدا شود بگذارد دو رکعت در مسجد و دو رکعت وقتی که برگردد و در روایت ابوداود اگر گذارد دو رکعت در مسجد
پس از ان بیاید منزل را بایست را بگذارد دو رکعت دیگر و اما دو رکعت پس مسلم و ترمذی از ابن عمر آورده که گفت بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
میگذارد بعد از جمعه دو رکعت و گفت ترمذی که درین باب حدیث از جابر نیز آمده و حدیث ابن عمر حسن صحیح ست و عمل برین ست نزد بعضی از اهل علم
و باین قائل ست شافعی و احمد و در روایت بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی از نافع با اختلاف الفاظ آمده که گفت بود ابن عمر که میگذارد
روز جمعه دو رکعت در خانه خود و در روایتی چون بر می گشت از جمعه میگذارد در خانه خود دو رکعت و میگفت این چنین کرده است رسول خدا
صلی الله علیه وسلم و در روایتی آمده که ابن عمر میگذارد دو رکعت بعد از جمعه و اطالت میکرد در انها و میگفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که میکرد

این را و اما شش رکعت پس ابوداود و ترمذی از عطا آورده که دید ابن عمر را که گذارد بعد از جمعه در مسجد دو رکعت پستر گذارد بعد از آن چهار رکعت و در روایت
آمده که بود ابن عمر چون میگذارد جمعه را بمکه پیشتر میرفت از جای نماز پس میگذارد دو رکعت پس پیشتر میرفت پس میگذارد چهار رکعت و چون بمدینه می بود
میگذارد جمعه را و رجوع میکرد بسوی خانهٔ خود و میگذارد دو رکعت و نمیگذارد در مسجد پس پرسیده شد او را ازین حال گفت بود رسول خدا صلی الله
علیه وسلم که میکرد آنرا گفته اند این پیشتر رفتن ابن عمر از مکان صلوة و رفتن بمنزل از مسجد بجهت آنست که در حدیث آمده نمازی بعد از نمازی دیگر
نگذارد تا تکلم نکند یا بیرون نرود و این حکم در جمیع نماز ها جاری ست و فصل کردن بمکان بمنزلهٔ خروج ست یا
نماز در اول و رفتن بخانه در ثانی بجهت آن باشد والله اعلم که خانهٔ ایشان در مدینه از مسجد نبوی قریب بود و متصل به ... و منزل بعید
پس فرق بمکان را قائم مقام رجوع به بیت ساخت و بعض از شراح مشکوة گفته اند که گذاردن بمکه در مسجد بجهت تعظیم مکه است که گذاردن سنت در وی
آنچه مکروه ست و جائز نیست در غیر وی چنانچه نماز در اوقات کراهت در آنجا مکروه نیست و در غیر آن مکروه ترمذی گوید روایت کرده شده است
از علی بن ابی طالب که وی امر میکرد بگذاردن دو رکعت بعد جمعه پستر چهار رکعت انتهی رواه مسلم و اما نماز پیش از جمعه پس ترمذی بابی عقد
کرده است بعنوان باب فی الصلوة قبل الجمعة وبعدها و گفته که روایت کرده شده است از ابن مسعود که میگذارد پیش از جمعه چهار رکعت و بعد از جمعه
چهار رکعت و گفته که سفیان ثوری و عبدالله بن المبارک بمذهب ابن مسعود رفته اند و در جامع الاصول از موطا از زهری از ثعلبة بن ابی مالک
القرظی می آرد که گفت در زمان عمر بن الخطاب نماز میکردند روز جمعه تا آنکه بیرون می آمد عمر و چون بیرون می آمد عمر می نشست بر منبر و اذان میگفت
مؤذن الحدیث و ظاهر آنست که آنچه در صحیح البخاری از حدیث سلمان آمده است که ثم یخرج فلا یفرق بین اثنین ثم یصلی ما کتب له ثم ینصت
و در صحیح مسلم از ابی هریره که مَنِ اغتسل ثم اتی الجمعة فصلی ما قدر له ثم انصت نیز ناظر در سنت پیش از جمعه است والله اعلم و سیوطی در جمع الجوامع
از ابی هریره آورده من کان مصلیا یوم الجمعة فلیصل قبلها اربعا وبعدها اربعا رواه ابن النجار و در مواهب لدنیه مذکور ست بعض گفته اند
که آن دو رکعت که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم ابوسلیک غطفانی را امر کرد بگذاردن آن وقت خطبه و تجوز در آن همان سنت پیش از جمعه بود
و هم در مواهب لدنیه میگوید که روایت کرد ابوداود و ابن ماجه و ابن حبان از طریق ایوب از نافع که گفت بود ابن عمر که اطالت میکرد در نماز پیش از جمعه
و بعد از جمعه دو رکعت در خانه خود و می گفت که همچنین میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و باین حدیث احتجاج کرده است امام نووی در خلاصه
بر اثبات سنت جمعه پیش از وی و اعتراض کرده شده است برین قول ابن عمر که گفت این چنین میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم راجع بفعل اخیر ست
که گذاردن دو رکعت ست بعد از نماز جمعه در خانه نه بمجموع گذاردن قبل الجمعة وبعدها بقرینهٔ احادیث دیگر و نیز گذاردن نماز پیش از جمعه اگر مراد
بعد از دخول وقت جمعه ست آنحضرت صلی الله علیه وسلم خود وقت زوال بیرون می آمد و مشغول بخطبه می شد و بعد از وی نماز جمعه پس گذاردن
نماز پیش از جمعه گنجایش ندارد و پس آن تنفل مطلق باشد نه سنت جمعه انتهی شیخ عبدالحق دهلوی در شرح سفر السعادة گفته حصول یقین ببرامدن
آنحضرت صلی الله علیه وسلم متصل زوال و اثبات آن بحدی که پیش از وی در خانه نمازی کرده باشد مشکل ست و در شرح ابن الهمام می گوید
که خروج آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از زوال بود پس جائز ست که بعد از گذاردن اربع رکعات باشد و می گویند واجب ست حکم کردن بوقوع
این مجوز از جهت آنکه گذشت در باب نوافل از عموم آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگذارد بعد از زوال آفتاب چهار رکعت و می فرمود این
ساعتی ست که گشاده می شود در وی درهای آسمان الحدیث و همچنین واجب ست حکم کردن در حق صحابه زیرا که ایشان می یافتند وقت زوال را
چنانکه مؤذن بلکه اعتماد مؤذنان در دخول وقت بر قول ایشان بود و ایشان اعلام میکردند او را بدخول وقت چنانکه در حدیث ابن ام مکتوم

آمده است که اعلام میکرد ندا ورا بدر آمدن وقت تا اذان می گفت انتهی اگر گویند مقصود این بعض که نفی سنت قبل الجمعه میکنند نفی نمازی ست که راتبه جمعه باشد گوئیم مقصود اصلی اثبات نمازست پیش از جمعه و در گذاردن چهار رکعت وقت زوال کفایت ست و حال آنکه گفته اند که مراد باین چهار رکعت سنت ظهر ست پس چرا سنت جمعه نباشد والله اعلم و در صحیح بخاری در ترجمه باب گفته باب الصلوة بعد الجمعة وقبلها بعد ازان حدیث آورده دو رکعت بعد الجمعه را [illegible] و در صلوة قبل الجمعه حدیثی ذکر نکرده و صاحب فتح الباری از ابن المنیر آورده که گفت گویا بخاری از عدم تعرض بصلوة قبل الجمعه [illegible] اصل استوای ظهر و جمعه است تا دلیلی برخلاف آن دلالت کند زیرا که جمعه بدل ظهر ست و چون اهتمام و عنایت وی بذکر صلوة [illegible] ست که از [illegible] جهت ورود صریح حدیث دران تعرض بدان مخصوص داشت و لهذا تقدیم کرد ذکر بعد را بر قبل در ترجمه برخلاف عادت در عادت [illegible] و بعض [illegible] این سخن نزدیک بآنست که مصنف گفته که بعضی از علما که بسنت جمعه قائل شده اند قیاس بر ظهر میکنند اما پوشیده نماند که این طریق که از فتح الباری نقل کرده شد قیاس نیست بلکه این همان سنت ست که در ظهر بود کما لا یخفی بالجمله جماعتی از محدثین سنت پیش از جمعه را منکر اند و مبالغه کرده اند در انکار و این قوم احادیث را که درین باب روایت کرده اند و از ابن عباس و ابن مسعود و ابن عمر و ابی هریره آورده اند تضعیف کنند و در فتح الباری میگوید که قوی ترین آنچه تمسک کرده می شود بوی در مشروعیت رکعتین پیش از جمعه عموم حدیثی ست که تصحیح کرده است آنرا ابن حبان از حدیث عبد الله بن الزبیر که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم ما من صلوة مفروضة الا و بین یدیها رکعتان قال العبد الضعیف اصلح الله حاله و با وجود آنچه ذکر کرده شد از روایات و اقوال در باب صلوة پیش از جمعه عجب ست از مصنف که گفت علما در سنت پیش از جمعه چیزی روایت نکرده اند انتهی کلام الشیخ الدهلوی رحمه الله تعالی گویم هیچ عجب از مصنف نیست بلکه عجب از شیخ ست زیرا که آنچه از اخبار و آثار ذکر کرده در صحیح یکی ازان صراحت بسنت پیش از جمعه نیست چنانکه در دو رکعت تحیت پیش از جمعه و چهار رکعت بعد از وی ست آری روایات مذکوره اقتضای جواز آن میکند بنا بر عموم و شمول خود و سخن درینجا در ثبوت اوست بالخصوص و هو کما تری و اقوال و افعال صحابه را در تشریع چیزی دخل نیست اصل دران ورود نصوص ست از شارع علیه السلام قولاً یا فعلاً و تقریراً بالخصوص پس انکار مصنف یعنی صاحب سفر السعادة از روایت علما درین امر خاصة برجای خود و دلیل غایت استقرای اوست والله اعلم بالصواب **وعن** ابی یزید السائب بن یزید الکندی صحابی صغیر ست پیدا شد بسال دوم از هجرت حلیف بنی امیه یا ابن عبد شمس همراه پدر در حجة الوداع حاضر شد و بود هفت ساله روایت میکند از پدر خود و قلیل الحدیث ست عمر بن الخطاب او را بر سوق مدینه عامل کرده بود مات سنة ثمانین و قیل ستة وثمانین و هو آخر من مات من الصحابة بالمدینة علی قول روی عنه الزهری و محمد بن یوسف رضی الله عنه ان معاویة قال له اذا صلیت الجمعة فلا تصلها بفتح حرف مضارع از وصل بصلوة حتی تتکلم او تخرج بدرستیکه گفت او را معاویه چون گذاردی جمعه را پس وصل مکن آنرا بنمازی دیگر تا آنکه سخن کنی یا برآئی از مسجد فان پس بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم امرنا بذلک ان لا توصل صلوة بصلوة حتی نتکلم او نخرج امر کرد ما را باینکه نیامیزیم نمازی را بنمازی تا آنکه سخن کنیم یا بیرون برآئیم و این حکم در جمیع نمازها جاری ست و درین باب ست از ابن عمر موقوفاً و از عصمه مرفوعاً رواه الطبرانی بسند ضعیف رواه مسلم درین حدیث مشروعیت فصل نافله ست از فریضه و وصل نکردن آن بدان و ظاهر نهی تحریم ست و خاص نیست بجمعه اگرچه راوی تخصیص کرد آنرا بذکر نماز جمعه و حکمت دران گفته اند که عدم اشتباه فرض ست بنافله و وارد شده که این هلکه است و علما ذکر کرده اند که مستحب ست تحویل برای نافله از موضع فریضه و افضل تحول ست بسوی خانه خود زیرا که کردن نوافل در بیوت افضل ست و رنه در جائی از مسجد و غیره و در وی تکثیر مواضع سجود ست و ابو داود

از حدیث ابو ہریرہ آوردہ مرفوعاً آیا عاجز می آید یکی از شما از اینکه متقدم شود یا متاخر از یمین یا از شمال خود در نماز یعنی سبحہ وتضعیف کردہ آنرا
ابوداود وگفت بخاری در صحیح خود ویذکر عن ابی ہریرة یرفعه لا یتطوع الامام فی مکانه ولم یصح انتہی **وعن** ابی ہریرة رضی اللہ عنه
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه واله وسلم من اغتسل ثم اتی الجمعة فصلی ما قدر له ہر کہ غسل کند پس بیاید جمعہ را
پس بگذارد نمازی کہ تقدیر کردہ شدہ است برای او ومراد بنماز نوافل ست وبعضی آنرا بر سنت جمعہ حمل کردہ اند یعنی بعد از وی ودر سنت قبل الجمعہ سخن ست
وقومی آنرا منکر شدہ وتفصیلش در شرح سفر السعادة مذکور ست ثم انصت حتی یفرغ الامام من خطبته پس خاموش ماند ودوی مستمر وکلام ست
تا آنکہ فارغ گردد امام از خطبۂ خود انصت از انصات ست وہو السکوت واین غیر استماع ست زیرا کہ استماع اصغا ست وروان کاع چیزی
ولہذا حق تعالی گفتہ فاستمعوا له وانصتوا وگذشت کلام در آنکہ انصات واجب ست یا نہ ودر وی دلالت ست بر آنکہ نہی از کلام
در وقت خطبہ است نہ بعد فراغ اذان واگرچہ قبل نماز باشد زیرا کہ نیست نہی از آن کما دلت علیه حتی ثم یصلی معه پس بگذارد نماز
جمعہ با امام غفر له ما بینه وبین الجمعة الاخری وفضل ثلثة ایام آمرزیدہ شود برای او چیزی کہ میان او ومیان جمعہ
دیگر ست از گناہان وزیادتی سہ روز واین زیادتی جہت آنست کہ ہر حسنہ بدہ مانند اوست واز جمعہ تا جمعہ ہفت روز ست سہ دیگر
افزائیدہ می شود تا دہ شود ومغفور کبائر اند یا صغائر جمہور بر آنند کہ صغائر اند زیرا کہ کبائر بدون توبہ بخشیدہ نمی شوند وفضل برفع ونصب
ہر دو روایت ست **رواہ مسلم** ودر وی دلالت ست بر آنکہ لابد ست در احراز اجر مذکور از اغتسال مگر آنکہ در روایت دیگر مسلم ست
من توضأ فاحسن الوضوء ثم اتی الجمعة الخ واز این روایت معلوم می شود کہ غسل جمعہ واجب نیست بلکہ مستحب ومسنون است چنانکہ مذہب
ابو حنیفہ وشافعی ست ومختار در مذہب امام احمد نیز استحباب ست ودر روایتی وجوب ولیکن شرط صحت نماز نیست نزد وی نیز ودر مذہب مالک
وبعضی از حنابلہ واجب ست وباین رفتہ است شوکانی رح وبران ادلۂ صحیحۂ راجحہ قائم کردہ چنانکہ در شرح مختصر وی ذکر کردہ ایم وشیخ ہم
در شرح سفر السعادة دران کلام کردہ اما مذہب حنفیہ را ترجیح دادہ ولیکن انصاف دران بعد جمع مجموع احادیث واردہ درین باب
قول بوجوب ست وتقریر مصنف درین مقام این ست کہ حفاظ حدیث از ابن عباس وحضرت عائشہ رض استحباب غسل جمعہ روایت کردہ اند وعمل جمہور
صحابہ وتابعین برین استحباب ست پس قضا در دو حدیث وجوب واستحباب یکی از دو وجہ تواند بود یا این ست کہ حدیث وجوب منسوخ باشد
بحدیث استحباب وہمین ست میل ابن عباس یا این ست کہ مراد بوجوب تاکید ولزوم آن باشد اگرچہ سنت بود واللہ اعلم **مسئلہ**
غسل از سنن ہدی ست در حق کسی کہ حاضر شود جمعہ را واز سنن آداب ست در حق کسی کہ حضور جمعہ او را واجب باشد یا نہ اما اول پس بحدیث
اذا جاء احدکم الجمعة فلیغتسل وغسل الجمعة واجب علی کل محتلم ای بالغ وحمل مطلق برین مقید واما ثانی پس بحدیث شیخین حق علی کل مسلم
ان یغتسل یوما من سبعة ایام وباتفاق فقہا واجب نیست پس حق بمعنی مامور باشد وباین تفصیل کہ کردیم خلاف در میان دو قول فقہا
برخاست ودلیل ہر یکی را محل پیدا شد وہمچنین ست قضای این بندۂ ضعیف در اختلاف ایشان کہ آیا اگر کسی پیش از رفتن بجمعہ غسل کند
بوجہی کہ باین غسل نماز جمعہ نمی تواند خواند سنت ادا شود یا نہ پس میگوئیم کہ سنت تنظیف حاصل شد وسنت تعظیم صلوٰة حاصل نشد انتہی
وکلام درین مسئلہ در باب الغسل گذشت **و** ہم روایت ست از ابو ہریرہ رضی اللہ عنه ان رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم
ذکر یوم الجمعة فقال فیه ساعة لا یوافقها عبد مسلم وهو قائم یصلی یسأل اللہ عز وجل شیئا الا اعطاه ایاه
بدرستیکہ رسول خدا ذکر کرد روز جمعہ را پس فرمود در روز جمعہ ساعتی ست موافق نیفتد یعنی در نیابد او را بندۂ مسلمان در حالیکہ ایستادہ نماز میگذارد

مراد بنماز دعاست سوال میکند خدارا دران ساعت چیزی را که حرام و نامرضی نباشد مگر آنکه بدهد خدای تعالی آن بنده را آن چیز واشار بيده يقللها
واشاره کرد آنحضرت بدست خود که ازان کمی آن ساعت مفهوم شد و درین حدیث ابهام ساعت ست و تعیین آن بیاید و معنی قائم آنست که مقیم است
وملتبس بارکان او نه بمعنی حال قیام فقط واین جمله ثابت ست در روایت جماعتی از حفاظ و ساقط است در روایت دیگران و محکی ست از بعض علما که امر
میکردند بحذف وی از حدیث و گویا استشکال کردند نماز را درین ساعت چون بعد از عصر باشد زیرا که آن وقت کراهت نماز ست و همچنین چون از وقت جلوس
خطیب بر منبر باشد ... و بعضی تأویل کرده اند این جمله را باینکه مراد انتظار صلوة ست و منتظر صلوة در صلوة ست کما ثبت فی الحدیث پس قوله
قائم یصلی ... مجاز تشبیه باشد زیرا که انتظار کننده نماز همچو مصلی ست یا از باب اطلاق مسبب ست بر سبب زیرا که انتظار صلوة
سبب ست برای ایقاع صلوة و مشیر آنحضرت بود زیرا که در روایت مالک آمده فاشار النبی صلی الله علیه وسلم و گفته اند که مشیر بعض رواة اند واما
کیفیت اشاره پس این ست که نهاد انگشت خود را بر بطن وسطی و از خنصر بیان کرد قلت آن و سوال درینجا مطلق وارد شده و در ابن ماجه
مقید آمده مالم یسال الله اثما و عند احمد مالم یسال اثما او قطیعة رحم مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ سیوطی در نور اللمعه فی خصائص الجمعه گفته اختلاف
کرده اند اهل علم از صحابه و تابعین فمن بعدهم درین ساعت بر زیاده از سی قول بعده این اقوال را ذکر کرده چنانکه بیاید وفي رواية لمسلم
وهي ساعة خفيفة وآن ساعت اجابت که در روز جمعه ست ساعتی نازک ست در سفر السعادة گفته علما یعنی از صحابه و تابعین
ومن بعدهم درین ساعت خلاف ست بر دو قول بعض میگویند که باقی نیست و هم در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم مرفوع شده و هم وآن
صحیح ست باقی ست و در تعیین وقت آن خلاف ست که در وقتی معین ست از روز جمعه یا آنرا وقتی معین نیست و کسانی که می گویند وقت
آن معین ست اختلاف کرده اند در بیان آن بر یازده قول انتهی گوئیم و درینجا دو قول ست یکی آن ساعت را مبهم گذاشته اند در روز جمعه
همچو شب قدر در عشره اخیره رمضان چنانکه ابن خزیمه و حاکم از ابی سلمه از ابی سعید از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده اند که
فراموش گردانیده شدم آنرا چنانکه فراموش گردانیده شدم شب قدر را و زهری از کعب احبار آورده که اگر یکی قسمت کند جمعه را بر جمعها
متعدد و هر آئینه بیابد آنرا یعنی در یک جمعه از اول روز تا وقتی معین دعا کند و در جمعه دیگر از وقت معین تا وقت معین دیگر و همچنین تا آنکه مستوعب
شود تمامه نهار را و اگر تمامه روز یک جمعه متصل بدعا مشغول شود نیز دریابد و مستحب ست اکثار دعا در روز جمعه بامید آنکه موافق ساعت اجابت
افتد و قول دیگر آنست که منتقل می شود در روز جمعه یعنی در هر روز ساعتی دیگر ست گاهی اول و گاهی اوسط و گاهی آخر و امام غزالی گفته
که این اشبه اقوال ست و جزم به ابن عساکر و غیره و محب طبری گفته اظهر همین ست **وعن ابي بردة** عامر بن عبد الله بن قيس
عن ابيه بضم با و سکون را ابن ابی موسی الاشعری از تابعین ست سماعت دارد از پدر خود و علی و ابن عمر و غیرهم **قال** گفت ابوموسی
اشعری **سمعت رسول الله** شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم **يقول** می فرمود در شان ساعت جمعه **هي ما بين**
ان يجلس الامام الى ان يقضي الصلوة که آن ساعت میان نشستن امام ست بر منبر تا گذاردن نماز طیبی از جلوس نشستن میان دو خطبه
مراد داشته و احتمال دارد که نشستن بعد از برآمدن بر منبر باشد والله اعلم **رواه مسلم** و ابوداود و این یکی ازان یازده وجه ست که صاحب
سفر السعادة ذکر کرده و مسلم آنرا ترجیح داده علی ما روی عنه البیهقی و ابن اجودشی و اصح اوست درین باب و به قال البیهقی و ابن العربی و جماعة
و محب طبری گفته اصح الاحادیث فیها حدیث ابی موسی و اشهر الاقوال فیها قول عبد الله بن سلام و مصنف گفته مراد استیعاب جمیع وقت معین
نیست بلکه می باشد در اثنای این وقت لقوله یقللها و قوله خفیفة و فائده ذکر وقت انتقال اوست دران پس ابتدای مظنه وی ابتدای خطبه است مثلا آ

وانتهای وی انتهای نماز ست انتهی ج قول دوم مروی از ابو ہریرہ ست که آن ساعت بعد از طلوع فجر ست تا طلوع آفتاب و بعد از نماز
عصر ست تا غروب ولیکن در اسنادش لیث ست و او ضعیف ست و این را جمعی از علما که فضیل بن عیاض از ایشان ست روایت کرده اند
و ابن عساکر این را بی زیادت بعد از عصر تا غروب از ابو ہریرہ ہم بطریقی که لیث دران داخل ست روایت کرده و طبری و عیاض و قرطبی
و غیرہم نیز آنرا حکایت کرده و حال این روایت نیز در ضعف مثل روایت اول ست قول سوم عند الزوال ست و این قول از حسن بصری
و ابو العالیه منقول ست رواه عبد الرزاق و ابن المنذر قول چہارم گاہی ست که مؤذن شروع کند د[ر اذان] تا آنکه بعد ... از عایشه مروی ست
اخرجه ابن المنذر قول پنجم آن زمان ست که نماز جمعه میگذارند و این را ترمذی و ابن ماجه از طریق کثیر بن عبد ... ست و وی متروک ... عوف از پدر از جد
مرفوعاً روایت کرده اند و کثیر بن عبد الله ضعیف ست و در روایت بیہقی این قول را در شعب الایمان بروایت مسلم کرده و ابن ابی شیبه از ابو ہریرہ
آورده و اسناد وی قوی ست قول ششم میان زوال آفتاب و وقت گذاردن جمعه ست و این را ابن المنذر از ابی السوار عدوی روایت
کرده قول ہفتم چون آفتاب بگردد یک وجب تا مقدار یک گز شود و این را ابن المنذر و ابن عبد البر باسناد قوی از ابی ذر روایت کرده اند
قول ہشتم آخر ساعتی ست از روز و در سفر السعادة گفته این قول بیشتر صحابه و تابعین ست انتهی و این را ابو داود و نسائی و حاکم باسناد حسن
از ابی سلمه از جابر مرفوعاً و مالک و ابن خزیمه و ابن حبان و اصحاب سنن از ابی سلمه از ابی ہریرہ از عبد الله بن سلام روایت کرده اند قول نہم
آن زمان ست که امام بیرون آید تا فراغ وی از نماز و این را ابن جریر از شعبی و از ابی بردہ بن ابی موسی آورده و گفته که ابن عمر استصواب
آن کرده قول دہم ساعت سوم ست از آخر روز جمعه و این را صاحب مغنی حکایت کرده و در مسند امام احمد نیز از ابی ہریرہ مرفوعاً آمده لیکن
اسناد وی ضعیف ست و در اتصال وی سخن ست و علی بن طلحه که از ابو ہریرہ روایت آن کرده گویند که او را از ابی ہریرہ سماع نیست
قول یازدہم ہمان ست که در حدیث باب مذکور شده ورجح الدارقطني انه من قول ابي بردة و ترجیح داد دارقطنی این معنی را
که آن از قول ابی بردہ ست نه قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم و جواب داده اند ازین بانکه این خبر مرفوع نتواند بود زیرا که اجتهاد را در تعیین
اوقات عبادات مسرح نیست و یاتی ما علل به الدارقطني قريبا في حديث ابي يوسف عبد الله بن سلام از بنی قینقاع اسرائیلی
از اولاد یوسف بن یعقوب النبی علیهما السلام و یکی از احبار ست و یکی از ثمانیه ست که گواہی داد رسول خدا صلی الله علیه و سلم برای وے
بجنت روی عنه ابناه یوسف و محمد و انس بن مالک و غیرہم مرد در مدینه سنة ثلث و اربعین و سلام بتخفیف لام ست مبرد گفته نیست
در عرب سلام بتخفیف جز وی عند ابن ماجة و لفظ وی این ست از عبد الله بن سلام قال قلت و رسول الله صلی الله علیه و سلم
جالس انا لنجد في كتاب الله يعني التوراة في الجمعة ساعة لا يوافقها عبد مسلم يصلي يسأل الله عز وجل فيها شيئا الا قضى الله له حاجته قال عبد الله
فاشار الي رسول الله صلى الله عليه وسلم او بعض ساعة فقلت صدقت يا رسول الله او بعض ساعة قلت اي ساعة هي قال آخر ساعة من ساعات
النهار قلت انها ليست ساعة صلوة قال ان العبد المؤمن اذا صلى ثم جلس لا يجلسه الا الصلوة فهو في صلوة انتهى و جابر عند ابي داود
والنسائي انها ما بين صلوة العصر الى غروب الشمس که آن ساعت درمیان نماز عصر و فرو رفتن آفتاب ست آنها
بفتح ہمزه مبتدا ست و خبر وی قول او ست و فی حدیث عبد الله الخ و لفظ سفر السعادة درین مقام این ست که از وقت عصر ست تا
غروب آفتاب انتهی و این را ابن جریر از ابن عباس مرفوعاً و از ابی سلمه از ابی سعید مرفوعاً و ابو نعیم در حلیه از قول ابن عباس و ترمذی
از انس مرفوعاً روایت کرده اند و اسناد وی ضعیف ست در سفر السعادة گفته ارجح این اقوال دو قول ست اول آنکه از جلوس امام ست

بر منبر تا تمام شدنِ نماز و قولِ دوم آنکه بعد از عصر ست و این قول ارجح اقوال ست انتهی و مصنف در فتح الباری نیز گوید که ارجح اقوال این دو قول ست و هر چه جز این دو قول ست یا ضعیف الاسناد ست یا موقوف که اسناد کرده قائل آن باجتهادِ خود بی سماع و توقیف لهذا درین جا نیز همین دو قول نقل کرده و باز اختلاف ست سلف را که ازین دو قول ارجح ترکدام ست بیهقی و جماعهٔ از علما قولِ اول را ارجح گفته اند بیهقی گفته مسلم گوید حدیث ا[illegible]وسی صحیح ترین و جید ترین چیزی ست درین باب و قرطبی گفت که این حدیث نص صریح ست در موضع خلاف لیس التفات [illegible] غیروی و امام نووی گوید هو الصحیح بل الصواب الذی لا یجوز غیره و نیز این حدیث مرفوع ست و صریح و در یکی از صحیح[illegible] ست که از [illegible] دیگر بترجیح قول عبد الله بن سلام رفته و رجح احمد بن حنبل هذا القول روی عنه الترمذی و گفت که احمد گفته اکثر احادیث درین جانب ست و ابن عبد البر گوید که این اثبت چیزی ست درین باب سعید بن منصور باسناد صحیح آورده از ابی سلمه بن عبد الرحمن که مردم چند از صحابه مجتمع شدند و تذکرهٔ ساعتِ جمعه کردند پس متفرق شدند و اختلاف نکردند درینکه این ساعت آخر ساعت ست از روزِ جمعه و ترجیح اسحق و غیره و اکثر ایمه این را ترجیح کرده اند و شافعی تنصیص کرده بران و استشکال کرده اند که این ترجیح چیزی ست که نیست در صحیح بر چیزی که در صحیح ست و معروف از علوم حدیث و غیرها این ست که آنچه در صحیحین یا یکی ازین هر دو ست مقدم ست بر غیر وے و جوابش آنست که این تقدیم جائی ست که حدیث صحیحین یا یکے ازین هر دو از منتقداتِ حفاظ نباشد همچو حدیثِ ابو موسی که در مسلم ست و معلول ست بانقطاع و اضطراب اما اول پس باین جهت که از روایتِ مخرمه بن بکیر ست و تصریح کرده اند که وی از پدرِ خود سماعت ندارد پس بر شرطِ مسلم نخواهد بود و اما ثانی پس باین جهت که اهلِ کوفه آنرا از ابی برده غیر مرفوع روایت کرده اند و ابو برده کوفی ست و اهلِ بلدهٔ او اعلم اند بحدیث وی از بکیر پس اگر نزد ابو برده مرفوع می بود وقف نمی کردند آنرا بروی و لهذا جزم کرده دارقطنی که صواب وقف اوست پس این حدیث یعنی حدیثِ ابو موسی اگرچه در صحیح مسلم است و لیکن با وجود آن در اتصالِ سندش مقال ست و از جملهٔ آن ساعتی ست که در احادیثِ مسلم اتفاقا و احیانا واقع شده و حفاظ آنرا انتقاد نموده اند و باین جانب ست صاحب سفر السعادة نیز کما تقدم و شیخ هم در ترجیح باین رفت چنانکه گفت بندهٔ ضعیف عفا الله عنه بتحقیق بصحت رسیده است از حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و علی سائر اهل بیت النبوة که وی می گماشت خادمهٔ خود را تا انتظار کند و نگاهبانی نماید آخر ساعت از روز و خبر کند تا ذکر و دعا کند انتهی بلفظه و حافظ ابن القیم جمع میانِ هر دو حدیث یعنی حدیث ابو موسی و ابن سلام جمع کرده باین طریق که ساعت منحصر ست در یکی ازین دو وقت

و سبقه الی هذا احمد بن حنبل رضی الله عنه و قد اختلف فیها علی اکثر من اربعین قولا املیتها فی شرح البخاری و تحقیق اختلاف کرده شده ست درین ساعتِ اجابت که در روزِ جمعه است بر زیاده از چهل قول املا کرده ام و نوشته ام آنرا در شرح صحیح البخاری که موسوم ست بفتح الباری و این یازده قول که مذکور شد منجملهٔ آن اقوال ست و قولِ دوازدهم آنکه وقتی ست که اذان گوید مؤذن برای نمازِ بامداد و ذکر کرد این را بعض متاخرین و نسبت کرده تخریج آنرا با بن ابی شیبه از عائشه رض سیزدهم اولِ ساعت بعد طلوعِ شمس ذکر کرده ست این را شارح تنبیه و متابعت کرد او را محب طبری در شرح حش چهاردهم نزد طلوعِ شمس حکاه الغزالی فی الاحیاء پانزدهم بعد از زوال تا گشتنِ سایه نصف ذراع حکاه المحب الطبری و قبله الزکی المنذری شانزدهم نیز بعد از زوال و لیکن تا گشتنِ سایه یک ذراع حکاه عیاض و القرطبی و النووی هفدهم از زوال تا خروج امام بخطبه حکاه القاضی ابو الطیب الطبری هژدهم از زوال تا غروبِ شمس حکاه الروبانی عن الحسن و ذکره بعض المتاخرین فی شرح البخاری نوزدهم نزد خروج امام بخطبه روایت کرد این را احمد بن زنجویه در کتاب ترغیب از حسن بصری و گفته که وی

بمروی گذشت که می غنود و درین وقت پس تنبیه کرد او را بست ‌و هفتم بابین خروج امام تا اقامت نماز واین نیز منقول ست از حسن بصری
واز بعض تابعین شام بست ویکم از انگاه که حرام شود بیع تا حلال شدن آن یعنی از وقت اذان اول جمعه که وقت سعی بجمعه ست تا فراغ از نماز
واین را سعید بن منصور از شعبی روایت کرده وحمید بن زنجویه وبغوی در شرح سنه از ابن عباس آورده بست و دوم نزد تاذین ونزد تذکیر امام
ونزد اقامت واین را بعض علما از عوف بن مالک اشجعی صحابی روایت کرده بست وسوم نزد اذان وبرامدن امام واقامت این را ابن ابی شیبه
وابن المنذر از ابی امامه آورده بست وچهارم از وقت صعود وافتتاح امام خطبه را تا فراغ واین را ابن عبد البر [illegible] آورده واسنادش
ضعیف ست بست وپنجم تا رسیدن خطیب بمنبر وشروع در خطبه حکاه الغزالی فی الاحیاء بست وششم نزد جلوس [illegible] ست وذوی [illegible] حکاه الطیبی
عن بعض شراح المصابیح بست وهفتم نزد نزول الامام از منبر رواه ابن ابی شیبة وابن جریر وابن المنذر باسناد صحیح وسلم رواه ابو هریرة وتعبیر کرد
از وی غزالی بلفظ اذا قام الناس الی الصلوة بست وهشتم هنگام قیام ناس وقیام امام در مقام خود واین را ابن المنذر از حسن بصری آورده
وطبرانی حدیث مرفوع روایت کرده باسناد ضعیف بست ونهم ساعتی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در وی نماز گذارد چه نماز جمعه افضل صلوات
این روز ست و وقتی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گذارده افضل اوقات ست وهر چه پیش از وست از اذان وخطبه وغیرها همه وسائل ست
ومقصود نماز جمعه ست سی ام در نماز عصر سی ویکم بعد از عصر سی ودوم بعد از عصر تا آخر وقت مستحب سی وسوم در وقت غیبوبت شمس
که نصف وی ظاهر باشد ونصف وی غائب واین را طبرانی در اوسط ودارقطنی در علل وبیهقی در شعب وفضائل اوقات از طریق زید بن علی
بن الحسین بن علی سلام الله علیهم اجمعین روایت کرده گفت حدیث کرد مرا مرجانه مولاة فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت حدیث
کرد مرا فاطمه گفت پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم کدام ساعت ست آن یا رسول الله فرمود وقتی که فرود آید نصف آفتاب برای غروب
پس بود فاطمه که میگذاشت روز جمعه غلام خود را که نام او زید بود تا نظر کند بآفتاب در وقت غروب وچون خبر داده می شد فاطمه بدان اقبال
میکرد برای دعا تا آنکه غائب می شد آفتاب ودر بعض روایت این حدیث کسی ست که معلوم نیست حال او واین ست آن اقوال که مصنف رح
در شرح بخاری نقل نموده ونسبت آن بقائلین آنها ذکر کرده وادله آن آورده وتصحیح وتضعیف ورفع ووقف آن بیان نموده است چنانکه
نقل کرده شده ودر تطبیق این اقوال وترجیح بعضے از آن بر بعض فرموده که این همه اقوال چنان نیست که بجمیع جهات متغایر ومتخالف باشند
بلکه بسیاری از آن بحیثیتی ست که متحد ست با غیر خود ونیست مراد در اکثر آنها که مستوعب وشامل ست تمامه آن وقت را که تعیین نموده شد
بلکه وقت معین در میان آنست وجزوی از آن بدلیل آنچه واقع شده است در حدیث یقللها ودر حدیث دیگر وهی ساعة خفیفة چنانچه از وقت
زوال یا وقت اذان یا وقت نزاع از نماز وفائده ذکر این وقت آنست که آن ساعت انتقال میکند در وی پس ابتدای مظنه آن ابتدای
خطبه باشد وانتهای آن انتهای صلوة مثلا کما تقدم مجملا وبسیاری از قائلین تعیین کرده اند آنچه خود یافته وگمان برده وقوع آن ساعت را
در آن وقت بظهور آثار وامارات اجابت در آن بقیاس واجتهاد خود وباین تقریب تقلیل می یابد انتشار واختلاف قطعا والله اعلم وبالله التوفیق

وعن جابر بن عبد الله رضي الله عنه قال مضت السنة ان في كل اربعين فصاعدا جمعة گذشت
سنت درین که در هر چهل کس پس زیاده از آن جمعه ست وبعضے گفته اند منعقد نمی شود جمعه مگر بسه کس با امام وبعضی چار وبعضی نه وبعضی
دوازده وبعضی بست وبعضی سی وبعضی چهل وبعضی پنجاه وبعضی هفتاد وبعضی جمع کثیر گفته اند وبعضی شرط کرده اند برای صحت جمعه
مصر جامع وبعضے بودن حمام وجامع با تعداد سکنه بلده وهمچنین دیگر حدود وشرائط مثل بودن امام اعظم وغیره واین همه اقوال

غیر صالح احتجاج ست شوکانی گفته نیست برین اقوال اثارة از علم و یافته نمی شود حرفی واحد ازان در کتاب خدا و سنت رسول او که دلالت
کند بر بودن این امور شروط صحت جمعه یا فرضی از فرائض آن یا رکنی از ارکان آن انتهی و وی را هم درین باب رساله مستقله است رواه
الدارقطنی و مصنفی گفت اما جماعت پس لازم جمعه است و لفظ جمعه و عید و تشبه بسبب یهود و اخذ نصاری بران دلالت می نماید و بی شبهه
در اکثر اوقات جماعه عظیمه می [illegible] بود لهذا بیهقی از ابن مسعود نقل میکند که انه صلی الله علیه وسلم جمع بالمدینة وکانوا اربعین رجلا و این عبارت
دلالت بر اقلیت [illegible] حال چنان بود زیرا که جمعات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب و ائمه جزا بیشتر می بودند از اربعین بدرجات
بسیار و آیا [illegible] نیست که از [illegible] ضروری ست در انعقاد جمعه یا نه امام شافعی می گوید ضروری ست و فیه نظر زیرا که حدیث انفضاض دلالت میکند
که نبودند آنجا در آخر خطبه بعضی و ظاهر ازان آنست که در اول نماز نیز مگر دوازده تن پس الغای وصف اربعین ثابت شد و احتمال عود ایشان
بغیر فصل که درین صورت شافعیه پیدا کرده اند مستندی ندارد بلکه ظاهر از سیاق آیت و سیاق قصه آنست که انفضاض برای شرای متاع
بوده ست و لهذا خدای تعالی فرمود وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا الآیه و لهذا بیع و شرا درین وقت ممنوع شد و آن فصل طویل ست و غالبا
خطب آنحضرت طویل نبود پس احتمال عود بلی فصل در خطبه یا در اول نماز بعید باشد پس ظاهر آنست که در دیهی اگر دون اربعین جمعه خوانند
نماز ایشان صحیح باشد و متخلفان آثم شوند و اما قریها یا شهر پس شرط جمعه است بجهت آنکه در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بدو جمعه
نمی بود و با آنحضرت جمعی کثیر از اهل مکه در عرفه بودند ایشان را بجمعه نفرمودند و سفر اگر علت تحتم در حق آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اهل مدینه
می تواند شد در حق اهل مکه علت نمی تواند شد الا بودن ایشان در صحرا و اثر حضرت عثمان که اذن داد اهل بادیه را برجوع پیش از وقت جمعه و عمل
مستمر مسلمین که در بدو جمعه نیست و نه در بیه و نه در اهل خیام و فارق میان اهل خیام و قریه وجود ابنیه است و در عوالی و قریه قلت متوطنان
پس بر جمعی که بر اجتماع ایشان اسم قریه توان اطلاق نمود جمعه واجب ست صد کس باشد یا زیاده و در بعض احادیث اقل آن پنجاه کس مرد عاقل
بالغ حر آمده و اما آنکه در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب در یک مسجد می خواندند منشأ آن تحقق جماعه عظیمه ست که در صورت تعدد
جمعات میسر نمی باشد یا تبرک باقتدای آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلفای کرام و حرص بر استماع وعظ ایشان و صفت نفسیه بودن آن معلوم
نیست و بر تقدیر منشأ اول می باید که شهر عظیم که هر طرفی از وی مانند قریه باشد آنجا تعدد جماعات جائز بود و اما امامت خلیفه و نائب او پس امر
مستقر بود و منشأ آن امر ست بتقدیم والی در محل ولایت خود پس مخصوص باشد بحضور والی و بطریق استحباب باشد چنانکه تقدیم اقرا و اعلم
و سائر نظائر مسئله و اثر حضرت علی که اربع الی الامام الخ محمول بر ندب تقدم والی در محل ولایت خود ست الی قوله و اگر جمعه نه دریابد نماز ظهر لازم
شود زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم روز جمعه در عرفات وقوف فرمودند ثابت شد که آن روز ظهر و عصر جمع نمودند انتهی باسناد ضعیف
زیرا که در سند وی عبد العزیز بن عبد الرحمن ست و وی روایت میکند آنرا از خصیف از عطا و عبد العزیز ضعیف ست و خصیف مختلف فیه
نسائی گفته عبد العزیز لیس بثقة و دارقطنی گفته منکر الحدیث و ابن حبان تجویز نمی کرد احتجاج بوی و بیهقی هم این حدیث را روایت کرده و بجای
فصاعدا فما فوقها آورده و گفته هذا الحدیث لا یحتج بمثله و درین باب حدیثها ست که نیست اصل برای آن و گفت عبد الحق ثابت نیست در عدد
حدیثی و در سبل گفته اختلاف کرده اند علما در نصابی که قائم شود بدان جمعه پس رفته اند بسوی وجوب جمعه بر اربعین نه بر کمتر ازین عدد
عمر بن عبد العزیز و شافعی و در بودن امام یکی از ایشان دو وجه ست نزد شافعیه و مذهب حنفیه آنست که منعقد می شود بسه کس مع امام
و این اقل عدد ست که منعقد می شود بآن پس واجب نیست چون تمام نشود این قدر و استدلال کرده اند بقوله تعالی فاسعوا و گفته اند

خطاب جماعت راست بعد ندا و اقل جمع سه کس اند پس دلالت کرد بر وجوب سعی بر جماعت برای جمعه بعد ندا و ندا از الا بدست از منادی پس سه کس باشند مع امام و نیست دلیل بر اشتراط زیادہ برین قدر و اعتراض کرده اند که لازم نمی آید از خطاب جماعت کردن ایشان آنرا باجتماع وقد صرح فی البحر بهذا و مناقض او ست قوله تعالی اَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتُوا الزَّکٰوةَ زیرا که لازم نمی آید ازین ادای زکوة در جماعت گویم و حق اینست که شرطیت چیزی در عبادات بی دلیل نمی باشد و نیست اینجا دلیلی بر تعیین عددی از کتاب و نه سنت و چون معلوم شد که نماز جمعه نمی باشد مگر بجماعت چنانکه وارد شده است باین حدیث ابی موسی نزد ابن ماجه و ابن عدی و حدیث بعد طارق نزد احمد و طبرانی و دو کس اقل ما یتم به الجماعة اند لحدیث الاثنان جماعة پس تمام شود جمعه بدو کس در اظهر و شارح ذکر کرده است و وی متروک قال در کمیت عدد معتبر در نماز جمعه که شمارش بچهارده قول میرسد و دلیل قایل هر قول که بدان تشبث کرده بود بر مدعای خود سلم و روایت نامهض از روی حجت بر شرطیت پس تر گفته و آنچه منقول ست از حال آنحضرت صلی الله علیه وسلم این ست که در جمع کثیر می گذارد و موقوف نبود بر عدد معتبر جمعی ست که حاصل شود بدان شعار اسلام و نمی باشد این شعار مگر در کثرتی که منافقان از آن در غیظ آیند و جاحدان به کثرت رسند و مصدقان مسرور شوند و آیه کریمه دال ست بر امر بجماعت پس اگر وقف کنند بر اقل آنچه دلالت کرد بران آیه کریمه دور نباشد قلت وقد کتبنا رسالة فی شروط الجمعة التی ذکروها ووسعنا فیها المقال والاستدلال سمیناها اللمعة فی تحقیق شرائط الجمعة انتهی گویم ارجح مذاهب درین باب مختار شوکانی ست کما تقدم و باقی قیل و قال ست پس

وعن سمرة بن جندب رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یستغفر للمؤمنین والمؤمنات فی کل جمعة بدرستیکه آنحضرت طلب آمرزش میکرد برای مردان و زنان ایمان دار در هر جمعه و در وی دلیل ست بر مشروعیت استغفار برای خطیب زیرا که این موضع دعاست و رفته است بوجوب دعا کردن خطیب برای خود و مؤمنین و مؤمنات جمعی از اهل علم و گویا که ایشان می گویند که مواظبت آنحضرت بران دلیل وجوب ست کما یفیده کان یستغفر و غیر ایشان گفته اند که مندوب ست و واجب نیست بنابر عدم دلیل بر وجوب شارح مغربی گفته والاول اظهر رواه البزار باسناد لین زیرا که وی گفت نمی شناسم این را از نبی صلی الله علیه وسلم مگر بهمین اسناد و در اسنادش یوسف بن خالد البستی ست و او ضعیف ست و روایت کرده است آنرا طبرانی در کبیر مگر بزیادت والمسلمین والمسلمات

وعن جابر بن سمرة رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان فی الخطبة یقرأ آیات من القرآن یذکر الناس بدرستیکه بود آنحضرت که میخواند در خطبه آیتی چند از قرآن تذکیر میکرد مردم را و قواعد اسلام و مهمات دین بایشان تعلیم می فرمود و بذکر موت و تزهید در دنیا و ترغیب در آخرت وعظ می نمود رواه ابوداود واصله فی مسلم اصل این حدیث در مسلم ست گویا مراد وی حدیث ام هشام بنت حارثه است و در وی این ست که وی سوره ق را از زبان آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در هر جمعه بر منبر میخواندند یاد گرفت و رواه الطبرانی فی الاوسط من حدیث علی رضی الله عنه و لفظ وی این ست که بود آنحضرت میخواند بر منبر قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و در سندش مردی مجهول ست و بقیه رجال وی موثق اند و نیز طبرانی در اوسط از حدیث جابر آورده که خطبه خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس خواند در خطبه آخر سوره زمر پس بجنبش در آمد منبر دوبار و در سندش دو کس ضعیف اند

وعن طارق بن شهاب رضی الله عنه صحابی کوفی ست بن عبد شمس احمسی بجلی دریافت جاهلیت را و دید آنحضرت را و نشنید از وی مگر نادر و غزا کرد در خلافت شیخین سی و سه یا سی و چهار غزوه و سریه و مرد در سنه هشتاد و دو یا هشتاد و سه روایت دارد از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم

قال الجمعة حق واجب على كل مسلم في جماعة جمعه حق واجب ست بر هر مسلمان در جماعت يعني جماعت در جمعه فرض ست وجمعه بی جماعت درست نيست در حجة الله البالغة گفته امت تلقی معنوی كرده است نه لفظی اين را كه جماعت ونوعی از تمدن در جمعه شرط ست وآنحضرت صلی الله عليه وسلم وخلفای وی وائمه مجتهدين جمعه ميكردند در بلدان ومواخذه نمی كردند درين باب بر اهل بدو بلكه جمعه در عهد ايشان در اهل بدو قائم نمی شد پس ازينجا قرنا بعد قرن وعصرا بعد عصر فهميدند كه جمعه را جماعت وتمدن شرط ست وآنحضرت فرمود كه جمعه واجب ست بر پنجاه كس [illegible] پنجاه كس قريه متقرری می شود وفرمود جمعه واجب ست بر هر قريه واين اقل چيزی ست كه گفته می شود در حق وی جماعت [illegible] ست كه از [illegible] كامل شود جمعه واجب گردد وهر كه از ان تخلف ورزد گنهگار باشد انتهی ملخصا وليكن اين حديث كه جمعه واجب بر هر قريه كه در [illegible] وبعض [illegible] گرچه همين چهار كس بوند ودر روايتی واگرچه نباشند مگر سه كس وچهارم ايشان امام بود بيهقی وابن عدی اين را روايت كرده اند وگفته اند كه ضعيف ست ومنقطع نيز هست الا على اربعة مگر بر چهار گروه واجب نيست مملوك يكی بنده كه در ملك وتصرف كسی ست وامرأة دوم زن وصبي سوم كودك نابالغ از جهت عدم تكليف بر وی ومريض چهارم بيمار از جهت ضعف وناتوانی وظاهر اسقاط فرضيت از ينها بتدريج وترتيب واقع شده شيخ در شرح سفر السعادة گفته شرط وجوب جمعه بعد از وجود مصر يا فنای آن بلوغ وعقل وذكورت وحريت واقامت وصحت وسلامت چشم ودر جلين ست پس جمعه بر مردان فرض بود نه بر زنان وبر آزادگان نه بر بندگان وبر مقيمان نه بر مسافران وبر تندرستان نه بر بيماران ونه بر كوران ونه لنگان وهر كه بعد از ادای نماز جمعه پيش از شب بمنزل خود تواند رسيد جمعه بر وی واجب بود وبهذا قال ابو حنيفة وهمچنين آمده است در حديث الجمعة على من آواه الليل اخرجه الترمذي انتهی وليكن اين حديث را ترمذی واحمد تضعيف كرده اند واو را شواهد ست از حديث ابی قلابه رواه البيهقی مرسلا ودر روايتی آمده كه جمعه واجب ست بر هر كه راه يابد بسوی وی رواه ابن ماجة عن جابر وظاهر مراد از عبارت من وجد اليه سبيلا همين بيان مسافتی ست كه امكان وصول بجمعه داشته باشد رواه ابو داؤد وقال لم يسمع طارق بن شهاب من النبي صلى الله عليه وآله وسلم روايت كرد اين را ابو داود وگفت نشنيد طارق راوی اين حديث از آنحضرت صلی الله عليه وسلم ولفظ ابو داود اين ست طارق قد رأى النبي صلى الله عليه وسلم وهو من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم ولم يسمع منه شيئا انتهى واخرجه الحاكم من رواية طارق المذكور عن ابي موسى وروايت كرد اين را حاكم از روايت طارق مذكور از ابی موسی از آنحضرت وگفت مصنف در تلخيص وصححه غير واحد ورواه في شرح السنة بلفظ آخر عن رجل من بني وائل ومبهم مراد مصنف آنست كه حديث باين وجه موصول شده ودرين باب ست از حديث تميم داری وابن عمر ومولای ابن الزبير رواه البيهقی ودر حديث تميم چهار راوی ضعيف اند قاله ابن القطان ودر مجمع الزوائد گفته در وی ابراهيم بن حماد ضعفه الدارقطني وحديث ابن عمر را طبرانی در اوسط باين لفظ آورده ليس على مسافر جمعة ونيز در وی از حديث ابو هريره است مرفوعا خمسة لا جمعة عليهم المرأة والمسافر والعبد والصبي واهل البادية واخرجه العقيلي والحاكم ايضا باسناد ضعيف **وعن** ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس على مسافر جمعة نيست بر مسافر جمعه زيرا كه غالب اين ست كه مسافر ندا نمی شنود وگر چنان ست كه جمعه بر كسی ست كه ندا شنود كما في حديث ابن عمر عند ابي داود واختلاف دارند كه مراد از ندا اذان اول ست يا اذان خطبه مختار اول ست وبعضی گويند ثانی زيرا كه در زمان آنحضرت صلی الله عليه وسلم همين اذان بود رواه الطبراني في الاوسط باسناد ضعيف مصنف در تلخيص تضعيف وی ذكر نكرده ونه وجه ضعف بيان نموده واز مجموع احاديث معلوم می شود

که جمعه بر شش کس واجب نیست یکی صبی و آن متفق علیه ست دوم مملوک و آن نیز متفق علیه ست مگر نزد داود که وی واجب می گوید بنا بر دخول وی
زیر عموم یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة و در اصول مقرر شده که عبد داخل ست در خطاب و جواب داده اند که احادیث مخصص
او ست اگرچه در وی مقال ست زیرا که بعض او مقوی بعض ست سوم زن و بر عدم وجوب جمعه بر وی اجماع ست و شافعی گفته مستحب ست
عجائز را حضور جمعه باذن زوج و از روایت بحر معلوم شده که نزد وی بر همه زنان واجب ست خلاف او مصرح به فی کتب الشافعیة چهارم
مریض و بر وی واجب نیست حضور جمعه چون متضرر شود بدان پنجم مسافر و بر وی نیز حضور آن واجب نیست بعد ... قول که مراد بمسافر مباشر
سفر باشد و اما نازل پس واجب ست بر وی و اگرچه نزول کند بمقدار نماز و باین رفته است جماعتی از اهل ... است و وی متمسک ست زیرا که وی
داخل ست در لفظ مسافر و باین نیز جماعتی از اهل علم رفته و همین ست اقرب زیرا که احکام سفر باقی ست برای وی مثل قصر و مانند آن و لهذا
منقول نشده که آنحضرت جمعه بعرفات در حجة الوداع گذارده باشد زیرا که مسافر بود و همچنین ساقط می شود نماز عید از مسافر و لهذا مروی
نیست که گذارده باشد آنحضرت نماز عید در حج مذکور و ابن حزم وهم کرده و گفته که گذارد آنحضرت جمعه را در حج خود و علما تغلیط وی کردند
ششم اهل بادیه در نهایه گفته بادیه مختص ست باهل عمد و خیام نه اهل قری و مدن و در شرح عمده گفته که حکم اهل قری حکم اهل بادیه ست
ذکره فی شرح حدیث لا یبیع حاضر لباد در مصفی گفته و آنانکه معذور اند در ترک جماعت معذور اند در ترک جمعه زیرا که جمعه بغیر جماعت نمی باشد
پس رخصت ست در ترک جمعه **مسئله** در کتب شافعیه مذکور ست که انصراف مریض و لنگ در وقت نماز قبل از خواندن آن
حرام ست و در سفر اهل شهر پیش از وقت جمعه دو قول نقل کرده اند قول قدیم جواز ست و قول جدید تحریم و قول قدیم ارجح می نماید
زیرا که علت جواز رجوع اهل بدو اگر بودن آن قبل از وقت ست می باید که اهل شهر را نیز خروج از محل جمعه پیش از وقت روا باشد زیرا که
اهل بدو مساوی بشدند در آنکه اگر در شهر مکث کنند جمعه واجب شود و اگر بر آیند واجب نشود و اگر علت جواز آنست که در اصل از اهل جمعه
نبودند گویا که الحال مانع برخاسته است پس باید که انصراف مریض و لنگ در وقت جمعه پیش از خواندن جمعه نیز جائز باشد انتهی **وعن**

عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا استوى على المنبر

استقبلناه بوجوهنا بود آنحضرت که چون می نشست بر منبر پیش می آمدیم ما او را بروهای خود پس سنت آنست که مردم متوجه
بجانب امام نشینند و خطبه را استماع نمایند و از ینجا این نیز لازم می آید که پشت بقبله میخوانند و اگر مقصود بیان این معنی دارند نیز درست ست و لیکن
آنچه گفتیم نیز مطلبی صحیح ست در سبل گفته حدیث دال ست بر استقبال مردم خطیب را در حالیکه مواجه اند بسوی وی و این امری ست مستمر و در
حکم مجمع علیه ست و جزم بوجوبه ابو الطیب من الشافعیة **رواه الترمذي باسناد ضعيف** یعنی گفت که این حدیثی ست که نمی شناسیم
آنرا مگر از حدیث محمد بن الفضل بن عطیه و او ضعیف ست ذاهب الحدیث یعنی رونده است حدیث او کنایت ست از سوء حفظ وی و نیز
تضعیف کرده اند آنرا دارقطنی و ابن عدی و غیرهما و روایت کرده است آنرا ابن ماجه از حدیث عدی بن ثابت عن ابیه و گفته امیدوارم که
متصل باشد کذا قال و نیست صحبت والد عدی را مگر آنکه مراد از ابیه جد وی باشد که او را صحبت ست بر رای بعض حفاظ متاخرین کذا
فی التلخیص **وله شاهد من حديث البراء عند ابن خزيمة** و این حدیث را شاهدی ست از حدیث براء نزدیک ابن خزیمه
که تقویت او میکند و ضعف وی می زداید و از شراح بلوغ المرام هیچ یکی ذکر این شاهد نکرده یعنی نه در بدر تمام ست و نه در سبل السلام
و نه در تلخیص مصنف علام و لیکن حدیث بهر حال دال ست بر استقبال امام و صاحب اثمار گفته واجب بر همان عدد ست که منعقد می شود

جمعه بایشان نه بر غیر ایشان **وعن الحکم** بن حزن بفتح مهمله و سکون زا و نون ابن عبد البر گفت اسلام آورد حکم عام فتح وقیل یوم الیمامة والوه حزن بن وهب المخزومي قال شهدنا الجمعة مع النبي گفت حاضر شدیم ما جمعه را همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم فقام متوکئا علی عصا او قوس پس ایستاد تکیه زده بچوب دستی یا کمان و تمام حدیث اینست فحمد الله واثنی علیه کلمات خفیفات طیبات مبارکات ثم قال یا ایها الناس انکم لن تطیقوا ولن تفعلوا کلما امرتم به ولکن سددوا وابشروا وفی روایة والبشروا و نیست حکم [illegible] حدیث و اسنادش حسن ست و در وی شهاب بن حراش مختلف فیه ست و اکثر حفاظ توثیق وی کرده اند و قد صحح [illegible] ابن خزیمة و او را شاهدی ست از حدیث براء بن عازب نزد ابو داود باین لفظ که داده شد آنحضرت روز عید کمانی پس خطبه کرد بروی و دراز کرد خطبه را رواه احمد والطبرانی و صححه ابن السکن و شافعی روایت کرده که بود آنحضرت چون خطبه میخواند اعتماد میکرد بر عنزه و عنزه مانند نصف رمح ست یا اکثر و در وی سنان باشد مثل سنان رمح و درین باب ست از ابن عباس و ابن الزبیر رواهما ابو الشیخ بن حیان فی اخلاق النبی صلی الله علیه وسلم کذا فی التلخیص وغیره رواه ابو داود در حدیث دلیل ست بر ندب اعتماد خطیب بر سیف و نحو آن وقت خطبه و حکمت دران ربط قلب ست و می باید که اعتماد کند بهر دو دست خود پس اگر نیابد چیزی که اعتماد کند بران ارسال کند هر دو دست یا بنهد یمین بر شمال یا جانب منبر و مکروه ست کوفتن منبر به تیغ و مانند آن زیرا که ماثور نیست پس بدعت باشد در سفر السعادة گفته شمشیر و نیزه بدست نگرفتی بلکه اعتماد بر کمانی یا عصا کردی و این پیش از ان بود که منبر ساخت اما بعد از اتخاذ منبر محفوظ نیست که بر چیزی اعتماد کرد فی عصا و نی کمان و نه غیر آن انتهی شیخ در شرح آن گفته اعتماد بر سیف و مانند آن اشارت ست بانکه قوام این دین بشمشیر و سلاح و حافظ ابن القیم گفته که این سخن چیزی نیست چه قوام این بقرآن و وحی ست کذا فی المواهب و در بعض روایات فقه حنفیه آمده که اتکا بر قوس و عصا مکروه ست و صحیح آنست که مکروه نیست از جهت ورود سنت و در روایتی آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعتماد بر عنزه میکرد که با وی می بود و از روضة العلما نقل کرده اند که در هر بلدی که فتح وی بغلبه و محاربه ست چنانکه مکه معظمه اعتماد بسلاح کنند و آنجا که بصلح ست چنانکه مدینه مطهره بعصا و لهذا شافعیه در حرم شریف اعتماد بر سیف کنند که بر قول ایشان فتح آن بطریق عنوه ست و نزد حنفیه بعصا که نزد ایشان بصلح ست کما بین فی موضعه انتهی گویم دلیل این تفرقه از سنت غیر ظاهر ست و آنچه از سنت ثابت ست تکیه است بر عصا و قوس و آن هم قبل از اتخاذ منبر والله اعلم

باب ۱۳ صلوة الخوف

این نماز ثابت ست از کتاب و سنت هر دو اما سنت پس چنانکه در متن بیاید و اما کتاب پس قوله تعالی ست وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَوٰةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ الخ و ابو یوسف و حسین بن زیاد از حنفیه و مزنی وغیره از شافعیه بران اند که این نماز مخصوص بزمان نبوت ست و ظاهر مفهوم آیه واذا کنت فیهم نیز همین ست و لیکن مختار نزد جمهور ائمه جواز اوست بعد از زمان نبوت و اقامت صحابه مثل علی مرتضی و ابو موسی اشعری و حذیفه بن الیمان رضی الله عنهم آنرا بعد از آنحضرت دلیل آنست کما رواه البیهقی عن علی و ابی موسی و ابو داود والنسائی عن حذیفة و هر چه آنحضرت کرده بادام که اختصاص آن بحضرت وی ثابت نشود امت را اتباع آن لازم ست و عموم صلوا کما رأیتمونی اصلی حجت ست بران و قید اذا کنت فیهم اتفاقی ست یا مراد کنت انت او من یقوم مقامک ست چنانکه در کریمه خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً ثابت ست و گذاردن این نماز بوجوه متعدده صحیح و ثابت شده و هر یکی از ائمه وجهی از ان وجوه اختیار کرده شوکانی رح در درر بهیه گفته تحقیق گذارده است این نماز را رسول خدا صلی الله علیه وسلم بصفتهای گوناگون و همه آن صفات کافی ست

و در دراری مضیئه گفته این نماز بر انحای مختلفه وارد ست گفته اند که بر شانزده وجه و گفته اند که بر هفده وجه و گفته اند که بر سجده وجه و کمتر ازین نیز گفته اند و صحیح شده است ازان چند نوع انتهی مصنف در تلخیص فرموده مروی ست صلوٰة خوف از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر چهارده وجه ذکرها ابن حزم فی جزء مفرد و بعض وی در صحیح مسلم ست و بعض در سنن ابی داود ذکر کرده است حاکم ازانجمله هشت نوع را و ابن حبان نه وجه را و گفت انس میان این وجوه تضاد ست ولیکن آنحضرت گذارد آنرا بارها و آدمی را مباح ست باختیار دانچه خواهد نزدیک خوف ازین انواع و این از اختلاف مباح ست و نقل کرد ابن الجوزی از امام احمد که وی گفت نمیدانم درین باب حدیثی که ثابت نبوده باشد صالح بن خوات بفتح خای معجمه و تشدید واو صالح تابعی مشهور ثقه عزیز الحدیث ست سمع جماعة من الصحابة روی است و وی مشهور است و حدیثه عند اهل المدینة و خوات صحابی انصاری مدنی جلیل القدر ست اول مشاهد او احد ست رضي الله عنه رواه مسلم و فی سند صالح عمن صلی مع رسول الله از کسی که نماز گذارده است با آنحضرت صلی الله علیه وسلم در صحیح مسلم ست عن صالح بن خوات بن جبیر عن سهل بن ابی حثمة و درینجا تصریح کسی ست که حدیث کرد از وی و در روایتی مبهم آمده چنانکه درینجاست یوم ذات الرقاع روز ذات الرقاع بکسر را نام غزوه ایست که در سنه رابعه ماه جمادی الاولی بود قاله ابن اسحق وغیره من اهل السیر والمغازی و درین غزوه ملاقات آنحضرت با کفار شده و نماز خوف گذارده مگر بے آنکه جنگی واقع شود برگشت و ذات الرقاع ازان گویند که مسلمانان پا برهنه بودند و پایها سوده شد و ناخنان پا افتاد پس جامه پاره پاره را بر پا پوشیدند مشهور این وجه ست و هٰکذا فی البخاری من حدیث ابی موسیٰ و بعضے گویند درانجا کوهی بود که پاره او سرخ بود و پاره او سفید و پاره او سیاه و پاره او زرد و رنگ برنگ گویا رقعهاست برهم دوخته صلوٰة الخوف نماز خوف و کیفیت وی این ست ان طائفة صفت معه و طائفة وجاه العدو گروهی صف بستند با آنحضرت و گروهی ایستادند در مقابله دشمن و وجاه بضم واو و کسر آن و در روایتی تجاه العدو بتای فوقیه آمده فصلی بالذین معه رکعة ثم ثبت قائما و اتموا لانفسهم پس گذارد با آن طائفه یک رکعت پستر ثابت ماند آنحضرت برجای خود و تمام کردند ایشان نماز را برای خود ثم انصرفوا فصفوا وجاه العدو و پستر نماز کرده برگشتند و رفتند پس صف بستند روبروی دشمن وجاءت الطائفة الاخریٰ و آمد گروه دیگر که نخست در مقابله دشمنان صف بسته ایستاده بودند فصلی بهم الرکعة التي بقيت پس گذارد آنحضرت با ایشان رکعتی را که باقی مانده از نماز وی ثم ثبت جالسا و اتموا لانفسهم ثم سلم بهم پستر برجای خود ماند آنحضرت نشسته و تمام کردند این طائفه نماز را برای خود پستر سلام داد آنحضرت با ایشان متفق علیه این غزوه در سنه چهارم از هجرت بود کما تقدم حافظ ابن القیم رح گفت این سخت مشکل ست زیراکه بصحت رسیده که مشرکان حبس کردند آنحضرت را روز خندق از صلوٰة ظهر و عصر و مغرب و عشا پس گذارد این هر چهار را مجموع و این قبل نزول صلوٰة خوف بود و خندق بعد ذات الرقاع ست در سنه خمس گفت و ظاهر این ست که اول نماز خوف که آنحضرت گذارده در عسفان بود و نیست خلاف در میان ایشان درانکه عسفان بعد از خندق بود و بصحت رسیده که آنحضرت صلوٰة الخوف بذات الرقاع گذارده پس معلوم شد که این بعد خندق و بعد عسفان ست و ظاهر شد ما را وهم اهل سیر انتهی و احتجاج کرده است بتقدیم شرعیت این نماز بر خندق علی روایت اهل السیر کسیکه میگوید گذارده نمی شود نماز خوف در حضر و لهذا نگذارد آنرا رسول خدا در خندق وهذا لفظ مسلم و وقع فی المعرفة لابن منده عن صالح بن خوات عن ابیه و این لفظ مسلم ست و واقع شده است در کتاب معرفه که تصنیف ابن منده است از حدیث صالح بن خوات از پدرش یعنی از خوات بن جبیر و وی صحابی ست ذکر کرد او را مبهم و وی پدر اوست و فی مسلم انه من ذکرناه و روایت

کرده است این را بخاری باسناد دیگر از قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق از صالح بن خوات از سهل بن ابی حثمه که صحابی صغیر ست و در سال سوم از هجرت ولادت یافته و این یک وجه ست از وجوه صلوات خوف و مدلول وی مطابق ظاهر قرآن ست قال تعالی وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَىٰ لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ واین کیفیت اقرب ست بموافقت معتاد از صلوات زیرا که در وی تقلیل افعال منافیهٔ صلوة و متابعت امام و باین وجه اخذ کرده است جماعتی از صحابه و من بعدهم و مالک شافعی و درین وجه هر طائفه یک رکعت با آنحضرت صلی الله علیه وسلم گذارده و رکعتی دیگر تنها ولیکن در وقت [illegible] حضرت نه قضای آن بعد اتمام صلوة آنحضرت و شرط کرده است شافعی که دشمن در غیر جهت قبله باشد و این در نماز ثنائی ست [illegible] ست که از [illegible] ند انتظار کند در تشهد اول و تمام کنند طائفه رکعت ثالث را و همچنین در رباعی اگر گوییم که نماز خوف گذارده میشود در حضر انتظار [illegible] و بعض [illegible] ند و اما ابن منده پس بفتح میم و سکون نون و دال مهمله امامی کبیر ست از ائمهٔ حدیث کذا فی السبل **وعن**

ابن عمر رضی الله عنه قال غزوت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم قِبَلَ نجد گفت ابن عمر غزا کردیم همراه آنحضرت بجانب نجد قبل بکسر قاف و فتح موحده بمعنی جهت و نجد بفتح نون و سکون جیم زمین مرتفع از بلاد عرب و نام شهری ست اعلای تهامه و یمن و اسفل عراق و شام و مراد اینجا عراق ست نه نجد یمن و بمعنی راه و روش هم آید فوازینا العدو فصاففناهم پس مواجه شدیم دشمن را و صف بسته ایستادیم در مقابل ایشان و آزینا بزا و مثناة تحتیه بمعنی قابلنا و انکار کرد جوهری که وازیت گفته شود بلکه آزیت بهمزه بعدوی الف ولکن یحتمل که وازیت از ان باشد اما همزه را بواو بدل کردند فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم فصلی بنا پس ایستاد رسول خدا و نماز گذارد با ما در مغازی بخاری ست که این نماز عصر بود و لفظ بخاری فصلی لنا بلام ست مصنف در فتح الباری گفته ای لاجلنا و ذکر نکرده که در وی روایت بالموحده نیز هست و در وی یصلی ست بفعل مضارع فقامت طائفة معه واقبل طائفة علی العدو و رکع بمن رکع معه وسجد سجدتين و نماز گذارد با ما پس ایستاد گروهی با آنحضرت و رو آورد گروهی دیگر بر دشمنان و رکوع کرد با آن طائفه که بادی بودند و سجده کرد دو سجده ثم انصرفوا مكان الطائفة التي لم تصل پس تر برگشتند و رفتند این گروه که یک رکعت با آنحضرت گذاردند بجای آن گروه که نگذاردند نماز و ایستاده بودند مقابل عدو فجاؤا فرکع بهم رکعة وسجد سجدتين ثم سلم پس آمدند آن گروه پس رکوع کرد رسول خدا با ایشان یک رکعت و سجده کرد دو سجده پس تر سلام داد فقام كل واحد منهم فركع لنفسه ركعة وسجد سجدتين پس ایستاد هر یکی از قوم پس رکوع کرد آنحضرت برای خود یک رکوع و سجده کرد دو سجده پس دلالت کرد این حدیث بر آنکه هر طائفه اقتدا کردند برسول خدا در یک رکعت و گذاردند برای خود دیگر رکعت تنها و این مذهب ابوحنیفه ست و گفته اند که این طریق اوفق ست بنص قرآن و پوشیده نماند که سبیل نیست بآنکه هر دو طائفه یکبارگی بگذارند یک رکعت یافته را چه در وی امر حرب و تقویت مصلحت ست و درین روایت تصریح واقع نشده که کدام نماز بود و لیکن در سفر بود و گذاردن دو رکعت ازین جهت باشد و لیکن مذهب حنفی عامتر ست که در سفر باشد یا در حضر صلوة خوف جائز ست و لهذا گفته اند که در نماز ثنائی خواه فجر باشد یا قصر سفر امام با هر طائفه یک رکعت بگذارد و در غیر ثنائی اگر رباعی ست با هر طائفه دو رکعت و در مغرب با طائفهٔ اول دو رکعت و با طائفهٔ دوم یک رکعت و مذهب امام احمد و شافعی نیز همچنین ست از جهت عموم قول وی سبحانه وَإِذَا كُنتَ فِيهِمْ کذا قالوا و گفته اند توانند که اثبات آن در حضر بقیاس باشد و نزد امام مالک مخصوص ست بسفر متفق علیه در مصفی زیر کریمه فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا الآیه وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَقْصُرُوا الآیه وَإِذَا كُنتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ

الآیة گفته در آیهٔ اول دو قید مذکور شد سفر و خوف و مذهب جمهور فقها آنست که نماز سفر دیگرست و آنرا خوف شرط نیست و نماز خوف دیگرست
و آنرا سفر شرط نیست پس تطبیق آیت بقرار داد ایشان بیکی از دو وجه تواند بود یا این ست که قید سفر اتفاقی ست و آیت در نماز خوف وارد شده
و قصر درینجا نزدیک بعض آنست که یک رکعت گذارد و بر قول جمهور آنست که در وقت ضرورت پیاده و سواره می توان گذارد و بجای سجود و رکوع
ایما میتوان کرد و این وجه اقوی ست نزدیک من و اوفق ست بسیاق آیت که در خوف واقع ست باتفاق و آنجا قید خوف ذکر کرده نشد
بجهت اعتماد بر قید سابق و ذکر سفر درینجا بجهت آنست که غالبا این صورت در دار الاسلام واقع نمی شود بلکه غالبا مقرون بسفر خواهد بود
یا این ست که قید خوف اتفاقی ست و قید سفر احترازی و مراد از قصر دوگانی ساختن نماز چهارگانی ست و این معنی را حمل کرده اند جمهور
مفسرین و استدلال کرده اند بر اتفاقی بودن قید خوف بحدیث مسلم که یعلی بن امیه سوال کرد از حضرت عمر رضی الله عنه که گفت خدای تعالے
أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلوٰةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا و مردمان ایمن شده اند پس جواب داد حضرت عمر رضی الله عنه
تعجب کردم از آنچه تو تعجب کردی پس سوال کردم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرمود صدقة تصدق الله بها علیکم فاقبلوا صدقته
و فقیر میگوید این استدلال مدخول ست زیرا که ما میگوییم معنی جواب آنست که قصر مسافر شرع جدید ست و تخفیف ست ابتدا از خدای تعالی
و همین ست توجیه قول ابن عمر که گذشت والله اعلم و آیهٔ دوم منطبق می شود بر چند وجه یکی آنکه امام بگذارد تمام نماز با یک فریق و فریق دیگر
رو بروی عدو بایستند بعد از ان دیگر بار تمام نماز با فریق دیگر گذارد و فریق اول مقابل عدو ایستند و این نماز آنحضرت ست صلی الله علیه
وسلم در ذات الرقاع بروایت جابر بن عبد الله دیگر آنکه با یک طائفه یک رکعت گذارد بعد از ان برکعت دوم استاده شود و این طائفه در اثنای
قیام امام رکعت دیگر را تمام کنند و سلام دهند و مقابلهٔ عدو شوند و طائفهٔ دیگر آمده اقتدا کنند و رکوع را با امام دریابند و چون امام بتشهد
مشغول شود ایشان برخیزند و رکعت دیگر تمام کنند و همراه امام سلام دهند و آن نماز آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم در ذات الرقاع
بروایت صالح بن خوات عن رجل و این را صور تها هم میتوان بود والله اعلم و قید اذا کنت فیهم و حمل سلاح و حذر اتفاقی ست باجماع و قال تعالی
فان خفتم الخ درین آیت دلیل ست بر آنکه در حال سابقه نماز واجب می شود و همین ست مذهب شافعی و نزدیک ابو حنیفه در حالت مسابقت
و مشی نماز نباید گذارد بلکه تاخیر باید کرد تا وقت امکان و خوف بحدیث خندق انتهی والـلفظ للبخاری این لفظ بخاری ست و در بواقی
کتب خمسه با جمعها نیز همچنین آمده باختلاف الفاظ و عبارات مصنف گفته مختلف نشد طرق از ابن عمر درین حدیث و محتمل ست که آنها
تمام کردند نماز را در حالت واحده و یحتمل که علی التعاقب تمام کرده باشند و هو الراجح من حیث المعنی و الا لازم آید تضییع حراست مطلوبه و افراد
امام تنها و مرجح او ست روایت ابو داود از حدیث ابن مسعود بلفظ ثم سلم فقام هؤلاء یعنی طائفهٔ دوم فصلوا لانفسهم رکعة ثم سلموا ثم ذهبوا
و رجع اولئک الی مقامهم فصلوا لانفسهم رکعة ثم سلموا انتهی و اطلاق کرده می شود لفظ طائفه بر قلیل و کثیر تا آنکه بر یک کس نیز پس اگر سه
کس باشند جائز ست امام را که بیک کس نماز گذارد و سوم را بر حراست گمارد بعده وی با امام بگذارد و این اقل چیزی ست که حاصل می شود
بدان جماعت و ظاهر حدیث در آنست که طائفهٔ ثانیه موالات کرد در میان هر دو رکعت خود پستر آمد طائفهٔ اولی بعد از وی و باین کیفیت
رفته است ابو حنیفه و محمد و در روایتی ابو یوسف **وعن** جابر رضي الله عنه قال شهدت مع رسول الله صلی الله
علیه وسلم صلوٰة الخوف فصففنا صفین صف خلف رسول الله والعدو بیننا و بین القبلة حاضر شدم
همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز خوف را پس صف بستیم دو صف یکی در پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم و دشمن میان ما و میان قبله بود و فائدهٔ این قید معلوم خواهد شد

فکبّر النبیّ صلی اللّٰه علیه وسلم وکبّرنا جمیعًا پس تکبیر برآورد آنحضرت و تکبیر برآوردیم ما همه ثم رکع فرکعنا جمیعًا پس برداشت
آنحضرت سر خود را و برداشتیم ما همه نیز تا اینجا آنحضرت و ما موافق بودیم ثم انحدر بالسجود والصف الذی یلیه وقام الصف المؤخر
فی نحر العدو پس فرو رفت به نشیب آنحضرت برای سجده و صف پیش که متصل بود با او ایستاد صف پایان در مقابله دشمنان برابر ایشان
فلما قضی السجود قام الصف الذی یلیه پس هر گاه که تمام کرد آنحضرت سجده را بایستاد صفی که متصل بود با آنحضرت یعنی سر
برداشتند از سجده [illegible] پس ذکر کرد جابر تمام حدیث را که پایان افتادند صف پسین برای سجده پستر برخاستند از سجده و پیش
رفت صف پسین [illegible] پستر رکوع کرد آنحضرت برای رکعت دوم و رکوع کردیم ما همه و برداشت آنحضرت سر خود از رکوع رکعت
دوم و سر برداشتیم ما همه نیز پستر انحدار کرد آنحضرت برای سجود و صفی که متصل بود آنحضرت را از صفی که مؤخر بود در رکعت اول و ایستاده ماند
صف پسین در مقابله دشمنان پس هر گاه که تمام کرد آنحضرت سجده را و صفی که متصل بود و او را منحدر شد صف پسین برای سجده پس سجده
کردند پستر سلام داد آنحضرت و سلام دادیم ما همه گفت جابر چنانکه می کنند این حراس شما با امرای خود انتهی بلفظ مسلم و این طریق دیگر است
برای نماز خوف مبنی بر اختلاف زمان و صلاح دید حراست و نگاهداشت از عدو و چون عدو در اینجا در مقابله بود بجانب قبله همه یکجا در مقابله ایستادند
و تا رکوع همه اتفاق نمودند و در وقت سجده یک طائفه ایستاده ماند و دیگری بسجده رفت چنانکه تقریر یافت و چون اعدا بجانب دیگر غیر قبله
بودندی احتیاج بفرستادن جماعت بآن طرف نشدی وفی روایة و در روایتی ست نزد مسلم از حدیث جابر و در ان تعیین قومی ست که محاربه
کردند با آنها و لفظ وی این ست غزا کردیم با رسول خدا صلی اللّٰه علیه وسلم قومی را از جهینه پس قتال کردند ما را قتال شدید پس چون گذاردیم
ظهر را گفتند مشرکان اگر حمله کنیم بر ایشان حملهٔ واحده هر آیینه اقتطاع کنیم و پاره پاره نماییم ایشان را پس خبر کرد جبرئیل علیه السلام رسول خدا را
پس ذکر کرد این را آنحضرت بما و گفت گفتند مشرکان بدرستی که اینک می آید ایشان را نمازی که دوست ترست بسوی ایشان از نماز اول و در
روایتی از اولاد و در روایتی از ابنا و اموال پس هر گاه که حاضر شد عصر ثم سجد وسجد معه الصف الاول فلما قاموا سجد
الصف الثانی ثم تأخر الصف الاول وتقدم الصف الثانی پستر سجده کرد آنحضرت و سجده کرد با او صف اول پس هر گاه
که ایستادند سجده کرد صف دوم پستر پس رفت صف اول و پیش رفت صف دوم و این تقدیم و تاخیر و تغییر مکان در اصطفاف برای آن بود
تا فضیلت صف اول هر دو طائفه را حاصل شود و اهل صف دوم که اهل صف باز پسین اند دو سجده رکعت دوم را با آنحضرت دریابند چنانکه
اهل صف اول دو سجده رکعت اول با وی دریافتند پس در فضیلت صف اول و فضیلت سجود برابر آنحضرت همه مساوی باشند و این غایت
عدل ست از آنحضرت و غایت محبت و حرص بر دریافت شرف متابعت و موافقت از اصحاب وذکر مثله و ذکر کرد درین روایت هم
مانند روایت اول بقیه حدیث را و آن این ست که گفت جابر پس ایستادند در مقام اول پس تکبیر گفت رسول خدا و تکبیر گفتیم ما و رکوع کرد
و رکوع کردیم پستر سجده کرد و سجده کرد با وی صف اول و ایستاد صف ثانی پس چون سجدهٔ دیگر کرد جلسه کردند همگنان وفی آخره
و در آخر این روایت آنست ثم سلّم صلی اللّٰه علیه وسلم وسلّمنا جمیعًا پستر سلام داد آنحضرت و سلام دادیم ما همه و این
کیفیت نه موافق ظاهر آیت ست و نه موافق روایت صالح بن خوات و نه مطابق روایت ابن عمر پس توان گفت که این نماز مختلف الصفات
باختلاف احوال رواه مسلم حدیث دلیل ست بر اینکه چون عدو در جانب قبله باشد پس حکم وی مخالف صورتی ست که در ان جانب
قبله نباشد زیراکه درین صورت ممکن ست حراست با وجود دخول ایشان جمیعًا در نماز چه حاجت بسوی حراست جز این نیست که در وقت

سجود ست فقط پس تابع امام باشند در رکوع و قیام و حراست کند صف مؤخر در حال سجدتین باین طریق که متابعت امام گذاشته سجده کنند نزد قیام صف اول و برود صف مؤخر بجای صف مقدم و متاخر شود صف مقدم تا متابعت کند مؤخر امام را در دو سجدهٔ اخیر پس صحیح شود با هر یکی از دو طائفه متابعت در سجدتین و حدیث دال ست برینکه حراست نمی باشد مگر فقط در حال سجود نه حال رکوع زیراکه در رکوع ادراک احوال عدو ممتنع نیست ولابي داؤد عن ابي عياش الزرقي مثله و در حدیث ابی داود ست از ابی عیاش زرقی مانند روایت جابر که گفت بودیم ما با رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعسفان و بود سر گروه مشرکان خالد بن الولید بعد گذاردیم نماز پیشین را گفتند مشرکان بتحقیق یافته بودیم غفلتی از مسلمانان کاشکی حمله میکردیم بر ایشان در حالیکه در نماز بودند پس نازل است وزی میتر و کمن حاضر شد عصر ایستاد رسول خدا مستقبل قبله و مشرکان در پیش او بودند و صف بستند خلف آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صفی دیگر خلف این صف و روایت کرد این کیفیت همان که مذکور شده و همین وجه بخاری و نسائی از ابن عباس نیز آورده اند و این بر تقدیری بود که دشمن برابر قبله بودی این حدیث را احمد و نسائی هم روایت کرده اند و زاد و زیاده کرد ابوداود و درین روایت انّها كانت بعسفان که این نماز در عسفان بود و بضم عین مهمله و سکون سین نام جای مشهور ست بر دو مرحله از مکه کما فی القاموس شمنی گفته صلوة خوف آنحضرت صلی الله علیه وسلم در چهار موضع بوده ذات الرقاع و بطن نخل و عسفان و ذی قرد و ازینجا ظاهر می شود که در سفر بوده پس تجویز فقها آنرا در حضر بقیاس بوده باشد و للنسائي من وجهٍ آخر و نسائی راست از وجه دیگر غیر وجه مخرجه مسلم عن جابر از حدیث جابر انّ النبيّ صلى الله عليه وسلم صلّى بطائفة من اصحابه ركعتين ثمّ سلّم ثمّ صلّى بآخرين ايضًا ركعتين ثمّ سلّم که بگذارد آنحضرت با یک گروه از اصحاب خود دو رکعت پس تر سلام داد و با دیگران یعنی گروه دوم نیز دو رکعت گذارد پس تر سلام داد و در شرح سنه این حدیث را از جابر باین لفظ آورده که بود آنحضرت که میگذارد نماز ظهر در حالت خوف ببطن نخل که نام موضعی ست میان مکه و طائف پس میگذارد با طائفه دو رکعت پس تر سلام میداد پس تر آمد طائفهٔ دیگر و بگذارد با ایشان دو رکعت پس تر سلام داد و درین صورت سلام با هر دو طائفه جدا جدا داد و درینجا نیز مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم چهار رکعت بود و قوم را دو رکعت چنانچه از حدیث سابق از جابر گذشت لیکن آنجا ساکت بود از ذکر تکرار سلام از آنحضرت در سفر السعادة گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در تشهد توقف میکرد تا گروه دوم می آمدند و با ایشان دو رکعت دیگر میگذارد و باتفاق سلام میدادند انتهی و در سبل گفته با یکی ازین طائفه فرض بگذارد و با طائفهٔ دیگر نفل و باین عمل کرده است حسن بصری و طحاوی دعوی کرده که منسوخ ست و این مبنی ست بر عدم صحت نماز مفترض خلف متنفل و نیست دلیل بر نسخ ومثله لابي داؤد عن ابي بكرة و مثل اوست ابوداود را از حدیث ابی بکره گفت ابوداود و همچنین در نماز مغرب که گذارده می شود شش رکعت و قوم سه سه رکعت میگذارند

وعن حذيفة رضي الله عنه انّ النبيّ صلى الله عليه وسلم صلّى بالخوف بهؤلاء ركعةً وهؤلاء ركعةً گذارد آنحضرت در حالت خوف با این طائفه یک رکعت و با آن طائفه یک رکعت و تصویر این وجه چنانکه در سفر السعادة گفته این ست که گاه با هر طائفه یک رکعت گذاردی و این طائفه بعد از یک رکعت از نماز بیرون می شدندی و آن طائفهٔ دیگر بیامدندی و یک رکعت بگذاردندی با پیغمبر صلی الله علیه وسلم از نماز بیرون شدندی چنانکه هر گروهی یک رکعت گذارده بودی و پیغمبر صلی الله علیه وسلم دو رکعت انتهی و ابوداود از ابن عمر و زید بن ثابت آورده که گفت پس قوم را یک رکعت شد و آنحضرت را دو رکعت و از ابن عباس روایت کرده که فرض کرد خدا بر زبان پیغمبر شما در حضر چهار رکعت و در سفر دو رکعت و در خوف یک رکعت و باین اخذ کرده است عطا و طاوس و حسن و غیرهم و گفته اند که بگذارد در شدت

خوف یک رکعت ایما کند ایمائی ومی گفت اسحق کافی ست ترا نزد مسابقت یک رکعت اشاره کنی برای وی واگر نتوانی پس سجده کن واگر این هم
نتوانی پس تکبیر گو که آن ذکر خداست و لم یقضوا وهیچ یکی قضا نکردند رکعتی دیگر را وابوداود گفت که بعضی روایت کرده اند که قضا کردند
کذا فی جامع الاصول رواه احمد وابوداود والنسائي وصححه ابن حبان ومثله عند ابن خزيمة عن ابن عباس رضي
الله عنه واین نماز را ابوحذیفه بهمین کیفیت در طبرستان گذارده وامیر سعید بن العاص بود وپس گفت کدام یک از شما گذارده است
با آنحضرت نماز خوف [illegible] من پس گذارد با ایشان این نماز را شوکانی رح گفته سبب اختلاف نماز خوف آنحضرت صلی الله علیه وسلم این
که در هر جا [illegible] ابلغ بودی در حراست بآن تحری می فرمود انتهی ودر سفر السعادة گفته واین وجوه همه رواست انتهی
یعنی از جهت [illegible] در احادیث صحیحه وثبوت فعل آنحضرت آنرا وهمین ست مذهب امام احمد چنانکه قاعدۀ اوست در اتباع ما ورد
وگذاردن نماز خوف باین وجوه بر تقدیری ست که مجال اقامت باین نهج صورت بندد واگر خوف زیاده بود ومجال تنگ گردد بگذارند بهر وجهی که
توانند پیاده وسوار برکوع وسجود بایما واشارت کما تقدم **وعن** ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم صلوة الخوف ركعة على اي وجه كان نماز خوف یک رکعت ست بهر وجه که باشد رواه البزار باسناد
ضعیف نسائی روایت کرده که آنحضرت این نماز را بذی قرد گذارده باین کیفیت وگفت مصنف صححه ابن حبان وغیره اما شافعی گفته
لا یثبت وحدیث دلیل ست برین که نماز خوف یک رکعت ست در حق امام وماموم وبه قال الثوری وجماعة ومن الصحابة ابوهریرة وابوموسی
مخفی مباد که مصنف درین کتاب پنج کیفیت نماز خوف ذکر کرده ودر سنن ابوداود هشت کیفیت آمده که این پنج هم از انجمله است
ومصنف در فتح الباری گفته مروی ست در صلوات خوف کیفیات کثیره وترجیح داد ابن عبد البر کیفیت وارده را در حدیث ابن عمر رض
بنا بر قوت اسناد آن وموافقت اصول در بنکه موتم تمام نکند نماز خود را قبل امام وابن حزم گفت صحیح شد چهارده وجه وابن عربی گفته
در وی روایات کثیره است اصح آنها شانزده روایت مختلف ست وقال النووي نحوه في شرح مسلم وبیان نکرد آنها را گفت حافظ وبیان
کرد آنرا شیخ ما حافظ ابوالفضل در شرح ترمذی وافزود یک وجه دیگر پس هفده وجه شد ولیکن ممکن ست تداخل آن وگفت در هدی نبوی
که گذارد آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم ده بار وابن عربی گفته بست وچهار بار وگفت خطابی گذارد آنرا در ایام مختلفه باشکال متباینه
وتحری کرد احوط للصلوة وابلغ فی الحراسة را پس این نماز با وجود اختلاف صور متفقة المعنی ست انتهی **وعنه** ای من ابن عمر
مرفوعا ليس في صلوة الخوف سهو نیست در نماز خوف سهو اخرجه الدار قطني باسناد ضعيف وبا این همه
موقوف ست وگفته اند که قائل نیست بآن هیچ یکی از علما وشرطها کرده اند دران شرطها از انجمله است سفر لقوله تعالى واذا ضربتم
في الارض وبحجت آنکه آنحضرت آنرا در حضر نگذارده ورفته اند شافعیه وحنفیه بعدم اشتراط سفر لقوله تعالى واذا كنت فيهم
بنا بر آنکه معطوف ست بر قوله اذا ضربتم في الارض پس مراعی اهل نباشد وتقیید بضرب في الارض وشاید که جماعت اول آنرا مقید داشته است
بآن وتقدیر عبارت چنین ست واذا کنت فیهم مع هذه الحالة التي هي الضرب في الارض وکلام درین باب مستوفی ست در تفسیر وتقدم ایضا
من المصنف واز انجمله آنکه در آخر وقت باشد زیرا که بدل ست از نماز امن پس کافی نباشد مگر وقت یاس ودیگران در اول وقت جائز بودند لعموم
ادلة الاوقات واز انجمله حمل سلاح ست در حالت نماز وشرط کرده ست این را داود وپس صحیح نباشد نماز مگر بحمل آن ونیست دلیل بر اشتراط
این واوجبه الشافعي للامر به في الآية وایشان را در سلاح تفاصیل معروفه ست از انجمله آنکه قتال محرم نباشد برابرست که واجب عین بود یا کفایه

وازانجملہ آنکہ مصلی مطلوب عدو باشد نہ طالب او زیرا کہ اگر طالب خواہد بود گذاردن نماز ادر اتمام وکمال میسر ست یا خاشی باشد از کر عدو بر خود واین شروط مستوفی اند در فروع ماخوذ اند از احوال شرعیت این نماز وظاہر نیستند در شرطیت وشرعیت این نماز از اعظم ادلہ ہست بر عظم شان صلوٰة جماعت

بابُ صلوٰة العیدین

باب در بیان نماز عید فطر وعید اضحی **عن** عایشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الفطر يوم يفطر الناس والاضحى يوم يضحي الناس عید فطر آن روز ست کہ مردم روزہ بکشایند واضحی آن روز ست کہ قربانی کنند مردمان در سبل گفتہ تفسیر کردہ اند بعض اہل علم این حدیث را وگفتہ اند معنی آنست کہ این فطر وصوم با جماعت وعظم مردم ست انتہی بلفظہ ودر وی دلیل ست بر انکہ معتبر در ثبوت عیدین موافقت مردم ست وہر کہ متفرد ست بمعرفت عید برویت بروی موافقت غیر خود واجب ست ولازم می شود اورا حکم ایشان در نماز وافطار واضحیہ وترمذی مثل این حدیث از ابی ہریرہ روایت کردہ وگفتہ حسن ست ودر معنی اوست حدیث ابن عباس کہ گفت اورا کریب روزہ داشتہ اند اہل شام ومعاویہ برویت ہلال روز جمعہ در شام وقدم آورد بمدینہ در آخر ماہ وخبر کرد ابن عباس را باین حال پس گفت ابن عباس ولیکن ما ہلال را شب شنبہ دیدہ ایم پس ہمیشہ روزہ داریم تا آنکہ کامل کنیم عدد سی را یا ببینیم ماہ را کریب گوید گفتم آیا اکتفا نکنیم برویت معاویہ ودیگر مردمان گفت نہ ہکذا امرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم وظاہر حدیث این ست کہ کریب ہم از انہاست کہ ہلال را دیدند ولیکن ابن عباس اورا امر کرد باتمام صوم واگرچہ متیقن باشد باینکہ آن روز عید ست نزد وی وباین رفتہ است محمد بن الحسن وگفتہ واجب ست موافقت مردم واگرچہ خود خلاف آن کردہ وہمین حکم ست در حج زیرا کہ وارد شدہ است عرفتکم یوم تعرفون وخلاف کردہ اند این را جمہور وگفتہ اند کہ واجب ست بروی عمل کردن در بارۂ نفس خود بانچہ یقین کردہ وحمل کردہ اند حدیث را بر عدم معرفت وی بخلاف مردم مراد او چون منکشف شد بعد خطا پس کافی شد اورا انچہ کردہ است گویند ومتاخر ست ایام در حق کسی کہ ملتبس شد بروی امر وعمل کرد باصل وتاویل کردہ اند حدیث ابن عباس را باینکہ وی قائل برویت اہل شام از ان جہت نشدہ کہ مطالع شام وحجاز مختلف ست یا بآن جہت کہ مخبر واحد بود عمل بر شہادت وی نکرد ونیست در وی اینکہ وی امر کرد کریب را بعمل بر خلاف یقین نفس وی زیرا کہ وی خبر نکرد مگر از اہل مدینہ وایشان نمی دانستند آنرا بنا بر یکی ازین دو امر انتہی کلام السبل وہم صاحب سبل رح در منحة الغفار حاشیۂ ضوء النہار گفتہ درین حدیث اخبار ست کہ مردم احزاب متحزب گردند وخلاف ہدی نبوی کنند پس گروہی عمل کنند بحساب وبرین ست امتی از مردم تا آنکہ عالمی از علما وطائفۂ باطنیہ کہ امتی از مردم اند تقدیم میکنند صوم وافطار ووقوف را واین شعار ایشان ست وباقی ماند بر ہدی نبوی کسی کہ خواست خدای تعالی با ایشان نیکی را پس ہمین کسان مراد اند درین حدیث وہمین ست آن گروہ کہ ہمیشہ ماند بر حق ضرر نکند ایشان را ہر کہ خلاف ایشان کند وہمین اند سواد اعظم واگرچہ یک کس تنہا باشد وہم الذين يهدون بالحق وبه يعدلون وہمین ست آن جماعت کہ دست خدا بر ایشان ست من شذ عنهم شذ في النار پس ایشان اند آن کسان کہ فطر نزد خدا روزی ست کہ افطار کنند ایشان واضحی روزی ست کہ قربانی کنند ایشان بنا بر علم ایشان بچیزی کہ معین کردہ ست برای ایشان خدا ورسول او از مواقیت وعلامات انتہی کلامہ رواه الترمذي وصححه الدارقطني وگفت ترمذی این حدیث حسن غریب ست اما حکم این نماز پس نزد ابو حنیفہ نماز عیدین فرض ست چنانکہ جمعہ ودر روایتی واجب وگویند کہ تسمیۂ او بسنت بجہت ثبوت او ست بسنت نہ بکتاب ونزد صاحبین سنت ست وشافعیہ نفل گفتہ اند ولیکن فضل نوافل داشتہ اند وبقولی

سنت مؤکده و مالک گفته سنت واجبه و وجوب اینجا بمعنی تاکد باشد و احتمال وجهی که در مذهب ابوحنیفه مذکور شد نیز دارد و نزد امام احمد فرض عین ست چنانکه نزد ابی حنیفه و صحیح نزد وی آنست که فرض کفایه است و بروایتی از ابوحنیفه نیز همچنین آمده و شوکانی گفته حق وجوب ست زیراکه آنحضرت صلعم خود هم بران مواظبت کرده و مارا هم حکم فرموده بخروج برای آن چنانکه ثابت ست در صحیح از حدیث ام عطیه پس امر بخروج مقتضی امر بصلوٰة ست برای کسی که نیست او را عذر بفحوای خطاب و مردان اولی ترانند از زنان انتهی **وعن ابی عمیر** بضم عین **بن انس بن مالک** [illegible] گویند که نام وی عبدالله ست و وی از صغار تابعین ست روی عن جماعة من الصحابة و زنده ماند بعد پدر خود تا زمانه دراز [illegible] ست که از [illegible] **عن عمومة له من الصحابة** روایت میکند از اعمام خود که از اصحاب آنحضرت صلعم بودند **ان رکبا جاؤا فشهدوا انهم راوا الهلال** [illegible] **بالامس** در ستیکه سواری چند آمدند نزد آنحضرت صلعم پس گواهی دادند که ایشان دیده اند هلال را دیروز **فامرهم النبي صلى الله عليه وسلم ان يفطروا واذا اصبحوا يغدوا الى مصلاهم** پس امر کرد آنحضرت صلعم اصحاب را که افطار کنند و چون صبح کنند بروند بسوی عیدگاه زیراکه آمدن این سواران بعد از زوال بود که وقت نماز گذشته بود و در روایت ابن ماجه و دارقطنی صریح آمده است که قدوم آورندسواران آخر روز و لفظ حدیث دارقطنی اینست که صحابه گفتند پوشیده شد بر ما هلال شوال پس برخاستیم ماروزه دار پس آمدند سواران در آخر نهار پس گواهی دادند نزد آنحضرت صلعم که ما دیده ایم هلال را دی شب و در روایتی بعد زوال آفتاب و مذهب حنفیه همین ست چنانکه در هدایه گفته و مصلی مکانی ست بیرون مدینه جانب غربی مسجد شریف بیرون دروازه مصری که قافله مکه از انجانب درآید و میان وی و مسجد شریف هزار ذراع ست کذا فی تاریخ المدینه و درینجا دلیل ست برانکه بیرون آمدن برای نماز عید بصحرا افضل ست از گذاردن وی بمسجد چه آنحضرت صلعم باوجود آن فضل و شرف که مسجد وی دارد بمصلی بیرون آمده و امر کرده بخروج بسوی آن پس در جای دیگر بطریق اولی بود و هم برین ست عمل ناس در امصار مگر آنکه عذری باشد **رواه احمد** و حدیث دلیل ست برینکه نماز عید گذارده می شود در روز دوم زیراکه ظاهر شد حال عید بعد خروج وقت نماز و ظاهر حدیث اطلاق ست بنظر وقت صلوٰة اگرچه وقت آن باقی باشد زیراکه از اول روز معلوم نبود و باین رفته اند حنفیه لیکن بشرط معلوم نشدن [illegible] تا بیرون رفتن وقت که درین صورت روز دوم قضا کنند در وقتی که روز اول ادا میکردند و این بظاهر حدیث اداست نه قضا و مالک گفته که قضا کرده نشود مطلقا و شافعیه را در وی تفصیل ست و این حدیث درباب عید الفطر ست و عید اضحی را بران قیاس کرده اند در ترک لبس و بران اعذار دیگر را قیاس نموده اند و در قیاس نظر ست زیراکه معرفت جامع متعین نیست **وابوداؤد وهذا لفظه واسناده صحيح** والنسائی وابن ماجه وصححه ابن المنذر وابن السکن وابن حزم ورواه ابن حبان فی صحیحه عن انس ان عمومة له [illegible] قال ابوحاتم فی العلل وعلق الشافعی القول به علی صحة الحديث فقال ابن عبدالبر ابوعمیر مجهول کذا قال قد عرفه من صحح له **وعن انس رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يغدوا يوم الفطر حتى ياكل تمرات ياكلهن وترا** بود آنحضرت صلعم که بیرون نمی آمد روز فطر تا آنکه میخورد چند خرما و میخورد آنها را وتر و در روایت ابن حبان و حاکم از عتبه بن حمید صریح آمده که میخورد سه یا پنج یا هفت یا کمتر ازان یا بیشتر ازان مگر وتر **اخرجه البخاري** گفته اند که حکمت در استحباب اکل تمر حلاوت اوست و وی مفید تقویت بصر ست که صوم مضعف آنست و حلو موافق مزاج ایمان ست که المؤمن حلوی و اگر یکی چیزی شیرین در خواب خورد تعبیرش آن بود که لذت ایمان نصیب وی گردد و شیرین مرقق قلب ست و لهذا بعض علما گفته اند که افطار بچیزی شیرین افضل و مستحب ست چنانکه عسل و غیر آن رواه ابن ابی شیبة عن ابن عباس **وفي رواية معلقة**

للبخاري علقها عن انس و وصلها احمد في مسنده والاسمعيلي والحاكم وابن حبان ويأكلهن افراداً ميخورد آن چند خرمارا افراد يعني عدد آن طاق بود يعني در عايت عدد وتر در همه چيز عادت شريف آنحضرت بود صلى الله عليه وسلم وفرمودي ان الله وتر يحب الوتر ونيز در ايتار اشارت است بسوي وحدانيت پس عايت آن در جميع امور شرکا بست واخرجه البخاري في تاريخه ومهلب گفته حکمت در اکل قبل صلوة آنست که کسي گمان نکند که صوم لازم ست تا اداي نماز عيد پس باين خوردن سد اين ذريعه کرد وگفته اند که چون وقت وجوب بعد از فطر عقيب وجوب صوم ست لهذا تعجيل فطر مستحب شده مبادرة الى امتثال امر الله وابن قدامه گفته نميدانم در استحباب تعجيل اکل درين روز تهمت وروي متروکني در علماء والله اعلم

وعن ابن بريدة بضم موحده وفتح را وسکون تحتيه ودال مهمله ونام وي عبد الله ابو سهل الاسلمي المروزي ولد درواة از طبقه ثالثه قاله المصنف في التقريب عن ابيه هو بريدة بن الحصيب رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يخرج يوم الفطر حتى يطعم بود آنحضرت که بيرون نمي آمد روز عيد فطر براي نماز تا آنکه ميخورد چيزي ولا يطعم يوم الاضحى حتى يصلي ونميخورد روز عيد قربان تا آنکه ميگذارد نماز گفته اند که اکل آنحضرت در هر دو عيد در وقت مشروعيت اخراج صدقه بود که مخصوص ست بهر کدام چون اخراج صدقه فطر پيش از برآمدن بمصلى بود صدقه برآورد واکل کرد وبمصلى برفت واخراج صدقه اضحى چون بعد از ذبح بود که وقت آن بعد از نماز ست ذبح کرده صدقه داد بعد از ان بخورد رواه احمد در سبل السلام گفته حديث دليل ست بر شرعيت اکل يوم الفطر قبل صلوة وتاخير اکل روز اضحى تا بعد نماز وحکمت در ان آنست که چون اظهار کرامت الهي براي عباد بشرعيت نحر اضاحي ست اهم ابتدا است باکل آن براي شکر خدا بر انعام وي از شرعيت نسک جامع خير دنيا وثواب آخرت والترمذي وابن حبان والدارقطني والحاکم والبيهقي ودر روايت بيهقي اين ست که چون برميگشت ميخورد از جگر قرباني خود کذا في الجامع ورواه ابن ماجة والدارمي وصححه ابن حبان وابن القطان وگفت ترمذي درين باب ست از علي کرم الله وجهه وانس رضي الله عنه انتهى وروى حديث علي الترمذي ايضاً والعقيلي وقال اسناده غير محفوظ ورواه ايضاً عن ابن عمر وضعفه ورواه البزار عن ابي سعيد وذکره الشافعي مرسلاً عن صفوان بن سليم وسعيد بن المسيب وموقوفاً على عروة کذا في التلخيص

وعن ام عطية از کبار صحابيات انصاريه وعاقلات نسا ست نام وي نسيبه بنت الحارث وقيل بنت کعب وهمراه آنحضرت غزا ميکرد وبيماران را تيمارداري ميکرد ومجروحان را تداوي مي نمود معدود ست در اهل بصره وجماعتي از صحابه وتابعين در بصره از وي اخذ ميکردند غسل ميت را زبرا که وي حاضر بود در غسل بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم وحکايت ميکرد آنرا با اتقان تمام پس حديث وي اصل ست در غسل ميت واين حديث وي در کتاب الجنائز خواهد آمد قالت امرنا گفت امر کرده شديم ما گروه زنان بناي مجهول بجهت حصول علم با آمر ست که آنحضرت صلى الله عليه وسلم اند ودر روايت بخاري ست امرنا نبينا ان نخرج که بيرون آريم بسوي مصلى العواتق زنان بالغات ودختران دوشيزه را که مقارب بلوغ اند والحيض وزنان حائض را واين اعم ست از اول من وجه في العيدين در هر دو عيد که فطر واضحى اند ودر روايتي ذوات الخدور آمده يعني زنان پرده نشين يشهدن الخير ودعوة المسلمين حاضر شوند خير را که در آمدن ست در فضيلت صلوة ودعاهاي مسلمانان را وتعتزل الحيض المصلى وگوشه گير ند ويکسو نشينند زنان حائض از جاي مصلى متفق عليه لفظ بخاري اين ست امرنا ان نخرج العواتق ذوات الخدور وقال العواتق وذوات الخدور فيعتزلن الحيض المصلى ولفظ مسلم اين ست امرنا يعني النبي صلى الله عليه وسلم ان نخرج العواتق وذوات الخدور وامر الحيض ان يعتزلن مصلى المسلمين پس اين لفظ که مصنف آورده لفظ هيچ يکي از شيخين نيست ودر حديث دليل ست بر وجوب

اخراج زنان و در وی سه قول ست یکی آنکه واجب ست و باین قائل از خلفای ثلثه علی و ابوبکر و عمر و مؤید او ست حدیث ابن عباس نزد ابن ماجه و بیهقی که بود آنحضرت صلعم بیرون میکرد زنان و دختران خود را در عیدین و این ظاهر ست در استمرار این اخراج از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این عام ست در ذوات هیئت و غیر ها و صریح ست در زنان جوان و در عجائز بالاولی دوم آنکه سنت ست و امر محمول ست بر ندب قاله جماعة و قواه النووي (؟) مغربی و استدلال کرده که تعلیل کرد آنحضرت خروج ایشان را بشهود خیر و دعوات مسلمین و اگر واجب بودی تعلیل نمی کرد و خیست کرا ... ادای واجب و امتثال امری بود گویم و در وی تامل ست زیراکه واجب هم گاهی معلل می شود لفوائدی که در وی است و معلل نمی شود بعض ... امام شافعی که در ام ست تفرقه است در میان ذوی الهیآت و عجائز و گفته واجب ست شهود عجائز و غیر ذوی الهیآت از نسا برای نماز و شهود ایشان در اعیاد شدید الاستحباب ست سوم آنکه منسوخ ست طحاوی گفته در اول اسلام بود بنا بر احتیاج بخروج ایشان برای تکثیر سواد و در وی ارباب عدو بود پس منسوخ شد و تعقب کرده اند او را باینکه این نسخ بمجرد دعوی ست و دافع اوست شهود ابن عباس خروج زنان را و حال آنکه وی صغیر بود و این بعد فتح مکه است و هیچ حاجت نبود بسوی زنان در تقویت اسلام درین وقت و نیز تعلیل کرده اند در حدیث ام عطیه خروج ایشان را بحضور شهادت خیر و دعوت مسلمین و نیز فتوی داد بآن ام عطیه بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلاف نکرد او را هیچ یکی از صحابه و اما قول عایشه که اگر می دریافت آنحضرت صلعم چیزی را که احداث کردند زنان بعد وی هر آیینه منع میکرد ایشان را از مسجد ها متفق علیه پس دال نیست بر تحریم و نه بر نسخ بلکه دلیل ست برینکه ما هم منع نمی کنیم زیراکه آنحضرت صلعم منع نفرمود بلکه امر کرد باخراج ایشان پس ما را نمیرسد که آنچه وی بدان امر کرده ما از ان منع نمائیم **وعن** ابن عمر رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر يصلون العيدين قبل الخطبة بود رسول خدا و ابوبکر و عمر میگذاردند نماز هر دو عید را پیش از خطبه تخصیص ابوبکر و عمر برای تاکید سنت ست زیراکه آنحضرت صلعم فرموده اقتدا کنید بعد از من بابی بکر و عمر و می گویند که عثمان آنرا تغییر داد و خطبه پیش از نماز خواند بجهت وجود کثرت مردم تا بهمه نماز را دریابند و برسند بآن و تمام و کمال آن بیابند روا ابن المنذر بسند صحیح الی الحسن البصري و در مسلم ست که اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند مروان ست و قیل سبقه الی ذلک عثمان و چون ابو سعید انکار کرد بر مروان گفت مردم بعد نماز نمی نشینند و وجه نشستن چنان گفته اند که در خطبه وی سب کسی بود که لائق سب نبوده و افراط در مدح بعض مردم بود و عبد الرزاق از ابن جریج از زهری آورده که اول کسی که احداث کرد خطبه را قبل نماز در عید معاویه ست و بهر تقدیر این تقدیم بدعت ست مخالف هدی وی صلی الله علیه وسلم تا آنکه گفته اند که اعتذار عثمان بکثرت مردم و دوری خانهای ایشان نیز مخالف هدی وی صلی الله علیه وسلم ست کذا فی السبل گویم لفظ ابو سعید این ست که همیشه بودند مردم برین تا آنکه بیرون آمدم من با مروان و وی امیر مدینه بود در اضحی یا فطر پس ناگاه منبری بود مبنی از گل و خشت و خواست مروان که برود بران پیش از انکه نماز کند پس کشیدم من جامه او را و کشید او مرا و رفت بر منبر و خطبه خواند پیش از نماز پس گفتم او را تغییر دادید شما بخدا سنت را گفت ای ابا سعید رفت چیزی که میدانی تو آنرا و متروک گشت گفتم بخدا سوگند نتوانید آورد شما بهتر از انچه من میدانم این کلمه را سه بار گفتم و برگشتم و درینجا دلالت ست برینکه عالم را میرسد که با میر در امر دین برای تغییر منکر در آویزد پس اگر وی سخن او پذیرد فبها و رنه ذمه عالم بری ست و در فتح الباری درین مقام کلام دراز ذکر کرده و ما آنرا در شرح مختصر شوکانی ذکر کرده ایم متفق علیه در حدیث دلیل ست برینکه امر دائمی آنحضرت صلعم و هر دو خلیفه راشد وی همین بود و بر همین مستمر ماندند و ظاهرش وجوب تقدیم صلوة ست بر خطبه و بعضی اجماع نقل کرده اند بر عدمه و وجوب خطبه در عیدین و مستند ایشان حدیث

عبد الله بن السائب ست که گفت حاضر شدم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم عید را پس هرگاه که بگذارد نماز را فرمود ما خطبه میخوانیم پس هر که دوست دارد که بنشیند برای خطبه پس باید که بنشیند و هر که دوست دارد که برود پس باید که برود رواه النسائی وابن ماجه وابو داود و ازین معلوم شد که واجب نیست پس اگر مقدم کند خطبه را مشروع نیست اعاده آن واگرچه فاعل خلاف سنت شده شوکانی گفته اصحاب کتب سته اتفاق دارند بر حکم آنحضرت نماز عید فطر و عید اضحی پیش از خطبه میخواند و همچنین ابوبکر و عمر و ترمذی گفت برین ست عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم وغیر ایشان انتهی

وعن ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى يوم العيد ركعتين بدرستیکه آنحضرت بگذارد روز عید دو رکعت درینجا دلیل ست بر انکه نماز عید دو رکعت ست و روی مسلم و برین اجماع ست در حق کسی که با امام در جبانه گذارد و اگر نماز با امام فوت شده و تنها گذارده نیز همین حکم ست عند الاکثر واحمد و ثوری گفته چهار بگذارد و سعید بن منصور از ابن مسعود روایت کرده که هر که نماز عیدش فوت شده با امام پس باید که چهار رکعت بگذارد و اسنادش صحیح ست و اسحق گفته اگر در جبانه گذارد دو گذارد ورنه چهار وابو حنیفه گفته چون قضا شد نماز عید پس مخیر ست درمیان دو و چهار و بر شرعیت عیدین اجماع ست و در وجوب وسنیت وی اختلاف در سبل گفته یک قول وجوب عین ست نزد ابو حنیفه و همان ظاهر ست از مداومت آنحضرت صلی الله علیه وسلم وخلفای وی وامر آنحضرت باخراج نسا وامر ایشان بغدو مصلی وامر اصل ست در وجوب قول دوم فرض کفایه ست زیرا که شعار ست وساقط می شود بقیام بعض کالجهاد قول سوم سنت موکده ست ومواظبت آنحضرت بران دلیل تاکید سنیت ست لقوله صلی الله علیه وسلم خمس صلوات کتبهن الله على العباد و گفته اند که این استدلال بمفهوم عدد ست واحتمال کتابت هر لیل و یوم دارد ولم يصل قبلها ولا بعدها ونگذارد پیش ازان ونه بعد ازان و درینجا دلیل ست بر عدم شرعیت نافله قبل عید و بعد آن زیرا که چون آنحضرت این را نکرد ونه امر نمود بدان پس مشروع نباشد در حق وی صلی الله علیه وسلم ونباشد مشروع در حق ما و در حدیث ابو سعید که بیاید دلیل ست بر ترک وی صلی الله علیه وسلم این را ولیکن هم در حدیث وی بیاید که میگذارد دو رکعت بعد عید در خانه خود وصححه الحاكم اخرجه السبعة یعنی احمد وبخاری ومسلم وابو داود وترمذی ونسائی وابن ماجه وروى الترمذي عن ابن عمر نحوه وصححه وهو عند احمد والحاکم واو را طریق دیگر ست نزد طبرانی در اوسط لیکن در روی جابر جعفی ست واو متروک ست واخراج کرد بزار حدیث علی رضی الله عنه در قصه وی که گفت بگذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم قبل وی ونه بعد وی پس هر که خواهد بکند و هر که خواهد ترک کند وجمع میان این احادیث باین طریق ست که نفی از صلوة در مصلی ست نه در غیر آن

و هم روایت ست از ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى العيد بلا اذان ولا اقامة گذارد نماز عید را فطر باشد یا اضحی بغیر اذان و اقامت اخرجه ابو داود واصله في البخاري واصل این حدیث در بخاری ست وآن این ست که بخاری از ابن عباس و جابر بن عبد الله آورده که گفتند نبود یعنی در زمان نبوت که اذان گفته می شد نه یوم الفطر ونه یوم الاضحی و در صحیح مسلم ست از عطا که گفت خبر داد مرا جابر بن عبد الله که نیست اذان مر صلوة را روز فطر ونه اقامت ونه ندا ونه چیزی و روایت کرد نسائی از ابن عمر که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در روز عید پس بگذارد نماز بی اذان و اقامت ومسلم وابو داود و ترمذی از جابر بن سمره آورده اند که گفت گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم عیدین نه یکبار ونه دو بار بی اذان و اقامت و گفت ترمذی که درین باب حدیث از جابر بن عبد الله وابن عباس نیز آمده و حدیث جابر بن سمره حسن صحیح ست و عمل برین ست نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وغیر ایشان که اذان گفته نشود مر عیدین را ونه مر هیچ یکی از نوافل را و مالک در موطا گفته که شنیدم بسیاری از علما را که گفتند نبود در فطر ونه در اضحی

نداونه اقامت از زمانِ رسولِ خدا تا امروز و بالجمله اذان و اقامت در نماز عید مجمع علیه ست و در سبل گفته این حدیث دلیل ست بر عدم شرعیت اذان و اقامت در صلوة عید و این بدعت ست و روایت کرد ابن ابی شیبه باسناد صحیح از ابن المسیب که اول کسی که احداث کرد اذان را برای نماز عید معاویه ست و شافعی روایت کرد عن الثقة و زیاده کرد که گرفت آنرا حجاج وقتیکه امیر کرده شد بر مدینه و روایت کرد ابن المنذر که اول محدث او زیاد ست در بصره و گفته اند اول [illegible] اخذ کرد بدان مروان ست و گفت ابن حبیب اول محدثِ او عبد الله بن زبیر ست و وی اقامت هم گفت و شافعی از ثقه از زهری روایت [illegible] امر میکرد موذن را در عیدین پس میگفت الصلوة جامعة در شرح گفته این مرسل ست معتضد بقیاس بر کسوف زیرا که گفتن آن [illegible] ت و در وی تامل ست انتهی زیرا که حافظ ابن القیم رح در هدی گفته آنحضرت چون می رسید بمصلی شروع میکرد نماز را بغیر اذان و اقامت و نمی گفت الصلوة جامعة پس سنت آنست که هیچ چیز از ینها نکنند انتهی و در جای دیگر گفته که هر چه سببش در زمانه آنحضرت یافته شد و آنحضرت آنرا نکرد پس کردنِ آن بقیاس صحیح نیست سید علامه عبد الله بن محمد الامیر ولد صاحب سبل رحمهما الله تعالی گفته شاید وجه تامل برای منع قیاس همین ست و الله اعلم

وعن ابي سعيد رضي الله عنه قال كان النبي صلى الله عليه وسلم لا يصلي قبل العيد شيئا فاذا رجع الى منزله صلى ركعتين بود آنحضرت که نمی گذارد پیش از نماز عید هیچ شی از نوافل پس چون بر می گشت بسوی منزلِ خود میگذارد دو رکعت و این دال ست بر شرعیت دو رکعت بعد عید در خانه و معارضِ او ست حدیثِ ابن عمر نزد احمد مرفوعًا که نیست نماز روز عید قبل آن و نه بعد از آن و جمع میانِ هر دو این ست که نیست نماز در جبانه و زرکشی گفته علی رضی الله عنه خلیفه ساخته بود ابو مسعود انصاری را بر مردم پس بیرون آمد روز عید و گفت ایها الناس نیست از سنت که گذارده شود پیش از امام رواه النسائی و روایت ست از ابن سیرین که ابن مسعود و حذیفه بالستادند و نهی کردند مردم را که بگذارند نماز روز عید پیش از خروج امام رواه سعید و زهری گفت نشنیدم از هیچ یکی از علمای خود که ذکر کنند که کسی از سلف این امت نماز گذارد پیش از نماز عید و بعد از وی رواه الاثرم و در موطا آورده که قاسم بن محمد میگذارد در روزِ فطر پیش از انکه برود بمصلی چهار رکعت و عروه نماز میگذارد در روزِ فطر پیش از عید در مسجد در مصنف گفته ماخذ فعل حضرت ابن عمر اتباع عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم ست و ماخذ دیگران استصحاب مشروعیتِ اصل صلوة ست و نیافتن دلیلی که دلالت کند بر منع زیرا که نکردنِ آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین حالات دلالت بر کراهت نمی نماید ترکِ فعل نزدیک حضور دواعی آن دلیلِ کراهت نمی تواند شد پس از اختلافِ ایمه دلیلِ ایشان ترکِ آنحضرت صلی الله علیه وسلم با عدم کراهتِ فعل معلوم شد و مذهب مالک آنست که تطوع قبل از عید و بعد از ان امام را مکروه نیست و در پیش حنفیه امام و ماموم را در مصلی مکروه ست انتهی گوییم خلاف دران ست که این مخصوص بمصلی ست یا شامل مصلی را و منزل را بعض گویند اگر در غیر مصلی بگذارد فلا باس ست و گذشت حدیثِ ابی سعید درین باب در هدایه گفته تنفل نکند در مصلی پیش از عید پس کراهت در مصلی ست خاصةً و اگر نمازِ اشراق و ضحی را پیش از خروج بجبانه کند مکروه نباشد کذا فی الشرح و بعضی گفته اند در مصلی و غیر مصلی برابر ست و در شرح هدایه گفته این نفی باطلاقش متناول ست امام را و قوم را جمیعًا و شافعی گوید امام را مکروه ست نه قوم را و گفته اند مراد باین نفی آنست که پیش از عید نماز مسنون نیست نه آنکه مکروه ست فی حد ذاته و مصنف در فتح الباری گفته منع صلوة قبل العید و بعدها احتمال دارد که مراد از ان منع تنفل باشد یا نفی راتبه و بر تقدیر منع تنفل آیا از جهت کراهت ست یا عام تر از ان و بر هر تقدیر مخصوص بامام یا شامل ست امام را و ماموم را و مخصوص ست بمصلی یا شامل ست مصلی و بیت را اختلاف ست سلف را در جمیع آن کوفیان می گویند بگذارد بعد از عید نه قبل آن و مذهب اوزاعی و ثوری و حنفیه این ست و بصریان می گویند بگذارد قبل و بعد و مذهب حسن بصری و جماعت این ست و مدنیان میگویند

کہ نہ قبل و نہ بعد و مذہب زہری و ابن جریج و احمد این ست و بعضے از مالکیہ نقل کردہ اند اجماع بر عدم تنفل امام در مصلے و ہر کہ تجویز کردہ ست می گوید
کہ آن وقت مطلق نماز ست و ہر کہ منع کردہ می گوید کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نگذاردہ و مَنِ اقتدیٰ بہ فقد اہتدیٰ و حاصل آنست کہ نماز عید را
سنتی ثابت نشدہ نہ قبل و نہ بعد الا نزد بعضے کہ قیاس کنند او را بر جمعہ اما مطلق نفل منع آن بدلیل خاص ثابت نشدہ مگر در وقت کراہت کہ در سائر
ایام ست انتہی رواہ ابن ماجۃ باسنادٍ حسنٍ و حاکم در مستدرک از حدیث ابن عباس آوردہ کہ بگذارد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قبل خطبہ
در روز عید و گفت صحیح ست بر شرط شیخین و در حدیث ابن عمر آمدہ مرفوعاً کہ نیست نماز روز عید نہ قبل آن و نہ بعد آن اخرجہ احمد و روی الترمذی
عن ابن عمر نحوہ و صححہ و ہو عند احمد و الحاکم و لہ طریق اُخری عند الطبرانی فی الاوسط لیکن در سندش جعفر جعفی ست و وی متروک ست و درین باب
حدیثہا ست چنانکہ بآن اشارت کردیم گفت ترمذی عمل برین ست نزد بعضے اہل علم از اصحاب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و روایت ست از ابی سعید
رضی اللہ عنہ کان النبیّ صلی اللہ علیہ وسلم یخرج یوم الفطر والاضحیٰ الی المصلّٰی بود آنحضرت بیرون می آمد روز
عید فطر و روز عید اضحی بسوی مصلّٰی کہ جای مشہور ست در مدینہ بیرون شہر و الآن گرد وی چار دیواری کشیدہ اند و مسافت از حجرۂ شریف
تا آنجا ہزار قدم ست قالہ عمر بن شیبۃ فی اخبار المدینۃ و اوّل شیءٍ یبدأ بہ الصلوۃ پس نخست چیزی کہ آغاز میکرد آنحضرت بدان بعد از رسیدن
بمصلّٰی نماز بود یعنی نماز را بر خطبہ مقدم میکرد ثم ینصرف فیقوم مقابل الناس والناس علیٰ صفوفہم فیعظہم و یامرہم
پستر بر می گشت از نماز و می ایستاد روبروی مردم یعنی بی آنکہ بر منبر بایستد زیرا کہ در زمان شریف منبر در مصلّٰی نبود و حال آنکہ مردم نشستہ می بودند
بر صفہای خود پس پند میکرد ایشان را و امر میکرد ایشان را یعنی بحلال و حرام و تمام حدیث این ست و اگر میخواست کہ جدا کند و بفرستد لشکری را
می فرستاد آنرا یا اگر میخواست کہ بفرماید کاری را می فرمود آنرا پستر بر می گشت یعنی بعد از وعظ و امر و جز آن بسوی خانہ مُتّفق علیہ
وازین حدیث چہار امر معلوم شد یکی آنکہ خروج بسوی مصلّٰی مشروع ست و متبادر از آن خروج ست بسوی موضع غیر مسجد دوم آنکہ نماز
پیش از خطبہ بود و خطبہ بعد از نماز عید بود سوم آنکہ این خطبہ بر منبر نبود چنانکہ در روایت ابن المنذر آمدہ کہ خطبہ خواند آنحضرت ایستادہ بر دو پای
خود و اول کسیکہ خطبہ خواند بر منبر عثمان بن عفان ست چنانکہ در مدونۂ امام مالک ست و رواہ عمر بن شیبۃ و گویند مروان ست ذکرہ البخاری
عن ابی سعید و لیکن عثمان یکبار این چنین کردہ ترک داد و ابا سعید بران مطلع نشد و در فتح القدیر شرح ابن ہمام بر ہدایہ گفتہ اختلاف کردہ اند
در بنای منبر بجبّانہ بعض گفتہ اند مکروہ ست و خواہر زادہ گفتہ حسن ست درین زمان و مروی ست از ابو حنیفہ لا بأس بہ انتہی و در بعض احادیث
آمدہ کہ خطبہ بر راحلہ خواند اخرجہ ابن حبان چہارم آنکہ خطبۂ عید مشروع ست و مثل خطبۂ جمعہ است و لیکن درین حدیث ذکر خطبتین نیست تا مثل خطبۂ
جمعہ باشد و میان ہر دو نشیند در سبل گفتہ لعلہ لم یثبت ذلک من فعلہ صلی اللہ علیہ وسلم و انما صنعہ الناس قیاساً علی الجمعۃ انتہی
پنجم استحباب وعظ و تذکیر درین روز در خطبہ چنانکہ در صحیحین از حدیث جابر بن عبد اللہ ست کہ حاضر شدم با رسول خدا روز عید پس
ابتدا کرد بنماز قبل خطبہ بلا اذان و اقامت پستر ایستاد تکیہ زدہ بر بلال پس امر کرد مردم را بتقوی و ترس از خدا و بر انگیخت بر طاعت وی تعالی
و وعظ کرد مردم را و تذکیر نمود ایشان را پستر بگذشت از ایشان تا آمد زنان را پس وعظ و تذکیر کرد و در روایتی آمدہ کہ فرمود ایشان را بصدقہ
دہید و خیر کنید پس اکثر کسی کہ تصدق کردند زنان بودند بگوشوارہا و انگشتری و چیزہای دیگر از جنس الحلی تصدق توان کرد وعن
ابی ابراہیم عمرو بن شعیب بن محمد بن عبد اللہ بن عمرو بن العاص عن ابیہ عن جدّہ سماع دارد از پدر خود و ابن مسیب
و طاؤس و روایت کرد از وی زہری و جماعت و شیخین حدیث او را اخراج نکردہ اند و ضمیر ابیہ و جدّہ اگر عائد ست بسوی او پس معنی دی

این ست که پدرش شعیب روایت کرد از جد وی محمد که گفت آنحضرت کذا و کذا و درین صورت حدیث مرسل باشد زیرا که جد وی محمد آنحضرت را ندریافته است واگر ضمیر ابیه عاید ست بسوی عمرو وضمیر جده راجع ست بسوی شعیب پس مراد این ست که شعیب راوی ست از جد خود عبد الله و شعیب جد خود عبد الله را ندریافته پس شیخین باین علت حدیث او را اخراج نکرده اند و ذهبی گفته ثابت شده ست سماع شعیب از جد وی عبد الله و احتجاج کرده اند بدان ارباب سنن اربعه و ابن خزیمه و ابن حبان و حاکم کذا فی السبل وقد تقدم ذکره (ایضاً) رضي الله عنهم قال قال نبي الله صلی الله علیه وسلم التکبیر فی الفطر سبع فی الاولی وخمس فی الاخرة گفت آنحضرت تکبیر در عید الفطر هفت ست در رکعت اولی و پنج در رکعت دوم و این هفت محتمل ست که مع تکبیر افتتاح باشد یا بغیر آن در مصفی ست ظاهر ازین کلام آنست که این سبع و خمس ورای تکبیر احرام و قیام بود و علیه الشافعی انتهی و گفت امام مالک در موطا و هو الامر عندنا یعنی همین ست امر مسلم و مفتی به نزدیک ما در سبل گفته اوضح این ست که بی اوست و در وی خلاف ست و رهدی نبوی گفته تکبیر افتتاح از وست مگر آنکه بدلیلی نیامده و در دوم پنج ست و باین رفته است جماعتی از صحابه و غیرهم و دیگران خلاف کرده و گفته که پنج در اولی ست و چهار در ثانیه و گفته اند که در هر دو سه سه و گفته اند که شش در اولی و پنج در ثانیه گوییم و اقرب عمل بحدیث باب ست زیرا که طرق آن اگرچه همه واهی ست اما بعض مشد بعض ست و آنچه ما عدای اوست از اقوال نیست در ان سنتی که عمل کرده شود بران انتهی کلام السبل گفت بندهٔ ضعیف عفا الله عنه درین مسئله ده مذهب ست و این ارجح آنهاست و همین ست مذهب ایمهٔ ثلاثه و نزد حنفیه در رکعت اولی قبل قرارت چهار تکبیر گوید و در ثانیه بعد قرارت و دلیل ایشان حدیث ابو موسی و حذیفه و ابن مسعود ست که درین باب آمده و لیکن گفته اند که در اسناد حدیث ابو موسی و حذیفه عبد الرحمن بن ثابت ست و او را مناکیرست و بعضی توثیق وی کرده اند و نیز در وی ابو عایشه است و وی مجهول ست و گفت بیهقی که خلاف کرده اند درین روایت در دو موضع در رفع وی و جواز ابو موسی و مشهور آنست که مسند بسوی ابن مسعود ست که وی فتوی داد ایشان را بچهار و مسند نکرد آنرا بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم کذا فی التلخیص گوییم طبرانی در کبیر از ابن مسعود آورده که تکبیر میگفت در اولی قبل قرارت و در ثانیه بعد قرارت و در اولی چهار می گفت و در ثانیه سه و رکوع می کرد بر تکبیر چهارم و طبرانی روات این اثر را توثیق کرده مگر آنکه موقوف ست بر ابن مسعود و در روایتی دوازده تکبیر آورده سوای تکبیر تحریمه و تکبیر رکوع رواه ابو داؤد والدارقطني والحاکم من حدیث عایشة و لیکن در وی ابن لهیعه است و وی ضعیف ست و حق این ست که اصحاب رسول خدا هم درین مسئله مختلف اند و لهذا امام احمد گفته الکل سنة چنانکه زرکشی از وی نقل کرده و در حجة الله البالغه گفته هما سنتان و عمل الحرمین ارجح انتهی و در مصفی گفته و از همین جا مسنون بودن زیادت تکبیرات در نماز عید ثابت شد و آن صادق ست بزیادت سه تکبیر در هر رکعتی چنانکه اهل کوفه نقل کرده اند و بزیادت هفت تکبیر در رکعت اولی و پنج تکبیر در رکعت ثانیه چنانکه اهل مدینه ذکر کرده اند و عمل اهل حرمین احق باتباع ست و از همین جا سلف صالح استنباط کرده اند زیادت تکبیرات در خطبهای عید والله اعلم انتهی والقراءة بعدهما کلتیهما و قرارت الحمد و سوره بعد هر دو در هر دو رکعت بود و درینجا دلیل ست بر اینکه قرارت بعد تکبیر در هر دو رکعت ست و به قال الشافعي و مالک و گفت ابو حنیفه تکبیر گوید در رکعت اولی پیش از قرارت سه تکبیر سوای تکبیر احرام و در رکعت دوم بعد قرارت سه تکبیر پیش از تکبیر رکوع اخرجه ابو داؤد واحمد وابن ماجة من حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده و اسنادش صالح ست کذا فی شرح الترمذي و رواه الدارقطني و صححه احمد و علی بن المدیني والبخاري فیما حکاه الترمذي و نیز روایت کرده اند آنرا از حدیث عایشه و در وی ابن لهیعه است از عقیل از ابن شهاب از عروه از عایشه و ذکر کرد ترمذی در علل که بخاری تضعیف کرده ست آنرا و در وی اضطراب ست از ابن لهیعه با وجود ضعف وی و تصحیح کرد دارقطنی

در علل وقف او را و روایت کرد آنرا ابن ماجه از حدیث سعد قرظ و ذکره ابن ابی حاتم فی العلل عن ابی واقد اللیثی و نقل کرد از پدر خود که آن باطل ست و رواه البزار من حدیث عبد الرحمن بن عوف و تصحیح کرد دارقطنی ارسال آنرا و رواه البیهقی عن ابن عباس و رواه الدارقطنی والبزار من حدیث ابن عمر مثله و در وی فرج بن فضاله ہست و وی ضعیف ست گفت ابو حاتم انه خطأ و روایت کرد عقیلی از احمد که نیست مروی در تکبیر عیدین حدیثی صحیح مرفوع و گفت حاکم طرق حدیث بسوی عایشه و ابن عمر و ابی ہریره فاسد ست و درین باب ست از ابی جعفر از علی رضی الله عنه موقوفا رواه عبد الرزاق و عن ابن عباس رواه ابن ابی شیبة ابن رشد گفته جزین نیست که رفتند بسوی اخذ باقوال صحابه درین مسئله زیرا که ثابت نشده ست دروی از آنحضرت چیزی انتهی ونقل الترمذي عن البخاري تصحيحه در تلخیص گفت بخاری و ترمذی گفته اند که انه اصح شیٔ فی ہذا الباب و در سبل گفته نمیدانم که از کجا نقل کرد از ترمذی زیرا که ترمذی در سنن خود روایت عمرو بن شعیب اصلا اخراج نکرده بلکه روایت کثیر بن عبد الله عن ابیه عن جده آورده و گفته حدیث کثیر احسن شیٔ روی فی ہذا الباب عن النبی صلی الله علیه وسلم و قال و فی الباب عن عایشة و ابن عمر و عبد الله بن عمرو و از بخاری چیزے نقل نکرده و ہمین وہم بیهقی را در سنن کبری بعینه واقع شده و لیکن وی بعد ذکر روایت ترمذی حدیث کثیر را گفته قال ابو عیسی سألت محمدا یعنے البخاری عن ہذا الحدیث فقال لیس فی ہذا الباب شیٔ اصح منه و گفت حدیث عبد الله بن عبد الرحمن طائفی از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده درین باب نیز صحیح ست انتهی کلام البیهقی و نیافتیم ما در ترمذی چیزی از آنچه ذکر کرده و در تنقیح الانظار بر چیزی ازین تنبیه نموده و گفته عجب ست از ابن النحوی که در خلاصه خود ذکر کرده از بیهقی که گفت ترمذی پرسیدم محمد را از ان الخ و ازینجا شناختی که مصنف رح درین نقل از ترمذی از بخاری تقلید حافظ بیهقی کرده و لہذا النسبت نکرد حدیث را مگر بسوی ابو داود انتهی کلام السبل گوئیم زرکشی گفته که ترمذی گفته ہو احسن شیٔ فی الباب پس این نیز وہم باشد اما حافظ زین الدین عراقی رح در شرح ترمذی گفته نقل الترمذی فی العلل المفرد عن البخاری انه قال انه حدیث صحیح انتهی بلفظه و نیز عراقی در شرح مذکور گفته قال الترمذی فی کتاب العلل المفرد و زاد و عبد الله بن عبد الرحمن الطائفی مقارب الحدیث انتهی بلفظه و ازینجا معلوم شد که این تصحیح را از بخاری اصلی ہست و بخاری آنرا در سنن ذکر نکرده بلکه در علل مفرد آورده پس اعتراض صاحب سبل از مصنف برخاسته و لہذا مصنف نقل مذکور را نسبت بطرف سنن نکرده بلکه مطلق آورده اما او را می بایست که نسبت بطرف علل مفرده میکرد و لیکن ظاہر آنست که چون وی خود بران مطلع نشده و بقول صاحب سبل تقلید بیهقی کرده در نسبت مذکور اطلاق بکار برده والله اعلم بعده در سبل گفته که اولی عمل ست بحدیث عمرو بن شعیب لما عرفت وانه اشفٰ شیٔ فی الباب و بود آنحضرت که میکرد درمیان ہر دو تکبیر سکتهٔ لطیفه و محفوظ نیست از آنحضرت ذکری معین میان ہر دو تکبیر و لیکن خلال از ابن مسعود آورده که گفت حمد گوید خدا را و ثنا گوید بروی و درود فرستد بر نبی صلی الله علیه وسلم وہم از وی طبرانی در کبیر روایت کرده که میان ہر تکبیر بقدر یک کلمه ہست و این موقوف ست و در وی سلیمان بن ارقم ضعیف ست و بود ابن عمر با وجود تحری اتباع رفع یدین میکرد با ہر تکبیر انتهی و شوکانی گفته اسناد حدیث عمرو بن شعیب که در متن ست صالح ست و ابن ماجه آنرا بدون ذکر قراءت اخراج کرده و اخرجه الدارقطنی و ابن عدی والبیهقی و درین باب احادیث ست که شواہد اوست وہمه صالح احتجاج ست **وعن ابي واقد الليثي** نامش حارث بن عوف ست و گفته اند عوف بن حارث قدیم الاسلام ست حاضر شد بدر را و قیل انه من مسلمة الفتح والاول اصح شمار وی در اہل مدینه است مجاور شد مکه را و مرد آنجا در سنة ثمان وستین وہو ابن خمس وسبعین و دفن بفخ

رضي الله عنه قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ في الاضحى والفطر بود آنحضرت که میخواند در نماز عید در اضحی و فطر بقاف واقتربت این دو سوره را یعنی در رکعت اولی سوره ق خواندے و در رکعت دوم اقتربت و ازینجا معلوم شد که قراءت این ہر دو در نماز عید سنت ست و گاہی این ہر دو سوره دراز تخواندی و اقتصار

بسبح اسم ربک الاعلیٰ وہل اتٰک حدیث الغاشیة فرمودی چنانچه در جمعه وظاهر آنست که گاهی آنرا خواندی وگاهی این را ودرفعه است بسنیت آن شافعی وگاهی که عید وجمعه دریک روز جمع شدی در هر دو همین دو سوره را خواندی رواه اهل السنن ونزد مالک خواندن این دو سوره مستحب ست وبعضی مستحب تر گفته اند واین را اشهر روایات دانند شیخ در ترجمه گفته ودر خواندن غیر این دو سورهٔ مذکوره چیزی صحیح نشده اگرچه بحکم فاقرءوا ما تیسر من القرآن هر چه خوانند درست بود ولهذا در کتاب خرقی که در مذهب امام احمد ست گفته یقرأ فی کل رکعة بالحمد وسورة انتهی گویم فیه تامل زیرا که در حدیث ابن عباس نزدیک بزار آمده که عم یتساءلون ووالشمس وضحها میخواند کذا فی التلخیص والله اعلم اخرجه مسلم ومالک فی الموطا وابو داود والترمذی والنسائی **وعن** جابر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان یوم العید خالف الطریق بود آنحضرت که چون می بود در روز عید مخالفت میکرد راه را یعنی از راهی که بعیدگاه رفتی هم بدان راه باز نگشتی بلکه براه دیگر برگردیدی وسرش میگویند آن بود که تا اهل هر دو راه بروی سلام کنند یا آنکه برکت وی هر دو راه را شامل شود یا آن بود که حاجات اهل حاجات فریقین را قضا کند یا آنکه اظهار شعائر اسلام در هر دو راه حاصل آید یا آنکه اهل کفر ونفاق بمشاهدهٔ عزت اسلام ورفعت اعلام دین اندوهگین گردند یا برای آنکه بقاع ومواضع مختلف بسیار گواه طاعات وی شوند یا آنکه برای مجموع این وجوه بود یا دیگر اسرار که عقول بیشتر خلق از ادراک آن قاصر بود کذا فی سفر السعادة شیخ گوید واین وجه احق واولی ست چه اسرار ومعانی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بود خلائق را مجال درک وحصر آن تنگ ست ووصول بدان متعذر والله اعلم اخرجه البخاری ولابی داود عن ابن عمر نحوه ولفظ وی در سنن از ابن عمر این ست ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اخذ یوم العید فی طریق ثم رجع فی طریق آخری در سبل گفته ابن عمر با آن شدت تحری بسنت تکبیر می گفت از خانهٔ خود تا مصلی انتهی وترمذی از ابو هریره آورده وگفته که درین باب حدیث از عبدالله بن عمر وابی رافع نیز آمده وگفته مستحب داشته اند بعضی از اهل علم امام را که چون بیرون آید براهی رجوع کند براهی دیگر از جهت اتباع این حدیث وباین قائل ست شافعی انتهی وحدیث را الفاظ ست ورواه احمد والترمذی وابن حبان والحاکم من حدیث ابی هریرة ورواه ابن ماجة والحاکم عن ابن عمر گفت بخاری حدیث جابر اصح ست ودرین باب ست از سعد قرظ وابی رافع رواهما ابن ماجة واز عبدالرحمن بن حاطب رواه ابن قانع وابو نعیم واز سعد قرظ رواه البزار ودر فتح الباری می گوید شافعی در کتاب ام گفته مستحب ست مر امام را ومأموم را واکثر شافعیه برین اند ولیکن در وجیز تعرض نکرده مگر امام را وبتعمیم قائل اند اکثر اهل علم وبعض گفته اند اگر آن معنی وعلت که آنحضرت بسبب آن کرد مثلاً باقی ست حکم نیز باقی ست والا منتفی می شود حکم بانتفای علت واکثر علما برانند که حکم باقی ست اگرچه علت آن منتفی گردد چنانچه رمل در طواف وغیره انتهی گویم شیخ عبدالحق دهلوی رح درینجا می گوید وراه غایت انصاف می پوید که تعیین علت درینجا منصوص نیست چنانچه در رمل که اظهار جلادت وشهامت بود بمشرکان اما اینجا معانی وعلل که پیدا می کنند بمجرد احتمال وگمان ست چنانچه مصنف یعنی صاحب سفر السعادة در اول وآخر کلام خود ایمائی بدان کرده ست پس اینجا نظر بعلت نباید داشت ولوای اتباع واقتدا در طریق سنت باید افراشت انتهی **وعن** انس رضی الله عنه قال قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم المدینة ولهم یومان یلعبون فیهما قدوم آورد آنحضرت مدینه را وهجرت کرد بسوی وی وحال آنکه اهل مدینه را دو روز بود که بازی میکردند در آن دو روز معلوم نشده که آن دو روز کدام بود بعضی گویند که نیروز ومهرجان بود ولیکن مستبعد کرده اند این را زیرا که این هر دو از خصائص فرس وعادات ایشان ست فقال پس گفت آنحضرت چه چیز ست این دو روز گفتند همچنین ست یعنی حقیقت آن معلوم نیست که از کجاست وکه ساخته مگر آنکه بازی میکردیم درین دو روز در جاهلیت فرمود

قد ابدلكم الله بهما خيرا منهما يوم الاضحى ويوم الفطر بتحقيق مبدل گردانيده است خداى تعالى بآن دو روز شما که در جاهليت داشتيد
دو روز ديگر بهتر از آن هر دو روز عيد قربان و عيد فطر مى فرمايد که عيد حقيقى وفرح وسرور مومن بايد که در عبادت باشد پس در حديث نهى ست از
لهو ولعب يا اشارهٔ خفى بجواز چيزى از آن در دو روز عيدين از آنچه در وى فاحشه وخروج از طريقه وشعار دين نباشد ونهى ست از تعظيم اعياد مشركين
ومواسم ايشان وسرور بدان وحضور در آن تا آنکه بعضے علما براه مبالغه رفته حکم بتکفير کرده اند کما سيجئ بقصد زجر وتهديد وسد ذرائع وا تفاقا از مظان الکفر
لذا في فتح البارى يا اشارهٔ خفى ست بآنکه ايام سرور مومنان همين دو يوم ست نه غير آن پس اظهار سرور در مواسم ديگر محدثه خود يا ديگران منهى عنه باشد
مثل مواسم محافل موالید وقصهٔ شهادت امام حسين رضى الله عنه وبدتر ازين همه آنست که بعضے از رؤسای هندوستان براى پاس خاطر حکام وقت اعياد
وجشنها بروز ولادت ملکهٔ انگلستان وروز صدارت وى وجز آن ايجاد کرده اند ومجالس آن بتداعى مردم وجمع منکرات بسيار بر روى کار مى آيد
وشک نيست که چيزها از آن بکفر مى رساند وحضور اين چنين محافل عصيان شمائل ومجالس الضلالات منازل خذلان مآب خسران نصاب بى شبهه
ز کبائر ست اخرجه ابو داؤد حديث دال ست بر آنکه آنحضرت اين را بعد قدوم مدينه فرمود چنانکه حرف فا مقتضے اوست ودر کتب سير ست
ه اول عيد که مشروع شد در اسلام عيد فطر ست در سنه دوم از هجرت در سبل گفت در وى دليل ست بر آنکه اظهار سرور در عيدين مندوب ست
از آن قبيل ست که حق تعالى آنرا براى بندگان خود مشروع گردانيده انتهى در شرح مغربى گفته در ابدال عيد جاهليت بعيدين مذکورين دلالت
ا آنکه بکند درين هر دو عيد مشروع آنچه اهل جاهليت در اعياد خود ميکردند وخلاف نکرد ايشان را مگر در تعيين وقت هر دو انتهى در سبل گفته
او وى از افعال جاهليت چيزى ست که محظور نباشد وشاغل از طاعت نبود انتهى گويم آنچه شارح مغربى گفت در حديث هرگز بر آن دلالت نيست
لمه دلالت بر خلاف اوست چنانکه لفظ ابدلکم الله بهما خيرا منهما نص ست بر آن وازينجا معلوم شد که اعياد آنها شر بود نه خير پس شارع آنرا بخير مبدل کرده
م البدل آورد واين صريح ست در نهى از کردن آنچه اهل جاهليت ميکردند کما تقدم فافهم والنسائي باسناد صحيح در سبل گفته واما توسع
عيال در ايام اعياد بچيزى که محصل ترويح بدن وبسط نفس ايشان باشد از کلف عبادت پس مشروع ست واستنباط کرده اند بعضے کراهت
ح در اعياد مشرکين وتشبه بايشان ومبالغه کرد شيخ کبير ابو حفص بستى از حنفيه وگفت هر که هديه فرستد يک بيضه بسوى مشرکى براى تعظيم عيد وى
ن تحقيق کافر شد بخدا انتهى وچون حکم هديه اين ست در باب که حکم شريک ومظهر سرور چه خواهد بود ولیکن چون عمل بسنت از قرون کثيره موقوف
مده وعالم هرج مرج گرديده ومحدثات گوناگون وبدع روز افزون در مسلمانان بر روى کار آمده در صد هزار يکى هم آنچنان نتوان يافت که
زين اعياد ومواسم خود را دور دارد الا ما شاء الله تعالى **وعن على** رضي الله عنه قال من السنة ان يخرج الى العيد ماشيا
سنت ست که بيرون آيد بسوى عيدگاه پياده پا وآخر حديث اين ست وبخورد چيزى پيش از آنکه برآيد يعنى بعيد ودر حديث ابى رافع ست نزد ابن ماجه
رون مى آمد آنحضرت بسوى عيد پياده وبر مى گشت پياده وهم وى از سعد قرظ آورده که مى آمد رسول خدا بعيد پياده وامام شافعى در ام گفته
ا از زهرى رسيده است که سوار نشد رسول خدا صلى الله عليه وسلم نه در عيد ونه در جنازه هرگز وروا سعيد بن منصور عن الزهرى مرسلا وبود ابن عمر
ده ميرفت وپياده بر ميگشت وتبويب کرد بخارى در صحيح خود وگفت باب المشى والرکوب الى العيد والتسويه نمود ميان هر دو ونظر بصحت حديث
ع کرد بسوى اصل در توسع رواه الترمذي وگفت عمل برين ست نزد اکثر اهل علم که مستحب ست بيرون آمدن بعيد پياده وسوار نشوند
مذر انتهى وحسنه وگفت ترمذى اين حديث حسن ست در سبل گفته نيافتيم در ترمذى که وى تحسين کرده باشد اين حديث را وگمان نمى کنم
ملش نکند زيرا که روايت کرده است آنرا از طريق حارث اعور ومحدثين را در وى مقال ست انتهى کلام سبل گويم سيد علامه عبد الله بن محمد الامير

فرزند صاحب سبل رحمهما الله تعالی گفته تحسين ترمذی ثابت ست چنانكه مصنف رح گفته ودرشرح ترمذی ست باين لفظ كه حكم كرد مصنف برحديث باب كه آن حسن ست ونووی درخلاصه بروی اعتراض كرده وگفته كه اهل حديث متفق اند بر ضعف وی وحارث كذاب ست اگر ترمذی كه حديث را حسن گفته ودعوی وی درين باب مقبول نيست گوئيم اتفاق نكرده اند بركذب حارث ونه برضعف وی زيرا كه يحيى بن معين گفته لا بأس رواه عباس الدوری عنه وعثمان بن سعيد الدارمی گفته كه گفت ابن معين ثقة ونسائی يكبار گفته ليس به بأس وبار ديگر گفته ليس بالقوی وگفت ابوبكر بن ابی داؤد بود وی افقه الناس وافرض الناس واحسب الناس بعلم فرائض از علی رضی الله عنه آری شعبی گفته حدثنی الحارث الاعور وكان كذابا ونيز كاذب گفته اند ورا ابو اسحق سبيعی وعلی بن المدينی وابوزرعه گفته لا يحتج به وابن حبان گفته كان غاليا فی التشيع واهيا فی الحديث ودارقطنی گفته ضعيف وضرب يحيى بن معين وعبد الرحمن بن مهدی علی حديثه صاحب ميزان گفته جمهور بر توهين امر اويند باوجود روايت كردن ايشان حديث ورا در ابواب وگفت حديث وی درسنن اربعه است ونسائی باوجود تعنت وی در رجال احتجاج كرده است بوی وقوی نموده است امر اورا گفت واين شعبی ست كه كاذب ميگويد اورا ليس روايت ميكند ازوی گفت وظاهر آنست كه وی دروغ می گفت درحكايات خود واما درحديث پس لا وبود از اوعيه علم مره بن خالد گفته حدثنا محمد بن سيرين قال كان من اصحاب ابن مسعود خمسة يؤخذ عنهم ادركت منهم اربعة وفاتنی الحارث ولم اره وكان يفضل عليهم وكان احسبهم ويختلف فی هؤلاء الثلثة ايهم افضل علقمة ومسروق وعبيدة ای السلمانی انتهی كلامه گفت بنده ضعيف عفی عنه كه اين جواب يكی از دو وجه ست كه در سبل گفته وديگر وجه همچنان باقی ست يعنی در سبل گفته بود كه لم اجد فيه انه حسنه پس چون در ترمذی تحسين وی موجود نباشد اعتراض صاحب سبل مصنف بابت نسبت تحسين بسوی وی هنوز باقی باشد وجوابی كه از تحسين گفته نيز حق مقام قضا نكرده زيرا كه از تقرير مذكور ظاهر ست كه هر كه از حارث اعور روايت كرده وهر كه ازوی روايت نكرده تضعيف وی نموده وتوثيق بعض در برابر تجريح جماعت حجت نيست چه در اصول حديث مقرر شده كه جرح مقدم ست بر تعديل وبودن روايت او درسنن دليل توثيق نمی تواند شد زيرا كه درسنن اربعه اخبار ضعاف وحسان وصحاح همه است پس اگر روايت ازوی باشد وضعيف باشد چه كار سے كند فتدبر

وعن ابی هريرة رضی الله عنه انهم اصابهم مطر فی يوم عيد **فصلی بهم النبی** صلی الله عليه وسلم صلوة **العيد فی المسجد** بدرستيكه رسيد ايشان را يعنی صحابه را باران در روز عيد پس نماز گذارد با ايشان رسول خدا نماز عيد در مسجد واين جز يكبار بيش نبود صاحب مواهب لدنيه از حافظ ابن القيم رح نقل می كند كه گفت نگذارد آنحضرت عيد را در مسجد مگر يكبار كه باران رسيد پس بمصلی بيرون نيامد اگر ثابت شود اين حديث انتهی شيخ در شرح سفر السعادة گفته كه اهل مكه هم از زمن اول عادت برين دارند كه در مسجد گذارند وبصحرا بيرون نروند وبعض گفته اند كه در مسجد افضل ست وآنحضرت صلی الله عليه وسلم كه در مسجد نگذارد بجهت ضيق بود بخلاف مسجد مكه كه وسعتی تمام دارد والآن خود اهل مدينه نيز در مسجد گذارند وبمفارقت از شرف وبركت حضور راضی نشوند ووسعت مسجد شريف الآن بر وجه كفايت ست بآبادانی اين بلده مطهره بخلاف زمان مبارك وی صلی الله عليه وسلم كه وسعت مسجد كمتر بود وآبادانی شهر بيشتر ودرشرح ابن الهمام ميگويد كه سنت آنست كه برآيد بجبانه واستخلاف نمايد كسے را كه باضعفا نماز در شهر بگذارد زيرا كه نماز عيد جائز ست گذاردن آن درشهر در دو موضع باتفاق ونزد محمد جائز ست درسه موضع نيز اگرچه استخلاف نكند امام وقياس بر جمعه مقتضی اكثر از سه نيز ميگردد ودر بلده لاهور وبعض بلاد ديگر همچنين می كنند انتهی كلام الشيخ گفت بنده ضعيف عفا الله عنه كه تعليل نگذاردن آنحضرت نماز عيد را بمسجد شريف بضيق مسجد مخدوش ست باينكه چون يكبار بعذر مطر دران بگذارد معلوم شد كه مسجد وسعت گذاردن داشت اما خروج بمصلی را افضل پنداشت وهمين وجه می درين نماز بالخصوص

چنین واقع شد پس سنت در برآمدن بصحرا دوام بود و نه بگذاردن در مسجد گو بعذر جائز باشد و حصول شرف و برکت اتباع همدرین ست گو شرف و برکت
حضور در مسجد شریف نیز باشد که آن چیزی دیگرست و این چیز دیگر و چون علت خروج درینجا منصوص نیست چنانکه در اختلاف طریق روز عید نبود
پس بمجرد تخمین و قیاس علل و معانی پیدا نتوان کرد و یکبار که گذارد بعذر گذارد نه بی عذر پس در ما نحن فیه حجت نباشد غایت آنکه افادهٔ جواز
کند و ازینجاست که امام مالک گفته خروج بسوی جبانه افضل ست و اگرچه مسجد گنجایش مردمان داشته باشد بجهت آنکه آنحضرت برهمین مواظبت
کرده و در مسجد جز یکبار بعذر مطر نگذارده و وی صلی الله علیه وسلم محافظت نمی کند مگر بر افضل و مروی ست از علی کرم الله وجهه که وی برآمد بسوی
جبانه و گفت لولا السنة لصلیت فی المسجد و خلیفه کرد کسی را که بگذارد نماز با ضعیفان در مسجد و گفته اند که اگر در جبانه مسجدی باشد مکشوف
پس نماز در وی افضل ست و اگر مسقوف باشد پس در وی تردد ست در سبل گفته قول شافعی این ست که اگر مسجد شهر واسع باشد در وی
بگذارند و بیرون نروند و این کلام مقتضی آنست که علت در خروج طلب اجتماع ست و لهذا امر کرد آنحضرت باخراج عواتق و ذوات خدور
و چون این اجتماع در مسجد حاصل شود پس همان افضل باشد و لهذا اهل مکه بنا بر سعت مسجد و ضیق اطراف وی بیرون نمی آیند و باین رفته اند
جماعتی و گفته که نماز در مسجد افضل ست انتهی گوییم این علت قیاسی بیش نیست بلکه عکس دلیل ست زیرا که اخراج عواتق و حیض و ذوات الخدور
دلیل ماست که دال ست بر اهتمام شان این نماز و مصرح ست بافضلیت گذاردن آن بصحرا نه در مسجد و عمل اهل مکه و مدینه بعد ورود احادیث
در خروج بمصلی غیر کافی ست در اثبات افضلیت زیرا که اجتهاد دران مسرح نیست و حدیث باب که دال ست بر گذاردن یکبار در مسجد بعذر در وی
مقال ست چنانکه مصنف گفته رواه ابوداود باسناد لین زیرا که در سندش مردی مجهول ست و زیاده کرده در تلخیص رواه ابن ماجه
والحاکم و اسناده ضعیف پس درینجا بی عذر و تعلیل لوای اقتدائی و اتباع سنت مستمرهٔ آنحضرت باید برافراشت و حتی الامکان بتقصیر از خود
راضی نمی باید شد و بعمل بلدهٔ لاهور و بعض بلاد دیگر و قول این و آن نباید آویخت و بالله التوفیق باقی ماند وقت این نماز پس امام مالک در
موطا گفته گذشت سنت اسلام که در وی اختلاف نیست نزد ما در وقت فطر و ضحی که امام برآید از خانهٔ خود آنقدر پگاه که برسد بعیدگاه
و حال آنکه حلال شد نماز گذاردن یعنی آفتاب بلند شده بقدر یک نیزه در مصفی گفته وقت عید نزدیک جمهور علما از وقتی که حلال شود نماز تا وقت
زوال ست و مذهب شافعی آنست که پگاه تر برآیند مردمان تا بگیرند جاهای خود و حاضر شود امام متصل وقت نماز خود و شتاب بگذارد در عید اضحی
و تاخیر کند در فطر اندکی و نزدیک حنفی بهتر ست تعجیل در اضحی و تاخیر در فطر انتهی و هم در مصفی ست زیر کریمه وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ
ازین آیت دانسته شد که ما موریم ما باکثار تکبیر بعد انقضای رمضان تا انقضای نماز عید پس در منازل و طرق و مساجد و اسواق بعد صلوة
بگویند و باید که رفع صوت کنند و حنفیه گویند که رفع صوت در عید فطر نیست بجهت آنکه رفع صوت مخصوص ست بجائیکه در حدیث آمده باشد
بندهٔ ضعیف گوید که عید از شعائر اسلام ست و اظهار در شعائر اسلام مطلوب ست و لهذا اینجا جماعت مشروع شد حال آنکه اصل نزدیک ایشان
در غیر فرض ترک جماعت ست پس رفع صوت در عید و در مقدمات آن مشروع باشد بر اصل ایشان نیز انتهی گفت محرر سطور عفا الله عنه
تفصیل مقام این ست که تکبیر در عیدین مشروع ست نزد جماهیر فاما تکبیر عید الافطار پس سنت ست نزد اکثر و وقت وی نزد اکثر نزد خروج
امام ست برای نماز تا ابتدای خطبه و درین باب بیهقی دو حدیث ذکر کرده و هر دو را تضعیف نموده اما حاکم گفته هذه سنة تداولها ائمة الحدیث
وقد صحت به الروایة عن ابن عمر و غیره من الصحابة و نزد شافعی تا خروج امام یا تا صلوة یا تا فراغ از خطبه و اما صفت وی پس در فضائل الاوقات
بیهقی ست باسناد تا سلیمان که وی می آموخت ایشان را تکبیر و می گفت الله اکبر الله اکبر الله اکبر کبیرا اللهم انت اعلی و اجل من ان یکون

لک صاحبۃ ولم یکون لک ولد ولم یکون لک شریک فی الملک ولم یکون لک ولی من الذل وکبره تکبیرا اللهم اغفر لنا اللهم ارحمنا واما تکبیر عید النحر پس سنت مؤکده است نزد جمهور برای مرد وزن وبعضے خاص کرده اند بمردان واما وقت وی پس حسب ظاهر آیه کریمه واذکروا الله فی ایام معدودات وآثار صحابه این ست که نیست مختص بوقت دون وقت مگر اہل علم گویند عقیب صلوة ست مطلقا ونزد بعض عقیب فرائض نه نوافل ونزد بعضے خاص بجماعت دون انفرادی وبمودات نه بمقضیه وبمقیم نه بمسافر وبامصار نه بقری واما ابتدا وانتهای وی پس در وی نیز خلاف ست گفته اند از اول صبح روز عرفه وقیل از ظهر آن روز وقیل از عصر وی ودر ثانی تا ظهر ثالث وی وقیل تا آخر ایام تشریق وقیل من ظهره وقیل من عصره ودرین حدیثی واضح از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت نشده واصح چیزی که وارد شده است دران قول علی وابن مسعود ست که آن از صبح عرفه ست تا آخر ایام منی اخرجهما ابن المنذر در مصفی گفته نزدیک حنفیه شرط وجوب تکبیر اقامت ومصر وفرض بودن صلوة وجماعت مستحبه است وابتدای تکبیر بعد از صلوة فجر ست از روز عرفه وآخر تکبیرات تکبیر بعد از صلوة عصر ست از روز نحر نزدیک ابی حنیفه در آخر ایام تشریق ست نزدیک صاحبین ومعمول ومفتی به مذهب صاحبین ست وهمین ست قول غیر مشهور شافعی وعمل شافعیه برین ست انتهی واما صفت وی پس اصح آنچه وارد شده دران روایت عبد الرزاق ست از سلمان بسند صحیح گفت الله اکبر الله اکبر الله اکبر کبیرا ومروی ست از سعید بن جبیر ومجاهد وابن ابی لیلی وهو قول للشافعی زیادت ولله الحمد وصفات دیگر واستحسانات ائمه نیز هست وآن دلالت دارد بر وسعت امر واطلاق آیه کریمه مقتضی اوست ونیست فرق میان تکبیر هر دو عید وامر در آیت بذکر در ایام معدودات وایام معلومات وارد شده پس بعض گویند هر دو ایام مختلف اند معدودات ایام تشریق ست ومعلومات ایام عشر ذکره البخاری عن ابن عباس تعلیقا ووصله غیره وابن مردویه از ابن عباس آورده که معلومات قبل یوم ترویه ویوم عرفه است ومعدودات ایام تشریق ست واسناد وی صحیح ست وظاهرش ادخال یوم عید ست در ایام تشریق وروایت کرد ابن شیبه از ابن عباس نیز که معلومات یوم نحر وسه روز بعد اوست ورجحه الطحاوی لقوله تعالی لیذکروا اسم الله فی ایام معلومات علی ما رزقهم من بهیمة الانعام واین مشعر ست که مراد بدان ایام نحر ست انتهی واین مانع نیست از تسمیه ایام عشر بمعلومات ونه از تسمیه ایام تشریق بمعدودات بلکه تسمیه ایام تشریق بمعدودات متفق علیه ست لقوله تعالی واذکروا الله فی ایام معدودات وقد ذکر البخاری عن ابی هریرة وابن عمر تعلیقا که این هر دو می برآمدند بسوی سوق در ایام عشر تکبیر گویان وتکبیر می گفتند مردم بتکبیر ایشان وبغوی وبیهقی هم این را ذکر کرده اند طحاوی گفته مشایخ ما قائل بودند بتکبیر ایام عشر جمیعا وهمچنین مندوب ست پوشیدن جامهای نفیس ومالیدن عطر در روز عید ونمودن قربانی بسیار فربه چنانکه در حدیث حسن مجتبی ست رضی الله عنه که امر نا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی العیدین ان نلبس اجود ما نجد وان نتطیب باجود ما نجد وان نضحی باسمن ما نجد البقرة عن سبعة والجزور عن عشرة وان نظهر وعلینا السکینة والوقار رواه الحاکم من طریق اسحق بن برزخ وقال لولا جهالة اسحق لحکمت للحدیث بالصحة در سبل گفته قلت لیس بمجهول فقد ضعفه الازدی ووثقه ابن حبان ذکره فی التلخیص

باب صلوة الكسوف

اختلاف کرده اند علما در کسوف وخسوف که مستعمل اند هر دو در مهر وماه یا مختص ست هر لفظ بیکی ازین هر دو ودر قرآن مجید استعمال خسوف در قمر آمده ودر حدیث خسفت الشمس واقع شده وهم نسبت کسوف بسوی آفتاب آمده ودر لغت استعمال کسوف در شمس واستعمال خسوف در قمر ست ودر روایات حدیث بعضے بکاف روایت کرده در هر دو وبعضی بخای معجمه در هر دو که الشمس والقمر ینخسفان وینکسفان وآنچه در احادیث نیامده نسبت کسوف ست بسوی قمر بر جهت بانفراد وبرین ست استعمال فقها که ایشان خاص میکنند کسوف را بآفتاب وخسوف را بماهتاب واختاره ثعلب

وجوہری گفتہ انہ افصح وقیل یقال بہما فی کل منہما ومعنی کسوف در لغت تغیرست بسوی سواد ومنہ کسف وجہہ وکسفت الشمس اسودت وذہب شعاعہا
ومعنی خسوف نقصان ست قالہ الاصمعی وفی ذلک اقوال اُخر ویقال کسفت الشمس بفتح الکاف وتضم نادرا وانکسفت وخسفت بفتح الخاء وتضم نادرا
وانخسفت عن المغیرۃ بن شعبۃ رضی اللہ عنہ قال انکسفت الشمس علی عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
گرفتہ شد آفتاب وبی نور شد در زمان رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم شیخ در ترجمہ گفتہ کسوف در زمان آنحضرت جز یکبار واقع نشدہ وہیچ کس تعدد
وقوع آنرا روایت نکردہ انتہی گویم ابن حبان در اوائل کتاب الثقات آوردہ کہ منکسف شد شمس در زمانۂ آنحضرت صلعم وباریکی در سنہ سادسہ ودیگر در
سنہ عاشر روزیکہ مرد پسرش ابراہیم ومنخسف شد قمر در جمادی الاولی سنہ خامسہ پس یہود طیاس زدن ورمی بشہب کردن گرفتند وگفتند مسحور شد
قمر پس گذارد آنحضرت صلعم نماز خسوف انتہی ورُوات صلوۃ کسوف از صحابہ بست وچند کس اند در عدہ شرح عمدہ گفتہ ازینجا معلوم شد کہ سر کردن جہان
بناویق وغیرہ رانزد کسوف قمر بسوی آسمان ماخوذ از فعل یہود ست یوم مات ابراہیم روزیکہ مرد ابراہیم بن رسول اللہ کہ از ماریۂ قبطیہ بود
ودر مدینہ بسنہ ثمان متولد شدہ ودر مدت رضاع در سنہ عشر از عالم رفتہ فقال الناس انکسفت الشمس لموت ابراہیم پس
گفتند مردم کہ گرفتہ شد آفتاب بسبب موت ابراہیم ابو داود گفتہ موت او دہم ربیع الاول بود وقیل چہارم منہ روز سہ شنبہ وگفتہ اند یوم عاشورا
ودرینجا روست بر منجمان کہ می گویند گرفتن آفتاب نمی باشد مگر در سہ روز آخر ماہ عادت این چنین ست واین بر خلاف عادت بود اگر گویند در غیر
این سہ روز محال ست این سخن باطل ست زیرا کہ خدا قادرست بر ہر چیز فقال پس گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بطریق رد بر ایشان
ان الشمس والقمر آیتان من آیات اللہ بدرستیکہ آفتاب وماہتاب دو نشان اند از نشانہای خدا کہ دلالت می کنند بر وجود وی تعالی
زیرا کہ خسوف وکسوف دال اند بر کمال قدرت وسلطنت او تعالی وموجب عبرت اند مر اہل دانش را کہ در یک ساعت باآن نورانیت وابہت تاریک وتیرہ
وبی نور شدند ہمچنین قادر ست او تعالی والعیاذ باللہ کہ نور علم وایمان از مہر وماہ قلوب بنی آدم کسف کند وتاریک گرداند پس درینجا تخویف عباد ست
از باس وسطوت خود وحدیث ماخوذست از قول وی تعالی وما نرسل بالآیات الا تخویفا لا ینکسفان لموت احد ولا لحیاتہ
گرفتہ نمی شوند از جہت ممات کسی ونہ حیات وی این دفع ست مر اعتقاد جاہلیت را کہ کسوف وخسوف بسبب حادثۂ عظیم مانند موت شخصی بزرگ
وضرری عام می باشد وچون اعتقاد جاہلیت چنین باشد ذکر حیات بادی بجہت استتباع واستطراد موت بود ودر سبل گفتہ ایشان ادعای حیات
ہیچ یکی نکردہ بودند پس ذکر حیات بیان عدم فرق ست بین الامرین یعنی چنانکہ شما کسوف وی برای حیات کسی نمی گوئید ہمچنین این کسوف برای
ممات کسی ہم نیست یا مراد از حیات مرض ومانند آنست وذکر قمر با آنکہ کلام خاص بود بشمس زیادت افادت ست وبیان آنست کہ حکم نیّرین احد
فاذا رأیتموہا فادعوا اللہ وصلوا پس چون ببینید شما آنرا پس بخوانید خدا را ونماز بگذارید این لفظ مسلم ست ولفظ بخاری فصلوا
وادعوا اللہ ست ودر وی ارشاد عباد ست بسوی آنچہ مشروع ست نزد رویت وی از دعا ونماز وصفت نماز خواہد آمد وامر دلیل وجوب ست
مگر آنکہ جمہور حمل کردہ اند آنرا بر سنت موکدہ بنابر انحصار واجبات در نمازہای پنجگانہ وابو عوانہ در صحیح خود تصریح بوجوب وی کردہ وزین بن المنیر از ابو حنیفہ
نقل کردہ کہ واجب ست شوکانی گفتہ نماز کسوف سنت ست بجہت عدم ورود دلیل ایجاب ومجرد فعل مفید زیادت بر سنت نیست انتہی
حتی ینکشف تا آنکہ منکشف گردد واز آن حالت بر آید این لفظ در بخاری نیست بلکہ در مسلم ست متفق علیہ پس درینجا آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم غایت وقت دعا ونماز انکشاف کسوف گردانیدہ واین دلیل ست بر فوت صلوۃ با نجلا پس چون آفتاب منجلی شود ووی در نماز باشد
نماز را اتمام نکند بلکہ اقتصار کند بر آنچہ بفعل آوردہ مگر آنکہ در روایت مسلم ست فسلم وقد انجلت واین دلیل ست بر اتمام نماز اگرچہ حاصل شدہ باشد انجلا

ومؤید اوست قیاس سائر صلوات زیراکه اینها مقید اند برکعت پس چون یک رکعت گذارد نماز را تمام کرد و درویدلیل ست بر ینکه گذاردن این نماز مقید
بحصول سبب وی در هر وقت که از اوقات باشد وباین رفته اند جمهور و نزد احمد وحنفیه ما صلی اوقات کراهت و نزد مالکیه از وقتی که حلال ست دران
نافله تا زوال و در روایتی تا نماز عصر مصنف گفته وافق نشدیم برچیزی از طرق که گذارده باشد آنحضرت این نماز را وقت چاشت ولیکن واقع شد
این اتفاقاً پس دلالت نکند بر منع ما عدای او وکذا فی البدر وفي رواية للبخاري أن المغيرة حتى ينجلي تا آنکه روشن شود عوض قول وی
حتى ينكشف ومعنی هر دو یکی ست و دروی دلیل ست برطول قراءت و رکعات این نماز وللبخاري وابن حبان والحاكم والنسائی نحوه
من حديث أبي بكرة رضی الله عنه فصلوا وادعوا حتى ينكشف ما بكم پس نماز بگذارید و دعا کنید تا آنکه منکشف گردد
چیزی که شماراست واین اول حدیثی ست که سوق کرده وآورده آنرا بخاری در باب کسوف ولفظ وی یکشف ست ومراد آنست که مرتفع شود
آنچه نازل شده است بشما از کسوف شمس وقمر مصنف در تلخیص گفته واقع شده است در خلاصه وشرح مهذب آنچه موهم بودن این روایت
متفق علیه ست حال آنکه چنین نیست زیراکه اخراج نکرد مسلم از ابی بکره در صلوٰة کسوف هیچ چیز انتهی **وعن عائشة رضي الله عنها**
ان النبي صلى الله عليه وسلم جهر في صلوٰة الكسوف بقراءته بلند خواند آنحضرت در نماز خسوف قراءت خود را ومراد
درینجا کسوف شمس ست چنانچه احمد روایت کرده بلفظ خسفت الشمس وقال ثم قرأ فجهر بالقراءة وجهر را ترمذی وطحاوی ودارقطنی هم روایت کرده
وابن خزیمه وغیره از علی رضی الله عنه آورده مرفوعاً جهر بقراءت در نماز کسوف ودرین چهار قول ست اول آنکه جهر کند بقراءت مطلقاً در کسوف
شمس وقمر بنا بر حدیث باب وجز آن واین حدیث اگرچه وارد ست در کسوف شمس لیکن قمر مثل اوست بنابر جمع نمودن آنحضرت هر دو را در یک حکم
چنانکه فرمود فاذا رایتموهما ای کاسفین فصلوا وادعوا واصل استوای هر دوست در کیفیت نماز ومانند آن واین مذهب احمد واسحق وابو حنیفه
وابن خزیمه وابن منذر ودیگران ست دوم آنکه اسرار کند مطلقاً بحدیث ابن عباس که استاد آنحضرت استادنی دراز قریب سوره بقره پس اگر
جهر میکرد آنحضرت اندازه نمی کرد ابن عباس قراءت او را بسوره بقره وشافعی از ابن عباس بطریق تعلیق آورده که وی بایستاد بپهلوی آنحضرت
در کسوف پس نشنید از آنحضرت حرفی وبیهقی آنرا موصول کرده از سه طریق که اسانید همه واهی ست پس ضعیف ست این قول که ابن عباس
از آنحضرت دور بود لهذا جهر وی بقراءت نشنیده سوم آنکه مصلی مخیر ست در میان جهر واسرار زیراکه ثابت ست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
هر دو امر چنانکه از ادله هر دو قول مذکور معلوم شده چهارم آنکه در کسوف شمس اسرار کند ودر خسوف قمر جهر نماید واین مختار ائمه ثلاثه است عملاً
بحدیث ابن عباس وقیاساً بر صلوات خمس ولیکن در سبل گفته که دلیل جهر مطلقاً انهض ست ازین همه اقوال ودر مصفی گفته ظاهر آنست که
جهر کند در خسوف وکسوف هر دو بحدیث شیخین عن عائشة واما جمع شافعیه بآنکه اسرار در قمر ست وجهر در شمس پس مدخول ست بآنکه
ظاهر از حدیث عائشه آنست که حکایت همان قصه کسوف باشد که روایات متعدده دران باب از حضرت عائشه منقول ست واستعمال
خسوف بر شمس غیر قلیل ست انتهی ملخصاً **فصلى اربع ركعات في ركعتين** پس بگذارد چهار رکعت در دو رکعت یعنی در هر رکعتی
دو رکوع کرد بر خلاف معهود که در هر رکعت یک رکوع می باشد **واربع سجدات** وچهار سجده چنانکه معهود ست **متفق عليه**
واین حدیث دلیل ست بر شرعیت جهر بقراءت در نماز کسوف وبرینکه این نماز دو رکعت ست ودر هر رکعت دو رکوع ست ودر هر رکعت
دو سجده وبیاتی خلاف ذلک فی حدیث ابن عباس **وهذا لفظ مسلم** واین یک وجه ست برای این نماز از وجوه متعدده او وای نحو
ابن عمر وابن عباس هم آمده ورواه ابن حبان والحاکم وگفت بخاری حدیث عائشه در جهر اصح ست از حدیث سمره انتهی ولفظ سمره این ست

صلى بنا في كسوف الشمس لا نسمع له صوتا وصححه الترمذي وابن حبان والحاكم واعله ابن الحزم بجهالة ثعلبة بن عباد راويه عن سمرة وگفت ابن المديني وی
مجهول ست وقد ذكره ابن حبان في الثقات باآنكه نيست اورا راوی جز اسود بن قيس وجمع كرده اند ميان حديث عايشه وسمره بانكه بود سمره
در اخريات الناس پس نشنيد آواز آنحضرت را ليكن قول ابن عباس كه انی كنت الى جنبه دافع اوست مصنف در تلخيص گفته اگر صحيح شود تعدد
زائل شود اشكال انتهى وترجيح داد شافعی حديث سمره را بسبب موافقت او باروايت ابن عباس وجز آن ودر مصفى گفته اما حديث ترمذی
عن سمرة پس لا نسمع له صوتا گفته نه اسر بالقراءة يا لم يجهر بلكه عدم سماع خود بيان كرد انتهى بمعناه واين ناظر ست در ترجيح حديث عايشه وبالجمله
در حديث عايشه كه نزد دارقطنی ست آمده كه خواند آنحضرت در ركعت اولى عنكبوت ودر ثانيه روم يا لقمان وفي رواية له اى لمسلم عن عائشة
فبعث پس برانگيخت آنحضرت صلى الله عليه وسلم مناديا ينادي نداكننده وآواز دهنده را كه نداكند الصلوة جامعة نماز جمع
كننده است پس جمع آمدند وپيشتر رفت آنحضرت برای امامت وگذارد نماز بروجهی كه مذكور شد ودرينجا دليل ست بر مشروعيت اعلام بدين لفظ
برای اجتماع مردم درين نماز ووارد نشده است امر باين لفظ از آنحضرت صلى الله عليه وسلم مگر درين نماز واين هر دو لفظ منصوب ست يعنی
الصلوة جامعة اول بنا بر آنكه مفعول فعل محذوف ست ای احضروا وثانی بر حال وجائز ست رفع هر دو بر ابتدا وخبر وفيه تقادير آخر

وعن ابن عباس رضي الله عنه قال انخسفت الشمس على عهد رسول الله گرفته شد آفتاب در زمان رسول خدا
صلى الله عليه وسلم فصلى پس نماز گذارد آنحضرت ومردم باوی اقتدا كردند فقام قياما طويلا نحوا من قراءة سورة البقرة
پس قيام كرد آنحضرت قيام دراز نزديك از خواندن سورهٔ بقره يعنی آن زمان مقدار كه دروی سورهٔ بقره بخوانند وازينجا معلوم نمی شود كه سورهٔ بقره خوانده باشد
ليكن دروی دليل ست بر آنكه دران قرآن بايد خواند بغوی گفته علما متفق اند بر آنكه بخواند در قيام اول از ركعت اولى فاتحه واختلاف كرده اند
در قيام ثانی پس مذهب مالك آنست كه صحيح نيست نماز مگر بقراءت آن ودروی دليل ست بر مشروعيت طول ركوع ومشروع دران ذكر ست از
تسبيح وتكبير وغيرهما ثم ركع ركوعا طويلا پس ركوع كرد ركوعی دراز ودر بعضی روايات آمده كه برابر بود با مقدار قيام ثم رفع فقام
قياما طويلا پس برداشت سر از ركوع وايستاد زمانی دراز وهو دون القيام الاول واين ايستادن فرود قيام اول بود ودون
بمعنى قريب نيز می آيد ازين حديث معلوم نشد كه در قيام دوم قراءت كرد يا تسبيح خواند ظاهر ثانی ست ثم ركع ركوعا طويلا وهو
دون الركوع الاول پس ركوع كرد ركوع دراز واين ركوع فرود ركوع اول بود پس برداشت سر از ركوع دوم ثم سجد پس سجده كرد
يعنی دو سجده چنانكه معهود ست در سجده وجلسه اينجا تطويل كرد ودرينجا دلالت ست بر آنكه قيامی كه بعد او سجود ست دروی تطويل نيست بلكه
فرود اول ست واگرچه نزد مسلم در روايت جابر آمده كه انه اطال ذلك نووی گفته اين روايت شاذ ست عمل كرده نمی شود بران ونقل كرد قاضی
عياض اجماع بر عدم تطويل اعتدالی كه متصل سجود ست وتاويل كرد اين روايت را كه مراد باطالت زيادت طمانينت ست وذكر نكرد درين روايت
طول سجود را ليكن ثابت شده است اطالت وی در روايت ابی موسى نزد بخاری وحديث ابن عمر نزد مسلم نووی گويد محققان از اصحاب ما گفته اند
وهو المنصوص للشافعي كه طول كند بنا بر احاديث صحيحه كه وارد ست بران ابو داود ونسائی از حديث سمره آورده كه كان اطول ما سجد
في صلاته قط ودر روايت مسلم ست از حديث جابر وسجوده نحوا من ركوعه وبه جزم اهل العلم بالحديث وبگويد عقيب هر ركوع سمع الله لمن حمده باز
بگويد ربنا لك الحمد الى آخره وطول كند در جلوس بين السجدتين چنانكه واقع شده است در روايت مسلم از حديث جابر اطالت اعتدال ميان
هر دو سجده وگفت مصنف واقف نشدم بران در هيچ طريق مگر درين طريق ونقل كرد غزالی كه اتفاق بر عدم اطالت وے مردود ست

ثم رفع فقام قیاماً طویلاً وهو دون القیام الاول پستر برداشت سر از سجده و ایستاد ایستادنی دراز و این ایستادن فرود ایستادن نخستین بود که در رکعت اولی کرده بود ثم رکع رکوعاً طویلاً وهو دون الرکوع الاول پستر رکوع کرد رکوع دراز و این رکوع فرود رکوع نخستین بود که در رکعت اولی کرده بود ثم رفع فقام قیاماً طویلاً وهو دون القیام الاول پستر برداشت سر از رکوع و ایستاد ایستادنی دراز که آن فرود ایستادنی نخستین بود که درین رکعت ثانیه کرده بود و این دلیل ست بر اطالت قیام در رکعت ثانیه ولیکن دون قیام رکعت اولی و در روایت ابی داؤد از عروه آمده که وی خواند آل عمران را ابن بطال گفته نیست خلاف در آنکه رکعت اولی با قیام و رکوع خود اطول باشد از رکعت ثانیه با قیام و رکوع او و اختلاف کرده اند در اول از ثانیه و رکوع وی که آیا این هر دو اقصر اند از قیام ثانی از اول و رکوع او یا هر دو برابر اند گفته اند سبب این خلاف فهم معنی قول وی ست وهو دون القیام الاول که مراد بدان اول از اولی ست یا راجع ست بهمه پس هر قیام کمتر باشد از قیامی که قبل اوست ثم رکع رکوعاً طویلاً وهو دون الرکوع الاول پستر رکوع کرد رکوعی طویل و این فرود در رکوع اول بود که درین رکعت کرده بود ثم رفع راسه ثم سجد ثم انصرف پستر برداشت سر خود را پستر سجده کرد یعنی دو سجده پستر برگشت از نماز یعنی بعد از تشهد و تسلیم و ذکر نکرد این را از جهت ظهور وی وقد تجلت الشمس و حال آنکه بتحقیق آشکارا و روشن شده بود مهر فخطب الناس پس خطبه کرد مردم را و مضمون خطبه همان ست که در حدیث مغیره گذشت یعنی مهر و ماه دو آیت اند از آیات خدا منخسف نمی شوند برای موت احدی و نه حیات وی پس چون به بینید شما خسوف را پس ذکر خدا کنید متفق علیه و درینجا دلیل ست بر شرعیت خطبه بعد صلوٰة کسوف و رفته است باستحباب آن شافعی و اکثر ائمه حدیث و حنفیه گویند خطبه نیست در کسوف زیرا که منقول نشده و تعقب کرده اند باحادیث مصرحه بخطبه و گفته اند که آنچه آنحضرت بفعل آورده مقصود از ان خطبه نبود بلکه قصد رد بود بر کسانیکه معتقد بودند که کسوف بسبب موت احدی می باشد و این قول متعقب ست باینکه در روایت بخاری ست فحمد الله و اثنی علیه و فی روایة انه عبده و رسوله و فی روایة البخاری انه ذکر احوال الجنة والنار و غیر ذلک و این همه مقاصد خطبه است و لفظ وی در مسلم از حدیث فاطمه از اسماء این ست قالت فخطب رسول الله صلی الله علیه وسلم الناس فحمد الله و اثنی علیه ثم قال اما بعد ما من شیئ لم اکن رایته الا قد رایته فی مقامی هذا حتی الجنة والنار ولله قد اوحی الی انکم تفتنون فی القبور قریبا او مثل فتنة المسیح الدجال لا ادری ای ذلک قالت اسماء فیوتی احدکم فیقال ما علمک بهذا الرجل فاما المومن او الموقن لا ادری ای ذلک قال فقالت اسماء فیقول هو محمد رسول الله جاء بالبینات والهدی فاجبنا و اطعنا ثلاث مرات ثم یقال قد کنا نعلم انک تومن به فنم صالحا و فی مسلم روایة اخری فی الخطبة بالفاظ فیها زیادة مصنف در تلخیص گفته صاحب هدایه از حنفیه می گوید نیست در کسوف خطبه زیرا که منقول نشده و ما تعجب میکنیم از وی زیرا که ثابت ست در حدیث عایشه و حدیث اسماء بنت ابی بکر در صحیحین و احمد آنرا از حدیث سمره بن جندب آورده و در نسائی و ابن حبان بوجه دیگر مذکور ست که استاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و برآمد بر منبر و حمد گفت خدا را و ثنا کرد بروی الحدیث انتهی گویم هیچ جای تعجب از صاحب هدایه نیست زیرا که وی فقیه ست نه محدث و لهذا در کتاب او بعض احادیث موضوعه و ضعیفه موجود ست تعجب این ست که در هدایه زیاده برده جا او را سهو و خطا رو داده در مسائل فقهیه چنانکه بر مطلع مخفی نیست واللفظ للبخاری و لفظ مر بخاری راست در سبل گفته نماز کسوف بر وجوه کثیره مروی ست ذکرها الشیخان و ابوداود و غیرهم و این سنت ست باتفاق علما و در دعوی اتفاق نظر ست زیرا که ابو عوانه در صحیح خود تصریح کرده است بوجوب وی و محکی ست از مالک که آنرا جاری مجرای جمعه داشته و گذشت از ابو حنیفه ایجاب وی و مذهب شافعی و جماعتی یعنی مالک و احمد و جمهور علما آنست که مسنون ست در جماعت و گفته اند

دیگران یعنی ابوحنیفه وگروهی که تنها بگذارد وحجت اولین احادیث صحیحه است که دران گذاردن آنحضرت بجماعت آمده بعده اختلاف کرده اند در صفت
وی جمهور گویند دو رکعت ست در هر رکعت دو قیام و دو قرائت و دو رکوع و سجود دو سجده است بغیرهما وباین کیفیت رفته است مالک وشافعی ولیث
ودیگران انتهی در مصفی گفت اکمل در نماز کسوف آنست که قیام اول را طویل کند مانند سورهٔ بقره وقیام ثانی اندکی کمتر ازوی وقیام ثالث از قیام
ثانی کمتر ورابع از ثالث کمتر وهمچنین حکم ست حکم رکوعات پس در رکوع اول قدر صد آیت از سورهٔ بقره تسبیح گوید وپایه پایه کم کند ودر بعض روایات
تطویل سجدات نیز آمده بعد ازان خطبه خواند ودر حدیث خطبتان وارد نشده اند اگر دو خطبه خواند مانند جمعه بهتر باشد ودرین خطبه بیان کند
که آفتاب وماهتاب دو آیت اند از آیات خدای تعالی وترغیب بر افعال خیر از صلوة وذکر وصدقه واعتاق کند انتهی گویم واین همه افعال در احادیث
صحاح وارد اند • وفي رواية لمسلم اي عن ابن عباس صلى اي النبي صلى الله عليه وسلم حين كسفت الشمس ثماني ركعات
في اربع سجدات گذارد آنحضرت دیگر گرفته شد آفتاب هشت رکوع یعنی در هر رکعت چهار رکوع در چهار سجده یعنی در دو رکعت زیرا که هر رکعت را
دو سجده است وباین کیفیت رفته است گروهی • وعن علي عليه السلام اي واخرج مسلم عنه مثل ذلك اي مثل روایت
ابن عباس یعنی ایشان نیز روایت کرده اند که آنحضرت این چنین گذارده یا از ایشان نیز آمده که همچنین گذارند • وله اي ومسلم راست
عن جابر بن عبد الله صلى اي النبي صلى الله عليه وسلم ست ركعات باربع سجدات گذارد آنحضرت شش رکوع
یعنی در هر رکعت سه رکوع بچهار سجده در هر رکعت دو سجده چنانکه معهود است • ولأبي داود عن أبي بن كعب رضي الله عنه صلى
اي النبي صلى الله عليه وسلم فركع خمس ركعات وسجد سجدتين گذارد آنحضرت نماز خسوف پس رکوع کرد پنج رکوع وسجده کرد
دو سجده • وفعل في الثانية مثل ذلك وکرد در رکعت دوم مانند آن یعنی پنج رکوع ودو سجده ورواه البيهقي والحاكم ايضا
وصححه ابن السكن وقال الحاكم رواته موثوقون وبالجمله از مجموع این احادیث ثابت شده که نماز کسوف دو رکعت ست بالاتفاق واختلافی که هست
در کمیت رکوعات ست در هر رکعت واز مجموع روایاتی که مصنف آورده چهار صورت بثبوت رسیده یکی دو رکعت ودر هر رکعت دو رکوع
وباین اخذ کرده است شافعی ومالک ولیث واحمد وغیرهم ودرین دال ست حدیث عائشه وجابر وابن عباس وابن عمر ابن عبد البر گفته
هو اصح ما في الباب وباقي الروايات معللة ضعيفة دوم دو رکعت در هر رکعت چهار رکوع واین مفاد روایت مسلم ست از ابن عباس
وعلی رضی الله عنه سوم دو رکعت در هر رکعت سه رکوع ودرین دال ست حدیث جابر چهارم دو رکعت در هر رکعت پنج رکوع ومختلف شده اند
علما باختلاف روایات پس جمهور اخذ کردند باول بنابر کلام ابن عبد البر ونووی در شرح مسلم گفته اخذ کرده اند بهر نوعی بعض صحابه وگفت
جماعتی از محققین که مصلی مخیر ست میان این انواع پس هر نوع که بجا آورد خوب کرد واین مبنی ست بر تعدد کسوف که گاهی در ان چنین بود وگاهی
چنان ولیکن در سبل گفته تحقیق آنست که این همه روایات حکایت واقعهٔ واحده است که آن نماز گذاردن آنحضرت ست روز وفات ابراهیم
ولهذا التعویل کرده اند دیگران بر اعلال احادیث حاکیه صور ثلاثه وابن قیم رح گفت کبار ائمه تصحیح نمیکنند تعدد آنرا کالامام احمد والبخاري والشافعي
ومی بینند آنرا غلط ورفته اند حنفیه بگذاردن دو رکعت همچو سائر نوافل انتهی مذهب جمهور کوفیین وثوری نیز همین ست ویک رکوع اقل اعداد ست
وهیچ اکثر آن در مصفی گفته کسی که دو رکعت کسوف بشکل نماز صبح گذارد وخطبه خواند اصل فاذا رأيتم ذلك فصلوا را کار بسته است وهر که دو رکوع
ودو قیام در هر رکعتی گذارد وخطبه خواند کمال متابعت نمود وسهم اوفی حاصل کرد انتهی شیخ در ترجمه گفته نزد ما صلوة کسوف شمس دو رکعت ست
بجماعت در صورت نفل ودر هر رکعت یک رکوع چنانکه معتاد ست ودر نماز بی خطبه ودر خسوف قمر جماعت نیست هر یکی بنفس خود تنها بگذارد

ونزد شافعی برای ہر دو جماعت وخطبہ و دو رکوع در ہر رکعت سنت بر وجہ مذکور در حدیث ابن عباس وہمچنین نزد امام احمد در مشہور از مذہب وی
وجائز ست نزد اکثر اصحاب وی تنہا نیز وبرکوع واحد بی خطبہ ودلیل ما حدیث ابن عمر ست کہ ناطق ست بانچہ در مذہب ماست وحال کشف ست
مر رجال را کہ در صف پیش استادہ اند از نسا وصبیان کہ موقف ایشان صف پسین ست پس روایت ایشان راجح تر باشد کذا فی الہدایۃ
وشیخ ابن الہمام احادیث آوردہ بروایات صحیحہ وحسنہ کہ مثبت مذہب حنفیہ اند وتکلم کردہ بر احادیث تعدد رکوع کہ در انہا اضطراب کردہ اند رواۃ
بعضے دو رکوع وبعضے سہ وبعضے چہار وبعضے پنج پس واجب شد کہ گذاردہ شود بروجہی کہ معہود ست وموافق مر روایات اطلاق را مثل قول
آنحضرت فاذا کان ذلک فصلوا وبجہت ہمین اضطراب کثیر گفتہ اند بعضے از مشایخ ما کہ سبب آن اشتباہ ست کہ بجہت کثرت ازدحام اہل صفوف
پیشین را اوفتادہ وظاہر آنست کہ کسوف در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم جز یکبار واقع نشدہ وہیچ کس تعدد وقوع روایت نکردہ ووقوع
آن متعدد در مدت دہ سال بعید وخلاف عادت ست ولیکن قول صاحب ہدایہ کہ حال کشف ست مر رجال را بر تقدیری تمام ست کہ غیر عائشۃ
از رجال کسی موافق وی روایت نکردہ باشد انتہی گوئیم اضطراب دلیل صحت روایات ست وچون حادثہ متحد ست اطلاق را حمل کنند بر تقیید
ومذہب حنفیہ ثابت اما ترجیح غیر ثابت مصنف در تلخیص گفتہ تمسک کردہ اند حنفیہ بظاہر حدیث ابی بکرہ کہ در وی لفظ مثل صلاتکم آمدہ
وبحدیث عبد الرحمن بن سمرہ کہ نزد مسلم ست ودران این ست کہ خواند دو سورہ وگذارد دو رکعت وبحدیث نعمان بن بشیر ودر وی این ست
کہ پس گذارد دو رکعت را اخرجہ ابو داود ورواہ النسائی بلفظ فصلوا کاحدث صلوٰۃ صلیتموہا من المکتوبۃ واخرجہ احمد والحاکم وصححہ ابن عبد البر
واعلہ ابن ابی حاتم بالانقطاع وبحدیث قبیصہ بن مخارق فصلے رکعتین واخرجہ ابو داود والحاکم انتہی **وعن** ابن عباس رضی اللہ
عنہ ما ہبت ریح قط الا جثی النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی رکبتیہ نوزید ہرگز بادی مگر آنکہ نشست آنحضرت
بر دو زانوی خود واین قعدہ مخافت ست نمی کند آنرا مگر خائف مشہور آنست کہ ریح بلفظ مفرد در عذاب استعمال می یابد ورباح بلفظ جمع
در رحمت وخطابی توجیہ آن کردہ کہ چون ریاح متکثر شود سحابہا را پیدا آرد وامطار بسیار آید ودر زروع نشو ونما پیدا گردد وچون یک
ریح ورزد عقیم باشد این چنین ست اعتقاد اہل عرب وطحاوی این را منکر شد واستشہاد آورد بقول وی تعالی وجرین بہم بریح
طیبۃ وبانچہ در بعض احادیث آمدہ از استعمال مفرد در خیر وشر چنانکہ در حدیث ابو ہریرہ است الریح من روح اللہ تاتی بالرحمۃ والعذاب
وقول آنحضرت انا نسألک من خیر ہذا الریح وخیر ما فیہا وگفتہ کہ این حدیث ابن عباس ضعیف ست مقاومت با آن حدیث صحاح نتوان کرد
وطیبی گفتہ غالبا ریح ورباح چون مطلق واقع شود این حکم دارد بخلاف آنکہ مقید بوصف گردد ودرینجا سخن بسیار ست در لمعات وغیرہ
مذکور ست **وقال** وگفت این کلمات را **اللہم اجعلہا رحمۃ ولا تجعلہا عذابا** خداوندا بگردان این باد را موجب رحمت
ومگردان او را مادہ عذاب ودر آخر روایت این ست **اللہم اجعلہا ریاحا ولا تجعلہا ریحا** خداوندا بگردان او را ریاح ومگردان او را ریح گفت ابن عباس
کہ در کتاب خدا است ما فرستادیم بر عاد ریح صرصر یعنی باد سخت وتند وفرستادیم بر ایشان باد نازایندہ کہ بارور نمی گرداند درختان را وفرستادیم
بادہای آبستنی کہ درختان بوی بارور می شوند واز آیات الٰہی ست کہ می فرستد بادہا را بشارت دہندہ بباران ودرین بیان ست کہ مجموع ریاح
در رحمت ست ومفرد در عذاب پس استشکال شد در حدیث وجواب دادہ اند کہ مراد آنست کہ ہلاک مکن ما را باین باد زیرا کہ اگر درین ریح ہلاک
شوند بادی دیگر بعد از ان بر ایشان نہ وزد پس این ریح باشد نہ ریاح **رواہ الشافعی فی الام والطبرانی وابو یعلی والبیہقی فی الدعوات**
الکبیر و ہم روایت ست از ابن عباس رضی اللہ **عنہ انہ** بدرستیکہ وی یعنی ابن عباس ودر بعض نسخ انہ صلی اللہ علیہ وسلم

صلّی فی زلزلةٍ ستّ رکعاتٍ واربع سجداتٍ گذارد در زلزلهٔ زمین شش رکوع وچهار سجده یعنی دو رکعت و در هر رکعت سه رکوع وقال وگفت هکذا صلوٰة الآیات این چنین ست نماز نشانهای خدا رواه البیهقی من طریق عبد الله بن الحارث عنه انه کان فی زلزلة فی البصرة ورواه ابن ابی شیبة من هذا الوجه مختصرا ان ابن عباس صلّی بهم فی زلزلة اربع سجدات رکع فیها ستا وروایت کرد ابوداود از ابن عباس مرفوعاً که چون به بینید شما آیتی را پس سجده کنید یعنی نماز بگذارید تنها کما قال الشافعی و در اینجا ذکر گذاردن این نماز بجماعت نیست ولیکن ظاهر آنست که بجماعت گذارده باشد وشافعی گفت نمیدانم که امر کرده باشد آنحضرت بنماز چیزی از آیات ونه هیچ یکی از خلفای او جز نماز کسوفین و روایت کرد بیهقی در سنن ومعرفه بسند خود تا شافعی که ذکر الشافعی عن علیّ رضی الله عنه نحوه ذکر کرد شافعی از علی مانند آن که بگذارد وی کرم الله وجهه شش رکعت در چهار سجده پنج رکعت و دو سجده در یک رکعت و دو سجده در یک رکعت شافعی گفته اگر ثابت شود این از علی رضی الله عنه قائل شوم بدان وایشان ثابت می کنند آنرا واخذ نمی کنند بدان دون آخر وهو قوله هذا صلوات الآیات وذکر نکرد شافعی این حدیث را از دیگری جز علی کرم الله وجهه ورفته اند بعض علما باینکه برای افزاع دو رکعت نماز بگذارد مثل نماز کسوف وموافقه علی ذلک احمد بن حنبل گوییم در کتب حنابله این ست که برای کسوف دو رکعت بگذارد وقتیکه خواهد وشافعی وغیره گفته اند که تجمیع مسنون نیست واما صلوٰة منفرد پس خوب ست زیرا که امر آنحضرت بتجمیع جز در کسوفین مروی نیست والله اعلم

باب صلوٰۃ الاستسقاء

استسقا در لغت آب خواستن ودر شرع نماز یا دعا یا سوال باران نزد قحط سال با کیفیت مخصوصه ابن ماجه از حدیث ابن عمر آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم کم نکرد هیچ قومی پیمانه وترازو را مگر آنکه گرفته شدند بقحط وخشک سالی وشدت مؤنت وجور سلطان بر آنها ومنع نکردند زکوٰة اموال خود را مگر آنکه منع کرده وباز داشته شدند باران را از آسمان

عن ابن عباس رضی الله عنه قال خرج النبی صلی الله علیه وسلم بیرون آمد رسول خدا از مدینه منوره متواضعاً فروتنی کننده متبذلاً بمثناة فوقیه وموحده وذال معجمه یعنی لابس ثیاب بذله وبذله جامه که سائر ایام در خدمت خانه می پوشند وزینت در کار نمی کنند مراد ترک زینت وحسن هیئت ست برای تواضع و اظهار حاجت متخشعاً خشوع کننده وچشم فرو خوابانیده وتواضع وتخشع قریب اند در معنی اول را بر ظاهر حمل باید کرد وثانی را بر باطن وگویند خشوع در صوت وبصر باشد وخضوع در بدن مترسلاً فرو هشته از عاجزی ای بتأنی وعدم عجلت متضرعاً زاری کننده لفظ ابوداود متبذلا متواضعا ست در نهایه گفته تضرع تذلل ومبالغه در سوال ورغبت فصلّی رکعتین کما یصلّی فی العید پس بگذارد دو رکعت چنانکه گذارده می شود در عید لفظ ابوداود این ست لکن لم یزل فی الدعاء والتضرع والتکبیر ثم صلّی الخ واز اینجا معلوم شد که نماز بعد دعا بود ولفظی که مصنف آورده غیر صریح ست درین لم یخطب خطبتکم هذه وخطبه نخواند مثل این خطبه شما که میخوانید واین عبارت نفی خواندن خطبه میکند یا خواندن خطبه باین کیفیت که ایشان میخوانند طویل وبسیط وبتکلف وظاهر همین ست زیرا که در روایت ابوداود زیاده کرده انه صلی الله علیه وسلم رقی المنبر وظاهر آنست که رقی منبر نبود مگر برای خطبه وگفته اند نخواند خطبه مانند جمعه بحدیث عایشه که می آید وبحدیث ابن عباس واز حدیث ابوهریره خواندن آن بعد نماز معلوم می شود ولفظ وی نزد احمد وابن ماجه وابی عوانه وبیهقی این ست انه صلی الله علیه وسلم خرج للاستسقاء فصلّی رکعتین ثم خطب وباین رفته است شافعی وغیره ودر حدیث ابن عباس که بلفظ وی نزد ابوداود گذشته قبل نماز آمده وباین رفته است جماعتی وجمع میان هر دو حدیث باین وجه ست که آنحضرت ابتدا بدعا

کرده بود پس بعض رُوات اذان را بخطبه تعبیر کردند و بران اقتصار نمودند و خطبه بعد از نماز روایت نکردند و بعضے دیگر که تقدیم نماز بر خطبه روایت کردند هم بران اقتصار نمودند و دعا قبل نماز ذکر نکردند وهذا جمع بين الروايتين واما دعائیکه درین نماز باید کرد پس تحریر ما ورد عنه صلی الله علیه وسلم است چنانکه از حدیث عایشه که می آید ظاهرست رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و درینجا دلیل ست بر شرعیت نماز استسقا و باین رفته اند اکثر ایمه شیخ در ترجمه گفته و نزد ابوحنیفه استسقا دعا و استغفار و سوال و تضرع ست از جناب کریم واهب رزاق و استغفار بنص قرآن سبب ادرار امطار ست و حنفیه گویند آنچه واقع شده است از وجوه استسقا در اکثر احادیث صلوة دران مذکور نیست مگر در وجه واحد و آن نیز بجمیع خصوصیاتش بصحت نرسیده و آنچه مذکورست عین دعاست و بصحت رسیده که عمر رضی الله عنه استسقا کرد و بر دعا و استغفار اقتصار نموده و نماز نگذارده و اگر نماز مسنون می بود ترک نمی کرد و عذر عدم علم با قرب عهد وی بزمان نبوت بعیدست و ترک وی با وجود علم البعدست با وجودیکه این دعا از وی در حضور صحابه بود و تنبیه نا کردن ایشان بران نیز گنجایش ندارد و گویند مراد بقول ابی حنیفه که نیست نماز در استسقا آنست که جماعت و خطبه و خصوصیات دیگر دروی سنت نیست و شرط نه و اگر هر یکے نماز نفل بکند و دعا و تضرع و سوال نماید و استغفار کند بهتر باشد و احادیث مرویه در باب استسقا خالی از اضطراب نیست پس ابوحنیفه اخذ بمتیقن کرده و ابویوسف و محمد نیز موافق ایمه دیگراند درین باب و بعضے گویند محمد با ابی حنیفه است و فتوی الآن نزد حنفیه بر مذهب صاحبین است از جهت ثبوت فعل آنحضرت و عدم دلیل بر اختصاص آن بآنحضرت علیه السلام انتهی و در شرح سفر السعادة گفته نزد صاحبین وایمه ثلاثه در استسقا نمازست بجماعت و خطبه و بعض گفته اند که این قول امام محمدست و امام ابویوسف با ابوحنیفه است و نزد امام شافعی مثل صلوة عید بتکبیرات و خطبتین بعد از نماز و نزد امام مالک نیز همچنین ست الا آنکه تکبیرات نیست و ایشان میگویند که تشبیه وی بصلوة عید که در حدیث آمده است در عدم اذان و اقامت ست نه در جمیع خصوصیات و در مذهب امام احمد روایات ست مشهورتر آنچه از وی نقل کنند عدم خطبه است و مختار اکثر اصحاب وی خطبه است قبل الصلوة او بعدها و بعد مختارترست یک خطبه یا دو و در تکبیرات نیز از وی دو روایت ست و نزد آنها یکه قائل اند بنماز قرائت بجهرست و تحویل ردا تنها امام را یا قوم را نیز دو قول ست و نزد ابی حنیفه هیچ یکی از ینها نیست الا دعا و استغفار و نماز فرادی اگر خواهند و اکنون فتوی در مذهب ابوحنیفه و عمل بمذهب صاحبین ست انتهی کلامه گوییم و همین ست ارجح زیرا که حدیث نماز در بخاری ست از عباد بن تمیم باین لفظ انه صلی الله علیه وسلم صلّی بهم رکعتین پس نماز و جماعت هر دو ثابت شد و بعد ثبوت این سنت در بخاری آنچه حضرت شیخ در نماز نگذاردن حضرت عمر ذکر کرده همه از هم پاشید و تنبیه نکردن صحابه عمر را بجهت آنست که استسقا از آنحضرت بر چند وجه ثابت شده و این یکی از ان وجه بود پس چنانکه نماز دروی سنت ست همچنین وجوه دیگر هم از سنت ثابت ست تنبیه چرا باید کرد و عجب نیست که عمر رضی الله عنه با وجود علم اقتصار بر دعا و استغفار برای بیان جواز کرده باشد و احادیث استسقا اگرچه بوجوه متعدده آمده اما مضطرب نیست بلکه هر یکے از ان وجوه بجای خود سنت مستمره است در حجة الله البالغه گفته استسقا کرده است آنحضرت برای انحای کثیره و لیکن وجهی را که برای امت مسنون کرده آنست که برآید بسوی مصلّے با مردم در حالت ابتذال و تواضع و تضرع و بگذارد دو رکعت بقرائت جهریه و خطبه و استقبال قبله و دعا کند و دست بردارد و ردا بگرداند انتهی و در سفر السعادة گفته بر شش وجه ثابت شده که آنحضرت استسقا کرد انتهی گوییم بیان آن شش وجه در هدی نبوی باین لفظ کرده که اول خروج اوست صلی الله علیه وسلم بسوی مصلّے و نماز گذاردن و خطبه خواندن دوم روز جمعه بر منبر در اثنای خطبه سوم استسقای وی بر منبر مدینه مجرد در غیر روز جمعه و دروی نمازی محفوظ نیست چهارم استسقا در حالیکه نشسته بود در مسجد پس برداشته هر دو دست خود و دعا کرد از خدای عز و جل پنجم استسقا کردن نزد احجار زیت قریب زوراء این بیرون دروازه مسجد بود

ششم استسقا در بعض غزوات وقتی که سبقت کردند او را مشرکان بسوی آب و سهر بار که استسقا کرده آب داده شد انتهی واز ینجا معلوم شد که در استسقا هم نماز
ثابت ست وهم استغفار و دعا پس هر چه کند کافی و مؤدی سنت باشد وصححه الترمذی در مصفی گفت در مثل این مقام دو رای می شود یکی آنکه
هر فعلی و کیفیتی سنت ست پس اگر ترک سنتی کرد بر سنتی دیگر ماجور خواهد شد دیگر آنکه همه خصوصیات جمع شده سنت ست پس مدرک بعضے و دون بعض
مدرک سنت نیست تا آنکه همه خصوصیات بجا آرد و مثل جمعه که یک فرض ست وارکان و خصوصیات چند اند که آنحضرت مواظبت فرمودند و خلفای
مسلمین هلم جرا و میل شافعی برای اول ست و میل مالک وابی حنیفه برای ثانی ست و اکمل استسقا آنست که سه روز روزه گیرند و توبه کنند و وجوه خیر از
صدقه و صله بجا آرند بعد از ان روز چهارم بصحرا روند روزه گرفته و جامهای خانگی پوشیده بحدیث ترمذی عن ابن عباس آنگاه دو رکعت نماز
گذارند مانند عید بعد از ان دو خطبه خوانند و استغفار بسیار گویند و تحویل ردا کنند امام و ماموم همه انتهی گویم واین ظاهر ست در رای اول
وصححه ابو عوانة وابن حبان واخرجه الحاکم والبیهقی والدارقطنی ایضا وعن عائشة رضی الله عنها قالت شکی الناس
الی رسول الله صلی الله علیه وسلم قحوط المطر گله کردند مردم بسوی آنحضرت باز ایستادن باران را فامر بمنبر فوضع له
بالمصلی پس امر کرد آنحضرت بنهادن منبر پس نهاده شد منبر برای وی در مصلی که بیرون مدینه است ووعد الناس یوما یخرجون فیه
و نوید داد مردم را بروزی که بیرون آیند دران روز و معین کرد آن روز را برای ایشان و درینجا دلالت ست بر آنکه مستحب ست تقدیم تعیین روز برای
مردم تا که طیار شوند برای آن و خالص شوند از مظالم وغیره و مقدم کنند توبه را واین امور واجب ست مطلقا مگر آنکه با حضور شدت و طلب تفریج وی
از او تعالی تضییق آن زیرا که وارد شده ست در اسرائیلیات که خدای تعالی محروم گردانید قومی را از بنی اسرائیل از آب بعد خروج ایشان برای استسقا
زیرا که در ایشان عاصی بود و لفظ ناس عام ست از مسلمانان و غیر هم واز ینجا گفته اند که مشروع ست اخراج اهل ذمه لیکن از مصلی بر کنار باشند
فخرج حین بدا حاجب الشمس پس بیرون آمد وقتی که ظاهر شد و آغاز کرد برآمدن را ابروی آفتاب یعنی کرانهٔ او و بدا با الف وهمزه هر دو
روایت ست و اول ظاهر ترست فقعد علی المنبر پس نشست بر منبر حافظ ابن القیم رح گفته اگر صحیح شود ورنه در دل ازین حرف چیزی
هست فکبر وحمد الله پس تکبیر براورد و ستایش کرد خدا را ثم قال پس گفت انکم شکوتم جدب دیارکم بدرستیکه
شما گله کردید قحط شهر و دیار خود را و دیار جمع دار ست بمعنی سرا و گله کردید پس ماندن باران را از وقت معین و معهود که برای اوست از شما
وقد امرکم الله ان تدعوه و بتحقیق فرموده ست خدای تعالی شما را که بخوانید او را قال تعالی ادعونی استجب لکم ووعدکم
ان یستجیب لکم و نوید داده است شما را که قبول کند دعا و سوال را برای شما کما قال واذا سألک عبادی عنی فانی قریب
اجیب دعوة الداع اذا دعان ثم قال پس گفت آنحضرت الحمد لله رب العلمین الرحمن الرحیم جمیع سپاس
و ستایش ثابت ست مر خدای را که پروردگار جهانیان ست و مهربان ست در دنیا و آخرت درینجا دلیل ست بر عدم افتتاح خطبه بسمله بلکه بحمد
و نیامد روایتی از آنحضرت که شروع کرده باشد خطبه را بغیر تحمید ملک یوم الدین مالک همه چیز ست روز جزا ابو داود گفت اهل مدینه
ملک یوم الدین میخوانند واین حدیث حجت ست بر ایشان لا اله الا الله یفعل ما یرید نیست هیچ معبود برحق سوای خدا میکند آنچه خواهد
اللهم انت الله لا اله الا انت الغنی ونحن الفقراء انزل علینا الغیث واجعل ما انزلت علینا قوة وبلاغا
الی حین خداوندا توئی معبود برحق نیست خدای برحق سوای تو توئی بی نیاز و ما نیازمندانیم و محتاج فرو فرست بر ما باران و بگردان چیزی را
که فرو فرستاده از باران برای ما توانائی و رسیدن تا زمانی طویل یعنی برسیم بمطالب خود بکمال و تمام شود انتفاع ما بوی و بلاغ بفتح با چیزی

که بوی مطلوب بر سند شود رفع یدیه فلم یزل حتی رُؤي بیاض ابطیه پس برداشت هر دو دست خود را پس نگذاشت برداشتن را و برداشته می بود هر دو دست را تا آنکه ظاهر شد سفیدی هر دو بغل آنحضرت صلی الله علیه وسلم اگر لباس شریعت دران زمان فقط ردا بود مراد ظهور ابطین علی الحقیقت خواهد بود و اگر قمیص بود مراد موضع الابطین ست و بر هر تقدیر ظهور بیاض الابطین کنایه از بلند برداشتن دستهاست و گفته اند که هر چند واقع صعب تر و مسئله و مطلوب قوی تر برداشتن دستها بلند تر و درینجا دلیل ست بر شرعیت رفع الیدین نزد دعا ولیکن در استسقا مبالغه در رفع مطلوب ست تا آنکه برابر رو گردد و تجاوز نکند از سر واما آنچه در حدیث انس در بخاری آمده که بود آنحضرت ﷺ بر نمیداشت هر دو دست خود در چیزی از دعا مگر در استسقا پس گفت سیوطی در توشیح که این نفی رفع خاص ست لیظهر کفین کما فی مسلم وابی داود واما در سائر دعا پس برمیداشت هر دو دست خود و بطون آنها ثابت شده است رفع یدین در دعا در یک صد حدیث وقد افردتها بجزء انتهی واین جزء را کاتب حروف عفی عنه در سفر حج از حدیده نقل کرده همراه آورده است و مصنف رح در فتح الباری گفته ابوموسی اشعری گوید دعا النبی صلی الله علیه وسلم ثم رفع یدیه ورایت بیاض ابطیه و گفت ابن عمر رفع النبی صلی الله علیه وسلم یدیه یقول اللهم انی ابرأ الیک مما صنع خالد و در وی رد ست بر کسی که می گوید برداشته نمی شود دستها در دعا جز در استسقا و تمسک کرده است بحدیث انس و آن صحیح ست ولیکن جمع کرده اند میان آن و میان احادیث باب و ما فی معناها باین طریق که منفی صفت خاصه است نه اصل رفع و اشاره کرده ام من بسوی آن در ابواب استسقا و حاصلش این ست که رفع در استسقا مخالف غیر اوست یا بمبالغه تا آنکه دستها برابر رو شوند و در دعا برابر هر دو دوش و عکس آن نتوان کرد باینکه در هر دو ثابت شده حتی یری بیاض ابطیه بلکه جمع کرده می شود باین طور که رویت بیاض در استسقا ابلغ بود از غیر وی یا آنکه کفین در استسقا متصل می باشند و در دعا بلند منذری گفت و بتقدیر تعذر جمع جانب اثبات راجح ست گویم لاسیما با کثرت احادیث وارده دران زیراکه در وی حدیثهای بسیار آمده افردها المنذری فی جزء وسرد منها النووی فی الاذکار وفی شرح المهذب جملة و عقد کرده برای آن بخاری بابی در ادب مفرد و ذکر کرده دران حدیث ابوهریره که قدوم آورد طفیل بن عمرو بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گفت بدرستیکه دوس نافرمانی کردند خدارا پس دعا کن بر آنها پس رو آورد آنحضرت ﷺ بسوی قبله و برداشت هر دو دست خود و گفت اللهم اهد دوسا واین در صحیحین ست بدون قول وی که برداشت هر دو دست خود و در حدیث جابر ست در قصه هجرت طفیل بن عمرو و مردی دیگر با وی فقال النبی صلی الله علیه وسلم اللهم ولیدیه فاغفر فرفع یدیه و سندش صحیح ست واخرجه مسلم و در حدیث عایشه است قالت رایت النبی صلی الله علیه وسلم یدعو رافعا یدیه یقول اللهم انما انا بشر الحدیث واین هم صحیح الاسناد ست و در جزء رفع الیدین بخاری ست که رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم رافعا یدیه یدعو لعثمان و مسلم راست از حدیث عبدالرحمن بن سمره در قصه کسوف فانتهیت الی النبی صلی الله علیه وسلم وهو رافع یدیه وهو یدعو و هم نزد مسلم ست از حدیث عایشه رض در کسوف ایضا ثم رفع یدیه یدعو و در حدیث اوست نزد مسلم در دعای آنحضرت ﷺ برای اهل بقیع فرفع یدیه ثلث مرات و در حدیث طویل ابوهریره است در فتح مکه فرفع یدیه وجعل یدعو و در صحیحین ست از حدیث ابی حمید در قصه ابن اللتبیه ثم رفع یدیه حتی رایت عفرة ابطیه یقول اللهم هل بلغت و در حدیث ابن عمرو ست ان النبی صلی الله علیه وسلم ذکر قول ابراهیم وعیسی فرفع یدیه وقال اللهم امتی و در حدیث عمر ست کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انزل علیه الوحی یسمع عند وجهه کدوی النحل فانزل علیه یوما ثم سری عنه فاستقبل القبلة ورفع یدیه ودعا الحدیث اخرجه الترمذی واللفظ له والنسائی والحاکم و در حدیث ابی امامه است کنت ردف النبی صلی الله علیه وسلم بعرفات فرفع یدیه فمالت به ناقته فسقط خطامها فتناوله بیده وهو رافع الید الاخری اخرجه النسائی بسند جید و در حدیث قیس بن سعد ست نزد ابی داود ثم رفع رسول الله صلی الله علیه وسلم یدیه وهو یقول اللهم اجعل صلاتک ورحمتک علی آل سعد بن عبادة و سنده جید و احادیث درین باب بسیار ست واما آنچه مسلم از حدیث عمارة بن رویبه

آورده که وی دید بشر بن مروان را که برمیدارد هر دو دست خود پس انکار کرد وگفت دیدم آنحضرت را که زیاده نمی کرد برین واشاره کرد بسبابه بس طبری از بعض سلف حکایت کرده که وی اخذ بظاهر کرده وگفت سنت آنست که داعی اشاره کند بیک انگشت ورد کرده آنرا باینکه در دوش دربارهٔ خطیب ست بحال خطبه واین ظاهرست در سیاق حدیث پس نیست معنی برای تمثیل آن برفع یدین در دعا با وجود ثبوت اخبار بمشروعیت آن و روایت کرده اند ابوداود وترمذی وحسنه وغیرهما از حدیث عثمان مرفوعا ان ربکم حیّ کریم یستحیی من عبده اذا رفع یدیه الیه ان یردهما صفرا ای خالیة وسنده جید طبری گفته ومکروه ست رفع یدین در دعا نزد ابن عمر وجبیر بن مطعم و دید شریح مردی را که برمیداشت هر دو دست خود پس گفت من تتناول بهما لا امّ لک طبری این را باسانید خود تا آنها سوق کرده وابن التین از عبدالله بن عمر بن غانم آورده که وی نقل کرده است از مالک که نیست رفع الیدین در دعا از امر فقها گفت ودر مدونه گفته خاص ست رفع باستسقا وبگرداند بطون آنها را بسوی ارض وامّا انکار ابن عمر پس بر رفع آنها بود تا برابر دوش وگفت که آنها را برابر سینه باید داشت کذلک اسنده الطبری عنه ایضا واز ابن عباس آمده که این صفت دعاست وابوداود وحاکم از ابن عباس از وجه دیگر روایت کرده اند گفت مسالت آنست که دستها تا دوش برداری واستغفار آنست که بیک انگشت اشاره کنی وابتهال آنست که هر دو دست را جمیعا دراز نمائی وطبری از وجه دیگر هم از وی آورده که گفت یرفع یدیه حتی یجاوز بهما راسه وثابت شده است از ابن عمر خلاف ما تقدم اخرجه البخاری فی الادب المفرد من طریق القاسم بن محمد قال رایت ابن عمر یدعو عند القاص یرفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه باطنهما مما یلیه انتهی کلام المصنف رح ملخصا من کتاب الدعوات من فتح الباری ونووی در شرح مسلم زیر حدیث انس گفته ظاهرش آنست که نبرداشت آنحضرت دست خود مگر در استسقا ولیکن حال این چنین نیست بلکه ثابت شده است رفع یدین وی در دعا در مواطن دیگر غیر استسقا وهی اکثر من ان تحصر وقد جمعت منها نحوا من ثلثین حدیثا من الصحیحین او احدهما وذکرتها فی اواخر باب صفة الصلوة من شرح المهذب وتاویل حدیث اینست که رفع بلیغ که از آن بیاض ابطین دیده شود نکرد مگر در استسقا یا مراد آنست که وی جز در استسقا ندیده وغیر وی آنرا دیده پس مقدم کرده شوند مثبتین در مواضع کثیره که جماعات اند بر واحد که حاضر نشد این مواضع را ولابدست از تاویلی که ذکر کردیم انتهی ثم حوّل الی الناس ظهره وقلب رداءه پستر بگردانید آنحضرت بجانب مردم پشت خود را و رو کرد بسوی قبله وگردانید چادر خود واقدی گفته طول ردای آنحضرت صلی الله علیه وسلم شش ذرع بود در سه ذرع وطول ازار چهار ذرع ویک شبر در دو ذرع ویک شبر واین ردا وازار را در جمعه وعیدین می پوشید کرمانی گفته ردا آنست که در نصف اعلی پوشند وازار آنکه در نصف اسفل پوشند وطریق قلب ردا باین وجه ست که بگیرد بدست راست خود طرف اسفل را از جانب یسار وبدست چپ طرف اسفل را از جانب یمین وتقلیب کند هر دو دست خود را پس پشت خود تا باشد طرف مقبوض بید یمنی بر کتف اعلی از جانب یمین وطرف مقبوض بید یسری بر کتف اعلی از جانب یسار ودر ابوداود وبجای لفظ قلب حوّل گفته وهو رافع یدیه درحالیکه بردارنده بود آنحضرت هر دو دست خود را ثم اقبل علی الناس ونزل پستر رو آورد بر مردم وفرود آمد از منبر وصلی رکعتین پس گذارد دو رکعت ودرینجا دلیل ست برانکه صلوة باران دو رکعت ست وهو قول الجمهور فانشأ الله سبحانه وتعالی سحابة فرعدت وبرقت پس پیدا کرد خداوند پاک برتر ابری را پس غرید آن ابر ودرخشید برق بفتح را وکسر هر دو روایت ست ثم امطرت پستر بارید آن ابر بدستوری خدا وامر وی پس نیامد آنحضرت از مصلی بمسجد خود تا آنکه روان شد سیلها پس هر گاه که دید آنحضرت شتاب رفتن ایشان بسوی خانها خندید تا آنکه نمایان شد دندانهای در درون دهن وی پس گفت آنحضرت گواهی میدهم که خدا بر هر چیز قادرست ومن بندهٔ خدا ورسول ویم رواه ابوداود وابوعوانة وابن حبان والحاکم وقال غریب واسناده جید وصححه ابوعلی بن السکن وقصة التحویل فی الصحیح وقصهٔ تحویل ردا در صحیح بخاری ست وآن گردانیدن یمین ست بر شمال وزیاده کرد ابن ماجه

وابن خزیمه گردانید شمال را بر یمین و در روایت ابو داود دست گردانید عطاف الیمن او را بر عاتق الیسر خود وعطاف الیسر او را بر عاتق یمین خود
و در روایت ابو داود دست که بود بر آنحضرت خمیصه سودا پس خواست که بگیرد اسفل آنرا و گرداند آنرا اعلی پس چون ثقیل شد بر وی قلب کرد آنرا و گردانید
بر دوش خود و مشروع کرد برای مردم که تحویل کنند همراه وی لما اخرجه احمد بلفظ وحول الناس معه ولیث وابو یوسف گویند مختص ست تحویل بامام
و بعضے گفته اند زمان تحویل کنند وقت تحویل استقبال اوست بسوی قبله و در مسلم است چون خواست که دعا کند رو کرد بقبله و گردانید چادر خود را
ومثله فی البخاری من حدیث عبد الله بن زید از حدیث عبد الله مازنی و نیست وی راوی اذان چنانکه بعض حفاظ وهم کرده اند ولفظ وی
این ست که گفت عبد الله بیرون آمد رسول خدا با مردم بسوی مصلّٰے در حالیکه قصد استسقا دارد پس بگذارد با ایشان دو رکعت جهر کرد در ان هر دو
بقرارت و روآورد بقبله در حالیکه دعا میکند و برداشت هر دو دست خود را بمبالغه و گردانید ردای خود را که پوشیده بود هنگام استقبال قبله
وفیه و درین حدیث عبد الله این نیز هست فتوجه الی القبلة یدعو پس روآورد آنحضرت بسوی قبله در حالیکه دعا می کند و در بخاری
بعد یدعو این ست وحول رداءه وفی لفظ قلب رداءه ثم صلی رکعتین جهر فیهما بالقراءة پستر بگذارد دو رکعت جهر کرد در ان
هر دو بقرارت و درین جا دلیل ست بر مشروعیت جهر در ان ابن بطال گفته انه مجمع علیه یعنی جهر در نماز باران و ازینجا بعض علما اخذ کرده اند که
این نماز را جز روز نباید گذارد و اگر در شب گذارده حی شد در روز در ان اسرار میکرد و در شب جهر می نمود در سبل گفته وفی هذا الوجه بعد لایخفی
و گفت بخاری که سفیان گفته خبر کرد مرا مسعودی از ابی بکر که گفت گردانید یمین را بر شمال انتهی و زیاده کرد ابن خزیمه و شمال بر یمین و چون در حکمت
تحویل اختلاف ست اشاره کرد مصنف بسوی آن در روایت آینده و این حدیث صحیحین حجت ست بر کسی که میگوید که در استسقا نماز نیست
صرف دعا و استغفار ست و چون در بخاری و مسلم موجود ست تعلیلش باضطراب خالی از تعسف نیست وللدارقطنی من مرسل ابی جعفر
الباقر و در روایت دارقطنی ست بطریق ارسال از حدیث امام ابو جعفر محمد باقر رضی الله عنه وهو محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب
رضوان الله علیهم و سماعت دارد از پدر خود زین العابدین و جابر بن عبد الله و روایت کرده از وی پسرش جعفر صادق و غیره ولادتش سنه ست وخمسین
و مات بالمدینة سنه سبع عشرة ومائة و عمرش شصت و سه سال بود و مدفون شد در بقیع در قبری که در ان پدر و عم پدر وی حسن بن علی
بن ابی طالب رضوان الله علیهم مدفون ست و موسوم شد بباقر زیراکه بتقر یعنی توسع کرد در علم کذا فی جامع الاصول وحول رداءه لیتحول
القحط و بگردانید آنحضرت چادر خود را تا بگردد خشک سالی یعنی این تحویل و تقلیب تفاؤل بود برای تغییر حال و تبدیل امساک بامطار و تنگی بفراخی و بعض
گفته اند که این احتمال امری ست که با آنحضرت صلی الله علیه وسلم کرده شده بود که همچنین کن تا تحویل یابد حال نه مجرد تفاؤل چه شرط تفاؤل آنست که بقصد
و اختیار نبود چنانکه چیزی در خارج واقع شود و از انجا تفاؤل گیرند قاله ابن العربی و گفت مصنف که وارد شده است در تفاؤل حدیثی که رجال وی
ثقات اند و در فتح الباری گفت اخرجه الدارقطنی والحاکم من طریق جعفر بن محمد عن ابیه عن جابر فوصله زیراکه محمد بن علی ملاقات کرده است جابر را
و روایت نموده است از وی مگر آنکه گفت دار قطنی ترجیح کرد ارسال آنرا بعده گفت و بر هر تقدیر این اولی ست از قول بالظن وعن انس
رضی الله عنه ان رجلا دخل المسجد یوم الجمعة والنبی صلی الله علیه وسلم قائم یخطب بدرستیکه مردی در آمد مسجد را
روز جمعه و حال آنکه آنحضرت ایستاده خطبه میخواند فقال یا رسول الله هلکت الاموال وانقطعت السبل پس گفت ای رسول خدا هلاک
شدند اموال و منقطع شدند راهها و در روایتی هلک المال وجاع العیال فادع لنا و در روایتی قحط المطر واحمرت الشجر وهلکت البهائم و در روایتی هلکت المواشی
هلک العیال هلک الناس فادع الله عز وجل یغیثنا پس دعا کن خدای بزرگ و برتر را که باران دهد ما را فرفع یدیه پس برداشت آنحضرت

هر دو دست خود چنانکه وقت دعا معهود ست و در روایتی از بخاری آمده و برداشتند مردم دستهای خود ثم قال پس گفت اللّٰهم
اغثنا اللّٰهم اغثنا و در روایتی سه کرت و در روایتی چهار کرت و در روایتی از بخاری اللّٰهم اسقنا دو بار یا سه بار خداوندا باران ده مارا
و بنوشان مارا آب فذکر الحدیث پس ذکر کرد انس تمام حدیث را یعنی گفت سوگند بخدا که نمی دیدیم ما در آسمان قطعهٔ ابری و هنوز فرود
نیاورده بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم دستهارا تا آنکه برخاست ابر مثل کوهها و بارید آن روز و روز دیگر و دیگر تا جمعهٔ آینده پس بیامد
همان مرد یا دیگری و گفت ای رسول خدا افتاد بنیاد و غرق شد مال دعا کن مارا تا بگشاید الله تعالی این ابررا وفیه الدعاء بامساکها
و درین بقیهٔ حدیث دعاست بباز ایستادن باران یعنی پس برداشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم دستهای مبارک خود را و در روایتی تبسم کرد و در روایتی
تبسم کرد از جهت سرعت ملال بنی آدم و گفت اللّٰهم حوالینا ولا علینا و در روایتی اللّٰهم علی الآکام والظراب وبطون الاودیة ومنابت الشجر و بهر سو
که اشارت کرد می کشاد ابر از ان سو تا از روی مدینه همه کشاده شد مثل جوبه و روان شد وادی وقناة تا یک ماه و نیامد هیچ یکی از هیچ
ناحیه مگر آنکه خبر داد از باران و در روایتی پس بکشاد ابر در مدینه و می بارید گرد بگرد وی و نمی بارید در وی قطره و این قصه در مسجد شریف بود
روز جمعه در اثنای خطبه و این خطبه نه برای استسقا بود بلکه طلب اعرابی باران را درین وقت اتفاقی بود و اکتفا آنحضرت بر دعا درین وقت هم
ازینجاست اگر در غیر این وقت استسقا میکرد غالب آنست که برای نماز بیرون می آمد چنانکه در حدیث عائشه رض گذشت متفق علیه
و مالک و ابو داود و نسائی هم این حدیث را از انس بروایات متنوعه آورده اند چنانکه اشارت بدان رفت وهم از انس رضی الله عنه
روایت ست که ان عمر بدرستیکه عمر بن الخطاب رضی الله عنه کان اذا قحطوا استسقی بالعباس بود چون قحط کرده می شدند
مردم و امساک باران می شد استسقا میکرد بوسیلهٔ حضرت عباس رض بن عبد المطلب عم رسول خدا صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنه
وقال اللّٰهم انا کنا نستسقی الیک بنبینا فتسقینا خداوندا ما بودیم که طلب باران می کردیم بسوی تو بوسیلهٔ پیغمبر خود پس
میدادی تو مارا آب وتسقینا بضم تا و فتح آن هر دو روایت ست و معنی یکی ست و سقی و اسقی هر دو لغت ست وانا نتوسل الیک
بعم نبینا فاسقنا فیسقون بدرستیکه اکنون وسیله میخواهیم بسوی تو در طلب آب بعم پیغمبر خود پس آب ده مارا گفت انس
پس آب داده می شدند مردم اما عباس پس گفت اللّٰهم انه لم ینزل بلاء الا بذنب ولم یکشف الا بتوبة وقد توجهت لی القوم الیک لمکانی
من نبیک وهذه ایدینا الیک بالذنوب ونواصینا الیک بالتوبة فاسقنا الغیث پس انداخت آسمان باران مانند کوهها تا آنکه سرسبز شد
زمین اخرجه الزبیر بن بکار فی الانساب نیز وی از حدیث ابن عمر آورده که استسقا کرد عمر بعباس در عام الرمادة و ذکر کرد حدیث را و گفت بار زیرح
عام رمادة سال هیجده هم بود و درین قصه دلیل ست بر استسقا باهل خیر و صلاح و خاندان نبوت و در وی فضیلت عباس ست و تواضع
عمر و شناختن وی حق اهل نبی صلی الله علیه وسلم را کذا فی السبل رواه البخاری شیخ در ترجمه گفت آورده اند که چون عمر بن الخطاب
و دیگر صحابه که با وی می بودند دست بتمسک و توسل بحضرت عباس رض می زدند عباس رض گفت خداوندا این قوم به نیت پیغمبر تو صلی الله علیه وسلم
من توسل کرده اند خداوندا این پیری مرا رسوا مساز و مرا از روی ایشان شرمنده مکن پس باران می آمد و درینجا دلیل ست بر جواز توسل
مصلی بجناب کبریا در حاجات طاریه و ظاهر شدن اثر آن بنزول رحمت الٰهی انتهی گوییم بصحت رسیده که استسقا کرد معاویه بیزید بن الاسود
اخرجه ابو زرعة الدمشقی فی تاریخه بسند صحیح و رواه ابو القاسم اللالکائی فی السنة فی کرامات الاولیا و روایت کرد ابن بشکوال از طریق
عمرو از ابن ابی جمله که گفت رسید قحط مردم را در دمشق پس بیرون آمد ضحاک بن قیس در حالیکه استسقا می کند پس گفت کجاست یزید بن الاسود

پس بایستاد دیر و بود بروی برنس و حمد کرد خدا را و ثنا نمود بروی و گفت ای رب بندگان تو تقرب کردند بمن بسوی تو پس آب داد ایشان را پس برنگردیدند ایشان مگر آنکه خوض میکردند در آب و روایت کرد احمد در زهد که واقع شد مثل این بمعاویه را با ابی مسلم خولانی کذا فی التلخیص و هم روایت

از انس رضی الله عنه قال اصابنا ونحن مع رسول الله صلی الله علیه وسلم مطر رسید ما را و حال آنکه ما با آنحضرت بودیم باران فحسر عن ثوبه حتی اصابه من المطر پس بگشاد جامه خود را از بدن مبارک تا آنکه رسید او را چیزی از باران حسر بفتح حا و سکون سین مهملتین دور کردن و برداشتن جامه از بعض بدن پس گفتیم ما ای رسول خدا برای چه کردی این را وقال انه حدیث عهد بربه فرمود این باران نو رسیده است از پروردگار خود و آمده است از عالم قدس و طهارت و آلوده نشده است باجزای این عالم کثیف ؎

ای نفس خرم باد صبا ٭ از بر یار آمده مرحبا ٭ و لابد آنکه از نزد محبوب تازه برسد محب را خوش آید تا بود که خبری و اثری و نشانی تازه از وی بیابد و گفته اند از جهت آنکه دست گنهگاری بآن نرسیده و بجائی که معصیت کنند نیفتاده و درینجا اشارت و تعلیم ست مر امت را بتقریب و ترغیب در آنچه خیر و برکت ست و این حدیث را در جامع الاصول از ابوداود آورده و نیز دلیل ست بر تبرک گرفتن بدان و استحباب آن و بر آنکه او تعالی در ارا الوراست و چیزها از نزد او درین عالم می آید و وی بذات خود فوق همه اشیاست نه چنانکه جهمیه و معتزله و قدریه گویند که وی بذاته در هر مکان ست و با هر انسان رواه مسلم و بوب له البخاری فقال باب من تمطر حتی یتحادر عن لحیته وساق حدیث انس بطوله

وعن عایشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا رای المطر بدرستیکه بود آنحضرت چون می دید باران را یعنی بعد از استسقا قال می گفت اللهم صیبا نافعا خداوندا بفرست باران ریزان بسیار سودمند صیب بفتح صاد و تشدید یای تحتیه و بعضی صب بموحده مشدده روایت کرده اند بمعنی ریختن و نافع صفت احترازی ست از صیب ضار ابن بطال گفته در وی دعاست در ازدیاد خیر و برکت و نفع گرفتن بدان و ابن عیینه گفته حفظناه سیبا خطابی گفته سیب بمعنی عطا و مجرای آبست و جمع سیوب و قد ساب یسوب اذا جری اخرجاه روایت کردند این را بخاری و مسلم و این خلاف عادت مصنف ست که می گوید متفق علیه

وعن سعید رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم دعا فی الاستسقاء بدرستیکه رسول خدا دعا کرد در استسقا باین کلمات اللهم جللنا سحابا کثیفا خداوندا بپوشان ما را بابر باران بسیار و انبار قصیفا پی در پی که آواز رعدش سخت و درشت باشد و بعض او مر بعض را قصف کند و این از امارات قوت مطر ست ذلوقا هجوم کننده سهل الخروج شدید الدفع ضحوکا خندان و تابان بابرق تمطرنا منه باران دهی ما را ازهمچو ابر رذاذا ریزه باران همیشه ریزنده خرد قطره در نهایه گفته الرذاذ اقل ما یکون من المطر و در سبل گفته ما کان مطره دون الطش قطقطا بکسر هر دو قاف باران ریزه یا پیاپی انبوه یا سرد یا اندک قطره ابو زید گفته القلقط اصغر المطر ثم الرذاذ وهو فوق القطقط ثم الطش وهو فوق الرذاذ سجلا بسیار و سجل مصدر ست یقال سجلت الماء سجلا اذا اصببته صبا وصف کردند سحاب را بدان مبالغة بنا بر کثرت آب که از وی می ریزد تا آنکه گویا وی نفس مصدر ست

یا ذا الجلال والاکرام ای صاحب عزت و بزرگی و ناطق ست باین دو وصف قرآن و تفسیر کرده اند آنرا باستغنای مطلق یا فضل تمام و این هر دو از اعظم صفات وی تعالی اند و لهذا در حدیث آمده الظوا بیا ذا الجلال والاکرام ای الزموه واثبتوا علیه واکثروا من قوله والتلفظ به فی دعائکم و مروی ست که گذشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمردی و او نماز میگذارد و می گفت یا ذا الجلال والاکرام فرمود قد استجیب لک رواه ابو عوانة فی صحیحه

وعن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال خرج

سلیمان علیه السلام یستسقی بیرون آمد سلیمان بقصد آنکه استسقا کند و در روایتی باین لفظ ست خرج نبی من الانبیاء بالناس
و درینجا دلالت ست بر آنکه استسقا شرع قدیم ست و همچنین خروج برای آن فرای نملة مستلقیة علی ظهرها پس دید موری را در ارشده
بر پشت خود رافعة قوائمها الی السماء بردارنده پایهای خود را بسوی آسمان و در روایتی بعض قوائمها آمده پس مراد قوائم پیش باشد
که بمنزله دستهاست و در رومی استحسان آنجا اخرج بهائم ثلث در استسقا و دلالت بر ادراک آنها آنچه متعلق ست بمعرفت خدا و معرفت ست بذکر
خدا و طلب حاجات از وی در سبل السلام گفته وفی ذلک قصص بطول ذکرها و آیات من کتاب الله دالة علی ذلک تاویل المتاولین لها لا یلجی الیه انتهی
تقول می گفت آن مورچه اللهم انا خلق من خلقك لیس بنا غنی عن سقیاك خداوندا من مخلوقی ام از مخلوق تو نیست
مرا بی نیازی از آب دهی تو فقال پس گفت سلیمان علیه السلام ارجعوا فقد سقیتم باز گردید پس بتحقیق آب داده شدید شما بدعوة غیرکم
بدعای غیر شما و در روایت دارقطنی باین لفظ ست بر گردید که قبول کرده شد دعا برای شما از بهر این مورچه رواه احمد والدارقطنی
والطحاوی من حدیث ابی الصدیق الناجی وابن ماجه من حدیث ابن عمر فی اثناء حدیث ولولا البهائم لم تمطروا وصححه الحاکم ورفعه

وعن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم استسقی فاشار بظهر کفیه الی السماء
بدرستیکه رسول خدا طلب باران کرد پس اشاره کرد به پشت هر دو کف دست خود بسوی آسمان یعنی برداشتن دستها از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در استسقا آنچنان بود که باطن کفین بجانب زمین بود و ظاهر آنها بسوی آسمان بر عکس آنچه متعارف ست در دعا که بطن کف دستها
بسوی آسمان کنند و گفته اند که چون دعا برای طلب و سوال چیزی از جنس نعما بود مستحب ست که گردانیده شود بطن کفهای دست بجانب
آسمان و هرگاه که برای دفع و منع فتنه و بلا باشد پشتهای دست بجانب آسمان کنند از برای اشارت باطفای نائرهٔ فتنه و بلا و پست کردن
و فرود داشتن قوت حادثه و غلبهٔ آن طیبی گفته این نیز تفاول ست بتقلب حال چنانکه در تحویل رداء و اشارت ست بتراکم سحاب گردانیدن
بطن سحاب بجانب زمین و ریختن آنها بر آن گوییم در حدیث خلاد بن سائب عن ابیه صریح وارد شده که آنحضرت چون دعا میکرد بطن کف
بسوی آسمان میکرد و چون استعاذه میکرد میگردانید پشت دست بسوی آن و آنچه در حدیث ابن عباس آمده سلوا الله ببطون اکفکم
ولا تسالوه بظهورها هر چند ضعیف ست اما جمع میان هر دو باین طریق ست که حدیث ابن عباس مختص ست بسوال حصول
شیء نه برای دفع بلا و تفسیر کرده اند قوله تعالی یدعوننا رغبا و رهبا را باینکه رغب ببطون ست و رهب بظهورها

باب اللباس

یعنی چه چیز حلال ست از آن و چه حرام لباس مصدر ست بمعنی ملبوس چنانکه کتاب بمعنی مکتوب ماضی و مضارع از وی از علم یعلم آید
و آنچه بمعنی التباس ست از ضرب یضرب بود و مصدر اول لبس بضم لام و مصدر ثانی لبس بفتح لام ست عن ابی عامر الاشعری
در کتاب اطراف گفته اختلاف کرده اند در نام وی فقیل عبد الله بن هانی وقیل عبد الله بن وهب وقیل عبید بن وهب و زنده بود تا خلافت
عبد الملک بن مروان ساکن شد شام را و نیست عم ابو موسی اشعری کشته شد در ایام حنین در حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نام وی
عبید بن سلیم ست رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیکونن من امتی اقوام یستحلون الخز
البته باشند از امت من قومها که حلال کنند پوشیدن خز را این لفظ را بحاء و رای مهملتین هم ضبط کرده اند ضبطه ابو موسی و مراد بدان استحلال
زناست چه حر یکی از اسمای فرج ست و ظاهر ایراد مصنف این حدیث را در لباس آنست که مختار وی خز ست بخاء و زای معجمتین و بربن بعض

کرده است حمیدی و ابن اثیر درین حدیث در نهایه گفته مشهور درین حدیث علی اختلاف طرقه همان اول ست یعنی بمعجمتین و چون مراد از ان جامه شد
پس خز بفتح خای معجمه و زای مشدده خالص از حریر ست و عطف حریر بروی از قبیل عطف عام بر خاص ست زیراکه خز نوعی از حریر ست و در قاموس
گفته جامهٔ معروف ست و در نهایه گفته خز در زمان سابق نام جامها بود که منسوج از صوف و ابریشم بود ولیکن مراد درینجا این ست زیراکه آن
مباح و حلال ست و صحابه و تابعین آنرا پوشیده اند و برین محمول ست حدیث ابوداود و از عبد الله بن سعد و ستکی عن ابیه سعد گفت دیدم
بنجارا مردی را بر بغلهٔ سفید که بروی عمامه بود از خز سیاه می گفت که این را رسول خدا صلی الله علیه وسلم مرا پوشانیده واخرجه الترمذی
والنسائی وذکره البخاری پس نهی از ان بعلت تشابه با عاجم خواهد بود که بطریق تکبر و خیلا آنرا بر زین اسپان بیندازند و گفته اند که اگر مراد
بخز آن بود که الآن معروف ست آن خود همه ابریشم ست و حرام ست مطلقا و برین محمول ست این حدیث و گفته اند که این نوع در زمان
نبوت نبود پس اخبار آن بغیب معجزهٔ اوست صلی الله علیه وسلم و در مطالب المؤمنین گفت لا باس بلبس الخز و گفته که خز اسم دابه ایست
در بحر که بر پوست وی خزمی باشد و وی نه از جنس حریر ست و محرم بر رجال لبس حریر ست نه غیر کذا فی المحیط و نیز گفته اند که سید امام ناصر الدین
گفته است که خز در زمان ایشان نام جامهٔ بود که از موی حیوان بحری بود و آنرا به ترکی قندز گویند اما امروز در زمان ما از حریر درست
می سازند لابد حرام باشد کذا فی السراجیة و ابوداود و نسائی از معاویه روایت کرده اند که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم سوار نشوید خز را
و نمار را یعنی بایں طریق که آنرا بر زین اسپ بنهید و بران سوار شوید چنانکه ظاهر لفظ است و بعضے بمعنی جلوس بران نیز گفته اند و نمار
جمع نمره است بمعنی کسای مخطط لیس نهی از ان برای کراهت تنزیهی باشد که بجهت زینت و خیلا و تکبر بر زین اسپ می انداز ند و اکثر بر انند
که جمع نمر ست بمعنے سبع معروف و مراد جلود آنها ست که بر زین بیندازند و درین وجه گفته اند که جمع نمر نمور ست نه نمار و می گویند
که جمع نمر چنانکه نمور ست نمار نیز آمده است و درین حدیث نیز بروایتی بجای نمار نمور آمده و این قرینه است بران که نمار بمعنی اوست و فی القاموس
النمر ککتف سبع معروف جمعه انمر وانمار ونمر ونمار ونمور والله اعلم والحق بر جامهٔ ابریشم و در روایت عمر و انس و ابی الزبیر و ابی امامه که هر چهار
صحابی اند آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر که بپوشد جامهٔ ابریشم در دنیا نپوشد آنرا در آخرت متفق علیه و از ینجا معلوم شد که پوشیدن ابریشم
حرام ست مگر مقدار چهار انگشت و مگر از جهت علاج چنانکه بیاید و در حدیث ابن عمر ست که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمی پوشد حریر را در دنیا مگر کسے که
نیست نصیب او را در آخرت متفق علیه یعنے از نعیم وی یا اعتقاد وی یا از لبس حریر دران رواه ابوداؤد واصله فی البخاری
واصل وی در بخاری ست واخرجه البخاری تعلیقا و حدیث دلیل ست بر تحریم لباس حریر زیراکه معنی یستحلون یجعلون الحرام حلالا است و در حدیث
ثانی که می آید تصریح این معنی ست و در حدیث دلیل ست بر انکه استحلال محرم فاعل آنرا از مسمای امت بیرون نمی کند کذا قیل ولکن ضعف این قول
غیر مخفی ست زیراکه هر که استحلال محرم کند یعنی معتقد حلت او شود وی مکذب رسول خداست که خبر بحرمتش داده پس حلال گفتن این کس
آنرا رد کلام آنحضرت و تکذیب اوست صلی الله علیه وسلم و تکذیب وی کفر ست پس لابد ست از تاویل حدیث باینکه مراد آنست که وی
امت ست قبل استحلال و چون استحلال کرد از مسمای امت بدر رفت و نیست صحیح اراده امت دعوت ازین امت زیراکه آن امت خود مستحل هر محرم ست
خصوصیت این محرم چیست

وعن حذیفة رضي الله عنها قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم ان نشرب
في انية الفضة والذهب وان ناكل فيها وعن لبس الحرير والديباج وان نجلس عليه نهی کرد ما را پیغمبر خدا
از نوشیدن در ظرفهای نقره و طلا و از خوردن درین ظروف و از پوشیدن جامهٔ ابریشمی و دیبا که نوعی خاص معروف ست و از نشستن

بر حریر و دیبا رواه البخاري ظاهر آنست که نهی درینجا برای تحریم ست و باین رفته اند جماهیر امت برای مردان نه زنان و حکایت کرد قاضی عیاض
از قومی اباحت آن و نسبت کرد در بحر اباحت را بسوی ابن علیه و گفت منعقد شد اجماع بعد وی بر تحریم و لیکن مصنف در فتح الباری گفته ثابت
شده ست لبس حریر از جماعتی از صحابه و غیر ایشان ابوداود گفت پوشیده آنرا بیست کس از صحابه یا زیاده و رواه ابن ابی شیبة عن جمع منهم
واما جلوس بر حریر پس حدیث مفید نهی ست ازان مصنف در فتح گفته که بخاری و مسلم حدیث حذیفه را از غیر یک جز روایت کرده اند و در آن
این زیادت نیست یعنی قوله وان نجلس علیه و این حجت قوی ست مانع جلوس و هو قول الجمهور خلافا لابن الماجشون و الکوفیین و بعض الشافعیة
وارجح مذهب جمهور ست و جائز ست افتراش حریر برای زنان زیرا که چون لبس آن برای اینها جائز شده پس افتراش بالاولی جائز خواهد بود

وعن عمر رضي الله عنه قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن لبس الحرير الا موضع اصبعين
او ثلث او اربع نهی کرد آنحضرت از پوشیدن حریر مگر جای دو انگشت یا سه انگشت یا چهار انگشت که مباح ست شاید که در وقتی
زیاده بر دو انگشت مباح نبود پس ازان رخصت کرده تا چهار انگشت و مذهب جمهور علما آنست که زیاده بر چهار انگشت مباح نیست و مذهب
حنفیه نیز همین ست و مراد با وجود این قدر آنست که یکجا بود نه آنکه اگر جمع کنند در تمام جامه باین قدر برسد متفق علیه مصنف گفته او
درینجا برای تخییر و تنویع ست و ابن ابی شیبه بهمین وجه باین لفظ آورده که ان الحرير لا يصلح الا هكذا وهكذا على اصبعين او ثلاث او اربع و هر که
گفته که در هر آستین دو انگشت باشد روایت نسائی رادّ اوست که رخصت نداد در دیباج مگر در موضع چهار انگشت واللفظ لمسلم و این
حدیث را حضرت عمر در موضع جابیه بجیم و موحده و تحتانیه که شهری ست از ولایت شام در خطبه که آنجا خوانده بود بیان کرد وعن انس رضي الله

عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم رخص لعبد الرحمن بن عوف والزبير رضي الله عنهما في قميص
الحرير من حكة كانت بهما بدرستیکه آنحضرت رخصت کرد و مباح گردانید برای این هر دو صحابی که از عشره مبشره اند در پوشیدن
جامه ابریشمی از جهت خارشی که ایشان را بود و این خارش از جهت کثرت قمل بود چنانکه در روایت مسلم ست انهما شكوا القمل یعنی آن هر دو
شکایت کردند در بعض غزوات سپش را قمل بفتح قاف و سکون میم سپش و جمع آن قمل بضم قاف و فتح و تشدید میم مضمومه فرخص لهما في الحرير
پس رخصت داد ایشان را در پوشیدن پیراهنهای ابریشمی و زیاده کرد مسلم در روایتی که بود این رخصت در سفر و زعم کرد محب طبری
انفراد مسلم باین زیادت و نسبت کرد بسوی هر دو ابن الصلاح و عبد الحق و نووی و در بدر منیر گفته مراجعت کردم بخاری را پس نیافتم در وی
این زیادت و حکه بکسر حای مهمله و تشدید کاف نوعی از خارش ست و ذکر حکه درینجا علت ست نه قید یعنی از برای حکه پس من برای تعلیل ست
مصنف گفته ممکن ست جمع باین طور که حاصل شد حکه از سپش پس نسبت کرده شد علت وقتی بسوی سبب و وقتی بسوی سبب سبب و اختلاف
کرده اند علما در جواز وی برای حکه و غیر او طبری گفت رخصت دال ست در لبس وی برای حکه پس هر که آنرا برای دفع ایذای اعظم از حکه
بپوشد همچو سلاح و مانند آن جائز باشد و قائلان جواز تخصیص بسفر نمی کنند و بعض شافعیه گویند مختص ست بسفر قرطبی گفت حدیث
حجت ست بر مانع مگر آنکه دعوی خصوصیت زبیر و عبد الرحمن کند و این دعوی صحیح نیست و رافعی گفته شرط نیست در ان سفر
علی الاصح بنا بر اطلاق خبر انتهى و ترجمه کرده بخاری برای آن بقول خود الحرير في الحرب و گفت ابن دقیق العید در شرح امام که منشا خلاف
درین باب اختلاف روایات سنت در ذکر سفر و عدم آن و متعین ست اعتبار قید در روایت و واجب ست اعتبار آن در حکم زیرا که برین
وصف معلق ست حکم و ممکن ست که معتبر باشد پس ملغی گردانیده نشود والله اعلم و دورتر رفت آنکه این را از خصائص عبد الرحمن و زبیر گردانید

متفق علیه وبالجمله ازین حدیث مفهوم میگردد که لبس حریر حرام ست الا برای حاجتی ومصلحتی مثل حرب وقمل وحر وبرد واین مذهب شافعی ست
ونزد مالک جائز نیست اصلا ودر هدایه گفته لاباس ست بلبس حریر ودیبا در حرب عندهما زیراکه دافع ست مر سختی سلاح را ومهیب تر ست در
چشم اعدا ونزد امام ابوحنیفه مکروه ست از جهت اطلاق نهی وضرورت مندفع ست بمخلوط وصاحبین گویند که حریر خالص دافع تر ست
ودر علاج قمل وحکه بحریر کلام دراز ست در اشعة اللمعات وغیره مذکور وبعضی گفته اند که منع لبس حریر از قملی ست که حدوث آن بر سبیل توالد ست
زیراکه فاسد میگرداند آنرا که حادث می شود از بیضهای وی پس متولد نمی شود از ان قملی ونووی وغیره گفته اند که حکمت در لبس حریر برای حکه
برودت اوست وتعقب کرده اند بانکه حریر حارست پس صواب آنست که حکمت در وی رفع قمل ست که از وی حکه پیدا می شود بخاصیة در وی
گفته چون از حریر لباسی گیرند در مزاج خود معتدل الحرارت باشد وسخن بدن بود وگاهی دور میکند برد را بتسخین خود وعن
علي رضي الله عنه قال كساني النبي صلى الله عليه وسلم حلة سيراء گفت علی پوشانید مرا رسول خدا حله سیرا
حله جفت جامه یعنی ردا وازار قاله ابوعبید وابن الاثیر گفته چون از یک جنس باشد وسیرا بکسر سین مهمله وفتح تحتیه ورا والف ممدوده
برد مخطط که مخلوط باشد بوی حریر وبعضی گفته حریر محض در حبل گفته وهو الاقرب انتهی زیراکه مختلط از حریر وغیره حرام نیست مگر آنکه در ان
حریر زیاده باشد ودال ست بران حدیث ابوداود از ابن عباس که نهی کرد آنحضرت از ثوب مصمت از حریر واما علم حریر وسدی ثوب پس
لاباس ست وتیسیر در لغت خضاب کردن زن ست اصابع خود را بخطوط وحله بتنوین ست وسیرا صفت او یا بغیر تنوین ست بنابر
اضافت خلیل گفته نیست در کلام عرب فعلی بکسر اول مع المد سوای سیرا وحولا وعنبا که لغت ست در عنب فخرجت فيها پس بیرون
آمدم دران جفت جامه یعنی آنرا پوشیده برآمدم فرأيت الغضب في وجهه پس دیدم اثر خشم را در روی مبارک وی وگفته اند
که سبب غضب آن بود که چرا فکر نکرد که آن نه لباس متقیان بود که مثل وی رضی الله عنه آنرا پوشد اگرچه نه صرف حریر باشد بلکه مخلوط بود
وباوجود آن شان مثل وی نبود که آنرا پوشد پس بایستی آنرا در نسا قسمت کرد چنانکه زیاده کرد مسلم در روایتی که فرمود آنحضرت من نفرستادم
آن حله را بسوی تو تا بپوشی آنرا جز این نیست که فرستادم بسوی تو تا پاره کنی آنرا وخمار سازی میان زنان ولهذا پاره کرد آنرا مقدار خمار
درمیان فواطم فشققتها بين نسائي پس پاره پاره کردم آنرا در زنان خود هر پاره مقدار دامنی که زنان سر خود را بدان بپوشند
ومراد بنسا فواطم اند وبفواطم چند فاطمه که در خانه امیر المؤمنین جمع بودند یکی فاطمه زهرا بنت رسول الله وبضعه وی علیه السلام دوم فاطمه
بنت اسد بن هاشم زوجه ابی طالب ام علی وجعفر وطالب وعقیل سوم فاطمه بنت حمزه بن عبد المطلب سید الشهدا وبعضی گفته اند که ثالث
فاطمه بنت ولید بن عتبه ابن ربیعه ست واول صحیح تر ست چه اعطای آنحضرت باهل بیت قریب تر وظاهر تر ست متفق علیه
واستدلال کرده اند بحدیث بر جواز تاخیر بیان از وقت خطاب زیراکه آنحضرت جامه را فرستاد وهیچ نفرمود وعلی بر ظاهر ارسال رفته
از وی منتفع شد ولباسی ساخت وچون آنحضرت بران مطلع شد پوشیدن آن برای وی مباح نفرمود وهذا اللفظ لمسلم
شوکانی رح گفته اختلاف کرده اند اهل علم در حریری که مشوب بغیر خود باشد واستدلال کرده اند مانعین از لبس حریر بحدیث حله
سیرا ولیکن واقع شد اختلاف در تفسیر حله سیرا گفته اند که ذات الخطوط ست وگفته اند که مختلف الالوان ست واین هر دو تفسیر دلالت
بر مطلوب مستدل ندارند وگفته اند که حریر محض ست واستدلال کرد مجوز مشوب بحدیث ابن عباس نزد احمد وابوداود که نهی نفرمود آنحضرت مگر از ثوب
مصمت از قز ودر اسنادش خصیف بن عبد الرحمن ست ودر وی ضعف ست ومصمت همان ست که همگی حریر باشد بی آمیزش بغیره

وجز آن واین بحث بسیار دراز ست انتهی **وعن** ابي موسى الاشعري رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه
وسلم قال احل الذهب والحرير لاناث امتي وحرم على ذكورهم حلال ساخته ومباح گردانیده شد استعمال و پوشیدن
ابریشم مر زنان را از امت وحرام گردانیده شد استعمال هر یکی ازان بر مردان ایشان رواه احمد والدارقطني في العلل والنسائي
و در وی دلیل ست بر تحریم لبس رجال ذهب و حریر را و جواز لبس آن برای زنان و بعضی گفته اند که حل ذهب برای زنان منسوخ ست کذا في السبل
و درین باب ست از علی کرم الله وجهه نزد احمد وابوداود ونسائی وابن ماجه وطبرانی وابن حبان که گفت علی گرفت آنحضرت حریر را پس نهاد آنرا
بر دست راست خود وگرفت طلا را ونهاد آنرا بر دست چپ خود پستر فرمود که این هر دو حرام ست بر مردان امت من زیاده کرد ابن ماجه وحلال
برای زنان ایشان عبد الحق از ابن المدینی نقل کرده که گفت این حدیث حسن ست ورجال وی معروف اند واخرج البیهقی مثله باسناد حسن
وروایت کرد بزار از حدیث عمر بن جریر البجلی مانند آن ودر اسنادش قیس بن ابی حازم ست والترمذي وصححه گفت ترمذی که این
حدیث حسن صحیح ست وزیاده کرد در تلخیص که در اسنادش سعید بن ابی هند ست که روایت میکند از ابی موسی اشعری ابو حاتم گفته که وی
ندیده او را وگفت اسامة بن زید که نشنیده است وی از ابی موسی وگفت ابن حبان در صحیح خود که حدیث سعید از ابی موسی معلول ست وصحیح نیست
گویم ورفته است ابن حزم بر ظاهر اسناد وی وتصحیح گفته باوجود معلل بودن بانقطاع وتصحیح کرد آنرا ابن خزیمه وروایت نمود به هشت طریق
غیر این طریق از هشت صحابی وکلها لاتخلو عن مقال ولکن یشد بعضها بعضا **وعن** عمران بن حصين رضي الله عنه ان
النبي صلى الله عليه وسلم قال ان الله يحب اذا انعم على عبد نعمة ان يرى اثر نعمته عليه بدرستیکه
خدای تعالی دوست می دارد چون انعام کرد بر بنده خود کدام نعمت را اینکه به بیند اثر نعمت وانعام خود بران بنده واین حدیث را نسائی از حدیث
ابی الاحوص وترمذی وحاکم از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده روایت نموده باین لفظ ان الله یحب ان یری اثر نعمته علی عبده یعنی چون عطا کند
حضرت حق سبحانه بنده از بندگان خود را نعمتی دوست میدارد که ظاهر شود اثر آن در احوال بنده ولفظ ابوالاحوص عن ابیه این ست اذا آتاک الله
مالا فلیر اثر نعمته علیک وکرامته یعنی بتحسین ثیاب وتنظیف وتجدید آن بقدر حالت وقدرت وی بی مبالغه واسراف دران بقصد اظهار نعمت
وشکر گذاری آن وتا مردم بدانند ومحتاجان بطلب صدقات وزکوة بوی رو آرند نه بقصد تکبر وخیلا رواه البیهقی واز اینجا معلوم می شود که
پوشیدن نعمت وکتمان آن روا نیست وگویا موجب کفران نعمت ست وهمچنین هر نعمتی که او تعالی بر بنده داده مثل علم وفضل باید که اظهار آن
کند تا مردم بشناسند واستفاده نمایند ودر مصداق ومما رزقناهم ینفقون داخل شوند وبذاذت هیئت صورت سوال واظهار فقر ست بلسان
حال ولذا قیل ع ولسان حالي بالشكاية انطق * وقيل ع وكفاك شاهد منظري عن مخبري * **وعن** علي رضي الله عنه ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن لبس القسي بدرستیکه آنحضرت نهی کرد از پوشیدن ثوب قسی بفتح قاف نزد اهل مصر
وبکسر قاف نزد محدثین منسوب ست بسوی قس بسین مشدده موضعی ست از زمین مصر ودر حدیث تفسیرش به ثیاب مضلعه واقع شده که از
مصر وشام می آید کذا فی مسلم ودر بخاری گفته در وی حریر باشد بر مثال اترنج وثیاب مضلعه آنرا گویند که در وی خطهای عریض باشد مثل اضلاع
یعنی استخوان پهلو وگفته اند که ثیاب کتان ست مخلوط بحریر قاله الطیبی پس نهی ازان بر تقدیری ست که در وی حریر باشد واز حریر بود
والمعصفر ونهی کرد از پوشیدن جامه رنگین بعصفر سرخ باشد یا زرد ودر لبس وی اختلاف علما است جماهیر صحابه وتابعین بجواز رفته اند
وبه قال الفقهاء غیر احمد وبعضی حرام مطلق دانند وبعضی مباح زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم حله حمرا پوشیده ودر صحیحین ست از ابن عمر

که دیدم آنحضرت را رنگ میکرد بصفرت اما حافظ ابن القیم رح گفته که حلّه حمراء سرخ بحت نبود بلکه دو چادر بود بافته شده بخطوط سرخ و سیاه
و معروف ست باین اسم باعتبار خطوطی که در وی ست و اما احمر ای بحت پس منهی ست اشد النهی زیراکه در صحیحین ست که نهی کرد آنحضرت از میاثر
حمر انتهی و بعضے گویند اگر بعد از بافتن رنگ کرده باشد حرام ست و اگر بافتن بعد از رنگ کنند مباح و بعضی گویند اگر رائحه آن زائل شده مباح
والا حرام و بعضی گویند لبس آن در مجالس و محافل مکروه و اگر در خانه پوشد درست و مساعد نیست این اقوال را دلیلی از سنت و مختار در مذهب
حنفی کراهت تحریمی ست و نماز گزاردن بآن مکروه و در رنگ سرخ از غیر عصفر نیز خلاف ست شیخ قاسم حنفی که از اعاظم علمای متاخرین مصر
و استاذ قسطلانی ست تحقیق نموده و فتوی داده که حرمت از جهت لون ست نه صبغ پس هر سرخ حرام و مکروه باشد رواه مسلم
شاه رفیع الدین دهلوی رح فرموده رنگ عصفر بر دو قسم ست یکی مفرد دوم مرکب از رنگ دیگر مفرد رشن را ارجوانی در عربی و گلناری در فارسی
و سوها در هندی گویند و آن منصوص التحریم ست و آن دیگر که مرکب ست بجز از سه رنگ که سفید و زرد و نیل ست اختلاط نمی پذیرد تفصیل
آنکه اگر مختلط با سفیدی شود اولین درجه سفیدی کم و سرخی غالب و آنرا زعفرانی گویند یعنی برنگ گل زعفران و دوم سفیدی که بنسبت اول
فی الجمله زیاده دارد و آنرا اموزد گویند یعنی سیر گلابی و سوم که در وی سفیدی مساوی سرخی باشد و آنرا گلابی نیم سیر گویند و این هر سه درجه
حرام ست و چهارم آنکه سپیدی غالب و سرخی عصفر مغلوب و آنرا کم سیر گلابی گویند و در هندی پهیکا گلابی حلال ست و علی هذا القیاس
درجها که بعد ازین پیدا شود مانند پیازی و نخودی آن و دوم اختلاط زردی با عصفر درجه اول زردی کم و سرخی غالب و آنرا نارنجی گویند
دوم زردی زیاده از اول و آنرا شهری گویند سوم آنچه قریب وی ست مانند چنپئی این همه اقسام حرام ست چهارم آنچه در وی زردی سیر
و سرخی عصفر مغلوب باشد مانند طلائی و کیسری و مانند رنگ زرد چوب و هارسنگار و ورس و این همه اقسام جائز ست و اما آنچه اختلاط نیل
در وی باشد چند قسم ست درجه اول آنکه اختلاط نیل کمتر باشد مانند عباسی و بعد ازان نافرمانی و آنچه قریب وی ست حرام ست و دیگر رنگهای
که نیل در وی بسیار باشد و سرخی عصفر کم مانند اوده و بعد ازان فالسی و کاسنی و سوسنی و آسمانی و دهانی و نیلا و گوکئی و گنجئی این همه جائز ست
و اما زعفرانی رنگی بود که مصبوغ از زعفران شود حرام ست بدلیل حدیث نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یزعفر الرجل یعنی نهی فرمود از آنکه
مصبوغ سازد مرد پارچهای خود را بزعفران و این را مزعفر گویند حرام ست مادامیکه رنگ زعفران باقی ست و حد آن آنست که رنگش
افشانده نشود و تیره نگردد و اگر بحد افشاندگی و تیرگی رسد از اکثر روایات معلوم می شود که جائز ست ورنه حرام والله تعالی اعلم و مناط حرمت
در اختلاط رنگ زرد و سپید و نیل غلبه عصفر ست یا مساوات آن بنسبت دیگر رنگ اگر عصفر مغلوب ست و رنگ دیگر غالب آن جائز ست
و این احکام در الوان خام برای مردان ست اما سرخ و زرد پخته بالاتفاق حلال ست و برای زنان این همه رنگها و رنگهای دیگر خام و پخته حلال بالاتفاق والله اعلم **و عن**
عبد الله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه **قال رای علیّ النبیّ** گفت دید بر من آنحضرت صلی الله علیه وسلم **ثوبین معصفرین** دو جامه
رنگین بعصفر و عصفر چیزی ست که رنگ میکنند بآن جامه برنگ سرخ بر هیئت مخصوص **فقال امّك امرتك بهذا** پس فرمود مادر تو امر کرده باشد ترا بپوشیدن
این **رواه مسلم** و در وی اعلام ست باینکه این قسم جامه رنگین از لباس زنان و زینت و اخلاق ایشان ست و دلیل ست بر تحریم معصفر
و معاضد نهی اول ست و زیاده میکند قوت او را تمام این حدیث نزد مسلم که گفتم بشویم آنرا فرمود بلکه بسوزان آنرا و در روایتی از مسلم آمده که
این جامهای معصفر از جنس جامه کفارست پس مپوش آنها را و گفته اند مراد آنحضرت از احراق مبالغه است در اخراج آنها از ملک به بیع یا هبه یا
بطریق دیگر که میسر شود از خود جدا باید کرد و امر بشستن بجهت آن نکرد که جامه معصفر اگرچه بر مردان حرام و مکروه ست لیکن برای زنان مکروه نیست

پس یا درشستن آن تضییع مال ست پس زنان خود را بدہد یا بفروشد یا بخشد یا دیگر زنان ازان تمتع شوند و در روایتی آمده که ابن عمرو نظر ابطار امر برفت و آنہا را بسوخت وچون فردای آن روز بملازمت آمد از حقیقت حال خبر داد فرمود چرا نپوشانیدی آن جامہا را باہل خود زیرا که روا ست مر زنان را پوشیدن آن و بقرینۂ این روایت حمل کرده اند احراق را بر خلاف ظاہر قاضی عیاض در شرح مسلم گفته امره صلی اللہ علیہ وسلم باحراقہا من باب التغلیظ والعقوبۃ انتہی وآنکه گویند امر باحراق مبالغه است در اعدام آثار آن خلاف روایت ودرایت ست وبعضی گویند درین حدیث حجت ست بر عقوبت باتلاف مال واین معارض حدیث علی ست وامر بشق آن در میان زنان کما فی الروایۃ المتقدمۃ وآنجا ابن عمرو را امر بتحریق کرد در سبل گفته فینظر فی وجہ الجمع مگر آنکه در سنن ابو داود از ابن عمرو آمده که وی آنرا بسوخت واین دال ست بر آنکه احراق بغیر امر آنحضرتؐ بود پس اگر این روایت صحیح شود تعارض از میان برخیزد ولیکن میان ہر دو روایت ابن عمرو تعارض ہنوز باقی ست وگفته اند که آنحضرتؐ اول امر کرد باحراق ندبا وچون وی آنرا بسوخت اورا گفت چرا بعض اہل خود را نپوشانیدی که این کافی بود از سوختن وامر برای ندب ست انتہی ومعارض نمی شود این حدیث بانچه وارد ست در لبس احمر مطلق چنانکه در حدیث صحیحین ست از حدیث برا که گفت دیدم آنحضرتؐ را در حلۂ حمرا ونديدم گاہی ہیچ چیزی احسن ازوی ودرین باب حدیثہا ست شوکانی گفته جمع کرده می شود میان اینہا باین طریق که ممنوع ہمان سرخ ست که رنگ کرده شده است بعصفر ومباح آن سرخ ست که رنگ کرده نشده است بعصفر انتہی ودر سفر السعادة گفته حلہ عبارت ست از دو جامه وحمرا آن خطوط سرخ ست که دران بود مراد بحمرا آن نیست که سرخ خالص بوده چه سرخ خالص منہی عنه ست وفی الجملہ از پوشش سرخ خالص احتراز باید کرد انتہی ودرین صورت خود ہیچ تعارض نیست وہمچنین زرد وانچه در بعض احادیث واقع شده که دلالت دارد بر جواز لبس اینہا وقوع آن پیش از وقوع نہی ست ودر بعضے احادیث معصفر عطف بر احمر آمده پس معلوم شد که این حکم مطلق احمر را شامل ست واللہ اعلم

وعن اسماء بنت ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہا انہا اخرجت جبۃ رسول اللہ وی بیرون آورد جبۂ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در قاموس گفته الجبۃ ثوب معروف ودر کرمانی ثوب مخصوص اما قاضی در مشارق الانوار گفته که جبه جامۂ قطع کرده ودوخته شده باشد واین بظاہر شامل قبا وپیراہن ست وانچه بیرون می رود ازوی مثل ردا وازار وعمامه وامثال آنست ودر روایتی جبۂ طیالسۃ کسروانیۃ آمده وطیالسۃ جمع طیلسان بمعنی چادر ست واین جبه سیاه ومدور باشد که تار وپود او ہر دو از صوف ست وکسروانیہ نسبت بکسری ست بفتح کاف وکسر آن معرب خسرو که لقب پادشاه فارس ست مکفوفۃ الجیب والکمین دوخته شده جیب او وہر دو آستین واصل معنی مکفوف کفه دار ست کفه بضم کاف وکفه ہر چیز طرف وحاشیۂ آن چیز را گویند اگر دراز باشد آنرا کفه بضم گویند چنانکه کفۂ جامه واگر مستدیر بود کفه بکسر کاف خوانند چنانکه کفۂ ترازو واین بفتح نیز آمده والفرجین وہر دو فرج یعنی دو کشادگی وبارگی آن جبه که یکی از پیش بود ودیگر از پس چنانکه عادت ست که در بعضی از جبہا در ہر طرف دامان پیش وپس شق می کنند بالدیباج بدیبا که حریر غلیظ باشد حاصل آنکه جیب وہر دو آستین ودامان این جبۂ برکت قبه را از حریر پارہا ساخته ودوخته بودند وازین حدیث معلوم می شود که پوشیدن ثوب دوخته بدیبا اگر زیاده بر چہار انگشت نبود جائز ست بغیر کراہت وغرض اسماء از برآوردن این جامه ونمودن آن بمردم اظہار نعمت وبرکت این جامۂ شریف بود نزد وی وبیان آنکه جامه که آنرا بحریر پارہا باین طریق دوخته باشند درست ست وآنحضرتؐ آنرا پوشیده چنانکه در مسلم آمده که سبب اخراج وی آنست که اسماء فرستاد کسی را نزد ابن عمر که رسیده است اورا که وی حرام می گوید علم را در جامه پس گفت که وی شنیده است عمر را می گفت شنیدم آنحضرتؐ را می فرمود نمی پوشد حریر را مگر کسیکه نیست حصه او را پس ترسیدم

که علم هم ازین باشد پس بر آورد اسماء جبه را و آنکه در حدیث عمران بن حصین آمده که فرمود نمی پوشم من قمیص مکفف بحریر را رواه ابوداود
این محمول ست بر آنکه قدر کفه از حریر زیاده باشد بر چهار انگشت که مرخص ست و درین حدیث کمتر ازان یا آنکه حدیث عمران بیان ورع ست
و حدیث اسماء اصل جواز و رخصت و بعضی گفته اند که تجمل و ترفه در قمیص بیشتر از جبه می باشد چنانکه عادت ست اما جواب نسخ یکی ازین
بدیگری بوجه نیست چه قول بنسخ را تاریخ معلوم باید که ناسخ مؤخر ست از منسوخ و بمجرد احتمال و حسبان قائل بدان نتواند شد یا آنکه
منسوخیت حدیث اسماء وجهی ندارد چه وی آنرا بعد از حضرت برای بیان جواز و اباحت بیرون آورده بنمود اگر منسوخ بودی ازین جهت
جواز نمودی مگر آنکه گویند وی را علم بنسخ نبود و بزعم خود نمود و این بسی بعید ست یا گویند نمودن وی جبه را محض از برای اظهار تبرک بوده برای
بیان جواز لبس نعم قول بمنسوخیت حدیث عمران درست ست ولیکن تاریخ معلوم باید مگر آنکه برای دفع اشکال بطور احتمال گویند که شاید
که منسوخ باشد رواه ابوداود و اصله في مسلم و زاد فيه و اصل این حدیث در مسلم ست و زیاده کرد دران یعنی از روایت اسماء
كانت عند عائشة حتى قبضت فقبضتها که بود این جبه نزد عائشه تا آنکه وفات یافت عائشه پس گرفتم من آن جبه را
و بمن رسید آن جبه ظاهر آنست که از عائشه بمیراث رسیده باشد که خواهر یکدیگر اند و عائشه را جز وی وارث نبوده و دیگر اولاد ابوبکر
پیش از عائشه فوت کرده بودند وكان النبي و بود پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يلبسها می پوشید آن جامه را فنحن
نغسلها للمرضى پس ما می شوئیم این جبه را برای بیماران لنستشفي بها تا طلب شفا کنیم بدان و درینجا دلیل ست بر جواز استشفا
بملبوسات بزرگان و بودن آن بابرکت بسبب مماسات بدن ایشان کما قیل ولیکن در سبل گفته این فعل صحابیه ست نیست درو دلیل بر آن
وزاد البخاري و زیاده کرد محمد بن اسمعیل بخاری صاحب جامع صحیح في در کتاب خود که مسمی ست به الادب المفرد در روایت
اسماء بنت ابی بکر وكان يلبسها للوفد والجمعة و بود که می پوشید آن جبه را برای ایلچیان و روز جمعه و درین دلیل ست
بر استحباب تجمل بزینت برای وفد و مانند آن و اما دوختن جامه برشته حریر و پوشیدن آن و انداختن رشته حریر در تسبیح و لیقهٔ دوات
و کیسهٔ مصحف و غشای کتب پس قول بعدم جواز آن غیر لائق ست زیرا که نهی شامل آن نیست و در لباس ادبهاست از انجمله آنکه عذبهٔ عمامه را
بسیار دراز نکند بلکه کوتاه دارد و در میان هر دو کتف بگذارد و جائز ست ترک آن بالاصالت و از انجمله تقصیر آستین ست در قمیص زیرا که
در حدیث ابوداود از اسماء آمده که بود آستین آنحضرت تا بند دست ابن عبد السلام گفته افراط در توسیع ثیاب و اکمام بدعت و اسراف ست
و در میزر و مثل وی از لباس و قمیص این ست که زیاده بر نصف ساق اسبال نکند و تجاوز از کعبین حرام ست کذا فی السبل اما این بدعت درین زمانه
در حرمین شریفین بسیار شیوع یافته تا آنکه علی قاری در بعض رسائل خود گفته عمائم کالابراج و کمائم کالاخراج و همچنین در دیگر بلاد عجم از فرس وغیره
و تفصیل این مقام در رسالهٔ اقتراب الساعه فی اشراط الساعه در باب تغییر مردم و بدعات ایشان ببسط تمام نوشته ایم آنجا باید دید و شیخ
عبد الحق دهلوی رح را درین باب رساله ایست مستقل که دران ذکر لباس مسنون و لباس مبتدع کرده بوسے رجوع باید کرد

كتاب الجنائز

جنائز جمع جنازه بفتح جیم و کسر آن تخت که مرده را بروی بردارند و آنچه مرده بروی نباشد آنرا نعش و سریر خوانند کذا فی الصراح و در نهایه گفته
جنازه بکسر و فتح میت بر سریر و بعضی گویند بکسر سریر و بفتح میت و قیل بالعکس مشتق از جنز بمعنی ستر عن أبي هريرة رضي الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أكثروا ذكر هاذم اللذات بسیار کنید یاد ویران کننده و برنده لذتها و مزها

مفهوم کلام طیبی آنست که هادم از هدم ست بدال مهمله بمعنی ویران کردن و انداختن و شکستن بنای خانه چنانکه مشهورست بر زبان مردم ولکن اسنوی در مهمات و سهیلی در روض گفته که روایت هاذم ست بذال معجمه بمعنی قاطع و اما بمهمله پس بمعنی مزیل شی ست و نیست مراد درینجا مصنف گفته و درین نفی نظرست گویم مراد این ست که معنی بدال مهمله هم صحیح ست زیرا که موت مزیل لذات ست چنانکه قاطع اوست ولیکن عمدهٔ روایت ست و زعفرانی گفت جائزست بذال معجمه گوییم و می تواند که هاضم بضاد معجمه باشد از هضم بمعنی شکستن اگر روایت بآن صحیح شود ولیکن در هیچ طریقی یافته نشد الموت بالکسر بدل ست از هاذم یعنی آن برندهٔ مزها و ویران کنندهٔ لذتها مرگ ست و ذکر موت کنایت ست از خوف و خشیت حق و عمل بمقتضای آن و توبه و استغفار و تقدیم و ترجیح نفع دار آخرت بر نفع دنیا و زهد درین عالم و رغبت در آن عالم ست ؎ جامی آن به که درین مرحله آن پیشه کنم ÷ که ز مرگ دگران مرگ خود اندیشه کنم ÷ یعنی پند گیرم و بدانم که مرا هم روزی همچنین دست از حیات افشاندنی ست و پاداش کارهای خود دیدنی و الا ذکر موت و یاد داشتن آن بی عمل چیزی نیست بلکه تواند که سبب قساوت قلب گردد چنانکه ذکر حق سبحانه بغفلت نسأل الله العافیة رواه احمد و الترمذي و النسائي و ابن ماجه در سبل گفته حدیث دلیل ست بر آنکه لائق نیست انسان را غفلت کردن از ذکر اعظم مواعظ که موت ست انتهی آری کفی بالموت واعظاً ؎ امروز گر از رفته حریفان خبری نیست ÷ فرداست درین بزم ز ما هم اثری نیست ÷ و فائدهٔ ذکر موت در حدیث دیگر چنین آمده که انکم لا تذکرونه فی کثیر الا قلله ولا قلیل الا کثره و در روایت دیلمی از حدیث ابو هریره آمده اکثروا ذکر الموت فما من عبد اکثر ذکره الا احیی الله قلبه و هون علیه الموت و در منتقی از ابن حبان و بیهقی در شعب الایمان ست اکثروا ذکر هاذم اللذات فانه ما ذکره عبد قط فی ضیق الا وسعه ولا فی وسعة الا ضیقه و در حدیث انس ست اکثروا ذکر الموت فان ذلک تمحیص للذنوب و تزهید فی الدنیا اخرجه ابن لال فی مکارم الاخلاق و نزد بزار ست اکثروا ذکر هاذم اللذات فانه ما ذکره احد فی ضیق من العیش الا وسعه علیه ولا فی سعة الا ضیقه و نزد ابن ابی الدنیا ست اکثروا من ذکر الموت فانه یمحق الذنوب و یزهد فی الدنیا فان ذکرتموه عند الغنی هدمه و ان ذکرتموه عند الفقر ارضاکم بعیشکم کذا فی السبل و صححه ابن حبان و الحاکم و ابن السکن و ابن طاهر و اعله الدارقطنی بالارسال و درین باب ست از انس نزد ترمذی بزیادة و صححه ابن السکن و گفت ابو حاتم در علل لا اصل له و از عمر نزدیک ابن طاهر در تخریج احادیث کتاب شهاب و در روی کسی ست که شناخته نمی شود و آن در حلیه ست در ترجمهٔ مالک و ذکر کرده ست آنرا بغوی از عبد الرحمن بن زید بن اسلم عن ابیه مرسلا کذا فی التلخیص گوییم حقیقت موت انقطاع علاقهٔ نفس ست از بدن و ترک استعمال آلات بدنی نه فنای ذات انسانی چه نفس ناطقه رشحهٔ از ملکوت و پرتوی از جبروت ست فنا را بساحت بقای او مجال تطرق نیست و حوادث قرون را بجوهر ذات او تعلق نه و از ینجاست که انسان را ابدی گویند و دلائل این دعوی در علم حکمت ممهد گشته ست و آنچه مناسب این محل ست آنست که فرضا اگر عضوی یا اصبعی از اعضا و اصابع منعدم شود انسان از انعدام این جزء در انانیت خود هیچ نقص نمی یابد پس همچنین بانتفای عضوی دیگر و هلم جرا تا آن وقت که انتفای تمام اعضا بتدریج فرض کنند پس بوجدان صحیح در همه مراتب ذات خود را محفوظ و موجود می یابد پس موت فنای محض نشد بلکه قطع تعلق نفس با بدن شد و این متمم آثار حقیقت انسانی ست حکما در تعریف انسان گفته اند حی ناطق مائت پس موت کمال و تمام ست نه نقصان
ع نشنیده که هر که بمیرد تمام شد ÷ در حجة الله البالغه بابی منعقد کرده در ذکر حقیقت موت و بابی در حقیقت روح و گفته متحقق شد نزد ما بوجدان صحیح که موت انفکاک نسمه ست از بدن بنا بر فقد استعداد بدن برای تولید نسمه و انفکاک روح قدسی از نسمه [illegible] شود نسمه در امراض مذلقه واجب شود در حکمت الهی بقای چیزی از نسمه بقدر آنچه صحیح شود بدان ارتباط روح الهی و گفته نیست آیهٔ کریمه

یعنی قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّیْ وَمَآ اُوْتِیْتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ اِلَّا قَلِیْلًا نص درانکه نمی داند هیچ یکی از امت مرحومه حقیقت روح را چنانکه آن
میرود زیراکه نیست معرفت هر آن چیز که ساکت شد ازوی شرع ناممکن البته باکه بسیارست که سکوت کرده می شود ازان از جهت آنکه شناختن وی
دقیق و رکیک ست جمهور امت صالح تعاطی آن نیست اگرچه بعض را ممکن باشد انتهی و بالجمله چون موت ضروریست و حقیقت آن خلاص نفس
مجرد لطیف از تحمل با بدن کثیف ست و پرواز طائر ملکوتی از قفص ناسوتی و قرارگاه آن عالم دیگرست پس عاقل کسی ست که سعادت سرمدی را
مرجح داشته درین نشأ قطع تعلق از علائق جسمانی کرده بموت ارادی بمیرد و همین ست نتیجه ذکر وی تا چون بمرگ رسد از مضایق زمان
ومکان بسعت اعلی علیین وجوار قدس رب العلمین ومقعد صدق که مقر انبیا وصدیقین وشهدا وصالحین ست انتقال نماید وبحیات
طبعی ابدی فائز گردد افلاطون گفته مُت بالارادة تحیی بالطبیعة ولنعم ما قیل ؎ فحی علی جنات عدن فانها ٭ منازلک الاولی وفیها المخیم
ولکننا سبی العدو فهل تری ٭ نعود الی اوطاننا ونسلم ٭ **وعن** انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا یتمنین احدکم الموت لضر نزل به باید که آرزو نکند یکی از شما مرگ را بجهت گزندی که فرود آید بوی
زیراکه آرزوی مرگ بجهت ضرر دنیا مانند مرض یا فقر یا دیگر مصائب مکروه ست چه علامت بی صبری و بستوه آمدن از تقدیر الهی و ناراض
بودن ازان ست اما از جهت محبت و شوق بلقای الهی تعالی و خلاص از تنگنای این سرای فانی و محنت و وصول بملک آخرت ونعم آن
نشان ایمان و کمال ایقان ست من احب لقاء الله احب الله لقاءه وهمچنین مکروه نیست از جهت خوف ضرر دینی چنانکه از عبد الله
بن رواحه وغیر وی از سلف واقع شده وچنانکه در قول مریم علیها السلام ست یا لیتنی مت قبل هذا زیراکه این تمنا
بخوف کفر و شقاوت بود ودل له حدیث الدعاء اذا اردت بعبادک فتنة فاقبضنی الیک غیر مفتون فان کان لا بد متمنیا
پس اگر هست ناگزیر آرزو کننده موت را یعنی وقتی که سینه او تنگ شود و صبر مفقود گردد و عدول کند باین دعا ورنه اولی همان
که نکند در قاموس گفته لا بد ای لا فراق ولا محالة فلیقل پس باید که بگوید بدل لفظ تمنی دعا بطریق تفویض امر الی الله اللهم
احیینی ما کانت الحیوة خیرا لی وتوفنی ما کانت الوفاة خیرا لی خداوندا زنده دار مرا مادامیکه باشد زندگی بهتر مرا
و بمیران مرا وقتی که باشد مردن بهتر برای من متفق علیه در سبل گفته حدیث دلیل ست بر نهی از تمنای موت از وقوع در بلا
ومحنت ومشقت یا خشیت آن از دشمن و مرض و فاقه و مانند آن از مشاق دنیا **وعن** بریدة بن الحصیب رضی الله عنه
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال المؤمن یموت بعرق الجبین مؤمن می میرد بعرق پیشانی عرق بفتح عین مهملة
و را و درین حدیث دو وجه ست یکی آنکه عرق جبین عبارت ست از مکایدت شدت که ازان پیشانی عرق می آرد یعنی بروی سختی کنند
برای تمحیص بقیه ذنوب وی دیگر آنکه کنایه ست از کد و جد مؤمن در طلب حلال و تضییق وی بر نفس خود بصوم وصلوة تا آنکه ملاقات می کند
باخدا پس جار مجرور در محل نصب علی الحال ست ومعنی بر تقدیر اول این ست که حال موت و نزوع روح شدید ست بروی پس این صفت کیفیت
موت و شدت وی بر مؤمن باشد و بر تقدیر ثانی معنی این ست که درمی یابد او را موت در وقت بودن او برین حالت سخت که ازان پیشانی
عرق می آرد پس صفت حالی باشد که موت دران حال میرسد رواه الثلثة یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی وصححه ابن حبان
واخرجه احمد وابن ماجة وجماعة واخرجه الطبرانی من حدیث ابن مسعود **وعن** ابی سعید وابی هریرة رضی الله عنهما
قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم تلقین کنید مردگان خود را یعنی آنان را که نزدیک بمردن رسیده اند

و در سیاق موت اند و این مجاز ست و مراد مردگان مسلمین اند و اما مردهای غیر ایشان پس عرض کرده شود بر آنها اسلام زیرا که آنها
قبول میکنند آنرا و حضور اهل اسلام نزد شان اغلب ست بخلاف کفار که غالب وقت موت آنها جز کفار حاضر نمی شوند لا اله الا الله کلمه طیبه را
و تلقین مشتق ست از لقن بمعنی سرعت فهم و تلقین اینجا ذکر این کلمه است در حضور کسی که حاضر شده است او را موت بی آنکه تکلیف کنند او را
بخواندن آن زیرا که وی در آخر ایام ست از ایام دنیا و اول یوم ست از ایام آخرت پس واجب شد حق او بر ذکر خدا و توجه الی الله تا مفارقت
کند نفس او و تیار او در حالیکه باشد در غاشیه از ایمان و بیاید ثمره آن در معاد و تخصیص این ذکر برای آنست که این ذکر افضل و انفع و اشرف
اذکار ست و مشتمل ست بر توحید الهی و نفی شرک و لیکن در تلقین تکلیف و ابرام نیست زیرا که حالت موت نازک ست تا چگونه بر آید ترمذی
از ابن المبارک آورده که مردی او را تلقین کرد و در آن اکثار نمود گفت چون من یکبار لا اله الا الله گفتم هم بر آنم تا تکلم بکلام دیگر نکنم چندین
اکثار چیست در سبل گفته امر بتلقین در حدیث عام ست برای هر مسلمان محتضر که در سیاق موت باشد و این امر برای ندب ست و مکروه
داشته اند علما اکثار بران و موالات تا مبادا حالش تنگ گردد و کرب او سخت شود پس ناخوش دارد آنرا از دل و تکلم کند بانچه نه لائق
تکلم ست و چون یکبار گفت اعاده تعریض کنند بروی تا آخر سخن او همین باشد و مراد بقول لا اله الا الله مع قول محمد رسول الله ست زیرا که
یکی بدون دیگری مقبول نیست شوکانی گفته تلقین شهادتین کنند تا اقرار رسالت و توحید هر دو شود رواه مسلم و این لفظ مسلم
و ابن حبان راست بلفظ آورده من کان آخر قوله لا اله الا الله دخل الجنة یوما من الدهر و ان اصابه ما اصابه قبل ذلک و لفظ ابن ابی الدنیا این ست
لقنوا موتاکم لا اله الا الله فانها تهدم ما قبلها من الخطایا در سبل گفته و فی الباب احادیث صحیحة انتهی گویم ابن جوزی حدیث بابرا نسبت
به بخاری کرده و محب طبری آنرا متفق علیه گفته و نسبت بشیخین نموده حال آنکه این چنین نیست در سبل گفته و قد غلط من نسبه الی الشیخین او
الی البخاری انتهی و احادیث درین باب از جماعتی از صحابه است بالفاظ مختلفه و للاربعة یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه
در سبل گفته مستحسن ست ذکر کردن مریض سعت رحمت و لطف و بر خدا او نیک کردن گمان برب خود زیرا که مسلم از حدیث جابر آورده که
شنیدم رسول الله صلی الله علیه و سلم را می گفت قبل موت خود نمیرد هیچ یکی از شما مگر آنکه وی گمان نیک میدارد بخدا و در صحیحین ست مرفوعا
از حدیث ابی هریره که گفت خدا انا عند ظن عبدی بی من نزدیک گمان بنده خودم که بمن دارد یعنی اگر گمان مغفرت و عفو دارد آنچنان
کنم و اگر گمان تشدید و عقاب دارد آنچنان ابن ابی الدنیا از ابراهیم آورده که گفت مستحب می داشتند که تلقین کنند بنده را محاسن عمل او
نزد موت تا گمان نیک کند بارب خود و گفته اند بعض اهل علم که خوب ست جمع کردن چهل حدیث درباره رجا تا خوانده شود بر مریض تا سخت
شود حسن ظن او بخدا زیرا که وی تعالی نزد گمان بنده خود ست و محمود ست امتزاج خوف و رجا نزد سیاق موت ترمذی باسناد جید
از حدیث انس روایت کرده که داخل شد آنحضرت بر جوانی و او در موت بود پس گفت چگونه می یابی تو خود را گفت امید دارم خدا را
و می ترسم گناهان خود را فرمود جمع نمی شوند این هر دو در دل هیچ بنده در مثل این جا مگر آنکه میدهد او را خدای تعالی آنچه امیدش میدارد
و نا مون می کند او را از آنچه می ترسد و لائق ست که بگردانند روی کسی را که در مردن ست بسوی قبله چنانکه روایت کرد حاکم و صحیح از حدیث
ابی قتاده که بدرستیکه آنحضرت قدوم آورد بمدینه و پرسید از حال براء بن معرور گفتند بمرد و وصیت کرد برای شما بثلث مال خود و وصیت
کرد که متوجه کنند او را بقبله وقتی که محتضر شود فرمود اصاب الفطرة رسید فطرت اسلام را و چنانکه می بایست همچنان کرد و رد کردم
و باز گردانیدم ثلث او را بفرزندان وی پس برفت و نماز گزارد بروی و گفت اللهم اغفر له و ادخله جنتک و قد فعلت و گفت حاکم صحیح است

يعني قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا نص درانکه نمی داند هیچ یکی از امت مرحومه حقیقت روح را چنانکه گمان میرود زیراکه نیست معرفت هر آن چیزکه ساکت شد از وی شرع ناممکن البته بلکه بسیارست که سکوت کرده می شود ازان از جهت آنکه شناختن وی دقیق و رکیک ست جمهور امت صالح تعاطی آن نیست اگرچه بعض را ممکن باشد انتهی و بالجمله چون موت ضروری ست و حقیقت آن خلاص نفس مجرد لطیف از تحمل بابدن کثیف ست و پرواز طائر ملکوتی از قفص ناسوتی و قرارگاه او آن عالم دیگرست پس عاقل کسی ست که سعادت سرمدی را مرجح داشته درین نشأ قطع تعلق از علائق جسمانی کرده بموت ارادی بمیرد و همین ست نتیجه ذکر وی تا چون بمرگ رسد از مضایق زمان و مکان بسعت اعلی علیین و جوار قدس رب العلمین و مقعد صدق که مقر انبیا و صدیقین و شهدا و صالحین ست انتقال نماید و بحیات طبعی ابدی فائز گردد افلاطون گفته مُت بالارادة تحيي بالطبيعة ولنعم ما قيل ۵ فحي على جنات عدن فإنها ❊ منازلك الأولى وفيها المخيم ❊ ولكننا سبي العدو فهل ترى ❊ نعود إلى أوطاننا ونسلم ❊ وعن أنس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يتمنين أحدكم الموت لضر نزل به باید که آرزو نکند یکی از شما مرگ را بجهت گزندی که فرود آمد بوی زیراکه آرزوی مرگ بجهت ضر دنیا مانند مرض یا فقر یا دیگر مصائب مکروه ست چه علامت بی صبری و بستوه آمدن از تقدیر الهی و ناراض بودن ازان ست اما از جهت محبت و شوق بلقای الهی تعالی و خلاص از تنگنای این سرای فانی و محنت و وصول بملک آخرت و نعم آن نشان ایمان و کمال ایقان ست من أحب لقاء الله أحب الله لقاءه و همچنین مکروه نیست از جهت خوف ضرر دینی چنانکه از عبد الله بن رواحه و غیر وی از سلف واقع شده و چنانکه در قول مریم علیها السلام ست يا ليتني مت قبل هذا زیراکه این تمنا بخوف کفر و شقاوت بود و دل له حديث الدعاء إذا أردت بعبادك فتنة فاقبضني إليك غير مفتون فإن كان لا بد متمنيا پس اگر هست ناگزیر آرزو کننده موت را یعنی وقتی که سینه او تنگ شود و صبر مفقود گردد و عدول کند باین دعا ورنه اولی همان که نکند در قاموس گفته لا بد اي لا فراق ولا محالة فليقل پس باید که بگوید بدل لفظ تمنی و دعا بطریق تفویض امر الی الله اللهم أحيني ما كانت الحيوة خيرا لي وتوفني ما كانت الوفاة خيرا لي خداوندا زنده دار مرا مادامیکه باشد زندگی بهتر مرا و بمیران مرا وقتی که باشد مردن بهتر برای من متفق عليه در سبل گفته حدیث دلیل ست بر نهی از تمنای موت از وقوع در بلا و محنت و مشقت یا خشیت آن از دشمن و مرض و فاقه و مانند آن از مشاق دنیا وعن بريدة بن الحصيب رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال المؤمن يموت بعرق الجبين مؤمن می میرد بعرق پیشانی عرق بفتح عین مهمله و را و درین حدیث دو وجه ست یکی آنکه عرق جبین عبارت ست از مکابدت شدت که ازان پیشانی عرق می آرد یعنی بروی سختی کنند برای تمحیص بقیه ذنوب وی دیگر آنکه کنایه ست از کد و جد مؤمن در طلب حلال و تضیق وی بر نفس خود بصوم و صلوة تا آنکه ملاقات می کند با خدا پس جار و مجرور در محل نصب علی الحال ست و معنی بر تقدیر اول این ست که حال موت و نزوع روح شدید ست بر وی پس این صفت کیفیت موت و شدت وی بر مؤمن باشد و بر تقدیر ثانی معنی این ست که در می یابد او را موت در وقت بودن او برین حالت سخت که ازان پیشانی عرق می آرد پس صفت حالی باشد که موت دران حال میرسد رواه الثلثة یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی وصححه ابن حبان واخرجه احمد وابن ماجة وجماعة واخرجه الطبراني من حديث ابن مسعود وعن أبي سعيد وأبي هريرة رضي الله عنهما قالا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقنوا موتاكم تلقین کنید مردگان خود را یعنی آنان را که نزدیک بمردن رسیده اند

و در سیاق موت اند و این مجاز ست و مراد مردگان مسلمین اند و اما مرده های غیر ایشان پس عرض کرده شود بر آنها اسلام زیرا که آنها
قبول میکنند آنرا و حضور اهل اسلام نزد شان اغلب ست بخلاف کفار که غالب وقت موت آنها جز کفار حاضر نمی شوند لا اله الا الله کلمهٔ طیبه را
و تلقین مشتق ست از لقن بمعنی سرعت فهم و تلقین اینجا ذکر این کلمه ست در حضور کسی که حاضر شده است او را موت بی آنکه تکلیف کنند او را
بخواندن آن زیرا که وی در آخر ایام ست از ایام دنیا و اول یوم ست از ایام آخرت پس واجب شد حث او بر ذکر خدا و توجه الی الله تا مفارقت
کند نفس او دنیا را در حالیکه باشد در غاشیه از ایمان و بیاید بثمرهٔ آن در معاد و تخصیص این ذکر برای آنست که این ذکر افضل و انزه و اشرف
اذکار ست و مشتمل ست بر توحید الهی و نفی شرک و لیکن در تلقین تکلیف و ابرام نیست زیرا که حالت موت نازک ست تا چگونه بر آید ترمذی
از ابن المبارک آورده که مردی او را تلقین کرد و در آن اکثار نمود گفت چون من یکبار لا اله الا الله گفتم هم بر آنم تا تکلم بکلام دیگر نکنم چنین
اکثار چیست در سبل گفته امر بتلقین در حدیث عام ست برای هر مسلمان محتضر که در سیاق موت باشد و این امر برای ندب ست و مکروه
داشته اند علما اکثار بران و موالات تا مبادا حالش تنگ گردد و کرب او سخت شود و پس ناخوش دارد آنرا از دل و تکلم کند بانچه نه لائق
تکلم ست و چون یکبار گفت اعاده تعریض کند بروی تا آخر سخن او همین باشد و مراد بقول لا اله الا الله مع قول محمد رسول الله ست زیرا که
یکی بدون دیگری مقبول نیست شوکانی گفته تلقین شهادتین کنند تا اقرار رسالت و توحید هر دو شود رواه مسلم و این لفظ مسلم
و ابن حبان با این لفظ آورده من کان آخر قوله لا اله الا الله دخل الجنة یوما من الدهر وان اصابه ما اصابه قبل ذلک و لفظ ابن ابی الدنیا این ست
لقنوا موتاکم لا اله الا الله فانها تهدم ما قبلها من الخطایا در سبل گفته و فی الباب احادیث صحیحة انتهی گویم ابن جوزی حدیث باب را نسبت
به بخاری کرده و محب طبری آنرا متفق علیه گفته و نسبت بشیخین نموده حال آنکه این چنین نیست در سبل گفته و قد غلط من نسبه الی الشیخین او
الی البخاری انتهی و احادیث درین باب از جماعتی از صحابه است بالفاظ مختلفه و للاربعة یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه
در سبل گفته مستحسن ست ذکر کردن مریض سعت رحمت و لطف و بر خدا را و نیک کردن گمان بر رب خود زیرا که مسلم از حدیث جابر آورده که
شنیدم رسول الله صلی الله علیه و سلم را می گفت قبل موت خود نمیرد هیچ یکی از شما مگر آنکه وی گمان نیک میدارد بخدا و در صحیحین ست مرفوعا
از حدیث ابی هریره که گفت خدا انا عند ظن عبدی بی من نزدیک گمان بندهٔ خودم که بمن دارد یعنی اگر گمان مغفرت و عفو دارد آنچنان
کنم و اگر گمان تشدید و عقاب دارد آنچنان ابن ابی الدنیا از ابراهیم آورده که گفت مستحب می داشتند که تلقین کنند بنده را محاسن عمل او
نزد موت تا گمان نیک کند با رب خود و گفته اند بعض اهل علم که خوب ست جمع کردن چهل حدیث درباره رجا تا خوانده شود بر مریض تا سخت
شود حسن ظن او بخدا زیرا که وی تعالی نزد گمان بندهٔ خود ست و محمود ست امتزاج خوف و رجا نزد سیاق موت ترمذی با سناد جید
از حدیث انس روایت کرده که داخل شد آنحضرت بر جوانی و او در موت بود پس گفت چگونه می یابی تو خود را گفت امید دارم خدا را
و می ترسم گناهان خود را فرمود جمع نمی شوند این هر دو در دل هیچ بنده در مثل این جا مگر آنکه میدهد او را خدای تعالی آنچه امیدش میدارد
و ایمن می کند او را از آنچه می ترسد و لائق ست که بگردانند روی کسی را که در مردن ست بسوی قبله چنانکه روایت کرده حاکم و صححه از حدیث
ابی قتاده که بدرستیکه آنحضرت قدوم آورد بمدینه و پرسید از حال براء بن معرور گفتند بمرد و وصیت کرد برای شما بثلث مال خود و وصیت
کرد که متوجه کنند او را بقبله وقتی که محتضر شود فرمود اصاب الفطرة رسید فطرت اسلام را و چنانکه می بایست همچنان کرد و رد کردم
و باز گردانیدم ثلث او را بفرزندان وی پس تر رفت و نماز گذارد بروی و گفت اللهم اغفر له و ادخله جنتک و قد فعلت و گفت حاکم نمی دانم

ودر توجیه محتضر بسوی قبله غیر این حدیث **وعن** معقل بفتح میم وسکون عین وکسر قاف بن یسار بتحتیه وسین مهمله صحابی ست
از اهل بیعت شجره سکونت کرد بصره را ونهر معقل که در بصره است منسوب باوست روایت میکند از وی حسن بصری ووی باقی ماند تا آخر
دولت معاویه رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اقرؤا على موتاكم يٰس بخوانید بر مردهاے خود
سوره یٰس را که دل قرآن ست ومقدار یٰس صالح است ازان برای وعظ ومراد بمرده کسی ست که حاضر شد او را موت نه میت ذکره ابن حبان
في صحيحه ورواه المحب الطبري في الاحكام وغيره في القراءة وسلم لم في التلقين كذا في التلخيص واحتمال دارد که مراد بعد از موت در خانه یا بر سر قبر
باشد شیخ عبد الحق رح گفته تخصیص این سوره موکول بعلم نبوی ست واشتمال بر اصول دین طیبی گفته است مشترک ست میان
وی وسوره دیگر وظاهر آنست والله اعلم که آن سر مکتوم در فاتحه این سورت ست که متضمن تصدیق رسالت ست با تاکید وجوه وخاتمه وی
که مشتمل ست بر رجوع بدرگاه صمدیت حق که مناسب این وقت وحال ست که فرمود فسبحان الذي بيده ملكوت كل شيء
واليه ترجعون ابن عباس گفت نمی دانستم که این همه فضل این سوره که وارد شده بچیست آخر یافتم که بجهت این آیت ست
رواه احمد وابو داؤد والنسائي وابن ماجة والحاكم وصححه ابن حبان مرفوعا ونزد احمد وابن ماجه از حدیث سلیمان تیمی ست از
ابی عثمان ونیست نهدی عن ابیه عن معقل ونگفت نسائی وابن ماجه عن ابیه واعله ابن القطان بالاضطراب والوقف وبجهالة حال ابی عثمان
وابیه ونقل کرد ابوبکر بن العربی از دارقطنی که گفت این حدیث ضعیف ومجهول المتن ومضطرب الاسناد ست وصحیح نشده است درین باب
حدیثی وفي الباب عن ابي ذر وحده اخرجه ابو الشيخ في فضائل القرآن واخرج نحوه صاحب مسند الفردوس عنه وعن ابي الدرداء وگفت احمد
در مسند خود حدیث کرد ما را صفوان که بودند مشیخه یعنی مشایخ می گفتند که چون خوانده می شود یٰس نزدیک میت تخفیف کرده می شود از میت
بسبب آن وهم ابو الشیخ در فضائل القرآن وابوبکر مروزی در کتاب الجنائز از ابی الشعثاء صاحب ابن عباس آورده که مستحب ست قرات سوره
رعد وزیاده کرد که این تخفیف ست از میت ونیز در وی ست از شعبی که بودند انصار ودوست میداشتند قرات سوره بقره نزد میت

وعن ام سلمة رضي الله عنها قالت دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم على ابي سلمة وقد شق
بصره فاغمضه گفت ام سلمه در آمد رسول خدا بر ابی سلمه شوهر وی وحال آنکه بتحقیق باز مانده بود چشم ابو سلمه که بهم نمی آمد چنانکه در حالت
احتضار می باشد پس فرو خوابانید آنحضرت بصر او را شق بفتح شین وبصره برفع فاعل اوست هكذا ضبطناه وهو المشهور وبعض ایشان
بصره بنصب ضبط کرده اند واین نیز صحیح ست وشین مفتوح ست بلا خلاف وضم وی غیر مختار ست يقال شق الميت بصره اذا حضر
الموت وصار ينظر الى الشيء لا يرتد عنه طرفه ودر اغماض وی دلیل ست بر استحباب آن ومسلمانان بران اجماع کرده اند ثم قال ان
الروح اذا قبض اتبعه البصر پس تر فرمود بدرستیکه جان چون قبض کرده وگرفته می شود پیروی میکند او را بصر ونگاه می کند
بجانب وی وبدین جهت باز می ماند واین حدیث دلیل کسی ست که می گوید روح از اجسام لطیفه است متخلل در بدن میرود وحیات برفتن وی
از تن ونیست عرض چنانکه دیگران گویند وبالجمله چون این سخن از آنحضرت شنیدند فهمیدند که فوت کرد فضج ناس من اهله پس بانگ
وفریاد کردند مردم از اهل خانه ابو سلمه فقال لا تدعوا على انفسكم الا بخير پس گفت آنحضرت دعا مکنید بر ذاتهای خود مگر بنیکی
ونگوئید واویلا ومانند آن فان الملائكة يؤمنون على ما تقولون زیرا که فرشتگان آمین می گویند بر آنچه میگوئید شما ودعا می کنید
ثم قال پس تر گفت آنحضرت این کلمات را ودرینجا دلیل ست بر آنکه دعا کرده می شود برای میت نزد موت او وبرای اهل وعقب میت

بامور دنیا و آخرت و بر آنکه میت منعم ست در قبر یا معذب اللهم اغفر لابي سلمة وارفع درجته في المهديين وافسح له في قبره
ونور له فيه واخلفه في عقبه خداوندا بیامرز ابو سلمه را و بلند گردان پایهٔ او را در ان کسانیکه راه راست نموده شده اند و فراخی
کن او را در گور و روشن گردان مر او را در قبرش و خلیفه شو در رعایت امور و حفظ مصالح در باقی ماندگان از اولاد وی و اولاد اولاد وی
و در روایتی زیاده کرده في الغابرين و بدین تقدیر بیان في عقبه ست یا در باقی ماندگان از مردم یعنی اولاد او که کائن و باقی مانده و برین معنی
في الغابرين صفت عقبه ست واخلفه بهمزهٔ وصل و ضم لام وعقبه بکسر قاف و در صحاح گفته عقب بسکون و کسر ولد و ولد ولد رواه مسلم
في صحيحه **وعن** عائشة رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم حين توفي سجي ببرد حبرة متفق عليه بدرستیکه
آنحضرت وقتی که وفات یافت پوشیده شد بجامهٔ حبره بکسر حا و فتح موحده برد یمانی مخطط از پنبه یا کتان و این از اشرف ثیاب ایشان بود
و احب لباس بود بسوی آنحضرت و جائز ست اضافت برد بسوی حبره و وصف او بدان و این تغطیه قبل از غسل بود کما هو الظاهر نووی
در شرح مسلم گفته که این مجمع علیه ست و حکمت در ان صیانت میت ست از انکشاف و ستر صورت متغیرهٔ او از چشم مردم و گفته اند
تسجیه بعد نزع ثیاب و کشیدن جامه از تن باید که در ان وفات کرده تا بدن وی بسبب آن متغیر نشود متفق علیه بین الشیخین و هم
روایت ست از عائشه رضي الله عنها ان ابا بكر الصديق رضي الله عنه قبل النبي صلى الله عليه وسلم بعد موته
بدرستیکه ابوبکر بوسه داد رسول خدا را بعد مردن وی رواه البخاري و درینجا دلیل ست بر جواز تقبیل میت بعد موت و ندبه
تسجیه او و بر طهارت میت خلافا للبعض و در سبل گفته این افعال اصحاب آنحضرت ست بعد از وفات آنحضرت و نیست دلیل در ان برای انحصار
ادله در چهار چیز آری این افعال جائز ست بر اصل اباحت انتهی گویم این حدیث را ترمذی و ابن ماجه هم روایت کرده اند و بجای بعد موته لفظ
هو ميت گفته و هم ترمذی از حدیث عائشه آورده که بدرستیکه آنحضرت بوسه داد عثمان بن مظعون را و وی میت بود و آنحضرت
می گریست یا گفت هر دو چشم او اشک می ریخت ترمذی گفته حدیث عائشه حسن صحيح ست گویم و رواه احمد و ابو داود و ابن ماجه ایضا
وعن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال نفس المؤمن معلقة بدينه حتى
يقضى عنه جان مومن آویخته است بوام او تا آنکه ادا کرده شود از طرف وی رواه احمد والترمذي وحسنه
و وارد شده است تشدید در دین تا آنکه نگذارد آنحضرت نماز بر کسی که مرد و بر وی دین بود تا آنکه تحمل کردند از وی بعض صحابه و خبر داد
آنحضرت که مغفور می شود برای شهید در اول دفعه از خون وی هر گناه مگر قرض آری قرض از مرتبهٔ مردمی انداخت مرا پس که این
راه گران بود سبک ساخت مرا و این حدیث دلیل ست بر آنکه میت همیشه مشغول ست بدین خود بعد موت پس دروی حث است بر تخلیص
از قرض پیش از مرگ و بر آنکه این اهم حقوق ست و چون این حال در قرضی ست که برضای صاحب وی گرفته شده پس چه حال باشد در مالی
که بطریق نهب و غصب و سلب و سرقه و ظلم گرفته باشند اعوذ بك من المأثم والمغرم **وعن** ابن عباس رضي الله عنه
ان النبي صلى الله عليه وسلم قال في الذي سقط عن راحلته فمات بدرستیکه فرمود آنحضرت در حق مردی
که بیفتاد از سواری خود پس بمرد و این مرد محرم بود و در عرفه استاده کما في البخاري و ناقه او را انداخت و گردن او بشکست
فاغسلوه بماء وسدر بشوئید او را آب و برگ کنار درینجا دلیل ست بر وجوب غسل میت نووی گفته اجماع ست بر آنکه
غسل میت فرض کفایه ست انتهی یعنی چون این غسل بجهت ادای حق میت ست ازین جهت فرض کفایه شده که بر ذمهٔ همه متعلق بعض

كافی ست مصنف بعد نقل قول نووی در فتح الباری گفته این ذهول شدیدست زیراکه خلاف دران مشهورست نزد مالکیه تا آنکه قرطبی در شرح مسلم ترجیح داده که آن سنت است ولیکن جمهور به وجوب او یند ورد کرده ست ابن العربی برکسی که قائل این نیست وگفته متوارد ست قول وعمل بران وغسل داده شد طاهر مطهر تا بغیر وی چه رسد وحی آید کمیت غسلات در حدیث ام عطیه عنقریب شیخ گفته اختلاف ست در غسل میت که نیت شرط است یانه ظاهر آنست که شرط است کذا قال الشیخ ابن الهمام ومضمضه واستنشاق در غسل میت نیست نزد امام ابی حنیفه ونزد امام احمد بخلاف شافعی انتهی وظاهر این حدیث آنست که کنار را بآب مخلوط سازند در هر بار از مرات غسل ومقتضی استعارست بآنکه غسل وی برای تنظیف ست نه تطهیر زیراکه بمای مضاف تطهیر نمیکنند وگفته اند که کنار متغیر نمی کند وصف آب را پس مضاف نشود وباین طور که اول بکنار بمالند پستر بآب بشویند در هر بار وقرطبی گفته کنار را درآب کنند وبجنبانند تا آنکه برغوت وی برآرد وپس بدان جسد میت را دلک نمایند بعده آب خالص بروی بریزند این ست غسل وی وگفته اند که کنار را درآب نیندازند یعنی تا متغیر نکند وصف آب مطلق را وتمسک کرده اند بظاهر حدیث بعض مالکیه وگفته غسل میت برای تنظیف ست پس آب مضاف همچو گلاب وغیره هم کافی ست وگفته اند که نیست مکروه مگر از جهت سرف ومشهور نزد جمهور آنست که غسل تعبدی ست شرط است در وی آنچه شرط است در غسلهای واجبه ومندوبه **وكفنوه في ثوبين** وکفن کنید اورا در دو جامه که برای احرام پوشیده بود وتکفین کفن ساختن مرده را وکفن در اصل مصدر رشتن وکفن بفتحتین جامه مرده ودر آخر این حدیث آنست که لمسانید اورا ببوی خوش ونپوشید سر اورا چنانکه حکم محرم ست پس بدرستیکه وی برانگیخته می شود از قبر لبیک گویان ومصنف این را ذکر نکرده وتعلیل تلبیه دال ست برانکه علت نهی محرم بودن اوست وچون علت منتفی شود نهی برخیزد واین دلالت دارد برانکه حنوط برای میت امری متقرر بود نزد ایشان امام احمد وشافعی برین اند که محرم را هم بر حال احرام تکفین کنند ونزد امام ابو حنیفه ومالک حکم محرم حکم سائر موتی ست وآنحضرت که محرم را در دو جامه تکفین کرد بجهت ضرورت بود که جز آن جامه نداشت وفیه تامل ونیز درین حدیث نهی است از تخمیر وتغطیه راس وی بنابر احرام پس غیر محرم را تخمیر وتحنیط هر دو کنند وحنفیه گویند این مخصوص وی بود وآنرا امر کلی بطریق تشریع نکرده ودر وی نیز تامل ست در سبل گفته قول بانقطاع حکم احرام بموت چنانکه حنفیه ومالکیه گویند خلاف ظاهرست ودر شرح خلاف وادله ایشان ذکر کرده ونیست بناء صحته علی مخالفة ظاهر الحديث فلا حاجة الی سردها وقول وی کفن کنید در دو جامه دلالت دارد بر وجوب تکفین وبرینکه شرط نیست در وی که وتر باشد وگفته اند اقتصار بران بجهت آنست که وی مرده دران هر دو متلبس بود باین عبادت فاضله ومحتمل که جز آن هر دو نیافت وآن از رأس المال بود زیراکه امر کرد آنحضرت بدان ونپرسید که بروی دینی هست مستغرق یانه وثوبین درین روایت بطلق وارد شده ودر بخاری ثوبیه گفته ودر نسائی ثوبيه الذي احرم فيهما مصنف گفته در وی استحباب تکفین میت ست در جامهای احرام او واینکه احرامش باقی ست وکفن کرده نشود در جامه دوخته ودر قول وی که برانگیخته شود تلبیه گویان دلیل ست برینکه هر که شروع کرد در عملی طاعت پس حائل شد میان وی وتمام آن عمل موت امیدست که بنویسد اورا خدای تعالی در آخرت از اهل این عمل ومساعد اوست کریمه **وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللهِ** متفق عليه **وعن** عائشة رضي الله عنها قالت لما ارادوا غسل النبي صلى الله عليه وسلم قالوا والله ما ندري انجرد رسول الله صلى الله عليه وسلم كما نجرد موتانا ام لا

گفت عائشه چون خواستند غسل کردن گفتند سوگند بخدا نمی دانیم ما برهنه کنیم رسول خدا را چنانکه برهنه می کنیم مردهای خود را یا غسل دهیم
او را بجامه تا آخر این حدیث و آن این ست که پس هر گاه اختلاف کردند انداخت خدای تعالی بر ایشان خواب پس کلام کرد ایشان را
کلام کننده از گوشهٔ خانه نمی دانند که آن کیست که غسل دهید نبی صلی الله علیه وسلم را و بروی جامهای اوست پس غسل دادند آنحضرت را
و بروی قمیص او بود می ریختند آب را بالای قمیص و می مالیدند او را بقمیص نه بدستهای خود و می گفت عائشه رض اگر پیشتر میکردم از کار خود آنچه
پستر کردم غسل نمی دادند آنحضرت را مگر زنان او رواه الشافعي عن مالك عن جعفر بن محمد عن ابيه عليهما السلام و در روایت ابن حبان
که پس بود کسیکه نشانید و گرفت آنحضرت را در کنار خود علی بن ابی طالب کرم الله وجهه روایت کرد بزار از علی کرم الله وجهه وصیت کرد
آنحضرت که غسل نه دهد او را هیچ یکی جز من و روایت کرد حاکم از عبد الله بن الحارث که غسل داد آنحضرت را علی رضی الله عنه و بر دست علی
پارچهٔ از جامه بود پس در آورد دست خود را زیر قمیص و غسل داد و حال آنکه قمیص بر آنحضرت ست و در روایت طبرانی در اوسط از حسن
بن علی رضی الله عنهما آمده که غسل داد آنحضرت را علی و فضل بن عباس و بود اسامه بن زید که می ریخت آب بروی و روایت کرد ابن ماجه و حاکم
و بیهقی از حدیث علقمه بن مرثد از پدرش که هر گاه شروع کردند در غسل آنحضرت آواز داد ایشان را منادی از اندرون که نکشید از آنحضرت
قمیص او را و درین باب ست حدیث از ابن عباس و ابی جعفر و درین قصه دلیل ست برانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست هیچو غیر خود از موتی
رواه احمد وابو داود وابن حبان والحاكم در مصفی گفته مسنون ست نزد شافعی غسل میت در پیراهن بر خلاف حنفیه که نزد ایشان
جائز نیست و تاویل عدم جواز بر قول ایشان تواند بود که گفته شود که این از خصائص آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم والله اعلم

وعن ام عطية الانصارية از کبار صحابیات ست و با آنحضرت غزا میکرد و مجروحان را مداوی می نمود و تقدم اسمها وفیه خلاف
رضي الله عنها قالت دخل علينا النبي گفت در آمد بر ما رسول خدا صلى الله عليه وسلم ونحن نغسل ابنته
و ما غسل میدادیم دختر او را که زینب باشد زوجهٔ ابی العاص بن ربیع و وفات وی در اول سنه ثمان بود یا ام کلثوم زوجهٔ عثمان رض و قول اول
اصح و اشهر ست و در بخاری از ابن سیرین آمده لا ادری ای بناته و در سبل گفته لم تقع في شيء من روايات البخاري مسماة فقال
اغسلنها ثلثا او خمسا او اكثر من ذلك پس گفت آنحضرت غسل دهید او را سه غسل یا پنج غسل یا بیشتر ازان که وتر باشد
چنانکه در روایات آمده ست و در ینجا دلالت ست بر وجوب عدد سه و ظاهر اجماع ست بر کفایت غسل یکبار و او برای تخییر ست و مفوض
ان رايتن ذلك اگر مصلحت بینید شما و نیک دانید و احتیاج باشد بدان و باسراف نکشد بماء وسدر می شوئید بآب و
برگهای درخت کنار در آب می جوشانند که آن ادخل ست در تطهیر و تنظیف و حکمت دران تلیین جسد میت ست واجعلن في الآخرة
كافورا و بگردانید در مرهٔ آخر کافور را او شيئا من كافور یا چیزی از کافور شک از راوی ست که کافور گفته یا شيئا من كافور
و اول محمول ست بر ثانی زیرا که نکره ست در سیاق اثبات پس صادق شود بر هر چیزی از وی و مراد گردانیدن کافور ست در آب
جمهور باین قائل اند و کوفیان می گویند کافور در حنوط کنند و بعد از غسل و خشک کردن بدن بمالند و حکمت در استعمال کافور تطییب
رائحه است برای ملائکه حاضرین و نیز دروی تجفیف و تبرید و قوت نفوذ ست و خاصیت وی تصلیب جسد میت و صرف هوام و ردع
فضلات متحلله و منع اسراع فساد بسوی میت ست و وی اقوای روائح طیبه است درین باب و همین سر ست در گردانیدن وی
در آخر زیرا که اگر در اول بار بیامیزند مثلا آب آنرا ببرد و گفته اند اگر کافور نیابند مشک قائم مقام آن میگردد و ترمذی حدیثی نیز درین باب

روایت کرده که آنحضرت را از مشک پرسیدند که آیا جائز ست استعمال آن پس گفت هو اطیب طیبکم و گفته که عمل برین ست نزد بعض اهل علم و این
قول احمد ست و بعض از اهل علم مکروه داشته اند مشک را برای میت بعده فرمود پس چون فارغ شدید شما از غسل پس خبر کنید مرا و اعلام نمائید
فلما فرغنا آذناه پس هرگاه فارغ شدیم ما اعلام کردیم آنحضرت را در بخاری ست انه صلی الله علیه وسلم قال لهن فاذا فرغتن فآذنني
و در روایت بخاری ست فلما فرغن عوض فرغنا فالقی الینا حقوه پس انداخت بسوی ما ته‌بند خود را و حقوه بفتح حای مهمله و کسر نیز آمده
و سکون قاف بمعنی ازار و بمعنی ازار بند هر دو آمده از باب تسمیه حال باسم محل و مراد اینجا ازار ست و در لفظ بخاری ست فاعطانا حقوه فقال
اشعرنها ایاه پس فرمود شعار گردانید برای وی این ازار را یعنی زیر کفن او بکنید تا برکت آن بوی برسد و شعار جامه که در درون جامها پوشند
از جهت اتصال وی بشعر یعنی موی و درینجا استحباب تبرک ست بلباس صالحین و آثار ایشان بعد از موت در قبر چنانکه قبل از موت نیز همچنین بوده
متفق علیه این حدیث دلیل ست بر وجوب غسل میت و اختلاف کرده اند در سبب آن اکثر بر آنند که غسل میت نه از جهت نجاست
که حلول میکند بموت بلکه از جهت حدث ست زیراکه موت سبب استرخای مفاصل و زوال عقل ست چه انسان نجس نمیگردد از جهت کرامت وی
ولیکن در حی اقتصار کرده شد بر اعضای اربعه از جهت حرج که سبب حدث متکرر ست از وی و هر بار شستن تمام بدن حرجی دارد و چون در میت
حرج نبود عائد شد حال که شستن تمام بدن ست و بعضی گفته اند سبب غسل نجاست میت ست زیراکه آدمی حیوان دموی ست پس متنجس گردد
بموت چنانکه سائر حیوانات و لهذا اگر میت را بخود بردارد پیش از غسل صحیح نیست نماز وی و اگر از جهت حدث بودی همچو برداشتن محدث
غایت آنکه آدمی مسلمان مخصوص گشت بزوال نجاست موتیه بغسل بجهت تکریم بخلاف کافر که پاک نمیگردد بغسل و صحیح نمی گردد نماز حامل وی
بعد از غسل و در روایتی از ابوهریره آمده که ان المومن لاینجس حیا و میتا اگر این زیادت درین حدیث بصحت رسد واجب گردد ترجیح قول
بآنکه سبب وجوب غسل میت حدث ست کذا فی الترجمة وفي رواية و در روایتی نزد شیخین از ام عطیه چنین آمده بشوئید او را سه بار یا پنج بار یا
هفت بار و زیاده از هفت بار نیامده اگر بکنند مکروه ست و در فتح الباری گفته که ایتار مطلوب ست و سه بار مستحب و نیافتم من در هیچ حدیثی بعد سبع لفظ
اکثر من ذلک مگر در روایتی از ابی داود و محتمل که این لفظ بیان سبع باشد و اشارت بخمس بود و به قال احمد و مکروه داشته اند زیادت بر سبع و ابن عبد البر گفته نمیدانم هیچ کی را
که قائل باشد بزیادت سبع و ماوردی گفته زیادت بر سبع اسراف ست انتهی گوییم در روایت ابوداود آمده او سبعا او اکثر من ذلک و ظاهر شریعت زیادت بر سبع ست
ابدأن بميامنها ومواضع الوضوء منها و آغاز کنید در غسل اعضا از جاهای راست وی و جاهای وضو یعنی اعضای آن از وی و وجه
اینست که غسل موتی بمنزله غسل احیا ست و در ابتدا بمیامن و مواضع وضو اکرام این اعضا ست و در سبل گفته در وی دلالت ست بر بدائت
در غسل بمیامن و مراد بدان چیزی ست که متصل جانب ایمن ست و نیست میان وی و مواضع وضو از وی منافات بنا بر امکان بدایت بهر دو معا
و گفته اند مراد ببدایت بمیامن در غسلات ست که نیست وضو در آن و مواضع وضو از آن در غسله متصله بوضو ست و حکمت در امر بوضو تجدید
سمت مومنین ست در ظهور اثر غره و تحجیل و ظاهر از مواضع وضو دخول مضمضه و استنشاق ست انتهی وفي لفظ للبخاري عن ام عطية
فظفرنا شعرها ثلثة قرون فالقيناه خلفها پس بافتیم ما موی او را سه گیسو پس انداختیم آن گیسوها را پس پشت وی و درینجا
دلیل ست بر بافتن موی میت و حنفیه گویند موها را پس پشت ارسال باید کرد و هم بر رو متفرق شیخ در ترجمه گفت این نیز بامر آنحضرت یا اذن وی
بوده باشد یا معلوم بود فعل وی در شرع والله اعلم انتهی گوییم قرطبی گفت که ام عطیه این کار را از خود کرده نه بامر آنحضرت ولیکن مصنف گفت که
لفظ سعید بن منصور این ست که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اجعلن شعرها ضفائر و در صحیح ابن حبان ست واجعلن لها ثلثة قرون مراد بقرون

همان ظاهر است و در بعض الفاظ بخاری ناصیتها و قرنیها امره پس در لفظ ثلاثة قرون تغلیب است و همه این حجت است بر حنفیه زیراکه نزد ایشان ارسال شعر و بانتن بعد کشادن موی سر در غسل اولی می باشد و این در بخاری است صریحا و در وی دلالت است بر اکتفاء شعر خلف وی غافل شد ابن دقیق العید از این القا در بخاری پس سنیت قول بآن طرف بعض شافعیه کرده و استناد بحدیثی غریب در ان نموده در مصفی گفته غسل دادن میت و همچنین تکفین و نماز جنازه فرض بالکفایه است زیراکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه و هلم جرا امیران مواظبت نموده اند و اقل غسل تعمیم بدن اوست بآب بعد ازاله نجاستی که با او باشد و این مفهوم از لفظ اغسلن است و اکمل غسل اوست بآب خواه گرم بحسب عموم احادیث سه بار و اگر زیاده از سه بار احتیاج باشد رعایت وتر نگذارند بحدیث باب و ابتدا کنند بمواضع وضوء و میامن او بحدیث صحیح ام عطیه و استعمال سدر کنند در سر و ریش و سائر بدن و صفت استعمال سدر آنست که ورق سدر در ظرفی صغیر بآب مخلوط کنند و او را بمالند و بعد از آن بشویند و در غسله آخره قلیل کافور مخلوط سازند بحدیث باب مسئله وظیفه مستمره در میان مسلمین آنست که مردان را مردان غسل دهند و زنان را زنان و هر که اقرب باشد بر غسل احق است و هیچ دلیلی از سنت بتعیین احق بغسل ثابت نشده در این قصه آنحضرت صلی الله علیه وسلم انصاریات را بغسل فرمود حال آنکه زنان قریش احق بودند و اقرب و آنحضرت را اهل غسل دادند و آنکه زن مرد مرده را نه بیند و غسل نه دهد اگرچه خوف فتنه نباشد مستندی ندارد بلکه وجوب ستر بنسبت احیاست نه نسبت اموات و دلیلی می طلبد و او نیست فلیس و اگر قیاس کنند بر احیا قیاس مع الفارق است و ابوطلحه بنت آنحضرت را در قبر فرود آورده و فرود آوردن ناچار بمس می کشد و اسماء بنت عمیس غسل داد ابوبکر صدیق را و آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند حضرت عائشه رضی را لو مت قبلی لغسلتک و کفنتک

رواه ابن ماجه انتهی کلام المصفی **وعن** عائشة رضي الله عنها قالت کفن رسول الله صلی الله علیه وسلم في ثلثة اثواب گفت عائشه کفن کرده شد رسول خدا در سه جامه که ازار و ردا و لفافه است بیض جامهای سفید جمع ابیض سحولیة منسوب بسحول بفتح سین که نام قریه الیست از یمن نووی گفته فتح اشهر است و همین است روایت اکثر و بعضی سحول قصار را گویند و سحل بمعنی شستن است یعنی مغسول و مقصور بودند آن جامها قاله فی النهایة تبعا للهروی و بدین معنی نیز بفتح است و بضم سین نیز گفته اند جمع سحل که جامه سفید پاک است از پنبه اما نسبت بجمع شاذ است و بعضی گفته اند که بضم نیز نام قریه الیست و در روایتی قبل از لفظ بیض لفظ یمانیة نیز آمده بتخفیف یا منسوب بیمن من کرسف از پنبه بودند آن جامها کرسف بضم کاف و سکون را و ضم سین قطن بمعنی پنبه لیس فیها قمیص ولا عمامة نیست در ان سه جامه پیراهن نه دستار بلکه ازار و ردا و لفافه بود کما صرح به فی طبقات ابن سعد عن الشعبی ظاهر این عبارت در این است که قمیص و عمامه در کفن آنحضرت نبود و هو الصحیح و تاویل بعض که مراد آنست که این هر دو خارج از آن سه جامه بود پس مجموع اکفان پنج باشد غلط است در سبل گفته و هذا البعید جدا انتهی و باین اخذ کرده است شافعی و نزد حنفیه سنت کفن سه جامه است و لیکن ذکر کرده از آن در هدایه قمیص را نه عمامه را و استحسان بعض متاخرین آنرا برای اشراف بدعت است مخالف سنت و مراد بسه جامه سه لفافه است و کذا عند احمد و در سبل گفته افضل تکفین است در سه جامه سفید زیراکه خدا اختیار نکرد برای نبی خود مگر افضل و روایت کرده اند اهل سنن از حدیث ابن عباس که بپوشید جامهای سفید که آن اطیب و اطهر است و کفن کنید در انها مرده های خود را و صححه الترمذی و الحاکم و او را شاهدی است از حدیث سمره اخرجوه و اسناده صحیح ایضا نیست تعارض میان این حدیث و حدیث عائشه که گذشت و در وی این است که پیچیده شد آنحضرت در برد یمانی مخطط زیراکه تسجیه بدان برای تخفیف بود بعده آنرا کشیدند کما اخرجه مسلم یا آنکه ظاهر آنست که تسجیه پیش از غسل بود و ترمذی گفته تکفین آنحضرت در سه جامه سفید اصح چیزی است که وارد شده است در کفن وی و آنکه در حدیث علی کرم الله وجهه آمده که کفن کرده شد در هفت جامه اخرجه احمد و ابن ابی شیبه و البزار پس در سند

عبد الله بن محمد بن عقیل ست و وی سیئ الحفظ است حدیث او صالح متابعت ست نه انفراد فکیف اذا خالف کما هٰهنا فلا یقبل مصنف گفته معظم از
حدیث یلوح ان ما قع از ابن عمر معاضد روایت ابن عقیل آورده پس اگر ثابت شود جمع میان او و حدیث عایشه باین طریق باشد که وی بروایت حسب
اطلاع خود کرد که سه جامه بود و غیر وی موافق اطلاع خود سیما اگر روایت از علی کرم الله وجهه ثابت شود زیراکه وی مباشر غسل بود **متفق علیه**
واجب از کفن مقداری ست که ساتر جمیع جسد میت باشد پس اگر قاصر باشد از ستر تمام اندام ستر عورت را مقدم کنند و زائد را جانب سر کشند و بر پایها
حشیش و غیره بیندازند چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم با حمزه عم خود و مصعب بن عمیر کرد و زیاده بر یک جامه مندوب آنست که در تر باشد و اقتصار
بر دو جامه هم رواست چنانکه در حدیث محرم گذشت و از روایت شعبی گذشت که سه جامه ازار و رداء و لفافه است و قیل میزر و درجان گفته اند
یکی قمیص نا دوخته است دیگر ازار از ناف تا زانو سوم لفافه که از سر تا پایش دران به پیچند و گفته اند که تکفین در قمیص در غیر وی برابرست
در استحباب زیراکه آنحضرت عبد الله بن ابی را در قمیص خود کفن کرد اخرجه البخاری و وی نهی کند مگر آنچه احسن ست و در وی این ست که
قمیص میت مثل قمیص زنده است ملفوف و مزرور و قد استحب هذا محمد بن سیرین کما ذکره البیهقی فی الخلافیات در شرح گفته در بیچاره ست
بر کسیکه بعدم شرعیت قمیص رفته مگر وقتی که غیر ملفوف باشد گویم این موقوف بران ست که کفت قمیص عرف اهل آن عصر باشد در مصنفی گفته
اکمل در حق رجال یکی از دو صفت ست یا این ست که سه لفافه باشد پس اوسع و احسن آن نخست بگسترند و بعد ازان دوم و سوم بعد ازان به پیچند به
یک بعد دیگری و ابتدا بیمین کنند پس از جانب یسار بجانب یمین آرند بعد ازان از جانب یمین بر یسار برند و همین ست رسم پوشیدن قبا در میان
عرب بخلاف اهل هند که جانب یمین بالای یسار می کشند و یا این ست که ازار و قمیص بپوشانند دوخته باشد یا نا دوخته مدرج باشد یا بغیر آن
زیراکه اکثر استعمال قمیص محیط مدرج باشد بعد ازان در لفافه به پیچند انتهی **وعن ابن عمر رضی الله عنه قال لما توفی**
عبد الله بن ابی هرگاه مرد عبد الله بن ابی که ظاهر النفاق و رئیس منافقین بود در مدینه **جاء ابنه الی رسول الله** آمد پسر او عبد الله
بن عبد الله بسوی رسول خدا **صلی الله علیه وسلم فقال اعطنی قمیصك اكفنه فيه فاعطاه** پس گفت بده مرا قمیص خود را
که کفن کنم او را دران پیراهن پس داد آنحضرت قمیص خود را بوی از برای مکافات تا منافق را نزد وی نعمتی نماند مکافات ناکرده زیراکه وی
عباس را روز اسیر بدر جامه خود پوشانیده بود یا آنکه عبد الله بن عبد الله مردی صالح بود و وی از حضرت سوال کرد و عادت شریف چنان
بود که سائل را محروم نمی کرد پس او را پیراهن داد و وی بکار پدر کرد پس این احسان و اکرام در حقیقت با وی شد نه با پدر وی زیراکه وی اعظم
منافقین بود و هم بر نفاق درگذشت و در حق وی این کریمه فرود آمد **ولا تصل علی احد منهم مات ابدا متفق علیه**
در حدیث دلیل ست بر شرعیت تکفین در قمیص کما تقدم و ظاهر روایت در آنست که وی قمیص از آنحضرت پیش از تکفین طلبیده بود مگر
معارض این ست آنچه در بخاری ست از حدیث جابر که آمد آنحضرت عبد الله بن ابی را بعد از دفن وی پس بیرون آورد او را یعنی از
حفره گور و انداخت و دمید در وی آب دهن خود و پوشانید او را قمیص خود و این صریح ست در آنکه اعطاء و الباس هر دو بعد دفن بود
و حدیث ابن عمر مخالف اوست و جمع میان هر دو باین وجه ست که مراد از قول وی فاعطاه در حدیث ابن عمر آنست که انعم له بذلك
پس بر عدت اطلاق اسم عطیه کرد مجازا برای تحقق وقوع و همچنین قول او در حدیث جابر بعد ما دفن ای دلی فی حفرته پس مراد آن باشد
که واقع بعد اخراج او از حفره همان نفث ریق ست و قمیص پیش ازین پوشانیده شده بود و جمع میان هر دو در روایت دلالت بر وقوع
هر دو معا ندارد زیراکه واو مقتضی ترتیب نیست و نه معیت پس گویا ذکر اکرام آنحضرت نسبت بوی بی اراده ترتیب کرد و گفته اند

که آنحضرت اورا دو قمیص داد یکی اول دیگر بعد دفن بسوال ولد وی وفی الاکلیل للحاکم ما یؤید ذلک والله اعلم وعن ابن عباس
رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال البسوا من ثیابکم البیض فانها من خیر ثیابکم بدرستیکه آنحضرت
فرمود بپوشید از جامهای خود سفید را زیرا که آن منجمله بهترین جامهای شما اند وکفنوا فیها موتاکم وتکفین کنید دران مردهای خود را
وازینجا معلوم شد که کفن از پارچه سفید اولی ومستحب است وگذشت حدیث بخاری از عایشه که کفن کرده شد آنحضرت در سه پارچه سفید
وسحول گفته ظاهر امر وجوب تکفین است در ثیاب بیاض ووجوب لبس آن ولیکن امر در لبس مصروف عنه است بنا بر آنکه پوشیدن آنحضرت
غیر ابیض را هم ثابت شده واما تکفین پس ظاهر آنست که نیست صارف ازان مگر آنکه سفید یافته نشود وچنانکه در تکفین شهدای احد واقع
شده که آنحضرت جماعتی را در نمره کفن کرد کما یاتی پس در ضرورت لا باس به است وآنکه ابن عدی از حدیث ابن عباس آورده که کفن کرده شد
آنحضرت در قطیفه حمرا پس در سندش قیس بن ربیع است واو ضعیف است وگویا که بر وی مشتبه شد این حدیث انه جعل فی قبره
قطیفة حمراء وکذا ما قیل انه کفن فی برد حبرة وتقدم الکلام انه سجی بها ثم نزعت رواه الخمسة الا النسائی یعنی احمد وابوداود وترمذی
وابن ماجه مگر نسائی وصححه الترمذی ورواه الشافعی وابن حبان والحاکم والبیهقی وصححه ابن القطان وفی معناه احادیث اخری
عن عمران وسمرة وابن عمر وابی الدرداء وعن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کفن
احدکم اخاه فلیحسن کفنه فرمود چون تکفین کند یکی از شما برادر خود را پس باید که نیک کند کفن او را وامر او تحسین آنست که تمام
وتنظیف وسفید باشد بی اسراف وتبذیر ونو وشسته دران برابر است اما آنچه مسرفان کنند بریا وتکبر حرام است ومکروه اشد حرمت وکراهت
شوکانی گفته کفنی که ساتر نیست حسن نیست پس واجب است تکفین او بچیزی که بپوشد او را بتمام وکمال انتهی رواه مسلم ورواه
الترمذی ایضا من حدیث ابی قتادة وقال حسن غریب قال وقال ابن المبارک قال سلام ابن مطیع قوله ولیحسن کفنه قال هو الصفا بالضاد المعجمة
والفاء ای الواسع الفائض ودر امر باحسان کفن دلالت است بر آنکه جامه اختیار کند که احسن باشد در ذات وصفت وکیفیت حسن ذات
آنکه گران قیمت نباشد ونهی ازان بیاید وحسن صفت آنکه در حدیث ابن عباس گذشته واما کیفیت وضع ثیاب بر میت پس گذشت واحادیث
در احسان کفن آمده ودران علت وی مذکور شده دیلمی از جابر مرفوعا آورده احسنوا الکفن موتاکم فانهم یتباهون ویتزاورون بها فی قبورهم
ونیز وی از حدیث ام سلمه آورده احسنوا الکفن ولا تؤذوا موتاکم بعویل ولا بتزکیة ولا بتاخیر وصیة ولا بقطیعة وعجلوا القضاء دینه واعدلوا
عن جیران السوء واعمقوا اذا حفرتم ووسعوا ومنجمله احسان الی المیت است آنچه امام احمد از حدیث عایشه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
آورده من غسل میتا فادی فیه الامانة ولم یفش علیه ما یکون منه عند ذلک خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه وقال صلی الله علیه وسلم لیلیه اقربکم
ان کان یعلم فان لم یکن یعلم فمن ترون عنده حظا من ورع وامانة رواه احمد واخرج الشیخان من حدیث ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من ستر مسلما ستره الله یوم القیامة واخرج عبد الله بن احمد من حدیث ابی بن کعب ان آدم علیه السلام قبضته الملائکة وغسلوه
وکفنوه وحنطوه وحفروا له والحدوا وصلوا علیه ودخلوا قبره ووضعوا علیه اللبن ثم خرجوا من القبر ثم حثوا علیه التراب ثم قالوا یا بنی آدم هذا سنتکم
واما آنچه ابوداود وحاکم وابن حبان از حدیث ابی سعید آورده اند که چون حاضر شد او را موت وطلبید ثیاب جدید وپوشید آنرا بعده گفت
شنیدم آنحضرت را می فرمود که میت مبعوث می شود در ثیاب خود که مرده است دران پس روایت کرد آنرا ابن حبان بدون قصه وگفت اراده
کرده به ثیاب اعمال را لقوله تعالی وثیابک فطهر یعنی عمل خود را اصلاح کن وگفت اخبار صریحه صحیحه در آنست که مردم محشور می شوند برهنه پا

عُریان انتهی ولیکن قصهٔ حدیث ابی سعید رد می کند این را وبوی اعلم ست بمراد از مَن بعده وحکایت کرد خطابی جمع میان آنها که مبعوث در ثیاب شود ومحشور عُریان و هم روایت ست از جابر رضی الله عنه کان النبي صلی الله علیه وسلم یجمع بین الرجلین من قتلی احد في ثوب واحد بود آنحضرت که جمع میکرد در میان دو کس از کشتگان غزوهٔ احد در یک جامه و در وی جواز جمع دو میت ست در یک جامه بنا بر ضرورت واین میکے از دو احتمال ست دیگر آنکه جامه را دو پاره کنند و هر یکے را در پارهٔ کفن کنند وباین رفته اند اکثر بلکه گفته اند ظاهر آنست که قائل نیست باحتمال اول هیچ یکی زیرا که دران التقای بشره دو میت ست وجائز نیست برهنه کردن آنها چنانکه هر دو با هم شوند ولیکن چنین نیست که قول جابر و تمام حدیث که کفن کرده شد پدر وعم من در یک نمره دلیل ست بر احتمال اول وشارح گفته ظاهر احتمال ثانی ست یعنی تقطیع کردن ثیاب میان هر دو وتقدیم ستر عورت آنها چنانکه با حمزه کرده شد در سبل گفته حدیث جابر اوضح ست در عدم تقطیع ثوب میان هر دو پس یکے از دو جائز باشد وتقطیع جائز ست علی الاصل انتهی خطابی گفت جائز ست جمع کردن در یک جامه در یک قبر وبعضی گفته اند مراد بثوب واحد قبر واحد ست ثم یقول ایهم اکثر اخذا للقرآن فیقدمه فی اللحد پس تر می گفت ومی پرسید که کدام یک ازین هر دو بیشتر ست از روی گرفتن ویاد داشتن مر قرآن را پس پیش میکرد اورا در قبر یعنی جانب قبله گویا وی امام ست از جهت بودن او اقرء ودر وی جواز جمع جماعت ست در یک قبر وگویا که این بنا بر ضرورت ست وبوب البخاری باب دفن الرجلین والثلاثة فی قبر واورد فیه حدیث جابر هذا واگرچه روایت جابر در دو کس ست اما ذکر سه کس در روایت عبد الرزاق واقع شده که کان یدفن الرجلین والثلاثة فی القبر الواحد وروایت کرده اند اصحاب سنن از هشام بن عامر انصاری گفت آمدند انصار بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم روز احد گفتند رسید مارا قرح وجهد فرمود بکنید ووسیع نمائید وبنهید دو مرد یا سه را در یک قبر صححه الترمذی ومثل اوست حکم دو زن وسه زن واما دفن مرد وزن در یک قبر پس روایت کرد عبد الرزاق باسناد حسن از واثلة بن الاسقع که دفن کرده می شد مرد وزن در یک قبر پس مقدم کرده می شد مرد ونهاده می شد زن وراء او وگویا که میان هر دو حائلی از تراب میکردند ولم یغسلوا وغسل داده نشدند شهدای اُحد وازینجا معلوم می شود که شهید را غسلے نیست وعدم غسل متفق علیه ست میان ائمه اربعه ومروی نیست که آنحضرت شهدا را غسل داده باشد واما کسی که بروی اطلاق شهید آمده همچو مطعون ومبطون ونفسا وغیره پس ایشان مغسول می شوند باجماع در سبل گفته وباین رفته اند جمهور واهل مذاهب بر التفصیل ها از سعید بن المسیب وحسن وابن شریح مروی ست که غسل واجب ست وحدیث حجت ست بر ایشان واحمد از حدیث جابر آورده که فرمود آنحضرت در کشتگان احد که غسل ندهید ایشان را پس بدرستیکه هر زخم یا هر خون بوی مشک دهد روز قیامت و این حکمت عدم غسل ست که آنرا بیان کرده ولم یصل علیهم ونگذارد بر ایشان نماز ودر وی خلافی ست معروف در میان علما نزد حنفیه بر شهید نماز میگذارند ونزد امام مالک وشافعی نماز بر شهید نیست واز امام احمد دو قول ست ومشهور ومختار در مذهب وی عدم صلوة ست وبقولی تخییر ست در گذاردن ونا گذاردن از جهت تعارض ادله در مواهب لدنیه گفته اختلاف ست میان شافعیه که منع صلوة بر شهید نزد شافعی بمعنی حرمت ست یا بمعنے عدم وجوب از کلام امام احمد ظاهر می شود که مستحب ست نه واجب وتمسک ائمه درین باب باین حدیث ست که در کتاب مذکور ست ودلیل ابو حنیفه احادیثی ست که در نماز بر شهید آمده خصوصًا در قضیهٔ احد ومی گویند که آن احادیث مثبت ست وحدیث جابر نافی ومثبت مقدم ست بر نافی ومی گویند که جابر دران روز مشغول بود بانکه پدر وخال وی کشته شده بودند وبمدینه آمده بود تا تدبیری کند ایشان را وبر داشته بمدینه آرد وآنها یکه در حضرت رسول بودند فعل آنحضرت مشاهده کرده اثبات آوردند وشمنی گوید حاکم از جابر آورده وحکم بصحت کرده

که چون آنحضرت بر سر حمزه آمد و حال او را از آنچه اعدای دین کرده بودند دید فریاد زد و بگریست مروی از انصار حاضر بود و جامه خود را بروی انداخت و نماز گذارد و شیخ ابن همام زیاده کرده که پستر نماز گذارد بر شهدا و نهاده می شدند ایشان در جانب حمزه و نماز گذارده می شد بر ایشان پستر برداشته می شدند و گذاشته شد حمزه بجای خود و بگذارد نماز بر همه شهدا و گفت حاکم که این حدیث صحیح الاسناد ست شیخ در ترجمه گفته و بالجمله روایات در جانب صلوة بر شهید راجح تر و غالب تر ست انتهی گویم شوکانی گفت در بعض رجال اسناد روایت حاکم مقال ست و گفته مجموع وی ضعیف ست و گویند که این مخصوص بشهدای احد بود و این مسئله هم از معارک ست انتهی و مختار وی رح عدم نماز ست بر شهید و همین ست ارجح زیرا که حدیث جابر در صحیح ست چنانکه گفت مصنف رواه البخاری و در احادیث معارض وی مقال ست پس مقدم کرده شود صحیح بر غیر خود و این حدیث را اهل سنن هم اخراج کرده اند و درین حدیث عدم غسل و صلوة هر دو آمده پس یکے را گرفتن و دیگری را گذاشتن ترجیح بلا مرجح ست و تقریر سبل درین مسئله این ست که طائفه گفته که نماز گذارده شود بر شهید بنا بر عمل بر عموم ادله نماز بر میت و بدلیل آنکه مروی ست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که نماز گذارد بر کشتگان احد و گفت بر حمزه هفتاد تکبیر و باینکه روایت کرد بخاری از عقبه بن عامر که نماز گذارد آنحضرت بر قتلای احد و گفت طائفه که نماز گذارده نشود بر وی عملا بر روایت جابر شافعی گفت آمدند اخبار گویا که عیان اند از وجوه متواتره که آنحضرت نماز نگذارد بر کشتگان احد و آنکه مروی ست که گذارد بر آنها و بر حمزه هفتاد تکبیر گفت صحیح نیست و لائق ست کسی را که معارضه کرد این احادیث صحیحه را باین روایت که حیا کند و شرم نماید بر جان خود و اما حدیث عقبه پس در نفس حدیث واقع شده که این بعد هشت سال بود یعنی مخالف می گوید که نماز گذارده نمی شود بر قبر بعد اطالت مدت پس استدلال بآن ناتمام باشد و گویا که آنحضرت دعا و استغفار کرد برای ایشان تا آنکه معلوم کرد قرب اجل خود پس وداع کرد ایشان را باین دعا و دال نیست این بر نسخ حکم ثابت انتهی و مؤید بودن او دعا ست فراهم نکردن اصحاب چه اگر نماز جنازه می بود اصحاب را آگاه می فرمود و نماز بجماعت ادا میکرد چنانکه در نماز بر نجاشی کرد زیرا که جماعت افضل ست قطعا و اهل احد اولی تر اند بافضل و نیز مروی نیست از آنحضرت که نماز گذارده باشد بر قبرے تنها و حدیث عقبه را بخاری باین لفظ آورده انه صلی الله علیه وسلم صلی علی قتلی احد بعد ثمان سنین و زیاده کرد ابن حبان ولم یخرج من بیته حتی قبضه الله تعالی انتهی

وعن علي علیه السلام قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لا تغالوا في الكفن گران بها مکنید در کفن پس در وی منع ست از زیادت ثمن در کفن فانه یسلب سلبا سریعا بفتح با و لام زیرا که وی ربوده می شود بشتاب یعنی زود کهنه و خراب می شود پس چه حاجت نفاست و گران بهاست در حدیث عایشه ست که نظر کرد ابوبکر بسوی جامه که بیمار می شد در آن و در وی داغی بود از زعفران پس گفت بشوئید این جامه مرا و بیفزائید بر آن دو جامه دیگر و کفن کنید مرا در آن گفتم این کهنه است گفت زنده سزاوار تر ست بجدید از مرده این جامه برای ریم و زرداب و تراب ست ذکره البخاري مختصرا رواه ابو داود من روایة الشعبي عن علي کرم الله وجهه و در سندش عمرو بن هشام جنبی ست بفتح جیم و سکون نون و یای موحده و وی مختلف فیه ست و در وی انقطاع ست میان شعبی و علی رضی الله عنه زیرا که گفت دارقطنی که وی نشنیده است از علی جز یک حدیث

وعن عائشة رضي الله عنها گفت عایشه برگشت رسول خدا از بقیع و من می یابم درد در سر خود و میگویم وا راساه یعنی ای سر من پس ان النبي صلی الله علیه وسلم قال لها فرمود آنحضرت مر عایشه را لو مت قبلي لغسلتك اگر بمیرے پیش از من هر آئینه غسل دهم ترا لغسلتك بلام تحریف ست و آنچه در کتب ست فغسلتك ست بفا و همین ست صواب و فرق میان هر دو این ست که اول شرطیه است و ثانی برای تمنی کذا فی التلخیص الحبیر تا آخر حدیث و آن این ست که کفن کنم ترا و نماز گذارم بر تو و دفن

سازم ترا واصل این حدیث در بخاری ست باین لفظ که اگر شود این چنین ومن زنده ام پس استغفار کنم برای تو و دعا نمایم و دروی دلالت ست برانکه
غسل دادن یکی از دو زوج مر دیگرے را جائز ست وهو قول الجمهور وشوکانی گفته اولی ست ورجحه في المصفى وابوحنیفه گفت مرد زن را نه بد
بخلاف عکس بنا بر ارتفاع نکاح ونیست عدت بروی وحدیث رادّ قول اوست در زوجین واما اجانب پس ابوداود در مراسیل از حدیث
ابی بکر بن عیاش از محمد بن ابی سهل از مکحول آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون مرد زن با مردان ونیست میان ایشان
زنی جز وی و مرد مرد با زنان ونیست همراه ایشان مردی غیر او پس این هر دو تیمم نمایند ودفن کنند واین هر دو بمنزله کسی اند که نمی یابد
آب را انتهی ومحمد بن سهل را ابن حبان در ثقات ذکر کرده وگفت بخاری لایتابع علی حدیثه واز علی کرم الله وجهه است که گفت فرمود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم لاتبرز فخذک ولاتنظر الی فخذ حي ولا میت رواه ابوداود وابن ماجه ودر اسنادش (نقشه حدیث) است رواه احمد وابن ماجة وصححه
ابن حبان ورواه الدارمي والدارقطني والبيهقي ودر سندش محمد بن اسحق ست ونیست وی متفرد بدان بلکه متابع وی ست درین روایت
صالح بن کیسان نزد احمد ونسائی **وعن** اسماء بنت عميس رضي الله عنه ان فاطمة رضي الله عنها اوصت ان يغسلها
علي عليه السلام بدرستیکه فاطمه زهرا وصیت کرد اینکه غسل دهد او را علی مرتضی کرم الله وجهه واین نیز دال ست برانچه دال ست حدیث
اول واما غسل زن زوج خود را پس دلیلش روایت ابوداود ست از عایشه که گفت لو استقبلت من امري ما استدبرت ما غسل رسول الله
صلى الله عليه وسلم غير نسائه وصححه الحاکم اگرچه قول صحابیه است وهمچنین حدیث فاطمه رضی الله عنها دلالت می کند برانکه این امری معروف بود
در حیات وی صلی الله علیه وسلم ومویداوست بروایت بیهقی که ابوبکر رضی الله عنه وصیت کرد زن خود اسماء بنت عمیس را که غسل دهد او را
واستعانت کرد وی بعبد الرحمن بن عوف بنا بر ضعف خود ازان واین در محضر صحابه بود وهیچ یکی از ایشان انکار نکرد بروی درین امر وباین
رفته اند جمهور وهمچنین هر قریب اولی ست بقریب چون باشد از جنس وی باین حدیث که نزدیک شود بمرده کسی که قریب ترست در شما اگر میداند
واگر نمیداند پس کسیکه می بینید در وی بهره وحصه از امانت وورع اخرجه احمد والطبراني ودر اسنادش جعفر جعفی ست شوکانی گفته این حدیث
اگرچه صالح احتجاج نیست ولیکن قرابت را مزیت ست وزیادت مهر وشفقت ست که موجب کمال عنایت باوست انتهی وخلاف درین
مسئله احمد بن حنبل راست گفت بنا بر ارتفاع نکاح کذا في الشرح ودر دلیل الطالب که از کتب حنابله است گفته للرجل ان يغسل زوجته
وامته وبنت دون سبع وللمرأة غسل زوجها وسيدها وابن دون سبع انتهی رواه الدارقطني والشافعي وابونعيم والبيهقي باسناد
حسن **وعن** بريدة في قصة الغامدية التي امر النبي صلى الله عليه وسلم برجمها في الزنا روایت ست از بریده
در داستان زن غامدیه آنکه امر کرد رسول خدا برجم او در حد زنا وغامدیه منسوب ست بسوی غامد ویاید قصه او در حدود قال گفت
بریده ثم امر بها فصلی علیها پستر امر کرد آنحضرت پس نماز گذارده شد بروی ودفنت ودفن کرده شد واز ینجا معلوم شد که نماز
بر جنازه محدود بحد زنا وسرقه وجز آن رواست ولیکن نیست دروی اینکه آنحضرت خود بران نماز گذارده ومالک گفته امام بر مقتول در حد نماز
نگذارد زیرا که فضلا بر فساق برای زجر آنها نمی گذارند این چنین ست در شرح مغربی ولیکن آنحضرت در حق غامدیه فرموده انها تابت توبة
لو قسمت بين اهل المدينة لوسعتهم اوکما قال وعلما را اختلاف ست در نماز بر فساق وبر مقتول در حد وبر محارب وبر ولد زنا ابن العربي گفته
مذهب علما کافه صلوة است بر هر مسلم ومحدود ومرجوم وقاتل نفس وولد زنا رواه مسلم ووارد شده است در قاتل نفس حدیث جابر
وعن جابر رضي الله عنه قال اتى النبي صلى الله عليه وسلم برجل قتل نفسه بمشاقص آورده شد آنحضرت را مردی

کشته بود جان خود را بمشاقص جمع مشقص ست بمعنے نصل عریض و در روایت ترمذی ذکر مشاقص نیست فلم یصل علیه پس نماز نگذارد بروی و ازینجا معلوم شد که بر قاتل نفس نماز گذاردن نیست و اختلاف کرده اند علما درین باب بعضے گفته اند که نماز گذارده شود بر هر که نماز میگذارد بجانب قبله و بر قاتل النفس انتهی و مذهب جمهور ائمه این ست و نزد امام ابوحنیفه بگذارند و نزد صاحبینه نه و نگذاردن آنحضرت نماز را بروے دو احتمال دارد یکی آنکه مراد نفی مطلق باشد چنانکه ترمذی گفته باب من قتل نفسه لم یصل علیه و به قال الشوکانی دوم آنکه بذات خود نگذارده و دیگران را هم منع نکرده چنانکه در حق مدیون دعا کمیه و ظاهر همین ست و در روایتی نیز آمده و این موافق ست بقول امام احمد که امام نماز نگذارد و دیگران بگذارند ولیکن لفظ حدیث عام ... رواه مسلم والنسائی والترمذی وقال حدیث حسن صحیح خطابی گفته معنی ترک صلوة عقوبت او ست و ردع غیر از مثل فعل وی و بود عمر بن عبد العزیز که نمی دید نماز بر قاتل نفس و کذلک قال الاوزاعی و اکثر فقها گویند یصلی علیه انتهی و گفته اند درین حدیث که صحابه گذاردند بروی و این چنان ست که ترک کرد آنحضرت نماز بر قرضدار در اول امر و امر کرد صحابه را بنماز بروی در سبل گفته اگر ثابت شود امر آنحضرت اصحاب را بنماز بر قاتل نفس قول تمام باشد و ورنه رای عمر بن عبد العزیز اقوی ست بحدیث مگر آنکه در روایت نسائی ست اما انا فلا اصلی علیه و ازین اخذ توان کرد که غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروی نماز گذارده انتهی

وعن ابي هريرة رضي الله عنه في قصة المرأة التي كانت تقم المسجد روایت ست از ابوهریره در قصهٔ زنی که جاروب میداد مسجد شریف آنحضرت را صلی الله علیه وسلم تقم بفتح تا و ضم قاف و تشدید میم و مقمه بکسر میم مکنسه یعنے جاروب و قمامه کناسه یعنی خاکروبه و این زن سیاه بود و در روایتی بجای زن جوان آمده بشک راوی که زن بود یا جوانی بود که جاروب میداد **فسال عنها رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالوا ماتت** پس پرسید آنحضرت مردم را از حال آن زن پس گفتند که مرد **فقال افلا كنتم اذنتموني فكانهم صغروا امرها** پس گفت آیا نبودید شما که خبر میکردید مرا یعنی چرا خبر بمن نکردید پس گویا که صحابه خرد پنداشتند شان آن زن و حقیر پنداشتند او را و خیال کردند که لائق نیست که تکلیف کنیم بسببے و آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و در حقیقت ملحوظ و منظور ایشان تعظیم شان آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم مصنف درینجا جزم کرده که این قصه با زن بوده و در بخاری ست ان رجلا اسود او امرأة سوداء بشک از ثابت راوی حدیث لیکن در روایت دیگر بخاری از ثابت صریح آمده که گفت ولا اراه الا امرأة و باین جزم کرده ست ابن خزیمه از طریق دیگر از ابی هریره و گفت امرأة سوداء و رواه البیهقی ایضا باسناد حسن و سماها ام محجن وافاد ان الذی اجابه صلی الله علیه وسلم عن سواله هو ابوبکر و در بخاری ست عوض فسال عنها فقال ما فعل ذلک الانسان قالوا مات یا رسول الله الحدیث **فقال دلوني على قبرها فدلوه فصلى عليها** پس گفت آنحضرت راه نمائید مرا و ببرید بر قبر آن میت پس راه نمودند آنحضرت را بر قبر وی پس نماز گذارد بروی و اختلاف ست در نماز گذاردن بر قبر جمهور علما برانند که مشروع ست خواه گذارده باشد پیش از آن یا نه ابراهیم نخعی و ابوحنیفه و مالک برانند که اگر پیش ازین نگذارده اند درست ست و در روایتی از احمد نیز همچنین آمده است و در روایتی از مالک آمده که آنکس که گذارده ست یکبار نگذارد و آنها که نگذارده اند اگر بگذارند روا ست و نزد ابوحنیفه که درست ست بر تقدیری ست که ریزه نشده میت در قبر و تقدیر کرده آنرا بعضے بسه روز و امام ابوحنیفه و ابویوسف میگویند که آنچه وارد شده است در احادیث بر وجه صلوة نیست بلکه بر وجه دعا و استغفار ست و لهذا ذکر کرده نشده ست در بعضے روایات ذکر تکبیرات و آن روایات که در آن ذکر تکبیرات ست صحیح نیست چنانکه مروی ست از آنحضرت گذاردن نماز بر شهدای احد بعد از هشت سال و آن بطریق تودیع بوده نماز یا از خصائص نبوی ست چنانکه از ان الله ینور بها لهم بصلوتی علیهم مفهوم میگردد ولیکن در حدیث بخاری و مسلم

ازابن عباس آمده كه آمد آنحضرت بسوي قبري تازه ونماز گذارد بروي وصف كشيديم ما پس آنحضرت وبرآورد چهار تكبير وهمچنين نماز گذارد
آنحضرت بر قبر ام سعد بعد يكماه اخرجه الترمذي من حديث سعيد بن المسيب شوكاني گفته حديث نماز بر قبر ثابت شده است از شش وجه
بلكه هشت وجه انتهى وچون حديث تكبيرات درين نماز در صحيحين موجود باشد پس صحيح نبودن آن هيچ معنى ندارد وتخصيص آن بآنحضرت
نبوي بمجرد احتمال نتوان كرد تا وقتيكه معارض مساوي يا مقدم موجود نباشد در سبل گفته واما القول بان الصلوة على القبر من خصائصه
صلى الله عليه وسلم فلا ينهض لان دعوى الخصوصية خلاف الاصل انتهى ونيز گفته اختلاف كرده اند قائلين نماز بر قبر در مدت بعضي يكماه
وبعضي بوسيدگي ميت وبعضي تا ابد گفته اند قلت هذا هو الحق اذ لا دليل على التحديد بل دليل آن بدعا واستغفار صرف ظاهر
حديث ست وخود نماز دعا واستغفارے بيش نيست ونماز بر شهداي احد بطريق توديع محتاج سند ست واستدلال درينجا بهمين
نماز بر اهل احد ست بلكه روايات ديگر موجود ست كه دلالت صريح ميكند بران مثل آنكه نماز گذارد آنحضرت صلى الله عليه وسلم بر براء بن معرور
ووي مرد وآنحضرت در مكه بود پس چون از مكه قدوم آورد ونماز گذارد بر قبر وي واين بعد دو ماه از وفات وي بود ونماز گذارد بر غلام انصاري
كه دفن كرده شد بشب وآگاه نشد آنحضرت بموت وي اخرجه البخاري در سبل گفته ويدل له ايضا احاديث وردت في الباب عن تسعة من
الصحابة اشار اليها في الشرح انتهى وزاد مسلم وزياده كرد مسلم در روايت خود نه بخاري زيرا كه اين زيادت مدرج ست از مراسيل ثابت
كما قال احمد ثم قال ان هذه القبور مملوة ظلمة على اهلها وان الله ينورها لهم بصلوتي عليهم پس فرمود
آنحضرت بدرستيكه اين قبرها پر كرده شده اند بتاريكي بر اهل خود كه مرده اند وتحقيق خداي تعالى روشن ميگرداند آن قبرها را بسبب
نماز گذاردن من بر ايشان وازين عبارت تخصيص اين نماز بآنحضرت چنانكه گفته اند مفهوم نميگردد بلكه ظاهر ازان جواز نماز ست بر قبر آري
اگر تنوير قبور را مخصوص بصلوة آنحضرت دارند خواه بر قبر باشد يا علحده مي تواند شد ليكن چون دعاي اهل صلاح از غير انبيا هم مرجو القبول ست
اين احتمال هم ضعفے پيدا كرد غايت آنكه تنوير نبوي ابلغ واتم واكمل باشد از غير ودرين خود شك نيست اما اصل جواز باقي ست **وعن**
حذيفة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان ينهى عن النعي بود آنحضرت كه نهي ميكرد از نعي بفتح
نون وسكون عين مهمله خبر موت وبفتح نون وكسر عين وتشديد يا نيز روايت ست بمعنى خبر موت رسانيدن در قاموس گفته نعاه له نعوا ونعيا
ونعيانا اخبره بموته ودر ترمذي ست از حديث عبدالله بن مسعود كه فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم دور داريد خود را از نعي زيرا كه نعي از عمل
جاهليت ست اما در سندش ابو حمزه ميمون اعور ست ونيست قوي ودرين باب حديثهاست وتفسير كرده ست ترمذي نعي را باينكه
نعي نزد شان ندا كردن ست در مردم كه فلان بمرد تا حاضر جنازه او شوند وبعض اهل علم گفته اند باك نيست در اعلام آدمي قرابت
واخوان خود را ومروي ست از ابراهيم لا باس ان يعلم الرجل قرابته انتهى گفته اند كه محرم فعل جاهليت ست كه يكي را مي فرستاد بر درهاي خانها
وبازارها تا اعلام كند بخبر موت ميت ودر نهايه گفته مشهور در عرب آنست كه چون در انها مردي شريف مي مرد يا مقتول مي شد سواري را
نزد قبائل مي فرستادند تا خبر مرگش بايشان ميرسانيد انتهى در سبل گفته ويقرب عندي ان هذا هو النعي عنه گويم منجمله نعي ست نعي كردن
از بالاي مناره چنانكه معروف ست درين اعصار در موت عظما ابن العربي گفته از مجموع احاديث سه حال ماخوذ مي شود يكي اعلام اهل واصحاب
واهل صلاح واين سنت ست دوم خواندن جمع كثير براي مفاخرت واين مكروه ست سوم اعلام بنوع ديگر از نياحت ونحو ذلك واين حرام
انتهى وگويا سنيت اول ازينجا اخذ كرده كه لابد ست از جماعتي براي غسل ونماز ودفن ويدل له قوله صلى الله عليه وسلم الا اذنتموني ونحوه ومن

حدیث نعی النجاشی رواه احمد وابن ماجة والترمذی وحسنه یعنی گفت ترمذی که این حدیث حسن صحیح ست وعن ابی هریرة
رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم نعی النجاشی فی الیوم الذی مات فیه بدرستیکه آنحضرت خبر داد مردم را بمرگ
نجاشی در روزیکه مُرد وی درآنروز یعنی همان روز نجاشی بفتح نون وتخفیف جیم وبعد الف شین معجمه ویای مشدده یا مخففه لقب پادشاه
حبشه است هر که باشد ونام این نجاشی که حضرت ازمرگ وی خبر داد اصحمه بود ودین نصارای داشت ایمان آورد بحضرت وهجرت کردند
صحابه بسوی او و وی خدمتهای ایشان کرد وخرج بهم الی المصلی فصف بهم فکبر علیه اربعا بیرون آمد آنحضرت با مردم
بسوی مصلای عید پس صف بست بمردم و گفت بر وی چهار تکبیر ودرینجا دلالت ست برانکه نعی اسم ست برای اعلام بموت وآن
برای مجرد اعلام جائزست ونیز دروی دلالت ست بر شرعیت نماز جنازه بر غائب ودر وی اقوال ست اول آنکه مشروع ست مطلقا
وبه قال الشافعی واحمد وغیرهما وگفت ابن حزم لم یات عن احد من السلف خلافه وگفت شوکانی نیاورد مانع ازین نماز چیزی که معتدبه باشد
وراست گفته زیراکه حدیث صحیحین خالی ست از معارضه مساوی یا مقدم پس عمل بران متعین باشد دوم منع ست مطلقا واین مذهب
حنفیه ومالک ست شیخ در ترجمه گفته حنفیه می گویند که نجاشی نسبت بآنحضرت صلی الله علیه وسلم غائب نبود بلکه برداشته شد سریر وی
وآورده شد نزد آنحضرت یا کشف کرده شد پرده ازوی ورویت امام کافی ست واز آنحضرت صلی الله علیه وسلم درغیر نجاشی مثل معاویه
مزنی که درمدینه مُرد وآنحضرت بتبوک بود وبر زید بن حارثه وجعفر بن ابی طالب که در غزوه موته شهید شدند نیز نماز غائبانه روایت
کرده اند ودر اسناد آن احادیث سخن ست وبرتقدیر صحت آن مخصوص بحضرت رسالت ست صلی الله علیه وسلم والآن در حرمین شریفین
زادهما الله تعظیما وتشریفا متعارف ست وبعضی حنفیه نیز میکنند انتهی گوییم چون در حرمین متعارف ست وبعض حنفیه نیز می کنند معلوم
شد که مخصوص بآنحضرت نبوده است وحدیث گذاردن آنحضرت نماز جنازه بر معاویه بن معاویة المزنی وقیل اللیثی از ابی امامة بن سعد در طبقات
از حدیث انس روایت کرده وسیوطی آنرا در جمع الجوامع از انس دربیان فضل قل هو الله احد آورده ومصنف درفتح الباری گفته که اگرچه این خبر
ضعفی دارد ولیکن بنظر بمجموع طرق وتعدد آن قوتی پذیرفته انتهی واحادیث نماز بر زید بن حارثه وجعفر وابن رواحه را واقدی در مغازی روایت کرده
وهم سیوطی از عطا بروایت ابن ابی شیبه آورده پس این روایات اگر بالاستقلال در خور استدلال نیند باری از مرتبه متابعت وشهادت خود نازل
نیستند وحدیث باب که در صحیحین مروی ست تنها برای اثبات ما نحن فیه کافی ست وتاویل مانعین بطی ارض یا کشف پرده یا تخصیص آن بآنحضرت
همه احتمال ست نه استدلال واحتیاج سند دارد ولهذا ابن دقیق العید گفته که این قول محتاج بنقل ست وبمجرد احتمال ثابت نمی شود ودر سفر السعادة
گفته بر هر غائب نماز نگذاردی اما صحیح شده که بر نجاشی ومعاویه لیثی گذارده انتهی وعمل حرمین مرجح اوست سوم آنکه نماز بر غائب جائز ست در
همان روز که وی مُرده یا قریب ازان نه بعد اطالت مدت چهارم آنکه جائز ست وقتی که میت در جهت قبله باشد ووجه تفصیل در قولین معا جمودست
بر قصه نجاشی ودر سبل گفته مانع مطلق گفته که نماز بر نجاشی خاص بنجاشی بود حال آنکه معلوم شده است که اصل عدم خصوصیت ست واعتذار کرده اند
بقول اهل قول خامس که گذارده می شود نماز بر غائب وقتی که مُرده باشد در زمینی که هیچ کس دران بروی نماز نگذارده است همچو نجاشی که موت وی
در زمینی شده که اهل آنجا مسلمان نبودند واختاره ابن تیمیة ونقله المصنف فی فتح الباری عن الخطابی وانه استحسنه الرویانی وگفته که این
محتمل ست ولیکن واقف نشدم من در چیزی از اخبار که نماز نگذارد بروی هیچ یکی در شهر وی انتهی گوییم اگر ثابت شود که بر نجاشی هیچ
یکی دربلد وی نماز جنازه نگذارده بود باین جهت آنحضرت گذارد تاهم قول تمام نیست زیراکه ثابت شده که معاویه مزنی در مدینه مُرد

وزید و جعفر و ابن رواحه در غزوهٔ موته شهید شدند و مسلمانان بر ایشان نماز گذاردند مع هذا آنحضرت هم بگذارد و لیس این وجه بهم از انهم با شهید و این جواب بر قاعدهٔ حنفیه است که بر شهید نماز میگویند ورنه نماز بر معاویه برای حجت کافی ست متفق علیه و نیز این حدیث حجت حنفیه است در اثبات چهار تکبیر برای جنازه زیرا که این حدیث را طرق و الفاظ ست ابن عبد البر و کم هستند کا راز طریق بکر بن سلیمان بن ابی حثیمه عن ابیه آورده که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که تکبیر می گفت بر جنازه چهار و پنج و هفت تا آنکه آمد موت نجاشی پس بیرون آمد بسوی مصلی و صف بستند مردم پس او و گفت چهار تکبیر پس تر ثابت ماند بر چهار تا آنکه وفات داد او را خدای عز و جل رواه البیهقی و رواه ابن المنذر من وجه آخر عن شعبة و نیز روایت کرد بیهقی از ابی وائل که تکبیر می گفتند در عهد آنحضرت چهار و پنج و شش و هفت حدیث جمع کرد عمر بن خطاب اصحاب را و خبر داد هر کس با نچه دیده بود پس جمع کرد ایشان را بر چهار تکبیرات و روایت کرد از طریق ابراهیم نخعی که مجتمع شدند اصحاب آنحضرت در خانهٔ ابن مسعود پس اجتماع کردند بر آنکه تکبیر بر جنازه چهار ست گفت رافعی اولی چهار تکبیر ست بنا بر استقرار امر بر آن و اتفاق صحابه والله اعلم گویم عجب ست از حنفیه که از هر حدیث استدلال می کنند بر انچه موافق غرض آنهاست و ترک می کنند احتجاج با نچه نه موافق غرض ست اگرچه دلالت حدیث بر هر دو امر یکسان باشد چنانکه صنیع ایشان درین جاست که بر اربع تکبیرات حجت آوردند و بنماز بر غائب که دلالت حدیث بران اصرح ست از دلالت بر چهار تکبیر قائل نشدند و چنانکه در حدیث عدم غسل شهید و عدم نماز بران یکی را گرفتند و دیگری را گذاشتند و این قسم صنیع ناظر ست در تقدیم رای و قیاس بر نصوص و ادله و لهذا انکار جماعتی از علما در هر عصر بر اصول و فروع ایشان متوجه شده و نیست این مگر ترجیح بلا مرجح در بسیاری از مواضع چنانکه معلوم شده و باید و نیز استدلال کرده اند علما باین حدیث بر کراهت نماز بر جنازه در مسجد بنا بر خروج آنحضرت صلی الله علیه وسلم و قول بکراهت حنفیه و مالکیه راست و رد کرده اند باینکه در حدیث نهی از نماز در مسجد نیست و انچه مکروه ست نزد قائل کراهت ادخال میت ست در مسجد و آنحضرت که بیرون آمده برای تعظیم شان نجاشی و تکثیر جماعت مصلین بر وی بود و نیز درین حدیث شرعیت صفوف ست بر جنازه زیرا که بخاری درین قصه از حدیث جابر آورده که وی در صف ثانی یا ثالث بود و بوب له البخاری باب من صف صفین او ثلثة علی الجنازة خلف الامام و درین حدیث از اعلام نبوت اعلام ایشان ست بموت وی در روزیکه وفات کرد با بعدی که مابین مدینه و حبشه است

وعن ابن عباس رضي الله عنه قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول ما من رجل مسلم يموت فيقوم على جنازته اربعون رجلا نیست هیچ مردی مسلمان که بمیرد پس بایستند بر جنازهٔ وی چهل مرد و درین اشارت ست که مجرد ایستادن مسلمانان بر جنازه و دعای ایشان مؤثر ست و اگر مراد از قیام نماز باشد احتیاج باین قید نیست که فرمود لا يشركون بالله شيئا که شریک نمی گردانند آن چهل مرد بخدا چیزی را و تواند بود که این قید برای احتراز باشد از مسلمانان مشرک کما قال تعالی وما يؤمن اكثرهم بالله الا وهم مشركون و چون اتقا از اشراک خصوصا انچه از ان در غایت دقت و خفاست خیلی دشوار ست لهذا ذکر این جمله بقصد تنبیه غافلان و ایقاظ نائمان مناسبت تمام دارد بمقام و در ذکر عدد اربعین دلیل هست بر فضیلت تکثیر جماعت بر میت و در روایتی آمده نیست هیچ مسلمان که نماز گذارد بر وی امتی از مسلمانان که برسند ایشان همه بیک صد کس شفاعت کنند در حق آن مسلمان مگر آنکه قبول کرده شود شفاعت ایشان و در روایتی سه صف آمده رواه اصحاب السنن قاضی گفته می گویند که این احادیث جواب سائلان واقع شده که هر یکی را جواب موافق سوال شان داده و محتمل که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر داده باشد هر یکی را بقبول شفاعت هر واحد ازین اعداد و نیست تنافی میان اینها زیرا که مفهوم عدد مطروح ست با وجود نص پس همه احادیث معمول بهاست

وشفاعت او نیز هم مقبول ست الا شفعهم الله فيه مگر آنکه قبول کند شفاعت ایشان را خدای تعالی در حق وی و درین وی دلیل ست
برینکه شفاعت مومن نافع و مقبول ست نزد او تعالی رواه مسلم ابن خلکان در وفیات الاعیان گفته اندازه کرده شدند کسانیکه
حاضر شدند جنازهٔ امام احمد بن حنبل را رضی الله عنه از مردان پس بودند هشت لک و از زنان شصت هزار و گفته اند اسلام آوردند
روزیکه مرد وی بست هزار کس از نصاری و یهود و مجوس انتهی و همچنین در جنازهٔ شیخ الاسلام احمد بن عبد الحلیم بن تیمیه قدس سره ازدحام
بسیار شد دو لک و شصت هزار مرد و پانزده هزار زن بیشمار در آمد و جنازهٔ امام احمد هائلهٔ عظیمه بود و بسبب کثرت اهل بلد و تعظیم آنها برای او
بخلاف شیخ که در دمشق وفات یافت و اهل آن عشر عشیر اهل بغداد نبودند و هم حاکم حاضر نبود و سید صفی الدین الحنفی النابلسی در قول جلی
در ترجمهٔ وی نوشته لم يوجد في الاسلام من اجتمع في جنازته لما مات ما اجتمع في جنازة الشيخ تقي الدين بن تيمية رح غير الامام احمد كما اشار
اليه الحافظ ابن ناصر الدين في الرد الوافر [illegible] صلى الله عليه وسلم انتم شهداء الله في الارض انتهى و ازینجا قیاس باید کرد که چون شفاعت
چهل کس مقبول باشد شفاعت این قدر جماعت چه کار خواهد کرد و لهذا در حق این هر دو امام همام بعد موت ایشان صلحای اسلام منامات
حسنهٔ کثیره دیده اند و بر علو رتبهٔ ایشان در جنت مطلع شده والله يختص برحمته من يشاء **وعن سمرة بن جندب**
رضي الله عنه قال صليت وراء رسول الله صلى الله عليه وسلم على امرأة ماتت في نفاسها فقام وسطها گفت
سمره نماز گزاردم پس آنحضرت بر جنازهٔ زنی که مرد در حالت زچگی پس ایستاد آنحضرت در وسط آن زن روایت مشهور بتحریک سین ست و بسکون
سین نیز روایت کرده اند و بتحریک بمعنی میانه و بسکون بمعنی میان ست چنانکه بعضی ظرفا گفته اند که متحرک ساکن ست یعنی یکی ست که نمی جنبد
و از جائی بجائی نمی رود و ساکن متحرک ست یعنی می جنبد و در مواضع متعدد ست متفق علیه در ترجمه گفته و این متمسک شافعی ست که
میگوید مستحب ست وقوف امام نزد عجیزهٔ امرأة و مذهب نزد ما آنست که بایستد مقابل سینه خواه مرد باشد یا زن شیخ ابن همام گفته
که این حدیث منافی صدر نیست زیرا که صدر وسط ست باعتبار اعضا زیرا که فوق آن دست و سر ست و تحت وی بطن و رانها و یحتمل که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم محاذی صدر ایستاده باشد مائل بعجزه و راوی گمان کرده که مقابل عجزه ایستاد از جهت تقارب هر دو محل شمنی گفته که روایت ست
از ابی حنیفه با بی یوسف که بایستد امام از زن مقابل عجزه چنانکه مذهب جماعت ست انتهی در حجة الله البالغه ست امام در جنازه بجائی ایستد که
میت در میان او و در میان قبله باشد انتهی شوکانی گفته بایستد امام برابر سر مرد و سینهٔ زن زیرا که در حدیث انس بن مالک ست که وی نماز
گذارد بر جنازهٔ مردی و ایستاد نزدیک سر او و چون برداشته شد آن جنازه آورده شد جنازهٔ زنی پس نماز گذارد بر وی و ایستاد برابر وسط او
پس پرسیده شد از ان و گفته شد که آیا رسول خدا همچنین می کرد و می ایستاد در جنازهٔ مرد و زن گفت هان اخرجه احمد و ابو داود و الترمذي
وحسنه و ابن ماجة و لفظ ابی داود اینست که همچنین میگذارد آنحضرت و می ایستاد نزدیک سر مرد و عجیزهٔ زن گفت آری و حدیث صحیحین که
در کتاب ست مخالف روایت عجیزه نیست زیرا که عجیزهٔ زن وسط او ست و خلاف درین مسله معروف ست و حق همین ست که گفته شد
انتهی و در سبل گفته در حدیث دلیل ست بر شرعیت قیام نزد وسط زن و این مندوب ست و واجب استقبال جزوی ست از میت مرد باشد
یا زن و اختلاف علماست در حکم استقبال در حق مرد و زن ابو حنیفه گفته هر دو برابر اند و مروی ست از شافعی که بایستد برابر سر مرد
و عجیزهٔ زن بحدیث انس که گذشت مگر آنکه مصنف در فتح گفته که اشاره کرد بخاری بایراد حدیث سمره بسوی تضعیف حدیث انس انتهی
و گذشت تطبیق هر دو فلا تضعیف **وعن** روایت ست از ابی سلمه بن عبد الرحمن که بدرستیکه عایشه رضي الله عنها هر گاه

کرم و سعد بن ابی وقاص قالت گفت در آرید او را در مسجد تا انکه نماز گذارم من بروی پس انکار کرده شد این سخن بر عایشه پس گفت والله لقد
صلے رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم علے ابني بیضاء بخدا سوگند هر آیینه بتحقیق گذارد آنحضرت بر دو پسران زنی که نامش دعد
وصفتش بیضا است فی المسجد در مسجد و آن دو پسر یکی سهیل و دیگر سهل ست وهر دو صحابی اند و مشهور اند نسبت بمادر ونام پدر ایشان
وهب بن ربیعه است ودر روایتی آمده که گفت عایشه عجب ست زود فراموشی مردم عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم را رواه مسلم ودر ترجمه مشکوة
گفته علما را اختلاف ست در گذاردن صلوة جنازه در مسجد پس نزد ما مکروه ست خواه میت وقوم در مسجد باشند یا میت خارج مسجد باشد
وقوم در مسجد یا امام با بعضے از قوم خارج مسجد باشد ومیت وباقی قوم در مسجد یا میت در مسجد وامام وقوم خارج مسجد وآین اطلاق وکراهت
بنابر آنست که مسجد مبنی برای نماز فرض وتوابع اوست از نوافل وذکر وتدریس علم وبعضے گ... نیست وقتی که میت خارج مسجد باشد
وآین بنابر آنست که کراهیت از جهت تلوث مسجد ست واول موافق تر ست باطلاق ... اختلاف کرده اند که کراهت تنزیهی ست
یا تحریمی واول ظاهر تر ست ونزد شافعی جائز ست بے کراهت ومذهب مالکی موافق ماست واز امام احمد نصی نیافتیم وظاهر آنست که با
شافعی ست دلیل شافعی حدیث عایشه است وتمسک ابی حنیفه ومالک بحدیث ابی هریره است که هرکه نماز گذارد بر میت در مسجد اجر نیست مر اورا
واما حدیث عایشه روایت واقعه مخصوص ست نه عام وانچه ثابت میشود همین مقدار ست که آنحضرت این را یکبار کرد وتواند که از جهت ضرورتے
باشد که باعث بران شده باشد ودر روایتی آمده است که آنحضرت معتکف بود وازین جهت بگذارد ونیز در روایتی آمده است که جنازه خارج
مسجد بود ودرین صورت اختلاف ست میان حنفیه ونیز گفته اند که مصلی مکان متصل مسجد بود پس احتمال دارد که روایت صلوة در مسجد باعتبار
قرب می بود وانچه در روایت مسلم آمده است که نهاده شد جنازه سعد بن ابی وقاص نزد حجرهاے ازواج مطهره ایضاً مبنی بران ست وظاهر
می شود که این ست معنی انچه روایت کرده شده است از ابو یوسف که اگر در مسجد باشد جائز ست در وی بے کراهت ونیز انکار صحابه وتابعین
باکثرت ایشان دلیل ست برآنکه امر قرار یافته بود بعد ازان بر ترک ونسخ وازینجا معلوم شد که نسبت عایشه مردم را بنسیان محل سخن ست بلکه
وی رضی الله عنها فراموش کرد نسخ فعل سابق را کما قیل ودر شرح سخن درینجا بسیار ست فلینظر ثمه انتهی گفت کاتب حروف عفی عنه مذهب
جمهور وشافعی وابو یوسف موافق حدیث باب عدم کراهت صلوة جنازه است در مسجد وهو الاقوی زیرا که انچه حضرت شیخ در وجه کراهت نزد
حنفیه ذکر کرده رای محض ست معارض روایت حدیث نتواند شد وهمچنین انچه در وجه خارج مسجد گفته ودلیلی که از حدیث آورده حقیقتش این است
که حدیث مذکور نزد ابو داود باین لفظ است من صلی علی جنازة في المسجد فلا شيء وامام احمد نص کرده بر ضعفش زیرا که متفرد ست بدان صالح
مولی التوءمة وَوی ضعیف است باآنکه در نسخ مشهوره سنن ابو داود بلفظ فلا شيء عليه است پس حجت باشد بر حنفیه نه حجت حنفیه بر قائل جواز
وقول بخصوصیت واقعه مرویه عایشه مدفوع ست بانکه مروی ست از عمر رضی الله عنه که نماز گذارد بر ابو بکر در مسجد وهمچنین نماز گذارد صهیب
بر عمر در مسجد وانکار نکرد هیچ یکی از صحابه بران پس معلوم شد که نسبت کردن عایشه بنسیان را بسوی آنها بر جای خود ست وقول بنسیان وی
رضی الله عنها نسخ فعل سابق را منظور فیه ست ونسخ بدون نص متاخر نمی تواند شد وانیجا هیچ نصی که دلالت کند بر نهی از نماز جنازه در مسجد
موجود نیست وتاویل نماز بر هر دو پسر بیضاء بآنکه آن هر دو خارج از مسجد بود وآن حضرت داخل مسجد چنانکه کرده اند مخالف ظاهر احتجاج
عایشه است ودر سبل گفته لا یخفی بعده ودر قدوری که از کتب حنفیه است بر عدم جواز نماز در مسجد بر جنازه احتجاج کرده است بقصه نجاشی
که آنحضرت در مسجد بروی نگذارد بلکه بسوی فضا بر آمد وجواب ازان گذشت ونیز اینجا جنازه نجاشی حاضر نبود ونماز بر جنازه غائب چیزی دیگر ست

و نماز بر جنازهٔ حاضر در مسجد چیزی دیگر و آنکه شیخ حوالهٔ شرح یعنی لمعات داده که در آن سخن بسیارست این شرح از نظر محرر سطور نگذشته ورنه
در سخن بسیارش سخن میرفت و طریقهٔ حضرت ایشان عفا الله عنا و عنهم در جواب مخالفین حنفیه غالبا ایجاد اوهام و تولید احتمالات ست الا ما شاء الله
و جائیکه استدلال بروایات کرده اند سرمایهٔ آن همه فتح القدیر شیخ ابن الهمام ست لیس و ظاهرست که روایات صحیحه و سنن ثابته باحتمال و تاویلات
بے سند هرگز رد و نسخ نمی پذیرد تا وقتی که بدلائل مساوی یا مقدم معارضه کرده نشود و وقت تعارض سبیل ترجیح یکے از دوام ست یکی از وجوه
ترجیح که در اصول فقه و حدیث مقرره شده است فافهم **وعن** ابی عیسے عبد الرحمن بن ابی لیلے ولادت وی در سنه ششم
از بقیهٔ خلافت عمر بود رضي الله عنه از کبار تابعین ست صد و بست صحابه را دریافته روایت می کند از علی بن ابی طالب و عثمان بن عفان
و غیر ایشان وی در کوفه بود بے نزله ... و وفات وی در سنه هشتاد و ... بوده و در سبب وفاتش اقوال ست قیل فقد بدیر الجماجم
و قیل قتل بدجیل و قیل غرق فی نهر البصرة ... ی و مجاهد و ابن سیرین و خلق سواهم کثیر و وی در طبقهٔ اولی ست قال کان زید بن ارقم
گفت بود زید بن ارقم که از مشاهیر صحابه ست یکبر علے جنائزنا اربعا تکبیر می گفت بر جنازهای ما چهار تکبیر و انه کبر علے
جنازة و بدرستیکه وی تکبیر گفت بر یک جنازه پنج تکبیر فسألناه فقال کان رسول الله صلے الله علیه وسلم یکبرها
پس پرسیدیم او را ازینکه تو همیشه چهار می گفتی امروز پنج چرا گفتی پس گفت زید بود رسول خدا که می گفت پنج تکبیر یعنے احیانا پنج هم می گفت
در سبل گفته گذشت در حدیث ابو هریره که گفت آنحضرت بر جنازهٔ نجاشی چهار تکبیر و مرویست این از ابن مسعود و ابو هریره و عقبه بن عامر
و براء بن عازب و زید بن ثابت و در صحیحین ست از ابن عباس که نماز گذارد بر قبری و گفت چهار تکبیر و ابن ماجه از ابو هریره آورده که نماز گذارد
آنحضرت بر جنازه پس گفت چهار تکبیر و گفت ابوداؤد لیس فی الباب اصح منه و باین رفته اند جمهور از سلف و خلف و از ایشان اند
فقهاے اربعه و روایتی ست از زید بن علی رضی الله عنه و رفته اند هرویه باینکه پنج تکبیر گوید و احتجاج کرده اند باینکه علی بر فاطمه رضی الله عنهما
پنج تکبیر گفت و حسن بن علی بر پدر خود و ابن الحنفیه بر ابن عباس و تاویل کرده اند که مراد بروایت اربع ماعدای تکبیر افتتاح ست و هو بعید انتهی
کلامه گوییم شوکانی گفت اختلاف کرده اند صحابه و تابعین و من بعدهم در عدد تکبیر جنازه جمهور گویند چهارست و جماعتی از صحابه و تابعین
برآنست که پنج ست قاضی عیاض گفت اختلاف صحابه درین باب از سه تا نه بوده است و ابن عبد البر گفته که دعوی اجماع بر چهار مردودست
زیرا که خلاف درین مسئله از زمان صحابه تا هذا الآن معروف ست و هیچ وجه برای عدم حمل بر خمس نیست زیرا که خارج ست بمخرج صحیح
با آنکه این زیادت غیر منافی ست انتهی پس حق خیارست در اربع و خمس **رواه مسلم والاربعة** یعنی ابوداود و ترمذے
و نسائی و ابن ماجه شیخ در ترجمه گفته ایمهٔ اربعه اتفاق دارند بر چهار تکبیر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و از اصحاب وی زیاده از آن مروی
و ماثورست و گفته اند که آنچه ثابت شده است از آنحضرت آخر الامر چهارست و بر همین ست قرار داد و در شرح زیاده ازین کلام کرده است انتهی
و ما نیز در شرح مختصر شوکانی زیاده برین کلام کرده ایم **وعن** علی علیه السلام انه کبر علے سهل بن حنیف
بضم مهمله و نون و تحتیه ستا وقال انه بدری تکبیر گفت علی بر جنازهٔ سهل شش بار و فرمود که وی بدریست حاضر شده و قصه
بدر را با رسول خدا صلی الله علیه وسلم **رواه سعید بن منصور** و اصله فی البخاری آنچه در بخاریست اینست ان علیا
کبر علی سهل بن حنیف زیاده کرد برقانی در مستخرج خود ستا کذا ذکره البخاری فی تاریخه و رواه ابن خیثمة من وجه آخر عن عبد الله بن معقل
و قال خمسا مصنف در فتح الباری گفته که از علی مرتضی آمده که وی بر اهل بدر شش تکبیر میگفت و بر سائر صحابه پنج و بر سائر ناس چهار

وابن ابی شیبه از جابر آورده که نماز گذارد آنحضرت بر اصحمه بهشت تکبیر و ابن عساکر از وی آورده که اگر مردی بود که از وی شجره حاضر شده بود
بر وی نه تکبیر گفتی و بر مردی که بدری حاضر شده نه شجره را یا شجره را نه بدری را بر وی هفت تکبیر بر آوردی و اگر هیچ کدام را ازین دو جا حاضر نشده چهار
تکبیر گفتی و در مبسوط حنفیه گفته که ابو یوسف پنج تکبیر می گفت و از احمد نیز روایتی هست و بکر بن عبد الله مزنی بران رفته که کم از سه
و زیاده بر هفت نباید گفت انتهی و بالجمله در کمیت تکبیرات جنازه اختلاف ست بیهقی از سعید بن المسیب آورده که عمر گفت این همه بود
چهار و پنج پس اجتماع کردیم بر چهار و رواه ابن المنذر من وجه آخر عن سعید و روایت کرد نیز بیهقی از ابی وائل که گفت تکبیر می گفتند بعهد
آنحضرت چهار و پنج و شش و هفت پس جمع کرد عمر اصحاب آنحضرت را و خبر داد هر یکی با نچه دیده بود پس جمع کرد عمر ایشان را بر چهار
تکبیر و ابن عبد البر باسناد خود در استذکار آورده که تکبیر می گفت آنحضرت بر جنائز چهار و پنج و شش و هفت و هشت تا آنکه آمد موت نجاشی
پس بر آمد بسوی مصلی و صف بستند مردم و زیاده کرد که گفت چهار تکبیر پس بر ثابت ماند بر چهار تا آنکه وفات داد او را خدای تعالی پس
اگر صحیح شود این پس گویا که عمر و آنانکه با او بودند استقرار امر بر اربع تکبیر نشناختند تا آنکه عمر ایشان را بران جمع ساخت و مشورت کرد
با ایشان درین باب **وعن** جابر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یکبر علی جنائزنا اربعًا
بود رسول خدا که می گفت بر جنازهٔ ما چهار تکبیر و نیست در وی نفی زیادت بر چهار و گذشت بیان آن ویقرأ بفاتحة الکتاب فی
التکبیرة الاولی و میخواند سورهٔ فاتحه را در تکبیر اولی در سبل گفته اختلاف کرده اند علما در قرارت فاتحه در نماز جنازه پس نقل کرد ابن منذر
از ابن مسعود و حسن بن علی و ابن الزبیر مشروعیت آن و به قال الشافعی و احمد و اسحق و نقل کرد از ابو هریره و ابن عمر که نیست در وی قرارت
و هو قول مالک و الکوفیین و استدلال کرده اند اهل قول اول باین حدیث و اگر چه ضعیف ست و شاهد اوست حدیث طلحه چنانکه می آید انتهی
گویم اگر فاتحه را بخصوص دارند از قرارت منفی وجهی دارد چنانکه در قرارت خلف امام داشته اند و در سفر السعادة گفته چون نماز شروع کردی
بعد از تکبیر اول فاتحه میخواندی انتهی و ترجیح داد این را علی قاری در رساله خود و باین عمل می کرد شیخ عبد الرحیم دهلوی رح والد شاه ولی الله
محدث رح و در حجة الله البالغه گفته از سنت ست قرارت فاتحه زیرا که فاتحه خیر الادعیه و اجمع آنهاست و آموخته است آنرا حق تعالی
بعباد خود در محکم کتاب خویش انتهی و قاضی ثناء الله پانی پتی قدس سره در وصیت نامهٔ خود وصیت کرده است بخواندن فاتحه در نماز جنازهٔ خود
رواه الشافعی باسناد ضعیف این حدیث از نسخهٔ شرح مغربی ساقط شده فلهذا شارح بران تکلم نکرده لیکن مصنف در فتح گفته
که شیخ وی یعنی زین الدین عراقی رح در شرح ترمذی افاده نموده که سندش ضعیف ست و در تلخیص گفته رواه الشافعی عن ابراهیم بن محمد
عن محمد بن عبد الله بن عقیل عن جابر انتهی و رواه الحاکم ایضًا من طریقه و ابن عقیل را تضعیف کرده اند **وعن** طلحة بن عبد الله
بن عوف الخزاعی از مشاهیر تابعین ست و برادر زادهٔ عبد الرحمن بن عوف قال صلیت خلف ابن عباس علی جنازة فقرأ فاتحة
الکتاب فقال لتعلموا انها سنة گفت نماز گذاردم پس ابن عباس بر جنازه پس خواند ابن عباس سورهٔ فاتحه را و گفت تا بدانید شما
که خواندن آن در نماز جنازه سنت ست و این حدیث دلیل ست بر وجوب قرارت فاتحه در نماز جنازه زیرا که مراد از سنت طریقهٔ مالوفه است
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیرا که مراد بدان مقابل فریضه نیست چه آن اصطلاح عرفی ست و قول وی چنانکه در بعض روایات ست بیاید
مفید تاکید وجوب ست و رفته اند بوجوب وی شافعی و احمد و غیرهما من السلف والخلف و بعضی بعدم مشروعیت رفته اند بقول ابن مسعود
لم یوقت لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم قراءة فی صلوة الجنازة بل قال کبر اذا کبر الامام واختر من اطایب الکلام ماشئت مگر آنکه این حدیث را

در انتصار بسوی ہیچ کتاب حدیث نسبت نکرده اند تا صحت وی از عدم صحت معلوم می شد و نیز این قول صحابی ست و وی نافی ست و ابن عباس
مثبت پس مقدم باشد بر آن و ہم نقل ابن منذر از ابن مسعود قول بشرعیت آن گذشته و از ادلهٔ وجوب ست که ایشان اتفاق کرده اند
بر آنکه این نماز ست و حدیث لا صلوة الا بفاتحة الکتاب ثابت شده پس این نماز ہم داخل باشد زیر عموم و اخراج وی از ان محتاج بسوی
دلیل ست شیخ در ترجمه گفته علمای حنفیه گویند که در صلوة جنازه قرارت فاتحه نیست مگر آنکه به نیت دعا و ثنا بخواند و می گویند که ثابت نشده
از پیغمبر صلی الله علیه وسلم خواندن زیرا که تیسیر مائة ست و عامه سلف و ثوری ست و عمل صحابه دران مختلف آمده و طحاوی گفته شاید
که خواندن بعضے صحابه فاتحه را به یک شان ست تا که بعضی ... فاذا ... چه قربت و نزد ما نفی بخواند فاتحه را و از کلام فتح الباری ظاهر می شود
که مراد وی باین مشروعیت قرایت ... لو سقفد ست که واجب ست و مراد بسنت در کلام ابن عباس طریقه مسلوکه در دین
و طیبی نیز ہمچنین گفته والله ... صد گوسفند یک گوسفند ... ثنا خواند نزد ما نیز جائز ست و آنکه ابن ہمام گفته که قرایت در نماز جنازه
بعد از تکبیر از آنحضرت بثبوت نه پیوسته ... صحت ست چه بعد روایت قرایت فاتحه از ابن عباس فعلاً و قولاً در بخاری و ابوداود
و نسائی و ترمذی بلفظ انها سنة چه محل تشکیک ست و قول صحابی انا سنة او من السنة در حکم مرفوع ست چنانکه در علم اصول
حدیث ثابت شده و تاویل سنت بطریقهٔ مسلوکه فی الدین نه طریقهٔ مالوفه از سید المرسلین خلاف ظاہر حدیث و قاعدهٔ اصول ست
خصوصاً وقتی که احادیث دیگر شاہد حدیث ابن عباس باشند ابن ماجه از حدیث ام شریک آورده که گفت امر کرد ما را رسول خدا صلی الله
علیه وسلم که بخوانیم فاتحة الکتاب بر جنازه و در سندش ضعفی یسیر ست که حدیث ابن عباس جبر آن می کند و امر از ادلهٔ وجوب ست و نیز
حدیثی در نہی از خواندن فاتحه بصریح موجود نیست و حدیث خواندن در سنن و صحاح مروی ست کما قال المصنف رواه البخاری
و اہل السنن و الحاکم و ابویعلی فی مسنده و زیاده کرد لفظ سوره را بیہقی گفته ذکر سوره غیر محفوظ ست و گفت نووی اسنادش صحیح
و ابن خزیمه در صحیح خود و نسائی باین لفظ روایت کرده اند که پس گرفتم دست او و پرسیدمش از آن پس گفت آرے ای پسر برادر من
انه حق و سنة و نیز نسائی از طریق دیگر باین لفظ آورده که خواند فاتحه و سوره بجهر تا آنکه شنوانید ما را پس ہرگاه فارغ شدم گرفتم دست او را
و پرسیدم از ان گفت سنة و حق در روایت کرد ترمذی از ابن عباس که خواند آنحضرت صلعم بر جنازه فاتحة الکتاب لیکن گفت صحیح نیست
و صحیح از ابن عباس قول اوست من السنة حاکم گفته اجماع کرده اند قول صحابی من السنة حدیث مسند ست مصنف گفته کذا نقل الاجماع
مع ان الخلاف عند اہل الحدیث والاصولیین شہیر انتہی گوییم و اگرچه خلاف دران مشہور باشد لیکن شک نیست که جانب اثبات راجح ست
بر نفی والله اعلم **وعن** عوف بن مالک اشجعی صحابی ست و اول مشاہد او خیبر ست رضی الله عنه قال صلی رسول الله
گفت نماز گذارد رسول خدا صلی الله علیه وسلم علی جنازة بر جنازه فحفظت من دعائه پس یاد گرفتم من چیزے
از دعائے آنحضرت که می گفت اللهم اغفر له وارحمه وعافه واعف عنه خداوندا بیامرز و رحمت کن او را و عافیت ده
و سلامتی بخش او را و عفو کن از وی واکرم نزله و گرامی دار مہمانی او را و نزل بضم نون و سکون زا و بضم زا نیز آمده آنچه پیش مہمان
فرود آرند و بہند از طعام ووسع مدخله و اغسله بالماء والثلج والبرد و فراخ گردان جای در آمدن او را که قبر وی ست و بشوی
او را بآب و برف و ژاله یعنی بانواع مطہرات کنایت ست از تمام مغفرت و کمال آن ونقه من الخطایا کما نقیت الثوب الابیض
من الدنس و پاک کن او را از خطاہا چنانکه پاک کردی تو جامهٔ سفید را از چرک وابدله دارا خیرا من داره واہلا خیرا من اہله

وادخله الجنة وقه فتنة القبر وعذاب النار وبدل گردان اورا سرای در ان عالم بهتر از سرائی او درین جهان و اهل خانه بهتر از اهل خانهٔ وی فی الصراح اهل کسان وکسانِ سرای و جای و جفتی بهتر از جفت وی و زوج بر مرد و زن هر دو اطلاق یابد و در آر اورا در بهشت و نگاهدار اورا از فتنه و آزمایش گور و از عذاب آتش عوف بن مالک که راوی این حدیث ست می گوید که چون این دعا از حضرت در حقِ آن میت شنیدم رشک بردم بروی تا آنکه آرزو کردم که کاشکی من می بودم آن میت تا آنحضرت این دعا در حقِ من میکرد گویم این دعائی ست که هر مسلمان سلیم الفطرة که آنرا بشنود رشک برد بروی و آنحضرت را و خبر داد هر یکے با نچه دیده بود تا این دعای نبوی در حق وے صادر شد ی و اگر هر یکی این رشک نمی برد و آرزو نمی کند باری من حضرت بر جنائز ... و هفت ... بالحسنی واذاقنی حلاوة رضوانه الاسنی امیدوارم که این دعا بر جنازهٔ من خوانده شود که اگرچه از زبان ... پیر ... ثابت مانند ... تا آنکه وزاد فیه مالیس فی غیره عرف من عرف وبالله التوفيق رواه مسلم يحتمل که آنحضرت جهر کرده باشد باین ... تا آنکه عمر ایشان ... محتمل که از آنحضرت پرسیده باشد و حضرت ذکر فرموده و وی یاد گرفته و فقها گفته اند اسرار مندوب ست و بعض ... الله علی ... و بعض گویند در روز اسرار کنند و در شب جهر و در دعای میت اخلاص لائق تر ست لقوله صلی الله علیه وسلم اخلصوا له بالدعاء در سبل گفته ما ثبت عنه صلی الله علیه وسلم اولی واصح الاحادیث الواردة فی ذلک هذا الحدیث وکذلک الحدیث الآتی انتهی یعنی **وعن** ابی هریرة رضی الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى على جنازة يقول بود آنحضرت چون می گذارد نماز بر جنازه می گفت اللهم اغفر لحينا وميتنا وشاهدنا وغائبنا وصغيرنا وكبيرنا وذكرنا وانثانا اللهم من احييته منا فاحيه على الاسلام ومن توفيته منا فتوفه على الايمان خداوندا بیامرز زندهٔ مارا و مردهٔ مارا و حاضر مارا و غائب مارا و خرد مارا و بزرگ مارا و نر مارا و مادهٔ مارا خداوندا کسے را که زنده داری از ما پس زنده دار اورا بر اسلام و کسے را که بمیرانی از ما پس بمیران اورا بر ایمان در حیات اسلام ذکر کرد و در ممات ایمان زیرا که اسلام نام اعمال ظاهره ست و آن در حالتِ حیات ست و در حالتِ موت جز تصدیق قلبی که عبارت از ایمان ست همراه نیست و خرد را خود هیچ گناهی نیست پس مراد آنست که ثابت دار اورا از تکلیف بر افعال صالحه و اعمال حسنه اللهم لا تحرمنا اجره ولا تضلنا بعده خداوندا محروم مگردان مارا اجر او یعنی اجر یکه بمصیبت وی بما رسیده و گمراه مگردان مارا پس از وی تحرمنا بفتح و ضم آن هر دو روایت ست حرم و احرام نومید کردن از چیزی رواه مسلم واحمد والاربعة یعنی ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه واخرجه ابن حبان والحاکم و گفت حاکم اورا شاهد صحیح ست و روایت کرد آنرا از حدیث ابی سلمه از عائشه مانند آن و ترمذی بعد اخراج شاهد مذکور اعلال کرده ست آنرا بعکرمه بن عمار و گفته که وی وهم می کند در حدیثِ خود و نسائی و ترمذی و احمد روایت این حدیث از ابی ابراهیم اشهلی عن ابیه مرفوعا کرده و مسلم ابراهیم مذکور را در کنی ذکر نموده و گفت بخاری اصح این روایات روایت ابی ابراهیم عن ابیه ست نقل کرد این را ترمذی از وی و گفت پرسیدم بخاری را از پدر ابو ابراهیم پس نشناخت اورا و نقل کرد ابو حاتم از پدر خود که ابو ابراهیم مجهول ست و گفت اصح حدیث درین باب حدیثِ عوف بن مالک ست انتهی بعضے علما گفته اند که اختلاف احادیث درین باب محمول بر آنست که دعا میکرد آنحضرت بر مرده بدعا و بر مردهٔ دیگر بدعای دیگر و آنچه بدان امر کرده اصل دعاست کذا فی التلخیص گویم احادیث در دعا برای میت بسیار ست در سنن ابوداود از ابوهریره روایت کرده که دعا کرد آنحضرت در نماز بر جنازه اللهم انت ربها وانت خلقتها وانت هديتها للاسلام انت قبضت روحها وانت اعلم بسرها وعلانيتها جئنا شفعاء له فاغفر له ذنبه و ابن ماجه از حدیث ابی

بن الاسقع آورده که گفت نماز گذارد با ما رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر جنازهٔ مردی از مسلمانان پس شنیدم او را می گفت اللهم ان فلان بن فلان في ذمتك وحبل جوارك فقه فتنة القبر وعذاب النار وانت اهل الوفاء والحمد اللهم فاغفر له وارحمه فانك انت الغفور الرحيم واختلاف روایات بر آنکه امر درین باب متسع ست مقصور بر چیزی معین نیست و هر یکی از شافعیه وغیره برای خود دعا اختیار کرده و بالجمله روایت نسائی درین حدیث تمام شده است آنرو قول او وانثانا و اللهم من احییته الی آخره در روایت وی نیست ولفظ ابی داود اینست فاحیه على الايمان وتوفه على الاسلام یعنی در حیات ایمان ذکر کرده [...] درست زیرا که تعمیر ماته ست و عام ست لعمل و چون اسلام و ایمان در حقیقت یکی ست هر دو درست ست در سبل السلام گفت واما [...] نیک شان ست تا که [...] فاذا ذاك في رواية النسائي ولیکن در وی تعیین سوره نیامده و چیزی نیست کرشان در اخلاص دعا [...] لوسقندست و هم روایت ست از ابو هریره رضی الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال [...] فاخلصوا له الدعاء فرمود آنحضرت چون نماز گذارید بر میت پس خالص کنید برای وی دعا را اخلاص [...] آوردن طاعت خدا و امر با خلاص بجهت آنست که ایشان شافع اند و شافع مبالغه می کند در طلب قبول شفاعت طبرانی از ابن عمر روایت کرده که چون جنازه را می دید می گفت هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله اللهم زدنا ایمانا وتسليما بعده سنداً از آنحضرت آورده که فرمود هر که جنازه را ببیند وگوید الله اکبر صدق الله ورسوله هذا ما وعد الله ورسوله اللهم زدنا ایمانا وتسلیما نوشته شود برای او بست حسنه رواه ابو داود وابن ماجة والبيهقي ودر سندش ابن اسحق ست و حدیث را معنعن آورده لیکن اخراج کرده است آنرا ابن حبان بطریق دیگر از ابی هریره مصرح بسماع ولهذا گفت مصنف رح وصححه ابن حبان

وعن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال اسرعوا بالجنازة شتابی کنید بجنازه یعنی برداشتن او بسوی قبر واین مستلزم پویه رفتن نیست ابن قدامه گفت امر باسراع برای ندب ست بلا خلاف بین العلماء وابن حزم گفته برای وجوب ست و مراد بدان شدت مشی ست وبرین حمل کرده اند بعض سلف ونزد شافعی و جمهور مراد باسراع زیاده بر رفتار معتاد ست واسراع شدید مکروه ست حاصل آنکه اسراع مستحب ست لیکن نه آنقدر که منتهی بشدت شود وخوف حدوث مفسده بمیت یا مشقت بر حامل ومشیع گردد قرطبی گفته مقصود حدیث دیر نکردن ست در دفن میت زیرا که بسیار ست که دیر مودی بمباهات و اختیال می شود واین مبنی بر آنست که مراد بجنازه حمل اوست بسوی قبر و گفته اند که مراد شتابی تجهیز و تکفین ست نووی گفته این باطل مردود ست بقوله في الحديث تضعونه عن رقابكم وتعقب کرده اند باینکه حمل بر رقاب گاهی تعبیر می کنند بدان از معانی کما تقول حمل فلان على رقبته ذنوبا و موید اوست اینکه همگنان جنازه را نمی بردارند مصنف در فتح بعد نقل آن گفته و موید اوست حدیث ابن عمر که شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم می فرمود چون بمیرد یکی از شما پس حبس نکنید او را و شتابی کنید بوی بسوی قبر وی اخرجه الطبراني باسناد حسن و دلالی و او مرفوعا لا ينبغي لجيفة مسلم ان يبقى بين ظهراني اهله وحديث دلیل ست بر مبادرت بتجهیز میت و دفن وی واین در غیر مفلوج و مانند اوست زیرا که در امر وی تثبت لائق ست فان تك صالحة فخير تقدمونها اليه پس اگر باشد جنازه یعنی میت نیکوکار پس شتابی کردن و زود بقبر رسانیدن آنرا نیکی ست که پیش می فرستید جنازه را بسوی آن نیکی وان كان سوى ذلك فشر تضعونه عن رقابكم واگر هست جنازه غیر صالح پس زود بردن سبب رفع شری ست که می نهید آنرا از گردن متفق عليه واحمد ونسائی و ابو داود و حاکم از ابی بکره روایت کرده اند که گفت دیدیم ما خود را همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بودیم ما که شتابی میکردیم بجنازه شتابی یار

وتجاری در تاریخ خود آورده که شتابی کرد آنحضرت تا آنکه پاره پاره شد پاپوشهای ما روزیکه مرد سعد بن معاذ شوکانی گفته جمهور گویند اسراع مستحب ست وابن حزم گفته واجب وبعض اہل علم گفته اند مستحب توسط است بحدیث ابی موسی که گذشت بر آنحضرت یک جنازه که جنبانیده می شد مانند جنبانیدن مشک پس فرمود برشماست میانه روی اخرجه احمد وابن ماجة والبیهقی ولیکن در اسنادش ضعفی ہست وترمذی وابوداود از حدیث ابن مسعود آورده اند که گفت پرسیدیم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم از رفتن ہمراه جنازه فرمود کمتر از پویه دویدن الحدیث ودر اسنادش مجهول ست ونیست حدیث ابوموسی صالح احتجاج اگر حدیث را خبر داد ہر یکے باآنچه دیده بود پس وجود معارض چه رسد سیما روایت شیخین بصیغه امر وحدیث ابن مسعود منافی آن نیست زیراکه آنحضرت بر جنازه چنانچه [illegible] وسرعت ما ہم روایت ست از ابوہریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم [illegible] تا آنکه [illegible] فله قیراط ہر که حاضر شود جنازه را تا آنکه گذارده شود نماز بروی پس او راست از اجر یک قیراط وآن دو [illegible] تا آنکه عمر ایشان او باین حساب نصف دانق شد که نام ششم حصه از دینار ست وبعضے بست چهارم حصه از دینار گفته اند پس [illegible] ومن شهدها حتی تدفن فله قیراطان وہر که حاضر شود آنرا تا آنکه دفن کرده شود پس او راست دو قیراط از اجر قیل وما القیراطان قال مثل الجبلین العظیمین گفته شد چیست دو قیراط گفت مانند دو کوه بزرگ متفق علیه ابوعوانه تصریح کرده که قائل وما القیراطان ابوہریره است ولمسلم حتی توضع في اللحد ودر روایت مسلم چنین ست تا آنکه نهاده شود جنازه یعنی میت در لحد وللبخاری ودر روایتی از بخاری از حدیث ابوہریره چنین ست من تبع ودر روایتی اتبع بتشدید جنازة مسلم ایمانا واحتسابا وکان معه حتی یصلی علیها کسی که پیروی کند جنازه مسلمان را بجهت ایمان آوردن بفرموده شرع وطلب کردن ثواب وباشد بادی تا آنکه بگذارد نماز بروی وبفتح لام یصلی نیز روایت ست یعنی تا آنکه گذارده شود نماز بروی واول اقوی واظهر ست در فتح گفته تقیید بایمان واحتساب ضرور ست زیراکه ترتب ثواب بر عمل مستدعی سبق نیت ست پس بیرون آمد تابع از اہل برسبیل مکافات مجرده یا برسبیل محابات ویفرغ من دفنها وتا آنکه فارغ گردد یا فارغ کرده شود از دفن وی فانه یرجع بقیراطین کل قیراط مثل جبل احد پس بدرستیکه باز میگردد بدو قیراط ہر قیراط آن جهان مانند کوه احد ست واین تصویر وتمثیل ست برای عظمت فضل وثواب آن وتمام روایت این ست وکسیکه نماز گذارد وپس تر برگردد پیش از آنکه دفن کرده شود پس بدرستیکه برمیگردد بیک قیراط از اجر یعنی اجر وی نصف اجر اول ست رواه مسلم ایضا واین حدیث را ده صحابی روایت کرده اند وواقع شده ست ودر روایت نسائی فله قیراطان من الاجر کل واحد منهما اعظم من احد ودر روایت مسلم ست اصغرهما مثل احد ونزد ابن عدی ست از روایت وانه یکتب له قیراطان من الاجر اخفهما فی میزانه یوم القیامة اثقل من جبل احد وشهود یعنی حضور وظاهر حضور ست باو از ابتدای خروج وارد شده ست ودر لفظ مسلم من خرج مع جنازة من بیتها ثم تبعها حتی تدفن کان له قیراطان من الاجر کل قیراط مثل احد ومن صلی علیها ثم رجع کان له قیراط ودر روایات چون بعض جنس رد کرده شود بسوی بعض مقتضے آنست که نیست مستحق اجر مذکور مگر کسیکه نماز گذارد بروی وپیروی شد او را وگفت مصنف آنچه ظاهر میشود مرا این ست که حصول اجر برای مصلی ست واگرچه ہمراه نرفت زیراکه این وسیله نماز ست لیکن او را قیراط مصلی باشد فقط نه قیراط مصلی ومتبع وسعید بن منصور از حدیث عروه از زید بن ثابت آورده که چون نماز گذاردی بر جنازه ادا کردی آنچه بر تو بود وابن ابی شیبه بلفظ اذا صلیتم آورده یعنی صیغه جمع ودر آخر زیاده کرده فخلوا بینها وبین اهلها ومعنی وی این ست که قضا کردی حق میت واگر افزودی اتباع پس تراست زیادت اجر وعلق البخاری

قولہ حمید بن ہلال ما علمنا علی الجنازۃ اذنا ولکن من صلّی ورجع فلہ قیراط و آما حدیث ابی ہریرہ امیران ولیسا بامیرین الرجل یکون مع
الجنازۃ یصلی علیہا فلیس لہ ان یرجع حتی یستاذن ولیہا اخرجہ عبد الرزاق پس منقطع موقوف ست ومروی ست در معنی وی احادیث
مرفوعہ کہ ہمہ ضعیف ست۔ و چون ما را ہیچ راہی بسوی معرفت حقیقت وزن اعمال در آخرت نیست و لا لعلمہ الا اللہ و تعریف کردن
ما آنرا جز بطریق تشبیہ باحوال مقا[illegible] ارشد لہذا مقدار اجر را کہ حاصل می شود از ان تشبیہ داوند بقیراط تا معقول در صورت
محسوس نمایان شود و چون [illegible] ای شناسیم حقیر بود تنبیہ کردند بر معرفت قدر وی کہ یک قیراط برابر
یک کوہ احد ست کہ معروف [illegible] وقوع مطلق دفن اگرچہ از ہمہ فارغ نشدہ و ہمچنین ست لفظ حتی
یوضع فی اللحد و در روایت [illegible] در وی بیان و تفسیر چیزی ست کہ در غیر این روایت ست و در
حدیث ترغیب ست در حضور [illegible] او و در وی دلالت بر عظم فضل خدا و تکرم او مر میت را و اکرام او بجزیل اثابت
برای کسی کہ احسان کردہ ست بسوی [illegible] بعد موت وی **تنبیہ** در حمل جنازہ بیہقی در سنن کبری بسند خود تا عبد اللہ بن مسعود
آوردہ کہ گفت اذا تبع احدکم الجنازۃ فلیأخذ بجوانب السریر الاربعۃ ثم لیتطوع بعد او یذر فانہ من السنۃ و ہم بسند خود روایت کردہ کہ ان
عثمان بن عفان حمل بین العمودین سریر امہ فلم یفارقہ حتی وضعہ و نیز بسند خود آوردہ ان ابا ہریرۃ حمل بین عمودی سریر سعد
بن ابی وقاص و ہم روایت کردہ کہ ان ابن الزبیر حمل بین عمودی سریر المسور بن مخرمۃ و از حدیث یوسف بن ماہک آوردہ کہ گفت
شہدت جنازۃ رافع بن خدیج وفیہا ابن عمر و ابن عباس فانطلق ابن عمر حتی اخذ بمقدم السریر بین القائمتین فوضعہ علی کاہلہ ثم
مشی بہا انتہی **وعن** سالم کنیت وی ابو عبد اللہ یا ابو عمر وست عن ابیہ روایت میکند از پدرش کہ عبد اللہ بن عمر
بن الخطاب ست رضی اللہ عنہ یکی از فقہای مدینہ و سادات تابعین و اعیان علمای ایشان ست مات سنۃ ست ومائۃ بالمدینۃ
ولہ ست وستون سنۃ روی عن ابیہ وغیرہ انہ رای النبی صلی اللہ علیہ وسلم و ابا بکر وعمر یمشون امام الجنازۃ
کہ دید آنحضرت و ابوبکر و عمر را کہ پیادہ می رفتند پیش جنازہ و علما اختلاف کردہ اند دران بر پنج قول اول آنکہ سنت آنست
کہ رفتن پیش جنازہ افضل ست و دلیل ایشان ہمین حدیث سالم ست گویند این فعل آنحضرت و فعل خلفای اوست و نیز می گویند
کہ قوم شفعا اند و شفیع در عرف و عادت پیش میرود و مشفوع را پس خود انداختہ می برد و باین رفتہ اند جمہور و شافعی و احمد و مالک
دوم آنکہ رفتن پس جنازہ افضل ست بدلیل آنکہ ابن طاوس از پدر خود روایت کردہ کہ نرفت آنحضرت تا آنکہ مرد مگر پس جنازہ و سعید
بن منصور از حدیث علی رضی اللہ عنہ آوردہ کہ مشی خلف جنازہ افضل ست از مشی پیش او ہمچو فضل نماز جماعت بر صلوۃ تنہا و سندش
حسن ست و این موقوف را حکم مرفوع ست و اثرم حکایت کردہ کہ امام احمد در سندش تکلم کردہ است و باین رفتہ است امام ابو حنیفہ
و اوزاعی و در بعض کتب فقہ حنفیہ مذکور ست کہ باک نیست برفتن پیش جنازہ و چپ و راست وی و باین قول حاصل می شود جمع بین الاحادیث
شیخ گفتہ پس رفتن اظہر و اجمل ست در اعتبار و اتعاظ و تفکر و اقرب ست بمعاونت نیز و احتیاج بدان انتہی سوم آنکہ برود پیش و پس
و چپ و راست و علقہ البخاری عن انس و اخرجہ ابن ابی شیبۃ موصولا و کذا عبد الرزاق و درین قول توسع ست بر مشایعت کنندگان
و موافق سنت اسراع بالجنازہ است و در وی عدم الزام مکان واحد ست برای مشی کہ دران مشقت ست بر آنہا کذا فی السبل و شوکانی گفتہ
کہ حق ہمین ست کہ ہمہ برابر ست و روایت پیش و پس رفتن آنحضرت منافی تسویہ نیست زیرا کہ رفتن با جنازہ ہمین پیش یا پس یا بجوانب اوست

از چپ و راست و آنحضرت این همه ارشاد کرده پس هر مکان از امکنهٔ مذکوره منجملهٔ ارشاد نبوی ست انتهی چهارم آنکه پیاده هر طرف که خواهد برود
و سوار پس جنازه برود و باین رفته است ثوری و طائفهٔ از علما بدلیل حدیث مغیره مرفوعا الراکب خلف الجنازة والماشی حیث شاء منها
اخرجه اصحاب السنن وصححه ابن حبان والحاکم پنجم آنکه اگر با جنازه زنان باشند پیش جنازه برود ورنه پس آن والله اعلم و باین رفته است نخعی وغیره

رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و نسائی و ابن ماجه و ترمذی و نیز دارقطنی و بیهقی و صححه ابن حبان ... عبد الرزاق و اعله النسائی
والترمذی و طائفة من اهل الحدیث بالارسال احمد گفت انما هو عن رأوخبر داد هر یکی بآنچه دیده بود پس علی ابن عمر من فعله ترمذی گفت
اهل الحدیث یرون ان المرسل اصح قاله ابن المبارک و روایت کرد آنرا ابن حبان ... حضرت بر جنائز ... و هفت عبد الله بن عمر پیش جنازه و ابوبکر
و عمر و عثمان زهری گفت و کذلک السنة و ذکر کرد دارقطنی در علل اختلاف بر ... ثابت ماند ... تا آنکه وفات من قال عن الزهری عن سالم
عن ابیه انه کان یمشی گفت و رفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ابوبکر و عمر پیش ... تا آنکه عمر ایشان ... و گفت بیهقی ان الموصول
ارجح لانه من روایة ابن عیینة و هو ثقة حافظ و جزم بصحته ابن المنذر و ابن حزم و مروی ست ... علی بن المدینی که گفت گفتم ابن عیینه را یا ابا محمد
خالفک الناس فی هذا الحدیث گفت استیقن الزهری حدثنیه مرارا لست احصیه یعیده و یبدیه سمعته من فیه عن سالم عن ابیه مصنف گفت این نافی
وهم نیست از ان زیرا که وی ضبط کرده که آنرا از وی شنیده عن سالم عن ابیه و حال همچنین ست مگر آنکه در وی ادراج ست و شاید که زهری
در ان ادراج کرده یا حدیث کرده بدان ابن عیینه را وصله الغیر انتهی و گفت نسائی که وصل این حدیث خطا است و صواب مرسل ست حاصل
آنکه رواة این حدیث از زهری مختلف اند بعضی مرسل کردند و همان ست مختار نزدیک اهل حدیث و بعضی موصول نمودند و آن ضعیف ست
نزد محدثین و ازینجا اختلاف شد در علما که مشی پیش جنازه افضل ست یا پس او یا راست و چپ یا همه طرف کما تقدم **وعن** ام عطیة
رضی الله عنها قالت نهینا عن اتباع الجنائز ولم یعزم علینا گفت ام عطیه نهی کرده شدیم ما از پیروی کردن جنازه
و رفتن با وی و واجب و عزیمت گردانیده نشد بر ما ظاهر نهی کراهت ست نه تحریم گویا که وی از قرینه فهمید ورنه اصل نهی تحریم ست
و رفته اند بسوی کراهت جمهور اهل علم و دلالت میکند بران روایت ابن ابی شیبه از حدیث ابی هریره که بود آنحضرت در جنازه پس دید عمر
زنی را و بانگ زد بر وی پس فرمود آنحضرت بگذار او را ای عمر الحدیث واخرجه النسائی و ابن ماجة من طریق اخری و رجالها ثقات متفق علیه
جمهور اهل حدیث و اصول گفته اند که قول صحابی نهینا او امرنا بدون ذکر فاعل حکم وی رفع ست زیرا که ظاهر ست که آمر و ناهی جز آنحضرت نیست
و اما این حدیث پس ثابت شد رفع آن از روایت بخاری در باب حیض از ام عطیه بلفظ نهانا رسول الله صلی الله علیه وسلم الحدیث مگر آنکه مرسل ست زیرا که
ام عطیه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم سماع ندارد **وعن** ابی سعید رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال اذا رأیتم الجنازة فرمود چون به بینید شما جنازه را که بیرون می آرند از درون و احتمال دارد که مراد رؤیت جنازه هست در وقتیکه
نشسته باشد و جنازه در نظر افتد و ظاهر سیاق این حدیث در اول ست فقوموا پس بایستید برای ترحیب و تکریم میت و تعظیم ایمان وی
بجهت هول و دهشت شان آن فمن تبعها فلا یجلس و در روایتی یقعد حتی توضع پس کسیکه پیروی میکند جنازه را و همراه وی میرود
باید که نشیند تا آنکه نهاده شود جنازه یعنی بر زمین یا در لحد و اول اصح و اوفق ست باحادیث امر ظاهر ست در وجوب قیام برای جنازه
چون بگذرد بر مکلف اگرچه قصد تشییع آن نکند و ظاهرش عموم هر جنازه است از مومن و غیر او و مؤید اوست روایت بخاری قیام آنحضرت را
در جنازهٔ یهودی که گذشت بوی و تعلیل کرد آنحضرت قیام را باینکه موت فزع ست و در روایتی الیست نفسا و حاکم آورده که انما قمنا للملائکة

نو احمد و حاکم روایت کرده انما نقوم اعظاما للذی یقبض النفوس و لفظ ابن حبان اعظاما لله ست و نیست منافات میان هر دو تعلیل و سوارض
این امر ست حدیث علی کرم الله وجهه انه صلی الله علیه وسلم قام للجنازة ثم قعد و این قول که مراد آنست که بایستاد باز چون جنازه دور شد رفت
بنشست مدفوع ست بانکه علی رضی الله عنه اشاره کرد بقوم که بنشینند بعده این حدیث بیان کرد و چون این هر دو حدیث متعارض آمد
علما دران اختلاف کردند شافعی گفته [illegible] منسوخ امر بقیام ست و رد کرده اند بانکه حدیث علی نیست نص در نسخ بنابر احتمال
این معنی که قعود وی صلی الله [illegible] رست زیرا که تمییز مانده ست و عام [illegible] گفته مختار آنست که مستحب ست و اما حدیث عبادة بن الصامت
که بود آنحضرت صلعم می ایستاد بران یک شاة ست [illegible] فاذا [illegible] دو دوازده [illegible]
[illegible] همچنین می کنیم تا لبس [illegible] مود بنشینید و مخالفت کنید ایشان را
اخرجه اصحاب السنن الا النسائی [illegible] ست [illegible] لو سفند ست
[illegible] ضعیف ست زیرا که در سندش بشر بن رافع ست بزار گفته
انفرد به بشر و هو لین الحدیث کذا [illegible] صد لو سفند یک لو سفند
[illegible] رفته ست جماعتی از سلف بنسخ قیام بحدیث علی انتهی و جواب ازان گذشت
و اما قیام ماشی خلف جنازه تا وضع پس حکم [illegible] ست و منسوخ نشده بهمین حدیث و محتمل که مراد نهادن آن بر زمین باشد یا در لحد و مروی ست
حدیث بهر دو لفظ و لیکن ترجیح داده است بخاری وغیره روایت توضع فی الارض را و رفته اند بعض سلف بوجوب قیام تا وضع جنازه
بنابر افاده نهی آنرا و بحدیث ابی هریره و ابی سعید که نزد نسائی ست ما رأینا رسول الله صلی الله علیه وسلم شهد جنازة قط فجلس حتی توضع
و جمهور گویند مستحب ست متفق علیه و روی ابو داود نحوه من حدیث ابی هریرة رضی الله عنه **وعن ابی اسحق السبیعی**
بسین مهمله و کسر بای موحده و عین مهمله الهمدانی الکوفی علی رضی الله عنه و دیگر صحابه را دیده تابعی مشهور کثیر الروایه ست ولد لسنتین من
خلافة عثمان و مات سنة تسع و عشرین و مائة **ان عبد الله بن یزید** الخطمی الاوسی الکوفی حاضر شد بدر را و بود هفده ساله و بود امیر
بر کوفه و حاضر شد با علی رضی الله عنه در صفین و جمل ذکره ابن عبد البر فی الاستیعاب **ادخل المیت من رجل القبر** بدرستیکه عبد الله بن یزید
در آورد مرده را در گور از جانب پائین قبر یعنی موضعی که آنجا پای مرده می نهند و این از قبیل اطلاق حال بر محل ست **وقال هذا من السنة**
و گفت که این چنین در آوردن از سنت ست و ابن ماجه از حدیث ابی رافع آورده که کشید آنحضرت سعد بن معاذ را یعنی از جنازه و در آورد
بقبر یعنی از جانب پایان او و مروی ست از علی که نماز گذارد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر جنازهٔ مردی از اولاد عبد المطلب پس حکم کرد
بسریر پس نهاده شد جانب پای قبر و امر کرد پس کشیده شد کشیدنی شارح مغربی این روایت ذکر کرده اما تخریج آن بیان ننموده و شافعی
از ابن عباس آورده که کشیده شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم یعنی وقت نهادن در قبر از جانب سر و بیهقی از ابن عباس و ابن مسعود و بریده
روایت کرده که ایشان در آوردند آنحضرت را از طرف قبله و لیکن بیهقی تضعیف وی کرده و بالجمله درین مسئله سه قول ست یکی در آوردن میت
از جانب پایان قبر و باین رفته است شافعی و احمد دوم کشیدن وی از جانب سر باین طریق که جنازه را در پایان قبر نهد بعده از جانب سر
بیرون آورده در قبر گذارند و این یکی از دو قول شافعی ست سوم آنکه از جانب قبر معترضا در قبر بیارند و این آسان تر ست و مذهب ابو حنیفه
این ست شیخ در ترجمه گفته سنت نزد ما آنست که نهاده شود جنازه بجانب قبله از قبر چنانکه باشد پایان جنازه بجانب پایان قبر و سر بجانب سر
برداشته شود میت و نهاده شود در قبر و همچنین می در آورد آنحضرت صلعم مرده را در قبر و در حجرهٔ آنحضرت صلعم آنقدر وسعت نبود که از جانب قبله آورده شود
زیرا که قبر شریف ملصق بجدار است انتهی گویم وارد ست نص موافق این مذهب چنانکه در شرح حدیث جابر بیاید و شوکانی گفته نیست این
معارض با نچه از بعض اصحاب نزد دفن آنحضرت صلعم واقع شده و در سبل گفته که مستفاد می شود از مجموع احادیث این باب که این فعل مخیر فیه ست

انتهی گوئیم وهو الاشبه اخرجه ابو داود اختلاف کرده اند در تجلیل قبر بثوب نزد موارات میت بعضی گفته اند بکنند خواه مدفون زن باشد یا مرد بحدیث ابن عباس که نزد بیهقی ست که گفت جلل رسول الله صلی الله علیه وسلم قبر سعد بثوب گفت بیهقی لا احفظه الا من حدیث یحیی بن عقبة بن ابی العیزار وهو ضعیف و گفته اند مختص ست بزنان بحدیث ابی اسحق که نزد بیهقی ست که وی حاضر شد جنازه حارث اعور را پس انکار کرد عبد الله بن یزید که بگسترانند بروی ثوب را و گفت که این مرد ست بیهقی گفت هذا اسناد صحیح [illegible] موقوفا گوئیم و مؤید اوست روایت بیهقی از مردی از اهل کوفه که علی بن ابی طالب آمد ایشان را و ایشان دفن [illegible] را و خبر داد [illegible] باشد که دیده بود [illegible] قبر او پس کشید جامه را از قبر و گفت این کار با زنان می کنند **وعن** ابن عمر رضی [illegible] وسلم قال اذا وضعتم موتاکم فی القبور چون بنهید شما مردهای خود را در قبر فقولوا [illegible] و در گور بسم الله وعلی ملة رسول الله و در روایتی علی سنة رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] تا آنکه عمر ایشان ابو داود والنسائی والحاکم مرفوعا وصححه ابن حبان واعله الدار قطنی بالوقف ورجح النسائی وقفه علی ابن عمر ایضا [illegible] برای وی شواهد مرفوعات که در شرح مغنی آنرا ذکر کرده و حدیث را طرقهاست و درین باب ست از عبد الرحمن بن العلاء بن اللجلاج نزد طبرانی و از ابی امامه نزدیک حاکم و بیهقی و سندش ضعیف ست و لفظ وی این ست که چون نهاده شد ام کلثوم بنت رسول خدا در قبر گفت آنحضرت منها خلقناکم وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری بسم الله وفی سبیل الله وعلی ملة رسول الله الحدیث و شافعی را دعای دیگر ست که استحسانش کرده پس کلام وی دال ست بر اینکه وافق مختار ست هر چه برای میت از ادعیه خواهد بکند حدی محدود درین امر نیست **وعن** عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال کسر عظم المیت ککسره حیا شکستن استخوان مرده بجهو شکستن اوست در حالت حیات ابن عبد البر گفت ازینجا مستفاد میگردد که میت متألم می شود بجمیع آنچه متألم می شود بدان حی و لازم این ست که متلذذ گردد بهمه آنچه متلذذ گردد بدان زنده رواه ابو داود باسناد علی شرط مسلم روایت کرد این را ابو داود با [اسنادی] که بر شرط مسلم ست ذکره القشیری و در امام گفته ان مسلما رواه و حال آنکه وی روایت نکرده و ذکره مالک فی الموطا بلاغا عن عائشة موقوفا و روایت کرد احمد و بیهقی وحسنه ابن القطان و زاد ابن ماجة من حدیث ام سلمة و زیاده کرد ابن ماجه و نیز دار قطنی از حدیث ام سلمه رضی الله عنها این لفظ فی الاثم یعنی برابر ست شکستن استخوان مرده یا شکستن استخوان زنده در گناه و در سبل گفته و روی دلالت بر وجوب احترام و ایلام میت مثل احترام حی و لیکن زیادت در اثم اثبات مفارقت اوست در عدم ایجاب ضمان و آن محتمل است که میت متألم می شود مثل تألم حی و قد ورد به حدیث انتهی **وعن** سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه قال گفت سعد در بیماری که مرد در آن الحدوا لی لحدا بسازید برای دفن من لحد ساختنی لحد بفتح لام وضم اوست و سکون حا و کسر همزه در لغت بمعنی میل [illegible] شکافی که کنده می شود در قبر در جانب قبله و در سبل گفته هو الحفر تحت الجانب القبلی من القبر والحد بکسر همزه و فتح حا و فتح همزه و کسر حا هر دو روایت ست و این کلام را سعد در وقتی گفت که او را گفتند آیا نسازیم برای تو چیزی مانند صندوق از چوب گفت بکنید **وانصبوا** علی اللبن نصبا و ایستاده کنید بر من خشتهای خام ایستاده کردنی لبن بفتح لام و کسر با بر وزن کتف و واحد وی لبنه بر وزن کلمه و لبن نیز آمده کما صنع برسول الله صلی الله علیه وسلم چنانکه ساخته شد برای آنحضرت و درین جا دلیل ست بر آنکه ساخته شد برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم لحد احمد وابن ماجه باسناد حسن آورده اند که بودند در مدینه دو مرد یکی لحد می ساخت و دیگر شق پس فرستادند صحابه کسی را در طلب آن هر دو و گفتند

هر که بیاید کار خود کند برای آنحضرت ص پس آمد آنکس که لحد می ساخت پس لحد ساخت برای وی صلی الله علیه وسلم ومثله عن ابن عباس عند احمد والترمذی
و بیان کرد ترمذی که صحیح یعنی شق سازنده ابو عبیده بود و آنکه لحد می ساخت ابو طلحه انصاری بود و در اسنادش ضعفی هست و در وی دلالت
بر آنکه لحد افضل ست زیرا که حق تعالی اختیار نمی کند برای حبیب خود مگر آنچه افضل ست رواه مسلم و درین باب حدیثهاست بعضی
صحیح و بعضی حسن و بعضی ضعیف و با این همه لکن اکثر علما و نووی در شرح مسلم اتفاق علما نقل کرده بر جواز لحد و شق شوکانی گوید باک نیست
بضرح یعنی شق و لحد اولی ست و درست زیرا که تمیز مانه ست و عام سنت را ست از حدیث جابر مانند حدیث سعد و زاد و زیاده کرد و رفع
قبره علی الارض قدر یک شبر ست تا [illegible] فاذا ازیک شبر این حدیث را بیهقی و ابن حبان از حدیث جعفر بن محمد عن
ابیه عن جابر روایت کرده است تا [illegible] گفت در آمدم بر عایشه رض و گفتم ای مادر بنما و ظاهر کن برای من قبر
آنحضرت ص و هر دو صاحب وی پس [illegible] نه بلند نیک و نه لاطیه گسترده شده بسنگریزه سرخ اخرجه ابو داود و الحاکم و زیاده کرد حاکم
و دیدم رسول خدا را مقدم و ابابکر سر [illegible] که خلف رسول خدا بود و عمر سر او نزد هر دو پای رسول خدا صلی الله علیه وسلم و روایت کرد
ابو داود در مراسیل از صالح بن ابی صالح که گفت دیدم قبر رسول خدا صلی الله علیه وسلم را یک شبر یا قریب یک شبر و معارض اوست روایت بخاری
از سفیان تمار که وی دید قبر آنحضرت ص را مسنم یعنی مرتفع مانند هیئت سنام یعنی بر شکل کوهان شتر و ابن ابی شیبه در مصنف خود از سفیان
مذکور آورده که گفت در آمدم در خانه که در وی قبر آنحضرت ص و قبر ابوبکر و عمر بود و دیدم قبور ایشان را مسنم و جمع میان این روایات آنست
که بیهقی گفته که اول قبر شریف مسطح بود بعده چون دیوار در زمانه ولید بن عبد الملک بیفتاد اصلاحش کرده مسنم ساخت انتهی شیخ در ترجمه
گفته سنت در قبر تسنیم ست و اخبار و آثار صحیحه در وی آمده و افضل آنست که بلندی قبر بمقدار شبر بود و گفته اند که بلندی قبر شریف نیز همین بمقدار ست
ترمذی گفته و برین ست عمل نزد بعضی از اهل علم که مکروه میدارند بلند کردن قبر را مگر همین قدر که معلوم شود که اینجا قبر ست تا پامال کرده نشود و نشسته نشود بروی
و درین دیار ما اگرچه تربیع میکنند اما بالای آن مسنم صغیر می سازند از جهت رعایت سنت و نزد شافعی مسطح ساخته می شود قبر و در حاوی که
در مذهب ایشان ست گفته که تسطیح اولی ست از تسنیم و در شرح وی گفته زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مسطح گردانید قبر پسر خود را که
ابراهیم ست و از قاسم بن محمد آرند که وی قبور متبرکه را مسطح دید و شیخ ابن همام از جماعه از صحابه و تابعین آورده که مسنم اند و هو الصحیح
والله اعلم انتهی گوییم از جمع بیهقی که گذشت معلوم شد که تسنیم قبور متبرکه بعد زمانه آنحضرت ص شده پس سنت نباشد و هر که آنرا مسنم دیده
بعد این تسنیم دیده و هر که قبل وی دیده مسطح دیده پس تسطیح راجح ست بر تسنیم والله اعلم و صححه ابن حبان در سبل بعنوان فائده آورده
که بود وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم روز دوشنبه بوقت غروب آفتاب دوازدهم ربیع الاول و مدفون شد روز سه شنبه کما فی الموطا و جماعتی گفته روز چهارشنبه
و متولی شدند غسل شریف و دفن را علی و عباس و اسامه رضی الله عنهم اخرجه ابو داود من حدیث الشعبی و زیاده کرد که حدیث کرد مرا مرحب یا ابو مرحب که ایشان
داخل کردند همراه خود عبد الرحمن بن عوف را نیز و در روایتی از بیهقی زیادت فضل بن عباس و صالح که شقران ست با علی و عباس آمده و ابن عوف را ذکر نکرده و در روایت
از وی و از ابن ماجه علی و فضل و قثم و شقران آمده و زیاده کرده که برابر کرد قبر را مردی از انصار و جمع میان روایات آنست که هر که کم کرد باعتبار
رویت اول امر کرد و هر که افزود اراده آخر امر نمود و لمسلم عنه و مسلم راست از حدیث جابر رضی الله عنه نهی رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان یجصص القبر نهی کرد آنحضرت ص از گچ کردن گور از جهت آنچه در وست از تکلف و تزیین و تضییع مال حلال شیخ در
ترجمه گفته گفته اند که اگر گل کنند تا ویران نشود درست سنت انتهی و در جای دیگر از ترجمه گفته روا داشته حسن بصری گل کردن را

دشافعی گفته مستحب ست گل کردن ودر خانیه گفته تطیین قبور لا باس ست خلافا للکرخی کذا فی مطالب المومنین گویم این متعقب ست بانچه در سفر السعادة گفته که گور را بلند نکردی وبران بنیاد آجر وسنگ وخشت وغیر آن نکردی وبگچ وگل وغیر آن سخت نکردی وبالای گور عمارت وقبه نساختی واین مجموع بدعت ست ومکروه ومخالف طریق نبوی ست انتهی وان یقعد علیه ونهی کرد از انکه نشسته شود بر قبر که آن منافی عزت واکرام مومن ست وبعضے گفته اند که مراد نشستن برای قضای حاجت ست در سفر السعادة گفته نهی کرد از بلند داشتن گور بحدی که پامال کنند یا بران تکیه کنند یا بالای آن بنشینند وان یبنی [illegible] بنا کرده شود بر گور بعضے گفته اند مراد بنا کردن ست بسنگ ومانند آن وبعضے گفته اند که مراد به بنا [illegible] ومنهی عنه ست در سبل گفته حدیث دلیل ست بر تحریم [illegible] زیرا که تحریم اصل ست در نهی و[illegible] تنزیه ست واز قعود برای تحریم واین جمع ست درمیان حقیقت ومجاز وشناخته نمی شود [illegible] ست که اصل نهی ست وحال انکه وارد شده است احادیث در نهی از بنا بر قبور ونوشتن بران وچراغ روشن [illegible] ران وپامال نمودن ابوداود وترمذی ونسائی از حدیث ابن مسعود مرفوعا آورده اند که لعنت کند خدا زنان زیارت کننده گورها را وگیرندگان را بر قبور مسجدها وچراغان ودر لفظے از نسائی ست نهی کرد از انکه بنا کرده شود بر قبر یا افزوده شود بران یا گچ کرده شود یا نوشته شود بروی وبخاری از حدیث عائشه آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم در مرض خود که برنخاست ازان لعنت کند خدا یهود ونصاری را که گرفتند قبور پیغمبران خود را مسجدها وترمذی آورده که گفت علی رضی الله عنه ابی الهیاج اسدی را بر می انگیزم ترا برانچه برانگیخت مرا بران رسول خدا صلی الله علیه وسلم اینکه نگذارم هیچ گوری بلند مگر آنکه برابر کنم آنرا یعنی با خاک ونه صورتی مگر آنکه نابود سازم آنرا ترمذی گفته این حدیث حسن ست وعمل برین ست نزد بعض اہل علم که مکروه داشته اند رفع قبر فوق ارض شارح رح گفته این اخبار که تعبیر کرده شده است دران بلعن وتشبیه بوثن بقوله لا تجعلوا قبری وثنا یعبد من دون الله مفید تحریم اند عمارت وتزیین وتجصیص ووضع صندوق مزخرف ووضع ستائر بر قبر وبر سمای او ومسح کردن دیوار قبر را واین مفضی ست با بعد عهد وفشو جهل بسوی انچه بودند بران امم سابقه از عبادت اوثان پس در منع ازین همه بالکلیه قطع این ذریعه مفضیه الی الفساد ست وهمین ست مناسب حکمت معتبره در شرع احکام از جلب مصالح ودفع مفاسد برابر ست که بانفسها باشد یا باعتبار ما یفضی الیه انتهی واین کلامی ست حسن وقد وفینا المقام حقه فی مسئلة مستقلة انتهی کلام اہل

گویم حدیث باب را ابوداود وترمذی وابن ماجه وابن حبان وحاکم هم روایت کرده اند ولفظ ترمذی این ست که نهی کرد آنحضرت از تجصیص قبر وبنا بروی ونوشتن بران وپامال نمودن آن حاکم گفته زیادت کتابت درین حدیث بر شرط مسلم ست وهی صحیحة غریبة وعمل ازایمه مسلمین از مشرق تا مغرب برخلاف اوست انتهی یعنے ایشان کتابت می کنند وآنحضرت ازان نهی کرده پس این عمل ایشان مضاد نص صریح صحیح شارع ست فلا یعبأ به ولیس هذا باول قارورة کسرت فی الاسلام وکیف که عمری ست که چیزهای بسیار مخالف سنت در اسلام معمول شده وبسیری سنن متروک گشته وعجب ست از بعض اہل علم که تعامل خلق را حجت جواز می بینند شیخ در شرح سفر السعادة بعد ذکر بدعات قبور که در متن مذکورست گفته که انچه مصنف یعنی صاحب سفر السعادة ذکر کرده حق ست واحادیث صحیحه درین باب وارد واصل سنت در زمان نبوت وخلفای راشدین وصحابه همین بود ولیکن بعد ازان تکلفات در مقابر پیدا شد ومفاخرت ومباهات بدان راه یافته ودر آخر زمان بجهت اقتصار نظر عوام بر ظاهر مصلحت در تعمیر وترویج مساجد ومقابر مشایخ وعظما دین چیزها افزودند تا ازانجا ابهت وشوکت اہل اسلام وارباب صلاح پیدا آید خصوصا دیار هندوستان که اعدای

دین انہ ہنود وکفار بسیار اند ترویج واعلای شان این مقامات باعث رعب وانقیاد ایشان ست انتہی کلام الشیخ سامحہ اللہ تعالی ونیست برین مصلحت اثارت از علم وازمثل حضرت شیخ رح جرأت بر اظہار ہمچو مصلحت باوجود اقرار اینکہ انچہ مصنف گفتہ حق ست واحادیث صحیحہ دران وارد بغایت نازیباست وشوکانی رح رادرین باب رسالہ ایست مستقلہ مسمی بشرح الصدور فی تحریم رفع القبور کہ از مکۂ معظمہ آوردہ ایم دران نوشتہ قد اتفق الناس سابقہم ولاحقہم واولہم وآخرہم من لدن الصحابة رضی اللہ عنہم الی ہذا الوقت ان رفع القبور والبناء علیہا من البدع التی ثبت النہی عنہا واشتد وعید رسول اللہ درست زیرا کہ تمیز مائۃ ست وعام المسلمین فی ذلک احد من المسلمین اجمعین ولکنہ وقع للامام یحیی بن حمزۃ مقالۃ تدل علی انہ لاباس بالقباب والمشاہد علی [illegible] یک شات ست تا [illegible] فاذا زاد [illegible] احد سواہ وہذا خلاف واقع بینہ وبین سائر العلماء من الصحابة والتابعین من المتقدمین من اہل البیت [illegible] ست تا [illegible] گوسفند ست ومن جمیع المجتہدین اولہم وآخرہم الی قولہ ستوضح لک ما صح عنہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی غیر حدیث من [illegible] صد گوسفند یک گوسفند [illegible] دبوب لتسویتہا وہدم ما ارتفع منہا وعند ذلک تبین لکل من لہ فہم ما فی رفع القبور من الفتنة العظیمة لہذہ الامة ومن المکیدۃ [illegible] الشیطان بہا وقد کاد بہا من کان قبلہم من الامم السالفة وکان اول ذلک من قوم نوح علیہ السلام الی قولہ بعد حدیث علی رضی اللہ عنہ وفی ہذا اعظم الدلالة علی ان تسویة کل قبر مشرف بحیث یرتفع علی زیادۃ القدر المشروع واجبة متحتمة فمن اشراف القبور ان یرفع سمکہا او یجعل علیہا القباب او المساجد فان ذلک منہی عنہ بلا شک وشبہة وہو یصدق علی من بنی علی جوانب حفرۃ القبر کما یفعلہ کثیر من الناس من رفع قبور الموتی ذراعا فما فوقہ لانہ لا یمکن ان یجعل نفس القبر مسجدا فذلک مما یدل علی ان المراد بعض ما یقربہ مما یتصل بہ ویصدق علی من بنی قریبا من جوانب القبر کذلک کما فی القباب والمساجد والمشاہد الکبیرۃ علی وجہ یکون القبر فی وسطہا او فی جانب منہا فان ہذا بناء علی القبر لا یخفی ذلک علی من لہ ادنی فہم ومن زعم ان فی لغة العرب ما یمنع من ہذا الاطلاق فہو لا یعرف لغة العرب ولا یفہم لسانہا ولا یدری بما استعملہ فی کلامہا واذا تقرر لک ہذا علمت ان رفع القبور ووضع القباب والمساجد والمشاہد مثلہا قد لعن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فاعلہ تارۃ وتارۃ قال اشتد غضب اللہ علی قوم اتخذوا قبور انبیائہم مساجد فدعی علیہم بما فعلوہ من ہذہ المعصیة وذلک ثابت فی الصحیح وتارۃ نہی عن ذلک وتارۃ بعث من یہدمہ وتارۃ جعلہ من فعل الیہود والنصاری وتارۃ قال لا تتخذوا قبری وثنا وتارۃ قال لا تتخذوا قبری عیدا ای موسما تجتمعون فیہ کما صار یفعلہ کثیر من عباد القبور یجعلون لمن یعتقدونہ من الاموات اوقاتا معلومة یجتمعون عند قبورہم ویعکفون علیہا یعرف ذلک کل احد من الناس من فعل ہؤلاء المخذولین الذین ترکوا عبادۃ اللہ الذی خلقہم ورزقہم ثم یحییہم ویمیتہم وعبدوا عبدا من عباد اللہ صار تحت اطباق الثری لا یقدر علی ان یجلب لنفسہ نفعا ولا یدفع عنہا ضرا انتہی ملخصا

وعن عامر بن ربیعة رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم صلی علی عثمان بن مظعون بدرستیکہ رسول خدا نماز بگذارد بر عثمان بن مظعون بطای معجمہ وی اول کسی ست کہ مرد از مہاجرین بمدینہ فاتی القبر پس آمد آنحضرت قبر او را فحثی علیہ ثلث حثیات وہو قائم پس خاک انداخت بروی سہ بار بدست در حالیکہ استادہ بود یعنی نزد سر وی حثو خاک زدن برروی کسی وحثی بر وزن رمی انچہ یکبار بدست بردارند ودرینجا دلالت ست بر مشروعیت حثو بر قبر سہ بار وحثو بہر دو دست می باشد بنا بر ثبوت وی در حدیث عامر بن ربیعہ بلفظ حثی بیدیہ ونزد اصحاب شافعی مستحب آنست کہ بگویند نزد خاک انباشتن منہا خلقناکم وفیہا نعیدکم ومنہا نخرجکم تارۃ اخری رواہ الدارقطنی واخرجہ البزار وزاد بعد قولہ وہو قائم عند راسہ وزاد ایضا امر فرش علیہ الماء گفت بیہقی واین را شاہدی ست از حدیث جعفر بن محمد رضی اللہ عنہما عن ابیہ مرسلا وروایت کرد ابو الشیخ در مکارم الاخلاق از ابی ہریرہ مرفوعا کہ ہر کہ خاک انباشت بر مسلمانی بامید ثواب نوشتہ شود برای وی بہر خاک وی یک حسنہ واسنادش ضعیف ست وروایت کرد

ابوداود و ابن ماجه از حدیث ابوهریره که نماز گذارد آنحضرت بر یک جنازه پستر آمد قبر میت را پس خاک انداخت بروی از جانب سر او سه بار ابوحاتم در علل
گفته این حدیث باطل ست مصنف در تلخیص فرموده گفتم اسنادش ظاهر الصحة ست و در سندش سلمه بن کلثوم ست و ثقه ست در سنن ابن ماجه
و غیر او مر او را نگر همین یک حدیث و رجال وی ثقات اند و قد رواه ابن ابی داود فی کتاب التفرد له من هذا الوجه انتهی و در سبل بعد ایراد این حدیث بر
نقل قول ابوحاتم اکتفا کرده و تصحیح مصنف رح ذکر نموده و گفته که روایت کرد بیهقی از طریق محمد [illegible] که گفت مرد مردی پس یافته نشد
مر او را هیچ حسنه مگر سه حثیات که انداخت آنرا بر قبری پس بخشیده شد برای [illegible] را و خبر داد هر یکی بانچه دیده بود [illegible] شاهد بعض ست انتهی

وعن عثمان رضی الله عنه قال کان رسول الله ﷺ [illegible] **من دفن المیت** بود رسول
خدا چون فارغ می شد از دفن مرده دفن بمعنی ستر ست و غالب آمده در [illegible] ثابت مانند [illegible] تا آنکه [illegible] غالب آمده بر موضع دفن و قبر
مخصوص بر دفن انسان ست و نخست کسی که دفن کرده شد در زمین هابیل ست از اولاد آدم تا آنکه عمر ایشان [illegible] در نوع انسان **وقف علیه**
می ایستاد بر قبر او **وقال** و می گفت **استغفروا لاخیکم** آمرزش خواهید از خدا برای برادر خود **وسلوا له التثبیت** و سوال کنید
برای او از خدا ثابت داشتن او را یعنی در جواب سوال نکیرین **فانه الان یسأل** زیرا که وی درین دم سوال کرده می شود و پرسیده می شود از رب
و دین و رسولؐ و درین حدیث دلیل ست بر آنکه دعای زندگان سود کننده ست مردگان را و استغفار و طلب آمرزش مر ایشان را سبب ادرار رحمت
و علیه ورد قوله تعالی ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان و قوله واستغفر لذنبک وللمؤمنین والمؤمنات
و نحوهما و همین ست مذهب مشایخ اهل سنت و جماعت و در عقائد نوشته اند فی دعاء الاحیاء للاموات و صدقتهم عنهم نفع لهم و این دعا
و طلب تثبیت غیر تلقین میت ست که بعد از دفن کنند چنانکه بیاید و مستحب ست نزد بسیاری از شافعیه و بعضی از حنفیه **رواه ابوداود**
والحاکم والبزار و گفت بزار مروی نیست از آنحضرتؐ مگر باین وجه **وصححه الحاکم** و در وی دلیل ست بر آنکه میت در قبر پرسیده می شود
و وارد شده است بآن احادیث صحیحه از آنجمله است حدیث انس نزد شیخین که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدرستیکه مرده چون نهاده
می شود در گور خود و بر میگردند از وی یاران او و وی می شنود قرع نعال ایشان یعنی آواز پاپوش و زیاده کرد مسلم و چون برگردید مردم می آیند
او را دو فرشته و زیاده کرد ابن حبان و ترمذی از حدیث ابی هریره که آن هر دو فرشته ازرق اسود اند گفته می شود یکی را از آن هر دو منکر و دیگرا
نکیر زیاده کرد طبرانی در اوسط که چشمهای شان مانند دیگهای مس ست و دندانهای شان مانند صیاصی گاوان و آوازهای شان مانند رعد
زیاده کرد عبد الرزاق می کاوند زمین را بدندانهای خود و پی سپر می کنند در موهای خود با این هر دو مطرقه ایست کلان اگر فراهم آیند بران
اهل منی نتوانند برداشت آنرا و زیاده کرد بخاری از حدیث براء پس عود کرده می شود جان مرده در تن وی و مستفاد می شود از مجموع احادیث
که آن هر دو می پرسند او را و می گویند چه می پرستیدی پس اگر خدا هدایت می کند او را می گوید می پرستیدم خدا را پس می گویند چه میگفتی تو در حق
این مرد یعنی محمد صلی الله علیه وسلم پس مومن می گوید گواهی میدهم که وی بنده خدا و رسول او ست و در روایتی اشهد ان لا اله الا الله
وان محمدا عبده و رسوله پس گفته می شود او را راست گفتی پس پرسیده نمی شود از چیزی جز آن پستر گفته می شود او را که بر یقین بودی
و بران مردی و بران بر انگیخته شوی ان شاء الله تعالی و در لفظی این ست که پس ندا می کند منادی از آسمان که راست گفت بنده من فرش
کنید برای او از بهشت و بگشائید برای او دری بسوی جنت و بپوشانید او را از جنت پس می آید او را از روح و طیب بهشت و گشاده
کرده می شود برای او تا مد بصر وی و گفته می شود او را ببین بسوی مقعد خود از آتش و در تحقیق تبدیل کرد برای تو خدا مقعد را از جنت پس

مي بلند وي هر دو مقعد خود را جميعًا و مي گويد بگذاريد مرا بروم و نويد رسانم كسان خود را پس گفته مي شود او را خاموش باش و نشاده ميشود
براي وي در قبر او هفتاد گز و پر ميشود از سبزه تا روز قيامت و در لفظي ست و گفته مي شود او را بخسپ پس مي خسپد همچو خسپيدن عروس
كه بيدار نميكند او را مگر دوستترين كسان او و اما كافر و منافق پس ميگويند او را هر دو فرشته كيست رب تو وي ميگويد هاه هاه نميدانم و ميگويند چيست دين تو پس ميگويد هاه هاه نميدانم
و ميگويند كيست اين مرد كه فرستاده و برانگيخته شد ميان شما ميگويد هاه هاه نميدانم پس گفته مي شود او را لا دريت و لا تليت يعني ندانستي و نخواندي و تفهميدي و زده ميشود
بمطارق آهني زدني كه اگر زده شود بدان ... صيحه مي كند بصيحه كه مي شنود آنرا كسي كه متصل اوست جز ثقلين يعني انس و جن
در تذكرة الموتى و القبور گفته در كيف ... درست زيرا كه تمييز ما ئة ست و عام ... كه بعضي مردم را از بعض اعتقادات سوال كرده مي شود و بعضي را از مجموع
آن باراوي و در روايت بر بعض ... يك شات ست ... فاذا ... يك مجلس سه بار سوال كرده خواهد شد و از طاوس مروي ست كه
تا هفت روز سوال كرده شود ... ست تا ... ده شد يا غرق شد يا سوخته شد يا درنده او را خورد او هم از ضغطه و
سوال و عذاب يا ثواب بي نصيب ... صد گوسفند يك گوسفند ... ست ابن عبد البر گفته سوال نخواهد شد مگر مومن يا منافق را كه منسوب ست
بدين اسلام بخلاف كافر مجاهر و قرطبي و ابن قيم ... كافر را هم باشد و سيوطي گفته كه قول اول اصوب ست **فائده** ابن تيميه گفته
احاديث متواتره دلالت دارند بر انكه روح بسوي بدن عود كرده شود وقت سوال و بران دلالت دارند كه روح را در انوقت با بدن نوعي علاقه
باشد اگرچه بدن متفرق شده يا سوخته شده و يك طائفه گفته كه بدن را بدون روح سوال كرده شود و جمهور انكار اين قول مي كنند و ابن حزم و غيره
مي گويند كه سوال از روح باشد بغير بدن **فائده** بعضي محدثين گفته اند كه ملائكه سوال جماعت كثير اند بعضي منكر نام دارند و بعضي نكير بسوي
هر مرده دو كس ازان مي روند انتهى بلفظه و در سبل السلام گفته وارد شده اند احاديث داله بر اختصاص اين امت بسوال در قبر نه امم سابقه
علما گفته اند و سر دران آنست كه امم پيشين را رسولان مي آمدند پس اگر آنها اطاعت شان كردند فهو المراد و اگر نافرماني كردند كناره كشيدند
از آنها و شتابي كرده شدند بعذاب و چون او تعالى آنحضرت را رحمت عالميان گردانيد و بخلق فرستاد باز داشت از ايشان عذاب را
و قبول كرد اسلام را از كسانيكه ظاهر كردند آنرا برابر ست كه باخلاص كرده نديانه و مقرر كرد خدا براي ايشان سوال كنندگان در قبور ايشان
تا بيرون آرد خدا سر ايشان را بسوال و تميز كند خبيث را از طيب ورفته ست حافظ ابن القيم بعموم مسالت و بسط كرده ست دران در كتاب الروح

وعن ضمرة بفتح ضاد و سكون ميم بن حبيب بحاي مهمله مفتوحة الحمصي احد التابعين يكي از تابعين ثقه ست روايت دارد
از شداد بن اوس و غيره رضي الله عنه قال كانوا گفت بودند صحابه آنانكه دريافت وي ايشان را يستحبون اذا سوي بضم سين
مهمله از تسويه على الميت قبره دوست ميداشتند وقتي كه برابر كرده مي شد بر مرده قبر او وانصرف الناس عنه ان يقال عند قبره
و برميگرديدند مردم از انجا اينكه گفته شود نزديك قبر او يعني بقصد تلقين وي يا فلان قل اي فلان بگو و در بعضا نام ميت هر چه باشد مي گيرند
لا اله الا الله ثلث مرات اين را سه بار مي گفتند يا فلان قل اي فلان بگو ربي الله و ديني الاسلام و نبيي محمد
پروردگار من خداست و دين من اسلام و پيغمبر من محمد ست صلى الله عليه وسلم رواه سعيد بن منصور موقوفا بر ضمرة بن حبيب
يعني اين قول اوست حديث مرفوع نيست شيخ ابن الهمام گفته خواندن اول سورة بقره تا مفلحون و آخر آن از آمن الرسول نيز آمده است
و اگر ختم قرآن كنند اولي و افضل باشد و از بعضي علما شنيده شده است كه اگر مسئله از مسائل فقه ذكر كنند نيز فضيلت دارد و مناسب حال ذكر
مسئله فرائض ست و باعث نزول رحمت ست و مختار آنست كه خواندن قرآن بر سر قبر مكروه نيست خلافا لبعضهم انتهى شيخ در ترجمه گفته

ودر اثبات قراءت فاتحة الكتاب ومعوذتين وقل هو الله احد وگردانیدن ثواب برای اهل مقابر آمده است واختلاف کرده اند در گردانیدن
ثواب قرآن برای میت ووصول ثواب آن بدو وصحیح وصول است شیخ عبد الله یافعی در روض الریاحین آورده که شیخ محی الدین
عبد السلام را در خواب دیدند گفت ما در دنیا حکم کرده بودیم که ثواب قرآن بمیت نمی رسد درین عالم برخلاف آن ظاهر شد و دریافتیم که میرسد
انتهی وللطبراني نحوه من حديث ابي امامة مرفوعا مطولا وطبرانی از ابی امامه از حدیث ضمره از حدیث ابی امامه بطریق
رفع وطول ولفظ وی این ست که چون من بمیرم بکنید با من چنانکه را وخبر داده هر یکی با نچه دیده بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم امر کرد آنحضرت ما را
که بکنیم با مردگان خود پس فرمود چون مرد یکی از برادران شما درست کنید بر جنائز چهل صف و هفت آید که بایستد مردی از شما نزد
سر وی و بگوید یا فلان بن فلانه و وی یعنی میت می شنود آنرا وجواب نمی دهد پس بگوید یا فلان بن فلانه باز آنکه وی بار می شنود و می نشیند در قبر
پس بگوید یا فلان بن فلانه درین نوبت می گوید ارشاد کن مرا رحمت خدای بر تو تا آنکه عمر الشان باز بگوید پس گوید یاد کن ای فلان آن
کلمه را که بر آمدی تو بران از دنیا شهادت ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله صلی الله علیه وسلم بر اینکه خدای تعالی پروردگار تست و اسلام دین
تست و قرآن امام تو چون گفت این را میگیرد یکی از منکر نکیر دست دیگری را و می گوید بیرون آئید از پیش این بنده چه کار داریم ما
با وی اکنون که حق سبحانه تلقین کرد او را حجت او را مردی گفت ای رسول خدا اگر نام مادر میت ندانیم چه گوئیم وبکه نسبت کنیم او را
فرمود نسبت کن بحوا که مادر همگنان ست انتهی مصنف در تلخیص گفته اسناد این حدیث صالح ست و قد قواه الضیاء فی احکامه واخرجه
عبد العزیز من الشافعي گویم هیثمی بعد سیاق این حدیث گفته اخرجه الطبراني في الكبير وفي اسناده جماعة لم اعرفهم و در هامش وی گفته
در روی عاصم بن عبد الله ضعیف ست بعده گفت و راوی از ابی امامه سعید ازدی ست بیاض گذاشت برای وی ابن ابی حاتم ولیکن
او را شواهد ست و ذکر کرد مصنف رح این شواهد را نزد سعید بن منصور وطبرانی وابن ماجه و در صحیح مسلم ست از حدیث عمرو بن العاص
که گفت وی نزدیک موت خود چون دفن کنید شما مرا پس بایستید گرد قبر من بقدر آنچه ذبح کرده می شود شتر و تقسیم کرده می شود گوشت
وی تا آنکه استیناس کنم با شما و بدانم آنچه مراجعت میکنیم بآن رسل پروردگار خود را اثرم گوید احمد بن حنبل را گفتم چیست اینکه مردم میکنند
که چون میت دفن شد مردی استاده میگوید ای فلان بن فلان گفت ندیدم هیچ یکی را که کند آنرا مگر اهل شام وقتی که ابو المغیره بمرد مردی
درین باب از ابی بکر بن ابی موسی از اشیاخ آنها که این چنین می کردند و باین رفته اند شافعیه و گفت در منار که این حدیث تلقین شک
نمی کنند اهل معرفت بحدیث در وضع آن و سعید بن منصور آنرا در سنن خود از ضمره بن حبیب از اشیاخ وی از اهل حمص آورده پس این اسناد
حمصی ست و نیست شهادت برای وی درین جمله که فاسألوا التثبيت فانه الآن يسأل و همچنین عمرو بن العاص کما تقدم وجزم کرد
حافظ ابن القیم رح در هدی بمثل کلام منار اما در کتاب الروح این حدیث را از ادله سماع میت برای کلام احیا گردانیده و نیز عمل بحدیث تلقین را
بغیر نکیر کافی در عمل بران گردانیده وحکم بصحت نکرده بلکه گفته که این حدیث ضعیف ست وحاصل می شود از کلام ائمه که این حدیث ضعیف ست
وعمل بران بدعت و بکثرت فاعلین وی مغرور نباید بود والله اعلم بالصواب **وعن** بريدة بن الحصيب الاسلمي بضم با وفتح را
از مشاهیر صحابه است رضي الله عنه وترجمه وی گذشت قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم نهيتكم عن زيارة القبور
نهی کرده بودم شما را یعنی پیش ازین از زیارت کردن قبرها فزوروها پس زیارت کنید آنها را الآن وآن حکم اول را منسوخ دانید گفته اند
که سبب نهی قرب عهد جاهلیت بود و خوف آنکه نگویند و نکنند آنچه در جاهلیت می کنند و می کردند اما الآن پس بتحقیق مقرر و ثابت شد قواعد اسلام

رواه مسلم وابوداود والترمذي وابن حبان والحاكم و در قول مي زوروها امرست براي رجال بزيارت وهو امر ندب اتفاقا و متاكدست
در حق والدين بنابر آثاري كه وارد ست درين باب شيخ در ترجمه گفته زيارت قبور مستحب ست باتفاق زيراكه سبب رقت قلب و تذكر موت و
بوسيدگي استخوان و فناي دنياست و جز آن و از فوائد عمده دران دعا مر اموات را و استغفار براي ايشان ست و باين وارد شده است سنت
و بود آنحضرت صلي الله عليه وسلم كه به بقيع مي رفتند و سلام ميداد بر اهل آن و استغفار ميكرد براي ايشان و از جمله آداب زيارت ست كه رو بجانب قبر
و پشت بجانب قبله مقابل روي ميت زيراكه تيسير مانده ست و عام ست كه قبر را بدست و بوسه ندهد آنرا و سخني گفته شود دور و بخاك نمالد كه اين عادت
نصاري ست و قرائت قرآن نيك شات ست تا كه ميت قاذا زا كروه نيست و صدر شهيد كه يكي از مشايخ حنفيه است بقول محمد اخذ كرده
و فتوي هم برين ست و شيخ ليست تا سمتي منه بر نوسقندست مرست و اما مخافت لاباس بست اگرچه ختم كند و از شيخ محمد بن ابراهيم
آمده كه بخواند سوره ملك بلند يا پست صد گوسفندي يك گوسفند بس جهر و مخافت در ظاهر روايت از جهت وروود اثر بدان و زيارت روز جمعه
فاضل ترست از روزهاي ديگر خصوص كه غيب است كه حجر و همين ست متعارف در حرمين شريفين زادهما الله تعظيما و تشريفا كه بيرون مي آيند
در اول روز جمعه بمعلي و بقيع براي زيارت و در روايات آمده كه داده مي شود براي ميت در روز جمعه علم و ادراك بيشتر از انچه داده مي شود در روزها
ديگر تا آنكه مي شناسد زائر را زياده از روزهاي ديگر انتهي ملخصا در تذكرة الموتي والقبور گفته ابن ابي الدنيا از عائشه رضي الله تعالي عنها روايت
كرده كه رسول خدا صلي الله عليه وسلم فرمودند نيست مردي كه زيارت كند قبر برادر خود را و بنشيند آنجا و سلام گويد مگر آنكه مرده جواب سلام دهد
و همچنين بيهقي و غيره از ابي هريره روايت كرده مرفوعا و موقوفا در صحيح مسلم از ابوهريره مروي ست كه رسول صلي الله عليه وسلم بسوي مقبره برآمد
السلام عليكم دار قوم مومنين وانا انشاء الله بكم لاحقون گفت و از عائشه مثل آن و زياده كرده يرحم الله المستقدمين منا والمستاخرين
و نسائي و ابن ماجه از بريده از آنحضرت همچنان روايت كرده و بعد لاحقون زياده كرده انتم لنا فرط و نحن لكم تبع اسال الله لنا و لكم العافية و ترمذي
از ابن عباس و طبراني از علي نحو آن و ابن ابي الدنيا از ابوهريره روايت كرده كه هر كه داخل مقابر شود و براي آنها از خدا طلب مغفرت كند و بر آنها
رحمت كند گويا كه نماز جنازه آنها گذارده انتهي **فائده** اوكد زيارات مسنونه بلكه واجبه زيارت قبر مطهر منور حضرت رسول خداست صلي الله عليه
و آله وسلم در حق كسيكه مرور او بر مدينه طيبه شود و بشرف حضور آن بقعه پر نور سعادت اندوز گردد و مشروعيت و استحباب وي ثابت ست بادله صحيحه
و هيچ كس را در ندب و استحباب بلكه ايجاب وي خلافي نيست و بعضي اجماع بران نقل كرده اند و از ترك زيارت شريف با وجود حضور در انجا تحذير
بليغ نموده اند و اختلاف كرده اند در آنكه افضل چيست تقديم زيارت در ضمن سفر بسوي مسجد شريف نبوي صلي الله عليه وسلم يا حج مختار زيد و عطا و مجاهد
و نخعي و احمد و شافعيه تقديم حج ست و به قال الامام ابوحنيفه و مذهب علقمه و اسود و عمرو بن ميمون تقديم زيارت مذكوره است **فائده** از شيخ الاسلام
احمد بن عبد الحليم بن عبد السلام ابن تيمية الحراني رح نقل كرده اند كه وي بحديث لا تشد الرحال الا الي ثلثة مساجد و حديث لا تتخذوا قبري عيدا استدلال
كرده است بر منع زيارت آنحضرت صلي الله عليه وسلم و شيخ ابن حجر هيتمي مكي شافعي تبعا للسبكي و غيره تشنيع و تشبيب بسيار بروي كرده و نوبت
بتضليل و تكفير مانع رسانيده و محرر سطور چون مراجعت بمنسك وي رح كه بر طريقه ماثوره نوشته است كرده معلوم شد كه وي رح را انكار از اصل
زيارت نيست بلكه تصريح كرده كه زيارت بر دو گونه است يكي شرعي كه مقصود از وي سلام بر ميت و دعا براي وي باشد ديگر بدعي كه مقصود زائر
از ان طلب حوائج خود از ان ميت بود يا دعا نمودن نزد قبر وي يا قصد دعا بدان ميت كه اين سنت نيست و نه هيچ يكي از سلف ائمه آنرا مستحب گفته
بعده در بيان اين هر دو زيارت اطالت كلام كرده و از ان معلوم مي شود كه مقصود وي منع سفر براي زيارت ست هر زيارت كه باشد كه عاقبه را

که قصد روضهٔ شریفه یا دیگر قبور صلحا و اولیا و شهدا و انبیا بغرض طلب حاجات و مطالب خود ازان بطریقی که شرع شریف بدان وارد نیست میکنند
و در ضمن آن مرتکب صدها کبائر بلکه بعضی کفریات از بدایت سفر تا نهایت آن می شوند با ترک فرائض و واجبات و دیگر ضروریات دین نه آنکه
اصل زیارت سید المرسلین صلوات الله علیه و دیگر صلحا نا مشروع ست حاشاه عن ذلک پس طعن طاعنین بروی مبنی بر غلط فهمی خود شان ست
و اعجب العجاب این ست که امام مالک صاحب موطا و جمعی دیگر از سلف مثل قاضی عیاض و جوینی والد امام الحرمین و غیرهم نیز منع میکنند از سفر جز بسوی
سه مسجد که در حدیث وارد شده بلکه ملک بکراهت زیارت قبر وی صلی الله علیه وسلم ... را و خبر داد هر یکی با نچه دیده بود ... طار و در جوابش گفته اند که برای
تطمیع ... جه بان قائل شده و بعضی گویند اطلاق لفظ زیارت را مکروه ... ت بر جنائز ... و هفت ... اما قول یا شیخ الاسلام موافق بود
اما هیچ یکی بتکفیر ایشان نپرداخته و این اول دلیل ست بر نفسانیت ... ثابت ماند ... تا آنکه وفا ... شاه ولی الله محدث دهلوی رح
در رساله عربی خود که در ذب از شیخ الاسلام رضی الله عنه نوشته اند میفرماید ... اختند تا آنکه عمر ایشان ... نبی صلی الله علیه وسلم و لا یردی
کلامه ذلک دلیل صریح صحیح فانه لم یمنع الزیارة مطلقا بل منع السفر للزیارة بحدیث ... لا تتخذوا قبری عیدا فاذا کان القول
مساغ اجتهادی لا ینبغی ان یشدد علیه ذلک التشدد انتهی بلفظه و در شان وی اطالت بسیار کرده این موضع لائق ذکر آن نیست و محرر سطور
در سفر حج که در سنه ۱۲۸۵ هجری نموده بر کتابی واقف شده مسمی بالصارم المنکی علی نحر ابن السبکی از تصانیف حافظ ابن عبد الهادی المقدسی رحمه الله تعالی
و آنرا بقلم خود نقل گرفته و در وی جواب داده است سبکی را از همه انچه ایراد کرده است بر شیخ الاسلام درین مسئله بر وجهی که هیچ مصنف را چاره نباشد
از قبول آن و داد تحقیق علوم حدیث و فضیلت داده فلیرجع الیه و آنانکه اعتراض کرده اند بروی درین مسئله یا مسائل دیگر بعشر عشیر علم و فضل
و تقاوت وی نرسیده اند و علو رتبه و رفعت شان وی از کتب طبقات توان دریافت و سید علامه صفی الدین مقدسی حنفی و ابن ناصر الدین
دمشقی را در مناقب و تراجم وی رسائل و کتب مستقله ست که بران علمای مذاهب اربعه تقریظها نوشته اند بعض این رسائل پیش محرر سطور نیز
موجود ست و آنرا از حرمین شریفین زادهما الله تعظیما همراه آورده و ترجمهٔ او در اتحاف النبلاء در یک کراسه نوشته بدان رجوع باید کرد تا حقیقت
حال واضح شود زاد الترمذی فانها تذکر الاخرة زیاده کرد ترمذی از حدیث بریده بدرستیکه زیارت کردن قبور یاد میدهد آخرت را که
جزین عالم عالم دیگر هست که آنجا باید رفت و ازینجا معلوم شد که در زیارت قبور بصفت عبرت و خبرت باید بود نه غافل و ذاهل ؎ بر زمینی که نشان
کف پای تو بود سالها سجدهٔ صاحب نظران خواهد بود ... سیگذری ساکن روشه که عیون ست و خطوط است و قدود ست و خدود ؎ این همه چشمهٔ خورشید جهان افروز ست که همی تافت بر آرامگه عاد و ثمود
وزاد ابن ماجة من حديث ابن مسعود وتزهد في الدنيا و زیاده کرد ابن ماجه از حدیث ابن مسعود که دیدن قبور بی رغبت
میگرداند در دنیا و نفرت می بخشد ازان که چون سر انجام کار این ست این همه تعلق بدنیا چیست ؎ یکی بگور غریبان شهر سیری کن ببین
که نقش عملها چه باطل افتاده ست ؎ و درین باب حدیثها ست از ابی هریره نزد مسلم باین لفظ که طلب اذن کردم رب خود را که زیارت کنم قبر
ماد خود را پس اذن داد مرا پس زیارت کنید قبرها را زیرا که آنها یاد می دهانند شما را موت رواه الحاکم و ابن ماجة مختصرا و از ابن مسعود نزد ابن ماجه
و حاکم و در وی ایوب بن هانی مختلف فیه ست و از ابی سعید نزد شافعی و احمد و حاکم و از انس رواه الحاکم و لفظ وی این ست بودم من که نهی
میکردم شما را از زیارت قبور پس ظاهر شد مرا که آن رقیق میکند دل را و می گریاند چشم را و یاد میدهاند آخرت را پس زیارت کنید آنرا و نگوئید
بیهوده و از ابی ذر رواه الحاکم ایضا و سندش ضعیف ست و از علی بن ابی طالب علیه السلام رواه احمد و از عایشه رخصت داد آنحضرت
در زیارت قبور رواه ابن ماجه در سبل گفته این همه احادیث دال ست بر مشروعیت زیارت قبور و بیان حکمتی که در وست و آن اعتبار ست

یعنی پند گرفتن از حال مردگان و یاد کردن موت خود و ترسیدن از انجام بد احوال خود زیراکه در لفظ ابن مسعود ست فانها عبرة وذکر للآخرة والتزهید فی الدنیا و چون زیارت ازین امور خالی ست مراد و مقصود شرع نیست انتهی **فائده** در مقر ارواح روایات مختلف آمده جمله از احادیث بدا دلالت ست برانکه ارواح مومنان در بهشت باشند و ارواح شهدا زیر عرش و اطفال مسلمین هم در بهشت اند و ارواح کفار در دوزخ و لیکن در قرآن و حدیث ذکر مومنان و کافران آمده مومنان کامل مراد اند و عصات مومنین در مقابل کفار مذکور نشده اند پس احادیث محمول اند بر مومنین کامل که انبیا و صدیقین و شهدا [illegible] زیراکه تمیز مانده ست و عام احادیث دلالت دارند که جای قرار شهدا بیرون بهشت ست و بعضے احادیث دال اند برانکه ارواح مومنین در آسمان [illegible] یک شات ست تا [illegible] فاذا [illegible] ببینند و این احادیث اگر بدرجه صحت رسد محمول بران باشد که بعضے مومنان اعمال شان آن [illegible] پست تا [illegible] گوسفند ست [illegible] هفتم اند بعضے اینچنان باشند که از آسمان برتر نتوانند رسید در میان زمین و آسمان باشند لیکن چند [illegible] صد گوسفند یک گوسفند [illegible] سیر داشته باشند و بعضی دیگر که بذنوب اسیر باشند قدرت سیر نداشته اند و ارواح کفار همه شان در سجین [illegible] ست محبوس باشند و صبح و شام بدوزخ پیش آورده شوند اَلنَّارُ يُعْرَضُوْنَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَّعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُوْمُ السَّاعَةُ اَدْخِلُوْا اٰلَ فِرْعَوْنَ اَشَدَّ الْعَذَابِ و دیگر احادیث دلالت دارند که ارواح مومنین و کفار همه شان در قبور آنها هستند تا آنکه ارواح انبیا هم در قبور شان باشند و بنا بر اختلافات اخبار و آثار اقوال علما درین باب مختلف آمده ابن عبد البر گفته احادیث اخیره اصح اند و احادیث سوال منکر و نکیر و نمودن بمرده مکان او در بهشت یا در دوزخ و عذاب قبر و ثواب دران و زیارت قبور و سلام بران و خطاب شان مانند خطاب حاضر عاقل دلالت برهمین دارند که ارواح شان در قبور شان باشند و نسفی در بحر الکلام گفته ارواح انبیا چون از جسد بیرون شوند در بهشت بخورند و بنوشند و تنعم کنند و شبانگاه در قنادیل زیر عرش جاگیرند و همچنین ارواح شهدا در شکم پرنده سبز زیر عرش باشند و ارواح دیگر مردم مطیع از مومنان بیرون نزدیک بهشت باشند آنها را خوردن و تمتع نباشد مگر آنکه بهشت را ببینند و ارواح مومنانِ عاصی در میان آسمان و زمین باشند در میانِ هوا و ارواح کفار در سجین باشند در شکم جانوران سیاه زیر زمینِ هفتم و آنرا بوجهی اتصالی باشد باجساد و ارواح را عذاب شود و اجساد را او در رسد چنانچه آفتاب بر آسمان ست و نور وی در زمین و مصنف رح گفته ارواح مسلمانان در علیین و ارواح کفار در سجین و هر یک روح را با جسدِ خود اتصالی باشد معنوی که مشابه آن اتصال نیست که در حیات دنیا بود بلکه اگر مشابهت داده شود بحال خفته داده شود لیکن آن اتصال از اتصال خفته قوی تر ست سیوطی گفته باین تقریر حاصل می شود جمع میان قول جمهور که ابن عبد البر نقل کرده و میانِ احادیث که موافق قولِ مصنف آمده که مقر ارواح سجین و علیین ست و قاضی ثناء الله پانی پتی در تذکرة الموتی و القبور بعد ذکر اقوالِ مذکور و سرد احادیث و اخبار و آثار بران فرموده فقیر جمع درین مقام بین الاحادیث دران می بیند که ملائکه چون روحِ مومن را قبض کرده بسوی آسمان می برند بالای آسمان هفتم می برند از انجا حکم می شود که نامه او در علیین بنویسند و او را باز بسوی زمین برند که او را از همان زمین پیدا کرده ایم و باز بوی عائد سازیم و باز از انجا بیرون آریم پس روح را داخل جسد آن کنند و سوال منکر و نکیر می شود و انبیا و کسی که مشابهت تامه با انبیا بهم رساند شان آنها از سوال ارفع ست و بعد سوال چون بر جواب حق ثابت شود حکم شود که برای او فرش کنند و پوشاک دهند از بهشت و بکشایند برای او دروازه بسوی بهشت انگاه روح او سیر کنند و بخورند و بیاشامند و زیر عرش جاگیرند و در علیین و اعلی علیین هر یک بر حسب مراتب خود باشند و دیگر مومنان را ظاهر رسالی

تا آنجا نباشد تا آسمان هفتم باشد و عصات مؤمنین را تا مغفرت ذنوب دست ندهد از آسمان ترقی میسر نشود و در میان آسمان و زمین
باشند و در برزخ زمین سیر نمایند بلکه در حالت پابندی معاصی بعضی را از قبر ترقی نشود و محبوس باشند و کفار را که ارواح قبض کرده بر برند
درهای آسمان بر ایشان مفتوح نشود و نامهٔ او در سجین نوشته شود و او را بیندازند و روح در جسد او داخل نشود و از آنجا برای او راهی بسوی
دوزخ گشاده شود و از آن راه روح او را السجین رسانند و صبح و شام بر دوزخ عرض کرده شوند و بر بودن ارواح شهدا و صلحا در بهشت دلالت
دارد قوله تعالی قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ [illegible] مِنَ الْمُكْرَمِينَ که در حق حبیب
نجار [illegible] و انبیا و صدیقان افضل و اشرف اند از شهدا لیکن چون [illegible] نزدیک ساخته است هرگاه
کسی زیارت کند یا سلام گوید یا خطاب کند در طرفة العین آنجا حاضر [illegible] صلی الله علیه و سلم موسی
علیه السلام را در شب معراج در قبر در نماز و باز بر آسمان ششم در همان [illegible] هر چند روح را با جسد اتصال
نباشد که در حالت زندگی بود چنانکه قوله تعالی اللهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ [illegible] دارد لیکن البته علاقه باقی می ماند
که از آن ادراک رنج و راحت کند و اگر روح علیحده معذب شود و جسد علیحده این هم ممکن ست و جسد بی روح هر چند نزد عوام احساس
لذت و الم ندارد لیکن از شرع ثابت ست که عند الله احساس دارند أَتَيْنَا طَائِعِينَ وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ وَيَوْمَئِذٍ
تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا نصوص قرآنی ست انتهی ملخصًا حاصل آنکه مقر ارواح از قبر تا عرش ست بقدر مراتب و اعمال هر که عمل او بهتر
روح او بلندتر و خوشتر و هر که عمل او بدتر روح او زیرتر و محبوس تر تا آنکه بعضی در قبر و بعضی بر قبر و بعضی میان زمین و آسمان
و بعضی زیر آسمان دنیا و بعضی بالای آن و بعضی بر آسمان دوم و سوم تا هفتم و بعضی در بهشت و بعضی زیر عرش و بعضی در چاه زمزم و
بعضی در مواضع دیگر و اخبار و آثار و اقوال این اختلافات در شرح الصدور باحوال الموتی و القبور و شرح برزخ و دیگر کتب این باب مفصل
و مشرح مسطور ست این محل ذکر آن نیست کتاب الروح للحافظ ابن القیم رح و جمع التشتیت شرح ابیات التثبیت لصاحب السبل
و قصر الآمال بذکر الحال و المآل و تذکرة الموتی و القبور از عمده کتب این احوال ست فلیرجع الیه و لیعول علیه و بالله التوفیق

وعن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لعن زائرات القبور بدرستیکه
آنحضرت صلعم لعنت کرد زنان زیارت کنندهٔ قبرها را که در زیارت جزع و فزع و نوحه و بکا و ندبه بسیار می کنند ترمذی گوید بعض اهل علم گفته اند
که این پیش از رخصت بود در زیارت قبور و چون رخصت کرد در آمدند در آن مردان و زنان و بعضی گفته اند مکروه پنداشت آنحضرت صلعم زیارت
قبور را برای نسا بجهت قلت صبر آنها و کثرت جزع شان بعده بسند خود آورده که عبد الرحمن بن ابی بکر وفات یافت و بمکه مدفون شد
عائشه رض بر قبر وی آمد و این شعر بگفت ؎ وكنا كندماني جذيمة حقبة ÷ من الدهر حتى قيل لن يتصدعا ÷ وعشنا بخير في الحيوة وقبلنا
اصاب المنايا رهط كسرى وتبعا ÷ ولما تفرقنا كاني ومالكا ÷ لطول اجتماع لم نبت ليلة معا ÷ انتهى در سبل گفته و دلیل ست مر قول
این بعض اهل علم را روایت مسلم از عائشه رض که گفت چگونه گویم ای رسول خدا چون زیارت کنم قبر را فرمود بگو السلام على اهل الديار من المسلمين
والمؤمنين يرحم الله المتقدمين منا والمتاخرين وانا ان شاء الله بكم لاحقون و روایت حاکم از حدیث علی بن حسین که فاطمه زیارت میکرد عم خود
حمزه را هر جمعه و نماز میگذارد و می گریست گفتم این حدیث مرسل ست زیرا که علی بن حسین فاطمه زهرا را اندر نیافته و عموم روایت بیهقی در
شعب الایمان مرسلا که هر که زیارت کرد قبر والدین را یا یکی را از آن هر دو در هر جمعه بخشیده شود او را و نوشته شود نکوئی کننده انتهی و این ناظر ست

درانکه میل صاحب سبل برخصت زیارت ست برای زنان و در شرح سفر السعادة گفته زنان را برآمدن بزیارت مقابر جائز نیست الا زیارت
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم انتهی شوکانی گفته وارد شده است احادیث در نهی زنان از اتباع جنائز و این تقویت میکند منع زیارت را و اثرم
و سنن خود و حاکم از عائشه آورده که آنحضرت رخصت داد زنان را در زیارت قبور و روایت کرد آنرا ابن ماجه از عائشه باختصار که رخصت کرد آنحضرت
در زیارت قبور لیس لیکن که مراد عائشه رخصتی باشد که در قول آنحضرت ست کنت نهیتکم عن زیارة القبور الا فزوروها و این حجت نیست زیرا که ترخیص
عام معارض نهی خاص نمی تواند شد ... زیرا که تیسیر مائة ست و عام ست الخ در صحیح مسلم از وی آمده و از فاطمه مروی شده و گذشت و جمع میان ادله باین
طریق ست که منع کسی را ست ... یک شاة ست ... لوحه و بوسه و طواف و سجده و جز آن و اذن کسی راست که این حرکات
نکند انتهی **وعن** ابی ... ست ... فاذا ... دو ... **لعن رسول الله صلی الله علیه وسلم النائحة**
لعنت کرده است رسول خدا ... بر زن گوش دارنده بر نوحه و شنونده آن بلفظ تانیث بجهت آن آورد
که نوحه اکثر کار زنان ست یا مراد ... یک گوسفند ... ست که ... یا مردان را نیز شامل باشد و وجه اول ظاهر ترست در سبل گفته نوح رفع صوت ست
بشمردن شمائل میت و محاسن افعال وی و حدیث دلیل ست بر تحریم آن و هو مجمع علیه انتهی و در حدیث ابی مالک اشعری ست نزد احمد و مسلم که
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم زن نوحه کننده چون توبه نکند پیش از مرگ خود ایستاده کرده شود روز قیامت و بروی پیراهنی ست از
قطران و پیراهنی ست از جرب و احادیثی که در نهی از بکا وارد شده محمول ست بر نیاحت **اخرجه احمد و ابو داؤد** واستنکره ابو حاتم
فی العلل و رواه الطبرانی والبیهقی من حدیث عطاء عن ابن عمر و رواه ابن عدی من حدیث الحسن عن ابی هریرة وکلها ضعیفة **وعن**
ام عطیة رضی الله عنها قالت اخذ علینا رسول الله عهد گرفت بر ما رسول خدا **صلی الله علیه وسلم ان لا ننوح**
اینکه نوحه نکنیم ما زیرا که نیاحت از عمل جاهلیت ست پس حرام باشد در اسلام و گویا که این عهد در وقت مبایعت بر اسلام گرفته
در سبل گفته حدیث دال ست بر تحریم فعل نیاحت و تحریم استماع وی زیرا که نهی باشد لعن مگر بر محرم **متفق علیه** و درین باب ست از ابن مسعود
که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست از ما یعنی از اهل طریقه ما کسیکه بزند رخسارها و پاره کند گریبانها را و بخواند خواندن جاهلیت چنانکه
نوحه و دعا بویل و ثبور متفق علیه و در حدیث ابی موسی ست که فرمود آنحضرت من بری ام از کسی که بتراشد یعنی موی سر نزد مصیبت و کسیکه بردارد
آواز خود نزد مصیبت و بکوبد روی خود و بدرد جامه خود متفق علیه و مثله عند مسلم و غیر ذلک و نیست معارض این احادیث حدیث ابن عمر که گذشت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بزنان بنی عبد الاشهل و می گریستند آنها هالکان خود را روز احد پس فرمود ولیکن حمزه نیستند گریه کنندها برای وی پس آمدند
زنان انصار در حالیکه می گریستند حمزه را الحدیث زیرا که این منسوخ ست بانچه در آخر این حدیث ست باین لفظ فلا تبکین علی هالک بعد الیوم پس
نگریستند بر هالک پس از امروز و این دال ست بر انکه تعبیر کرد از نیاحت ببکا زیرا که بکا غیر منهی عنه ست چنانکه دلیل ست مر او را روایت نسائی
از ابو هریره که گفت مرد مرده از آل رسول الله صلی الله علیه وسلم پس مجتمع شدند زنان در حالیکه می گریستند بروی پس ایستاد عمر نهی میکرد و دور
می نمود آنها را پس گفت او را آنحضرت بگذار ایشان را ای عمر زیرا که چشم اشک می ریزد و دل مصیبت رسیده است و عهد قریب ست و میت
زینب بود دختر آنحضرت صلی الله علیه وسلم کما صرح به فی حدیث ابن عباس اخرجه احمد و در وی این ست که گفت آنها را دور دارید خود را از نعیق
شیطان زیرا که هر چه از چشم و از دل ست از جانب خداست و از رحمت ست و انچه از دست و زبان ست از شیطان ست و این دال است
بر جواز بکا زیرا که نهی نکرد مگر از آواز و منه قوله صلی الله علیه وسلم العین تدمع و یحزن القلب ولا نقول الا ما یرضی الرب و این را در وفات ابراهیم

پسر خود گفته و بخاری از حدیث ابن عمر آورده که او تعالی عذاب نمی کند باشک چشم و نه اندوهگین شدن دل ولیکن عذاب می کند باین و اشاره کرد بسوی زبان خود یا رحم می کند و اما آنچه در حدیث عایشه است نزد شیخین در قول نبی صلی الله علیه وسلم مرکسی را که حکم کرد او را که نهی کند زنان مجتمعات را برای بکا بر جعفر بن ابی طالب احث فی افواههن التراب پس محمول ست برینکه بکا با آواز نیاحت بود پس امر کرد بنهی از ان اگرچه بخاک انداختن باشد در دهان آنها

وعن ابن عمر رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الميت يعذب في قبره بما نيح عليه مرده عذاب کرده می شود در قبر خود بچیزی که نوحه کرده [illegible] بران سخنی ست که می گویند آنرا نائحه برای میت و گفته می شود بوی بطریق استهزا و سخریت گویا که وی [illegible] ت و راضی بود بدان پس محل زجر و توبیخ باشد مصنف در تلخیص گفته اختلاف کرده اند [illegible] که مراد به بکا چیزی ست که از نیاحت منهی عنها باشد و از عذاب مرده آنچه میرسد او را از اذی [illegible] خدای تعالی را و اختیار کرده است این را جماعتی از ایمه آخر ایشان شیخ تقی الدین بن تیمیه رح ست والله اعلم [illegible] بن علان در شرح ریاض در باب تحریم نوحه از نووی آورده که گفت اختلاف کرده اند علما در معنی این حدیث پس تاویل کردند جمهور که معذب آن میت ست که وصیت کرد به بکا و نوحه کردن بر خود بعد از موت و جاری شد وصیت او پس از وی عذاب کرده می شود بسبب گریستن کسان وی بر وی ولیکن کسی که نوحه کردند و گریستند بر وی اهل وی بغیر وصیت پس عذاب کرده نمی شود او را لقوله تعالی وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى و گفت طائفه که این محمول ست برکسیکه اهمال کرد وصیت را بترک نوحه بر خود پس وی معذب گردد بتفریط خود در اهمال وصیت بترک نوحه و هرکه وصیت کرد که بر وی نگریند وی معذب نشود زیراکه از وی درین باب تفریطی رو نداده و حاصل قول ایجاب وصیت ست بترک نوحه و درینجا اقوال دیگر ست اما همگنان با وجود اختلاف مذاهب اجماع کرده اند که مراد بگریستن بکا بصوت نیاحت ست نه مجرد اشک چشم انتهی ملخصا

ولهما نحوه و مر بخاری و مسلم راست مانند حدیث ابن عمر که گفت مغیره شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم می فرمود کسیکه نوحه کرده شود بر وی پس بدرستیکه آن کس عذاب کرده می شود بچیزی که نوحه کرده می شود بر وی روز قیامت عن المغیرة بن شعبة از حدیث وی رضی الله عنه و در سبل گفته احادیث درین باب بسیار ست و در وی دلالت ست بر تعذیب میت بسبب نیاحت و استشکال کرده اند این را زیراکه این تعذیب ست بفعل غیر وی و مختلف آمده اند جوابها عایشه انکار کرد بر عمر و ابن عمر و احتجاج کرد بقوله تعالی وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى و همچنین انکار کرد ابو هریره و قرطبی استبعاد انکار عایشه کرده و گفته روایت کرده اند چند کس از صحابه پس نیست وجه برای انکار آن با وجود امکان تاویل بعده قرطبی جمع کرده در میان حدیث تعذیب و آیه و گفته حال برزخ ملحق ست بلحوال دنیا و جاری شد تعذیب دران گناه غیر چنانکه مشیر ست بآن قوله تعالی وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً پس معارض حدیث تعذیب آیه مذکوره نباشد زیراکه مراد بدان اخبار ست از حال آخرت و استقواه الشارح و بسیاری از علما بتاویلش رفته اند بوجوه اول بخاری راست که معذب میشود وقتی که نیاحت سنت و طریقه وی باشد و وی اهل خود را در حیات خویش بران مقرر داشته باشد و اگر طریقه او نیست پس معذب نشود و برین تقدیر مراد آنست که معذب می شود بمحض بکای اهل خود و حاصلش معذب شدن عبد بفعل غیر خود چون او را در وی سببی باشد دوم آنکه مراد تعذیب ست بصورت وصیت بنوحه و این تاویل جمهور ست گویند که این معروف بود نزد قدما کما قال طرفة بن العبد ؎ اذا مت فابکینی بما انا اهله * وشقی علی الجیب یا ام معبد * و لازم نیست که اگر امتثال

امر وی نکنند معذب نشود بلکه تعذیب وی بر مجرد ایصاست پس اگر امتثال هم کردند بر هر دو امر معذب شود زیرا که ایصا فعل اوست
و نیاحت بسبب او اگرچه فعل غیرست سوم آنکه خاص ست بکافر نه مومن زیرا که مومن بذنب غیر هرگز معذب نیست و فیه بعد لا یخفی زیرا که بر کافر
هم ذنب غیر وی بار نمی کنند لقوله تعالی ولا تزر الآیه چهارم آنکه معنی تعذیب توبیخ ملائکه است میت را بانچه ندبه می کنند اهل وی چنانکه امام احمد
از ابی موسی مرفوعا آورده که المیت [illegible] الحی اذا قالت النائحة واعضداه واناصراه واکاسیاه جبذ المیت وقال انت عضدها انت
ناصرها وانت کاسیها و اخر [illegible] ست زیرا که تمیز مائته ست و عام ست [illegible] تعذیب تالم میت ست به نیاحت و غیره که از اهل وی واقع می شود و وی
رقت می کند برای ایشان و [illegible] یک شات ست [illegible] قاذا ز [illegible] دو ازده [illegible]
اینست که آنحضرت زجر کرد [illegible] ست قاضی عیاض هو اولی الاقوال و احتجاج کرده اند بحدیثی که در وی
[illegible] احدکم اذا بکی استعبر له صریحه فیا عباد الله لا تعذبوا اخوانکم و نیز استدلال
کرده اند باینکه اعمال عباد عرض [illegible] صد گوسفند یک گوسفند [illegible]
[illegible] ایشان و هو صحیح و ثم تاویلات اخر و ما ذکرنا اشف ما فی الباب انتهی کلام السبل

وعن انس رضي الله عنه قال شهدت بنتا للنبي صلى الله عليه وسلم تدفن و رسول الله صلى الله عليه وسلم جالس عند القبر فرايت عينيه تدمعان گفت انس حاضر شدیم ما دختر آنحضرت ام کلثوم زوجه عثمان را در حالیکه
دفن کرده می شود و حال آنکه آنحضرت نشسته بود نزد قبر پس دیدم من هر دو چشم آنحضرت را که اشک می ریختند رواه البخاری
و از اینجا معلوم شد که گریستن بر مرده بی نوحه و بلند کردن آواز لا باس به ست و مکروه ست ندبه و نوحه و در حدیث متفق علیه در قصه وفات
ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم از حدیث انس آمده که چون روان شد اشک از هر دو چشم آنحضرت گفت عبدالرحمن بن عوف تو گریه
می کنی ای رسول خدا فرمود ای ابن عوف این اشک ریختن رحمت ست و در روایت دیگر آمده فرمود هذه رحمة جعلها الله في قلوب عباده
فانما يرحم الله من عباده الرحماء متفق علیه تحقیق درین باب آنست که کمال آنحضرت کمال بشری ست علی الاطلاق که شامل تمام لطائف
و قوای ظاهره و باطنه است چنانچه لائق بحال بشرست که جامع صفات روح و نفس و طبیعت ست برخلاف حال ملائکه و بود آنحضرت که میداد
هر چیز را حق وی و ظاهر می شد از وی آثار تمام حواس و قوی پس آنچه مقدور بود صادر می شد بقدرت و اختیار و آنچه نه مقدور بود صادر
می شد بحکم طبیعت و اضطرار و اگر نه این چنین باشد نقصان لازم آید و همه موافق حکمت ست و این دلیل سلامت حواس و قوی ست
پس مر آنحضرت را هست مرتبه کمال و تمام ست و این یکی از وجوه وجود سکرات موت ست در حق وی صلی الله علیه وسلم والله اعلم و بالجمله
این حدیث برای گریه است در هیچ احوال و مثل آن که حالت تذکر ذنوب و معاصی و غیرهاست حجتی ست روشن و یکی از آثار رحمت الٰهی ست
[illegible] نسب درست کند گریه های زاری ما ❊ همین بس ست پس از مرگ خیر جاری ما ❊ و این حدیث را در سبل السلام و غیره نگرفته

وعن جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تدفنوا موتاكم بالليل الا ان تضطروا اليه دفن نکنید مرده های خود را بشب مگر آنکه مضطر گردید بسوی آن از این حدیث معلوم شد که دفن در شب مکروه ست
مگر بضرورت و اضطرار و باین رفته است حسن و وارد شده است تعلیل نهی باینکه ملائکه نهار رأفت انداز ملائکه لیل در حدیثی شارح گفته
والله اعلم بالصحة **تنبیه** در بیان اوقات حدیث عقبه بن عامر گذشته که سه ساعت ست که نهی میکرد ما را آنحضرت که نماز کنیم در آن یا در گور کنیم در آن
ساعات مرده های خود را وقتی که بر آید آفتاب درخشنده تا آنکه بلند شود و وقتی که قائم شود قائم ظهیره تا آنکه زائل شود آفتاب و میکه
مائل شود بغروب تا آنکه فرو رود انتهی در سبل گفته مستحسن آن بود که مصنف آن حدیث را در اینجا ذکر میکرد اخرجه ابن ماجه

واصله في مسلم روایت کرد این را ابن ماجه و اصلش در مسلم ست و لفظ وی این ست که خطبه خواند آنحضرت روزی و ذکر کرد مردی را
از اصحاب خود که قبض کرده شد و کفن کرده شد در کفنی غیر طائل و قبر کرده شد در شب و لکن قال و لیکن گفت درین حدیث بعد آنچه
ذکر کردیم زجر ان یقبر الرجل باللیل حتی یصلی علیه زجر کرد از ینکه دفن کرده شود مرد بشب تا آنکه نماز گذارده شود
بروی مگر آنکه مضطر شود آدمی بسوی آن و این ظاهرست در آنکه نهی جائی ست که مظنه حصول [illegible] باشد در حق میت بترک نماز یا عدم احسان
کفن و چون حاصل شود در تاخیر میت تا روز کثرت مصلین یا حضور کسی که امید [illegible] را و خبر داد هر یکی بانچه دیده بود [illegible] تقدیر تاخیر باید کرد در مسلم
بدان و اگرچه در روز باشد و دال است برین دفن علی رضی الله عنه فاطمه را در شب [illegible] بر جنائز [illegible] و صفت [illegible] ابن عباس آورده که درآمد آنحضرت
قبری را در شب پس افروخته شد برای آنحضرت چراغی پس گرفت آنحضرت میت [illegible] ثابت ماند [illegible] تا آنکه و [illegible] بودی تو بسیار آه کننده خواننده
قرآن ترمذی گفته این حدیث حسن صحیح ست و در شرح سنه گفته اسناد وی ضعیف ست و ترمذی گفته در [illegible] اختند تا آنکه عصر ایشان [illegible] و ازین حدیث معلوم می شود
که دفن در شب درست ست و وجه کراهت در شب شاید آن باشد که در آن وقت اجتماع مسلمان علی جنازه و حمل آن دشوارست و الله اعلم
و ازینجا رخصت کرده اند بعض اهل علم در دفن بشب ابن حزم گفته مدفون نشود هیچ یکی در شب مگر آنکه مضطر گردد بسوی آن و گفت
دفن اصحاب و ازواج آنحضرت بشب بضرورت خوف زحام یا تغیر و غیر ذلک بود از آنچه دفن بدان در شب مباح ست و حلال نیست
هیچ یکی را که گمان کند بآنها جز این انتهی و عن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه قال لما جاء نعي جعفر
گفت هرگاه که آمد خبر موت جعفر که در غزوه مؤته شهید شد قال النبي صلى الله عليه وسلم اصنعوا لآل جعفر طعاما
بسازید برای اولاد جعفر طعامی را فقد اتاهم ما یشغلهم پس تحقیق آمده ست ایشان را چیزیکه باز میدارد ایشان را از طعام پختن
که خبر موت او باشد شیخ در ترجمه گفته درین حدیث دلیل ست بر آنکه مستحب ست خویشاوندان و همسایگان و دوستان را تهیه طعام
مر اهل میت را و بعضے گفته اند فرستادن طعام برای اهل مصیبت روز اول غیر مکروه ست از جهت شغل بتجهیز میت و روز دوم مکروه
اگر زنان نوحه گر جمع شوند زیرا که این اعانت ست بر اثم و عدوان و اختلاف کرده اند در اکل غیر اهل مصیبت آن طعام را و ابو القاسم گفته
باک نیست مر کسی را که مشغول است بجهاز میت کذا فی مطالب المومنین اخرجه الخمسة الا النسائي یعني احمد و ابو داود و ترمذی
و ابن ماجه و شافعی نیز و صححه ابن السکن و حسنه الترمذی و اخرج نحوه احمد و الطبرانی و ابن ماجة من حدیث اسماء بنت عمیس ام عبد الله بن جعفر
در سبل گفته درین حدیث دلیل ست بر شرعیت ایناس اهل میت بساختن طعام برای شان بنابر شغل آنها بموت و لیکن احمد و ابن ماجه باسناد
صحیح از حدیث جریر بن عبد الله بجلی آورده که گفت بودیم که می شمردیم جمع شدن مردم را نزدیک اهل میت و ساختن طعام را بعد دفن او
از نیاحت پس محمول است حدیث جریر بر آنکه مراد ساختن اهل میت ست طعام را برای کسانیکه همراه و جمع بودند در دفن و حاضر بودند نزد
شان کما عرف بعض اهل الجهات و اما احسان بایشان بحمل طعام بسوی ایشان پس لا باس به ست و همین ست مفاد حدیث جابر و منجمله آنچه
حرام ست بعد موت عقرست نزد قبر زیرا که وارد شده ست نهی از آن احمد و ابو داود از حدیث انس آورده که گفت آنحضرت نیست عقر
در اسلام عبد الرزاق گفته عقر میکردند ابل را بر قبر مرد سخی و می گفتند جزای فعل و میدهیم زیرا که وی در حیات خود شتر عقر کرده مهمانان را میخورانید
پس ما هم نزد قبر وی جانور ذبح کرده بخوردن درندها و پرندها میدهیم تا بعد وفات هم مطعم باشد چنانکه در حیات خود بود و نزد بعضے
از ایشان آن بود که چون راحله او را نزد قبر وی ذبح کرده شود روز محشر سوار برخیزد و هر که نزد قبرش عقر کرده نشود وی پیاده برخیزد و این برند

تعالین حشر از ایشان راست می آید پس این فعلی ست جابلی محرم انتی **وعن** سلیمان بن بریدة الاسلمی روی عنه ابنه وعمران بن حصین وجماعة مات سنة خمس عشرة ومائة عن ابیه روایت می کند از پدر خود که بریده است قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعلمهم اذا خرجوا الی المقابر ان یقولوا بود آنحضرت که تعلیم میکرد صحابه را چون بیرون می آمدند بسوی مقبرها اینکه بگویند این کلمات را السلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین سلام ست بر شما ای اهل سراها از مومنان و مسلمانان وگفته اند که سلام اینجا بمعنی استسلام ست یعنی تسلیم ست زیرا که تمیز مائة ست وعام لمی بنائی که آنرا عرصه و فضا باشد و استعمال او در منازل احیا آید و در اموات نیز اطلاق کردند وانا ان شاء الله بکم لاحقون ... فاذا زات خدای تعالی بشمار رسندگان و پیوستگانیم و استعمال انشاء الله تعالی درینجا بجهت تبرک و رغبت ... خواهی یافت یا بجهت شک در وفات بر ایمان یا باعتبار قرب و گرنه قضا بود که با هم رسیم ... هر صد گوسفند یک گوسفند ... وفات که بعضے ماکول سباع اند و بعضے غریق و بعضی سوخته و جز آن و لحوق بظاهر مقتضی دفن ست وایشان غیر مدفون ... ست که ... **ولکم العافیة** می طلبم از خدا برای خود و برای شما عافیت و سلامت از عذاب دنیا و آخرت **رواه مسلم** واخرجه ایضا من حدیث عائشة وفیه زیادة یرحم الله المتقدمین منا والمتاخرین و حدیث دلیل ست بر شرعیت زیارت قبور و سلام بر قبور خطابی گفته اسم دار واقع می شود بر مقابر و هو صحیح زیرا که دار در لغت بر ربع مسکون و بر خراب غیر ماهول هر دو واقع می شود و عافیت میت سلامت اوست از عذاب و مناقشه حساب مقصود از زیارت قبور دعاست برای ایشان و احسان در حق آنها و تذکر آخرت و زهد در دنیا واما آنچه عامه برخلاف این احداث کرده اند همچو خواندن آنها و استصراخ و استغاثه و سوال کردن از خدا بحق شان و طلب حاجات از ایشان که این همه از بدع و جهالات ست **وعن** ابن عباس رضی الله عنه قال مر رسول الله گذشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بقبور المدینة بقبرها که در مدینه بود فاقبل علیهم بوجهه پس مقابل شد آنحضرت بر ایشان بروی مبارک خود فقال پس گفت السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا ولکم سلام ست بر شما ای کسان قبور بیامرزد خدای تعالی ما را و شما را انتم سلفنا ونحن بالاثر شما پیش گذشتگان مائید و ما در پی شما میرسیم ؎ امروز گر از رفته حریفان خبری نیست ٭ فرداست که زین بزم زما هم اثری نیست ٭ درینجا دلیل ست بر آنکه گذرنده سلام گوید بر اموات چون بگذرد بر مقبره و اگرچه قصد زیارت آنها نکرده است و در وی دلالت ست بر آنکه مرده ها میدانند کسی را که میگذرد بر ایشان و سلام میکند بر آنها ورنه اضاعت باشد و ظاهرش در جمعه و غیر اوست و در هر دو حدیث اول و این حدیث دلیل ست بر آنکه چون انسان برای یکی دعا و استغفار کند باید که ابتدا بنفس خود کند و برین وارد ست ادعیه قرآنیه ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان واستغفر لذنبک وللمؤمنین و در وی دلیل ست بر اینکه این ادعیه و مانند آن نافع ست برای میت بلا خلاف واما غیر وی از قراءت قرآن پس شافعی گوید نمیرسد او را و احمد و جماعتی از علما بوصول وی بمیت رفته و جماعتی از اهل سنت و حنفیه بآن رفته اند که میرسد انسان را گردانیدن ثواب عمل خود برای غیر صلوة باشد یا صوم یا حج یا صدقه یا قراءت قرآن یا ذکر و هر چه از انواع قرب باشد در سبل گفته هذا القول هو الارجح دلیلا و دارقطنی روایت کرده که پرسید مردی آنحضرت را چگونه نکوئی کند با مادر و پدر خود بعد موت ایشان فرمود نماز گذارد برای ایشان با نماز خود و روزه دارد برای ایشان با روزه خود و در حدیث بخاری و مسلم ست که اضحیه میکرد آنحضرت از طرف نفس خود گوسفندی و از طرف امت خود گوسفندی و در وی اشارت ست برسیدن نفع بانسان از عمل غیر وی در سبل گفته وقد بسطنا الکلام فی حواشی ضوء النهار بما یتضح به قوة هذا المذهب انتهی **رواه الترمذی وقال حسن غریب** وگفت عائشه بود آنحضرت هر گاه که می بود شب

نوبت وی بیرون می آمد در پایان شب بسوی بقیع و میگفت السلام علیکم دار قوم مؤمنین سلام باد بر شما ای اہل سرای مؤمنان و اتاکم ما توعدون
غدا مؤجلون و آمد شما را چیزی که وعده کرده شدید شما فردای قیامت مدتی معین و مہلت داده شده اید شما و انا ان شاء الله بکم لاحقون و ما اگر خواسته خدا است
بشما پیوستگانیم اللهم اغفر لاہل البقیع الغرقد خداوندا بیامرز اہل بقیع غرقد را رواه مسلم بقیع بفتح موحده نام گورستان مدینه است
و غرقد بغین معجمه و قاف نام درختی ست که دران زمین بزمانه پیشین بسیار بود و ہم از عائشه رضی الله عنها ثابت ست که وی پرسید از آنحضرت چگونه گویم
یعنی در زیارت قبور فرمود بگو السلام علی اہل الدیار من المومنین و یرحم الله [illegible] را و خبر داد ہر یکی بانچه دیده بود پس خدای تعالی پیش روندگان را از ما
و پس ماندگان را و انا ان شاء الله بکم لاحقون رواه مسلم **وعن** [illegible] برجنائز [illegible] و صفت رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تسبوا الاموات فانہم قد افضوا الی ما قدموا [illegible] ثابت ماند [illegible] حدیث [illegible] تا آنکه وی ایشان بتحقیق رسیدند بسوی
چیزی که پیش فرستادند یعنی یافتند جزای عملی که کردند اگر خیرست یا بدی [illegible] تا آنکه عمر ایشان [illegible] نه بخشند ذکر کردن شما آنرا و توقع
درما لا یعنی ست رواه البخاري و غیره و ترمذی و ابو داود از حدیث ابن عمر آورده [illegible] رسول خدا صلی الله علیه وسلم یاد کنید و بگویید
نیکیہای مردہای خود را و باز ایستید از ذکر کردن بدیہای شان شیخ گفته و این مخصوص ست بمسلمانان و صالحان و آنانکه آشکارا فسق نکنند
و ظلم نکنند انتہی و در سبل گفته حدیث دلیل ست بر تحریم سب اموات و ظاہرش عموم مسلم و کافر ست و در شرح مغربی گفته ظاہر تخصیص
اوست زیرا که سب کافر جائز ست لما حکاه الله تعالی من ذم الکافر فی کتابه العزیز کعاد و ثمود و اشباہہم گویم و لیکن قول وی قد افضوا الی ما قدموا
علت عامه است مر فریقین را معنی وی آنست که نیست ہیچ فائده در بدگویی شان و تفکر در آبروہای آنہا و آنچه او تعالی ذکر امم خالیه و ضلالت آنہا
کرده مقصود از ان ذم شان نیست بلکه تحذیر این امت ست از افعالی که مفضی به وبال و نکال فاعل آن شدند و بیان محرمات ست که ارتکاب آنہا
کردند و ذکر خصال فجوره فاجر بغرض صالح جائز ست و از قبیل سب منہی عنه نیست پس مخصص بکفار نباشد آری حدیث مخصص ست
ببعض مؤمنین چنانکه در حدیث دیگر ست که گذشت بر آنحضرت جنازه پس ثنا گفتند بروی ببشر الحدیث و آنحضرت مقرر داشت ایشان را بران بلکه
فرمود واجب شد یعنی نار بعده گفت شما شہدای خدا اید و نتوان گفت که آنکس که ثنای بد بروی کردند مؤمن نبود زیرا که حاکم در ذم وی روایت
کرده که بد مرد بود و وی بتحقیق بود فظ غلیظ و ظاہر آنست که مسلم بود زیرا که اگر کافر می بود تعرض بذم وی بغیر کفر نمی کردند و قرطبی جواب داده است
از سب آنہا مر او را که یحتمل که وی مستظہر بالشر بود تا از باب لا غیبة لفاسق باشد یا محمول شود نہی از سب اموات بر ما بعد دفن گویم مناسب
تعلیل بافضاء الی ما قدموا ہمین ست زیرا که افضای حقیقی بعد دفن ست و روی الترمذي عن المغيرة و ابن عباس نحوه
مانند حدیث عائشه رضی الله عنها در نہی از سب اموات لکن قال لیکن گفت دشنام مدہید مردہا را فتؤذوا الاحیاء پس ایذا دہید زندہا را
و در اسنادش صالح بن بہان ست و او ضعیف ست و لیکن حدیث سہل بن سعد بمعنی شاہد اوست قاله الشوکانی ابن رشید گفته
سب کافر حرام ست وقتیکه متاذی شود بدان مسلم زنده و حلال ست وقتیکه حاصل نشود بدان اذیت و اما مسلم پس حرام ست مگر وقتی که
داعی باشد ضرورت مثل آنکه در وی مصلحت میت بود و مراد تخلیص او از مظلمه باشد که واقع شده است از وی که درین صورت مستحسن بلکه واجب
ست او و نظیر وی چیزی ست که مستثنی کرده اند از جواز غیبت جماعتی از احیا بنا بر بعض امور **تنبیه** منجمله اذیت میت ست نشستن
بر قبر وی بدلیل حدیث عمرو بن حزم انصاری که گفت دید مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم و من تکیه زده ام بر گوری پس فرمود ایذا مکن صاحب
قبر را اخرجه احمد مصنف گفته اسنادش صحیح ست و مسلم از حدیث ابو ہریره آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم اگر بنشیند یکی از شما بر اخگر

ولیسوزد جامہ او و برسد بسوی جسم وی بہترست او را ازینکہ بنشیند بر قبر و ہم مسلم از ابی مرثد مرفوعاً آوردہ کہ منشینید بر قبور و نماز مگذارید بسوی آن و نہی ظاہرست در تحریم و گفت مصنف رح در فتح الباری نقلاً عن النووی کہ جمہور قائل اند بکراہت جلوس بر قبر و گفت مالک مراد بقعود حدست واین تاویل ضعیف ست یا باطل انتہی و بمثل قول مالک قال ابو حنیفۃ کما فی الفتح گویم دلیل مقتضی تحریم قعود بروی ست و مرور بالای آن زیرا کہ قول وی ایذا مکن صاحب قبر را نہی ست از اذیت مقبور از مومنان و اذیت مومن حرام ست بنص قرآن وَالَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ بِغَیْرِ مَا اکْتَسَبُوْا فَقَدِ احْتَمَلُوْا بُهْتَانًا وَّاِثْمًا مُّبِیْنًا و ازین جا شناعت مذہب شیعہ توان دریافت کہ افاضل مومنین را بعد وفات شان سب میکردست زیرا کہ تمیز مائۃ ست و عام ست ☆ مذہب معلوم و اہل مذہب معلوم ☆

کتاب الزکوۃ

زکوۃ در لغت مشترک ست میان نما و زیادت و طیب و تطہیر مال و سبب نمای اجر صاحب آن و طہارت او از ذنوب ست و زکوۃ را صدقہ ہم گویند زیرا کہ دلیل ست بر صدق صاحب وی در دعوی صحت ایمان و زکوۃ فریضہ ایست از فرائض دین و رکنی ست از ارکان اسلام و منکر فرضیت آن کافرست کہ از ضروریات شرع و در وجوبش اختلاف ست کہ قبل ہجرت ست یا بعد آن ابن خزیمہ در صحیح خود دعوی قبل از ہجرت کردہ اما صحیح آنست کہ بعد از ہجرت ست در سنہ ثانیہ و باین جزم کردہ است ابن اثیر و بعضے گویند کہ قبل فرضیت رمضان ست و تحقیق آنست کہ بعد از رمضان بود و وجوب آن باتفاق فقہا در چہار صنف ست از مال یکی زرع و ثمار چنانکہ جو و خرما و انگور و مانند آن نہ بقول و خضراوات کہ زود تباہ گردد دوم بہیمۃ الانعام از شتر و گاو و گوسفند سوم طلا و نقرہ کہ قوام معاش اہل عالم باعتبار تقویم اشیا بدان ست چہارم اموال تجارت از ہر صنف کہ باشد ہمچو ظروف و فروش و سائر اقمشہ و امتعہ و در جمیع اصناف اموال در ہر سال یکبارست و در زروع و ثمار وقت حصاد و درو کردن و کمال آن کہ وقت حصول غلہ است این چنین ست نزد ائمہ بالاتفاق و نزد شوکانی دلیلی بر زکوۃ در مال تجارت نیست می گوید کہ نیست واجب مگر در ہمان چیز کہ شارع در ان واجب گردانیدہ از اموال و بیان نمودہ آنرا برای مردم چنانکہ فرمود خُذْ مِنْ اَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ و تحقیق توسع کردند بسیاری از اہل علم در ایجاب زکوۃ در اموالے کہ واجب نکردہ است خدای تعالی زکوۃ را در آنہا بلکہ تصریح فرمودہ ست در بعضے از ان بعدم وجوب مثل قول آنحضرت نیست بر آدمی در بندہ و اسپ او صدقہ و بود صحابہ را اموال و جواہر و تجارات و خضراوات و حکم نکرد ایشان را بتزکیہ آن اموال و نہ طلبید زکوۃ آن از ایشان پس اگر در چیزی ازین اموال زکوۃ واجب می بود ہر آئینہ بیان می فرمود آنرا برای مردم انتہی و شک نیست کہ اقوی و ارجح از روی دلیل ہمین ست گو مخالف جمہور باشد **عن** ابن عباس رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم بعث معاذا الی الیمن بدرستیکہ آنحضرت فرستاد معاذ بن جبل را بسوی یمن بامارت و قضا و اخذ صدقہ و این فرستادن در سنہ عشر قبل حج بود کما ذکرہ البخاری فی اواخر المغازی و گفتہ اند کہ در آخر سنہ تسع بود وقت انصراف از غزوہ تبوک قیل سنۃ ثمان بعد الفتح و بالجملہ درینجا دلیل ست بر فرستادن سعات برای اخذ زکوۃ و بود آنحضرت و خلفای وی کہ میفرستادند ساعیان او آن مشہورست در صحیحین ست از ابی ہریرہ کہ فرستاد آنحضرت عمر را بر صدقہ و ہم در صحیحین ست از ابی حمید کہ عامل کرد آنحضرت مردی را از قبیلہ ازد کہ او را ابن اللتبیہ گفتند و ہم در صحیحین ست از عمر کہ وی عامل کرد ابن السعدی را و نام وی عمرو بن وقدان مالکی بود و نزد ابو داود ست کہ فرستاد آنحضرت ابا مسعود را در حالیکہ ساعی ست و در مسند ست کہ فرستاد آنحضرت ابا جہم بن حذیفہ را در حالیکہ مصدق ست و ہم در وی ست کہ فرستاد عقبہ بن عامر را برای سعی و ہم در وی ست از حدیث قرہ بن دعموص کہ فرستاد ضحاک بن قیس را ساعی و در مستدرک ست کہ فرستاد قیس بن سعد را

در حالیکه ساعی ست و در وی ست از حدیث عباده بن الصامت که فرستاد او را آنحضرت بر صدقات و فرستاد ولید بن عقبه را بساعی
بر بنی المصطلق و روایت کرد بیهقی از شافعی که می فرستادند ابوبکر و عمر بر صدقه و در طبقات ابن سعد ست که فرستاد آنحضرت مصدقین را بسوی
عرب بهلال محرم سنه تسع و این در مغازی واقدی ست باسانیده و بالجمله چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم معاذ را بسوی یمن فرستاد مشایعت
کرد او را بنفس نفیس خود و آنحضرت پیاده بود و معاذ سوار و فرمود شاید که باز در نیابی مارا تو ای معاذ و هم چنین واقع شد فذکر الحدیث
پس ذکر کرد ابن عباس تمام قصه معاذ را که فرمود آنحضرت که تو می آئی قومی را که اهل کتاب اند [illegible] کن ایشان را بگواهی دادن
لا اله الا الله و محمد رسول الله پس اگر فرمان برداری کنند ترا یعنی مرا و خبر داد هر یکی با نچه دیده بود [illegible] بتحقیق خدای تعالی فرض
گردانیده است بر ایشان پنج نماز در روز و شب پس اگر ایشان [illegible] بر جنائز [illegible] و هفت [illegible] ایشان را وفیه
و درین حدیث بعد انچه مذکور شد این ست که ان الله افترض علیهم [illegible] ثابت ماند [illegible] تا آنکه [illegible] خدای تعالی بتحقیق فرض
گردانیده است بر ایشان صدقه را یعنی زکوة تؤخذ من اغنیائهم گرفته شود [illegible] تا آنکه [illegible] ایشان و درینجا دلیل ست بر انکه
متولی قبض زکوة و صرف آن امام ست بنفس خود یا نایب وی و هر که ممتنع شود از دادن آن گرفته شود از وی بقهر و بیان کرد آنحضرت این مراد را
بفرستادن ساعیان فترد علی فقرائهم پس باز گردانیده شود بر درویشان ایشان و باین استدلال کرده اند بر انکه کافی ست
اخراج زکوة در صنف واحد و گفته اند محتمل که تخصیص فقرا بجهت آن کرده باشد که غالب همین ایشان اند و نیست در وی دلیل بر مذکور
و شاید که مراد بفقیر کسی ست که حلال ست صرف زکوة بسوی وی پس داخل باشد مسکین هم نزد کسیکه می گوید که مسکین اعلی حال ست از فقیر
و نیز که بالعکس گفته پس امر واضح ست متفق علیه تمام روایت اینست پس اگر اطاعت کنند مر صدقه را پس دور دار خود را از نفائس
اموال ایشان و پرهیز کن دعای ستم کرده شده را که نیست میان دعای مظلوم و میان خدا پرده [illegible] بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن
اجابت از در حق بهر استقبال می آید. واللفظ للبخاری چنانکه گذشت از حدیث ابن عباس که می آئی قومی را الخ وعن
انس رضی الله عنه ان ابابکر کتب له روایت ست از انس که بدرستیکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه نوشت برای
وی این کتاب را وقتی که متوجه گردانید او را بسوی بحرین و آن کتاب این ست بسم الله الرحمن الرحیم هذه فریضة الصدقة این
نسخه فریضه زکوة ست مضاف را حذف کردند زیرا که معلوم ست و در وی جواز اطلاق صدقه است بر زکوة بر خلاف کسی که منع می کند
ازان و در بخاری این کتاب را به بسمله شروع کرده کما تقدم التی فرضها رسول الله صلی الله علیه وسلم علی المسلمین
زکوتی که فرض گردانیده ست آنرا رسول خدا بر مسلمانان و در وی دلالت ست برینکه این حدیث مرفوع ست و مراد بفرض تقدیر ست زیرا که
وجوب آن ثابت ست بنص قرآن کما یدل له قوله والتی امر الله بها رسوله و آن صدقه که امر کرده است خدای تعالی بدان پیغمبر خود را
یعنی بتقدیر انواع و اجناس وی و قدر مخرج از وی پس کسی که طلبیده شود از مسلمانان آن صدقه را بر وجه مشروع آن پس باید که بدهد
آنرا و کسیکه طلبیده شود فوق آن و زیاده بر وجه مشروع پس باید که ندهد فی کل اربع و عشرین من الابل فما دونها الغنم
در هر بست و چهار از شتران و انچه پایان بست و چهار ست گوسفند ست فی کل خمس شاة در هر پنج شتر یک گوسفند در مصفی
گفته ظاهر ازین لفظ و مانند آن آنست که چون این قدر ابل جمع شوند دران زکوة لازم شود از آن یک کس باشند یا از ان دو سه کس
و همین ست مذهب شافعی و تایید میدهد این معنی را تسمیه زکوة بحق المال در اثر حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس این تسمیه تنبیه می کند

که دوران زکوة بر اجتماع مال ست نه حال مالک و لهذا بر مال صبی و مجنون نزدیک اهل مدینه واجب می شود و بر زرع صبی نزدیک همه لازم می آید و گویا
مصلحت در اولویت حکم بر حال مال دون حال مالک آنست که مصدق از نزدیک امام با جناد و قری میرود و او را بر حقیقت حال مالکان اطلاع نیست
و در قول مالکان عمرها میرود و تحقیق حال متعسر می شود بخلاف رمها و گلها که بر مشارع و مسارح جمع می شوند و معرفت آنها بمشاهده می توان حاصل نمود
و معنی اجتماع درینجا اجتماعی ست که بسبب آن همه را یک گله و یک رمه می توان گفت و این باتحاد مشرع یعنی جای آب خوردن و مسرح جائی از فنای
قریه که دران از میان خانها آورده جمع [illegible] ست زیرا که تمیز مانع ست و غنم [illegible] برند و مرعی یعنی چراگاه و مراح جای آنها در وقت شب و موضع حلب
و راعی و محل [illegible] پس باتحاد این [illegible] شیء چند شرط ست که بباید و قوله الغنم مبتدای مؤخرست و خبرش
ماقبل اوست و در بعضی نسخ [illegible] یک شات ست [illegible] فاذا زا[illegible] دو و ازده [illegible]
لیست تا [illegible] گوسفند ست و در وی تعیین اخراج غنم ست در مثل این صورت و هو قول مالک
واحمد پس اگر شترے بجای آن [illegible] صد گوسفند یک گوسفند [illegible] ست زیرا که اصل اجزاست و اگر قیمت یک شتر دهد نه قیمت چهار گوسفند
پس در وے خلاف ست نزد شافعیه [illegible] گوسفند معین ست که [illegible] الا قیس ان لا یجزی فاذا بلغت خمسا وعشرین الی خمس وثلثین
ففیها بنت مخاض پس چون برسند شتران بست و پنج شتر تا سی و پنج شتر پس واجب دران بنت مخاض ست و باین رفته اند جمهور
و مروی ست از علی رضی الله عنه که واجب ست در بست و پنج شتر پنج شاة بحدیث مرفوع که وارد ست بدان و حدیث موقوف از علی کرم الله وجهه
و لیکن مرفوع ضعیف ست و موقوف حجت نیست فلهذا قائل نشدند بدان جمهور انثی ماده و این را برای زیادت توکید آورده ورنه معلوم است
که بنت مخاض جز ماده نباشد و مخاض بفتح میم و تخفیف خای معجمه و در آخر ضاد معجمه آنکه یکسال بروی گذشته باشد و قدم در سال دیگر گذاشته
تا آخر آن سال بهمین نام دارد برابر ست که نر باشد یا ماده زیرا که مادر وی از حوامل ست و مخاض ناقهای حامل را گویند و نیست او را واحد از لفظ
وی و ماخض آنست که وقت حمل وی در آمده باشد اگرچه حامل نبود و ضمیر فیها راجع ست بسوی ابل فان لم تکن پس اگر نباشد بنت مخاض
فابن لبون ذکر پس واجب دران ابن لبون نر ست و زیادت ذکر برای تاکید ست لبون بفتح آنکه دو سال بروی گذشته باشد و در سال
سوم در آمده تا تمام آن زیرا که مادرش شیر می دهد بچه دیگر را که زائیده است و ماده را بنت لبون گویند فاذا بلغت ستا وثلثین
الی خمس واربعین ففیها بنت لبون انثی پس چون برسند شتر سی و شش را تا چهل و پنج پس دران بنت لبون ست ماده
فاذا بلغت ستا واربعین الی ستین ففیها حقة پس چون برسند چهل و شش را تا شصت پس دران حقه است بکسر حا
و تشدید قاف ناقه که سه سال بروی گذشته باشد و در سال چهارم در آمده تا تمام او همین نام اوست و ذکر را حق گویند بنا بر آنکه مستحق
بار کردن بروی شده است و لهذا گفت طروقة الجمل کوفته شده شتر ست یعنی مستحق آن شده که شتر نر بروی بجهد و طروقه بفتح اول
بمعنی مطروقه است بر وزن فعوله بمعنی مفعول مراد آنست که شان او این ست اگرچه فحل آنرا مطروق نکرده باشد فاذا بلغت واحدة
وستین الی خمس وسبعین ففیها جذعة پس چون برسند شتران شصت و یک را تا هفتاد و پنج پس واجب در وی جذعه است
بفتح جیم و ذال شتری که بروی چهار سال گذشته باشد و در پنجم در آمده فاذا بلغت ستا وسبعین الی تسعین ففیها ابنتا لبون
پس چون برسند ابل هفتاد و شش را تا نود پس در وے دو بنت لبون ست و بیانش گذشت فاذا بلغت احدی وتسعین
الی عشرین ومائة ففیها حقتان طروقتا الجمل پس چون برسند نود و یک را تا یکصد و بست پس در وی دو حقه است
کوفته شده شتر و گذشت بیان او فاذا زادت علی عشرین ومائة پس چون زیاده گردد بر صد و بست یعنی یک یا زیاده

چنانکه قول جمهور ست و دال ست بران کتاب عمر پس چون باشند صد و بست و یک پس در وی سه بنت لبون ست تا آنکه برسند صد و بست و نه را
و مقتضای وی این ست که آنچه برین مقدار بیفزاید زکوة وی ابل ست چون ابل باشد پس واجب نیست در وی زکوة آن مگر وقتیکه برسد
بیک صد و سی که واجب در وی دو بنت لبون ست و یک حقه و چون بیک صد و چهل برسد در وی یک بنت لبون و دو حقه ست و از ابی حنیفه
آمده که چون زیاده شوند بر یک صد و بست برگردند بسوی فریضهٔ غنم پس در یک صد و بست و پنج سه بنت لبون و یک گوسفند ست گویم در حدیث
حکم هر اربعین و خمسین ذکر کرده اند پس چون بیک صد و بست و یک برسد لازم آید ... یک بنت لبون و در وی حکم بست و پنج
و نحو آن ذکر نکرده پس هم قول ابو حنیفه محتمل ست و نیز محتمل که ... را و خبر داد هر یکی بانچه دیده بود ... اه والله اعلم ففی کل اربعین
بنت لبون پس در هر چهل بنت لبون ست و ... ومن لم یکن معه
الا اربع من الابل فلیست فیها صدقة وکسی ... در وی صدقه الا ان یشاء
ربها مگر آنکه خواهد صاحب شتران که بطریق تطوع و تبرع چیزی بدهد ... ست ذکر کرده شد برای توهم ناشی
از قول وی فلیست فیها صدقة و منفی مطلق صدقه ست زیرا که لفظ محتمل اوست و اگرچه المقصود علیه باشد پس این صدقه واجبه ابل ست که درین
حدیث تفصیل یافته و ظاهرش وجوب اعیان مذکوره ست و لیکن عنقریب می آید که هر که عین را نیابد غیر وی مر او را کافی باشد کذا فی السبل
گویم بقیه حدیث این ست که پس چون برسد پنج شتر را پس در وی یک گوسفند ست و کسیکه برسد نزد وی شتران مقداری که صدقه در وی
جذعه باشد که از شصت و یک تا هفتاد و پنج ست و نیست نزد وی جذعه و نزد وی حقه است پس قبول کرده می شود از ان کس حقه و می گرداند
و میدهد با وی دو گوسفندان اگر میسر شوند آن دو گوسفند مر او را یا بدهد بست درهم و کسیکه برسد نزد وی صدقه حقه و نیست نزد او حقه
و نزد او جذعه ست که فوق حقه است پس قبول کرده می شود از وی جذعه و میدهد او را صدقه ستاننده بست درهم یا دو گوسفند چنانکه متصدق
میداد در قسم سابق و کسیکه برسد نزد وی صدقه حقه و نیست نزد وی مگر بنت لبون پس قبول کرده می شود از وی بنت لبون و بدهد همراه
آن دو شات یا بست درهم و کسیکه برسد صدقه وی بنت لبون را و نزد وی حقه است پس قبول کرده می شود از وی حقه و می دهد او را مصدق
بست درهم یا دو گوسفند بر عکس آنکه او بمصدق می داد و کسیکه برسد صدقه او بنت لبون را و نیست نزد او و نزد یک او بنت مخاض ست
پس قبول کرده می شود از وی بنت لبون و بدهد با وی بست درهم یا دو شات و کسیکه برسد نزد وی صدقه بنت مخاض و نیست نزد وی و نزد وی
بنت لبون ست پس قبول کرده می شود از وی بنت مخاض و بدهد او را مصدق بست درهم یا دو گوسفند حاصل آنست که اگر متصدق کمتر از واجب
دهد چیزی دیگر با آن ضم کند و اگر بیشتر دهد مصدق چیزی بوی دهد پس اگر نباشد نزد وی بنت مخاض بر طریق وی و نزد وی ابن لبون ست
نه بنت لبون یعنی نر نه ماده پس قبول کرده می شود از وی همان ابن لبون و نیست با وی چیزی و درین دلیل ست که فضیلت انوثت
منجبر میگردد بفضل سن و اما زکوة غنم پس مبین ست درین قول وفی صدقة الغنم فی سائمتها و در صدقه گوسفندان بیرون چرندگان
بدل ست از صدقة غنم باعاده عامل و لیکن خبر مقدم ست و سائمه از گوسفند آنست که چرد و علف داده نشود و لفظ سوم مفید آنست که وی
شرط ست در وجوب زکوة غنم و به قال الجمهور و مالک و ربیعه گفته شرط نیست و داود گفته شرط ست در غنم باین حدیث گویم و در ابل بحدیث بهز
بن حکیم که نزد ابو داود و نسائی ست باین لفظ فی کل سائمة ابل الحدیث آری در گاو ذکر سوم نیامده لیکن آنرا قیاس کرده اند بر ابل و غنم
در مصفی گفته شرط دیگر سوم ست که در کلاء مباح چرا کند پس اگر کلاء مملوک باشد آنرا سائمه گویند یا معلوفه در هر دو آمده است و اظهر نزدیک فقیر تعارض

انبات ست اگر ابنات کرده باشد بزرع اشبه می شود واگر نکرده باشد بکلای مباح اشبه میشود شرط سوم در غنم ماخوذ ست از لفظ في سائمة الغنم و در ابل و بقر بقیاس آن بود وگویا در ابل تصریح بآن نشده زیراکه ابل در عرب البته سائمه می بودند بخلاف غنم که بعض آن را اجزی معلوف می بود پس اگر در اکثر سال علف می دهد بروی زکوة واجب نیست واگر علف می دهد قدری که بدادن آن ضرر نمایان نمی شود و در اوقات دیگر در صحرا می چرد زکوة واجب ست انتهی اذا كانت اربعين الى عشرين ومائة شاة شاة وقتی که باشند چهل تا یکصد و بست گوسفند یک گوسفند ست شات اول مجرور ست زیراکه تمیز مائة ست و عام ست از ذکر و انثی و ضان و معز و شات دیگر مبتدا است و خبر وی قول اوست في صدقة الغنم زیراکه در اربعین یک شات ست تا یکصد و بست فاذا زادت على مائتين الى ثلث مائة ففيها ثلث شياة پس چون زیاده شوند بر دویست تا سه صد سه گوسفند ست فاذا زادت على ثلث مائة ففي كل مائة شاة پس چون زیاده شوند بر سیصد پس در هر صد گوسفند یک گوسفند ست ظاهرش عدم وجوب گوسفند چهارم ست تا آنکه بچهار صد رسد و این قول جمهور ست و در روایتی از احمد و بعض کوفیین ست که چون زیاده شود بر سه صد یک واجب شود چهار گوسفند فاذا كانت سائمة الرجل ناقصة من اربعين شاة شاة واحدة پس چون باشند بیرون چرندگان مرد که در انها زکوة ست کم از چهل گوسفند یک گوسفند یعنی اگرچه یک گوسفند هم کم باشد از چهل فليس فيها صدقة پس نیست در وی صدقه واجب الا ان يشاء ربها مگر آنکه خواهد صاحب آن بطریق نفل چیزی بدهد و لا يجمع بين متفرق و جمع کرده نشود میان متفرق مثلا باین طور که مردی ست مالک چهل گوسفند را و واجب در وی یک شات ست پس رفت و خلط کرد بچهل شات شخص دیگر تا بگردد صدقه او از شات نصف شات یا بود او را بست شات مخلوط بست شات دیگر پس تفریق کرد تا بحد نصاب نرسد شافعی گفت و این هر دو احتمال دارد نهی مر رب المال را و نهی مر ساعی را قاله الخطابی و لا يفرق بين مجتمع و تفریق کرده نشود میان مجتمع چنانکه مردی را چهل شات متفرق بود پس جمع کرد آن را ساعی تا واجب گردد در وی زکوة یا مروی ست که او را بست و صد شات بود و واجب در وی یک شات ست پس تفریق کرد ساعی چهل چهل تا سه شات واجب گردد شوکانی گفته این جمع و تفریق باعتبار مسرح و مراح و خلطه ست اگرچه مالکان مختلف باشند چنانکه ادله بران دال اند انتهی گویم و درین جا دلالت ست بر عدم جواز حیله در شرع مر مالک مال و مر ساعی هر دو را فافهم و باب تحریم حیل را حافظ ابن القیم رح در اعلام الموقعین استیفای تمام کرده که فوق آن متصور نیست خشية الصدقة این جمع و تفریق از جهت ترس صدقه ست که تقلیل و اسقاط یا تکثیر و ایجاب اوست چنانکه تصویر کرده شد شافعی گفته ترس دو گونه است ترس ساعی در قلت صدقه و ترس رب المال در تقلیل مالش پس هر یکی را حکم کردند که هیچ شی از جمع و تفریق در مال حادث نکنند بخوف ادای صدقه وما كان من خليطين و نصابی که باشد میان دو شریک فانهما يتراجعان بينهما بالسوية پس هر آئینه آن دو شریک رجوع کنند بیکدیگر ببرابری بیانش آنکه مثلا دو مرد اند در دویست شات شریک یکی را چهل شات ست و دیگری را صد و شصت پس واجب گردد بر اول یک شات و بر دیگری نیز یک شات نه اینکه واجب شود بر اول پنج یک شات و باقی بر ثانی و در سبل مثال تراجع خلیطین چنین گفته که یکی را مثلا چهل گاو ست و دیگری را سی گاو و مال هر دو مشترک ست پس ساعی از چهل یک مسنه ستاند و از سی یک تبیعه و باذل مسنه رجوع کند بسه اسباع بر خلیط خود و باذل تبیع بچهار اسباع زیراکه هر واحد از دو سن واجب ست بر شیوع گویا مال ملک یک کس ست و در وی دلیل ست بر آنکه چون ساعی ظلم کند یکی را از آن هر دو و زیاده از فرض بگیرد زیاده مذکور راجع بشریک نشود و بروی قیمت بقدر واجب لازم آید نه زیاده کذا في الشرح اگر گویند که هر دو مساوی اند در حق و ظلم حدیث از افاده آن قاصر نیست و لا تخرج في الصدقة هرمة و بیرون آورده نشود و داده نشود

درصدقه در ابل وغنم وبقر پیر کلان سال که دندان وی افتاده باشد ولا ذات عوار ونه خداوند عیب نقصان عوار بفتح عین مهمله عیب
ونقص ظاهر امراد عیبی خواهد بود که موجب نقصان قیمت گردد وگفته اند بفتح بمعنی معیبة العین ست وبالضم بمعنی عوراء العین
پس داخل باشد دران مرض در سبل گفته اولی آنست که مفتوح باشد تا شامل ذوات العیب بود چنانکه در حدیث ابی داود ست از عبد الله بن معاویة
الغاضری مرفوعا باین لفظ که داده نشود در صدقه هرمه ودرنه ونه مریضه ونه شرط اللئیمه ولیکن گرفته شود از وسط اموال ایشان زیرا که او تعالی نخواسته است
از شما خیر او را ونه امر کرده شما را بشر او رواه الطبرانی باسناد جید ودرنه از درن ست بمعنی چرک یعنی جرباء وشرط اللئیمه بمعنی مال ردی ست وگفته اند
صغار وشرار آن قاله فی النهایه ولا تیس ونه تیس بفتح فوقانیه وسکون تحتانیه مر چهارپا نر که آنرا تکه گویند وزیاده کرده شوکانی در مختصر
ونه خرد سال ونه اکوله ونه ربا ونه ماخض ونه فحل غنم انتهی واین بروایت مالک در موطا [illegible] عن سفیان بن عبد الله ثقفی ست که نهی کرد عمر
بن الخطاب مصدق را از ینکه بگیرد اکوله وربا وماخض وفحل غنم ومروی شده است این از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروایت ابن ابی شیبه در مسند وی
واکوله شاتی ست که عاقر باشد وربا شاتی ست که پرورده شده است در خانه برای شیر وماخض بمعنی حامل ست وفحل الغنم جهنده بر گوسفند زیرا که
مالک مال محتاج ست بانها اگرچه از خیار مال وی نباشد الا ان یشاء المصدق مگر آنکه بخواهد صدقه ستاننده بجهت غرضی ومصلحتی واختلاف
کرده اند در ضبط وی اکثر بر انند که بتشدید ست واصلش متصدق بود تا را بصاد بدل کرده در صاد ادغام کردند ومراد بدان مالک ست واستثنا راجع ست
بسوی تیس زیرا که چون تیس معد برای انزا نباشد از خیار بود ومالک را میرسد که مال افضل در صدقه برآرد ومحتمل ست که راجع باشد بسوی هر سه
ومفاد آن بود که مالک راست برآوردن هرمه وذات عوار چون فربه باشد وقیمت وی اکثر از وسط بود ودرین خلاف ست درمیان مفرعین
وگفته اند که ضبط وی بتخفیف ست مراد بآن ساعی ست واین دال ست برانکه ساعی راست اجتهاد ونظر اصلح برای فقرا ووی گویا همچو وکیل ست پس
مشیت او مقید باشد بمصالح وعائد باشد استثنا بسوی هر سه وهمین ست اصل در استثنا کما عرف فی الاصول واین وقتی ست که غنم مختلف باشد
واگر همه معیب یا تیوس باشند کافی ست اخراج یکی از انها ومالکیه گویند بخر گوسفندی که کفایت کند عملا بظاهر الحدیث ولیکن در قاموس گفته
المصدق کمحدث اخذ الصدقات والمتصدق معطیها انتهی واین بیان زکوة غنم ست وزکوة ابل وبقر بالا گذشته واما زکوة فضه پس قول او ست
وفی الرقة وواجب در نقره ورقه بکسر را وتخفیف قاف بمعنی سیم خالص وهمچنین ورق سیم سکه زده که آنرا دراهم گویند ومراد اینجا مطلق سیم ست
ربع العشر چهل یک ست در مصفی گفته نصاب فضه دو صد درهم ست ونصاب ذهب بست مثقال فزکوة هر دو ربع عشر ست ومالک در حدیث
ابی سعید خدری آورده که نیست در کم از پنج اوقیه از نقره صدقه ودر کتاب عمر روایت کرده که در سیم چهل یک ست ومالک گفته سنت که اختلاف نیست
دران نزد ما آنست که واجب میشود زکوة در بست دینار از ذهب خالص چنانکه واجب می شود در دو صد درهم ودرهمی که زکوة بدان متعین شده
اختلاف واقع شده ست حنفیان هفتاد حبه شعیره نوشته اند وشافعیان پنجاه ودو حبه شعیره وکسری واین اختلاف فاحشی ست که جمع آن
نتوان کرد شعیره بلاد ما سبک اند حسابی که بران قرار داده اند درین دیار راست نمی آید پس این حساب را گذاشتیم وحساب دیگر گرفتیم که شش
دوانیق را که اهل حرمین امروز دوانی گویند بحذف قاف وزن کردیم آن نیز مختلف برآمد بعضی نیم ماشه وبعضی نیم ماشه وچهار حبه شعیر وبعض
نیم ماشه وشش حبه از پنجاه دانسته شد که درهم سه ماشه ست وکسری زیاده بربع ماشه یا دون ازان بقلیلی یا زیاده ازان بقلیلی ودینار
یک مثقال ست ونسبت درمیان مثقال ودرهم آنست که ده درهم هفت مثقال می شود ودرین مسئله چون دراهم در زمان آنحضرت صلی الله
علیه وسلم متنوع بود احتیاط اخذ اقل ست والله اعلم انتهی گویم در هدایه گفته معتبر در وزن دراهم نصاب که دو صد درهم ست وزن سبعه ست

که ده درم ازان برابر هفت مثقال باشد وبهمین وزن جاری شده است تقدیر در دیوان عمر رضی الله عنه وامر بران استقرار یافت ودر شرح وقایه
گفته یک درم باین وزن سبعه نیم مثقال وپنجم حصه اوست پس ده درم هفت مثقال شد ومثقال بست قیراط است وقیراط پنج جو پس یک درهم چهارده
قیراط بوزن هفتاد جو شد ورتی چهار جو است پس هفتاد جو که هفده ونیم رتی است بحساب فی ماشه هشت رتی دو ماشه ویک نیم رتی شد ویکدرم
دو ماشه ویک نیم رتی شد وده درم شرعی بست ودو ماشه یک رتی کم گردید که بحساب فی روپیه یازده ماشه دو روپیه کسری کم یعنی پاو آنه چهارم کم
تقریبا شد پس دوصد درم که نصاب زکوة است باین حساب پنجاه وشش توله وپنج ونیم ماشه می شود وواجب از زکوة دران ده ماشه هفت نیم رتی است
وبحساب روپیه چهل روپیه تقریبا یعنی سی ونه روپیه دوازده آنه ویک نیم پاو بالا کسری کم خواهد شد واجب دران ربع عشر چهل است یعنی یک روپیه
واگر بقدر پنجم حصه زیاده شود یعنی بر چهل هشت روپیه مثلا بیفزاید یک روپیه وسه آنه کسری زیاده بدهد ودر زیادت بر نصاب که کمتر از خمس باشد
همان یک روپیه کافی است زیاده نباید داد زیرا که نزد حنفیه در کسور زکوة نیست تا زیادت بقدر خمس نرسد وبقدر نصاب کافی باشد مثلا اگر بر چهل
روپیه دو روپیه یا سه روپیه یا چهار روپیه یا هفت روپیه زیاده شود یک روپیه بدهد وچون زیادت بهشت رسید یک روپیه وسه آنه
کسری زیاده دهد ودر هر زیادت همین قدر خمس معتبر است مثلا در چهل وشانزده روپیه که زیادت دو خمس است یک روپیه وشش ونیم آنه تقریبا
می باید داد ونصاب طلا بست مثقال است ومثقال بست قیراط که بوزن بست وپنج رتی که بمقدار سه ماشه ویک رتی است پس یک مثقال بمقدار
سه ماشه ویک رتی شد وبست مثقال بمقدار شصت ودو ونیم ماشه باشد وآن بحساب توله پنج توله ودو ونیم ماشه شد این است نصاب طلا وبحساب
اشرفی رائج وزنش ده ونیم ماشه ونیم رتی است شش اشرفی هفت رتی کم میشود پس درین نصاب چهلم حصه که نیم مثقال است یعنی یک نیم ماشه
ونیم رتی زکوة بدهد وقیمت طلای جید درین وقت شانزده روپیه فی توله است باین حساب قیمت یک ونیم ماشه ونیم رتی طلا دو روپیه یک آنه پاو بالا
کسری زیاده می شود پس زکوة در نصاب طلای مذکور احتیاطا دو روپیه دو آنه باید داد که برای فقیر انفع است وتفصیل مسئله در کنز الحسنات وغیره
باید جست فان لم تكن الا تسعين ومائة فليس فيها صدقة الا ان يشاء ربها پس اگر نباشد سیم مگر یکصد ونود درم یعنی
کمتر از دوصد است اگرچه یک درهم کم باشد پس نیست دران چیزی مگر آنکه بخواهد مالک مال که چیزی بدهد اگرچه واجب نباشد بطریق تطوع واز
قول وی صد ونود توهم می شود که چون زیاده شود بر صد ونود قبل رسیدن بدوصد در وی صدقه است حال آنکه چنین نیست بلکه ذکر وی
بجهت آنست که این آخر عقد است قبل مائه وحساب چون تجاوز می کند از آحاد می باشد ترکیب وی بعقود وعشرات ومئین والوف پس ذکر
تسعین نیز از همین جاست ومن بلغت عنده من الابل صدقة الجذعة وليست عنده جذعة وعنده حقة فانها
تقبل منه الحقة ويجعل معها شاتين ان استيسرتا له او عشرين درهما وکسی که برسد نزد او از شتر صدقه جذعه ونیست
نزد او جذعه ونزد او حقه است پس قبول کرده شود از وی حقه وگردانیده شود با وی دو گوسفند اگر آسان شوند او را یا بست درهم اگر میسر نشوند
دو گوسفند ودر حدیث دلیل است بر آنکه این قدر جبر تفاوت مابین حقه وجذعه است ومن بلغت عنده صدقة الحقة وليست
عنده الحقة وعنده الجذعة فانها تقبل منه الجذعة وکسیکه برسد نزد وی صدقهٔ او حقه را ونیست نزد وی حقه ونزد وی
جذعه است پس قبول کرده شود از وی جذعه واگر باشد زائد بر قدر لازم پس تکلیف نکند در تحصیل چیزی که نیست نزد وی
ويعطيه المصدق وبدهد او را صدقه ستاننده بمقابل چیزی که زیاده شده است نزد وی شاتين او عشرين درهما
دو گوسفند یا بست درهم کما سلف فی عکسه واختلاف کرده اند در قدر تفاوت در سائر اسنان مذهب شافعی آنست که تفاوت میان

هردو سن موافق حديث باب ست رواه البخاري وروايت كرده اند اين حديث را احمد ونسائي وابوداود بتفريق در سنن خود ابن حزم گفت كه اين كتاب در نهايت صحت ست وعمل كرد بران صديق عتيق رضي الله عنه بحضور علما و هيچ يكے خلاف نكرد انتهى وروايت كرد آنرا بخاري در ده موضع از صحيح خود در كتاب الزكوة وغيره مطولاً ومختصراً بسند واحد وتصحيح كرده اند آنرا ابن حبان وغيره وروايت كرده اند احمد وابوداود و دار قطني وحاكم وبيهقي مانند آن از حديث زهري از سالم عن ابيه وگفت سالم كه نوشته بود رسول خدا صدقه را وليكن بر آورد آنرا بسوئے عاملان خود تا آنكه وفات وى شد پس بيرون آورد آنرا ابوبكر صديق وعمل كرد بران تا آنكه وفات يافت بعده عمل نمود بران عمر بن الخطاب و در گذشت وى روزيكه در گذشت يعني مُرد و مقرون بود اين صدقه بوصيت يعني وصيت كرده كه اين صدقه را همين و جه جاري كنند بعده سالم اين حديث را ذكر كرد ترمذي گفته حديث سالم حسن ست شوكاني گفته اين تفصيل حديث صدقه ثابت ست در حديث انس و ابن عمر در زكوة ابل وغنم و واقع ست اجماع بران انتهى وعن معاذ بن جبل رضي الله عنه ان النبيّ صلى الله عليه وسلم بعثه الى اليمن روايت ست از معاذ كه فرستاد آنحضرتؐ او را بسوى يمن فامره ان ياخذ من كل ثلثين بقرة تبيعا او تبيعة پس امر كرد او را كه بگيرد از گاوان از هر سى گاو گوساله يكساله نر يا ماده يعني وى مخير ست ميان هر دو امر و تبيع يكساله را گويند نر باشد يا ماده ومن كل اربعين مسنة وبگيرد از هر چهل گاو دو ساله را يعني ميش در تبيع مذكر و مؤنث هر دو را ذكر كرد و در مسنه بر مؤنث اكتفا نمود زيرا كه در تبيع هر دو برابر ست و در مسنه ماده متعين ست نزد حنفيه در هر دو نر و ماده برابر ست و هر دو جائز ست و بر همين قياس افزون شود در چهل گاو پس نيست در وى چيزے تا آنكه برسد بهفتاد و در هفتاد يك تبيع و يك مسنه است تا هشتاد و در هشتاد دو مسنه است پستر همچنين قياس كند ابن عبد البر در از كار گفته كه نيست خلاف در ميان علما كه سنت در زكوة بقر موافق اين حديث ست و همين ست نصاب مجمع عليه انتهى در سبل گفته حديث دليل ست بر وجوب زكوة در گاو و برينكه نصابش همين ست كه مذكور شد و هو مجمع على الامرين و در وى دلالت ست بر آنكه واجب نيست در كمتر از سى چيزي و در وى خلاف ست زهري را چه وى گفته كه واجب ست در هر پنج گاو و يك گوسفند قياساً على الابل و جواب داده اند جمهور كه ثابت نمي شود نصاب بقياس و مروي ست كه نيست در كمتر از سى گاو چيزي و اين روايت اگرچه مجهول الاسناد ست وليكن مفهوم حديث معاذ مؤيد اوست ومن كل حالم وبگيرد از هر محتلم يعني بالغ و باين لفظ روايت كرده است آنرا ابوداود و مراد باين جزيه است از غير مسلمان دينارا اوعدله بفتح عين مهمله وسكون دال مهمله معافريا يك دينار يا برابر آن معافري نسبت ست بسوى معافر بروزن مساجد قبيله ايست در يمن ثياب معافري منسوب باوست رواه الخمسة يعني احمد وابوداود وترمذي ونسائي وابن ماجه و هم دارمي وابن حبان و دار قطني وحاكم واللفظ لاحمد واين لفظ كه مذكور شد امام احمد راست وحسنه الترمذي وگفت ترمذي حديث حسن واشار الى اختلاف في وصله واشاره كرد بسوى اختلاف اهل علم در وصل وى و لفظ ترمذي بعد اخراج اين حديث آنست وروى بعضهم هذا الحديث عن الاعمش عن ابي وائل عن مسروق ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث معاذا الى اليمن فامره ان ياخذ گفت واين اصح ست يعني از روايت وى از مسروق از معاذ از آنحضرتؐ و ترمذي روايت مرسله را از ان جهت ترجيح كرد كه روايت اتصال متعارض آمده ست در آنكه مسروق با معاذ ملاقات نكرده و جواب داده اند كه مسروق همداني النسب ست از وداعه يماني الدار و بود در ايام معاذ در يمن پس لقا ميان هر دو ممكن ست پس حديث محكوم بالاتصال ست براى جمهور در سبل گفته راى ترمذي راى بخاري بود در آنكه لابد ست از تحقق لقا انتهى گويم دار قطني هم در علل بترجيح روايت مرسله رفته بهمين وجه كه مسروق از معاذ سماعت ندارد و مبالغه كرد

ابن حزم در تقریر آن و ابن القطان گفته عدم سماعت محتمل ست و الیق حکم باتصال ست و ابن عبد البر در تمهید گفته اسنادش متصل ثابت صحیح ست و گفت روایت کرده اند قومی آنرا از طاوس از ابن عباس از معاذ لیکن مرسلین اثبت اند از مسندین انتهی و بیهقی در سنن کبری گفته که ابو بکر اسمعیلی گفته است که خبر طاوس از معاذ چون مرسل باشد حجت نیست و عبد الحق گفته نیست در زکوة بقر حدیثی که صحتش متفق علیه باشد یعنی در نصاب ابن جریر طبری گوید صحیح شده است اجماع متیقن مقطوع به که نیست خلافی در وی که در هر پنجاه بقر یک بقره است پس اخذ بدان واجب ست و آنچه کمتر ازین ست مختلف فیه ست و نیست نص در ایجاب آن و تعقب کرده او را اصحاب امام بحدیث طویل عمرو بن حزم که در دیات و غیرها ست زیرا که دران در هر سی بقره یک تبیع ست جذع یا جذعه و در هر چهل باقوره یک بقره كذا في التلخيص وصححه ابن حبان والحاكم وغيرهما كما سا **وعن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تؤخذ صدقات المسلمين على مياههم** گرفته شود صدقهای مسلمانان بر آبهای ایشان رواه احمد ولابي داود من حديث عمرو بن شعيب ايضا لا تؤخذ صدقاتهم الا في دورهم گرفته نشود صدقهای ایشان مگر در سرایها و جایهای ایشان و اول روایت اینست که نیست جلب و نه جنب هر دو بجیم و متحرک الاوسط اول بلام و ثانی بنون مراد بجلب آنکه فرود آید ساعی جای دور و امر کند خداوندان ماشیه را که کشیده بیارند ماشیه خود را در جائیکه فرود آمده است و جنب آنکه خداوند ماشیه دور رود از جا و ساعی تکلف کند و بجانب وی رود و این هر دو منهی عنه ست از جهت حصول تعب و مشقت در اول بر متصدق و در ثانی بر مصدق پس اولی آنست که بر جای آب نوشیدن آنها یا خانهای شان بگیرند و درینجا تفسیری دیگر ست که حدیث را از باب خارج میکند و احادیث دال اند برانکه مصدق نزد رب المال برود و صدقه گیرد و لفظ احمد خاص ست بزکوة ماشیه و لفظ ابو داود عام ست هر صدقه را و هم ابو داود از جابر بن عتیک مرفوعا آورده سر انجام ست که بیایند شمار اسواران مبغوض پس چون بیایند شما را مرحبا گوئید بآنها و بگذارید میان آنها و چیزی که میخواهند پس اگر عدل کردند پس برای نفسهای خود و اگر ظلم کردند پس بر جانهای خود و راضی کنید آنها را زیرا که تمام زکوة شما رضای آنهاست پس این روایت دال است بر نزول آنها باهل اموال و راضی ساختن ایشان آنها را و اگرچه آنها ظلم کنند و نزد احمد ست از حدیث انس که گفت آمد مردی از بنی تمیم و گفت ای رسول خدا اگر بدهم زکوة و ادا کنم آنرا بسوی رسول تو پس بتحقیق بری شوم از ان بسوی خدا و رسول فرمود آری و تراست اجر آن و اثم آن بر کسی ست که بدل کند آنرا و مسلم از حدیث جابر مرفوعا آورده که راضی کنید مصدق خود را در جواب مردمانی از عرب که آمدند آنحضرت را و گفتند که بدرستیکه مردم از مصدقین می آیند ما را و ظلم می کنند ولیکن در بخاری ست که هر که سوال کرده شود زیاده از آنچه واجب ست بروی پس ندهد مصدق را و جمع میان آن و این احادیث بدین طریق ست که این جائی ست که زیاده ستانند و طلبند از واجب بدون تاویل و این احادیث جائی ست که بتاویل طلب کنند و اگرچه صاحب مال آنرا ظلم داند مصنف در تلخیص گفته و درین باب ست از عمران بن حصین رواه احمد و ابو داود والنسائي والترمذي وابن حبان وصححاه و از انس رواه احمد والبزار وابن حبان و از ابن عمر رواه احمد و سنده ضعيف **وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس على المسلم في عبده ولا فرسه صدقة** نیست بر مسلمان در بنده وی و نه اسپ وی صدقه حنفیه گویند مراد بنده خدمت و اسپ سواری ست رواه احمد و در روایتی آمده که در گذشت حق تعالی از صدقه اسپ و برده رواه ابن عدی و ابن عساکر عن جابر و امام احمد در مسند خود از علی کرم الله وجهه و طبرانی در اوسط از ابن عباس

آورده اند که فرمود آنحضرت بتحقیق عفو کردم شمارا از صدقهٔ اسپ و برده در سفر السعادة گفته عادت نبوی نبود که از اسپ و برده و دراز گوش زکوة بستانند و این مسئله مختلف فیه ست و ظاهر حدیث عدم وجوب زکوة ست دران و به قال الشوکانی و مذهب شافعی و صاحبین نیز همین ست که در اسپ زکوة نیست و همین حدیث حجت ایشان ست و آنکه در حدیث مسلم آمده که فراموش نکرده ست یعنی صاحب خیل حق خدا را در ظهور و رقاب او پس مراد ازان نزد شافعیه غمخواری و خبرگیری آنهاست بدانه و کاه و آب و دفع ضرر از انها و حنفیه گویند که مراد با اسپی که دران صدقه نیست اسپ غازیان ست و آنکه برای تجارت نبود و حجت ایشان درین باب اثر حضرت عمر بن الخطاب و غیره است که در شرح فارسی مختصر شوکانی ذکر کرده ایم و آن آثار صالح تعارض با حدیث صحیحین نیستند چه دران نیز حکم بصدقات خیل بروجه ایجاب نبوده ست بلکه محمول بر رضای ارباب خیل ست و تحویل ناظر در تطوع ست و میل خاطر صاحب حجة الله البالغة نیز همین جا (بحدیث) چنانکه گفته اما خیل پس قلیل الضرر ست یعنی نسل او بسیار نمی شود مگر در اقطار یسیره مثل ترکستان انتهی پس راجح عدم وجوب اوست **و لمسلم** و مسلم راست از حدیث ابی هریرة

ليس في العبد الا صدقة الفطر نیست در بنده مگر صدقهٔ فطر در سبل گفته حدیث نص ست درانکه نیست زکوة در عبید و نه خیل و این اجماع ست درانچه برای خدمت و رکوب باشند و اما خیلی که برای نتاج نگاه داشته شده اند پس در وی خلاف و تفاصیل ست مر حنفیه را و احتجاج کرده اند بحدیث في كل فرس سائمة دينار او عشرة دراهم اخرجه الدارقطني والبيهقي وضعفاه و جواب داده اند که این مقاوم حدیث نفی صحیح تواند شد و این واقعه در زمانهٔ مروان اتفاق افتاد وی درین باب با صحابه مشاورت کرد ابوهریره حدیث ليس على الرجل في عبده ولا فرسه صدقة روایت کرد مروان زید بن ثابت را گفت تو چه میگوئی ای اباسعید ابوهریره گفت عجب ست از مروان من او را حدیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم می گویم وی می گوید ای اباسعید تو چه میگوئی زید گفت راست گفته است رسول خدا صلی الله علیه وسلم مراد بدان فرس غازی ست و اما تاجر که از وی نسل می جوید در وی صدقه است گفت چه قدر گفت در هر اسپ یک دینار یا ده درم و گفت ظاهریه واجب نیست در خیل و اگرچه برای تجارت باشد و جواب داده اند که زکوة تجارت واجب ست باجماع کما نقله ابن المنذر گویم چگونه اجماع ست با این خلاف ظاهریه انتهی **وعن** بهز بفتح موحده و سکون ها و زا تابعی مختلف في الاحتجاج ست یحیی بن معین درین ترجمه گفته اسنادش صحیح ست وقتیکه من دون بهز ثقه باشد و ابوحاتم گفته هو شيخ يكتب حديثه ولا يحتج به و شافعی گفت ليس بحجة و ذهبی گفت ما ترکه عالم قط **بن حكيم بن معاوية بن حيدة القشيري** بفتح حای مهمله و سکون تحتیه و فتح دال **عن ابيه عن جده**

هو معاویة بن حیدة صحابی **قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في كل سائمة ابل في اربعين بنت لبون** در هر بیرون چرندهٔ شتر در چهل یک بنت لبون ست آنکه دو سال بروی گذشته و مادر وی شیر میدهد بچهٔ دیگر را که زائیده ست و گذشت در حدیث انس که بنت لبون واجب ست در سی و شش تا چهل و پنج و این صادق ست بر اینکه واجب ست در چهل یک بنت لبون و مفهوم عدد درینجا مطروح ست زیادةً و نقصاناً زیراکه منطوق صریح که حدیث انس ست معارض اوست **لا يفرق الابل عن حسابها** جدا کرده نشوند شتران از شمار خودها یعنی مالک ملک خود از ملک غیر جدا نکند بلکه همچنان خلیط دارد **من اعطاها موتجرا بها فله اجرها** هر که داد آنرا امید اجر دارنده بدان پس او راست اجر او **و من منعها فانا آخذوها** و هر که منع کند آنرا و ندهد پس ما گیرنده ایم آنرا **و شطر ماله عزمة من عزمات ربنا** و نیمهٔ مال او تا وان ست از تاوانهای پروردگار ما معنی عزمه جد در امر ست یعنی در اخذ وی جد کنیم زیراکه واجب مفروض ست و عزمه مرفوع ست بنابر خبریت مبتدای محذوف و نصب وی بر مصدریت ست و این مصدری ست

مؤکد بنفس خود مثل لہ علیّ الف درہم اعترافاً وناصب او فعلی ست کہ دلالت میکند بران جملہ فانا آخذوہا **لا یحل لآل محمد منہا شيء ع گ**

حلال نیست برای آل محمد ازان چیزی رواہ احمد وابو داود والنسائي وصححہ الحاکم وعلق الشافعي القول بہ علی ثبوتہ

وتعلیق کردہ است شافعي قائل شدن را بدان بر ثبوت وی زیراکہ وی گفت کہ ثابت نمی کنند اہل علم این روایت را واگر ثابت شود قائل شویم
بدان ابن حبان گفت بہز خطا بسیار میکرد واگر این حدیث نمی بود داخل میکردیم او را در ثقات ووی از کسانی ست کہ استخارہ میکنیم خدا را در وے
وبالجملہ حدیث دلیل ست بر گرفتن امام زکوٰۃ را از مانع بقہر وجبر وظاہرش آنست کہ این اخذ مجمع علیہ ست وبرینکہ نیت امام کافی ہست ومجزی
از کسی کہ بروی زکوٰۃ ست اگرچہ ازوی اجر فوت شدہ مگر واجب ساقط گردیدہ وقول وی شطر مالہ عطف ست بر ضمیر منصوب در آخذوہا ومراد
از شطر بعض ست وظاہرش آنست کہ این [illegible] ست باخذ جزوی از مال بر منع او از اخراج زکوٰۃ وگفتہ اند کہ این منسوخ ست اما مدعے
دلیلی بر نسخ قائم نکردہ بلکہ احادیث دیگر دال اند بر عدم نسخ ذکرہا في الشرح واما قول مصنف کہ نیست دلیل در حدیث بہز بر جواز عقوبت
بمال زیراکہ روایت وشطر مالہ بضم شین فعل مبني برای مجہول ست ای جعل مالہ شطرین ویتخیر علیہ المصدق ویاخذ الصدقة من خیر الشطرین
عقوبة لمنعہ للزکوٰۃ گویم در نہایہ است قال الحربي غلط الراوي في لفظ الروایة فانما ہي وشطر مالہ ای یجعل مالہ شطرین تا آخر آنچہ مصنف ذکر کردہ
وبمثل وی صاحب ضوء النہار ہم مائل شدہ در سبل گفتہ وذکر کردہ ایم در حواشي وی کہ برین روایت نیز دلالت میکند بر جواز عقوبت بمال زیراکہ
گرفتن از بہترین دو حصہ عقوبت ست باخذ زیادہ بر واجب زیراکہ واجب وسط ست غیر خیار بعدہ شارح را دیدیم کہ اشارہ کردہ است
باین در حواشي ضوء النہار قبل وقوف بر کلام وی ودیدیم نووي را بعد مدت طویلہ کہ ذکر کرد مثل آنچہ ما ذکر کردیم بعینہ بطریق رد برینکہ
گفتہ است کہ درین روایت دلیل نیست بر جواز عقوبت بمال ولفظ وی اینست اذا تخیر المصدق واخذ من خیر الشطرین فقد اخذ
زیادة علی الواجب وہي عقوبة بالمال مگر آنکہ این حدیث بہز اگر صحیح شود دلالت نمی کند مگر برین عقوبت بخصوصہا در مانع زکوٰۃ نہ در غیر وے
واین شطر ماخوذ حکم وی حکم زکوٰۃ ست در اخذ ومصرف ولاحق نمی شود بزکوٰۃ غیر او درین حکم زیراکہ آن بقیاس خواہد بود ونیست نص بر علت وے
وغیر نص از دلالۃ علت مفید ظن معمول بہ نیست سیما چون حرمت مال مسلم مقرر باشد بادلہ قطعیہ ہمچو حرمت خون وی پس حلال نیست گرفتن چیزی ازان
مگر بدلیل قاطع ودلیل موجود نیست بلکہ آنچہ درین حدیث بہز وارد شدہ آحاد ست جز ظن افادہ دیگر نکند واین بحث بہ چہ قسم می توان گرفت وبر قطعی
مقدم تواند شد ولیکن اہل امر درین اعصار استرسال کردہ اند در اخذ اموال در عقوبت استرسالی کہ منکر ست نزد شرع وعقل ومناط ولایات بر جہال
نہادہ اند کہ از شرع ودین ہیچ شی وامر نمی شناسند ونیست در قصد وہمت ایشان مگر قبض مال از ہر کسیکہ بروی ایشان را ولایت حاصل ست
واین را ادب وتادیب نام کردہ اند وآنرا در حاجات واقوات وکسب اطیان وعمارت مساکن واوطان صرف می کنند فانا للہ وانا الیہ راجعون وبعضی
ازایشان آنچنان اند کہ حد سرقہ یا شرب مسکر را ضائع می کنند وبران مال میگیرند وبعضے ہم مال گیرند وہم حد نمایند واین ہمہ محرم ست بالضرورۃ
دینیہ لکنہ شاب علیہ الکبیر وشب علیہ الصغیر وترک علماء النکیر فزاد الشر في الامر الخطیر انتہی کلام السبل **وعن علي علیہ السلام**

قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا کانت لک مائتا درہم وحال علیہا الحول ففیہا خمسة دراہم

چون باشد ترا دو صد درہم وحولان کند وبگذرد بران یک سال کامل پس واجب دران پنج درہم ست وواقع ست اجماع برینکہ نصاب نقرہ دو صد
درہم ست ونیست ہیچ یکے مخالف دران مگر ابن حبیب اندلسي وخمس اواقي کہ در حدیث آیندہ بیاید دو صد درہم ست زیراکہ وزن
ہر اوقیہ چہل درہم ست در مالابد منہ گفتہ نصاب سیم دو صد درم ست کہ پنجاہ وشش روپیہ سکہ دہلی وزن آن می شود انتہی در حاشیہ

وی گفته وزن دوصد درم شرعی پنجاه ودو ونیم توله می شود پس از روپیه لکهنو که یازده ماشه می باشد پنجاه وهشت روپیه سکه وسه ماشه سیم می شود وروپیه
کلدار چون در وزن یازده ماشه وچهار رتی ست پس قدر نصاب ازان پنجاه وچهار روپیه ونه ماشه سیم میشود انتهی ودر سبل گفته حدیث دلیل ست برانکه نصاب
فضه دوصد درهم ست واین اجماع ست وخلافی که هست در قدر درهم ست فان فیه خلافا کثیرا سرده فی الشرح ولم یأت بما یشفی وبما تسکن النفس الیه
فی قدره در شرح دمیری گفته هر درهم شش دانق ست وهر ده درهم هفت مثقال ومتغیر نشد در جاهلیت ونه در اسلام گفت واجماع کرده اند مسلمانان
برین ومقرر کرده است در منار بعد بحث طویل که نصاب فضه از قروش موجوده برای شافعی چهارده وبرای حنفیه بست واندکی زیاده ست ونصاب ذهب
نزد حنفیه بست احمر ست بعده گفت واین تقریب ست ودروی این ست که قدر زکوة دوصد درهم ربع عشر ست وهو اجماع انتهی گویم بیان وزن
سبعه وقدر نصاب زر وسیم سابق گذشته وشاه ولی الله محدث دهلوی رح در مکتوبی بقاضی ثناء الله پانی پتی رح نوشته اند که فقیر را هم وقتی در معنی
مثقال ودرهم تشویش حاصل شده بود زیرا که سنجات هندوستان توله وماشه ورتی ست واینها در عرب نیست وسنجات عرب شعیر ست وقیراط
وامتحان کرده شد که شعیر عرب وهندوستان برابر نمی باشد لهذا در تعیین مقدار درهم راهی دیگر سلوک نموده شد ودر کتب فقه وحدیث مانند شرح سنه
یافته شد که درهم شش دانق ست ودانق کامل از ضرب مصر که فرسوده نشد امتحان کردیم نیم ماشه وقدری برآمد آنقدر در بعض دو شعیره بشعیر هندوستان
ودر بعض کم زیاده بقدر نصف شعیره بود چون شش دانق را وزن کردیم سه ماشه ویاو ماشه برآمد بران اعتماد نمودیم ومثقال ودینار یکی ست ومثقال
مختلف نبود در اول اسلام لهذا معیار دراهم مثقال را نهادند بالعکس الحال دینار عرب اسلام بولی ست چهار ماشه ونیم ماشه می باشد شاید بعض قلیلی
کم هم باشد اینست انچه بالفعل از دیار عرب اخذ کرده شد آمدیم بر نقل از کتب بیهقی در سنن کبری وصغری نقل کرده که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نقود مختلفه از دیار عجم می آوردند وهمان معمول ورائج بود چون حضرت عمرؓ خلیفه شدند ودیار عجم مفتوح شد ودار الضرب بدست مسلمانان افتاد
حضرت عمرؓ برای تطبیق آن بعادت زمان شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم ده درم صغیر وده درم متوسط وده درم کبیر جمع کرده گداخته قسمت
علی السویه کردند سی درم متساوی القدر بهم رسید بوزن سبعه یعنی ده درم بوزن سبع مثاقیل شد بر همان اعتماد نمودند واز سوق کلام فهمیده
میشود که در زمان آنحضرت صلعم هر شخصی که نقد با خود داشت چون تامل کرده می شد بعض آن دراهم صغیر بود وبعض کبیر وبعض متوسط بهمان مثال
امروز هر که نقود با خود دارد ومعامله بیع وشرا میکند محمد شاهی وعالمگیری وفرخ سیری باهم مخلوط دارد یعنی نصاب درهمین عادت مقرر شد
پس در صورت خلط چون علی وجه التحقیق کثرت وقلت وتوسط معلوم نبود لهذا هر سه قسم را علی السویه گرفتند پیش فقیر انچه در زمانه خلفای ثلثه
رضی الله عنهم مقرر شد ودر اهل آن زمان شائع گردید وبعمل آمد دلیل شرعی ست بلکه اجماع ست پس درین باب قیل وقال جائز نیست برهمین وضع
مقرر باید داشت مرضی عند الله وعند رسوله همان ست واین سخنی ست که بسط میخواهد اگر این راه را بگذاریم دستاویزی در دست نخواهد ماند
بگفته فتوی نویسان تشویش بخاطر شریف راه نه دهند شیخ طیب عرب در سرای عرب می ماند درین سنجات سخن بسوط دارد آنقدر نقل اقوال مختلفه
کرده که امن از تقدیر برخاست باز چون آن نقل را بر کتاب بحر الرائق عرض کردیم تشویش دوبالا شد بالجمله مقرر پیش فقیر ومعتقد فقیر
همین ست والله اعلم انتهی گویم در بحر الرائق شرح کنز الدقائق این ست که دراهم در عهد آنحضرت صلعم وزمانه خلافت ابی بکر وعمر مختلف بودند بر سه قسم
بعضی ازان دراهم بست قیراط بودند مانند وزن دینار که بست قیراط ست وبعضی ازان دراهم دوازده قیراط که سه خمس دینار ست وبعضی سه حصه
از پنج حصه دینار وبعضی ده قیراط که نیم دینار ست پس اول یعنی درم که بوزن بست قیراط بود آنرا وزن عشره می گفتند زیرا که ده درم باین وزن
بمقدار ده دینار بودند وثانی یعنی درهمی که بوزن دوازده قیراط بود آنرا وزن سته گفتند زیرا که ده درم باین وزن مقدار شش دینار بودند

وثالث یعنی درهمی که بوزن ده قیراط بود آنرا وزن خمسه میگفتند زیراکه ده درم باین وزن مقدار پنج دینار بود ولیس واقع شد بسبب این اختلاف
نزاع وجدال میان مردم در دادن وگرفتن در معاملات پس گرفت حضرت عمر فاروق رضی الله عنه از هر یک ازین دراهم مختلفه یک درم و هر سه را باهم
مخلوط ساخت وازین هر سه نوع سه درهم متساوی الوزن گردانید پس هر یکے ازین سه بمقدار چهارده قیراط برآمد و همین وزن در عرب باقی ماند
در هر چیز از زکوة و سرقه و مهر زن و اندازه دیتها و مغرب آورده که این جمع دراهم و ضرب آن در زمان بنی امیه بود مرغینانی ذکر کرده که اول درم
بصورت خسته خرما بود و بعد ازان در زمان حضرت عمر مدور گشت چنانکه امروز ست بعده بر درم و دینار هر دو کلمه توحید نوشتند لا اله الا الله محمد رسول الله
وناصر الدوله در عهد خود بران صلی الله علیه وسلم بیفزود و در غایت گفته درم مصر شصت و چهار حبه ست و در وزن زیاده ست از درم معتبر الوزن در زکوة
پس نصاب بدراهم مصر یک صد و هشتاد درم و دو حبه می شود واین ست ترجمه عبارت بحر الرائق والله اعلم وليس عليك شيء حتى يكون
لك عشرون درهمًا ونیست بر تو چیزی واجب در زکوة یعنی در انچه کمتر ست ازین مقدار که دویست درهم باشد تا آنکه باشد مر ترا بیست
دینار واین مقدار نصاب طلاست و باین رفته اند جمهور و مروی ست از حسن بصری وطاوس خلاف آن وآن مردود ست و بیان زکوة طلا
سابق گذشته و در سبل گفته که درین جا حکم نصاب ذهب ست و قدر زکوة آن که بنت دینارست و در وی نصف دینارست واین نیز ربع عشر ست
وعام ست از هر فضه و ذهب مضروب باشد یا غیر مضروب و در حدیث ابی سعید مرفوعا آمده لا یحل فی الورق زکوة حتی یبلغ خمس اواق اخرجه الدارقطنی
ونیز روی از حدیث جابر مرفوعًا آورده که لیس فیما دون خمس اواق من الورق صدقة واما ذهب پس در وی همین حدیث باب ست ونقل کرد مصنف
از شافعی که وی گفت فرض کرد آنحضرت در سیم صدقه پس گرفتند مسلمانان بعد وی صلی الله علیه وسلم در طلا نیز یا بحدیثی که بما نرسیده ست یا بقیاس
وابن عبد البر گفته ثابت نشد از آنحضرت در ذهب چیزی از جهت نقل آحاد ثقات وذکر کرد این حدیث را که نزد ابوداود و دارقطنی ست گوئیم لیکن قوله تعالی
وَالَّذِيْنَ يَكْنِزُوْنَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُوْنَهَا فِيْ سَبِيْلِ اللهِ الآية تنبیه میکند برینکه در ذهب حقی ست مر او تعالی را و بخاری
و ابوداود و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه از حدیث ابی هریره آورده که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما من صاحب ذهب ولا فضة
لا یؤدی حقها الا جعلت له یوم القیامة صفائح واحمی علیه الحدیث پس حق وی زکوة وی ست و درین باب ست چند احادیث که بعض وی مسند بعض
سرد ها فی الدر المنثور ولابد ست در نصاب ذهب و فضه که خالص باشد از غش و در شرح دمیری بر منهاج ست اذا كان للغش يماثل اجرة الضرب والتخليص
فيتسامح به وبه عمل الناس على الاخراج منها انتهى وحال عليها الحول وبگذرد بر وی یک سال کامل و درین قید غایت عدل ست و رعایت اصحاب
اموال که بعد از گذشتن و حصول منفعت مال و نمای آن باختلاف نرخ و قیمت تبدیل و تغیر آن در سال متیقن ست وحولان حول قول جماهیر علماست
و در وی خلاف ست جماعتی را از صحابه و تابعین مثل ابن عباس وابن مسعود و داود ظاهری گوید حول شرط نیست بلکه مزکیه مال بر مالک مال چون بحد
نصاب رسد فی الحال واجب ست بنا بر اطلاق حدیث فی الرقة ربع العشر وجواب داده اند که آن مقید ست باین حدیث و معاضد اوست شواهد
دیگر و از شواهد اوست حدیث آینده از ابن عمر فقیها نصف دینار پس در وی نصف دینارست و وزن دینار موافق مشهور یک مثقال ست
واو دینار از زر میشود چنانچه درهم از سیم در منتخب اللغات گفته مثقال درهم و ثلث سبع درهم ست و در قاموس گفته الدراهم ستة دوانيق و در منتخب
وزن درهم شش دانگ گفته و ده درهم شرعی هفت مثقال باشد کما مر مرارًا و درم شرعی را درهم بغلی نیز گویند زیراکه راس البغل نام ضرابی از عجم آنرا سکه زده
و قدر آن درم در پهنا بقدر میان کف دست بود و بالجمله نصاب طلا هفت و نیم توله است که از اشرفی ده نیم ماشه و نیم رتی هشت اشرفی و پنج و نیم ماشه
طلا می شود و زکوة واجب در ان هشتم حصه توله و نیم از هشتم حصه ست واین باعتبار توله و ماشه و رتی ست چه توله دوازده ماشه می باشد و ماشه هشت رتی

ورتی چهار جو می باشد ومشهورست که مثقال چهار ونیم ماشه می باشد ودرم سه ماشه ویک رتی وده درم دو توله هفت ماشه هشت جو میشود فمازاد
ذلك فبحساب ذلك پس هرچه زیاده شود بر نصاب طلا ونقره پس بحساب همان نصاب ست در رفع این روایت خلاف ست چنانکه معلوم شود
وبر تقدیر ثبوت دال ست برآنکه واجب ست در زائد وباین قائل ست جماعتی از علما ومروی ست از علی وابن عمر که گفتند هرچه زیاده شد بر نصاب
از ذهب وفضه پس درو یعنی در زائد ربع عشرست در قلیل وی وکثیر وی ونیست وقص میان هر دو وشاید که ایشان حمل می کنند حدیث جابر را که بیاید
بلفظ ولیس فیما دون خمس اواق صدقة بر منفرد از نصاب بر مضاف بسوی مضاف واین خلاف در ذهب وفضه ست واما حبوب پس گفت نووی در شرح مسلم
که آنها اجماع کرده اند در زیاده بر پنج وسق که واجب ست زکوة آن بحساب آن ونیست اوقاص در ان انتهی وحمل کرده اند حدیث ابی سعید را که بیاید
بلفظ ولیس فیما دون خمس اوساق من تمر واجب صدقة بر منضم بخمس اوسق واین مقوی مذهب علی وابن عمرست که در بیان نقدین گذشت ولیس
فی مال زکوة حتی یحول علیه الحول ونیست در هیچ مال زکوة تا آنکه بگذرد بران مال سال کامل وشرط حولان حول ناظرست در لیس ورق
رواه ابو داود واحمد والبیهقی والدارقطنی من حدیث انس ودر روی حسان بن سیاه ست ووی ضعیف ست متفردست بدان از ثابت
ورواه ابن ماجة والدارقطنی والبیهقی والعقیلی فی الضعفاء من حدیث عایشة ودر روی حارثه بن ابی الرجال ست واو ضعیف ست ورواه الدارقطنی
والبیهقی من حدیث ابن عمر ودر روی سمعیل بن عیاش ست وحدیث وی از غیر اهل شام ضعیف ست وهو حسن شوکانی گفت در اسناد
این حدیث مقال ست لیکن حافظ در بلوغ المرام تحسین وی کرده وترمذی هم تصحیح وی از بخاری آورده انتهی وقد اختلفوا فی رفعه
واختلاف کرده اند در رفع این حدیث زیرا که راوی او ابن نمیر وغیر ست از شیخ خود عبدالله بن عمر ووی راوی ست از نافع پس موقوف کرده آنرا
وتصحیح کرد دارقطنی در علل وقف او را واو را طریقی دیگرست در سبل گفته روایت کرده است آنرا ابو داود مرفوعا از حدیث حارث اعور تا قول وی
فمازاد فبحساب ذلک گفت نمیدانم این قول علی ست یا مرفوع بآنحضرت ومگر قول وی لیس فی المال زکوة الی آخره انتهی واین کلام ابوداود مفید آنست
که در رفع وی بجمله اختلاف ست ومصنف در تلخیص تنبیه کرد برآنکه حدیث معلول ست وبیان کرد علت او مگر دارقطنی جملهٔ اخیره از حدیث ابن عمر مرفوعا
آورده بلفظ لازکوة فی مال امرء حتی یحول علیه الحول ونیز از عایشه مرفوعا آورده لیس فی المال زکوة حتی یحول علیه الحول وله طرق اخری عنها انتهی کلام السبل
گویم ونزد مالک از نافع از ابن عمر بطریق موقوف آمده وگفت قاسم بن محمد که ابوبکر صدیق نمی گرفت از هیچ مال زکوة تا آنکه بگذرد بروی یکسال
رواه مالک فی الموطا وللترمذی عن ابن عمر وترمذی راست از حدیث عبدالرحمن بن زید بن اسلم عن ابیه عن ابن عمر ورواه الدارقطنی
والبیهقی ایضا من استفاد مالا فلا زکوة فیه حتی یحول علیه الحول کسی که بیابد مال را پس نیست زکوة آن بروی تا آنکه بگذرد بروی
یکسال رواه مرفوعا وروی الدارقطنی فی غرائب مالک من طریق اسحق بن ابراهیم الحنینی عن مالک عن نافع عن ابن عمر نحوه گفت دارقطنی اسحق
حنینی ضعیف ست وصحیح از مالک موقوف ست وروی البیهقی عن ابی بکر وعلی وعایشة موقوفا علیهم مثل ما روی عن ابن عمر وگفت اعتماد
درین باب بر آثار ابی بکرست مصنف گفته حدیث علی لا باس باسناده وآثار معاضد اویند پس صالح حجت باشد والله اعلم انتهی والراجح
وقفه وراجح وقف اوست وهو الصحیح مگر آنکه این چنین موقوف را حکم مرفوع ست زیرا که نیست مسرح اجتهاد را دران ومؤید اوست
آثار صحیحه از خلفای اربعه وغیرهم پس چون حولان کرد بروی حول لائق ست مبادرت باخراج زکوة شافعی وبخاری در تاریخ از حدیث عایشه
مرفوعا آورده که ما خالطت الصدقة مالا الا اهلکته وزیاده کرد حمیدی یکون قد وجبت علیک فی مالک صدقة فلا تخرجها فیهلک الحرام الحلال
ابن تیمیه در منتقی گفته قد احتج به من یری تعلق الزکوة بالعین وعن علی رضی الله عنه قال لیس فی البقر العوامل صدقة

وگفت علی نیست در گاوانی که کار می کنند مثل کشتکار کردن یا آب کشیدن و جز آن صدقه چنانکه در اسپان سواری و عبید خدمت چیزی نیست و این نزد ائمه ثلثه هست و نزد امام مالک در آنها نیز زکوة ست رواه ابوداود و حدیث دلیل ست بر آنکه واجب نیست بر بقر عوامل چیزی و ظاهرش برابرست در سائمه و معلوفه و ثابت شده است شرطیت سوم در غنم در بخاری و در ابل از حدیث بهز نزد ابوداود و نسائی و میری گفت والحقت البقر بهما والدارقطني و درین باب ست از ابن عباس نزد وی بسند ضعیف و از حدیث جابر و صححه موقوفا و اسناد وی نیز ضعیف ست گفت بیهقی و اشهر آن حدیث ابی اسحق از حارث و عاصم از علی رضی الله عنه ست موقوفا و مرفوعا والراجح وقفه ایضا و راجح وقف اوست بر علی کرم الله وجهه نیز بیهقی گفت روایت کرده ست آنرا نفیلی از زهیر بطریق شک در وقف یا رفع و رواه ابوبدر عن زهیر مرفوعا و عن غیر زهیر عن ابی اسحق موقوفا انتهی مصنف گفته و این نزد ابوداود و ابن حبان ست و تصحیح کرده است آنرا ابن القطان بر قاعده خود در توثیق عاصم بن ضمره و عدم تعلیل بالوقف و رفع و در سبل گفته ذکر کرده است آنرا مصنف بلفظ لیس فی البقر العوامل شیء و رواه بلفظ الکتاب من حدیث ابن عباس و نسبه للدارقطني و در وی متروک ست و دارقطنی از حدیث علی آورده واخرجه من حدیث جابر الا انه بلفظ لیس فی البقر المثیرة صدقة وضعف البیهقی اسناده

وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بدرستیکه آنحضرت خطبه خواند پس گفت آگاه باشید **من ولی یتیما له مال فلیتجر له** هر که ولی شد و نگاه داشت یتیمی را که مر او را مال ست پس باید که سوداگری کند برای او و در روایتی بجای له فیه آمده **ولا یترکه حتی تاکله الصدقة** و نگذارد مال یتیم را بی تجارت تا آنکه بخورد آنرا صدقه یعنی کم و فانی گرداند او را زکوة و در موطا ست بلاغا عن عمر بن الخطاب که گفت تجارت کنید در اموال یتیمان تا فانی نکند آنرا زکوة و هم در وی ست از قاسم بن محمد که گفت عایشه متولی شد مرا و برادری را از ان بس که بودیم یتیم در پرورش او پس می برآورد از مالهای ما زکوة و مصفی گفته درین مسئله دو قول مشهورست واجب می شود و واجب نمی شود منظور اول آنست که زکوة راجع مال گفته اند پس تعلق او بمال باشد نه بحال صاحب مال و منظور ثانی حدیث رفع القلم عن ثلاثة ست انتهی رواه الترمذی والدارقطنی والبیهقی شوکانی در درر و دراری گفته واجب نیست زکوة مگر وقتی که مالک مال مکلف باشد و این سخنی ست که ابا میکند ذهن سامع از ان ولیکن چون مراجعت میکند بانصاف می ایستد در جائی که ایستاده کرده است او را خدای تعالی می داند که حق همین ست بیانش آنکه زکوة یکی از ارکان و دعائم و قوائم اسلام ست و نیست خلاف درین که از ارکان اربع که زکوة پنجم اوست هیچ چیزی بر غیر مکلف واجب نیست پس ایجاب زکوة بر غیر مکلف اگر بدلیل ست آن دلیل کجاست و چیست زیرا که درین باب از شارع انچه صالح قیام حجت باشد نیامده چنانکه از آنحضرت مروی ست که حکم فرمود بتجار در اموال یتامی تا زکوة آن مال را نخورد حال آنکه درین باب چیزی که مرفوع باشد تا آنحضرت صحیح نشده وانچه مروی ست از بعض صحابه حجت نیست و معارضه کرده شده است بمانند آن چنانکه بیهقی از ابن مسعود آورده که فرمود هر که والی شد مال یتیم را پس باید که شمار کند بران سالها را و وقتی که دفع کند مال را بسوی یتیم خبر دهد او را بچیزی که دران زکوة ست تا اگر خواهد زکوة دهد مال خود را پاک کند و اگر نخواهد ندهد و روی مثله عن ابن عباس اگر گویند خطاب در زکوة عام ست که خذ من اموالهم و مانند آن گوییم این ممنوع ست چه نیست خطاب درین آیت مگر کسی را که صالح خطاب ست و صالح الخطاب نیستند مگر مکلفین و نیز خطابات در بقیه ارکان و سائر تکالیف که اتفاق ست بر عدم وجوب آن عام ست پس اگر در زکوة هم عموم خطاب مسوغ باشد برای ایجاب آن بر غیر مکلفین باید که در غیر این رکن نیز خطاب برای عموم بود و آن باطل ست بالاجماع و انچه مستلزم باطل باشد باطل ست و آیه خذ من اموالهم صدقة دلالت دارد بر عموم وجوب زکوة بر صبی و مجنون زیرا که قوله تعالی تطهرهم وتزکیهم را در تطهیر و تزکیه صبی و مجنون هیچ معنی نیست غرض که اموال عباد حرام ست بنصوص کتاب و سنت متحلل نمی شود او را مگر بتراضی و طیب نفس یا ورود شرع مانند زکوة و دیت و ارث و شفعه و مانند آن

پس هر گرا این گمان ست که مال کسے از عباد الله خصوصا کسیکه قلم تکلیف از وی مرفوع ست حلال ست واجب ست بر وی آوردن برهان و بر منصف ست
وقوف بر موقف منع تا آنکه بستر حرج گرداند او را دلیلی و واجب نکرده است خدای تعالی بر ولی یتیم و مجنون بر آوردن زکوة از مال وی و نه حکم داده است
ولی را بآن و نه او را جائز ست بلکه وی آرد ست در اموال شان آن قوارع که متصدع می شوند ازان دلها و متراجعت میگردند ازان افئده انتهی گویم مذهب
حنفیه نیز همین ست که نیست در مال صبی و مجنون زکوة و تتر دایه ثلثه واجب ست و گویند ولی از طرف وی ادا کند و حق همان ست که شوکانی گفته
و حنفیه بدان رفته ولیکن در حدیث ابن مسعود نزد بیهقی که گذشت سخن ست شافعی آنرا تعلیل بانقطاع کرده و راوی وی لیث بن ابی سلیم ست و او حافظ
نیست و حدیثی که از ابن عباس آمده در اسنادش ابن لهیعه است و وی ضعیف ست **واسناده ضعیف** زیراکه در وی مثنی بن الصباح ست بتشدید
بای موحده در روایت ترمذی و وی اگرچه مرد صالح و در عبادت قوی ست اما حدیث وی ضعفے دارد و حدیث مروی نیست مگر بهمین وجه و مروی ست
از عمرو بن شعیب از عمر بن الخطاب موقوفا علیه و گفت منها پرسیدم احمد را ازین حدیث گفت صحیح نیست روایت میکند آنرا مثنی از عمرو رواه الدارقطنی
من حدیث ابی اسحق الشیبانی ایضا عن عمرو بن شعیب لیکن راوی وی مندل بن علی العنزی ست و او ضعیف ست و مندل لقب اوست و نام او عمرو
و هم از حدیث عرزمی از عمرو آمده و عرزمی ضعیف متروک ست و رواه ابن عدی من طریق عبد الله بن علی افریقی و وی ضعیف ست و گفت دارقطنی در
علل رواه حسین المعلم عن مکحول عن عمرو بن شعیب عن عمر و ذکر نکرد ابن مسیب را و آن اصح ست مصنف در تلخیص گفته **وایاه قصد الترمذی**
وله شاهد مرسل عند الشافعی رح و مر او را شاهدی ست مرسل نزد شافعی باین لفظ ابتغوا فی اموال الایتام لا تاکلها الزکوة
یعنی خرید و فروخت کنید در مالهای یتیمان که نخورد آنرا زکوة اخرجه من رواية ابن جريج عن يوسف بن ماهك مرسلا و موکد کرده است آنرا شافعی
بعموم احادیث صحیحه در ایجاب زکوة مطلقا و مروی ست مثل حدیث عمر و ایضا از انس و از ابن عمر موقوفا و از علی رضی الله عنه چه دارقطنی از حدیث
ابن ابی رافع آورده که بود مر آل ابی رافع را اموال نزد علی پس چون داد آنرا علی بایشان یافتند که ناقص ست پس شمار کردند باز کوة پس یافتند تمام
و آمدند نزد علی فرمود شما می دانستید که نزد من مالی باشد که زکوة آن ندهم و از عائشه است نزد مالک که وی می بر آورد زکوة ایتام که در کنار وی در پرورش او
بودند پس درین آثار دلالت ست بر وجوب زکوة در مال صبی همچو مکلف و واجب ست بر ولی اخراج آن و این رای جمهور ست و مروی ست
از ابن مسعود و ابن شبرمه و ابو حنیفه که بر آرد صبی بعد تکلیف و رفته اند ابن عباس و جماعتی باینکه لازم ست او را اخراج عشر از مال خود بنا بر عموم ادله
نه غیر آن لحدیث رفع القلم گویم مخفی نیست که عموم در ربع عشر نیز حاصل ست در غیر وی لحدیث فی الرقة ربع العشر انتهی **وعن عبد الله**
بن ابی اوفی پدر و پسر هر دو صحابی اند و ابن عبد الله آخر صحابه است که در کوفه از عالم رفت **رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى**
الله عليه وسلم اذا اتاه قوم بصدقتهم گفت بود آنحضرت چون می آوردند نزد وی قومی صدقه خود را چه حکم آن بود که مردم صدقات
و زکوة خود را پیش آنحضرت آرند و آنحضرت در مصارف آن صرف کند **قال** دعا میکرد ایشان را و می گفت **اللهم صل عليهم** و در روایتی
صل على آل فلان خداوندا درود فرست و رحمت کن بر ایشان یا بر آل فلان که صدقه آورده است یعنی بر وی و بر کسان وی گفت عبد الله
پس آورد نزد آنحضرت پدر من که ابو اوفی ست صدقه خود را پس گفت اللهم صل على آل ابی اوفی و در روایتی چنین ست که چون می آورد مردی
نزد آنحضرت صدقه خود میگفت اللهم صل علیه و ازینجا معلوم شد که مراد بآل فلان همان فلان ست و آل مقحم ست چنانکه آل داود و آل
فرعون و مراد ذات آنهاست و اتباع نیز به تبعیت دران داخل اند گویم و این امتثال امر او تعالی بود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم لقوله تعالی
خذ من اموالهم صدقة الی قوله وصل علیهم پس درین آیت امر کرده است خدای تعالی آنحضرت را برحمت فرستادن بر آنها

و آنحضرتؐ بلفظ انزا اینجا آورده چنانکه گذشته و وارد شده است که دعا کرد برای ایشان ببرکت کما اخرجه النسائی که فرستاد مردی زکوة نزد آنحضرتؐ گفت اللهم بارک فیه وفی ابله ولفظ مصنف در تلخیص این ست که درین باب ست از وائل بن حجر که فرستاد مردی ناقه را نزد آنحضرتؐ یعنی در زکوة و ذکر کرد وائل حسن آنرا پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اللهم بارک فیه وفی ابله انتهی بعض ظاهریه گفته اند که این گفتن واجب ست بر امام گویا که از امر که در آیت ست اخذ کرده اند و رد کرده اند که اگر واجب می بود تعلیم میکرد آنحضرتؐ ساعیان را گفتن آن و منقول نشده پس امر در آیت محمول ست بر آنکه خاص ست بآنحضرتؐ زیرا که صلوة وی سکن ست برای ایشان و استدلال کرده اند بحدیث بر جواز صلوة بر غیر انبیا و بر آنکه دعاء مصدّق بمتصدق و کرهه مالک و گفت خطابی اصل صلوة دعاست مگر آنکه مختلف ست مدعوله پس صلوة آنحضرتؐ برات دعاست برای آنها بمغفرت و صلوة ایشان بر وی دعاست مر او را بزیادت قربی و زلفی و از این جهت لایق بغیر او نیست **وعن** علي علیه السلام ان العباس رضي الله عنه سال النبيّ صلی الله علیه وسلم في تعجیل صدقته قبل ان تحل بدرستیکه عباس سوال کرد آنحضرتؐ را در شتاب دادن زکوة خویش از آنکه تمام شود سال و فرود آید وقت وی و تحل بکسر حاست از حلول دین و حلول در مکان بکسر و ضم هر دوست کذا قالوا فرخص له في ذلك پس رخصت داد آنحضرتؐ عباس را در شتاب دادن زکوة و همین ست مذهب حنفیه و نزد اکثر ائمه از جهت وجود سبب زکوة که نصاب ست در سبل گفته حدیث دلیل ست بر جواز تعجیل زکوة و باین رفته اند اکثر کما قاله الترمذی وغیره ولیکن مخصوص ست جواز آن بمالک و صحیح نیست از متصرف بوصایت و ولایت و استدلال کرده است مانع تعجیل بحدیث لازکوة حتی یحول الحول چنانکه احادیث متقدمه دال ست بر آن و جواب داده اند که معنی آنست که نیست وجوب تا آنکه بگذرد سال و این منافی جواز تعجیل نیست و گویا آن نماز قبل وقت ست و جواب داده اند که نیست قیاس با نص رواه الترمذي وابوداود وابن ماجة والدارمي واحمد وعبد الرزاق والحاکم والدارقطني والبیهقي و گفته اند که این مرسل ست و مروی ست از علی بلفظ دیگر بطریق دیگر که فرمود آنحضرتؐ ما حاجتمند بودیم پس پیشتر دادیم ما را عباس صدقه دو سال رواه البیهقي و رجال وی ثقات اند لیکن در وی انقطاع ست ترمذی گفت و درین باب ست از ابن عباس و اختلاف کرده اند اهل علم در تعجیل زکوة قبل محل وی و رای طائفه از اهل علم آنست که تعجیل نکنند و به یقول سفیان اکثر اهل علم گفته اند اگر تعجیل کرد قبل محل وی کفایت کند از وی انتهی در سبل گفته روایت کرده اند حدیث را احمد و اصحاب سنن و بیهقی و گفت که گفت شافعی مروی ست که آنحضرتؐ پیشگی گرفته بود صدقه مال عباس قبل از تمام سال و نمی دانم که ثابت شده است یا نه بیهقی گفت مرادش همین حدیث ست و آن معتضد ست بحدیث ابی البختری از علی رضی الله عنه کما تقدم و وارد ست از طریقها بالفاظ که مجموع آن دلالت میکند بر آنکه گرفت آنحضرتؐ از عباس زکوة دو سال و روایات مختلف ست در آنکه آنحضرتؐ از وی گرفت یا خود وی پیشتر داد و لعلهما واقعتان معًا انتهی گوییم در حدیث متفق علیه ست از حدیث ابوهریره که فرمود آنحضرتؐ در زکوة عباس که این زکوة بر من ست و مثل او با اوست گویند که آنحضرتؐ زکوة دو ساله از وی پیشتر گرفته بود ولیکن لفظ حدیث که در آن امتناع عباس از تادیه زکوة مذکور ست مساعد تسلف زکوة دو ساله نیست و لهذا بعضی اهل علم گفته اند که آنحضرتؐ مهلت داد و تاخیر کرد در اخذ زکوة از وی بضرورتی که وی رضی الله عنه داشت و امام را جائز ست که مهلت دهد بنظر مصلحت یا آن امر خاص بود بآنحضرتؐ و درین صورت این حدیث دلیل مهلت خواهد بود نه حجت تعجیل ولیکن چون تاخیر جائز باشد تعجیل بالاولی روا بود و دلیل تعجیل حدیث علی ست **وعن** جابر رضي الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه قال لیس فیما دون خمس اواق من الورق صدقة نیست در چیزی که کم از پنج اوقیه از نقره است زکوة در مسلم اواقی ست بیا و در غیر وی بحذف اوست و هر دو صحیح ست زیرا که جمع اوقیه ست و جائز ست در جمع او هر دو وجه کما صرح به اهل اللغة و اواق بفتح همزه و اوقیه بضم همزه و سکون واو و کسر قاف و تشدید یا چهل درهم

پس پنج اوقیہ دویست درہم باشد و ورق بفتح واو و کسر را بمعنی سیم مطلقا و در حدیث علی رضی اللہ عنہ ست کہ فرمود آنحضرت بیارید چہار یک
از دہ یک کہ از چہل درہم یک درہم ست و واجب نیست بر شما ہیچ چیز تا آنکہ تمام شود دویست درہم پس چون باشد دویست درہم پس در وی
پنج درہم ست پس آنچہ زیادہ شود بر نصاب پس بحساب آنست رواہ ابوداود یعنی ہر چہ باشد اندک یا بیش و در زر و سیم این چنین نیست کہ آنچہ
بر نصاب زیادہ شود تا یک حد معین چیزی نباشد چنانکہ در شتر و گوسفند ست و تفصیل این مسئلہ پیشتر گذشتہ است و لیس فیما دون خمس
ذود من الابل صدقۃ و نیست در مادون پنج نفر از شتر صدقہ نووی در شرح مسلم گفتہ روایت مشہور خمس ذود ست باضافت
و مروی ست بتنوین خمس و ذود بدل اوست حکاہ ابن عبد البر و القاضی و غیرہما معروف اول ست و نقلہ ابن عبد البر و القاضی عن الجمہور انتہی و ذود
بذال معجمہ از دو تا نہ یا از سہ تا دہ و نیست واحد ابل را از لفظ وی حافظ ابو محمد بن حزم گفتہ لفظ دون در شریعت عربیہ بر دو معنی واقع می شود وقوعا
متساویا لیس احدہما اولی من الآخر یکے بمعنی اقل دیگر بمعنے غیر قال عز و جل لا تتخذوا من دونی وکیلا ای من غیری و قال تعالے
و آخرین من دونہم ای من غیرہم و لفظ دون در قرآن ہر جا کہ واقع شدہ است بمعنے غیر ست پس جائز نیست ہیچ یکی را کہ اقتصار کند
بلفظ دون درین حدیث بر معنی اقل یا معنی غیر و ما چون حمل کردیم لفظ دون را درینجا بر معنی غیر داخل ماند در وی غیر و تخصیص لفظ بلا برہان از نص حلال
نیست پس صحیح شد یقینا کہ نیست زکوٰۃ در غیر پنج شتر و اوسق از حب و تمر و واجب ست در زیادہ بر پنج شتر و پنج وسق بنص رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم و باجماع متیقن بر ان انتہی و تفصیل صدقہ شتر سابق گذشت و لیس فیما دون خمسۃ اوسق من التمر صدقۃ و نیست
در پایان از پنج وسق از تمر صدقہ تمر بمثلثہ مفتوحہ و میم و وسق بفتح واو و سین مہملہ شصت صاع و صاع چہار مد و مد یک رطل و ثلث رطل چنانکہ
در روایت احمد و ابن ماجہ ست کہ فرمود وسق شصت صاع ست و در روایتی از احمد و ابوداود باین لفظ آمدہ کہ وسق شصت مختوم ست گویم
سند حدیث جابر مذکور ضعیف ست و رواہ الدارقطنی و ابن حبان عن ابی سعید نحوہ و رواہ ابوداود و النسائی و ابن ماجۃ ایضا عن ابی سعید نحوہ
گفت ابوداود منقطع ست زیرا کہ در سندش ابو البختری ست و وی از ابی سعید سماعت ندارد گفت ابو حاتم وی نہ دریافت او را و رواہ البیہقی
من حدیث نافع عن ابن عمر و درین باب ست از عائشہ و سعید بن المسیب و در مسوی گفتہ صاع نزد شافعی پنج و ثلث رطل بغدادی ست و نزد
ابی حنیفہ ہشت رطل بغدادی انتہی گویم صاع حجازی کہ نزد شافعی ست بحساب اوزان دیار ما یک آثار و یک نیم پاو و نیم چھٹانک و یک روپیہ و چہار ماشہ
و صاع کہ نزد حنفیہ است دو سیر و نیم پاو و نیم چھٹانک دو ماشہ کم ست بغوی گفتہ وسق شصت صاع را گویند و صاع پنج رطل و ثلث رطل ست
و اوقیہ چہل درہم را گویند و درہم ملی شش دانق ست و در حدیث آمدہ است الوزن وزن اہل مکۃ و المکیال مکیال اہل المدینۃ و ذود جماعۃ شتر را
گویند پس اگر نزد یکی کسی کم از نصاب باشد بر وی زکوٰۃ لازم نیست و اگر زیادہ از نصاب باشد اگر چہ آن زیادہ قلیل بود بحساب آن زکوٰۃ باید داد
و اگر نیم نصاب از شتر باشد و نیم نصاب از غنم یا بقر یا تمر پس ضم کردہ نشود آنرا باتفاق علما کذا فی المصفی گویم در سفر السعادۃ گفتہ در غلات و ثمار شش صد
من شرعی ست کہ پنج شتر وار از شتران عربی باشد انتہی و در شرح وگی گفت کہ در حدیث و فقہ در زروع و ثمار خمسۃ اوسق گفتہ اند غالبا خمسۃ اوسق
بہمین مقدار می رسد کہ مصنف گفتہ انتہی رواہ مسلم و در سبل گفتہ این حدیث مصرح ست بمفاہیم اعدادیکہ ذکرش در بیان النصاب
گذشت آری نصاب طعام نگذشتہ و ازین حدیث معلوم شد نفی وجوب از مادون پنج وسق کہ در پنج واجب ست بمفہوم نفی و لہ ای لمسلم
من حدیث ابی سعید الخدری لیس فیما دون خمسۃ اوساق من تمر بمثناۃ فوقیۃ و لا حب صدقۃ نیست
در چیزے کہ کمتر ست از پنج وسق از خرما و دانہ صدقہ و این مذہب ائمہ ثلثہ است و نزد ابو حنیفہ در خارج از ارضی عشر ست مطلقا کم یا بیش

مکروہی وہیزم وگاہ و حجت ایشان حدیث ما اخرجتہ الارض ففیہ العشر ست و روی النسائی مثلہ در سبل گفتہ حدیث دلیل ست بر آنکہ نیست زکوٰۃ در آنچہ باین مقدار رسد از ورق و ابل و ثمر و تمر لطفا من اللہ تعالی بعبادہ و تخفیفا و این بالاتفاق ست در اول و ثانی و در ثالث خلاف ست بسبب معارضہ حدیث آیندہ انتہی و اصل حدیث ابی سعید متفق علیہ این حدیث ہم مصرح ست بآنچہ گذشت از مقام احادیث مگر تمر کہ ذکرش نگذشتہ و اوساق جمع وسق ست بفتح واو و کسر آن در سبل گفتہ آن شصت صاع ست و صاع چہار مد ست پس پنج وسق سہ صد صاع باشد و مد یک رطل و ثلث رطل ست داودی گفت معیار وی کہ مختلف نمی شود چہار حفنہ ست بہر دو کف مردی کہ نہ عظیم الکفین ست و نہ صغیر الکفین صاحب قاموس بعد حکایت این قول گفتہ و جربت ذلک فوجدتہ صحیحا انتہی انتہی

وعن سالم بن عبد اللہ عن ابیہ یعنی ابن عمر عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال فیما سقت السماء والعیون در چیزیکہ آب دادہ ست آنرا آسمان بمطر یا ثلج یا برد یا طل و چشمہ ہا یعنی انہار جاریہ کہ می نوشانند از ان آب را با ساحت بغیر اغتراف بآلہ او کان عثریا یا باشد زمین عثری بفتح عین مہملہ و ثای مثلثہ و کسر راو تشدید مثناۃ تحتیہ در قاموس گفتہ عثری آنچہ آب دادہ ست آنرا آسمان و برین تقدیر تکرار در عبارت لازم آید پس صواب آنست کہ بعض شراح ذکر کردہ اند کہ عثری آنست کہ آب دادہ شدہ بعاثور و عاثور گوی ست کہ کندہ می شود بر زمین مانند جوی و آب میرسد از وی بسبزہا و ترہ ہا و درخت خرما و کشتکار و عثری نیز مردی را میگویند کہ فارغ ست از دنیا و آخرت و کار نمیکند برای ہیچ یکی از ین و در حدیث آمدہ ست کہ دشمن ترین مردم نزد خدا عثری ست یعنی مرد فارغ از کار دنیا و آخرت و نخل را کہ در آب دادن آن بدابہ و مانند آن تعب نمی کشند عثری گویند از جہت حصول فراغ و اساس پس ور دان قال الشیخ فی الترجمۃ گویم خطابی گفتہ ہو الذی یشرب بعروقہ لانہ عثر علی الماء و ذلک حیث کان الماء قریبا من وجہ الارض فیغرس علیہ فیصل الماء الی العروق من غیر سقی در سبل گفتہ وفیہ اقوال آخر ماذکرناہ اقربہا انتہی و شوکانی نیز مثل آن گفتہ و لفظ وی اینست عثری چیزی ست کہ آب می نوشد بعروق خود و گفتہ اند آنکہ در سواقی و عیون و مانند آن باشد و بالجملہ در آنچہ بآب باران و چشمہ و کندن جوی بی آنکہ بدلو و مانند آن بکشند العشر دہ را یکی واجب ست و این مبتدا است خبرش قولہ فیما سقت ست یا فاعل فعل محذوف ست ای فیما ذکر یجب وفیما سقی بالنضح نصف العشر و در چیزیکہ آب دادہ شدہ ست بکشیدن آب از چاہ و جز آن نصف عشر ست یعنی بست را یک ست نضح بفتح نون و سکون ضاد و حاء مہملہ مراد بدان چیزی ست کہ آب دادہ شدہ ست بسانیہ از ابل و بقر و غیرہا من الرجال رواہ البخاری و ابن حبان و ابو داود و النسائی و ابن الجارود و گفت ابو زرعہ صحیح وقف اوست بر ابن عمر ذکرہ ابن حازم عنہ فی العلل ورواہ مسلم من حدیث جابر و الترمذی و ابن ماجۃ عن ابی ہریرۃ و النسائی و ابن ماجۃ من حدیث معاذ و لابی داود من حدیث سالم او کان بعلا یا باشد بعل عوض قول وی عثریا و بعل بفتح موحدہ و ضم عین در قاموس گفتہ آن ساکن عین ست و تفسیر کردہ است آنرا بہر نخل و شجر یا زرع کہ آب دادہ نشود یا آنچہ آسمانش آب دادہ و آن نخلی ست کہ بہر گیاہی خود آب می نوشد العشر دہ را یکی واجب ست وفیما سقی بالسوانی و النضح نصف العشر و در آنچہ آب دادہ شدہ ست بسانیہ و بکشیدن آب از چاہ و غیرہ نیم دہ ست مراد بسوانی دواب ست از ابل و بقر و نضح آنچہ بغیر دواب باشد ہمچو نضح رجال بآلہ و مراد از ہمہ چیزی ست کہ سقی آن بتعب و عنا باشد در سبل گفت این حدیث دال ست بر تفرقہ در میان سقی بسوانی و سقی بماء سما و انہار و حکمت وی ظاہرست کہ آن زیادت تعب و عنا ست پس بعض واجب را کم کردند رفقا من اللہ تعالی بعبادہ و نیز دلالت کرد بر آنکہ واجب ست زکوٰۃ در قلیل و کثیر خرج الارض بحسب آنچہ مذکور شد

واین معارض ست بحدیث جابر وحدیث ابی سعید وعلما مختلف اند در حکم آن جمهور گویند حدیث اوساق مخصص حدیث سالم ست دنیست زکوة در آنچه به پنج وسق نرسیده ورفته ست جماعتی که از ایشان اند زید بن علی وابو حنیفه بآنکه مخصص نیست بلکه عمل بعموم وی باید کرد پس واجب باشد در قلیل وکثیر آنچه زمین آنرا بر آورده وحق باطل قول اول ست زیراکه حدیث اوساق حدیث صحیح ست وارد شده است برای بیان قدری که واجب ست دران زکوة چنانکه وارد شده است حدیث دو صد درهم برای بیان وی با وجود ورود فی الرقة ربع العشر ونگفته است هیچ یکی که واجب ست در قلیل فضه وکثیر وی زکوة وخلاف در قلیلی ست که بحد نصاب نرسیده که آیا دران واجب ست یانه زیراکه نیست ورود حدیث فی الرقة ربع العشر مگر برای بیان آنکه درین جنس زکوة واجب ست واما قدر آنچه واجب ست دران پس موکول ست بسوی حدیث که بیین او بدو صد درهم همچنین درینجا قوله فیما سقت السماء العشر ست یعنی درین جنس عشر واجب ست واما بیان آنچه واجب ست دران پس موکول بسوی حدیث اوساق وزیاده کرد ایضاح آن قول وی درین حدیث لیس فیما دون خمسة اوسق صدقة گویا که وارد نشده است مگر برای بیان دفع آنچه توهم می شود از عموم فیما سقت السماء العشر چنانکه وارد شده است در قول وی لیس فیما دون خمسة اواقی من الورق صدقة بعده چون خاص وعام متعارض شوند عمل بر خاص باشد نزد جهل تاریخ چنانکه درینجاست فانه اظهر الاقوال فی الاصول انتهی کلام السبل

وعن ابي موسى الاشعري ومعاذ روایت ست از ابی موسی ومعاذ بن جبل ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لهما که هر گاه فرستاد آنحضرت ایشان را بسوی یمن فرمود باین هر دو لا تأخذا في الصدقات الا من هذه الاصناف الاربعة نگیرید شما هر دو در صدقها مگر ازین چهار جنس الشعير والحنطة والزبيب والتمر جو وگندم ومویز وخرما حدیث دلیل ست بر آنکه واجب نیست زکوة مگر درین چهار چیز نه غیر آن وباین رفته است حسن بصری وحسن بن صالح وثوری وشعبی وابن سیرین ومروی ست از احمد وواجب نیست در ذره ونحو ها وابن ماجه ودارقطنی از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده باین لفظ روایت کرده اند که مسنون کرد آنحضرت زکوة را در گندم وجو ومویز وخرما وزیاده کرد ابن ماجه وذره ودر اسنادش محمد بن عبد الله عزرمی کوفی ست ووی مجهول ست ومتروک مصنف گفته این حدیث واهی ست وبیهقی از طریق مجاهد آورده که گفت نبود صدقه در عهد آنحضرت مگر در پنج چیز وذکر کرد همین هر پنج را وهم از طریق حسن آورده که فرض نکرد آنحضرت صدقه را مگر در ده چیز پس ذکر کرد این پنج را وشتر وگاو وگوسفند وزر وسیم را ونیز از شعبی آورده که نوشت آنحضرت باهل یمن که نیست صدقه مگر در گندم وجو ومویز وخرما ودرین باب احادیث ست مفید مذکور واین مراسیل طرق وی مختلف ست وبعض وی موکد بعض ست وبا او حدیث ابی موسی ومعاذ ست وبا آن قول عمر وعلی وعایشه که نیست زکوة در تره ها در سبل گفته ودرین باب مراسیل که در وی ذکر ذره است بیهقی گفته انه يقوي بعضها بعضا کذا قال واظهر آنست که آن مقاوم حدیث کتاب که مفید حصر ست نتواند شد والحاق کرده است شافعی ذره را بقیاس بر چهار چیز مذکوره بجامع اقتیات در اختیار واحتراز کرده است باختیار از اقتیات در مجاعات زیراکه در وی واجب نیست پس هر که رای وی عمل بقیاس ست او را این لازم ست اگر دلیلی قایم شود بر آنکه علت اقتیات ست وهر که در رای او این دلیل نیست قائل نیست بدان وبعضی بعموم ما اخرجت الارض رفته اند وحدیث معاذ وابی موسی وارد ست بروی زیراکه این حصر ست عموم مقاوم او نتواند شد ونه قیاس هم ازینجا معلوم شد که نیست مقاوم او حدیث خذ الحب من الحب اخرجه ابو داود زیراکه این عموم ست پس دلیل واضح باحاصرین وجوب ست در اربعه در منار گفته ان كل ما عدا الاربعة محل احتياط اخذا وتركا والذي يقوى انه لا يؤخذ من غيرها گویم اصل مقطوع به حرمت مال مسلم ست ونیست مخرج ازان مگر بدلیل قاطع واین که مذکور شد رافع اصل مذکور نیست ونیز اصل برائت ذمت

واین هر دو اصل را هیچ دلیلی که مقاوم آنها تواند شد رفع نکرده پس نیست محل احتیاط مگر ترک از ذره وغیرها از آنچه نیامده بدان مگر مجرد عموم که
تخصیص ثابت شده انتهی وآنچه رافعی گفت که ثابت ست اخذ زکوة از ذره وغیرها بامر آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس مصنف بعد
نقل این قول در تلخیص گفته در وی نظر ست زیرا که اسناد ذره سخت ضعیف ست واما غیر ذره پس واقع ست در روایت مرسله حسن
که از طریق عمرو بن عبید آمده و وی ضعیف ست جدا پس چه قسم باین زیادت واهیه اخذ توان کرد انتهی رواه الطبرانی والحاکم
بیهقی گفته رواة این حدیث ثقات اند واین حدیث متصل ست وطبرانی از حدیث موسی بن طلحه از عمر آورده که جز این نیست که مسنون
کرد آنحضرت زکوة را درین چهار چیز پس ذکر کرد این هر چهار را ابوزرعه گفته این حدیث مرسل ست زیرا که از روایت عرزمی ست
و وی متروک ست وللدارقطنی والحاکم والبیهقی عن معاذ بن جبل رضی الله عنه فاما القثاء والبطیخ والرمان
والقضب فقد عفا عنه رسول الله لیکن خیار وخربزه وانار ونی پس تحقیق عفو کرد از ان رسول خدا صلی الله علیه وسلم
زکوة را در سبل گفته قضب بقاف وصاد مهمله وضاد معجمه هر دو ست واسناده ضعیف وسند این حدیث ضعیف ست زیرا که در وی
اسحق بن یحیی بن طلحه است و وی ضعیف ست وسید علامه محمد بن ابراهیم بن المفضل رح در حواشی بلوغ المرام گفته در سندش محمد بن عبید الله
العرزمی الفزاری ست و وی متروک ست وآنچه در دارقطنی ست حدیث عمرو بن شعیب ست عن ابیه که گفت پرسیده شد عبد الله بن عمرو
از نبات ارض بقل وقثاء وخیار گفت نیست در بقول زکوة واین حدیث از روایت عرزمی ست واما روایت معاذ که در کتاب ست پس گفت
مصنف در تلخیص که در وی ضعف وانقطاع ست مگر آنکه معنی او مفید حصر ست در اربعه اشیای مذکوره در حدیث اول وحدیث لیس
فی الخضراوات صدقة نزد دارقطنی ست مرفوعا از طریق علی بن طلحه ومعاذ وقول ترمذی که صحیح نشده است رفع آن بلکه وی مرسل ست
از حدیث موسی بن طلحه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم وموسی بن طلحه تابعی عدل ست لازم کسی ست که مراسیل را قبول می کند وثابت شده است
از علی وعمر موقوفا وآنرا حکم رفع ست وخضراوات آنست که کیل وقوت کرده نشود وکذا فی السبل گویم دارقطنی در علل گفته حدیث خضراوات مرسل ست
وبیهقی بعض آن از حدیث موسی مذکور آورده وگفته نزدیک ما کتاب معاذ ست ورواه الحاکم وگفت موسی تابعی کبیر ست انکار کرده نشود دیدن او
معاذ را مصنف در تلخیص گفته منع کرد این را ابوزرعه وگفت ابن عبد البر ندیده وی معاذ را ونه دریافت او را و درین باب ست از محمد بن جحش
نزد دارقطنی ونیست در ان جز عبد الله بن شبیب وگفته اند که وی می زد حدیث را واز عایشه نزد دارقطنی و در وی صالح بن موسی ست
و وی ضعیف ست وبالجمله باین رفته اند ایمه ثلثه الا ابا حنیفه که نزد وی در هر چه از زمین روید کم باشد یا بیش ده یک ست یعنی عشر مگر کاه
ونی وهیزم ودارقطنی از علی آورده که نیست در سبزها وتره ها صدقه و در سندش صقر بن حبیب ست وهو ضعیف جدا وروایت
کرد بزار ورازی از طریق حارث بن نبهان از عطا بن السائب از موسی بن طلحه عن ابیه مرفوعا نیست در سبزها صدقه گفت بزار نمی دانم
هیچ یکی را که گفته باشد دران عن ابیه مگر حارث ورواه ابن عدی للحارث بن نبهان وحکایت کرد تضعیف او را از جماعتی ومشهور از موسی
مرسل ست کما تقدم ورواه الدارقطنی من طریق مروان بن محمد السنجاری عن جریر عن عطاء بن السائب ویحیی عن ابیه عن ابن عباس
گفته وشاید این تصحیف ست از وی ومروان خیلی ضعیف ست کذا فی التلخیص ولفظ بیهقی این ست نیست در خضراوات وبقول صدقه ولفظ
دارقطنی از عمر وانس این ست نیست در سبزها صدقه وابن جریر از عبد الله آورده که نیست در بقل وتوابل وزعفران وفاکهه تر وخشک زکوة
و در تفاح وکمثری نیز بخصوص حدیثی آمده که نیست زکوة دران وهمین ست مذهب صاحبین که هر چه ثمره باقیه ندارد در وی عشر واجب نیست

و دارقطنی و حاکم و اثرم در سنن از عطاء بن السائب روایت کرده اند که عبد الله بن مغیره خواست که بگیرد از زمین موسی بن طلحه صدقه تره پس گفت
او را موسی که نیست این چنین تحقیق فرمود آنحضرت که نیست صدقه درین و این مرسل قوی ست و رواه الدارقطنی والحاکم من حدیث اسحق بن یحیی
بن طلحة عن عمه موسی بن طلحة عن معاذ و شوکانی گفته در طرق حدیث خضراوات مقال ست ولیکن مروی ست بطرق کثیره که بعض او شاهد بعض ست پس منتهض
برای احتجاج و چون منضم گشت بادی انچه وارد ست در وجوب زکوٰة در اجناس اربعه یا خمسه جمیع آن صالح احتجاج باشد بی شک و بی شبهه و مروی
شده است این روایات بلفظ حصر درین اجناس و این بیان ست از آنحضرت مر چیزی را که نازل کرد خدای تعالی پس واجب نبود در غیر این نباتات
و نیز ممکن ست جمع باین طریق که این ادله مخصص اند برای عمومات کتاب و سنت و این ظاهر ست و نیست صحیح گردانیدن آن نص بر بعض افراد عام
چه درین صورت گاهی حصر باشد و گاهی نفی ما عدای مذکور انتهی مالک در موطا گفته سنتی که اختلاف نیست دران نزدیک ما در انچه شنیدم از اهل علم این ست
که واجب نیست در چیزی از میوه ها بهمه انواع آن هیچ زکوٰة انار و شفتالو و انجیر و انچه مانند آن باشد و انچه مانند آن نباشد وقتی که از قسم فواکه باشد
گفت مالک و نیست در قضب یعنی سپست و نه در تره ها بهمه انواع آن زکوٰة و در ثمنهای آن وقتی که فروخته شود تا آنکه بگذرد بر قیمت آنها یک سال
ازان روز که فروخته است آنرا و قبض کند صاحب آن ثمن را و گفت مالک آن دانهائی که در وی زکوٰة واجب می شود گندم ست و جو و جو برهنه
و جوار و ارزن و برنج و عدس و ماش و لوبیا و سمسم و انچه شبه آن باشد از دانها که طعام می شود پس زکوٰة گرفته می شود از همه آن بعد از انکه درووده شود
دانه خالص گردد گفت و مردان را باور داشته شود دران حال و قبول کرده شود از ایشان انچه دادند انتهی وعن سهل بن ابی حثمة
بفتح مهمله و سکون مثلثه صحابی ست صغیر ولادت او در سال سوم از هجرت ست رضی الله عنه قال امرنا رسول الله گفت امر کرد ما را آنحضرت
صلی الله علیه وسلم اذا خرصتم فخذوا ودعوا الثلث چون اندازه کنید انگور و خرما را پس بگیرید یعنی دو ثلث و بگذارید ثلث را
ازان یعنی مقدار زکوٰة را تعیین کنید و ازان دو ثلث شما بگیرید و ثلث بمالک وی بگذارید و احسان کنید بوی تا بهمسایهای خود بخوراند و بر بگذران
دهد و هر که برسد وقت وی برسد احسان کند تا از ملک خود صرف بکند و این خطاب ست بمصدقان و توسع ست بر متصدقان در فواکه و ثمار
که محل صرف و بذل اند فان لم تدعوا الثلث فدعوا الربع پس اگر نتوانید گذاشت ثلث را پس بگذارید ربع را و کم ازین نباید و در معنی
این حدیث اختلاف ست ابن حبان گفته حدیث را دو معنی ست یکی آنکه ثلث یا ربع را از عشر بگذارید دیگر آنکه این قدر از نفس تمر بگذارید قبل از عشر
و شافعی گفت معنی وی آنست که ثلث یا ربع زکوٰة بگذارید تا بر خود و بر اقارب و جیران خود تفریق کند و صرف نماید و گفت در امام بگذارد برای او
و کسان او چند انکه بخورند و خرص نکند آنرا و در بدر منیر گفته مقتضی این امر آنست که چون وی و اهل وی محتاج شوند بسوی جمیع پس همه را
بگذارد و قد حکاه المنذری کذلک فی حواشیه انتهی و در بدر تمام گفته اولی رجوع ست بسوی صراحت حدیث جابر و آن تخفیف ست در خرص
پس بگذارد از عشر ربع یا ثلث را زیرا که امور مذکوره گاهی مدرک حصاد نمی شوند پس در وی زکوٰة واجب نباشد حافظ ابن تیمیه گفته حدیث جاری ست
بر قواعد شریعت و محاسن وی و موافق ست بقوله صلی الله علیه وسلم لیس فی الخضراوات صدقة زیرا که عادت جاری ست بر آنکه لابدست رب المال را
بعد کمال صلاح که خود ازان بخورد و عیال او بخورند و مردم را بخوراند از انچه قابل ذخیره و بقا نیست پس هر چه در عرف جاری بخراجی طعام و اکل ست
بمنزله خضراوات ست که ذخیره کرده نمی شوند و موضح این ست آنکه عرف جاری بمنزله چیزی ست که ترک آن ممکن نیست چه لابدست نفوس را
از خوردن ثمار رطبه و لابدست از طعام و ترک آن مضر و شاق ست بر نفوس انتهی رواه الخمسة الا ابن ماجة یعنی احمد و ابو داود
و ترمذی و نسائی وصححه ابن حبان والحاکم و در اسنادش عبد الرحمن بن مسعود بن نیار ست که روایت میکند از ابی حثمه بزار گفت وی

متفردست باین حدیث وابن قطان گفت شناخته نمی شود حال او وگفت حاکم لیکن حدیث را شاهدی ست باسنادی که صحتش متفق علیه ست که
عمر بن الخطاب امر کرد بدان گویا اشاره بحدیثی کرده که عبد الرزاق وابن ابی شیبه وابو عبید آنرا روایت کرده اند که عمر میگفت خارص را بگذار برای
ایشان چندانکه بخورند چندانکه بیفتد یعنی بر زمین وابن عبد البر از جابر مرفوعاً آورده تخفیف کنید در خرص یعنی اندازه کردن زیرا که در مال عریه
و واطیه و اکله است الحدیث **وعن عتاب** بفتح عین مهمله وتشدید تاء فوقیه ودر آخر موحده **بن اسید** بفتح همزه وکسره سین
قرشی اموی ست اسلام آورد در روز فتح عامل گردانید اورا آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر مکه وهم بران اورا مقرر داشت ابوبکر و وفات یافت
روز وفات ابی بکر بود وبست وپنج ساله از سادات قریش وبود خیر وصالح **رضي الله عنه قال امرنا رسول الله** گفت امر کرد
مارا آنحضرت صلی الله علیه وسلم **ان نخرص العنب كما نخرص النخل** اینکه اندازه کنیم تاک را یعنی میوه اورا که انگورست بر درخت
چنانکه اندازه کرده می شود خرما بر درخت **وتؤخذ زكاته زبيبا** وگرفته شود زکوة آن درحالیکه زبیب ست چنانکه گرفته می شود
زکوة نخل درحالیکه تمرست حاصل آنکه وقتیکه پیدا شود در انگور وخرما شیرینی پس اندازه کند شخصی که ماهرست دران که انگور وی چون
مویز شود یعنی خشک گردد یا این رطب که تمر گردد یعنی خشک شود چه مقدار خواهد شد اگر بنصاب رسد زکوة آن بدهد در سبل گفته حدیث
دلیل ست بر وجوب خرص تمر وعنب زیرا که قول راوی امرنا رسول الله فهمیده می شود از وی که آنحضرت صیغه مفید گفته بود واصل در امر وجوب ست
و بوجوب قائل ست شافعی وابوحنیفه گفته حرام ست زیرا که رجم بالغیب ست وجواب داده اند که رجم نیست بلکه عمل ست بظن ووارد
شده است بدان امر شارع وکافی ست دران یک خارص عدل زیرا که خبر فاسق را عارف قبول نمی کند چه جاهل بالشیء از اهل اجتهاد نیست
زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم تنها عبد الله بن رواحه را برای خرص بر اهل خیبر فرستاد وهم خارص گویا حاکم ست اجتهاد میکند وعمل
میکند ابن عبد البر گفته اجماع کرده اند آنانکه یاد گرفته می شود از ایشان علم که چون برسد بمخروص آفتی قبل جذاذ پس نیست ضمان وفائده
خرص امن جنایت ست از رب المال وهمچنین واجب ست بر وی بینه در دعوی نقص بعد خرص وضبط حق فقرا بر مالک ومطالبه بتصدق
بقدر مخروص وانتفاع مالک باکل ونحوه ونص در خرص نخل وعنب وارد ست وقیاس کرده اند بروی غیر اورا از آنچه ضبط واحاطه او بنظر
ممکن ست وگفته اند مقتصرست بر محل نص وهمین ست اقرب بنابر عدم نص بر علت ونزد شافعیه در زرع خرص نیست از جهت تعذر ضبط
زیرا که پنهان ست در قشر وچون دعوی کند مخروص علیه نقص را بسببی که ممکن ست اقامت بینه بران واجب ست اقامت بینه ورنه صادق
باشد بیمین خود وصفت خرص آنست که طواف کند بدرخت وببیند همه ثمره او وبگوید خرص واندازه این درخت رطبا چنین وچنان ست
ویابسا کذا وکذا **رواه الخمسة** یعنی احمد وابوداود وترمذی ونسائی وابن ماجه ونیز ابن حبان ودارقطنی **وفيه انقطاع**
ودر سندش انقطاع ست زیرا که سعید بن مسیب آنرا از عتاب روایت کرده ابوداود گفت نیست اورا سماعت از وی وابن قانع گفت
وی نه دریافت اورا وگفت منذری که انقطاع او ظاهر ست زیرا که مولد سعید در خلافت عمر ست وموت عتاب روز وفات ابوبکر صدیق ست
وسبقه الی ذلک ابن عبد البر وگفت ابن السکن مروی نیست از آنحضرت جز باین وجه وروایت کرده ست آنرا دارقطنی بسندی که در وی
واقدی ست وگفت ابوحاتم صحیح مرسل ست یعنی سعید گفت که آنحضرت عتاب را امر کرد ونووی گفته این حدیث واگرچه مرسل باشد لیکن
معتضدست بقول ائمه وبیهقی از طریق یونس از زهری آورده که گفت شنیدم ابا امامه بن سهل را در مجلس سعید بن المسیب گفت جاری
شده سنت باینکه گرفته نشود زکوة از نخل ونه عنب تا آنکه برسد خرص او پنج وسق را گفت زهری نمی دانم که خرص کرده شود چیزی از میوه ها مگر تمر

وعنب گفت عایشه بود آنحضرت که می فرستاد عبد الله بن رواحه را که از مشاهیر صحابه بود بسوی یهود خیبر پس [illegible] می‌کرد وی خرما را بروقت
هنگامیکه خوش می گشت خرما یعنی ظاهر می شد در وی شیرینی پیش از آنکه خورده می شد از ان اخرجه ابو داود و این احادیث دلالت دارند بر کفایت
خرص درین باب و بر همین اند عامه اهل حدیث و این قول قدیم ست مر شافعی را و لیکن فقهای ما گویند که این منفضی میگردد بربا و می گویند که ورود
این احادیث پیش از تحریم رباست شیخ در ترجمه گفته ورود این احادیث در باب صدقه هست و شارع دران مسامحت کرده و اینجا استبدال یا اکمال
هست تا ربا لازم آید و قول فقها در باب بیع ست اگر این احادیث در غیر بیع نیست فلا اشکال و اگر عام ست مخصوص گردانیده شود بغیر آن
انتهی و در مصفی ست مسنون ست خرص در تمر و زبیب نزدیک بدو صلاح بآنکه یک خارص عادل تخمین کند و قدر واجب بر مالک لازم کند و دے
قبول نماید پس منقطع شود حق زکوة از عین مخروص و ثابت شود بر ذمهٔ او و اگر من بعد هلاک مخروص دعوی کند اگر راست دانسته شد فبها والا قسم
داده شود انتهی وتقدم مثل ذلک من السبل عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده رضی الله عنه ان امرأة یمنیة
زنی که نامش اسماء بنت یزید بن السکن بود اتت النبی آمد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و معها ابنة لها و فی ید ابنتها
مسکتان و با او دختر او بود و در دست دختر وی دو پاره بود مسکتان بفتح میم و فتح سین مهمله واحد وی مسکه ست و هی الاسورة والخلاخیل
من ذهب از طلا فقال لها اتعطین زکوة هذا قالت لا پس گفت آنحضرت آن دختر را یا آن زن را که آیا میدهی تو زکوة این را
گفت نمی دهم قال ایسرک ان یسورک الله بهما یوم القیمة سوارین من نار فرمود آیا خوش میدارد ترا اینکه بپوشاند ترا
خدای تعالی بسبب این هر دو در روز قیامت دو سوار از آتش دوزخ فالقتهما پس انداخت آن زن هر دو را و نپوشید و این حدیث دلیل ست
بر وجوب زکوة در حلی و ظاهرش این ست که نیست نصاب برای آن زیرا که آنحضرت صرف امر بتزکیه کرد و اغلب آنست که پنج اوقیه نخواهد بود
و درین مسئله چهار قول ست اول وجوب زکوة و این مذهب جماعتی از سلف و قولی از شافعی ست عملا بهذا الحدیث دوم عدم وجوب و این مذهب
مالک و احمد و شافعی ست در احد الاقوال بآثاری که از سلف قاضی بعدم وجوب وی در حلیه وارد شده لیکن بعد صحت حدیث هیچ اثری برای آثار
نیست سوم آنکه زکوة زیور بعاریت دادن اوست لما روی الدارقطنی عن انس و اسماء بنت ابی بکر چهارم آنکه واجبست اما یکبار رواه البیهقی
عن انس و در سبل بعد نقل این اقوال گفته که اظهر اقوال از روی دلیل وجوب اوست بنا بر صحت حدیث و قوت وی و اما نصاب وی پس نزد موجبین
نصاب فضه و طلاست و ظاهر حدیث اطلاق ست و گویا که ایشان مقید کرده اند آنرا باحادیث نقدین و مقوی وجوب اوست حدیث آینده
انتهی گویم در مؤطاست کسی که باشد پیش او تبر غیر مسکوک یا زر از زیور و نقره که نفع گرفته نشود از ان از جهت پوشیدن و استعمال
نمودن پس هر آیینه لازم ست بر وی زکوة در ان مال در هر سال وزن کرده می شود پس گرفته شود چهارم حصه از دهم حصه آن مگر آنکه ناقص
شود وزن آن از بست دینار خالص یا از دو صد درهم پس اگر کم شد از ان چیزی پس نیست زکوة در ان و جز این نیست که زکوة لازمست
وقتیکه بند کند آنرا برای غیر پوشیدن اما از غیر مسکوک و زیور شکسته که میخواهند اهل آن درست ساختن آن و پوشیدن آن پس جز این نیست
که آن بمثابه متاعی ست که می باشد نزد صاحب خود پس نیست لازم بر صاحب وی دران زکوة گفت مالک نیست واجب در مروارید و در مشک
و عنبر و در مصفی گفته درین مسئله دو قول مشهور آمده ست و منشأ اختلاف ایشان ست دران که زکوة نقد بجواهر اوست یا بمعنی کنز
که مبنی از استغنای انتفاع بآن ست پس بر اول واجب شود بر حلی و بر ثانی نه و اگر حلی غیر مباح باشد مانند سوار و خلخال برای مرد انتفاع او کالا
انتفاع ست انتهی رواه الثلثة یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و ترمذی گفته این حدیثی ست که روایت کرده است آنرا مثنی بن صباح

از عمرو بن شعيب و مثنى بن صباح و ابن لهيعه كه وى نيز از رواتِ اين حديث ست ضعيف داشته مى شوند در حديث وصحيح نشده است درين باب
يعنى زكوةِ حلى از آنحضرت چيزى وليكن مصنف فرموده و اسناده قوىٌّ زيرا كه ابوداود آنرا از حديث حسين المعلم عن عمرو بلفظى كه مذكور شد
روايت كرده وحسين ثقه است پس درو ى ردست بر ترمذى كه گفت شناخته نمى شود اين حديث مگر از ابن لهيعه ومثنى وقد تابعهما حجاج بن ارطاة
ايضاً گفت بيهقى وتحقيق منضم شد بسوى حديث عمرو بن شعيب حديثِ امّ سلمهؓ وحديثِ عائشهؓ وروايت كرد حديث امّ سلمهؓ را ابوداود وحاكم
چنانكه بيايد وصححه الحاكم من حديث عائشة وحديث عائشهؓ نزد حاكم وغيره باين لفظ است انها دخلت على رسول الله صلى الله
عليه وسلم فرأى فى يدها فتخات من ورق فقال ما هذا يا عائشةؓ فقالت صنعتهن اتزين لك بهن يا رسول الله فقال اتؤدين زكوتهن قالت لا
قال هن حسبك من النار حاكم گفته اسناده على شرط الشيخين واخرجه ايضاً ابوداود والدارقطنى والبيهقى وروى ايضاً عن اسماء بنت يزيد
عند احمد وروى الدارقطنى من حديث فاطمه بنت قيس نحوه ودر روى ابوبكر هذلى متروك ست **وعن** امّ سلمة رضى الله عنها
انها كانت تلبس اوضاحًا من ذهب روايت ست از امّ سلمه كه وى مى پوشيد اوضاح از طلا جمع وضح بضاد معجمه وحاى مهمله
نوعى از زيور ست كه از سيم مى سازند ووجه تسميه او بوضح از جهت وضوح وسفيدى وروشنى اوست واز ذهب نيز مى باشد چنانكه درين
حديث ست در صراح گفته وضح درم سره وپيرايه از درم درست وروشنى وسفيدى فقالت يا رسول الله اكنز هو پس گفت امّ سلمه
اى رسول خدا آيا گنج ست اين كه بران وعيد واقع شده قال فرمود اذا اديت زكاته فليس بكنز چون ادا كردى ودادى زكوةِ آن
پس نيست گنج كه بران وعيد ست وهم چنين هر مال كه زكوةِ آن ادا كنند از حيطهٔ وعيد خارج ست رواه ابوداود والدارقطنى وصححه
الحاكم وروى مالك نحوه ودر حديث دليل ست بر وجوب زكوة زيور چنانكه در حديث اول بود وبر اينكه هر مال كه زكوتش بر آرند كنز نيست
كه شامل وعيد آيهٔ كريمه الذين يكنزون الذهب والفضة باشد شوكانى گفته نيست زكوة در غير نقره وطلا از جواهر همچو در ويا قوت
وزمرد والماس ولؤلؤ ومرجان ومانند آن بسبب عدم وجود دليل دال بر ايجاب زكوة دران وبودن برائت اصليه مستصحب انتهى **وعن**
سمرة بفتح سين وضم ميم بن جندب بضم دال وفتح آن رضى الله عنه قال گفت سمره كان رسول الله بود رسول خدا
صلى الله عليه وسلم يامرنا ان نخرج الصدقة من الذى نعده للبيع امر ميكرد ما را كه بيرون آريم صدقه را از مالى
كه آماده ميكرديم براى فروختن يعنى براى تجارت يعنى آنچه براى خوردن ونوشيدن وخدمت وسوارى بود بر آن زكوة نبود واين حديث
دليل ست بر وجوب زكوة در مالِ تجارت هرچه باشد از ظروف وفرش واقمشه واسپ وابل وكتب وجز آن واستدلال كرده اند بر وجوب
آن بقول وى تعالى انفقوا من طيبت ما كسبتم الآية مجاهد گفت نزلت فى التجارة ابن منذر گفته اجماع قائم ست بر وجوب زكوة
مالِ تجارت ومتجمله قائلين وى فقهاى سبعه اند ليكن گفته اند كه جاحد وى كافر نيست بنا بر اختلافى كه درو ست گويم وبوجوب رفته اند ائمه اربعه
بالاتفاق وظاهريه گويند كه نيست زكوة در مالِ تجارت وبه قال الشوكانى وهو الصواب زيرا كه دليلى بر ايجابش قائم نيست شوكانى گفته
بود تجارت در عهد آنحضرت صلى الله عليه وسلم در انواع اشيا ومنقول نشد از آنحضرت درين باب آنچه مفيد وجوب زكوة اندران باشد انتهى
ودر جواب اين حديث گفته اند كه اگرچه بعض تحسين وى كرده اند ليكن مصنف در تلخيص گفت كه در سندش جهالت ست وآنكه حاكم ودارقطنى از عمران
مرفوعًا آورده اند كه در شتران ست صدقهٔ آنها ودر گوسفندان ست صدقهٔ آنها ودر بز ست صدقهٔ آن پس مصنف در فتح البارى تضعيف
جملهٔ طرق وى كرده ودر طريق واحد از ان گفت كه اسناد اين طريق لا باس به ست وليكن مخفى نيست كه حجت بمثل آن قائم نمى شود خاصتًا

در تلخیص عاقبة البلوی با آنکه ابن عبد البر گفت که در مستدرک درین حدیث بزر روایت کرده اند برانه بزائی ودارقطنی بزائی روایت کرده لیکن بطریق ضعیف و این محتمل ست پس تمام نیست بآن استدلال و اگر فرض کنیم که حاکم اسناد این حدیث را صحیح گفت چنانکه در محلی شرح منهاج تاهم مجرد احتمال مسقط استدلال ست تا بمعارضه این تصحیح بتضعیف جماعه از حفاظ چه رسد با آنکه عصر حفاظ مذکور متاخر از عصر اوست و ایشان مستدرک اند بر وی مؤید عدم وجوب ست انچه در صحیح مسلم از ابی هریره آمده که نیست صدقه بر مسلمان در اسپ و بنده او و ظاهرش عدم وجوب زکوة ست در جمیع احوال شوکانی گفته و نقل کرده است ابن منذر اجماع بر زکوة در تجارت و نیست این نقل صحیح و اول کسی که خلاف می کند دران ظاهریه اند و ایشان اند فرقه از فرق اسلام انتهی و بالجمله شک نیست در عدم وجود دلیل قوی درین باب غیر از اجماع اگر ثابت شود بی خلاف و دونه خرط القتاد و همچنین نیست زکوة در مستغلات مانند خانهای کرایه و دواب کرایه و مثل آن بجهت عدم دلیل دال بر ایجاب آن و حدیث مسلم که نیست صدقه بر مسلم در بنده و اسپ متناول این حالت ست یعنی استغلال بکرای اگرچه حاجت استدلال نیست بلکه قیام بمقام منع کافی ست ذکره الشوکانی رواه ابو داؤد والدارقطنی والبزار من حدیث سلیمان بن سمرة عن ابیه و در اسنادش جهالت ست و لهذا گفت مصنف واسناده لین و سندش نرم ست زیرا که از روایت سلیمان ست و هو مجهول **وعن ابی هریرة**

رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال وفی الرکاز الخمس فرمود در رکاز خمس ست رکاز بکسر را و در آخر زای معجمه در قاموس گفته معدن و دفینهٔ جاهلیت و در نهایه گفته رکاز هر دو را گویند و حدیث وارد ست در دفینه انتهی شیخ گفته معنی اول انسب ست بسیاق حدیث و در حدیث آمده ست که از آنحضرت پرسیدند رکاز چیست فرمود ذهب و فضه که پروردگار تعالی پیدا کرده است در زمین روز پیدایش وی انتهی گوییم اگر این حدیث ثابت شود قول بآن متعین گردد که لا بیان بعد بیان رسول الله صلی الله علیه وسلم ولیکن این حدیث را بیهقی روایت کرده است و سندش ضعیف ست و تابعه حبان بن علی عن عبد الله بن سعید و عبد الله متروک الحدیث ست پس حجت نباشد مالک گفته حکمی که اختلاف نیست دران نزدیک ما و انچه شنیدیم از اهل علم که می گفتند این ست که رکاز مال مدفون ست که یافته شود از مدفونهای جاهلیت که طلب کرده نمی شود بمال و کشیده نمی شود دران مؤنت خرج را و نه زیاده عمل و اما انچه طلب کرده شود بمال و کرده شود در وی عمل بسیار پس یافته شود یکبار و یافته نشود بار دیگر پس آن رکاز نیست در مصفی گفته اختلاف دارند علما در تفسیر رکاز اظهر اقوال شافعی موافق تفسیر مالک ست و ابو حنیفه گفته که معدن هم رکاز ست و یک قول شافعی موافق این مذهب ست انتهی و شیخ در ترجمه گفت نزد شافعی در معدن زکوتی نیست و حکم وی حکم صید ست مگر آنکه مستخرج ذهب و فضه باشد و نزد ما در وی خمس ست بی اشتراط حولان حول انتهی گوییم ولیکن جمهور مخالف حنفیه اند درین باب و گویند که گفته نمی شود معدن را رکاز و احتجاج کرده اند بهمین حدیث بر تفرقه میان هر دو زیرا که اول وی این ست و معدن جبار ست و در رکاز خمس ست پس عطف دلالت دارد بر مغایرت و لهذا مالک و شافعی گفته اند که مراد برکاز دفینهٔ جاهلیت ست متفق علیه و این حدیث را طریقهاست در سبل گفته علما را در حقیقت رکاز دو قول ست اول آنکه مال مدفون در زمین ست از کنوز جاهلیت دوم آنکه معادن ست مالک قائل اول ست و اما معادن پس در وی زکوة گیرند زیرا که بمنزلهٔ زرع ست و مثله قال الشافعی و بثانی رفته است ابو حنیفه و دال ست بر اول قوله صلی الله علیه وسلم العجماء جبار والمعدن جبار و فی الرکاز الخمس اخرجه البخاری زیرا که این ظاهر ست در آنکه رکاز غیر معدن ست و شافعی معدن را بذهب و فضه خاص کرده بحدیث بیهقی که انهم قالوا وما الرکاز یا رسول الله الخ کما تقدم و اعتبار کرد شافعی و مالک و احمد نصاب را بحدیث لیس فیما دون خمس اواق صدقه در نصاب

ذهب و فضه و اینکه واجب ست دران ربع عشر بحدیث و فی الرقة ربع العشر بخلاف رکاز که دروی خمس واجب ست و معتبر نیست دروی
نصاب و وجه حکمت در تفرقه آنست که اخذ رکاز بسهولت ست بغیر تعب بخلاف مستخرج از معدن که لابد ست دروی از مشقت انتهی نیز در شرح سفر السعادة
گفت و نیز اختلاف دارند در مصرف خمس رکاز ابو حنیفه می گوید مصرف آن مصرف خمس فی ست و شافعی گوید مصرف آن مصرف زکوة ست
یعنی اصناف ثمانیه که در آیهٔ إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ مذکور شدند و مراد از رکاز در اظهر اقوال شافعی نقدی ست که در جاهلیت
دفن کرده باشند پس اگر اہل اسلام دفن کنند و کسی بیابد اگر مالک او معلوم باشد ازان او خواهد بود و الا حکم لقطه خواهد گرفت و در ملک
رکاز شرط آنست که در خرابه یا در زمینی که خود آنرا احیا کرده باشد بیابد و اگر در ملک شخصی یافت ازان همان شخص ست و اگر در مسجد
یا شارع عام یافت حکم لقطه گرفت والله اعلم **وعن** عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم قال في كنز وجده رجل في خربة ان وجدته في قرية مسكونة فعرفه فرمود آنحضرت درباره
گنج که یافت آنرا در ویرانه که اگر یافته تو آنرا در قریهٔ آبادان پس بشناسان آنرا تا ازان هر که باشد بستاند وان وجدته في
قرية غير مسكونة ففيه وفي الركاز الخمس و اگر یافته آنرا در ده که آباد نیست پس در وی و در رکاز خمس ست و درینجا
دلیل ست برانکه رکاز ملک یابنده اوست و بروی اخراج خمس ازان واجب ست و آنرا که در قریه یافته شارع آنرا رکاز نام نکرده زیراکه
آنرا از باطن ارض استخراج میکند بلکه ظاهر آنست که آنرا در ظاهر قریه یافته و شافعی و اتباع او بآن رفته اند که در رکاز دو چیز شرط ست یکی
جاهلی بودن دیگر در موات بودن پس اگر در راه یا مسجد یافت لقطه است زیراکه دست مسلمانان بروست و مالک او مجهول ست
پس لقطه باشد و اگر در ملک شخصی یافته شود ازان او باشد اگر نفی از ملک خود نکند و اگر نفی کند آنرا از ملک خود ازان یابنده باشد
و همچنین تا آنکه منتهی شود بسوی محیی ارض و وجه مذهب شافعی حدیث عمرو بن شعیب ست که خودش روایت کرده است باین لفظ ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال فی کنز وجده رجل فی خربة جاهلیة ان وجدته فی قریة مسکونة او طریق میتا فعرفه وان وجدته فی خربة جاهلیة
او قریة غیر مسکونة ففیه وفی الرکاز الخمس کذا فی السبل اخرجه ابن ماجة باسناد حسن ورواه الشافعی و ابو داود و النسائی و الحاکم
و البیهقی نحوه و گفت سعید بن منصور حدیث کرد مارا خالد از شیبانی از شعبی که مردی یافت رکاز را پس آورد آنرا نزد علی رضی الله عنه پس
گرفت از وی خمس و باقی را بیابنده داد و روا من وجه آخر عن الشعبی و کذلک ابن ابی شیبة کذا فی التلخیص **وعن** بلال
بن الحارث مزنی صحابی ست و بران حضرت در وفد مزینه قدوم آورده بود در سنه خمس ساکن شد مدینه را و حامل لوای مزینه
بود در روز فتح روی عنه ابنه الحارث مات سنة ستین وله ثمانون سنة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
اخذ من المعادن القبلية الصدقة بدرستیکه آنحضرت گرفت از کانهای قبلیه صدقه را قبلیه بفتح قاف و بای موحده نام
ناحیه ایست از ساحل بحر میان وی و میان مدینه پنج روزه راه ست و لفظ حدیث این ست که قبلیه از جانب فرع ست بضم فا و سکون را
موضعی ست در جانب بالای مدینه میان حرمین و زکوة وی چهل یک ست یعنی گرفته نمی شود از وی خمس چنانکه حکم معادن ست و این مذهب
امام مالک و شافعی ست در قولی و نزد امام ابو حنیفه و شافعی در قول دیگر در وی خمس ست و قول دیگر مر شافعی را آنست که اگر یافته است آنرا
بتعب و مؤنت چهل یک دهد و الا خمس در سبل گفته حدیث دال ست بر وجوب صدقه در معادن و یحتمل که مراد بدان خمس باشد و رفته است
باول احمد و اسحق و بثانی غیر ایشان لقوله و فی الرکاز الخمس و اگرچه در وی احتمال ست رواه ابو داود والطبراني والحاكم والبيهقي

ومالک ولفظ مالک این ست اقطاع کرد آنحضرت بلال مزنی رامعادن قبلیه وگرفت ازوی زکوٰة واین ناحیه ایست از فرع پس این معادن گرفته می شود وازوی زکوٰة تا امروز ودر لفظے این ست واخذ منها الزکوٰة دون الخمس شافعی گفت این حدیث مالک نه از آنهاست که اهل حدیث آنرا اثبات می کنند ونیست دروی روایتی از آنحضرت مگر اقطاع کردن آن واما زکوٰة در معادن نه خمس پس مروی نیست از آنحضرت گفت بیهقی هو کما قال الشافعی فی روایة مالک گویم در مصفی نوید روایت مالک گفته انچه نزدیک فقیر ظاهر میشود آنست که قبلیه از ذهب وفضه نبود والا اهل تاریخ متعرض آن می شدند واین فرع نزدیک ست بمدینه خفائی حال او بعید می نماید بلکه از سائر منطبعات مثل سرب وآهن یا غیر منطبع مانند مغره ونوره واین اقرب می نماید والله اعلم پس قول احمد راجح که واجب می شود در هر معدن برابر ست که منطبع باشد یا غیر منطبع واختلاف کرده اند در قدر واجب از معدن بر سه قول خمس مانند رکاز وربع مانند نقود وقول ثالث تفصیل ست اگر بتعب حاصل می شود مانند نقد ست واگر بغیر تعب مانند رکاز ست فقیر گوید لفظ الا الزکوٰة محتمل هر سه وجه می تواند شد اگر بمعنے خمس باشد پس منظور حصر ست بنسبت تمام گرفتن آن واگر ربع العشر باشد منظور حصر ست بنسبت خمس واقرب در معدن ذهب وفضه حمل او بر رکاز ست یا ادخال او در لفظ رکاز انتهی

باب صدقة الفطر

باب در بیان صدقه فطر یعنے افطار صدقه را اضافت کردند بسوی فطر زیراکه این صدقه بسبب اوست کما یدل له روایات البخاری

عن ابن عمر رضی الله عنه قال فرض رسول الله صلی الله علیه وسلم زکوٰة الفطر زکوٰة الفطر من رمضان گفت ابن عمر فرض گردانید آنحضرت زکوٰة فطر را وحدیث دلیل ست بر وجوب صدقه فطر لقوله فرض که بمعنے الزم واوجب ست وباین رفته اند شافعی واحمد ودر ظاهر مذهب اسحق گفته این واجب ست باجماع ودروی خلاف ست داود وبعض شافعیه را که قائل اند بآنکه سنت ست وتاویل کرده اند که مراد بفرض قدر ست ورد کرده شده است این تاویل بآنکه خلاف ظاهر ست شیخ در ترجمه گفته وسنت مؤکده است نزد مالک وواجب ست نزد حنفیه بمعنے مقابل فرض وحنفیه گویند در حدیث دیگر بجاے فرض امر واقع شده وامر ثابت بدلیل ظنی مفید وجوب ست انتهی وبعضے گویند فرض بود اما بزکوٰة منسوخ شد بحدیث قیس بن سعد بن عباده امر کرد ما را رسول خدا بصدقه فطر قبل ازانکه نازل شود زکوٰة وچون نازل شد نه امر کرد ما را ونه نهی اما درین حدیث راوی مجهول ست پس این قول غیر صحیح باشد واگر صحت او تسلیم کنیم دروی دلالت بر نسخ نیست زیراکه عدم امر ایشان بصدقه فطر ثانیا مشعر بنسخ اول نیست بلکه امر اول کافی ست وعدم امر رافع آن نیست ودر فطر نصاب وغیر آن شرط نکرده اند پس هرکه قادر باشد لازم می شود بروے بخلاف کسیکه فاضل از قوت خود وعیال خود نمی یابد زیراکه حق تعالی می فرماید لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا شیخ در ترجمه گفته شرط وجوب صدقه فطر نزد مالک نصاب فاضل از حاجت اصلی ست بے شرط نما ونزد شافعی هرکه قادر ست بر قوت یومیه خود وبراے کسیکه بروی نفقه او ست فاضل از لباس ومسکن وخادم ودین بروی صدقه فطر فرض ست وشرط نیست نصاب دیگر انتهی وشوکانی گفته خلاف ست در تقدیر مقدار معتبر در وجوب زکوٰة فطر گویند مالک نصاب باشد وقیل مالک قوت ده روز وگفت مالک وشافعی واحمد وعطا واسحق ومعتبر نیز همین ست که مالک قوت یک شبانه روز باشد انتهی یعنے نصاب شرط نیست ونزد حنفیه نصاب فاضل از حاجت اصلیه شرط ست اگرچه نامی نبود لقوله صلی الله علیه وسلم لا صدقة الا عن ظهر غنی ودر حدیث ثعلبه صریح آمده لا یجب الا علی من ملک نصابا صاعا

یک صاع مضروب ست بر تمییز یا بدل ست از زکوة و بیان ست برای او من تمر او صاعا من شعیر از تمر یا صاعی از جو نیست
خلاف در وجوب صاع بر هر انسان و همچنین وارد ست صاعی از مویز و درین حدیث ذکر گندم نیست و ازینجا توهم کرده اند که اخراج نصف
صاع از گندم بعد از زمان نبوت بود از جهت معادلت وی بصاعی از خرما و جو و صواب آنست که نصف صاع از گندم بود و تخصیص ذکر تمر و شعیر
درین حدیث بجهت غلبه وجود این دو جنس باشد و گویند که ابن عمر از خرما میداد و چون وجود خرما در مدینه کم شد از جو میداد و آن جز
یکبار نبود کذا فی الترجمة شوکانی گفته رفته اند جمهور باینکه صدقهٔ فطر یک صاع ست از گندم وغیره و رفته اند بعض صحابه باینکه از گندم نصف
صاع ست و حکایه ابن المنذر عن علی و عثمان و ابی هریرة و جابر و ابن عباس و ابن الزبیر و اسماء بنت ابی بکر باسانید صحیحة و همین ست مذهب
ابو حنیفه و تمسک ایشان بحدیث مرفوع ابن عباس ست که صدقهٔ فطر دو مد ست از قمح اخرجه الحاکم و اخرج الترمذی نحوه من حدیث عمرو بن شعیب
عن ابیه عن جده مرفوعا و ابوداود و نسائی از ابن عباس آورده اند که گفت فرض گردانید رسول خدا صلی الله علیه وسلم این صدقه را یک صاع
از خرما یا جو یا نصف صاع از گندم بر هر یکی آزاد باشد یا بنده مرد باشد یا زن خرد باشد یا بزرگ انتهی در مصفی گفت در جنس صاع پنج
چیز مصرح شد طعام که مفسر ست بگندم بقرینهٔ مقابله او بشعیر و شعیر و تمر و زبیب و اقط و تنقیح چهار جنس اول قوت معتبر ست و ظاهر
آنست که اگر قوت او و قوت بلد او گندم باشد مثلا مخیر ست در میان جمیع اقوات بجهت عموم حدیث انتهی **علی العبد والحر والذکر**
والانثی والصغیر والکبیر بر بنده و آزاد و مرد و زن و خرده کلان و این دلیل ست بر عموم وجوب وی بر عبید و احرار ذکور و اناث
و صغیر و کبیر اغنیا و فقرا و بیهقی از حدیث عبدالله بن ثعلبه یا ثعلبه بن عبدالله مرفوعا آورده که ادا کنید یک صاع از گندم از هر انسان
مرد یا زن خرد یا کلان توانگر یا درویش و مملوک اما غنی پس پاک میکند او را خدا و اما فقیر پس رد میکند بر وی خدا زیاده تر از انچه وی داده ست
منذری در مختصر السنن گفته در اسنادش نعمان بن راشد ست لایحتج بحدیثه آری بنده چون ملک ندارد وجوب بر وی بمعنی وجوب بر مالک
وی خواهد بود از جانب وی نزد کسیکه می گوید که بنده مالک نیست و کسیکه او را مالک می گوید نزدش خود بر وی لازم ست و همچنین صدقهٔ زوجه
بر زوج ست و صدقهٔ خادم بر مخدوم و صدقهٔ قریب بر کسیکه نفقهٔ وی بر وست بحدیث ادوا صدقة الفطر عمن تمونون اخرجه الدارقطنی
والبیهقی و اسناده ضعیف و لهذا واقع شده است خلاف در مسئله چنانکه در نیل تمام مبسوط ست و همچنین وجوب بر صغیر بمعنی وجوب بر پدر
اوست اگر مالک مال نیست و الا از مال وی خواهد بود مثل لزوم زکوة قاله الجمهور و گفته اند لازم ست بر پدر مطلقا یعنی با وجود مال و به قال محمد
و گفته اند بر صغیر اصلا واجب نیست زیرا که شرعیت وی برای طهرهٔ صائم ست از لغو و رفث و طعمهٔ مساکین ست و جواب داده اند که این خارج
مخرج اغلب ست پس تصریح حدیث ابن عمر بایجابش بر صغیر مقاوم وی نتواند شد و گفته اند که مراد بعبد بنده ایست که برای خدمت ست و آنکه برای
تجارت بود فطر از وی واجب نیست نزد حنفیه و مذهب ثوری و نخعی نیز همین ست **من المسلمین** از مسلمانان ایمه حدیث را درین زیادت کلام
طویل ست زیرا که رواة بران اتفاق نکرده اند مگر آنکه بر هر تقدیر این زیادت از عدل ست مقبول باشد و دلالت میکند بر اشتراط اسلام در
وجوب صدقهٔ فطر و برینکه نیست واجب بر کافر از نفس وی و این متفق علیه ست و اما اخراج مسلم از بندهٔ کافر خود پس جمهور گویند نه و نزد حنفیه
و غیرهم واجب ست بحدیث لیس علی المسلم فی عبده صدقة الا صدقة الفطر و جواب داده اند بآنکه حدیث باب خاص ست و بخاص حکم بر عام
می توان کرد پس عموم قول وی فی عبده مخصص ست بقوله من المسلمین و لهذا در مصفی گفت از لفظ من المسلمین ظاهر شد که بر کافر لازم نیست
و نه بر مسلمان از عوض کافر انتهی و اما قول طحاوی که من المسلمین صفت مخرجین ست نه صفت مخرج عنهم پس ظاهر حدیث آبی ست ازان زیرا که

و روی عبد و صغیر نیز هست و ایشان منجمله مخرج عنهم اند پس دلالت کرد بر آنکه صفت اسلام مختص بمخرجین نیست و مؤید اوست حدیث مسلم بلفظ علی کل
نفس من المسلمين حر او عبد وامر بها ان تؤدى قبل خروج الناس الى الصلوة و امر کرد بصدقه فطر که ادا کرده شود پیش از بر آمدن مردم
بسوی نماز ظاهر حدیث دران ست که ادا بعد از نماز کفایت نمی کند لیکن ائمه اربعه اتفاق دارند که ادا پیش از نماز مستحب ست نه واجب و امر درینجا برای
استحباب ست تا گدایان را درین روز بی نیازی از سوال حاصل شود چنانکه بیاید متفق علیه در مصفی گفته در اول وقت وجوب زکوة فطر سه قول
آمده است اول شب عید طلوع صبح عید و هر دو معًا و ثمره خلاف ظاهر می شود در شخصی که شب عید مرد یا تولد شد و مستحب آنست که پیش از نماز عید
بر آرند و اگر بعد عید بر آرند نیز جائز ست و تاخیر روز عید حرام ست و اگر تاخیر کند قضا لازم شود انتهی و در سبل گفته در وی دلالت ست بر آنکه مبادرت
باخراج وی مامور بهاست پس اگر تاخیر کرد آثم شد و صدقه خارج شد از صدقه فطر بودن بلکه صدقه از صدقات ست و مؤکد این ست قول او
ولابن عدي والدار قطني من حديث ابن عمر باسناد ضعيف زیرا که در وی محمد بن عمر الواقدی ست اغنوهم بی نیاز گردانید
ایشان را یعنی محتاجان و مسکینان و گدایان را عن الطواف از کوچه بکوچه گردیدن و رفتن در بدر برای طلب معاش درین روز که روز عید الفطر ست
باعطای صدقه بایشان در اول روز زیرا که اعیاد ایشان در دادن صدقه بایشان ست وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه
قال كنا نعطيها في زمان النبي صلى الله عليه وسلم صاعا من طعام بودیم ما که می بر آوردیم صدقه فطر را در زمان آنحضرت
یک صاع از طعام بعضی گفته اند که مراد بطعام گندم ست که متعارف و غالب قوت در سفر و حضر آن بود و بعضی گفته اند که مراد ذرّه است بضم ذال معجمه
و تشدید را که متعارف در آنوقت نزد اهل حجاز و غالب اقوات ایشان آن بود او صاعا من تمر او صاعا من شعير او صاعا من زبيب
یا صاعی از خرمای خشک یا صاعی از جو یا صاعی از انگور خشک که آنرا مویز می خوانند متفق علیه در قاموس گفته الصاع والصواع بالضم والكسر
والصوع ويضم الذي يكال به ويدور عليه احكام المسلمين وهو اربعة امداد كل مد رطل وثلث قال المد بالضم مكيال وهو رطلان او رطل وثلث او ملأ كفي
الانسان المعتدل اذا ملأهما ومد يده بهما وبه سمي مدا وقد جربت ذلك فوجدته صحيحا در هدایه گفته صاع نزدیک ابی حنیفه و محمد رح هشت رطل عراقی است
و نزد ابی یوسف پنج رطل و سوم حصه رطل ست و صاع حضرت عمر هشت رطل بود و در بحر الرائق گفته بعضی خلاف میان ابی حنیفه و محمد و ابو یوسف
رفع کرده اند باین طریق که یافت ابو یوسف صاع را بوزن پنج رطل و ثلث رطل از رطل مدینه و این رطل زیاده است از رطل بغداد چه این سی استار
و آن بیست استار و لهذا هشت رطل بغدادی برابر پنج و ثلث رطل مدنی می شود و نزد بعضی این اختلاف حقیقی ست نه لفظی و در شرح وقایه گفته
مراد از صاع در صدقه فطر نزد ما صاع عراقی ست که هشت رطل ست که چهار من باشد و هر من چهل استار و هر استار چهار و نیم مثقال پس یک من
یکصد و هشتاد مثقال باشد پس صدقه فطر بسیر تخته لکهنو که نود و شش روپیه است و روپیه یازده ماشه نصف صاع از گندم یک آثار و شش تانک
و سه ماشه باشد و از جو دو چندان یعنی دو آثار و نیم پاؤ و شش ماشه که وزن صاع ست و نصف صاع بسیر انگریزی که هشتاد روپیه چهره دار ست
و هر روپیه یازده ماشه و چهار رتی ست یک سیر نیم پاؤ و نیم چهٹانک و یک توله و سه ماشه می شود احتیاطا در صدقه فطر دو سیر انگریزی گندم
باید داد و صاع از جو دو چندان یعنی دو سیر و یک پاؤ و یک نیم چهٹانک و احتیاطا از جو چهار سیر باید داد وفي رواية او صاعا من اقط
و در روایتی اینست یا صاعی از اقط بفتح همزه و کسر قاف و طای مهمله قروت که آنرا ماضر نیز گویند و آن شیر ترش ست که خشک می شود مثل
سنگ میگردد کما فی النهایة و نیست خلاف در وجوب صاع درین چیزها خلافی که هست در حنطه است در سبل گفته ابن خزیمه از سفیان
از ابن عمر آورده که چون معاویه خلیفه شد مردم نصف صاع گندم را برابر یک صاع جو داشتند زیرا که در گندم نصی نیامده که در وی همین یک

صاع برآنند وقول بآنکه مراد ابوسعید از طعام درین حدیث حنطه است غیر صحیح ست کما حققه المصنف ابن منذر گفته در گندم چیزی ثابت که بروی
اعتماد توان کرد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم معلوم نیست و نبود در مدینه در آنوقت مگر شیئ یسیر و چون در زمان صحابه بسیار شد دیدند که نصف صاع
از وی بجای یک صاع از شعیر ست او هم الائمة پس عدول از قول ایشان بسوی قول مثل ایشان جائز نیست ولیکن مخفی نیست که ابوسعید خلاف
آن کرد چنانکه مفید اوست قول وی قال الراوی قال ابو سعید اما انا فلا ازال اخرجه گفت ابوسعید که راوی حدیث ست لیکن من
پس همیشه می برآرم صدقه فطر را یک صاع کما کنت اخرجه فی زمن رسول الله چنانکه بودم من که می برآوردم آنرا در زمانه رسول خدا صلی الله علیه وسلم ازین
حدیث معلوم میشود که صدقه فطر یک صاع ست و در بعض احادیث نصف صاع از گندم آمده پس نزد حنفیه مطلق محمولست بر تطوع و مقید مخصص اوست چنانکه مروی از علی مرتضی
نیز همین ست و از عمر فاروق نیز آمده که وقت شیوع شعیر و امثال آن اظهار آن کردند پس اجب در صدقه نصف صاع از گندم یا صاعی از شعیر ست چنانکه مذهب حنفیه است و همین ست
مذهب سفیان ثوری و ابن المبارک و تمر نزد ابوحنیفه حکم جو دارد و مویز حکم گندم و نزد صاحبیه مویز در حکم شعیر ست و از احادیث باب نیز ظاهر همین ست و غالبا
آن باعتبار اختلاف زمان ست در قیمت و نزد احمد و شافعی و مالک یک صاع ست و اقرب باحتیاط و تورع همین ست والله اعلم و لابی داؤد عن ابی سعید
لا اخرج ابدا الا صاعا نمی برآرم همیشه مگر یک صاع یعنی از قوت ابن خزیمه و حاکم روایت کرده اند که گفت ابوسعید و حال آنکه ذکر کرده شد نزد وی
صدقه رمضان نبرآرم مگر آنچه می برآوردم بعهد رسول خدا صلی الله علیه وسلم صاعی از تمر یا صاعی از حنطه یا صاع از جو یا صاع از اقط پس گفت او را مردی
از قوم یا دو مد از گندم گفت نه این کار معاویه است قبول نکنم آنرا و نه عمل نمایم بران لیکن ابن خزیمه گفته که ذکر حنطه در خبر ابوسعید غیر محفوظ ست و نمی دانم
که وهم از کیست نووی گفت تمسک کرد بقول معاویه هر که قائل شد بدو مد از حنطه و در وی نظر ست زیرا که آن فعل صحابی ست و ابوسعید و غیر او
از صحابه که اطول اند در صحبت از وی و اعلم اند بحال نبی صلی الله علیه وسلم خلاف کرده اند او را و معاویه تصریح کرد که این رائی ست که وی آنرا
دیده نه آنکه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم شنیده کما اخرجه البیهقی فی السنن من حدیث ابی سعید انه قدم معاویة حاجا او معتمرا فکلم الناس علی المنبر فکان فیما کلم به الناس
انه قال انی اری مدین من سمراء الشام تعدل صاعا من تمر فاخذ بذلک الناس فقال ابوسعید اما انا فلا ازال اخرجه پس این صریح ست در آنکه آن
رای معویه بود و بیهقی بعد ایراد احادیث باب گفته قد وردت اخبار عن النبی صلی الله علیه وسلم فی صاع من بر و وردت اخبار فی نصف صاع ولا یصح شیئ
من ذلک وقد بینت علة کل واحد منها فی الخلافیات انتهی بلفظه وعن ابن عباس رضی الله عنه قال فرض رسول الله
صلی الله علیه وسلم زکوة الفطر طهرة للصیام من اللغو والرفث فرض گردانید آنحضرت صلی الله علیه وسلم صدقه فطر را پاک گردانیدن روزه
از سخن بیهوده ولایعنی گفتن و از رفث که واقع باشد در صوم رفث بفتح را و فا بمعنی جماع و فحش و آنچه میرود از سخن میان مرد و زن در زیر لحاف
و آنچه خطاب کند مرد زن را از فحش بعد از ان استعمال کرده می شود در هر کلام قبیح مراد تقصیرات و گناهان ست که در ادای روزه هلما حقه
بوجود آمده باشد وطعمة للمساکین و صدقه فطر واجب ست از جهت طعام دادن بمسکینان و بی نیاز گردانیدن ایشان را از سوال
دران روز در سفر السعادة گفته مساکین را بتخصیص میفرمود باین صدقه و بر اصناف ثمانیه قسمت نمی کرد اثری هم بدان وارد نشده و بعضی
از علما بدان قائل شده که صرف آن باصناف ثمانیه جائز نیست بمساکین خاص ست انتهی و در شرح وی گفت شک نیست که افضل و احوط
بمقتضای اتباع فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم همان باشد که داده شود بهمین صنف که فقرا و مساکین اند انتهی و گفته اند که مصرف آن مصرف زکوة ست
زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نام آن زکوة کرده و ظاهر از کتب ائمه اربعه نیز همین ست که مصارف آن مصارف زکوة ست و در کتاب خرقی که در مذهب امام احمد ست
تصریح ست بآن و گفته تعطی صدقة الفطر لمن یجوز ان تعطی صدقة الاموال و زرکشی در شرح وی گفته که آن صدقه است پس داخل شود تحت

قوله تعالی اِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاۤءِ وَالْمَسٰکِیْنِ گر از تنصیص بعض اصناف لازم نمی آید تخصیص بر آنکه در زکوة هم این چنین واقع شده و هیچ یکی بتخصیص مصرف وی قائل نیست و در حدیث معاذ ست امرت ان اخذها من اغنیائکم وارد ها فی فقرائکم و شوکانی گفته لائق تقدیم فقراست

بنا بر امر بغنی کردن ایشان درین روز و آنچه بیفزاید از ایشان صرف کرده شود در سائر اصناف انتهی فمن ادّاها قبل الصلوة فهی زکوة مقبولة پس هر که ادا کرد آنرا پیش از نماز عید الفطر پس آن زکوة مقبول ست یعنی مترتب ست بروی ثواب صدقهٔ فطر نافع گفته عبد الله بن عمر می فرستاد زکوة فطر را بسوی شخصے که جمع میکرده شد نزدیک وی پیش از عید فطر بدو روز یا سه روز رواه مالک فی المؤطا و در وی ست که دید امام مالک اهل علم را که دوست می داشتند که برآورند زکوة فطر را وقتی که طلوع کند فجر از روز فطر پیش از آنکه بروند بنماز گاه در مصفی گفته تعجیل زکوة فطر در حکم یومین او ثلثة ایام ست از اول رمضان تا آخر آن انتهی ومن ادّاها بعد الصلوة فهی صدقة من الصدقات و هر که ادا کرد آنرا بعد از نماز پس آن صدقه از صدقات ست یعنی از جنس دیگر صدقهاست و نیست مقبول از فطر رواه ابو داؤد والدارقطنی مرفوعا والبیهقی وصححه الحاکم و درین حدیث دلیل ست بر وجوب فطره لقوله فرض کما سلف و بر آنکه صدقات مکفر سیئات اند و بر آنکه وقت اخراج وی پیش از نماز عید ست و بر اینکه وجوبش موقت ست و گفته اند واجب از فجر اول شوال ست لقوله اغنوهم عن الطواف فی هذا الیوم و گفته اند واجب از آخر روز رمضان ست لقوله طهرة للصائم و گفته اند واجب ست بگذشتن هر دو وقت عملاً بالدلیلین و در جواز تقدیمش اقوال ست بعضی ملحق بزکوة کرده اند و گفته اند جائز ست تقدیم آن اگرچه تا دو سال باشد و بعضی گویند جائز ست در رمضان نه قبل از آن زیرا که او را دو سبب ست یکی صوم دیگر افطار پس تقدیم آن مانند نصاب و حول نتوان کرد و گفته اند مقدم بر وقت وجوب نکنند مگر آنچه مغتفر باشد مثل یک روز یا دو روز و ادلة الاقوال کما تری کذا فی السبل

باب صدقة التطوع

باب در بیان صدقهٔ تطوع و مراد بدان صدقات نافله اند چنانکه غالب در اطلاقات آنست و تسمیهٔ آن بصدقه از جهت دلالت اوست بر صدق صاحب وی در دعوی صحت ایمان چنانکه تسمیهٔ زکوة بجهت آنست که وی تزکیه می کند صاحبش را و شهادت میدهد بصحت ایمان و کمال وی اندران

عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال سبعة یظلهم الله فی ظله یوم لا ظل الا ظله هفت کس اند که جا دهد ایشان را خدای تعالی در سایهٔ خود در روزیکه نباشد سایه مگر سایهٔ خدا مراد حصر درین عدد نیست زیرا که درینجا خصلتهای دیگر ست که مقتضی ظل بوده است و مصنف رح در فتح الباری آنرا تا به بست و هشت خصلت رسانیده و سیوطی بران افزوده هفتاد خصال گردانیده و در تالیفی مفرد ایراد کرده تمهید الفرش للخصال الموجبة لظل العرش نام کرد بعده آنرا در کراسه ملخص فرموده نامش بزوغ الهلال فی الخصال المقتضیة للظلال نهاده فذکر الحدیث پس ذکر کرد حدیث را تا آخر در تعداد سبع و ایشان امام عادل ست و جوانی که ناشی شد در عبادت خدا و مردی که دلش آویخته بمساجد ست و آن دو کس که دوستی گرفتند با هم برای خدا جمع شدند بران و جدا شدند بران و مردی که خواند او را زنی صاحب منصب و جمال پس گفت من می ترسم خدا را و مردی که یاد کرد خدا را در خلوت پس روان شد اشک از هر دو چشم وی وفیه در آن حدیث این ست ورجل تصدق بصدقة فاخفاها حتی لا تعلم شماله ما تنفق یمینه و مردی که صدقه داد صدقه پس پوشید آنرا تا آنکه نمی داند دست چپ او چیزی را که صرف کرد دست راست او متفق علیه مراد بسایه حمایت و کنف ست یا سایهٔ عرش چنانکه در روایت سعید بن منصور از حدیث سلمان آمده سبعة یظلهم الله فی ظل عرشه و به جزم القرطبی وقوله اخفاها بلفظ افعل صیغهٔ ماضی ست حال ست بتقدیر قد وقوله لا یعلم شماله مبالغه است در اخفاء و تبعید صدقه از مظان ریا و محتمل که بر حذف مضاف باشد ای من عن شماله و در وی دلیل ست بر فضل اخفای

صدقه برابدای آن مگر آنکه بداند که اظهارش موجب ترغیب مردم ست در اقتدا او ستر وی حارس اوست از داعیهٔ ریا و قد قال تعالی اِنْ تُبْدُوا
الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ الآیه و صدقه در حدیث شامل واجب و نافله هر دو ست پس گمان نباید کرد که خاص بنافله است چنانکه مصنف در باب تطوع
آورده و نیست مفهوم معمول به در قول وی و رجل تصدق بلکه حکم زن نیز همین ست مگر در امامت **وعن** عقبة بن عامر رضي الله
عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كل امرءٍ في ظل صدقته هر آدمی در سایهٔ صدقهٔ خود ست روز قیامت
خواه صدقه واجب باشد یا نافله حتى يفصل بين الناس تا آنکه فیصله شود میان مردم رواه ابن حبان والحاكم در وی حث ست
بر صدقه و مراد بسایه یا حقیقت ست که اعیان صدقه بیایند و از وی حر شمس دور کنند یا مراد کنف و حمایت اوست و از فوائد صدقهٔ نافله توفیه
صدقهٔ فرض ست اگر در آخرت ناقص بر آید چنانکه حاکم در کنی از حدیث ابن عمر آورده نظر کنید در صدقهٔ بندهٔ من اگر ضائع کرده است ازان چیزی پس
ببینید اگر می یابید برای بندهٔ من نافله تا تمام کنید برای او انچه کم ست از زکوة پس گرفته شود صدقهٔ نافله بر فرائض خدا و این برحمت و عدل
او تعالی ست **وعن** ابي سعيد الخدري رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ايما مسلم كسا
مسلما ثوبا على عُرْيٍ هر مسلمانی که بپوشاند مسلمانی دیگر را جامه بر برهنگی عُری بضم عین و سکون را برهنگی ضد لُبس بضم لام كساه الله
من خضر الجنة بپوشاند او را خدای تعالی از حلهای سبز بهشت خُضر بضم خای معجمه و سکون ضاد جمع اخضر تلمیح ست بقوله تعالى
عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وايما مسلم اطعم مسلما على جوع اطعمه من ثمار الجنة و هر مسلمان که بخوراند مسلمان
بر گرسنگی بخوراند او را خدای تعالی از میوهای بهشت وايما مسلم سقى مسلما على ظمإ سقاه الله من الرحيق المختوم و هر مسلمان
که بنوشاند مسلمانی را بر تشنگی ظما بفتحتین مهموز تشنه شدن بنوشاند او را خدای تعالی از شراب پاک خالص صافی که مُهر کرده شده است ظروف آن
از جهت نفاست آن و در قرآن مجید فرموده يُسْقَوْنَ مِنْ رَّحِيْقٍ مَّخْتُوْمٍ خِتَامُهٗ مِسْكٌ یعنی مُهر کرده اند او را بمشک بجای گل که
اوانی را بدان مُهر می کنند از جهت غایت نفاست یا بعد از خوردن ازان بوی مشک می آید رواه ابوداود والترمذي وفي اسناده لين
منذری در مختصر السنن گفته زیرا که در اسنادش ابو خالد یزید بن عبد الرحمن معروف بدالانی ست غیر واحد بروی ثنا کرده اند و غیر واحد در وی
تکلم نموده و در حدیث حث ست بر انواع بر و دادن آن کسی را که محتاج ست بسوی وی و بودن جزا از جنس عمل **وعن** حكيم بن حزام
بکسر حا و بزا صحابی ست برادر زادهٔ ام المؤمنین خدیجه تولد او در کعبه بود از اشراف قریش ست عمر او بصد و بست سال رسید شصت در جاهلیت و شصت
در اسلام رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال روایت کرد از آنحضرت که فرمود اليد العليا
خير من اليد السفلى دست بالا تر بهتر ست از دست پایین مراد بدست بالا آنکه می دهد و بدست پایین آنکه می ستاند كما في اكثر
التفاسير وعليه الاكثر و گفته اند ید متعفف ست که سوال نمی کند از کسی و اگر چه معطی برای دادن او دست خود دراز بکند پس علو این دست
معنوی ست و گفته اند ید آخذ ست بغیر سوال و گفته اند علیا معطیه است و سفلی مانعه و قومی از متصوفه گفته که ید گیرنده بهتر ست از دهنده
مطلقا ابن قتيبه گفته ما ارى هولاء الا قوما استطابوا السوال فهم يحتجون للدناءة در سبل گفته و نعم ما قال و وارد شده است تفسیر نبوی بانکه
ید علیا آن ست که می دهد و ید سفلی آنکه می گیرد اخرجه اسحق في مسنده عن حكيم بن حزام گفت ای رسول خدا چیست ید علیا پس ذکر کرد آنرا و در صحیح بخاری و مسلم ست از ابن عمر که فرمود آنحضرت ید علیا
ید منفقه است یعنی خرج کننده و سفلی ید سائله است یعنی سوال کننده همچنین ذکر کرده است ابوداود و همچنین ست در اکثر روایات و در روایتی از ابوداود متعففه آمده
از عفت بجای منفقه بمعنی باز ایستادن از سوال و از حرام و این معنی انسب ست بسیاق حدیث اگر چه هر دو معنی صحیح ست و از نووی منقول ست که روایت اولی صحیح ست

وبر هر تقدیر در حدیث نهی ست از سوال و بیان فضیلت ترک سوال ست و لهذا در روایتی متفرع گردانید حکیم بن حزام بر وی قول خود را سوگند بکسی که فرستاد ترا بحق و راستی سوال نکنم بعد از تو هیچ یکی را تا آنکه جدا کنم دنیا را ٥ از خدا خواهم و از غیر نخواهم بخدا که نیم بنده غیر و نه خدای دگرست

وابدأ بمن تعول و آغاز کن با نفاق بر کسی که غمخواری وی می کنی از عیال زیرا که ایشان اندا هم فالاهم روایت ست از ابی هریره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یک دینار که انفاق کرده تو آنرا در راه خدا یعنی جهاد و دیناری دیگرست که انفاق کردهٔ آنرا در آزاد کردن بنده و دیناری دیگرست که تصدق کردهٔ بدان بر مسکینی و دیناری که انفاق کردهٔ آنرا بر اهل و عیال خود بزرگترین آن دینارها از روی اجر آن دینارست که انفاق کردهٔ آنرا بر عیال خود رواه مسلم و عیال مرد زن و فرزند و کسی که در مؤنت او باشد وخير الصدقة ما كان عن ظهر غني و بهترین صدقه چیزی ست که ناشی باشد از قوت غنا که اعتماد کند متصدق بران و استظهار نماید بدان یعنی غنا را باقی دارد و مطلق فقیر و محتاج نگرداند یعنی قوت اهل و عیال را بگذارد و با نچه زیاده از ان ماند تصدق کند و عیال را محتاج و گرسنه ندارد زیرا که صدقه کننده بجمیع مال خود نادم می شود غالبًا و چون خود محتاج باشد وجب ست که صدقه نکند خطابی گفته ایراد لفظ ظهر در مثل این مقام برای اتساع در کلام ست و قیل غیر ذلک و بعضی گفته اند که مراد آنست که صدقه ناشی از غنا و سخاوت نفس باشد بتوکل و ثقه بر خدای تعالی و در تصدق کردن از فقر نترسد و لهذا ستایش کرد آنحضرت ابو بکر را چون برامد از تمام مال خود پرسید که چه باقی داشته برای عیال گفت الله اما احادیث در معنی اول بسیارست ومن يستعفف يعفه الله و کسیکه باز ایستد از سوال و نگاه دارد خود را از ان نگاه میدارد او را خدای تعالی و محتاج نمی گرداند بمردم ومن يستغن يغنه الله و کسیکه استغنا ورزد و بی نیاز گرداند خود را از سوال مردم غنی میگرداند و بی نیاز می سازد او را خدای تعالی ٥ بی نیازی همتی دارد کریمان واقف اند ٭ ما هم از دست رد خود چیزها بخشیده ایم ٭ متفق علیه در سبیل گفته علما اختلاف کرده اند در صدقهٔ رجل بجمیع مال خود قاضی عیاض گفته جوزه العلماء وائمة الامصار و طبری گفته با جواز مستحب آنست که نکند بلکه اقتصار کند بر ثلث و اولی آنست که چنین گویند که هر که تمام مال تصدق کند و بر فاقه صبور باشد و او را عیال نیست یا هست و لیکن صابر اند پس نیست کلام در حسن آن و یدل له قوله تعالی ويؤثرون على انفسهم الآية ويطعمون الطعام على حبه و هر که باین مثابه نباشد او را مکروه ست واللفظ للبخاري و لفظ حدیث مر بخاری راست

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قيل يا رسول الله أي الصدقة افضل قال جهد المقل گفته شد ای رسول خدا کدام یکی از انواع صدقه فاضل ترست فرمود صدقهٔ مرد قلیل المال که مشقت کشد و آنچه در وسع و طاقت اوست بدهد جهد بضم جیم و فتح آن هر دو لغت ست و بعضی گویند بفتح بمعنی مشقت ست و بضم بمعنی وسع و گفته اند بمعنی مبالغه و غایت ست و گفته هر دو لغت بیک معنی ست در نهایه گفته ای قدر ما يحتمله القليل من المال ٭ این بمعنی این حدیث ست که سابق شد یک درهم صد هزار درهم را مردی ست که او را دو درهم ست یکی را نگاه داشت و دیگری را صدقه کرد و مردی ست که او را مال بسیارست پس گرفت از مال خود صد هزار و صدقه کرد اخرجه النسائی من حدیث ابی ذر و اخرجه ابن حبان والحاكم من حدیث ابی هریرة و وجه جمع میان این حدیث و حدیث سابق چنانکه بیهقی گفته این ست که این مختلف ست باختلاف احوال مردم در صبر بر فاقه و شدت و اکتفا باقل کفایت و بعده احادیثی دال بران سوق کرده و بالجمله این بر تقدیر صحت و توکل و قوت یقین و موافقت عیال ست و اگر ایشان راضی نباشند روا نیست، و لهذا فرمود وابدأ بمن تعول و بدایت کن بکسی که عیالمندی آنها می کنی و نفقهٔ ایشان واجب ست بر تو ثوبان روایت کرده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم فاضل ترین دیناری که انفاق کند آنرا مرد دیناری ست که انفاق کند آنرا بر عیال خود و دیناری ست که انفاق کند آنرا بر چارپای خود در راه خدا و دیناری ست که خرج کند آنرا بر یاران خود در راه خدا

رواه مسلم اخرجه احمد وابوداود وصححه ابن خزيمة وابن حبان والحاكم افضلیت صدقه باعتبار آنست که آن در حد ذات خود
نافع ست مردم را و بسیار ست احتیاج ایشان بدان چنانکه آب و هرچه محتاج ست در وقتی و حالی یا نسبت بقومی یا واقع ست بر حالت محموده که موجود
و در متصدق مثل جهد مقل و بودن وی بر ظهر غنی و صدور آن بر وجه اخلاص و صدق و انشراح صدر بی مَن و اذی و مانند آن یا بصفتی که مرعی ست در
متصدق علیه چنانکه بودن او مستحق احسان و انعام و بودن وی عیال متصدق و ذی رحم وی یا سوال کننده لوجه الله و امثال آن **وعنه** روایت
از ابوهریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تصدقوا فقال رجل يا رسول الله عندي دينار
فرمود آنحضرت تصدق کنید و صدقه دهید و غنیمت دانید وجود و ثواب آنرا پس گفت مردی ای رسول خدا نزد من یک دینارست قال تصدق به
على نفسك فرمود صدقه کن و خرج کن آنرا بر ذات خود قال عندي آخر گفت آن مرد نزد من یک دینار دیگرست قال تصدق به
على ولدك فرمود صدقه کن آنرا بر فرزندان خود قال عندي آخر گفت نزد من یک دینار دیگرست قال تصدق به على زوجتك
فرمود خرج کن آنرا بر زن خود قال عندي آخر گفت نزدم دیگرست قال تصدق به على خادمك فرمود صدقه کن آنرا بر خدمتگار خود
و گویا مرکب را در حکم خادم داشته قال عندي آخر گفت نزدم یک دینار دیگرست قال انت ابصر به فرمود تو بیناتری بآن یعنی
بحال کسیکه مستحق ست زیراکه هر که میدانی که مستحق ست بده رواه ابوداود والنسائي در سبل گفته ذکر نکرد درین حدیث زوجه را
حال آنکه وارد ست در صحیح مسلم مقدم بر ولد و در وی این ست که نفقه بر نفس صدقه ست و بوی بدایت کند پستر بر زوجه پستر بر ولد پستر بر بنده اگر
باشد یا مطلق کسی که خدمت او میکند پستر هر جا که خواهد و بباید در نفقات تحقیق نفقه که بر کدام یک واجب ست اولا فاولا انتهی گوییم در بعض نسخ
متن زوجه را گرفته و لهذا آنرا ایراد کردیم ولیکن بعد نفقه بر نفس وصححه ابن حبان والحاكم و ازینجا معلوم شد که این همه محل افضل مصارف
صدقه ست از غیر وی و افضل آن انفاق بر عیال ست **وعن** عايشة رضي الله عنها قالت قال النبي صلى الله عليه
وسلم اذا انفقت المرأة من طعام بيتها غير مفسدة كان لها اجرها بما انفقت چون انفاق کند و تصدق
نماید زن از طعام خانه خودش از آنچه خورده می شود و ذخیره نهاده نمی شود در حالیکه تباه نکننده و اسراف نماینده ست باشد مر زن را ثواب آن
بسبب انفاق کردن وی ولزوجها اجره بما اكتسب و باشد مر شوهر او را اجر وی بسبب کسب کردن او آن مال را که ملک اوست وللخازن
مثل ذلك و باشد مر گنجینه دار را که این طعام حواله اوست مانند آن ثواب که زن و شوهر را ست لا ينقص بعضهم من اجر بعض شيئا
کم نمی گرداند بعضی از این سه تن ثواب بعضی را یعنی همه را اجر کامل و ثواب تمام ست و موجب نقصان نه گفته اند مراد بنفقه زن و عبد و خادم نفقه
بر عیال صاحب مال در مصالح اوست و این دور ست از لفظ حدیث و بعضی فرق کرده اند در میان زن و خادم که زن را حقی ست در مال زوج
و تصرف ست در خانه او پس او را التصدق جائز ست بخلاف خادم که او را التصرفی در مال مولای خود نیست پس در وی اذن شرط باشد و وارد می شود
برین که زن را نیز تصرف نیست مگر در قدریکه مستحق اوست و چون از آن تصدق کرد مختص باجر خود شد و ظاهر آنست که این همه ها در اجر برابر اند
و یحتمل که مراد بمثل حصول اجر باشد فی الجمله و اگرچه اجر مکتسب اوفر باشد مگر آنکه در حدیث ابوهریره و لها نصف اجره آمده و این مشعر بمساوات
متفق عليه در حدیث دلیل ست بر جواز تصدق زن از خانه زوج و مراد انفاق طعامی ست که او را در آن تصرف ست بصنعت طبخ و
برای زوج وغیره بشرطیکه غیر مضر و مخل بنفقه کسان خانه باشد ابن العربی گفته سلف اختلاف کرده اند درین بعضی جائز گویند در چیزی اندک که
لا یوبه به ست و ظاهر نمی شود نقصان آن و بعضی محمول کرده اند بر اذن زوج و اگرچه بطریق اجمال باشد و این اختیار بخاری ست

ودال ست برای آن روایت ترمذی از ابی امامه که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نفقه نکند زن از خانه شوهر خود مگر باذن وی گفته شد ای رسول خدا و نه طعام فرمود این افضل اموال ماست ولیکن معارض اوست روایت بخاری از حدیث ابی هریره باین لفظ که چون نفقه کرد زن از کسب شوهر خود از غیر امر او پس او راست نصف اجر وی و شاید که در جمع میان هر دو می توان گفت که در انفاق باذن مستحق اجر کامل ست و با عدم اذن مستحق نیمه اجر و نهی از انفاق زن وقتی ست که در صورت غیر اذن فساد و بخل از وی معلوم شود پس بدون اذن او را نفقه کردن حلال نباشد بخلاف آنکه خلاف آن از وی معلوم شود که درینوقت او را انفاق بغیر اذن وی جائز ست و او راست نصف اجر

وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال جاءت زينب امرأة ابن مسعود گفت ابوسعید آمد زینب زن ابن مسعود که صحابیه است و متعلق بکرم و عنایت آنحضرت بود زوج وی و ابوهریره و ابوسعید خدری و عائشه از وی روایت دارند فقالت يا رسول الله انك امرت اليوم بالصدقة پس گفت ای رسول خدا بدرستیکه تو امر کردی امروز بصدقه دادن یعنی فرمودی که تصدق کنید ای گروه زنان اگرچه از زیورهای شما باشد وكان عندي حلي فاردت ان اتصدق به و بود نزد من زیور برای من پس خواستم که تصدق کنم بآن در راه خدا با مید اجر و ثواب فزعم ابن مسعود انه و ولده احق من تصدقت به عليهم پس زعم کرد ابن مسعود که فرزندان من مستحق ترکسی اند که تصدق کردم بآن زیور بر ایشان فقال النبي صلى الله عليه وسلم صدق ابن مسعود زوجك و ولدك احق من تصدقت به عليهم پس فرمود آنحضرت راست گفت ابن مسعود شوی تو و فرزندان تو احق کسی اند که صدقه کنی تو بآن زیور بر آنها و در روایتی آمده مر او راد و اجرست اجر قرابت و خویشی و اجر صدقه پس اکمل و افضل باشد از تصدق بر غیر ایشان و در حدیث متفق علیه ست از ام سلمه که گفت گفتم ای رسول خدا آیا مزد و ثوابی هست از جهت آنکه انفاق میکنم بر پسران ابی سلمه و نیستند آنها مگر پسران من فرمود انفاق کن بر ایشان مر تراست اجر آنچه انفاق کنی بر ایشان انتهی و در وی دلالت ست بر اجزای صدقه در صرف بر ولد و ابن منذر دعوی کرده که اجماع ست بر عدم جواز صرف صدقه بسوی ولد و حمل کرد حدیث را بر اینکه این اجزا در غیر صدقه واجب ست یا مراد بدان انفاق بر زوج ست که منفق ست بر او و لاد یا مراد او لاد زوج ست که از شکم این نباشد چنانکه در روایت دیگر آمده که بر زوج و بر ایتام که در کنار من اند و شاید که این اولاد زوج اوست و ایتام باعتبار یتیم از طرف ام گفته رواه البخاري و در حدیث دلالت ست بر اینکه صدقه بر اقرب از متصدق افضل و اولی است و ظاهر حدیث در صدقه واجبه است و محتمل که مراد صدقه تطوع باشد و اول اوضح ست و مؤید اوست روایت بخاری از زینب زن ابن مسعود که گفت ای رسول خدا آیا کفایت میکند از ما اینکه بگردانم صدقه را بر شوهر فقیر و برادر زادگان یتیم که در کنار من اند فرمود آنحضرت ترا اجر صدقه هست و اجر صله و اخرجه ایضا مسلم و این اوضح ست در صدقه واجب بنا بر قول زینب که آیا کفایت میکند و قول آنحضرت صدقه هست و صله است زیرا که تبادر عند الاطلاق صدقه واجبه ست و بهذا جزم المازری و این دلیل ست بر جواز صرف زکوٰة زن در زوج و هو قول الجمهور و در وی خلاف ابی حنیفه هست و نیست او را دلیلی که مقاوم نص تواند شد و این دلیل که آن صدقه وی در نفقه هم بروی عود کند پس گویا که صدقه نه بر آورده هیچ نیست زیرا که درین صورت منع صدقه تطوع هم بر زوج لازم می آید با آنکه بالاتفاق جائز ست چه آن هم در نفقه وی در آید آری زوج را صرف واجب بر زوجه بالاتفاق جائز نیست زیرا که نفقه زن بر شوی واجب پس وی بی نیاز ست از زکوٰة قال المصنف في الفتح در سبل گفته نزدم درین صورت اخیر توقف ست زیرا که غنای زن بوجوب نفقه بر زوج آنچنان نیست که از حل زکوٰة بی نیاز گرداند انتهی

وعن عبد الله ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله

عليه وسلم لايزال الرجل يسأل الناس حتى ياتي يوم القيامة هميشه هست كه سوال ميكند مرد و زن از مردمان اموال ايشان را
تا آنكه مى آيد روز قيامت وليس في وجهه مزعة لحم در حاليكه نيست در روى وى پاره از گوشت مزعه بضم ميم و سكون زا و عين مهمله
پاره از گوشت و بعضى بفتح ميم و زا ضبط كرده اند و محفوظ از محدثين ضم و سكون ست خطابى گفته يحتمل كه مراد آن باشد كه بيايد ساقط كه نيست او را
قدر و نه جاه يعنى كنايت از خوارى و بى آبروئى ست يا عذاب كرده شود در روى وى تا آنكه گوشت آن عقوبةً ساقط شود در موضع جنايت زيراكه
وى روى خود را بسوال خوار و ذليل كرده يا مبعوث شود و روى او استخوان باشد تا شناخته شود باين شعار يعنى استخوان بى گوشت باشد
چه صور در آخرت تابع معانى ست و مؤيد اول ست روايت طبرانى و بزار از حديث مسعود بن عمرو لايزال العبد يسأل وهو غنى حتى يخلق وجهه
فلا يكون له عند الله وجه و درينجا اقوال ديگر نيست متفق عليه حديث دليل ست بر قبح كثرت سوال و بر بردن مسالت پاره از گوشت
از روى او تا آنكه باقى نمى ماند در روى چيزى لقوله لايزال و لفظ ناس عام مخصوص بسلطان ست چنانكه بيايد و حديث مطلق ست در قبح سوال
مطلقا و بخارى آنرا مقيد كرده بكسى كه سوال ميكند از براى تكثر و افزونى مال كما ياتى يعنى آنكه سوال ميكند و وى غنى ست و بروى رحم كرده چيزى
ميدهند و هر كه بنا بر احتياج سوال ميكند او را مباح ست در خواستن آن و مى آيد بيان غنا كه مانع از سوال ست **وعن**
ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سأل الناس اموالهم تكثرا
كسى كه سوال كند از مردم مالهاى ايشان را بقصد زيادت شدن مال نه بقصد رفع فقر و حاجت فانما يسأل جمرا پس جز اين نيست كه
سوال ميكند اخگر و پاره از آتش را ابن عربى گفته معنى وى آنست كه معاقب شود بنار و يحتمل كه حقيقت باشد و بآن اخگر روى او را
داغ دهند چنانكه در مانع زكوة آمده فليستقل پس گو كه كم طلبد اين امر ست براى تهكم و مثل اوست معطوف بروى يا براى تهديد ست
از باب اعملوا ما شئتم او ليستكثر يا بسيار طلبد بر هر تقدير سوال كردن ضرر دارد كم يا بيش رواه مسلم و اين مشعر ست بتحريم
سوال براى استكثار **وعن** ابي عبد الله الزبير بن العوام بفتح عين و تشديد واو صحابى مشهور يكى از عشرهٔ مبشره
بجنت ست مادرش صفيه بنت عبد المطلب عمهٔ آنحضرت ﷺ پسر و مادر هر دو مسلمان قديم اند اسلام آورد بعمر شانزده سالگى عم وى او را بدخان
تعذيب كرد تا اسلام بگذارد او نگذاشت و همه مشاهد را با آنحضرت ﷺ حاضر شد و وى اول كسى ست كه تيغ كشيد از ميان در راه خدا و ثابت ماند
با آنحضرت ﷺ روز احد و بود سفيد رنگ دراز قامت مائل بخفت لحم و گويند گندم گون بود بسيار موى خفيف العارضين عمير بن جرموز در سفوان
كه از زمين بصره است در سنه شصت و شش او را بكشت لا اربع و ستون سنة و مدفون شد در وادى السباع پس تر ببصره آوردند و قبر وى
در انجا مشهور ست روى عنه ابناه عبد الله و عروة و غيرهما عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لان يأخذ احدكم حبله
فياتي بحزمة حطب على ظهره هر آئينه بگيرد يكى از شما رسن خود را پس بيارد پشته هيزم بر پشت خود حزمه بضم مهمله و سكون زا بند هيزم
فيبيعها پس بفروشد آن پشته هيزم را فيكف الله بها وجهه پس باز دارد خدا بقيمت آن پشته هيزم آبرو و جاه او را و درين
عبارت اشارت ست بآنكه نگاهداشتن آبروى بنده از جانب حق تعالى ست و نعمت و لطف اوست بروى در جزاى اختيار مشقت در كسب حلال
و ترك سوال خير له من ان يسأل الناس بهتر ست مر او را از آنكه سوال كند مردم را اعطوه او منعوه بدهند او را مردم يا ندهند
اگر ندهند خود آبرو ميرود و محروم مى ماند و اگر بدهند بدتر از آن كه در منت ايشان مى افتد و در ربقهٔ عبوديت و امتنال ايشان مى درآيد و بطمع
و سوال عادت ميكند و داغ احسان بر نتابد همت والا و ماند از خار تنگى نگيرد دست استغناى ما رواه البخارى حديث دال ست

بر تنبیح سوال مع الحاجت و در وی حث ست بر اکتساب و اگر چه نفس خود را در مشقت در آرد عوض ادخال ذل سوال بر نفس خود و ذلت رد اگر رد نشود
و عوض ضیق که در مال مسؤل عنه می در آید اگر هر سائلی را چیزی بدهد و شافعی را دو وجه ست در سوال کسیکه قدرت دارد بر کسب اصح آنست که حرام ست
بنا بر حدیث دیگر آنکه مکروه ست بسه شرط یکی آنکه نفس خود را ذلیل نکند دوم آنکه در سوال الحاح نکند سوم آنکه مسؤل عنه را ایذا ندهد پس اگر یکی هم
ازین سه چیز مفقود گردد سوال حرام ست بالاتفاق **وعن** سمرة بن جندب صحابی مشهور حلیف انصار ست از حفاظ مکثر الحدیث
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ست حسن بصری و ابن سیرین و شعبی از وی روایت دارند مات بالبصرة سنة تسع و خمسین او ستین رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المسئلة كدوح يكدح بها الرجل وجهه سوال خراشها و جراحتهاست
که مجروح میگرداند بآنها مرد روی خود را پس کسیکه خواهد نگاهدارد روی خود را از خراش و سوال نکند و کسیکه خواهد ترک کند آنرا یعنی خواستن مرد
اموال مردم را خدش بمعنی اثر ست الا ان يسأل الرجل سلطانا مگر آنکه سوال کند مرد پادشاه و امیر را زیرا که در سوال کردن از پادشاه
مذمت نیست چه سوال وی از چیزی ست که حق اوست در بیت المال و سلطان را در دادن آن چیز هیچ منت بر سائل نیست چه وی وکیل ست پس
سوال از وی همچو سوال آدمی از وکیل خود ست که حق وی نزد اوست و ظاهر آنست که اگر چه از سلطان تکثرا سوال کند لا باس ست و نیست اثم
در آن زیرا که آنحضرت ص او را قسیم امری که لابد ست از آن گردانیده او في امر لا بد منه یا سوال کند در کاری که نیست از آن چاره یعنی حصولش
تمام نیست با وجود ضرورت مگر بسوال چنانکه احتیاج گرسنگی و نایافتن قوت یوم و تفسیر امر لابد در حدیث قبیصه چنین آمده که حلال نیست سوال
مگر سه کس را صاحب فقر مدقع یا دم موجع یا غرم مفظع الحدیث رواه الترمذي وابوداود والنسائي وصححه و در حدیث ابن مسعود ست
که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسی که سوال کند مردم را و حال آنکه مر او راست چیزی که بی نیاز گرداند او را می آید روز قیامت و حال آنکه سوال او
در روی او بود خموش یا خدوش یا کدوح گفته شد ای رسول خدا و چه چیز بی نیاز میگرداند او را یعنی حد غنا که سوال با آن حرام ست چیست فرمود
پنجاه درهم یا قیمت پنجاه درهم از طلا رواه ابوداود والترمذي والنسائي وابن ماجه والدارمي و پنجاه درهم بحساب وبیه دیار ما قریب بده روپیه
می شود بعضی گفته اند که این الفاظ قریب المعنی اند و او بجهت شک راوی ست و بعضی گفته اند که متباین اند در معنی خدش پوست کندن بچوب و خمش
کندن بناخن و کدح بدندان اشارت ست بتفاوت احوال سائلان در قلت سوال و کثرت آن و توسط و در حدیث عطاء بن یسار ست که فرمود
آنحضرت ص کسی که سوال کند از شما و حال آنکه مر او راست اوقیه که چهل درهم ست یا مثل اوقیه در قیمت پس تحقیق سوال می کند بطریق الحاف و الحاح
که مذموم و منهی عنه ست رواه مالک و ابوداود والنسائي و در قرآن مجید در مدح فقرا گفته اند لا يسألون الناس الحافا و در حدیث سهل
بن حنظله ست که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسی که سوال کند و نزد وی چیزی باشد که بی نیاز گرداند او را از سوال پس جز این نیست که وی
می کند طلب بسیاری از آتش نفیلی که یکی از رواة این حدیث ست در جای دیگر گفته و چیست غنا که روا نیست با وی سوال کردن مقدار چیزی ست
که آنرا قوت بامداد گرداند و قوت شبانگاه سازد و در موضع دیگر گفته حد غنا این ست که باشد مر او را چیزی که سیر گرداند او را در روز یا در شب و روز
اخرجه ابوداود پس حدیث ابن مسعود دلالت دارد که حد غنا مانع از سوال پنجاه درهم یا قیمت اوست و حدیث عطا دال ست بر چهل درهم که هشت
روپیه می شود و درین حدیث تغدی و تعشی و شبع یوم و لیله مذکور ست پس شافعی اخذ باول کرده و احمد و اسحق و ابن المبارک بثالث و بعضی بثانی
و ابوحنیفه و اصحاب او بملک دویست درهم اگر چه نامی نباشد و درین باب حدیثی نیز وارد شده که در کافی آنرا ذکر کرده و در آن ذکر پنج اوقیه است
طیبی گفت که این آسان تر ست بر مردم لیکن در پنجاه دو چیز ست یکی منع از اخذ زکوة دوم منع از سوال و اعتبار دویست درهم نزد ابوحنیفه در اول

بود و ثانی قدر تعدی و تشنی ست و درین باب حدیثہا ست شیخ در ترجمہ گفتہ اتفاق دارند علما بر نہی از سوال بی ضرورت و اختلاف درین ست کہ حرام ست یا حلال با مکروہ بسہ شرط کما تقدم و منقول ست از ابن المبارک کہ گفت خوش نمی آید مرا کہ سائل چون لوجہ اللہ سوال کند دادہ شود چیزی زیرا کہ دنیا خسیس ست و چون لوجہ اللہ طلبید تعظیم کرد چیزی را کہ تحقیر کرد او را خدای تعالی پس دادہ نشود چیزی بجہت زجر و منع و اگر بگوید بحق خدا و بحق محمد بدہ واجب نمی گردد بر مسئول عنہ چیزی دادن بوی و کسیکہ گرفت باظہار حاجت و دروغ مالک نمی گردد و ہم چنین اگر گوید بدروغ کہ من علوی ام و سائلی کہ طبل زدہ بر درہا میگردد و مطرب را کہ از ہمہ افحش ست نباید داد انتہی ملخصًا و در حدیث ثوبان ست کہ فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کیست کہ ضامن شود مرا و عہد کند با من کہ سوال نکند از مردم چیزی پس ضامن شوم من و عہد کنم او را بہ بہشت پس گفت ثوبان من پس بود کہ سوال نمی کرد ہیچ یکی را از چیزی اخرجہ ابوداود والنسائی

باب قسم الصدقات

یعنی باب در بیان قسمت کردن او تعالی صدقہا را در مصرفہای وی عن ابی سعید الخدری رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تحل الصدقۃ لغنی حلال نیست صدقہ زکوۃ مر غنی را در سبل گفتہ مختلف اند اقوال در حد غنا کہ با آن قبض صدقہ حرام ست و لیس علیہا ما تسکن لہ النفس من الاستدلال زیرا کہ این مبحث لغوی نیست کہ دران رجوع بتفسیر لغت توان کرد بلکہ در امری نسبی ست در قدری متعین نتواند شد و وارد شدہ اند احادیث در تعیین غنای محرم سوال مثل حدیث ابی سعید نزد النسائی در یک اوقیہ و نزد ابوداود ما یغدیہ و یعشیہ و صححہ ابن حبان پس این قدر غنا محرم سوال ست و اما غنا کہ با آن قبض زکوۃ حرام باشد پس ظاہر آنست کہ حرام بر کسی ست کہ بروی زکوۃ واجب ست یعنی مالک دو صد درہم لقولہ صلی اللہ علیہ وسلم امرت ان آخذہا من اغنیائکم واردہا فی فقرائکم پس درینجا مقابلہ کرد آنرا باغنا و افادہ کرد کہ غنی کسی ست کہ صدقہ بروی واجب ست و بیان کرد فقیر را و فرمود کہ فقیر کسی ست کہ باز گرداندہ می شود در وی صدقہ ہذا اقرب ما یقال فیہ و قد بیناہ فی رسالۃ جواب سوال انتہی الا لخمسۃ مگر برای پنج کس اگرچہ غنی ہم باشند می توان داد لعامل علیہا یکی مر کسی را کہ عامل ست بر صدقات و گماشتہ سلطان ست بر تحصیل آن پس گرفتن او گرفتن مزد خود ست بر عمل خویش نہ گرفتن از راہ فقر او رجل اشتراہا بمالہ دوم مرد یکہ خریدہ است صدقہ را بمال خود زیرا کہ آن مال در مصرف خود در آمدہ ملک بائع گردید اکنون کہ وی آنرا می فروشد چیزی را می فروشد کہ زکوۃ نیست وقت بیع بلکہ ملک اوست پس خریدن آن جائز باشد او غارم سوم مر کسی را کہ مدیون ست و دیتی بر ذمہ وی نشستہ کہ غنای وی باداء دین وی وفا نمی کند اگر این دین از غیر معصیت ست یا توبہ کرد و نیت برای او وفا یا برای اصلاح ذات البین اگرچہ توانگر باشند او غاز فی سبیل اللہ چہارم غزا کنندہ را در راہ خدا شارح مغربی در بدر تمام گفتہ و ملحق ست بایشان ہر کہ قائم ست بمصلحت علمہ از مصالح مسلمین ہمچو قضا و افتا و تدریس اگرچہ غنی باشد و داخل کرد ابو عبید در عاملین را نیز و اشارہ کرد بخاری بسوی آن و گفت باب رزق الحاکم والعاملین علیہا و مراد داشتہ برزق چیزی را کہ میدہد امام از بیت المال بقائم بمصالح مسلمانان ہمچو قضا و فتیا و تدریس پس او را گرفتن زکوۃ میرسد در قیام بمصلحت اگرچہ غنی باشد طبری گفتہ رفتہ اند جمہور بجواز اخذ قاضی اجرت را بر حکم زیرا کہ حکم شاغل اوست از قیام بمصالح ذاتی وی جز آنکہ گروہی از سلف مکروہ داشتہ اند آنرا و حرام نگفتہ و نیز گروہی اخذ رزق بر قضا اگر از جہت حلال باشد جائز ست بالاجماع و ہر کہ آنرا ترک کردہ بطریق تورع ترک دادہ و در محل شبہہ ترک اولی ست و حرام ست وقتی کہ مال بیت المال از غیر وجہ شرعی باشد و اختلاف کردہ اند در آنکہ چون غالب مال حرام بود و نیز اختلاف ست در اخذ از متحاکمین و ہر کہ آنرا جائز گشتہ شرطہا برای آن کردہ

که در باب اقتضا بباید ولیکن چون شارح دراینجا بآن تعرض کرده ما هم بدان تعرض نمودیم او مسکین تصدق علیه منها بخم مسکینی را
که تصدق کرده شد بروی از صدقه فاهدی منها للغنی پس هدیه فرستاد آن مسکین برای توانگری چنانکه در حدیث عایشه در قصه بریره
مولاة وی ست که کسی تصدق کرد گوشت را بر بریره پس فرمود آنحضرت که این گوشت بر بریره صدقه ست و برای ما هدیه متفق علیه حاصل آنکه
اگر چیزی بفقیر بروجه زکوٰة داد و آن فقیر بکسی دیگر بدهد که زکوٰة گرفتن او را جائز نیست آن چیز برین کس حلال ست زیرا که آن چیز ملک فقیر شد
بهر که بدهد رواست و استحقاق غازی زکوٰة را مذهب شافعی ست و نزد حنفیه عامل و غارم را درست ست زیرا که عامل اجرت عمل خود میگیرد و غنا
و فقر دران برابرست و غارم را بسبب استحقاق وی دین را آن قدر درست ست که دین وی ادا یابد نه غازی را از جهت اطلاق حدیث معاذ
بن جبل که آنحضرت فرمود از اغنیا بگیر و بر فقرای ایشان صرف کن و بجهت حدیث دیگر که حلال نیست صدقه مر غنی را ولیکن می توان گفت که هر که
صدقه بر غنی حلال نکرد همان کس صدقه برای غازی حلال کرد پس مطلق مقید باشد بدان و مراد بغنی غیر غازی باشد والله اعلم رواه احمد
وابو داؤد وابن ماجة ومالک وصححه الحاکم واعل بالارسال ظاهر آنست که روایت همگنان معلول ست ولیکن در شرح مغربی
گفته معلول صرف روایت حاکم ست که حکم بصحت آن نموده انتهی گوییم وجه اعلال آنست که مروی ست از عطاء بن یسار تابعی کبیر کثیر الحدیث مولای
ام المومنین عایشه رضی الله عنها بدون توسط ابو سعید خدری و در روایتی از ابی داود از ابی سعید خدری او ابن السبیل نیز آمده و مراد بدان مسافر ست
که از وطن خود جدا افتاده ست زیرا که مال وی از ملک وی برآمده و وی حکم فقیر دارد باشارت قوله تعالی للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا
من دیارهم واموالهم پس گرفتن زکوٰة او را درست باشد **وعن** عبید الله بن عدی بن الخیار بکسر خای معجمه و تخفیف
تحتانیه از کبار تابعین ست و تولد او در زمان نبوت بود در وی عن عمر و عثمان وغیرهما قال اخبرنی رجلان حدثاه بدرستیکه دو مرد خبر دادند او را
انهما اتیا رسول الله که آمدند آن هر دو رسول خدا را صلی الله علیه وسلم و حال آنکه آنحضرت در حجة الوداع بود و قسمت میکرد صدقه را
یسالانه من الصدقة در حالیکه سوال می کنند آن دو مرد آنحضرت را از صدقه فقلب فیهما البصر پس برگردانید آنحضرت دران هر دو
کس نگاه را یعنی از سر تا پا برگشته دید و تفسیرش در روایت دیگر باین لفظ آمده فرفع فینا النظر وخفضه فرآهما جلدین پس دید آن هر دو را
چابک و توانا فقال ان شئتما اعطیتکما پس فرمود اگر خواهید شما بدهم شما را ولا حظ فیها لغنی و حال آنکه نیست نصیب در صدقه
مر توانگر را ولا لقوی مکتسب و نه مر توانا را که کسب می تواند کرد معنی حدیث بر مذهب شافعی این ست که صدقه خوردن بر شما حرام ست و اگر
شما راضی می شوید بر خوردن حرام میدهم شما را و این بطریق تشدید و تقریع ست نه تخییر یا این معنی دارد که ظاهر حال شما قوت ست و اگر در واقع
همچنین باید که توانگر باید حلال نیست شما را و الا بدهم شما را و در مذهب حنفیه آنست که در صدقه خوردن خواری و رزالت ست اگر باین صفت راضی اید
شما را بدهم و درین نیز نوعی از تشدید و توبیخ ست و آنچه جهدی در بحر گفته که مراد بقوی مکتسب کسی ست که او را کسبی حاصل ست که بدان غنی
توانگشت پس متعقب ست باینکه درین صورت داخل غنی باشد پس حاجت عطف چیست رواه احمد حدیث از ادله تحریم صدقه
بر غنی ست و این تصریح مفهوم آیت ست و اگرچه اختلاف کرده اند در تحقیق غنی کما سلف و بر قوی مکتسب زیرا که حرفه وی او را در حکم غنی گردانیده
دهر که آنرا جائز گفته حدیث را تاویل کرده بچیزی که قبول کرده نمی شود و قواه و لفظ وی این ست ما اجوده من حدیث و ابو داؤد والنسائی
و در حدیث ابن عمرو بن العاص بسند حسن ست که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم حلال نیست زکوٰة مر غنی را و نه خداوند قوت درست اعضا را
رواه الترمذی و ابو داود والدارمی و رواه احمد والنسائی وابن ماجة من ابی هریرة و درین باب ست از طلحه ذکره الدارقطنی فی العلل و رواه ابو یعلی

وازابن عمر فی کامل بن عدی وعن حبشی بن جنادۃ فی الترمذی وعن جابر عن الدارقطنی ورواہ احمد من طریق ابی زمیل عن رجل من بنی ہلال وعن عبدالرحمن بن ابی بکر فی الطبرانی وعن قبیصۃ بفتح قاف وکسر موحدہ وسکون تحتیہ وصاد مہملہ بن مخارق بضم میم وخای معجمہ وکسر را وقاف در آخر صحابی ست معدود در اہل بصرہ الہلالی منسوب بہلال وفود آورد بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم روی عنہ ابنہ قطن وابو عثمان الہندی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان المسئلۃ لاتحل الا لاحد ثلثۃ رجل بدرستیکہ سوال روا نیست مگر یکی را از سہ مرد رجل بکسر بدل ست از ثلثۃ وصحیح ست رفع او بتقدیر احدہم تحمل حمالۃ اول کسیکہ برداشتہ است حمالہ را یعنی مالی راکہ ادا کند از انچہ ضامن شدہ ست بدان حمالہ بفتح حای مہملہ مالی کہ برسیدارد وبر خود می گیرد آدمی از قوم بجہت دیت وجز آن ومدیون می گردد بجہت اصلاح ذات البین یعنی جماعت در میان خود جنگ می کنند وخون یکدیگر می ریزند وشخصی دیگر در میان می آید واصلاح میکند ودیتہا کہ برایشان لازم می آید برخود می گیرد وضامن میگردد وبجہت آن دینی بر ذمہ او می نشیند فحلت لہ المسئلۃ حتی یصیبہا پس حلال ست مر او را سوال کردن تا برسد آن حمالہ را واگرچہ غنی باشد زیراکہ لازم نمی آید او را تسلیم کردن آن از مال خود ثم یمسک پستر باز دارد خود را از سوال بعد ادای حمالہ وزیادہ بر قدر حاجت سوال نکند ورجل اصابتہ جائحۃ اجتاحت مالہ دوم مردی کہ رسید او را حادثۂ وآفتی کہ ہلاک گردانید واز بیخ برکند مال او را جوح ہلاک گردانیدن واز بیخ برکندن جائحہ شدت وسختی کہ ہلاک کند مال را از قحط وفتنہ فحلت لہ المسئلۃ حتی یصیب قواما من عیش پس حلال ست او را سوال کردن تا برسد قوام را از زندگانی یعنی چیزی راکہ بی نیاز شود وبرپا شود بدان حاجت ضروریہ وی از زندگانی ودر روایتی آمدہ کہ گفت سدادًا من عیش یعنی بجای قواما من عیش یعنی چیزی کہ بہ بندد حاجت او را از زندگانی قوام بکسر قاف چیزی کہ قائم شود بوی حاجت وقوام شی بمعنی چیزی کہ نظام وعماد وملاک وی بوی بود ونیز آید وآن نیز قریب بہمین معنی ست واما قوام بفتح قاف بمعنی عدل ووسط ست چنانکہ در قرآن مجید ست وَكَانَ بَيْنَ ذٰلِكَ قَوَامًا وسداد بکسر سین چیزی کہ لبستہ شود بوی حاجت وہر چیزیکہ بہ بندد چیزی را سداد او ست چنانکہ سداد قارورہ وجز آن وسداد بفتح سین بمعنی راستی ومیانہ روی در قول وعمل ودر ذکر قوام یا سداد مبالغہ ست در باز آمدن از سوال گویا تشبیہ داد سائل را بمضطر کہ حلال ست او را اکل میتہ برای سد رمق وقوام بدن اگرچہ رسیدن باین مرتبہ شرط نیست در حل سوال بلکہ فقدان قوت یوم در ان کافی ست واین گویا ذکر حال مسکین ست وذکر حال فقیر این ست کہ میفرماید ورجل اصابتہ فاقۃ سوم مردی کہ رسید او را حاجت ودرویشی فاقہ حاجت افتیاق حاجتمند شدن حتی یقول ودر روایتی یقوم ثلثۃ من ذوی الحجی من قولہ تا آنکہ بگویند یا بایستند وخبر دہند سہ کس از خداوندان عقل وفراست از قوم وی کہ بحقیقت حال برسند وسخن بتخمین وقیاس نمی گویند وحجی بکسر مہملہ وجیم مفتوحہ بمعنی عقل وباین رفتہ اند شافعیہ وگفتہ اندکہ مقبول نیست در اعتبار کمتر از سہ کس وغیر ایشان می گویند کہ دو ہم کافی ست بر قیاس سائر شہادات وحمل کردہ اند حدیث را بر ندب ونیز محمول ست برکسیکہ معروف باشد بغنا پستر فقیر شد وچون از اول امر غنی نباشد سوال او را حلال ست اگرچہ برای وی شہادت فاقہ ندہند وقول او مقبول ست لقد اصابت فلانا فاقۃ بتحقیق رسیدہ است فلان کس را فاقہ فحلت لہ المسئلۃ پس حلال شد او را سوال نمودن وگدائی کردن حتی یصیب قواما من عیش تا آنکہ برسد قوام را ودر روایتی سدادا را از زندگانی ظاہر آنست کہ مراد از یقوم آنست کہ شہادت دہند وگفتہ اند کہ آن مراد ست بلکہ مراد مجرد

قول خبرست چنانکه روایت یقول مؤید اوست و در ذکر یقوم مبالغه است که چنان بیقین خبر دهند که گویا شهادت ست و در ذکر لام لقد اصابت نیز تاکید ست و ذکر ثلثه نیز برای احتیاط است و هم چنین ذکر ذوی الحجی و این همه برای مبالغه است در منع و زجر از سوال و مسالت فما سواهن من المسألة یا قبیصة سحت یأکلها صاحبها سحتا پس چیزی که جز این سه صورت ست از صور تمامی سوال کردن ای قبیصه حرام ست که می خورد آنرا خداوند وی حرام را و در روایتی یأکلها آمده بضمیر مؤنث زیرا که سحت را عبارت از آن گردانیده ورنه ضمیر برای سحت ست و در سبل ضمیر مؤنث گرفته سحت بضم سین و سکون حای مهملتین حرام و سحت و اسحات در اصل بمعنی اهلاک و استیصال ست در سبل گفته سحت حرامی که حلال نیست کسب آن ننگ آن میبرد برکت او را رواه مسلم و ابوداود و ابن خزیمة و ابن حبان مذهب ابن ابی لیلی موافق این حدیث تحریم سوال ست و اینکه ساقط میشود عدالت از سوال و ظاهر حدیث تحریم سوال ست اگر کسی مذکور را یا باشد مسؤل سلطان کما سلف **وعن عبد المطلب بن ربیعة بن الحارث** بن عبد المطلب بن هاشم قرشی که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسن رجولیت رسیده بود و ساکن مدینه بود پس تر بدمشق رفت و هم آنجا درگذشت در سنه شصت و دو از آنحضرت درخواست کرده بود که وی را عامل گرداند بر بعض زکوٰة پس فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان الصدقة الی آخره و در حدیث قصه است و او را در کتب جز این حدیث نیست رضی الله عنه قال گفت عبد المطلب قال گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الصدقة لا تنبغی لآل محمد بدرستیکه صدقه حلال نیست مر آل محمد را مراد به لا تنبغی لا تحل است پس مفید تحریم آمد و این حدیث دلیل شد بر تحریم زکوٰة بر آنحضرت و بر آل پاک وی اما بر آنحضرت پس باجماع و همچنین ادعای اجماع کرد ابن قدامه بر حرمت آن بر آل وی صلی الله علیه وسلم و منقول ست جواز از ابو حنیفه و گفته اند بشرطیکه ممنوع شوند از خمس خمس و دلالت احادیث بر تحریم ست و هر که خلاف آن گفته حدیث را تاویل کرده و نیست هیچ وجه برای تاویل زیرا که تاویل وقتی واجب ست که دلیلی بر احتیاج بسوی آن قائم شود و تعلیل بقوله انما هی اوساخ الناس نیست این صدقها مگر چرکهای مردم که ایشان اموال ایشان را پاک میکردانند قاضی ست بتحریم صدقه واجبه بر ایشان نه نافله زیرا که مطهر همین صدقه واجبه است کما قال تعالی خُذْ مِنْ اَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيْهِمْ بِهَا مگر آنکه نزول آیت در صدقه نافله است کما هو معروف فی کتب التفاسیر و رفته است جمعی بسوی تحریم صدقه نفل نیز بر آل در سبل گفته واخترناه فی حواشی ضوء النهار لعموم الادلة و در وی تکریم فرمودن آنحضرت ست آل را از اینکه محل غساله باشند و تشریف وی صلی الله علیه وسلم ایشان را از گرفتن این صدقه و همین ست علت منصوصه آن و وارد شده است تعلیل نزد ابونعیم مرفوعا باین لفظ که ان لکم فی خمس الخمس ما یکفیهم او یغنیهم پس این هر دو علت منصوصه اند و لازم نمی آید از منع کردن ایشان از خمس حلت صدقات برای ایشان زیرا که منع انسان از مال وی حق وی موجب حلت محرم بر وی نتواند شد و قد بسطنا القول فی رسالة مستقلة انتهی و لهذا فی روایة و در روایتی آمده و انها لا تحل لمحمد و لا لآل محمد که این صدقات یا این اوساخ حلال نیست مر محمد را و نه آل محمد را در سبل گفته در مراد بآل خلاف ست و اقرب آنست که راوی تفسیر کرده یعنی زید بن ارقم گفته که مراد بآل آل علی و آل عباس و آل جعفر و آل عقیل اند انتهی گویم و آل حارث بن عبد المطلب نیز بنا بر این حدیث زیرا که این تفسیر راوی ست و آن مقدم ست بر غیر وی کما عرف فی علم الاصول پس رجوع بآن در تفسیر آل محمد درینجا ظاهر ست زیرا که لفظ آل مشترک ست و تفسیر راوی دلیل ست بر مراد از معانی آن و این در صحیح مسلم ست و اما تفسیر آل درینجا ببنی هاشم که لازم از وی دخول اولاد مسلم و ابی لهب و نحو ایشان ست پس این تفسیری ست خلاف تفسیر راوی و همچنین داخل می شوند در تحریم زکوٰة بنو المطلب از عبد مناف چنانکه داخل می شوند در آنها در قسمت خمس کما یفیده الحدیث الآتی انتهی رواه مسلم شیخ در ترجمه گفته اند

كه بر حضرت وى مطلقاً حرام ست چه صدقه واجب و چه تطوع و بر ايشان صدقه واجب نه تطوع كذا قال الطبرى و در بعضى كتب حنفيه نوشته كه صدقه نفل نيز حرام ست بر بنى هاشم نزد صاحبين و نزد ابى حنيفه دو روايت انتهى يعنى جواز و عدم جواز و ارجح عدم جواز ست زيرا كه حديث ازين تفصيل ساكت ست پس شامل هر دو باشد بنا بر اطلاق خود كما سلف و نيز شيخ در ترجمه گفته عدم جواز دفع زكوة به بنى هاشم ظاهر روايت ست و در روايتے از امام ابو حنيفه جائز ست درين زمان و ممنوع دران زمان بود و در روايتى از ابو يوسف جائز ست دفع بعضى بنى هاشم ببعض انتهى گويم حديث باب وارد ست برين روايات و علت تحريم كه اوساخ بودن آن اموال ست دران زمان و درين زمان هر دو موجود ست و تعليل باحتياج و عدم حصول خمس و غنائم كه بعضى حنفيه كرده اند خلاف ظاهر حديث ست زيرا كه احتياج هم در زمان آنحضرت موجود بود و رنه در هنگام عدم حصول خمس اخذ آن براى ايشان حلال مى ساخت شوكانى گفته درين باب حديثها ست و همه صالح احتجاج ست و حكايت كرده است ابن رسلان اجماع بر عدم جوازش بر بنى هاشم در شرح سنن و علما خلاف كرده اند در آلى كه صدقه بر ايشان حرام ست و اظهر اقوال اين ست كه بنى هاشم اند و موالى ايشان را درين باب حكم ايشان ست انتهى و در عموم بنى هاشم كلام ست كما تقدم در مصفى گفته حلال نيست صدقه بنى هاشم را باتفاق علما وقال الشافعى بنو مطلب مثلهم و اختلاف دارند در موالى بعضى منع مى نمايند و بعضى جائز دارند والله اعلم انتهى **وعن** جبير بن مطعم بن نوفل بن عبد مناف صحابى قرشى ست اسلام آورد قبل فتح و نازل شد بمدينه و مرد آنجا در سنه پنجاه و چهار و قيل غير ذلك بصيغه تصغير ست و پدر بصيغه فاعل از اطعام رضى الله عنه قال مشيت انا وعثمان بن عفان الى النبى صلى الله عليه وسلم فقلنا يا رسول الله اعطيت بنى المطلب من خمس خيبر وتركتنا ونحن وهم بمنزلة واحدة گفت جبير رفتم من و عثمان بسوى رسول خدا پس گفتيم من و عثمان اى رسول خدا دادى تو پسران مطلب را از خمس خيبر و ترک كردى ما را و ندادى حال آنكه ما و ايشان يعنى بنو المطلب در يک مرتبه ايم يعنى نسبت بتو زيرا كه اولاد عبد مناف ايم كه جد رابع ما و تست چه هاشم و مطلب و عبد شمس و نوفل همه پسران عبد مناف اند و من جبير بن مطعم بن عدى بن نوفل بن عبد منافم و عثمان بن عفان بن ابى العاص بن اميه بن عبد الشمس بن عبد مناف ست فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما بنو المطلب وبنو هاشم شئ واحد پس گفت آنحضرت نيستند پسران هاشم و پسران مطلب مگر يک چيز بجهت اتحاد و اتفاق و تخالفى كه ميان ايشان بود در جاهليت بود نه در اسلام و در قضيه تخالف بنى عبد شمس و نوفل كه بجهت عداوت و مخالفت يكديگر عهد بستند كه با بنى هاشم مناكحت و مبايعت نكنند تا آنحضرت را بسته بتسليم ايشان ننمايند بنى المطلب با بنى هاشم يكے بودند و با ايشان متحد و موافق بودند و شئ واحد را بعضى سى واحد بسين مهمله روايت كرده اند بمعنى مثل و برابر و واحد تفسير اوست غرض كه جبير بن مطعم گفت كه قسمت نكرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم مر پسران عبد شمس را كه عثمان خويشان اويند و مر پسران نوفل را كه من دا قران من باشند هيچ چيز رواه البخارى و در سبل گفته مراد به بنى هاشم درينجا آل على و جعفر و آل عقيل و آل عباس و آل حارث ست و آل ابى لهب دران داخل نيست زيرا كه هيچ يكى از آنها در عصر آنحضرت مسلمان نشده و گويند عتبه و معتب پسران ابو لهب ايمان آورده بودند در حنين و حديث دليل برينكه بنى المطلب مشارک بنى هاشم اند در سهم ذوى القربى و در تحريم زكوة نيز نه من عداى ايشان اگرچه در نسب برابر اند و آنحضرت تعليل كرده ست آنرا باستمرار ايشان بر موالات چنانكه در لفظ ديگر چنين آمده كه آنها مفارقت نكردند از ما در جاهليت و اسلام پس همچو يک چيز شدند در احكام و اين دليل واضح ست و باين رفته است شافعى و خالفه الجمهور و گفته اند كه آنحضرت ايشان را بطريق تفضيل داده نه باستحقاق و اين خلاف ظاهر ست بلكه لفظ شئ واحد دليل ست بر مشاركت ايشان در استحقاق خمس و تحريم زكوة انتهى **وعن** ابى رافع مولاے

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نام وی ابراهیم بود وقیل هرمز وگفته اند مولای عباس بود وی بآنحضرت بخشید وچون عباس اسلام آورد ابورافع این خبر بآنحضرت رسانید حضرت او را آزاد کرد مات فی خلافة علی کما قال ابن عبد البر رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم بعث رجلا علی الصدقة من بنی مخزوم بدرستیکه فرستاد آنحضرت مردی را برای گرفتن صدقه یعنی زکوة از قبیله بنی مخزوم ونام آن مرد ارقم بن ابی الارقم بود صرح به النسائی والطبرانی فقال لابی رافع اصحبنی فانك تصیب منها پس گفت آن مرد که ای ابی رافع همراه من شو وصحبت دار با من پس بدرستیکه تو برسی از صدقه نصیب خود را و سهم بتو از آن چیزی فقال پس گفت ابو رافع حتی اتی النبی صلی الله علیه وسلم تا آنکه بیایم آنحضرت را فاساله پس سوال کنم آنحضرت را که بروم همراه آن مرد یا نه فاتاه فساله پس آمد نزد آنحضرت وپرسید او را از همراهی آن مرد فقال مولی القوم من انفسهم پس فرمود مولای قوم از ذوات های ایشان اند وحکم ایشان دارند وچنانکه صدقه ما را حلال نیست موالی ما را نیز حلال نباشد وانا لا تحل لنا الصدقة وما که بنی هاشمیم حلال نیست ما را صدقه پس ترا که مولای مائی نیز نباشد رواه احمد والثلثة یعنی ابو داود وترمذی ونسائی وابن خزیمة وابن حبان والحاکم وهو فی الطبرانی من حدیث ابن عباس رضی الله عنه وحدیث دلیل ست بر آنکه حکم موالی آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم حکم آل محمد ست در تحریم صدقه ابن عبد البر در تمهید گفته نیست خلاف در میان مسلمانان در عدم حل صدقه برای آنحضرت وبنی هاشم وموالی ایشان انتهی وجماعتی بعدم تحریمش بر ایشان رفته بنا بر عدم مشارکت در نسب وبنا بر آنکه ایشان را در خمس حصه نیست وجواب داده اند که مقدم نمی شود بر نص این علل پس مردود باشد زیرا که واقع نص ست ابن عبد البر گفته هذا اخلاف الثابت من النص ونیز این حدیث نص ست بر تحریم عماله بر موالی وبر آل محمد بالاولی زیرا که آن مرد خواسته بود که ابی رافع را بر بعض آنچه آنحضرت او را بر آن عامل کرده والی گرداند وعماله آن ولایت بوی بدهد نه آنکه از اجرت خود چیزی بوی بخشد که گرفتن این ابو رافع را جائز بود زیرا که این داخل ست زیر آن پنج کس که حلال ست او شان را گرفتن آن زیرا که چون این مرد مالک اجرت خود گردید او را میرسد که بهر کرا خواهد از آن بدهد پس ابو رافع را هم اخذ آن حلال باشد پس این گویا نظیر قول وی ست که گذشت ورجل تصدق علیه فاهدی منها **وعن** سالم بن عبد الله بن عمر عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یعطی عمر العطایا بود آنحضرت که میداد عمر را عطیه فیقول اعطه افقر منی پس می گفت بآنحضرت بده آنرا بمحتاج ترین بوی از من فقال خذه فتموله او تصدق به پس می فرمود آنحضرت بگیر آنرا و مال ساز آنرا یا تصدق کن بآن وما جاءك من هذا المال وانت غیر مشرف ولا سائل فخذه وچیزی که بیاید ترا ازین مال وحال آنکه تو اشراف نکننده وانتظار نبرنده وطمع نکننده ونه سوال کننده آنرا پس بگیر آنرا وما لا فلا تتبعه نفسك وچیزی که نه این چنین ست پس پیرو مگردان آنرا نفس خود را یعنی در پی آن مرو وطمع مکن وانتظار مبر چنانکه در میان مردم مشهور ست لا رد ولا کد وگویند طمع نکنند ومنع نکنند وجمع نکنند رواه مسلم حدیث افاده کرد که عامل را گرفتن عماله یعنی مزد عمل خود میرسد بگیر آنرا ورد نکند زیرا که حدیث در همین باب ست کما صرح به فی روایة مسلم واکثر بر آنند که امر در قول وی فخذه برای ندب ست وقیل برای وجوب وگفته اند مندوب ست در عطیه که میدهد آنرا انسان که قبول کند آنرا بهر دو شرط که در حدیث مذکور اند وقتی که مال معطی حلال باشد واما عطیه سلطان جائر وغیره که مالش حلال وحرام ست پس ابن منذر گفته اخذ آن جائز ست رخصت کرده شده ست در آن وحجت اخذ این ست که حق تعالی در حق یهود گفته سماعون للکذب اکالون للسحت وآنحضرت درع خود نزد یهودی گرو کرده مع علمه بذلك وهمچنین جزیه گرفت از آنها با آنکه میدانست که مال ایشان حرام وحلال ست بلکه اکثر اموال آنها از ثمن خنزیر ومعاملات باطله بود انتهی ودر جامع کافی گفته عطیه سلطان جائر رد نکند زیرا که اگر میداند که این عین مال مسلم ست

قبولش و تسليمش بما لکان آن مال حرام اجيبا اگر ملتبس ست پس مظلمه است بر مستحق وی صرف کند و اگر عين مال جائز ست پس در روی تقليل باطل ست که انچه باتفاق آن استعانت بر معصيت ميکرد از وی گرفته در سبل بعد نقل اين کلام گفته هو کلام حسن جار علی قواعد الشريعة ليکن در گرفتن اين مال شرط ست که قابض بر نفس خود مامون باشد از محبت محسن که نفوس بر حب وی مجبول اند و در وهم نيند ازد که سلطان بر حق ست و لهذا وی عطيه او قبول کرده وقد بسطنا فی حواشی ضوء النهار فی کتاب البيع ما هو اوسع من هذا انتهی

كتاب الصيام

صيام و صوم در لغت بمعنی امساک ست و امساک عام ست از قول و عمل مردم و دواب و غيرها ابو عبيد گفته هر ممسک از کلام يا طعام يا سير صائم ست و در شرع عبارت ست از امساک خاص که باز داشتن نفس ست از طعام و شراب و جماع و جز آن از انچه وارد ست شرع بدان بر وجه مشروع و تابع اوست درين حکم امساک از رفث و لغو و غيره از کلام محرم و مکروه بنا بر ورود احاديث در نهی از ان در صوم زياده بر غير وی در وقت مخصوص بشروط مخصوص و تفصيلش در احاديث آينده می آيد و مبدأ فرضيت وی در سنه دوم از هجرت بود و اختلاف کرده اند در انکه صلوة افضل ست يا صوم مشهور نزد جمهور آنست که صلوة افضل ست از ساير اعمال چنانکه آمده خير اعمالکم الصلوة و بعضی گفته اند که صوم افضل ست زيرا که فرموده است عليک بالصوم فانه لا عدل له و ظاهر اين مخصوص بمخاطب ست يا مراد آنست که نيست او را عدل بعد از نماز و بهر حال صوم رکنی ست از ارکان اسلام و فريضه ايست از فرائض دين و ضروری ست از ضروريات شرع منکر فرضيت وی کافر ست و تارک بی عذر آن فاسق

عن ابی هريرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم لا تقدموا رمضان بصوم يوم

ولا يومين پيشی نکنيد ماه رمضان را بروزه يکروز يا دو روز درينجا دليل ست بر اطلاق اين لفظ بر شهر رمضان و حديث ابی هريره نزد احمد مرفوعا که باين لفظ ست لا تقولوا جاء رمضان فان رمضان اسم من اسماء الله تعالی ولکن قولوا جاء شهر رمضان حديث ضعيف ست مقاوم اين حديث که در صحيح ست نتواند شد الا رجل در نسخ بلوغ المرام همچنين ست و لفظ وی در بخاری اين ست الا ان يکون رجل مصنف گفته يکون تامه است ای يوجد رجل و لفظ مسلم الا رجلا ست بنصب در سبل گفته هو قياس العربية لانه استثناء متصل من مذکور کان

يصوم صوما مگر مردی که روزه می داشت روزه را يعنی عادت وی بود که در روزی معين مثل دو شنبه يا پنجشنبه روزه می داشت اتفاقا پيش از رمضان آن روز واقع شد فليصمه پس بايد که روزه دارد دران روز بعضی گفته اند که اين نهی مخصوص ست بضعفا و آنحضرت صلی الله عليه وسلم جمع کرده است ميان صوم رمضان و شعبان و مؤيد اين ست انچه در حديث متفق عليه آمده که فرمود آنحضرت عمران بن حصين يا مردی ديگر را که روزه نداشتی تو آخر شعبان گفت نه فرمود چون افطار کنی بدار دو روزه يعنی بعد رمضان گويا آن مرد عادت اين دو روزه داشت يا نذر کرده بود و چون نهی شنيد از صوم آن دو يوم باز ماند پس آنحضرت فرمود که روزه منذور و معتاد منهی عنه نيست بايد داشت و اگر فوت شد قضا بايد کرد متفق عليه حديث دليل ست بر تحريم صوم يوم يا دو يوم قبل رمضان ترمذی بعد روايت اين حديث گفته و العمل علی هذا عند اهل العلم کرهوا ان يتعجل الرجل الصيام قبل دخول رمضان بمعنی رمضان انتهی در سبل گفته قوله بمعنی رمضان تقييد نهی ست باينکه آن مشروط ست ببودن روزه احتياطا نه آنکه صوم مطلق باشد همچو نفل و نذر و مانند آن گويم بعد اين قيد لازم می آيد تقدم برمضان بهر صوم که باشد و اين خلاف ظاهر نهی ست زيرا که نهی عام ست مستثنی نيست از وی مگر صوم کسيکه عادت صوم ايام معلومه دارد و آن ايام موافق افتاد بآخر يوم از شعبان و اگر مراد آنحضرت صوم مقيد می بود چنين می فرمود الا متنفلا يا مانند اين لفظ حال آنکه نهی از تقدم رمضان کرده

زیراکہ شارع دخول را در صوم رمضان معلق برویت ہلال می کرد پس متقدم علیہ مخالف نص ست امرا و نہیا و در وی ابطال فعل باطنیہ ست کہ تقدیم صوم یک یا دو یوم می کنند قبل رویت ہلال رمضان و زعم ایشان آنست کہ لام در قولہ صوموا لرویتہ در معنی استقبال ست نہ مستقبلین لہا زیراکہ حدیث مفید عدم صحت حمل لام ست برین معنی واگرچہ در مواضع دیگر باین معنی آمدہ باشد و رفتہ اند بعض علما بآنکہ نہی از صوم بعد نصف اول از شعبان ست بحدیث ابی ہریرہ مرفوعا کہ چون بہ نیمہ رسید شعبان پس روزہ ندارید و دیگران گفتہ اند جائز ست بعد از انتصاف و وی حرام ست قبل وی بیک روز یا دو روز اما جواز اول پس بحث آنست کہ اصل ہمین ست و حدیث ابی ہریرہ ضعیف ست احمد و ابن معین گفتہ منکر ست و اما تحریم ثانی پس بحدیث کتاب ہو قول حسن انتہی کلام السبل سید علامہ عبد اللہ بن صاحب السبل گفتہ مولف رح درینجا چنین گوید و در باب صوم تطوع جزم بصحت حدیث ابی ہریرہ کردہ انتہی گویم حدیث ابو ہریرہ را ترمذی و ابو داود و ابن ماجہ و دارمی روایت کردہ اند و ابن حبان و غیرہ تصحیح وی نمودہ پس احتجاج بدان درست باشد و بہ قال الشوکانی رح و گفتہ درین باب حدیثہا ست و خلاف طویل ست و در مطولات مبسوط انتہی وانچہ شیخ در ترجمہ گفتہ این نیز در حق کسی ست کہ قوت ندارد بر پیاپی داشتن روزہا انتہی خلاف ظاہر حدیث ست

وعن عمار بن یاسر رضي الله عنه قال من صام اليوم الذي يشك فيه فقد عصى ابا القاسم کسی کہ روزہ دارد روزی را کہ شک کردہ می شود در وی پس تحقیق بی فرمانی کرد ابو القاسم را یعنی محمد رسول اللہ و ابو القاسم کنیت آنحضرت ست صلی اللہ علیہ وسلم و یوم الشک عبارت ست از روز سی ام شعبان کہ احتمال دارد کہ از رمضان باشد و احتمال دارد کہ نباشد بپوشیدہ شدن ہلال در ابر و مانند آن و علما را اختلاف ست در صوم آن یوم و دلالت حدیث و ما فی معناہ دال ست بر تحریم صوم آن یوم و باین رفتہ ست شافعی و مالک و ابو حنیفہ و ہمین ست مختار اکثر ایمہ میگویند کہ روزہ ندارد روز شک و مکروہ ست صوم آن یوم و اگر دارند بہ نیت نفل دارند و ثانی الحال اگر این روزہ از رمضان ثابت شود روزہ از رمضان باشد و مستحب ست نزد حنفیہ مر کسی را کہ موافق افتد بیوم عادت صائم و مر خواص را و غیر ایشان افطار کنند بعد از نصف نہار و امام احمد و جماعتی از علما می گویند کہ اگر در آسمان علتی باشد یوم شک نیست و حساب کردہ میشود روزہ وی از رمضان و بسیاری از صحابہ ابن عمر چون میگذشت از شعبان بست و نہ روز طلب میکردند ہلال را اگر میدیدند آنرا یا می شنیدند خبر آنرا روزہ میداشتند و اگر مطلع صاف و بی علت میبود افطار می نمودند و اگر علت بودی روزہ می داشتند و حمل کردہ اند این را بر صوم نفل و حدیث باب را حمل می کنند بر روزہ بہ نیت رمضان در سبل گفتہ صحابہ ہم درین مختلف اند بعضی بجواز رفتہ و بعضی بمنع و عصیان ابا القاسم و اول با محرمین ست و آنکہ شافعی از فاطمہ بنت الحسین رضی اللہ عنہا آوردہ کہ علی کرم اللہ وجہہ گفتہ اگر روزہ دارم روزی از شعبان دوستر ست بسوی من از اینکہ افطار کنم روزی از رمضان پس این اثر منقطع ست با آنکہ مجرد در بارہ روز شک نیست بلکہ بعد از انکہ گواہی داد مردی نزد وی بر رویت خود ہلال را پس روزہ گرفت و حکم کرد مردم را بروزہ و گفت اگر روزہ دارم الخ و منجملہ آنکہ نص ست درین باب حدیث ابن عباس ست پس اگر حائل شود میان شما و میان او ابر پس کامل کنید شمار سی روز و استقبال نکنید ماہ را اخرجہ احمد و اصحاب السنن و ابن خزیمۃ و ابو یعلی و اخرجہ الطیالسی بلفظ و لا تستقبلوا رمضان بیوم من شعبان و اخرجہ الدارقطنی و صححہ و ابن خزیمۃ فی صحیحہ و ابی داود راست از حدیث عایشہ کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یتحفظ من شعبان ما لا یتحفظ من غیرہ یصوم لرویۃ ہلال رمضان فان غم علیہ عد ثلثین یوما ثم صام و ابو داود از حدیث حذیفہ مرفوعا آوردہ لا تقدموا الشہر حتی تروا الہلال او تکملوا العدۃ ثم صوموا حتی تروا الہلال او تکملوا العدۃ و فی الباب احادیث واسعۃ دالۃ علی تحریم صوم یوم الشک من ذلک الحدیث الآتی ذکرہ البخاري تعلیقا ذکر کردہ ست این اثر را بخاری در صحیح خود بطریق تعلیق تعلیق یعنی بی اسناد و تعلیق بخاری حکم صحیح دارد و وصلہ و وصل کردہ اند آنرا بسوی عمار و زیادہ کرد مصنف در شرح

والحاكم والنسائي وصلوه من طريق عمرو بن قيس عن أبي إسحق ولفظه عندهم كنا عند عمار بن ياسر فأتي بشاة مصلية فقال كلوا فتنحى بعض القوم فقال إني صائم
فقال عمار من صام الخ أخرجه الخمسة أحمد وأبو داود وترمذي ونسائي وابن ماجة ونيز حاكم ودارقطني وبيهقي ودارمي ونيست اين حديث در مسلم ووهم كرد
هر كه نسبت نمود آنرا بسوي وي وصححه ابن خزيمة وابن حبان ابن عبد البر گفته اين حديث مسند ست نزد ايشان ومرفوع اختلاف نمى‌كنند
دران وزعم كرد ابو القاسم جوهري كه آن موقوف ست ورد كرده شد اين قول بروى وگفت مصنف در شرح نخبة الفكر وازانچه آنرا حكم رفع ست حكم كردن
صحابي ست بر فعلي كه آن طاعت ست مر خدا ورسول خدا را يا معصيت ست همچو قول عمار زيرا كه ظاهر آنست كه تلقي كرده است اين را از آنحضرت
صلى الله عليه وسلم انتهى پس مرفوع باشد حكما ومعنا وموقوف باشد لفظا **وعن** ابن عمر رضي الله عنه قال سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول گفت ابن عمر شنيدم آنحضرت را مي فرمود إذا رأيتموه فصوموا چون به بينيد هلال رمضان را
پس روزه داريد وإذا رأيتموه فافطروا وچون به بينيد آنرا پس افطار كنيد فان غم عليكم فاقدروا له پس اگر پوشيده
شود ماه برشما بغمام پس اندازه كنيد ماه را يعني بشماريد روزهاے اورا سي روز وتمام كنيد وكامل گردانيد اين عدد را در ماهي كه پوشيده
شده است برشما اقدروا صيغه امر ست وهمزه او همزه وصل ست ودال را كسره وضمه هر دو دهند وگفته اند كه ضمه خطا ست متفق عليه
حديث دليل ست بر وجوب صوم رمضان برؤيت هلال وافطار آن اول روز از شوال برؤيت هلال وظاهرش اشتراط رؤيت جميع مخاطبين ست
ليكن اجماع بر عدم وجوب آن قائم شده بلكه مراد اخبار عدل ست كه حكم شرعي بدان ثابت شود خواه يك كس باشد يا دو على الخلاف في ذلك پس
معنى إذا رأيتموه آنست كه چون يافته شود فيما بين شما رؤيت واين دال ست بر آنكه رؤيت يك بلد رؤيت جميع اهل بلاد ست پس لازم باشد
حكم وگفته اند معتبر نيست زيرا كه إذا رأيتموه خطاب ست مردم مخصوص را ودر مسئله اقوال ست نيست بر هيچ يكى از آنها دليل ناهض واقرب لزوم
رؤيت ست مر اهل بلد را وآنچه متصل اوست از جهاتي كه بر سمت او واقع ست در مصفى گفته اگر هلال را در يك شهر ديده شد ودر شهر ديگر تفحص
كردند ونديدند اگر آن شهر قريب ست حكم رؤيت ايشان لازم ست واگر بعيد ست لازم نيست بحديث ابن عباس وبقياس بر مسئله قصر
وحج كه در حديث منصوص شده وظاهر آنست كه مراد از بعد مسافت قصر ست وايراد كرده نشود كه مسافت قصر را بامر هلال هيچ تعلق نيست
زيرا كه مشروعيت اكتفاي هر ناحيه برؤيت خود از جهت حرج ست در تكليف بابلاغ اخبار نه از جهت اختلاف مطالع وعادت قاضيه است ببلوغ
اخبار در مواضع قريبه پس اگر از آخر شهري كه دران رؤيت متحقق شد بر دو مرحله باشد حكم آن لازم نيست انتهى ودر قول وي لرؤيته
دليل ست بر آنكه لازم ست صوم وافطار منفرد بالرؤية را واين قول ائمه مذاهب اربعه ست در صوم واختلاف كرده اند در افطار شافعي گفته
افطار كند وپوشيده دارد واكثر علما گويند صائم ماند احتياطا كذا قاله في الشرح وليكن در اول باب صلوة العيدين از وي گذشت كه
قائل نيست بترك يقين نفس خود واتباع مردم مگر محمد بن حسن شيباني وجمهور گويند متعين ست بر وي حكم نفس او در آنچه متيقن ست پس اينجا
مناقض آنجا گفته وسبب خلاف قول ابن عباس ست مر كريب را كه اعتداد نكند برؤيت هلال وي در شام ست بلكه موافقت اهل مدينه كند
در روزه داردر روز سي ويكم باعتبار رؤيت وي در شام زيرا كه آن روز سي ام ست نزد اهل مدينه وابن عباس گفت كه اين از سنت ست وگذشت
حديث ونيست نص در آنچه احتجاج كرده اند بدان بنا بر احتمال كما تقدم پس حق آنست كه عمل كند بيقين نفس خود صوما وافطارا وحسن ست
تكتم آن براي صوم مردم از اسائت ظن در حق وي كذا في السبل گويم از احمد بن حنبل دو روايت ست يكي آنكه روزه گيرد برؤيت خود دوم آنكه
روزه نگيرد مگر با مردم اگر هلال را به بيند واين هر دو روايت در كتب حنابله مذكور ست **ولمسلم** ومسلم راست از حديث ابن

فان غمّي عليكم فاقدروا ثلثين پس اگر پوشیده شود هلال بر شما پس اندازه کنید ماه را سی روز و در روز سی ام افطار کنید و تمام ماه
بشمرید در سبل گفته وهذا احسن تفاسیره وفیه تفاسیر اخر نقلها الشارح خارجة عن ظاهر المراد من الحدیث انتهی در مواهب لدنیه گفته این مذهب مالک و عز
مالک وابی حنیفه وجمهور سلف وخلف ست وبعضی گفته اند که مراد تقدیر منازل قمر وضبط حساب نجوم ست تا دانسته شود که این ماه سی روزست
یا بست ونه روز واین قول غیر سدید ست زیرا که قول منجمین نامقبول ونامعتبر ست در شرع واعتماد بران نتوان کرد وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
واصحاب واتباع وخلف وسلف بدان عمل ننموده اند واعتبار نکرده اند وعادت عرب نیز بدان واقع نشده چنانکه در حدیث ابن عمر ست که فرمود انا امت
امیه ایم حساب وکتابت را نمی دانیم ماه چنین وچنان ست سه بار گفت وعقد کرد ابهام را در بار سوم وفرمود ماه چنین وچنین می باشد یعنی گاهی سی روز
وگاهی بست ونه روز متفق علیه وللبخاري ودر روایت بخاری ست فاكملوا العدة ثلثين پس اگر پوشیده شود ماه بر شما پس تمام
گردانید سی روز را واین صریح ست در شمردن سی روز ورعایت نکردن حساب نجوم ومنازل قمر ابن بطال گفته فی الحدیث دفع لمراعاة المنجمين
وانما المعول علیه رؤیة الاهلة وقد نهینا عن التكلف وقد قال الباجی فی الرد علی من قال انه یجوز للحاسب والمنجم وغیرهما الصوم والافطار اعتمادا علی
النجوم ان اجماع السلف الماضین حجة علیهم وقال ابن بزیزة هو مذهب باطل قد نهت الشریعة عن الخوض فی علم النجوم لانها حدس وتخمین لیس فیها
قطع انتهی صاحب سبل در بعض رسائل خود گفته معلق کرده ست آنحضرت در تکلیف شهری معرفت وقت آنرا بر رؤیت هلال دخولا وخروجا
یا اکمال عدت سی روز چنانکه درین روایت ست فهل فی الاكوان اوضح من هذا البیان وآنچه فرمود آنحضرت بعد نزول الیوم اكملت لكم دينكم الخ
ونبود نزد اهل بیت واصحاب او بیان ونمی شناختند زیادت ونقصان منازل را ونه آنرا که متاخران میزان معرفت وقتش گردانیده اند ونه این
امور را که تکلیف موقت بران دائرست وتوقیت ایام وشهور وسنوات بحساب منازل قمریه بدعت ست باتفاق امت انتهی وله بخاری راست
في حديث ودر حدیث ابي هريرة اسمعیلی گفته تفرد به البخاری عن آدم عن شعبة فاكملوا عدة شعبان پس کامل کنید شمار شعبان را
سی روز ودر بعضی روایات مطلق آمده بدون تقیید باحد الشهرین شوکانی گفته روزه دارد سی روز تا آنکه نمایان شود هلال شوال پیش از اکمال
آن زیرا که وارد ست ادله صحیحه بران که چون پوشیده شود هلال روزه دارند سی روز مانند حدیث ابی هریره ومثل اوست حدیث ابن عمر
نزد مسلم وحدیث ابن عباس نزد احمد وترمذی ونسائی وصححه وحدیث عایشه نزد احمد وابو داود ودارقطنی باسناد صحیح وجز آن از احادیث انتهی
وبالجمله این احادیث نصوص ست در آنکه نیست صوم ونه افطار مگر برؤیت هلال یا اکمال عدت کذا فی السبل وعن ابن عمر رضي الله
عنه قال تراءی الناس الهلال گفت ابن عمر بیک دیگر نمودند مردم ماه نو را یعنی جمع شدند بر دیدن آن وهلال نام غرهٔ
قمرست وبعضی گفته اند تا دو شب وبعضی گفته اند تا سه شب وهفت شب نیز گفته اند وقیل در دو شب آخر ماه بست وششم
وبست وهفتم ودر غیر این شبها قمرست کذا فی القاموس ومراد اینجا معنی اول ست که دیده می شود در شب نخست از رمضان فاخبرت
النبي پس خبر دادم من آنحضرت را صلی الله علیه وسلم اني رأيته که من دیده ام ماه را فصام وامر الناس بصيامه
پس روزه داشت آنحضرت وامر کرد مردم را بروزه داشتن رواه ابو داود والدارمي والدارقطني والبيهقي وصححه ابن حبان
والحاكم وصححه ايضا ابن حزم كلهم عن طريق ابی بکر بن نافع عن نافع عن ابن عمر حدیث دلیل ست بر عمل کردن بخبر واحد در صوم
گرفتن واین مذهب گروهی از اهل علم ست ومذهب حنفیه وصحیح از مذهب شافعی ومشهور از مذهب احمد نیز همین ست ولیکن عدالت شرط ست
وشرط نیست لفظ شهادت زیرا که این امر دینی ست که متعلق ست بدان وجوب این صوم پس مشابه شد روایت احادیث واخبار را

بخبر واحد عدل و نزد مالک و در قولی شافعی را و در روایتی از احمد و اسحق شرط است شهادت دو کس مثل سائر شهادات و استدلال ایشان
بخبر نسائی ست از عبد الرحمن بن زید بن خطاب که گفت نشستیم اصحاب نبی را صلی الله علیه وسلم و پرسیدیم ایشان را و حدیث کردند مرا که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم روزه دارید بدیدن وی و افطار کنید بدیدن وی پس اگر پوشیده شود بر شما پس کامل کنید شمار شعبان را
سی روز مگر آنکه گواهی دهند دو شاهد پس این حدیث بمفهوم خود دال ست بر آنکه اخبار واحد کافی نیست و جواب داده اند که این مفهوم ست
و منطوق که مفاد حدیث ابن عمر و حدیث اعرابی که بیاید اقوی ست از ان و لیکن عدالت مخبر شرط است بالاتفاق و طحاوی گفته قبول کرده می شود
عدل باشد یا غیر عدل مراد بغیر عدل مستور ست چنانکه ظاهر حدیث آینده است و چون حدیث دلالت کرد بر قبول خبر واحد پس مقبول است
خبر زن و عبد و این در صوم ست با غیم و در فطر با غیم شرط است شهادت و عدالت و حریت و بی علت در هر دو شرط است جمع کثیر و مراد بکثرت
عدد تواتر ست و نزد بعض اهل محله و در روایتی از ابی یوسف پنجاه مرد **وعن** ابن عباس رضي الله عنه أن أعرابيا
جاء إلى النبي صلى الله عليه وسلم فقال إني رأيت الهلال آمد اعرابی نزد آنحضرت و گفت بدرستیکه من دیده ام هلال را
یعنی ماه رمضان را فقال أتشهد أن لا إله إلا الله پس گفت آنحضرت آیا گواهی میدهی بوحدانیت حق قال نعم گفت اعرابی
گواهی میدهم فرمود آیا گواهی میدهی که محمد فرستاده شده خداست گفت آری گواهی میدهم فرمود فأذن في الناس يا بلال
أن يصوموا پس ندا کن در مردم ای بلال و اعلام کن ایشان را که روزه دارند غدا فردا و درین حدیث دلیل ست بر اینکه خبر مردی
مستور الحال یعنی آنکه فسق او معلوم نیست مقبول ست در ماه رمضان و نیست شرط لفظ اشهادت چنانکه طحاوی گفته رواه الخمسة
یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و نیز دارمی و بیهقی و دارقطنی و حاکم و در وی دلالت ست بر قبول خبر واحد در صوم و بر اینکه اصل
در مسلمانان عدالت ست زیرا که آنحضرت طلب نکرد از اعرابی مگر شهادت و در وی این ست که امر در هلال جاری مجرای اخبار ست نه شهادت
و اینکه کافی ست در ایمان اقرار بشهادتین و لازم نیست تبری از سائر ادیان وصححه ابن خزيمة وابن حبان و گفت ترمذی
مروی مرسلا و گفت نسائی انها اولی بالصواب و سماک که یکی از رواة این حدیث ست و راوی ست از عکرمه از ابن عباس چون متفرد شود
باصلی حجت نباشد و لهذا گفت مصنف ورجح النسائي إرساله و ترجیح داد نسائی ارسال او را و دارقطنی و طبرانی در اوسط
از طریق طاوس آورده که گفت حاضر شدم در مدینه و آنجا ابن عمر و ابن عباس بودند پس آمد مردی نزد والی مدینه و گواهی داد بدیدن
هلال رمضان پس پرسید والی مذکور از ابن عمر و ابن عباس شهادت آن مرد را گفتند جائز دار شهادت او را که بتحقیق رسول خدا جائز داشت
شهادت یک کس را بر رویت هلال رمضان و بود آنحضرت که جائز نمی داشت شهادت را در افطار مگر از دو کس دارقطنی گفته متفرد ست
با آن حفص بن عمر الایلی و او ضعیف ست شوکانی گفته رفته اند بر عمل بر یک شهادت ابن مبارک و احمد و شافعی در یک قول نووی گفته اصح همین ست
و رفته اند مالک و اوزاعی و ثوری بسوی اعتبار دو کس بحدیث عبد الرحمن که گذشت و اخرجه احمد ایضا و بحدیث امیر مکه حارث بن حاطب و لفظ وی
اینست که عهد کرد بسوی ما آنحضرت که نسک کنیم ما برویت پس اگر نه بینیم ما و گواهی دهند دو شاهد عدل نسک کنیم بشهادت ایشان اخرجه ابو داود
والدارقطنی و گفت دارقطنی اسناد این حدیث متصل و صحیح ست و غایت آنچه درین دو حدیث ست آنست که مفهوم شرط دلالت میکند بر عدم
قبول خبر واحد و لیکن احادیث خبر واحد راجح ست ازین مفهوم و عدالت مخبر شرط است باتفاق انتهی **وعن** حفصة أم المؤمنين
رضي الله عنها أن النبي صلى الله عليه وسلم قال من لم يبيت الصيام قبل الفجر فلا صيام له کسی که نیت نکند

روزه را پیش از فجر پس نیست روزه مراورا و در روایتی من لم یجمع آمده بضم یا و سکون جیم و کسر میم از اجماع بمعنی درستی عزم و ثابت العزم بودن
برکاری و در روایتی من لم ینو یعنی هر که نیت نکرد رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و نیز دارمی در مصنفی گفته یکی از
ارکان صوم نیت ست بحدیث انما الاعمال بالنیات و سابق اشارتی گذشت که در مثل این مقام فقیر را تفتیشی ست زیرا که خالی نیست از آنکه معنی نیت
درین حدیث قصد فعل باشد و تعیین آن یا قصد قربت بخدای تعالی و قصد قربت اگرچه قصد علت غائیه ست از فعل نه قصد نفس فعل محل این لفظ
تواند بود و بتفسیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم فمن کانت هجرته الحدیث یا قصد فعل و قربت هر دو حدیث حج که صحابه نیت مبهم کردند و آنحضرت صلی الله
علیه وسلم جائز داشتند اسقاط احتمال اول و ثالث می کند پس ظاهر آنست که قصد فعل جبلی ست شارع متوجه آن نشد بلکه مراد فرضیت اخلاص ست
و آن باضافهٔ فعل باشد بخدای تعالی از جهت امتثال امر یا قصد قربت باو یا فرار از عقاب او یا تحصیل ثواب او و هر روزه طاعتی جداست
و لهذا گاهی مباح می شود فطر بعضی و واجب می شود صوم بعض آخر پس هر روزه واجب ست و تبییت نیت در فرض واجب نیست و متصل ساختن
باول جزو صوم یا ایقاع آن در جزوی خاص از لیل مانند نصف اخیر یا ثلث اخیر از شب یا امساک بعد ازان لازم نیست زیرا که عادت مستمرهٔ مردم
نوم عند اول جزو شب نوم آخر شب و در اشتراط این چیزها حرج عظیم ست و از صاحب شرع نصی بآن ظاهر نشد با وجود شدت حاجت و معلوم
بودن کثرت وقوع آن پس این تقریر ست از شارع بران عادت مستمره و اگر شک کند در نیت صوم صحیح نباشد و اگر نیت صوم جازم باشد
و تردد در فرضیت دارد ظاهر شد که رمضان ست بنا بر آنچه گفتیم ظاهر آنست که روزه از رمضان واقع شود و تحری یوم الشک بجهت معنی
رمضان نفل باشد یا فرض منهی ست بحدیث عمار و علت نهی آنست که این تعمق ست در دین و اگر لیلهٔ ثلثین از رمضان نیت کند و مید اند که
اگر ثابت شد هلال ثلثین افطار کنیم صحیح باشد زیرا که در حکم شرع ازان چاره نیست پس این قدر شک معفو باشد ضرورةً انتهی ومال الترمذی
والنسائی الی وقفه و میل کرده اند ترمذی و نسائی بسوی وقف این حدیث بر حفصه و رفع نکرده اند آنرا تا آنحضرت ابوداود گفت لا یصح رفعه
و ترمذی گفت الموقوف اصح و نقل کرد ترمذی در علل از بخاری که وی گفت انه خطاء و هو حدیث فیه اضطراب و صحیح از ابن عمر موقوف ست و گفت
ابن ابی حاتم الوقف اشبه و گفت نسائی الصواب عندی موقوف ولم یصح رفعه و گفت احمد ماله عندی ذلک الاسناد و گفت بیهقی رواتی وی
ثقات اند لیکن مروی موقوف ست و گفت خطابی اسنده عبد الله بن ابی بکر و زیادت از ثقه مقبول ست و در سبل گفته اختلاف کرده اند
ائمه در رفع و وقف وی ابو محمد بن حزم گفته الاختلاف فیه یزید الخبر قوة لان من رواه مرفوعا فقد رواه موقوفا و روایت کرد آنرا طبرانی از طریق
دیگر که رجالش ثقات اند و گفت ابوداود وقف کرده اند معمر بفتح میمین و عین مهمله در میان آنها و زبیدی بضم زا و نام او منیه بن صعب ست
و ابن عیینه و یونس ایلی و سفیان این حدیث را بر حفصه و همه ایشان روایت میکنند از زهری وصححه مرفوعا ابن خزیمة و صحیح گفت
آنرا بطریق رفع ابن خزیمه وابن حبان و گفت حاکم در اربعین صحیح علی شرط الشیخین و گفت در مستدرک صحیح علی شرط البخاری انتهی و درین
باب ست از عایشه اخرجه الدارقطنی و در روی عبد الله بن عباد ست و وی مجهول ست ذکره ابن حبان فی الضعفاء و از میمونه بنت سعد و در رواه
ایضا و در روی واقدی ست شیخ در ترجمه گفته این حدیث صحیح ست پنج کس از اصحاب کتب ستة جز بخاری آنرا روایت کرده اند و دارقطنی نیز
روایت کرده و گفته رجال اسناد وی همه ثقات اند انتهی وللدارقطنی و در روایتی از دارقطنی از حفصه باین لفظ ست لا صیام
لمن لم یفرضه من اللیل نیست روزه مگر کسی را که فرض نگرداند آنرا از شب و این دال ست بر آنکه صحیح نیست صیام مگر به نیت از شب
پس باید که نیت صوم کند در هر جزو از شب که خواهد و اول وقت وی مغرب ست زیرا که صوم عمل ست و اعمال به نیات اند کما تقدم و اجزای نهار

نیز متصل اند از شب بفاصل متحقق پس صوم متحقق نشود مگر وقتی که نیت در جزوی از شب واقع شود و هر صوم را نیت علیحده باید کما تقدم و این مشهور ست از مذهب احمد و او را قولی دیگر آنست که اگر اول ماه نیت کرد کافی ست و تقویت کرد این قول را ابن عقیل بآنکه گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم لکل امرء ما نوی و این کس نیت تمام ماه کرده است زیرا که تمام رمضان بمنزلهٔ یک عبادت ست و فطر در شبهای او عبادتی دیگر ست که بدان استعانت بر صوم نهار می کنند در سبل گفته و اطال فی الاستدلال علی هذا بما یدل علی قوته انتهی و حدیث عام ست از اینکه روزه فرض باشد چنانکه صوم رمضان و قضا و نذر و کفاره یا نفل ولیکن مذاهب درینجا مختلف ست مذهب مالک همین ست که نیت از شب شرط ست هر روزه که باشد نظر بعموم این حدیث و به قال الشافعی و احمد فی غیر النفل و اما النفل پس جائز ست نیت وی قبل از زوال بلکه نزد شافعی بعد از زوال نیز و مذهب حنفیه آنست که روزهٔ رمضان و نفل و نذر معین جائز ست به نیت از نصف نهار شرعی که قبل زوال ست و برای روزهٔ قضا و کفارت و نذر مطلق نیت شرط ست از شب در سبل گفته فیه خلاف و تفاصیل و استدلال کرده است قائل عدم وجوب تبییت بحدیث بخاری که برانگیخت آنحضرت مردی را که ندا کند در مردم روز عاشورا که هر که خورده باشد پس باید که تمام کند یا روزه دارد و هر که نخورده پس باید که نخورد گفته اند که واجب بود پستر منسوخ شد وجوب او بصوم رمضان و نیست نسخ وجوب وی رافع سائر احکام پس رمضان و انچه در حکم اوست از نذر معین و تطوع مقیس باشد بران پس عموم فلا صیام مخصوص باشد باین قیاس و بحدیث عایشه که بیاید و آن دال ست بر آنکه آنحضرت صوم تطوع بغیر تبییت نیت میداشت و جواب داده اند که صوم عاشورا مساوی صوم رمضان نیست که بروی قیاس توان کرد و آنحضرت امساک را لازم آکل و غیر آکل هر دو کرده پس معلوم شد که این امر خاص ست و کفایت عاشورا بغیر تبییت بنا بر تعذر اوست پس قیاس کرده شود بروی آنچه مساوی اوست مثل کسی که خفت تا آنکه صبح کرد با آنکه از تمام امساک و وجوب آن لازم نمی آید که آن صوم مجزی ست و عن

عایشة رضی الله عنها قالت دخل علیّ النبی صلی الله علیه وسلم ذات یوم فقال هل عندکم من شیء قلنا لا گفت عایشه در آمد بر من آنحضرت روزی پس گفت آیا هست نزد شما چیزی از طعام گفتیم نیست قال فانی اذًا صائم فرمود پس من اکنون روزه دارم یعنی نیت روزه کردم و ازینجا معلوم می شود که نیت نفل در نهار جائز ست و همین ست مذهب حنفیه و باین قائل ست امام شافعی و امام احمد و اکثر علما و امام مالک و بعضی ایمهٔ دیگر قائل اند که واجب ست نیت از شب چنانکه در فرض در حجة الله البالغة گفته نیست اختلاف در میان قول آنحضرت که هر که نکرد نیت روزه از شب روزهٔ او نیست و در میان قول آنحضرت که من روزه دارم وقتی که نیافت طعام را زیرا که اول در فرض ست و ثانی در نفل و مراد بنفی نفی کمال ست انتهی ثم أتانا یومًا آخر بستر آمد آنحضرت نزد ما روز دیگر یعنی پرسید که آیا هست نزد شما چیزی و در بعضی روایات آمده که همان روز باز آمده پرسید فقلنا أهدی لنا حیس پس گفتیم فرستاده شده است برای ما حیس بفتح حای مهمله و سکون تحتانیه و در آخر سین مهمله طعامی ست که ساخته می شود از تمر و قروت و روغن و گاهی بجای قروت آرد یا سویق اندازند و حیس در اصل بمعنی خلط و مزج ست فقال أرینیه فرمود عایشه بنما مرا حیس را که چگونه است بسیار خوب و در روایتی قربیه آمده یعنی نزدیک گردان آنرا فلقد أصبحت صائمًا پس بتحقیق صبح کرده ام من روزه دار یعنی برخاسته بنیت روزه فأکل پس خورد آنحضرت از ان حیس و ازینجا معلوم می شود که افطار صوم تطوع جائز ست بی عذر و برین اند اکثر علما و ابو حنیفه و اصحاب وی بر آنند که واجب ست اتمام آن و جائز نیست افطار مگر بعذر ضیافت و مانند آن زیرا که این ابطال عمل ست و ابطال عمل منهی عنه ست لقوله تعالی لا تبطلوا اعمالکم و همچنین هر عمل که شروع کرده شده است دران لازم میگردد بشروع و اگر نقض کند واجب ست قضای آن

و در روایتی جایز ست مطلقاً زیراکه قضا خلف اوست پس باکی نیست به نقض عمد در وجوب قضای صوم نفل نیز خلاف ست نزد مالک قضا کند اگر بی عذر نقض کرده است رواه مسلم و ابوداود و ابن حبان والدارقطنی والبیهقی نحوه در سبل گفته اما حدیث عایشه پس جواب از وی آنست که وی اعم ست از آنکه نیت صوم باشد یا نه پس محمول باشد بر تبییت زیراکه محتمل رد کرده می شود بسوی عام و نحو آن با آنکه در بعض روایات حدیث عایشه انی کنت اصبحت صائما آمده حاصل آنست که اصل عموم حدیث تبییت و عدم فرق میان نفل و فرض و قضا و نذر ست و قائم نشد دلیلی بر رفع این هر دو اصل پس بقا بر آن هر دو متعین ست انتهی **وعن سهل بن سعد** بن مالک الانصاری الخزرجی از مشاهیر صحابه است و آخر کسی ست که مرد در مدینه از اصحاب در سنه نود و یک و قیل هشتاد و هشت و بود وقت وفات آنحضرت پانزده ساله نامش اول حزن بود آنحضرت بدل کرده سهل نام کرد رضی الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يزال الناس بخير ما عجلوا الفطر بدرستیکه فرمود آنحضرت همیشه اند مردم طالبس بخیر مادام که شتابی کنند در کشادن روزه و این بجهت مخالفت اهل کتاب ست که تاخیر می کنند در افطار تا اشتباک نجوم و اختلاط آن و در ملت ما شعار بعضی از اهل بدعت شده که آنرا واجب می دانند و لیکن باید که تعجیل بعد از تحقیق وقت و تیقن بدان و احتیاط در آن بود نه استعجال با تردد باطن چنانکه بعضی از ارباب تکلف در تسنن می کنند تورپشتی گفته اگر قصد در تاخیر تادیب نفس و دفع سرکشی و تو سنی کردن نفس یا مواصلت عشائین بنوافل باشد بی اعتقاد وجوب زیان ندارد و مؤید این تاویل ست حدیث صحیح که روایت کرده است آنرا ابوسعید از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود وصال مکنید و هر کدام از شما که خواهد وصال کند گو که وصال کند تا سحر و تاخیر افطار بسیاست نفس و قطع شهوات امری ست که کرده اند آنرا بسیاری ربانیین و ارباب احوال و معاملات اعاد الله علینا من برکاتهم انتهی کلام محرر سطور گوید بعد ورود نص صحیح صریح در تعجیل فطر توجیه تاخیر آن بسیاست نفس و جز آن خوب نیست زیراکه اصل مقصود موافقت حق ست نه شکست نفس و لابد مصلحتی که در تعجیل مد نظر شارع بوده است افضل ست از مصلحت دید آحاد امت خصوصا چون در حدیث آمده باشد که همیشه دین غالب ست مادامیکه شتابی کنند مردم افطار را زیراکه یهود و نصاری تاخیر میکنند رواه ابوداود و ابن ماجه پس علت منصوص شارع را گذاشته اختراع مصلحت در خلاف آن در مذاق اهل اتباع ذائقه حنظل می بخشد و مفهوم حدیث وصال تا سحر نه تاخیر افطار ست بلکه ترک تعشی ست بعد افطار پس از ما نحن فیه نباشد و امید اعاده برکت برخود در اتباع باید داشت نه ابتداع متفق علیه زیاده کرد احمد و اخروا السحور و زیاده کرد ابوداود و لان اليهود والنصارى يؤخرون الافطار الى اشتباك النجوم در شرح مصابیح گفته ثم صار فی ملتنا شعارا لاهل البدعة و سمة لهم و در سبل گفته حدیث دلیل ست بر استحباب تعجیل افطار چون غروب شمس متحقق شود برویت یا باخبار کسی که جایز ست عمل بقول وی و ذکر کرد آنحضرت علت را که مخالفت یهود و نصاری ست مهلب گفته و حکمت در وی آنست که از شب در روز نیفزاید و نیز تعجیل ارفق ست بصائم و اقوی ست برای او بر عبادت شافعی فرموده تعجیل افطار مستحب ست و مکروه نیست تاخیر مگر کسیکه تعمد آن کند و در وی فضیلت بیند **وللترمذی من حدیث ابی هریرة** رضی الله عنه عن النبی صلى الله عليه وسلم قال قال گفت آنحضرت فرمود الله عز و جل احب عبادی الی اعجلهم فطرا دوست داشته ترین بندگان من بسوی من شتاب ترین ایشان ست در روزه کشادن از جهت ادراک شرف متابعت و شکرگزاری ترخیص و اغتنام نعمت و اظهار بندگی و احتیاج و عباد عام ست از همه کس لیکن مراد مسلمانان اند زیراکه یهود و نصاری تاخیر میکنند و فی الباب عن ابی ذر عند احمد و حدیث دلیل ست بر آنکه تعجیل افطار احب ست بسوی حق تعالی از تاخیر پس اباحت مواصلت تا سحر افضل نباشد از تعجیل افطار و مراد از عبادی کسانی اند که افطار می کنند و تا سحر مواصلت نمی نمایند اما آنحضرت پس خارج ست

از عموم این حدیث بنا بر تصریح فرمودن وی که انه لیس مثلکم کما یاتی پس وی احب صائمین ست بسوی خدای تعالی اگرچه تعجیل فطر نفرماید
چه اورا اذن بود در وصال واگرچه چند روز متصل باشد **وعن** انس بن مالک رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم تسحروا فان فی السحور برکة طعام سحر خورید زیرا که در طعام سحر برکت ست سحور بفتح سین وضم آن هر دو جائز ست
اگر بفتح ست معنی آن طعام سحر ست واگر بضم ست معنی آن طعام سحر خوردن ومحفوظ نزد اکثر محدثین بفتح ست واظهر در معنی ضم ست زیرا که
برکت در فعل ست بمتابعت سنت نه در نفس طعام کذا قیل واگر در هر دو برکت اعتبار کنند نیز می رسد ودرینجا دلالت ست بر سنیت تاخیر
سحور متفق علیه وزیاده کرد احمد از حدیث ابی سعید که فلا تدعوه ولو ان یتجرع احدکم جرعة من ماء فان الله وملائکته یصلون علی المتسحرین
وظاهر امر وجوب تسحر ست ولیکن مواصلت آنحضرت ومواصلت اصحاب وی آنرا بندب فرود آورده وابن منذر اجماع نقل کرده بر آنکه تسحر
مندوب ست وبرکت در وی اتباع سنت ومخالفت اهل کتاب ست بحدیث مسلم مرفوعا فصل میان صیام ما وصیام اهل کتاب خوردن
سحر ست وتقوی بدان بر عبادت وزیادت نشاط وتسبب برای صدقه بر کسیکه سوال کند وقت سحر کذا فی السبل گویم وروی حدیث الباب النسائی
وابو عوانة فی صحیحه من حدیث ابی لیلی الانصاری وروی النسائی والبزار من حدیث ابن مسعود والنسائی من وجهین عن ابی هریرة واخرجه
البزار من حدیث قرة بن ایاس المزنی وروایت کرد ابن ماجه وحاکم از حدیث ابن عباس باین لفظ که استعانت کنید بطعام سحر بر صیام نهار
وبقیلوله نهار بر قیام لیل وشاهده فی العلل لابن ابی حاتم عن ابی هریرة ودر ابو داود ست بروایت ابن واسه ودر ابن حبان از ابی هریره
که نعم سحور المؤمن التمر ودر ابن حبان ست از ابن عمر مرفوعا بدرستیکه خدا وفرشتگان او صلوة میفرستند بر متسحرین وهم دروی ست از ابن عمر
سحری کنید واگرچه بجرعه از آب باشد ودر روایتی از بخاری ست که گفت انس سحور کردند رسول خدا وزید بن ثابت وهرگاه که فارغ شدند
از سحور خود ایستاد آنحضرت بسوی نماز گفت راوی گفتم من انس را چه قدر تفاوت بود در فراغ از سحور ودخول در نماز گفت بقدر آنکه مردی
پنجاه آیت بخواند واخرجه مسلم ایضا واین حد تاخیر اوست بنص شارع پس متعین باشد بران عمل ولا یلتفت الی غیره **وعن** سلمان بن
عامر الضبی صحابی ست ابن عبد البر در استیعاب گفته در صحابه جز وی کسی ضبی نیست رضی الله عنه قال اذا افطر احدکم فلیفطر
علی تمر فرمود چون خواهد که افطار کند یکی از شما پس باید که افطار کند بر خرما زیرا که سبب برکت ست چنانکه در روایت ترمذی ست فانه برکة حافظ
ابن القیم رح گفته این از کمال شفقت آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم بر امت ونصح ایشان زیرا که دادن شئ حلو طبیعت را با خلو معده داعی تر ست
بسوی قبول وانتفاع گرفتن قوی بدان خصوصا قوت باصره که تقویت وی بحلاوت بیشتر ست واما آب پس کبد را از صوم نوعی از یبس حاصل
میشود وچون بآب تر شد انتفاع او بغذا کامل تر باشد بعد وی با آنچه در تمر وآب ست از خاصیت مؤثره در صلاح قلب که نمی دانند آنرا مگر اطبای
قلب فان لم یجد فلیفطر علی ماء فانه طهور پس اگر نیابد تمر را پس باید که افطار کند بر آب زیرا که آب پاک کننده است معده را از آلایش
وصاف کننده است آنرا وموجب اشتهاست رواه الخمسة یعنی احمد وابو داود وترمذی ونسائی وابن ماجه ودارمی نیز وصححه ابن خزیمة
والحاکم وابو حاتم الرازی ایضا وروی ابن عدی عن عمران بن حصین بمعناه واسناده ضعیف وروی الترمذی والحاکم وصححه من حدیث انس
مثل حدیث الباب سواء وروراه احمد والترمذی والنسائی وغیرهم عن انس فعله صلی الله علیه وسلم ودر سندش مقال ست ولفظ وی این ست کان رسول
الله صلی الله علیه وسلم یفطر علی رطبات قبل ان یصلی فان لم یکن حسا حسوات من ماء وارد شده است در عدد تمر که آن سه است در سبل گفته وفی
الباب روایات فی معنی ما ذکر ودل علی ان الافطار بما ذکر هو السنة انتهی **وعن** ابی هریرة رضی الله عنه قال نهی رسول الله صلی

الله علیه وسلم عن الوصال گفت ابوهریره نهی کرده است آنحضرت از وصال یعنی روزه داشتن دو روز یا زیاده بی اکل وشرب درمیان آن فقال رجل من المسلمین پس گفت مردی از مسلمانان یعنی از اصحاب مصنف در فتح الباری گفته لم اقف علی اسمه فانک تواصل یا رسول الله پس بدرستیکه تو وصال میکنی ای رسول خدا پس مرا چرا منع میکنی از آن وحال آنکه تو میخوانی ما را دائم باتباع خود قال فرمود آنحضرت بجواب آن مرد وایکم مثلي وکدام یک از شما مانند من است استفهام انکاری است یا توبیخ یعنی ایکم علی صفتی ومنزلتی من ربی و در روایتی کهیئتکم و در روایتی است مثلکم و در روایتی است کاحدکم اني ابیت یطعمني ربي ویسقیني بدرستیکه من شب میکنم درحالیکه طعام میدهد مرا آنکه پرورنده وتربیت کننده من است وآب میدهد مرا و در روایتی اظل عند ربی لیکن در فتح الباری گفته ارجح لفظ ابیت است نه اظل و در روایتی اني أُطعم وأُسقى و در لفظی لی مطعم یطعمني وساق یسقیني وحاصل همه یکی است در سفر السعادة گفته علما را درین شراب وطعام چند قول است یکی آنکه طعام وشراب محسوس بود چه حقیقت لفظ این است وعدول از حقیقت موجب ظاهر ندارد پس حمل بر حقیقت متعین بود دوم آنکه مراد غذای روحانی بود که از معارف ولذات مناجات وفیضان لطائف الهی که بر دل وارد میگشت وانچه توابع آنست از نعیم روح وشادی نفس وروح دل وروشنائی چشم که بآن چندان قوت وقدرت ومسرت حاصل آید که از غذای جسمانی مستغنی شود ع لها احادیث من ذکراک تشغلها * عن الشراب وتلهیها عن الزاد * لها بوجهک نور تستضاء به * ومن حدیثک فی اعقابها حادی * اذا اشتکت من کلال السیر واعدها * روح القلوب فتحیی عند میعاد * این قول دوم مختار است چه اگر بر حقیقت طعام وشراب حمل افتد وصال متصور نبود بلکه باطل شود انتهی گویم این قول دوم منقول است از ابن رجب در لطائف واز حافظ ابن القیم در هدی وبعضی ایراد کرده اند بر قول اول که لو کان کذلک لم یکن مواصلا وجوابش آنست که طعامیکه از جنت بروجه تکریم آید منافی تکلیف نیست ونه آنرا حکم طعام دنیاست وبعضی گفته اند که مراد بطعام وشراب قوت است که لازم اوست گویا فرمود که خدای من مرا قوت آکل وشارب می بخشد وچیزیکه قائم مقام طعام وشراب میگردد افاضه میکند یا مراد بطعام وشراب عدم احساس الم جوع وعطش است واین غیر معنی قوت است وگفته که معنی اول راجح است چه سیرابی وسیری منافی حال صائم است وثبوت مقصود از صوم وصال چه روح این عمل گرسنگی وتشنگی است ونیز حال آنحضرت در اکثر احوال جوع بود تا آنکه سنگ بر شکم می بست قال المصنف فی الفتح شیخ در ترجمه گفته مختار آنست که غذای روحانی بود که بدان از غذای جسمانی مستغنی میشد واین در محبتهای مجازی ومسرتهای حسی مجرب است چه جای محبت حقیقی ومسرت معنوی که مر آنحضرت را بود انتهی و درین جا اقوال دیگر است واحسن آن تسلیم است با تفویض تا این چه مقام است وکدام شراب وطعام فلما ابوا ان ینتهوا عن الوصال واصل بهم یوما ثم یوما پس هرگاه که سر باز زدند از اینکه باز مانند از صوم وصال وصال کرد آنحضرت با ایشان یکروز پس دیگر روز یعنی تا دو روز ثم رأوا الهلال فقال لو تاخر الهلال لزدتکم پس دیدند هلال شوال را پس فرمود اگر تاخیر میکرد هلال در بر آمدن البته زیاده میکردم شما را وصال کالمنکل لهم حین ابوا ان ینتهوا واین ارشاد همچو عقوبت کننده بود برای ایشان وقتی که سر باز زدند از باز ماندن تنکیل عقوبت کردن وعبرت دیگران گردانیدن بکال عقوبت واین دال است بر تحریم وصال زیرا که اصل در نهی تحریم است ووصال تا سحر مباح است بحدیث ابی سعید فایکم اراد ان یواصل فلیواصل الی السحر رواه البخاری و درین حدیث ابی سعید دلیل است بر آنکه امساک بعض لیل مواصلت است واین وارد است بر کسیکه میگوید شب محل صوم نیست پس منعقد نمی شود به نیت واما حدیث ابن عمر در صحیحین مرفوعا که چون آمد شب ازین جا وپشت داد روز ازینجا وفرو رفت آفتاب پس تحقیق افطار کرد صائم پس نیست منافی وصال زیرا که مراد بافطر دخل فی وقت الافطار است نه آنکه وی حقیقة مفطر شد چه اگر حقیقة مفطر میشد نه حث بر تعجیل وارد میشد

ونه نهی از وصال ونه روا ئب وصال تا سحر مستقیم می ماند وهم وروی دلالت ست بر آنکه وصال از خصائص اوست صلی الله علیه وسلم شوکانی گفته حرام ست وصال بر غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنا بر نهی از آن انتهی زیرا که قول اقوی ست از فعل چه خطاب ست با امت وشافعی نص کرده است بر کراهت وکراهت در استعمال سلف در معنی حرمت ست ولهذا اصحاب وی مختلف اند در آنکه این کراهت تحریمی ست یا تنزیهی واول اصح ست وباختصاص وی رفته اند جمهور ورحمت وشفقت منافی حرمت نیست چه باشد که حرمت برای رحمت بود واهل سلوک که مولع اند بریاضت نفوس ولکه اصحاب رواح افطار میکنند بعضی آبی از حقیقت وصال بر آیند در مصنفی گفته وصال از اکل میشود بیک قطره آب ویک لقمه طعام زیرا که بحقیقت مدار الصوم ست بی غیره وقته وآنچه مبطل صوم ست مبطل آن نیز باشد وظاهر آنست که در حقیقت وصال نیت تقرب داخل ست پس اگر باتفاق چیزی نخورد ونه آشامید واصل نباشد وهمچنین نیت روزه گرفتن فردا داخل ست پس اگر بدون این نیت ترک اکل وشرب کرد واصل نباشد انتهی متفق علیه من حدیث ابن عمر وعائشة وابی هریرة وانس وتفرد مسلم باخراجه عن ابی سعید وقیل البخاری الی قوله ویسقینی واختلاف کرده اند در صوم وصال برای غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعضی مطلق حرام گفته اند کالشوکانی وغیره ونزد مالک وابو حنیفه نیز جائز نیست وعلیه الاکثر وگفته اند حرام بر کسی ست که در مشقت شدید افتد ومباح کسی راست که بروی شاق نیست واول رای اکثر ست وهر که قائل بتحریم نیست میگوید که اگر حرام می بود وصال نمیکرد آنحضرت با ایشان ومقرر نمیداشت ایشان را بران واین قرینه کراهت ست وابو داود امری از صحابه آورده که نهی کرد آنحضرت از حجامت ومواصلت وحرام نکرد این هر دو را بر اصحاب خود واسنادش صحیح ست وبزار وطبرانی در اوسط از حدیث سمره آورده نهی کرد رسول خدا از وصال ونیست عزیمت وصال ست مر او را ومواصلت صحابه چنانکه ابن ابی شیبه باسناد صحیح آورده که ابن الزبیر تا پانزده روز وصال میکرد وهمچنین از جماعتی جز وی روایت کرده پس اگر از این نهی تحریم می فهمیدند وصال نمیکردند ونیز دال ست بر جواز روایت ابن السکن مرفوعا کا الله تعالی فرض نکرد صیام لیل را پس هر که خواهد پیروی من بکند ونیست او را اجر وگفته که تعلیل بآنکه وصال فعل نصاری ست مقتضی تحریم نیست واعتذار کرده جمهور از مواصلت آنحضرت که این بطریق تقریع وتنکیل آنها بود واحتمال جوازش از برای مصلحت نهی ونه تاکید زجر ایشان ست زیرا که چون آنها مباشر وصال شدند حکمت نهی بر آنها ظاهر شد واین داعی تر شد بسوی قبول نهی مذکور بنا بر آنچه مترتب شد بر آن از ملال در عبادت وتقصیر در اهم تر از آن یا ارجح تر از وظائف عبادات واقرب تر در اقوال تفصیل ست **وعنه** ای ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لم یدع قول الزور هر روزه داری که ترک نکند سخن دروغ را واطلاق زور بر باطل وبهتان نیز آید وز وقسمی از قول است ومراد اینجا شامل قول وفعل ست تا صحیح افتد قول وی والعمل به وترک نکند عمل کردن را بزور وباطل فلیس لله حاجة فی ان یدع طعامه وشرابه پس نیست مر خدا را حاجتی یعنی عنایتی ومبالاتی در آنکه ترک کند وی خوردنی ونوشیدنی خود را واین کنایت ست از عدم قبول یعنی مقصود از ایجاب صوم وشرعیت آن گرسنگی وتشنگی نیست بلکه کسر شهوت واطفای نائره نفسانیت ست تا نفس از امارگی بر آید ومطمئنه گردد رواه البخاری ودر حدیث ابو هریره است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسیار روزه دارست که نیست او را حاصلی از روزه خود مگر تشنگی وبسا شب خیز نماز گذار ست که نیست او را حاصلی از قیام خود مگر بیداری رواه الدارمی مراد دروغ وغیبت ودیگر مناهی ونماز در زمین مغصوب ست واعتنا نکردن بجماعت با رعایت ارکان وآداب آن وابو داود واصحاب السنن واللفظ له ولفظ ابو داود راست حدیث دلیل ست بر تحریم کذب وعمل بران وتحریم سفه بر صائم واین هر دو بر غیر صائم نیز حرام ست مگر آنکه تحریم در حق وی موکد تر ست همچنین تحریم زنا از شیخ وخیلاء از فقیر ودر حدیث دیگر آمده پس اگر دشنام دهد او را کسی باید گوید پس باید که بگوید که من روزه دارم ودشنام ندهد نه بدایه نه جوابا **وعن** عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقبل وهو صائم بود آنحضرت که

بوسه میداد و حال آنکه روزه دار می بود علما گفته اند معنی حدیث آنست که شما را نمیرسد که بوسه گیرید بلکه احتراز کنید از ان و گمان و وهم نکنید که شما مثل آنحضرت صلی الله علیه وسلم هستید در استباحت قبله چه وی مالک نفس خود بود و مامون بود از ینکه از وقوع در قبله از وی انزال یا شهوت یا هیجان نفس یا مانند آن پیدا شود و شما مامون نیستید پس طریقه شما کف نفس ست ازان امام محمد در موطا گفته باز داشتن خود ازان افضل ست و این قول ابی حنیفه است و اکثر علما که پیش از ما بوده اند و یباشرها و هی صائمة و بود که مباشرت میکرد یعنی بشره و اندام را به بشره زنان و اندام آنها می رسانید و حال آنکه وی روزه دار ست پس مراد بمباشرت ملامست ست و گاهی بمعنی وطی فی الفرج آید و آن درینجا مراد نیست نسائی از طریق اسود آورده که گفتم عایشه را آیا مباشرت کند صائم گفت نه گفتم آیا نیست که آنحضرت مباشر میشد و وی صائم گفت وی مالک تر بود حاجت خود را ظاهر این روایت آنست که عایشه اعتقاد خصوصیتش با آنحضرت میکرد قرطبی گفته این اجتهاد ست از عایشه رض و گفته اند ظاهر آنست که وی قبله را برای غیر آنحضرت مکروه تنزیهی نه تحریمی اعتقاد میکرد کما یدل له قولها املککم لاربه و در کتاب الصائم قاضی یوسف از طریق حماد بن سلمه ست که پرسیدم عایشه را از مباشرت صائم پس مکروه داشت آنرا و امام محمد در موطا گفته مباشرت در حکم تقبیل ست در ظاهر روایت و مکروه ست مباشرت فاحشه از جهت غلبه خوف فتنه دران و در موطای مالک ست ابن عمر نهی میکرد از تقبیل و مباشرت و عمر نهی میکرد از تقبیل و میگفت نبود از عصمت هیچکی را آنچه بود مر آنحضرت را در سبل گفته قول وی و هو صائم دلالت نمیکند بر آنکه وی نیز صائمه می بود و ابن حبان در صحیح خود از عایشه آورده که تقبیل میکرد آنحضرت بعض زنان خود را در فریضه و تطوع بعده باسناد خود روایت کرده که بود آنحضرت مس نمیکرد روی او را و حال آنکه وی صائمه ست و گفت نیست میان هر دو تضاد زیرا که وی مالک ارب خود بود و تنبیه فرمود بفعل خود بر جواز آن برای کسی که مثل وی صلی الله علیه وسلم مالک نفس خود باشد و ترک کرد استعمال آن وقتی که زن صائمه باشد بنابر علم بانچه ترکیب داده شده ست در زنان از ضعف نزد ورود برانها انتهی و لکنه کان املککم لاربه و لیکن بود آنحضرت مالک ترین شما حاجت خود را و شهوت خود را و در روایتی لنفسه ارب بفتح همزه و را بمعنی حاجت و روایت مشهور نزد محدثین همین ست و گاهی روایت کرده میشود بکسر همزه و سکون را و این نیز بمعنی حاجت ست و بمعنی عضو و فرج نیز می آید و بر تقدیر اراده عضو مراد عضو مخصوص خواهد بود و توربشتی گفته که حمل بر عضو خارج از سنن ادب و صواب ست پس احسن حمل او ست بر حاجت و بای حال جمع وی اراب ست مثل جمل و اجمال و در حدیث دلیل ست بر آنکه ذکر ما یقع بین الزوجین لا باس به ست مگر وقت حاجت نهی ازان وقتی ست که بغیر حاجت باشد والله اعلم متفق علیه و ظاهر حدیث باب جواز قبله و مباشرت ست مر صائم را الدلیل التاسی به صلی الله علیه وسلم و بنابر آنکه عایشه این حدیث را در جواب سائل از قبله ذکر کرده و جواب قاضی ست باباحت بدلیل فعل وی صلی الله علیه وسلم واللفظ لمسلم و این عبارت را در سبل نگرفته و له عندهما الفاظ ترمذی گفته درین باب ست از عمر بن الخطاب و حفصه و ام سلمه و ابن عباس و انس و ابی هریره و حدیث عایشه رض حسن صحیح ست و در روایتی از عایشه آمده که بوس میکرد او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم و می مکید زبان او را رواه ابوداود و این بر تقدیری باشد که آب دهان در حلق فرو نرود و گفته که سند این حدیث ضعیف ست زیرا که یکی از روات وی محمد بن دینار الطاحی البصری ست و دیگر سعید بن اوس و هر دو ضعیف اند والله اعلم و زاد فی روایة و زیاده کرد مسلم در روایتی فی رمضان یعنی این بوسه دادن در رمضان بود و در مسئله اقوال ست اول مالکیه را که مکروه ست مطلقا دوم آنکه محرم ست لقوله تعالی فالآن باشروهن زیرا که در وی منع مباشرت ست در نهایه گفته و جواب داده اند که مراد بمباشرت درین آیه جماع ست و بیان کرد آنرا فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم کما افاده حدیث الباب و قومی گفته که حرام ست قبله و هر که تقبیل کرد صوم وی باطل شد سوم آنکه مباح ست و بعضی ظاهریه مبالغه کرده مستحب گفته اند چهارم تفصیل ست یعنی جوان را مکروه ست و پیر را مباح و این مروی ست

از ابن عباس و دلیلش روایت ابوداود ست که آمد آنحضرت را مردی و پرسید او را از مباشرت صائم پس رخصت کرد او را و آمد دیگری پس پرسید
او را پس نهی کرد از آن پس ناگاه آنکه وی را رخصت فرموده بود شیخ بود و آنکه او را نهی کرده بود جوان پنجم آنکه جائز ست مالک و قادر بر نفس خود را
والا فلا و این مروی ست از شافعی فد دلیلش حدیث ابن ابی سلمه است که چون پرسید از آن خبر داد او را مادر او ام سلمه که آنحضرت
این چنین میکند پس گفت ای رسول خدا التحقیق بخشید او تعالی برای تو ما تقدم من ذنبک و ما تاخر پس فرمود انی اخشاکم لله و این دال ست
بر عدم فرق میان شیخ و شاب و الابیان میکرد آنحضرت آنرا برای عمر لا سیما عمر در ابتدای تکلیف بود در سبل گفته از آنچه شناختی ظاهر شد که اباحت
اقوی الاقوال ست و دال ست بر آن روایت احمد و ابوداود از حدیث عمر بن الخطاب که گفت بوسیدم روزی و من صائم پس آمدم آنحضرت را و گفتم کردم
امروز کاری پس عظیم بوسیدم و حال آنکه روزه دارم فرمود خبر ده مارا اگر مضمضه کنی بآب و تو صائم باشی گفتم لا باس بذلک پس فرمود ففیم پس این فکر
در جبیست و نیز اختلاف کرده اند در آنکه چون بوسید یا دید یا اندام باندام رسانید و انزال کرد یا مذی ریخت شافعی و غیره گویند قضا کند در غیر نظر چون
انزال کند و نیست قضا در انذا و مالک گوید قضا و کفاره در هر دو ست مگر در مذی که صرف قضا ست و ثمه خلافات آخر و الاظهر انه لا قضاء و لا کفارة
الا علی من جامع و الحاق غیر المجامع به بعید انتهی **وعن** ابن عباس رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم احتجم
وهو محرم حجامت کرد آنحضرت یعنی خون کشید و حال آنکه وی محرم بود یعنی در حجة الوداع پس محرم را جائز ست که حجامت کند و لیکن بشرط آنکه موی کنده نشود
و اگر کنده شود جزای آن بدهد واحتجم وهو صائم و خون کشید و حال آنکه روزه دار بود پس صوم بحجامت فاسد نمیگردد و نزد ابوحنیفه مکروه هم نیست و قضا
و کفارت لازم نمیگردد و نزد ائمه ثلثه نیز الا نزد امام احمد که باطل میگردد صوم حاجم و محجوم و واجب میگردد بروی قضا نه کفارت و نزد عطا باطل میگردد صوم حاجم و واجب میگردد بروی کفارت
قاله الطیبی رواه البخاري وابوداود والنسائي والترمذي و این را طریقی دیگر ست نزد نسائی غیر این طریق لیکن آنرا اعلال و توهیم کرده و در سبل
استشکال کرده اند در جمع آنحضرت میان صیام و احرام زیرا که نبود از شان وی صلی الله علیه وسلم تطوع بصیام در سفر و نبود محرم مگر آنکه وی مسافر ست
و سفر نکرد در رمضان باحرام مگر در غزوۂ فتح و نبود در آن وقت محرم مصنف در تلخیص گفته گفتم در جمله اولی نظر ست زیرا که کدام مانع ست از آن شاید
یکبار آنرا کرده باشد برای بیان جواز و بمثل این اخبار صحیحه رد نتوان کرد و پستر ظاهر شد که بعض روات جمع کردند میان هر دو امر در ذکر و وهم کردند آن
هر دو معا وقوع یافته و اصوب روایت بخاری ست احتجم وهو صائم واحتجم وهو محرم پس محمول باشد بر وقوع هر یکی از این دو امر در حالت مستقله
و لا مانع سند و تحقیق صحیح شده است که روزه گرفت آنحضرت در رمضان و حال آنکه مسافر ست و در صحیحین ست که نیست در ما صائم مگر آنحضرت
و عبد الله بن رواحه و مقوی این ست ورود و غالب احادیث مفصل و بعضی از حفاظ گفته اند که حدیث ابن عباس بر چهار وجه مروی ست اول احتجم
وهو محرم دوم احتجم وهو صائم سوم احتجم وهو صائم واحتجم وهو محرم چهارم احتجم وهو صائم محرم پس اول مروی ست بطرق شتی از ابن عباس و متفق علیه ست
از حدیث عبد الله بن بحینه و در نسائی و غیره از حدیث انس و جابر ست و ثانی را اصحاب سنن از طریق حکم بن مقسم از ابن عباس روایت کرده لیکن معلول ست
مسموع نیست از حکم و قد رواه ابن سعد من طریق الحجاج عن مقسم و زیاده کرد در آخر آن فلذلک کرهت الحجامة للصائم و حجاج ضعیف ست و قد رواه
البزار من طریق داود بن علی عن ابیه عن ابن عباس و زیاده کرد در آخر آن فغشی علیه و ثالث را بخاری روایت کرده و ظاهر آنست که راوی جمع کرد میان
هر دو حدیث کما قدمناه و رابع را نسائی و غیره از طریق میمون بن مهران از ابن عباس روایت کرده اند و اعله احمد و علی بن المدینی و غیرهما انتهی در
سبل گفته یحتمل که حدیث اخبار باشد از هر یک جمله علیحده و قرینه بران معرفت عدم اتفاق اجتماع احرام و صیام ست **وعن** شداد
بفتح معجمه و تشدید مهمله بن اوس بفتح همزه و سکون واو انصاری برادر زاده حسان بن ثابت او را و پدر او را صحبت ست رضي الله عنه

ان النبي صلى الله عليه وسلم اتى على رجل بالبقيع آمد آنحضرت مردی را ببقیع که مقبرۀ مدینۀ مطهره است وهو يحتجم وآن مرد حجامت میکرد وآنحضرت گیرنده بود دست مرا وقتی که هیجده شب گذشته بود في رمضان از ماه رمضان فقال افطر الحاجم والمحجوم فرمود روزه گشاد حجامت کننده وحجامت کرده شده یعنی فاسد شد روزۀ هر دو وجمهور علما برانند که حجامت نمی‌شکند روزه را ومکروه نیست صائم را مگر بجهت طریان ضعف واین مذهب امام ابوحنیفه وشافعی ست وهمین ست مروی از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم وباین قائل ست جماعتی از صحابه مثل سعد بن ابی وقاص وعبدالله بن عمر وزید بن ارقم وام سلمه وگویند حدیث شداد منسوخ ست بحدیث ابن عباس زیرا که حدیث ابن عباس متاخر ست چه وی صاحب آنحضرت بود در سال حجة الوداع که سنه دهم ست وشداد صاحب عام الفتح بود کذا عن الشافعي وگفت شافعی توقی از حجامت احتیاطا احب ست بسوی من ومؤید نسخ ست حدیث انس در قصه جعفر بن ابی طالب چنانکه بیاید واخرج الحازمي من حديث ابي سعيد مثله ابومحمد بن حزم گفته حدیث شداد ثابت ست بلا ریب لیکن یافتیم در حدیثی که نهی کرد آنحضرت از حجامت مر صائم را واز مواصلت وحرام نکرد این هر دو را ابقاء بر اصحاب خود واسنادش صحیح ست وروایت کرد ابن ابی شیبه حدیث ابی سعید که رخصت کرد آنحضرت در حجامت صائم را ورخصت نمی باشد مگر بعد از عزیمت پس این دال ست بر نسخ برابر ست که حاجم باشد یا محجوم وگفته اند دلالت حدیث بر کراهت ست ویدل له حدیث انس الآتی وگفته اند که این حدیث را آنحضرت در حق دو کس خاص گفت که با حجامت ارتکاب امری دیگر میکردند مفسد صوم یعنی غیبت مردم رواه ابوحاطی عن یزید بن ابی ربیعة عن ابی الاشعث الصنعانی ابن خزیمه درین تاویل گفته انه اعجوبة زیرا که قائل آن نمیگوید که غیبت مفطر صائم ست وگفت احمد وکدام یک سالم می ماند از غیبت اگر غیبت مفطر صوم ست مارا غود صومی نیست وقد وجه الشافعي هذا القول وحمل کرد شافعی افطار صوم را بغیبت بر سقوط اجر صائم مثل قوله صلی الله علیه وسلم للمتکلم والخطیب یخطب لا جمعة له اگرچه امر نکرد او را باعاده پس معلوم شد که مراد سقوط اجر ست ودرین وقت هیچ وجه برای اعجوبه بودن این تاویل نیست کما قاله ابن خزیمة بغوی گفته مراد بافطار تعرض آن هر دو ست بافطار زیرا که حاجم مامون نیست از آنکه چیزی از خون بجوف وی برسد نزد مکیدن ومحجوم له مامون نیست از ضعف قوت بخروج دم وانجام کار افطار باشد رواه الخمسة الا الترمذي یعنی احمد وابوداود ونسائی وابن ماجه وصححه البخاري احمد وابن خزیمة وابن حبان مصنف در تلخیص طرق این حدیث را باختصار از جماعتی از صحابه آورده ودر سبل گفته اخرجه الائمة عن ستة عشر من الصحابة وحافظ سیوطی در جامع صغیر گفته انه متواتر وحدیث دلیل ست بر آنکه حجامت مفطر صائم ست چه حاجم وچه محجوم له وباین رفته است گروهی قلیل مثل احمد بن حنبل واتباع او وابن المبارک واوزاعی واسحق وابی ثور وواجب ست قضا وکفاره وبه قال بعض الشافعیة مثل ابن خزیمة وابن المنذر وابن حبان ونقل کرد زعفرانی از شافعی که گفت مروی ست از آنحضرت که حجامت کرد ووی صائم بود ومروی ست افطر الحاجم والمحجوم له ومن هیچکدام را ازین دو حدیث ثابت نمیدانم پس اگر اجتناب کند صائم محبوب تر باشد نزد من واگر بکند حجامت نمیگویم که افطار کرد ترمذی گفت شافعی چون در بغداد بود منع میکرد از حجامت وچون بمصر آمد میل کرد برخصت انتهی مصنف در فتح الباری گفته بود شافعی که میگفت حدیث ابن عباس در احتجام آنحضرت امثل وارجح ست من حیث الاسناد وباوجود آن اگر اجتناب کند خوب ست احتیاطا وقیاس موافق حدیث ابن عباس ست زیرا که بحجامت بیرون می آید چیزی از داخل بخارج ودر نمی آید چیزی از خارج بداخل ونیز حجامت موجب ضعف ست وکسر شهوت وموافق مصلحت صیام ست وجماع هم اگرچه چنین ست ولیکن ثابت شده ست از آن اجتناب بنص ومجمع علیه ست ومحفوظ از صحابه وتابعین وعامۀ اهل علم عدم افطار بحجامت ست وعلمای [illegible] احمد مبالغه کرده اند در تصحیح حدیث شداد وتایید مذهب خود ونصرت آن بمعقول ومنقول وگفته اند که دوازده نفر از صحابه روایت کرده اند حدیث را

درین باب وبعضی میگویند که آنحضرت نزدیک بشام بحاجم ومحجوم گذشت واین حدیث فرمود ومقصود بیان عذر از جانب ایشان بود یعنی خوب نکردید
که حجامت کردید ولیکن باک نیست که وقت شام در رسیده است انتهى ذكره الشيخ في الترجمة وبعضی گویند صرف محجوم له افطار میکند واما حاجم پس
افطار وی نمیشود وعمل برین حدیث در طرف اول در سبل گفته لا ادري ما الذي اوجب العمل ببعضه دون بعض شیخ الاسلام ابن تیمیہ رح گفته قوله صلى الله
عليه وسلم افطر الحاجم والمحجوم له نص ست در حصول فطر مر هر دو را پس جائز نیست اعتقاد بقای صوم هر دو با اخبار آنحضرت از فطر ایشان وین اطلاق
بدون قرینه داله برانکه ظاهرش غیر مراد ست پس اگر جائز باشد اراده مقاربت فطر نه حقیقت وی این حدیث تلبیس باشد نه بیان حکم انتهى در سبل
گفته لا ريب في ان هذا هو الذي دل له حديث انس الآتي وعن انس بن مالك رضي الله عنه قال اول ما كرهت الحجامة
للصائم گفت انس نخست که مکروه داشته شد حجامت برای روزه دار چنین ست که ان جعفر بن ابي طالب احتجم وهو صائم
جعفر برادر علی رضی الله عنهما حجامت کرد واو صائم بود فمر به النبي صلى الله عليه وسلم فقال افطر هذان پس گذشت بوی
آنحضرت و فرمود روزه کشادند این هر دو که حاجم ومحجوم اند ثم رخص النبي صلى الله عليه وسلم في الحجامة للصائم پس تر رخصت کرد
واجازت داد آنحضرت در خون کشیدن مر روزه دار را فكان انس يحتجم وهو صائم پس بود انس که حجامت میکرد واو روزه دار می بود
رواه الدارقطني وقواه روایت کرد این اثر را دارقطنی وگفت قوی ست ولفظ وی این ست ان رجاله ثقات ولا نعلم له علة واین حدیث
از ادله نسخ حدیث شداد ست واز وی معلوم میشود که آخر امر رخصت ست بر تقدیر ثبوت کراهت نیز ودر حدیث ابو سعید خدری ست که
فرمود آنحضرت سه خصلت که روزه نمیکشاید روزه دار حجامت وقی واحتلام ست رواه الترمذي ولیکن گفته که این حدیث غیر محفوظ ست
یعنی شاذ ست وعبد الرحمن بن زید که راوی اوست تضعیف کرده میشود در حدیث وگفته اند که روایت کرده ست آنرا دارقطنی وبیهقی و روایت
کرده ست آنرا ابو داود از مردی از اصحاب صلی الله علیه وسلم وابو حاتم گفته که حدیث ابو داود اشبه ست بصواب وابو زرعه گفته که صحیح ست
وگفت ثابت بنانی پرسیده شد انس بن مالک که آیا بودید شما که مکروه می پنداشتید حجامت را در زمان رسول خدا گفت نه مگر از جهت پیدا شدن
ضعف بحجامت یعنی نه از جهت آنکه فاسد میگرداند صوم را ومکروه ست در آن رواه البخاري وهم در بخاری ست تعلیقا بود ابن عمر که حجامت
میکرد وحال آنکه صائم ست بیشتر ترک کرد حجامت کردن را پس بود که حجامت میکرد بشب وعن عايشة رضي الله عنها ان النبي
صلى الله عليه وسلم اكتحل في رمضان وهو صائم بدرستیکه آنحضرت سرمه کشید چشم خود را در رمضان وحال آنکه روزه دار بود
ازینجا معلوم شد که سرمه کشیدن زیان نمیکند بروزه وهو قول الشافعي وبعضی مکروه گویند وهو قول سفيان وابن المبارك واحمد واسحق
ومذهب ابو حنیفه رخصت ست ومذهب مالک کراهت ونزد ابو داود ست از انس که بود رسول خدا که سرمه میکرد ودر حدیث دیگر ست
که فرمود پرهیز کنید از ان وهر دو ضعیف ست وابن شبرمه وابن ابی لیلی گفته اند که کحل مفطر صوم ست لقوله صلى الله عليه وسلم الفطر مما دخل
وليس مما خرج واذا وجد طعمه فقد دخل وجواب داده اند که دخول کحل غیر مسلم ست زیرا که چشم منفذ نیست بلکه از مسام می رسد زیرا که انسان
گاهی حنظل را بپای خود می مالد ومزه او در دهن می یابد وحال آنکه روزه او نمیشکند وحدیث الفطر مما دخل را بخاری تعلیقا آورده از ابن عباس
ووصله عنه ابن ابی شیبه وآنکه ابو داود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آورده که فرمود در اثمد ليتقه الصائم پس گفت یحیی بن معین انه حديث منكر
رواه ابن ماجة باسناد ضعيف زیرا که در سندش بقیه ست روایت میکند از سعید بن ابی سعید از هشام وسعید ضعیف ست نووی
گفته اتفاق کرده اند حفاظ بر ینکه روایت بقیه از مجهولین مردود ست انتهى ولیکن سعید بن ابی سعید مجهول نیست بلکه ضعیف ست نام پدرش عبد الجبار ست

على الصحيح وفرق كرد ابن عدى در سعيد بن ابى سعيد الزبيدى پس گفت كه وى مجهول ست و در سعيد بن عبد الجبار و گفت وى ضعيف ست
وحال آنكه هر دو يكى اند و گفت بيهقى ليس بالقوى و رواه البيهقى من طريق محمد بن عبد الله بن ابى رافع عن ابيه عن جده كه بود آنحضرت كه
سرمه ميكشيد وحال آنكه وى روزه دار ست گفت ابن ابى حاتم عن ابيه كه اين حديث منكر ست و گفت در حق محمد كه وى منكر الحديث ست و كذا
قال البخارى و رواه ابن حبان فى الضعفاء من حديث ابن عمر و سندش متقارب ست و رواه ابن ابى عاصم فى كتاب الصيام له من حديث
ابن عمر ايضا و لفظ وى اين ست كه بيرون آمد بر ما رسول خدا و هر دو چشم او پر از اثمد و اين در رمضان بود و وى صائم ست و درين باب
از بريره مولاة عائشة نزد طبرانى در اوسط و از ابن عباس نزد بيهقى در شعب الايمان و قال الترمذى لا يصح فيه شيء گفت ترمذى
بصحت نرسيده است از حضرت صلى الله عليه وسلم درين باب چيزى و روايت كرد ترمذى از انس كه آمد مردى نزد رسول خدا و گفت كه شكايت كردم
من هر دو چشم خود را يعنى هر دو چشمم بدرد آمده پس آيا سرمه كشم در چشم وحال آنكه من روزه دارم فرمود سرمه بكش ترمذى گفت سند اين حديث قوى نيست
وابو عاتكه كه راوى اين حديث ست ضعيف داشته ميشود و رواه ابو داود من فعل انس ولا باس باسناده **وعن** ابى هريرة رضى الله
عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من نسي وهو صائم فاكل وشرب فليتم صومه هر كه فراموش كرد روزه را
وحال آنكه وى روزه دار ست پس طعام خورد يا آب نوشيد پس بايد كه تمام كند روزه خود را كه باطل نميگردد فانما اطعمه الله وسقاه زيرا كه
نخورانيده است او را و نوشانيده مگر خداى تعالى و اين حكم عام ست در هر روزه فرض باشد يا نفل نزد همه مگر مالك كه ميگويد لازم ست قضا
در روزه رمضان و قياس همين ست و حكايت كرده است امام محمد از ابى حنيفه كه ميگفت اگر نمى بود اقوال مردم ميگفتم بقضا يعنى اگر نمى بود
روايت ابى هريره اين حديث را قائل ميشدم بقضا و در هدايه گفته كه چون ثابت شد اين حكم در اكل و شرب ثابت شد در جماع از جهت استوا
در ركنيت حافظ شوكانى گفته نيست خلاف در بطلان صوم از جماع بقصد و اما به نسيان پس الحاق كرده اند آنرا بعض اهل علم با كل و شارب
ناسى و بعض منع كرده اند و راجح الحاق ست انتهى متفق عليه و رواه ابن حبان و الدارقطنى و ابن خزيمة و الحاكم و الطبرانى فى الاوسط و لفظ
وى اين ست چون بخورد روزه دار بفراموشى پس جز اين نيست كه آن رزق خداست كه راند آنرا او تعالى بسوى وى و نيست قضا بر وى
وللحاكم و حاكم راست از حديث ابى هريرة من افطر فى رمضان ناسيا فلا قضاء عليه ولا كفارة هر كه افطار كرد در رمضان
فراموش كننده پس نيست قضا بر وى و نه كفاره وهو صحيح و اسناد اين زيادت صحيح ست و رواه الدارقطنى و ابن خزيمة و ابن حبان ايضا
و سر در معذور داشتن صائم ناسى آنست كه صوم را هيئتى ياد دهنده نيست بخلاف صلوة و احرام حج كه اين را هيئات مذكره است از استقبال
قبله و تجرد از جامه دوخته پس صائم احق ست بمعذور داشته شدن در سبل السلام گفته لفظ من افطر عام ست جماع را و تخصيص اكل و شرب
بنا بر غالب بودن آنهاست در نسيان كما قاله ابن دقيق العيد و حديث دليل ست بر آنكه هر كه خورد يا نوشيد يا جماع كرد بنسيان روزه وى نكشاد
بدليل قول وى فليتم صومه با آنكه وى صائم ست حقيقة و اين قول جمهور ست و بعضى بافطار رفته اند زيرا كه امساك از مفطرات ركن صوم ست پس حكم وى حكم
كسى ست كه ركنى از نماز فراموش كرده و واجب ست بر وى اعاده و اگرچه ناسى ست و تاويل كرده اند قول او فليتم صومه را بآنكه مراد از ان فليتم امساكه عن المفطرات
و جواب داده اند كه قوله فلا قضاء عليه ولا كفارة صريح ست در صحت صوم ناسى و عدم قضاى او و اخراج كرد دارقطنى اسقاط قضا را در روايت ابى رافع
و سعيد مقبرى و وليد بن عبد الرحمن و عطا بن يسار كلهم عن ابى هريرة و فتوى داده است بآن جماعتى از صحابه منهم على رضى الله عنه و زيد بن ثابت و ابى هريرة
و ابن عمر قاله ابن المنذر و ابن حزم و در سقوط قضا احاديث ست كه بعض او مشد بعض ست و تمام ست احتجاج بدان و اما قياس بر نماز پس آن قياس

فاسد الاعتبار زیراکه در مقابله نص ست با آنکه در اصل منازع ست و احمد از مولاة بعض صحابیات آورده که وی بود نزد آنحضرت پس آورده شد
یک قصعه از ثرید پس خورد از ان پس یاد کرد که وی صائمه بود پس گفت او را ذو الیدین اکنون بعد از آنکه سیر شدی پس گفت او را آنحضرت صلعم
تمام کن روزه خود را پس نیست آن مگر رزقی که راند آنرا خدای تعالی بسوی تو و روایت کرد عبد الرزاق که انسانی آمد بسوی ابوهریره و گفت او را
صبح کردم صائم و خوردم طعام گفت لا باس گفت پس تر داخل شدم بر انسانی و فراموش کردم و خوردم و نوشیدم گفت لا باس اطعمک الله
وسقاک گفت پس تر درآمدم بر دیگری پس نسیان کردم پس خوردم طعام گفت ابوهریره انت انسان لم تتعود الصیام **وعن** ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ذرعه القیء فلا قضاء علیه کسیکه سبقت کند و غلبه آرد او را قی
پس نیست بروی قضا یعنی مبطل روزه نیست زیراکه عدم قضا فرع صحت ست ومن استقاء فعلیه القضاء کسیکه قی کند بقصد پس بر وی
قضاست که مبطل صوم ست اما کفارت نیست نزد اکثر و این هر دو صورت مطلق ست که قی پری دهن باشد یا کمتر ازین این ست مذهب ائمه ثلثه
و اما نزد حنفیه پس امام محمد موافق ائمه است در اطلاق صورتین از جهت اطلاق حدیث و ابو یوسف مقید میگرداند تعمد را بملاء فم پس اگر قلیل باشد
قضا نکند چنانکه در حدیث ست در هدایه مذهب ابوحنیفه ذکر نکرده اما در بعضی از شروح وی گفته که قول محمد روایتی ست از ابوحنیفه شیخ در ترجمه گفته
امام محمد در مؤطای خود نوشته که همین ست قول ابی حنیفه انتهی و حکایت کرده است ابن منذر اجماع بر آنکه تعمد قی مفسد صیام ست شوکانی گفته در وی
نظر ست زیراکه ابن مسعود و عکرمه و ربیعه گفته اند که مفسد نیست مطلقا خواه قی غالب باشد یا مستخرج تا وقتی که چیزی را باختیار خود نه برگرداند و استدلال
کرده اند باین حدیث که افطار نمیکند صوم را سه چیز یکی قی دوم حجامت سوم احتلام و این را ترمذی و بیهقی باسناد ضعیف روایت کرده اند زیراکه
در سندش عبد الرحمن بن زید بن اسلم ست و او ضعیف ست و بر فرض صلاحیت او برای استدلال معارض نتواند شد بحدیث ابوهریره زیراکه
آن مطلق ست و این مقید انتهی و در سبل گفته جواب داده اند بحمل وی بر غلبه قی جمعا بین الادلة و حمل عام بر خاص با آنکه عام صحیح نیست و خاص ارجح ست
از وی سندا پس عمل بروی اولی باشد و اگرچه معارض او ست برائت اصلیه انتهی گویم ترمذی گفته که حدیث مذکور غیر محفوظ ست و نیز روایت
کرده است آنرا ابوداود و دارقطنی از مردی از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ابوحاتم گفته حدیث ابوداود اشبه ست بصواب و ابو زرعه گفته
اصح ست پس قی عمدا مبطل صوم باشد گو کفاره مباش در مصفی گفته آیا افساد استقاء صوم را از جهت عین اوست پس فاسد کند اگرچه یقین باشد
که چیزی بجوف رجوع نکرده است یا از جهت آنکه مظنه رجوع ست پس اگر یقین شد که چیزی رجوع نکرده است فاسد نشود تحقیق نزدیک فقیر آنست که
استقاء بمنزله نوم ست که شارع آنرا مظنه رجوع ساخته در جائی که اختیار نیست عفو فرموده است و جائیکه باختیار ست حکم بفساد صوم
نموده است چنانکه نوم را مظنه خروج ریح گردانیده لیکن چون شارع خود نصب علت فرموده است حکمی علحده پیدا شد دائر بر علت خود پس
حق آنست که وی مفسد ست از جهت مظنه رجوع لیکن اگر یقین باشد که هیچ چیز رجوع نکرده است نیز قضا لازم آید بجهت آنکه علتی که شارع
نصب کرده است یافته شد اگرچه حکمت موجود نیست مانند مسافر مترفه که اصلا حرج ندارد انتهی رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و نسائی
و ترمذی و ابن ماجه و نیز دارمی و ابن حبان و دارقطنی و حاکم و او را الفاظ ست از حدیث ابوهریره واعله احمد و اعلال کرده است آنرا امام احمد
بآنکه غلط است و گفت ابوحاتم منکر ست زیراکه در وی سلیمان بن قرم الضبی البصری النحوی ست و وی رافضی ست اما توثیق کرد او را احمد و غیره
و اخرج له البخاری و مسلم متابعة و در سنا و ترمذی گفته این حدیث غریب ست نمی شناسیم او را مگر از حدیث هشام از محمد از ابی هریره متفرد ست بدان
عیسی ابن یونس و گفت محمد یعنی بخاری گمان نمی برم این حدیث را که محفوظ باشد انتهی و محفوظ مقابل شاذ ست و گفت بخاری مردی ست

از غیر وجه صحیح نیست اسناد او وگفت دارمی زعم کرده اند اهل بصره که هشام وهم کرده است دران وگفت ابوداود وبعض حفاظ که نمی بینیم آنرا محفوظ وانکار کرد آنرا احمد وگفت در روایت خود لیس من ذا شیء گفت خطابی اراده میکنند که آن غیر محفوظ است ونقل کرد مهنا از احمد که حدیث کرد آن عیسی ونیست در کتاب وی غلط کرد دران ونیست آن از حدیث وی وگفت حاکم صحیح ست بر شرط هما واخرجه من طریق حفص بن غیاث واخرجه ابن ماجة ایضا وقواه الدارقطني ولیکن قوی گفته است آنرا دارقطنی وگفت اسنادش صحیح ست **وعن** جابر بن عبد الله رضي الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خرج عام الفتح الی مکة في رمضان بیرون آمد آنحضرت در سال فتح بسوی مکه در رمضان در سنه هشتم از هجرت وابن اسحق وغیره گفته اند که بیرون آمد روز عاشر از رمضان فصام حتی بلغ کراع الغمیم تا آنکه رسید کراع غمیم را بضم وتخفیف راو فتح غین معجمه موضعی ست میان مکه ومدینه نزدیک بعسفان بر سه میل از وی فصام الناس پس روزه داشتند مردمان ثم دعا بقدح من ماء پس تر طلبید قدحی از آب فرفعه پس برداشت قدح را حتی نظر الناس الیه تا آنکه دیدند مردم بسوی قدح ثم شرب پس تر نوشید آب را فقیل له بعد ذلك ان بعض الناس قد صام پس گفته شد مر آنحضرت را بعد از نوشیدن آب که بعضی مردم روزه داشتند یعنی بروزه ماندند وافطار نکردند یا این معنی روز دیگر گفته باشند فقال پس گفت آنحضرت اولئك العصاة اولئك العصاة آنکسانند بیفرمانی کنندگان آنکسانند بیفرمانی کنندگان مکرر فرمود این را از برای تاکید وزجر وتشدید زیرا که مخالفت کردند فعل رسول را صلی الله علیه وسلم وقبول نکردند رخصت خدای عز وجل را ووارد شده است که خدا دوست دارد که کرده شود رخصتهای وی چنانچه دوست میدارد که بجا آورده شود عزیمتهای او نه از آن جهت که روزه داشتن حرام ست چه در تمام راه روزه داشت چون اینجا آمد افطار کرد ودر حدیث ابن عباس ست که بیرون آمد آنحضرت از مدینه بمکه یعنی بسال فتح مکه پس روزه داشت در راه تا آنکه رسید عسفان را پس تر طلبید آب را وبرداشت آنرا تا نهایت درازی دست خود تا به بینند آنرا مردم پس افطار کرد تا آنکه قدوم آورد بمکه واین واقعه در رمضان بود وبود ابن عباس که میگفت روزه داشت آنحضرت وافطار کرد پس هر که خواهد روزه دارد وهر که خواهد افطار کند رواه البخاري ومسلم شوکانی گفته مذهب جمهور رخصت صوم ست در سفر ومروی ست از بعض ظاهریه ومحکی ست از ابوهریره که فطر در سفر واجب ست وروزه کافی نیست انتهی **وفی لفظ** ودر روایتی این ست **فقیل له** گفته شد مر آنحضرت را ان الناس قد شق علیهم الصیام وانما ینتظرون فی ما فعلت بدرستیکه مردم دشوار آمد بر ایشان روزه وجز این نیست که نگرانی میکنند در چیزی که بعمل آری **فدعا بقدح من ماء بعد العصر فشرب** پس طلبید قدحی از آب بعد نماز دیگر ونوشید آب را در مصفی گفته اختلاف کرده اند سلف در صوم مسافر وافطار که کدام یک ازین بهتر ست قوی ترین اقوال آنست که صوم بهتر ست در حق کسی که در مشقت نیندازد او را صوم وفطر صوم بهتر ست کسی را که مشقت رساند او را اگر کسیکه قصد کند بیان جواز یا ناپسند دارد قبول رخصت را انتهی **رواه مسلم** در سبل گفته حدیث دلیل ست بر آنکه مسافر راست که روزه نهد وافطار کند واو راست کشادن روزه واگر چه اکثر روز صائم بوده باشد وخلاف کرده است دران طرفی داود وگفت کافی نیست مسافر را صوم لقوله تعالی فعدة من ایام اخر ولقوله اولئك العصاة وقوله لیس من البر الصیام في السفر وخلاف کرده اند او را جماهیر وگفته اند که مجزی ست صوم لفعله صلی الله علیه وسلم وبنا بر آنکه نیست در وی دلیل بر عدم اجزاء وقوله اولئك العصاة بنا بر مخالفت ایشان ست امر او را بافطار وحال آنکه متعین کرد افطار را بر ایشان ودر وی این ست که نیست در حدیث که امر کرده باشد ایشان را بلکه فعل وی مقتضی وجوب ست واما حدیث لیس من البر پس در حق کسی ست که روزه بر وی دشوار ست آری عام ست استدلال بتحریم صوم در سفر بر کسیکه شاق ست بر وی روزه زیرا که افطار کردن آنحضرت بهمین جهت ست که آنها گفتند روزه بر ایشان دشوار ست

پس آنانکه روزه گرفتند بعد از ان وصف کرد آنها را بالعصاة و اما جواز افطار و اگرچه اکثر روز صائم بوده باشد پس مذهب جمهور جواز اوست و تعلیق کرده است شافعی قول را بآن در بویطی بر ثبوت حدیث و گفته هرکه صبح کرد در حضر در حالیکه صائم ست پس سفر کرد پس نیست او را اینکه افطار کند مگر آنکه ثابت شود حدیث آنحضرت که وی افطار کرد در روز کدید و گفت جماعتی از اصحاب که فاصله میان مدینه و کدید هشت روز ست و مراد بحدیث آنست که آنحضرت روزه نداشت روزها در سفر پس افطار کرد و بخاری ترجمه کرده است بران باب را که اذا صام ایاما من رمضان ثم سافر واحمد و اسحق گویند جائزست او را افطار بعد در آمدن بسفر و ظاهر حدیث با ایشان ست زیرا که وی مسافرست و اما افضل پس مذهب ابو حنیفه و شافعی و مالک و ثوری و جز ایشان آنست که صوم افضل ست مسافر را اگر مشقت و ضرر نباشد پس اگر متضرر شود پس فطر افضل ست و اوزاعی و سعید بن المسیب و احمد و اسحق و غیرهما گفته اند فطر افضل ست مطلقا و احتجاج کرده اند باحادیثی که احتجاج کرده است بدان قائل عدم اجزای صوم و گویند که این احادیث اگرچه دلالت میکنند بر منع لیکن حدیث حمزه بن عمرو که بیاید و قوله من احب ان یصوم فلا جناح علیه بنفی جناح مفید لا باس بست نه آنکه محرم ست و افضل نیست و حجت قائل افضلیت صوم آنست که غالب فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در اسفار همین صوم بود و لیکن لابدست از دلیل بر اکثریت آن و تاویل کرده اند احادیث منع را بآنکه در حق کسی ست که صوم بروی شاق ست و بعضی گویند هرچه آسان ترست همان افضل ست و بعضی گویند صوم و افطار هر دو برابرست زیرا که احادیث درین باب متعاول آمده و این ظاهر حدیث انس ست که سفر کردیم با رسول خدا پس عیب نکرد صائم بر مفطر و نه مفطر بر صائم **وعن** حمزة بن عمرو الاسلمی کنیت وی ابو صالح یا ابو محمد ست معدود ست در اهل حجاز روی عنه ابنه محمد و عائشة و غیرهما مات سنة احدی و ستین وله ثمانون سنة رضی الله عنه انه قال یا رسول الله اجد فی قوة علی الصیام فی السفر فهل علی جناح گفت حمزه ای رسول خدا می یابم من در خود قوت بر روزه داشتن در سفر پس آیا هست بر من گناه قال هی رخصة من الله فرمود این افطار رخصت ست از خدای عز وجل فمن اخذ بها فحسن پس کسیکه اخذ کرد برخصت و عمل کرد بران پس نیک ست نظر بشهود کرم و تیسیر آلهی و عجز و ضعف خود ومن احب ان یصوم فلا جناح علیه و کسیکه دوست داشت که روزه دارد پس نیست گناه بروی و درین اشارت ست بافضلیت افطار و ظاهرش تخییر ست میان صوم و فطر و دلیل بر جواز صیام در سفر رواه مسلم بالجمله احادیث در صوم و فطر مسافر مختلف آمده بعضی در اباحت بی تعرض بافضلیت یکی و بعضی در تخییر و بعضی در جواز افطار و ذم صیام در تفاوت احوال و اوقات و ازینجا اتفاق دارند جمهور علما از اهل فتوی که افطار و صیام هر دو جائز اند واصله فی المتفق علیه و اصل این حدیث در بخاری و مسلم ست از حدیث عائشه باین لفظ که ان حمزة بن عمرو سال بدرستیکه حمزه بن عمرو سوال کرد آنحضرت را آیا روزه دارم در سفر و بود وی مرد بسیار روزه دارنده پس فرمود اگر میخواهی روزه دار و اگر میخواهی افطار کن ظاهر آنست که بحال وی روزه و افطار هر دو برابر بود مصنف در تلخیص گفته ادعا کرده است ابن حزم که وی سوال نکرد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مگر صوم تطوع را بدلیل قولش در روایتی نزدیک مسلم که انی اسرد الصوم لیکن نقض کرده میشود بروی این ادعا باینکه نزد ابو داود ست در روایت صحیحه که وی سوال نکرد مگر از فرض و صححها الحاکم انتهی و در سبل گفته استدلال کرده است باین حدیث قائل عدم کراهت صوم دهر زیرا که وی آنحضرت را خبر کرد بسرد صوم و آنحضرت او را مقرر داشت و انکار نکرد وی و وی در سفر بود پس در حضر بالاولی جائز باشد وقتی که از ادای واجب عاجز نگردد و حقی بسبب آن فوت نشود و بشرط فطر عیدین و تشریق و اما انکار آنحضرت بر ابن عمرو صوم دهر را پس معارض این نیست زیرا که آنحضرت ضعف وی از ان دریافته و در واقع نیز همچنین بود زیرا که وی در آخر عمر ضعیف گشته و میگفت یالیتنی

قبلت رخصته صلی الله علیه وسلم و بود آنحضرت که دوست میداشت عمل دائم را واگرچه قلیل می بود و حث میکرد ایشان را بران انتهی گویم مذہب مختار حنفیه و امام مالک آنست که چون ایام منهیه را افطار کند در صوم دهر هیچ باک نیست کذا فی العالمگیریه **وعن** ابن عباس رضي الله عنه قال رخص للشيخ الكبير ان يفطر رخصت کرده شد پیر کلان سال را در افطار کردن ويطعم عن كل يوم مسكينا و بخوراند هر روز یک مسکین را ولا قضاء عليه و نیست قضا بر وی در مصفی گفته و در حکم پیر کبیر السن است کسیکه ضعف دارد جبلی یا عارض که شفا از ان متوقع نیست و قدرت بر صوم با آن ضعف نمیدارد و آیا این فدیه بر سبیل وجوب ست یا بر سبیل استحباب شافعی را درین مسئله دو قول ست اظهر آنست که بر طریق وجوب ست زیرا که عوض قضاست و بقیاس اطعام از مرده و اگر کسی اطعام نتواند آیا از ذمه او مطلقا ساقط میشود تا یافتن قدرت ظاهر اول ست مانند صدقة الفطر انتهی در سبل گفته درین مسئله اختلاف ست در میان سلف جمهور گویند اطعام لازم ست در حق کسی که طاقت صیام ندارد از پیری و در حق غیر وی منسوخ ست و جماعتی از سلف گفته اطعام منسوخ ست و نیست اطعام بر کبیر نزد عدم طاقت صیام و مالک گفته مستحب ست او را اطعام و قیل غیر ذلک و اظهر همان ست که ابن عباس گفته و مراد بشیخ کسی ست که عاجز است از صوم و ظاهر آنست که حدیث موقوف ست و محتمل که مراد آن باشد که آنحضرت رخصت کرده و تغییر صیغه بجهت حصول علم ست بآن زیرا که ترخیص بطریق توقیف می باشد و محتمل که ابن عباس آنرا از آیه کریمه فهمیده باشد و هو الاقرب انتهی گویم مراد بآیه کریمه قول وی تعالی ست و على الذين يطيقونه فدية طعام مسكين و در وی اختلاف کرده اند مشهور آنست که منسوخ ست شوکانی گفته در صحیحین ست از حدیث سلمه بن الاکوع که چون نازل شد این آیت بعضی مردم خواستند که افطار کنند و بجای آن فدیه دهند پس نازل شد بعد او آیتی و نسخ کرد آنرا و رواه احمد و ابو داود من حديث معاذ بنحو ما تقدم بزیاده فمن شهد منكم الشهر فليصمه یعنی این ناسخ اوست و گفته اند منسوخ شده است بقوله وان تصوموا خير لكم پس این آیات ثابت کردند صوم را بر مقیم صحیح و رخصت کردند مریض و مسافر را در افطار و ثابت کردند اطعام برای پیر که روزه نمی تواند داشت انتهی گویم در ابو داود من حديث سعيد بن جبير عن ابن عباس نحوه وله طرق فی سنن البیهقی واخرجه الحاکم فی المستدرک من طریق عکرمة عنه نحوه و زیاده کرد که نیست قضا بر وی و درین باب ست از ابن عمر نزد دارقطنی بروایت نافع از وی که هر که دریافت او را رمضان و نبود که روزه داشته است رمضان را پس باید که بخوراند بجای هر روز یک مسکین را یک مد از گندم و نیست بر وی قضا و درین باب ست از انس بروایت شافعی از مالک که انس بن مالک چون پیر شد قادر نبود بر صیام پس فدیه میداد و رواه البیهقی من حديث قتادة عن انس موصولا مصنف در تلخیص گفته و تعلیق کرده است این را بخاری در صحیح خود و ذکر کرده ام من آنرا بطرق کثیره در تعلیق التعلیق گفت ابن عبد البر رواه الحمادان و معمر عن ثابت که چون پیر شد انس تا آنکه نمی توانست روزه داشت پس افطار میکرد و میخورانید و درین باب ست اثر ابی هریره رواه البیهقی من حديث عطاء که وی شنید او را که میگفت کسیکه دریافت او را پیری پس نتوانست روزه رمضان پس بر وی ست هر روز را مدی از گندم انتهی و قوم گفته این آیت غیر منسوخ ست منهم ابن عباس کما نهاه و مروی ست از وی که میخواند و على الذين يطوقونه ای يكلفونه ولا يطيقونه و می گفت نیست منسوخ بلکه در حق شیخ کبیر و زن سالخورد ست ابن عبد البر گفته مروی ست این قرائت بطرق از ابن عباس و عایشه و مجاهد و جماعه انتهی و در سنن دارقطنی ست از ابن عباس و على الذين يطيقونه فدية طعام مسكين واحد فمن تطوع خيرا قال زاد مسكينا فهو خير له وقال ليست بمنسوخة الا انه رخص للشيخ الكبير الذي لا يستطيع الصيام و اسنادش صحیح و ثابت ست و در وی دلالت ست بر آنکه رخصت نیست مگر پیر را که روزه نمیتوانست داشت یا بیماری که شفا نمی یابد گفت دارقطنی و این صحیح ست و در روایتی قدر اطعام نصف صاع از حنطه آمده و هم دار

ازابن عباس و ابن عمر در حامل و مرضع آورده که این هر دو افطار کنند و نیست قضا و اخرج مثله عن جماعة من الصحابة وانهما یطعمان کل یوم
مسکینا و از انس بن مالک روایت کرده که ضعیف شد سالی از صوم پس ساخت جفنه از ثرید و طلبید سی مسکین را و سیر بخورانید ایشان را اگویم از
بعض کتب لغت ظاهر ست که همزهٔ اطاقت برای سلب ست پس معلوم شد که آیت غیر منسوخ ست در مصفی ست بغوی گفته علما مختلف اند
در شیخ فانی و حامل و مرضع پس شیخ فانی را غیر از فدیه لازم نیست و فدیه سنت ست نزدیک مالک و واجب ست نزدیک غیر او و حامل که بترسد
بر ولد خود قضا کند بغیر الطعام نزدیک مالک و ابو حنیفه زیرا که وی بمنزلهٔ بیمار ست و اسحق بن راهویه گفته است که حامل و مرضع اگر خواهند
اطعام کنند بغیر قضا و اگر خواهند قضا کنند بغیر الطعام مترجم گوید این قول اخیر بتطبیق ادله مناسب ترمی نماید والله اعلم مسئله
آیا حکم مرضع مثل حکم حامل ست ظاهر آنست که مثل او ست و در حکم مرضع ست کسی که افطار کند برای خلاص ساختن غریق یا مانند آن انتهی
رواه الدارقطني والحاكم وصححاه روایت کردند این را دارقطنی و حاکم و گفتند که صحیح ست و دل له الاحادیث کما تقدم وعن
ابي هريرة رضي الله عنه قال جاء رجل الى النبي گفت آمد مردی که نامش سلمه یا سلمان بن صخر البیاضی بود نزد آنحضرت صلی
الله علیه وسلم فقال هلكت و گفت هلاک شدم من یعنی بیفتادم در گناه و در روایت دارقطنی در علل بسند جید باین لفظ ست
که آمد باو نشینی در حالیکه طمانچه زد بروی خود را و میکند موی خود و میزد سینهٔ خود را و میگفت هلاک شد ابعد و روا مالک عن سعید بن المسیب مرسلا
و در روایتی از دارقطنی باین لفظ ست که گفت هلکت واهلکت یعنی هلاک شدم و هلاک کردم زن خود را با فگندن او در گناه و زعم کرد خطابی که متفرد ست
بآن یعلی بن منصور از ابن عیینه و ذکر کرد بیهقی که حاکم نظر کرد در کتاب یعلی بن منصور پس نیافت این لفظ را در آن و اخراج کرد آنرا از روایت اوزاعی
و ذکر کرد این لفظ داخل شد در حدیث بعض رواة و صحابه آنرا ذکر نکرده اند مصنف در تلخیص گفته رواها الدارقطنی من روایة سلامة بن روح
عن عقیل عن ابن شهاب والله اعلم يا رسول الله قال وما اهلكك فرمود چه چیز هلاک کرد ترا قال وقعت على امراتي في رمضان گفت
افتادم بر زن خود در رمضان فقال هل تجد ما تعتق رقبة فرمود آیا می یابی چیزی که آزاد کنی بنده را قال لا گفت نمی یابم قال فهل
تستطيع ان تصوم شهرين متتابعين فرمود پس آیا میتوانی که روزه داری دو ماه پیاپی قال لا گفت نمیتوانم قال فهل تجد
ما تطعم ستين مسكينا فرمود پس آیا می یابی چیزی که بخورانی شصت مسکین را جمهور برانند که هر مسکین را یک مد طعام ست که
ربع صاع باشد ظاهر مفهوم آنست که نیست کافی مگر اطعام این عدد پس اقل از آن مجزی نباشد و حنفیه گویند کافی ست صرف آن در
یک کس در قدوری گفته اگر یک مسکین را شصت روز بخوراند مجزی باشد نزد ما و اگر در یک روز بدهد کافی نشود مگر از یک روز قال لا
گفت نمی یابم و این ظاهر ست در آنکه مرتب ست حساب مذکور پس کافی نباشد عدول از آن بسوی ثانی با امکان اول و نه بسوی ثالث
با امکان ثانی بجهت وقوع و می مرتب در حدیث صحیحین و روایت کرده است زهری ترتیب را از سی کس یا زیاده و روایت تخییر مرجوح ست
با ثبوت ترتیب در صحیحین و مؤید او ست که وقوع آن در کفارهٔ ظهار و این کفاره مشابه او ست کذا فی السبل ثم جلس پس بنشست آنمرد
فاتي النبي صلى الله عليه وسلم بعرق فيه تمر پس آورده شد آنحضرت بزنبیلی بافته شده از برگ خرما که در وی خرما بود و عرق
بفتح عین و را و بسکون نیز آمده و در روایتی آمده که عرق زنبیل ست بزرگ که در وی پانزده صاع تا بست صاع گنجد و پانزده صاع شصت مد ست
فقال تصدق بهذا فرمود تصدق کن بر فقرا باین از کفارت خود فقال پس گفت آنمرد اعلى افقر منا آیا تصدق کنم بر فقیر تر
از خود شما باین لا بتیها اهل بيت احوج اليه منا پس نیست میان دو سنگستان مدینه اهل خانه فقیر تر و محتاج تر بسوی آن

از اهل خانه ما فضحك النبي صلى الله عليه وسلم حتى بدت انيابه پس خنده کرد آنحضرت تا آنکه پیدا آمد نابهای آنحضرت و ناب
دندان پیشین و درسباع دندان پیشک میگویند و آن دندانهاست متصل رباعیات و در بعض روایات نواجذه آمده عوض انیابه و آن دندانهاست
در نهایت دهان که آنرا ضرس العقل و ضرس الحلم میگویند در وقت بلوغ و کمال عقل بر آیند و پیدا آمدن آنها نزد خنده ممکن نیست می گویند که مراد
بدان مطلق دندانهاست ثم قال اذهب فاطعمه اهلك پستر فرمود برو و بخوران تمر را اهل خانه خود را او در روایت نسائی باین لفظ است
اطعمه عيالك و درینجا دو قول ست یکی آنکه این کفاره است و از قاعده کفارات آنست که صرف کرده نشود در نفس لیکن آنحضرت مخصوص کرد
او را بدان و ذکر کرده اند که اصل عدم خصوصیت ست دوم آنکه کفاره ساقط ست از وی بنا بر عسر وی و یدل له حدیث علی علیه السلام کله انت وعيالك
فقد كفر الله عنك مگر آنکه این حدیث ضعیف ست یا آنکه صدقه باقی ست در ذمه او و آنچه آنحضرت بوی بخشیده صدقه است بروی و بر اهل وی
بجهت آنکه آنمرد را در غایت احتیاج یافت بغوی گفته شافعی گفته چون این شخص حاجت خود بیان نمود آنحضرت آخر گردانید کفارت را تا وقت یسر
و امر کرد او را که آن تمر در حاجت خود صرف نماید انتهی و در مصفی گفته درین حدیث دو احتمال ست یکی آنکه کفاره مستقر شد در ذمه او پس وقتیکه
قادر شود بر یکی ازین امور واجب شود دیگر آنکه ساقط شود مثل صدقة الفطر و سکوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مؤید ثانی ست انتهی و شیخ در
ترجمه گفته خوردن اهل بیت کفایت نمیکند از کفارت اکثر علما بر این اند و بعض بر آنند که مخصوص ست بآنمرد و بعضی گفته اند منسوخ ست
و قول قدیم همانست که گفته شد انتهی گوییم حدیث مطلق ست و دلیل نسخ پیدا نیست پس در خصوصیت و نسخ هر دو نظر ست رواه السبعة
یعنی بخاری و مسلم و احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه در سبل گفته حدیث دلیل ست بر وجوب کفاره بر مجامع در نهار رمضان عامدا و ذکر
کرد نووی که این اجماع ست معسر باشد یا موسر پس معسر ثابت ست در ذمه او بر یکی از دو قول شافعیه دوم آنکه مستقر نیست بر ذمه او زیرا که
آنحضرت بیان نکرده که کفاره بروی باقی ست و اختلاف کرده اند در رقبه زیرا که درین حدیث مطلق آمده و جمهور مقید کرده اند آنرا بمؤمنه حملا
للمطلق هنا على المقيد في كفارة القتل و گویند کلام الله در حکم خطاب واحد ست پس مترتب باشد در وی مطلق بر مقید و حنفیه گویند حمل
مطلق بر مقید مطلق نباید کرد پس کافی ست رقبه کافره و گفته اند درینجا تفصیل ست یعنی تقیید مطلق جائی ست که قیاس مقتضی تقیید باشد
پس این تقیید بقیاس خواهد بود همچو تخصیص بقیاس و این مذهب جمهور ست و علت جامعه درینجا آنست که این کفاره است از گناهی که مکفر
خطیئه ست و المسئلة مبسوطة في الاصول و جماعتی گفته که کفاره اصلا واجب نیست نه بر معسر و نه بر موسر زیرا که آنحضرت خوردن آن برای
وی مباح کرده اگر واجب می بود جائز نمیداشت اکل آنرا و این استدلال غیر ناهض ست زیرا که امر ظاهر در وجوب ست و اباحت اکل دلالت
بر کفاره بودن آن بلکه در وی احتمالات ست که گذشت و مهدی در بحر استدلال کرده است بر عدم وجوب آن بآنکه آنحضرت او را امر نمود استغفر الله
و صم یوما مکانه و ذکر نکرد کفاره را و جوابش آنست که روایت امر بکفاره ازین حدیث که نزد سبعه است ثابت شده انتهی حافظ شوکانی گفته و همین ست
کفاره ظهار و گفته اند که واجب نیست کفاره بر کسیکه افطار کرد عمدا بهر سبب که باشد بلکه فقط بجماع و لیکن نیست در جماع مرد با زن خود مگر همان کفاره که
در اکل و شرب بود زیرا که این همه حلال ست و حرام نشده مگر بعروض صوم و واقع ست در روایتی ازین حدیث که مردی افطار کرد و نیست ذکر جماع کردن
او انتهی و لفظ مختصر وی این ست و بر کسیکه افطار کند بعمد کفارت ست همچو کفاره ظهار بحدیث مجامع در رمضان بغوی گفته و اگر افطار کند باکل و شرب
پس مانند افطار بجماع ست در وجوب کفارت نزد ابو حنیفه و مالک و کفاره مخصوص ست بجماع دون اکل و شرب نزدیک شافعی و احمد والله اعلم و در
مصفی گفته معمول درین باب حدیث متصل ابو هریره است پس آنچه در حدیث ابن المسيب آمده است از اهدای بدنه ماخوذ نیست و آنچه تفسیر او ست

مثل بیان عرق ماخوذ ست **مسئله** هر کرا این حادثه پیش آید بروی واجب ست انچه در حدیث آمده و چون آنحضرت تنصیص نمود بر وصف عام
که علت این حکم باشد از وصفی که علت آن زائد را بود چاره نیست و فقها دران وصف مختلف شدند اقوی درین باب قول شافعی می نماید که مؤثر
مجموع چند چیزست افساد صوم ادای رمضان عمدا بجماع که آثم شده است بآن سبب معنی صوم پس بر مجامع ناسی کفاره نیست زیرا که روزهٔ او
فاسد نشده و نه بر کسیکه نیت روزه نکرده است اصلا و نه بر مفسد صوم نفل و نذر و قضای رمضان و نه بر مفسد اکل و شرب و استمناء و استقاءت
و نه بر مسافر که جماع کند به نیت ترخص سفر در خاطر او باشد یا نه زیرا که آثم نشده است بآن جماع و نه بر کسیکه خطا کرده است در اجتهاد خود
پس گمان کرد لیل را و بحقیقت نهار بود و نه بر کسیکه فعلی که مفطر نیست از وی بوقوع آمده و او اعتقاد کرد که مفطر ست بعد ازان بنا بر آن افطار
جماع کرد و نه بر کسیکه زنا کند بنسیان یا در حال سفر زیرا که آثم درین صورت بجهت معنی زناست نه بجهت تعرض صوم و غیر جماع را بر جماع حمل
نتوان کرد زیرا که جماع افحش ست و لهذا در اعتکاف اکل و شرب جائز داشتند نه جماع او نه غیر ادای رمضان را بر ادای رمضان و نه خطا و جهل را بر تعرض صوم
عمدا انتهی در سبل گفته امر نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین روایت بقضای آن روز که در وی جماع کرده لیکن در روایت ابوداود از حدیث ابوهریره
این لفظ آمده کله انت و اهل بیتک و صم یوما و استغفر الله انتهی گویم ابن حزم اعلال کرده است این روایت را به هشام بن سعد و قد تابعه ابراهیم بن سعد کما رواه ابوعوانة
فی صحیحه و رواه الدارقطنی من حدیث ابی اویس و عبد الجبار بن عمر و عن الزهری عن حمید بن عبد الرحمن عن ابی هریرة و هو وهم فی اسناده کذا
فی التلخیص و لیکن شافعی بوجوب قضا رفته لعموم قوله تعالی فعدة من ایام اخر و در قولی از شافعی آنست که قضا نیست زیرا که آنحضرت
امر نکرد او را مگر بکفاره لاغیر و جواب داده اند که آنحضرت اتکال کرد بر انچه از آیهٔ کریمه معلوم فرموده که این حکم واجب ست بر مرد یا مانی که جماع
کرده است با وی پس استدلال کرده اند باین حدیث برانکه لازم نیست مگر یک کفاره و نیست واجب بر زن و هو الاصح من قولی الشافعی
و به قال الاوزاعی و جمهور گویند بر زن نیز واجب ست و آنحضرت که ذکر آن نکرده با زوج بجهت آنست که وی اعتراف نکرده و اعتراف زوج
موجب کفاره بر وی نیست یا باحتمال آنکه زن صائمه نبود باین طریق که طاهر شده باشد از حیض بعد طلوع فجر و بیان حکم در حق مرد مثبت حکم ست در
حق زن نیز بنا بر انچه معلوم ست از تعمیم احکام یا آنحضرت فقر زن معلوم کرد چنانکه از حال زوج ظاهر شد گویم وارد شده است امر بقضا در حق زن
نیز در حدیث عمرو بن شعیب نزد احمد و لفظ وی این ست و امره ان تصوم یوما مکانه لیکن در سندش حجاج بن ارطاة ست و در وی کلامی ست
معروف و در مصفی گفته درین حدیث سکوت فرموده از وجوب کفاره بر زن پس ظاهر آنست که مقتصر باشد بر وی و بر زن واجب نباشد
و یحتمل که سکوت بنا بر امکان معرفت حکم او ست از حکم مرد چنانکه حد زنا بر هر دو واجب شود و غسل بر هر دو واجب شود و ظاهر آنست که اگر دو روز تعرض صوم کرد بجماع
دو کفاره لازم آید و تداخل کفارات امری ست که از شرع نصی بران دلالت نمیکند و آیا قضا یوم افساد لازم ست همراه کفاره ظاهر آنست
که لازم ست انتهی **واللفظ لمسلم** و لفظ حدیث مر مسلم راست و اخرجاه ایضا من حدیث عایشة و له الفاظ عندهما در سبل گفته ان هذا
حدیث جلیل کثیر الفوائد و مصنف در فتح الباری گفته انه قد اعتنی بعض المتاخرین ممن ادرک شیوخنا بهذا الحدیث فتکلم علیه فی مجلدین جمع
فیهما الف فائدة و فائدة انتهی فی انچه ما ذکر کردیم در وی کفایه ست و شارح مغربی در وی تطویل کرده نقلا عن فتح الباری **وعن** عایشة

وام سلمة رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصبح جنبا من جماع بدرستیکه آنحضرت صبح میکرد
درحالیکه جنب ست از جماع و در روایتی باین لفظ ست که بود آنحضرت که در می یافت او را فجر در رمضان و حال آنکه وی جنب می بود
از غیر احتلام و باین رفته اند جمهور و گفت نووی اجماع ست **ثم یغتسل و یصوم** و در روایتی بجای ثم فا آمده یعنی پیشتر غسل میکرد از جماع

بعد از صبح و روزه میداشت متفق علیه و گفت بخاری حدیث عایشه اقوی ست از روی سند و گفت ابن عبد البر انه صح و تواتر و آنکه در حدیث ابوہریرہ آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون ندا کرده شود برای نماز صبح و یکی از شما جنب ست پس روزه ندارد آن روز رواه احمد و ابن حبان پس جواب داده اند ازان جمهور که این منسوخ ست و ابوہریرہ ازان رجوع کرده چون حدیث عایشه و ام سلمه بوی رسیده و فتوی داد بقبول این ہر دو صحابیه و دال ست برای نسخ حدیث عایشه که آمد مردی آنحضرت را در حالیکه استفتا میکند از وی و عایشه رض می شنود از پس پرده پس گفت یا رسول خدا در می یابد مرا نماز یعنی نماز صبح و من جنبم پس فرمود آنحضرت وانا تدرکنی الصلوة وانا جنب فاصوم پس گفت آنمرد نیستی تو مثل ما ای رسول خدا قد غفر الله لک ما تقدم من ذنبک وما تاخر فرمود والله انی لارجو ان اکون اخشاکم لله واعلمکم بما اتقی و بنسخ رفته است ابن منذر و خطابی و غیر ہما و این حدیث واقع قول کسی ست که میگوید که این خاص ست بآنحضرت صلی الله علیه وسلم

وزاد مسلم في حديث ام سلمة ولا يقضي و زیاده کرد مسلم در حدیث ام سلمه که قضا نمیکرد روزه را و اکثر علما برین اند و طیبی از نخعی نقل کرده که در روزه نفل درست ست و لیکن روزه فرض را قضا کند و ترمذی گفته که قومی از تابعین بر آنند که چون جنب صبح کند قضا کند آن روزه را و قول اول صحیح تر ست و حدیث وارد ست بر مخالف والله اعلم

وعن عایشة رضي الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من مات وعلیه صیام صام عنه ولیه کسیکه مرد و بر وی صومی ست واجب که قضا نکرده است آنرا روزه دارد از جانب وی ولی وی این خبر در معنی امر ست و اصل در وی وجوب ست لیکن ادعا کرده اند اجماع را برانکه درینجا برای ندب ست و مراد بولی وارث ست خاصة یا قریب یا عصبه و درین مسئله خلاف ست اصحاب حدیث و ابو ثور و اوزاعی و احمد و شافعی در قولی و صححه النووی بظاهر این حدیث رفته اند و بعضی شافعیه میگویند که مخیر ست میان صیام و اطعام و جمهور علما بر آنند که جائز نیست اما اطعام متعین ست که آنرا فدیه میگویند و باین قائل ست امام ابو حنیفه و مالک و شافعی در اصح قولین نزد اکثر اصحاب وی بدلیل حدیث ابن عمر مرفوعا و لفظ وی این که ہر که مرد و بر وی روزه است خورانیده شود از جانب وی بجای ہر روزه یک مسکین را اخرجه الترمذی و گفت که این حدیث غریب ست نمی شناسیم او را مرفوع مگر باین وجه و صحیح آنست که موقوف ست بر ابن عمر و قول اوست و گفت دارقطنی محفوظ وقف اوست بر ابن عمر و تابعه البیهقی علی ذلک لیکن حنفیه میگویند که این موقوف در حکم مرفوع ست زیرا که تقدیر کفارت بی سماع از شارع درست نباشد و جواب داده اند که اگرچه در حکم مرفوع باشد لیکن مقاوم و معارض حدیث صحیحین که اقوی ست از روی سند نتواند شد و نیز تمسک ایشان بآنست که از ابن عباس و عایشه فتوی باطعام مروی ست و ہمین ست موافق سائر عبادات که ہیچ مکلف از طرف ہیچ مکلف بآن قیام نمیکند و حج مخصوص ست و جواب داده اند که آثار مرویه از فتوای عایشه و عباس مقاوم حدیث صحیح نتواند شد و اما قیام مکلف بعبادت از جانب غیر پس ثابت ست در حج بنص صحیح پس در صوم ہم ثابت باشد و عذری از عمل بدان نبود و تخصیص حج منتقض ست بہمین حدیث باب و اعتذار مالکیه بعدم عمل اہل مدینه بران مبنی ست بر آنکه ترک کردن ایشان عمل بر حدیث حجت ست و لیس کذلک کما عرفت فی الاصول و ہمچنین اعتذار حنفیه بآنکه راوی فتوی خلاف روایت خود داده عذری غیر مقبول ست زیرا که عبرت بمروی ست نه رای راوی کما عرفت فیها ایضا و مصنف در تلخیص گفته روایت کرد نسائی در سنن کبیر باسناد صحیح از ابن عباس که گفت نماز نگذارد ہیچکی از ہیچکی و نه روزه دارد احدی از احدی و روی عبد الرزاق مثله عن ابن عمر من قوله و در بخاری ست در باب النذر از ابن عباس و ابن عمر تعلیقا امر بصلوة پس مختلف شد قول این ہر دو و حدیث صحیح اولی باتباع ست انتہی گوییم حدیث ابن عمر را مالک ہم در موطا آورده و در مصفی زیر آن گفته این التعقب کرده اند بحدیث عایشه فقیر میگوید ممکن ست جمع میان حدیث و اثر پس بگوییم که معنی قول

ابن عمر آنست که کسی عوض کسی روزه ندارد در حال حیات بآن معنی که مریض یا شیخ فانی غلام خود را یا پسر خود را فرماید که عوض او روزه بگیرد تا بار صوم از وی سبک گرداند بخلاف حج که در حالت ضرورت کسی عوض دیگری حج را بجا می تواند آورد و در باب شخصی که بمیرد و بر وی واجب بود صوم دو حدیث آمده یکی حدیث عایشه در صحیحین دیگر حدیث ترمذی و ابن ماجه در اطعام شافعی در قول قدیم بر حدیث اول عمل کرده است و در جدید بر حدیث ثانی زیراکه اشبه ست بنظائر و فقیر میگوید در مثل این صورت تعارض نیست تا یکی را اخذ کنیم و دیگری را بگذاریم بلکه عمل بهر دو ممکن ست چنانکه از نظائر او از باب کفارات تخییر در چند خصلت واقع شد پس گوئیم برات ذمه میت حاصل میشود بیکی از دو چیز صوم ولی و فدیه طعام و جمع کردن میان هر دو محمل نمیتواند شد زیراکه هر یکی مشعر ست بکفایت انتهی و لفظ وی در حجة الله البالغه این ست که نیست خلاف میان این دو قول آنحضرت زیراکه جائز ست که هر یکی ازین دو امر کافی باشد انتهی و نیز در مصفی گفته تخصیص کرده اند او را بکسیکه بعد از تمکن از قضا تفریط کرده باشد فقیر گوید لفظ حدیث مبنی نیست از تمکن بلکه عام ست پس بر عموم باید گذاشت انتهی و بالجمله نزد حنفیه اگر وصیت کند میت پس گرفته میشود از ثلث مال وی و نزد شافعی وصیت کند یا نکند از کل مال وی بگیرند و نیز اختلاف کرده اند در آنکه صوم از میت مختص بولی ست یا نه بعضی گویند مختص نیست بلکه اگر اجنبی هم بامر وی روزه نهد باجرت یا بدون اجرت مجزی باشد کما فی الحج و ذکر ولی در حدیث بطریق غالب آمده و گفته اند اجنبی بغیر امر ولی هم بدان قیام می توانست کرد زیراکه آنحضرت تشبیه داده است آنرا بدین پس چنانکه دین مختص بقضای قریب نیست صوم هم نباشد و قریب امیر سد که دیگری را نائب گیرد و در مصفی گفته و اگر طعام اختیار کند پس یک مد بدهد قیاسا علی نظائر المسئلة انتهی متفق علیه و صححه احمد و علق الشافعی القول به علی ثبوت الحدیث گویم حدیث ثابت شده بیهقی در خلافیات گفته که این سنت ثابت ست و نمی دانم خلافی در میان اهل حدیث در صحت آن و حافظ ابن القیم در اعلام الموقعین این مسئله را هم در امثله رد احادیث صحیحه ثابته صریحه محکمه ذکر کرده و زیاده کرد بزار لفظ ان شاء یعنی اگر خواهد روزه دارد از طرف میت و این ناظر در تخییر ست میان صیام و اطعام لیکن مصنف در تلخیص گفته این زیادت ضعیف ست زیراکه از طریق ابن لهیعه است و در مجمع الزوائد گفته که اسنادش حسن ست و در حدیث مسلم ست از بریده که ای رسول خدا بود بر مادر من روزه یک ماه که آنرا بعلت مرض یا سفر یا حیض خورده بود آیا روزه دارم من از جانب وی فرمود روزه دار از طرف وی بعض حنابله گفته اند جائز ست که جماعتی در یک روز از طرف وی روزه دارد و کافی باشد از چند روز صاحب سبل گفته و قد حققنا ما فیه من الاختلاف فی حواشینا علی شرح عمدة الاحکام لابن دقیق العید بیانا شافیا و لله الحمد انتهی

باب صوم التطوع و ما نهي عن صومه

باب در بیان روزه نافله و آنچه نهی کرده شده است از روزه آن تطوع از طوع ست بمعنی طاعت و فرمان برداری کردن و توربشتی گفته توانائی نمودن و آنچه نه فرض باشد آوردن و عبادت نافله را تطوع گویند از آنکه بنده از پیش خود تطوع می نماید و طاعت میکند بی آنکه شارع او را تکلیف کند عن ابي قتادة الانصاري رضي الله عنه روایت ست از ابی قتاده که از مشاهیر صحابه است در قصه طویل ان رسول الله صلى الله عليه وسلم سئل عن صوم يوم عرفة بدرستیکه آنحضرت پرسیده شد از روزه یوم عرفه که نام روز نهم ست از ذی حجه و روزه در وی فضل تمام دارد بلکه فاضل تر ست از صوم یوم عاشورا قال فرمود معتمد بر فضل خدا يكفر السنة الماضية والباقية تکفیر میکند گناه سال گذشته و سال مانده را یعنی بخشد گناهان را که در ان سال کرده و سالی که بعد از وست باین معنی که نگاه دارد از گناهان در وی یا اگر واقع شود گناهان در وی بخشیده شود و مختار آنست که صوم عرفه مستحب ست مگر برای حجاج و عمل سلف

نیز برین ست که مستحب ست افطار مر واقفان عرفات را تا قوت یابند بر وقوف و دعا و ثابت ست از فعل آنحضرت و ابو بکر و عمر صلی الله علیه و آله وصحبه وسلم **وسئل عن صوم یوم عاشوراء** و پرسیده شد از روزهٔ یوم عاشورا و عاشورا نام روز دهم محرم ست و بعضی گمان کرده اند که نام روز نهم ست و این خطاست **فقال یکفر السنة الماضیة** پس فرمود تکفیر میکند گناهان سال گذشته را و در وی دلالت ست بر انکه صوم یوم عرفه افضل ست از وی زیرا که مکفر ذنوب دو سال ست و صوم عاشورا واجب بود قبل رمضان چون صیام رمضان فرض شد مستحب گردید ابن عباس گفت ندیدم من آنحضرت را که طلب میکرد روزهٔ روزی را که تفضیل میداد آن روز را بر غیر وی مگر این روز را که عاشورا است و این ماه را که رمضان ست متفق علیه و گفته اند که افضلیت این روز که ازین حدیث ثابت شده مبنی بر فهم ابن عباس ست که از حال و مقال آنحضرت چنین فهمید و رنه یوم عرفه افضل سائر ایام ست غیر جمعه که در افضلیت وی و عاشورا اختلاف ست **وسئل عن صوم یوم الاثنین** و پرسیده شد از روزهٔ روز دوشنبه **فقال** پس گفت **ذاك یوم ولدت فیه او بعثت فیه او انزل الی** این روزی ست که زائیده شده ام من دران روز یا فرستاده شده ام من دران یا نخست فرستاده شده است وحی بر من در سبل گفته گویا این شک از راوی ست و اتفاق چنان افتاده که ولادت و بعثت آنحضرت درهمین روز بوده است انتهی گویم حرف او چنانکه برای شک می آید بمعنی جمع هم می آید کما قال الشاعر سیان کسر رغیفه او عظمه پس محتمل که اخبار از وقوع هر سه امر درین روز باشد والله اعلم و در حدیث اسامه تعلیل صوم آنحضرت درین روز و روز پنجشنبه چنین آمده انه یوم تعرض فیه الاعمال وانه یحب ان یعرض عمله وهو صائم و نیست منافات میان هر دو تعلیل کذا فی السبل **رواه مسلم** و رواه الطبرانی من حدیث زید بن ارقم و سهل بن سعد و قتادة بن النعمان و ابن عمر و رواه احمد من حدیث عائشة و فی الباب عن انس و غیره شیخ در ترجمه گفته احتمال دارد که سوال از سبب روزه داشتن آنحضرت باشد روز دوشنبه را یا از سبب استحباب روزه داشتن درین روز و بر هر تقدیر سبب آن شکرانهٔ نعمت وجود آنحضرت و وجود دین و شریعت اوست انتهی و در سبل گفته فیه دلالة علی انه ینبغی تعظیم الیوم الذی احدث الله فیه علی عبده نعمة بصومه والتقرب فیه انتهی **وعن ابی ایوب الانصاری** صحابی بزرگ ست و نزول آنحضرت در ابتدای هجرت در منزل وی بود از وی **رضی الله عنه** آمده است که وی گفت **ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من صام رمضان ثم اتبعه ستا من شوال** فرمود آنحضرت کسیکه روزه دارد در رمضان پس ازان تابع گرداند آنرا شش روزه را از شوال **کان کصیام الدهر** باشد همچو روزهٔ روزگار همیشه و وجه آن ظاهر ست و این بر تقدیری خواهد بود که همگی عمر بدان وفا کند و الا در هر سال که دارد برابر تمام آن سال باشد نه سالهای دیگر و درین باب از ثوبان هم حدیثی آمده که هر که روزه داشت رمضان را و شش روز دیگر بعد از فطر حاصل شد او را روزهٔ تمام سال که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها رواه ابن ماجه و شرط نیست که پیاپی دارد بلکه تفریق بهتر ست و دورتر از تشبه بنصاری **رواه مسلم** در سبل گفته در وی دلیل ست بر استحباب صوم شش روزهٔ شوال و این مذهب احمد و شافعی ست و مالک گفته مکروه ست زیرا که وی هیچکی را از اهل علم ندیده که این روزها داشته باشد و تا گمان وجوب نکنند و جواب آنست که بعد ثبوت نص بدان حکم مر این تعلیلات را نیست و چه خوب گفته است ابن عبد البر که این حدیث بمالک نرسیده و اجر حاصل ست خواه متفرق دارد یا متوالی یا عقیب عید یا در اثنای ماه و در سنن ترمذی ست از ابن المبارک که وی این شش روزه را در اول شوال اختیار کرده و نیز از وی مروی ست که هر که متفرق دارد جائز ست گویم نیست دلیل بر اختیار آن در اول شوال زیرا که هر که در تمام شوال روزه نهاده بر وی صادق ست که وی تابع کرد شش روزه را از شوال در مصفی گفته مستحب ست نزد شافعی و پی در پی داشتن آن افضل ست و نزد ابو حنیفه مکروه ست خواه پی در پی باشد یا متفرق و نزد ابو یوسف

تتابع آن مکروه ست دون التفرق وفي العالمگيرية ولكن عامة المتاخرين لم يروا به باسا والاصح انه لا باس به انتهى و نيست در حديث دليل بر مشروعيت صيام دهر و يأتي بيانه في آخر الباب و تقي سبكي گفته طعن كرده است درين حديث آنكه نيست او را فهم و مغتر بوده بر قول ترمذي كه اين حديث حسن ست يعني در روايت سعد بن سعيد انصاري برادر يحيى بن سعيد گويم وجه اعتراض آنست كه ترمذي آنرا وصف بصحت نكرده بلكه حسن گفته و گويا كه اين در نسخه از وي ست و آنچه ما در سنن ترمذي بعد سياق حديث ديديم اين ست قال ابو عيسى حديث ابي ايوب حديث حسن صحيح وسعد بن سعيد هو اخو يحيى بن سعيد الانصاري وقد تكلم بعض اهل الحديث في سعد بن سعيد من قبل حفظه انتهى گويم ابن حجر گفته كه گفت احمد بن حنبل سعد بن سعيد ضعيف الحديث ست ونسائي گفته ليس بالقوي و گفت ابو حاتم لا يجوز الاشتغال بحديث سعد بن سعيد وابن السكن گفته قد اعتنى شيخنا ابو محمد الدمياطي بجمع طرقه فاسنده عن بضعة وعشرين رجلا رووه عن سعد بن سعيد اكثرهم حفاظ ثقات منهم السفيانان وتابع سعدا على روايته اخوه يحيى وعبد ربه وصفوان بن سليم وغيرهم ورواه ايضا عن النبي صلى الله عليه وسلم ثوبان وابو هريرة وجابر وابن عباس والبراء بن عازب وعائشة ولفظ ثوبان من صام رمضان فشهر بعشرة ايام ومن صام ستة ايام بعد الفطر فذلك صيام السنة رواه احمد والنسائي انتهى گويم حديث ثوبان نزد نسائي و ابن ماجه و احمد و دارمي ست و حديث ابو هريره نزد بزار بدو طريق و نزد ابو نعيم از طريق مثنى بن الصباح و وي ضعيف ست و نزد طبراني در اوسط بوجه ديگر ضعيف و حديث جابر نزد احمد و عبد بن حميد و بزار ست و حديث ابن عباس نزد طبراني در اوسط و حديث براء نزد دارقطني ست

وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من عبد يصوم يوما في سبيل الله نيست هيچ بنده كه روزه دارد يك روز در راه خدا در سبل گفته لفظ سبيل الله چون مطلق آيد مراد بدان جهاد باشد انتهى و در فضل صوم با جهاد احاديث آمده طيبي گفته تواند كه مراد بدان لوجه الله باشد الا باعد الله بذلك اليوم عن وجهه النار مگر آنكه دور دارد او را الله تعالى بسبب روزه آن روز از روي او آتش دوزخ را سبعين خريفا هفتاد ساله راه متفق عليه و در حديث ابو هريره است كه فرمود رسول خدا صلى الله عليه وسلم كسيكه روزه دارد روزي بجهت طلب كردن ذات حق و رضاي وي تعالى دور ميگرداند او را خداي تعالى از دوزخ مانند دوري زاغ بچه در حاليكه جوزه است تا آنكه بميرد در غايت پيري رواه احمد وروى البيهقي في شعب الايمان عن سلمة بن قيس كه صحابي ست از اهل كوفه عمر زاغ دراز ست در تمام عمر كه بپرد قياس بايد كرد كه چه مقدار مسافت قطع خواهد كرد و اين حديث مؤيد قول طيبي ست والله اعلم واللفظ لمسلم ولفظ حديث مسلم راست و در وي دلالت ست بر فضيلت صوم در جهاد تا وقتي كه ضعيف نشود بسبب آن از قتال عدو و فضيلت اين صوم بجهت آنست كه وي جمع كرده ميان جهاد عدو الله و جهاد نفس خود در ترك طعام و شراب و شهوت وكفى بقوله باعد الله الخ عن سلامته من عذابها

وعن عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصوم حتى نقول لا يفطر ويفطر حتى نقول لا يصوم بود رسول خدا كه روزه ميداشت تا آنكه ميگفتيم كه ديگر افطار نخواهد كرد و افطار ميكرد تا آنكه ميگفتيم كه ديگر صوم نخواهد داشت و تقول در هر دو جا بتاي فوقانيه نيز روايت ست يعني تا آنكه ميگفتي تو اي مخاطب و مقصود آنست كه عادت شريف آنحضرت در روزه نفل دوام و استمرار و تخصيص شهر دون شهر نبود گاهي چندان متصل روزه ميداشت كه مردم گمان مي بردند كه هرگز افطار نخواهد كرد و گاهي چندان افطار ميكرد كه گمان مي بردند كه هرگز روزه نخواهد داشت و در سبل گفته ولعله كان يفعل ما يقتضيه الحال من تجرده عن الاشتغال فيتابع الصوم ومن عكس ذلك فيتابع الافطار انتهى و هم عائشه ميگويد وما رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم استكمل صيام شهر قط الا رمضان و نديدم من

آنحضرت را در هیچ ماهی که کامل و تمام کرده باشد روزه مگر روزهٔ رمضان را وما رأيته في شهر اكثر منه صياما في شعبان
وندیدم آنحضرت را در هیچ ماهی بیشتر روزه دارنده از شعبان یعنی آن مقدار که در شعبان روزه میداشت در هیچ ماه دیگر نمیداشت
و در روایتی آمده روزه میداشت شعبان همه شعبان را و در اینجا مبالغه است باعتبار اقامت اکثر مقام کل ابن المبارک
گوید جائز ست در کلام عرب که چون یکی اکثر ماه روزه دارد گویند تمام ماه روزه داشته چنانکه گویند تمام شب قیام میکند و نماز میگذارد
حال آنکه در شب طعام خورده و بکارهای دیگر مشغول شده متفق عليه و عایشه تنبیه کرده است بر تخصیص شعبان بکثرت صیام
چنانکه طبرانی از وی روایت کرده انه صلى الله عليه وسلم كان يصوم ثلثة ايام في كل شهر فربما اخّر ذلك فيجمع عليه صوم السنة فيصوم شعبان و در
سندش ابن ابی لیلی ست و او ضعیف ست و گفته اند که برای تعظیم شان رمضان میداشت چنانکه ترمذی از حدیث انس و غیره آورده که
پرسیده شد آنحضرت که کدام روزه افضل ست پس گفت شعبان برای تعظیم رمضان ترمذی گفته در وی صدقة بن موسی ست وهو
عندهم ليس بالقوي و گفته اند بجهت آن میداشت که این ماه در میان رجب و رمضان ست و مردم از وی غافل اند چنانکه نسائی و ابوداود
وابن خزیمه و صححه از اسامه بن زید روایت کرده اند که گفت اسامه گفتم ای رسول خدا نمی بینم ترا که روزه داری در هیچ ماهی چنانکه در ماه شعبان
فرمود این ماهی ست که غافل اند مردم از ان در میان رجب و رمضان برداشته میشود در وی عمل بدرگاه رب العالمین پس دوست دارم
که برداشته شود عمل من و من صائم باشم و در حدیث دیگر باین لفظ ست که شعبان شهری ست که نوشته میشود در وی آجال و اعمال تا آنکه
کدام یک درین سال زنده ماند و کدام یک از عالم برود و من دوست دارم که نوشته شود نام من و من صائم باشم و از احادیث دیگر معلوم میشود
که این نوشتن در نیمهٔ شعبان ست و آنحضرت روزه در تمام شعبان میداشت در سبل گفته ويحتمل انه يصومه لهذه الحكم كلها واللفظ لمسلم
ولفظ مسلم راست و معارضه کرده اند که صوم شعبان افضل صوم ست بعد رمضان بحدیث مسلم از ابی هریره مرفوعا افضل الصوم بعد رمضان
صوم محرم و وارد کرده اند بروی که اگر آن افضل بودی بر اکثار صوم وی محافظت فرمودی و حدیث عایشه مقتضی آنست که اکثر صیام وی
در شعبان بود و جواب داده اند که تفضیل صوم محرم بنظر بسوی اشهر حرم ست و فضل شعبان مطلق ست و عدم اکثار او بصوم محرم بجهت
آنست که در آخر عمر معلوم شده قاله النووی و همچنین معارض نیست صیام شعبان با نهی تقدیم رمضان بصوم یوم یا یومین یا صوم
نصف ثانی شعبان زیرا که نهی در حق کسی ست که این ایام داخل ایام عادت وی نباشد و جواز برای صاحب عادت ست والله اعلم

وعن ابي ذر جندب بن جنادة الغفاری از اعلام صحابه و زهاد ایشان ست و یکی از مهاجرین اسلام آورد بمکه و بود پنجم در اسلام
آرندگان پیشتر رفت بسوی قوم خود و اقامت کرد در آنها تا آنکه قدوم آورد بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم در مدینه بعد خندق و ساکن شد ربذه را
تا انتقال در سنهٔ ۳۲ در خلافت عثمان و تعبد میکرد قبل بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم روی عنه خلق كثير من الصحابة والتابعين رضي الله
عنه قال امرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان نصوم من الشهر ثلثة ايام گفت ابوذر حکم کرد ما را رسول خدا بروزه داشتن
از هر ماه سه روز ثلث عشرة واربع عشرة وخمس عشرة سیزدهم چهاردهم پانزدهم و آنرا ایام بیض گویند یعنی روزها که شبهای
آنها روشن اند رواه النسائي حدیث وارد ست از طرق عدیده و در حدیث ابوهریره این لفظ آمده فان كنت صائما فصم الغر البيض
اخرجه احمد والنسائي وابن حبان و در بعض الفاظ وی نزد نسائی این ست فان كنت صائما فصم البيض ثلث عشرة واربع عشرة
وخمس عشرة و اصحاب سنن از حدیث قتادة بن ملحان آورده که کان رسول الله صلى الله عليه وسلم يأمرنا بصوم البيض ثلث عشرة واربع عشرة

وخمس عشرة وقال ہی کہیئة الدہر ونسائی از حدیث جابر مرفوعا آوردہ صیام ثلثة ایام من کل شہر صیام الدہر ایام البیض الحدیث واسنادش صحیح ست والترمذی در حجة اللہ البالغہ گفتہ روایت در اختیار ایام بیض مختلف ست در حدیث ابوذر سیزدہم چہاردہم پانزدہم آمدہ ودر روایتی شنبہ یکشنبہ دوشنبہ ودر ماہ دیگر سہ شنبہ چہارشنبہ پنجشنبہ ودر روایتی از غرہ ہر ماہ تا سہ روز وبرای ہر یکی وجہی ست انتہی ملخصا گویم احادیث درین سہ روزہ از ہر ماہ مطلق ومعین ہر دو آمدہ در حدیث ابن مسعود ست ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یصوم عدة ثلثة ایام من کل شہر اخرجہ اصحاب السنن وصححہ ابن خزیمة ومسلم از حدیث عائشہ آوردہ کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصوم من کل شہر ثلثة ایام ما یبالی فی ای الشہر صام واز ینجا معلوم شد کہ روزہ داشتن از ہر ماہ در ہر سہ روز کہ باشد کفایت ست وتقیید باین تواریخ نیست ولیکن اکثر احادیث دران واقع شدہ پس احب وافضل باشد واما تعیینہ بغیر ثلث پس در حدیث حفصہ است کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصوم فی کل شہر ثلثة ایام الاثنین والخمیس والاثنین من الجمعة الاخری اخرجہ ابوداؤد والنسائی در سبل گفتہ نیست تعارض میان این احادیث زیرا کہ این ہمہ دال ست بر ندبیت صوم ہر روز کہ وارد شدہ وہر یکی از رواة آنچہ بران مطلع شدہ حکایت کردہ مگر صومیکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بدان امر کردہ وبران حث نمودہ ووصیت فرمودہ اولی وافضل ست واما فعل وی صلی اللہ علیہ وسلم پس شاید اشغال عارضہ اورا ازین مراعات مشغول میداشتند وشارع ایام بیض تعیین نمودہ است وعلما را در تعیین سہ روز کہ روزہ آن در ہر ماہ مندوب ست دہ قول ست سرد ما فی الشرح انتہی شیخ در ترجمہ گفتہ در بعضی روایات ایام سود یعنی روزہا کہ شبہای آن سیاہ ست بست ہفتم بست ہشتم بست نہم نیز آمدہ طریق دیگر در صوم سہ روز از ہر ماہ نیز از سلف منقول ست ومجموع اقوال دہ ست در لمعات آنرا ذکر کردہ ایم وصححہ ابن حبان ورواہ ابن حبان من حدیث ابی ہریرة ایضا ورواہ ابن ابی حاتم فی العلل عن جریر مرفوعا وصحح عن ابی زرعة وقفہ واخرجہ ابوداؤد والنسائی وابن ماجة من طریق ابن ملحان القیسی عن ابیہ واخرجہ البزار من طریق ابن السلمانی عن ابیہ عن ابن عمر **وعن** ابی ہریرة رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لا یحل لامرأة ان تصوم وزوجہا شاہد الا باذنہ روا نیست مر زن را کہ روزہ دارد وحال آنکہ شوہر وی حاضر ست مگر بدستوری او واین شامل ست ابتدای صوم را وافطار را بعد از صوم ودرین ہنگام قضا میکند بر مذہب ابی حنیفہ وہر کہ موافق اوست با وی در قضای صوم نفل بعد از نقض آن متفق علیہ در وی دلیل ست برانکہ وفا بحق زوج اقدم ست از تطوع واللفظ للبخاری زاد ابوداؤد غیر رمضان کہ در داشتن روزہ آن ضرورت دستوری شوہر نیست زیرا کہ این روزہ واجب ست بروی واگرچہ زوج ناخوش شود وقضا مقیس ست بران آری اگر روزہ نفل بغیر اذن وی خواہد داشت فاعل محرم خواہد بود **وعن** ابی سعید الخدری رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نہی عن صیام یومین یوم الفطر ویوم النحر نہی کرد آنحضرت از روزہ داشتن روز عید فطر وروز عید نحر کہ عید قربان ست واین متفق علیہ ست میان ائمہ ونہی برای تحریم ست والیہ ذہب الجمہور ودر موطا از روایت سلیمن بن یسار آوردہ کہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نہی عن صیام ایام منی یعنی ایام تشریق متفق علیہ در مصفی گفتہ اگر شخصی نذر کرد کہ روز عید روزہ گیرد آیا این نذر منعقد میشود نظر با باحت ذاتیہ یا نہ زیرا کہ محل صالح نبود بحکم شرع دو قول ست اول مختار حنفیہ است وثانی مرضی شافعیہ ودر صورت انعقاد قضا باید کرد واگر روزہ گرفت روزہ او درست شد اگرچہ آثم شد **مسئلہ** متمتع چون ہدی نیافت وقبل از ایام تشریق روزہ نگرفت آیا درین ایام روزہ گیرد اختلاف ست

نزدیک ابوحنیفه روزه گیرد و هدی متعین شد و نزدیک مالک روزه گرفتن جائز نیست باین عذر و للشافعی قولان کالمذهبین و الاظهر هو الاول

وعن نبیشة بضم نون و فتح موحده و سکون تحتانیه و شین معجمه الهذلی بضم ها و فتح ذال معجمه منسوب بهذیله بن مدرکه بن الیاس صحابی ست او را نبیشة الخیر گویند بن عمرو و قیل بن عبدالله رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایام التشریق ایام اکل و شرب روزهای تشریق که سه روزست بعد از روز عید یازدهم و دوازدهم و سیزدهم روزهای خوردن و نوشیدن ست و آنها را ایام ضیافت الله نیز گویند و تشریق در لغت خشک کردن گوشت ست در آفتاب که دران ایام میکنند و نیز ذبح هدی در وقت طلوع آفتاب میکنند وذکر الله و ایام ذکر خداست عزوجل غالب بزرگ یعنی باوجود اکل و شرب غافل از ذکر خدا نباید بود چنانکه در قرآن شریف فرموده اند اذکروا الله فی ایام معدودات و ذکر خدا را درین آیت تفسیر کرده اند بتکبیرات بعد از نماز فرض و نزد ذبح قربانیها و رمی جمار و جز آن چنانکه در کتاب الحج بیاید رواه مسلم وله طرق اخری ذکرها المصنف فی التلخیص و اخرجه مسلم ایضا من حدیث کعب بن مالک و ابن حبان من حدیث ابی هریرة والنسائی من حدیث بشر بن سحیم و اصحاب السنن من حدیث عقبة بن عامر و البزار من حدیث ابن عمر ایام التشریق ایام اکل و شرب و صلوة فلا یصومها احد و روایت کرد ابوداؤد از حدیث عمر در قصه که آنحضرت امر میکرد ایشان را بافطار آن و نهی میکرد از صیام آن یعنی ایام تشریق و دار قطنی از حدیث عبدالله بن حذافة السهمی آورده ایام التشریق ایام اکل و شرب و بعال بعال بمعنی مواقعت نسا ست و این احادیث دال اند بر نهی از صوم ایام تشریق و اختلاف کرده اند درانکه نهی برای تحریم ست یا تنزیه جماعتی از سلف و غیرهم بتحریم رفته مطلقا و الیه ذهب الشافعی فی المشهور و ایشان میگویند که متمتع روزه دارد و نه غیر او و این بر تخصیص بقول او تعالی گردانیده اند ثلثة ایام فی الحج زیرا که آیت عام ست در ما قبل و ما بعد و حدیث خاص ست بایام تشریق و اگرچه در وی هم عموم ست نظر بسوی حاج و غیره پس خصوص وی مرجح باشد زیرا که مقصود ست بدلالت برانکه این ایام محل صوم نیست و ذات وی باعتبار ما هی هو جول ست برای آن گویا این روزها منافی صوم اند و بعضی گویند متمتع و کسیکه بروی هدی متعذر ست مثل محصر و قارن روزه دارد بنابر عموم آیت و حدیث آینده و شوکانی گفته حرام ست روزه در سه روز ایام تشریق بنابر نهی آنحضرت چنانکه از جماعتی از صحابه ثابت شده انتهی

وعن عایشة و ابن عمر رضی الله عنهما قالا لم یرخص فی ایام التشریق الا لمن لم یجد الهدی رخصت کرده نشد در روزهای تشریق مگر برای کسیکه نیافت هدی را برابرست که متمتع باشد یا قارن یا محصر بنابر اطلاق حدیث زیرا که فاعل ترخیص آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم و آن مرفوع ست و درین سه قول ست قول اسلم آنست که اگر مضاف بعهد آنحضرت ست حجت ست والا فلا و وارد شده است تصریح بفاعل در روایت دارقطنی و طحاوی مگر آنکه اسنادش ضعیف ست و لفظ وی این ست رخص رسول الله صلی الله علیه وسلم للمتمتع اذا لم یجد الهدی ان یصوم ایام التشریق و چون متمتع را خاص کرده است حجت نباشد برای اهل این قول و مروی ست از فعل عایشه و ابی بکر و فتوای علی علیه السلام و جماعتی بآن رفته که نهی برای تنزیه ست و صوم وی جائزست مر هر یکی را در سبیل گفته و هو قول لا ینهض علیه دلیل رواه البخاری عن عایشة و الدار قطنی عن ابن عمر من طریق یحیی بن سلام و گفت نیست یحیی قوی مصنف در تلخیص گفته این حدیث در حکم مرفوع ست و مثل قول صحابی ست امرنا بکذا و نهینا عن کذا و رخص لنا فی کذا انتهی

وعن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا تخصوا لیلة الجمعة بقیام من بین اللیالی ولا تخصوا یوم الجمعة بصیام من بین الایام الا ان یکون فی صوم یصومه احدکم مخصوص نگردانید شب جمعه را بشب خیزی از میان شبها و مخصوص نگردانید روز جمعه را بروزه داشتن از میان روزها مگر آنکه باشد روز جمعه در روزی که روزه میدارد یکی از شما بنذر یا عادت چنانکه روز دهم

یا یازدهم مثلا عادت کرد یا نذر کرده است اتفاقا روز جمعه دران تاریخ واقع شده باین عذر تنها روز جمعه روزه داشتن ممنوع نیست و حدیث دلیل ست بر تحریم تخصیص شب جمعه بعبادت و نماز و تلاوت غیر معتاد مگر انچه بدان نص وارد شده همچو قراءت سوره کهف که وارد شده است تخصیص لیلة الجمعه بقراءت وی و دیگر سور که احادیث بدان وارد شده در وی مقال ست و نیز دال ست این حدیث بعموم خود بر عدم مشروعیت صلوة رغائب در اول شب جمعه از رجب و اگر حدیث آن ثابت شود مخصص او باشد از عموم نهی لیکن در حدیث وی علما تکلم کرده اند و حکم بوضع نموده و نیز دال ست بر تحریم تنفل بصوم یوم وی بالانفراد ابن منذر گفته ثابت شده است نهی از صوم یوم جمعه چنانکه ثابت شده است از صوم یوم عید و ابو جعفر طبری گفته فرق ست درمیان عید و جمعه زیراکه اجماع منعقد ست بر تحریم صوم یوم عید و اگرچه یک روز قبل از وی یا بعد از وی روزه دارد و جمهور بآن رفته اند که نهی از افراد جمعه بصوم تنزیهی ست بحدیث ابن مسعود که روزه میداشت آنحضرت در غرهٔ هر ماه سه روز و کمتر بود که افطار کند روز جمعه اخرجه الترمذی و گفت حسن غریب پس فعل آنحضرت قرینهٔ آنست که نهی برای تحریم نیست و جواب داده اند بحمل که یکروز قبل یا بعد وی روزه داشته باشد و مع الاحتمال لا یتم الاستدلال و ابن عبد البر گفته این حدیث صحیح ست و نیست مخالفت میان او و درمیان احادیث سابقه زیراکه این محمول ست برانکه وصل میکرد آنرا بروز خمیس والله اعلم رواه مسلم اختلاف کرده اند در وجه حکمت تحریم صوم جمعه بالانفراد بر قولها در سبل گفته اظهر اقوال آنست که این روز عید ست چنانکه مرویست از حدیث ابی هریره مرفوعا یوم الجمعة یوم عیدکم و ابن ابی شیبه باسناد حسن از علی علیه السلام آورده که گفت هرکه باشد از شما تطوع کننده از ماه پس باید که روزه دارد روز پنجشنبه و روزه ندارد در روز جمعه زیراکه این روز خوردن و نوشیدن ست و این نیز از ادلهٔ تحریم صوم جمعه ذکر کرده اند و لازم نمی آید که از هر وجه مثل روز عید باشد زیراکه حرمت صوم یوم عید بروزه داشتن یک روز قبل یا بعد از وی زائل میشود انتهی گویم اقوال مذکوره را شیخ در لمعات استیفا کرده و گفته اقرب وجوه آنست که در انفراد جمعه بصوم مشابهت ست به یهود و نصاری که روزی معین را تعظیم میکنند و بعبادت و طاعت مخصوص گردانند چنانکه یهود یوم السبت را و نصاری یوم الاحد را جز انچه در شرع از تعظیم و تخصیص وی واقع شده آن ثابت ست و موهم آنمعنی نیست اما از پیش خود تعظیم و تخصیص نباید کرد بعده شیخ در ترجمه گفته گفت بندهٔ ضعیف عفا الله عنه که سبب نهی آنست که بنده را باید که در همه اوقات بعبادت و طاعت مشغول باشد و دائم متعرض نفحات الهی عز اسمه بود و وقت را مخصوص ساختن و در اوقات دیگر معطل بودن چیزی نیست و این معنی به نهی از تخصیص شب جمعه بقیام مناسب ترست کما لا یخفی علی المتفطن انتهی گویم این همه وجوه تخمین و ظن ست دلیلی قوی بران موجود نیست پس اولی تفویض ست بشارع تا چه حکمت در وی رعایت کرده باشد و از امام مالک نقل کرده اند که در موطا گفته نشنیدم من هیچیکی را از اهل علم و فقه از انها که اقتدا بایشان توان کرد که نهی کرده باشند از صوم یوم جمعه تنها و دیدم بعضی از ایشان را که روز جمعه تنها صوم میداشت و بدان تحری میکرد نووی گفته اینکه مالک گفته مبنی بر رای اوست و رای غیر وی مخالفت نیست و سنت مقدم ست بر رای او و رای غیر او و بتحقیق ثابت شده است در نهی از صوم یوم جمعه تنها و وارد شده است حدیث صحیح دران پس متعین ست قول بدان و مالک معذور ست که او را حدیث نرسید داودی از اصحاب مالک گفته که نرسید این حدیث مالک را و اگر میرسید مخالفت آن نمیکرد

وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یصومنّ احدکم یوم الجمعة الا ان یصوم یوما قبله او یوما بعده روزه ندارد یکی از شما روز جمعه مگر آنکه روزه دارد روزی پیش از جمعه یا روزی بعد از جمعه

یعنی تنها روزه جمعه ندارد بلکه روزهٔ دیگر که روز پنجشنبه یا روز شنبه باشد باوی ضم کند و اگر هر دو روز روزه دارد بهترست متفق علیه

و درین باب حدیثها ست در سبل گفته این دال ست بر زوال تحریم صوم بنابر حکمتی که معلوم نیست پس اگر تنها روزه دارد آنروز واجب ست

فطر آن چنانکه مفید اوست روایت احمد و بخاری و ابوداود از حدیث جویریه که در آمد آنحضرت بروی در روز جمعه و این صائمه بود پس گفت او را
روزه داشتی دیروز گفت نه فرمود فردا روزه خواهی داشت گفت نه فرمود افطار کن و اصل در امر وجوب ست انتهی **وعنه** ای ابی هریرة
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا انتصف شعبان فلا تصوموا چون منتصف شود ماه شعبان پس روزه مدارید
این دلیل ست بر نهی از صوم بعد انتصاف شعبان لیکن مقید ست بموافقت صوم معتاد کما تقدم و علما را در ان خلاف ست بسیاری از
شافعیه نهی را برای تحریم گفته اند و قیل یکره الا قبل رمضان بیوم او یومین فانه محرم و گفته از نیست مکروه و قیل انه مندوب و حدیث محمول
بجسیکه ضعیف گرداند او را صوم و گویا که ایشان استدلال کرده اند باین حدیث برانکه آنحضرت وصل میکرد شعبان را برمضان و لیکن مخفی نیست
که چون قول و فعل متعارض شود مقدم کرده شود قول رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه واستنکره احمد و گفت
احمد که این حدیث منکر ست زیرا که از روایت علا بن عبد الرحمن ست گویم وی از رجال مسلم ست مصنف در تقریب گفته انه صدوق ربما وهم انتهی
وصححه ابن حبان و غیره **وعن** الصماء بفتح صاد مهمله و تشدید میم و بمد صحابیه است و گویند که صما لقب اوست و نام وی بهیه است بضم موحده
و فتح ها و تشدید تحتیه و قیل اسمها بهیمه بزیادت میم اخوها عبد الله بنت بسر المازنیة بضم موحده و سکون مهمله رضی الله عنها ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا تصوموا یوم السبت الا فیما افترض علیکم روزه مدارید روز شنبه یعنی تنها
مگر در چیزیکه فرض کرده شده است بر شما اگر چه این افتراض بنذر باشد فان لم یجد احدکم الا لحاء عنبة پس اگر نیابد یکی از شما مگر
پوست درخت انگور لحاء بکسر لام و حای مهمله ممدوده عنب بکسر مهمله و فتح نون و موحده در سبل گفته فاکهه معروفه و مراد قشر اوست او عود
شجرة یا نیابد مگر چوب درخت فلیمضغه پس باید که بخاید آنرا یعنی افطار کند و بشکند روز شنبه را که داشته است و اگر طعام نیابد
بمانند پوست انگور یا چوب درخت هم بشکند و سبب نهی از صوم سبب لزوم تعظیم اوست بصوم و در تعظیم وی تشبیه ست بیهود و اگر چه
ایشان روزه نمیدارند بجهت بودن وی عید ایشان و لیکن تعظیم میکنند باین وجه و در حدیث ام سلمه بیاید که آنحضرت روزه میداشت روز یکشنبه
و شنبه بقصد مخالفت ایشان که ایشان روزه نمیدارند در ان بجهت آنکه عید ایشان ست پس در وقتی ترک کرد صوم سبت و احد را تا تعظیم
ایشان لازم نیاید و در وقتی دیگر روزه داشت بقصد مخالفت و جهت مختلف ست کذا قیل رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی
و ابن ماجه و نیز دارمی و رجاله ثقات و رجال سندش ثقات اند الا انه مضطرب مگر آنکه مضطرب ست زیرا که روایت کرده است
آنرا عبد الله بن بسر از خواهر خود صما و قیل عن عبد الله بن بسر و نیست در وی ذکر خواهر او و گفته اند که این خود علتی قادح نیست زیرا که
وی صحابی ست و قیل عنه عن ابیه بسر و قیل عن الصماء عن عائشة نسائی گفت هذا حدیث مضطرب مصنف گفته محتمل که از عبد الله عن ابیه
و عن اخته بواسطه باشد و این طریقه مصحح اوست و ترجیح کرد عبد الحق طریقه اول را و تابع شد او را در ین ترجیح دارقطنی لیکن این تلون
در حدیث واحد باسناد واحد با وجود اتحاد مخرج موهن روایت ست و منبی ست بقلت ضبط مگر آنکه از حفاظ مکثرین معروفین بجمع طرق
حدیث باشد که درین صورت دال بر قلت ضبط نخواهد بود و لیکن در ینجا چنین نیست بلکه اختلاف کرده اند در وی بر راوی نیز از
عبد الله بن بسر و قد انکره مالک و تحقیق انکار کرده است آنرا مالک و گفته هو کذب نقله عنه ابوداود و قال ابوداود هذا
منسوخ و گفت ابوداود که این حدیث منسوخ ست گویا مراد وی آنست که ناسخ اوست حدیث آینده یعنی **وعن** ام سلمة
رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثر ما کان یصوم من الایام یوم السبت و یوم الاحد

بدرستیکه آنحضرت بیشتر از آنچه روزه میداشت از روزهای دیگر روز شنبه و یکشنبه بود و کان یقول و بود که میگفت در سبب روزه داشتن درین دو روز انهما یوما عید للمشرکین بدرستیکه این دو روز دو روز عید اند مر مشرکان را و انا ارید ان اخالفهم و من میخواهم که مخالفت کنم ایشانرا مراد بمشرکان کافران اند که یهود و نصاری باشند و گویند که بت پرستی نیز با ایشان راه یافته بود و بت پرستی یهود و نصاری خود امری مشخص بود و چون روز عید ایشان ست روزه نمیدارند پس در روزه داشتن درین روز مخالفت ایشان باشد و تتمه این کلام در حدیث صماء بنت بسر گذشت اخرجه النسائي واحمد والبيهقي پس نهی از صوم در اول امر بود که آنحضرت موافقت اهل کتاب دوست میداشت و در آخر امر استحباب صوم سبت و احد ست برای مخالفت اهل کتاب و ظاهرش صوم هر یک علی الانفراد والاجتماع ست و گفته اند که نهی از افراد صوم بود مگر آنکه قبل یا بعد او روزه دارد و در حدیث عایشه است نزد ترمذی که بود آنحضرت که روزه میداشت در یک ماه شنبه و یکشنبه و دوشنبه و در ماه دیگر روز سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه وصححه ابن حبان وهذا لفظه

و لیکن لفظ ابن حبان ست در حدیث صماء ست که فرمود آنحضرت روزه ندارید روز شنبه مگر در آنچه مفترض ست بر شما اخرجه احمد واصحاب السنن وابن حبان والحاكم والطبراني والبيهقي وصححه ابن السكن و نقل کرد حاکم از زهری که چون ذکر کرده میشد او را این حدیث میگفت این حدیث حمصی ست از اوزاعی و همیشه کاتم بودم آنرا تا آنکه دیدم که مشتهر شد و گفت ابو داود در سنن که گفت مالک این حدیث کذب ست و او را معارض ست باسناد صحیح از حدیث ام سلمه در بدر منیر گفته نیست این معارض چنانکه حاکم زعم کرده است بلکه محمول ست بر افراد سبت بصوم و حدیث ام سلمه بر صوم یوم قبل یا بعد والله اعلم **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن صوم يوم عرفة بعرفة نهی کرد رسول خدا از روزه داشتن روز عرفه در عرفات از جهت وجدان مشقت و جهد در ادای وظائف آن در سبل گفته حدیث ظاهر ست در تحریم صوم و باین رفته است یحیی بن سعید انصاری و گفته واجب ست افطار آن بر حاج و گفته اند لا باس به ست اگر از دعا ناتوان نگردد و این از شافعی منقول ست و اختاره الخطابي و جمهور بر آنند که افطار مستحب ست و اما آنحضرت پس صحیح این ست که روز عرفه بعرفه مفطر بود در حج خود و لیکن دال نیست ترک صوم بر تحریم او آری دال ست بر آنکه افطار افضل ست زیرا که آنحضرت نمیکند مگر افضل مگر آنکه گاهی مفضول هم برای بیان جواز بعمل آرد و معهذا در حق وی افضل باشد بنا بر آنچه در وی ست از تشریع و تبلیغ بفعل و لیکن اظهر تحریم ست زیرا که اصل نهی همین ست رواه الخمسة غير الترمذي يعني احمد وابو داود ونسائی وابن ماجه و نیز حاکم و بیهقی و در سندش حوشب بن عقیل ست راوی از مهدی هجری و وی مجهول ست وصححه

ابن خزيمة والحاكم واقره الذهبي في مختصر المستدرك ولم يعده من الضعفاء في المغني واستنكره العقيلي و گفت عقیلی منکر ست زیرا که در سندش مهدی هجری ست و او ضعیف ست رواه العقيلي في الضعفاء من طريقه وقال لا يتابع عليه والراوي عنه مختلف فيه و گفت عقیلی که مروی ست از آن حضرت صلی الله علیه وسلم باسانید جیاد که وی روزه نداشت روز عرفه در عرفه و صحیح نیست از آنحضرت نهی کردن از روزه آن گفت مصنف تصحیح کرد آنرا ابن خزیمه و توثیق کرد مهدی مذکور را ابن حبان انتهی و گفت ابن معین لا اعرفه كذا في الخلاصة و در تقریب در حق حوشب بن عقیل گفته انه ثقة و مروی ست از ام الفضل بنت الحارث که بعضی مردم شک کردند روز عرفه در روزه داشتن رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس بعضی گفتند که روزه دار ست و بعضی گفتند که روزه دار نیست پس فرستاد میمونه نزد آنحضرت قدح شیر و آنحضرت در توقف بود بعرفه سوار بر شتر خود پس نوشید آن شیر را متفق علیه واخرجه النسائي والترمذي وابن حبان من حديث ابن عمر و لفظ وی این ست که حج کردم با آنحضرت

پس روزه نداشت و با ابی بکر همچنین و با عثمان پس روزه نداشت و من روزه نمیدارم و نه امر میکنم بدان و نه نهی میکنم ازان و اخرجه النسائی
من حدیث ابن عباس و هو فی الصحیح من حدیثه عنه عن ام الفضل و ازینجا معلوم شد که آنحضرت صائم نبود و همچنین ابوبکر و عمر و عبد الله بن عمر
و عمل سلف نیز برین ست و از بعضی اهل علم منقول ست که روزه داشته اند بعرفات و ظاهر اختلف میشود باختلاف احوال در قوت
و ضعف **وعن** عبد الله بن عمرو رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا صام من صام الابد
روزه نداشت کسیکه روزه داشت مدام اختلاف کرده اند در معنی این حدیث شارح مصابیح گفته این را دو معنی ست یکی آنکه دعای بد
بر صائم بطریق زجر بر صنیع وی دوم آنکه اخبارست بآنکه او را ثواب صوم و فضیلت وی حاصل نیست ابن حجر گفته اگر این دعای بدست پس وای
بر آنکس که آنحضرت بروی دعا کرده باشد و اگر معنی وی خبرست پس وای بر کسیکه خبر داد آنحضرت که وی روزه دار نیست و چون روزه او نشد
ثواب برای وی چگونه نوشته خواهد شد متفق علیه در سبل گفته اختلاف کرده اند علما در صیام ابد گروهی بتحریم رفته و هو اختیار ابن خزیمة
لهذا الحدیث و ما فی معناه و گروهی بجواز رفته و هو اختیار ابن المنذر و تاویل کرده اند احادیث نهی را از صیام دهر بآنکه مراد ازان صیام
مع ایام منهی عنها ست از عیدین و ایام تشریق و این تاویل مردود ست بجهت نهی کردن آنحضرت ابن عمرو را از صوم دهر و تعلیل فرمودن
بآنکه نفس او را بروی حق ست و اهل او را حق ست و ضیف او را حق ست و لقوله اما انا فاصوم و افطر فمن رغب عن سنتی فلیس منی پس
تحریم اوجه ست از روی دلیل و از ادلهٔ تحریم ست حدیث ابی موسی مرفوعا هر که روزه دارد همیشه تنگ کرده شود بروی جهنم این چنین و قبض کرد
کف مبارک خود را و در لفظی عقد بیده اخرجه احمد و ابن حبان و ابن خزیمة و البیهقی و ابن ابی شیبة و لفظ ابن حبان این ست که تنگ کرده شود
بروی جهنم این چنین و عقد کرد تسعین را و رجالش رجال صحیح اند و جمهور گویند مستحب ست صوم دهر کسی را که ضعیف نشود از ادای حقوق
و تاویل کرده اند احادیث نهی را بتاویل غیر راجح و استدلال کرده اند بآنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم تشبیه داد شش روزهٔ شوال را با رمضان
و روزهٔ سه روز را از هر ماه بصوم دهر پس اگر نه صائم دهر مستحق ثواب میشد تشبیه چه قسم میداد و جواب داده اند که این بر تقدیر مشروعیت
اوست زیرا که آن مغنی ست از وی چنانکه نماز پنجگانه مغنی ست از پنجاه نماز که فرض شده بود پس اگر یکی آنرا واجب فی السنة بگذارد
مستحق ثواب نشود بلکه مستوجب عذاب گردد آری ابن السنی از حدیث ابو هریره مرفوعا آورده من صام الدهر فقد وهب نفسه من الله الا انا
اما صحتش معلوم نیست و للمسلم عن ابی قتادة بلفظ لا صام و لا افطر و مسلم راست از حدیث ابی قتاده باین لفظ که نه روزه داشت
آنکس و نه افطار کرد و مؤید اوست حدیث ترمذی از وی بلفظ لم یصم و لم یفطر عدم افطار خود ظاهر ست اما در توجیه عدم صوم اختلاف کرده اند
بعضی گفته اند که از جهت مخالفت وی سنت را که موجب نقص اجر اوست بر صوم و بعضی گفته اند از جهت التزام آن صوم ایام منهیه را و بعضی
گفته اند از جهت زیان زده شدن شخص بدان بمشقت و القای نفس در تهلکه و عجز از جهاد و ادای حقوق دیگر و باین توجیهات مخصوص میگردد نهی
بکسیکه افطار نکند در ایام منهیه و بکسیکه متضرر گردد و ضعیف شود و لهذا جماعتی از ائمه بجواز آن رفته اند مر کسی را که حالش خلاف آن بود
و استدلال کرده اند بآنکه محکی ست از بعضی صحابه مثل ابی طلحة انصاری و حمزة بن عمرو اسلمی و آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز مقرر داشت
ایشان را بدان و منقول ست از بسیاری از تابعین و جز آن و بعضی گفته اند معنی وی آنست که عادت کرد و خو گرفت بآن زائل میگردد
کلفت و مشقت که مدار اجر و ثواب بر آنست که مقصود از شرعیت صوم ست و این وجه بر عکس آنست که وجه اول افاده کرده از
وقوع در کلفت و مشقت و الله اعلم کذا فی اشعة اللمعات ترمذی در جامع خود گفته قومی میگویند که صوم دهر بر تقدیری تحقق پذیرد که روز عید و فطر

و عید ضحی و ایام تشریق نیز افطار نکند و هر که درین ایام افطار کند بیرون آید از حد کراهت و صوم دهر نداشته باشد و همچنین مروی ست از مالک بن انس و این قول شافعی ست و احمد و اسحق نیز مانند آن گفته اند انتهی گفت محرر سطور عفی عنه ظاهر سیاق حدیث نهی از صوم دهر در ان ست که علت این نهی صوم ایام منهیه نیست بلکه علت آن تجاوز از حد اعتدال و دخول در حد رهبانیت و فوات حق نفس و اهل و عیال و وجود مشقت و اعتیاد بصوم ست و لهذا اختیار ایمه اربعه نهی ست ازان و کفایت میکند ازان صوم داود علیه السلام که صوم یوم و افطار یوم ست و سنت مقدم ست بر همه توجیهات و تعلیلات و احتیاط در توکیل حکمت او ست بعلم شارع و الله اعلم بالصواب

باب الاعتکاف

اعتکاف در لغت لزوم شی ست و حبس نفس بران و در شرع درنگ کردن در مسجد بر صفت مخصوص قدریکه آنرا درنگ توان گفت به نیت در مصفی گفته اما درنگ کردن پس ماخوذ ست از استعمال اهل شرع لفظ اعتکاف را برین حقیقت یقال عکف و اعتکف ای اقام و مکث پس مجرد مرور در مسجد بغیر درنگ اعتکاف نباشد و اما قید شرعی پس از جهت التزام اهل شرع ست مسجد را در اعتکافات خویش و از جهت آنکه استحباب اعتکاف بسبب مرابطه است در مسجد و از جهت آنکه خدای تعالی میفرماید و انتم عاکفون فی المساجد و اما نیت پس بحدیث انما الاعمال بالنیات و فیه نظر زیرا که لبث در مسجد دو قسم ست قسمی ست که او را اعتکاف گویند و قسمی هست که آنرا انتظار نماز و مانند آن می نامند پس فرق در دو قسم بقیدی می باید کرد و نیت اعتکاف صلاحیت فرق ندارد زیرا که مصادر و لازم می آید پس لابد ست از مکث طویل که مصلیان آنقدر نمیکنند مثل یکروز و الله اعلم و قیام رمضان یعنی نماز گذاردن یا تلاوت کردن در شبهای وی از جهت ایمان و حسبة لله نووی گفته حاصل میشود قیام رمضان بصلوة تراویح و این اشاره است بآنکه شرط نیست استغراق تمام شب بصلوة نافله دران و می آید آنچه در کلام نووی ست **عن** ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من قام رمضان ایمانا و احتسابا غفر له ماتقدم من ذنبه کسیکه قیام کند رمضان را یعنی نماز گذارد یا تلاوت کند در شبهای وی از روی ایمان بخدا و امتثال بامر وی و تصدیق بوعدهٔ وی و چشم داشت اجر و ثواب وی آمرزیده شود او را آنچه پیش رفته است از گناه وی نصب ایمانا و احتسابا بر مفعول له بودن ست و احتساب از حسب ست بمعنی اعتداد از عد و هر که بعمل خود وجه الله میخواهد او را محتسب ازان جهت گویند که وی اعتداد میکند بعمل خود پس گویا در حال مباشرت آن فعل اعتداد بآن کرده قاله فی النهایة متفق علیه زیاده کرد نسائی در روایت خود لفظ ماتقدم و ماتاخر و اطلاق ذنب شامل ست صغائر و کبائر را و نووی گفته معروف اختصاص ست بصغائر و به جزم امام الحرمین و نسبت کرده ست آنرا قاضی عیاض بسوی اهل سنت و این مبنی ست بر آنکه بخشیده نمی شوند کبائر مگر بتوبه و حدیث دلیل ست بر فضیلت قیام رمضان و محتمل که مراد جمیع لیالی وی باشد و هر که قیام بعض لیالی کند حاصل نشود او را مغفرت مذکور و نووی و الظاهر آنست که حاصل میشود این قیام بصلوة و ترکه یازده رکعت ست چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در رمضان میکرد کما سلف فی حدیث عائشة و اما تراویح بطریقیکه الآن معتاد ست در عصر آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع نشده عمر بن الخطاب در خلافت خود آنرا ابتداع نموده و ابی بن کعب را بجمع مردم حکم کرده و در قدر صلوة ابی اختلاف ست گفته اند که یازده رکعت میگذارد و گفته اند بست و یک و گفته اند بست و گفته اند بست و سه و قیل غیر ذلک کذا فی سبل السلام **وعن** عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل العشر الاخیر من رمضان شد میزره بود رسول خدا چون در می آمد دههٔ اخیر از رمضان این تفسیر مدرج ست از کلام راوی محکم می بست

ازار خود را کنایت ست از اجتهاد در عبادات زیاده بر عادت یا از گوشه گرفتن از زنان و ظاهر اول ست چنانکه در حدیث عایشه است نزد مسلم که بود آنحضرت کوشش می نمود و مشقت می کشید در عمل در عشر اواخر رمضان از انچه نمی نمود در غیر عشر اواخر و در روایت علی ست شد مئزره و اعتزل النساء و عطف مقتضی مغایرت ست و احیی لیله و زنده میداشت شب خود را یا زنده میداشت نفس خود را در شب احیای لیل که میگویند دو معنی دارد یا بمعنی زنده گردانیدن شب ست چه حیات وقت و تازگی وی در عبادت کردن ست دران یا بمعنی زنده گردانیدن خود ست دران شب چه حیات آدمی در بیداری ست خصوصا بعبادت و خواب در حکم موت ست و بیکار رسے حکم مرده وارد **شعر** رهین دیده شب زنده دار خویشتنم ٭ که تلخ کرد برای تو خواب شیرین را ٭ در سبل گفته القاع احیا بر لیل مجاز عقلی ست زیراکه زمانه احیای نفس خود ست و مراد بدان بیداری ست وایقظ اهله و بیدار میگردانید اهل خانه خود را تا آنها نیز عبادت کنند و از سعادت دریافت شب قدر محروم نمانند لانه خاتمة العمل والاعمال بخواتیمها **شعر** مشام را بشمیم گلی نوازش کن ٭ نسیم غالیه سا در وزیدن ست مخنث متفق علیه بین الشیخین البخاری و مسلم و هم روایت ست از عایشه صدیقه رضی الله عنها

قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اراد ان یعتکف صلی الفجر بود آنحضرت وقتی که میخواست که اعتکاف کند میگذارد نماز فجر را ثم دخل معتکفه پستر می درامد در جای اعتکاف خود استدلال کرده است باین حدیث کسیکه قائل ست که ابتدای اعتکاف از اول نهار عشره اخیره کند و باین قائل ست اوزاعی و ثوری و لیث در یک قول و ابو حنیفه و مالک و شافعی و احمد برانند که در اید پیش از غروب آفتاب چون خواهد اعتکاف شهر یا عشر را و محمل این حدیث آن میدارند که آنحضرت شب در مسجد می درامد و چون نماز صبح میگذارد در حجره که برای او میساختند داخل میشد و منقطع میگردید از خلق و متفرد میگشت و مراد بمعتکف آن حجره است که از حصیر و مانند آن برای اعتکاف او میساختند چنانکه در حدیث صحیح آمده است پس ابتدای اعتکاف از وقت مغرب می بود و تخلی و انفراد وقت صبح کذا قالوا لیکن ظاهر حدیث ناظر در مذهب اول ست و لفظ اذا اراد ان یعتکف صریح در انست که اراده اعتکاف وقت صبح واقع میشد نه از ابتدای شب و سنت مقدم ست بر احتمال عقلی متفق علیه و رواه ابو داود و ابن ماجه ایضا و باقی اصحاب کتب سته نیز مطولا و در سبل این حدیث را اگر فته لیکن در بعض نسخ متن یافته نشد و اعتکاف در ظاهر مذهب حنفیه سنت مؤکده است از جهت مواظبت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بران تا آنکه گذشت ازین عالم چنانکه در صحیحین ست از حدیث عایشه که گفت زهری عجب دارم از مردم که چگونه ترک کردند اعتکاف را و آنحضرت عمل میکرد بنوافل گاهی و ترک میکرد گاهی و ترک نکرده اعتکاف را هرگز و واجب نگفتند آنرا با وجودیکه یکسال نه نشست در سال دیگر قضا کرد و در عشره نشست زیراکه داب آنحضرت در واجب با وجود مواظبت آن بود که امر میکرد بدان و انکار میکرد بر ترک آن و در اعتکاف گفت کسیکه دوست میدارد از شما که اعتکاف کند باید که بکند کما فی الصحیحین و نشستن در سال دیگر در عشره بجهت قضا نبود بلکه در سال وفات بود بجهت کمال شوق و تهیئا و استعداد بوصول درگاه **وعنها** و هم روایت ست از عایشه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یعتکف العشر الاواخر من

رمضان حتی توفاه الله عز وجل بود آنحضرت که اعتکاف میکرد در ده شب اخیر از رمضان تا آنکه میرانید او را خدای تعالی و این بعد از آنکه در عشره اول و اوسط نشست و شب قدر را اندر یافت و نمودند که شب قدر در عشره اواخر ست و این حدیث دلیل ست بر مواظبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر اعتکاف و بر اینکه اعتکاف سنت ست ابو داود از احمد نقل کرده که گفت نمیدانم هیچکی را از علما خلافی در اینکه اعتکاف سنت ست و لبا مقصود از وی نیز جمع قلب ست بر الله تعالی بخلوت با خلو معده و اقبال بروی تعالی و تنعم بذکر وی و اعراض از ما عدای او سبحانه تعالی

متفق علیه شیخ در ترجمه گفته صواب آنست که اعتکاف بر سه قسم ست واجب و آن اعتکاف نذر ست که واجب گردانیده است آنرا بر نفس خود و سنت و آن در عشرهٔ اخیر رمضان ست و جز این دو قسم مستحب ست انتهی گویم اختلاف ست در آنکه سنت مؤکده اعتکاف حاصل میشود در غیر رمضان یا در بعض عشر اخیر وی یا نه بعضی فضلا گفته اند نعم فی الکل منهما و بعضی دیگر گفتند حاصل نمیشود مؤکده خارج رمضان زیرا که مواظبت نکرد آنحضرت بر ادای آن مگر در رمضان ولیکن چون در بعض روایت باین لفظ آمده است کان یعتکف فی العشر الاخیر من رمضان فهمیدند که در بعض عشر اخیر هم حاصل میشود و همچنین روایات فقهیه از کلمهٔ فی که دال ست بر مجرد ظرفیت نه بر استیعاب اما تحقیق آنست که حصول سنت مؤکده بدون مواظبت نیست و نبود مواظبت آنحضرت بران مگر با استیعاب عشر اخیر چنانکه در جمع الجوامع ست از حدیث ابی که بود آنحضرت اعتکاف میکرد در دهٔ اخیر از رمضان پس سفر کرد یکسال و اعتکاف نکرد و چون شد سال قابل اعتکاف کرد بست روز اخرجه احمد و ابوداؤد والنسائی و ابن خزیمة و ابوعوانة و ابن حبان و حاکم و در حدیث ابوهریره است نزد بخاری که اعتکاف میکرد هر سال ده روز پس اعتکاف کرد بست روز در سالیکه قبض کرده شد دران پس عشر درین طرق معیار اعتکاف مؤکد واقع شده و این بیان آن طرق ست که در وی کلمهٔ فی واقع شده و نیز شرعیت اعتکاف برای التماس شب قدر ست و او تا ر عشر اخیر پس لازم آمد استیعاب و عدم ترک والاشبه فعل مجانین باشد و عبارات کتب شافعیه نیز همچو عبارات کتب حنفیه درین باب معاصر غیر محرر حق التحریر واقع شده و بعض اهل علم را درین باب مناظره ایست که در مکهٔ معظمه با بعض اصحاب خود کرده و دران گفته که چون مرافعهٔ این امر بحضور حضرت استاذ علامه وحجة فهامه شیخنا محمد بن بکر الصدیقی الاشعری بردیم بدیهه گفت که نفس اعتکاف سنت ست علی العموم و اما سنت اعتکاف پس خاص ست بمواظبت یعنی بر عشرهٔ اخیر از رمضان مع الاستیعاب والله اعلم بالصواب

وعنها قالت ان کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لیدخل علی راسه وهو فی المسجد گفت عایشه بود رسول خدا که در آورد سر مبارک خود را بر من و حال آنکه وی در مسجد می بود فارجله پس شانه میکردم سر آنحضرت را ترجیل شانه کردن موی فرو هشتن و در وی جواز برآوردن معتکف ست سر خود از مسجد یعنی خروج بعض بدن غیر مضر ست و اینکه جایز ست عمل یسیر از افعال خاصه بانسان و حال آنکه وی در مسجد باشد و مشروع ست او را نظافت و غسل و حلق و تزیین و جایز ست استخدام زوج از زوجه وکان لا یدخل البیت الا لحاجة و بود که در نمی آمد خانه را و بر نمی آمد از مسجد مگر برای حاجت انسانی از بول و غائط و اتفاق کرده اند بر استثنای این هر دو و اختلاف کرده اند در غیر اینها از حاجات همچو اکل و شرب و ملحق ست ببول و غائط خروج برای قصد و حجامت و همچنین جایز ست خروج برای غسل جنابت بر وجوب خروج از مسجد نزد آن و همچنین برای نماز جمعه اما غسل جمعه پس روایتی صریح دران از اصول یافته نشد جز آنکه در شرح او را گفته که بیرون می آمد برای غسل فرض باشد یا نفل قال الشیخ گویم در فتاوای حجت گفته جایز ست معتکف را خروج برای هفت چیز بول و غائط و وضو و اغتسال نفل باشد یا فرض و جمعه و حاجت سلطان و امری که لابد ست ازان و چون فارغ شود از نماز و دبر گردد اذا کان معتکفا چون می بود اعتکاف کننده متفق علیه در کتب حنفیه مثل تبیین وغیره نوشته اند که اگر بر آید برای جنازه یا نماز وی واگرچه متعین شود بر وی یا برای انجای غریق یا حریق یا جهاد اگرچه نفیر عام باشد یا برای شهادت باطل شود اعتکاف او بخلاف حاجت انسان که آن معلومة الوقوع ست پس مستثنی باشد و اگر مسجدی که در وی اعتکاف کرده است منهدم شود و ازانجا بمسجدی دیگر نقل کند اعتکاف صحیح باشد زیرا که آن مکان مسجد نماند و همچنین اگر اهل آن مسجد در وی نماز هیچگانه نگذارده باشند و همچنین اگر ظالمی باکراه بیرون کند یا بر نفس خود یا مال خود از دست کفار بترسد که درین صورت هم اعتکاف فاسد نمیشود و همچنین اگر زنی معتکف باشد و مطلقه گردد او و امیر رسد که بخانهٔ خود برگردد و وی هنوز بر اعتکاف خود ست هایچ همه در اعتکاف واجب ست که بر نفس خود واجب گردانیده

واما در اعتکاف نفل که بدون ایجابش شروع کند خروج بعذر و بی عذر لا باس به ست در ظاہر روایت واللفظ للبخاری در مصفی گفته در اعتکاف دو رای ظاہر میشود چنانکه در صلوة العید گفته شد یعنی میل شافعی بآنست که اعتکاف مرابطه است در مسجد و استحباب آن از جهت معنی مرابطت ست الا آنکه خروج را برای حاجت قاطع اعتکاف عشرهٔ اخیره مثلا نساخته اند بجهت ضرورت و بجهت آنکه گویا مستثنی ست در اول نیت پس اگر نیت مطلق اعتکاف کرد تا وقتی که از مسجد نه برامده است بر اعتکاف خود ست و چون از مسجد برامد برای حاجت ضروریه یا غیر آن اعتکاف وی تمام شد و اگر باز اعتکاف خواهد نیت جدیدی باید کرد و این مبنی ست بر آن رای که بشافعی نسبت کردیم پس ضرورة در اعتکاف مدت متتابعه ست نه مطلق اعتکاف و بر رای دیگر درینجا نظر ست بلکه ظاہر آنست که اگر نیت عود دارد و برای حاجت ضروریه براید بر اعتکاف خود ست و همچنین اگر هیچ نیت حاضر نشد زیرا که اعتکاف با خروج برای حاجت ضروریه مخالفت ندارد و قاطع او نمی تواند بود الا خروج به نیت نقض اعتکاف یا خروج غیر ضروری و غیر مستثنی و اگر نیت مدتی معین متتابع کرده است مثل عشرهٔ اخیرهٔ رمضان اداے ما نوی نمی تواند شد مگر بمکث این مدت و خروج برای حاجت ضروری کالمستثنی ست و اما خروج برای غیر آن اگر در اول نیت تعرض استثنای آن کرده است پس جائز ست و اگر تعرض نکرده است جائز نیست و آیا قاطع آن اعتکاف ست یا قاطع آن نیت بغیر نیت قطع یا قاطع آنست در صورت طول مدت خروج ظاہر آنست که قاطع آن نیست بلکه او را جائز نیست و مشروعیت استثنا ماخوذ ست از آن رای که بشافعی نسبت کردیم زیرا که خروج برای حاجت نقض مدت متتابعه نمیکند از جهت آنکه کالمستثنی ست پس آنچه استثنای او تصریح کرده شد اولی ست بعدم نقض و بر رای دیگر ظاہر عدم مشروعیت استثنا است و فقیر گوید حل اختلاف بین الرایین آنست که اگر مطلق اعتکاف بمعنی مکث در مسجد نیت کرده است متحقق میشود در صورت استثنا و غیر آن و اظهر در آن رای شافعی ست و اگر اتباع اعتکاف که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عشرهٔ اخیرهٔ رمضان میکردند قصد کرده است آن اتباع حاصل نمیشود با استثنا و مانند آن و اظهر در آن صورت رای مالک و ابی حنیفه است و هم روایت ست از عایشه رضی الله عنها قالت السنة علی المعتکف ان لا یعود مریضا ولا یشهد جنازة ولا یمس امراة ولا یباشرها سنت بر معتکف آنست که عیادت نکند مریض را و حاضر نشود نماز جنازه را و مساس نکند زن را و مباشرت نکند مس سودن بدن ست و مباشرت نیز بهمین معنی ست و بشره روی پوست مردم و گفته اند که مراد بمس مجامعت ست و وی مبطل ست اعتکاف را باتفاق و مباشرت در غیر فرج بعضی گفته اند مبطل ست و بعضی گویند مبطل نیست و بعضی گویند اگر انزال کند مبطل ست والا نه و در هدایه گفته اگر جماع کرد در غیر فرج و انزال کرد یا بوسه داد یا لمس کرد و انزال کرد باطل میگردد اعتکاف وی زیرا که این در معنی جماع ست تا آنکه فاسد میگردد بوی روزه و اگر انزال نکند فاسد نمیگردد و اگرچه حرام ست در مصفی گفته حرام ست بر معتکف جماع کردن در مسجد و بیرون آن قال الله تعالی ولا تباشروهن وانتم عاکفون فی المساجد لفظ فی المساجد متعلق ست بعاکفون پس وقتی که معتکف ست اگرچه از مسجد برای حاجت ضروریه برامده است مباشرت بر وی حرام باشد و مباشرت دون جماع مانند لمس و قبله نیز حرام ست بجهت عموم لفظ مباشرت و جماع معتکف به نسیان ناقض نیست مانند جماع صائم به نسیان انتهی ولا یخرج لحاجة الا لما لا بد منه و بیرون نیاید معتکف مگر برای حاجتی و کاری که چاره نیست از آن و در مسئله خلاف بسیار ست و لیکن دلیل قائم ست بر مفهوم این حکم در مصفی گفته هر که اتباع آنحضرت صلی الله علیه وسلم قصد کرده باشد در اعتکاف او را لابد ست اجتناب از آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم اجتناب میفرمودند از آن و اگر مطلق مکث در مسجد نیت کرده است آن سخن دیگر ست ظاہر این ست که خروج برای نماز جمعه نیز حاجت ضروریه ست

وکالمستثنی ست ومشروع ست بجهت عموم قول الله تعالی اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله انتهی مصنف گفته جزم کرده است
دارقطنی که حدیث عایشه تا همین لفظ ست وماعدای وی از روایت دیگر ست کذا فی الفتح ودرینجا گفته ان آخره موقوف چنانکه بیاید **ولا**
اعتکاف الا بصوم ونیست اعتکاف مگر بروزه وروزه شرط ست در اعتکاف وبه قالت الحنفیة شوکانی گفته وارد نشده است چیزی که
دلالت کند بر شرط بودن صوم الا قول عایشه وحدیث نذر عمر را داوست ونیست حجت مگر در قول ثابت از آنحضرت وثابت نشد از وی آنچه
دال باشد بر اینکه نیست اعتکاف مگر بصوم بلکه ثابت ست خلاف آن در نذر عمر در حدیث متفق علیه وروایت کرده است ابوداود از عایشه
مرفوعا که نیست اعتکاف مگر بصوم وغیر او این را از قول عایشه روایت کرده وهمین را ترجیح داده اند حفاظ حدیث انتهی گویم مراد بحدیث عایشه همین
حدیث باب ست وروایت کرده است آنرا النسائی ونیست دران لفظ قالت السنة ابوداود گفته سوای عبدالرحمن بن اسحق هیچکس نمی گوید که درین
حدیث لفظ قالت السنة ست ودر سبل گفته در اشتراط صوم خلاف ست واین حدیث موقوف دال بر اشتراط اوست ودر وی حدیثها ست بعضی
در نفی شرطیت وبعضی در اثبات آن والکل لاینهض حجة مگر آنکه اعتکاف از فعل آنحضرت امری معروف ست ووی اعتکاف نکرد مگر صائم واعتکاف
او در عشر اول شوال ظاهر در انست که روزه داشت دران واعتکاف نکرد مگر در ثانی شوال زیراکه روز عید روز شغل بنماز وخطبه وخروج بسوی
جبّانه است ولیکن بمجرد فعل حجت بر شرطیت قائم نمیشود **ولا اعتکاف الا فی مسجد جامع** ونیست اعتکاف مگر در مسجد جامع مراد بمسجد جامع
درینجا مسجد جماعت ست یا بیان افضل واولی ست واکثر علما بر شرطیت مسجد اند مگر بعض علما وباین رفته است امام احمد وابوحنیفه وجمهور گویند
جائز ست در هر مسجد مگر کسیکه لازم ست او را جمعه که مستحب ست برای وی جامع نزد شافعی وحنفیه مر زنان را در مسجد بیت تجویز کرده اند وقول قدیم شافعی
نیز همین ست وامام مالک شرط کرده مسجد جامع را وقولی از شافعی نیز همین ست ولیکن آنحضرت اعتکاف نکرد مگر در مسجد خود وآن مسجد جامع بود شوکانی
گفته مشروع شد اعتکاف در هر وقت در مسجد ها هر مسجد که باشد زیراکه معنی اعتکاف شرعا همین ست که در مسجد بنشینند وهر که در غیر مسجد می نشیند
معتکف نامیده نمیشود ووارد شده آنچه دال ست بر آنکه نیست اعتکاف مگر در مسجد جامع اخرجه ابن ابی شیبة وسعید بن منصور من حدیث حذیفة
واتفاق دارند علما بر اشتراط مسجد در اعتکاف مگر محمد بن عمر بن لبابه مالکی که جائز داشت آنرا در هر مکان انتهی **رواه ابوداود ولا باس برجاله**
روایت کرد این را ابوداود ونیست باک برجال سند وی **الا ان الراجح وقف آخره** مگر آنکه راجح وقف آخر اوست یعنی قول عایشه که نیست اعتکاف
مگر بصوم مالک در موطا گفته جائز ست معتکف را که اعتکاف کند دران مساجد که خوانده نمیشود در انجا جمعه وقتی که واجب نمیشود بروی که براید
ازین مسجد بسوی مسجد دیگر که خوانده میشود دران جمعه بغوی گفته که خروج برای جمعه واجب ست بر معتکف در غیر مسجد جامع جائز نیست ودر ترک آن
واختلاف کرده اند در بطلان اعتکاف او سفیان ثوری وابوحنیفه گفته اند که اعتکاف باطل نمیشود چنانچه باطل نمیشود بخروج برای قضای حاجت
انسانی ومالک وشافعی گفته که باطل میشود واز احادیث داله بر عدم شرطیت صیام ست این حدیث **وعن ابن عباس رضی الله**
عنه قال لیس علی المعتکف صیام الا ان یجعله علی نفسه نیست شرط بر معتکف روزه مگر آنکه واجب گرداند بر نفس خود یعنی
نذر صوم کند **رواه الدارقطنی والحاکم والراجح وقفه ایضا** وراجح وقف اوست نیز بر ابن عباس بیهقی گفته الصحیح انه موقوف
ودر رفعه وهم گویم اجتهاد را درین باب مسرحی است پس قائم نشود دلیل بر شرطیت صوم در اعتکاف مگر بالتزام آن بنذر چنانکه در حدیث ابن عمر ست
که پرسید عمر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که نذر کرده بودم در جاهلیت که اعتکاف کنم شبی در مسجد حرام فرمود ایفا کن نذر خود را متفق علیه پس اگر
صوم شرطی بود امر بایفای این نذر نمیفرمود وحنفیه بجواب آن گویند که در روایتی بجای شب لفظ روز آمده پس شب با روز مراد ست چنانکه

از روز شب یا روز مراد می باشد و این جواب ضعیف است و حدیث ابن عمر دال است بر مشروعیت اعتکاف در هر وقت بنا بر ورود دادله ترغیب
دران و نیامد چیزی که دلالت کند بر تخصیص **وعن** ابن عمر رضي الله عنه ان رجالا من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم
اُرُوا ليلة القدر في المنام گفت ابن عمر بدرستیکه مردی چند از یاران آنحضرت نموده شدند شب قدر را در خواب مصنف گفته واقف
نشدم من بر نام هیچیکی ازین جماعت و بالجمله گفته شد ایشانرا در خواب که این شب في السبع الاواخر در هفت شب اخیرست محتمل که
مراد هفت شب اخیر باشد که متصل عشرین اند یا هفت شب آخر که متصل آخر شهر اند و این ظاهر ترست والله اعلم فقال رسول الله پس فرمود
آنحضرت صلى الله عليه وسلم اَرٰى بضم همزه ای اظن رؤياكم قد تواطأت ای توافقت لفظا و معنى في السبع الاواخر می بینم و میپندارم
و گمان میکنم خواب شمارا که بتحقیق مطابق افتاده است در هفت شب اخیر فمن كان متحريها فليتحرها في السبع الاواخر پس کسیکه هست طلب کننده
شب قدر را پس باید که طلب کند اورا در هفت شب اخیر و در وی دلالت ست بر عظم شان رؤیا و جواز استناد بسوی وی در امور وجودیه بشرطیکه
مخالف قواعد شرعیه نباشد و ليلة القدر را ليلة القدر ازان گویند که تقدیر کرده میشود در وی ارزاق و نوشته میشود و قضا کرده میشود آجال
و احکام که درین سال بوقوع می آید و قدر باین معنی بسکون دال نیز آمده است اگرچه مشهور تحریک دال ست و بعضی گفته اند از جهت عظم قدر
و شرف وی یا از جهت آنکه طاعات را درین شب قدری زائد ست بر آنچه در غیر اوست **شعر** شبی وصل ست طی شد نامهٔ هجر ؛ سلام فيه
حتى مطلع الفجر ؛ متفق عليه و مسلم از حدیث ابن عمر مرفوعا آورده که بجوئید اورا در دهه آخر پس اگر ضعیف شود یکی از شما یا عاجز آید پس
مغلوب نشود بر سبع بواقی و در روایت احمد ست که دیدند مردی شب قدر را شب بست چهارم پس فرمود آنحضرت بجوئید اورا در عشر بواقی در شبهای
وتر ازان و اخراج کرد احمد از حدیث علی علیه السلام مرفوعا که اگر غلبه کرده شوید شما پس غلبه کرده نشوید بر سبع بواقی و سبل گفته جمع میان روایات
باین طریق ست که عشر برای احتیاط ست و همچنین سبع و تسع زیرا که مظنهٔ آن همین ست وهو اقصى ما يظن فيه الادراك انتهى گویم حافظ ابن تیمیه رح
در شرح عمده گفته که اخراج کرد احمد از حدیث ابن عباس که پرسید عمر بن الخطاب اصحاب رسول خدا را و گفت میدانید شما که آنحضرت فرموده است
در شب قدر که طلب کنید اورا در عشر اواخر در وتر پس در کدام وتر شما می بینید گفت ابن عباس پس اکثار کردند قوم در بیان وتر یعنی هر یکی
وتری ذکر کرد پس گفت عمر چیست ترا سخن نمیکنی تو ای ابن عباس گفت اگر خواهی سخن کنم از رای خود گفت از رای تو می پرسم گفت دیدم خدا را
که بسیار کرده است ذکر سبع در قرآن چنانکه هفت آسمان و هفت زمین و هفت طواف و هفت جمار و ما شاء الله من ذلك و پیدا کرد انسان را
از هفت و گردانید رزق او را از هفت در هفت پس گفت عمر این همه که ذکر کردی شناختم پس چیست معنی قول تو که پیدا کرد انسان را از
هفت گفت ابن عباس گفتم خلق الانسان من سلالة من طين ثم جعله نطفة في قرار مكين الى قوله خلقا آخر بیشتر خواندم انا صببنا الماء صبا
الى قوله وابا پس می بینم ليلة القدر را اگر در شب بست و سوم که باقی ماند هفت گفت عمر غلبتموني على ان لا تاتون باجابة هذا الغلام الذي
لم يجتمع شؤون راسه انتهى **وعن** معاوية بن ابي سفيان رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال في
ليلة القدر ليلة سبع وعشرين شب قدر شب بست و هفتم از رمضان ست رواه ابوداود والراجح وقفه روایت کرد این را
ابوداود مرفوعا و راجح وقف اوست بر معاویه و لیکن او در حکم رفع ست زر بن حبیش بکسر زا و تشدید را گفت پرسیدم ابی بن کعب را
که برادر تو ابن مسعود میگوید هر که قیام کند سال تمام وی در می یابد شب قدر را گفت رحمت کند خدا ابن مسعود را میخواهد که اعتماد نکنند
مردم آگاه باش که وی میداند که شب قدر در رمضان ست در دهه اخیر در شب بست و هفتم بعده سوگند خورد ابی بن کعب که آن شب بست و هفتم

زر بن حبیش گوید گفتم بکدام دلیل میگوئی ای ابا منذر و این کنیت ابی بن کعب ست گفت بعلامتی که خبر داده است ما را آنحضرت که آفتاب
در صبح آن شب می برآید در حالیکه نیست او را شعاعی رواه مسلم پس بقرینه این حدیث در حکم رفع باشد و بعضی از فضلا ذکر کرده اند که خدای تعالی
ذکر کرد لفظ لیلة القدر را در سورهٔ انا انزلناه سه جا و این نه حرف ست و مجموع آن بست و هفت میشود و این و امثال این همه امارات ظنیه است
نه دلائل قطعیه و هیچکس را الیقین حاصل نیست در ان و اگر آنحضرت را بود و اذن کرده نشد به تعیین هر صحابه را و اگر کسی از صحابه باشد که او را
اعلام کرده باشند وی نیز ممنوع بود از اظهار آن بجهت حکمتی که در اخفای آنست و الله اعلم و مروی ست از ابی ذر که وی پرسید رسول خدا را
و سوگند داد و پس در غضب آمد آنحضرت را و فرمود اگر اذن میکرد خدا که خبر دهم بدان خبر میدادم شما را و لهذا گفت مصنف رح وقد اختلف
في تعيينها على اربعين قولا و تحقیق اختلاف کرده شده است در تعیین وی یعنی شب قدر بر چهل قول و شوکانی گفته متجاوز از از تعیین
و در حجة الله البالغة گفته لیلة القدر دو لیل ست یکی شبی که جدا کرده میشود در وی هر امر حکیم و در وی فرود آمده است قرآن جملة واحدة بعده
نازل شد نجما نجما و این شب در تمام سال می باشد و واجب نیست که خاص در رمضان بود آری رمضان مظنه غالبه اوست و اتفاق افتاد
که این شب در رمضان بود نزدیک نزول قرآن دوم شبی ست که می باشد در وی نوعی از انتشار روحانیت و آمدن ملائکه بسوی ارض پس
متفق میشوند مسلمانان درین شب بر طاعت و منعکس میشود انوار ایشان در میان یکدیگر و نزدیک میشوند بایشان فرشتگان و دور میشوند شیاطین
و مستجاب میشود دعا و طاعات ایشان و این شب در هر رمضان ست در شبهای طاق دهه اخیر میشود و متقدم و متاخر و خارج نمیشود از رمضان پس هر که
لیلة القدر اولی را اراده کرد گفت که این در هر سال ست و هر که ثانی را قصد کرد گفت آن در عشرهٔ اخیرهٔ رمضان ست و اختلاف صحابه در تعیین این شب
مبنی ست بر اختلاف ایشان در یافتن این شب انتهی گوییم امام ابو حنیفه نیز قائل ست بتقدم و تاخر و تحول آن در تمام حول اوردها في فتح الباري
وارد کرده ام آن چهل قول را در فتح الباری شرح صحیح البخاری و نیست حاجت بذکر آن درینجا زیرا که بعضی ازین اقوال در تعیین وی نیست
چنانکه قول برفع آن و قول بانکار از ان و مصنف این همه را در اربعین شمرده و بعضی از انها چنان ست که نیست دلیل بران در سبل گفته
و اظهر اقوال آنست که شب قدر در سبع او اخر ست و انتقال میکند چنانکه مفهوم میشود از حدیث باب و ارجی او تار و تر نزد شافعیه بیست و یکم
و سی ام و بست و سیم ست بموجب حدیث ابی سعید و عبد الله بن انیس و ارجا نزد جمهور بست و هفتم ست انتهی و مصنف در فتح الباری بعد سرد جمله
اقوال گفته و ارجحها کلها انها في وتر العشر الاواخر و شیخ الاسلام ابن تیمیه رح گفته و بکل حال فلا یجزم بلیلة بعینها انها لیلة القدر على الاطلاق
بل هي مبهمة في العشر کما دلت علیه النصوص انتهی و اما حکمت اخفای وی پس گفته اند تا مردم جدی و اجتهادی کنند در طاعت و اعتماد
و اتکال نکنند بران و شک نیست که اکثر احادیث در ان اند که در رمضان ست خصوصا در اوتار عشرهٔ اخیر خصوصا در شب بست و هفتم
و هر که اجتهاد کند در بیداری شبهای یک سال تمام دریابد انشاء الله تعالی و وارد شده است در احادیث ترغیب و تحریض بر زنده داشتن
آن شب و مختار آنست که معتبر احیای اکثر لیل ست و اگر تمام شب احیا کند و منجر بملال و اختلال فرائض و سنن مؤکده نگردد افضل و اکمل ست
و الا هر مقدار که توفیق قیام یابد مقصود حاصل ست و لیس للانسان الا ما سعى و ان سعیه سوف یری و کان سعیه مشکورا رزقنا الله تعالى وعن
عائشة رضي الله عنها قالت قلت يا رسول الله ارايت ان علمت اي ليلة ليلة القدر ما اقول فيها گفت عائشه گفتم
ای رسول خدا خبر ده مرا که اگر بدانم کدام شب ست شب قدر و دریابم آنرا چه گویم از ذکر و دعا در ان شب قال قولي فرمود بگو این دعا را اللهم
انك عفو تحب العفو فاعف عني خداوندا بدرستیکه تو عفو کننده بود و دوست میداری عفو را پس عفو کن از من شعر کریما ببخشای

برحال ما که هستم اسیر کمند هوا ٭ نداریم غیر از تو فریاد رس ٭ توئی عاصیان را خطا بخش و بس ٭ رواه الخمسة غير ابي داود یعنی احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه وصححه الترمذي والحاكم در سبل السلام گفته قیل علامت وی آنست که شخص مطلع بران هر چیز را ساجد می بیند و گفته اند انوار ساطعه در هر مکان تا آنکه در مواضع مظلمه هم می بیند و قیل میشنود سلام یا خطاب را از فرشتگان و گفته اند علامت وی استجابت دعای بیننده اوست و طبری گفته که این لازم نیست زیرا که گاهی این شب حاصل میشود و هیچ چیزی دیده و شنیده نمیشود و اختلاف کرده اند در انکه آیا واقع میشود ثواب مرتب مر کسی را که اتفاق افتاد او را این شب و ظاهر نشد بروی چیزی یا این ثواب موقوف بر کشف اوست اول مذهب طبری و ابن عربی و دیگران ست و ثانی مذهب اکثر و دلیلش حدیث ابو هریره است نزد مسلم باین لفظ من يقم ليلة القدر فيوافقها نووی گوید ای يعلم انها ليلة القدر و يحتمل که مراد موافقت او باشد در نفس الامر اگرچه وی نداند که همین شب ليلة القدر ست و مصنف همین را ترجیح داده و گفته انکار نمیکنم حصول ثواب جزیل را برای کسی که قیام کرد برای ابتغای ليلة القدر اگرچه موافق نشود او را و نیست کلام مگر در حصول ثواب معین موعود به که آن مغفرت ذنوب متقدمه است انتهی

وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تشد بضم دال مهمله بنا بر آنکه نفی ست و مروی ست بسکون بنا بر آنکه نهی ست الرحال جمع رحل بمعنی پالان که برای شتر همچو زین برای اسپ باشد و شد وی درینجا کنایه است از سفر زیرا که غالبا برای همین باشد الا الى ثلثة مساجد یعنی بسته نشود پالانها مگر بسوی سه مسجد یعنی سفر نکنید بقصد دریافت نفس امکنه و بقعهائی که آنرا فضیلت ذاتی باشد و نماز کردن دران افضل بود از جای دیگر مگر بسوی این ۳ مسجد و باین بیان خارج شد رفتن بجای برای کسب علم و زیارت اهل علم و تجارت و جز آن از انچه دران رفتن برای دریافت مکان و تبرک بدان نیست بلکه برای ادراک چیزی ست که در انجاست مثل این گفته است شیخ نور الحق دهلوی در تیسیر القاری شرح فارسی صحیح بخاری و در حجة الله البالغه گفته حق نزدم آنست که قبر و محل عبادت ولی از اولیاء الله و طور همه برابرست در این نهی و در مسوی گفته مدلول این حدیث آنست که شد رحال بسوی غیر این سه مسجد برای معنی قربت و تخصیص مکان منهی عنه ست و شاید که حکمت دران باز داشتن باشد از انچه میکردند آنرا اهل جاهلیت از اختراع مواضع که تعظیم میکردند آنرا برای خود و در مصفی گفته تحقیق درینجا آنست که در جاهلیت سفر میکردند بمواضع متبرکه بزعم خویش پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم سد باب تحریف نمود و سفر را برای مواضع متبرکه غیر این مسجد بقصد خصوصیت تبرک بآن مواضع منع فرمود تا امر جاهلیت رواج نگیرد آیا نمی بینی که بصره غفاری نهی را شامل طور داشت و ابو هریره را از طور منع کرد والله اعلم انتهی و مصنف در فتح الباری گفته مستثنی منه درینجا محذوف ست پس یا عام تقدیر کنند که بسوی هیچ جای برای هیچ امری پالان نباید بست یا اخص از ان گیرند و نیست سبیل بسوی تقدیر اول بسبب مفضی بودن آن بسوی سد باب سفر از برای تجارت و صله رحم و طلب علم و غیره پس متعین شد ثانی و اولی آنست که انچه کثیر المناسبت باشد تقدیر نمایند یعنی بسته نشود پالانها بسوی هیچ مسجدی برای نماز مگر بسوی این ۳ مسجد انتهی و باین رفته اند اکثر فقها و محدثین و همچنین گفته اند در شرح این حدیث و عبارات ایشان در رساله منتهی المقال مذکور ست و بعضی معنی حدیث چنین گفته اند که اگر کسی نذر کند که نماز گذارد در مسجدی سوای این سه مسجد پس شد رحال نکند بسوی آن مسجد بلکه در هر مسجدی که نماز گذارد از عهده نذر برمی آید مگر این ۳ مسجد که اگر نذر گذاردن نماز در یکی از ینها خواهد کرد تا وقتی که نماز دران نخواهد گذارد از عهده نذر نخواهد برامد قاله البغوي و ابن بطال و التوربشتي شارح المصابیح و ابن عبد البر و محمود بن جمله و غیرهم و بعضی گفته اند معنی حدیث آنست که سفر نکند برای اعتکاف بسوی هیچ مسجدی مگر این سه مسجد و رفته اند بعض سلف بسوی آنکه صحیح نیست

اعتکاف مگر درین مسجدها نه دیگر مساجد کذا فی العینی وایراد مصنف این حدیث را در باب الاعتکاف از همین جای ست وبعضی تقدیر میکنند مستثنی منه عام تر از مسجد وغیره وگویند معنی حدیث آنست که شد رحال نکنند بقصد زیارت قبور صالحین ودیگر مواضع فاضله واین منقول ست از جوینی وقاضی عیاض وقاضی حسین وگفته اند که این نهی برای تحریم ست لیکن قسطلانی تخطیهٔ ایشان کرده ومصنف در فتح الباری بطلان آن گفته ونووی حکم بغلط بودن این مفهوم کرده اما در سبل السلام گفته که حدیث دال ست بر فضیلت این مساجد ودال ست بمفهوم حصر خود برانکه شد رحال بقصد غیر ثلثه همچو زیارت صالحین احیا باشند یا اموات بقصد تبرک وقصد مواضع فاضله بقصد تبرک بدان ونماز گذاردن دران حرام ست وقد ذهب الی هذا الشیخ ابو محمد الجوینی الشافعی وبه قال القاضی عیاض المالکی وطائفه ودال ست بران روایت اصحاب سنن از انکار ابی بصرهٔ غفاری برابی هریره در خروج بسوی طور وگفت لو ادرکتک قبل ان تخرج ما خرجت واستدلال کرد بهمین حدیث ووافقه ابو هریره ورفته اند جمهور بسوی آنکه غیر محرم ست واستدلال کرده اند بانچه ناهض نیست وتاویلات کرده اند حدیث باب را تاویل بعید ولا ینبغی التاویل الا بعد ان ینهض علی خلاف ما دلوه الدلیل انتهی گوئیم میگویند آنکه ابو بصرهٔ غفاری ابو هریره را از رفتن طور منع کرده وجهش آن بود که ابو هریره جانب طور بقصد نماز گذاردن دران رفته بود نه برای مجرد زیارت چنانکه طرق حدیث بصره بران دلالت دارد وپس فهمیدن نفی سفر برای زیارت صلحا ودیگر حاجات جائزه از ان مسامحت ست ودر بعض طرق حدیث باب تصریح آمده است به نهی سفر بسوی غیر این هر سه مسجد از برای نماز پس مستثنی منه لفظ مساجد باشد زیرا که در استثنای مفرغ همچو مستثنی منه عام که اقرب باشد بسوی مستثنی ونباشد بعید غیر متداول در عرف تقدیر میکنند ورعایت اقتضای مقام را در تقدیر عام ناگزیر میدانند پس نهی از سفر بطرف مساجد دیگر سوای این هر سه مسجد بقصد نماز ست دران پس پس مقصود این ست که شد رحال بطرف هیچ مسجدی اگرچه مسجد قبا ومسجد خیف باشد بقصد صلوة دران نکنند زیرا که این هر ۳ سه مسجد منصوص اند برای این غرض وسفری که باین قصد نباشد بلکه مقصود از ان امر دیگر بود همچو تعلم از عالمی یا زیارت بزرگی یا تجارتی ممنوع نیست

کاتب حروف گوید عفا الله عنه مسئله سفر برای زیارت قبور صلحا وانبیا مختلف فیه ست بالاتفاق بر اینکه نفس زیارت اموات مستحب بلکه سنت ست اما شد رحل برای آن پس نزد بعضی جائز ست اگر بر وجه مسنون باشد یعنی مقصود از ان دعا برای اموات واستغفار برای شان واعتبار گرفتن ونگاه کردن در بی ثباتی دنیا وراغب بودن در آخرت بود ودلیلش حدیث نهیتکم عن زیارة القبور فزوروها ست اخرجه مسلم گویند در وی دلالت ست بر جواز سفر برای زیارت قبور ورحلت بسوی آن چون دور باشد وخاص نیست بودن آن در بلد وقریه وصیغهٔ امر بعد حظر برای وجوب ست وضرور ست که جانب فعل دران راجح باشد بر جانب ترک چنانکه در اصول حنفیه ست پس لفظ فزوروها عام ست خواه بسفر باشد یا غیر سفر واگر گویند که درین سفر ایهام معصیت وشرک ست گوئیم که مقصود ما زیارت مسنون ست نه زیارت ممنوع که آن در سفر وحضر هر دو منهی عنه ست وآنانکه سفر برای زیارت ناجائز دارند میگویند که از حدیث مذکور که دران امر بزیارت وارد ست نفس جواز زیارت ثابت شده نه سفر برای آن ومؤید اوست ماثور نبودن سفر بعد این امر از فعل وعمل آنحضرت وقرون مشهود لها بالخیر پس اگر دلالت فزوروها عام می بود از سفر وحضر لامحاله بعضی از صحابه وتابعین این معنی از وی فهمیده بعمل می آوردند حال آنکه از هیچیکی از ینها منقول نشده که برای زیارت کسی شد رحال کرده باشد آری اگر یکی در شهری بتقریبی دیگر مثل تحصیل علم یا کسب معاش یا جز آن وارد شده زیارت قبور آنجا کند لا باس به ست که این سفر خاص برای زیارت واقع نشده بخلاف سفر تجارت وطلب علم که از تقریر شارع وفعل اصحاب او ثابت شده لهذا داخل حدیث لا تشد الرحال نباشد وسفر زیارت اگرچه علی الاطلاق مظنهٔ شرک ومعصیت نیست

اما از عوام کمتر کسی باشد که باین بلا مبتلا نشده و در فتح این ذادن بدان فتح باب اوست خصوصا درین زمانه و لهذا جماعتی کثیر و جمی غفیر مستثنی
را در حدیث باب عام از مساجد گرفته اند و مقصود شارع پی برده و هو الصواب در تفهیمات گفته هر که رفت بسوی بلدهٔ اجمیر یا بسوی قبر سالار
مسعود غازی یا آنچه مانا ست بدان از برای حاجتی که طلب میکند آنرا پس وی آثم ست باثمی که اکبر ست از قتل و زنا و نیست او مانند او مگر کسیکه
می پرستد مصنوعات را یا مانند کسی ست که میخواند لات و عزی را مگر آنکه ما تصریح نمیکنیم بتکفیر وی بنا بر عدم نص شارع درین امر خاص انتهی پس
مقصود مانع از سفر زیارت نظر بعدم ورود رخصت آن از شارع صراحة سد ذرائع مفاسد ست و عدم نقل این سفر از سلف و شارع مؤید اوست
المسجد الحرام یعنی مسجد حرام و مراد بآن تمام حرم ست چنانکه ابوداود طیالسی از طریق عطا روایت کرده که گفته شد او را این فضل تنها در مسجد
یا در حرم گفت بلکه در تمام حرم و مسجدی هذا دوم مسجد من که این ست یعنی مسجد مدینه والمسجد الاقصی سوم مسجد اقصی نامیده شد بدان
جهت آنکه ورای او مسجدی نبود قاله الزمخشری و حدیث دال ست بر فضیلت این هر سه مسجد و بر آنکه افضل اینها مسجد حرام ست زیرا که تقدیم
ذکر دلیل مزیت مقدم ست باز مسجد مدینه باز مسجد بیت المقدس و دال ست برین روایت بزار از حدیث ابی الدرداء مرفوعا باسناد حسن الصلوة
فی المسجد الحرام بمائة الف صلوة والصلوة فی مسجدی بالف صلوة والصلوة فی بیت المقدس بخمس مائة صلوة و درین معنی حدیثهای دیگر ست
و اختلاف کرده اند در آنکه این مساجد عام ست از فرض و نفل یا خاص ست باول طحاوی و غیره گفته اند مختص بفرض ست لقوله صلی الله علیه وسلم
افضل صلوة المرء فی بیته الا المکتوبة و لیکن مخفی نیست که لفظ صلوة معرف بلام جنس عام ست پس شامل نافله هم باشد مگر آنکه گویند لفظ صلوة
چون مطلق باشد متبادر نمیشود از وی مگر فریضه پس شامل نافله نباشد والله اعلم متفق علیه این حدیث در صورت نفی ست و مراد بآن نهی ست مجازا گویا فرمود لا تستقیم
شرعا ان یقصد المساجد بالزیارة الا هذه البقاع لاختصاصها بما اختصت به من المزیة التی شرفها الله تعالی و اهل اصول گفته اند که خبر شارع آکد ست از امر و نهی ای

کتاب الحج

بفتح حاء و کسرهٔ مهمله هر دو لغت ست بمعنی قصد و در شرع قصد بیت الله ست بر وجه مخصوص و فرضیت وی در سال ششم ست از هجرت نزد جمهور
و حافظ ابن القیم در هدی سنه نه یا ده اختیار کرده و همچنین در سفر السعادة عربی گفته که چون فرض شد حج در سال نهم اشتغال کرد به تجهیز اسباب سفر
فی الفور و اما قوله تعالی و اتموا الحج و العمرة لله الآیه پس نزول وی در سال ششم ست و این دلالت نمیکند بر فرضیت حج و عمره بلکه
در وی امر ست باتمام حج و عمره بعد شروع در آن انتهی و در سبل گفته و فیه خلاف و این رکن ارفع و اعلای ارکان دین و نمایان ترین شعائر
اسلام ست و جامع ست میان عبادت مالیه و عبادت بدنیه و هدم میکند گناهان صغیره را بالاتفاق و کبیره را نیز و خلافی که هست در حقوق العباد ست
نه حقوق الله و در روایتی آمده که دعا کرد آنحضرت در مزدلفه بعفو دماء و مظالم از امت و مستجاب شد والله اعلم و دلیل فرضیت وی از قرآن شریف
این کریمه است و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا و منکر فرضیت وی کافر ست لقوله تعالی و من کفر فان الله غنی عن العالمین

باب فضله و بیان من فرض علیه

باب در بیان فضیلت حج و بزرگی آن که ثابت ست باحادیث صحیحه و بیان کسیکه فرض کرده شده است بر وی عن ابی هریرة رضی
الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال العمرة الی العمرة کفارة لما بینهما عمره تا عمرهٔ دیگر کفارت ست مر گناهان
را که واقع شدند میان دو عمره چنانکه در وضو و نماز و رمضان وارد شده است و علما در انجا مخصوص بصغائر داشته اند و ظاهر این ست
که اینجا نیز همین مراد خواهد بود و کفارت از کبائر مخصوص بحج ست عمره در لغت بمعنی زیارت ست و قیل القصد و در شرع احرام و سعی و طواف

وحلق يا تقصير نام نهاده شد عمره زيرا كه زيارت كرده ميشود بسبب وی خانه كعبه را و قصد كرده ميشود بسوی وی و در قول وی العمرة الی العمرة دليل ست بر تكرار عمره و بر آنكه نيست كراهت در ان و نه تحديد بوقت و مالكيه گويند مكروه ست زياده از يك عمره در يك سال و استدلال كرده اند بآنكه نكرد آنحضرت صلی الله عليه وسلم عمره را مگر از يك سال تا سال ديگر و افعال آنحضرت نزد ايشان محمول ست بر وجوب يا ندب و جواب داده اند كه معلوم ست از احوال آنحضرت كه بعض چيزرا ترك ميداد و حال آنكه كردن آن مستحب می بود برای رفع مشقت از امت ميخواست آنحضرت بسوی عمره بقول خود و ظاهر حديث عموم اوقات ست در شرعيت آن و اليه ذهب الجمهور و گفته اند مگر متلبس بحج و قيل مگر ايام تشريق و قيل يوم عرفه و قيل مگر اشهر حج برای غير متمتع و قارن و اظهر آنست كه مشروع ست مطلقا و كردن آنحضرت آنرا در اشهر حج رد قول بكراهت اوست در ايام مذكور زيرا كه نبود هر چهار عمرهٔ او مگر در اشهر حج كما هو معلوم اگرچه عمرهٔ رابعه در حجة الوداع بود زيرا كه آنحضرت حج قران نموده كما تظافرت عليه الادلة و اليه ذهب من الائمة الاجلة والحج المبرور ليس له جزاء الا الجنة و حج مبرور نيست او را جزا مگر جنت حج مبرور گفته اند آنست كه در وی ارتكاب مناهی نكند و سمعه و ريا نباشد و اين صحيح ست و رجحه النووی و اصح آنست كه مراد بدان حجی ست كه بدرگاه حق مقبول افتد و اگرچه سبب قبول همان ست كه گفته اند و ليكن فضل خدا واسع ست گاهی قبول ميكند از بنده و می گذارد از تقصيرات وی و عفو ميكند و گفته اند نشان حج مبرور آنست كه بهتر از آنكه رفته است بر گردد و بيايد راغب در آخرت و زاهد در دنيا و بمعاصی عود نكند احمد و حاكم از حديث جابر آورده اند كه گفته شد ای رسول خدا چيست بر حج فرمود اطعام طعام و افشای سلام و در سندش ضعفی هست و اگر اين حديث بثبوت رسد تفسير بدان متعين گردد متفق عليه و درين باب حديثها نيست كاتب حروف درين باب چهل حديثی جمع كرده

وعن عايشة رضي الله عنها قالت قلت يا رسول الله على النساء جهاد قال نعم گفت عايشه رض گفتم ای رسول خدا هست بر زنان جهاد و اين اخباری ست كه مراد بدان استفهام ست فرمود آری هست عليهن جهاد بر زنان جهادی ست كه لا قتال فيه نيست قتال در ان گويا وی گفت ما هو فرمود الحج والعمرة آن جهاد حج و عمره است و اطلاق لفظ جهاد برين هر دو مجاز ست تشبيه بجهاد و اطلاق وی بران بجامع مشقت ست و در قول وی لا قتال فيه ايضاح مراد ست و بذكر آن خارج شد از استعاره بودن جواب از اسلوب حكيم ست رواه احمد و ابن ماجة واللفظ له ای لابن ماجة و اسناده صحيح و در حج زن شرط ست وجود زوج يا محرم كه همراه باشد از جهت نهی آنحضرت صلی الله عليه وآله وسلم در حديث شيخين از مسافرت زنی كه زوج و محرم با خود ندارد الا آنكه شافعی معنی نهی خوف فتنه فهميده است و جماعهٔ از نسوهٔ ثقات را بجای محرم ساخته است واصله فی الصحيح يعنی صحيح بخاری و اين عبارت مصنف مفيد آنست كه چون لفظ صحيح مطلق آيد مراد بدان بخاری باشد زيرا كه فرد كامل در صحاح اوست و لفظ وی اين ست كه گفت عايشه بنت طلحه گفت ام المومنين عايشه طلب دستوری كردم آنحضرت را در جهاد يعنی اذن طلبيدم كه اگر بفرمايد بجهاد روم فرمود جهاد شما ای طائفهٔ زنان حج ست يعنی بس ست مر زنان را كه بحج بيرون آيند و حاجت نيست كه بجهاد بر آيند و در لفظی اين ست كه گفت عايشه ای رسول خدا می بينيم جهاد را افضل عمل آيا پس جهاد نكنيم فرمود نه ليكن افضل جهاد حج مبرور ست و اطلاق روايت احمد افاده آن كرد كه حج و عمره قائم مقام جهاد ست در حق زنان و نيز افاده آن كرد كه عمره واجب ست مگر از حديث جابر كه بيايد معلوم ميشود كه مندوب ست

وعن جابر بن عبد الله رضي الله عنه قال اتى النبي صلى الله عليه وسلم اعرابی فقال يا رسول الله اخبرني عن العمرة واجبة هي فقال لا وان تعتمر خير لك آمد بادیه نشينی رسول خدا را پس گفت ای رسول خدا خبر ده مارا از عمره كه آيا واجب ست آن فرمود واجب نيست و اگر عمره كنی تو بهتر ست ترا اعرابی بفتح همزه نسبت ست بسوی اعراب كه ساكنان باديه و طالبان مساقط غيث و كلا اند برابر ست كه از عرب باشند

يا از موالي ايشان وعربي كسي ست كه منسوب باشد بسوي عرب وجمع او اعراب ست وجمع اعرابي براعراب وأعارب هردو آيد وخيريت عمره
دال ست بر ندب او وبرانكه غير مستوية الطرفين ست تا آنكه باشد از مباح واتيان باين جمله دافع توهم تردد اوست ميان اباحت وندب
وقتي كه واجب نشده بلكه ظاهر وى اباحت ست زيراكه اصل همين ست پس باين جمله مندوب بودن او بيان فرمود رواه احمد والترمذي
مرفوعا والبيهقي ودر سندش حجاج بن ارطاة ست واو ضعيف ست گفت بيهقي محفوظ از جابر موقوف ست والراجح وقفه على جابر كذا
رواه ابن جريج وغيره زيراكه اعرابي از وى سوال كرده ووى ازان جواب داده واجتهاد زاد در وى مسرح نيست ومروي ست از جابر مرفوعا
ودر وى ابن لهيعة ضعيف ست واخرجه ابن عدي من وجه آخر ضعيف زيراكه در سندش ابي عصمه است واو را كاذب گفته اند وجماعتي
ازان ايمه كه تصنيف كرده اند در احكام مجرده از اسانيد نقل كرده اند تصحيح وى از ترمذي وتنبيه كرد مؤلف امام برانكه در تصحيح وى نظر ست زيراكه اكثر
بر تضعيف حجاج اند واتفاق دارند برانكه وى مدلس ست وگفت نووي لائق نيست كه اعتبار كرده شود بكلام ترمذي در تصحيح وى چه اتفاق كرده اند
حفاظ بر تضعيف وى مثل ائمه وابن المبارك وابن مهدي ويحيى القطان ويحيى بن معين واحمد بن حنبل وغيرهم وافراط كرد ابن حزم وگفت
كه آن مكذوب باطل ست در سبل گفته وفي الباب احاديث لم تقم بها حجة ونقل كرد ترمذي از شافعي كه انه ليس في العمرة شيء ثابت انها
تطوع وفي ايجابها احاديث لا تقوم بها الحجة كحديث عائشة الماضي انتهى **وعن** جابر مرفوعا وروايت ست از جابر بطريق رفع
الحج والعمرة فريضتان حج وعمره دو فريضه اند پس اگر ثابت شود اين حديث ناهض باشد بر ايجاب عمره مگر مصنف درينجا ذكر مخرجين
اين حديث نكرده ونه ذكر تكلم وران وليكن در تلخيص گفته اخرجه ابن عدي والبيهقي من حديث ابن لهيعة عن عطاء عن جابر وابن لهيعة ضعيف
وقال ابن عدي هو غير محفوظ عن عطاء واخرجه ايضا الدارقطني من حديث زيد بن ثابت بزيادة ولا يضرك بايهما بدأت وفي احدى طريقيه ضعف
وانقطاع في الاخرى ورواه البيهقي عن زيد بن ثابت من طريق ابن سيرين موقوفا واسناده اصح وصححه الحاكم انتهى ودر حديث ابن مسعود ست
مرفوعا كه فرمود آنحضرت متابعت كنيد ميان حج وعمره يعني بكنيد هر يكي را بعد ديگري پس بدرستيكه آنها دور ميكنند فقر وگناهان را چنانكه
دور ميكند دمه آهنگري ريم وچرك آهن را رواه الترمذي والنسائي واحمد وابن ماجة وچون ادله ايجاب عمره وعدم ايجابش مختلف آمده
علماهم در وى سلفا وخلفا مختلف اند ابن عمر بوجوب رفته رواه عنه البخاري تعليقا ووصله عنه ابن خزيمة والدارقطني وعلق ايضا عن
ابن عباس انها القرينتها في كتاب الله واتموا الحج والعمرة ووصله عند الشافعي وغيره وتصريح كرد بخاري بوجوب وتبويب كرد بران بقول خود
باب وجوب العمرة وفضلها بعده حديث ابن عمر وابن عباس آورده واستدلال كرده اند ديگران بر وجوب وى بحديث حج عن ابيك واعتمر واين
حديث صحيح ست صححه الترمذي ورواه الخمسة شافعي گفته لا اعلم في ايجاب العمرة اجود منه وزياده كرد احمد ولا اصح منه وبوجوب رفته اند حنفيه لما ذكر من
الادلة وليكن در عالمگيريه گفته العمرة عندنا سنة وليست بواجبة واما استدلال بقوله تعالى واتموا الحج والعمرة لله پس جوابش آنست كه آيت مفيد
وجوب اتمام ست واين متفق عليه ست بعد احرام عمره بعد اگرچه بطريق تطوع باشد واظهر روايت از شافعي آنست كه عمره فرض ست در سبل گفته والادلة
لا تنهض عند التحقيق على الايجاب الذي الاصل عدمه انتهى گويم جماعتي از اهل حديث بوجوب وى رفته منهم اسحق والثوري والمزني ومروي ست قول
بوجوب عمره از علي وعائشه وزين العابدين وطاوس وحسن بصري وابن سيرين وسعيد بن جبير ومجاهد وعطا وهو الراجح **وعن** انس
رضي الله عنه قال قيل يا رسول الله ما السبيل قال الزاد والراحلة گفت انس گفته شد اى رسول خدا چيست مراد
بسبيل در قوله تعالى من استطاع اليه سبيلا فرمود توشه يعني آنقدر كه در رفتن وآمدن او ورا وعيال او را كافي باشد وراحله يعني

سواری که بران سوار رود و آید در مصفی گفته معتبر در زاد و راحله آنست که فاضل از حوائج ضروریه باشد مانند دین و نفقه کسیکه نفقه او فرض ست
و بیع مسکن و عبد که بآن محتاج باشد ضرور نیست و کسیکه در میان وی و مکه حد سفر نیست و قوت مشی دارد راحله در حق او شرط نیست
زیراکه عرف آنرا استطاعت می شمرد انتهی رواه الدارقطني والبيهقي وصححه الحاكم وقال صحيح على شرطهما والبيهقي ايضا من طريق
سعيد بن ابي عروبة عن ابي قتادة عن انس عن النبي صلى الله عليه وسلم والراجح ارساله بیهقی گوید الصواب عن قتادة عن الحسن
مرسلا مصنف گفته يعني الذي اخرجه الدارقطني وسنده صحيح الى الحسن ولا ارى الموصول الا وهما و روایت کرده است آنرا حاکم از حدیث
حماد بن سلمه از قتاده از انس نیز مگر راوی از حماد ابو قتاده عن عبد الله بن واقد حرانی ست و ابو حاتم گفته وی منکر الحدیث ست و رواه الشافعی
واخرجه الترمذي وابن ماجة والدارقطني من حديث ابن عمر ايضا اي كما اخرجه غيره من حديث انس وفي اسناده ضعف واگرچه
ترمذی گفته که حسن ست زیراکه در وی ابراهیم بن یزید الخوزی ست احمد و نسائی گفته که وی متروک الحدیث ست و رواه ابن ماجة والدارقطني
من حديث ابن عباس و سندش نیز ضعیف ست و رواه ابن المنذر من قول ابن عباس ورواه الدارقطني من حديث جابر ومن حديث علي بن ابي طالب
عليه السلام ومن حديث ابن مسعود ومن حديث عائشة ومن حديث عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده و جمله طرق وی ضعیف ست عبد الحق گفته
طرقه كلها ضعيفة و ابو بكر بن المنذر فرموده لا يثبت الحديث في ذلك مسندا والصحيح من الروايات رواية الحسن المرسلة و رفته است باین تفسیر
اکثر امت پس زاد شرط ست مطلقا و راحله برای کسیکه خانهٔ او بر مسافت ست از مالک آمده که اگر قوت پای داشته باشد راحله شرط نیست
لقوله تعالى يأتوك رجالا و نیز گفته هر که سوال عادت اوست لازم ست او را حج واگرچه زاد نداشته باشد ولیکن انچه بران دلیل دال ست اعتبار زاد
و راحله هر دو ست شیخ الاسلام ابن تیمیه در شرح عمده بعد سرد احادیث زاد و راحله گفته که این احادیث مسند اند از طرق حسان و مرسل و موقوف اند
دلالت میکنند بر آنکه مناط وجوب او زاد و راحله ست باوجود علم آنحضرت صلی الله علیه وسلم بآنکه بسیاری از مردم قادر اند بر پیاده رفتن و نیز حق تعالی
فرموده من استطاع اليه سبيلا یعنی قدرت معتبره در جمیع عبادات و آن یا مطلق مکنت ست یا قدر زائد بران پس اگر اول معتبر باشد احتیاج باین
قید نیست چنانکه نیست احتیاج بسوی آن در صوم و صلوة پس معلوم شد که معتبر قدر زائد بران ست و نیست آن مگر مال و نیز حج عبادتی ست
که افتقار ست دران بسوی مسافت پس وجوبش نیز مفتقر باشد بسوی ملک زاد و راحله همچو جهاد و دلیل اصل قول وی تعالی ست ولا على الذين
لا يجدون ما ينفقون حرج الى قوله ولا على الذين اذا ما اتوك لتحملهم الآية انتهى و مذهب ابن زبیر و عطا و عکرمه و جماعتی از تابعین آنست که
استطاعت عبارت از صحت ست لا غیر لقوله تعالی وتزودوا فان خير الزاد التقوى زیراکه تقوی درین آیت مفسر ست بزاد و جواب داده اند
که این مراد نیست چنانکه سبب نزولش دال ست بران و حدیث باب دلالت میکند بر آنکه مراد بزاد حقیقت اوست و این حدیث اگرچه طرق وی
ضعیف ست اما کثرت وی شد ضعف وی میکند شوکانی در نیل الاوطار گفته ان هذه الطرق بعضها يقوي بعضا فيصلح للاحتجاج بها انتهى و مراد بدان
کفایت فاضله از کفایت معول ست تا عود لقوله صلى الله عليه وسلم كفى بالمرء اثما ان يضيع من يعول اخرجه ابو داود و حج مجزی ست و اگرچه
مال حرام باشد ولیکن آثم میشود نزد اکثر و گفت احمد مجزی نیست غزالی در احیا گفته شروط لزوم حج پنج چیز ست اسلام و عقل و حریت و استطاعت
و هر که لازم شد او را حج فرض لازم شد او را فرض عمره انتهی گوییم و امن طریق نیز داخل ست در استطاعت و معتبر دران غالب ست و غالب در بلاد
که در موسم سوار شوند سلامت ست و خوف حلم و بیم داروئه عقل و در مصفی گفته از انجمله امن طریق ست از قطاع طریق و سباع و نایافتن طعام
و آب در مواضعی که مسافر دران حمل نکنند آب را از ان مواضع و نایافتن علف در مراحل انتهی و دلیل بر جواز سفر دریا رکوب صحابه است

در ہجرت حبشہ وتقریر آنحضرت ایشان را بران وکثرت ذکر امتنان بہ تسخیر بحر وجریان کشتی دران ودر حدیث آمدہ خیار شہدا آنان اند کہ کشتی ایشان را برہم زدہ **وعن** ابن عباس رضی اللہ عنہما ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم لقی رکبا بالروحاء پس رسید آنحضرت پیش آمد سواری چند را در روحاء بفتح را وسکون واو وحای مہملہ نام جائی ست بر سہ مرحلہ از مدینہ مطہرہ قاضی عیاض گفتہ یحتمل کہ این پیش آمدن در شب باشد وباین جہت آنحضرت را نشناختند ویحتمل کہ در روز باشد وآنحضرت را پیش ازین ندیدہ باشند ورکب بفتح را وسکون کاف جمع راکب ست فقال من القوم پس گفت آنحضرت کیستند این گروہ قالوا المسلمون گفتند مسلمانانیم فقالوا من انت پس گفتند تو کیستی فقال رسول اللہ فرمود منم پیغمبر خدا فرفعت الیہ امراۃ صبیا پس برداشت بسوی آنحضرت وپیش آورد زنی کودکی را فقالت الہذا حج پس گفت آن زن آیا این کودک را اگر حج کنند ثوابی واجری ہست باوجود آنکہ بالغ نیست وحج بروی فرض نہ قال نعم ولک اجر فرمود آری مر او را ثوابی ہست وترا ہم کہ او را برسیداری وغمخواری میکنی اجری وثوابی ہست یا بجہت آنکہ ازین حکم سوال کردی یا بسبب ہر دو امر اخرجہ مسلم ومالک فی الموطا وابو داود والنسائی وابن حبان ولہ الفاظ عندہم ورواہ الترمذی من حدیث جابر واستغربہ این حدیث دلیل ست بر صحت حج صبی وانعقاد وی برابر ست کہ ممیز باشد یا نہ وولی وی از طرف وی انچہ حاج میکند بعمل آرد وباین رفتہ اند جمہور ولیکن این حج مجزی نیست از حجۃ الاسلام بلکہ واجب ست بروی حج چون بالغ گردد لحدیث ابن عباس ای غلام حج بہ اہلہ ثم بلغ فعلیہ حجۃ اخری اخرجہ الخطیب والضیاء المقدسی من حدیثہ وفیہ زیادۃ قاضی عیاض گفت اجماع کردہ اند برینکہ مجزی نیست از وی چون بالغ گردد از فریضہ اسلام مگر فرقہ شاذہ کہ با جزا رفتہ لقولہ نعم چہ ظاہرش این ست کہ آن حج ست ومتبادر از حج عند الاطلاق چیزی نیست کہ مسقط واجب باشد ولیکن علما بخلاف وی رفتہ اند ومذہب گروہی از اہل بدع منع صغیر ست از حج نووی گفتہ واین مردود ست التفات کردہ نشود بسوی آن بنا بر فعل آنحضرت واصحاب وی واجماع امت برخلاف وی وولی کہ از طرف صبی غیر ممیز احرام می بندد کسی ست کہ ولی مال او باشد چون پدر وجد ووصی ومنصوب از طرف حاکم واما ام پس صحیح نیست احرام وی از طرف او مگر آنکہ وصی وی باشد از جانب وی یا منصوب از جہت حاکم وقیل صحیح ست احرام ام وہم احرام عصبہ اگرچہ آنہا را ولایت مال نباشد وصفت احرام ولی از طرف وی این ست کہ بگوید بدل خود کہ گردانیدم او را محرم انتہی در نیل الاوطار بعد ذکر احادیث باب اختلاف علما گفتہ فیوخذ من مجموع ہذہ الاحادیث انہ یصح حج الصبی ولا یجزیہ عن حجۃ الاسلام اذا بلغ وہذا ہو الحق فتعین المصیر الیہ جمعا بین الادلۃ انتہی **و**ہم روایت ست از ابن عباس رضی اللہ **عنہ** قال کان الفضل بن عباس ردیف رسول اللہ گفت بود فضل بن عباس ردیف آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در حجۃ الوداع واین در منی بود وبود فضل در غایت حسن جمال وجوانی وخوبی فجاءت امراۃ من خثعم پس آمد زنی از قبیلہ خثعم بفتح معجمہ وسکون مثلثہ وفتح مہملہ واکثر زنان این قبیلہ صاحب حسن وجمال می باشند فجعل الفضل ینظر الیہا وتنظر الیہ پس آغاز کردن گرفت فضل بسوی آن زن ودیدن گرفت آن زن بسوی فضل یعنی ہر یکی دیگری را نگاہ میکرد وچشم در یکدیگر دوختند فضل مشاہدہ جمال او ودالہ ونگران شد وآن زن نیز بدیدن حسن فضل نگاہ بجانب او کرد کذا قالوا ابن القطان ازین حدیث جواز نظر بسوی اجنبیہ نزد امن از فتنہ مستنبط کردہ زیرا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن زن را حکم بتغطیہ وجہ نکردہ واگر نہ فہمید عباس کہ نظر جائز ست سوال میکرد واگر جائز نبودی انچہ عباس فہمید آنحضرت تقریر نمیکرد او را بران کذا فی التلخیص وجعل النبی صلی اللہ علیہ وسلم یصرف وجہ الفضل الی الشق الآخر وشروع کرد رسول خدا کہ برمیگردانید روی فضل را ... ونہاد دست بر چشمان فضل ... فضل را بسوی جانب دیگر تا آن زن را نظر نکند

بن عباس و برتافت گردن او را و در روایتی آمده پس گفت عباس ای رسول خدا چرا بر می تابی گردن پسر عم خود را فرمود ای عم شیطان سلط
بر بنی آدم و در آینده است در رگ و پوست ایشان فقالت یا رسول الله ان فریضة الله علی عباده فی الحج ادرکت ابی
شیخا کبیرا پس گفت آن زن ای رسول خدا بدرستیکه فرض خدا بر بندگان او در حج گذاردن دریافته است پدر مرا در حالیکه پیر کبیر ست
وضعیف ست بحدیکه لا یثبت علی الراحلة نمی تواند برجای ماندن بر شتر سواری و در بعض الفاظ وی آمده و اگر بر بندمش او را می ترسم
بر وی یعنی از مرگ در مصفی گفته و از انجمله قوت ثبوت بر راحله است بغیر مشقت شدیده زیرا که چون سائله عذر ثبوت بر راحله تقریر کرد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از وجوب مباشرت به نیابت انتقال فرمود نه و بر اعمی واجب شود چون قائد بیابد و این فقیر را درین مسئله نظر ست زیرا که
خدای تعالی میفرماید لیس علی الاعمی حرج الآیه و این آیه اگرچه در جهاد ست در حج نیز تمسک بآن میتوان نمود بجامع سفر انتهی افاحج عنه
آیا حج کنم من از جانب وی قال نعم فرمود آری بکن و حج گذاردن از جانب غیر اگر فرض باشد جائز ست نزد عجز اگر فرو گیرد عجز تا وقت مرگ
و امر کند آن غیر را و نفقه کند و بعد از موت اگر وصیت کند و اگر نفل ست جائز ست با وجود قدرت مطلقا و در بعضی روایات آمده که از
والدین جائز ست بی امر وی و بی وصیت وذلك فی حجة الوداع و این ماجرا در حجة الوداع بود در سبل گفته در حدیث دلیل ست
بر آنکه مجزی ست حج از مکلف چون مایوس باشد از قدرت بر حج بذات خود مثل شیخوخت که زوال آن مایوس ست و اگر عدم قدرت
از جهت مرض یا جنون ست که امید صحتش هست پس صحیح نیست و ظاهر حدیث با زیادت در السنت که لا بدست در صحت تحجیج از دو چیز
عدم ثبات بر راحله و خشیت ضرر از شدت پس کسیکه شدت مضر او نیست هیچ قادر ست بر محفه و مجزی نیست حج غیر از طرف وی و گفته اند
ماخوذ میشود از حدیث اینکه چون یکی حج از طرف غیر تبرعا بکند او را حج از طرف آن غیر لازم گردد اگرچه بر وی واجب نیست و وجهش آنست
که آن زن بیان نکرد که پدرش استطاعت زاد و راحله دارد و نه آنحضرت تفصیل آن از وی جست و رد کرده اند باینکه نیست در حدیث مگر
اجزا نه وجوب و تعرض نکرد بدان و جائز ست که شناخته باشد آن زن وجوب حج بر پدر خود چنانکه دال ست بر آن قول وی ان فریضة الله علی
عباده فی الحج و این عبارت دلالت میکند بر علم وی بشرط دلیل وجوب که آن استطاعت ست و اتفاق کرده اند آنانکه قائل اند باجزای حج از فرض
غیر باینکه مجزی نیست مگر از موت یا عدم قدرت از عجز و مانند آن بخلاف نفل که مذهب احمد و ابو حنیفه جواز نیابت ست در آن از غیر مطلقا
بنا بر توسع که در نفل ست و مذهب بعضی آنست که حج از فرض غیر مجزی نیست هیچیکی را و این حکم خاص بهمین زن بود و اگرچه اختصاص خلاف
اصل ست ولیکن استدلال کرده اند بزیادت که مروی ست درین حدیث بلفظ حجی عنه ولیس لاحد بعدک و رد کرده اند این را باینکه این
زیادت مروی ست باسناد ضعیف و بعضی گفته اند مختص ست بولد و جوابش آنست که قیاس بر وی دلیل شرعی ست و آنحضرت صلی الله
علیه وسلم تنبیه فرموده است بر علت بقوله فی الحدیث فدین الله احق بالقضا کما یاتی پس آن را دین قرار داده و دین صحیح ست که قضا کند
آن را غیر ولد بالاتفاق متفق علیه واللفظ للبخاری و درین حدیث روایات دیگر ست در بعض وی آمده که سائل مردی بود و سوال
از حج از طرف مادر خود کرد پس جائز باشد تعدد قصه و هم روایت ست از ابن عباس رضی الله عنه ان امرأة من جهینة جاءت
الی النبی بدرستیکه زنی از قبیله جهینه بضم جیم بعد وی یا و مثنات تحتانیه نام قبیله ایست آمد بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم مصنف گفت
واقف نشدم بر نام وی و نام مادر وی فقالت ان امی نذرت ان تحج فلم تحج حتی ماتت افاحج عنها بدرستیکه مادر من نذر کرده
که حج کند پس حج نکرد تا آنکه مرد آیا پس حج کنم من از جانب وی قال نعم حجی عنها فرمود آری حج کن از جانب وی ارایت لو کان علی امك

دين اكنت قاضية آيا ديدی که اگر می بود بر مادر تو وامی آیا می بودی تو که میگذاردی وام وی را اقضوا الله فالله احق بالوفاء
بگذارید وام خدا را پس خدای تعالی سزاوار ترست بوفا و گذاردن حق وی شیخ در ترجمه گفته درین صورت نیز جائز نیست مگر بوصیت
والاتفاق واین مذهب ماست ونزد شافعی هرکه مرد و در گردن وی حق خداست حج یا غیر حج واجب ست قضای آن از راس مال وی
مقدم بر وصایا و میراث انتهی گوییم در سبل ست که حدیث دال ست بر تحجیج از میت برابرست که وصیت کرده یا نه زیرا که واجب ست قضای
دین مطلقا و همچنین سائر حقوق مالیه از کفاره و نحو ها و باین رفته اند ابن عباس و زید بن ثابت و ابوهریره و شافعی و واجب ست اخراج اجرت
از راس مال نزد ایشان وظاهر شیخ آنست که این مقدم ست بر دین آدمی و هو احد اقوال الشافعی ونیست این معارض قول وی سبحانه
وان ليس للانسان الا ما سعى زیرا که این عام ست حدیث آنرا خاص کرده واین در حق کافرست وگفته اند لام در آیه بمعنی علی ست ای ليس
عليه مثل ولهم اللعنة ای عليهم وقد بسطنا القول فی هذا فی حواشی ضوء النهار رواه البخاری حدیث دال ست برانکه نا ذر بحج چون بمیرد و بدون حج
وولد وی از طرف وی حج بکند مجزی باشد از وی وهم از نفس وی اگر حج نکرده است از طرف خود زیرا که آنحضرت از وی نپرسید که تو حج از طرف خود کرده
یا نه و بجهت آنکه تشبیه کرد آنحضرت او را بدین و قضای دین از طرف غیر قبل از دین خود جائز ست ورد کرده اند بحدیث شبرمه که دال ست بر
عدم اجزاء اگر حج خود نکرده است واما مسئله دین پس غیر جائز ست او را صرف مال خود در دین غیر حال آنکه خودش بدین مطالب ست و در حدیث
دلیل ست بر مشروعیت قیاس وضرب مثل تا اوقع باشد در نفس سامع وتشبیه مجهول الحکم بمعلوم زیرا که قضای دین از میت معلوم بود
نزد ایشان ولهذا الحاق بدان مستحسن افتاد وهم روایت ست از ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
عليه وسلم ایما صبی حج ثم بلغ الحنث فعليه ان يحج حجة اخری هرکدام کودک که حج کرد پستر رسید ببلوغ را پس لازم ست
بر وی اینکه بگذارد حج دیگر حنث بکسر حا و سکون نون بمعنی اثم مراد آنست که تا آنجا رسیده که بر وی اثم بنگارند یعنی بالغ شد ابن بطال گفته
اجماع کرده اند ائمه فتوی بر سقوط فرض از صبی تا آنکه بالغ شود ولیکن معهذا اگر حج کند تطوع باشد نزد جمهور و ابوحنیفه گفت صحیح نیست احرام او
ولازم نمیشود او را چیزی از محظورات احرام بلکه حج وی بر طریق تدریب ست وتقدم الکلام فی ذلک وایما عبد حج ثم عتق فعليه
حجة اخری وهر بنده که حج کرد پستر آزاد کرده شد پس بر وی ست گذاردن حج دیگر و باین رفته اند حنفیه رواه ابن ابی شیبة وابن خزیمة
والاسمعیلی فی مسند الاعمش والحاکم وصححه الخطيب فی التاريخ والبيهقي ورجاله ثقات الا انه اختلف في رفعه ورجال سند وی
ثقه اند مگر آنکه اختلاف کرده شده است در رفع آن والمحفوظ انه موقوف ومحفوظ نزد محدثین آنست که موقوف ست بر ابن عباس
ابن خزیمه گفت صحیح موقوف ست ومحدثین را کلام کثیر ست در رفع و وقف وی واخرجه کذلک ابن عدی من روایته عن شعبة بیهقی گفته متفرد ست
برفع آن محمد بن المنهال ورواه الثوری عن شعبة موقوفا مصنف در تلخیص گفته واین نزدیک اسمعیلی وخطیب از حرب بن شریح
از یزید بن زریع ست بطریق متابعت محمد بن منهال ومؤید صحت رفع او ست آنچه روایت کرد ابن ابی شیبه در مصنف خود از ابن عباس
که گفت احفظوا عنی ولا تقولوا قال ابن عباس وظاهرش این ست که اراده رفع کرد ولهذا نهی کرد ایشان را از نسبت نمودن آن بسوی خود
ودرین باب ست از جابر نزد ابن عدی وسندش ضعیف ست واخرجه ابوداود فی المراسیل ودر وی یک راوی متهم ست واحتجاج کرد
بدان احمد وروایت کرد محمد بن کعب القرظی قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم انی ارید ان احدد فی صدور المؤمنين ايما صبي حج به اهله
فمات اجزاه فان ادرک فعليه الحج ومثله قال فی العبد رواه سعید بن منصور وروی الشافعی حدیث ابن عباس ابن تیمیه گفته مرسل چون عمل کردند

بران صحابه حجت ست بالاتفاق و گفت که این مجمع علیه ست زیراکه وی از اهل عبادات ست پس حج از وی صحیح باشد مگر مجزی نبود زیراکه قبل
از مخاطب بودن بفعل آورده و هم روایت ست از ابن عباس رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یخطب گفت شنیدم رسول خدا را خطبه میگفت یقول میفرمود لا یخلون رجل بامراة باید که خلوت نسازد مردی با زنی یعنی
زن بیگانه خواه جوان باشد یا پیر و این اجماع ست و وارد شده که ثالث این هردو شیطان ست و آیا غیر محرم قائم مقام محرم درین
امر می تواند شد باین طور که همراه این هردو کسی باشد که معنی خلوت زائل گرداند ظاهر آنست که می تواند شد زیراکه معنی مناسب نهی خوف
ایقاع شیطان ست فتنه را میان هردو و خلوت در لغت بمعنی تنهائی ساختن الا و معها ذو محرم مگر آنکه باشد با وی محرمی و محرم کسی ست
که نکاح با وی جائز نباشد ابدا خواه جوان باشد یا پیر و در بعض روایات فقهیه آمده است که اگر با وی زنی باشد که بر وی وثوق و اعتماد صلاح
و عفت ست جائز باشد و بعضی گویند زنان باشند متعدده ثقات و با یک زن روا نیست و بعضی گویند در هجرت از دار حرب صحبت شرط نیست
زیراکه اقامت در انجا حرام ست قفال گفته لابد ست از محرم عملا بلفظ الحدیث و لا تسافر المراة الا مع ذی محرم و باید که سفر نکند زنی
مگر همراه محرم و اصل در نهی تحریم ست و این مطلق ست در قلیل و کثیر سفر و وارد شده اند احادیث مقیده این اطلاق مگر آنکه الفاظ آنها
مختلف ست در لفظی لا تسافر المراة مسیرة لیلة الا مع ذی محرم و در لفظی فوق ثلاث و در لفظی مسیرة یومین و در لفظی ثلثة امیال و در لفظی
بریدا و در لفظی ثلثة ایام و نووی گفته مراد از تحدید ظاهر وی نیست بلکه هر مسافت که نامیده شود سفر زن منهی عنه ست از ان مگر با محرم
و وقوع تحدید از امری واقع بوده است پس عمل بمفهوم آن نتوان کرد و علما را درین جا تفصیل ست گفته اند جائز ست سفر زن تنها در هجرت
از دار حرب و مخافت بر نفس خود و برای قضای دین و رد ودیعت و رجوع از نشوز و این مجمع علیه ست و اختلاف کرده اند در سفر حج واجب
جمهور گویند جائز نیست زن جوان را مگر با محرم و نقل کرد کرابیسی از شافعی که سفر کند تنها وقتی که طریق مامون باشد و لیکن دلیلی برین قول
ناهض نیست ابن دقیق العید گفته قوله تعالی و لله علی الناس حج البیت عموم ست شامل رجال و نساء و قوله لا تسافر المراة الا مع ذی محرم
عموم ست برای انواع سفر و هردو عموم معارض یکدیگر اند پس سبیل ترجیح ست میان هردو و جواب میدهند که احادیث نهی زن از سفر
مگر با محرم مخصص عموم آیت اند پس تر حدیث عام ست از پیر و جوان و جماعتی از ائمه گفته که پیر زال را سفر بی محرم هم جائز ست و گویا ایشان نظر بر
معنی کرده عموم را با مخصوص کردند و قیل نیست تخصیص بلکه عجوز را هیچ شابه است و جائز داشته اند بعضی اقامت نسای ثقات بجای محرم
بدلیل افعال صحابه و لیکن ناهض نیست حجت بران زیراکه اجماع نیست و گفته اند جائز ست او را سفر اگر باشد با حشم و ادله دال نیست بران
فقام رجل پس ایستاد مردی مصنف گفته واقف نشدم بر نام وی فقال یا رسول الله ان امراتی خرجت حاجة پس گفت
ای رسول خدا بدرستیکه بیرون آمده است زن من قصد کننده خانه کعبه را و انی اکتتبت بضم همزه و سکون کاف و ضم تای اول و کسر تای
ثانیه و سکون یای فی غزوة کذا و کذا و بدرستیکه من نوشته شده و ثابت کرده شده ست نام من در دیوان در جنگ چنین و چنین یعنی نام مرا
با جماعه که بجنگ کافران در غزوات روند نوشته اند که همراه ایشان بغزا بروم پس چه کار کنم بجهاد روم و زن را تنها بگذارم که بحج رود یا همراه
زن روم قال انطلق فحج مع امراتك فرمود برو پس حج کن با زن خود زیراکه غازیان بسیار اند و با زن تو جز تو کسی نیست که برود متفق
علیه واللفظ لمسلم اما احمد ازین حدیث اخذ کرده که زوج را با زوجه برای حج بیرون آمدن واجبست چون با او غیر این کس همراه نباشد و غیر احمد
گفته واجب نیست و امر را بر ندب حمل کرده اند اگرچه حمل بران بی قرینه نباشد و قرینه درینجا قاعده دین ست که بر هیچکی بذل منافع نفس خود برای

تحصیل غیر واجب بروی واجب نیست ونیز ازین حدیث معلوم شد که مرد را نمی رسد که زن خود را از حج فرض منع کند زیرا که این عبادت بروی واجب شده ونیست طاعت برای مخلوق در معصیت خالق برابر ست که تعفو ر قائل شویم یا بتراخی اول ظاهر ست وبر ثانی نیز زیرا که وی را نیز رسد که در برات ذمه خود مسارعت کند چنانکه او را می باید که نماز در اول وقت بگذارد وزوج را نمی رسد که او را از ان منع نماید وآنکه دارقطنی از حدیث ابن عمر مرفوعا آورده که زنی هست واو را شوهری ست وزن را مال ست وشوهر اذن نمیدهد او را در حج پس نیست زن را که برود مگر باذن زوج خود پس این محمول ست بر حج تطوع جمعا بین الحدیثین با آنکه نیست در حدیث کتاب دلالت بر آنکه برامد آن زن بدون اذن زوج خود ابن تیمیه گفته صحیح ست حج زن بغیر محرم وبغیر مستطیع وحاصلش آنست که هر که واجب نیست بروی حج بجهت عدم استطاعت مثل مریض وفقیر ومعضوب ومقطوع الطریق وزن بغیر محرم وغیر ذلک اینها چون با تکلف حاضر مشاهد شوند حج کردن ایشان مجزی باشد لیکن بعضی از ایشان محسن اند در ان همچو حاج ماشی وبعضی مسی همچو حج بسال التحج زن بغیر محرم ودجه ابتلا آنست کالمیت فی تام ست ومعصیتی که واقع شده در طریق واقع شده نه در نفس مقصود و هم روایت ست از ابن عباس رضی الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم سمع رجلا يقول لبيك عن شبرمة بدرستیکه آنحضرت شنید مردی را که تلبیه میکند ومیگوید لبیک از طرف شبرمه بضم شین معجمه وسکون باء موحده وضم راء نام مردی که این مرد تلبیه را از جانب او میگفت ومیخواست که حج بگذارد از وی قال من شبرمة فرمود آنحضرت کیست شبرمه قال اخ لي او قريب لي گفت برادر ست مرا یا گفت خویش ست مرا شک راوی ست قال حججت عن نفسك قال لا فرمود آیا حج کردی تو از ذات خود گفت نکرده ام قال حج عن نفسك ثم حج عن شبرمة فرمود حج کن از خود وبعد از ان حج کن از شبرمه این حدیث دلالت دارد که نیابت از غیر جائز نیست مگر بعد از ادای حج خود وباین رفته است جماعتی از ائمه وشافعی واحمد از ایشان اند وجماعت دیگر میگویند جائز ست ومذهب حنفیه ومذهب مالک این ست ونیز درو دلالت ست بر آنکه چون یکی بغیر حج از خود احرام از غیر بست آن احرام از طرف وی شد نه از طرف غیر زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر کرد او را باینکه حج را از طرف خود گرداند بعد از انکه تلبیه از طرف شبرمه کرده بود پس دلالت کرد بر آنکه منعقد نشد نیت از طرف غیر ور نه واجب میشد از طرف همان غیر ونیز معلوم شد که منعقد میشود احرام با صحت وفساد ومطلقا اگرچه مجهول معلق باشد پس وقوعش از غیر وبودنش از خود جائز بود زیرا که احرام وی از طرف غیر باطل ست بنا بر نهی ونهی مقتضی فساد وبطلان صفت احرام ست یا نه قول اکثر ائمه آنست که صحیح نیست حج از غیر تا خود حج نکرده است مطلقا خواه مستطیع باشد یا نه زیرا که ترک استفصال وتفریق در حکایت احوال دال ست بر عموم ونیز حج واجب ست در اول سال از سنوات امکان وچون امکان یابد از نفس خود بکند وجائز نیست که از غیر خود بکند چه اول فرض ست وثانی نفل همچو کسیکه بروی دین باشد واز وی مطالبه آن کنند ونزد وی دراهم بقدر وفای دین بوده است پس او را نمیرسد که جز در دین خود در دین دیگری صرف کند ولهذا گفته اند که اگر حج بروی واجب باشد او را امر کنند که بدایت بذات خود کند وهر که مستطیع نیست بروی خود واجب نیست او را می رسد که حج از طرف غیر بکند ولیکن عمل بظاهر حدیث اولی ست رواه ابوداود وابن ماجة والشافعي والدارقطني وابن حبان والبيهقي وصححه ابن حبان بیهقی گفته اسنادش صحیح ست ونیست درین باب صحیح تر ازین انتهی وطرق این حدیث سه ست از ابن عباس واز عایشه واز جابر وانجا بطریق عبده بن سلیمان ست وعبده ثقه محتج به ست در صحیحین وقد تابعه على رفعه محمد بن بسر ومحمد بن عبيد الله الانصاري وگفت ابن معین اثبت الناس در سعید عبده است وهمچنین ترجیح داد عبد الحق وابن القطان رفع آنرا وگفت طحاوی صحیح موقوف ست والراجح عند احمد وقفه وگفت احمد رفع او خطاست وروا موقوفا غندر عن سعيد كذلك وگفت ابن منده ثابت نیست رفع او وگفت دارقطنی مرسل اصح ست مصنف گفته هو كما قال

لیکن این تقویت رفع میکند زیراکه از غیر رجال اوست و توقف کرده اند بعض در تصحیح آن در حاشیهٔ تلخیص گفته رفع مقدم ست بر وقف و وصل برارسال انتهی ابن تیمیه گفته حکم کرد احمد در روایت پسر خود صالح که آن مرفوع ست پس مطلع شده باشد بر ثقت رفع کننده گفت و رفع کرده اند آنرا جماعتی بنا برآنکه اگر موقوف هم باشد بر ابن عباس پس نیست در وی مخالفی برای وی **وعنه** هم روایت ست از ابن عباس رضی الله عنه قال گفت وی خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ان الله کتب علیکم الحج فقام اقرع بن حابس خطبه کرد مارا رسول خدا پس گفت دران خطبه که بدرستیکه خدای تعالی نوشت یعنی فرض گردانید بر شما حج پس ایستاد اقرع بن حابس که در وفد بنی تمیم در فتح مکه اسلام آورد و از مؤلفة القلوب بود و در جاهلیت و اسلام شریف بود و شانی داشت فقال افی کل عام پس گفت آیا در هر سال فرض ست حج یا رسول الله قال لو قلتها لوجبت گفت آنحضرت اگر بگویم من آن جمله یعنی برای وجوب وی آری هر سال فرض ست هر آینه واجب میگردد در هر سال و اگر واجب گردد هر سال عمل نمیکنید بدان و نمی توانید کرد بجهت غایت مشقتی که در وست به بذل اموال و هجران اهل و اولاد و مفارقت اوطان خصوصا اهل بلاد بعید و در روایتی بعد قوله وجبت زیاده کرده ولو وجبت لم تقوموا ولولم تقوموا بها لعذبتم ظاهر این حدیث دران ست که احکام مفوض اند بآنحضرت چنانکه مذهب بعضی ست و لهذا در بعض روایات آمده که بآن مرد فرمود تا دو بار جواب میدهند که قول عام ست بوحی باشد یا از پیش خود و محل مسئلهٔ علم اصول ست و در وی خلاف بین العلما ست فالحج مرة پس حج در عمر یکبار فرض ست فمازاد فهو تطوع پس کسیکه زیاده بر یکبار کند نفل ست رواه الخمسة غیر الترمذي یعنی احمد و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و رواه البیهقی والدارمی ایضا و اصله في مسلم و اصل این حدیث در صحیح مسلم ست من از حدیث ابی هریرة رضی الله عنه و لفظ وی این ست که گفت ابو هریره خطبه کرد مارا رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس فرمود ای مردمان بتحقیق فرض گردانیده شده است بر شما حج پس بکنید حج را پس گفت مردی که نام وی اقرع بن حابس بود آیا هر سال حج کنیم ای رسول خدا پس خاموش ماند آنحضرت تا آنکه گفت آن مرد این کلمه را سه بار پس گفت آنحضرت اگر میگفتم آری هر آینه واجب میشد حج هر سال و هر آینه نمی توانستید کرد بستر گفت بگذارید مرا مادامیکه ترک دهم شمارا پس هلاک نشدند آن کسانیکه پیش از شما بودند مگر بسبب بسیار پرسیدن ایشان و اختلاف کردن ایشان بر پیغمبران ایشان پس چون امر کنم من شمارا بچیزی پس بیارید از ان و بکنید انچه می توانید و در طاقت شماست و چون نهی کنم و باز دارم شمارا پس بگذارید آنرا بتمام و کمال و له شاهد من حدیث انس عند ابن ماجه و رجاله ثقات و روی الحاکم والترمذی له شاهدا من حدیث علی کرم الله وجهه و سنده منقطع

باب المواقیت

جمع میقات ست و میقات هنگام کار و جای آن و غالب آمده این اسم بر جای احرام بستن که از انجا بی احرام نگذرند و مردم آفاق را موضع معین ساخته اند که از انجا احرام به بندند **وعن** ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلی الله علیه وسلم وقت لاهل المدینة ذا الحلیفة بدرستیکه آنحضرت میقات گردانیده است برای اهل مدینه ذو الحلیفه که نام جایی ست بر ده مرحله از مکه و از مدینه بر یک فرسخ و آنجا مسجد یست که احرام بست از انجا رسول خدا صلی الله علیه وسلم و چاهی ست که مسمی ست به بیر علی و این ابعد مواقیت ست شیخ الاسلام ابن تیمیه در منسک خود گفته که بر ده مرحله است یا اقل یا اکثر بحسب اطلاق طرق زیراکه از انجا تا مکه چند راه ست و نامیده میشود بوادی عقیق و مسجدش مسمی ست بمسجد شجره و در وی چاهی که عامهٔ جهال چاه علی گویند بگمان آنکه علی در انجا با جن مقاتله کرد و این دروغ ست زیراکه با جن هیچیکی از صحابه مقاتله نکرده و شان علی ازان بلند تر ست که جن برای قتال وی ثابت مانند و نیست هیچ فضیلتی برای این چاه و نه مذمت و مستحب نیست سنگ و غیره انداختن دران انتهی و حُلیفه بضم حا تصغیر حلفه است و حلفه واحد حلفا ست مصنف در فتح گفته مکان معروف ست

میان وی و مکه دو کم دو صد میل ست قاله ابن حزم و نووی گفته میان وی و مدینه شش میل ست و وهم کرد هر که گفت میان هر دو یک میل ست وهو ابن الصباغ انتهی و لاهل الشام الجحفة و مراحل شام را جحفه است بضم جیم و سکون حای حمله و فا نام موضعی ست بر سه مرحله از مکه و آنرا مهیعه هم گویند قاله النووی فی شرح المهذب و در وی نظر ست زیرا که در قاموس گفته که دو و هشتاد میل ست از مکه و آنجاست غدیر خم کما قال صاحب النهایة و مصنف در فتح گفته میان وی و مکه پنج یا شش مرحله است شیخ الاسلام ابن تیمیه گفته این قریه قدیمه معموره است که مهیعه اش نام میشد و امروز ویران ست و لهذا احرام می بندند مردم از مکانی که قبل از وست و آنرا رابغ گویند بسبب یافته شدن آب در انجا برای غسل و این میقات کسی ست که حج کند از ناحیه مغرب یا که شام و مصر و لیکن اهل شام چون از مدینه منوره میگذرند چنانکه درین اوقات دیده میشود احرام از میقات مدینه می بندند که مستحب برای ایشان همین ست بالاتفاق و اگر تاخیر کنند احرام را تا جحفه لیس در آن نزاع ست و بالفعل عادت غالب حجاج که از مدینه منوره بمکه معظمه رجوع کنند و بر ذو الحلیفه میگذرند آنست که تاخیر میکنند احرام را تا رابغ با آنکه تاخیر از میقات نزد ائمه اربعه و جمهور علما اثم و موجب لزوم دم ست بلکه نزد سعید بن جبیر حج او صحیح نیست و همچنین کسانیکه شافعی المذهب اند چون از راه دریا در محاذی یلملم می رسند احرام حج و عمره نمی بندند و تاخیر میکنند تا رسیدن جده و بعضی تا جده و از انجا باطمینان خاطر محرم میشوند حال آنکه نزد شافعیه هم مجاوزت از میقات گناه و موجب دم ست مستند ایشان درین باب قول شیخ ابن حجر مکی شافعی ست که در تحفة المحتاج شرح المنهاج نوشته که مسافت یلملم تا مکه برابر مسافت جده تا مکه است پس حاجی را میرسد که احرام از یلملم نه بندد و از جده بندد و جمعی از علما مذهب او و غیر آن درین حکم تخطیه وی کرده اند و زیادت مسافت ما بین یلملم و مکه بر مسافت جده تا مکه باثبات رسانیده و لیکن مفاسد جهل و تعصب بسیار ست و لاهل نجد قرن المنازل و برای اهل نجد موضعی که نام وی قرن المنازل ست قرن بفتح قاف و سکون را بلا اختلاف در میان اهل علم از اهل حدیث و لغت و تاریخ و اسما و غیرهم صاحب صحاح آنرا بفتح را ضبط کرده و صاحب قاموس تغلیط وی نموده و حکایت کرد نووی اتفاق بر تخطیه وی و گفته اند که بسکون نام جبل ست و بفتح نام طریق حکاه عیاض و یقال له قرن الثعالب موضعی ست نزدیک طائف بر دو مرحله از مکه و اما قرن که اویس ابوی نسبت کنند بفتح راست از بلاد یمن کذا فی القاموس و این میقات اقرب مواقیت ست بسوی مکه و نجد در اصل بمعنی زمین بلند ست ضد غور که بمعنی زمین پست ست و الآن نام بلاد عرب ست که از یمامه تا زمین عراق باشد و لاهل الیمن یلملم و برای اهل یمن یلملم بفتح تحتانیه و فتح لام و سکون میم هر دو مکرر نام جبلی ست از جبال تهامه بر دو مرحله از مکه کذا فی القاموس و در فتح گفته کذلک و زیاده کرد که میان وی و مکه سی میل ست انتهی و همین ست میقات اهل هند امروز هن لهن پس این مواضع مذکوره میقات اند برای اهل آن مواضع که مذکور شد و نیز این مواضع میقات اند لمن اتی علیهن مر کسانی را که بیایند و برسند برین مواضع و بگذرند از ان من غیر اهلهن از غیر اهل این مواضع یعنی اگر چه از کسان این آفاق معینه نباشند اما لازم ست ایشان را بستن احرام وقت گذشتن بران بقصد اتیان مکه برای یکی از دو نسک چنانکه اهل مدینه بر شام برسند از جحفه احرام بندند و اهل شام که بر مدینه رسند از ذی الحلیفه محرم شوند یا اهل هند بر راه یمن برسند از سمت یلملم احرام بندند و این واجب ست و اگر تاخیر کنند تا میقات خود مسیء باشد و لازم آید او را دم عند الجمهور و مالکیه گویند جائز ست او را تاخیر تا میقات خود اگر چه افضل برای او خلاف اوست و حدیث محتمل ست زیرا که قوله هن لهن ظاهرش عموم ست برای اهل این اقطار برابر ست که بر میقات خود گذرند یا بر میقات دیگر و او را ست عدول بسوی میقات خود چنانکه اگر شامی بر ذی الحلیفه بگذرد و لازم نیاید او را احرام بستن از انجا بلکه از جحفه به بندد و عموم قول وی و لمن اتی علیهن دال ست بر آنکه معین نیست بر شامی در مثال مذکور احرام بستن از ذی الحلیفه زیرا که وی از اهل او نیست

ابن دقیق العید گفته قوله لاهل الشام الجحفة شامل کسی ست که از اهل شام بر ذی الحلیفه گذشته وکسیکه نگذشته و قوله لمن اتی علیهن شامل کسی ست
که از اهل شام بذی الحلیفه مرور کرده وکسیکه نکرده پس درینجا دو عموم معارض یکدیگر اند مصنف گفته وحاصل میشود انفکاک باینطور که قوله هن لهن
مفسر قول اوست وقت لاهل المدینة ذا الحلیفة پس مراد باهل مدینه سکنهٔ اویند وهر که سالک طریق میقات آنهاست و بر میقات ایشان گذشته انتهی
گویم اگر صحیح شود حدیث عروه که آنحضرت توقیت کرد برای اهل مدینه وکسانیکه گذشت بر ایشان ذا الحلیفه را ظاهر شود که جحفه میقات شامی ست
چون بمدینه نیاید زیراکه این مواقیت محیط بیت اند بنحو احاطهٔ جوانب حرم وهر که بگذرد بجانبی از جوانب حرم لازم آید او را تعظیم حرمت وی اگرچه
بعض جوانب وی دورتر از بعض باشد ممن اراد الحج والعمرة از کسانی که اراده کرده اند حج وعمره را و ازین حدیث معلوم میشود که هر که
از میقات بگذرد بی ارادهٔ حج وعمره لازم نیست او را احرام برای دخول مکه و صحیح از مذهب شافعی همین ست و داخل شد ابن عمر بغیر احرام
و بالاتفاق ثابت ست که حج وعمره نزد قائل وجوب وی یکبار واجب ست پس اگر بر هر داخل مکه حج وعمره واجب گردانیم اکثر از یکبار واجب شود
و در حدیث جابر ست که در آمد آنحضرت روز فتح بمکه و بود بروی عمامهٔ سیاه بغیر احرام رواه مسلم والنسائی وفی الباب عن انس عند احمد
والبخاری در نیل الاوطار گفته مسلمانان در عهد آنحضرت بمکه آمد و شد میکردند برای حوائج خود و منقول نیست که امر کرده باشد کسی را از ایشان
باحرام کقصة الحجاج بن علاط وکذا قصة ابی قتادة لما عقر حمار الوحش داخل المیقات وهو حلال وقد کان ارسله لغرض قبل الحج فجاوز المیقات
لا بنیة الحج ولا العمرة فقرره صلی الله علیه وسلم مع ما یقتضی لعدم الوجوب من استصحاب البراءة الاصلیة الی ان یقوم دلیل ینقل عنها انتهی
ونزد حنفیه روا نیست در آمدن مکه بی احرام اگرچه ارادهٔ حج وعمره ندارد از جهت قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم تجاوز نکند میقات را هیچ یکی مگر احرام بسته
واین حدیث مطلق ست مقید بارادهٔ حج وعمره نه بلکه وجوب احرام برای تعظیم این بقعه است پس برابر ست حاج ومعتمر وجز ایشان واما هر که داخل
میقات ست او را جائز ست دخول مکه بی احرام از برای حاجت خود زیراکه در آمدن او بمکه را بسیار میشود و در ایجاب احرام هر بار حرج ست پس حکم او
حکم اهل مکه است کذا فی الهدایة در سبل گفته هر که جائز نمیگوید تجاوز میقات بغیر احرام مگر برای اهل حاجات همچو حطابین پس دلیل او آثار سلف ست والقوم
بها حجة وهر که در آید بمکه بارادهٔ خود و نیت هیچ نسک از حج وعمره ندارد و تجاوز کند از میقات بغیر احرام بعده ظاهر شود او را ارادهٔ یکی از دو نسک وی
احرام بندد از جائیکه اراده کرده است و لازم نیست او را عود کردن بسوی میقات انتهی والله اعلم ومن کان دون ذلك فمن حیث انشأ
وکسیکه باشد ورای این مواضع پس احرام بندد از جائی که انشا کرده است احرام را یا از اهل خود یا وطن یا از غیر او و در روایتی باین لفظ ست
پس کسی که باشد ورای این موضعها داخل آن پس احرام وی از جای اوست که در آنجا ساکن ست وهمچنین وهم چنین حتی اهل مکة من مکة
تا آنکه ساکنان مکه احرام بندند از مکه واین مخصوص ست بحج و از برای عمرهٔ اهل مکه از زمین حل احرام بندند والآن متعارف موضعی ست که نام
او تنعیم ست واین موضع قریب ترین مواضع حل ست بمکه وعایشه از همین جا برای عمره احرام بست بامر آنحضرت و درینجا موضعی ست
که او را مسجد عایشه میگویند یعنی جائیکه آنجا عایشه نماز گذارد و احرام بست در مصفی گفته میقات احرام عمره در حق کسیکه خارج حرم ست
موافق میقات حج ست ومیقات احرام عمره کسیکه در حرم ست حل باشد بدلیل حدیث شیخین که آنحضرت عایشه را بعد قضای حج به تنعیم
فرستاد و تنعیم اقرب اطراف حل ست بمکه و در الحال وقت تنگ بود و آنحضرت عازم سفر بودند پس اگر احرام عمره در حرم میتوانست شد
آنحضرت در چنان وقتی تکلیف خروج بسوی حل نمیدادند انتهی گویم در سبل گفته اهل مکه عام اند از آنکه سکنهٔ مکه باشند یا مجاورین و غازین
بسوی آن و احرام برای حج بسته باشند یا عمره و ازینجا معلوم شد که میقات عمرهٔ اهل مکه است مثل حج وهمچنین میقات قارن از ایشان مکه است

ولیکن محب طبری گفته که وی نمیداند هیچ مکی را که مکه را میقات عمره گردانیده باشد و جوابش آنست که آنحضرت میقات عمره همین مکه گردانیده
باین حدیث وانچه از ابن عباس مروی ست که گفت ای اهل مکه هر که خواهد از شما عمره پس باید که بگرداند میان خود و میان او بطن محسر را
ونیز گفت هرکه اراده کند از اهل عمره عمره کردن را بیرون آید بسوی تنعیم وتجاوز کند حرم را پس این آثار موقوفه است مقاوم حدیث مرفوع نتوانند شد
واما امر آنحضرت عائشه را بخروج بسوی تنعیم پس برای تطییب قلب او بود بدخول در مکه در حالیکه معتمره است همچو دیگر صواحبات خود زیرا که وی
احرام عمره بسته بود با آنحضرت مگر حائض شد و در آمد بمکه وطواف نکرد به بیت چنانکه دیگر زنان کردند کما یدل له قولها یا رسول الله یصدر الناس
بنسکین واصدر بنسک قال انتظری فاخرجی الی التنعیم فاهلی منه الحدیث واین محتمل ست که اراده او تشابه داخلین از حل بسوی مکه بعمره بود
ونیست در وی دلالت برانکه صحیح نیست عمره مگر از حل برای کسیکه در مکه باشد وبا احتمال مذکور مقاوم حدیث کتاب نتواند شد وگفت طاوس
نمیدانم کسانیکه عمره میکنند از تنعیم اجری یابند یا معذب میشوند گفته شد معذب چرا باشند گفت زیرا که بیت وطواف را ترک میکنند
وبیرون می روند چهار میل ومی آیند چهار میل ودرین مدت دوصد طواف میتوان کرد و هر طواف که کند اعظم باشد در اجر از رفتن در غیر شیء
مگر آنکه این کلام وی در تفضیل طواف بر عمره است امام احمد گفته بعض مردم عمره را بمکه بر طواف اختیار کرده اند وبعضی مقام وطواف را اختیار نموده
ونزد اصحاب احمد عمره مکی چون احرام آن از مکه بندد صحیح ست ولیکن لازم می آید بروی دم بنابر ترک کردن احرام از میقات در حل گفته می آید
اینکه الزام دم بروی بی دلیل ست متفق علیه در مصفی گفته فائده توقیت باین مواقیت عدم تجاوز ست از ان بغیر احرام پس اگر
پیش از مواقیت احرام کند جائز باشد لیکن آنحضرت صلی الله علیه وسلم وخلفا از ذی الحلیفه اختیار کردند نه از مدینه پس از میقات افضل باشد
وافضل آنست که از اول میقات احرام کند و اگر از آخر میقات احرام کند گناه نیست بروی و اگر از میقات بگذرد لازم ست عود قبل از
تلبس بنسک و اگر از عود مانعی ست ظاهر آنست که دم لازم شود بقول ابن عباس من نسی من نسکه شیئا او ترکه فلیهرق دما انتهی گوییم وبه
قال مالک وابو حنیفه والشافعی واحمد والجمهور وعطا ونخعی گفته نیست بروی چیزی وسعید بن جبیر گفته صحیح نیست حج او وشافعیه گفته اند پس
اگر عود کرد بسوی میقات قبل تلبس بنسک ساقط شد از وی دم وهم در مصفی ست واگر براهی گذشت که گذر بر میقاتی ندارد نزدیک محاذات
میقات می باید که احرام بندد و اگر محاذات کرد بدو میقات احتیاط آنست که از ابعد میقاتین احرام بندد و اگر از اقرب کرد تبعه لازم نیست
زیرا که عمل برخصت شرع نموده است انتهی **وعن** عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم وقت لاهل
العراق ذات عرق بدرستیکه آنحضرت میقات گردانید برای اهل عراق ذات عرق را بکسر عین مهمله وسکون را وبعد وی قاف موضعی ست
شرقی مکه بر دو مرحله موازی قرن وعرق بکسر عین کوهچه خرد را گویند وعراق بلاد معروف ست طول آن از عبادان تا موصل وعرض آن از قادسیه
تا حلوان وتسمیه او بعراق بجهت آنست که این بلاد بر عراق دجله وفرات ست وعراق ساحل بحر را گویند رواه ابو داود والنسائي وفي اصله
عند مسلم من حديث جابر وآن این ست که گفت آنحضرت مهل اهل مدینه از ذی الحلیفه است وطریق دیگر جحفه ومهل اهل عراق ذات عرق ست
ومهل اهل نجد قرن ومهل اهل یمن یلملم الا ان راویه شك في رفعه مگر آنکه راوی حدیث جابر شک کرده است در رفع آن زیرا که
در صحیح مسلم ست از ابی الزبیر که وی شنید جابر بن عبد الله را وپرسیده شد از مهل پس گفت شنیدم گمان میکنم او را که رفع کرد آنرا بسوی
نبی صلی الله علیه وسلم پس جزم نکرد برفع وفي صحيح البخاري ان عمر هو الذي وقت ذات عرق ودر بخاری ست بدرستیکه
عمر آنکس ست که میقات گردانید ذات عرق را برای اهل عراق ولفظ وی این ست که گفت عمر اهل بصره وکوفه را که ببینید مقابل قرن را

از راه خود پس محدود کرد برای ایشان ذات عرق را انتهی و مسلمانان اجماع کردند بران ابن تیمیه در منتقی گفته نص بتوقیت ذات عرق در قوت مثل غیر خود نیست پس اگر به ثبوت رسد بدیع نباشد وقوع اجتهاد عمر بر وفق آن زیرا که وی موفق بود بصواب و وی را حدیث نرسیده پس اجتهاد کرد موافق نص و مروی ست رفع آن بلا شک از حدیث ابی الزبیر از جابر نزد ابن ماجه و رواه احمد مرفوعا عن جابر بن عبد الله و ابن عمرو در اسنادش حجاج بن ارطاة ست و رواه ابو داود والنسائی والدار قطنی وغیرهم من حدیث عائشة انه صلی الله علیه وسلم وقت لاهل العراق ذات عرق باسناد جید و رواه عبد الله بن احمد ایضا عنها وقد ثبت مرسلا عن مکحول و عطاء ابن تیمیه گوید هذه الاحادیث المرفوعة الجیاد والحسان یجب العمل بمثلها مع تعددها ومجیئها مسندة و مرسلة من وجوه شتی وعند احمد و ابی داود

والترمذی عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم وقت لاهل المشرق العقیق میقات گردانید آنحضرت برای اهل مشرق عقیق را ترمذی گفته این حدیث حسن ست نووی گفته لیس کما قال زیرا که در سندش یزید بن زیاد ست که روایت میکند از محمد بن علی بن عبد الله بن عباس از ابن عباس و یزید ضعیف ست باتفاق محدثین و تکلم کرده اند دروی غیر واحد از ایمه مصنف در تلخیص گفته در نقل اتفاق نظر ست که شناخته میشود از ترجمهٔ وی و اورا علتی دیگر ست که مسلم در کنی گفته نمیدانم اورا سماعی از جد وی محمد بن علی انتهی و عقیق بفتح عین و کسر قاف موضعی ست قریب ذات عرق که میقات اهل عراق ست لیکن پیش از عقیق ست و عقیق هم نام وادی ست بر سه میل از مدینهٔ منوره و ظاهر آنست که آن مراد نیست مگر آنکه از جانبی باین موضع رسیده باشد و طیبی گفته صحیح آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان نکرده مر اهل مشرق را میقاتی بلکه امیر المومنین عمر حد بست وقتی که فتح کرد عراق را و خواستند مردم آنجا که برای ایشان میقاتی متعین گرداند امام شافعی گفته احرام از عقیق می باید بست احتیاطا و جمعا بین الحدیثین و ابن عبد البر گفته اجماع کرده اند اهل علم بر آنکه احرام اهل عراق از ذات عرق احرام ست از میقات و عقیق ابعد ست از ذات عرق و گفته اند که اگر این حدیث ابن عباس را اصلی باشد منسوخ خواهد بود زیرا که توقیت ذات عرق در حجة الوداع بود حین اکمل الله دینه و دال ست او را روایت حارث بن عمرو سهمی که گفت آمدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و وی در منی بود یا عرفات و گرد شده بودند او را مردم گفت پس چون دیدند اعراب وی او را گفتند این روی مبارک ست گفت و توقیت کرد ذات عرق را برای اهل عراق رواه ابو داود والدار قطنی فائدة لا درجة الله البالغ گفته اصل در مواقیت این ست که چون آمدن بمکه معظمه در حالت ژولیدگی مو و عرقناکی بدن و ترک غلوای نفس مطلوب ست و در تکلیف مردم به بستن احرام از بلد خود حرجی ظاهر ست چه قطر بعضی از ایشان بر مسافت یک ماه و دو ماه ست لهذا واجب شد که امکنهٔ معلومه را حول مکه خاص کنند تا از آنجا احرام بسته بیایند و تاخیر نکنند احرام را بعد آن و ضرور ست که این مواضع ظاهر و مشهور باشد و بر هیچکی مخفی نبود و گذر اهل آفاق بر آنها باشد پس استقرا کرد شارع آنرا و حکم نمود باین مواضع و اختیار کرد برای اهل مدینه ابعد مواقیت از یرا که مدینه مهبط وحی ست و مارز ایمان و دار الهجرة و اول قریه ایست که ایمان آورد بخدا و رسولش پس اهل مدینه احق آنکه باینکه مبالغه کرده شود در اعلای کلمة الله و خاص کرده شوند بزیادت طاعت خدا و نیز مدینه اقرب اقطار ست که ایمان آورد در زمان رسول خدا و خالص کرد ایمان خود را بخلاف حوالی و طائف و یمامه و جز آن که نیست حرج دران انتهی

باب وجوه الاحرام وصفته

وجوه جمع وجه ست و مراد بدان انواع ست که متعلق ست باین احرام و آن حج و عمره است یا مجموع هر دو و احرام و تحریم حرام گردانیدن چیزی و در حج و عمره چند چیز حرام میگردد که بیان آن خواهد آمد و تحریمهٔ نماز نیز ازین باب ست یا احرام بمعنی در آمدن در حرم ست و چون احرام سبب استباحت دخول حرم ست نام کرده شد بدان و مراد بصفت احرام کیفیتی ست که فاعل آن بسبب وی محرم می شود **عن عائشة**

رضي الله عنها قالت خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام حجة الوداع گفت عايشه بيرون آمديم ما با آنحضرت از مدينه روز شنبه بست پنجم ذي قعده بعد نماز ظهر كه در مدينه گذارد چهار ركعت وخطبه كرد ايشان را وآموخت دروي احرام وواجبات وسنن حج را سال حجة الوداع كه سال دهم از هجرت بود ووداع بفتح واو بدرود وتوديع بدرود كردن وحجي را كه آنحضرت كرد حجة الوداع گويند زيرا كه مردم را دران بعد تعليم شرائع وداع كرد وخبر داد برحلت خود وگواه گرفت ايشان را برادای رسالت وتبليغ احكام وگواه كرد خداي تعالى را برگواهي دادن ايشان بر تبليغ وي واين در سنه دهم بود كه آخر سنوات عمر شريف نبوي صلى الله عليه وسلم ست فمنا من اهل بعمرة پس بعضی از ما كساني بودند كه بانگ مي براوردند بعمره تنها واهلال در اصل بمعني آواز بلند كردن ست واينجا احرام مراد ست كه در وي به تلبيه آواز بلند ميكنند وعمره آنست كه احرام بندد از حل واگر آفاقي ست از ميقات وطواف وسعي كند وحلق يا قصر نمايد ومنا من اهل بحج وعمرة وبعضي از ما كساني بودند كه تلبيه ميگفتند بحج وعمره هردو يعني قارن بودند وقران آنست كه احرام بندد آفاقي براي حج وعمره معا وداخل شود بمكه وباقي ماند بر احرام تا آنكه فارغ گردد از افعال حج ولازم بر وي يك طواف ويك سعي ست در قولي ودو طواف ودو سعي در قولي بعده ذبح كند آنچه ميسر آيد از هدي وچون خواهد كه كوچ كند از مكه طواف كند براي وداع ومنا من اهل بالحج وبعضي از ما كساني بودند كه تلبيه ميكردند بحج تنها يعني مفرد بودند وافراد آنست كه احرام بندد آفاقي از ميقات پس درآيد بمكه وطواف قدوم كند ورمل كند دران وسعي نمايد ميان صفا ومروه وبماند بر احرام خود تا آنكه استاده شود در عرفه ورمي كند وحلق نمايد وطواف كند ونيست سعي درين وقت وازينجا معلوم شد كه نسك حج سه قسم ست يكي مفرد بضم ميم وسكون فا وكسر را يعني افراد كننده كه احرام وي براي حج تنها يا براي عمره تنها ست دوم قارن يعني قران كننده كه احرام براي حج وعمره هردو ست سوم متمتع كه اول عمره ميكند واگر سوق هدي كرده است هم بر احرام مي ماند واگر نكرده است از احرام مي برايد بعد ازان در مكه مي نشيند وچون ايام حج مي درايد احرام حج مي بندد وحج ميكند ودرين حديث دليل ست بر آنكه اين انواع از مجموع ركب كه در صحبت شريف آنحضرت درين حج بودند بوقوع آمده ومروي ست از عايشه روايات ديگر مخالف اين ووجه جمع ميان آنها بيايد واختلاف كرده اند در آنكه افضل ازين انواع كدام نوع ست حنفيه قران را ترجيح ميدهند وگويند قران افضل ست بعد ازان تمتع بعد ازان افراد وقول جماعتي از صحابه وتابعين وائمه ديگر وقول جماعتي از عظماي شافعيه نيز همين ست در سبل گفته الادلة تدل على ان افضلها القران وقد استوفى ادلة ذلك ابن القيم ونزد امام احمد ومالك تمتع افضل ست وجماعتي از صحابه وتابعين ومن بعدهم وائمه با ايشان ست وبه قال الشوكاني ونزاع درين مسئله دراز ست در نيل الاوطار استيفاي آن كرده واهل رسول الله صلى الله عليه وسلم بالحج واهلال كرد آنحضرت بحج تنها وعلما را اختلاف ست دران بنابر اختلاف احاديث وارده درين باب بعضي گويند قارن بود وبعضي گويند متمتع وبعضي گويند مفرد چنانكه درين حديث عايشه ست محرر مسلك در رحلة الصديق الى البيت العتيق استيفاي ادله اين هرسه قول كرده ومحصل آن اين ست كه هركه روايت افراد كرد حمل بر اول حال نمود كه اهلال بهمان بود وهركه تمتع روايت كرده مراد وي آنست كه صحابه را بآن امر فرموده وهركه قران ميگويد مراد وي ما استقر عليه الامر ست وشيخ الاسلام ابن تيميه رحمه الله جمع حسن نموده وگفته كه تمتع نزد صحابه متناول قران ست پس محمول باشد بران وهركه روايت افراد كرده روايت تمتع وقران هم نموده پس متعين شد حمل بران واول افراد اعمال حج كرد وچون ازوي فارغ شد عمره بجا آورد ودر سبل گفته اكثر برانند كه احرام حج وعمره هردو كرد پس قارن باشد وحديث عايشه دال ست بر آنكه مفرد بود ولكن الادلة الدالة على انه حج قارنا واسعة جدا انتهى در نيل الاوطار گفته هذان البحثان اعني تعيين ما حجه النبي صلى الله عليه وسلم من الانواع وبيان ما هو الافضل منها من المضايق ومواطن البسط وفي ما حررناه مع كونه في

غایة الایجاز ما یغنی اللبیب فاما من اهل بعمرة فحل پس کسیکه اهلال کرد بعمره پس حلال شد وبیرون آمد از احرام نزد قدوم مکه بعد از ادای بقیهٔ اعمال پیش از ایام حج واما من اهل بحج او جمع الحج والعمرة فلم یحلوا واما کسانیکه اهلال کردند بحج تنها یا جمع کردند حج وعمره پس حلال نشدند ونه برآمدند از احرام ودر بعضی نسخ فلم یحل بضمیر مفرد آمده حتی کان یوم النحر تا آنکه شد روز نحر یعنی روز عید که وقت تمام شدن حج وبرآمدن از احرام ست اگرچه طواف باقی ست ودرینجا دلالت ست برانکه ازین رکب هر سه نوع حج واقع شده پس محرم بحج مفرد بود ومحرم بعمره متمتع ومحرم بهردو قارن وهم دلالت ست برانکه محرم بحج تنها از عمره حلال نشد مگر روز نحر واین مخالف چیزی ست که ثابت شده است از احادیث از چهارده صحابی در صحیحین وغیرهما که امر کرد آنحضرت کسی را که نبود باوی هدی که فسخ کند حج را بسوی عمره پس مؤول باشد حدیث عایشه بتقیید وے بکسیکه باوی هدی بود واحرام بحج تنها بسته ووی مانند کسی ست که هدی فرستاده واحرام بهردو مقابسته وعلما اختلاف کرده اند قدیما وحدیثا در فسخ حج بسوی عمره که آیا خاص ست بکسانیکه حج کردند همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم یانه در سبل گفته وقد بسط ذلک ابن القیم فی زاد المعاد وافردناه برسالة ولا یحتمل ههنا نقل الخلاف والاطالة انتهی گوییم جائز ست فسخ حج بسوی عمره نزد گروهی از اهل ظاهر برای هر واحد وبه قال احمد ومالک والشافعی وابو حنیفة وبسط کلام درین مقام در منسک خود کرده ایم فلیرجع الیه متفق علیه در مصفی گفته ارکان حج پنج چیز ست احرام بقول خدای تعالی الحج اشهر معلومات وظاهر ست که درین مدت بجز احرام متصور نیست پس آن جزو حج باشد ووقوف بعرفه بحدیث الحج عرفة وسعی بین الصفا والمروة بحدیث حسن دارقطنی وبیهقی یا ایها الناس سعوا فان السعی قد کتب علیکم وبقول عایشه چنانکه بیاید وحلق بقول خدای تعالی لیقضوا تفثهم وطواف بقول خدای تعالی ولیطوفوا بالبیت العتیق وارکان عمره همین چیزهاست سوای وقوف عرفه از جهت استقرای افراد عمره ویافتن این چیزها دروی پس این چیزها ارکان حج وعمره اند وحج وعمره بترک یکی ازین چیزها تباه شود وترک یکی ازینها مجبور بدم نیست وغیر ارکان سنن اند بعضی الابعاض مجبور بدم وبعض غیر مجبور انتهی

باب الاحرام وما یتعلق به

باب در بیان درآمدن در یکی از دو نسک وچیزی که متعلق ست بدان ومحرم کسی ست که شاغل ست باعمال حج یا عمره بانیت در مصفی گفته واگر نیت نکرد وتلبیه گفت احرام منعقد نمیشود زیرا که نیت شرط عمل ست واگر نیت کرد وتلبیه نگفت ظاهر آنست که صحیح باشد زیرا که تلبیه سنت ست وفرضیت او از هیچ جا ثابت نشده انتهی واحرام در حج وعمره بجای تکبیر تحریمه است در نماز چه دران تصور اخلاص وتعظیم وضبط عزیمت حج بفعل ظاهر ومتذلل وخاشع گردانیدن نفس ست برای حق جل وعلی بترک ملاذ وعادات مالوفه وانواع تحمل وتحقیق معانات تعب ومشقت وتشعث وتغییر ست برای خدای واحد قدیر جل جلاله وعم نواله

عن ابن عمر رضی الله عنه قال ما اهل رسول الله صلی الله علیه وسلم الا من عند المسجد گفت ابن عمر اهلال نکرد آنحضرت مگر از نزدیک مسجد ذی الحلیفه که میقات اهل مدینه است ودر وے رد ست بر کسیکه گفت احرام بست آنحضرت از بیداء ودر روایتی ست از نزد شجره چون برخاست شتر وی ودرخت مذکور نزد مسجد بود ودر مسلم ست که بگذارد دو رکعت بذی الحلیفه پس تر چون مستوی شد ناقه نزد مسجد ذی الحلیفه اهلال کرد ودر لفظی این ست بود رسول خدا چون می درآورد پای مبارک خود را در رکاب وبرسید اشتر او را بر پشت خود ناقه اهلال میکرد از مسجد ذی الحلیفه وازینجا پیدا شد اختلاف در آنکه تلبیه بعد از نماز بود یا بعد از استوا بر پشت ناقه آنچه ازین حدیث مفهوم شد گفتن اوست بعد استوا بر پشت ناقه وباین اخذ کرده است شافعی ونزد حنفیه تلبیه بعد از نماز مسنون ست وقول مالک نیز همین ست در هدایه گفته تلبیه کند عقیب صلوة که مروی ست از آنحضرت واگر

بعد از استوا بر پشت راحله کند نیز درست ست ولیکن بعد از نماز افضل ست و مشهور در مذهب امام احمد بعد از نماز ست و مختار نزد
بعضی از اصحاب وی بعد از استواست در شرح کتاب خرقی گفته سعید بن جبیر گفت گفتم با بن عباس عجب از صحابه رسول خدا صلی الله
علیه وسلم که اختلاف کرده اند در اهلال رسول خدا که بعد از نماز بود یا بعد از استوا بر پشت ناقه پس گفت ابن عباس بدرستیکه من دانا ترم
بحقیقت حال آن اهلال کرد آنحضرت بعد از فراغ رکعتین احرام پس شنیدند آنرا قومی و یاد گرفتند پس از ان سوار شد آنحضرت و اهلال کرد
پس شنیدند آنرا قومی و گفتند اهلال آنحضرت همدرین حال بود و بعد ازان روان شد و در بیدا که موضعی بلند ست برآمد و اهلال کرد و شنیدند
قومی و گمان بردند که الآن ابتدای اهلال کرد و ابتدای اهلال آنحضرت صلی الله علیه وسلم دائم در مصلای او بود و ازینجا حاصل شد
توفیق میان روایات و ازدحام و اجتماع در حج بسیار بود تا آنکه گفته اند که بیرون از شمار بود و از صد هزار کس متجاوز بودند و از هر طرف که چشم آنجا
کار میکرد آدمی بنظر می آمد و مراد از مسجد ذی الحلیفه مسجدی ست که بعد از زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنا کرده اند و در زمان ابن عمر مسجد نبود
و راوی سخن موافق این زمان کرده و بهر حال آنحضرت نماز ظهر گزارده از مدینه روان شد و نماز عصر در ذی الحلیفه گزارد و شب آنجا بسر کرد و صباح
احرام بست و چون بر پشت ناقه برآمد و بایستاد تلبیه گفت متفق علیه در سبل السلام گفته دلالت کرد حدیث برانکه افضل احرام بستن ست
از میقات نه قبل وی و اگر احرام بست پیش ازان پس گفت ابن المنذر که اجماع کرده اند اهل علم که این حرام ست یا مکروه زیرا که قول صحابه که
توقیت کرد آنحضرت برای اهل مدینه ذی الحلیفه را مقتضی آنست که اهلال از همین مواقیت می باید بست و قاضی ست بنفی نقص و زیادت پس اگر
زیادت حرام نباشد لا اقل ترک آن افضل باشد و اگر نه بود اجماع بجواز آن قائل میشدیم بتحریم باد له التوقیت و بنا برانکه زیادت بر مقدرات شرعیه
چون اعداد صلوات و رمی جمار غیر مشروع ست مانند نقص ازان و ما جزم نمیکنیم بتحریم بنا بر اجماع مذکور و بنا برانچه مروی ست از چند صحابه تقدیم
احرام بر میقات چنانکه احرام بست ابن عمر از بیت المقدس و انس از عقیق و ابن عباس از شام و اهلال کرد عمران بن حصین از بصره و ابن مسعود
از قادسیه و وارد شده ست در تفسیر آیه که حج و عمره تمام این هر دو آنست که احرام بندد برای آنها از دویره اهل خود از علی و ابن مسعود و اگرچه
تاویل می توان کرد که مراد ایشان آنست که انشای سفر از اهل خود کند زیرا که وارد شده ست اثر علی کرم الله وجهه باین لفظ که تمام عمره آنست که پیش گیرند
برای آن از بلاد خود یعنی انشا کنی برای آن سفر مفرد از بلده خویش چنانکه انشا کرد آنحضرت در عمره حدیبیه و قضیه یعنی عمرة القضا سفر از
شهر خود و دال ست برای این تاویل که علی خود آنرا نکرد و نه هیچیکی از خلفای راشدین و احرام نکردند برای حج و عمره مگر از میقات بلکه خود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نکرده پس چه قسم این تمام حج و عمره باشد با آنکه نه آنحضرت کرده و نه احدی از خلفا و نه جماهیر صحابه آری در احرام از بیت المقدس
بخصوصه حدیث ام سلمه آمده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم میفرمود من اهل من المسجد الاقصی بعمرة او حجة غفر له ما تقدم من
ذنبه رواه احمد و در لفظی این ست من احرم من بيت المقدس غفر له ما تقدم من ذنبه رواه ابوداود و لفظ وی این ست من اهل بحجة او عمرة من المسجد الاقصى
الى المسجد الحرام غفر له ما تقدم من ذنبه وما تاخر او وجبت له الجنة شک از راوی ست و روایت ابن ماجه بلفظ من اهل بعمرة من بيت المقدس كانت
كفارة لما قبلها من الذنوب پس این مخصوص باشد به بیت المقدس و احرام از انجا بالخصوص افضل باشد از احرام از مواقیت و دلیل ست
ادر احرام ابن عمر از انجا و نکرد این را از مدینه با آنکه بعضی از ایشان تضعیف کرده اند حدیث را و بعضی تاویل که مراد انشای سفر ست از انجا
انتهی والله اعلم **وعن** خلاد بفتح خای معجمه و تشدید لام از ثقات تابعین ست ابن السائب عن ابيه بسین مهمله روایت میکند
از پدر خود که سائب ست ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اتانى جبرئيل فامرنى ان امر اصحابى ان يرفعوا اصواتهم بالاهلال

گفت آنحضرت آمد مرا جبرئیل پس امر کرد مرا که امر کنم یاران خود را که بلند کنند آوازهای خود را با ہلال و در روایتی عوض اہل لفظ تلبیه گفته
و مراد یکی ست و اگرچه اخفاء ذکر افضل ست اما اینجا رفع صوت افضل ست رواه مالک فی الموطا والدارمی والشافعی وابن حبان
والحاکم والبیہقی والخمسة یعنی احمد وابوداؤد وترمذی ونسائی وابن ماجه و گفت مالک شنیدم از بعض اہل علم که دوست میداشت
لبیک گفتن را عقب هر نمازی و بالای هر بلندی از زمین و شنیدم از بعض اہل علم که میگفتند نیست لازم بر زنان بلند کردن آواز بگفتن
لبیک باید که بشنوانند زن نفس خود را اخرجه فی الموطا وصححه الترمذی وابن حبان والحاکم و روایت کرد ابن ماجه که پرسیده شد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم کدام اعمال افضل ست فرمود عج و ثج و در روایتی از سائب از آنحضرت آمده که آمد مرا جبرئیل و گفت باش عجاجا ثجاجا
عج رفع صوت ست و ثج نحر بدن و این همه دال ست بر استحباب رفع صوت بتلبیه اگرچه ظاهر امر وجوب ست و بوجوب رفته است ابن ابی ہریرة
وحکاه ابن قدامة عن بعض المالکیة والخطابی عن مالک وابی حنیفه وابن ابی شیبه روایت کرده که اصحاب آنحضرت بلند میکردند آوازهای خود را
به تلبیه تا آنکه بند میشد و می افتاد آوازهای ایشان و باین رفته اند جمهور و شافعی و احمد گفته سنت ست و از مالک مروی ست که رفع نکند
آواز به تلبیه مگر نزد مسجد حرام و مسجد منی و در مصفی گفته مستحب ست بلند کردن آواز به تلبیه در حق مرد نه در حق زن و مستحب ست اکثار آن
در حق مرد و زن همه خصوصا نزدیک تغایر احوال مانند رکوب و نزول و صعود و هبوط و اختلاط رفقا انتهی و اختلاف کرده اند در وجوب دم
به ترک تلبیه ابن شاس از مالکیه و صاحب هدایه از حنفیه گفته اند واجب ست قائم میشود مقام آن فعلی که متعلق ست بحج چو توجه بر طریق
و حکایت کرده است ابن عبد البر از ثوری وابو حنیفه وابن حبیب مالکی و زبیری شافعی و اہل ظاهر که آن رکنی ست در احرام منعقد نمیشود بدون
احرام وابن سعد از عطا بسند صحیح آورده که فرض ست وحکاه ابن المنذر عن ابن عمر وطاوس وعکرمة **وعن** زید بن ثابت
از فقهای صحابه و کبار ایشان ست کاتب وحی و جامع قرآن و قائم بفرائض بود رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم تجرد
لاهلاله واغتسل بدرستیکه آنحضرت برهنه شد برای احرام خود و غسل کرد اہلال بمعنی رفع صوت ست و مراد بآن درینجا احرام ست
که سبب اہلال باشد و در نسخه مصابیح لاحرامه واقع شده و این غسل مستحب ست و اکمل و افضل و اگر وضو کنند نیز کفایتی ست و در مصفی گفته
مستحب ست غسل کردن درین سه حالت یعنی برای احرام و دخول مکه و وقوف عرفه پس اگر عاجز باشد از غسل تیمم کند یا نکند دو قول آمده
و ظاهر آنست که غسلی که برای تنظیف و قطع رائحه کریهه باشد تیمم عوض او نمی تواند شد انتهی غزالی گفته اغتسالات مستحبه مسنونه در حج نه غسل ست
اول برای احرام از میقات پستر برای دخول مکه پستر برای طواف قدوم پستر برای وقوف عرفه پستر برای وقوف بمزدلفه پستر برای طواف
زیارت پستر سه غسل برای رمی هر سه جمار و نیست غسل برای رمی جمرهٔ عقبه پستر برای طواف وداع و نزدیک شافعی در قول جدید غسل برای طواف
زیارت و طواف وداع پس هفت غسل باشد انتهی در انوار گفته مسنون ست برای داخل از طریق مدینه و شام غسل کردن بذی طوی
و داخل شدن پیاده یا از ثنیهٔ کدا و خارج شدن ازان و این ثنیهٔ علیاست در بطحا رواه الترمذی والدارمی والبیہقی والدارقطنی
والطبرانی گوییم چنانکه غسل برای احرام مستحب ست همچنان مستحب ست گرفتن از ریش و بروت و غیرها محلی گفته مستحب سنت تاهب برای
احرام بحلق عانه و تنظیف ابط و قص شارب و تقلیم اظفار و لائق آنست که این امور را مقدم کند بر غسل و مثله فی العالمگیریة وزیاده کرد
در وی حلق راس برای کسیکه عادت آن داشته باشد از مردان والا تسریح وی و در مصفی گفته و کسیکه معتاد باشد بموی سر از ابتدای شوال
که اول اشهر حج ست موی نگاهدارد تا نزدیک حل از احرام شعائر حج ظاهر شود انتهی و در حدیث ابن عباس ست مرفوعا که نفسا و حائض

غسل کنند و احرام بندند و تمام مناسک بگذارند جز آنکه طواف بخانه نکنند رواه ابو داود والترمذی وحسنه وغربه وضعفه العقیلی وروی الحاکم والبیهقی عن ابن عباس قال اغتسل رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم لبس ثیابه الحدیث وسندش ضعیف ست زیراکه در وی یعقوب بن عطا بن ابی رباح ضعیف ست ومروی ست از ابن عمر که گفت از سنت ست اینکه غسل کند چون اراده احرام نماید و در آمدن مکه خواهد و می آید

استحباب تطییب قبل از احرام **وعن ابن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سئل ما یلبس المحرم من الثیاب** بدرستیکه آنحضرت پرسیده شد چه چیز جائز ست که بپوشد محرم از جامها و چه چیز نپوشد **قال** فرمود **لا تلبسوا القمص** نپوشید پیراهنها اقمص بضمتین جمع قمیص و نه ثوبی که در معنی قمیص باشد در منسک شیخ الاسلام ابن تیمیه رح ست که نیست محرم را پوشیدن قمیص نه با آستین و نه بی آستین برابر ست که دران هر دو دست خود در آرد یا ندرآرد و علیم باشد یا محزوق و همچنین نپوشد جبه و نه قبا که در وی دست داخل توان کرد و همچنین درع که نامش عرق چین ست وامثال ذلک باتفاق ائمه واگر بپیند ازد قبا بر دوشهای خود بغیر ادخال یدین لبس در وی نزاع ست واین ست معنی قول فقهاکه نپوشد مخیط و نه محیط را یعنی لباسی که بقدر عضو باشد انتهی **ولا العمائم** ونپوشد دستارها و نه کوفیه را و نه کلاه را و نه جامه را که ملصق بسر باشد ولا غیر ذلک نووی گفته تخمیر راس در حق محرم مجمع علی تحریمه است وآما روی پس مالک وابو حنیفه گفته بوکراسه وشافعی وجمهور گفته اند که نیست احرام در روی او و میرسد او را تغطیه آن وجز این نیست که واجب ست کشف وجه در حق زن وحدیث حجت ست بر ایشان وهمچنین ست کلام در محرم میت که جائز نیست تغطیه سر او نزد شافعی واحمد واسحق وهمچنین جائز نیست لبس مخیط ومالک واوزاعی وابو حنیفه گویند جائز ست تغطیه راس والباس او مخیط وحدیث وارد ست بر ایشان اما تغطیه وجه محرم میت پس جائز ست نزد قائل تحریم تغطیه راس انتهی **ولا السراویلات** ونپوشد ازارها او مراد بلبس قمیص وسراویل پوشیدن آنهاست بر وجه متعارف چنانکه پیراهن را در بر افگند وتنبان را در پاها بکند والا اگر پیراهن افگنند مثل رداچیزی لازم نمی آید زیراکه درین صورت نمی گویند که پیراهن پوشیده وازار پوشید در سبل گفته مراد بتمیص ثوبی ست که محیط بدن باشد از تفصیل وتقطیع وبعمامه انچه محیط سر باشد پس ملحق ست باین غیر این از انچه مغطی راس باشد خطابی گفته ذکر عمامه وبرنس معا دال ست برانکه جائز نیست تغطیه راس نه بمعتاد و نه بنادر همچو برانس **ولا البرانس** ونپوشد برنسها وبرنس بضم موحده وسکون را بعده نون تفسیر کرده اند او را بقلنسوه طویله یعنی کلاه دراز واین تفسیر قاصر ست در معرفت آن وانچه مشهور ست این ست که از بلاد شام می آرند تمام بدن وسر وگردن را همی پوشد و در وقت باران می پوشند وموافق عرف دیار ما آنرا بارانی میگویند از صوف سفید وجز آن هم میباشد وخطابی گفته برنس هر ثوب ست که سرش از وی باشد ملتزق بود بدان جبه باشد یا درعه یا غیر آن **ولا الخفاف** ونپوشد موزها وانچه در معنی اوست همچو سواق وجورب وغیره **الا احد لا یجد نعلین** مگر کسیکه نیابد نعلین را که فروخته میشود یا یابد آنها را ولیکن نیست با او ثمن فاضل از حوائج اصلیه خود **فلیلبس الخفین** پس بپوشد موزها را **ولیقطعهما اسفل من الکعبین** وباید که ببرد هر دو موزه را پایان تر از هر دو پاشنه تا از حد موزگی برایند بخاری ومسلم از حدیث ابن عباس آورده اند که شنیدم رسول خدا را خطبه میگفت بعرفات هر که نیابد ازار پس باید که بپوشد سراویل را وهر که نیابد نعلین پس باید که بپوشد خفین را ومثله عند احمد وظاهر این ست که این ناسخ حدیث باب باشد که در وی حکم بقطع خفین ست زیراکه این حدیث در عرفات در وقت حاجت بود وحدیث ابن عمر در مدینه قاله ابن تیمیه رح فی المنتقی ورجحه الشارح وشیخ الاسلام ابن تیمیه در منسک خود گفته اگر نعلین نیابد خفین بپوشد ونیست بر وی قطع آن زیر تر از کعبین زیراکه آنحضرت امر کرد بقطع اولا پستر رخصت کرد بعد ازان در عرفات در لبس سراویل برای فاقد ازار ولبس خفین

برای فاقد نعلین واول بار که رخصت بقطع کرد بجهت آن کرد که بقطع مانند نعلین می شود و لهذا صحیح جواز لبس ما دون الکعبین ست
مثل خف مکعب ومداس وجمجم ونحو ذلک برابر ست که واجد نعلین باشد یا فاقد آن وچون نعلین واز آنچه قائم مقام اوست نیابد مثل جمجم
ومداس موزه بپوشد وقطع نکند آنرا وهمچنین چون ازار نیابد سراویل بپوشد واین اصح قول علما ست ودر عرفات بود کما رواه ابن عمر وهمچنین جائز ست
هر آنچه از جنس ازار ورداباشد پس محرم را است که ملتحف شود بقبا وجبه وقمیص ومانند آن ومتغطی شود بلحاف وغیره ولیکن سر نپوشد مگر از
برای حاجت انتهی گویم جمهور تاویل کرده اند حدیث ابن عباس را بوجوب حمل مطلق بر مقید وگویند که امام احمد که بعدم قطع خفین رفته نیز
قائل ست باین قاعده وابن جوزی گفته امر بقطع را حمل بر اباحت باید کرد نه بر اشتراط عملا بالحدیثین شوکانی رح در نیل الاوطار گفته مخفی نیست که
این تکلف ست وحق آنست که نیست تعارض درمیان مطلق ومقید بنابر امکان جمع میان هر دو بحمل مطلق بر مقید وتا جمع ممکن ست جمع کردن
واجب ست بترجیح نتوان رفت واگر مصیر بسوی ترجیح جائز باشد ممکن ست ترجیح مطلق باین طور که آن ثابت ست از حدیث ابن عباس وجابر
وروایت دو کس ارجح ست از روایت یک کس انتهی گویم چون حدیث ابن عمر متقدم ست وحدیث ابن عباس مؤخر سبیل درینجا ترجیح
مطلق باشد یعنی عدم قطع بر مقید یعنی قطع نه حمل مطلق بر مقید والله اعلم وبقیه کلام درین مسئله در افادة الشیوخ بمقدار الناسخ والمنسوخ کرده ام
ولا تلبسوا شیئا من الثیاب مسه زعفران ونپوشید از جامها چیزی را که سوده است آنرا زعفران واختلاف کرده اند در علتی که
بجهت آن نهی کرده اند که آیا زینت ست یا رائحه جمهور گویند رائحه است پس اگر باشد جامه آنچنان که از رسیدن آب بوی او ندمد جائز باشد
احرام در آن وجواز شده است در روایتی که مگر آنکه باشد غسیل واگرچه در وی مقال ست وحرام ست لبس معصفر ومورس بر مردان در حال حل
مثل احرام ولا ورس ونه جامه که سوده است آنرا ورس بفتح واو وسکون را گیاه زردیست که رنگ کرده میشود بدان وآنرا اسپرک گویند
در سبل گفته اتفاق کرده اند برانکه مراد بتحریم درینجا تحریمش بر مرد ست ولاحق نیست زن بدان درین حکم متفق علیه شیخ الاسلام ابن تیمیه رح
در منسک خود گفته جائز ست احرام در جامه سفید وجز آن از الوان جائزه واگرچه ملون باشد ومستحب ست که احرام بندد در دو ثوب نظیف پس
اگر هر دو سفید باشند فضل بود وجائز ست که احرام بندد در جمیع اجناس ثیاب مباحه از قطن وکتان وصوف وسنت آنست که احرام بندد
در ازار ورداء برابر ست که مخیط باشند یا نه باتفاق ائمه واگر احرام بندد در غیر این هر دو جائز باشد اگر هست از آن جنس که پوشیدنش
رواست انتهی واللفظ لمسلم وزیاده کرد بخاری در روایتی این عبارت را ولا تنتقب المرأة المحرمة ونقاب بر روی نیفگند
زن احرام کننده واختلاف کرده اند علما در آن جمهور منع کنند وحنفیه جائز گویند وهو روایة عند الشافعیة والمالکیة شوکانی گفته این مردود ست
بنص حدیث ودر فتح الباری گفته لم یختلفوا فی منعها من ستر وجهها وکفیها بما سوی النقاب والقفازین انتهی وگفت فاطمه بنت المنذر بودیم ما
که خمار می افگندیم بر روهای خود درا و ما محرمانیم همراه اسماء بنت ابی بکر پس انکار نمیکرد بر ما رواه مالک فی الموطا در مسوی گفته معنی وی آنست
که می پوشیدیم روی خود را بسدل ثوب برای منع ابصار مردم وبرین اند اهل علم چون متجافی باشد از بشره وجه واعتراض کرد صاحب کافی
در مذهب احمد بر قید تجافی وگفت ظاهر آنست که این معتبر نیست ونیست در حدیث انتهی شوکانی فرموده ظاهر حدیث خلاف اوست
زیرا که ثوب مسدول سالم از اصابت بشره نمی تواند ماند پس اگر تجافی شرط می بود آنحضرت بیان میکرد آنرا انتهی وبیهقی از حاکم از ابی علی حافظ
نقل کرده که قوله لا تنتقب المرأة از قول ابن عمر ست مدرج در خبر وگفت صاحب امام که این محتاج دلیل ست وحکایت کرده است ابن منذر
نیز خلاف در آن که از قول ابن عمر ست یا از حدیث قد رواه مالک فی الموطا عن نافع عن ابن عمر موقوفا واو را طرق ست در بخاری معلقا و

ولا تلبس القفازین ونپوشد بر دست قفاز را لضم قاف وتشدید فا وزای در آخر پوششی ست که زنان عرب برای دفع سرما در دستها پوشند که انگشتان وکف وساعد همه را می‌پوشد ودرمیان آن پنبه است پر کرده شده وبعضی گفته اند نوعی از زیور ست که زنان در دستها پوشند ورواہ احمد والترمذی والنسائی وصححه وابوداود والحاکم والبیهقی محلی گفته شافعی درام از سعد بن ابی وقاص آورده که امر میکرد دختران خود را بلبس قفازین در احرام در شرح السنه گوید جواز قفازین برای آنها اظهر ست گویم حدیث وارد ست بران در سبل گفته مصنف حدیث در بیان آنچه حرام ست بر زن محرمه نیاورده وانچه از احادیث ثابت شده انتقاب ست ومثل اوست برقع که مفصل باشد بر قدر ستر وجه زیرا که وارد ست بدان نص وبپوشد زن روی خود بغیر این مثل خمار وثوب وهر که گفت روی او همچو سر مرد ست بهیچ چیز آنرا نپوشد پس نیست دلیل با وی وحرام ست بروی لبس قفازین ولبس ثیاب مورس ومزعفر ومباح ست حلیه وجز آن واما صید وطیب وحلق راس پس ظاهر آنست که زنان درین باب در حکم مردانند واما انغماس در آب ومباشرت محمل براس وستر راس بدست وهمچنین نهادن او بر مخده نزد نوم پس غیر مضر ست زیرا که صاحب او لابس نیست ونیست فدیه بر لابس خفین لعدم النعلین وحنفیه گویند واجب ست

وعن عائشة رضی الله عنها قالت کنت اطیب رسول الله صلی الله علیه وسلم لاحرامه قبل ان یحرم گفت عائشه بودم من که خوشبو میکردم آنحضرت را ومی مالیدم طیب برای احرام وی پیش از انکه احرام بندد ولحله قبل ان یطوف بالبیت وبرای حل وی یعنی بیرون آمدن از احرام پیش از انکه طواف کند بخانه کعبه معلوم خواهد شد که روز عید که از مزدلفه بمنی می آیند بعد از رمی جمرهٔ عقبه از احرام بر می آیند وهمه چیز حلال می شود الا از زنان پس بمکه می آیند وطواف می کنند بعد از ان بسوی منا بر میگردند وزنان نیز حلال میشوند پس مراد بحل احلال کامل ست که هر محظور بسبب آن حلال میشود وهو طواف الزیارة وبعض احلال مثل طیب وغیره برمی حلال شده بود همین حلت زنان باقی ست وظاهرش آنست که حلق ورمی کرده وطواف باقی مانده وتمام این روایت آنست که تطییب میکردم بطیبی که در وی مشک بود گویا من می بینم درخشیدن طیب ادر تارک سر آنحضرت صلی الله علیه وسلم وحال آنکه آنحضرت محرم می بود یعنی اثر طیب بعد از احرام در سر مبارک باقی میماند وله عندهما الفاظ غیره متفق علیه درحدیث دلیل ست بر استحباب تطییب نزد ارادهٔ احرام وجواز استدامت او بعد احرام وبرانکه بقای لون وریح او بعد از احرام مفسد احرام ومضر او نیست وحرام ابتدای اوست درحال احرام ومفسد استعمال اوست بعد از احرام وباین رفته اند جماهیر ائمه از صحابه وتابعین ومشهور در مذهب حنفیه واحمد این ست مستند بهمین حدیث ونزدیک مالک وشافعی وبروایتی از احمد مکروه ست تطییب بچیزی که باقی ماند اثر آن بعد از احرام وطیبی اباحت را قول شافعی وکراهت را قول مالک وایجاب فدیه را قول ابو حنیفه ساخته وآنچه ما گفتیم مذکورست در هدایه وشروح وی ودر شرح کتاب خرقی که در مذهب امام احمد ست ذکر کرده که از ابن عمر پرسیدند از مردی که شب احرام بست وتطییب کرد وبرخاست صباح که بوی طیب می آمد از وی گفت اگر من طلا کنم بقطران دوست تر دارم که آنرا کنم واین خبر بعایشه رسید پس انکار کرد بر ابن عمر وروایت کرد حدیث باب را وابن الزبیر را دیدند که احرام بسته بود ودر سر وریش وی طیب بود در سبل گفته رفته است جماعتی بخلاف این وتکلف کرده اند درین روایت یعنی تاویل آن بچیزی که تمام نمیشود بدان مدعای آنها یعنی میگویند که آنحضرت خوشبو مالید پستر غسل کرد پس خوشبو برفت نووی در شرح مسلم بعد تصویب قول جمهور گفته مستحب ست تطییب برای احرام لقولها لاحرامه وبعضی از ایشان گمان کرده اند که این خاص بآنحضرت بود صلی الله علیه وسلم وتمام نیست ثبوت خصوصیت مگر بدلیل وحال آنکه دلیل برخلاف آن قائم ست چه از حدیث عائشه ثابت شده که کنا نضمخ وجوهنا بالطیب المسک قبل ان نحرم فیعرق فیسیل علی وجوهنا ونحن مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فلا ینهانا رواه ابوداود

واحمد ولفظ احمد این ست کنا نخرج مع النبی صلی الله علیه وسلم الی مکة فنضمد جباهنا بالمسک الطیب عند الاحرام فاذا عرقت احدنا سال علی وجهها فیراه النبی صلی الله علیه وسلم فلا ینهاها و نتوان گفت که این خاص ست بزنان زیرا که زنان و مردان برابر اند درین حکم باجماع پس حرمت طیب بعد از احرام ست نه قبل از ان واگرچه حال وی دائم باشد همچو نکاح زیرا که این از دواعی اوست و جز این نیست که منع کرده میشود محرم از ابتدای نکاح نه از استدامت او پس همچنین حال طیب ست و طیب از نظافت ست که مقصود از وی دفع رائحهٔ کریهه است چنانکه مقصود از نظافت ازالهٔ وسخ ست که در اشعار و اظافر فراهم میشود و لهذا مستحب شد اخذ شعر و ظفر قبل احرام زیرا که بعد از ان ممنوع ست واگرچه باقی ماند اثر او بعده واما حدیث مسلم و بخاری از یعلی بن امیه در قصهٔ اعرابی که فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم اما خوشبوئی که بتست و آلوده است بدان بدن تو پس بشوی آنرا سه بار الحدیث پس جوابش آنست که این سوال و جواب در جعرانه بود در ذیقعده سنه هشتم و آنحضرت در سنه شانزده حج گذارده و اخذ باخر امر اوست زیرا که آخر ناسخ اول باشد یا بجهت آنکه استعمال زعفران بر مردان حرام ست نه بجهت که بقای اثر طیب بعد از احرام حرام باشد شوکانی در شرح مختصر گفته خوشبو نمالد ابتدا اگر جمعا بین الادلة و همین ست راجح و جائز ست استمرار بر طیبی که پیش از احرام بکار برده و در نیل الاوطار گفته محرم از طیب بر محرم آنست که ابتدای استعمال کرده باشد بعد احرام نه آنکه نزد ارادهٔ احرام بکار برده و اثر لون و ریح او باقی مانده و صحیح نیست بگویند ناجائز ست استدامت طیب قیاسا بر عدم جواز استدامت لباس زیرا که استدامت لبس لبس ست بخلاف استدامت طیب که طیب نیست سلمنا استوای هر دو ولیکن این قیاس در مقابلهٔ نص ست و هو فاسد الاعتبار انتهی

وعن عثمان بن عفان رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا ینکح المحرم ولا ینکح ولا یخطب نکاح نکند محرم خود را و نکند نکاح دیگری بولایت و وکالت خود و خواستگاری نکند زن را هر سه لفظ برفع و جزم مروی ست و خطبه بکسر خای زن خواستن و این مذهب جمهور علما و شافعی ست و نهی ازین هر سه تحریمی ست و گفته اند در خطبه تنزیهی ست باجماع پس اگر اجماع ثابت شود ورنه گمان نمی بریم صحت آن و ظاهر همین ست که برای تحریم ست در سبل گفته نقلی از ابن عقیل حنبلی دیدم که خطبه هم حرام ست ابن تیمیه گفته زیرا که آنحضرت نهی کرد از همه بایک نهی و تفصیل نفرموده و موجب نهی تحریم ست و هیچ اثر و نظر معارض او موجود نیست انتهی و نزد عطا و عکرمه و اهل کوفه جائز ست محرم را تزوج چنانکه جائز ست اشترای جاریه برای وطی و تعقب کرده اند بآنکه این قیاس ست در مقابلهٔ نص و هو فاسد الاعتبار و ظاهر نهی عدم فرق ست در میان کسیکه تزوج کند غیر را بولایت خاصه یا عامه کالسلطان والقاضی و بعض شافعیه گفته اند جائز ست محرم را تزویج غیر بولایت عامه و این تخصیص ست عموم نص را بلا مخصص و نزد حنفیه جائز ست هر سه امر و دلیل ایشان تزوج آنحضرت صلی الله علیه وسلم ست میمونه را و حال آنکه محرم بود کما فی روایة ابن عباس در سبل گفته این قول مردود ست زیرا که روایت ابی رافع که تزوج کرد آنحضرت میمونه را در حالیکه حلال بود ارجح ست چه وی سفیر بود میان هر دو و هم روایت اکثر صحابه همین ست قاضی عیاض گفته مروی نشده که تزوج کرده باشد میمونه را در حال احرام مگر تنها در حدیث ابن عباس تا آنکه گفت سعید بن المسیب که سهو و غلط کرد ابن عباس اگرچه میمونه خالهٔ اوست زیرا که تزوج نکرد او را رسول خدا مگر بعد از انکه حلال شد ذکره البخاری انتهی و در نیل الاوطار گفته حدیث ابن عباس حکایت فعل ست پس معارض صریح قول یعنی نهی از ان نشود ولیکن بمصیر بسوی آن نزد تعذر جمع ست و جمع ممکن ست درینجا بر فرض ارجحیت روایت ابن عباس از روایت غیر او باین طریق که فعل آنحضرت را مخصص عموم قول او گردانند کما تقرر ذلک فی الاصول چون فرض کرده شد تاخیر فعل از قول واگر تقدم وی فرض کنند پس دران خلافی ست مشهور در اصول در جواز تخصیص عام متاخر بخاص متقدم کما هو مذهب الحق

يا گردانيدن عام متاخر ناسخ او كما ذهب اليه البعض و چون اين مقرر شد پس حق آنست كه حرام ست محرم را تزوج خود و تزويج ديگرے
كما ذهب اليه الجمهور انتهى رواه مسلم و رواه الجماعة الا البخاري و همچنين ممنوع و منهى عنه ست جماع در مسوى شرح موطا گفته اگر جماع كرد قبل
وقوف حج فاسد شد نزد ابوحنيفه و بر وى يك گوسفند ست و حج كند سال آينده و نيست بر هردو تفرق و اگر جماع كرد بعد وقوف حج فاسد نيست
و بر وى ست بدنه و نزد شافعى اگر جماع پيش از تحلل اول ست حج فاسد ست برابر ست كه قبل وقوف بعرفه باشد يا بعد آن و بر وى ست بدنه و واجب
مضى در فاسد و قضا از قابل و اگرچه تطوع باشد و چون خارج شوند هر دو متفرق شوند براے حذر از مثل آنچه واقع شد در اول و اگر جماع
كرده است ميان هر دو تحلل حج غير فاسد ست وليكن بر وى فديه است نه قضا و اين فديه در قولى شاة ست و در قولى بدنه در نيل الاوطار
گفته كفارهٔ وطى شاة ست زيرا كه اقل مصداق هدى ست و اين مروى ست از ابوحنيفه و دال ست بران قوله صلى الله عليه وسلم واهديا هديا
كما فى مرسل ابى داؤد و جمهور گويند بدنه است بر زوج و بدنه بر زوجه و بدنهٔ زوجه واجب ست بر زوج مطلقا و شافعى گفته اگر باشد زن
مكرهه نه مطاوعه و ابوحنيفه و محمد گويند بر زوج ست مطلقا و شافعى در يكى از دو قول خود گفته عليهما هدى واحد و مشروع ست تفرق و محكى ست
در بحر از على و ابن عباس و عثمان و اكثر فقها و اختلاف كرده اند در آنكه واجب ست يا نه مذهب عطا و مالك و شافعى در احد القولين وجوب ست
و در قولى مندوب و ابوحنيفه گفته نه واجب ست و نه مندوب شوكانى بعد ازين گفته اعلم انه ليس فى الباب من المرفوع ما تقوم به الحجة والموقوف
ليس ممن يقبل المرسل ولا راى حجة اقوال الصحابة فى سعة عن التزام هذه الاحكام وله فى ذلك سلف صالح كداؤد الظاهرى انتهى **وعن**
ابى قتادة الانصارى رضى الله عنه فى قصة صيده الحمار الوحشى وهو غير محرم مروى ست از ابى قتاده در قصه شكار كردن
او حمار وحشى را در عام حديبيه و وى محرم نبود و درينجا استشكال كرده اند بعدم احرام وى و تجاوز از ميقات و ازان جوابها داده اند و از انجمله
آنكه وى همراه آنحضرت نيامده بود بلكه اهل مدينه او را فرستاده بودند يا مواقيت تا آن وقت موقت نشده بود ذكره فى السبل گويم مصنف در تلخيص گفته
اثرم گويد مى شنيدم اصحاب حديث را تعجب ميكردند ازين حديث و ميگفتند چه قسم جائز شد ابوقتاده را مجاوزت ميقات بلا احرام و هيچ
نميدانند وجه آن و ديدم من آنرا مفسر در حديث عياض از ابى سعيد كه گفت بيرون آمديم همراه رسول خدا صلى الله عليه وسلم و احرام بستيم
پس چون رسيد آنحضرت در مكان چنين و چنان ناگاه ما بابى قتاده ايم فرستاده بود او را رسول خدا صلى الله عليه وسلم در چيزى كه نام برد آنرا
پس ذكر كرد حديث حمار وحشى را قال گفت ابوقتاده فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لاصحابه وكانوا محرمين پس فرمود
آنحضرت ياران خود و بودند آنها محرم هل منكم احد امره او اشار اليه آيا از شما يكى امر كرد او را بصيد كردن اين حمار وحشى يا اشاره كرد
بسوى آن يعنى اعانت كرده باشد بوجهى از وجوه بر شكار كردن آنرا قالوا لا گفتند نكرد قال فكلوا ما بقى من لحمه فرمود پس بخوريد
چيزى كه باقى مانده است از گوشت وى اين حديث دلالت ميكند بر جواز اكل محرم صيد بر را اگر صائد غير محرم ست يعنى خود صيد نكرده
و دلالت و اشارت و اعانت بران ننموده و اين راى جماهير ست و حديث نص ست درين و گفته اند حلال نيست اكل آن و اگرچه بروے
اعانت بچيزى نكرده و اين مروى ست از على و ابن عباس و ابن عمر عملا بظاهر قوله تعالى وحرم عليكم صيد البر ما دمتم حرما بنا بر آنكه مراد از صيد
درينجا مصيد ست و جواب داده اند ازان كه مراد در آيه اصطياد ست و لفظ صيد اگرچه متردد ست در ميان هر دو معنى ليكن حديث باب
بيان مراد كرده و حديث جابر بن عبد الله ان آنحضرت صلى الله عليه وسلم زيادت آن بيان نموده يعنى آنحضرت فرمود صيد البر لكم حلال ما لم تصيدوه
او يصد لكم اخرجه اصحاب السنن و ابن خزيمة و ابن حبان والحاكم مگر آنكه در بعض روات وى مقال ست كه مصنف در تلخيص ذكر كرده و بر تقدير آنكه مراد در آيت

حیوانی باشد که صید کرده میشود پس ثابت شده است تحریم مطلقا از آیات دیگر و احادیث و حدیث جابر در بیان مراد نص ست و در حدیث زیادت ست و هی قوله صلی الله علیه وسلم قال هل معکم من لحمه شیٔ و در روایتی هل معکم منه شیٔ قالوا معنا رجله فاخذها رسول الله صلی الله علیه وسلم واکلها مگر شیخین اخراج این زیادت نکرده اند و استدلال کرده اند مانعین اکل صید مطلقا برای محرم بحدیث آینده و شیخ در ترجمه گوید احادیث و آثار بسیار در هر دو جانب آمده و لابد بعضی ناسخ بعضی خواهد بود انتهی گویم در نیل الاوطار ست که کوفیان و طائفهٔ از سلف بآن رفته اند که جائز ست محرم را اکل صید مطلقا و گفته اند که حرام ست مطلقا و این هر دو مذهب مستلزم اطراح بعض احادیث صحیحه است بلا موجب و حق مذهب جمهور ست جمع میان احادیث مختلفه پس گفته اند که احادیث قبول محمول اند بر صید حلال برای نفس خود و احادیث رد محمول اند بر صید حلال برای محرم و مؤید این جمع ست حدیث جابر کما تقدم رواه الخمسة الا ابن ماجة شافعی گفته هذا احسن حدیث روی فی هذا الباب واقیس و این حدیث صریح ست در تفرقهٔ مذکور و تقیید دیگر احادیث مطلقه مثل حدیث صعب وطلحه و ابی قتاده و مخصص ست برای عموم آیهٔ متقدمه انتهی متفق علیه وله عندهما الفاظ کثیرة **وعن** الصعب بفتح صاد و سکون عین مهملتین بن جثامة اللیثی بفتح جیم و تشدید مثلثه صحابی ست ابن عباس از وی روایت دارد مات فی خلافة ابی بکر الصدیق رضی الله عنه انه اهدی لرسول الله صلی الله علیه وسلم حمارا وحشیا که وی هدیه آورد برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گورخر را که شکار کرده بود و در روایتی حمار وحش یقطر دما و در روایتی لحم حمار وحش و در روایتی عجز حمار وحش و در روایتی عضدا من لحم صید و این همه روایات در مسلم ست وهو بالابواء و آنحضرت در ابوا بود بفتح همزه و سکون موحده و الف ممدود و این در حجة الوداع بود او بودان یا در ودان بود بفتح واو و تشدید دال مهمله نام دو موضع ست میان مکه و مدینه نزدیک تر بمدینه و میگویند که قبر عبد الله والد آنحضرت در ابوای ست و این صعب بن جثامه در انجا ساکن بود فرده علیه پس برگردانید آنحضرت آنرا بر وی و قبول نکرد هدیهٔ او را و هرگاه که دید آنحضرت چیزی را که در روی اوست از ناخوشی و انفعال و اندوه از قبول ناکردن هدیهٔ وی قال فرمود بطریق معذرت انا لم نرده بفتح دال رواه المحدثون وانکره المحققون من اهل العربیة وقالوا صوابه ضمها زیرا که قاعده در تحریک ساکنین چون بعد آن ضمیر مذکر غائب باشد همین ست علی الاصح نووی در شرح مسلم گفته در رده و نحو آن برای مذکر سه وجه ست اوضح ضم ست و ثانی کسر و هو ضعیف سوم فتح و آن اضعف ست بخلاف آنکه چون متصل شود ضمیر مؤنث نحو ردها که آن بفتح ست علیك الا انا حرم بضم حا و را جمع حرام ست بکسر بمعنی حرام کذا فی القاموس و در صحاح گفته که جمع حرام ست یعنی بدرستیکه ما بر نگردانیدیم آنرا بر تو مگر بجهت آنکه ما محرمانیم ظاهر این حدیث آنست که صعب بن جثامه حمار وحشی را زنده بهدیه آورد و محرم را جائز نیست قبول آن و لیکن سخن در گوشت شکار ست که محرم را خوردن آن رواست یا نه و در روایات آمده که هدیه گوشت حمار وحشی بود یا سرین او که خون میچکید از وی یا شق وی و شق بکسر نیمهٔ هر چیزی یا عضوی از وی یا پای او و پس بقرینهٔ این الفاظ درین حدیث نیز همین مراد خواهد بود و احادیث درین باب بظاهر مختلف و متعارض آمده و شیخ در شرح سفر السعادة استیفای آن نموده وجوه توفیق و تطبیق میان آنها ذکر کرده و یک نوع توفیق این ست که نخوردن صید صعب را باین جهت که وی صید برای آنحضرت کرده بود و خوردن صید ابی قتاده را باین جهت که آن نه برای آنحضرت بود و حدیث جابر دال ست بران کما تقدم پس اگر صائد محرم نیست مذهب مالک و شافعی این ست و این متوسط ست میان دو مذهب و مذهب ابو حنیفه آنست که حلال ست خوردن شکار محرم را مادامیکه خود صید نکرده است و امر بدان ننموده موافق حدیث ابو قتاده و بقیهٔ کلام درین مقام در شرح فارسی مختصر

امام شوکانی رح ذکر کرده ایم متفق علیه در سبل گفته مانعین گویند که این حدیث دال ست برانکه حلال نیست لحم صید محرم را مطلقا زیراکه رد را تعلیل بمحرم بودن خود کرد و استفصال نفرمود که از برای او صید کرده است یا نه پس معلوم شد که حرام ست مطلقا و جواب داده است قائل جواز بآنکه این محمول ست برانکه صید مذکور برای آنحضرت کرده بود و این جمع ست میان حدیث ابی قتاده و این حدیث و تا جمع بین الاحادیث ممکن اند شد اولی ست از اطراح بعض وی و دال ست برای این انچه در حدیث ابی قتاده است نزد احمد و ابن ماجه باسناد جید انما صدته له وانه امر اصحابه یاکلون ولم یاکل حین اخبرته انی صدته له ابوبکر نیسابوری گفته قوله اصطدته لک وان لم یاکل منه نمید انم بیهقی را که گفته باشد درین حدیث خبر معمر گویم معمر ثقه است تفرد او مضر نیست و شاهد زیادت ست حدیث جابر که گذشت و در حدیث دلیل ست برانکه لائق ست قبول هدیه و ظاهر نمودن مانع قبول وقت رد والفاظ روایات مختلف ست شافعی گفته اگر صعب حمار زنده فرستاده بود پس محرم را ذبح حمار وحشی نمی رسد و اگر گوشت وی فرستاده بود پس محمول ست برانکه آنحضرت فهمیده که وی صید از برای او کرده است و آثار روایت خوردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازان که نزد بیهقی ست حافظ ابن القیم رح تضعیف آن کرده و منجمله روایات روایت لحم حمار را قوی گردانیده و گفته زیراکه این منافی روایت حمار نیست چه گاهی جزء را باسم کل خوانند و این شائع ست در لغت و اکثر روایات متفق اند برانکه آن بعض از ابعاض حمار بود و چیزی نیست که اختلاف درین بعض ست یعنی پای بود یا سرین یا جز آن و نیست تناقض میان آن زیراکه محتمل که مهدی شق باشد که در وی عجز بود که در وی رجل باشد **وعن** عایشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خمس من الدواب كلهن فاسق فرمود پنج چیز ست از حیوانات و جنبنده بر زمین که همه آن فاسق ست دواب بتشدید موحده جمع دابه است وهو مادب من الحیوان و ظاهرش آنست که طائر هم نامیده میشود بدابه و این مطابق قوله تعالی ست وَمَا مِنْ دَآبَّةٍ فِي الْأَرْضِ اِلَّا عَلَى اللّٰهِ رِزْقُهَا وَكَاَيِّنْ مِّنْ دَآبَّةٍ لَّا تَحْمِلُ رِزْقَهَا و گفته اند که خارج ست طائر از لفظ دابه لقوله تعالی وَمَا مِنْ دَآبَّةٍ فِي الْاَرْضِ وَلَا طٰٓئِرٍ يَّطِيْرُ بِجَنَاحَيْهِ و نیست حجت درین آیت زیراکه محتمل ست که عطف خاص بر عام باشد و مخصوص ست در عرف لفظ دابه بذوات قوائم اربعه و تسمیه آن بفاسق بحث آنست که فسق در لغت خروج ست و منه فسق عن امر ربه ای خرج و نامیده شد عاصی بفاسق بنابر خروج وی از طاعت خدا و وصف این هر پنج بفاسق بنابر خروج اینهاست از حکم حیوانات دیگر که غیر اینهاست در تحریم قتل و گفته اند بنابر خروج اینها از حکم دیگر حیوانات در حل اکل لقوله تعالی اَوْ فِسْقًا اُهِلَّ لِغَيْرِ اللّٰهِ بِهٖ پس ما لا یوکل را فسق نام کردند و قال تعالی وَلَا تَاْكُلُوْا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَاِنَّهٗ لَفِسْقٌ و گفته اند بنابر خروج اینها از حکم غیر خود بایذا و افساد و عدم انتفاع پس این سه علت ست که علما در حل قتل این هر پنج آنرا استخراج کرده اند يقتلن في الحرم کشته میشوند در زمین حل و حرم و میکشد آنرا المحرم و این اخبار ست بحل قتل اینها و بلفظ امر هم واقع شده و بلفظ نفی الجناح ونفی الحرج علی قاتلهن و این دال ست بر حمل امر بر اباحت الغراب یعنی زاغ و در روایتی غراب البقع بموحده و قاف زاغ ابلقی که سیاه و سفید می باشد و در پشت و شکم وی سفیدی باشد و این در طیر و کلاب می باشد و ازینجا رفته اند بعض ایمه بسوی تقیید مطلق بابقع و همین ست قاعده در حمل مطلق بر مقید و قدح درین زیادت بشذوذ و تدلیس راوی مدفوع ست بآنکه راوی تصریح کرده است بسماع پس تدلیس نباشد و این زیادت است از عدل ثقه حافظ پس شذوذ نبود و مصنف گفته اتفاق کرده اند علما بر اخراج غراب صغیر که دانه میخورد و او را غراب زرع و زاغ زرع گویند و فتوی داده اند بجواز اکل وی پس باقی ماند ما عدای ابقع از غرابات ملحق بابقع انتهی والحدأة و در روایتی حدیا تصغیر حداة بکسر حا و فتح دال و همزه بر وزن عنبة جانوری معروف ست که آنرا غلیواز میگویند و در صراح خاد گفته و هندی چیل ست والعقرب و کژدم والفارة و موش والكلب العقور و سگ جراحت کننده گزنده و تقیید کلب که معروف ست بعقور دلالت میکند برانکه کشته نشود غیر عقور و منقول ست

از ابی ہریرہ تفسیر کلب عقور باسد واز زید بن اسلم بحیہ واز سفیان کہ آن گرگ ست خاصۃً وگفت مالک ہر جانور کہ گزد مردم را وبترساند
ایشانرا وجراحت کند مثل اسد ونمر وفہد وذئب آن کلب عقور ست ومنقول ست از سفیان وہو قول الجمہور واستدلال کردہ اند برای
این تفسیر لقولہ صلی اللہ علیہ وسلم اللہم سلط علیہ کلبا من کلابک پس کشت اورا شیر وہو حدیث حسن اخرجہ الحاکم ودر روایت بخاری
زیادت حیہ آمدہ پس شش چیز شد ونیز در حدیث ابن عباس ست زیادت مار نزد احمد ودر اسنادش لیث بن سلیم ست وروایت کرد آنرا
ابو عوانہ بلفظ ست وبیان کرد ہر پنج مذکور را بامانزد ونزد ابو داؤد زیادت سبع عادی آمدہ وباین حساب ہفت میشوند ونزد ابن خزیمہ
وابن المنذر زیادت گرگ وپلنگ واقع شدہ پس نہ باشد مگر آنکہ منقول ست از ذہلی کہ وی این ہر دو را در تفسیر کلب عقور ذکر کردہ ووقع
شدہ ست ذکر گرگ در حدیثی مرسل ورجال وی ثقات اند واحمد مرفوعا امر بقتل ذئب برای محرم روایت کردہ ودر وی راوی ضعیف ست
واین روایات دال اند بر آنکہ مفہوم عدد از قول وی خمس مراد نیست واختلاف کردہ اند علمای اہل فتوی آنانکہ قائل اند بعلت اول در وجہ تسمیہ
بفاسق بآنکہ ملحق ست بخمس ہر آنکہ جائز ست قتل او برای حلال وہر کہ قائل ثانی ست قائل ست بالحاق ہر ماکول مگر آنکہ قتل وی منہی عنہ ست
واین با اول شریک ست وہر کہ قائل ثالث ست خاص کردہ است الحاق را بآنکہ حاصل میشود از وی افساد قالہ المصنف فی فتح الباری
در سبل گفتہ مخفی نیست کہ نیست دلیلی برین علل پس الحاق غیر منصوص بدان بعید باشد والا عدم الحاق محفوظ بود وباین قائل اند حنفیہ
مگر آنکہ لاحق کردہ اند حیہ را بنا بر ثبوت خبر وذئب را بنا بر مشارکت او بکلب در کلبیت والحاق کردہ اند باین آنرا کہ مبتدی ست بعدوان
واذی ابن دقیق العید گفتہ تعدیہ بمعنی اذی بسوی ہر موذی قوی الاصابہ است بتصرف اہل قیاس زیرا کہ ظاہر ست از جہت ایما بتعلیل
بفسق ہر سہ قول کما عرفت پس تمام نشود وتعیین یکی از انہا برای علت بایما پس تمام نشود الحاق بآن وچون کشتن اینہا برای محرم جائز باشد
برای حلال بالاولی جائز باشد ووارد شدہ است حدیث بلفظ یقتلن فی الحل والحرم نزد مسلم ودر لفظی این ست لیس علی المحرم فی قتلہن
جناح واین دال ست بر آنکہ بکشد آنرا محرم در حرم ودر حل بالاولی انتہی کلام السبل گوییم در حدیث ابو سعید نزد ابن ماجہ آمدہ کہ گفتہ شد
اورا چرا گفتہ شد موش را فویسقہ گفت لان النبی صلی اللہ علیہ وسلم استیقظ لہا وقد اخذت الفتیلۃ لتحرق بہا البیت پس درینجا دلالت ست
بر آنکہ وجہ تسمیہ ایذای اوست وفعل او مشابہ بفعل فساق ست واین ناظر ست در تصحیح این علت پس نفی دلیل از ہر سہ محل تامل ست

متفق علیہ در مصفی گفتہ علما اجماع دارند بر آنکہ بقتل این اعیان خمسہ فدیہ بر محرم لازم نمی شود وامام شافعی قیاس کردہ است
بر این اعیان خمسہ ہر حیوان غیر ماکول اللحم را زیرا کہ در حدیث بعضی سباع موذیہ را ذکر کردہ اند وبعضی ہوام را وبعضی جانوران دیگر را کہ
داخل اند در سباع ونہ در ہوام ومشترک درین ہمہ حرمت اکل لحم ست پس این امر مشترک ہمان مبیح قتل ست وامام اعظم ذئب را در کلب عقور
داخل ساختہ وسباع دیگر را مثل فہد ونمر وخنزیر کشتن آنہا پیش او موجب جزا است مگر آنکہ ابتدا از طرف آنہا واقع شود ومحرم در مقام دفع آنہا را
بکشد پس دران صورت فدیہ واجب نیست انتہی ودر شرح وقایہ گفتہ نیست چیزی در کشتن بعوض وبرغوث وقراد انتہی وبالجملہ اتفاق علما ست
بر جواز قتل محرم مر این چیزہا را وہر موذی را در حل وحرم ہر دو وہمچنین جائز ست قتل جانی خواہ در حرم جنایت کردہ باشد یا در حل نزد شافعی ونزد حنفیہ
اگر در حرم کردہ باشد یا پناہ بحرم بردہ تنگ ساختہ شود بروی مجال بمنع اکل وشرب تا مضطر گردد بخروج پس قتل کردہ شود وحد زدہ شود **تنبیہ**
حاجی رفیع الدین مرادابادیؒ در حالات الحرمین نوشتہ اند کہ از غرائب عادات این بلد مکرم ودیگر بلاد این نواحی مثل جدہ وجز آن آنست کہ اگر
کسی ظلمی بر کسی کردہ باشد یا مدیون ست وقدرت بر وفای آن ندارد وبر مزار یکی از اولیا کہ ولایت وی متفق علیہ اہل بلد باشد رفتہ اقامت نماید

صاحب حق وشريف طاقت ندارد که باو تعرض رساند روزی فقیر بزیارت شیخ ابو طالب رسید شخصی را درون گنبد نشسته دید چون از وی پرسید
گفت بخطا از من قتلی واقع شده واز چهار ماه درینجا هستم ومردم خانه طعام وشراب می آرند وشریف واولیای مقتول را بر من دسترس نیست ودر
دروازه گنبد اغلال وقیود آهنی بسیار آویخته دیدم گفتند هر محبوسی که گریخته درینجا می آید قیود خود را براورده فارغ البال می نشیند واز حبس
نجات می یابد انتهی بلفظه گفت محرر سطور عفا الله عنه این عدم تعرض از شریف وصاحب حق اگر بخوف اضرار صاحب قبرست مر ایشان را
پس خود شرک جلی ست که لا ضار ولا نافع الا الله۔ همین صورت مقابر وحظائر اولیا را حکم حرم دادن ست واگر ترک حدود خدا است برعایت
ادب صاحب قبر خود مداهنت ست در دین واگر محض ترک حق خود ست لا باس به ست وشاید این عادت غریب بالفعل در ان دیار نیست

وعن ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم احتجم وهو محرم بدرستیکه آنحضرت حجامت کرد یعنی
خون کشید وحال آنکه وی محرم بود ودر حدیث عبد الله بن مالک بن بحینه است که خون کشید آنحضرت صلی الله علیه وسلم وحال آنکه وی محرم بود در
موضع لحی جمل که میان مکه ومدینه است در راه مکه خون کشید در میان سر خود متفق علیه لحی جمل بفتح لام ومیم ومروی ست لحیی به تثنیه بکری در معجم
خود گفته این بیر جمل ست که ذکرش در حدیث ابی جهم در بیان تیمم آمده وغیر وی گفته هی عقبة الجحفة على سبعة اميال من السقيا وبالجمله در حدیث
دلیل ست بر جواز حجامت برای محرم واین اجماع ست در سر وغیره چون از جهت حاجتی باشد بشرط آنکه موی کنده نشود واگر کنده شود جزای
آن بدهد واگر در جائی باشد که آنجا موی نیست جائز ست بی فدیه نزد جمهور ومؤید اوست حدیث انس که گفت حجامت کرد آنحضرت وبود محرم
بر پشت پا از جهت دردی که بود بر پشت پا رواه ابو داود والنسائی وپا جای موی نیست غالبا ومعهذا درد داشت وقومی گفته مکروه ست
وواجب ست در وی فدیه وحدیث وارد ست بر ایشان واگر حجامت بی عذر ست ودر سر ست حرام ست اگر کنده شود همراه آن موی بنا بر
حرمت قطع شعر ودر حدیث تنبیه ست بر قاعده شرعیه وآن این ست که محرمات احرام از حلق وقتل صید ونحو هما مباح ست بجهت حاجت
وبر وی ست فدیه پس هر که محتاج شود بحلق راس یا لبس قمیص مثلا از جهت حر یا برد مباح ست برای او ولازم ست او را از وی فدیه ودلیل علیه
قوله تعالی فمن كان منكم مريضا او به اذى من راسه الآیه متفق علیه وقدر بیان فدیه در حدیث آینده می آید **وعن** کعب بن عجرة
بضم عین مهمله وسکون جیم وبرا صحابی انصاری جلیل القدر حلیف انصار ست نزول کرد بکوفه ومرد در مدینه سنه پنجاه ویک از اصحاب شجره است
گویند او را بتی بود که می پرستید آنرا وعباده بن الصامت یار او بود روزی بروی در آمد دید که بت را پرستیده از خانه بیرون آمد عباده در خانه او
در آمده بت را بشکست چون کعب آمد دید که بت شکسته است بخشم آمد وخواست که عباده را دشنام دهد باز تفکر رفت وگفت که اگر درین بت چیزی
می بود نگاه میداشت خود را پس مسلمان شد رضي الله عنه قال حملت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم والقمل يتناثر على
وجهي گفت کعب برداشته شدم وبرده شدم بسوی رسول خدا وشپشها می افتادند بر روی من فقال ما كنت ارى بضم همزه ای اظن
الوجع بلغ بك ما ارى بفتح همزه از رویت پس فرمود نبودم من که گمان میکردم درد را که رسیده است بتو تا آنجا که می بینم من یعنی
گمان نداشتم که ایذای تو باین حد رسیده است اتجد شاة ایا می یابی گوسفندی که ذبح کنی آنرا قلت لا گفتم نمی یابم قال فصم ثلثة
ایام فرمود پس روزه دار سه روز او اطعم ستة مساكين یا بخوران شش مسکین لكل مسكين نصف صاع هر مسکین را
نیم صاع بجمیع علما بظاهر مقدار این حدیث رفته اند اما ابو حنیفه وثوری گفته اند که از گندم نصف صاع واز غیر وی یک صاع ودر روایتی از
بخاری باین لفظ ست که گذشت بمن رسول خدا در حدیبیه وسر من می ریخت شپش پس فرمود ایا ایذا می دهد ترا هوام تو گفتم آری فرمود

پس حلق کن سر خود را الحدیث و در روی این ست که فرود آمد درین مقدمه این آیت فمن کان منکم مریضا او به اذی من راسه الآیه و حدیث مروی
بچند الفاظ و ظاهرش تقدیم نسک ست بر دو نوع دیگر چون بیاید آنرا و ظاهر کریمه و سائر روایات حدیث در آنست که محرم مخیرست
درین هرسه و لهذا البخاری در اول باب کفارات گفته خیر النبی صلی الله علیه وسلم کعبا فی الفدیه و اخراج کرد ابوداود از طریق شعبی از ابن ابی لیلی
از کعب بن عجره که گفت آنحضرت اگر خواهی ذبح کنی و اگر خواهی سه روزه داری و اگر خواهی طعام بخورانی و ظاهر آنست که تخییر اجماع ست

متفق علیه بین الشیخین و رواه مالک بالفاظ **وعن** ابی هریرة رضی الله عنه قال لما فتح الله تعالی علی رسوله مکة
قام رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الناس گفت ابوهریره هرگاه که فتح کرد خدا بر رسول خود مکه معظمه را ایستاد آنحضرت در میان مردم
روز دوم از فتح خطبه کنان فحمد الله واثنی علیه پس ستایش کرد خدا را و ثنا گفت بروی ثم قال ان الله حبس عن مکة
الفیل پس گفت بدرستیکه خدای تعالی بازداشت از مکه فیل را و درینجا تعریف منت خداست که بر ایشان کرده و قصه آن معروف
و مذکورست در قرآن وسلط علیها رسوله والمومنین و مسلط کرد بروی رسول خود و مومنان را پس فتح کردند بطریق عنوه

وانها لم تحل لاحد کان قبلی و بدرستیکه مکه هرگز حلال نشد مر هیچکی را که بود پیش از من یعنی کارزار کردن در ان وانما احلت
لی ساعة من نهار و حلال نشد مرا مگر یک ساعت از روز که آن ساعت دخول اوست در مکه مصنف در فتح گفته که آن ما بین طلوع شمس
و عصر بود و درینجا دلالت ست بر آنکه فتح مکه بقهر و غلبه بود که در کتب فقه آنرا فتح عنوه گویند لقوله لم تحل و قوله سلط علیها و قوله لا تحل و برین اند
جماهیر علما و ابوحنیفه و مذهب شافعی و بروایتی از احمد آنست که فتح او بصلح ست زیرا که ایشان متهیئ نبودند برای حرب و وقوع آن اتفاقی بود
و نیز تقسیم نکرد آنرا آنحضرت بر غانمین چنانکه خیبر را کرد و جوابش آنست که تعرض مشرکان بعد دخول خالد بن الولید و اعتذار آنحضرت
بحلت قتال برای یک ساعت صریح ست در وقوع قتال و فتح عنوه و عدم قسمت بجهت آنست که آنحضرت احسان و منت کرد بر مکه و گردانید
اهل او را طلقا و صیانت کرد ایشان را از قتل و سبی نسا و ذریت و اغتنام اموال بطریق افضال بر قرابت و عشیره خود و ثمره خلاف آنست
که هر که میگوید فتح عنوه بود جائز میدارد فروختن خانه و اجاره زمین و خانهای آنها را زیرا که آنحضرت آنرا از کفار گرفته بر مسلمانان وقف کرد
و کسیکه میگوید بطریق صلح بود تجویز میکند بیع و اجاره را زیرا که برین تقدیر مملوک آن کسان ست و باقی ست بر ملک ایشان **وانها لا تحل**
لاحد بعدی و بدرستیکه آن مکه حلال نیست برای هیچکی بعد من بلکه حرام ست بحرام گردانیدن خدای تعالی آنرا تا روز قیامت و درینجا دلیل ست
بر آنکه حلال نیست قتال هیچکی را بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمکه و گفت ماوردی از خصائص حرم ست که محاربه کرده نشود بر کسان او و اگرچه بغاة
ورزند بر اهل عدل و گروهی بجواز رفته و در مسئله خلاف ست و ظاهر تحریم قتال ست در ان قرطبی گفته ظاهر حدیث مقتضی تخصیص آنحضرت ست
صلی الله علیه وسلم بقتال بنا بر اعتذار از اباحت او با آنکه اهل مکه در ان وقت مستحق قتال بودند بنا بر صد مسلمانان از مسجد حرام و اخراج اهل وی
از وی و کفر خود ها و قال به غیر واحد من اهل العلم ابن دقیق العید گفته متاکد ست قول بتحریم زیرا که حدیث دال ست بر آنکه ماذون فیه صرف آنحضرت
بودند و غیر او را در وی اذنی نیست و مؤید اوست قوله صلی الله علیه وسلم فان ترخص احد لقتال رسول الله صلی الله علیه وسلم فقولوا ان الله
اذن لرسوله ولم یاذن لکم پس این دال ست بر آنکه حل قتال در ان از خصائص اوست صلی الله علیه وسلم **فلا ینفر صیدها** پس رمانیده
و رنجانیده نشود شکار او و چون تنفیر حرام شد قتل و اتلاف بطریق اولی حرام باشد و اگر تنفیر کرد و هم در تنفیر پیش از سکون تلف شد ضامن گردد
ولا یختلی شوکها و بریده نشود خار او تا با شجار دیگر رسد و بالاولی آنچه موذی نیست در سبل گفته عجب آنست که شافعی بجواز قطع شوک از فروع شجر رفته

لما نقل عنه ابو ثور واجازه جماعة غیره وتعلیل کرده اند بآنکه موذی ست پس مشابه فواسق باشد گوییم این از باب تقدیم قیاس ست بر نص و آن باطل ست بنابر آنچه شناختی که تمام نیست الدلیل این معنی که علت قتل فواسق اذیت ست واتفاق کرده اند علما بر تحریم قطع اشجار وی که آدمیان آنرا انبات نکرده اند در عادت و بر تحریم قطع خلای او وگیاه تر را خلا گویند و خشک را حشیش و در انبات کردهٔ آدمیان اختلاف ست قرطبی گفته جمهور بر جواز اند انتهی گوییم در هدایه گفته هر که حشیش حرم یا درخت آنرا ببرید که مملوک نیست و خود رسته است بر وست قیمت آن مگر آنچه خشک شد از ان و درخت خشک شده ضمان نیست زیرا که مستثنی نیست و چرانیده نشود حشیش حرم و بریده نشود مگر اذخر و ابو یوسف گفته باکی نیست بچرانیدن بجهت وجود ضرورت وتعذر منع دواب از ان و دلیل ابو حنیفه و محمد این حدیث ست و نیز بر داشتن آن از حل ممکن ست پس ضرورتی نباشد و نزد امام شافعی و هر که موافق اوست جائز ست رعی بهائم در کلای او و مذهب امام احمد نحو مذهب حنفیه است شیخ در ترجمه گفته شیخ عبد الوهاب متقی از عارضهٔ عمی خود که در آخر عمر عارض شده بود حکایت میکرد که از اصحاب ما مردی بود که او را احمد سقا میگفتند روزی گلی از حرم آورد بدست ما داد بتقدیر الهی سهو شد ما آنرا بوی کردیم بمجرد بوکردن المی در بینی ما دوید چنانچه مورچه دود و بدماغ رسید و از دماغ بهر دو چشم بر آمد و روز بروز زیاده شد تا رسید بجائیکه رسید ماشاء الله بقدره انتهی آری ع نزدیکان را بیش بود حیرانی ⁂

ولا تحل ساقطتها و حلال نیست برزمین افتادهٔ حرم مکه الا لمنشد مگر منشد را و انشاد تعریف گم شده کردن و در روایتی باین لفظ ست ولا یلتقط لقطته الا من عرفها یعنی برندارد برزمین افتادهٔ او را مگر کسیکه تعریف کند و بشناساند چنانکه حکم لقطهٔ بقاع دیگر ست از تعریف کند و اگر فقیر باشد خرج کند و بعد از انکه صاحب او را بیابد بدهد اما اینجا نه بدهد یعنی در لقطهٔ حرم جز تعریف نیست و این اظهر قولین شافعی ست و اکثر علما فرق نکرده اند میان لقطهٔ حرم و غیر وی از اماکن و مذهب حنفیه نیز همین ست و دلیل بر ان اطلاق حدیثی ست که وارد شده در لقطه و میگویند که معنی قول وی الا من عرفها درین حدیث آنست که تعریف کند تا یک سال درست چنانکه همه جا میکنند و مخصوص بایام موسم نیست و این خلاف ظاهر عبارت ست و نیز سیاق کلام برای فضل حرم مکه و ذکر خصائص اوست و اگر حکم لقطهٔ وی حکم لقطهٔ سائر بقاع باشد ذکر آنرا فائده نمی بینیم ومن قتل له قتیل فهو بخیر النظرین و کسیکه کشته شد او را کشته پس آنکس به بهترین دو نظر ست یا فدیه دهد یا بکشد و در روایتی از حدیث ابی شریح الخزاعی آمده که گفت شنیدم آنحضرت را میفرمود هر که رسیده شد بجراحتی پس وی مخیر ست میان یکی از سه خصال یا قصاص گیرد یا دیت ستاند یا ببخشد پس اگر خواهد خصلت چهارم پس بگیرد دست او را و در سندش سفیان بن ابی العوجا ست و در وی مقال ست و نیز در وی محمد بن اسحق ست و حدیث معنعن ست و بالجمله در وی دلیل ست بر انکه خیار ولی راست و یاتی الخلاف فی ذلک فی باب الجنایات

فقال العباس الا الاذخر یا رسول الله پس گفت عباس بن عبد المطلب عم آنحضرت مگر اذخر ای رسول خدا که آنرا استثنا کن از میان خلا اذخر بکسر همزه و سکون ذال معجمه نام گیاهی مشهور ست خوشبوی فانا نجعله فی قبورنا و بیوتنا زیرا که ما میگردانیم آنرا در قبرها و خانهای ما چه عرب اذخر را در میان گورها نیز می انداختند و در روایتی از حدیث ابن عباس آمده که اذخر برای آهنگران و خانهای مردم ست که بدان سقف خانه می سازند و کلام عباس محتمل که بطریق شفاعت باشد یا بطور اجتهاد بنا بر علم بآنکه عموم غالب التخصیص می باشد گویا وی گفت که این چیز ست که حاجت بسوی او داعی ست و از شریعت عدم حرج معهود ست فقال پس گفت آنحضرت و مقرر داشت کلام و استثنای او را یا بوحی یا باجتهاد خود و فرمود الا الاذخر مگر گیاه اذخر که رواست قطع کردن آن و رعی آن برای حوائج مذکور و غیرها و کلمات نیز مستثنی ست زیرا که از جمله نباتات ست و مذهب بعضی آنست که احکام مفوض بود بوی صلی الله علیه وسلم هر چه خواهد و بر هر که خواهد حلال و حرام گرداند و بعضی گویند

باجتهاد گفت و اول اصح و اظهر ست متفق علیه شیخ ابراهیم باجوری در حاشیه شمائل ترمذی گفته از خواص اسم مکه آنست که چون نوشته شود بر پیشانی مرعوف باسم رعاف مکة وسط البلاد والله رؤف بالعباد منقطع شود دم در دم **وعن** عبد الله بن زید بن عاصم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان ابراهیم حرم مکة ودعا لاهلها بدرستیکه فرمود آنحضرت که تحقیق ابراهیم علیه السلام حرام گردانید مکه را و دعا کرد برای مکه و حرم ساختن وی خدا را پس حرام گردانیده شد و در روایتی آمده ان الله حرم مکة و نیست منافات چه مراد آنست که خدا حکم کرد بحرمت وی و ابراهیم این حکم را بر عباد ظاهر ساخت و دعای ابراهیم این بود اجعل هذا البلد آمنا وارزق اهله من الثمرات وغیرها من الآیات وانی حرمت المدینة و من حرام گردانیدم مدینه را و در حدیث ابی سعید که نزد مسلم ست زیاده کرده که حرام گردانیدم چیزی را که میان دو طرف اوست از کوهها که ریخته نشود در وی خون و برداشته نشود در وی سلاح برای کارزار کردن و ریخته نشود در وی برگهای درخت مگر برای خورش ستور کما حرم ابراهیم مکة چنانکه حرام گردانید ابراهیم مکه را و مدینه علم ست بالغلبه برای شهر آنحضرت صلی الله علیه وسلم که هجرت کرد بسوی آن پس متبادر نشود نزد اطلاق این لفظ مگر همین بلده مبارکه وانی دعوت فی صاعها ومدها و بدرستیکه من دعا کردم در صاع مدینه و مد مدینه و صاع و مد هر دو دو مکیال معروف اند مد یک رطل و یک ثلث ست نزد اهل حجاز و دو رطل ست نزد اهل عراق و صاع چهار مد ست مراد توسع رزق و برکت در ان ست و در حدیث ابو هریره نزد مسلم باین لفظ آمده بارک لنا فی صاعنا وبارک لنا فی مدنا بمثلی ما دعا ابراهیم به و مانند آنچه دعا کرده است ابراهیم یعنی مدینه را دو چندان میخواهیم آنچه مکه راست لاهل مکة برای اهل مکه در حجة الله البالغه گفته ازین حدیث معلوم شد که دعای آنحضرت را که بجهد همت و تاکد عزیمت باشد دخل عظیم ست در نزول توفیقات انتهی و مراد از تحریم مکه تامین اهل اوست از قتال کرده شدن و تحریم داخل او لقوله تعالی ومن دخله کان آمنا و تحریم صید او و قطع شجر او و بریدن شوک او و مراد از تحریم مدینه تحریم صید او و قطع شجر اوست و عدم احداث حدثی در ان و در تحدید حرم مدینه خلاف ست و وارد شده است تحدید آن بالفاظ کثیره و راجح روایت ما بین لابتیها ست بنا بر تواتر روات بران کذا فی السبل و در مصفی گفته انس بن مالک گفته ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لاخ له صغیر یا ابا عمیر ما فعل النغیر و نغیر شکار ست اگر حرام می بود صید مدینه حلال نبودی شکار کردن آن در مدینه و هر آینه انکار میفرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم این بر ایشان پس مختلف شدند اقوال درین باب پس قول شافعی و مالک و اکثر فقها آنست که جزا لازم نیست بر کسیکه شکار کند در مدینه یا ببرد درختان را غیر ازین نیست که تعظیم مدینه مراد ست از تحریم آن غیر تحریم صید و شجر از جهت حدیث انس و بعض بتحریم شجر مدینه قائل اند سوای صید آن بحدیث انس و جماعه دیگر بتحریم هر دو رفته اند و حمل کردند حدیث انس را برانکه گرفته بودند آن طائر را از خارج مدینه بعد ازان داخل کرده شد بمدینه قال المحلی الاصح یضمن بسلب الصائد وقاطع الشجر والخلا انتهی متفق علیه گویم درین باب حدیثها ست از جماعه صحابه در سنن مذکور ست و در ترتب حکم تحریم بران خلاف علما ست مذهب ابو حنیفه آنست که معنی حرمت در ان مجرد تعظیم و تکریم ست بی ثبوت احکام دیگر مثل حرمت صید و قطع شجر و لزوم جزا و هر که چیزی ازان بکند آثم میگردد و نیست جزا بران و این ست قول مالک و روایتی ست از احمد و قولی ست مر شافعی را و نووی گفته مشهور از مذهب مالک و شافعی و جمهور علما آنست که ضمان نیست در صید مدینه و قطع شجر آن بلکه حرام ست بی ضمان و توربشتی گفته قائل نشده اند بتحریم صید مدینه مگر چندی معدود از صحابه و جمهور ایشان منکر نیستند اصطیاد طیور را در مدینه و نرسیده است ما را نهی ازان بطریقی که اعتماد توان کرد بران و بعضی علما گفته اند واجب ست در وی جزا چنانچه در حرم مکه و بعضی گفته اند که جزا در حرم مدینه اخذ سلب ست از جهت حدیث مسلم که از سعد بن ابی وقاص ست و قاضی عیاض گفته که قائل نشده باین مگر شافعی در قول قدیم هکذا فی ترجمة الشیخ گفت کاتب حروف عفی عنه و باین قائل ست جماعتی از

اہل حدیث والیه ذهب الشوکانی وهو الراجح نظراً فی الادلة و ثابت ست حدیث اخذ سلب نزد حاکم وگفته که صحیح ست ونزد ابوداود وغیرهما وهمچنین ثابت ست احادیث نهی از قطع درخت وقتل صید وحمل سلاح واهراق دم در صحاح وسنن ولفظ انی حرمت المدینة کما حرم ابراهیم مکة ولفظ وانی دعوت بمثلی ما دعا وما فی معناهما اول دلیل ست بر تحریم حرم مدینه مطهره مثل تحریم مکه بدون نقص چیزی ازان بلکه بر زیادت بران و شک نیست که سنت مقدم ست بر مذهب و تفصیل مقام در منسک ماست **وعن علي رضي الله عنه قال قال النبي صلى الله عليه وسلم المدينة حرام ما بين عائر الى ثور** مدینه حرام ست وحدودی از عیر ست تا ثور عیر بفتح عین مهمله وسکون تحتانیه وثور بفتح مثلثه وسکون واو نام دو کوه ست در مدینه در قاموس گفته ثور جبل بالمدینة وگفته وفیه الحدیث الصحیح واین حدیث را ذکر کرده بعده گفته واما قول ابی عبید قاسم بن سلام وغیره از اکابر اعلام که این تصحیف ست وصواب الی اُحُد ست زیرا که ثور بمکه است پس غیر جید ست زیرا که خبر داد مرا شجاع بعلی زاهد از حافظ ابی محمد عبد السلام البصری که محاذی احد مائل بسوی وراء کوهی ست کوچک که او را ثور گویند ونوشت بسوی من شیخ عفیف الدین المطری از والد خود حافظ ثقه که گفت بدرستیکه خلف اُحُد از جانب شمال وی جبلی ست صغیر مدور که نامیده میشود ثور می شناسند آنرا اهل مدینه خلف از سلف انتهی در سبل گفته واین منافی ما بین لابتیها نیست زیرا که هر دو لابه دو حره اند که اکتناف کرده اند آنرا کما فی القاموس وعیر وثور مکتنف اند بمدینه پس حدیث عیر وثور تفسیر لابتین ست **رواه مسلم** وبخاری هم آنرا روایت کرده ودر حدیث ابو هریره است حرم رسول الله صلی الله علیه وسلم ما بین لابتی المدینة وجعل اثنی عشر میلا حول المدینة حمی متفق علیه وحدیث باب طویل ست شیخ ابراهیم باجوری در مواهب لدنیه حاشیه شمائل محمدیه گفته منعقد شده است اجماع بر اینکه مکه ومدینه افضل بقاع اند وایمه ثلثه بر آنند که مکه افضل ست از مدینه ومالک عکس آن گفته وخلاف در غیر بقعه شریفه است زیرا که بقعه شریفه افضل ست از سموات وارض همه انتهی گویم در حدیث زبیر بن عوام آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که تحقیق شکار وج ودرختان وج حرام ست حرام کرده شده است برای خدا رواه احمد وضعفه کما ذکره الخلال وابو داود والبخاری فی تاریخه ولفظه ان صید وج حرام گفت بخاری ولا یتابع علیه وسکوت کرد ازوی ابو داود وحسنه المنذری وسکت عنه عبد الحق ایضا وذکر الذهبی ان الشافعی صححه وگفت نووی در شرح مهذب اسناده ضعیف وگفت ابن حبان متفرد ست بدان محمد بن عبد الله بن انسان الطائفی وبود وی که خطا میکرد وگفت عقیلی لا یتابع الا من جهة یقاربه فی الضعف ووج بفتح واو وتشدید جیم ابن رسلان گفته زمینی ست در طائف نزد اهل لغت وعلما گفته اند نام وادی ست بطائف وقیل کل الطائف وحازمی در موتلف ومختلف گفته که وج نام حصون طائف ست وگفته اند نام یکی ازانهاست وحدیث دال ست بر تحریم صید وشجر وج ومذهب شافعی کراهت ست در بحر زخار بعد ذکر این حدیث گفته ان صح فالقیاس التحریم لکن منع منه الاجماع انتهی شوکانی گفته در دعوی اجماع نظر ست، زیرا که جمهور اصحاب شافعی جزم کرده اند بتحریم خطابی گفته نمیدانم برای تحریم وی هیچ معنی مگر آنکه حرمت وی بر سبیل حمی بود برای نوعی از منافع مسلمین ومحتمل که این تحریم در وقتی معلوم تا مدتی محصور باشد سپس منسوخ شده ابو داود در سنن گفته وکان ذلک یعنی تحریم وج قبل نزوله صلی الله علیه وسلم بالطائف وحصاره ثقیفا انتهی در نیل الاوطار گفته ظاهر حدیث تابید تحریم ست و هر که دعوی نسخ کند بر وی ست دلیل زیرا که اصل عدم اوست واما ضمان صید وشجر او بر حد ضمان حرم مکی پس موقوف ست بر ورود دلیل دال بران چه اصل برائت ذمه ست ونیست ملازمت میان تحریم وضمان انتهی گویم اکثر علما برانند که حرم مدینه ووج هر دو باعتبار رعایت تعظیم واحترام ست نه باعتبار تحریم جنایت ووجوب جزا وشوکانی در مختصر گفته حرام ست وج ودرختان او ودر شرح وی گفته که باین رفته است شافعی ودیمین حق ونیاورد قادح درین حدیث چیزی که صالح قدح باشد ومستلزم بود عدم ثبوت تکلیف را بمضمون حدیث انتهی والله اعلم بالصواب

باب صفة الحج ودخول مکة

باب در بیان صفت حج و درآمدن مکه مراد بدان بیان مناسک و اتیان بدانهاست بترتیب و کیفیات وقوع آن و درین باب حدیث جابر ذکر کرده وهو وافٍ بجمیع ما ذکر و مکه مشتق ست از مک بمعنی هلاک و نقصان و بیت الله را مکه ازان گویند که وی هلاک و نابود می گرداند گناهها وکسی راکه ظلم والحاد کند دران و بکه نیز می گویند بموحده از بک و بک بمعنی کوفتن ست زیراکه وی کوبنده اعناق جباران ست یا از ازدحام خلائق آنجا موجب دق اعناق میگردد یا باین جهت که حج کوبد قوت و نیزی مردان را بریاضت و مجاهدت کذا قالوا واگر همه این معنی معاراده کنند نیز می تواند شد و در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب/حلة الصدیق الی البیت العتیق بابی مستقل در بیان فضل مکه و اسما و القاب و حدود و جبال و فضل زائر و فضل مجاورت وی و فضل میت دران و لزوم ادب وی و مآثر وی و فضیلت خطا و مشی دران و فضل نظر بسوی آن و امکنه مستجاب الدعوة آن و بعض آیات بینات آن منعقد کرده ایم این موضع بسط آن نیست عن جابر بن عبد الله رضي الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از جابر که درنگ کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمدینه نه سال که حج نگذارد و پس تر ندا کرده شد در سال دهم که آنحضرت حج گذارنده است پس آمدند بمدینه مردم بسیار و در بعضی روایات آمده که مردم بیشتر از حصر و احصا بودند و تعیین نکرده اند عدد ایشان را و در غزوهٔ تبوک که آخر غزوات آنحضرت ست صد هزار کس بودند و حجة الوداع بعد از وی بود و لابد زیاده بران باشند و در روایتی یک لک و چهارده هزار بودند و در روایتی یک لک و بست و چهار هزار والله اعلم و بهر حال حج حج کرد آنحضرت درین سال و تعبیر بماضی بجهت آنست که روایت این قصه بعد انقضای حج کرد وقتی که محمد بن علی بن حسین از جابر پرسید کما فی صحیح مسلم فخرجنا معه پس بیرون آمدیم ما از مدینه همراه آنحضرت و در رکاب وی حتی اتینا ذا الحلیفة تا آنکه آمدیم ذو الحلیفه را و رسیدیم باین موضع فولدت اسماء بنت عمیس پس زایید اسماء دختر عمیس بضم مهمله و فتح میم زوجهٔ ابی بکر صدیق محمد بن ابی بکر را و این اسماء زنی بود جمیله عاقله که همه کس او را میخواستند نخست در تحت جعفر بن ابی طالب بود و بعد شهادت نکاح کرد او را ابوبکر صدیق و بعد از ان علی المرتضی و وقتی که حضرت حج برآمدند نزد ابی بکر بود و محمد بن ابی بکر را زایید پس فرستاد کسی را نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم که چه کار کنم حکم چیست احرام بندم یا نه و چگونه بندم فقال پس فرمود آنحضرت اغتسلی واستثفری بثوب واحرمی پس گفت آنحضرت غسل کن و بر بند جای خون را جامه و احرام بند و صورت استثفار بثای مثلثه و فا آنست که چیزی را در کمر خود بر بندد و خرقهٔ پهن گرفته بر جای خون نهد و هر دو طرف آنرا از پیش و پس بآن کمر بند محکم کند تشبیه داده آنرا بثفر بفتح ثا و فا بمعنی پاره دم و این حدیث دلالت دارد بر صحت احرام نفسا و این مجمع علیه است وصلی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المسجد و نماز گذارد آنحضرت نماز فجر کذا ذکر النووی فی شرح مسلم و در هدی نبوی گفته ظهر بود وهو الاولی در مسجد ذی الحلیفه دو رکعت زیراکه آنحضرت در ذی الحلیفه پنج نماز گذارده نماز پنجم همین ظهر بود و بعد ازان سفر کرد ثم رکب القصوی پس تر سوار شد ناقهٔ خود را که قصوی نام داشت بفتح قاف و سکون صاد مهمله و تسمیهٔ او بقصوی بجهت آنست که سابق بود در سیر و غایت جری بود و بعضی گفته اند بجهت آنکه جانب گوش وی بریده بود و قصوی آن ناقه را گویند که طرف گوش وی بریده باشد و شاة قصوی و ناقه قصوی و جمل اقصی گویند و گفته اند که قصوی و عضبا بفتح عین مهمله و سکون ضاد معجمه و بموحده و جدعا بجیم و دال مهمله نام یک ناقه است که آنحضرت را بود و گفته اند که اگر کمتر از یک ربع بریده باشند جدعاست و اگر ربع ست قصوی و اگر زیاده بر ربع ست عضباست و اگر از بیخ بریده اند صلماست بصاد مهمله و در روایات بهمه این الفاظ واقع شده و گفته اند که طرف گوش ناقهٔ آنحضرت بریده نبود بلکه در اصل خلقت همچنین واقع شده و هر که گفته قصوی لقب ناقهٔ شریف ست نه نام او وی خطا کرده حتی اذا استوت

تا آنکه چون برداشت آنحضرت را ناقه وی علی البیداء بر بیدا که نام موضعی ست و بمعنی بیابان نیز آید اهل بالتوحید آواز بلند کرد
بتوحید یعنی افراد تلبیه برای خدای تنها و یکتا چنانکه گفت لبیك اللهم لبیك لا شریك لك لبیك حی ایستم برای خدمت تو
وطاعت تو ای بار خدایا نیست شریکی مر ترا در استحقاق خدمت وطاعت و زیاده میکردند اهل جاهلیت در تلبیه الا شریکا هو لك
تملکه وما ملك ان الحمد بکسر همزه و بفتح نیز روایتی ست و معنی واحد ست و هو التعلیل والنعمة بدرستیکه ستایش و نکوئی و منت
لك مر تراست والملك بضم میم بمعنی پادشاهی لا شریك لك نیست انباز مر ترا و در بعض الفاظ زیاده برین هم آمده و ابن عمر
گفته انچه من شنیدم همین کلمات ست زیاده نمیکرد بران یعنی همین قدر کافی ست و در روایتی از ابن عمر نزدیک بخاری و مسلم آمده که بود رسول خدا
که میگذارد چیزی احرام در ذی الحلیفه دو رکعت و چون بر میداشت او را ناقه که ایستاده بود نزدیک مسجد ذی الحلیفه اهلال میکرد باین کلمات
لبیك اللهم لبیك وسعدیك والخیر فی یدیك لبیك والرغباء الیك والعمل معنی لبیك معلوم شد و معنی سعدیك یاری میدهم ترا یاری دادنی
بعد از یاری دادنی یعنی مکرر و دائم در نصرت دین و امتثال امر تو امر و نیکی در دو دست تو و قدرت و تصرف تست و میل و رغبت و طلب نیز
بسوی تست زیرا که خیر در دست تست و عمل نیز منتهی بسوی تست و توئی مقصود از عمل و بسوی تست صعود آن و بالجمله اهلال کردند مردم
بهمین لفظ که بدان اهلال میکنند و رد نکرد آنحضرت چیزی را از ان و آنحضرت تلبیه خود لازم گرفت جابر گوید نبودیم ما که نیت میکردیم مگر حج را
نبودیم ما که می شناختیم عمره را یعنی در اشهر حج حتی اذا اتینا البیت استلم الرکن تا آنکه چون آمدیم خانه کعبه را با آنحضرت استلام کرد حجر اسود
را رکن کرانه خانه و مراد آن کرانه است که در وی حجر اسود مرکوز ست و آنرا رکن اسود نیز گویند و رکن آنجا که مطلق واقع شود همین رکن مراد گردد
و اطلاقش بر حجر اسود بجهت آنست که غالب بر بیانی همین لفظ ست و استلام بوسه دادن اوست یا سودن بدست افتعال ست از سلام
بمعنی تحیت و سلام بروی همین ست که او را بوس کنند ولهذا اهل یمن این رکن را محیا گویند بضم میم و تشدید یا بمعنی تحیت کرده شده و احد وی
سلمه بکسر لام پس استلام از وست چنانکه اکتحال از کحل استلمت الحجر بمعنی لمسته و مسحته بیدی ست و وجوه دیگر نیز هست که در لمعات وغیره
مذکورند فرمل پس رمل کرد آنحضرت یعنی در طواف خود و رمل بفتحتین جهیدن در مشی که سخت نبود و یا جنبانیدن دوشها چنانکه پهلوانان
و مبارزان در میان دو صف قتال کنند و باید که در رمل گامها نزدیک هم زنند و اصل در تشریع این فعل آنست که چون آنحضرت در عمرة القضا
بمکه آمد مشرکان گفتند که ایشان را تپ یثرب لاغر و سست ساخته است پس آنحضرت مسلمانان را فرمود که باین نوع مشی و حرکت اظهار
جلادت و قوت کنند و بعد از رفع علت هم حکم باقی ماند و در حجة الوداع نیز کردند اگرچه گاهی بزوال علت حکم نیز زائل میگردد چنانکه نصیب مؤلفة القلوب
اما اینجا حکم باقی ماند ثلثا و مشی اربعا در سه گشتن و مشی کرد در چهار و در بعضی نسخ نوشته فطاف سبعا و رمل الخ و در نیجا ذکر طواف کرد
از جهت ظهور و شهرت و رمل مسنون ست در هر طوافی که بعد از وی سعی ست چنانکه طواف عمره و طواف قدوم و طواف افاضه نه طواف وداع
کذا قیل و از ابن عباس آمده که آنحضرت در طواف افاضه رمل نکرد و درین حدیث ذکر اضطباع نیست با آنکه این نیز مسنون ست و در احادیث مذکور
و اضطباع بضاد معجمه و بای موحده از ضبع بمعنی بازوست و بمعنی زیر بغل نیز آید و درین نیز صورت تجلد ست چنانکه در رمل پس ضبع انداختن
چادر ست از زیر بغل راست بر دوش چپ و همین ست کیفیت وی ثم اتی و در بعضی تقدم الی مقام ابراهیم پس بعد از طواف آمد
یا پیش آمد بسوی مقام ابراهیم که نام سنگی ست که در روی نشان پای ابراهیم علیه السلام ست و الآن در پیش خانه در حجره نهاده اند پس خواند آنحضرت
این آیه را واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی و بگیرید مقام ابراهیم را جای نماز واتخذوا بفتح خا بصیغه ماضی و بکسر آن در قرآن مجید هر دو قرائت ست در

حدیث روایت بکسر آمده فصلی پس بگذارد آنحضرت دو رکعت نماز طواف وظاهر آنست که این تلاوت بعد از طواف وقبل از صلوة بود وهذا
هو مصرح فی روایة ابن حبان والبیهقی واین دو رکعت واجب ست نزد حنفیه بعد از هر طواف از جهت ورود امر بدان ونزد شافعی سنت ست
پس گردانید مقام ابراهیم را میان خود ومیان خانه کعبه یعنی خلف مقام ایستاد واین افضل مواضع ست برای گذاردن این دو رکعت
وجائز ست هر جا که گذارند ودر روایتی آمده است که آنحضرت خواند درین دو رکعت قل هو الله احد وقل یا ایها الکافرون وتقدیم قل هو الله
بر قل یا ایها الکافرون واقع ست در صحیح مسلم ودر یک روایت از شرح السنه وتوجیه میکنند آنرا که قل هو الله احد برای اثبات توحید ست
وقل یا ایها الکافرون برای تبری از شرک پس تقدیم کرده شد بجهت اهتمام بحال اثبات توحید ودر بعض روایات تقدیم کافرون نیز آمده چنانکه
ظاهر ست واین حدیث دلالت دارد برانکه تقدیم سوره متاخر بر سوره متقدم جائز ست واین را شواهد بسیار ست در احادیث ثم رجع
الی الرکن فاستلمه پستر بیرون آمد از در مسجد حرم بسوی کوه صفا وبرامدن هم از در صفا بود وصفا در لغت سنگ سطبر صلب املس را گویند
والآن نام کوهی ست متصل با ابا قبیس وطول مسجد حرام از باب السلام جدید تا باب عمره چهار صد وهفت ذراع وعرض مسجد سی صد وچهار
ذراع ومسافت زمین مسجد یک صد وبست وسه هزار وهفتصد وبست وهشت ذراع ست کذا فی منسک محمد هاشم ومنسک الحسین الدین بالکرنی
فلما دنا من الصفا قرأ پس هنگامیکه نزدیک شد آنحضرت بصفا خواند این آیت را ان الصفا والمروة من شعائر الله بدرستیکه
صفا ومروه از نشانها اند که ساخته است خدای تعالی برای حج وفرمود آنحضرت ابدأ بما بدأ الله به آغاز کنم در سعی بچیزیکه آغاز کرده است
خدای تعالی بآن پس آغاز کرد بصفا چنانکه او تعالی در آیت بدان آغاز کرده ونسائی این را بهمین لفظ از حدیث جابر روایت کرده وصححه
ابن حزم واو را طریقها است نزد دار قطنی ورد روایت کرد آنرا مسلم بلفظ ابدأ بصیغه خبر وروایت کرد آنرا احمد ومالک وابن الجارود وابو داود
وترمذی وابن ماجه وابن حبان ونسائی نیز بلفظ نبدأ بنون ابو الفتح قشیری گفته مخرج حدیث نزدیک ایشان واحد ست واجتماع کرده اند
مالک وسفیان ویحیی بن سعید قطان بر روایت نبدأ بنون که برای جمع ست مصنف در تلخیص گفته ایشان حافظ تر اند از باقین انتهی ودر مصفی گفته
همین ست مذهب علما که ابتدا بصفا ضرور ست پس اگر شخصی سعی معکوس بجا آورد وابتدا بمروه کند دران مختلف شده اند صحیح آنست که شوط
اول اعتداد نماید والله اعلم فرقی فبدأ بالصفا پس برامد کوه صفا را حتی رأی البیت تا آنکه دید خانه را ودران زمان کعبه از صفا نمود میشد از میان
وحائلی در میان نبود والآن بنای حرم پوشیده است آنرا با وجود آن نظر بر حجر اسود از بعضی درهای حرم که محاذی اوست می افتد فاستقبل
القبلة فوحد الله وکبره پس روی آورد قبله را پس بیگانگی یاد کرد خدا را وبه بزرگی یاد کرد او را وبیان کرد این توحید وتکبیر را بقول خود
وقال وگفت لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر لا اله الا الله ترجمه وی
ظاهر ست ودر باب الذکر والدعا بیاید انجز وعده روا کرد وراست گردانید وعده خود را که بفتح مکه وتعالی دین وحصول فتوحات عظیم
کرده بود همه بوجود آورد ونصر عبده ویاری داد بنده خود را که ذات شریف وی صلی الله علیه وسلم باشد وهزم الاحزاب وحده
وشکست داد گروهای کافران را ودشمنان دین را تنها روز خندق یعنی بی قتال مردم وبی هیچ سبب ظاهری از اسباب انهزام شان کما اشار
الیه قوله تعالی فارسلنا علیهم ریحا وجنودا لم تروها ومراد آنست که هر حزب که برای آنحضرت وقتال وی متحزب گشته او را هزیمت داد ثم دعا بین
ذلک پستر دعا کرد میان این اذکار وگفت مانند این ثلث مرات سه بار یعنی ذکر کرد ودعا کرد باز ذکر کرد ودعا کرد تا سه کرت ذکر کرد وتکرار کرد
ثم نزل الی المروة پستر فرود آمد از صفا ورفت بسوی مروه که کوهی دیگر ست طرف دیگر از صفا حتی انصبت قدماه فی بطن الوادی

ثم سعی تا آنکه به پستی فرود آمد هر دو پای او در مغاک وادی یعنی از بلندی وادی به پستی آمد پس تر دوید و شتاب رفت در مصفی گفته نزدیک ابو حنیفه
چون در بطن وادی رسد در میان میلین اخضرین سعی نماید و نزدیک شافعیه چون از صفا فرود آید باید که آهسته آهسته رود و چون مسافت
شش ذراع تا میل اخضر باقی ماند سعی نماید تا وقتی که در وسط میلین اخضرین برسد بعد ازان آهسته آهسته برود انتهی انصباب در اصل
ریخته شدن آب ست و صبب بفتحتین نشیب چون پای از بلندی به پستی زیر آن می آمد تعبیر بانصباب کردند و بطن شکم و مغاک زمین قاضی عیاض
گفته درین عبارت لفظی ساقط شده که لابد ست ازان و آن این لفظ ست حتی انصبت قدماه فرمل فی بطن الوادی پس لفظ رمل ساقط شده
و گفت ثبت این لفظ در روایت مسلم و کذا ذکره الحمیدی فی الجمع بین الصحیحین انتهی گوییم در سبل لفظ ثم سعی نگرفته لهذا قول عیاض نقل کرده اما
در بعض نسخ متن این لفظ موجود ست پس با وجود آن حاجت تقدیر این اسقاط نیست حتی اذا صعد مشی و در روایتی اذا اصعدتا مشی
بفتح همزه و سکون صاد تا آنکه چون بالا برآمد یا شروع در بالا برآمدن کرد هر دو قدم آنحضرت یعنی از پستی وادی به بلندی برآمد مشی کرد و آهسته رفت
و سعی گذاشت قاضی عیاض در مشارق گفته صعود و اصعاد بیک معنی ست و اصعاد در اصل دور رفتن در زمین خواه در بلندی باشد یا در پستی
و اینجا ارتفاع مراد ست کما قیل و اصل درین باب آنست که هاجر بفتح جیم ام اسمعیل علیهما السلام در وقتی که اسمعیل طفل بود در وادی بطلب آب رفت
و چون در درون وادی می درآمد اسمعیل از نظر وی پوشیده میگشت پس بر صفا و مروه می برآمد تا بروی نگاه کند پس این سنت از وی ماند و آنحضرت
نیز کرد و الآن چون زمین بلند شده خاک پر کرده مغاک نگذاشته و بعد از نزول از صفا انحدار و انصباب نمانده تکلف باید کرد در سعی بجهت بجا آوردن سنت
تا آنکه آمد علی المروة بر مروه که کوهی دیگرست مقابل صفا و مروه در اصل سنگ سفید براق را گویند که از وی آتش جهد و جمیع مسافت میان
صفا و مروه هفتصد و هفتاد و شش ذراع ست از انجمله ما بین میلین اخضرین یکصد و دوازده ذراع و مراد بذراع دست ست و آن بیست و چهار
اصبع مضموم باشد سوای ابهام ففعل علی المروة کما فعل علی الصفا پس کرد بر مروه چنانکه کرده بود بر صفا مر تکرار توحید و تکبیر و دعا و سعی
بین الصفا والمروة واجب هفت بار ست از صفا بمروه یکی و از مروه بصفا دو پس ابتدا از صفا ست و ختم بمروه و پیاده رفتن در میان صفا
و مروه بهترست از سواره رفتن فذکر الحدیث پس ذکر کرد جابر که راوی این حدیث ست حدیث را بتمامه و اقتصار کرد مصنف بر محل حاجت
و تمام وی این ست تا آنکه چون یافته شد آخر طواف بمروه گفت آنحضرت اگر میشد که من پیشتر میدانستم از امر خود و حال خود چیزی را که از پس دانستم
نمی راندم هدی را و نمی آوردم با خود و هدی بفتح ها و سکون دال قربانی که بحرم فرستند و میگردانیدم حج را عمره و بیرون می آمدم از احرام پس هر که
هست از شما که نیست با وی هدی پس باید که حلال شود و برآید از احرام و بگرداند آنرا عمره شرح این کلام بسطی میخواهد حاصل کلام آنست که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بعد از وصول بمکه معظمه و ادای عمره امر کرد اصحاب را که هر که سوق هدی ننموده و با خود قربانی که آنرا در ایام نحر ذبح کنند نیاورده
عمره کند و از احرام برآید و فسخ حج بعمره کند و بعد ازان در ایام حج احرام به بندد و حج بگذارد و هر که سوق هدی نموده است عمره کند و باحرام خود
بماند تا حج بگذارد و بعد ازان از احرام برآید و آنحضرت خود سوق هدی نموده بود و باحرام باقی ماند و این معنی بوجوه بر صحابه گران آمد یکی بجهت آنکه
از احرام برآیند و رسول خدا صلی الله علیه وسلم محرم باشد و ترک متابعت او بکنند دوم آنکه گفتند در میان ما و عرفه جز پنج روز نماند پس مناسبت
که از احرام برآییم و پیش زنان برویم و هنوز از مذاکیر ما منی میچکیده باشد و بعد ازان رائیم و حج کنیم سوم آنکه در جاهلیت عمره در اشهر حج از اشنع
شنائع بود پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم در غضب درآمد و فرمود چه کار کنم حکم الهی چنین ست که اگر من پیش ازین میدانستم برآمدن از
احرام بر شما شاق خواهد شد من نیز سوق هدی نمیکردم و از احرام برمی آمدم و فسخ حج بعمره میکردم و من نمیدانستم که حکم الهی چنین خواهد شد

پس استاد سراقه بضم سین جهمله بن مالک بن جعشم بضم جیم وسکون عین وشین معجمه پس گفت ای رسول خدا آیا برای امسال ست این حکم
یا برای همیشه است پس درهم آورد رسول خدا صلی الله علیه وسلم انگشتان خود را یک انگشت در انگشت دیگر برای تمثیل وگفت درآمد عمره
در حج دو بار گفت این کلام را وگفت این چنین نیست که تو گفتی این حکم بامسال مخصوص باشد بلکه برای همیشه همیشه مقصود ابطال آنست
که در جاهلیت بود از امتناع عمره در اشهر حج وآمد علی رضی الله عنه از یمن ببدنه های پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وبُدن بضم با وسکون دال
جمع بدنه بفتح با ودال شتر وگاو قربانی که بحرم کنند ونزد شافعی بدنه مخصوص بشتر ست پس گفت آنحضرت به علی چه گفتی ونیت کردی تو
هنگامیکه فرض کردی حج را واحرام بستی گفت علی این گفتم ونیت کردم که خداوندا بدرستیکه من احرام بستم بچیزی که احرام بسته بآن پیغمبر
پیغمبر تو گفت آنحضرت بدرستیکه با من هدی ست واز احرام نمی برآیم پس حلال مشو واز احرام بیرون میا گفت جابر راوی این حدیث
پس بود مجموع شتران که آورد آنها را علی رضی الله عنه از یمن وآن شتران که آورد آنها را پیغمبر صلی الله علیه وسلم از مدینه همراه خود
صد گفت جابر پس حلال شدند وبرامدند از احرام مردم همه وموی قصر کردند مردم همه گو یا قصر موی با وجود افضیلت حلق چنانچه در حدیث
آمده است برای آن بود تا بقیه از موی باند که در حج حلق کنند یا هنوز در طبیعت ایشان تنگی بود از برامدن از احرام پس تقصیر کردند
در ابقای حکم آن بتمام که حلق ست واقتصار کردند بر قصر وکفایت والله اعلم مگر پیغمبر صلی الله علیه وسلم که از احرام نه برامد و دیگر کسیکه
با وی بود هدی وفیه و درین حدیث انچه مذکور میشود فلما کان یوم الترویة پس هرگاه که شد روز ترویه واین نام روز هشتم
از ذی الحجه است زیراکه در وی سیراب میکردند شتران را یا بجهت آنکه ابراهیم علیه السلام رای می زد وتفکر میکرد در رویای خود که
در ذبح دیده بود کذا فی القاموس وتوجهوا الی منی وروی آوردند بسوی منا ومنی را منا ازان میگویند که در وی ریخته میشوند
خونها یا بجهت آنکه چون جبرئیل خواست که مفارقت کند آدم را علیهما السلام گفت تمنی کن چه میخواهی گفت بهشت میخواهم ورفتن بمنا
وبیتوتت دران نزد حنفیه واجب نیست بلکه سنت ست ومنی از مکه بر سه کروه ست واهلال کردند یعنی احرام بستند برای حج روز ترویه فرکب
النبی پس سوار شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی منا ورسید بمنا فصلی بها الظهر والعصر والمغرب والعشاء والفجر
پس بگذارد در منا این پنج نماز وشب در منی بیتوتت کرد ثم مکث قلیلا پستر درنگ کرد اندکی بعد از گذاردن نماز بامداد حتی طلعت
الشمس تا آنکه برامد آفتاب وامر کرد بخیمه از موئی که زده شود برای وی صلی الله علیه وسلم در وادی نمره بفتح نون وکسر میم که قریب وادی
عرفات ست ومنتهای زمین حرم ست وآنجا کوهی ست که بروی مناره است که امیر المومنین عمر رضی الله عنه از برای نشان حرم بنا کرده
وعرفات از حل ست ونمر نام حیوان مشهور ست که اورا پلنگ گویند این کوه را که نکتهای سیاه وسفید دارد بآن تشبیه کردند پس رفت وراند
رسول خدا صلی الله علیه وسلم بجانب عرفات وگمان نمی بردند قریش مگر آنکه آنحضرت وقوف کننده است نزد مشعر حرام که نام کوهی ست
بمزدلفه که آنرا قزح میگویند ومزدلفه بر سه کروه است از منی چنانکه بودند قریش که میکردند در جاهلیت زیراکه ایشان وقوف بمزدلفه میکردند آنرا
موقف حمس واهل حرم الله میگفتند وبعرفات نمی رفتند بخلاف سائر عرب که وقوف بعرفات میکردند پس گمان بردند که آنحضرت نیز وقوف
بمزدلفه خواهد کرد فاجاز پس تجاوز کرد ودرگذشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از مزدلفه حتی اتی عرفة تا آنکه آمد عرفه را یعنی قریب شد
بآن وعرفه بفتح را اسم مفرد بمعنی مکان وزمان هردو می آید وعرفات بلفظ جمع مخصوص بمکان ست ووجه تسمیه بعرفه بیاید وعرفات بر سمت مابین مشرق
وجنوب از مکه واقع ست لیکن اصلا بنا کرده فوجد القبة قد ضربت له بنمرة پس یافت خیمه را که بتحقیق زده شده است برای وی بنمره

بفتح نون و کسر میم محل معروف ست فنزل بها پس فرود آمد بنمره و نیست از عرفات کذا فی الشرح ولیکن در قاموس گفته نمره کفرحة موضع
بعرفات او الجبل الذی علیه انصاب الحرم علی یمینک خارجا من المازمین ترید الموقف انتهی حتی اذا زالت الشمس امر بالقصواء
تا آنکه چون برگشت آفتاب و وقت زوال شد امر کرد که پالان کرده شود قصوی را که ناقه آنحضرت بود فرحلت له پس پالان کرده شد
قصوی برای آنحضرت فاتی بطن الوادی پس آمد درون وادی عرفه و منا کن آنرا فخطب الناس پس خطبه خواند و خطاب کرد مردم را
و گفت بدرستیکه خونهای شما و مالهای شما بناحق حرام ست بر شما همچو حرام بودن این روز شما که عرفه است درین ماه شما که ذی حجه است
درین شهر شما که مکه است و این تاکید و تقریر ست حرمت دماء و اموال را و عرب همه قائل بودند بحرمت این روز و ماه و شهر که نا بایستها در وی حرام ست
آگاه باشید که هر چیز و هر رسم از کار جاهلیت زیر هر دو پای من نهاده شد و پست و پامال ست یعنی خوار و باطل و متروک ست و خونهای زمان جاهلیت
موضوع و متروک و هدر ست یعنی رسم جاهلیت آن بود که کینه نگاه میداشتند هر کس از هر قبیله که خون کرده هر چند که مدتها بران میگذشت کینه میکشیدند
و می کشتند پس آنحضرت آن همه را باطل گردانید و فرمود و بدرستیکه نخست خونی که می نهم و هدر میکنم از خونهای قبیله ما خون پسر ربیعه بن الحارث
بن عبد المطلب ست حارث عم آنحضرت بود و ربیعه پسر وی صحابی ست در خلافت امیر المومنین عمر وفات یافت و او را پسری بود نامش آدم یا تمام
یا ایاس در جنگی که میان سعد و هذیل بود سنگی بوی رسیده و کشته شده بود و پسر ربیعه شیر داده شده در قبیله بنی سعد پس کشتند او را هذیل بضم ها
و فتح ذال معجمه بسبب جنگی که میان سعد و هذیل شده و ربای زمان جاهلیت نهاده شده و ساقط گردانیده شده است و نخست ربائیکه می نهم
از ربای قبیله ما ربای عباس بن عبد المطلب ست پس آن ربا موضوع ست همه و باطل و عباس در جاهلیت ربا میخورد و اموال وی بحکم ربا
بر ذمه مردم بود آن همه را از ذمه ایشان نهاد و باطل گردانید و باز فرمود پس بترسید و بپرهیزید از عذاب خدا در زنان و ادای حقوق ایشان
پس بدرستیکه شما گرفته اید زنان را بامان خدا و عهد وی که با شما کرده یا عهدی که شما با وی کرده اید در رعایت حقوق ایشان و حلال کرده اید
فرجهای زنان را بکلمه خدا که امر فانکحوا ست یا بایجاب و قبول که بدان امر کرده یا بکلمه توحید زیرا که حلال نیست زن مسلمان جز مرد مسلمان را و شما را حق ست
بر زنان اینکه پامال نگردانند فراشهای شما را هیچ کسی را که ناخوش میدارید شما او را کنایت ست از قادر گردانیدن غیر بر درآمدن بر ایشان
و اختلاط کردن و سخن گفتن چنانکه عادت عرب بود پس اگر بکنند زنان آنرا پس بزنید ایشان را زدنی غیر موثر و مولم و ازینجا معلوم شد که
ابطای فرش کنایت از زنا نیست و الا عقوبت آن عقوبت زنا حد بود و مر زنان راست بر شما روزی ایشان و جامه ایشان بروجه شرع و اعتدال و تحقیق
گذاشته ام در شما چیزی را که هرگز گمراه نشوید بعد از وجود وی و گذاشتن وی باختیار و تمسک و عمل بوی اگر چنگ در زنید و پناه گیرید بآن چیز
و کدام ست آن چیز کتاب خداست که قرآن مجید ست و سنت در حکم وی و متمم اوست یا آنچه نوشته است خدا و فرض گردانیده است بر شما و فرمود و شما
پرسیده میشوید روز قیامت از من که چه معامله کردم با شما در رسانیدن احکام دین و ادای امانت و نصیحت پس چه خواهید گفت شما گفتند صحابه گواهی
میدهیم یعنی پیش خدا که تو بتحقیق رسانیدی رسالت را و ادا کردی امانت را و نصیحت کردی امت را پس اشارت کرد آنحضرت بانگشت شهادت
خود در حالیکه بر میداشت آنرا بسوی آسمان و مائل میگردانید و می خمید آنرا بسوی مردم خداوندا گواه باش خداوندا گواه باش سه بار گفت این کلمه را
یا سه بار کرد اشارت و اماله و استشهاد را و درینجا دلیل ست بر ثبوت علو و فوق برای او تعالی و علیه تظافرت الادلة و هو الصواب عند جماهیر المحققین
من اهل الحدیث و الفقهاء پستر بانگ نماز گفت بلال ثم اقام پستر اقامت گفت و تکبیر برآورد فصلی الظهر پس گذارد آنحضرت نماز پیشین
بطور جمع بغیر اذان ثم اقام فصلی العصر پستر اقامت گفت بلال پس گذارد آنحضرت نماز دیگر را و لم یصل بینهما شیئا و نگذارد میان

نماز ظهر و عصر چیزی را از سنن رواتب و نوافل و در این استعجال و وقوف ست اینجا می پرسند ایچ جوابی ست که فرض را بجهت نفل ترک دهند
جواب میگویند در عرفات ست که فرض وقت نماز عصر ست بجهت استعجال و وقوف که نفل ست ترک میدهند ثم رکب حتی اتی الموقف پس سوار
آنحضرت تا آنکه آمد جای استادن را در عرفات فجعل بطن ناقته القصوى الى الصخرات پس گردانید شکم ناقه خود را که قصوی بود بسوی
صخرات جمع صخره سنگ بزرگ و در روایتی صخیرات بلفظ تصغیر سنگهای خورد و سیاه نزدیک بجبل رحمت که در انجا موقف آنحضرت بود و جعل
حبل المشاة بین یدیه واستقبل القبلة و گردانید حبل المشاة را که نام موضعی ست هم در انجا پیش دو دست خود یعنی پیش خود و رو
آورد بجانب قبله حبل بفتح حای مهمله و سکون بای موحده ریگ که دراز افتاده باشد و گفته اند توده ریگ ستطیر و جمع وی حبال ست و بعضی
گفته اند حبال بحای مهمله در ریگ مانند جبال بجیم در غیر ریگ و مشاة بالضم جمع ماشی و اضافت حبل بمشاة از جهت اجتماع ایشان ست
در وی و قاضی عیاض گفته که مراد بحبل المشاة صف مشاة و محل اجتماع ایشان ست تشبیه کرده صف را بحبل رمل و موقف آنحضرت صلی
الله علیه وسلم در عرفات درینجا بود و اگرچه موقف شریف بشخصه متعین نشده است اما باید که در گرد همین موضع می گشته باشد گاهی اینجا و گاهی آنجا
نزدیک به بنای قدیم که آنجاست که عامه مردم آنرا مطبخ آدم علیه السلام میگویند شاید که بموقف شریف فائز گردد و باین نعمت مشرف شود
فلم یزل واقفا حتی غربت الشمس پس همیشه بود آنحضرت استاده تا آنکه فرو رفت آفتاب و ذهبت الصفرة قلیلا و رفت زردی
اندکی حتی اذا غاب القرص تا آنکه چون ناپدید شد قرص آفتاب تاکید و بیان غروب ست تا کسی گمان نبرد که مراد قریب غروب ست
در شرح مسلم گفته در جمیع نسخ همچنین ست و همچنین نقل کرده ست آنرا قاضی عیاض از جمیع نسخ ولیکن صواب این ست حتی غاب القرص
و یحتمل که قوله حتی غاب القرص بیان قوله غربت الشمس الخ باشد زیرا که اطلاق غیبوبت مجازا بر مغیب معظم قرص هم می آید پس قوله حتی غاب القرص
این احتمال را زائل کرد و پس خود سوار کرد اسامه بن زید را و دفع و برگشت و بیرون آمد از عرفات و سرعت کرد در سیر و ظاهر آنست که بجای
دفع اندفاع گویند زیرا که دفع بمعنی برگردانیدن و بیرون آوردن ست نه برگشتن و بیرون آمدن لیکن اینجا بمعنی خروج و ذهاب ست تعبیر
بدفع بجهت آن کردند که چون ازدحام بود وقت برگشتن بعضی مردم را دفع میکردند یا مراد دفع نفس و مرکب ست وقد شنق بتخفیف نون للقصوی
الزمام و بتحقیق بکشید و ضم کرد و تنگ نمود آنحضرت برای ناقه قصوی زمام را حتی ان راسها لیصیب مورك بفتح میم و کسر را رحله
بحای مهمله تا آنکه سر آن ناقه می رسید بالشچه پیش پالان او را و یقول بیده الیمنی و میفرمود و اشارت میکرد بدست راست خود یا ایها
الناس السکینة السکینة ای مردمان آهستگی آهستگی و آرام و وقار یعنی شتابی نکنید و نصب السکینة بتقدیر الزموا ست و در
حدیث ابن عباس نزد بخاری آمده که نیکی کردن نیست به تیز راندن یعنی ثواب یافتن در باب حج و جز آن نیست بشتاب رفتن و اضطراب نمودن
بلکه باجتناب از مکروهات نمودن و از رفث و فسق دور بودن ست و کلما اتی جبلا ارخی لها قلیلا و هرگاه می آمد آنحضرت کوهی را
ارخا میکرد عنان ناقه را اندکی و در حدیث متفق علیه ست که پرسیده شد اسامه بن زید که چگونه سیر میکرد و میرفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم
در حجة الوداع هنگامیکه برگشت از عرفات گفت سیر میکرد میان آهستگی و شتابی و چون می یافت فرجه تیزتر میرفت و لفظ حبل درینجا یا بمعنی
حبل الرمل ست بحای مهمله یا بالجیم ست حتی تصعد بفتح تا و ضم هر دو ست تا آنکه بر می آمد ناقه آن کوه را یقال صعد و اصعد حتی اتی
مزدلفة تا آنکه آمد مزدلفه را که موضعی ست میان عرفات و منی و بیتوتت در وی نزد حنفیه واجب سنت و همچنین نزد امام احمد و بعضی شافعیه
و نزد بعضی از ایشان فرض ست و مزدلفه از عرفات بر سه کروه ست و از انجا منی سه کروه و از انجا که مسطور ست ۳ کروه و وجه تسمیه مزدلفه آنست

که مشتق ست از زلف بمعنی قرب ومردم در وی قریب بمنی که محل مناسک ست می آیند ونیز زلف بمعنی زمین هموار جاروب داده است وزمین این موضع این چنین واقع شده است ومزدلفه را جمع بفتح جیم وسکون میم نیز گویند ومروی ست از ابن عباس که میان آدم وحوا درین موضع اجتماعی واقترانی حاصل شد وتعارف در عرفات شده بود والله اعلم فصلی بها المغرب والعشاء باذان واحد واقامتین پس گذارد آنحضرت در مزدلفه مغرب وعشا بیک اذان ودو اقامت چنانکه ظهر وعصر را بعرفات گذارده بود واین مذهب شافعی وزفر وبعض ایمهٔ دیگر ست ونزد ابوحنیفه وبروایتی از امام احمد وبسیاری از علما بیک اذان ویک اقامت زیرا که عشا درینجا در وقت خود ست پس احتیاج باقامت جدا واعلام نباشد وعصر در غیر وقت بود پس محتاج بود بزیادت اعلام اما سنت مقدم ست برین تعلیل ودر صحیح مسلم این را از ابن عمر روایت کرده ..... مغنی گفته حسن صحیح ولم یسبح بینهما شیئا ونگذارد نماز نفل در میان مغرب وعشا چیزی سبحه بضم سین نماز نفل را گویند ثم اضطجع پس تر پهلو نهاد آنحضرت وبخواب رفت حتی طلع الفجر تا آنکه طلوع کرد صبح ودرین شب به تهجد برنخاست باوجود آنکه سنت دائمی وی صلی الله علیه وسلم بود فصلی الفجر حین تبین له الصبح پس بگذارد نماز فجر را در هنگامیکه ظاهر شد مر او را فجر وازین کلام مفهوم میگردد که بر دیگران طلوع فجر ظاهر نشده تا آنکه بعضی روایت کرده اند که گذارد نماز صبح را در غیر وقتش ودر روایتی گذارد در تاریکی وصواب آنست که در وقت گذارد ولیکن مردم شک داشتند که صبح طلوع کرده یا نکرده آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بوحی یا بجهت کمال علم ظاهر شد که طلوع کرده است ومراد بآنکه در غیر وقت گذارد وقت معهود ست نه آنکه وقت مطلق نرسیده بود باذان واقامة پس گذارد نماز فجر را بیک اذان واقامت این را برای دفع توهم گفت که باوجود آنکه استعجال نموده وبگه تر گذارده اما اذان واقامت که سنت مستمره است ترک نداد ثم رکب پس تر سوار شد ناقه را که نام وی قصوی بود حتی اتی المشعر الحرام تا آنکه آمد مشعر حرام را که نام موضعی ست در مزدلفه وآنرا قزح گویند بضم قاف وفتح زای وحای مهمله در آخر که قریش در جاهلیت وقوف در ان میکردند چنانکه گذشت فاستقبل القبلة فدعا وکبره وهلله پس روی کرد بسوی قبله ودعا کرد حق سبحانه را وبتکبیر وتهلیل یاد کرد فلم یزل واقفا حتی اسفر جدا پس همیشه بود آنحضرت استاده تا آنکه روشن شد صبح خوب وتمام جد کوشیدن درکار واین وقوف در مزدلفه واجب ست نزد حنفیه فدفع قبل ان تطلع الشمس پس براند وبیرون آمد از مزدلفه پیش از انکه بر آید آفتاب ورديف گردانید فضل بن عباس را چنانکه از عرفات اسامه بن زید را ردیف ساخته بود حتی اتی بطن محسر تا آنکه آمد بطن وادی محسر را بضم میم وفتح حا وکسر سین مشدده که میان مزدلفه ومناست وبرزخ ست میان هر دو وپارهٔ از ان ست وپارهٔ ازین مشتق ست از حسور بمعنی مانده شدن وتحسیر مانده کردن واین وادی مانده میگرداند گذرندگان را یا مانده گردانیده است اصحاب فیل را فحرك قلیلا پس جنبانید ناقه را اندکی وتیز راند در سبل گفته وذلك مسافة مقدار رمیة بحجر انتهی واز بعضی روایات مفهوم میشود که سخت تر راند وشاید که قلت باعتبار زمان باشد که مقدار مسافت وادی ست ومستحب ست شتاب رفتن ازین وادی اگر پیاده است تیز رود واگر سوار ست تیز راند بقصد دریافت شرف اتباع واختلاف کرده اند در سبب وحکمت تیز راندن آنحضرت ناقه را درین وادی مشهور آنست که این مکان نزول عذاب بود بر اصحاب فیل که قاصد هدم بیت الله آمده بود پس مستحب داشت شتاب رفتن وگذشتن ازان وثابت شده است در صحیح امر کردن آنحضرت گذرندگان از دیار لوط ودیار ثمود را به تیز گذشتن وگریه کردن وعبرت گرفتن ازان وهمچنین بود عادت شریف در مواضع که نازل شد در وی عذاب خدا ودر مواهب لدنیه از اسنوئی که از علمای شافعیه است نقل کرده که سبب وی آنست که نصاری می ایستادند در وی چنانکه رافعی گفته یا مشرکان عرب می ایستادند چنانکه در وسیط گفته پس امر کرده شدیم بمخالفت ایشان

وامام شافعی در املا گفته جائزست که این تیز گذشتن از جهت عدم فراخی موضع باشد وبعضی گفته اند از جهت اینکه این جای بودن شیاطین ست والله اعلم ثم سلك الطريق الوسطى پستر رفت آنحضرت میانه راه را واین غیر راهی ست که ازان رفته بود بعرفات وآن راه نخست را طریق ضب گویند بضاد معجمه وتشدید موحده واین را طریق مازمین که نام دو کوه ست بکسر زا وفتح میم ولهذا در وقت رفتن بر وادی محسر نگذشته بود التي تخرج على الجمرة الكبرى آن راهی که بیرون می آید بر جمرهٔ اولی که در جانب مزدلفه قریب مسجد خیف ست مقصود تعیین طریق ست اما امروز ازان جمره میگذرند وبجمره می آیند که در جانب مکه است واو را جمرة العقبه گویند وعقبه بفتح عین وقاف راه در کوه واین جمره در ته اوست وبیعة العقبه که انصار کردند نیز مضاف باوست واحکام رمی جمار بیاید حتى اتى الجمرة التي تحت الشجرة تا آنکه آمد آنحضرت جمره را که زیر درخت ست مراد همین جمرهٔ عقبه است که مذکور شد واین درخت حد منی ست واز منی نیست وجمره جای فراهم شدن سنگریزه مسمی شد بآن بسبب اجتماع مردم دران یقال اجمر بنو فلان اذا اجتمعوا فرماها بسبع حصيات پس انداخت دروی هفت سنگریزه را يكبر مع كل حصاة درحالیکه تکبیر میگفت با هر سنگریزه ازان سنگریزها كل حصاة مثل حصى الخذف هر حصی مانند سنگریزهای خذف بفتح خا وسکون ذال معجمتین سنگریزه انداختن بانگشتان مخذفه بکسر میم وسکون خا فلاخن وصورت خذف آنست که سنگریزه یا هسته در دو انگشت سبابه می گیرند تا میان نر انگشت وسبابه نهاده می اندازند یا مخذفه میسازند از چوب وبوی می اندازند ودر حدیث از خذف نهی آمده واینجا مقصود بیان مقدار سنگریزهاست در صغر وکبر وبعضی تفسیر کرده اند حصی الخذف را بمقدار دانهٔ باقلا وبعضی گفته اند کلان تر از نخود وخرد تر از بندق وبعضی مثل پشک گوسفند رمى من بطن الوادي انداخت آنحضرت سنگریزها را از میانهٔ وادی که جمره در انجاست ثم انصرف الى المنحر پستر برگشت آنحضرت بسوی قربان جائی که در منی بود فنحر پس نحر کرد آنحضرت شصت وسه شتر را بدست مبارک خود نحر شتر کشتن وبر سینه زدن نیزه پستر داد آنحضرت یعنی شتران را یا کارد را بعلی پس نحر کرد علی غبر را که باقی ماند بعد از نحر آنحضرت از شتران وسابق معلوم شد که همه صد شتر بود پس باقی سی وهفت باشند وشریک گردانید آنحضرت علی را رضی الله عنه در قربانی خود پستر امر کرد بگرفتن گوشت پاره از هر شتر پس گردانیده شد این گوشت پارها در دیگی پس پخته شدند آن گوشت پارها پس خوردند هر دو یعنی آنحضرت وعلی از گوشت پارها یا از گوشت قدر ونوشیدند از شوربای آن بجهت آنکه مستحب ست که از قربانی خود چیزی بخورند وباقی گوشتها بخشش کردند ودر روایتی آمده که نثار کردند وفرمود هر که خواهد بگیرد وتاراج کند ثم ركب پستر سوار شد رسول الله صلى الله عليه وسلم فافاض الى البيت پس شتابان راند بسوی خانهٔ کعبه وطواف کرد واین را طواف افاضه گویند واین رکن دیگرست از حج بعد از وقوف بعرفه وباین تمام میشود حج واین افضل ست روز نحر وبعد از وی نیز جائزست فصلى بمكة الظهر پس آمد بسوی بیت وطواف افاضه کرد پستر نماز ظهر گذارد این روایت جابرست وعایشه نیز همین جانب ست ودر روایت ابن عمر آمده که نماز گذارد پیشین را بمنی الخ بعد از برگشتن از مکه وهر دو روایت صحیح ست وجمع میان هر دو باین طریق ست که اول بمکه گذارد وپس بمنی رسید تا صحابه فضل جماعت در پس وی دریابند قاله المنذری واین جمع مبنی ست بر جواز نماز مفترض خلف متنفل ولیکن حافظ ابن القیم ترجیح داده است حدیث ابن عمر را وذکر کرده خلاف علما را درین باب واینکه بعضی از ایشان ترجیح حدیث جابر کرده اند پس آمد آنحضرت بر پسران عبد المطلب که عباس واولاد وی بودند وعبد المطلب نام جد آنحضرت ست ومنصب سقایهٔ زمزم بدست ایشان بود درحالیکه آب میدادند مردم را بر زمزم پس گفت آنحضرت بکشید آب از زمزم ای پسران عبد المطلب پس اگر نمی بود خوف این که غالب آیند بر شما مردم در کشیدن آب از زمزم واجتماع

وازدحام ایشان بران از جهت اتباع فعل من وبیرون آید این منصب از دست شما هر آینه میکشیدم من آب از زمزم از جهت فضل و رغبت در این فعل پس دادند آنحضرت را دلوی از آب زمزم پس نوشید از آن آب این احکام در حدیث جابر رضی الله عنه واقع شده واحکام دیگر بعد از طواف هست که در ایام منی آنرا ادا میکنند در محل خود مذکورست رواه مسلم مطولا روایت کرد این حدیث را مسلم مطول چنانکه در مطاوی شرح این حدیث گذشت ومصنف دراینجا بحذف زیادات آورده وبر محل حاجت اقتصار کرده واین حدیثی ست عظیم الشان کثیر الفوائد مشتمل بر جمل از نفائس وفرائد از مهمات قواعد قاضی عیاض گفته تکلم کرده اند مردم بر آنچه درین حدیث ست از فقه واکثار کرده اند دران وتصنیف نمود دران ابوبکر بن المنذر جزوی کلان واخراج کرد در وی از فقه زیاده بر یک نیم صد نوع وگفت اگر استقصا کرده شود برین عدد هم بیفزاید در سبل السلام گفته اصل در هر آنچه ثابت شده است از فعل آنحضرت در حج وجوب ست بدو جهت یکی آنکه افعال وی در حج بیان حجی ست که امر کرد خدای تعالی بدان محمد صلی الله علیه وسلم را در قرآن وافعال در بیان واجب محمول اند بر وجوب دوم قول وی صلی الله علیه وسلم خذوا عنی مناسككم دال ست بر وجوب وهر که دعوی عدم وجوب چیزی ازین افعال در حج کند دلیل بیارد وما ذکر میکنیم فوائد ودلائل این حدیث بقدر احتمال این مختصر ومیگوئیم در وی دلالت ست بر آنکه غسل احرام سنت ست برای نفسا وحائض وبرای غیر این هر دو بالاولی وبر استثفار حائض ونفسا وبر صحت احرام این هر دو وبر بودن احرام عقیب نماز فرض باشد یا نفل وگفته اند که آن دو رکعت که بعد آن اهلال کرده دو رکعت نماز فجر بود وگذشت پیشتر که اصح آن ست که دو رکعت ظهر بود زیرا که ظهر را دراینجا قصر گذارد وپس تر اهلال کرد وبلند نمود آواز خود به تلبیه علما گویند مستحب ست اقتصار بر تلبیهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم واگر بیفزاید لا باس به ست زیرا که زیاده کرد عمر لبیک ذا النعماء والفضل الحسن لبیک مرهوبا منک مرغوبا الیک وزیاده کرد ابن عمر لبیک وسعدیک والخیر فی یدیک والرغباء الیک والعمل وزیاده کرد انس لبیک حقا حقا تعبدا ورقا ولائق ست حاجی را قدوم آوردن اول بمکه برای طواف قدوم پس استلام کند رکن را قبل طواف ورمل کند در سه شوط اول ورمل اسراع مشی ست با تقارب خطا وهو الخبب واین رمل را در ما عدای هر دو رکن یمانی کند کما قدمناه ودر چهار باقی مشی کند موافق عادت خود وبعد تمام طواف بمقام ابراهیم بیاید وبخواند واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی ومقام را در میان خود وخانهٔ کعبه ساخته دو رکعت بگذارد واجماع کرده اند علما بر آنکه لائق ست هر طائف را چون طواف کند بخانه که بگذارد پس مقام دو رکعت طواف واختلاف کرده اند در آنکه این دو رکعت واجب ست یا نه بعضی بوجوب رفته وبعضی گفته که اگر طواف واجب باشد ورنه سنت ست وواجب خلف مقام اند حتما یا جائز اند در غیر وی گفته اند واجب در پس مقام اند وقیل مندوب اند خلف آن واگر بگذارد آنها را در حج یا در مسجد حرام یا در هر محل از مکه جائز ست اما فضیلت فوت شده ووارد شده است قرارت کافرون بعد فاتحه در اولی وصمد بعد فاتحه در ثانیه رواه مسلم ودر وی دلالت ست بر آنکه مشروع استلام نزد خروج از مسجد کند چنانکه نزد دخول کرده بود واتفاق کرده اند بر آنکه استلام سنت ست وبعد طواف می باید کرد ومشروع ست بعد صفا کند وبالای آن بر آمده مقابل قبله ایستاده ذکر ودعا کند سه بار بما ثور مذکور ودر روایت مؤطا ست که چون به پستی آمد هر دو قدم او در بطن وادی سعی کرد ودر روایت مسلم این حرف ساقط شده کما تقدم پس این روایت دال ست بر آنکه رمل کند در بطن وادی وهمین را سعی بین المیلین گویند واین مشروع ست در هر بار از هفت شوط نه در سه شوط اول چنانکه در طواف قدوم به بیت بود وبر آید بر مروه چنانکه بر صفا بر آمده بود وذکر کند ودعا نماید وبتمام این افعال تمام میشود عمرهٔ او پس اگر حلق یا قصر کرد حلال شد وهمچنین کرده بودند صحابه آنانکه امر کرده بود رسول خدا ایشان را بفسخ حج بعمره وهر که قارن باشد

حلق و قصر نکند بلکه بر احرام خود باقی ماند و چون روز ترویه که هشتم ذیحجه است بیاید کسیکه اراده حج دارد و از عمره خود حلال شده است احرام بندد
و همچنین قارن بیاید بسوی منی کما قال جابر فلما کان یوم الترویه توجهوا الی منی یعنی متوجه شد هرکه باقی بود بر احرام خود برای تمام حج و هرکه
حلال شده بود احرام بسته و بمنی متوجه گشته و توجه آنحضرت بسوی منی برکوب بود و نزول فرمود به منا و نماز گذارد پنجگانه و در روی این ست که
رکوب افضل ست از مشی درین مواطن در طریق نیز و در وی خلاف ست و دلیل فضیلت فعل اوست صلی الله علیه وسلم و سنت آنست که در منی
هر پنج نماز بگذارد و این شب همانجا بسر آرد و این شب نهم ذیحجه است و سنت آنست که نه برآید روز عرفه از منی مگر بعد طلوع شمس و سنت آن ست
که داخل نشود بعرفات مگر بعد زوال شمس و بگذارد ظهر و عصر جمیعا بعرفات زیرا که آنحضرت بنمره فرود آمد و نمره از عرفات نیست کذا قیل نشد موقف
مگر بعد هر دو نماز و نگذارد میان هر دو نماز هیچ شی یعنی از نفل و سنت آنست که خطبه گوید امام مردم را قبل صلوة عصر و این یکی از چهار خطبه
مسنونه است که در حج خوانده میشود دوم خطبه روز هفتم ذیحجه است نزد کعبه بعد نماز پیشین سوم روز نحر چهارم روز نفر اول و آن روز دوم ست
از ایام تشریق و کلام دران بیاید و در قول وی ثم رکب حتی اتی الموقف سنن و آداب اند از انجمله آنکه رفتن بسوی موقف نزد فراغ از هر دو
نماز کند دیگر وقوف سواره افضل ست دیگر وقوف نزد صخرات مفترشه در اسفل جبل رحمت کند و این کوه در میان زمین
عرفات ست دیگر استقبال قبله است در قبله دیگر باقی ماندن ست در موقف تا غروب آفتاب و در وقوف دعا کند بهر دو دست و بردارد دستها را
تا سینه خود و آنحضرت خبر کرد ایشانرا که خیر الدعاء دعاء یوم عرفه و ذکر کرده اند از دعای آنحضرت در موقف اللهم لک الحمد کالذی تقول و خیرا مما نقول
اللهم لک صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی والیک مآبی ولک تراثی اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر ووسواس الصدر وشتات الامر اللهم انی
اعوذ بک من شر ما یجیئ به الریح ذکره الترمذی دیگر بیرون برآمدن ست از عرفات بعد تحقق غروب شمس بسکینه و وقار و امر کند مردمان را بآن اگر
مطاع ست و بکشد و ضم کند زمام مرکوب خود تا سرعت نکند در مشی مگر وقتی که بیاید جبلی از جبال که آنجا ارخای عنان کند اندکی تا بر مرکوب صعود وی
آسان شود و چون برسد بمزدلفه فرود آید آنجا و بگذارد نماز مغرب و عشا جمیعا بیک اذان و دو اقامت و این جمع متفق علیه ست و اختلاف در سبب
اوست گفته اند بجهت آنکه نسک ست و گفته اند بجهت آنکه ایشان مسافران اند و نگذارد میان این هر دو فریضه هیچ نافله و قوله ثم اضطجع حتی
طلع الفجر در وی سنن نبویه است بیتوتت بمزدلفه و نسک بودن او مجمع علیه ست اختلاف در آنست که واجب ست یا سنت و اصل در افعال
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حج وی وجوب ست کما عرفت و سنت آنست که صبح بمزدلفه گذارده از انجا روانه شود و بمشعر حرام رسیده وقوف کند
و دعا خواند و وقوف نزد وی از مناسک ست پس از انجا روانه شود نزد اسفار فجر چون اسفار بلیغ شود و بیاید در بطن وادی محسر و شتابی کند
در سیر از انجا زیرا که محل غضب خدا است بر اصحاب فیل و لائق نیست اناءت دران و آهسته روی و نه ماندن در انجا و چون برسد جمره را که
جمره عقبه است نزول کند ببطن وادی و رمی کند آنرا بهفت سنگریزه هر سنگریزه برابر دانه باقلا باشد و تکبیر گوید با هر سنگریزه پس تر برگردد
بعد آن بسوی منحر پس قربانی کند آنجا بدنه اگر باشد نزد او و اما آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بدست شریف شصت و سه بدنه نحر کرد و همراه
وی صد بدنه بود و علی کرم الله وجهه را امر کرد بذبح باقی آن پس تر سوار شد بسوی مکه و کرد طواف افاضه و همین را طواف زیارت گویند و بعد
این طواف حلال میشود او را هر انچه حرام شده بود بسبب احرام حتی که وطی نسا نیز و اما هرکه رمی جمره عقبه کرد و این طواف ننمود پس
حلال ست او را همه جز زنان این ست جمله از سنن و آداب که مفاد این حدیث جلیل ست از افعال وی صلی الله علیه وسلم که ظاهر میشود
از ان کیفیت اعمال حج و در بسیاری از مدلولات این حدیث که سوق کردیم خلاف ست میان علما در وجوب و عدم وجوب آن و در لزوم دم

وعدم لزوم آن بترک و در صحت حج اگر چیزی ازان ترک کرده وعدم صحت آن و در شرح بذکر آن تطویل کرده و ما اقتصار کردیم بر مفاد مفید
فالآتی بما اشتمل علیه الحدیث ہو الممتثل لقوله صلی الله علیه وسلم خذوا عنی مناسککم والمقتدی به فی افعاله واقواله انتہی کلام السبل وعن
روایت ست از عماره بضم عین وتخفیف میم وتا در آخر ابن خزیمة بضم خای معجمه وفتح زا بن ثابت از ثقات تابعین ست روایت
میکند از پدر خود که خزیمه بن ثابت ست واو را ذوالشہادتین خوانند رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان
اذا فرغ من تلبیته سأل الله رضوانه والجنة بود آنحضرت چون می پرداخت از تلبیه خود سوال میکرد از خدای تعالی رضای
او را که این حج مرضی ومقبول وی گردد وسوال میکرد بہشت را که ثواب آن گردد چنانکه در حدیث دیگر آمده الحج المبرور ثوابه الجنة
واستعاذ برحمته من النار وپناه میجست برحمت خدای تعالی از آتش دوزخ ودر لفظی استغفار آمده یعنی طلب عفو میکرد رواه
الشافعی واین حدیث از نسخه شارح مغربی ساقط شده وحدیث دلیل ست بر استحباب دعا بعد فراغ از ہر تلبیه که محرم میگوید در ہر وقت
که باشد باین دعا یا دیگر نحو آن ومحتمل که مراد از فراغ انتہای وقت مشروعیت تلبیه باشد وآن نزد رمی جمرهٔ عقبه است واول صحیح ست
باسناد ضعیف زیرا که در سندش صالح بن محمد بن ابی زائده ابو واقد لیثی مدنی ست واو ضعیف ست واما ابراہیم بن ابی یحیی
که راوی ست از وی منفرد نیست بآن بلکه متابع اوست برین روایت عبدالله بن عبدالله الاموی اخرجه البیہقی والدارقطنی وعن
جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نحرت ہہنا گفت آنحضرت که نحر کردم من اینجا اشارت بموضعی
معین میکند از منی که آنحضرت در انجا قربانی کرده والآن نیز آن موضع معلوم ومعروف ست که آنرا منحر النبی نامند وتبرکا در انجا عمارتی کرده اند
ومنی کلہا منحر ومنا ہمه محل نحر ست در ہر موضعی از منا که نحر کنند جائز ست فانحروا فی رحالکم پس نحر کنید شما در منزلہا وجاہای خود
ودرین زمان موضعی خاص برای نحر مقرر کرده اند که ہمگنان ہمانجا نحر میکنند واگر جای دیگر کنند کسان حکام متعرض میشوند ولیس ہذا اول قارورة
کسرت فی الاسلام ومیگویند که از نحر در ہر جا وباسو له میشود واین قیاس ست بمقابله نص فافہم وبالجمله این را در منی گفت ودر عرفات گفت وقفت
ہہنا وعرفة کلہا موقف استادم من اینجا وعرفات ہمه محل ایستادن ست یعنی ہر جزو وی موقف ست ہر جائیکه بایستید صحیح ست
وحد عرفه از عرنه تا کوه ہای مقابل که قریب بساتین بنی عامر ست بوده است ودر مزدلفه گفت وقفت ہہنا وجمع کلہا موقف وقوف
کردم من اینجا وجمع ہمه موقف ست جمع بفتح جیم وسکون میم نام مزدلفه است بجہت اجتماع آدم وحوا در وی ومزدلفه از ازدلاف ست بمعنی
قرب ودر روایت ابوداود ودارمی از جابر زیاده کرده که ہمه راه ہای مکه راه وجای نحر ست یعنی از ہر راہی که بمکه در آیند درست ست وہر جائیکه
در مکه نحر کنند روا است نحر در حرم باید ومکه حرم ست لیکن در منی عادت شده است وروز نحر که دہم ذیحجه است در منی می باشند آنجا قربانی
میکنند ودمہای دیگر مثل ہدی ودم شکر تمتع ونذر وجزا آن اگر در مکه کنند قصوری ندارد مقصود از تسویه مواضع مذکور حصول جواز
وخروج از عہده است والافضیلت موافقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ومنحر وطریق وی باقی ست لاصارف عنه در سبل گفته محل دم
قران وتمتع واحصار وافساد وتطوع بہدی منی ست ودمیکه لازم میشود معتمر را محل وی مکه است واما سائر دماء که لازم میشود
از جزاآت محلش حرم محترم ست ودر وی خلاف مشہور ست رواه مسلم درین حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم افاده کرده که نیست متعین
برہیچیکی نحر در منحر وی ونه وقوف بعرفه در موقف وی ونه بمزدلفه بجای وقوف وی ودرین توسع ست برایشان تا در ہر بقعه که از بقاع منی
خواہند نحر کنند مجزی ست از ایشان ودر ہر بقعه که از بقاع عرفه وجمع وقوف نمایند کافی ست واین زیادات ست در بیان تخفیف برایشان

وافاده کرد حدیث وتقریر وی صلی الله علیه وسلم مرکسی راکه حج گذارد همراه وی وناایستاد بجای ایستادن او ونحر نکرد درجای نحر او زیراکه معلوم که حج کرد همراه آنحضرت ام الحصین ومکان وقوف آنحضرت گنجایش همگنان نمیدارد ودر موطاست از عبدالله بن الزبیر که میگفت بدانید که عرفه همه جای ایستادن ست مگر بطن عرنه ومزدلفه همه جای ایستادن ست مگر بطن محسر در مصفی گفته بطن عرنه وادی ست جانب غرب از مسجد عرفات وشیطان درانجا برای حضرت اسمعیل متمثل شد ووسوسه انداخت که حضرت ابراهیم اراده ذبح تو دارند وعلما بر مضمون این حدیث وآثار اجماع دارند واختلاف درانست که اگر شخصی در بطن عرنه وقوف کرد حج او تباه گردد چنانچه مذهب شافعی ست یا اصل حج صحیح ست ودران نقصانی راه یافته که بجزا منجبر تواند شد چنانچه مذهب مالک ست انتهی **وعن** عایشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم لما جاء الی مکة دخلها من اعلاها گفت عایشه رض بدرستیکه آنحضرت هنگامیکه می آمد مکه را می درآمد او را از بالای او که همان جانب ذی طوی ست ومعلاکه مقبرۂ مکه است همان جانب ست ومعلا بفتح میم وسکون عین مهمله وتخفیف لام ست وعامه معلا گویند بضم میم وتشدید لام وآنرا کدا خوانند بفتح کاف ومد غیر منصرف وبود صعب المرتقی پس سهل کرد آنرا معاویه پسر عبدالملک بعده مهدی پس همه سهل شد در زمان سلطان مصر مؤید نام درحدود سنه هشت صد وبست واین درآمدن مکه بسال فتح بود وغزالی گفته آنحضرت از وسط راه عدول کرده ازین طرف درآمد پس تاسی بوی اولی ست انتهی ودرآمدن بایدکه در روز باشد وعلیه اهل العلم واگر بشب درآید نیز جائز باشد وخرج من اسفلها وبیرون می آمد از پایان او که جانب دیگرست که آنرا ثنیه سفلی خوانند چنانکه اول را ثنیه علیا وکدا نیز گویند بضم کاف وکسر چنانکه اول را کدا بفتح کاف ومد واین نزد باب الشبیکه است اهل مکه گویند افتح وادخل وضم واخرج ودر وجه دخول آنحضرت از ثنیه علیا گفته اند که ابوسفیان گفته بود اسلام نیارم تا آنکه ببینم اسپانرا که طلوع میکنند از کدا عباس گفت این چیست گفت چیزی هست که در دل من درخشید وهرگز خیل ازانجا طلوع نکند عباس گفت ذکر کردم ویاد دادم این را بابی سفیان وقتیکه درآمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازان طرف ونزد بیهقی ست از حدیث ابن عمر که فرمود آنحضرت چگونه گفته است حسان پس خواند این بیت ؎ عدمت بنیتی ان لم تروها ✤ تثیر النقع مطلعها کداء پس تبسم فرمود آنحضرت وگفت ادخلوها من حیث قال حسان واختلاف ست در استحباب دخول وخروج از موضع دخول وخروج آنحضرت بعضی گفتند مستحب ست وهرکه بر راه او نیست آنجا برود وبعضی گویند نیست مستحب وآنحضرت که ازان طرف آمده بجهت آنست که در راه شریف وی واقع شده پس هرکه در راه وی نیفتد وی را رفتن آنجا مستحب نیست متفق علیه ابن تیمیه گفت یشبه ذلک والله ان الثنیة العلیا التی تشرف علی الابطح والمقابر اذا دخل منها الانسان فانه یاتی من وجه البلد والکعبة وانما خرج من الثنیة السفلی لانه مستدبر البلد والکعبة فتستحب ان یکون ما یلیه منها مؤخرا لئلا یستدبر وجهها انتهی **وعن** ابن عمر رضی الله عنه انه کان لا یقدم مکة الا بات بذی طوی مروی ست از ابن عمر که وی قدوم نمی آورد مکه را مگر آنکه شب میکرد بذی طوی بفتح طای مهمله وبضم وکسر نیز آمده وفتح اصح وافصح واشهرست به تنوین وبی تنوین نام موضعی ست قریب مکه داخل حرم درطرف راه عمره ودروی استحباب دخول ست در مکه بروز وهمین ست قول اکثر وجماعتی از سلف گفته که روز وشب برابرست وآنحضرت صلی الله علیه وسلم درآمد بمکه درعمره جعرانه بشب حتی یصبح ویغتسل تاآنکه صبح میکرد وابن عمر غسل می آورد ونماز میگذارد چنانکه در روایتی ست وظاهر آنست که نماز نفل باشد برای درآمدن این مقام شریف پس می درآمد مکه را روزانه وچون برمیگشت از مکه میگذشت بذی طوی وشب میکرد آنجا تاآنکه صبح میکرد ویذکر ذلک وذکر میکرد ابن عمر این بیتوتت بذی طوی واغتسال وصلوة را عن النبی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که وی میکرد آنرا ودرینجا دلالت ست بر استحباب غسل در ذی طوی برای دخول مکه

واگر غسل نکند جائز ست و علیه اہل العلم و در انوار گفته سنت ست برای داخل از طریق مدینه و شام غسل کردن در ذی طوی و در آمدن پیاده و
از ثنیه کدا متفق علیه شیخ در ترجمه گفته درین حدیث استحباب در آمدن مکه در روز ست تا ببیند کعبه را و دعا کنند و الآن عادت جاری شده است
بدر آمدن وقت سحر مر کسانی را که می آیند از جده و سنت موافق اول ست واگرچه جلوه جمال سحر ذوقی و حالی دیگر می بخشد ولیکن ظهور سلطان عزت
و ابهت و جلالت بیت الله زاده الله تعظیما و تشریفا در وقت چاشت اظهر و ابهر ست عرف ذلک بالذوق والحمد لله انتهى تحریر سطور چون در سنه خمس
و ثمانین و مائتین و الف توفیق تادیه فریضه حج و عمره دریافت نیم شب بود که از بیرون بلده پیاده گشته و سر از قدم ساخته لبیک گویان و از شرم گناه گریان
و بریان بر حرم محترم کبریا رسید یکی از غرائب اوقات و حالات آن مقام کریم طواف نیم شبی ست که تجلی خاص و عظمتی مخصوص بر در و دیوارش می افتد
که تعبیر از آن جز بلسان وقت ممکن نیست معنی بی کم و کیف که میگویند در جمال آنخانه مدرک میگردد تا کسانیکه بصاحب خانه آشنا باشند چه می بینند
خدا داند که در ان دیوار و در چه جذب و برکت و عظمت نهاده اند شعر ز فرق تا بقدم هر کجا که می نگرم ٭ کرشمه دامن دل میکشد که جا اینجاست
الحمد لله که با آنکه عین موسم بود و زمانه ہجوم حجاج عجب خلوت و فرصت در ان وقت دست بهم داد که در هر طوف استلام حجر بی زحمت میسر
میشد و همه آنچه در خاطر بود بی کلفت اغیار حاصل شد بعد فراغ از اعمال عمره بقیه شب نیز تا صبح همانجا گذارده شد که گفته اند شعر
شب وصل ست طی شد نامه هجر ٭ سلام فیه حتی مطلع الفجر ٭ و کیف عرفا و ارباب قلوب منزعج میشدند نزد در آمدن بمکه و لائح میشد ایشانرا
انوار کعبه و دائم میشدند بمشاهده جمال با جلال او چه رویت منزل یاد از صاحب منزل میدهد قطعه غریبی گر ز روی شهر و دیار ٭ روی در
مسجد بصفا کن ٭ دوست را گر نمی توانی دید ٭ خانه دوست را تماشا کن ٭ زنی عابده حج کرد چون بمکه رسید گفتن گرفت این بیت ربی این بیت ربی
یعنی خانه رب من کجاست و چون بخانه رسید از دور دیده دوید ٭ جبین را بدیوار خانه چسپانید و از انجا برداشته نشد مگر مرده و جان داد
شعر گر نثار قدم یار گرامی نکنم ٭ گوهر جان بچه کار دگرم باز آید ٭ وعن ابن عباس رضي الله عنه انه كان يقبل الحجر الاسود
ويسجد عليه بود وی رضی الله عنه بوسه میداد حجر اسود را و سجده میکرد بروی در سفر السعادة گفته و گاه بر حجر اسود پیشانی می نهاد
و بر انجا سجده میکرد و آنگاه می بوسید این کیفیات مجموع در حدیث ثابت شده انتهى و در نیل الاوطار ست حکایت کرده است ابن منذر از
عمر بن الخطاب و ابن عباس و طاوس و شافعی و احمد که مستحب ست سجده کردن بروی به پیشانی بعد از تقبیل آن و به قال الجمهور و مروی ست
از مالک که آن بدعت ست و اعتراف کرد قاضی عیاض بشذوذ این روایت از مالک رواه الحاکم والبیهقی من حدیثه مرفوعا
والشافعی والبیهقی موقوفا و حسنه احمد و رواه ابو داود الطیالسی والدارمی و ابن خزیمة و ابو بکر البزار و ابو علی بن السکن والبیهقی
من حدیث جعفر بن عبد الله ابن السکن گفته مروی ست از بنی حمید از قریش حمیدی و گفت بزار جعفر بن عثمان مخزومی و گفت حاکم
وی ابن الحکم ست روایت میکند از محمد بن عباد بن جعفر گفت دیدم محمد بن عباد بن جعفر را که بوسه داد حجر را و سجده کرد بروی پس گفت
دیدم خال خود ابن عباس را که می بوسید و سجده میکرد و گفت ابن عباس دیدم عمر بن الخطاب را که می بوسید آنرا و سجده میکرد بروی پس
گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم که کرد این را این لفظ حاکم ست و وهم کرد حاکم در قول خود که جعفر بن عبد الله ابن الحکم ست
و حال آنکه نص کرده است عقیلی که وی غیر اوست و گفت درین حدیث حاکم وهم و اضطراب ست و در سبل گفته رواه الازرقی باسناده الی محمد بن عباد
قال رایت ابن عباس جاء یوم الترویة وعلیه حلة مرجلا راسه فقبل الحجر و سجد علیه ثم قبله و سجد علیه ثلثا و حدیث عمر که در صحیح مسلم ست انه قبل الحجر والتزمه
و قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم بک حفیا موید او ست و در وی شرعیت تقبیل حجر و سجود بران ست و قسیم روایت ست از ابن عباس

رضی الله عنهما قال امرهم رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یرملوا بضم میم ثلثة اشواط گفت ابن عباس امر کرد ایشان را یعنی صحابه را رسول خدا که رمل کنند و تیز روند در سه شوط اول و این امر در عمرهٔ قضیه بود و طواف که عبارت ست از هفت بار گشتن گرد خانهٔ کعبه هر یک گشتن را از ان شوط گویند بمعنی تک و در رسائل مناسک همین لفظ واقع شده و در قاموس گفته جماعهٔ از فقها این لفظ را مکروه داشته اند و بجای آن طواف را اطلاق میکنند و وجه آن بیان نکرده مگر آنکه گویند طواف دلالت بر تعظیم دارد یا لفظ شوط لفظ جاهلیت ست چنانکه در کراهت اطلاق لفظ یثرب بر مدینهٔ طیبه گفته اند ویمشوا اربعا و بروند بروش معتاد در چهار شوط ما بین الرکنین در میان دو رکن که یکی حجر اسود ست و دیگر رکن یمانی که محاذی اوست و در حدیث ابن عمر ست که دیدم رسول خدا را چون طواف میکرد در حج یا عمره اول قدوم سه طواف میکرد یعنی برمل و مشی مینمود در چهار باقی متفق علیه و وجه حکمت تشریع وی ابن عباس چنین روایت کرده که چون آمد آنحضرت و اصحاب او بمکه مشرکان گفتند بر شما وفدی می آید که سست گردانیده ست ایشان را تپ یثرب پس امر کرد آنحضرت که رمل کنند در سه شوط و مشی نمایند میان هر دو رکن و منع کرد او را از امر در جمیع اشواط مگر شفقت بر ایشان اخرجه الشیخان و در لفظی از مسلم این ست که مشرکان نشستند نزدیک حجر و چون دیدند ایشان را که رمل میکنند گفتند ایشان اند آنانکه زعم میکردید شما که تپ سست کرده ست آنها را ایشان اجلد اند از کذا و کذا و در لفظی غیر مسلم است نیستند ایشان مگر همچو آهو برها این ست اصل رمل و سببش اغاظهٔ مشرکین و رد قول آنهاست و این در عمرهٔ قضیه بود و بعده سنت شد و کرد آنرا رسول خدا در حجة الوداع با وجود زوال سبب باسلام اهل مکه و میان رکنین آنجهت رمل نمیکنند که مشرکان از ناحیهٔ حجر نزد قیقعان بودند و از انجا ما بین الرکنین را نمی دیدند و در حدیث دلیل ست بر لاباس به بودن اغاظهٔ اعداء العبادت و اینکه نیست آن منافی اخلاص عمل بلکه اضافت طاعت ست بسوی طاعت و قد قال تعالی ولاینالون من عدو نیلا الا کتب لهم به عمل صالح متفق علیه و رمل خاص ست بمردان و نیست رمل بر زنان و نیست دم در ترک آن نزد جمهور و نیست مسنون طواف قدوم برای محرم از مکه و علیه اهل العلم **وعنه** و هم روایت ست از ابن عباس قال گفت لم ار رسول الله صلی الله علیه وسلم یستلم من البیت ندیدم آنحضرت را که استلام میکرد از خانهٔ کعبه و استلام شامل لمس بید و تقبیل هم هر دو ست غیر الرکنین الیمانیین سوای دو رکن یمانی که حجر اسود ست و رکنی که مقابل اوست رکن یمانی نام همین رکن ست و لیکن اینجا هر دو رکن را یمانی خواند بطریق تغلیب و یمانی بتخفیف یاست و قد تشدد و بیت را دو رکن دیگر ست یکی رکن عراقی دیگر رکن شامی این هر دو را شامیین گویند و دو رکن یمانی را فضل ست برین دو رکن شامیین باعتبار بقای آنها بر اصل بنای خلیل علیه السلام ازینجهت مختص بوده اند باستلام و رکن اسود افضل ست بوجود حجر اسود در وی و لهذا التقبیل میکنند او را و استلام می نمایند بی تقبیل رکن یمانی را و از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوسیدن رکن یمانی ثابت نشده و جمهور برین اند و در استلام رکنین شامیین کلام ست و شیخ آنرا در شرح سفر السعادة ذکر کرده گوئیم جمهور متفق اند برینکه مسح نکند طائف این هر دو رکن را قاضی عیاض گفته منقرض شد خلاف و اجماع کردند بر عدم استلام این هر دو در سبل گفته و علیه دل حدیث الباب رواه مسلم شوکانی در نیل الاوطار گفته استنباط کرده اند بعض ایشان از شرعیت تقبیل حجر و هم از تقبیل محجن جواز تقبیل هر مستحق التعظیم از آدمی و غیره و نقل کرده اند از امام احمد که پرسیده شد از تقبیل منبر نبی صلی الله علیه وسلم و تقبیل قبر او پس ندید بآن باس و بعض اصحاب او استبعاد کرده اند این روایت را از وی و منقول ست از ابن ابی الصیف یمانی یکی از علمای مکه از شافعیه جواز تقبیل مصحف و اجزای حدیث و قبور صالحین کذا فی الفتح انتهی گوئیم این استنباط نزد من پسندیده نیست و مساعدت نمیکنند

اورا هیچ دلیل شرعی چه قوی وچه ضعیف وقیاس بر حجر اسود وتقبیل وی قیاس مع الفارق ست زیرا که اعمال حج خاص اند نجو الایقاس علیها شیئ
والقصر علی المورد وهو الاحوط والاولی والله اعلم وعن روایت ست از عباس بن ربیعه از عمر بن الخطاب رضی الله عنه انه قبیل
الحجر که وی دید اورا که بوسه داد حجر اسود را در نیل الاوطار گفته مستحب ست تقبیل حجر اسود وباین رفته اند جمهور صحابه وتابعین وسائر علما انتهی
وقال وگفت انی اعلم انک حجر لا تضر ولا تنفع بدرستیکه من میدانم که تو سنگی باعتبار صورت ظاهر در دنیا زیان نمیرسانی وسود نمیکنی
ولولا انی رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقبلک ما قبلتک واگر نبودم من که دیدم پیغمبر خدا را که بوسه میداد ترا بوسه
نمیدادم من ترا در حدیث سوید بن غفله است که گفت دیدم عمر را بوسید سنگ اسود را والتزام کرد اورا وگفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم را
بتو مهربان اخرجه مسلم ودر بخاری ست که پرسید مردی ابن عمر را از استلام حجر گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم استلام میکرد آنرا ومی بوسید
گفت ارایت ان غلبت یعنی خبر ده مرا اگر غلبه کرده شوم ونتوانم استلام وتقبیل کردن گفت دع ارایت بالیمن یعنی این لفظ را در یمن بگذار
ودر اینجا نگو دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم را استلام میکرد آنرا وتقبیل می نمود وروایت کرد حدیث عمر را ازرقی بزیادت این لفظ که عمر چون این
سخن گفت علی کرم الله وجهه فرمود بازمان ازین سخن ای امیر المومنین که وی نفع وزیان میکند باذن خدای عز وجل گفت عمر این کجاست گفت در کتاب خدا گفت در
کتاب خدا کجاست گفت قال الله تعالی واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی شهدنا گفت
علی پس چون بیافرید خدا آدم را مسح کرد پشت اورا وبیرون آورد ذریت را از صلب وی پس اقرار کنانید از ایشان که وی رب ست
وایشان عبید اند پستر نوشت میثاق ایشان در کاغذی وبود این سنگ را دو چشم ویک زبان پس گفت اورا بکشا دهن خود پس لقمه داد اورا
این ورق را ونهاد اورا درین موضع وگفت گواهی ده برای کسی که بیاید ترا بایمان روز قیامت را آوی گوید عمر گفت اعوذ بالله ان اعیش فی
قوم لست فیهم یا ابا الحسن یعنی پناه میجویم بخدا از زیستن که زنده مانم در قومی که نیستی تو در ایشان ای ابا الحسن واین کنیت حضرت امیر ست طبری گوید
عمر این قول از جهت آن گفت که مردم قریب العهد بودند بعبادت اصنام پس ترسید عمر که تقبیل حجر از باب تعظیم بعض احجار ست چنانکه عرب
در جاهلیت میکردند پس خواست عمر که باگاهاند مردم را که استلام وی اتباع فعل رسول خداست صلی الله علیه وسلم نه آنکه حجر بذاته نافع
وضار ست چنانکه اهل جاهلیت در حق اوثان اعتقاد میداشتند اما مصنف در تلخیص گفته که در سند حدیث ازرقی از علی رضی الله عنه
ابو هارون عبیدی ست وهو ضعیف جدا انتهی ولیکن حدیث ابن عباس که نزد ترمذی وابن ماجه ودارمی ست مؤید اوست ولفظ وی
این ست که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بخدا سوگند که برمی انگیزد حجر اسود را خدای تعالی روز قیامت در حالیکه اورا دو چشم
که می بیند بآن دو چشم یعنی می شناسد کسی را که استلام کرده است ورا او زبانی ست که سخن میگوید بآن گواهی میدهد بر کسیکه استلام کرده است
اورا بحق یعنی بایمان وصدق ویقین حسبة لله متفق علیه ورواه الحاکم مطولا شیخ در ترجمه گفته حدیث ابن عباس نیز محمول ست
بر ظاهر زیرا که حق سبحانه قادر ست بر ایجاد بصر ونطق در جمادات وتاویل میکنند آن کسانیکه در دل ایشان زیغ وتفلسف ست ومیگویند که این
کنایت ست از تحقق ثواب مستلم وعدم ضیاع اجر وسعی او وعجب ست از بیضاوی که میگوید غالب بر ظن آنست که مراد همین ست اگرچه
ممتنع نیست حمل او بر ظاهر وهیچ عجب نیست از بیضاوی زیرا که وی مجبول ست نیز بر تفلسف وتاویل در تفسیر قرآن وشرح احادیث تجاوز الله
عنه انتهی وعن ابی الطفیل صحابی ست وآخر صحابه بروی زمین ست در موت واز خواص یاران وتابعان علی کرم الله وجهه ست
رضی الله عنه قال رایت گفت دیدم رسول الله را صلی الله علیه وسلم یطوف بالبیت طواف میکرد ومیگشت گرد خانه کعبه

ويستلم الركن بمحجن بكسر ميم وسكون حاى مهمله وفتح جيم معه ويقبل المحجن واستلام ميكرد ركن را بچوب سر كج مانند چوگان كه با او بود
وبوسه ميداد آن چوب سر كج را در سفر السعادة گفته كه آن چوب عصائى بود كوتاه سر كج انتهى شارح وى گفته عصا در عرف عرب چوب خرد را گويند
ودر دست مبارك آنحضرت اكثر اوقات اين چنين چوب مى بود ودرين روز طواف نيز داشت وراى عنزه كه خادمان براى ستره مى داشتند
واز آنحضرت صلى الله عليه وسلم مروى نيست كه راه باين عصاى متعارف كه پيران در دست گيرند وباعتماد آن راه روند ميرفت انتهى گويم
وازينجا معلوم شد كه عصاى موسىٰ كه در قرآن شريف ذكرش آمده نيز چوبى خرد بود ووقت ضرورت بران تكيه ميكرد نه آنكه باعتماد آن
راه ميرفت ودر روايتى از ابن عباس آمده كه طواف كرد آنحضرت در حجة الوداع بر شتر درحاليكه استلام ميكرد حجر اسود را بمحجنى كه در دست
وى بود بآن چوب اشارت بحجر ميكرد وچوب بعد ابوسه ميداد رواه البخارى ومسلم وهم ازوى ست كه آنحضرت طواف كرد بخانه بر شتر وهر گاه
كه مى آمد بر حجر اسود اشارت ميكرد بسوى وى بچيزى يعنى بچوبى كه در دست وى بود وتكبير مى برآورد رواه البخارى ودرين حديث ذكر
بوسيدن آن چيز نيست اما ذكر ركوب در حالت طواف ست ودر مصفى گفته بر همين ست اتفاق علما ومحلى گفته كه سنت ست طواف پياده
مگر بعذر واگر بغير عذر سواره طواف نمود جائز ست بلا كراهت حاصل آنكه ازين احاديث هم استلام ركن ثابت شده وهم اشارت بمحجن وهم
تقبيل آن غرضكه بهر چه استطاعت دارد بكند در فتح البارى گفته در بوسه كردن بايد كه آواز نكند چنانكه در بوسه كردن زنان در سفر السعادة گفته
كه حجر اسود را بوسه ميداد وروى مبارك خود را بران مى نهاد ودر احاديث آمده كه لبهاى مبارك بر حجر اسود مى نهاد وگاه دست مبارك بران
مى نهاد ودست خود را مى بوسيد ودر حالت استلام ميگفت بسم الله والله اكبر وهر گاه كه برابر حجر اسود رسيدى ميگفت الله اكبر انتهى رواه مسلم
ازرقى باسناد صحيح از حديث ابن عباس آورده كه اين ركن يمين خداست در زمين مصافحه ميكند بآن بندگان خود را مانند مصافحه مرد
برادر خود را وهم احمد ازوى آورده كه ركن يمين خداى تعالى ست در زمين كه مصافحه ميكند بآن خلق خود را وسوگند كسيكه نفس ابن عباس
در دست اوست نيست هيچ مرد مسلمان كه سوال ميكند خدا را نزد او چيزى مگر آنكه ميدهد آن چيز را بآن كس ودرينجا صحت اطلاق لفظ
يمين ويد ست بر خدا ومذهب سلف ابقاى اين قسم الفاظ ست بر ظاهر واعتقاد كردن موافق آن بى تاويل وتشبيه وهو الصواب
در سبل گفته حديث ابى الطفيل دال ست برانكه مجزيست از استلام بيد استلام بآله وتقبيل آله همچو محجن وعصا وهمچنين تقبيل يد بعد استلام آن
بيد شافعى روايت كرده كه گفت ابن جريج عطا را ديدى هيچكى را از اصحاب رسول خدا صلى الله عليه وسلم كه چون استلام كردند بوسيدند
دستهاى خود را گفت آرى ديدم جابر بن عبد الله وابن عمر وابا سعيد وابا هريره را كه چون استلام ميكردند تقبيل مى نمودند ايدى خود را
گفت پس اگر نباشد استلام وى از جهت زحمت بايستد مقابل او وبردارد هر دو دست خود وبگويد تكبير زيراكه مروى ست كه گفت آنحضرت
عمر را كه اى عمر تو مردى قوى بوده زحمت مكن بر حجر پس ايذا دهى ضعيفان را پس اگر يابى خلوت استلام كن والا استقبالش كن وتهليل گو
وتكبير برار رواه احمد والازرقى وچون اشاره كند بدست پس ببوسد آنرا زيراكه بوسيده نميشود چيزى جز حجر يا چيزى كه مس كرده است
حجر را انتهى وصحابه كه دستها بوسيدند بعد مس حجر بوسيدند مصنف در فتح گفته سنت آنست كه استلام كند ودست بوسد واگر
استلام بدست نتواند بچيزى كه در دست باشد استلام كرده آن چيز را ببوسد واگر اينهم نتواند اشاره كند بسوى وى وبران اكتفا نمايد
ومالك گفته دست نبوسد وبه قال القاسم بن محمد بن ابى بكر ودر روايتى از مالكيه است كه بنهد دست بر دهان بى تقبيل انتهى ليكن روايت
عطا وارد ست بر مالك واتباع او وعن يعلى بفتح تحتانيه وسكون مهمله بن اميه بضم همزه وفتح ميم وتشديد يا صحابى ست

حلیف قریش اسلام آورد در روز فتح و حاضر شد حنین و طائف و تبوک را عامل عمر بن خطاب بود بر نجران رضي الله عنه قال طاف
رسول الله صلی الله علیه وسلم مضطبعا گفت طواف کرد آنحضرت خانه کعبه را در حالیکه مضطبع ست اضطباع افتعال ست
از ضبع که بمعنی عضد ست و نامیده شد بآن تا بطه زیراکه وسط ردا را از زیر بغل کرده ساعد یمین را ظاهر میدارند و گفته اند که هر دو ساعد را
نمایان دارند و لفظ نهایه این ست که ازار یا برد را از زیر بغل راست برآورده هر دو طرف او را بر کتف چپ از طرف سینه و پشت هر دو اندازند
انتهی یعنی طرفی بر سینه باشد و طرفی بر پشت. ببرد اخضر بجامه سبز و اضطباع قبل ابتدای طواف ست باندک زمان و داخل ست
در تجلد و نشاط و حکم او استحباب ست در طواف و الیه ذهب الجمهور سوای مالک و اصحاب شافعی گفته اند که مستحب در طوافی ست که
در وی رمل نیست در مصفی گفته اضطباع و رمل مخصوص ست برجال دون النساء و در اشواط سبعه موالات کند در سبل گفته اضطباع کند
در اشواط سبعه و چون تمام کند طواف جامها را برابر نماید و اضطباع نکند و گفته اند که اضطباع در سه شوط اول ست لا غیر انتهی
رواه الخمسة الا النسائی یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه وصححه الترمذی و رواه الدارمی ایضا و در حدیث ابن عباس
نزد ابوداود و طبرانی که عمره کردند آنحضرت و اصحاب او از جعرانه که نام موضعی ست پس رمل کردند در طواف بیت بسه شوط و گردانیدند
رداهای خود را از زیر بغلهای خود بستر انداختند آنها را بر دوشهای چپ خود و این معنی اضطباع ست و هم نزد ابوداود ست از وی رضي الله عنه
که اضطباع کرد آنحضرت و تکبیر گفت و استلام نمود و تکبیر گفت بستر رمل کرد در سه طواف و بودند صحابه چون میرسیدند رکن یمانی را و غائب
میشدند از قریش مشی میکردند بستر طالع میشدند برانها و رمل میکردند گویا آهوان اند ابن عباس گوید پس سنت شد و اول اضطباع که کردند
در عمرة القضا بود تا استعانت کنند بدان بر رمل و به بینند مشرکان قوت ایشان را بستر گردید سنت **وعن** انس رضي الله
عنه قال کان یهل منا المهل فلا ینکر علیه ویکبر المکبر فلا ینکر علیه گفت انس بود که اهلال میکرد از ما اهلال کننده
پس انکار کرده نمیشد بروی و تکبیر میگفت تکبیر گوینده پس انکار کرده نمیشد بروی یعنی لازم نبود که تلبیه گویند اگر تکبیر گویند روا است
ولیکن گفته اند که تکبیر گفتن رخصت ست و تلبیه گفتن سنت و تکبیر روز عرفه مر حاجی را سنت نیست بلکه سنت تلبیه گفتن ست تا رمی
جمرة العقبه و تکبیر سنت ست در پس نماز ها حاج و غیر حاج هر دو را در سبل گفته حدیث دال ست بر عدم انکار بر تکبیر بلکه تکبیر سنت ست
زیراکه مراد انس آنست که صحابه این را در حضرت وی صلی الله علیه وسلم میکردند و آنحضرت هر یکی را بر قول وی مقرر میداشت مگر آنکه حدیث
وارد ست در صفت بگاه رفتن ایشان از منی بسوی عرفات و در وی رد ست بر کسیکه قائل ست بقطع تلبیه بعد صبح یوم عرفه و گذشت اینکه
اهلال رفع صوت ست به تلبیه و اول وقت وی از حین احرام ست تا شروع در اهلال و آن در حج تا شروع کردن ست در رمی جمره عقبه و در عمره
تا طواف انتهی متفق علیه گوییم و از ابن عباس آمده مرفوعا که وی باز می ماند از تلبیه در عمره وقتی که استلام کرد حجر را اخرجه الترمذی
وصححه و هم از وی ست از آنحضرت که فرمود تلبیه گوید معتمر تا آنکه استلام کند حجر را رواه ابوداود گوییم ظاهرش در تلبیه گفتن ست در حال دخول
مسجد و بعد رویت بیت و در حال مشی تا شروع در استلام و مستثنی ست از وی اوقاتی که در ان دعای مخصوص ست و رفته اند بجانب قول
این حدیث ابوحنیفه و شافعی در جدید و در قدیم گفته تلبیه گوید ولیکن بخفض صوت و هو قول ابن عباس و احمد **وعن** ابن عباس
رضي الله عنه قال بعثني النبي صلی الله علیه وسلم في الثقل او قال في الضعفة من جمع بلیل گفت ابن عباس
فرستاد مرا رسول خدا در بار و رخت خود یا گفت در ضمن ضعیفان اهل و عیال خود از زنان و اطفال از مزدلفه بشب و خود بعد از اسفار فجر

پیش از طلوع آفتاب سوار شد و سنت این ست چه لابد ست از بیت بجمع و افاضه نکنند و روان نشود بیتوتت کنند دران مگر بعد نماز فجر له
همانجا بگذارد و پستر بمشعر حرام رسیده وقوف کنند و روانه نشود از انجا مگر بعد اسفار بلیغ اما قبل طلوع شمس زیرا که اهل جاهلیت افاضه نمیکردند
از جمع تا طلوع آفتاب و میگفتند اشرق ثبیر کیما نغیر پس آنحضرت خلاف ایشان کرد و پیش از طلوع روانه شد اما این جماعه را در شب فرستاد
و فرمود که رمی جمرة العقبه نکنید مگر بعد از برامدن آفتاب و همین ست قول ابو حنیفه و در بعضی احادیث مطلق آمده که بروید و رمی جمرة العقبه کنید و نظر
باین اطلاق امام شافعی و امام احمد تجویز رمی بعد از نصف لیل کرده اند شیخ در ترجمه گفته ظاهر نظر بقاعده مستمره شافعیه آنست که مطلق را
حمل بر مقید میکردند والله اعلم انتهى متفق عليه ورواه الشافعي والنسائي والبيهقي نحوه در سبل گفته این حدیث و نحو آن دلالت میکند
بر رخصت برای ضعفه در عدم استکمال مبیت و زنان در حکم ضعفه اند بحدیث اسماء بنت ابی بکر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذن داد
برای ظعن بضم ظاء و عین مهمله و سکون آن جمع ظعینه است بمعنی زن در هودج بعده اطلاق وی بر زن بلا هودج و بر هودج بلا زن هم آمده
کما في النهايه وعن عايشة رضي الله عنها قالت استأذنت سودة رسول الله گفت عایشه رض اذن خواست سوده
ام المومنین از آنحضرت صلى الله عليه وسلم ليلة المزدلفة شب مزدلفه ان تدفع قبله که برود قبل آنحضرت وكانت ثبطة
و بود سوده زن فربه ثبطه بفتح مثلثه و سکون موحده تفسیر کرد آنرا القول خود یعنی ثقيلة گرانبار فاذن لها پس اذن داد آنحضرت او را
برفتن پیش از خود و درینجا اشارت ست باستعجال وی در رمی شوکانی در مختصر گفته رمی نکنند جمرات را مگر بعد از برامدن آفتاب مگر زنان
و کودکان که ایشانرا جائز ست قبل از طلوع هم انتهى و همین حدیث ابن عباس و عایشه رض را حجت آورده و گفته که درین باب حدیثها ست
متفق علیه در حدیث دلیل ست بر جواز دفع از مزدلفه قبل فجر و لیکن از جهت عذر کما افاده قوله وکانت ثبطة و جمهور علما برانند که بیت
بمزدلفه واجب ست و لازم می آید از ترک وی دم و دیگران گویند سنت ست اگر ترک شد فضیلتی ترک شد و از اثم و دم هیچ بر وی لازم نیاید
و مبیت اکثر لیل معتبر ست و گفته اند ساعتی از نصف ثانی و قیل غیر ذلک و اما فعل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس مبیت تا صلوة فجر بود
و فرموده خذوا عني مناسككم فافهم وعن ابن عباس رضي الله عنه قال قال لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم
لا ترموا الجمرة حتى تطلع الشمس رمی نکنید جمره عقبه را تا آنکه برآید آفتاب و طلوع کند و اگرچه رامی منجمله کسانی باشد که مباح ست
او را تقدیم بسوی منی و ماذون ست در عدم بیت بمزدلفه و درین مسئله چهار قول ست یکی آنکه جائز ست رمی بعد نصف لیل برای قادر
و عاجز بی اسارت قاله الشافعي واحمد دوم آنکه جائز نیست مگر بعد طلوع آفتاب تا وقت زوال و اگر بعد از طلوع فجر کنند نیز جائز ست و لیکن
اسارتی دارد و هو قول ابی حنیفه سوم آنکه قادر را بعد طلوع فجر و معذور را بعد نیمه شب جائز ست و قول هدویه این ست چهارم آنکه قادر را
بعد طلوع شمس جائز ست و این قول نخعی و نووی ست در سبل گفته وهذا اقوى الاقوال دليلا وارجحها قيلا رواه الخمسة الا النسائي
یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه وفيه انقطاع و در وی انقطاع ست زیرا که در سندش حسن عرنی بجلی کوفی ست و وی ثقه است
مسلم بدو احتجاج کرده و بخاری بوی استشهاد نموده جز آنکه حدیث وی از ابن عباس منقطع ست احمد گفته حسن عرنی از ابن عباس سماعت ندارد
وعن عايشة رضي الله عنها قالت ارسل النبي صلى الله عليه وسلم بام سلمة ليلة النحر گفت عایشه فرستاد
آنحضرت ام سلمه را در شب نحر فرمت الجمرة قبل الفجر پس رمی کرد جمره را پیش از فجر ثم مضت فافاضت پستر گذشت ام سلمه پس
طواف افاضه کرد و بود این در روزیکه می بود آنحضرت نزد ام سلمه یعنی روز نوبت او بود گویا این اشارت ست بسبب استعجال وی در رمی

وافاضت والله اعلم و در فرستادن ام حبیبه و سوده نیز احادیث آمده و ظاهر آنست که همه را فرستاده بود و گفته اند که این رخصتی بود خاص بام سلمه در سبل گفته حدیث دلیل ست بر جواز رمی قبل فجر زیرا که ظاهر آنست که بر آنحضرت مخفی نبود معهذا آنرا مقرر داشت و حدیث ابن عباس معارض اوست و جمع میان هر دو باین طریق ست که جواز برای معذور ست و ابن عباس را عذر نبود انتهی سید علامه عبد الله بن صالح الجلال گفته قادح ست درین جمع روایت سبعه از ابن عباس که پیش فرستاد آنحضرت او را شب مزدلفه در ضعفه اهل خود انتهی رواه ابو داود و شیخ در ترجمه گفته درین حدیث مقال ست و اساطین علم حدیث منکر اند آنرا انتهی ولیکن مصنف فرموده و اسناده على شرط مسلم که سند این حدیث بر شرط مسلم ست پس قوی باشد **وعن** عروة بن مضرس بضم میم و تشدید رای مکسور و فتح ضاد معجمه کفت حاضر شد حجة الوداع را معتمد رحدیث وی این ست که گفت آمدم رسول خدا را در موقف یعنی جمع و گفتم آمدم ای رسول خدا از جبل طی پس مانده کردم ناقه سواری خود را و رنجانیدم نفس خود را و در روایتی بجای انفس فرس آمده والله نگذاشتم هیچ کوهی مگر که استادم بران پس هست حج پس تر این حدیث را ذکر کرد رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من شهد صلاتنا هذه گفت عروه فرمود رسول خدا هر که حاضر شد نماز ما را که این ست یعنی بالمزدلفة مراد میدارد آنحضرت از نماز نماز مزدلفه را و در وی دلیل ست بر آنکه تمام نمیشود حج مگر بشهود صلوة فجر در مزدلفه و وقوف در انجا تا دفع امام فوقف معنا پس ایستاد با ما حتى ندفع تا آنکه روان شویم از مزدلفه وقد وقف بعرفة قبل ذلك و حال آنکه تحقیق ایستاد آنکس در عرفه پیش ازین اگر چه ساعتی باشد و اگرچه در خواب باشد بیکساعت که درین موضع ایستاد بعد زوال یا در شب اضحی حاجی شد ابن حزم و ابن رشید ادعای اجماع کرده اند بر آنکه کافی نیست وقوف روز عرفه قبل زوال و در کتب فقه حنابله است که وقت وقوف بعرفه از طلوع فجر یوم عرفه است تا طلوع فجر یوم نحر در منح الغفار گفته حاصل این ست که نیست دلیل بر آنکه وقوف نکند مگر بعد زوال ابن تیمیه در منتقی بعد سوق حدیث عروه گفته این حدیث حجت ست و روز عرفه تمام آن وقت ست برای وقوف انتهی ليلا او نهارا استاد در شب یا روز و وقوف عرفه یکی از دو رکن حج ست بلکه رکن عظیم ست تا آنکه وارد شده الحج عرفة و در مسفی گفته این وقوف فرض ست و شرط وقوف حضور موضعی از عرفات و وقت آن از زوال شمس ست تا صبح یوم النحر و جمع در میان جزو از نهار و از لیل سنت ست انتهی و عرفه اسم مکانی مخصوص ست بمعنی زمان که روز عرفه است نیز آید و بعضی گویند که مشتق از عرف ست بالفتح و سکون را بمعنی بوی شخص و چون در منا بوهای بد بجهت کندیدن ذبائح پیدا میشود در مقابل آن عرفه گفتند از جهت خالی بودن او ازان روائح ولیکن درین زمان خلاف آن روائح کریهه می آید بجهت کثرت غائط مردم که دران وادی مبارک از بی حفاظتی شان می باشد و این حال از صدر اول ماثور نیست از آفات این زمان ست فقد تم حجه پس تحقیق تمام شد حج او وقضى تفثه و تمام کرد تفث خود را تفث در لغت بمعنی از باب شعث ست قاله النضر بن شمیل وقیل قضاء المناسك رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و نسائی و رواه ابن حبان والحاکم والدارقطنی والبیهقی من حدیثه بالفاظ مختلفة وصححه الترمذي وابن خزيمة والدارقطني والحاكم والقاضي ابو بكر بن العربي على شرطهما و مفهوم شرط آنست که هر که این همه نکند حج وی تمام نیست و وقوف عرفه مجمع علیه ست و اما مزدلفه پس نزد جمهور حج تمام ست و اگرچه وقوف دران و نماز صبح آنجا فوت شده باشد ولیکن دم لازم ست و مذهب ابن عباس و جماعه از سلف آنست که وقوفش رکن ست مثل عرفه و این مفهوم دلیل اوست و موید اوست روایت نسائی که هر که ندریافت جمع را پس نیست حج او را و قوله تعالى فاذكروا الله عند المشعر الحرام و فعل آنحضرت با قول وی خذوا عني مناسككم و جواب داده اند جمهور ازین روایت بآنکه مراد از حدیث عروه آنست که هر که کرد جمیع مذکورات تمام شد حج او و آمد بحج کامل و دال ست برین

روایت اہل سنن و ابن حبان و حاکم و دارقطنی و بیہقی که آمدند نزد آنحضرت در حالیکه استاده بود بعرفات مردم چند از اہل نجد و گفتند
کیف الحج فرمود الحج عرفة ہر که آمد قبل صلوة فجر از شب جمع پس تحقیق تمام شد حج او و در روایتی از ابوداؤد ست ہر که دریافت عرفه را قبل از
طلوع فجر پس تحقیق دریافت حج را و در روایت دارقطنی ست الحج عرفة الحج عرفة گویند این صریح ست در مراد و جواب داده اند ازین زیادت
که ہر که نیافت جمع را پس نیست حج برای او باحتمال تاویل که مراد عدم حج کامل الفضیلة ست و بآنکه این روایت را ابوجعفر عقیلی انکار کرده
و در انکارش جزوی تالیف نموده و آیت دلالت نمیکند بر ذکر نزد مشعر حرام مگر بر آنکه رکن ست و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان واجب
مستکمل الفضیلة ست کذا فی السبل **وعن** عمر رضي الله عنه قال ان المشركين كانوا لا يفيضون حتى تطلع الشمس
گفت عمر بدرستیکه بودند مشرکان نمی راندند و روان نمی شدند از مزدلفه تا آنکه طلوع میکرد آفتاب افاضت ریختن اشک و آب بکثرت و بمعنی
روان شدن از عرفات ويقولون اشرق ثبير و میگفتند تابان شو ای کوه ثبیر بفتح مثلثه و کسر موحده و سکون تحتیه کوهی ست معروف
بر یسار رونده منی و وی کلان ترین کوه های مکه است و اشرق بفتح ہمزه فعل امر ست از اشراق ای ادخل في الشروق وان النبي صلى
الله عليه وسلم خالفهم و بدرستیکه آنحضرت خلاف کرد مشرکان را ثم افاض قبل ان تطلع الشمس پس تر راند و سیر کرد بشتابی از
عرفات پیش از آنکه بر آید آفتاب و در حدیث محمد بن قیس بن مخرمه است که وی گفت خطبه کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس گفت بودند اہل جاہلیت
روان میشدند از عرفه وقتی که می بود آفتاب گویا که وی دستارهای مردان ست در روهای ایشان پیش از آنکه فرو رود آفتاب و روان میشدند
از مزدلفه بعد از طلوع آفتاب ہنگامیکه میشد آفتاب گویا که عمامه مردان ست در روی ایشان و ما روان نمیشویم از عرفه تا آنکه غروب کند آفتاب
و روان شویم از مزدلفه پیش از آنکه طلوع کند آفتاب ہدی ما مخالف ہدی عبده اوثان و شرک ست رواه البيهقي في شعب الايمان واخرج
نحوه من حديث مسور بن مخرمة رواه البخاري و در روایتی اشرق ثبير كيما نغير آمده اخرجه الاسمعيلي و ابن ماجه از اغاره بمعنی اسراع
در دویدن اسپ و در حدیث دلیل ست بر شرعیت دفع یعنی افاده قبل شروق شمس و گذشت حدیث جابر حتی اسفر جدا **وعن**
ابن عباس واسامة بن زيد رضي الله عنهما و او راحب رسول الله صلی الله علیه وسلم میگفتند قالا لم يزل النبي صلى الله
عليه وسلم يلبي حتى رمى جمرة العقبة گفتند آن ہر دو ہمیشه بود پیغمبر خدا تلبیه میکرد تا آنکه رمی کرد جمره عقبه را در روز نحر و بعد از رمی
تلبیه تمام کرد رواه البخاري و مسلم در وی دلیل ست بر مشروعیت استمرار در تلبیه تا روز نحر تا رمی جمره و قطع آن نزد رمی اول حصات کند
یا بعد فراغ از آن جمهور باول رفته اند و احمد و بعض اصحاب شافعی بسوی ثانی و دال ست او را روایت نسائی فلم يزل يلبي حتى رمى الجمرة فلما
رجع قطع التلبية و روایت ابن خزیمه از حدیث ابن عباس از فضل که وی گفت روان شدم ہمراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم از عرفات پس
ہمیشه تلبیه میگفت تا آنکه رمی کرد جمره عقبه را و تکبیر میگفت با ہر سنگریزه پس تر قطع کرد تلبیه را با آخر سنگریزه ابن خزیمه گفته این حدیث صحیح ست
و مبین مراد ست از قول وی حتى رمى جمرة العقبة ای اتم رميها انتهى در نیل الاوطار گفته الامر كما قال ابن خزيمة زیرا که این زیادت خارج
مخرج صحیح ست و نیست منافی مزید فیه و قبول آن متفق علیه است كما تقرر في الاصول انتهى در سبل گفته علماء اختلاف ست که کی قطع تلبیه کند
و این احادیث وقت ترک آنحضرت تلبیه را بیان کرده انتهی گوییم مذہب جمهور قطع ست نزد رمی جمره مذکور و گروهی گفته قطع کند وقت در آمدن
در حرم و ہو مذہب ابن عمر و لیکن اعاده کند آنرا چون بر آید از مکه بسوی عرفه و گروهی گفته قطع کند وقت رفتن بسوی موقف رواه ابن المنذر
و سعید بن منصور باسانید صحیحه عن عائشة و سعد بن ابی وقاص و علی کرم الله وجهه و به قال مالک و مقید کرده مالک آنرا بزوال شمس روز عرفه

وهو قول الاوزاعي واللیث وعن الحسن البصري مثله ولیکن گفته چون بگذارد نماز صبح روز عرفه والصواب ما قدمناه **وعن** عبد الله
بن مسعود رضي الله عنه انه جعل البیت عن یساره ومنی عن یمینه بدرستیکه وی گردانید خانهٔ کعبه را جانب دست چپ خود
وقت رمی جمرهٔ عقبه وگردانید منی را جانب دست راست خود یعنی وقتی که برسید بجمرهٔ کبری که در جانب مسجد خیف ست رمی الجمرة بسبع
حصیات انداخت جمره را بهفت سنگریزه وتکبیر میگفت با هر سنگریزه وقال هذا مقام الذي انزلت علیه سورة البقرة
وگفت سوگند بکسیکه جز او خدائی نیست که این ست جای کسیکه فرود آورده شده است بروی سورهٔ بقره عبارت ست از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم وتخصیص سورهٔ بقره بجهت آنست که در وی مناسک حج مذکورست یا مقصود انزال قرآن ست ومشتمل ست بر اکثر امور دیانات ومعاملات
چه این سوره اطول وارفع سور قرآنی ست چنانکه در حدیث آمده که هر چیز را کوهانی ست وکوهان قرآن سورهٔ بقره ست ودر وی جواز گفتن سورهٔ بقره ست
بخلاف کسیکه مکروه میگوید آنرا در سبل گفته لا دلیل علیه متفق علیه اجماع قائم ست بر آنکه این کیفیت واجب نیست بلکه مستحب ست واین را
ابن مسعود بطور رد گفته بر کسیکه گفت رمی نکند آنرا از بالای آن واتفاق کرده اند بر رمی سائر جمار از فوق آنها واز اینجا معلوم شد که در رمی رعایت
عدد طاق می باید کرد ودر مسلم از حدیث جابر آمده که انداختن سنگریزها در حج طاق ست یعنی هفت سنگریزه می اندازند **وعن** جابر رضي الله
عنه قال رمی رسول الله صلی الله علیه وسلم الجمرة یوم النحر ضحی رمی کرد رسول خدا جمره را روز نحر وقت چاشت واما بعد ذلك
فاذا زالت الشمس ولیکن پس از روز نحر در سه روز دیگر پس وقتی رمی کرد که بگشت آفتاب از جانب مشرق بسوی مغرب رواه مسلم کلام در وقت
رمی جمره گذشت واین حدیث دلیل ست بر آنکه وقت رمی جمار ثلثه بعد از زوال شمس ست وهو قول جماهیر العلماء **وعن** ابن عمر رضي الله عنه
انه کان یرمي الجمرة الدنیا بود ابن عمر که رمی میکرد جمره را که نزدیکتر ست از منازل که در جانب مسجد خیف ست واین اول جمرات ست
که رمی کرده میشوند در روز نحر بسبع حصیات بهفت سنگریزه یکبر علی اثر کل حصاة در حالیکه تکبیر میگفت برپی هر سنگریزه ثم یتقدم
پس پیشتر میرفت حتی یسهل بضم حرف مضارعه وکسر ها از سهل بسکون هاء مهمله ودر روایتی بجای حتی ثم آمده یعنی تا آنکه در می آمد زمین نرم را
وقصد آن می نمود سهل ضد حزن بفتح حای مهمله وزای معجمه زمین درشت فیقوم فیستقبل القبلة قیاما طویلا پس می ایستاد مقابل
قبله استادنی دراز وتفسیر مقدار این قیام در روایت ابن ابی شیبه باسناد صحیح چنین آمده که ابن عمر می استاد نزد جمرتین آنمقدار که کسی سورهٔ بقره بخواند
ویدعو ویرفع یدیه ودعا میکرد وبر میداشت هر دو دست خود را ابن قدامه گفته نمیدانم درین خلاف مگر آنچه مروی ست از مالک که
رفع نکند دست را برای دعا واین حدیث حجت ست بروی وتقدم الکلام في ذلك في کتاب الصلوة ثم یرمي الوسطی پس تر رمی میکرد جمرهٔ میانه را
بهفت سنگریزه تکبیر میگفت هر گاه که می انداخت حصات را ثم یأخذ ذات الشمال فیسهل ویقوم مستقبل القبلة ثم یدعو
فیرفع یدیه ویقوم طویلا پس تر میگرفت راه ومی رفت بجانب دست چپ پس می آمد زمین نرم را ومی ایستاد مقابل قبله پس تر دعا میکرد
وبر میداشت هر دو دست خود را ومی ایستاد دراز ثم یرمي جمرة ذات العقبة من بطن الوادي پس تر رمی کرد جمرهٔ عقبه را از مغاک وادی
بهفت سنگریزه تکبیر میگفت نزدیک هر سنگریزه ولا یقف عندها ونمی استاد نزد جمرة العقبه ثم ینصرف فیقول هکذا رأیت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یفعله پس تر برمیگشت پس میگفت این چنین دیدم پیغمبر خدا را که میکرد آنرا رواه البخاري سنت چنین واقع
شده است که بعد از رمی دو جمرهٔ اول می باید ایستاد وبسیار ایستاده در دعا باید کرد وجمرهٔ اخیر را رمی میکنند وبرگردند ونایستند ودعا نکنند
سر آنرا جز شارع کسی نداند ومعظم ارکان حج وافعال آن تعبدی ست که عقل را بدریافت کنه آن راهی نیست واین نیز از آن قبیل ست

ولهذا گفت ابن عمر که همچنین دیدم آنحضرت را که میکرد آنرا و بعضی از علما گفته اند که وجه در نایستادن در انجا آن بود که درین روز مشاغل بسیار بود
از ذبح و حلق و افاضه بمکه برای طواف اما این معنی در ایام منی مفقود ست و بعضی گویند جمرة العقبه در راه واقع ست پس وقوف نزد آن موجب
ازدحام و تضییق طریق ست و لحوق ضرر ست بگذرندگان راه بخلاف دو جمرهٔ دیگر که برکرانه راه اند نه در میان آن و بعضی گفته اند دعا در صلب
عبادت و وسط وی می باشد نه در نهایت وی و دعا در صلب عبادت افضل ست و اکثر دعای آنحضرت در نماز در تشهد بود و پیش از سلام
و برامدن از نماز و دو جمرهٔ اولی در وسط اند پس دعا کرد در آنها و بعد از جمرهٔ عقبه منتهی گشت عبادت و باین وجه اشارت کرده است در هدایه
و شمنی نیز گفته و در سفر السعادة نیز ذکر کرده و این وجه نیز خالی از ضعفی نیست چه دعا بعد از فراغ نیز مشروع ست و چندین ادعیه ماثور کار
بعد از نماز ماثور شده و دعا بعد از افطار صوم نیز آمده و تحقیق گردانیده شده است یکی از احوال اجابت دعا عقیب نماز های فرض و عقیب
تلاوت قرآن و ختم آن شیخ در ترجمه بعد ازین گفته و بندهٔ ضعیف تجاوز الله عنه وقتی که مشرف شد باین عبادت انداخته شد در دل وی
بی سابقهٔ فکر و تامل بطریق الهام نکته در عدم وقوف نزد این جمره یعنی جمرة العقبة و امید ست که صواب باشد و آن این ست که در عدم وقوف
نزد این جمره اشارت ست از رب رحیم و رسول کریم که بنده چون در دو جمرهٔ اولی مجاهده کرد و ریاضت و مشقت کشید و مبالغه کرد در آن
و بایستاد بر باب رحمت و دعا کرد و سوال نمود و ادا کرد حق خدمت بر وسع و طاقت خود آسان گردانید وی تعالی کار را بر وی و مباح گردانید
او را آسودگی و راحت بفضل و کرم خود و افاضه کرد بر وی آثار رحمت و عفو و مغفرت خود لاسیما درین عبادت که حج ست که مشعر غایت آثار رحمت
و نتائج مغفرت ست چنانکه بیک وقفه در عرفات تمامه گناهان می بخشد گویا گفت پروردگار تعالی که ای بندگان من بسیار تعب کشیدید و مجاهده
کردید یکی می آرام گیرید و آسوده باشید که گناهان شما را بخشیدم و بر شما رحمت کردم و این نکته را بر اکابر علمای مکه که در انوقت درین مشهد حاضر بودند
عرض کردم خصوصا شیخنا و مولانا القاضی علی بن القاضی جار الله القرشی الخالدی مفتی بلد الله الحرام الشهیر بابن ظهیره پس همه قبول کردند
و استحسان نمودند و دعا بخیر و برکت کردند والله اعلم انتهی بعبارته ﴿و﴾ هم روایت ست از ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم قال بدرستیکه آنحضرت گفت در حجة الوداع وقت برآمدن از احرام و قواه النووی و قال هو الصحیح المشهور یا در عمرهٔ حدیبیه
و جزم به امام الحرمین و گفت قاضی عیاض در هر دو جا بود و نووی گفته این هم دور نیست و بمثله قال ابن دقیق العید مصنف گفته و هذا هو المتعین لتظافر
الروایات بذلک اللهم ارحم المحلقین خداوندا رحمت کن موی سر تراشندگان را در حج یا عمره نزدیک حلال شدن از ان قالوا
والمقصرین گفتند صحابه و کوتاه کنندگان موی سر را نیز دعا برحمت کن مصنف در فتح گفته واقف نشدم در هیچ طریقی بر نام متولی این
سوال بعد بحث شدید از ان یا رسول الله ای فرستادهٔ خدا بسوی بندگان و رحمت وی بر ایشان قال گفت آنحضرت خداوندا
رحمت کن محلقان را گفتند و مقصرین را هم قال فی الثالثة گفت آنحضرت در کرت سوم والمقصرین و مقصران را هم رحمت کن
و در روایتی چهارم بار جمع کرد مقصرین را و ظاهر حدیث آنست که دعا برای محلقین دو بار کرد و برای مقصرین یکبار و در روایات آمده که
سه بار برای محلقین و مقصرین را بران عطف نموده متفق علیه من حدیث ابن عمر و من حدیث ابی هریرة و لمسلم عن ام الحصین
و لاحمد عن ابی سعید و حدیث دلیل ست بر شرعیت حلق و تقصیر و حلق افضل ست و در حلق استکمال راس باید نزد مالک و احمد و قیل
هو الافضل و اقل هم مجزی ست و قیل الربع و قیل النصف و گفته اقل چیزی که واجب ست حلق آن [illegible]
و خلاف در تقصیر فی التفصیل مثل این ست و اما مقدار وی پس بقدر یک انگشت و گفته اند که کمتر ازین هم کافی ست [illegible]

وتفضیل حلق بر تقصیر در حق حاج ومعتمر ست ومتمتع را آنحضرت مخیر گردانیده در حلق وتقصیر كما فی روایة البخاری بلفظ ثم یحلقوا او یقصروا وظاهرش استوای امرین ست در حق متمتع ومصنف در فتح تفصیل کرده وگفته ان کان حیث یطلع شعره فالاولی له الحلق والا فالتقصیر لیقع الحلق فی الحج ووجه این تفصیل در فتح بیان کرده واما نسا پس مشروع در حق ایشان تقصیر ست اجماعا ابوداود از حدیث ابن عباس آورده که نیست بر زنان حلق جز این نیست که بر ایشان تقصیر ست وترمذی از حدیث علی آورده که نهی کرد از آنکه بتراشد زن سر خود را ونزد شافعی اگر حلق کند مجزی ست با کراهت **وعن** عبد الله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم وقف فی حجة الوداع استاد آنحضرت وتوقف کرد در جائی در حجة الوداع بمنی برای پاس خاطر مردم روز نحر بعد زوال بر راحله خطبه کنان نزد جمو فجعلوا یسألونه پس پرسیدن گرفتند مردم واستکشاف ابهام در تعلیم احکام نمودند واستفسار کردند فقال رجل پس گفت مردی مصنف گفت لم اقف علی اسمه بعد البحث الشدید لم اشعر فحلقت قبل ان اذبح آگاه نشدم پس حلق کردم وتراشیدم موی سر پیش از آنکه ذبح کنم وحال آنکه حلق بعد از ذبح باید کرد قال اذبح ولا حرج فرمود ذبح کن هدی را ونیست هیچ تنگی وباک وذبح آنست که در حلق باشد وجاء آخر فقال لم اشعر فنحرت قبل ان ارمی قال ارم ولا حرج وآمد مردی دیگر وگفت آگاه نشدم پس نحر کردم پیش از آنکه رمی کنم جمرهٔ عقبه را فرمود بینداز ونیست حرج ودرین حدیث حلق قبل رمی آمده ودر روایتی حلق قبل نحر ودر روایتی افاضه قبل حلق ودر روایتی ذبح قبل رمی ودر روایتی حلق قبل ذبح ودر روایتی زیارت قبل رمی در نیل الاوطار گفته والاحادیث تدل علی جواز تقدیم بعض الامور علی بعض وهی الرمی والحلق والتقصیر والنحر وطواف الافاضة وهو اجماع كما قال ابن قدامة فی المغنی ومصنف در فتح گفته الا انهم اختلفوا فی الدم فی بعض المواضع فما سئل یومئذ عن شیء قدم ولا اخر الا قال افعل ولا حرج پس پرسیده نشد آنحضرت آن روز از هیچ چیز که تقدیم کرده شد ونه از چیزی که تاخیر کرده شد مگر آنکه فرمود بکن هیچ باکی نیست افعال روز نحر چهار ست یکی رمی جمرهٔ عقبه دوم نحر هدی یا ذبح او سوم حلق یا تقصیر چهارم طواف افاضه واختلاف کرده اند که این ترتیب سنت ست یا واجب اکثر علما که شافعی واحمد از ایشان اند بر آنند که سنت ست متمسک بهمین حدیث وگویند که آنحضرت در حج خود همچنین کرده چنانکه در صحیحین ست اتی منی فاتی الجمرة فرماها ثم اتی منزله بمنی فنحر وقال للحالق خذ پس همین ترتیب مشروع ومسنون باشد در مصفی گفته ترتیب میان رمی وذبح وحلق وطواف سنت ست نه واجب بحدیث لا حرج انتهی وجماعتی که ابوحنیفه ومالک از ایشان ست میگویند واجب ست ومراد بنفی حرج رفع اثم ست از جهت جهل ونسیان وطیبی گفته که روایت کرد ابن عباس مثل این حدیث وواجب گردانید دم را پس اگر نمی فهمید وی این معنی را امر نمیکرد بخلاف آن گوییم این تاویل ضعیف ست وفهم صحابی معارض نص صحیح صریح نمیتواند شد وقرطبی گفته روی عن ابن عباس ولم یثبت عنه ونیست نزاع درین باب در حق مطلق حاج وبعض فقها نزاع کرده اند در حق قارن وگفته اند که حلق نکند تا آنکه طواف کند در دعلیه النووی بالاجماع وحدیث صریح ست در جواز تقدیم وتاخیر بعض این اشیا بر بعض وبر آنکه نیست ضیق ونه اثم بر مقدم وموخر ومذهب شافعی وجمهور سلف وفقهای اصحاب حدیث ودیگر علما جواز اوست با عدم وجوب دم بر فاعل لقوله صلی الله علیه وسلم للسائل لا حرج زیرا که این ظاهر ست در رفع اثم وفدیه معا چه اسم ضیق شامل اوست طبری گفته ساقط نکرد آنحضرت حرج را الا آنکه نسیان فعل را اگر کافی نبی بود امر میکرد او را باعاده زیرا که جهل ونسیان وضع نمیکند از مکلف حکمی را که لازم اوست در حج چنانکه اگر ترک کرد رمی مانند آن را آثم نمیشود بترک وی بنسیان یا جهل لیکن واجب ست بر وی اعاده واما فدیه پس اظهر سقوط ست از جاهل وناسی وعدم سقوط از عالم ابن دقیق العید گفته قول بسقوط دم از جاهل وناسی نه از عامد قوی ست از جهت دلیل دال بر وجوب اتباع افعال نبی صلی الله علیه وسلم در حج بقوله خذوا عنی مناسککم

وسوال سائل مقرون ست بلم اشعر پس این حکم مختص بهمین حالت باشد و قول وی لاحرج محمول باشد بر نفی اثم واثم هردو معاد رناسی جاهل وباقی ماند عامد بر اصل وجوب اتباع رسول در حج وقائل تفرقه میان عامد وغیره نیز مشی برقاعده نموده که چون حکم مرتب باشد بر وصف باید که معتبر باشد وجائز نبود اطراح آن وشک نیست که عدم شعور وصف مناسب عدم تکلیف ومواخذه است وحکم معلق ست بدان پس ممکن نیست اطراح آن بالحاق عامد بدان زیرا که نیست مساوی او وگفت واما تمسک بقول راوی فما سئل عن شئ الخ که مشعر بعدم مراعات ترتیب ست مطلقا پس جوابش آنست که این اخبار از راوی متعلق بمسئول عنه ست وآن مطلق ست بنسبت بحال سائل ومطلق دلالت نمیکند بر یکی از دو خاص بعینه پس حجت نباشد در حال عمد انتهی متفق علیه من حدیثه ومن حدیث ابن عباس نحوه ودرین باب حدیثهاست ورفته است شوکانی بمفهوم حدیث ودر نیل الاوطار اطالت بسیار کرده دران وترجیح داد آنرا او ودر حجة الله البالغه گفته فتوی داد آنحضرت صلی الله علیه وسلم درباره کسیکه حلق کرد قبل ذبح یا نحر قبل رمی یا رمی بعد مسا یا اضافه قبل حلق بقول خود که نیست حرج وامر نکرد بکفاره وسکوت نزدیک حاجت بیان ست وکاش آگاه میشدم که آیا کدام صیغه صریح ترست در بیان استحباب ازینکه نیست حرج **وعن المسور** بکسر میم وسکون سین مهمله وفتح واو **بن مخرمة** بفتح میم وسکون خا زهری قرشی ست در وقت انتقال آنحضرت هشت ساله بود اما سماع دارد از آنحضرت ویاد دارد از وی صلی الله علیه وسلم بعد انتقال عثمان از مدینه بمکه نقل کرد وماند آنجا تا آنوقت که محاصره کرد مکه را لشکر یزید پلید پس کشته شد بسنگی از سنگهای منجنیق درحالیکه نماز میگذارد در اول سنه اربع وستین وبود از اهل فضل ودین رضي الله عنه **ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نحر قبل ان یحلق وامر اصحابه بذالك** بدرستیکه آنحضرت نحر کرد پیش ازانکه بتراشد موی سر او امر کرد یاران خود را به نحر کردن قبل حلق وآین دال ست بر تقدیم نحر قبل حلق واین اخبار ست از فعل آنحضرت در عمرهٔ حدیبیه وقت حصر پس برامد از احرام بذبح وتبویب کرد بخاری وگفت باب النحر قبل الحلق فی الحصر واشاره کرد بخاری که این ترتیب مخصوص ست بحصر جهت وجوب زیرا که روایت کرده است آنرا بمعناه وقد اخرجه بطوله فی کتاب الشروط ودر وی این ست که فرمود اصحاب را برخیزید وذبح کنید پستر موی سر بتراشید ودر وی قول ام سلمه است مر آنحضرت را که بیرون رو وسخن مکن با هیچیکی از ایشان سخنی تا آنکه نحر کنی بدن خود را پس بیرون آمد ونحر کرد بدن را پستر خواند حالق را وتراشید موی سر الحدیث در سبل گفته احسن آن بود که مصنف این حدیث را تاخیر میکرد تا باب الاحصار انتهی یعنی در وی حی آورده دریجا **رواه البخاري** ونیز درین حدیث دلیل ست بر افضلیت حلق ووجه افضلیت آنست که مقصر باقی دارنده است برنفس خود زینت را از موی وحاج ومعتمر مامور اند بترک زینت وبتذلل وانکسار وحلق تمام سر اقرب ست بسنت اگرچه ربع هم نزد حنفیه کافی ست وثابت نشده است حلق آنحضرت در غیر حج وعمره حافظ ابن القیم افاده کرده که حلق راس چهار نوع ست یکی مشروع وجوبا یا استحبابا وآن عبادت خدا است در حج وعمره وآنحضرت برای فاعل او سه بار استغفار کرد دوم شرک محرم ست چنانکه جاهلان برای مخلوق حی یا میت سر خود می تراشند واین نوعی از عبادت برای مخلوق ست چه حلق در اصل تذلل وتعبد ست وعادت عرب بود که چون اسیری را رها میکردند ناصیه آدمی برید ند وموی سر او را می تراشیدند برای تعبد واذلال واین عبودیت واذلال وتواضع در شریعت جاری ماند برای خدای وحده لا شریک له که جز وی کسی مستحق عبادت نیست وتشریع آن در اعظم عبادات برای انکسار وتذلل مقرر شد که آن حج ست پس هر که موی سر برای غیر خدا برنام دیگری از زنده ومرده بتراشد وی گویا این عبادت را بغیر اهل او بخشیده ودر غیر موضع نهاد سوم حلق برای حاجت ست از مرض وقمل وحکه وجز آن واین جائز ست بحدیث کعب بن عجره که در صحیحین ست چهارم حلق برای راحت وترفه بغیر حاجت

ودر اباحتش و قول ست از احمد و احتجاج کرده است بر جواز او بحدیث ابن عمر که رأی رسول الله صلی الله علیه وسلم صبیا قد حلق بعض شعره
وترک بعضه فنهاهم عن ذلک وقال احلقوه کله او اترکوه کله رواه ابوداؤد باسناد صحیح واسناده علی شرطهما و بحدیث عبد الله بن جعفر
ان النبی صلی الله علیه وسلم امهل آل جعفر ثلثا ثم اتاهم فقال لا تبکوا علی اخی بعد الیوم ثم قال ادعوا لی اولاد اخی فجیئ بنا کاننا افراخ
فقال ادعوا الی الحلاق فامره فحلق رؤسنا واسناده علی شرط الشیخین ولیکن در استدلال باین هر دو حدیث نظرست زیرا که این
حکایت دو واقعه و فعل ست که نیست عموم برای آن چه حلق دران هر دو برای کودکان بود و شاید برای حاجت باشد بسبب اتساخ روس
آنها و عدم التفات شان بجانبهای خود باغتسال و ادهان و ترجل پس فعل صبی دال بر اباحت وی برای بالغ نبود خصوصا نزد کسیکه تجویز لباس
حریر برای ولی صبی و صغیر میکند و احتجاج بینجا بغیر مکلف بودن وی همچنین گفته میشود که حکم حلق نیز در حق او حرام نیست زیرا که غیر مکلف ست
والا فرق چه باشد وقد تواترت الآثار عن الصحابة بکراهة الحلق والمنع منه حتی قال عمر لصبیغ لو وجدتک محلوقا لاخذت الذی فیه عیناک وفی الحدیث
فی صفة الخوارج سیماهم التحلیق وکان علی رضی الله عنه اذا احتاج الی اخذ شعر راسه اخذه بالجلم ولم یحلقه وفعله الامام احمد رحمه الله تعالی انتهی کلام
ودر حلق سائر شعور بدن کلام ست و نیست کلام در اصل جواز ولیکن اولی ترک آنست **وعن** عایشة رضی الله عنها قالت قال

رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عایشه فرمود آنحضرت اذا رمیتم وحلقتم فقد حل لکم الطیب وکل شیء الا
النساء چون رمی کردید شما جمرهٔ عقبه را و موی سر تراشیدید پس تحقیق بر آمدید از احرام و حلال شد شما را طیب و همه چیز که پیش ازین حلال نبود مگر زنان
که هنوز حلال نشده اند لیکن بعد از طواف افاضه زنان هم حلال شوند و ازینجا معلوم شد که بمجرد این دو کار که رمی و حلق باشد حلال میشود
بر محرم هر محرم مگر زنان و ظاهر آنست که حل طیب وغیره مجمع علیه ست نه وطی بعد رمی اگرچه حلق نکرده باشد و مؤید اوست حدیث شیخین
و احمد از عایشه که گفت بودم من که تطیب میکردم آنحضرت را قبل از انکه احرام بندد و روز نحر قبل از انکه طواف کند به بیت بطیبی که در وی مشک بود
و نسائی راست که خوشبو ساختم آنحضرت را برای احرام وقتی که احرام بست و برای حل بعد از انکه رمی کرد جمرهٔ عقبه را قبل از انکه طواف کند بیت را
کذا فی المنتقی لابن تیمیة و این را شواهد ست نزد ابوداؤد و حاکم و بیهقی از حدیث ام سلمه در قصهٔ که در وی این ست که فرمود آنحضرت این
روزی ست که رخصت کرده شد شما را دران چون رمی کردید شما جمره را و نحر کردید هدی را اگر داشتید حلال شدید شما از هر شی که حرام بود بر شما
ازان مگر زنان تا آنکه طواف کنید بیت را و چون شام کردید شما و طواف نکردید گردید شما محرم چنانکه بودید در اول امر تا آنکه افاضه کنید به بیت انتهی
ولیکن علی بن المدینی انکارش کرده کذا فی ضوء النهار و شاهد اوست روایت احمد از حدیث ام قیس بنت محصن و هیثمی گفته رجالش ثقات اند
گفت ام قیس بیرون رفت از نزد ما عکاشه بن محصن و نفری از بنی اسد قمیص پوشیده عشیهٔ یوم نحر پس رجوع کردند بسوی من وقت عشا و قمص ایشان
بر دستهای ایشان ست بر میدارند آنرا گفتم ای عکاشه چیست شما را که بیرون رفتید متقمص و برگردیدید و پیراهنهای شما بر دستهای شماست بر میدارید آنرا
گفت خیر ست ای ام قیس این روزی ست که رخصت کرده شد ما را دران که چون رمی کنیم جمره را حلال شویم از هر چیز که حرامیم ازان مگر زنان پس چون
شام کردیم و طواف نکردیم گردیدیم حرام بهیئت ما قبل از رمی جمره هیثمی گفته رواه الطبرانی فی الکبیر کو هم و اخرجه البیهقی فی السنن الکبری بالفاظ
و ذکر فیه حدیثا مرفوعا ولم یطعن فیه کذا فی منحة الغفار رواه احمد وابوداؤد والدارقطنی والبیهقی وفی اسناده ضعف و در سندش ضعفی هست
زیرا که در روی وی حجاج بن ارطاة ست و وی ضعیف و مدلس ست بیهقی گفته این حدیث از تخلیطات اوست و این طریق دیگر نیز هست که مدار
نیز بر وست **وعن** ابن عباس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لیس علی النساء حلق وانما تقصیر

نیست بر زنان حلق یعنی موی ستردن و جز این نیست که کوتاه میکنند موی سرهای خود را در مصنفی گفته وظیفه زنان قصر است بهمین حدیث
و این حلق یا قصر رکن است و اقل او ما یطلق علیه الحلق است تنقیح حلق و قصر ازالهٔ شعور است بهر صفت که باشد نتف یا حلق یا قص باسنان
و بمقراض بهتر است و کسیکه موی سر ندارد او را مستحب است راندن استره بر سر انتهی رواه ابوداود والدارقطني والطبراني والدارمي
باسناد حسن وقواه ابوحاتم في العلل والبخاري في التاريخ واعله ابن القطان ورد عليه ابن المواق فاصاب و در حدیثی از علی
و عایشه است نزد ترمذی که نهی فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم از اینکه حلق کنند زن سر خود را پس حلق بر زنان حرام است و نزد شافعی
اگر کنند مجزی باشد بکراهت کما تقدم **وعن** ابن عمر رضي الله عنه ان العباس بن عبد المطلب استاذن رسول الله
صلى الله عليه وسلم ان يبيت بمكة ليالي منى من اجل سقايته فاذن له گفت ابن عمر طلب اذن کرد عباس عم آنحضرت
که شب باش کند بمکه در شبهای منی از بهر منصب سقایه زمزم که حوالهٔ بنی المطلب بود و عباس رئیس ایشان بود در انوقت پس اذن کرد
آنحضرت او را به بیتوتت مکه و سقایه جای آب و اذن مراد بسقایه آب زمزم است که شب هنگام از چاه کشیده در حوضها بطریق سبیل پر میکردند
و بیت بمنی واجب است نزد جمهور علما و سنت است نزد ابوحنیفه و همچنین در روایتی از شافعی و احمد و معتبر در بیت اکثر لیل است و همچنین است
حکم در مواضعی که قیام لیل در انجا مستحب است و بعضی گفته اند که بیتوتت یک ساعت کفایت است و دلیل قائل سنیت وی همین حدیث است
میگویند که اگر واجب می بود عباس را چه قسم اذن میکرد به بیتوتت مکه و جواب میگویند که بجهت عذر ضرورت بود و در بعضی روایات لفظ رخصت آمده
بجای اذن و گاهی گویند اگر سنت می بود حاجت استیذان چیست بی اذن نیز میرفت و این سخن ضعیف است زیرا که مخالفت سنت امر خطر بود
نزد ایشان در مثل این مقام از جهت استلزام این مجانبت و مخالفت تمام مردم و ترک ملازمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و شک نیست که در ترک
سنت آثام است و استیذان برای اسقاط آن اشارت بود و در هدایه گفته بیتوتت بمنی از مناسک حج مقصود لذاته نیست بلکه برای آسانی رمی است اگر
ملی بیتوتت کند در غیر منی و حاضر گردد در وقت رمی لازم نمی آید بر وی چیزی لیکن ترک متابعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و امیر المؤمنین عمر
ادب میکرد بر ترک آن انتهی و بعضی گویند این حکم مختص است بعباس نه غیر وی و گفته اند و کسیکه محتاج است بسوی آن در سقایه خود در سبیل
و هو الاظهر زیرا که تمام نمیشود برای تنها عباس اعداد ما برای شاربین و آیا مختص باب است یا ملحق است بآن هرچه در معنی آنست از اکل و غیره
و همچنین حفظ مال و علاج مریض و این الحاق رای شافعی است و حدیث عاصم که می آید دال است بران انتهی متفق علیه در شرح السنه گفته هر که ترک کرد
بیت این لیالی در منی از غیر مرخص له پس بر وی دم است نزد شافعی و گفت ابوحنیفه اساء ولا شيء عليه انتهی **وعن** عاصم بن عدي
کنیت او ابو عبد الله یا ابو عمرو است حلیف بنی عبید بن زید از بنی عمرو بن عوف از انصار است حاضر شد بدر را و مشاهد ما بعد او را
و گفته اند که نیست بدری بلکه همراه آنحضرت برآمده بود آنحضرت او را بسوی اهل مسجد ضرار برگردانید بنابر آنچه از ایشان بگوش وی صلی الله علیه وسلم
رسیده ولیکن آنحضرت برای او سهم زده پس گویا که مثل حاضرین بدر بود مات سنة خمس واربعين و گفته اند شهید شد روز یمامه و عمر وی یکصد
و بیست سال بود رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم رخص لرعاء الابل في البيتوتة عن منى بدرستیکه آنحضرت
رخصت کرد برای چرانندگان شتران در شب باش بودن از منی یعنی اگر در منی بیتوتت نکنند رخصت است يرمون يوم النحر رمی کنند روز نحر
جمرهٔ عقبه را پس تر کوچ کنند و شب بمنی نمانند ثم يرمون الغد ومن بعد الغد ليومين ثم يرمون يوم النفر پس تر رمی کنند فردا
و بعد از فردا دو روز پس تر رمی کنند روز نفر یعنی روز چهارم اگر جلدی و شتابی نکنند و در ینجا دلیل است بر جواز عدم مبیت منی بعذر و بر اینکه

خاص نیست بعباس ونه بسقایهٔ وی بلکه اگر کسی احداث سقایه کند جائز باشد و انچه جائز است اهل سقایهٔ زمزم را رواه الخمسة یعنی احمد
وابوداود وترمذی ونسائی وابن ماجه وابن حبان وحاکم ومالک نیز وصححه الترمذی وابن حبان وله الفاظ وفی الباب عن عمرو بن شعیب
عن ابیه عن جده رواه الدارقطنی واسناده ضعیف وعن ابن عمر رواه البزار باسناد حسن والحاکم والبیهقی در نیل الاوطار گفته استدلال
کرده اند جمهور باین احادیث بر انکه مبیت منا منجمله مناسک حج ست واختلاف کرده اند در وجوب دم بترک آن گفته اند واجب ست از هر شب
یک دم روی ذلک عن المالکیة وگفته اند صدقه کردن یک درهم وقیل الطعام واز هر سه یک دم هکذا روی عن الشافعی وهو روایة عن احمد ومشهور
از وی واز حنفیه آنست که نیست هیچ شی انتهی **وعن** ابی بکرة بفتح با وسکون کاف وتا در آخر صحابی مشهور ست رضی الله عنه قال
خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم النحر گفت خطبه کرد مارا آنحضرت روز نحر واین خطبهٔ عید نبود زیرا که آنحضرت در حج خود نماز عید
گذارد ونه خطبهٔ عید خواند واز ینجا شرعیت خطبه معلوم شد الحدیث تا آخر حدیث وآن این ست که گفت آنحضرت در خطبه که زمان بازگشت به
هیئت وی که در روز پیدا کردن خدا آسمانها وزمینها را بود دوازده ماه از انجمله چهار ماه حرام ست سه ماه پیهم آینده اند ذو القعده وذو الحجه ومحرم ورجب مضر
که میان جمادی الآخره وشعبان ست وفرمود کدام ماه ست این گفتیم الله ورسول او داناتر اند پس خاموش ماند تا آنکه گمان بردیم ما که نزدیک ست
که نام می برد آنرا بجز نام مشهور که دارد پس گفت آیا نیست ذو الحجه گفتیم آری هست گفت کدام شهر ست این گفتیم الله ورسول او داناتر اند پس
خاموش ماند تا آنکه گمان کردیم که نام می برد آنرا بجز نام مشهور او گفت آیا نیست این بلده گفتیم آری هست گفت کدام روز ست این روز
گفتیم خدا ورسول او داناتر اند پس خاموش ماند تا آنکه گمان کردیم که نام می برد آنرا بغیر نام او پس گفت آیا نیست روز نحر گفتیم آری گفت بدرستیکه
خونهای شما ومالهای شما وآبروهای شما حرام ست بر شما که بی حق شرعی تعرض کنید بآن مانند حرام بودن روز شما که این روز ست در ماه شما که
این ماه ست در شهر شما که این شهر ست ونزدیک ست که ملاقی شوید شما پروردگار خود را پس پرسد شما را از اعمال شما آگاه باشید پس نگردید بعد از
رفتن من از دنیا گمراهان که بزنند بعضی از شما گردنهای بعض را آگاه باشید آیا هست که رسانیدم من یعنی رسالت را وحکم شریعت را گفتند
آری فرمود خداوندا گواه باش که ایشان اقرار کردند یعنی تا روز قیامت منکر نشوید وعذر نیارند پس باید که برساند حاضر مر غائب را پس بسا رسانیده
یاد دارنده تر اند از کسی که شنیده است از من متفق علیه در حج سه خطبه مسنون ست نزد مالکیه وحنفیه یکی در روز ترویه که سابع ذیحجه
دوم روز عرفه سوم روز نحر وزیاده کرد شافعی خطبهٔ چهارم که در روز نحر باشد وخطبهٔ سوم را در ثالث نحر گفته نه در ثانی بسبب آنکه اول روز
نفر ست وحنفیه ومالکیه گویند که خطبهٔ یوم نحر در حقیقت خطبه نیست بلکه وصایای عامه است نه آنکه مشروع باشد در حج ورد کرده اند بر ایشان باینکه
صحابه آنرا خطبه نامیده اند ونیز آن مشتمل ست بر مقاصد خطبه چنانکه لفظ حدیث افادهٔ آن میکند وقد تقدم واین حدیث مشتمل ست بر تعظیم بلد حرام
ویوم نحر وشهر ذی حجه ونهی از اموال ودماء ونهی از کافر گردیدن ونهی از قتال بعض بعض را وامر بابلاغ مسموع واین همه مقاصد خطبه هست **وعن**
سراء بفتح مهمله وتشدید رای مهمله بنت نبهان بفتح نون وسکون موحده رضی الله عنها قالت خطبنا رسول الله صلی الله علیه
وسلم یوم الرؤس گفت سراء خطبه کرد مارا رسول خدا روز رؤس که ثانی یوم نحر ست بالاتفاق واین خطبهٔ چهارم ست فقال الیس هذا
اوسط ایام التشریق پس فرمود آیا نیست این اوسط روزهای تشریق مراد باوسط یا افضل ست یا اوسط بین الطرفین الحدیث تا آخر
حدیث وآن این ست که گفت سراء شنیدم آنحضرت را میفرمود میدانید که این کدام روز ست گفت واین همان روز بود که آنرا یوم الرؤس خوانند
گفتند صحابه خدا ورسول او داناتر اند فرمود این اوسط ایام تشریق ست میدانید این کدام بلده است گفتند الله ورسوله اعلم فرمود این مشعر حرام ست

بعد وگفت نمیدانم من شاید ملاقات نکنم شمارا بعد این سال آگاه باشید که خونهای شما ومالهای شما وآبروهای شما حرام ست بر شما مانند حرمت
این بلد شما درین سال شما تا آنکه ملاقات کنید رب خود را پس بپرسد شمارا از اعمال شما آگاه باشید که برساند نزدیکتر شما بدورتر شما آگاه باشید آیا
تبلیغ کردم پس چون قدوم آوردیم با مدینه درنگ نکرد آنحضرت مگر اندک تا آنکه فوت شد صلی الله علیه وآله وسلم رواه ابو داود باسناد حسن

وعن عایشة رضي الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لها طوافك بالبیت وسعیك بین الصفا
والمروة یکفیك لحجك وعمرتك گفت آنحضرت عایشه را که طواف کردن تو در خانه کعبه وسعی تو میان صفا ومروه کافی ست ترا
برای حج وعمره تو رواه مسلم درین حدیث دلیل ست بر آنکه کفایت میکند قارن را یک طواف ویک سعی برای حج وعمره وباین رفته است
جماعتی از صحابه وشافعی وغیره وحنفیه گویند لابدست از دو طواف ودو سعی واحادیث متوارد اند بر معنی حدیث عایشه از عمر وجابر وغیرهما ودلیل
حنفیه قوله تعالی ست واتموا الحج والعمرة لله ولیکن در وی دلالت نیست بر مدعا زیرا که تمام حاصل ست واگرچه جز یک طواف نکرده واکتفا کرد
آنحضرت بر یک طواف وسعی وبود قارن کما هو الحق پس این فعل آنحضرت ست وآن قول آنحضرت ونیز استدلال کرده اند بحدیث زیاد بن مالک
با آنکه در میزان گفته روایت زیاد از ابن مسعود حجت نیست وبخاری گفته لا نعرف له سماعا من عبد الله وعنه روی حدیث القارن یطوف طوافین
ویسعی سعیین انتهی در نیل الاوطار گفته قول بیک طواف وسعی قول مالک واسحق وداؤد وابن عمر ست ودو طواف ودو سعی قول زید بن علی
وابن مسعود وشعبی ونخعی ست واجابوا عن احادیث الباب باجوبة متعسفة بعده ادله فریقین ذکر کرده وگفته ابو ثور احتجاج کرده است بر اکتفا
بطواف واحد بحجت نظریه چنانکه گفت کفایت کرد ما همگنان را برای حج وعمره یک سفر ویک احرام ویک تلبیه همچنین یک طواف ویک سعی هم
کفایت میکند حکی هذا عنه ابن المنذر ومنجمله حجج طواف واحد حدیث دخلت العمرة فی الحج الی یوم القیامة ست وهو صحیح زیرا که بعد دخول عمره
در حج حاجت بعملی دیگر غیر عمل وی نیست والسنة الصریحة الصحیحة احق بالاتباع فلا یلتفت الی ما خالفها انتهی در سبل گفته عایشه اهلال عمره کرده بود
چون حائض شد آنحضرت فرمود ترک کن عمره نووی گفته معنی ترک آنست که اعمال عمره مکن از طواف وسعی وتقصیر شعر راس پس امر کرد اورا
آنحضرت باعراض از افعال عمره واحرام بستن بحج پس قارن شود ووقوف کند بعرفات وبجا آرد جمله مناسک جز طواف که تاخیر کند آنرا تا تطهیر
ومنجمله ادله بودن وی قارنه حدیث باب ست که طوافك بالبیت الخ چه صریح ست در آنکه وی متلبس بود بحج وعمره وتاویل قول آنحضرت که ترک کن
عمره را همان ست که نووی ذکر کرده زیرا که معنی ترک خروج از عمره وابطال آن بالکلیه نیست چه نیست صحیح خروج از حج وعمره بعد احرام بستن به نیت
خروج بلکه بتحلل از آن هر دو بعد فراغ از آنها انتهی

وعن ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله
علیه وسلم لم یرمل فی السبع الذي افاض فیه رمل نکرد آنحضرت در طواف افاضه واز اینجا معلوم شد که درین طواف که آنرا
طواف زیارت هم گویند رمل نیست همچنین در طواف وداع هم نیست بلکه شرعیت آن در طواف قدوم ست وعلیه الجمهور رواه الخمسة الا
الترمذي یعنی احمد وابو داؤد ونسائی وابن ماجه وصححه الحاکم در مصفی گفته رمل مخصوص ست بطوافی که عقب وی سعی باشد خواه قدوم باشد
یا طواف فرض در حج یا عمره ومعنی رمل اسراع ست در مشی با تقارب خطی واضطباع بجهت اتباع وآن نیز خاص ست بطوافی که در آن رمل باشد
ورمل مخصوص ست برجال دون نساء انتهی

وعن انس رضي الله عنه ان النبي صلى الله علیه وسلم صلی الظهر والعصر
والمغرب والعشاء ثم رقد رقدة بالمحصب بگذارد آنحضرت نماز پیشین ونماز دیگر ونماز شام ونماز خفتن پستر خواب کرد یگان خوابی
المحصب بفتح صاد مشدده هر موضعی که بسیار باشد سنگریزه در وی والآن نام موضعی ست معین بیرون مکه در جانب منی متصل بمعلی آنرا ابطح وبطحا

نیز گویند و خیف بنی کنانه نیز نام اوست و نزول درین مکان بعد از برآمدن از منا بود در روز چهارم از یوم نحر و سیزدهم ذی حجه ثم رکب الی البیت فطاف به پس سوار شد بعد خواب بسوی خانه کعبه و طواف کرد بیت را طواف وداع و این روز نفر آخر بود که روز سیوم ایام تشریق ست زیرا که آنحضرت رمی چهار روز نفر بعد ظهر کرده و نماز ظهر را تاخیر نموده بمحصب رسید و آنجا همه نماز ها گذارد رواه البخاري وروی عن ابن عمر بمعناه

وعن عائشة رضي الله عنها انها لم تكن تفعل ذلك اي النزول بالابطح وتقول انما نزله رسول الله صلى الله عليه وسلم لانه كان منزلا اسمح لخروجه مروی ست از عائشه رض که وی منکر داین را یعنی فرود آمدن در ابطح و میگفت که نیست نزول ابطح سنت یعنی از مناسک حج و میگفت فرود نیامد رسول خدا در وی مگر بجهت آنکه نزول دران موضع سهلتر و آسان تر بود برای بیرون آمدن آنحضرت زیرا که چون در ابطح نزول فرموده اسباب و متاع در انجا گذاشته بمکه آمد و طواف کرده از همان راه بمدینه رجوع نمودن آسان باشد گویم و همین ست آن جای که سوگند خوردند قریش بر قطیعت بنی هاشم و صحیفه قطیعه نوشتند و قصه معروف ست در سبل گفته و چون حکمت نزول این باشد پس این نعمتی برامت حی باید که تا قیامت هر که حج کند از امت فرود آید در انجا انتهی رواه مسلم و بخاری هم روایت کرده مگر بتفاوت لفظ و فی الباب عن ابی رافع اخرجه مسلم و علما اختلاف کرده اند در آنکه تحصیب یعنی نزول بمحصب سنت ست یا نه بعضی میگویند و این قول ابن عمر ست که آن از سنن حج و تتمه مناسک اوست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در منی گفت ما فردا آینده ایم ان شاء الله تعالی فردا بخیف بنی کنانه که آنجا مشرکان بهیکدیگر عهد کرده بودند و سوگند خورده که با بنی هاشم و بنی عبد المطلب مناکحت و مبایعت نکنند و مواصلت ننمایند تا آنکه آنحضرت را تسلیم نکنند و بانسیا اند پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواست که ظاهر گرداند شعائر اسلام را در مکانیکه ظاهر کرده بودند شعائر کفر را و شکر نعمت خدا و فضل وی جل و علا ادا نماید و طبرانی در اوسط از عمر بن الخطاب آورده که وی رضی الله عنه فرموده از جمله سنت ست نزول بابطح در لیل یوم النفر و امر میکرد مردم را بدان و در هدایه گفته اصح آنست که نزول آنحضرت بمحصب بقصد ارات مشرکان بود صنیع باری تعالی را پس سنت باشد چنانکه رمل در طواف و در نیل الاوطار گفته شک نیست که نزول محصب مستحب ست بنا بر تقریر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آن و کردن صحابه آنرا بعد وی کما رواه مسلم و دال ست بر استحباب تحصیب حدیث اسامه بن زید ان النبی صلی الله علیه و سلم قال نحن نازلون بخیف بنی کنانه حیث تقاسمت قریش علی الکفر یعنی المحصب اخرجه مسلم و البخاری و ابو داود و النسائی و ابن ماجه زهری گفته الخیف الوادی و در حدیث ابی هریره است ان النبی صلی الله علیه و سلم حین اراد ان ینفر من منی قال نحن نازلون غدا فذکر نحوه و حکایت کرد نووی از قاضی عیاض استحباب آن نزد جمیع علما مصنف در فتح الباری گفته هر که نفی سنیت کرد همچو عائشه و ابن عباس مراد وی آنست که از مناسک نیست پس لازم نیاید بترک وی چیزی و هر که اثباتش نموده همچو ابن عمر اراده کرد دخول را در عموم تاسی بافعال وی صلی الله علیه و سلم نه التزام آن و مستحب آنست که بگذارد آنجا ظهر و عصر و مغرب و عشا و شب باشی کند اگرچه بعض شب باشد کما دل علیه حدیث انس و ابن عمر انتهی و بعضی گفته اند که سنت نیست بلکه امر اتفاقی بود و ابو رافع مولی آنحضرت که گماشته و عهده دار بار خانه وی بود آنجا فرود آمد و خیمه آنحضرت آنجا زده بر حسب اتفاق و رای خود نه بر مقتضای امر آنحضرت چنانکه مسلم از وی روایت کرده و این قول ابن عباس ست چنانکه بخاری از وی آورده و عائشه نیز بهمین جانب ست چنانکه در حدیث متفق علیه آمده و تطبیق آن باز کلام مصنف گذشته شیخ در ترجمه گفته هرگاه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در ینجا آمده و نزول فرموده اگرچه بطریق اتفاق بود اتباع وی احب و احسن باشد و صحابه و خلفای راشدین نیز آنرا کرده اند و امام محمد در موطای خود گفته نزول در محصب احسن ست و اگر نکند چیزی لازم نمی آید و این قول ابی حنیفه است و بنده چون در خدمت شیخ عبد الوهاب حج گذارد و نفر نمود با وی از منی و رسید بمحصب نزول فرمود

حضرت شیخ وبگذارد نماز ظهر وبخواب رفت وگذارد هم درانجا نماز عصر بعد ازان فرمود سوار شوید این قدر برای دریافت سعادت اتباع سنت کافی
وفرمود یکفی برائد وآیین قول شیخ مبنی ست برانچه گفته اند که نزول محصب سنت ست ولیکن توقف آنحضرت تا عشا از برای عمرهٔ عائشه بود رضی الله عنها
والله اعلم انتهی گوییم اگرچه توقف تا عشا برای عمرهٔ عائشه رضی الله عنها باشد تمام اتباع در توقف دران تا نماز عشاست زیراکه گذاردن این هر چهار نماز درانجا
بحدیث صحیح ثابت شده ولیکن درین زمانه این سنت یا مستحب ترک گشته از هزار یکی هم آنرا بجانمی آرد **وعن** ابن عباس رضی الله عنه
قال گفت ابن عباس امر الناس امر کرد آنحضرت مردم را زیراکه معلوم ست که جز وی صلی الله علیه وسلم امر نیست یا امر کرده شدند مردم کذا
فی اصل ودرین صورت همزهٔ امر مضموم باشد وناس نائب فاعل ان یکون آخر عهدهم بالبیت که باشد آخر زمان بیان وامان ایشان
بخانهٔ کعبه کنایت ست از طواف وداع الا انه خفف علی الحائض مگر آنکه سبک گردانیده است کار بر حائض وساقط گردانیده شد
از وی طواف وداع اگر طواف زیارت کرده است ودر حدیث ابن عباس ست باین لفظ بودند مردم که برمیگردیدند از هر جهت پس گفت آنحضرت
نه برگردد هیچیکی تا آنکه باشد آخر عهد وی بخانهٔ خدا وآیین دلیل ست بر وجوب طواف وداع وبه قال جماهیر السلف والخلف وآیین ست مذهب ابو حنیفه
واحمد وصحیح از مذهب شافعی وسنت ست نزد مالک وفرض نیست بالاتفاق ومالک گفته اگر واجب می بود تخفیف کرده نمیشد از حائض وجواب
داده اند که همین تخفیف دلیل ایجاب ست چه اگر واجب نمی بود لفظ تخفیف بروی اطلاق کرده نمی شد وتخفیف از حائض دلیل عادم وجوب اوست
بروی پس انتظار طهر نکند ولازم نمی آید اورا دم از ترک کردن آن زیراکه در اصل از وی ساقط بوده است متفق علیه وله الفاظ ووقت این طواف
از ثالث نحر ست ومجزی ست اجماعا وآیا مجزی ست پیش ازین وقت یا نه پس اظهر عدم اجزا ست زیراکه آخر مناسک ست واختلاف کرده اند که
اگر اقامت کرد بعد ازان پس اعاده کند یا نه گفته اند اگر برای صلوة جماعت وغیره مانده است اعاده کند واگر برای مرض ومانند آن اعاده نکند وابو حنیفه
گفته اگر دو ماه اقامت کند اعاده نکند وآیا مشروع ست در حق معتمر یا نه گفته اند لازم نیست او را زیراکه وارد نشده است مگر در حج ونووی گفته بر معتمر هم
واجب ست ورنه لازم آید او را دم **وعن** ابن الزبیر نزد اطلاق مراد بدان عبد الله باشد رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم صلوة فی مسجدی هذا افضل من الف صلوة فیما سواه الا المسجد الحرام فرمود آنحضرت نماز در مسجد من
که این ست فاضل تر ست از هزار نماز در مسجدی که سوای اوست مگر مسجد حرام که نماز دروی افضل ست ازین مسجد اشارت افادت کرد که مراد
مسجدی ست که در وقت خطاب موجود بود پس آنچه زیاده کرده اند دروی بعد ازان داخل درین حکم نباشد ودر روایتی بجای افضل لفظ خیر
ودر روایتی تعدل الف صلوة آمده وصلوة فی المسجد الحرام افضل من صلوة فی مسجدی هذا بمائة صلوة ونماز در مسجد حرام
فاضل تر ست از نماز در مسجد من که این ست بصد نماز ودر لفظی نزد ابن ماجه وابن زنجویه وابن عساکر از حدیث انس چنین ست صلوة فی
مسجدی بخمسین الف صلوة ودر لفظی نزد احمد از حدیث ابن عمر این ست صلوة فی المسجد الحرام افضل من مائة صلوة فیما سواه ودر لفظی
از جابر این ست افضل من الف صلوة فیما سواه اخرجه احمد وغیره وطبرانی از ابی الدرداء آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
الصلوة فی المسجد الحرام بمائة الف صلوة والصلوة فی مسجدی بالف صلوة والصلوة فی بیت المقدس بخمس مائة صلوة ورواه ابن عبد البر
من طریق البزار وگفته که گفت بزار هذا اسناد حسن ودر سبل گفته پس برین صورت محمول باشد قول وی در حدیث ابن الزبیر بمائة صلوة
ای من صلوات مسجدی پس صد هزار باشد وهر دو حدیث متوافق شدند ابو محمد بن حزم گفته رواه ابن الزبیر عن عمر بن الخطاب بسند کالشمس
فی الصحة ولا مخالف لهما من الصحابة فصار کالاجماع وقد روی بالفاظ کثیرة عن جماعة من الصحابة وعددهم فیما اطلعت خمسة عشر صحابیا انتهی

وتمام این صحابه بر شمرده و این حدیث وانچه در معنی اوست دال ست بر افضلیت این هر دو مسجد بر غیر ایشان از مساجد روی زمین و بر تفاضل این هر دو میان خود ما مختلف شده اند اعداد مضاعفت کما عرفت و اکثر دال ست بر عدم اعتبار اقل و حکم اکثر راست زیراکه آن صریح ست و سابق شد اشاره بآنکه افضلیت در مسجد وی صلی الله علیه وسلم خاص ست بموجود در عصر وی نووی گفته لقوله فی مسجدی و اضافت برای عهد ست گویم و لقوله هذا و مثل انچه نووی گفته است از اختصاص نقل کرده است مصنف رح از ابن عقیل حنبلی و دیگران گویند نیست اختصاص بموجود هنگام تکلم وی صلی الله علیه وسلم بلکه تمام مزید علیه داخل ست درین فضیلت و فائده اضافت اختصاص اوست باین فضیلت از میان دیگر مساجد مدینه نه آنکه برای احتراز ست از مزید فیه گویم بلکه فائده اضافت هر دو امر اند معا و گفت قائل عموم فضیلت که شاهد اوست روایت ابن ابی شیبه و دیلمی در مسند الفردوس از حدیث ابو هریره مرفوعا لو مد هذا المسجد الی صنعاء لکان مسجدی و روایت کرد دیلمی مرفوعا هذا مسجدی وما زید فیه فهو منه و در سندش عبد الله بن سعید مقبری ست و هو واه و نیز دیلمی حدیثی دیگر بمعنی او روایت کرده مگر آنکه حدیث معضل ست و ابن ابی شیبه از ابی عمره آورده که گفت زیاده کرد عمر در مسجد از شامیه پس گفتند صحابه اگر زیاده کنیم دران تا آنکه برسد بجبانه باشد مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم و در سندش عبد العزیز بن عمران مدنی متروک ست و نیست مخفی عدم نهوض این آثار زیراکه مرفوع معضل ست و انچه جز اوست کلام صحابی ست پس ترعام ست این مضاعفت فرض و نفل را یا مختص ست باول نووی گفته عام ست و خالفه الطحاوی و المالکیة و استدلال کرده اند باینها بحدیث افضل صلوة المرء فی بیته الا المکتوبة و گفت مصنف رح ممکن ست بقای حدیث افضل صلوة المرء بر عموم وی پس باشد نافله در خانه که در مکه یا مدینه ست مضاعف وی در خانه که در غیر این هر دو جاست و همچنین در مسجد و اگرچه در خانه افضل باشد مطلقا گویم مخفی نیست که کلام در مضاعفت در مسجد نه در بیوت در مکه و مدینه زیراکه وارد نشده است دران مضاعفت بلکه در مسجد این هر دو و زرکشی گفته که مضاعف میشود نافله در مسجد مدینه و مکه و گذاردن آن در بیوت افضل ست گویم دال ست بر افضلیت نافله در بیوت مطلقا محافظت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر صلوة نافله در خانه خود و بیرون نمی آمد از خانه بسوی مسجد مگر برای ادای فرائض باوجود قرب بیت شریف از مسجد منیف بعده این تضعیف مختص نیست به نماز با بلکه غزالی گفته هر عمل در مدینه با هزار برابر ست و بیهقی از جابر مرفوعا آورده که نماز در مسجد من که این ست افضل ست از هزار نماز در ماسوای او مگر مسجد حرام و جمعه در مسجد من که این ست افضل ست از هزار جمعه در ماسوای او مگر مسجد حرام و شهر رمضان در مسجد من که این ست افضل ست از هزار ماه رمضان در ماسوای او مگر مسجد حرام و عن ابن عمر نحوه و قریب منه للطبرانی فی الکبیر عن بلال بن الحارث انتهی کلام السبل و بالله التوفیق رد اله احمال نووی در باب پنجم فائده سوم از ایضاح المناسک نوشته علما اختلاف کرده اند در مجاورت بمکه ابو حنیفه و کسیکه موافق اوست گفته مکروه ست و احمد بن حنبل و دیگران گفته اند بلکه مستحب ست و هر که مکروه میگوید بجهت خوف ملل و قلت حرمت از انس و ملابست ذنوب میگوید زیراکه گناه در انجا اقبح ست از غیر او چنانکه حسنه دران اعظم ست از غیر وی انتهی ابن علان در شرح آن گفته قول وی که گناه در انجا اقبح ست بنا بر قول عمر و مجاهد و جماعتی ست که گفته اند سیئه مضاعف میشود در انجا مثل تضاعف حسنه و پرسیده شد احمد بن حنبل که آیا نوشته میشود سیئه زیاده بر یک گناه گفت نه مگر بمکه بجهت تعظیم بلد و این را آیه کریمه معارض ست مَن جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا و حدیث فان عملها ای السیئة قال الله تعالی اکتبوها سیئة واحدة پس صحیح آنست که آن سیئه یک سیئه است اگرچه برابر صد هزار باشد در کیف و قبح تنبیه کرده است بران زرکشی در احکام المساجد انتهی گویم مراد بقول عمر این قول ست لخطیئة اصیبها بمکة اعز علی من سبعین خطیئة بغیرها و نیز نووی در فائده پنجم از باب مذکور نوشته مضاعف میشود اجر صلوات در مکه و همچنین اجر سائر انواع طاعات و رفته است جماعتی از علما بتضاعف سیئات دران نیز و ممن قال ذلک مجاهد و احمد بن حنبل انتهی

شارح او ابن علان گفته قول او ومن قال ذلک مجاہد واحمد ای تبعا لابن عباس وابن مسعود رضی اللہ عنہم وبعض متاخرین گفته اند مراد مضاعفت مقدار ست نه کمیت زیرا که عصیان کننده ملک بر بساط مالک او ہیچ غیر وی نیست ودرین نظر ست زیرا که این محل نزاع نیست بنابر اتفاق فریقین بران اگر گوئی که ثمره تغلیظ سیئات با آنکه سیئه واحده است وبودن او برابر صد ہزار سیئه چیست گویم در روایة آمده ومن زادت سیئاته علی حسناته فی العدد دخل النار ومن استوت حسناته وسیئاته عددا کان من اہل الاعراف انتہی واللہ اعلم وصححه ابن حبان گویم عبد اللہ بن عدی شنیده که آنحضرت میفرمود واللہ انک لخیر ارض اللہ واحب ارض اللہ الی اللہ ولولا انی اخرجت ما خرجت رواه احمد وابن ماجة والترمذی وصححه وباین حدیث استدلال کرده است آنکه گفته که مکه افضل ست از مدینه قاضی عیاض گفته موضع قبر وی صلی اللہ علیه وسلم افضل بقاع ارض ست ومکه ومدینه افضل بقاع روی زمین ست واختلاف کرده اند در فضل این ہر دو ما عدای موضع قبر شریف پس قول اہل مکه وکوفه وشافعی وابن وہب وابن حبیب مالکی آنست که مکه افضل ست والیه مال الجمہور ومذہب عمر وبعض اصحاب دیگر ومالک واکثر مدنیین آنست که مدینه افضل ست واستدلال کرده اول بحدیث مذکور ست وقد اخرجه ایضا ابن خزیمة وابن حبان وغیرہما وگفت ابن عبد البر این نص ست در محل خلاف پس لائق نیست عدول ازان وادعا کرده است قاضی عیاض اتفاق را بر استثنای بقعه قبر که در وی رسول خداست وبرانکه بقعه مذکور افضل بقاع ست وکسانیکه قائل اند بافضلیت مدینه استدلال کرده اند بحدیث ما بین قبری ومنبری روضة من ریاض الجنة کما فی البخاری وغیره وبحدیث اللہم انہم اخرجونی من احب البلاد الی فاسکنی فی احب البلاد الیک اخرجه الحاکم فی المستدرک ونیز دعا کرد آنحضرت برای مدینه برابر دو مثل مکه پس فضل با شد انتہی شوکانی در نیل الاوطار بعد ذکر استدلال فریقین ببسط تمام گفته اعلم ان الاستیعاب ببیان الفاضل من ہذین الموضعین الشریفین کالاشتغال ببیان الافضل من القرآن والنبی صلی اللہ علیه وسلم والکل من فضول الکلام الذی لا یتعلق به غیر الجدال والخصام وقد افضی النزاع فی ذلک واشباہه الی فتن وتلفیق حجج واہیة کاستدلال المہلب علی افضلیة المدینة بانہا ہی التی ادخلت مکه وغیرہا من القری فی الاسلام فصار الجمیع فی صحائف اہلہا وبانہا تنفی الخبیث کما ثبت فی الحدیث الصحیح واجیب عن الاول بان اہل المدینة الذین فتحوا مکه معظمہم من اہل مکه فالفضل ثابت للفریقین ولا یلزم من ذلک تفضیل احد البقعتین وعن الثانی بان ذلک انما ہو فی خاص من الناس ومن الزمان بدلیل قوله تعالی وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ والمنافق خبیث بلا شک وقد خرج من المدینة بعد النبی صلی اللہ علیه وسلم معاذ وابو عبیدة وابن مسعود وطائفة ثم علی کرم اللہ وجہه وطلحة والزبیر وعمار وآخرون وہم من اطیب الخلق فدل علی ان المراد بالحدیث تخصیص ناس دون ناس ووقت دون وقت علی انه انما یدل ذلک علی انہا فاضلة لا انہا فضیلة انتہی کلامه

باب الفوات والاحصار

باب در بیان فوت شدن حج ومنع ازان حصر بمعنی منع ست قاله اکثر ائمة اللغة واحصار حبس وباز داشتن کسی را از سفر وکاری وتنگ گرفتن برکسی در سبل گفته احصار آنست که بمرض وعجز وخوف ونحو آن باشد وچون از دشمن باشد آنرا حصر خوانند وقیل ہما بمعنی انتہی ولائمة ثلثة گویند که احصار نمی باشد مگر بعذر چنانکه در واقعه حدیبیه شده ومریض نزد ایشان باقی بماند بر احرام واگر عذر زائل گشت وحج فوت شد بر آید از احرام بعمل عمره ونزد حنفیه احصار بمرض نیز می باشد

عن ابن عباس رضی اللہ عنه قال قد احصر رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم فحلق راسه وجامع نساءه ونحر ہدیه

گفت ابن عباس احصار کرده شد آنحضرت یعنی در حدیبیه ومنع کردند مشرکان مکه او را از در آمدن بمکه وعمره گذاردن پس بر آمد آنحضرت از احرام وحلق کرد سر مبارک خود را وجماع کرد زنان خود را ونحر کرد شتران خود را که ہمراه داشت واین نحر روز حدیبیه در حل بود یا حرم اختلاف ست دران وظاہر قوله تعالی وَالْهَدْيَ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ در آنست که نحر در حل بوده در محل نحر

هدی برای محصر اقوال ست جمهور گویند ذبح کند جائی که حلال شود در حل یا حرم وحنفیه گویند نحر نکند مگر در حرم ابن عباس وجماعتی گفته اگر قدرت
رسانیدنش بحرم دارد بحرم ذبح کند ورنه در محل احصار وسبب اختلاف ایشان درین اختلاف ایشان ست در نحر آنحضرت در حدیبیه که در حل کرد
یا حرم عطا گفته نحر نکرد مگر در حرم ووافقه ابن اسحق واهل مغازی وغیره علما گفته اند در حل کرد وبه قال الشافعی وگفته حدیبیه از زمین حل ست
وحنفیه گویند ممکن نبود فرستادن هدی بحرم پس بحکم ضرورت کرد ورنه شناخته نشده است ریختن خون قربت وعبادت جز در مکان خاص
وبعضی گویند حدیبیه پاره از حل وپاره از حرم ست وشاید که ذبح در حرم وی کرده باشند ودر مواهب لدنیه از محب طبری آورده که حدیبیه
اکثرش از حرم ست واظهر اول ست یعنی از حل بودن والله اعلم ونیز اختلاف کرده اند علما در انکه احصار بچه چیز میشود واکثر برانند که بحبس حابس
از عدو ومرض وغیر ذلک میشود تا آنکه فتوی داد ابن مسعود مرد گزیده شده را که وی محصر ست وباین رفته اند گروهی از علما ومنهم الحنفیه وگفته اند
که میشود بمرض وکسر وخوف واین منصوص علیها ست وسائر اعذار مانعه مقیس اند بران وعموم قوله تعالی فان احصرتم الآیه دال ست بران اگرچه
سبب نزول آن احصار آنحضرت بود بعدو زیرا که عام بر سبب خود مقصور نمی باشد ودرینجا سه قول ست یکی آنکه خاص ست با آنحضرت ونیست حصر
بعد وی صلی الله علیه وسلم دوم آنکه خاص ست بمثل انچه اتفاق افتاد آنحضرت را پس ملحق نشود بدان مگر کسیکه احصار کرد او را عدو کافر
سوم آنکه نمی باشد احصار مگر بعدو کافر یا باغی در سبل گفته والقول المصدر هو اقوی الاقوال ولیس فی غیره من الاقوال الا آثار وفتاوی الصحابة
حتی اعتمر عاما قابلا تا آنکه عمره کرد سال آینده بمقتضای صلحی که با اهل مکه واقع شده واین دال ست بر ایجاب قضا بر محصر ومراد کسی ست که محصر شد
از نفل واما محصر از واجب حج باشد یا عمره پس نیست کلام در وجوب اتیان بآن در صورت منع از ادا وحق این ست که نیست دلالت در کلام
ابن عباس بر ایجاب قضا بلکه ظاهرش اخبار ست از اعتمار عام قابل ونیست کلام در انکه عمره کرد آنحضرت در عام قضیه ولیکن آن عمره دیگر ست
قضای عمره حدیبیه نیست امام مالک بلاغا آورده که حلال شد آنحضرت واصحاب او در حدیبیه ونحر کردند هدی را وحلق کردند سرها را وحلال شدند
از هر شی قبل ازانکه طواف کنند آنحضرت بخانه کعبه وقبل ازانکه برسد آنجا هدی پس معلوم نشد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر کرده باشد
احدی را از اصحاب خود ونه کسانی را که همراه او بودند که قضا کنند چیزی را ونه آنکه اعاده چیزی بکنند وگفت شافعی که ذبح کند هر جاکه محصر شود
وحلال گردد ونیست قضا بروی بسال آینده زیرا که او تعالی ذکر قضا نکرده واز متواطی احادیث معلوم کردیم که همراه آنحضرت در حدیبیه مردم معروف بودند
وابنها عمره قضا کردند وبعضی از ایشان بی ضرورت که در نفس ومال باشد تخلف کردند در مدینه پس اگر قضای آن لازم می بود آنحضرت امر میکرد ایشان را
بعدم تخلف از خود وعمره قضا وقضیه ازان گویند که میان آنحضرت وقریش مقاضات وصلح واقع شده بود نه بجهت آنکه قضای آن واجب ست در نیل الاوطار
گفته وهذا هو الدلیل الذی ینبغی التعویل علیه ولکن یعارضه روایة الواقدی انتهی در بحر زخار گفته بر محصر قضا ست بالاجماع در فرض وبه قال ابوحنیفه
واصحابه وکذا فی النفل انتهی وعن احمد روایتان والصواب ما قدمناه رواه البخاری واختلاف کرده اند علما در وجوب هدی بر محصر
جمهور برانند که واجب ست وهو ظاهر الاحادیث الثابتة عنه صلی الله علیه وسلم انه فعل ذلک فی الحدیبیة ودال ست بران قوله تعالی فان احصرتم
فما استیسر من الهدی وذکر کرده است شافعی که نیست خلاف در تفسیر آیت ومخالف ست دران مالک وگفته که واجب نیست هدی بر محصر
وعول علی قیاس المحصر الاحصار علی الخروج من الصوم للعذر شوکانی در نیل الاوطار گفته والتمسک بمثل هذا القیاس فی مقابلة ما یخالفه
من القرآن والسنة من الغرائب التی یتعجب من وقوع مثلها من اکابر العلماء انتهی ولیکن در سبل گفته که حق با مالک ست زیرا که همراه جمله محصرین هدی نبود واین
هدی که با آنحضرت بود آنرا از مدینه بطور تنفل آورده بود وهمین ست مراد بقوله تعالی والهدی معکوفا ان یبلغ محله وآیه دلالت نمی کند

برایجاب اعنی قوله تعالی فان احصرتم فما استیسر من الهدی وحققناه فی منحة الغفار حواشی ضوء النهار **وعن** عایشة رضی الله
عنها قالت دخل النبی صلی الله علیه وسلم علی ضباعة بنت الزبیر گفت عایشه در آمد آنحضرت بر ضباعه بضم ضاد معجمه وتخفیف
موحده وبعین مهمله بنت عم آنحضرت ست پدرش زبیر شافعی گفته کنیت او ام حکیم ست بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف
تزوج کرد او را مقداد بن عمرو پس زایید برای او عبد الله وکریمه را روی عنها ابن عباس وعایشه وغیرهما قاله ابن الاثیر فی الجامع الکبیر
وضباعه صحابیه مهاجره است ووهم کرد غزالی وگفت ضباعه اسلمیه است وتعقب کرد او را نووی وگفت صواب هاشمیه است وبالجمله
آنحضرت بروی در آمد فقالت پس گفت ضباعه یا رسول الله انی ارید الحج وانا شاکیة من اراده میکنم حج را ومن بیمارم فقال النبی
پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حجی حج کن یعنی احرام حج ببند واشترطی وشرط کن وبگو ان محلی حیث حبستنی
خدایا مکان برآمدن من از احرام همان جاست که حبس کنی وباز داری تو مرا در انجا محل بفتح میم وکسر حا مکان یا زمان حل متفق علیه
ولمسلم عن ابن عباس بنحوه این حدیث دلالت دارد بر تحقق احصار بمرض لیکن دلالت دارد بر صحت اشتراط وجماعه میگویند که نیست احصار مگر بعدو
ومیگویند که اگر مرض مبیح تحلل می بود احتیاج باشتراط چه بود وجواب میگویند که اشتراط برای تعجیل تحلل ست که اگر اشتراط نبود متاخر باشد
تحلل تا رسیدن هدی در محل خود که حرم ست وبر تقدیر اشتراط پیش از نحر هدی تحلل میتواند کرد همچنین ست مذهب ابو حنیفه وهر که موافق اوست
در تحقق احصار بمرض وبعضی گویند جائز نیست تحلل باوجود اشتراط واین حکم مخصوص ست بضباعه والله اعلم وبصحت رسیده است
از ابن عمر که وی اشتراط را انکار میکرد در حج وقول وی نزد بخاری که آیا کافی نیست شمارا سنت پیغمبر خدا که اگر کسی حبس کرده شود از حج عمره برارد
واز احرام براید وبعد از ان حج را قضا کند بجهت این ست واز ینجا مفهوم میگردد که ابن عمر قائل ست باحصار از جهت مرض ومصنف در تلخیص
گفته مروی ست از ابن عمر انکار اشتراط وتمسک کرده است بدان کسیکه قائل نیست باشتراط ونیست حجت در ان بنا بر مخالفت احادیث ثابته وادعا
کرده اند بعضی که اشتراط منسوخ ست ومروی ست از ابن عباس نیز لیکن در سندش حسن بن عماره است ووی متروک ست وزعم کرد اصیلی که
ثابت نیست در اشتراط حدیثی واین غلط ست از وی از انچه در صحیحین ست شافعی گفته اگر ثابت شود حدیث عایشه در استثنا تجاوز نکنم از ان
بسوی غیر آن زیرا که حلال نیست نزد من خلاف چیزی که ثابت شده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم وبیهقی گفته ثابت شده است این
حدیث باوجه وگفت عقیلی مروی ست از ابن عباس قصه ضباعه باسانید ثابته جیاد واخرج ابن خزیمة من حدیث ضباعة نفسها ومن حدیث
انس وجابر رواهما البیهقی واخرج الضیاء عن ابن مسعود وعایشة وام سلیم الاشتراط وگفت بیهقی اگر می رسید ابن عمر را حدیث ضباعه میرفت
بسوی آن وانکار نمیکرد چنانکه انکار نکرد پدر وی رضی الله عنهما انتهی ودر سبل گفته درین حدیث دلیل ست بر انکه محرم چون اشتراط کرد در
احرام خود پس عارض شد او را مرضی پس میرسد او را که حلال شود وباین رفته ست گروهی از صحابه وتابعین واز اهل مذاهب احمد واسحق
وهو الصحیح من مذهب الشافعی وهر که گفت مرض در عذر احصار داخل ست گفته که مریض احکم محصر ست وظاهر حدیث آنست که وی محصر نیست
بلکه حلال شود جائی که حصر کند او را مرض ولازم نمی آید او را انچه لازم ست محصر را از هدی وغیره وگروهی از فقها گفته صحیح نیست اشتراط ونیست
او را حکم وحدیث ضباعه قضیه شخصیه است موقوف یا منسوخ یا حدیث ضعیف ست واین همه تاویلات مردود ست زیرا که اصل عدم خصوصیت
وعدم نسخ ست وحدیث ثابت ست در صحیحین وسنن ابو داود وترمذی ونسائی وسائر کتب حدیث معتبره بطرق متعدده باسانید کثیره از
جماعه از صحابه ومفهوم حدیث دال ست بر ینکه هر که اشتراط نکرد در احرام خود نیست او را تحلل بلکه محصر میشود واو را حکم محصر ست علی ما هو الصواب

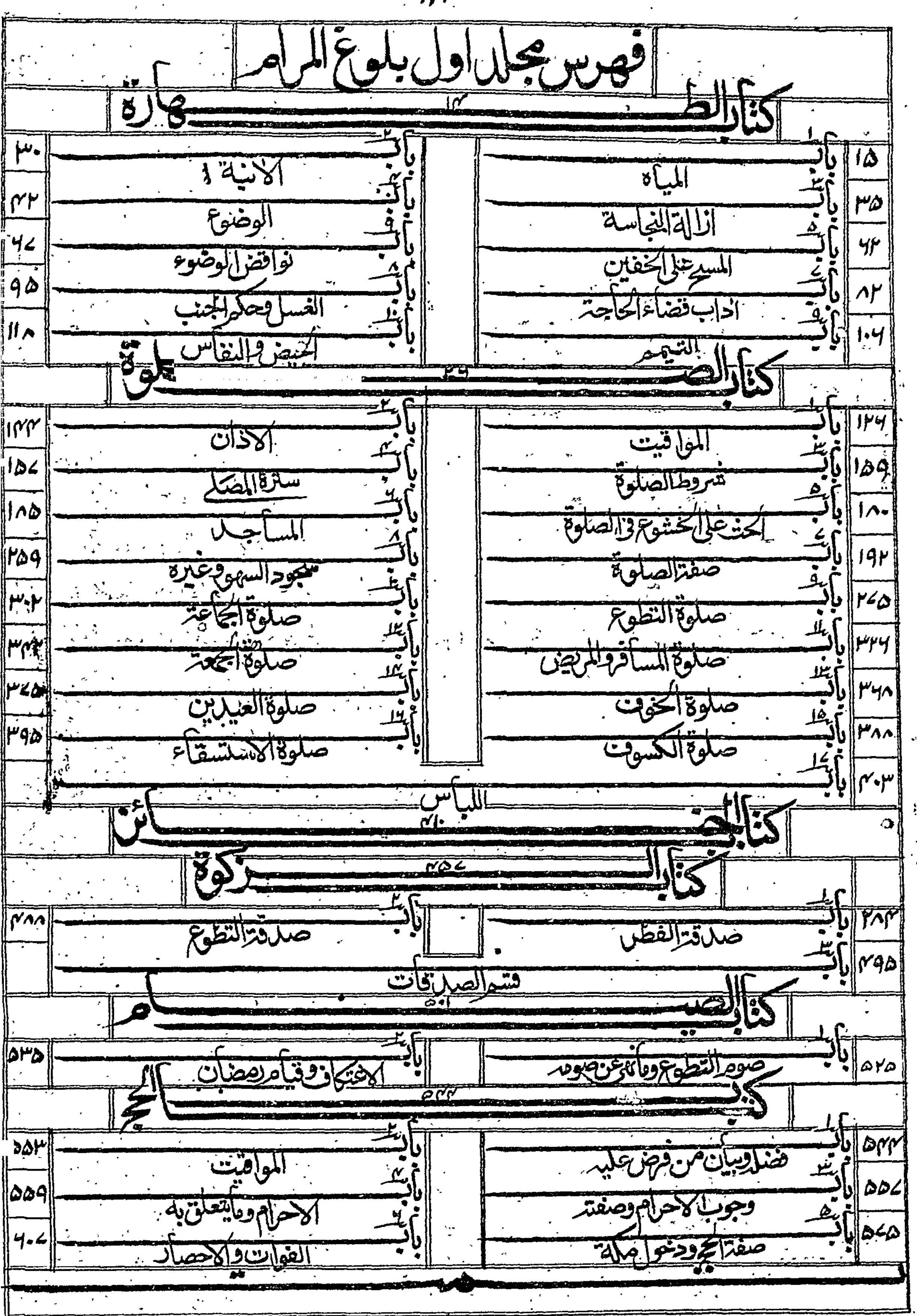
زیراکه احصار بغیر عدو هم میشود چنانکه بیاید **وعن** عکرمة کنیت او ابوعبدالله ست مولای ابن عباس بود اصل وی از بربر ست سماعت دارد از ابن عباس و عایشه و ابی هریره و ابی سعید وغیرهم و نسبت کرده اند او را برای خوارج و مصنف در ترجمهٔ وی در مقدمهٔ فتح الباری وذهبی در میزان اطالت کرده و اکثر بر اطّراح و عدم قبول وی اند **عن الحجاج** بن عمرو بن ابی غزیة بفتح غین معجمه و کسر زا و تشدید یای تحتانیه **الانصاری** المازنی منسوب ست بسوی جد خود مازن بن النجار صحابی ست معدود در اهل مدینه روایت کرد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو حدیث یکی ازان دو همین حدیث ست که عکرمه و جزوی از وی روایت کرده اند **قال** گفت حجاج **قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کسر او عرج فقد حل** کسیکه شکسته شود یعنی پای او یا لنگ شود پس تحقیق حلال شد یعنی باید که از احرام برآید کسر بلفظ مجهول و عرج بکسر را الصیغه معلوم ست شوکانی گفته تمسک کرده اند بظاهر این حدیث ابوثور و داود و گفته اند که حلال میشود در جای خود بنفس کسر و عرج و بقیهٔ علما اجماع کرده اند بر تحلل ولیکن اصحاب شافعی گویند حلال میشود وقتی که شرط کرده است تحلل بدان و چون یافته شود شرط حلال گردد و لازم نیاید دم و مالک وغیره گفته حلال شود بطواف بیت نه بچیزی دیگر و مخالف وی از اهل کوفه گویند حلال میشود به نیت و ذبح و حلق انتهی و در سبل گفته حدیث دال ست بر آنکه هر که احرام بست و رسید او را مانعی از مرض وغیره پس وی بمجرد حصول این مانع حلال میشود و اگرچه اشتراط نکرده است و نمیشود محصر و مراد بقوله فقد حل آنست که ابیح له ذلک و صار حلالا پس این هر سه حدیث افاده کردند که می برآید محرم از احرام خود بیکی از سه امر احصار بهر مانع که باشد یا اشتراط یا حصول کسر و عرج و این در حق محصری ست که حج از وی فوت شده و هر که حج وی از غیر احصار فوت شده علما را در وی اختلاف ست بعضی گویند عمره گذارد و سال آینده حج کند اخرجه البیهقی عن الاسود عن عمر و زید بن ثابت و بعضی گویند اهلال کند بعمره و استیناف نماید احرام را و نیست واجب بر وی دم نزد شافعیه و حنفیه زیراکه شرعیت دم برای تحلل ست و وی تحلل شد بعمره و همین ست اظهر بجهت عدم دلیل بر ایجاب دم والله تعالی اعلم **وعلیه الحج من قابل** و بروست حج از سال آینده این حدیث دلالت دارد بر آنکه احصار بغیر عدو هم متحقق میشود چنانکه مذهب ابوحنیفه ست و گویند تقیید باشتراط تکلف ست **قال عکرمة فسالت ابن عباس و ابا هریرة عن ذلك فقالا صدق** گفت عکرمه پس پرسیدم ابن عباس و ابوهریره را ازین حدیث پس گفتند آن هر دو که راست گفت حجاج بن عمرو الانصاری **رواه الخمسة** یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه الدارمی ایضا و سکت عنه ابوداود والمنذری **وحسنه الترمذی** و در نسخه حسن صحیح و در مصابیح گفته این حدیث ضعیف ست و توربشتی گفته حکم بضعف این حدیث باطل ست انتهی و اخرجه ایضا ابن خزیمة والحاکم والبیهقی و ابوعمر بن الخطاب و در روایتی از ابوداود و ابن ماجه زیادت این لفظ آمده او مرض در نیل الاوطار گفته احصار مختص نیست باعذار مذکوره بلکه هر عذر را همین حکم ست بهجو اعواز نفقه و ضلال در طریق و نفی سفینه در بحر و باین قائل اند بسیاری از صحابه و نخعی و اهل کوفه گویند حصر بکسر و مرض و خوف ست و دیگران که مالک و شافعی و احمد از ایشان اند میگویند نیست حصر مگر بعدو و ابن جریر قولی حکایت کرده که لا حصر بعد النبی صلی الله علیه وآله وسلم و سبب این اختلاف آنست که ایشان اختلاف کرده اند در تفسیر احصار مشهور از اکثر اهل لغت که اخفش و کسائی و فراء و ابوعبید و ابن السکیت و ثعلب و ابن قتیبه از ایشان اند آنست که نمی باشد احصار مگر بمرض و اما بعدو پس آن محصر ست و بعضی گویند احصر و حصر بیک معنی ست و احصاری که در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع شده در عمره بود پس قیاس کردند علما حج را بران و هو من الالحاق بنفی الفارق والله اعلم

خاتمة الطبع

بهترین کلام که بدان شاهراه بلوغ المرام تواند دید + حمد ملک علام ست که از فرش زمین تا عرش برین هزاران دلائل یکتائیش پیدا است + وازسمک تا سماک فراوان علامات بی همتائیش هویدا + وخوشترین مرام که بآن ذائقهٔ جویق مسک الختام تواند چشید + نعت شفیع یوم الحشر المخصوص بطیب المنشر ست که جز استشمام روائح خلق عظیمش راه بسر منزل مقصود نبرده اند + ودر نشیب و فراز نشأتین غیر وسیلهٔ عظیم وواسطهٔ مستقیمش سُلّمی برای ارتقای مدارج نجات حاصل نکرده + صلی الله علیه وعلی آله الاطهار واصحابه الکبار الی یوم القرار بعد ازین بر ضمائر ارباب حدیث مستتر مباد که دربن ایام برکت انضمام توفیق فراغ اختتام طبع جلد اول در عبادات از مجلدین کاملین کتاب مستطاب فوائد انتساب سفینهٔ بحر احادیث نبوی + صحیفهٔ شرح اخبار مصطفوی + مرآت حقیقت نمای آثار جناب رسالت پناهی + مطلع انوار تجلیات معارف حضرت الهی + احکام شرائع را جلوتگاهی آراسته + ارکان دین اسلام را خلوتکدهٔ پیراسته + فتاوای مستند محدثین کرام + دستور العمل معتمد علمای اعلام + یعنی **مسک الختام شرح بلوغ المرام** که قلزمی ست مشحون بجواهر آبدار معانی لطیفه + وحدیقه ایست مملو باز هار واثمار مبانی شریفه + دقائق نکاتش چون باطن ارباب معانی بانوار بلاغت آراسته + وحقائق الفاظش چون ظاهر اصحاب صورت باز هار فصاحت پیراسته + از تصنیفات قدسی صفات کشاف معاقد علوم + نقاد جواهر فهوم + پیرو سنت مصطفوی + متادب بآداب نبوی + نخر الفائق تدقیق + بحر الرائق تحقیق + مقدام المفسرین + امام المحدثین + مسند آرای ایوان فضل وکمال + جناب مولانا مولوی سید محمد صدیق حسن خان بهادر المخاطب بنواب والاجاه امیر الملک سلمه الله بالفیض والاقبال + که در توضیح مطالب وتنقیح مآرب این کتاب تفحص بلیغ وتلاش فخیم بکار برده + ومدارج تحقیق ومراتب تدقیق را اعلی مایلیق بر روی کار آورده + غیر ازین تاب بیان ندارم که لختی از اوصافش بنوک زبان خامه سپارم + باهتمام عاصی هیچمدان راجی غفران محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان وتربیت یافتهٔ خدمت برادر معظم محمد مصطفی خان افیض علیهما سجال الرحمة والرضوان در مطبع نظامی واقع کانپور اوائل محرم الحرام سنه ۱۲۹۰ هجری بآئین بهین وعنوان متین دست داد + ان شاء الله تعالی جلد ثانی هم عنقریب قدم فراغ از مشکین سواد استکتاب ارتسام در بیاض دیدهٔ مطالعه خواهد نهاد فقط وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

مطبوع مطبع نظامی

مهتمم مطبع



فہرس مجلد اول بلوغ المرام

صحت نامہ مسک الختام مجلد اول شرح بلوغ المرام حسب ترتیب دادہ جناب مصنف علام

صفحہ	سطر	خطا	صواب
٢	٣	تاییدرسالت	تاییدسلت رسالت
〃	٧	شرحی	شرح
٣	١	الحجر	أحجر
〃	٥	ومجمع	مجمع
〃	٢١	والجواہر	الجواہر
٤	٧	وباقطع	ویاقطع
〃	١٧	وردے	دردے
〃	٢٠	باین	پس باین
〃	٢٤	سلام	اسلام
٦	٢٢	مرادم	مردم
〃	٢٤	لے	سبے
٨	١٠	راحی	محی
١٠	٦	ادعیہ	ادعیۃ
〃	٧	مزّی	رمزّی
١١	١٠	خمرمیہ	خزیمہ
〃	٢٤	ان	لانّ
١٢	١١	وکبالانتقاد	زرالانتقاد
〃	١٩	قول	قول و
١٣	١	وحکم	درحکم
١٤	٦	حبیب	الحبیب
〃	١٤	معسرین	معتبرین
١٦	٢٣	ماروردی	ماوردی
〃	٢٥	حندق	خندق
١٧	١٤	بجنبد	نجنبد
〃	٢٠	تحمینی	تخمینی
١٨	١٧	سستہ	سنتہ
〃	٢٢	انوسے	اقوی

صفحہ	سطر	خطا	صواب
١٩	١٣	طہور	ظہور
٢٠	١٩	ومادام	مادام
٢٣	٤	ستنجر	ستبحر
٢٥	٢٧	لایقوم	لاتقوم
٢٧	٦	نزوال	بزوال
〃	١٧	الخزرجی	الخزرجی
٢٨	١٤	باذباب	باذہاب
٢٩	١٩	ینجا	اینجا
٣١	١٤	سیب	سبب
٣٣	٨	باک	پاک
〃	٢٤	ابن و	ابن
٣٤	٦	وان	است و آن
〃	١٩	نو	نوشی
٣٦	٦	موت	فوت
〃	٢٠	شریعۃ	شریعت
٤٢	٢٧	بمی بودم	نمی بود
٤٣	٢٤	بالیشان	بایشان
٤٤	٦	صیغ	ضیع
٤٥	٦	استخوتی	استخوانی
〃	١٢	مزہ	ضرہ
٤٧	٤	او رباز	اورد
〃	٥	آغار	آغاز
〃	٧	صفہ	صفت
٤٩	٣	درترسمت	در دوستے
〃	٨	اسیلغ	آسبلغ
٥١	٥	بطرتی	بطرق
٥٢	٢٢	لتساخبر	تساخبن

صفحہ	سطر	خطا	صواب
٥٥	٥	تکمیل آن وان این	تکمیل این
٥٦	٩	آریج	آرنج
٥٨	١	سیرۃ	سبرۃ
〃	٢٧	اہل ایشان	اہل این شان
٥٩	١٣	ہمنی	بینی
٦٤	٢١	کافی	کافی
٦٦	١٩	قصل	فضل
٦٩	١٧	مغری	مغربی
〃	٢٧	مبتداست	مبتدات ست
٧١	١٦	ازت	لذت
٧٢	١٠	خیر	خبر
〃	٢٠	مد	مر
٧٣	٢٥	کردہ اند	کردند
٧٦	١٨	بناکند	باید کہ بناکند
٧٧	٧	بنای	بنا
٨٠	١٢	ضیف	ضعف
٨١	١٦	عابد	عائد
٨٢	١٤	ہدیہ	ہدیہ
٨٣	٢٣	است	اند
٨٥	٢٤	درجنان المتقین	در اتحاف النبلا
٨٦	٩	لمقت	بمقت
٨٨	١٦	مراخیص	مراحیض
٨٩	١٧	لمقت	بمقت
〃	١٨	مدینۃ	مدینہ
٩٠	٩	نیابذ	نیابد
٩٣	١٠	قناعت	قنات
〃	١١	قبرکہ	قبر

صفحہ	سطر	خطا	صواب
〃	١٧	ایاحکم	اباحکم
٩٤	٤	میسی	عیسیٰ
〃	٦	این علی	ابن عدی
٩٤	٩	حمدودہ	ممدودہ
٩٥	٧	بسیل	سبیل
٩٧	٨	عنہما ست	عنہا
٩٨	١٥	مستحب نیست	مستحب ست
١٠٤	٢١	افانقضہ	ان انتقضہ
〃	٢٤	نفض	نقض
١٠٥	٢	نفض	نقض
〃	٤	〃	〃
〃	١٢	〃	〃
〃	٢٢	مغیس	مقیس
١٠٦	٢٥	وصول ہا	وصول ہائی
〃	٢	نہ ازگردانیدان	نہ گردانیدن
١٠٧	٧	تابودیم	تا آنکہ بودیم
〃	٢١	عدوی	عدو
١١١	٢٣	جل	حل
١١٧	١٧	راویۃ	راویہ
١٢٢	١٣	وسلم	وسلم را
١٢٣	٥	جوار	جواز
〃	٢٥	اثزر	اتزر
١٢٦	١١	ابن کلا	ابن کلاب
١٢٨	٢٤	بریدین	برید بن
١٣١	٢١	الصبح	صلی الصبح
١٣٤	١٠	تنور	تنور
١٣٥	٤	تقلیل	وتقلیل

صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۳۶	۷	فجر نیز بال سیگر دو بطلوع	فجر نیز بال سیگر دو بطلوع
۱۳۷	۱۶	یا آنکه	با آنکه
۱۴۱	۱۰	مرفوع علیه	موقوف علیه
۱۴۲	۸	متاذل	متناول
۱۴۴	۲۷	اعاز	اغار
۱۴۷	۷	ورنفس	در نفس ازان
۱۴۸	۱۲	درجامع	درجامع الاصول
۱۸۲	۵	بمسبحة	بمسحة
۱۸۹	۱۷	جیش	حبش
۱۹۰	۹	فلیصبق	فلیبصق
〃	۲۶	برفوق	بر فوق
۱۹۱	۲۰	خبر	جز
〃	۲۲	حُصاة	حصاة
〃	۲۷	قذات	قذاة
۱۹۷	۱۷	متوسط	توسط
۱۹۸	۶	کہ بسجدہ	بسجدہ
〃	۲۰	تسلیسل	تسلیش
۲۰۰	۸	عصبے	عصبی
〃	۱۹	حی	می
۲۰۴	۱۵	ماوردوی	ماوردی
〃	۱۸	بیقی را	بیہقی
۲۰۶	۱۸	ابی عمرو	اُبَیّ و عُمَر
۲۰۷	۱۹	نسبت	بسنیت
〃	۲۳	عن	من
۲۱۲	۲۴	جبال	حیال
۲۱۶	۷	می بیند	می بینند
۲۱۹	۱۴	الانام	الامام
۲۲۰	۵	او	اوست
〃	۱۶	واز	از
۲۲۴	۲۵	باوجود	باوجود آن
۲۲۹	۱۷	میخواند	میخوانند
۲۳۱	۱۹	تهوی	یهوی
۲۳۲	۱۴	یقوم	تقوم
۲۳۴	۱۶	یکفت	نگفت
〃	〃	لتغسر	الشعر
〃	۲۵	اده	آمده
۲۳۵	۲۲	انجا	آرنجا
۲۳۸	۵	اوست	بعض اوست
۲۴۰	۱۱	مرا	مراد ضمن کسانی که دو داشتن ایشان را
۲۴۵	۲۵	ازروی	ازوی
〃	〃	ازوی	ازروی
۲۴۸	۱۹	بنبای معلوم	بنبائی معلوم ست
۲۵۱	۱	موفقه	موقفه
۲۶۰	۹	خبر	جزء
۲۶۲	۱	ولک	ذلک
۲۶۹	۲۵	تخفیص	تخصیص
۲۷۱	۷	هفتاو	هفتاد
۲۷۲	۲۶	خیص	تخلیص
۲۷۳	۲۴	بعضی از	ازبعضی
۲۷۶	۷	بدست و	بدست
〃	۸	شفرالی قوله الیا القلم	+
۲۸۰	۱۴	قبل	صلی قبل
۲۸۷	۲۶	بعدی	من بعدی
۲۸۸	۳	ابن	ایرع
۲۹۱	۱۱	بقوته	یقویه
۲۹۵	۱۹	باالمنذر	ابا المنذر
〃	۲۳	بگذار دنا	بگذارد
۳۰۷	۱۵	وایشان	+
۳۰۸	۱۱	جماعت ومنفردا	جماعةً ومنفردا
۳۱۰	۱۶	روایت	رواتب
۳۱۶	۲۵	بانچه	رابانچی
۳۱۷	۲	تغلیط	تغلیظ
۳۱۷	۱۳	است ال	دال ست
〃	۲۴	وہمہ این	واین ہمہ
۳۱۹	۱۲	برشماست	لازم برشماست
۳۲۴	۱۲	واہی	داہی
۳۲۷	۱	نمار	نماز
〃	〃	حقر	حضر
〃	۵	اربعة برد	اربعة برد
۳۲۸	۴	متنفله	متقبله
〃	۱۸	اگرچند	اگرچه
۳۲۹	۷	نیت	بنت
۳۳۰	۲۳	د	و
〃	۲۴	د	و
۳۳۸	۹	روایت	رواتب
〃	۱۶	مبوک	تبوک
۳۴۵	۲۰	البحلی	البجلی
〃	۲۱	خمر	خبر
〃	۲۲	ہُشام	ہشام
۳۵۷	۱۴	قدر	قدّر
۳۵۸	۱۷	ودلیل	دلیل
۳۶۵	۹	حاجدان	جاحدان
۳۶۵	۲۶	احسی	احمسی
۳۶۸	۲	المحزمی	المخزمی
۳۷۹	۱۳	عذو	عدد
〃	۱۸	بگذارند	نگذارد
〃	۲۵	بار	باب
۳۸۰	۱۹	نزک	ترک
۳۸۱	۹	جعفر جعفی	جابر جعفی
۳۸۴	۷	اونہد	اونہند
۳۸۷	۱۲	اجتهاد	اجتهاد را
۳۸۸	۲۷	بانفراد	انفراد
۳۹۴	۱۳	محازق	مخارق
۳۹۹	۱	صبری	طبری
〃	۲	خطب	خطیب
۴۰۲	۲	درار	دراز
〃	۲۷	فرُج	فرج
۴۰۴	۱۲	نمازرا	نماررا
۴۰۵	۳	زانرا	آنرا
۴۰۷	۸	الیحلی	البجلی
۴۱۰	۹	نمودی	نبودی
۴۱۲	۲۱	مکایدت	مکابدت
〃	۲۷	قاالا	قالا
۴۱۴	۱۵	الشعثاه	الشعثاء
۴۱۸	۱۹	ابدن	ابدان
〃	۲۷	اجبل	اجملن
۴۲۰	۱	سیئی	سنی
۴۲۴	۱۶	جبفر	جابر
۴۲۵	۱۴	اقتموبی	آذنتموني
۴۲۶	۲۷	〃	〃

صفحه	سطر	خطا	صواب
٤٢٩	١٦	درآنها	ورانها
٤٣٠	٣	بیصیارست	بیضاء بست
٤٣١	٥	مقرره	مقرر
٤٣٢	١٢	محزمه	مخرمه
٤٣٩	١	لقوم	تقوم
٤٤٠	٣	غیرار	عیزار
〃	١٠	اللحلاج	اللجلاج
٤٤٢	١٦	یعید	یُعَبَّدُ
٤٤٣	١٠	متختمة	متحتمة
٤٤٥	١٩	الحمیصی	الحِمصی
٤٤٨	١٢	مصنف	سفسف
٤٥١	٤	ترخیص تخصیص	تخصیص
〃	١٩	بدرّد	بدرد
٤٥٣	٧	صریحه	صریحة
٤٥٥	٧	وت	وقت
٤٥٦	١	آتالم	اتاکم
〃	١٢	قد قصوا	قد افضوا
〃	١٤	بنقصے بوبال	بنقصے بوبال
٤٥٧	٢٥	ابن اللبتنه	ابن الکلبتیه
٤٥٩	٤	زا	را
〃	٧	شات	شاة
〃	٢١	نشده	شده
٤٦٠	١٧	نشات	نشاة
〃	١٩	〃	〃
〃	٢٣	سنابهنا	سابهنا
٤٦١	٦	شیاة	شیاه
٤٦٧	٥	حجزی	حجری
〃	٢٣	فراز	فرزاد

صفحه	سطر	خطا	صواب
٤٦٩	١٨	اجزه	اجرة
٤٧٠	٢٧	یرای	برای
٤٧١	٩	المیثره	المثیرة
٤٧٧	٨	القضیب	القضب
〃	١٥	لازمکسیست	لازم بر کسیست
٤٨٠	٥	بست	نیست
〃	٢٦	منبی	سنبی
٤٨٢	٢٥	ثباتی	تباتی
〃	〃	العجاء	النجاء
٤٨٣	١٦	یتسا	یتساء
٤٨٥	١٧	بتوتون	تعولون
٤٩١	١٣	ببابد	بیاید
٤٩٢	١	برای آن	بران
٤٩٤	٦	المسلة	المسئلة
٥٠٣	٤	معنا	معنیً
٥٠٩	٢	رور	روز
〃	٣	نتجروا	تتجروا
〃	١٢	ابن واسه	ابن داسه
٥١١	١	روائب	روایت
〃	٥	مصنفے	مصنفے
〃	١٣	موفوع	مرفوعاً
٥١٢	٨	مکرو	کروه
〃	٢٣	سشد	سند
٥١٣	٧	صاعم	صائم
〃	٩	نمة	تمة
〃	٢٠	ورودو	ورود
٥١٥	٨	رضی الله عنه	رضی الله عنها
〃	٢٥	لیفة	لتیقة

صفحه	سطر	خطا	صواب
٥١٦	١٦	ناس	ناسی
〃	١٨	قصنا	قضاء
〃	١٩	فراموش	فراموش
٥١٨	٢٠	درق	درحق
٥١٩	١١	متاول	متداول
٥٢٠	٢٣	کما نها	کما بنها
٥٢١	٢٣	که قوع آن	وقوع آن
٥٢٣	٤	استما	استمنا
٥٢٥	١٠	بگیر	بگیرد
٥٢٧	٧	السیبانان	السفیانان
٥٢٩	١٤	وه ست	ده ست
٥٣٠	٧	اذکروا	واذکروا
٥٣٢	١٤	روز شنبه	روزهٔ شنبه
٥٣٣	٢٢	لاتبایع	لاتتابع
٥٣٨	١٨	سودن بر نشست	سودن بر سست
٥٥٣	٩	لعذبتم	لعذبتم
〃	١٣	منّ از	منّ
٥٥٤	٢٧	معین	متعین
٥٥٦	٦	تبکین	نبکین
٥٥٨	٢	زا	را
٥٥٩	١٢	سعوا	اسعوا
٥٦٠	١٣	مقدر رسار	مقدرات ساز
٥٦١	١	اهل	اِهلال
〃	١٣	بدون احرام	بدون بی احرام
〃	٢٧	نفسا	نفساء
٥٦٢	٨	درتحنین	وتحنین
٥٦٣	١٩	تنقب	تنتقب
٥٦٤	٢٧	فیغرق	فیعرق

صفحه	سطر	خطا	صواب
٥٦٥	١	احدثنا	اجدثنا
〃	٥	محرم	محترم
٥٦٦	١٢	یقبل	لم یقبل
〃	〃	حجة	حجیة
〃	〃	فی فهو	فهو فی
٥٦٧	١٣	الف حمدود	الف ممدود
〃	١٥	ابوای	ابواء
٥٦٩	٢٣	نعوض	لعوض
٥٧٠	٩	بهتثنیه	بتثنیه
٥٧٢	١٧	فدیه بدبد	فدیه بگیرد
٥٧٤	٢٤	تاییید	تایید
٥٧٦	١٦	مسبحة	مسحة
٥٧٧	٩	بابا قبیس	ابی قبیس
〃	١٤	ابدوا	ابداء
〃	٢٥	برای	برای
٥٧٩	١٩	موئے	مو
٥٨٠	١٩	الباء	الیلاء
٥٨٦	٧	استنازه	استعاذه
٥٨٨	١٥	وگرم	دگرم
٥٩١	٣	غره	عتره
〃	٢٧	وارو	وارد
٥٩٣	٣	تغیر	تغیر
〃	٢٤	عربی	عرنی
٥٩٦	١٥	روز نحر	بعد روز نحر
〃	١٣	رمی کرد	رمی سیکرد
٦٠١	١٣	خطر	خطیر

تمّت